

رسالہ

توضیح المسائل



مطابق بافتاواہی

حضرت آیۃ اللہ العظمیٰ

حاج شیخ محمد اسحاق فیاض



www.alFayadh.org

احکام تقلید

(مسئله ۱) مکلفی که خود مجتهد نیست در احکام غیر قطعی و ضروری، چه در عبادات و معاملات و چه در سایر افعال و تروک، باید یا مقلد یا محتاط باشد و در صورتی که محتاط باشد احتیاطش یا باید مستند به اجتهاد خویش باشد یا مستند به مجتهدی باشد که به او اجازه داده، کیفیت احتیاط را برای وی بیان کرده است.

(مسئله ۲) مکلفی که مدتی عمل خود را بدون تقلید انجام داده است، در صورتی که بعداً متوجه شود آن عمل مطابق با واقع یا با احتیاط یا فتوای مجتهدی است که فعلاً وظیفه‌اش تقلید از اوست، آن عمل صحیح است و در غیر این صورت عملش باطل است گرچه جاهل به اصل وجوب تقلید یا احتیاط باشد.

(مسئله ۳) ترک تقلید و عمل به احتیاط بنا بر اقوی جایز است، چه آن عمل موجب تکرار باشد. مثل آنجایی که نماز بین قصر و تمام مردد است - و چه موجب تکرار نباشد مثل آنجایی که احتمال وجوب اقامه در نماز داده شود.

(مسئله ۴) به نظر عقلا بهترین راه عملی در مسائل فقهی تقلید از مجتهد است زیرا عادت مردم بر این است که در هر فنی به اهلش رجوع کنند، بنابراین هر مکلفی که نتواند به درجه اجتهاد برسد یا نتواند به احتیاط عمل کند تقلید بر او واجب است.

(مسئله ۵) تقلید عبارت است از عمل به قول مجتهد در احکام شرعی و جز با عمل نمودن به آن محقق نمی‌شود.

(مسئله ۶) مرجع تقلید باید مرد، مجتهد، عادل، بالغ، عاقل، شیعه دوازده امامی و حلال زاده باشد.

(مسأله ۷) تقلید کودک ممیز^(۱) صحیح است، بنابراین اگر مجتهدی که کودک، پیش از بلوغ از او تقلید کرده است بمیرد، کودک می تواند بر تقلید او باقی بماند مگر آنکه مجتهد زنده اعلم باشد. اما چنانچه مجتهد مرده اعلم باشد واجب است بر تقلید او باقی بماند.

(مسأله ۸) اگر مرجع تقلید بمیرد، چنانچه مجتهد مرده اعلم از مجتهد زنده باشد واجب است بر تقلید او باقی بماند، چه فتوای او را یاد گرفته یا نگرفته باشد و چه عمل به فتوای او کرده یا نکرده باشد و چنانچه مجتهد زنده اعلم باشد واجب است به او رجوع کند و چنانچه مساوی باشند یا اعلامیت هریک بر دیگری ثابت نشود - در صورتی که علم به مخالفت فتوای مجتهد زنده با مرده ندارد - می تواند بر تقلید مجتهد مرده باقی بماند و اگر علم به مخالفت فتوای مجتهد زنده با مرده پیدا کرد، باید به فتوایی که مطابق احتیاط است عمل کند و اگر عمل به احتیاط ممکن نباشد، مقلد بین عمل به فتوای مجتهد مرده یا عمل به فتوای مجتهد زنده مخیر است.

در صورتی که مجتهد مرده در تنظیم قواعد و استنباط احکام شرعی آگاه تر، دقیق تر و قوی تر از مجتهدان زنده و مرده باشد، بعید نیست که ابتداءً تقلید از او جایز باشد.

(مسأله ۹) چنانچه مجتهدان جامع شرایط در فتوایی اختلاف نداشته باشند، تقلید در آن فتوا از هر کدام جایز است. اما چنانچه مقلد بداند میان آنان در فتوا اختلاف هست (همان گونه که غالباً چنین است) باید از اعلم تقلید کند و چنانچه در اعلامیت مساوی باشند، در صورت امکان به فتوایی که مطابق احتیاط است عمل کند و اگر ممکن نباشد مخیر است که در آن فتوا از هریک از آنها تقلید نماید.

(مسأله ۱۰) هر مکلفی موظف است تحقیق و جستجو کند تا مجتهد اعلم را بشناسد و در این مدت باید به احتیاط عمل کند، اگر چه عمل به احتیاط موجب تکرار شود.

(مسأله ۱۱) اگر یقین کند یکی از دو مجتهد که اعلامیت منحصر به آن دو است قبلاً اعلم بوده است و احتمال دهد دیگری بعداً اعلم یا مساوی شده است، در این صورت باید از اولی تقلید کند و چنانچه به اعلامیت یکی از آنها یقین ندارد یا در صورت تساوی در اعلامیت، باید در هر مسأله به فتوای کسی که فتوای او مطابق احتیاط است عمل نماید. بنابراین، اگر مقلد به گمان اینکه

۱- بجهای که بتواند خوب را از بد تشخیص دهد.

احکام تقلید ۷

مجتهدی اعلم است از او تقلید کند و بعداً معلوم شود که دیگری اعلم بوده است، باید از اولی عدول کند و چنانچه پس از گذشت مدتی از تقلید اعلم معلوم شود که مجتهد اول دوباره به اعلمیت رسیده است، مقلد باید به او رجوع کند.

(مسئله ۱۲) واجباتی را که طبق فتوای مرجع اعلم گذشته انجام داده و وقت آن سپری شده صحیح می‌باشد و قضا ندارد، اگر چه طبق فتوای اعلم دوم باطل باشد، اما واجباتی که وقت آن سپری نشده است و جاهل در آن واجبات معذور نمی‌باشد مانند اجزای وضو و غسل یا تیمم، اعاده آنها لازم است. بنابراین اگر مجتهد اول وضوی جبره‌ای را بر دست شکسته یا زخم باز لازم بداند، و دومی بجای آن تیمم را لازم بداند و در وقت نماز از مجتهد اول عدول کند، باید نماز را با تیمم اعاده نماید.

تقلید از مجتهدی که حجّت شرعی بر اجتهاد او نیست مانند عمل بدون تقلید، باطل است. حال اگر مقلد پس از اقامه دلیل به مجتهد دیگری رجوع کند در چند صورت عمل او صحیح است و قضا ندارد:

- ۱- در صورتی که بداند فعلش مانند نماز مطابق فتوای مجتهد دوم بوده است.
 - ۲- در صورتی که شک دارد آیا مطابق با فتوای مجتهد دوم عمل کرده است یا نه، چون نمی‌داند چگونه آن را انجام داده است.
 - ۳- در صورتی که می‌داند مخالف فتوای مجتهد دوم عمل کرده ولی در اموری عمل نموده که جاهل در آن معذور است مانند اجزا و شرایطی که رکن نماز نباشند، اما اگر در اموری مخالفت کرده باشد که جاهل در آنها معذور نیست مانند ارکان نماز، باید قضای آنها را بجا آورد و چنانچه دو مجتهد در احکام وضعی اختلاف داشته باشند- مثل اینکه مجتهد اول عقد فارسی را صحیح بداند و دومی باطل - مکلف در وقت عدول باید عقد را تجدید کند.
- (مسئله ۱۳) اگر بعد از تقلید، شک کند که آیا آن مجتهد جامع شرایط بوده یا نه باید تحقیق کند، چنانچه معلوم شود جامع شرایط بوده است بر تقلید او باقی بماند و اگر اصلاً معلوم نشود که هنگام تقلید، جامع شرایط بوده یا نه یا اگر معلوم شود که جامع شرایط نبوده است، باید به مجتهد جامع شرایط دیگری عدول کند.
- (مسئله ۱۴) مکلفی که در اثر غفلت یا سهل انگاری بدون اجازه مجتهد زنده بر تقلید مجتهد

مرده باقی مانده است، مانند کسی است که اصلاً تقلید نکرده است، بنابراین باید به مجتهد زنده رجوع کند.

(مسئله ۱۵) اگر مکلف معتقد شود که فلان مجتهد، اعلم است و بعد معلوم شود که مجتهد دیگری اعلم می‌باشد، باید به او عدول کند.

(مسئله ۱۶) عدول از مجتهد زنده به مجتهد مرده‌ای که قبلاً از او تقلید کرده جایز نیست، همچنین عدول از زنده به زنده دیگری جایز نیست، مگر اینکه با حجت شرعی ثابت شود که مجتهد اول بعضی از شرایط مرجعیت را از دست داده یا اینکه مجتهد دوم اعلم بشود.

(مسئله ۱۷) اگر مجتهد اعلم، در فتوا یا بعد از فتوا مردد شود، اما بداند که غیر اعلم در فتوا اشتباه کرده است، مقلد او نمی‌تواند به مجتهد دیگر با رعایت «أَعْلَمُ فَأَلَا عِلْمٌ» رجوع کند.

(مسئله ۱۸) اگر مجتهدی که بقای بر تقلید میت را جایز می‌داند بمیرد، مقلد برای بقای بر تقلید مرجع مرده باید به مجتهد اعلم زنده رجوع کند، چنانچه او به جواز یا وجوب عدول از مجتهد میت به مجتهد زنده فتوا دهد، مکلف موظف است عدول کند و چنانچه مجتهد دوم نیز بمیرد باید از مجتهد اعلم دیگری تقلید کند که فتوا به وجوب بقای بر میت می‌دهد، در اینصورت بنابراین اگر مجتهد اول اعلم از دومی باشد باید به او رجوع کند و اگر دومی اعلم از مجتهد اولی و سومی باشد، باید بر تقلید دومی باقی بماند مگر در مسئله جواز یا وجوب عدول از مجتهد میت به مجتهد زنده.

(مسئله ۱۹) بر مکلف واجب است اجزا و شرایط عبادات را یاد بگیرد و اگر مطمئن شود که عباداتش صحیح است کفایت می‌کند و علم تفصیلی به آن لازم نیست نیز اگر هنگام عبادت با مسئله‌ای مواجه گردد که حکم آن را نمی‌داند، می‌تواند به یکی از احتمالات عمل کند، آنگاه پس از انجام دادن عمل، حکم مسئله مذکور را بپرسد، چنانچه معلوم شود صحیح بوده مجزی است و گرنه باید اعاده کند.

(مسئله ۲۰) یادگیری مسائل شک و سهو که انسان معمولاً به آنها مبتلا می‌شود واجب است، ولی اگر مطمئن باشد که به آنها مبتلا نمی‌شود، واجب نیست آنها را یاد بگیرد.

(مسئله ۲۱) عدالت مجتهد از چند راه ثابت می‌شود:

۱- علم: یعنی انسان بر اثر ممارست و امتحان علم پیدا کند که مجتهد عادل است.

۲- شهادت: یعنی دو نفر عادل به عدالت او شهادت دهند و بعید نیست که عدالت مجتهد بشهادت یک نفر عادل بلکه یک ثقه ثابت گردد. مراد از ثقه کسی است که به راستگویی و پرهیز از دروغ معروف باشد، اگرچه در همه رفتارهای خود عادل نباشد.

۳- حسن ظاهر: یعنی در ظاهر، شخص خوبی باشد به گونه‌ای که در میان مردم حسن معاشرت و رفتار دینی داشته باشد، به این معنی که به دینداری و استقامت در دین معروف باشد. و این نشانه عدالت است اگرچه اطمینان آور نباشد.

راههای ثبوت اجتهاد و اعلمیت:

۱- آنکه خود مقلد از اهل علم باشد و بتواند مجتهد و اعلم را تشخیص دهد.

۲- اینکه مجتهد در میان اهل علم مشهور باشد، به گونه‌ای که انسان یقین پیدا کند او اعلم است.

۳- شهادت دو نفر خبره، عالم و عادل بلکه ثقه که اهل خبره و فضل باشند و بتوانند مقام علمی را تشخیص دهند و اعلمیت مجتهدی را تصدیق کنند.

(مسئله ۲۲) فتوادادن کسی که صلاحیت مرجعیت در تقلید را ندارد، حرام است. همچنین کسی که صلاحیت قضا را ندارد حرام است قضاوت کند و مرافعه و شهادت نزد او جایز نیست و مالی که به حکم او گرفته شود اگرچه گیرنده آن صاحب حق باشد، حرام است مگر آنکه تحصیل حق جز به وسیله او امکان نداشته باشد. پس اگر حکم به حق نمود و مورد حکم عینی باشد که وجود خارجی دارد، صاحبش می‌تواند آن را بگیرد و اگر مورد حکم مال در ذمه باشد، باید در گرفتن و تعیین آن از حاکم شرع اجازه بگیرد.

(مسئله ۲۳) ظاهراً مجتهد متجزی می‌تواند به فتوای خودش عمل کند، ولی تقلید از او جایز نیست حتی در احکامی که در آن اجتهاد کرده مگر آنکه مکلف یقین پیدا کند که در آن احکام از مجتهد مطلق، اعلم است.

(مسئله ۲۴) اگر انسان در مرگ مجتهد یا در تغییر فتوا یا در چیزی که موجب جایز نبودن تقلید می‌شود شک کند^(۱)، می‌تواند تا روشن شدن وضعیت بر تقلید او باقی بماند.

۱- مثل اینکه عدالت مجتهد یا عقل او از بین برود.

(مسأله ۲۵) وکیل و وصی باید طبق تقلید موکل موصی عمل کند، مگر آنکه نظر مجتهدی که وصی و وکیل از او تقلید کرده است مطابق احتیاط باشد، که در اینصورت باید طبق نظر مجتهد خودش عمل کند.

(مسأله ۲۶) اگر کسی از سوی مجتهدی اذن یا وکالت داشته باشد که در اوقافی که متولی خاص ندارد یا در اموال قاصرین تصرف کند، با فوت آن مجتهد، اذن و وکالت او نیز از بین می‌رود و باید به مجتهد زنده رجوع کند، ولی کسی را که مجتهد بعنوان ولی بر اوقاف و اموال نصب کرده باشد با فوت مجتهد ولایت او باقی می‌ماند. اما قیمومت یا به وکالت برمی‌گردد و یا به ولایت.

(مسأله ۲۷) حکم حاکم جامع شرایط نافذ است و حتی مجتهدی دیگر نمی‌تواند آن را نقض کند، مگر آنکه آن حکم، مخالف واقع باشد یا در مقدمات آن کوتاهی شده باشد.

(مسأله ۲۸) مجتهد جامع شرایط بنا بر اقوی در مصالح عامه دینی و در قضاوت ولایت دارد لذا به او حاکم شرع می‌گویند. اما مجتهد متجزی، این دو ولایت را ندارد.

(مسأله ۲۹) اگر کسی در گفتن فتوای مجتهد اشتباه کند، چنانچه فتوای او اباحه به معنای اعم کلمه باشد و آنکس وجوب یا حرمت گفته است، لازم نیست اشتباه خود را اعلام نماید، ولی اگر فتوای مجتهد وجوب یا حرمت باشد، و او نقل جواز کرده باشد، بنا بر احتیاط، اعلام اشتباه لازم است. البته اگر اشتباه در موردی باشد که جاهل در آن مورد معذور نیست مثل ارکان نماز یا مثل موردی که عمل واجب باشد و شارع به آن اهتمام ورزیده و به ترک آن راضی نباشد و با عملی که حرام باشد و شارع به انجام دادن آن راضی نباشد، در اینصورت قطعاً واجب است اعلام کند و اگر مجتهد هم در بیان فتوایش دچار اشتباه گردد، همین حکم را دارد.

اما اگر مجتهد تغییر رأی دهد، چنانچه رأی اول حکم الزامی باشد و حکم دوم جواز، در این صورت اعلام واجب نیست، اما اگر حکم اولی جواز و دوم الزامی باشد یا هر دو حکم الزامی باشد، در این صورت اگر فتوای دوم در چیزی باشد که جاهل در آن معذور است، واجب نیست که آن را اعلام نماید و چنانچه جاهل به آن معذور نباشد، بنا بر اقرب واجب است که آن را اعلام نماید.

(مسأله ۳۰) اگر دو وثقه دو فتوای مخالف را از یک مجتهد نقل کنند، چنانچه خبر هر دو مربوط به یک زمان باشد، باید مقلد احتیاط کند تا مطلب روشن شود و چنانچه مربوط به دو زمان باشد،

واجب است مقلد به فتوایی عمل کند که از زمان متأخر نقل می‌شود.

(مسأله ۳۱) عدالتی که در مرجع تقلید لازم است عبارت است: از پایداری ثابت که او را از انحرافات حفظ کند و در جاده شریعت نگاه دارد و چنانچه بدون عذر شرعی مرتکب گناه شود عدالتش ساقط می‌گردد. و در این مورد فرقی بین گناه صغیره و کبیره نیست. در تعداد گناهان کبیره میان علما اختلاف است ولی موارد زیر از جمله گناه کبیره شمرده شده است:

شرک به خداوند، ناامیدی از رحمت خدا، خود را از مکر خدا ایمن دانستن، عقوق والدین یعنی بدرفتاری با آنان، قتل نفس محترمه، تهمت زنا به زن شوهردار، خوردن مال یتیم از راه ستم، فرار از جهاد، خوردن ربا، زنا، لواط، سحر، قسم دروغ به خدا، خودداری از زکات، شهادت دروغ، کتمان شهادت، خوردن شراب، ترک عمدی نماز و سایر واجبات، پیمان شکنی، قطع رحم، رفتن به سرزمینهایی که دین را تضعیف می‌کند، دزدی، انکار آنچه را که خداوند نازل نموده، دروغ بستن به خدا یا رسول خدا یا اوصیای او، در صورتی که گوینده متوجه به ارتباط میان این موارد و تکذیب رسالت نباشد، اما اگر متوجه باشد کافر است، بلکه مطلق دروغ گفتن، خوردن مردار، خون، گوشت خوک، و گوشت حیواناتی که با نام خدا ذبح نشوند و قمار.

نیز از دیگر گناهان کبیره خوردن از راه باطل است، از جمله: بدست آوردن پول از مال حرام مانند پولی که از فروش گوشت مردار و شراب و مست کننده‌ها بدست می‌آید. و مزد زن بدکاره، و بهای سگی که شکار نمی‌کند، و رشوه در حکم اگرچه بحق باشد، و مزد کفالت، و آنچه از حگام جور می‌رسد، و بهای کنیز آوازه خوان، و بهای فروش شطرنج که همه این موارد خوردن از باطل است.

نیز از جمله گناهان کبیره: کم فروشی در کیل و وزن، قبول ولایت ستمکاران و کمک و اعتماد به آنها، ندادن حق دیگران بدون اینکه مشکلی داشته باشد، تکبر، اسراف و تبذیر، سبک شمردن حج، جنگیدن با اولیای خدا، اصرار بر ارتکاب گناه و سرگرم شدن به کارهای لهوی مثل تارزدن و غنا^(۱). نیز از جمله گناهان کبیره: تهمت است یعنی عیبی را به کسی نسبت می‌دهد که در او نیست، و دشنام دادن مؤمن و اهانت و ذلیل کردن او، سخن چینی میان مؤمنان که موجب جدایی آنها از هم

۱- غنا: عبارت است از آواز خاصی که ایجاد طرب کند.

می‌شود، قوادی به معنای رساندن دو نفر برای جماع حرام، خیانت در معامله، کوچک شمردن گناه که از بزرگترین گناهان است، ریا، وغیر اینها که بسیار زیاد است.

نیز غیبت یعنی در غیاب مؤمن عیب او را بگویند، چه بقصد تنقیص باشد چه نباشد، و چه عیب در بدن او باشد یا در نسب، یا در اخلاق، یا در کردار، یا در گفتار یا در دین یا دنیای او یا غیر این موارد عیبهایی که از مردم پوشیده است و فرقی نمی‌کند غیبت کننده به زبان بگوید یا کاری کند که نشان از وجود عیب باشد. غیبت در صورتی صدق می‌کند که هدف غیبت کننده فهماندن شنونده باشد و شخص مورد غیبت معلوم باشد. بنابراین اگر بگوید: «یکی از اهالی شهر ترسو است» یا «یکی از فرزندان زید ترسو است» غیبت نیست. البته اگر موجب اهانت و تنقیص شود حرام است. اگر کسی غیبت کرد باید توبه کند.

در چند مورد غیبت جایز است:

- ۱- غیبت درباره کسی که آشکارا مرتکب گناه می‌شود، (متجاهر به فسق) اشکال ندارد.
 - ۲- شخص مظلوم می‌تواند از کسی که به او ظلم نموده غیبت کند و بنا بر احتیاط مستحبی باید فقط به قصد یاری خواستن از دیگران باشد.
 - ۳- غیبت به قصد نصیحت مؤمن جایز است، مثل مسأله ازدواج اگر چه مستلزم آشکار شدن عیب آن زن گردد. بلکه در صورتی که بداند مفسده بزرگی بر ترک نصیحت مترتب می‌شود، بعید نیست که ابتداءً هم جایز باشد.
 - ۴- مقصود از غیبت بازداشتن شخص مورد غیبت از کار زشت باشد چنانچه راه دیگری نباشد.
 - ۵- اگر بر دین شخص مورد غیبت بترسد می‌تواند او را غیبت کند تا ضرر دینی متوجه او نشود.
 - ۶- بی اعتبار نمودن شهود.
 - ۷- اگر موجب رفع ضرر حتمی از غیبت شونده شود.
 - ۸- نقد مقالات باطل، اگر چه به تنقیص نویسنده آن منجر شود.
- از روایات استفاده می‌شود که واجب است شنونده غیبت از شخص غیبت شده دفاع کند و اگر دفاع نکند خداوند او را در دنیا و آخرت خوار خواهد ساخت و گناهی مثل گناه غیبت کننده به او خواهد داد.

تهمت زدن به مؤمن از گناهان کبیره است. تهمت بیان عیبی است که در طرف نیست. از دیگر

گناهان کبیره این است: دشنام دادن به مؤمن، اهانت، سخن چینی که منجر به اختلاف گردد، قیاده که رفت و آمد میان دو نفر به منظور گردآوردن آن دو برای رابطه نامشروع است. فریب دادن مسلمانان، کوچک شمردن گناه و ریا و...

(مسئله ۳۲) عدالت به مجرد ارتکاب معصیت از بین می‌رود و با توبه و پشیمانی حقیقی بازمی‌گردد و در از بین بردن عدالت فرقی میان گناه صغیره و کبیره نیست.

(مسئله ۳۳) اگر قبل از احتیاط یا بعد از آن (در این رساله شریفه) فتوا باشد آن احتیاط، مستحب است و می‌توان آنرا ترک نمود و اگر قبل یا بعد از آن فتوایی نباشد آن احتیاط، احتیاط واجب است و مکلف باید به آن عمل نماید. در مواردی که اشکال و تأمل آمده است - مثلاً اگر گفتیم: جایز است بنا بر اشکال یا جایز است بنا بر تأمل - مقصود احتیاط مستحب است و اگر گفتیم: بنا بر اشکال واجب است یا بنا بر تأمل، مقصود فتوای به وجوب است و اگر گفتیم: مشهور چنین فرموده اند یا چنین گفته شده یا در آن تأمل و اشکال است مقصود لزوم عمل به احتیاط است.

(مسئله ۳۴) بسیاری از مستحباتی که در ابواب این رساله ذکر شده استحبایش بر اساس قاعده تسامح در ادله سنن است و چون آن قاعده نزد ما ثابت نیست، باید مستحبات را به امید آنکه فعلش مطلوب است یعنی به قصد رجاء انجام داد، و مکروهات را باید به امید آنکه ترکش مطلوب است رها کرد.

احکام طهارت

آب مطلق و آب مضاف

آب مطلق: آبی است که بدون نسبت دادن به چیزی به آن آب گفته شود، مانند آبهای معمولی.
آب مضاف: آبی است که اطلاق کلمه آب بر آن با اضافه به چیزی باشد مثل آب انار و آب گُل.

اقسام آب مطلق

آب مطلق بر دو قسم است: یا دارای جوشش و ماده نیست، یا دارای جوشش و ماده است. نوع اول آب که دارای جوشش و ماده نیست یا به مقدار کُر نمی‌رسد که به آن آب قلیل می‌گویند، یا به مقدار کُر می‌رسد که به آن آب کُر می‌گویند.
آب کُر با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود مگر آنکه بواسطه نجاست، بو رنگ یا مزه آن تغییر کند.

(مسأله ۳۵) اگر عین نجاست در آب کر بیفتد و تغییری در صفات سه گانه (بو، رنگ و طعم) پیش نیاید، سه صورت دارد:

- ۱- تغییر نکردن صفات سه گانه آب به خاطر این بوده که در عین نجس خصوصیات سه گانه (رنگ، بو و مزه) وجود نداشته است در اینصورت آب نجس نمی‌شود.
- ۲- تغییر نکردن صفات سه گانه، ناشی از خصوصیتی است که در آب موجود می‌باشد، مثل این که آب رنگی باشد که در اینصورت آب نجس می‌شود.
- ۳- تغییر نکردن صفات سه گانه ناشی از خصوصیتی است که خارج از آب می‌باشد، مثل اینکه هوا سرد باشد و مانع از بوی بد آب شود، در اینصورت آب نجس نمی‌شود.

(مسئله ۳۶) اگر سایر صفات آب گُر- غیر بو، رنگ یا مزه - مانند سنگینی و غلظت و امثال آن تغییر کند، نجس نمی شود.

(مسئله ۳۷) آبی که در اثر مجاورت نجس، بو، رنگ یا مزه آن تغییر کند نجس نمی شود.

(مسئله ۳۸) اگر آب کر به صفات متنجس تغییر کند نجس نمی شود، ولی اگر به صفات عین نجسی که در متنجس است تغییر کند نجس می شود. مثلاً: اگر رنگ آبی که بواسطه خون عوض شده در آب کر ریخته شود و رنگ آب کر زرد گردد، آن آب کر نجس می شود.

(مسئله ۳۹) مقصود از تغییر به صفات نجس، تغییر فی الجمله است یعنی لازم نیست مطابق باصفت نجس باشد، پس اگر آب در ملاقات با خون زرد بشود، نجس می شود.

دوم: آبی که جوشش و ماده دارد با ملاقات نجاست نجس نمی شود مگر آنکه یکی از صفات نجاست را به خود بگیرد. در این جهت فرقی بین آب دریا، رودخانه، چاه و چشمه که ماده دارند نیست. آب باید به حد کر برسد اگرچه بضمیمه آبی باشد که دارای ماده است مثلاً آب حوضچه حمام چنانچه به خزانه متصل باشد بنحوی که مجموع آب حوضچه و خزانه کمتر از مقدار کر نباشد، نجس نمی شود.

(مسئله ۴۰) اگر آب جاری به منبع خود متصل باشد نجس نمی شود و چنانچه آب، قطره قطره چکه کند و کمتر از کر باشد، نجس می شود، ولی اگر نجاست به نقطه جوشش آب ملاقات کند، آب جاری نجس نمی شود.

(مسئله ۴۱) آب ایستاده که با آب جاری متصل است حکم آب جاری را دارد یعنی با ملاقات نجاست و متنجس نجس نمی شود. مانند حوضی که به وسیله جوی کوچک به نهر متصل باشد و همچنین آب اطراف نهر هر چند راكد باشد.

(مسئله ۴۲) اگر نجاستی به آب جاری برسد، مقدار آبی که بو، رنگ یا مزه نجاست گرفته است نجس می شود، ولی طرفی که اتصال به چشمه دارد اگرچه کمتر از کر باشد پاک است. اگر قسمتی از آبی که بیشتر از کر است تغییر کند و قسمتی دیگر که تغییر نکرده به اندازه کر باشد صرفاً قسمتی که تغییر کرده نجس می شود.

(مسئله ۴۳) اگر در آب جاری که از کر کمتر است شک کند که دارای ماده هست یا نه، چنانچه بانجاست ملاقات کند، نجس می شود.

(مسأله ۴۴) آب باران در حال باریدن حکم آبی را دارد که دارای ماده است و با ملاقات نجاست، نجس نمی‌شود. ولی اگر روی چیزی مانند برگ درخت یا روی خیمه بیفتد و سپس روی چیز نجسی بریزد آن آب نجس می‌شود.

(مسأله ۴۵) اگر آب باران در گودالی جمع شود و کمتر از کر باشد، چنانچه باران در حال باریدن باشد آب مذکور حکم آب کثیر و چنانچه باران قطع گردد حکم آب قلیل را دارد. آری، اگر باران روی برگ درختان بیارد به گونه‌ای که از آن بر زمین جاری شود آن آب معتصم است.

(مسأله ۴۶) آب قلیل نجس همانگونه که با بارش باران به مقدار متعارف (نه یک قطره و دو قطره) پاک می‌شود چنانچه به آب کر نیز متصل شود پاک می‌گردد. بنابراین اگر آب لوله کشی شهری به آب ظرفی که قلیل است و نجس شده وصل شود آب آن ظرف به مجرد اتصال با آب لوله پاک می‌گردد، و لازم نیست که به تمام آن سرایت کند.

(مسأله ۴۷) هرگاه عرفاً صدق کند که باران می‌بارد چنانچه با نجاستی ملاقات کند نجس نمی‌شود، و به آن معتصم می‌گویند، بنابراین اگر در حال باریدن قطره‌ای با نجاستی مثل مردار برخورد کند چه بر روی آن بماند و چه جدا شود، آن قطره پاک خواهد بود. اگر در جایی باران جمع شود یا از ناودان بر زمین جاری گردد یا بر برگ درختان بماند سپس بر زمین فرود آید، چنانچه با نجاستی ملاقات کند مانند اینکه باران در حال باریدن باشد نجس نمی‌شود. ولی اگر رطوبت آن به سقف اتاق سرایت کند و از آن قطره‌ای بچکد، دیگر این آب معتصم نخواهد بود اگر چه باران ادامه داشته باشد.

(مسأله ۴۸) اگر به چیز نجسی مانند فرش و لباس که عین نجاست در آن نیست باران بیارد و در تمام آن نفوذ کند پاک می‌شود. و اگر باران به قسمتی از آن برسد فقط همان قسمت پاک می‌شود. اما اگر در آن، عین نجاست باشد باید اول نجاست زایل گردد تا بعد باران آن محل را پاک کند، ولی اگر لباس با بول نجس شده باشد با یکبار باریدن باران بر آن پاک نمی‌شود بلکه لازم است چند بار باران بیارد.

(مسأله ۴۹) زمین نجسی که باران بطور مستقیم بر آن بیارد پاک می‌شود، ولی اگر باران ترشح نموده به جای نجسی که زیر سقف است برسد آنرا پاک نخواهد کرد، اما اگر باران بر زمین جاری شود تا به جای نجسی که زیر سقف است برسد آن را پاک می‌کند.

(مسئله ۵۰) آب کر اگر نجس شود به دو صورت پاک می‌شود:

۱- به کر یا جاری متصل شود یا باران بر آن بیارد و بو، رنگ یا مزه آن تغییر کرده از بین برود.

۲- بو، رنگ یا مزه آن که تغییر کرده بود به مرور زمان خود به خود از بین برود.

(مسئله ۵۱) اگر باران بر عین نجس بیارد و به جای دیگر ترشح کند، چنانچه عین نجاست

همراه آن نباشد و باران هم قطع نشده باشد پاک است.

(مسئله ۵۲) آب کر آبی است که اگر در ظرفی که طول و عرض و عمق آن هر یک سه وجب

و نیم متعارف باشد بریزد آن ظرف پر شود و وزن آن تقریباً ۳۹۹ کیلوگرم است.

(مسئله ۵۳) آب کر معتصم است چه سطح آن مساوی باشد چه نباشد و چه ایستاده و چه

جاری باشد. ولی اگر آب کر مثل آبی که از منبع یا حمام به وسیله لوله به حوضچه‌ها می‌ریزد،

چنانچه آب منبع به مقدار کر باشد با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود. همچنین آب حوضچه‌ها

تا وقتی که شیر آب باز است پاک خواهد بود، ولی اگر آب مخزن به مقدار کر نباشد با ملاقات

نجاست نجس می‌شود، اما چنانچه مجموع آب مخزن و آنچه در لوله‌ها و حوضچه است به مقدار

کر باشد، آب حوضچه نجس نمی‌شود.

(مسئله ۵۴) حکم آب حمام با غیر آن یکسان است، پس اگر آب حوضچه حمام به انبار آب

متصل و به مقدار کر باشد با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود و اگر حوضچه به انبار آب متصل

نباشد یا آب انبار با آنچه که در حوضچه‌ها هست به مقدار کر نباشد نجس می‌شود.

(مسئله ۵۵) آب لوله‌های ساختمان در حکم آبی است که دارای ماده و انبار است و حکم آب

کر رادر تطهیر دارد، پس اگر آب ظرفی نجس باشد و آب شیر روی آن جاری شود پاک می‌گردد

و با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود تا زمانی که آب لوله (شیر) جاری است.

(مسئله ۵۶) آب منبع یا انبار که به وسیله شناور قطع و وصل می‌شود، در صورتی که آب انبار

بعد از قطع به مقدار کر باشد با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود، و اگر به مقدار کر نباشد حکم آب

قلیل را خواهد داشت. ولی اگر شروع به پر شدن شود آن آب معتصم می‌شود و آب دوش حمام

چنانچه عرف آن را ریزش قطره‌ای بداند در حکم آب قلیل خواهد بود، اما اگر بصورت متصل

بریزد حکم آب کر رادارد.

آب قلیل

آب قلیل با ملاقات نجاست اگر چه به یک طرف آن باشد، تمامش نجس می شود مگر آنکه فشار داشته باشد که در اینصورت صرفاً جایی که به نجاست رسیده نجس می شود، بنابراین، آب ناودان و آب آفتابه چنانچه با نجاست برخورد کند فقط محل ملاقات نجس می شود و آب فواره نیز اگر با نجاستی که در بالای آن قرار گرفته باشد ملاقات کند، فقط همان قسمت بالا نجس می شود و بقیه آن پاک خواهد بود. بعید نیست در صورتی که آب قلیل با متنجسی (چیزی که نجس شده است) که عین نجاست در آن نیست ملاقات کند نجس نشود، اگر چه احتیاط اجتناب از آن است. آب قلیلی که در رفع حدث اصغر^(۱) بکار می رود پاک می باشد و پاک کننده حدث و نجاست است، ولی چنانچه در رفع نجاست از آن استفاده شود و با عین نجاست ملاقات کند، نجس می شود و الا پاک است، اما آب قلیلی که در رفع حدث اکبر^(۲) بکار رفته است پاک می باشد، ولی بنا بر احتیاط مستحب در صورتی که آب دیگری در دسترس باشد در رفع حدث از آن آب استفاده نکند و اگر استفاده نمود و با آن غسل یا وضو گرفت تیمم نیز بکند.

آب مشتبه

اگر اجمالاً بداند که یکی از این دو ظرف نجس و دیگری پاک است، نمی توان آنها را برای رفع نجاست یا رفع حدث بکار برد و اگر چیز پاکی با آنها ملاقات کند واجب است از آن اجتناب شود ولی محکوم به نجاست نیست، مگر آنکه حالت سابق آن نجاست باشد که در اینصورت محکوم به نجاست نیز می شود. اگر آب مطلق با آب مضاف اشتباه شود، می توان با هر دوی آنها رفع نجاست و حدث نموده این صورت که اول با یکی بشوید و بعد با دیگری، اگر آب مباح با آب غصبی اشتباه شود، تصرف در آنها حرام است، ولی اگر نجس را با یکی از آنها بشوید پاک می شود، و حدث به یکی از آن دو رفع نمی شود. اگر ظرفهای مشتبه غیر محصور باشد به این معنی که موارد به اندازه ای زیاد است که احتمال تکلیف نسبت به هر یک از آن موارد ضعیف باشد بلکه به حدی است که انسان اطمینان پیدا می کند که در آن مورد تکلیف نیست، در این صورت استفاده

۱- حدث اصغر: به اسباب وضو مانند (بول، غائط، خواب، باد، بیهوشی، دیوانگی، استحاضه قلیله) گفته می شود.

۲- حدث اکبر: به اسباب غسل مانند (حیض، نفاس، استحاضه، جنابت، مس میت) گفته می شود.

از هر یک از آنها مطلقاً جایز است و به این جهت، احتیاط در آن واجب نیست.

آب مضاف

آب مضاف مثل گلاب و مانند آن و سایر مایعات مانند روغن مایع، چه قلیل باشد و چه کثیر با ملاقات نجاست، نجس می‌شود، ولی چنانچه در اثر فشار با نجس ملاقات کند، مثلاً مضافی که از بالا جاری شود یا از فواره خارج گردد، همان مقداری که ملاقات کرده نجس می‌شود و باقی آب مضاف پاک خواهد بود. اگر آب مضاف نجس شد دیگر پاک نمی‌شود اگرچه به آب باران یا کر متصل بشود، مگر آنکه طوری با آب کر مخلوط گردد که دیگر به آن آب مضاف نگویند که در این صورت پاک خواهد شد. سایر مایعات نیز در حکم آب مضاف هستند.

(مسأله ۵۷) وضو یا غسل با آب مضاف باطل است و چیز نجس را نیز پاک نمی‌کند.

(مسأله ۵۸) نیم خورده همه حیوانات پاک می‌باشد، مگر نیم خورده سگ، خوک و کافر غیر کتابی که بنا بر احتیاط واجب نجس است، ولی نیم خورده کافر کتابی بنا بر اقوی پاک می‌باشد و نیم خورده حیوانات حرام گوشت پاک و خوردن آن - غیر گربه - مکروه است. نیم خورده مؤمن شفا است بلکه در بعضی روایات معتبر آمده است که خوردن آن هفتاد مرض را رفع می‌کند.

احکام تخلی

واجب است مکلف هنگام تخلی بلکه در سایر حالات عورت خود را از کسانی که خوب و بد را تمیز می‌دهند پوشاند، اگرچه غیر مکلف یا با او محرم باشند، ولی زن و شوهر و کسانی که در حکم آنها هستند، مثل کنیز و مالکش، لازم نیست عورت خود را از یکدیگر پوشانند. البته اگر کنیز مشترک یا شوهردار یا در عده باشد، مالکش نمی‌تواند به عورت او نگاه کند.

عورت در مرد عبارت است از مخرج غائط و آلت و بیضتین و مابین ناف و زانو در حکم عورت است. عورت در خانمها تمام بدن و بنا بر احتیاط واجب حتی صورت و دستها است. بنا بر احتیاط در موقع تخلی رو به قبله یا پشت به قبله قرار گرفتن حرام است، ولی در حال استبراء و استنجاء مانعی ندارد، اگرچه احتیاط مستحب در ترک آن است. اگر مکلف ناچار شود بین نشستن رو به قبله یا پشت به قبله اقوی تخییر است و بهتر است رو به قبله ننشیند.

- (مسأله ۵۹) اگر قبله معلوم نباشد، تا وقتی که از شناخت آن نا امید نشده و انتظار امکان دارد و حرجی یا ضرری بر او نباشد، بنا بر احتیاط واجب تخیلی جایز نیست.
- (مسأله ۶۰) نگاه کردن به عورت دیگران حتی از پشت شیشه و آینه و آب صاف جایز نیست.
- (مسأله ۶۱) در چهار جا تخیلی جایز نیست:
- ۱- در ملک کسی که اجازه نداده است.
 - ۲- در جایی که وقف عده خاصی شده است.
 - ۳- در کوچه‌های بن بستنی که صاحبانش اجازه نداده اند.
 - ۴- روی قبور مؤمنین چنانچه موجب هتک حرمت مؤمن باشد.
- (مسأله ۶۲) بنا بر اظهر تخیلی در مدارس و مانند آن که معلوم نیست وقف خاص ساکنین آن است یا نه، جایز است و وضو و غسل در آنجا مانعی ندارد.

کیفیت شستن مخرج بول

- مخرج بول با غیر آب پاک نمی‌شود و با آب کر و جاری یک مرتبه شستن بنا بر اظهر کافی است، ولی با آب قلیل بنا بر احتیاط واجب باید دو مرتبه شسته شود.
- مخرج غائط نیز اگر بیش از حد آلوده باشد مانند بقیه نجاسات باید با آب شسته شود و اگر بیش از حد آلوده نشده باشد، مخیر است که با آب بشوید و یا با سنگ و پارچه و چیزهایی که نجاست را از بین می‌برد پاک کند، البته با آب بهتر است.
- (مسأله ۶۳) احتیاط واجب آن است که سنگ و مانند آن که غائط را با آن برطرف می‌کنند سه قطعه باشد، اگر چه با کمتر از آن پاک شود.
- (مسأله ۶۴) واجب است سنگها یا آنچه با آن غائط را پاک می‌کند طاهر باشند.
- (مسأله ۶۵) پاک کردن مخرج غائط با چیزهایی که احترام آنها لازم است حرام می‌باشد، ولی با استخوان و سرگین مانعی ندارد، و بنا بر اظهر با آن دو پاک نمی‌شود.
- (مسأله ۶۶) اگر مخرج غائط را با آب بشوید، باید چیزی از غائط در آن نماند ولی باقی ماندن رنگ و بوی آن مانعی ندارد، و در پاک کردن با سنگ و مانند آن زائل شدن عین نجاست کافی است و واجب نیست اثری را که عادتاً به هنگام پاک کردن با سنگ از بین نمی‌رود، زائل کند.

(مسأله ۶۷) اگر قبل یا بعد از غائط نجاست دیگری مثل خون خارج شود و محل را نجس کند، فقط با آب قابل تطهیر است.

مستحبات و مکروهات تخلی

مستحب است در هنگام تخلی کسی او را حتی از دور نیند و سر را در حال تخلی بپوشاند و هنگام کشف عورت بسم الله بگوید و دعای وارده را بخواند و هنگام وارد شدن به مکان تخلی، اول پای چپ و موقع بیرون آمدن، اول پای راست را بگذارد و سنگینی بدن را بر پای چپ بیندازد و پای راست را باز بگذارد و مستحب است استبراء نماید.

تخلی در خیابان، کوچه‌ها، زیر درخت میوه و در جاهاییکه مورد نفرین مردم قرار می‌گیرد مانند درب خانه‌ها، و جاهایی که کاروانها در آن فرود می‌آیند و مقابل خورشید و ماه و بول کردن روبه روی باد و در زمین سخت و سوراخ جانوران و در آب - خصوصاً آب ایستاده - و خوردن یا نوشیدن و حرف زدن به غیر ذکر خدا و غیر اینها در حال تخلی مکروه است.

(مسأله ۶۸) بنا بر اقوی آب استنجا نجس است اگر چه از بول باشد، و نمی‌توان با آن وضو یا غسل کرد و یا نجاست را بر طرف نمود، ولی اگر چیزی با آن ملاقات کند نجس نمی‌شود مگر آنکه آن آب به نجاست متغیر شده باشد، یا اینکه نجاست از محل متعارف مخرج غائط تجاوز کند، یا این که در آن اجزاء نجاست موجود باشد، یا اینکه با بول و غائط، نجاستی مثل خون خارج شود در این موارد چیزی که با آب استنجا ملاقات کرده نیز نجس می‌شود.

استبراء

استبراء عملی است که مردها بعد از بیرون آمدن بول انجام می‌دهند و کیفیت آن این است که سه بار (با انگشت میانه) از مخرج غائط تا بیخ آلت بکشد و بعد از آنجا تا ختنه گاه را سه بار بکشد و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهد.

فایده استبراء این است که اگر رطوبتی بعد از استبراء خارج شود که احتمال می‌دهد بول باشد محکوم به طهارت است و لازم نیست وضو بگیرد. اما اگر کسی استبراء نکند اگر چه ترک

استبراء بخاطر عدم قدرت باشد و رطوبت مشتبه به بول یا مردد بین بول و منی^(۱) از او خارج شود، باید محل را تطهیر و وضو بگیرد. اگر مکلف استبراء نکرده باشد اما مدت طولانی از بول کردن گذشته باشد به گونه که یقین کند بول در مجری نمانده و بعد رطوبتی از او خارج گردد و شک کند که پاک است یا نه رطوبت مذکور پاک می‌باشد و وضو را هم باطل نمی‌کند. برای زن استبراء از بول نیست و اگر رطوبتی مشتبه ببیند پاک است و وضو واجب نیست و بهتر آن است که کمی صبر کند و تنحج نماید و پهنای فرج خود را بفشارد و پس از آن تطهیر کند.

(مسأله ۶۹) اثر استبراء مترتب می‌شود هر چند توسط شخص دیگری انجام شود.

(مسأله ۷۰) اگر انسان در استبراء واستنجاء شک کند، بنا را بر عدم بگذارد اگرچه همیشه آن را انجام می‌داده است، ولی اگر عادتش موجب اطمینان باشد بنا را بر انجام استبراء واستنجاء بگذارد. و اگر کسی که استبراء نکرده شک کند که رطوبتی از او خارج شده یا نه، بنا بر عدم خروج رطوبت بگذارد اگرچه گمان به خروج داشته باشد.

(مسأله ۷۱) اگر کسی استبراء واستنجاء را انجام داده و شک کند که آن را صحیح بجا آورده یا نه بنا بر صحت بگذارد.

(مسأله ۷۲) اگر نداند مزی با بول خارج شده یا نه، پاک است اگرچه استبراء نکرده باشد.

اجزا و کیفیت وضو

وضو دارای چهار جزء واجب است: شستن صورت و دو دست، مسح سر و پاها.

واجب اول: شستن صورت و در آن چند امر واجب است:

امر اول - واجب است صورت را از بالای پیشانی - جایی که موی سر می‌روید - تا آخر چانه

۱- رطوبت‌هایی که از انسان خارج می‌شود غیر از بول، و منی بر سه قسم است:

الف: رطوبتی که بعد از بول بیرون می‌آید و کمی سفید و چسبنده است (ودی).

ب: رطوبتی که هنگام ملاحظه و بازی کردن با همسر بیرون می‌آید (مدی).

ج: رطوبتی که گاهی بعد از منی بیرون می‌آید (وذی) همه این رطوبت‌های سه گانه در صورتی که مجری آلوده به بول و منی نباشد پاک است و وضو و غسل را هم باطل نمی‌کند.

شست و پهنای آن به مقداری است که بین انگشت وسط و شست قرار می‌گیرد و برای اینکه یقین کند این مقدار کاملاً شسته باید کمی از اطراف آن را هم بشوید و بنا بر احتیاط واجب از بالا به پایین بشوید.

امر دوم - واجب است وقتی که آب به صورت می‌رسد نیت وضو نماید چه آب را خود با کف به صورت برساند و آن را بشوید چه صورت را زیر شیر آب بگیرد، بطوری که از بالا به پایین شروع کند و چه صورت را در آب حوض فرو برد که بنا بر احتیاط واجب از بالا به پایین باشد و اگر بعد از آنکه آب به صورت رسید نیت وضو کند صحیح نیست. بنابراین اگر انسان با آب باران یا آب ناودان یا آب شیر وضو بگیرد به طوریکه وقتی آب به صورت می‌رسد نیت وضو کند وضویش صحیح است، اما اگر بعد از رسیدن آب به صورت نیت وضو بکند وضو باطل است و همچنین اگر انسان از ابتدا به قصد وضو زیر باران بایستد و آب بطور کامل بر صورتش جاری گردد هر چند با دست به صورتش نکشد وضو صحیح است، در وضوی ارتماسی که واجب است در حال داخل کردن صورت در آب، نیت وضو داشته باشد با رعایت شستن از بالا به پایین و چنانچه در حال خارج کردن صورت از آب نیت کند، وضو باطل است.

امر سوم - باید آب به اندازه‌ای باشد که صورت را فرا گیرد و جاری شود، بنابراین اگر آب خیلی کم باشد و تنها مانند مالیدن روغن بمالد وضو باطل است.

(مسئله ۷۳) اگر دست یا صورت کسی کوچکتر یا بزرگتر از متعارف باشد باید به مقداری متعارف بشوید همچنین اگر در پیشانی مو رویده یا جلوی سرش مو ندارد باید به اندازه معمول بشوید.

(مسئله ۷۴) اگر پوست صورت از لای مو پیدا باشد چه مو زیاد یا کم باشد باید آب را به پوست برساند و اگر پیدا نباشد، شستن ظاهر مو کافی است و رساندن آب به پوست یا لای مو لازم نیست.

(مسئله ۷۵) شستن داخل بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بستن دیده نمی‌شود واجب نیست.

(مسئله ۷۶) مویی که خارج از حد صورت است اگرچه بر صورت آمده باشد چون از حد متعارف خارج است، شستن آن واجب نیست. همچنین مویی که در محدوده صورت رویده است

اما به بیرون محدوده رسیده، مانند ریش بلند، شستن آن لازم نیست.

(مسأله ۷۷) اگر به مقدار سر سوزن از صورت شسته نشود وضو باطل است بنابراین باید اطراف چشم و ابرو را از چرک، سرمه و زینت پاک نمود و اگر در وجود چیزی شک کند که مانع از رسیدن آب است یا نه، باید آن را برطرف بکند.

(مسأله ۷۸) اگر کسی در شیء موجود شک کند که آیا مانع رسیدن آب است یا نه، باید آن شیء را برطرف کند و اگر در اصل وجود مانع شک کند واجب است بررسی نماید تا اطمینان به نبود مانع حاصل شود و صرف گمان در نبودن مانع کفایت نمی کند.

(مسأله ۷۹) سوراخی که برای حلقه‌های زینتی در بینی یا پرده آن (خزانه) ایجاد می کند، چنانچه بزرگ باشد که به راحتی آب به آن برسد، باید در وضو شسته شود چه حلقه در آن باشد و چه نباشد.

واجب دوم: شستن دستها

باید دستها را از آرنج تا سر انگشتان از بالا به پایین بشوید و کسی که بخشی از دست او قطع شده است باید بقیه را بشوید و کسی که دستش از بالای آرنج قطع شده، احتیاط آن است - اگر اقوی نباشد - مقدار باقیمانده از بازوی خود را بشوید و کسی که ذراع دست دارد ولی آرنج ندارد، باید آن ذراع را بشوید و اگر کسی گوشت اضافی یا انگشت اضافی دارد آن را نیز باید بشوید، و کسی که از بالای آرنج دست اضافی دارد، بنا بر احتیاط واجب شستن آن نیز واجب است نیز اگر دست اضافی با اصلی اشتباه شود، بنا بر احتیاط باید هر دو را بشوید و با هر دو مسح نماید.

(مسأله ۸۰) آرنج - محل اجتماع دو استخوان بازو و ذراع - واجب است همراه دست شسته شود.

(مسأله ۸۱) موهای دست اگرچه زیاد باشد، واجب است همراه با پوست زیر آن شسته شود.

(مسأله ۸۲) اگر زیر خاری که در دست فرو رفته از ظاهر پوست حساب شود، واجب است آنجا را بشوید، با خارج کردن آن و شکافهایی که در پشت دست پدید می آید چنانچه آب به راحتی به آنها برسد شستن آنها لازم است و گرنه واجب نیست، و اگر شک کند که آب به درون ترکهای دست رسیده است یا نه، یقین به آن لازم نیست.

(مسأله ۸۳) اگر چرکی که روی اعضای وضو هست جزء پوست به حساب آید، از بین بردن

آن واجب نیست و گرنه باید برطرف شود.

(مسئله ۸۴) کسی که پیش از شستن صورت، دستهای خود را تا مچ شسته باشد، در موقع وضو گرفتن باید تا سر انگشتان را بشوید و اگر فقط تا مچ دست را بشوید، وضوی او باطل است.

(مسئله ۸۵) وضوی ارتماسی آن است که انسان صورت را از بالا و دستها را از آرنج به قصد وضو در آب فرو برد، اما با بیرون آوردن عضو از آب تدریجاً بقصد شستن، وضوی ارتماسی محقق نمی شود، ولی داخل کردن دست چپ از آرنج به نیت شستن جایز نیست (بنابر این دست چپ را نباید ارتماسی شست) زیرا در این صورت مسح سر و پا با آب خارج لازم می آید و در دست راست حکم چنین است اگر دست چپ را با آن نشوید.

(مسئله ۸۶) اگر چرک زیر ناخن از حد متعارف بیشتر نباشد، واجب نیست آن را برطرف کند، مگر آنکه زیر ناخن از ظاهر حساب شود، ولی اگر ناخن را بگیرد، باید برای وضو چرک آن را برطرف کند.

(مسئله ۸۷) چنانچه گوشتی از دست کنده شود تا زمانیکه جدا نشده واجب است هم زیر آن و هم خود آن شسته شود ولی بریدن آن پوست برای رساندن آب به گوشت لازم نیست، اگرچه بنابر احتیاط واجب چنانچه گوشت بریده شده جزء دست به حساب نیاید، باید بریده شود تا زیر آن پوست شسته شود.

(مسئله ۸۸) شستن روی پوسته‌ای که موقع خوب شدن زخم پدید می آید اگرچه برداشتن آن آسان باشد، کافی است.

(مسئله ۸۹) وضو گرفتن هنگام بارش باران یا زیر ناودان به این ترتیب است که وقتی باران به صورت یا دستها از بالا به پایین جاری شود به قصد وضو بشوید و اگر از اول نیت وضو نکند و بعد از جریان آب بر صورت و دستها، قصد شستن آنها را بکند، وضوی او صحیح نیست.

(مسئله ۹۰) اگر انسان شک کند که این جزء از ظاهر دست است تا شستن آن واجب باشد یا از باطن، به شک خود اعتنا نکند، بنابراین اگر آب با جریان طبیعی خود به آنجا برسد، وضو صحیح است و اگر نرسد شستن آن لازم نیست.

(مسئله ۹۱) واجب است هنگام رسیدن آب به عضو نیت وضو بکند و اگر انسان بدون نیت وضو دست خود را در آب فرو برد و حرکت دهد و هنگام خارج نمودن آن، قصد وضو کند یا آب

را روی دست بریزد و هنگام دست مالیدن قصد وضو کند، وضوی او باطل است. واجب است آب به مقداری باشد که جاری شود. اما اگر تنها به اندازه مالیدن یا مسح کردن باشد کفایت نمی‌کند.

واجب سوم: مسح سر

واجب است جلو سر را که یک چهارم سر است مسح نماید و مسمای مسح کافی است، اما بنا بر احتیاط مستحب اندازه مسح از پهنا به مقدار پهنای سه انگشت و از درازا به اندازه یک انگشت باشد. بنا بر احتیاط واجب مسح با تری دست از بالا به پایین انجام شود، بلکه احتیاط آن است که با باطن کف دست راست باشد اگر چه با پشت آن هم بعید نیست که کفایت کند.

(مسئله ۹۲) در صورتی که موی جلو سر از حد متعارف بلندتر نباشد و در جلو سر جمع نشده باشد مسح روی آن کافی است و اگر نه مسح بر آن باطل است و باید بیخ موها رامسح نماید.

(مسئله ۹۳) زیادی رطوبت دست در صورتی که مسح بر آن صدق کند ضرری ندارد.

(مسئله ۹۴) اگر مسح به باطن دست ممکن نباشد با پشت دست مسح نماید، بلکه در صورت تمکن هم بعید نیست که مسح با پشت دست صحیح باشد، و اگر مسح با پشت دست هم ممکن نباشد، بنا بر احتیاط باید با ذراع مسح کند.

(مسئله ۹۵) جای مسح باید خشک باشد و اگر تری آن به قدری باشد که بعد از مسح عرفاً بگویند رطوبت موجود در جای مسح از تری کف دست است، در این صورت مسح اشکال ندارد.

(مسئله ۹۶) اگر رطوبت دست با رطوبت اعضاء وضو مخلوط شود در صورتی که رطوبت مستند به دست نباشد مسح با آن باطل است و اما مخلوط شدن تری دست راست با تری دست چپ اگر به خاطر احتیاط یا عادت باشد که بعد از شستن دست چپ به وجود می‌آید، در صورتی که متعارف نباشد، مسح با آن خالی از اشکال نیست.

(مسئله ۹۷) اگر رطوبت دست خشک بشود، می‌توان در صورت امکان از رطوبت ریش که از حد معمول درازتر نباشد برای مسح استفاده کند و اگر ممکن نشد باید وضو را اعاده کند.

(مسئله ۹۸) اگر حفظ رطوبت دست برای مسح، در اثر گرما یا بیماری یا چیزی دیگر امکان نداشته باشد باید تیمم کند.

(مسئله ۹۹) مسح کردن روی عمامه یا مقنعه یا غیر این دو صحیح نیست اگر چه نازک باشد و مانع از رسیدن رطوبت به پوست نباشد.

واجب چهارم: مسح پا

واجب است بعد از مسح سر، با تری آب وضو که در دست مانده روی پاها را از سر انگشتان تا مفصل مسح نماید پهنای مسح به هر اندازه باشد کافی است و بنا بر اظهار، اول پای راست را با دست راست و بعد پای چپ را با دست چپ مسح کند. اگر قسمتی از پا قطع شده باشد، بقیه را مسح کند و اگر همه آن قطع شده باشد، مسح ساق می‌گردد، اما احتیاط مستحب آن است که ساق را مسح کند. اگر پای اضافی دارد به نحوی که مشخص نباشد کدام پای اصلی است هر دو را مسح نماید، اما اگر مشخص باشد بنا بر احتیاط پای اضافی را نیز مسح کند. احکامی که در مسح سر گفته شد در اینجا نیز جاری است.

(مسئله ۱۰۰) اگر موی روی پا از حد متعارف خارج نباشد، مسح روی آن مجزی است و اگر از حد متعارف خارج باشد واجب است پوست را مسح نماید.

(مسئله ۱۰۱) مسح روی حائل، مثل کفش، اگر چه به خاطر تقیه یا ضرورت دیگری باشد، صحیح نیست.

(مسئله ۱۰۲) اگر در حال تقیه امر دایر شود بین مسح بر کفش و شستن پا، باید پا را بشوید.

(مسئله ۱۰۳) بنا بر اقوی تقیه در جایی است که انسان ناچار باشد، بنابراین اگر ترک تقیه امکان داشته باشد، تقیه مشروع نیست. حضور در مکان یا زمانی که عمل باید در آن بصورت تقیه انجام گیرد منوط به این نیست که مکان و زمان دیگری نباشد و بذل مال برای رفع آن خصوصاً اگر در بذل ضرری باشد لازم نیست.

(مسئله ۱۰۴) اگر سبب که موجب وضوی عذری گردیده بر طرف شود، واجب است وضو اعاده شود اگر چه خارج وقت باشد و فرقی نمی‌کند که سبب، تقیه یا ضرورت دیگری باشد، اما اگر وضوی عذری صحیح باشد، اعاده آن واجب نیست گر چه سبب در وقت زایل شود، مانند آنکه پاها را بجای مسح کردن بشوید یا دستها را از پائین به بالا بشوید.

(مسئله ۱۰۵) اگر (در جایی که وظیفه تقیه است) برخلاف تقیه وضو بگیرد باطل است، مگر آنکه به جای مسح بر حایل که مذهب مخالف است پاها را بشوید، که در این صورت وضو صحیح است.

(مسئله ۱۰۶) در مسح پا، واجب است دست را روی پا بکشد چه از سر انگشتان تا بلندی پا

بکشد و چه بالعکس، بنابراین گذاشتن تمام دست را روی تمام پا اگر چه مقدار کمی بکشد، کفایت نمی کند.

وضوی جبیره

وضوی جبیره ای وقتی واجب است که دارای پنج شرط باشد:

اول: عضو شکسته، یا زخمی که روی آن پارچه پیچیده شده از اعضای وضو باشد.

دوم: آب برای آن عضو ضرر داشته باشد.

سوم: باند جبیره ظاهرش پاک باشد، ونجس بودن داخل جبیره ضرر ندارد.

چهارم: جبیره یا باند بیشتر از حد متعارف نباشد و اگر به مقدار متعارف باشد به این معنا که کمی بیشتر از جای زخم باشد اشکال ندارد، بنابراین اگر از حد متعارف بیشتر باشد، مسح بر آن کفایت نمی کند، بلکه باید آن را چنانچه ممکن باشد کوچک نماید والا چنانچه جبیره بر اعضای مشترک بین وضو و تیمم نباشد، وظیفه اش تیمم است و چنانچه بر اعضای مشترک باشد، باید بین تیمم و وضوی جبیره جمع کند و اگر جبیره تمام سر یا پا یا دست را پوشانده باشد و چنانچه باز کردن آن امکان داشته باشد و بتواند وضوی معمولی بگیرد، واجب است این کار را بکند و اگر باز کردن ممکن نباشد یا اینکه ضرر داشته باشد، چنانچه بتواند جبیره را کوچک کند تا به مقدار متعارف برسد، باید آن کار را انجام دهد و وضوی جبیره ای بگیرد.

پنجم: جبیره یا باند باید مباح باشد، در صورت غصبی بودن جبیره، وظیفه اش تیمم می باشد.

بنابراین چنانچه این شرایط فراهم شد واجب است که وضوی جبیره بگیرد.

(مسأله ۱۰۷) اگر شکستگی یا زخم در غیر اعضای وضو باشد، چنانچه شستن اعضای وضو به آن ضرر داشته باشد، در این صورت وظیفه اش تیمم بدل از وضو است و اگر ضرر نداشته باشد، وظیفه اش وضو گرفتن معمولی است.

(مسأله ۱۰۸) اگر روی زخم باز باشد، چنانچه شستن آن ممکن باشد، وضو را به شکل معمولی بجا آورد و اگر به جهت ضرر، شستن زخم ممکن نباشد، فقط اطراف زخم را بشوید اگر زخم در محل شستن باشد وضویش را کامل نماید، اما اگر زخم یا شکستگی در محل مسح بوده و تمام موضع آن را فراگرفته باشد، چنانچه بتواند روی آن مسح کند، مسح واجب است، ولی اگر بجهت

ضرر یا نجاست نتواند مسح کند، وظیفه‌اش تیمم است. اگر شستن اطراف زخم یا شکستگی موجب ضرر بیشتر از خدمتعارف شود، یا اینکه آن موضع نجس و شستن آن ممکن نباشد، در این دو صورت وظیفه تیمم است. اگر روی شکستگی باز باشد، چنانچه شستن آن ضرر دارد، وظیفه تیمم است و اگر آن شکستگی در موضع مسح باشد، چنانچه بتواند روی آن مسح کند باید وضوی معمولی بگیرد، و اگر نتواند مسح کند، وظیفه‌اش تیمم است.

(مسئله ۱۰۹) اگر عضو زخمی یا شکسته پاک باشد و مکلف نتواند (پارچه‌ای) را که روی آن عضو بسته شده باز کند و بدون باز کردن آب، به آن نرسد چنانچه عضو از اعضاء مشترک بین وضو و تیمم نباشد باید تیمم کند، ولی چنانچه عضو مشترک بین وضو و تیمم باشد باید هم تیمم بکند و هم وضو بگیرد. اما اگر بتواند آب وضو را به آن عضو با آنکه بسته است برساند گرچه با فرو بردن در آب باشد با مراعات ترتیب و شستن از بالا به پایین واجب است وضو بگیرد و آب را به موضع زخم برساند. بلی، اگر جیره در محل مسح باشد رساندن آب بجای مسح کردن اثری ندارد بلکه در صورت امکان باید باندرآباز کند و بصورت عادی وضو بگیرد و چنانچه نتواند باندرآباز کند باید تیمم نماید و اما اگر نجس باشد و امکان شستن آن نیز نباشد، باید تیمم نماید چه عضو مشترک باشد چه نباشد.

(مسئله ۱۱۰) جیره گاهی روی اعضای مختص وضو مثل صورت و دست و گاهی روی اعضای مختص مسح، مثل سر و پا و گاهی در اعضای مشترک بین وضو و تیمم است مثل کف دست در حالت اول مسح بر جیره بدل از شستن است و در حالت دوم بدل از مسح می‌باشد، در صورتی که قسمتی از عضو که جیره بر آن قرار ندارد به اندازه‌ای نباشد که مسح روی آن کفایت کند، بنابراین احتیاط و جوبی علاوه بر مسح بر جیره تیمم هم نماید و در حالت سوم روی جیره، بدل از شستن مسح نماید و باهمان جیره بدل از مسح پوست سر و پارا مسح کند البته به شرط اینکه قسمتی از عضوی که جیره بر آن قرار ندارد به اندازه‌ای نباشد که مسح با آن کفایت کند.

(مسئله ۱۱۱) دوایی که روی زخم گذاشته می‌شود حکم جیره را دارد، ولی اگر مانعی مثل قیر و مانند آن باشد و نتواند آن را برطرف کند، باید تیمم نماید چنانچه مانع روی اعضای تیمم نباشد. اما چنانچه مانع در اعضای تیمم باشد، باید بین وضو و تیمم جمع کند.

(مسئله ۱۱۲) جیره‌ای که بیان شد مخصوص موارد جراحت یا دمل یا شکستگی است و در

موارد دیگر مثل بستن باند روی عضوی که درد یا ورم دارد، چنانچه شستن آن ضرر داشته باشد واجب است تیمم نماید و وضوی جیره‌ای باطل است.

(مسأله ۱۱۳) حکم جیره در غسلها، غیر غسل میت چند حالت دارد:

اول: اگر شستن عضو شکسته ضرر داشته باشد، باید به جای غسل، مثلاً غسل جنابت، تیمم کند، و احتیاط آن است که غسل نیز بنماید به طوری که اطراف آن عضو شسته شود و اگر شستن ضرر نداشته باشد، واجب است به صورت معمولی غسل نماید.

دوم: اگر روی عضو شکسته باند باشد و باز کردن آن ضرر داشته باشد یا موجب تأخیر بهبود آن شود، باید آن مقداری را که جیره ندارد در غسل بشوید و بنا بر احتیاط روی عضو شکسته را نیز مسح نماید.

سوم: جنبی که دمل یا زخم باز دارد اگر غسل کردن معمولی برایش ممکن است و ضرر ندارد، باید غسل کند و اگر غسل ضرر دارد وظیفه‌اش تیمم است، نه غسل و غسل اطراف زخم کفایت می‌کند گرچه بهتر آن است که غسل را به تیمم ضمیمه کند.

چهارم: اگر روی زخم باند پیچیده باشد و شستن آن ضرر داشته باشد یا موجب شدت زخم و یا موجب تأخیر بهبود آن گردد، مکلف موظف است غسل نماید و به شستن موضعی که روی آن باند نیست اکتفا کند و باز کردن باند واجب نیست مگر در صورتی که شستن اطراف زخم بر باز کردن باند متوقف باشد چنانچه اگر در اطراف زخم بیش از حد معمول باند پیچیده باشد در این صورت بعد از باز کردن، اطراف زخم را بشوید و بهتر آن است که روی جیره مسح نیز بکند.

پنجم: اگر عضو آسیب دیده بین غسل و تیمم مشترک باشد (مثل دست و صورت)، چنانچه وظیفه مکلف غسل باشد باید غسل کند به این نحو که اطراف عضو آسیب دیده را بشوید و چنانچه وظیفه‌اش تیمم باشد، اگر بتواند تیمم کند، باید تیمم کند و اگر ممکن نباشد به سبب سرایت نجاست یا عذر دیگری، باید احتیاطاً بین غسل و شستن اطراف آن و بین گذاشتن پارچه‌ای پاک روی زخم، و تیمم بر آن جمع کند و نماز را بجا بیاورد و بعد از بهبود نماز را قضا نماید.

(مسأله ۱۱۴) اگر جیره بر عضو مسح کننده (دست) باشد، با رطوبت آن مسح کند.

(مسأله ۱۱۵) اگر آب برای مبتلا به بیماری چشم ضرر داشته باشد تیمم کند، اما چنانچه

بتواند اطراف چشم را بشوید، احتیاط مستحب این است که بین وضو و تیمم جمع کند.

(مسئله ۱۱۶) اگر بعد از وضوی جبیره‌ای زخم بهبود یابد، چنانچه وقت تنگ باشد که نتواند وضوی معمولی بگیرد می‌تواند با وضوی جبیره‌ای نماز بخواند، اما در صورتی که وقت داشته باشد، باید وضو نماز را اعاده نماید.

(مسئله ۱۱۷) اگر در یک عضو چند جبیره باشد، باید بین آنها را بشوید یا مسح کند.

(مسئله ۱۱۸) اگر روی زخمی، جبیره یا باند باشد و شرایط جبیره را دارا باشد باید وضوی جبیره‌ای بگیرد و اگر شستن اطراف زخم ضرر داشته باشد، باید تیمم کند اگرچه بنا بر احتیاط وضوی جبیره‌ای نیز بگیرد.

(مسئله ۱۱۹) در حکم جبیره فرقی نیست بین اینکه جراحت را با اختیار خود از روی عصیان ایجاد کرده باشد یا خیر.

(مسئله ۱۲۰) محل حجامت زخم محسوب می‌شود، بنابراین اگر شستن آن ضرر داشته باشد می‌تواند روی باند به مقدار متعارف مسح کند و الا اگر شستن آن ضرر نداشته باشد، باید باز شود و اطراف آن شسته شود، اما چنانچه شستن آن بخاطر بندنیامدن خون ممکن نباشد، باید تیمم کند.

(مسئله ۱۲۱) اگر جبیره غصبی باشد مسح بر آن جایز نیست و واجب است تعویض گردد. اما اگر روی جبیره مباح و باطن آن غصبی باشد، چنانچه مسح بر ظاهر جبیره تصرف در باطن آن نباشد، وضو صحیح است و اگر تصرف در باطن محسوب گردد وضو باطل است.

(مسئله ۱۲۲) نباید ظاهر جبیره نجس یا غصبی باشد اما چنانچه از حریر، طلا یا اجزای حیوان حرام گوشت باشد ضرری به وضو نمی‌رساند.

(مسئله ۱۲۳) تا وقتی که ترس از ضرر باشد اگرچه احتمال بهبود برود حکم جبیره جاری است.

(مسئله ۱۲۴) اگر برای برداشتن جبیره و شستن محل آن وقت تنگ باشد، بنا بر ظاهر به جای وضو تیمم نماید.

(مسئله ۱۲۵) دارویی روی زخم که با خون مخلوط و با آن یکی گردیده است و بعد از بهبود برداشتن آن مثلاً به خاطر خون ریزی یا زخم مجدد ممکن نباشد حکم جبیره روی آن جاری نیست و باید تیمم نماید.

(مسأله ۱۲۶) اگر نتواند عضو سالمی را که نجس شده است پاک کند، حکم جیره بر آن جاری نیست و باید تیمم کند.

(مسأله ۱۲۷) اگر ضخامت جیره معمولی باشد لازم نیست از آن کم کند. همچنین جایز نیست جزئی که به آن نیازی نیست به جیره اضافه شود مگر اینکه پس از گذاشتن، جزئی از جیره حساب شود.

(مسأله ۱۲۸) وضوی جیره‌ای برطرف کننده حدت است.

(مسأله ۱۲۹) اگر انسان بداند یا گمان یا امید داشته باشد که عذر وی تا آخر وقت باقی می‌ماند می‌تواند با وضوی جیره‌ای، اول وقت نماز بخواند. اما چنانچه در وقت، عذر برطرف شود باید وضو و نماز را اعاده کند و اگر بداند که تا آخر وقت بهبود می‌یابد باید صبر کند و چنانچه صبر نکند وضو و نماز او باطل است.

(مسأله ۱۳۰) اگر انسان با این اعتقاد کم شستن - مثلاً به خاطر شکستگی - ضرر دارد، وضوی جیره بگیرد و بعد معلوم شود که شکسته نبوده است، وضوی او باطل است و همچنین اگر بداند شستن عضو شکسته که گچ گرفته شده ضرر دارد و بر جیره مسح بکند، بعد معلوم شود که ضرر نداشته است، باز هم ظاهراً وضو باطل است، ولی اگر بداند شستن آن ضرر ندارد و وضو بگیرد و بعد معلوم شود که ضرر داشته و وظیفه او جیره بوده، وضو صحیح خواهد بود مگر آنکه تحمل آن ضرر حرام باشد همچنین اگر بداند شستن آن ضرر کمی دارد و بشوید و بعد معلوم شود ضرری نداشته وضو صحیح است اما اگر بداند شستن ضرر زیادی دارد که تحملش شرعاً حرام است و وضو بگیرد، وضویش باطل است اما اگر معتقد باشد که آب برای زخم او ضرر دارد و با وجود آن جیره را ترک نماید و وضو بگیرد و بعد معلوم شود که آب برای او ضرر نداشته است وضویش صحیح است البته در صورتی که اعتقاد به ضرر اندک داشته است اما اگر اعتقاد داشته که ضرر زیاد دارد هر چند بعد معلوم شود ضرر نداشته وضویش باطل است.

(مسأله ۱۳۱) هرگاه مکلف شک کند که وظیفه‌اش تیمم یا وضوی جیره‌ای است احتیاط واجب آن است که بین وضو و تیمم جمع کند.

شرایط وضو

اول: آنکه آب وضو پاک، مطلق و مباح باشد.

در استفاده از آب پاک برای وضو شرط نیست که در تطهیر از حدث اکبر و اصغر و ازاله نجاست استعمال نشده باشد، چنانچه مکلف برای وضو دو آب پاک داشته باشد که یکی مطلق و دیگری مضاف است، اما نداند کدامیک مطلق و کدامیک مضاف است، در این صورت باید با هر دوی آنها وضو بگیرد، ولی چنانچه بداند یکی از آن دو نجس یا غصبی است، در این صورت باید تیمم کند، اما اگر آب نجس یا غصبی را بداند، باید با دیگری که مباح است وضو بگیرد.

دوم: فضایی که در آن مسح سر و پا می‌کند باید مباح باشد، پس اگر کسی دست و صورت را در مکان غصبی بشوید و در مکان مباحی مسح کند وضوی او صحیح است، اما چنانچه دست و صورت را در مکان مباح بشوید و مسح را در مکان غصبی انجام دهد، وضوی او باطل است. اگر آب مباح است بنابر اظهر لازم نیست ظرف آب نیز مباح باشد و وضو با آن صحیح خواهد بود، این در صورتی است که چند ظرف باشد اما چنانچه ظرف آب فقط یکی باشد نمی‌تواند با آن وضو بگیرد بلکه باید تیمم کند. اما اگر با همان ظرف غصبی (چنانچه آب در آن، مباح باشد) وضو بگیرد، وضوی او صحیح است ولی گناه کرده است و فرق نمی‌کند که یکبار یا به تدریج از آن آب بردارد یا از آن آب بریزد.

اما در وضوی ارتماسی در صورتی که استفاده از ظرف غصبی عرفاً تصرف در آن حساب شود، وضو باطل است و اگر ریختن آب روی عضوی موجب رسیدن آب به مکان غصبی باشد، بنابر اظهر، حکم ظرف غصبی را دارد چه در غیر آنجا بتواند وضو بگیرد یا نتواند.

(مسئله ۱۳۲) لازم نیست اعضای وضو قبل از شروع پاک باشند بلکه پاک بودن هر عضوی هنگام شستنش کافی است، بنابراین اگر عضوی نجس باشد، مکلف به مجرد تطهیر آن می‌تواند آب وضو را بر آن بریزد یا حتی می‌تواند با آب وضو، آن را تطهیر کند. نجس شدن عضوی بعد از شستنش اگر چه در اثنای وضو باشد ضرری به وضو نمی‌رساند.

(مسئله ۱۳۳) وضو گرفتن با ظرف طلا یا نقره چه ظرف دیگری باشد یا نباشد و چه از آن آب بردارد یا از آن آب بریزد صحیح است و اگر در آن دو، وضوی ارتماسی نیز بگیرد، بنابر اقوی صحیح است.

سوم: آنکه استعمال آب برای او به خاطر بیماری یا تشنگی مانعی نداشته باشد. مراد از تشنگی این است که اگر با آب وضو بگیرد خود او یا نفس محترم دیگری تشنه بماند، البته اگر مانع از استعمال آب ترس از تشنگی بر غیر باشد و مخالفت کرده وضو بگیرد، وضویش مطلقاً صحیح است و اگر مانع از استعمال آب تشنگی یا به خطر افتادن سلامتی خود شخص باشد و در عین حال وضو بگیرد، وضوی او در صورتی صحیح است که ضرر بسیار بزرگ و حرامی وارد نیاید و گرنه وضوی او باطل است.

(مسأله ۱۳۴) اگر در حالی که وقت برای وضو تنگ است، وضو بگیرد چنانچه به نیت همین نمازی که وقتش تنگ شده وضو بگیرد و در حالیکه می‌داند وظیفه او شرعاً تیمم است نه وضو، در این صورت وضوی او باطل است، ولی اگر برای همین نمازی که وقتش تنگ شده باجهل به وجوب تیمم یا به نیت استحباب نفسی وضو یا به هدف دیگری وضو بگیرد، وضوی او صحیح است.

(مسأله ۱۳۵) چنانچه مانعی در اعضای وضو باشد، یا با آب مضاف یا آب نجس وضو بگیرد، عمدأ باشد یا نسیاناً، از روی علم باشد یا جهل، در هر صورت وضو باطل است همچنین اگر با آب غصبی وضو بگیرد، حتی اگر جاهل به غصبی بودن آب باشد وضو باطل است، ولی اگر اعتقاد به غصبی نبودن آب داشته باشد یا غصبی بودن آب را فراموش کرده باشد، در صورتی که خودش غاصب نبوده باشد وضویش صحیح است.

(مسأله ۱۳۶) اگر شخص غیر غاصب غصبی بودن آب را فراموش کند و در میان وضو یادش بیاید که آب غصبی است، آنچه را که انجام داده صحیح است و باید برای شستن سایر اعضا، آب مباح تهیه نماید و اگر قبل از مسح متوجه غصبی بودن آب گردد، مسح کردن با همان رطوبت اشکال ندارد، ولی بنا بر احتیاط مستحب وضو را اعاده نماید.

(مسأله ۱۳۷) وضو گرفتن با آبی که متعلق به دیگران است با اجازه صاحبان آن یا با وجود علائمی که دلالت بر رضایت مالکان کند جایز است، ولی اگر در رضایت مالک شک کند، وضو گرفتن جایز نیست.

(مسأله ۱۳۸) آشامیدن و وضو گرفتن از آب نهرهای بزرگ و کوچک و چشمه‌هایی که مالک دارد و مردم معمولاً از آنها استفاده می‌کنند، جایز است و مالک حق ندارد مردم را منع کند. نیز در زمینهایی که علامت و نشانه‌ای برای محدود کردن آن نگذاشته اند و زمینهای بسیار وسیع،

مکلف بدون اجازه مالک می‌تواند در آن استراحت کند، بخوابد و وضو بگیرد.

(مسأله ۱۳۹) وضو گرفتن از حوض مسجد یا مدرسه‌ای که کیفیت وقف آن را نمی‌داند که آیا فقط برای نمازگزاران و ساکنان آن وقف شده است یا برای استفاده عموم مردم، جایز می‌باشد اما اگر بداند که آب آن فقط وقف ساکنان یا نمازگزاران آن است، در این صورت وضو گرفتن غیر نمازگزار و غیر ساکنان صحیح نمی‌باشد.

(مسأله ۱۴۰) اگر بداند حوض مسجد وقف نمازگزاران آنجا است، چنانچه در آنجا وضو بگیرد تا در جای دیگر نماز بخواند یا در آغاز قصد داشته تا در آنجا نماز بخواند اما بعد از وضو از قصدش منصرف گردد یا بعد معلوم شود که نمی‌تواند در آنجا نماز بخواند وضوی او باطل است همچنین اگر غافل بود یا عقیده داشت که چنین شرطی نیست، یا مطمئن بود که می‌تواند در آنجا نماز بخواند اما بعداً نتوانست ظاهراً وضوی او در همه این حالات باطل است.

(مسأله ۱۴۱) وضو گرفتن در مکان غصبی که از روی غفلت وبدون اختیار وارد آن شده و نتواند خارج شود صحیح است اما اگر بتواند خارج شود واجب است فوراً خارج گردد و در این صورت اگر در حال خروج وبدون توقف وضو بگیرد، وضویش صحیح است به شرطی که گرفتن وضو موجب درنگ منافی خروج فوری نگردد و اگر عصباناً وارد شود و هنگام خارج شدن وضو بگیرد، وضویش باطل است مگر اینکه توبه کند.

چهارم: نیت یعنی برای انجام دادن فرمان خداوند وضو بگیرد چه انگیزه او دوستی با خدا چه طلب ثواب و چه ترس از جهنم باشد. نیت باید خالص باشد و ریا وضو را باطل می‌کند، اما اگر اموری مثل تمیز شدن، خنک شدن و مانند آن ضمیمه نیت خالص شود بطوری که محرک اصلی برای وضو گرفتن اطاعت خدا باشد، وضو صحیح است و الاً باطل است.

عُجَب - خوش آمدن از خود و منت بر خدا - اگرچه حرام است و ثواب را از بین می‌برد، ولی ظاهراً به نیت ضرر نمی‌زند و وضو را باطل نمی‌کند، اگرچه موجب عدم ثواب می‌شود. بنابراین وضو که عبادت است باید دارای نیت قربت و نیت اخلاص و نیت عبادتی که وضو را از سایر عبادات مشخص می‌کند باشد. و این نیت‌ها باید با اولین جزء وضو تا آخر همراه باشد و اگر در بین وضو از آن غافل شود ولی در اعماق وجود او باشد به نحوی که اگر از او سؤال شود متوجه گردد، کافی است.

(مسأله ۱۴۲) نیت وجوب واستحباب و رفع حدث در وضو لازم نیست و اگر از روی جهل یا فراموشی در جایی که باید نیت وجوب کند نیت استحباب نماید و برعکس وضو صحیح است نیز چنانچه به جای نیت تجدید وضو نیت رفع حدث کند و برعکس، وضو صحیح است.

(مسأله ۱۴۳) یک وضو برای انجام چند کاری که وضو لازم دارند کافی است. همچنین اگر چند غسل بر کسی واجب باشد یک غسل به نیت همه کفایت می کند و چنانچه فقط غسل جنابت یا یکی دیگر از غسلها غیر غسل جنابت را قصد کند کفایت می کند و اما قصد مافی الذمه، بعید نیست که صحیح باشد، ولی بنا بر احتیاط همه یا یکی را عیناً ذکر نماید.

پنجم: شستن و مسح اعضا را در حال اختیار خود وضو گیرنده انجام دهد، اما اگر در حال اضطرار فرد دیگری افعال وضو را برای او انجام دهد مانعی ندارد، ولی باید خودش نیت بکند.

ششم: موالات، یعنی کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد و اگر فاصله بین اعضای وضو طوری باشد که عرف بگوید عمل واحد (وضو) را به صورت اجزاء جدا از هم انجام داده است، وضو باطل است.

(مسأله ۱۴۴) بعید نیست که انسان بتواند از رطوبت ریشی که از حد صورت خارج است برای مسح استفاده کند.

هفتم: اعضای وضو را به ترتیبی که بیان شده به جای آورد، بنابراین اگر سهواً یا عمداً ترتیب رامراعات نکرد، چنانچه موالات فوت نشده باشد، باید از آن عضوی که ترتیب بهم خورده، وضو را اعاده کند، مگر اینکه هیچ کدام را طبق امر شرعی خداوند بجا نیاورده باشد که در این صورت باید آن را اعاده کند.

احکام وضو

(مسأله ۱۴۵) کسی که یقین دارد حدثی از او سر زده است و شک کند که وضو گرفته یا نه، باید وضو بگیرد. کسی که یقین دارد وضو گرفته و شک کند که حدثی از او سر زده است یا نه لازم نیست وضو بگیرد. گمان به حدث، وضو را باطل نمی کند.

(مسأله ۱۴۶) کسی که یقین دارد وضو گرفته است و حدثی مثل بول هم از او سر زده ولی نداند کدام یک جلوتر بوده است، باید دوباره وضو بگیرد چه زمان هر یک را به تنهایی بداند چه نداند.

(مسئله ۱۴۷) اگر بعد از نماز شك کند که وضو داشته است یا نه، در صورتی که احتمال بدهد در آغاز نماز غافل از شرایط نماز نبوده است، نمازش صحیح است ولی برای نمازهای بعدی وضو بگیرد، مگر آنکه شك در وضو جلوتر از نماز باشد و او از آن غافل بوده وارد نماز شده که اگر قبل از ورود به نماز متوجه می‌شد به آن شك اعتناء می‌کرد و وضو می‌گرفت، مثل آن که بعد از نماز شك کند که صورت و دست‌ها را برای وضو شسته یا برای نظافت و لکن می‌داند که بدون توجه به شكش و غفلتاً نماز خوانده است به گونه‌ای که اگر در حال نماز هم متوجه شكش می‌بود شكش دقیقاً مثل شك بعد از فراغ بود، در این فرض باید وضو و نماز را اعاده کند، هر چند شك او بعد از فراغ باشد و این در صورتی است که شك در وقت باشد، ولی اگر شك بعد از وقت باشد، قضا واجب نیست.

(مسئله ۱۴۸) اگر هنگام نماز در وضو شك کند، باید نماز را قطع کرده وضو بگیرد سپس نماز را دوباره به جا آورد.

(مسئله ۱۴۹) اگر هنگام وضو یقین کند عضوی را نشسته یا مسح نکرده، باید با ملاحظه ترتیب و موالات از جایی که شسته نشده یا مسح نکرده وضو را تمام کند و اگر هنگام وضو بعد از شستن عضوی، شك کند که درست انجام داده یا نه، بنا بر احتیاط واجب باید دوباره آن را بشوید. اگر در مسح پای چپ شك کند چنانچه وارد نماز شده است یا وارد کاری که متوقف بر طهارت می‌باشد بنا می‌گذارد که انجام داده است و بعید نیست هر چیزی که نشان دهد شخص از وضو فراغت یافته در صحیح انجام دادن وضو کافی باشد. همچنین اگر بعد از فوت موالات شك کند که اعمال وضو را درست انجام داده یا نه بنا بر این بگذارد که درست انجام داده است، اما اگر قبل از داخل شدن در عمل دیگری شك کند، واجب است که آن را به جا آورد.

(مسئله ۱۵۰) فردی که وسواس دارد نباید مطلقاً به شك خود اعتنا کند.

(مسئله ۱۵۱) کسی که به خاطر اینکه بعد از حدث شك کرده که وضو گرفته است یا نه وضو بر او ظاهراً واجب باشد و او شكش را فراموش کند و نماز بخواند، باید آن را اگر در وقت باشد اعاده نماید اگر در وقت باشد، و اگر در خارج از وقت باشد، قضا نماید.

(مسئله ۱۵۲) اگر کسی تجدید وضو کرده، نماز بخواند و بعد از نماز یقین کند یکی از دو وضو باطل بوده ولی نمی‌داند که کدامیک از آنهاست، در این صورت نمازش صحیح است و برای

نمازهای بعدی لازم نیست وضو بگیرد.

(مسأله ۱۵۳) اگر کسی بعد از اینکه دو وضو گرفت و نماز خواند، یقین کند بعد از یکی از دو وضو حدثی از او سر زده است، باید برای نمازهای بعدی وضو بگیرد اما نمازی که خوانده صحیح است چنانچه فعلاً احتمال می‌دهد که هنگام نماز به حدث و آثار مترتب بر آن توجه داشته است و اگر چنین احتمالی را ندهد، نماز را اعاده نماید.

(مسأله ۱۵۴) اگر مکلف دو وضو بگیرد و پس از هر کدام نمازی بجای آورد سپس متوجه شود حدثی از او سر زده اما نمی‌داند پس از کدامیک بوده است، در این صورت، نماز بعد از وضوی اول صحیح و نماز بعد از وضوی دوم باطل است و باید برای نماز دوم دوباره وضو بگیرد و نماز دوم را اعاده کند.

(مسأله ۱۵۵) اگر مکلف بعد از فراغ از وضو یقین کند جزئی را ترک نموده و نداند که واجب است یا مستحب، ظاهراً وضوی او صحیح است.

(مسأله ۱۵۶) اگر مکلف بعد از فراغ از وضو شک کند افعالی را که مخالفت کرده مثل تقیه و جبیره و غیره شرعاً باید مراعات می‌کرده یا نه، بنابر اظهر وضوی او صحیح است.

(مسأله ۱۵۷) اگر مکلف یقین دارد داخل وضو شده و بعضی از اجزای وضو را انجام داده و شک کند آیا وضو را تمام کرده یا بخاطر کاری آن را رها نموده است، در این صورت وضوی او باطل است، ولی اگر شک کند که آیا به اختیار خود و با التفات عمداً وضو را رها کرده یا خیر، در این صورت بنابر اظهر وضوی او صحیح است.

(مسأله ۱۵۸) اگر بعد از وضو در وجود مانع یا در مانعیت مانع مثل انگشتر (که آیا مانع هست یا نه) یا در برطرف کردن مانع یا در رساندن آب زیر مانع شک کند، در صورتی که در حال وضو به حقیقت مانع ملتفت بوده، وضوی او صحیح است و اگر نه باید اعاده نماید. همچنین اگر شک کند که وضوی او قبل از مانع بوده یا بعد از آن باز هم وضوی او صحیح است به شرطی که هنگام وضو به مانعیت مانع ملتفت باشد، ولی اگر بداند که در حین وضو غافل بوده و انگشترش را در نیاورده و حرکت هم نداده یا معتقد بوده که انگشتر مانع از رسیدن آب نیست اما بعد از وضو شک کند که آیا آب به زیر آن رسیده است یا نه، باید وضو را اعاده کند.

(مسأله ۱۵۹) اگر اجزاء وضو یا بعضی از آن نجس باشد و وضو بگیرد و بعد از آن شک کند

که آیا آنها را پاک کرده بود یا نه، بنا بر نجاست بگذارد و باید عضو نجس را پاک کند اما وضو محکوم به صحت است به شرط اینکه در حال وضو به مانعیت نجاست ملتفت بوده باشد وگرنه باید اعاده کند. همچنین اگر با آب نجس وضو بگیرد و بعد از آن شک کند که آب نجس را برای وضو پاک نموده است یا نه، حکم به صحت وضو می‌شود ولی آب به نجاستش باقی می‌ماند و باید هر چیزی را که با آن آب ملاقات کرد تطهیر نماید.

مبطلات وضو

اول و دوم: بول و غائط چه از موضع طبیعی خارج شود و چه از موضع غیر طبیعی و چه به صورت طبیعی خارج گردد و چه با دستگاه، اما اگر خروج بول و مدفوع از غیر موضع طبیعی باشد، چنانچه دفع طبیعی باشد وضو باطل می‌شود، ولی اگر دفع بوسیله دستگاه صورت بگیرد وضو باطل نمی‌شود. نیز رطوبتی که قبل از استبراء خارج می‌شود، ظاهراً در حکم بول است و وضو باطل می‌کند.

سوم: خارج شدن باد معده و روده از مخرج غائط یا از راه دیگری که برای خروج غائط گشوده شده است و اگر از غیر این دو راه باد خارج شود، وضو باطل نمی‌شود.

چهارم: خوابی که بر عقل غلبه کند. این خواب با غلبه بر شنوایی شناخته می‌شود بطوری که دیگر نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه درک می‌کند و فرقی نیست در حال نشستن، ایستادن یا دراز کشیدن باشد و سایر اموری که عقل را از بین می‌برد مانند دیوانگی و مستی و بیهوشی بنا بر احتیاط واجب.

پنجم: استحاضه زنان که تفصیل آن خواهد آمد.

(مسئله ۱۶۰) اگر شک کند که یکی از مبطلات وضو از او سر زده یا نه؟ بنا بر عدم بگذارد. همچنین اگر بعد از استبراء شک کند که رطوبت خارج شده بول است یا مزی، وضو باطل نمی‌شود مگر اینکه قبل از استبراء باشد که وضو را باطل می‌کند.

(مسئله ۱۶۱) اگر آب اماله بدون غائط خارج شود، یا اگر شک کند که همراه آن غائط خارج شده یا نه، وضو باطل نمی‌شود.

(مسئله ۱۶۲) وضو با بیرون آمدن مزی که هنگام شهوت یا بعد از شهوت خارج می‌شود یا ودی که بعد از بول خارج می‌شود یا ودی که بعد از منی خارج می‌شود باطل نمی‌شود.

دائم الحدث

کسی که بول او قطره قطره خارج می شود (مسلوس) یا نمی تواند از بیرون آمدن غائط خود داری کند (مبطون) چهار حالت دارد:

اول: آنکه از اول وقت نماز تا آخر آن به مقدار وضو گرفتن و نماز خواندن اختیاری مهلت پیدامی کند باید نماز را در همان مهلت بخواند.

دوم: آنکه چنین مهلتی اصلاً ندارد یا اگر مهلت هم دارد برای وضو و برخی از افعال نماز کفایت نمی کند، در این صورت مثل بقیه افراد وضو بگیرد و نماز بخواند و آنچه پی در پی از او خارج می شود و وضویش را باطل نمی کند و می تواند هر کاری که مشروط به طهارت است انجام دهد مادامی که غیر آن حدثی دیگر مانند بول یا خواب به صورت عادی از او سر نزده باشد.

سوم: آنکه مهلتی به مقدار وضو و بعضی از افعال نماز پیدا می کند و تجدید وضو در بین نماز یک بار یا بیشتر برای او حرجی ندارد، در این صورت در آن مهلت وضو گرفته نماز بخواند و اعاده وضو با حدوث حدث لازم نیست ولی شایسته است که اگر در بین نماز حدثی از او صادر شد، وضو را تجدید کند و نماز را ادامه دهد. و اگر حدثی اتفاقاً بعد از نماز حادث شود بنا بر احتیاط اولی برای نماز بعدی تجدید وضو نماید.

چهارم: مثل حالت سوم است با این تفاوت که تجدید وضو در بین نماز برای او حرج دارد، که در این حالت یک وضو مجزی است مادامی که حدث دیگری به صورت عادی از او سر نزنند و بنا بر احتیاط اولی برای هر نماز یک وضو بگیرد. در حالات مذکور فرقی بین مسلوس و مبطنون نیست.

(مسأله ۱۶۳) مسلوس و مبطنون با وضویی که نماز می خوانند، می تواند تا وقتی که از او حدث دیگری سر نزده باشد هر عملی که مشروط به طهارت است انجام بدهد مثل مس نوشته قرآن کریم و غیره.

(مسأله ۱۶۴) واجب است مسلوس و مبطنون با گذاشتن کیسه یا مثل آن از سرایت نجاست به بدن و لباس حتی الامکان جلوگیری نماید و لازم نیست برای هر نمازی آنرا عوض کند.

چیزهایی که وضو گرفتن برای آنها واجب است

وضو به خودی خود واجب نیست ولی برای نماز واجب و مستحب و اجزای فراموش شده آن و طواف واجب حج و عمره وضو واجب است و شرط صحت آنها است، اما برای طواف مستحبی اگر چه به نذر واجب شده باشد وضو واجب نیست بلکه مستحب است و نیز بنا بر احتیاط مستحب برای سجده سهو وضو بگیرد.

(مسئله ۱۶۵) تماس بدن با نوشته و یا حرکات قرآن کریم بدون وضو جایز نیست. همچنین تماس بدن با اسم جلاله و اسماء و صفات خداوند بنا بر احتیاط واجب جایز نیست و شایسته است که اسم انبیا و اوصیا و حضرت زهرا سلام الله علیهم اجمعین به اسم جلاله ملحق شوند.

(مسئله ۱۶۶) وضو، فی نفسه مستحب است و برای صحتش لازم نیست چیزی را به عنوان غایت برای آن قرار دهد (مثلاً بگوید وضو می‌گیرم برای اینکه نماز بخوانم) ولی اگر برای غایتی معین، وضو گرفت مانعی ندارد چه صحت غایت بر وضو متوقف باشد و چه کمال آن.

(مسئله ۱۶۷) مسّ نوشته قرآن چه به عربی باشد یا به زبان‌های دیگر و چه با قلم نوشته شده باشد یا کنده کاری، و یا نقاشی شده باشد بدون وضو حرام است. همچنین فرقی نیست بین اینکه با دست مس شود یا با سایر اعضاء حتی با چیزهای که حیات در آن حلول نکرده مانند مو و ناخن بلکه بنا بر احتیاط نباید موی بلند خود را بدون وضو به خط قرآن برساند.

(مسئله ۱۶۸) نوشتن کلمات مشترک بین قرآن و غیر آن تابع نیت نویسنده است. اگر در کلمه‌ای شک کند که آیا نویسنده آن را به قصد قرآن نوشته است یا غیر آن، مس آن بدون وضو جایز است. بنا بر احتیاط واجب کلمات و آیات قرآن هر چند در قرآن نباشد مس آن جایز نیست.

(مسئله ۱۶۹) اگر اموری که انسان برای آنها وضو می‌گیرد واجب گردند، وضو واجب می‌شود و اگر مستحب شوند، وضو مستحب می‌گردد. بنابراین وضو به نذر، عهد و قسم واجب می‌شود و برای طواف مستحبی و سایر اعمال حج و طلب حاجت و همراه داشتن یا خواندن قرآن و نماز میت و با طهارت بودن، وضو مستحب است.

(مسئله ۱۷۰) اگر وقت نماز فرا برسد انسان می‌تواند به قصد گزاردن نماز وضو بگیرد، چنان که می‌تواند به قصد استحباب نفسی یا برای با طهارت بودن به غایت مستحبی دیگر، وضو بگیرد و با همان وضو نماز بخواند.

(مسأله ۱۷۱) آداب وضو گرفتن عبارت است از: گذاشتن آب به طرف راست، شروع با نام خدا و خواندن دعاهای وارده، شستن دست‌ها تا معج قبل از برداشتن آب از ظرف، یک بار برای خواب و بول و دو بار برای غایظ، سپس سه بار مضمضه و استنشاق و خواندن دعاهای وارده هنگام مضمضه، استنشاق، شستن صورت و دست‌ها، مسح سر و پا و دوبار صورت و دست‌ها را شستن، - احتیاط مستحب آن است که دست چپ را دوبار نشوید - و مستحب است که مرد در شستن اول و دوم دست از روی ذراع، و زن از باطن آن شروع نماید، و کمک گرفتن در مقدمات نزدیک وضو مکروه است.

غسل

غسل بر دو نوع است: واجب و مستحب. غسل واجب نیز بر دو نوع است: غسلی که به خودی خود واجب است مثل غسل میت و غسلی که برای انجام واجب دیگری واجب است مثل غسل جنابت، حیض، استحاضه، نفاس و مس میت (مثلاً برای انجام نماز واجب است غسل جنابت کند). اما غسل‌های مستحب فراوانند و دارای وقت و مکان مخصوصی هستند.

غسل جنابت

انسان با دو چیز جنب می‌شود:

اول: بیرون آمدن منی در خواب باشد یا بیداری، با اختیار باشد یا بی اختیار، کم باشد یا زیاد، با شهوت و جستن باشد یا نباشد، با جماع باشد یا بدون آن، اما اگر بدانند آنچه خارج شده منی است چه صفات آن را داشته باشد یا نداشته باشد اگرچه از غیر موضع متعارف خارج شده باشد و یا به سبب بیماری، زرد رنگ باشد حکم منی را دارد. اما اگر از زن در حالت شهوت و هیجان جنسی آبی خارج شود باید غسل کند، ولی چنانچه قبل از غسل محدث به حدث اصغر باشد، واجب است که جمع بین وضو و غسل کند، اما چنانچه آبی بدون شهوت و هیجان از او خارج شود، ظاهراً غسل بر او واجب نیست اگرچه بهتر است غسل کند.

(مسأله ۱۷۲) اگر نداند رطوبت خارج شده منی است، چنانچه با شهوت و جستن و سستی بدن همراه باشد حکم منی را دارد و اگر یکی از این سه نشانه نباشد حکم منی را ندارد و در بیمار

چنانچه باشهوت و سستی همراه باشد، حکم منی را دارد و اگر یکی از آن دو متفی شود، آثار منی بر او مترتب نمی شود.

(مسأله ۱۷۳) کسی که روی بدن یا لباسش منی ببیند و بداند که از خودش است، باید غسل کند و نمازهایی را که خوانده داخل وقت اعاده و خارج وقت قضا کند و چنانچه در نمازی شک کند که آیا قبل از جنابت بوده است یا بعد از آن، در صورتی که زمان جنابت معلوم و زمان نماز مجهول باشد، چنانچه شک در وقت باشد اعاده کند، اما اگر شک در خارج وقت باشد قضا لازم نیست و اگر زمان نماز معلوم و زمان جنابت مجهول باشد، اعاده و قضاء واجب نیست، ولی اگر زمان هر دو مجهول باشد، اعاده فقط در وقت واجب است.

(مسأله ۱۷۴) اگر جنابت بین دو نفر مردد شود و هر یک از آن دو بداند که یا خودش یا دیگری جنب است، مثل اینکه هر دو از یک لباس استفاده می کنند، چنانچه هر دو بتوانند امام جماعت بشوند، باید هر دو غسل کنند تا بتوانند به یکدیگر اقتدا نمایند و چنانچه یکی از آنها بتواند امام جماعت بشود دومی باید غسل کند، تا بتواند به او اقتدا کند و اگر هر کدام به عدالت دیگری معتقد نباشد، می توانند فرادی وبدون غسل نماز بخوانند، ولی اگر سومی به عدالت هر دوی آنها معتقد باشد، واجب است به کسی که غسل نکرده اقتدا نکند.

(مسأله ۱۷۵) رطوبت مشکوکی که بعد از خروج منی و غسل خارج می شود، چنانچه قبل از غسل به بول استبراء نکرده باشد، باید دوباره غسل کند و اگر به بول استبراء کرده باشد غسل لازم نیست.

(مسأله ۱۷۶) اگر بداند رطوبت خارج شده یا بول است یا منی، چنانچه قبل از آن از حدث اکبر و اصغر پاک بوده باشد، غسل و وضو بر او واجب می شود و اگر بداند که بول است وضو بر او واجب می شود و اگر بداند که منی است، فقط غسل بر او واجب می شود.

دوم جماع: اگر انسان با زنی جماع کند و به اندازه ختنه گاه یا به مقدار آن - در صورتی که قطع شده باشد - در قبل زن داخل شود اگر چه منی بیرون نیاید هر دو جنب می شوند و بنا بر احتیاط واجب دخول در دُبر زن یا دبر مرد یا وطی حیوان موجب غسل می شود و چنانچه قبل از غسل محدث باشد، بنا بر احتیاط واجب وضو را نیز با غسل ضمیمه کند. همچنین اگر مقداری از ختنه گاه داخل شود، بنا بر احتیاط واجب باید غسل کند و کسی که به دبر او دخول شده چه زن و چه

مرد، واجب است احتیاطاً غسل کند.

(مسأله ۱۷۷) با تحقق جماع غسل بر فاعل و مفعول واجب می شود و بین بالغ، نابالغ، عاقل، مجنون، قاصد و غیر قاصد فرقی نیست، بلکه بنا بر احتیاط واجب جنابت بر کسی که با مرده نیز جماع کرده باشد ثابت است.

(مسأله ۱۷۸) اگر بداند چیزی که به صورت خون، خارج شده منی است، غسل واجب است.

(مسأله ۱۷۹) اگر منی از جای خود حرکت کند تا زمانی که خارج نشده باشد، غسل واجب نمی شود.

(مسأله ۱۸۰) اگر شخصی نتواند غسل کند می تواند با همسرش جماع نماید اگر چه وقت داخل شده باشد، ولی اگر نتواند حتی تیمم کند، جایز نیست جماع کند، اما کسی که وضو دارد چنانچه وقت داخل شود و نتواند وضو بگیرد، نمی تواند وضوی خود را باطل کند.

(مسأله ۱۸۱) اگر شك کند دخول صورت گرفته یا نه، یا شك کند که در فرج یا دبر دخول صورت گرفته یا در غیر آن دو غسل واجب نیست.

(مسأله ۱۸۲) اگر مردی در دبر خنثی دخول کند، بنا بر احتیاط لازم باید هر دو غسل نمایند و در صورتی که با وضو نبوده اند وضو نیز بگیرند، ولی اگر در قبْل خنثی دخول کند تا وقتی که منی از هر یک از آنها خارج نشده باشد، غسل بر او واجب نیست و اگر خنثی در مرد یا زن دخول کند تا منی از او خارج نشود، بر هیچ کدام غسل واجب نیست و اگر مرد در خنثی دخول کند و او در زن دخول نماید، فقط بر خنثی غسل واجب است، البته مرد و زن اجمالاً می دانند که یکی از آنها جنب هستند و اگر مرد عادل باشد می توان به او اقتدا کرد بنا بر تفصیلی که در مسئله ۱۷۴ گذشت. اما زن نمی تواند اقتدا به آن مرد نماید مگر یکی از آن مرد یا زن غسل کند.

صحت یا جواز چیزهایی که بر غسل جنابت متوقف است

اول: نمازهای واجب، مستحب، اجزای فراموش شده نماز، نماز احتیاط و نماز طواف. اما برای نماز میت غسل واجب نیست.

دوم: طواف واجب.

سوم: روزه؛ که اگر تا طلوع فجر عمداً بر جنابت باقی بماند روزه اش باطل می شود. همچنین

کسی که غسل را فراموش کرده باشد بنا بر تفصیلی که دارد در باب صوم می آید.

چهارم: مسّ خط قرآن و اسم خداوند اگر در قرآن باشد که در بحث وضو گذشت.

پنجم: ورود و یا توقف در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله حرام است اگر چه از یک در داخل و از در دیگر خارج شود، ولی در مساجد دیگر به دو صورت جایز است: یکی آنکه از یک در وارد و از در دیگر خارج شود و دیگر آنکه بخواهد چیزی مثل کتاب و مانند آن را بدون درنگ از آنجا بردارد، ولی گذاشتن چیزی در مسجد در حال عبور یا از خارج آن حرام است. حرم ائمه اطهار علیهم السلام بنا بر احتیاط واجب حکم مساجد را دارد، اما رواق حرّمها این حکم را ندارد.

ششم: خواندن آیات سجده واجب که در سوره های سجده، فصلت، نجم و علق هستند و بنا بر احتیاط مستحب از خواندن بقیه آن سوره ها حتی جزئی از «بسم الله» خودداری نماید.

(مسئله ۱۸۳) در حرمت ورود جنب به مساجد بین مساجد آباد و خراب فرقی نیست اگر چه در آن کسی نماز نخواند و یا در سرزمینهایی باشد که با جنگ گرفته شده و آثار مسجد به کلی از بین رفته باشد.

(مسئله ۱۸۴) احکام مسجد در بخشهای مشکوک آن مثل صحن، اتاق و گلدسته ها جاری نیست مگر آنکه مسلمانان آن شهر صحن را جزء مسجد قرار دهند.

(مسئله ۱۸۵) جنبی که نمی تواند غسل جنابت کند، جایز نیست خود را برای کارهای مسجد اجیر نماید، ولی اگر شخص جنب را برای کارهای مسجد اجیر کند بر اساس اینکه خود او از درنگ در مسجد در حال جنابت باکی ندارد در این صورت اجاره او صحیح است و اگر بعد از عقد عذر بیاورد که جنب است پذیرفته می شود، اما مستأجر خیار فسخ دارد.

(مسئله ۱۸۶) اگر بداند یکی از این دو نفر جنب هستند و خود آنها نیز به آن آگاه باشند چنانچه هر دو بتوانند امام جماعت بشوند، هیچ یک از آنها را نمی توان برای کاری که بر جنب حرام است اجیر کرد و چنانچه به یکی از آن دو، می توان اقتدا کرد نه به دیگری، اجاره کردن آن دیگری برای داخل شدن به حرمین یا خواندن سوره های سجده صحیح نمی باشد و چنانچه هر دو عادل نباشند مانعی از اجیر شدن هر دو نیست. ولی اگر یکی از آنها اجمالاً به جنابت خود یا دیگری آگاه باشد و دومی چنین علمی نداشته باشد، مانعی از اجیر شدن دومی نیست اما اجیر شدن اولی اگر

اثری بر علم اجمالی او باشد و علم اجمالی او تکلیفی را بر وی حمل نماید، اجاره او باطل است. (مسأله ۱۸۷) با شك و جهل به جنابت هیچ چیز بر او حرام نیست مگر آنکه سابقاً جنب بوده باشد.

چیزهایی که بر جنب مکروه است

خوردن و آشامیدن قبل از وضو یا قبل از مضمضه و استنشاق و خواندن بیش از هفت آیه از سوره هایی که سجده واجب ندارد مکروه است. بلکه احتیاط مستحب این است که در حال جنابت چیزی از قرآن نخواند و همچنین تماس بدن با غیر خط قرآن (جلد، حاشیه و فاصله بین خطهای قرآن) و خوابیدن بدون وضو یا تیمم بدل از غسل مکروه است.

واجبات غسل

اول: نیت، که باید تا آخر غسل ادامه داشته باشد.

دوم: شستن ظاهر پوست به گونه‌ای که مسمای غسل بر آن صدق کند و چیزی را که مانع از رسیدن آب به بدن است برطرف کند. شستن مو واجب نیست مگر موهای کوتاهی که جزء بدن حساب می‌شود. همچنین شستن باطن بدن واجب نیست و بنابر احتیاط مستحب آنچه را که نمی‌داند از ظاهر یا باطن است شسته شود مگر آنکه سابقاً از ظاهر بوده که شستن آن واجب است.

غسل دو صورت دارد:

۱- **غسل ترتیبی:** باید اول سر و گردن، بعد بدن را بشوید و بهتر آن است که اول طرف راست و بعد طرف چپ را بشوید و هر قسمتی را که می‌شوید باید مقداری از قسمت دیگر را هم با آن بشوید، و در شستن اعضا ترتیب لازم نیست بنابراین می‌تواند از پایین به بالا بشوید در غسل کیفیت خاصی لازم نیست بلکه مسمای آن کفایت می‌کند، بنابراین می‌توان بخشی از آن را به صورت ارتماسی و بخشی دیگر را به صورت ترتیبی انجام داد. اگر عضوی از بدن در زیر آب باشد و به قصد غسل حرکت دهد کفایت نمی‌کند، مگر آنکه به قصد غسل در آب فرو برد یا آب روی آن بریزد.

۲- **غسل ارتماسی:** بعد از نیت یک مرتبه آب تمام بدن را از نظر عرف فراگیرد و اگر موی

بدن او زیاد باشد، باید با دست، آب را به پوست برساند و پای خود را از زمین بردارد.
(مسئله ۱۸۸) واجب است از ابتدای فرو بردن بدن در آب نیت نماید، ولی اگر هنگامی که آب تمام بدن را فرا گرفت نیت کند، کفایت نمی کند.

(مسئله ۱۸۹) واجب است نیت غسل، همراه با رسیدن آب به بدن باشد چه آب را روی بدن بریزد و چه بدن را در آب فرو برد و اگر بدن یا عضوی از آن در زیر آب باشد و به قصد غسل حرکت دهد کفایت نمی کند، پس اگر داخل آب باشد و بخواهد غسل ارتماسی انجام دهد، باید مقدار از بدن مانند سر را از آب بیرون بیاورد و دوباره به قصد غسل در آب فرو ببرد. اما در غسل ترتیبی باید هر عضوی را که می خواهد بشوید تمام آن را از آب بیرون آورد و دوباره به قصد غسل در آب فرو ببرد. اگر احتمال دهد که مانعی در بدن باشد، واجب است آن را برطرف کند. اگر مکلف شک نماید که در بدن او مانع وجود دارد یا خیر باید بررسی نماید تا یقین پیدا کند که مانعی وجود ندارد.

سوم: آب باید مطلق، پاک و مباح باشد و مکلف خود غسل نماید، (یعنی اگر دیگری او را غسل بدهد کافی نیست) و مانعی از استعمال آب مانند بیماری و غیره نباشد و آنچه که در وضو از جهت پاکی عضو، ظرف مباح، نیت قربت و جبیره بیان شد، در غسل نیز باید رعایت شود اما مباح بودن مکان شرط نیست.

(مسئله ۱۹۰) غسل ترتیبی از غسل ارتماسی بهتر است.

(مسئله ۱۹۱) می توان از غسل ترتیبی به غسل ارتماسی عدول نمود.

(مسئله ۱۹۲) می توان با آب قلیل غسل ارتماسی انجام داد.

(مسئله ۱۹۳) اگر بداند وقت دارد و غسل کند و بعد معلوم شود که وقت تنگ بوده، غسل او صحیح است.

(مسئله ۱۹۴) هزینه آب غسل جنابت زن و یا غسل حیض و مانند آن بر عهده خود زن است، نه بر شوهر.

(مسئله ۱۹۵) واجب است انسان از اول تا آخر غسل به نیت خود باقی باشد و تقدیم نیت بر اولین جزء غسل مانعی ندارد ولی نباید از اولین جزء آن تأخیر بیفتد. نیت اجمالی برای غسل کافی است، پس اگر به قصد غسل وارد حمام شود و در حال غسل متوجه آن نباشد کفایت می کند، به

این صورت که نیت در ژرفای وجودش وجود داشته باشد بطوری که اگر کسی از او سؤال نماید که چه می‌کنی؟ فوراً جواب دهد که مثلاً غسل جنابت می‌کنم.

(مسئله ۱۹۶) کسی که قصد دارد پول صاحب حمام را ندهد یا از پول حرام به او بدهد یا نسیه حساب کند، چنانچه صاحب حمام اجازه ورود به حمام را در مقابل اجرت معینی در ذمه قرار بدهد، غسل صحیح است و ذمه او مشغول خواهد ماند اما بنابر احتیاط واجب غسل را اعاده نماید و چنانچه اجازه ورود به حمام را در مقابل اجرت معین خارجی بدهد که مشتری با دست خود نقداً پرداخت کند، غسل اوباطل است.

(مسئله ۱۹۷) اگر شك کند غسل کرده است یا نه، باید غسل کند، ولی اگر شك کند که غسل راصحیح انجام داده است یا نه، اعاده لازم نیست.

(مسئله ۱۹۸) اگر آب مباح با هیزم غصبی گرم شود، غسل با آن مانعی ندارد.

(مسئله ۱۹۹) غسل کردن در حوض مدرسه جایز است مگر آنکه بدانند وقف یا مباح برای ساکنان آن می‌باشد.

(مسئله ۲۰۰) اگر انسان نداند آبی که در خیابان است مخصوص خوردن است یا نه، می‌تواند با آن وضو یا غسل کند.

(مسئله ۲۰۱) غسل کردن با لنگ غصبی صحیح است اگرچه حرام است.

احکام و مستحبات غسل جنابت

علما فرموده اند که مستحب است قبل از غسل سه بار دستها را تا آرنج بشوید و بعد سه بار مضمضه و استنشاق کند و خصوصاً در غسل ترتیبی دست را روی بدن بکشد و تخلیل^(۱) کند و انگشتر و مانند آن را در آورد و قبل از غسل استبراء به بول نماید.

(مسئله ۲۰۲) استبرای به بول از شرایط صحت غسل محسوب نمی‌شود اما اگر آن را ترک نماید و بعد رطوبت مشتبه به منی از او خارج شود، باید دوباره غسل کند اگرچه استبرای به خراطات^(۲) کرده باشد، مگر آنکه علم پیدا کند که دیگر در مجری، منی وجود ندارد.

۱- تخلیل: یعنی رساندن آب به پوست.

۲- استبراء به خراطات به همان استبرای معمولی گفته می‌شود که بعد از بول مستحب است آن را انجام دهد.

- (مسئله ۲۰۳) اگر بعد از غسل، بول کند ولی قبل از آن بول نکرده باشد، اگر چه احتمال بدهد با بول منی خارج شده، اعاده غسل لازم نیست.
- (مسئله ۲۰۴) اگر رطوبت مشتبه بین بول و منی بعد از استبرای به بول و خرطات خارج شود، چنانچه از حدث اکبر و اصغر پاک باشد، باید هم غسل کند هم وضو بگیرد، اما چنانچه حدث اصغر از او سرزده باشد، فقط باید وضو بگیرد.
- (مسئله ۲۰۵) غسلهای واجب بجز غسل استحاضه متوسطه از وضو کفایت می کنند. همچنین هر غسلی که استحباب آن شرعاً ثابت شده از وضو کفایت می کند.
- (مسئله ۲۰۶) اگر بعد از غسل رطوبتی مشتبه خارج شود و شک کند استبرا به بول نموده است یا نه، باید غسل را اعاده کند.
- (مسئله ۲۰۷) فرقی نیست در جریان حکم رطوبت مشتبه بین اینکه شک بعد از بررسی و تفحص باشد یا اینکه بررسی به جهت کوری یا تاریکی و امثال آن ممکن نباشد.
- (مسئله ۲۰۸) اگر در بین غسل جنابت، برای مکلف حدث اصغری سرزنند مثلاً بول کند، بنابراین غسل او باطل نیست، ولی بعد از غسل باید وضو بگیرد مگر آنکه از غسل ترتیبی به غسل ارتماسی عدول کند که در این صورت مجزی از وضو است، به شرط اینکه غسل از غسلهایی باشد که از وضو کفایت می کند.
- (مسئله ۲۰۹) اگر در بین غسل غیر از غسل جنابت حدث اصغر از او سر بزند غسل را باید تمام کند و بعد وضو بگیرد مگر آنکه از غسل ترتیبی به غسل ارتماسی عدول کند که در این صورت وضو لازم نیست. اما در غسل استحاضه متوسطه باید وضو بگیرد.
- (مسئله ۲۱۰) اگر در بین غسل حدث اکبر از او سر بزند، چنانچه مماثل با حدث سابق باشد، مثل اینکه هر دو جنابت باشند، باید غسل را از سر بگیرد و اگر مثل هم نباشد مثلاً در بین غسل جنابت، مس میت کند، احتیاط آن است که غسل اول را به امید اینکه وظیفه او تمام کردن آن است انجام دهد و بعد آن را اعاده کند به احتمال اینکه اعاده آن مطلوب شارع است. نیز می تواند غسل اول را قطع کند و غسل ترتیبی جدیدی به قصد مافی الذمه انجام دهد، ولی اگر غسل ارتماسی انجام دهد، می تواند به نیت جنابت یا مس میت یا هر دو انجام دهد و دیگر وضو لازم نیست.
- (مسئله ۲۱۱) اگر قبل از شستن بدن، در شستن سر و گردن یا جزئی از آن شک کند باید آن

رأبشوید و اگر شك مكلف بعد از دخول در شستن بدن باشد اعتنا نکند، ولی اگر در شستن طرف راست شك کند، اگرچه در شستن طرف چپ داخل شده باشد، باید آن را بشوید.

(مسأله ۲۱۲) اگر در صحت شستن عضوی شك کند، ظاهراً اعاده لازم نیست چه داخل در شستن عضو دیگر شده و چه نشده باشد.

(مسأله ۲۱۳) اگر شك کند که آیا غسل جنابت کرده یا نه، بنا را می گذارد که غسل نکرده است و اگر بعد از نماز شك کند که غسل کرده یا نه، چنانچه احتمال دهد که ملتفت بوده که نماز بدون غسل جنابت صحیح نیست، نماز او صحیح است ولی باید برای نمازهای بعدی غسل کند، البته این در صورتی است که بین نماز و غسل حدث اصغر از او سر نزده باشد و گرنه باید غسل کند و نماز را در وقت اعاده کند و برای نمازهای بعدی نیز وضو بگیرد، ولی اگر وقت گذشته باشد قضا ندارد اما اگر بعد از نماز اجمالاً بداند که یا نماز باطل بوده یا غسل، باید فقط نماز را اعاده کند.

(مسأله ۲۱۴) اگر چند غسل چه واجب چه مستحب چه مختلط جمع شوند، یک غسل کافی است که در مسأله ۱۴۳ گذشت.

(مسأله ۲۱۵) اگر جنب به اعتقاد اینکه غسل کرده نماز بخواند و بین نماز شك کند که غسل کرده یا نه، باید غسل کند و نماز را اعاده نماید و اگر بعد از نماز، شك کند که غسل کرده یا نه در این دو صورت باید غسل و نماز را اعاده کند.

(مسأله ۲۱۶) اگر بعضی از غسلهایی که واجب شده مشخص نباشد می تواند به نیت آنچه که بر ذمه دارد غسل کند، بلکه می تواند قصد غسل معین کند و این غسل از همه غسلها حتی غسل جنابت کفایت می کند، ولی اگر غسل کند و هیچ یک را ولو مافی الذمه نیت نکند، غسل او باطل است، چون عملی را بدون نیت انجام داده است و اگر در واقع به نیت تقرّب و قصد مافی الذمه غسل نمود، بنا بر اقرب مجزی است، اگرچه احتیاط در جایش می باشد.

غسل حیض

سبب غسل حیض خونی است که غالباً در هر ماه چند روزی از رحم زنان بالغ خارج می شود و تا وقتی که از فرج بیرون نیامده است حکم حیض را ندارد، ولی اگر بیرون بیاید حتی اگر کم باشد و بعد از آن در فضای فرج باقی بماند، حکم حیض را دارد.

(مسأله ۲۱۷) اگر خانمی شك داشته باشد که خون حیض است یا خون بکارت، باید خود را واری کند، یعنی پنبه‌ای را وارد فرج نماید و اندکی صبر کند آنگاه به آرامی آن را خارج نماید، چنانچه خون، اطراف پنبه را آلوده کرده باشد و تمام آن را فرانگرفته باشد یا اکثر آن را فراگرفته باشد خون بکارت است و اگر به داخل آن نفوذ کرده باشد به نحوی که همه پنبه، یا اکثر آن را فرا گرفته باشد خون حیض است و عمل (انجام دادن تکالیف) زن بدون این آزمایش صحیح نیست.

(مسأله ۲۱۸) اگر زنی به هر سببی نتواند این واری را انجام دهد، چنانچه حالت سابقه او حیض باشد، این خون را حیض بداند و چنانچه حکم مذکور را نداند و یا حالت سابقه او حیض نباشد، احتیاط کند و بین اعمالی که زن غیر حائض آن را انجام می‌دهد و اعمالی که حائض آن را ترک می‌کند جمع نماید، بنابراین باید نماز و روزه را بگیرد، در مساجد توقف نماید و خط قرآن را مس نکند و از مسجد الحرام و مسجد پیامبر (ص) عبور ننماید.

زنی که ممکن است حیض شود

دختری که نه سال او تمام نشده چنانچه خونی ببیند، حیض نیست. (بلی، ممکن است با خونی که می‌بیند یقین کند که نه سال او تمام شده است) همچنین زن یائسه اگر خونی ببیند حکم حیض را ندارد مگر آن که نداند که یائسه شده است. زن بنا بر اظهار در شصت سالگی یائسه می‌شود چه قرشی باشد چه نباشد، بنابراین خونی که قبل از شصت سالگی می‌بیند حیض و بعد از آن حیض نمی‌باشد.

(مسأله ۲۱۹) اقوی این که حیض با حاملگی جمع می‌شود، پس اگر زن حامله مطمئن شود خونی که دیده حیض است یا اگر مطمئن نباشد ولی در ایام عادت و به صفات حیض باشد، باید آن را حیض حساب کند و اگر در غیر ایام عادت ببیند و به صفات حیض هم نباشد، استحاضه خواهد بود، ولی اگر در ایام عادت باشد و صفات حیض را نداشته یا برعکس باشد، باید در این حالت احتیاط نماید و بین اعمالی که حائض آن را ترک می‌کند و اعمالی که مستحاضه آن را انجام می‌دهد جمع کند.

مدت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی‌باشد، پس اگر خون، سه روز ادامه داشته باشد و از همان ابتدا از فرج خارج شود، حیض است.

در شمارش ایام حیض شب اول و چهارم خارج و شب دوم و سوم داخل سه روز هستند. قطع شدن خون مدت کوتاهی که بین زنها متعارف است ضرر ندارد و اگر بیرون آمدن خون در وسط روز شروع شود، باید تا همان موقع از روز چهارم ادامه داشته باشد. خون مازاد بر ده روز حیض نیست و حکم آن در مسائل بعدی خواهد آمد.

اگر زنی کمتر از ده روز پاک باشد، باید احتیاط کند، مثلاً اگر خانمی بعد از آن که حیض او قطع شد، چنانچه قبل از گذشتن ده روز خونی را به صفت حیض ببیند، چنین زنی در ایام پاکی بین دو حیض باید بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع کند.

شرایط خون حیض:

- ۱- زن باید نه سال را کامل و از شصت سال تجاوز نکرده باشد.
- ۲- خون تا سه روز ادامه داشته باشد.
- ۳- خون از ده روز تجاوز نکند.
- ۴- بنا بر احتیاط دوران پاکی بین دو خون حیض از ده روز کمتر نباشد.

زن دارای عادت

زنی که دو بار پشت سرهم در وقت معین خون حیض ببیند اگر شماره حیض او هم در هر دو ماه یکسان باشد، مثلاً دو ماه پشت سرهم از اول تا هفتم ماه خون ببیند به آن صاحب عادت وقتیه و عددیه می گویند و لازم نیست حتماً در دو ماه چنین باشد بلکه اگر در دو فاصله معینی مثلاً بعد از بیست روز چنین باشد باز هم صاحب عادت وقتیه و عددیه گفته می شود. اگر فقط زمان آغاز حیض یکی باشد، مثلاً دو ماه پشت سرهم از روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول روز هفتم و ماه دوم روز پنجم از خون پاک شود به آن صاحب عادت وقتیه می گویند. اگر فقط تعداد روزهای حیض، یکی باشد، مثلاً در ماه اول از پنجم تا دهم و در ماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون ببیند به آن صاحب عادت عددیه می گویند.

(مسأله ۲۲۰) زنی که عادت وقتیه دارد چه عددیه باشد و چه نباشد، وقتی در آغاز ایام عادت یا قبل از آن، یک یا دو روز خون ببیند اگرچه به رنگ زرد و رقیق باشد، باید اعمال حائض را انجام دهد، ولی اگر بعداً معلوم شد که حیض نبوده مثلاً قبل از سه روز قطع شد، باید نمازها را قضا کند.

(مسأله ۲۲۱) زنی که عادت وقتیه ندارد چه عددیه باشد و چه نباشد مثل مبتدئه، اگر خونی دارای صفات حیض - مثل حرارت، سرخ یا سیاه و با سوزش باشد - ببیند حیض است. اما اگر بعداً معلوم شود که حیض نبوده مثلاً قبل از سه روز قطع شود، باید نمازها را قضا نماید و اگر خون فاقد صفات حیض باشد، حکم حیض را ندارد.

(مسأله ۲۲۲) اگر خون به مقدار زیادی از صاحب عادت وقتیه جلو یا عقب بیفتد و صفات حیض داشته باشد، حیض است و گرنه استحاضه.

(مسأله ۲۲۳) عادت ماهیانه با تمیز صفات پدید نمی آید، بنابراین اگر زنی دو ماه پشت سرهم خونی که دارای صفات حیض است ببیند چون تمیز صفات باعث عادت نمی شود، دارای عادت مشخصی نمی باشد و چنانچه ماه سوم در همان وقت، خون زردی که دارای صفات حیض نیست ببیند، باید اعمال مستحاضه را انجام دهد، ولی اگر زنی به حیض خود مطمئن باشد، اگر چه ماه سوم خونی که دارای صفات حیض نیست ببیند، باید آن را حیض حساب نماید.

حکم خونی که دو مرتبه دیده نشود

هر خونی را که زن در ایام عادت وقتیه می بیند اگر چه صفات حیض را نداشته باشد حیض است، اما اگر خون فاقد صفات در غیر ایام عادت وقتیه باشد، استحاضه است و اگر زنی سه روز خون ببیند و پاک شود سپس سه روز یا بیشتر خون ببیند دو حالت دارد:

اول: این که مجموع دو خون و مدت پاکی، از ده روز تجاوز نکند، پس اگر هر دو را در ایام عادت یا به صفات حیض یا یکی در ایام عادت و دومی به صفات حیض باشد، همه آن حیض است، مثلاً اول ماه سه روز خون می بیند و دو روز پاک می شود سپس سه روز دیگر خون می بیند و پاک می شود و اگر زن صاحب عادت وقتیه و عددیه باشد و هشت روز از اول ماه باشد، همه آن حیض است، اگر چه به رنگ حیض نباشد و اگر عادت ماهیانه او سه روز اول ماه باشد نیز همه آنها حیض است و اگر صاحب عادت وقتیه نباشد هر دو خون حیض است و مدت پاکی بین آن دو خون بعید نیست که پاک باشد، اما بهتر آن است که بین اعمال طاهره و تروک حائض جمع کند و چنانچه هیچ یک از آن دو خون در ایام عادت نباشد و دارای صفات حیض نیز نباشد، استحاضه است، ولی اگر یکی دارای صفات باشد، حیض است.

دوم: آن که مجموع دو خون ومدت پاکی آن از ده روز تجاوز کند، مثلاً زنی در اول ماه پنج روزخون می‌بیند و سه روز پاک می‌شود و دوباره چهار روز خون می‌بیند، پس اگر خون اول در ایام عادت باشد و دومی در غیر ایام عادت و فاقد صفات باشد، اولی حیض و دومی استحاضه است، ولی اگر دومی دارای صفات حیض باشد - مشهور این است که استحاضه است اما این از اشکال خالی نیست - و باید بنا بر احتیاط واجب این زن وزنی که خون دوم را فقط در ایام عادت می‌بیند، بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع نماید. اگر هر دو خون در ایام عادت نباشد - اگر خود زن صاحب عادت نباشد - چنانچه یکی به صفت حیض باشد، آن خون حیض است و دیگری استحاضه است و چنانچه هر دو فاقد صفت باشند، هر دو استحاضه است و چنانچه هر دو دارای صفت بودند باید بین اعمال مستحاضه و تروک حائض احتیاطاً جمع کند.

(مسأله ۲۲۴) اگر زن بین دو خون، ده روز پاک شود، چنانچه هر دو خون در عادت، یا دارای صفات حیض باشد، یا یکی در عادت و دیگری دارای صفات حیض باشد، هر کدام یک حیض مستقل محسوب می‌شود، ولی خونی که فاقد صفات و در روزهای عادت نباشد استحاضه است.

استبراء و استظهار

اگر زن قبل از ده روز پاک شود و احتمال دهد که در باطن رحم، خون هست واجب است استبراء کند، در صورتی که احتیاط ممکن نباشد، به این معنی که قدری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند آنگاه بیرون آورد، چنانچه آلوده باشد بر حیض باقی می‌ماند، و اگر آلوده نباشد غسل کند حتی اگر گمان برگشتن خون را بدهد، مگر آن که زن بداند یا مطمئن باشد که در میان عادت همیشه یک دوران پاکی دارد، در این صورت باید احتیاط کند و اگر خون برگردد آثار حیض را جاری کند و اگر زن استبراء را از روی عذری - مثل فراموشی یا غیره - انجام ندهد و غسل کند و دیگر خونی نبیند، غسل او در واقع صحیح است و اگر بدون عذر ترک کند، ظاهراً غسل او صحیح نیست مگر آن که پاک بودنش ثابت بشود و اگر استبراء ممکن نباشد، باید بین اعمالی که شخص غیر حائض (ظاهر) انجام می‌دهد و اعمالی که حائض آن را باید ترک کند جمع نماید و هر وقت به پاکی علم پیدا نمود غسل نماید.

(مسأله ۲۲۵) اگر زن استبراء کند و پنبه را آلوده ببیند، چنانچه مبتدئه باشد یا هنوز صاحب عادت نشده باشد یا عادت او ده روز باشد، باید تمام ده روز را حیض قرار دهد مگر آن که قبل از آن پاک شود، و اگر عادت داشته و عادت او کمتر از ده روز باشد و استبراء در ایام عادت صورت گیرد حیض او باقی است، و اگر استبراء بعد از ایام عادت باشد، باید به مدت یک روز برحیض باقی بماند به دوش شرط: یکی آنکه رنگ خون در این چند روز از رنگ حیض تغییر نکند، و دیگر آن که به قطع شدن خون قبل از ده روز و همچنین به تجاوز آن از ده روز مطمئن نباشد بلکه هر دو را احتمال بدهد، بنابراین اگر این دوش شرط فراهم گردد، واجب است که یک روز صبر نماید و می تواند دو روز یا بیشتر به آن اضافه کند.

اقسام حائض

۱- صاحب عادت وقتیه و عددیه

این زن اگر در روزهای عادت خود خون ببیند چند حالت دارد:

اول: این که زن قبل از وقت عادت، مستحاضه باشد و تا بعد از عادت نیز استحاضه ادامه یابد، چنانچه خون، بعد از ایام عادت به صفت استحاضه باشد، باید دو روز قبل از عادت را حیض حساب کند اگرچه به رنگ حیض نباشد، و خون قبل و بعد از ایامی که حیض حساب کرد آن را استحاضه قرار دهد چه زن مطمئن باشد که از ده روز تجاوز می کند و چه مطمئن باشد سر ده روز قطع می شود و چه به هیچکدام مطمئن نباشد. اگر آن خون، بعد از ایام عادت به صفت حیض باشد، چنانچه مطمئن باشد که خون از ده روز تجاوز می کند، ایام عادت حیض محسوب می شود، و قبل و بعد از آن استحاضه و چنانچه مطمئن باشد که قبل از ده روز قطع می شود، می تواند خود را از اول عادت یا یکی یا دو روز قبل از آن حائض بداند، مثلاً اگر زنی وقت عادتش اول ماه و عدد آن پنج روز باشد، چنانچه قبل از وقت عادتش مستحاضه باشد و استحاضه اش تا چهار روز بعد به صفت حیض ادامه داشته باشد و سپس پاک شود، حیض خود را یک روز قبل از عادت و بعد از آن تا ده روز قرار دهد، و اگر خون مثلاً سه روز بعد از عادت ادامه پیدا کند، دو روز قبل از عادت تا آخر را باید حیض قرار دهد.

دوم: اگر زن قبل از عادت ماهانه پاک باشد، و در ایام عادتش خون ببیند و بعد از آن نیز ادامه

پیدا کند، چنانچه به رنگ زرد باشد یا از ده روز تجاوز کند اگرچه به رنگ حیض باشد، ایام عادت را حیض وبقیه استحاضه است، و چنانچه از ده روز تجاوز نکند و به رنگ حیض باشد، همه آن حیض است.

سوم: اگر زنی ایام عادتش مثلاً سه روز است خون ببیند وبعد به صفت استحاضه ادامه پیدا کند و سپس سه روز به صفت حیض باشد و در مجموع از ده روز تجاوز نکند، آن دو خون حیض است، واما اگر زنی بعد از ایام عادتش خون زرد ببیند وظیفه اش بنا بر احتیاط جمع بین اعمال حائض و مستحاضه است.

چهارم: اگر زنی سه روز خون به صفت حیض در غیر ایام عادتش ببیند سپس سه روز قطع شود ودوباره به صفت حیض خون ببیند و قبل از ده روز پاک شود، آن دو خون حیض است.

پنجم: اگر زنی چند روز قبل از عادتش، خونی به صفت حیض ببیند وبعد از عادت قطع شود، چنانچه همه آنها از ده روز تجاوز نکند، همه آنها حیض است و چنانچه از ده روز تجاوز کند، ایام عادت حیض محسوب می شود و قبل آن استحاضه و باید اعمالی را که قبل از عادت ترک نموده قضا نماید.

ششم: اگر زن در ایام عادت و دو روز بعد از آن خونی را به صفت حیض ببیند سپس یک یادو روز به صفت استحاضه خون ببیند سپس پاک شود، دو خون اول حیض و سومی استحاضه است، چه همه آنها از ده روز تجاوز کند چه تجاوز نکند.

هفتم: اگر زن قبل از عادتش خونی را به صفت استحاضه ببیند و تا چند روز بعد از عادت ادامه داشته باشد، چنانچه از ده روز تجاوز کند، دو روز قبل از عادت با روزهای عادت را حیض بداند و قبل وبعد از آن را استحاضه قرار دهد و اگر از ده روز تجاوز نکند، ایام عادت حیض وبقیه استحاضه خواهد بود.

هشتم: اگر زن یک یا چند ماه خون ببیند، باید ایام عادت را حیض وبقیه را استحاضه قرار دهد اگرچه به رنگ حیض باشد.

نهم: اگر زن در چند روز از ایام عادت و در غیر آن خونی را به صفت حیض ببیند و مجموع آن از ده روز تجاوز کند، خونی را که در ایام عادت دیده حیض محسوب می شود وبقیه استحاضه است.

۲- صاحب عادت وقتیه

صاحب عادت وقتیه زنی است که در وقت معین در هر ماه خون می‌بیند ولی شماره روزهای آن در هر ماه فرقی کند، و آن چهار حالت دارد:

اول: اگر زنی سه روز کامل در ایام عادتش خون به صفت استحاضه سپس سه روز به صفت حیض ببیند و بعد از آن پاک شود، در این حالت مجموع دو خون حیض است.

دوم: اگر زن تمام خونی را که دیده به صفت استحاضه باشد، آنچه در ایام عادت دیده حیض و بقیه استحاضه است، چه از ده روز تجاوز بکند و چه نکند.

سوم: اگر زن تمام آنچه را که دیده به صفت حیض باشد و از ده روز تجاوز کند، می‌تواند شش یا هفت روز آن را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

چهارم: اگر زن قبل از وقت عادت ماهیانه خود دو روز یا بیشتر خون ببیند و تا بعد از ایام عادت به صفت حیض ادامه داشته باشد ولی از ده روز تجاوز نکند، حیض او از دو روز قبل از آن عادت حساب می‌شود اگرچه به صفت حیض نباشد و خونی که قبل از دو روز به صفت حیض باشد، حیض است و گرنه استحاضه حساب می‌شود.

۳- صاحب عادت عددیه

زنی است که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم یک اندازه باشد ولی وقت خون دیدن او یکی نباشد، مثلاً در هر ماه پنج روز خون ببیند اما در ماه اول پنج روز اول ماه خون ببیند و در ماه دوم پنج روز وسط ماه و در ماه سوم پنج روز آخر ماه، و این زن هر گاه به عدد روزهای عادتش یا بیشتر از آن خون ببیند دارای چهار حالت می‌باشد:

اول: خونی را که به صفت حیض می‌بیند حیض قرار دهد چه مساوی با عدد روزهای عادت باشد چه کمتر یا بیشتر و گرنه استحاضه است. معیار در عادت عددیه صفات است.

دوم: اگر زن خون را چهار روز مثلاً به صفت حیض ببیند و پاک شود و دوباره خون به صفت حیض ببیند به نحوی که مجموعاً از ده روز تجاوز کند، آن خون اول حیض است چه مساوی با عدد عادت باشد یا نباشد و چنانچه خون دوم به تنهایی از ده روز تجاوز نکند، باید بین تروک حائض و اعمال مستحاضه احتیاطاً جمع کند. فرق ندارد خون اول با عدد ایام عادت مساوی باشد یا

نه و اگر خون دوم از ده روز تجاوز کند، به تعداد روزهای عادت احتیاط کند و بقیه را استحاضه حساب کند، ومدتی که بین دو خون پاک بوده، بعید نیست که پاک باشد اگرچه احتیاط بهتر است. **سوم:** اگر زن، خونی را که به صفت حیض می‌بیند بیشتر از عدد روزهای عادتش باشد، چنانچه کمتر از ده روز باشد همه را حیض قرار دهد، و اگر بیشتر از ده روز باشد به مقدار روزهای عادتش را حیض، و بقیه را استحاضه حساب کند.

چهارم: اگر زن خون را پنج روز مثلاً به صفت حیض ببیند و پنج روز دیگر به صفت استحاضه ببیند و بار سوم پنج روز به صفت حیض ببیند، باید در خون اول و سوم احتیاطاً بین وظیفه حائض و مستحاضه جمع کند و خون دوم بعید نیست که استحاضه باشد، اگرچه احتیاط بهتر است. زنی که عادت ندارد و به همین کیفیت خون ببیند، همین حکم را دارد.

۴- ناسیه

زنی که ایام عادتش را فراموش کرده بر سه قسم است:

اول: زنی که فقط وقت عادت را فراموش کرده است که آن دارای سه حالت است:

۱- اگر زن خون ببیند و از ده روز تجاوز نکند، چنانچه به صفت حیض باشد حیض است و اگر به صفت حیض نباشد، چنانچه بداند بعضی از روزهایی که خون دیده با روزهای عادتش مصادف است، باید در همه روزهایی که خون دیده احتیاط کند و اگر نداند استحاضه است.

۲- اگر زن خون ببیند و از ده روز تجاوز کند سپس قطع شود و اگر نداند که در روزهایی که خون دیده وقت عادت او است و چنانچه خون به صفت حیض باشد، باید به مقدار عدد ایام عادت حیض حساب کند و بقیه را استحاضه قرار دهد. اگر همه آن خون به صفت استحاضه باشد، باید عمل استحاضه را انجام دهد و اگر مختلف باشد، باید آنچه به صفت حیض است و کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نیست حیض بداند - چه با عدد عادت مساوی باشد چه کمتر یا بیشتر باشد - و بقیه را استحاضه قرار دهد. ولی اگر اجمالاً بداند در روزهایی که خون دیده است وقت عادت او است ولی نمی‌تواند معین کند، باید در تمام حالات سه گانه احتیاطاً بین وظیفه حائض و مستحاضه جمع کند اگرچه خون به رنگ حیض نباشد.

۳- اگر زن تا یک ماه یا بیشتر خون ببیند و نداند که ایام عادت او در دهه اول ماه بوده یا دهه

دوم و سوم، در این صورت باید در تمام این مدت احتیاط کند. ولی اگر بداند که ایام عادتش، مثلاً در دهه دوم یا سوم ماه بوده، باید آنچه را در دهه اول می‌بیند و به صفت حیض نباشد استحاضه بداند، و آنچه به صفت حیض باشد، باید احتیاط کند.

دوم: زنی که عدد را فراموش کرده اما وقتش را به یاد دارد، چنانچه در وقت عادت ماهیانه خون ببیند، باید آن را حیض قرار دهد اگرچه به صفت استحاضه باشد، ولی چون که عدد عادتش را فراموش کرده و نمی‌داند که سه یا چهار و یا پنج روز بوده است، چنانچه خون به صفت استحاضه باشد، سه روز آن را حیض قرار دهد و تا بالاترین احتمال از ایام عادتش احتیاط کند. اما اگر خون به صفت حیض و کمتر از ده روز باشد، همه آن حیض حساب می‌شود چه در وقت عادت باشد و چه نباشد و اگر از ده روز تجاوز نمود، باید بیشترین احتمال را حیض قرار دهد، چنانچه نمی‌داند که ایام عادتش پنج یا شش روز است، شش روز را حیض قرار می‌دهد. چنانچه زنی از اول، فقط عادت وقتی دارد و خون را به صفت حیض می‌بیند و از ده روز تجاوز می‌کند، می‌تواند ایام حیض خود را شش یا هفت روز قرار دهد.

سوم: زنی که عدد و وقت عادتش را فراموش کرده است، اگر خون ببیند و از ده روز تجاوز نکند، چنانچه به صفت حیض باشد حیض قرار دهد خواه بداند که بعضی از روزهایی که خون می‌بیند مصادف با ایام عادت است یا نداند و چنانچه به صفت استحاضه باشد، در صورتی که نداند بعضی از روزهایی که خون دیده با روزها عادت مصادف شده است، آن روزها را استحاضه قرار می‌دهد والا باید احتیاط کند. اگر از ده روز تجاوز کند و به صفت حیض باشد، چنانکه نداند که مصادف با روزهای عادت است، باید بیشترین احتمال عدد عادتش را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر بداند که مصادف با روزهای عادت است، باید در تمام مدت خون احتیاط کند.

۵- مبتدئه

زنی است که برای اولین بار خون می‌بیند و هفت حالت دارد:

اول: خونی را که دیده از ده روز تجاوز نمی‌کند، در این صورت اگر آن خون به صفت حیض باشد حیض و گرنه استحاضه است.

دوم: خونی را که دیده است از ده روز تجاوز کند و به رنگ حیض باشد، در این صورت ایام

عادت ماهیانه خود را بر اساس عادت خویشاوندان تنظیم کند و باقی ایام را استحاضه قرار دهد. اگر عادت خویشاوندان مختلف باشد یا اصلاً خویشاوندی نداشته باشد، می تواند شش یا هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اختیار شش یا هفت روز موکول به خودش است و بهتر آن است که در ماه اول از روز هشتم تا دهم و در ماه دوم از روز چهارم تا ششم بین تروک حائض و اعمال مستحاضه احتیاطاً جمع نماید.

سوم: خون در طول مدت به صفت استحاضه باشد، در این صورت باید همه را استحاضه قرار دهد.

چهارم: اگر رنگ خون مختلف باشد، یعنی گاهی به رنگ حیض و گاهی به رنگ استحاضه باشد، در این حالت خونی که به رنگ حیض است آن را حیض قرار دهد، چنانچه از سه روز کمتر و از ده روز تجاوز نکند و اگر به صفت استحاضه باشد، آن را استحاضه قرار دهد.

پنجم: این که زن خونی را که دیده گاهی سیاه، گاهی زرد، گاهی قرمز تازه، گاهی فاسد، نیز گاهی گرم و با فشار و گاهی بدون این صفات باشد، بنابراین اگر خون در ابتداء دارای شرائط عامه حیض باشد، حیض قرار می دهد و چنانچه خون در ابتدا دارای شرایط حیض نباشد، خونی را که دارای شرائط عامه حیض باشد حیض، و در غیر این صورت آن را استحاضه قرار دهد.

ششم: این که زن خونی را که دیده گاهی سیاه و بدون صفات حیض و گاهی زرد و با فشار یا سوزش باشد، پس خون سیاه اگر از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد حیض و خون زرد استحاضه است.

هفتم: این که زن خونی را که دیده است گاهی زرد و گرم و یا تازه است و گاهی زرد و سرد است، اگرچه خون اولی از دومی به حیض نزدیکتر است، ولی حیض دانستن آن مشکل است و بنابر احتیاط باید بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع نماید.

۶- مضطر به

زنی است که عادت معینی را از جهت وقت و عدد پیدا نکرده است، مثل اینکه یک بار در دهه اول ماه پنج روز و بار دیگر در دهه سوم شش روز و بار سوم در دهه دوم چهار روز خون ببیند. مضطر به دارای سه حالت است:

اول: اگر زن خونی را که دیده از ده روز تجاوز نمی‌کند، در این حالت اگر واجد صفت حیض و کمتر از سه روز نباشد حیض و گرنه استحاضه است.

دوم: اگر زن خونی را که دیده از ده روز تجاوز کند، چنانچه همه آن به صفت حیض باشد، می‌تواند شش یا هفت روز را به اختیار خودش حیض قرار بدهد.

سوم: اگر زن، با صفات مختلف خون ببیند، باید به آنچه که در مبتدئه گفته شد عمل نماید.

اگر مضطر به نتواند بواسطه صفات، وضعیت خود را تشخیص دهد فوراً به عدد مراجعه می‌کند، ولی اگر مبتدئه نتوانست وضعیت خود را تمیز دهد، ابتداءً به عادت خویشان خود مراجعه می‌کند و چنانچه مراجعه به خویشان امکان نداشته باشد آنگاه به عدد مراجعه می‌کند.

(مسئله ۲۲۶) برای حائض عادت مرکبه حاصل نمی‌شود، مگر آن که مدتی ادامه پیدا کند بطوری که زن به آن مطمئن شود که در این صورت عادت مرکبه حاصل می‌شود.

عادت مرکبه عبارت است از این که زن در یک ماه پنج روز اول را خون ببیند و در ماه دوم ازدهم تا پانزدهم، و در ماه سوم مثل ماه اول، و در ماه چهارم مثل ماه دوم باشد و همین گونه به طور منظم ادامه یابد.

احکام حیض

(مسئله ۲۲۷) آنچه بر جنب حرام است، بر حائض نیز حرام می‌باشد، مثل مس خط قرآن و خواندن آیات سجده و عبور از مسجد الحرام و مسجد پیامبر ﷺ و توقف در مساجد و غیره. همچنین حائض نمی‌تواند عباداتی را که طهارت در آنها شرط است مثل نماز و روزه و طواف و اعتکاف بجا آورد.

(مسئله ۲۲۸) جماع در فرج بر مرد وزن حائض حرام است و اگر این کار را نمایند گناه کرده اما کفاره ندارد. اما وطی در دُبر زن چه حائض باشد چه نباشد مطلقاً بنا بر احتیاط جایز نیست ولی سایر استمتاع مانعی ندارد، اگرچه از نافع تازانو مکروه است و اگر زن پاک شود، مرد می‌تواند قبل از غسل زن با او جماع کند و واجب نیست زن فرجش را بشوید اگرچه شستن احوط است.

(مسئله ۲۲۹) اگر زن در حال حیض مجامعت کند، غسل جنابت او در این حال صحیح است، و چنانچه پاک شود باید غسل حیض را بجا آورد.

(مسأله ۲۳۰) طلاق وظهار حائض صحیح نیست، در صورتی که از قبیل یادبردخول شده باشد و شوهر او نیز حاضر یا در حکم حاضر باشد، یعنی بتواند از پاکی زن خود آگاه بشود و حاضری که نتواند از حال زنش آگاه شود در حکم غائب است، ولی اگر شوهر غائب یا در حکم او باشد یا این که زن حامله باشد یا به او دخول نکرده، جایز است که او را طلاق دهد. اگر همسر بداند طلاق دادن زن حائض صحیح نیست و در عین حال زن حائضش را طلاق دهد، طلاقش باطل است، اگر چه زن در واقع پاک بوده باشد، ولی اگر جاهل به حکم باشد طلاق صحیح است. اگر همسر بداند زنش پاک است و طلاق دهد، ولی در واقع حائض باشد، طلاق باطل است.

(مسأله ۲۳۱) وقتی که زن پاک شد باید برای عبادت‌هایی - که طهارت در آنها شرط است - غسل کند، و غسل کردن برای این که طاهر باشد مستحب است. غسل حیض از جهت ارتماسی و ترتیبی مثل غسل جنابت است و ظاهراً وضولازم ندارد.

(مسأله ۲۳۲) واجب است زن حائض روزه‌های ماه رمضان را قضا کند، بلکه قضای روزه‌های نذری که وقت معین دارد چنانچه در زمان حیض قرار گیرد، بنا بر اقوی واجب است، ولی نمازهای یومیه و نماز آیات و نذری که وقت آن معین است، قضا ندارد.

(مسأله ۲۳۳) غسل جنابت و غسل مستحبی و وضو در حال حیض صحیح است.

(مسأله ۲۳۴) مستحب است حائض در وقت نماز واجب، پنبه در فرج بگذارد و وضو بگیرد و در جای پاکی رو به قبله بنشیند و ذکر خدا بگوید و بهتر آن است که تسبیحات اربعه بگوید.

(مسأله ۲۳۵) خضاب کردن به حنا و مانند آن نیز همراه داشتن قرآن یا بگردن آویختن آن یا رساندن جایی از بدن به کناره و یا بین خطهای آن، مکروه است.

استحاضه

(مسأله ۲۳۶) خون استحاضه معمولاً زرد رنگ، سرد و روان است، بدون فشار و سوزش بیرون می‌آید، حدی برای آن نیست، قبل از بلوغ و بعد از آن و در حال یائسگی تحقق پیدا می‌کند، ناقض طهارت است و گاهی دارای صفات حیض است، ولی شرائط عامه حیض در آن معتبر نیست.

اگر زن وضو داشته باشد و خون استحاضه اگر چه بوسیله پنبه خارج شود وضویش باطل می‌شود و باید وضو یا غسل انجام دهد، ولی اگر پنبه آغشته نشود، اثری برای خون استحاضه نیست حتی

اگر از جایش حرکت کند و به فضای فرج برسد، البته اگر خارج شود اگر چه با واسطه سپس قطع شود و در فضای فرج بماند، وضو باطل می‌شود.

(مسئله ۲۳۷) استحاضه سه قسم است: قلیله که خون، پنبه را آلوده کند و در آن فرو نرود. متوسطه که خون در پنبه فرو رود ولی از پنبه جاری نشود. و کثیره: که خون در پنبه فرو رود و از آن جاری شود.

(مسئله ۲۳۸) اگر زن شك کند که استحاضه او قلیله است یا متوسطه، بنا بر اقرب واجب است که واری کند و اگر ممکن نباشد، باید احتیاط کند این گونه که غسل کند بعد وضو بگیرد سپس نماز بخواند. اگر شك کند که متوسطه است یا کثیره واجب است که واری کند و الا احتیاط کند، مثلاً اگر قبل از نماز صبح مستحاضه شود و نداند متوسطه است یا کثیره، در این صورت اگر استحاضه متوسطه باشد، باید غسل کند و وضو بگیرد، و اگر استحاضه کثیره باشد، باید فقط غسل نماید و وضو واجب نیست و باید نماز را یک بار با وضو و یک بار با غسل تکرار کند.

(مسئله ۲۳۹) زنی که استحاضه او قلیله است در صورتی که پنبه آلوده شده باشد، باید آن را عوض کند و موضع را اگر نجس شده بشوید و برای هر نماز واجب یک وضو بگیرد، اما برای اجزای فراموش شده و نماز احتیاط وضو لازم نیست و احتیاطاً برای نمازهای مستحبی وضو بگیرد.

(مسئله ۲۴۰) زنی که استحاضه او متوسطه است، باید پنبه را عوض کند و ظاهر موضع را چنانچه نجس شود بشوید و یک غسل بجا آورد، و برای هر نماز یک وضو بگیرد و اقرب این که وضو بعد از غسل باشد. اگر زنی قبل از نماز صبح استحاضه متوسطه بشود، باید غسل کند و وضو برای نماز صبح بگیرد و اگر برای نماز صبح غسل نکرد، باید برای نماز ظهر و عصر یک غسل نماید و نماز صبح را قضا کند. همچنین اگر قبل از نماز ظهر و عصر یا نماز مغرب و عشا استحاضه متوسطه بشود، باید برای آن‌ها غسل کرده وضو بگیرد و چنانچه استحاضه متوسطه در روز بعد نیز ادامه پیدا کند باید قبل از نماز صبح غسل کرده وضو بگیرد، چه روز قبل صبح یا ظهر یا مغرب غسل کرده و چه نکرده باشد.

(مسئله ۲۴۱) زنی که استحاضه او کثیره است باید پنبه را عوض کند و ظاهر موضع را بشوید و یک غسل برای نماز صبح، یکی برای نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشا - در صورتی که آن‌ها را با هم بخواند - انجام دهد. بنا بر اقرب این غسل‌ها برای نمازهای مستحبی کفایت نمی‌کند

و اگر زن مستحاضه برای نمازهای مستحبی غسل مستقل نماید محل اشکال است اگرچه احتیاط بهتر است.

(مسأله ۲۴۲) اگر بعد از نماز صبح استحاضه کثیره شود، باید یک غسل برای ظهر و عصر و یکی برای مغرب و عشا - در صورتی که آنها را جمع کند - انجام دهد و اگر بعد از نماز عصر استحاضه شود، باید برای مغرب و عشا یک غسل کند و اگر قبل از نماز عصر یا عشا استحاضه شود، باید برای آن غسل نماید.

(مسأله ۲۴۳) اگر مستحاضه پیش از وضو یا غسل پاک شود واجب است که آنها را انجام دهد، و اگر در بین آنها یا در بین نماز یا بعد از فراغ از آنها پاک شود در صورتی که وقت تنگ نباشد، دوباره وضو بگیرد یا غسل کند و نماز را اعاده نماید.

(مسأله ۲۴۴) اگر مستحاضه بداند که مدتی خون قطع می شود بطوری که با طهارت می تواند نماز را بخواند، باید صبر کند تا در آن زمان نماز بخواند و اگر قبل از آن وقت نماز بخواند اگرچه با وضو یا غسل باشد باطل است. اگر آن مدتی که طاهر است اول وقت باشد و عمداً نماز را تأخیر بیندازد گناه کرده است و باید بعد از عمل به وظیفه نماز را بجا آورد، ولی اگر از روی فراموشی تأخیر بیندازد گناهی مرتکب نشده است. اگر زن این فرصت را نمی داند و طهارت و نماز را بجا آورد سپس خون، برای مدتی قطع گردد اگر بتوان در آن مدت طهارت و نماز را بجا آورد، باید طهارت و نماز را دوباره اعاده کند.

(مسأله ۲۴۵) اگر خون استحاضه بطور کلی قطع شد و طهارت را انجام داد، واجب نیست که نماز را فوراً بخواند، بلکه حکمش حکم زن پاک است که می تواند نماز را به تأخیر اندازد.

(مسأله ۲۴۶) اگر زنی که استحاضه کثیره دارد به خاطر عذر یا عمداً مستحاضه کثیره بین دو نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا جمع نکند، باید برای نماز بعدی دوباره غسل کند.

(مسأله ۲۴۷) اگر استحاضه قلیله به متوسطه یا کثیره بدل شود یا متوسطه کثیره گردد. اولاً: اعاده نمازهای قبل لازم نیست. ثانیاً: چنانچه قبل از انجام دادن تکلیف باشد، باید طبق آخرین حالت وظیفه خود را انجام دهد. ثالثاً: چنانچه بعد از شروع در انجام دادن وظیفه باشد، باید بر طبق آخرین حالت تکلیف را اعاده کند. همچنین اگر در بین نماز تغییری صورت بگیرد، باید عمل بالا را انجام دهد و نماز را اعاده نماید بلکه واجب است که نماز را دوباره بخواند حتی اگر از متوسطه به

کثیره منتقل شود چنانچه متوسطه محتاج به غسل باشد و آن را بجا آورده است، پس اگر متوسطه برای نماز صبح غسل کند سپس در بین نماز کثیره شود، باید غسل را اعاده کند و چنانچه وقت تنگ باشد، تیمم کند و نماز بخواند و اگر وقت برای آن هم تنگ باشد، باید بنا بر احتیاط واجب نماز را ادامه دهد سپس قضا کند.

(مسئله ۲۴۸) اگر استحاضه زن از مرتبه‌ای به مرتبه پایین‌تر تغییر کند، چند حالت دارد:

اول: اگر استحاضه کثیره قبل از طهارت و هنگام نماز ظهر و عصر قلیله شود، در این حالت باید غسل استحاضه کثیره را برای نماز بجا آورد، نیز واجب است وضو بگیرد.

دوم: اگر استحاضه کثیره در بین طهارت یا نماز قلیله شود، غسل باطل نمی‌شود و باید آن را ادامه دهد ولی چنانچه در نماز باشد، نماز باطل می‌شود.

سوم: اگر استحاضه کثیره زن قبل از طهارت و نماز متوسطه شود، باید دو غسل یکی برای کثیره و دیگری با وضو برای متوسطه بجا آورد.

چهارم: اگر استحاضه کثیره هنگام طهارت متوسطه شود، غسل را ادامه دهد و آن را تمام نماید و یک غسل دیگری به همراه وضو برای استحاضه متوسطه بجا آورد، ولی چنانچه هنگام نماز باشد، نمازش باطل می‌شود.

(مسئله ۲۴۹) مستحاضه بعد از وضو و غسل باید نماز را تأخیر نیندازد، ولی گفتن اذان و اقامه و دعاهای وارده و آنچه که لازمه نماز است مثل رفتن به نمازخانه و آماده کردن سجاده و غیره اشکال ندارد. همچنین می‌تواند مستحبات نماز را مثل قنوت بجای آورد و چنانچه سهل انگاری نماید و نماز را به تأخیر اندازد، باید طهارت را اعاده و مبادرت به نماز نماید.

(مسئله ۲۵۰) اگر مستحاضه کثیره غسل‌های صبح و ظهر و عصر بلکه غسل شب گذشته را - بنا بر احتیاط - انجام ندهد، روزه آن روز باطل است، ولی در متوسطه و قلیله چنانچه به وظیفه خود عمل نکند اشکالی ندارد. اگر مستحاضه کثیره یا متوسطه غسل نمود، شوهر می‌تواند با او نزدیکی کند و بدون غسل نمی‌تواند نزدیکی کند، زن مستحاضه می‌تواند فقط در هنگام نماز قرآن را مس نماید، و ظاهراً بدون غسل و وضو، مطلقاً می‌تواند وارد مساجد شود و آیات سجده واجب را بخواند.

(مسئله ۲۵۱) اگر خون استحاضه زن جریان داشته باشد، بعد از غسل باید از بیرون آمدن آن با

پنبه و پارچه جلوگیری کند و چنانچه کوتاهی کند و بدن نجس شود نمازش باطل است، ولی اعاده غسل لازم نیست مگر آن که نماز را تأخیر انداخته باشد.

نفاس

(مسأله ۲۵۲) نفاس خونی است که مادر، به سبب ولادت در هنگام زایمان می بیند. بنابراین احتیاط واجب اگر کمتر از سه روز باشد، باید بین احکام نفاس و استحاضه جمع کند و اگر ده روز از ولادت بگذرد و خون نبیند، آن زن نفاس ندارد حتی اگر پس از ده روز خون بسیاری ببیند و بیشترین مدت نفاس ده روز از زمان دیدن خون است، بنابراین اگر زنی روز ششم ولادت خون ببیند روز اول او به حساب می آید و چنانچه تا ده روز دیگر خون ادامه داشته باشد نفاس است.

لازم نیست بین دو نفاس در صورتی که دو قلو باشند ده روز پاک بشود و اگر یک لحظه پاک شود طهر به حساب می آید، بلکه همین مقدار هم معتبر نیست، مثل این که با تولد اولی ده روز خون ببیند و سر ده روز، دومی متولد شود و یکبار دیگر ده روز خون ببیند، آن دو خون دو نفاس متوالی می باشد و اگر هنگام ولادت خون نبیند و قبل از ده روز خون ببیند سپس سر ده روز قطع شود، آن خون نفاس است. ولی چنانچه هنگام ولادت خون ببیند و قطع شود و قبل از پایان ده روز دوباره خون ببیند و قطع شود، هر دو خون نفاس است و پاکی وسط آن بعید نیست که طهر باشد، اگر چه بهتر است احتیاط کند و بین تروک نفاس و اعمال طاهره جمع نماید.

(مسأله ۲۵۳) اگر زن حامله ای بداند خونی که قبل از تولد بچه دیده است حیض است چه فاصله آن از تولد، از ده روز کمتر باشد یا بیشتر و چه متصل به آن باشد یا نباشد، باید به وظیفه حیض عمل کند. اگر زن حامله نداند که این خون حیض یا استحاضه است، چنانچه در روزهای عادت و به صفات حیض باشد و سه روز ادامه پیدا کند، حیض و گرنه استحاضه است و چنانچه در روزهای عادت باشد ولی صفات حیض را نداشته یا بر عکس باشد، باید احتیاط کند.

(مسأله ۲۵۴) زن نفاس به حسب حالاتی که در حیض دارد چهار قسم می شود:

اول: صاحب عادت عددیه: اگر صاحب عادت عددیه عادتش کمتر از ده روز باشد، نفاس رابه اندازه ایام عادتش قرار دهد و اگر خونی را که می بیند از روزهای عادت تجاوز کند، چنانچه مطمئن باشد قبل از ده روز قطع می شود، همه آن نفاس است و چنانچه مطمئن باشد که از ده روز

تجاوز می کند به مقدار عادت نفاس و بقیه استحاضه است و چنانچه احتمال تجاوز بدهد یک یا دو روز به عادتش اضافه می کند به شرط آنکه از ده روز بیشتر نشود و بقیه استحاضه است چنانچه در بحث حیض گذشت و اگر عادتش ده روز باشد خونی را که در آن ده روز می بیند، همه آن نفاس است.

دوم: زن ناسیه (کسی که ایام عادتش را فراموش کرده) اگر زنی بداند که عادتش کمتر از ده روز است ولی فراموش کند که پنج یا شش روز است، چنانچه مطمئن باشد که از ده روز تجاوز نمی کند همه آن، نفاس است و چنانچه مطمئن باشد که از ده روز تجاوز می کند، بالاترین احتمال را که (مثلاً شش روز) است نفاس قرار دهد و اگر اطمینان به قطع شدن یا عدم آن نداشته باشد به بیشترین احتمال دوروز یا بیشتر اضافه کند و اگر آن را هم نداند و نداند که عادتش شش یا هفت یا بیشتر تا ده روز است، در این صورت اگر خون از ده روز تجاوز کند، تمام ده روز را نفاس قرار می دهد.

سوم: مضطربه: اگر زن مضطربه بعد از زایمان خون ببیند و از ده روز تجاوز نکند، همه آن نفاس است و اگر تجاوز کند، ده روز را نفاس و بقیه را استحاضه قرار دهد.

چهارم: مبتدئه: اگر زن مبتدئه خون زایمان ببیند و خونش از ده روز تجاوز نکند، همه آن نفاس است و اگر تجاوز کند، ده روز آن نفاس و بقیه استحاضه است و ظاهراً به خویشاوندان رجوع نمی کند.

(مسئله ۲۵۵) اگر زن ظاهراً یک یا دو ماه خون نفاس ببیند و عمل مستحاضه را انجام دهد، چنانچه صاحب عادت وقتی باشد، در ایام عادت خون را حیض قرار می دهد اگر چه به صفات آن نباشد و اگر صاحب عادت وقتی نباشد، چنانچه خون به صفات حیض باشد حیض و گرنه استحاضه است، ولی اگر این زن خونش از ده روز تجاوز کند، چنانچه همه آن به صفات حیض نباشد استحاضه است و اگر همه آن به صفات حیض باشد، ایام عادت خود را در صورتی که مضطربه باشد در هر ماه شش یا هفت روز قرار می دهد و در صورتی که مبتدئه باشد به عادت خویشان رجوع می کند و اگر خویشان نداشت شش یا هفت روز را حیض قرار می دهد.

(مسئله ۲۵۶) اگر زن بعد از زایمان خون ببیند، چنانچه صاحب عادت عددیه خونی که می بیند از ایام عادتش بیشتر باشد، اگر قبل از ده روز قطع شود، تمام آن خون را نفاس بداند و اگر

بیشتر از ده روز باشد، چنانچه در ایام عادت وقتی باشد آنرا خون حیض بدانند اگرچه فاصله پاکی او از خون حیض سابق کمتر از ده روز باشد. اگر خون نفاسی را که می‌بیند در ایام عادت نباشد، چنانچه به صفت استحاضه باشد آن را استحاضه و چنانچه به صفات حیض باشد، اگر مدت پاکی - ده روز - از او بگذرد آن را حیض بدانند و اگر آن مدت کمتر از ده روز باشد، بین تروک حائض و اعمال مستحاضه احتیاطاً جمع کند.

چنانچه نفاس در خون نفاس شک کند، باید به قاعده امکان رجوع نماید بخلاف حیض که باید به قاعده عادت وبعد به قاعده صفات رجوع کند، لذا اگر خون نفاس از ایام عادت عددیه تجاوز کند و قبل از ده روز قطع شود همه آن نفاس است، همچنین اگر بعد از ولادت پنج روز خون ببیند و قبل از ده روز قطع شود، آن نیز خون نفاس است، ولی اگر بعد از ده روز از ولادت خون ببیند آن خون استحاضه است.

(مسأله ۲۵۷) اگر زن در روز اول ولادت خون ببیند و قطع شود و دوباره قبل از ده روز خون ببیند، چنانچه این دو خون از بدو تولد از ده روز تجاوز نکند، این دو خون احتیاطاً نفاس است و در دوران پاکی بین دو خون بعید نیست که پاک باشد واحوط واولی آن است که بین تروک نفاس و اعمالی که وظیفه زن پاک است جمع نماید. اگر از ده روز تجاوز کند، چنانچه صاحب عادت عددیه در حیض باشد و خون دوم را در ایام عادت ببیند، در این صورت خون اول و خونی که در ایام عادت دیده نفاس و زائد بر ایام عادت استحاضه است. مثلاً اگر دو روز اول ولادت خون ببیند و قطع شود و دوباره روز ششم خون ببیند و از ده روز از ولادت تجاوز کند، چنانچه عادتش هفت روز باشد، دو روز اول و ششم و هفتم نفاس است و در پاکی بین آن دو احتیاط استحبابی کند و بعد از روز هفتم استحاضه است. اگر صاحب عادت باشد، ولی خون دوم را بعد از ایام عادت ببیند و از روز دهم تجاوز کند، در این صورت خون اول نفاس و خون دوم استحاضه است و در دوران پاکی احکام طاهره بر او جاری می‌شود. چنانچه مضطر به یا مبتدئه باشد و خون دوم را ببیند و از ده روز تجاوز کند، نفاس او ده روز است. در خون سوم و چهارم نیز همین حکم جاری است، مثلاً اگر زن در روز اول و چهارم و ششم تا نهم خون ببیند، همه این روزها نفاس است و پاکی بین اینها طهر است و اگر از ده روز تجاوز کند و عادتش نه روز باشد، روزهای اول و چهارم و ششم تا نهم نفاس و بقیه استحاضه است و اگر عادتش پنج روز باشد، روزهای اول و چهارم نفاس و از روز ششم تا دهم

احتیاطاً بین تروک نفسا و وظیفه مستحاضه جمع کند وبقیه استحاضه است.
(مسأله ۲۵۸) زن نفسا حکمش حکم زن حائض است که اگر خون از روزهای عادت تجاوز کند هنگام قطع شدن خون، باید خود را واریسی نماید وروزه‌ها را قضا نماید ولی نماز قضا ندارد وجماع با او حرام وطلاقش باطل است و بنا بر احتیاط لازم باید آیات سجده را نخواند و در مساجد توقف وداخل نشود وچیزی در آنها نگذارد، ولی اگر از یک در وارد و از در دیگر خارج شود مانعی ندارد، واما در مسجد الحرام ومسجد پیامبر ﷺ حتی ورود از یک در و خروج از در دیگر حرام است.

احکام محتضر

(مسأله ۲۵۹) بنا بر احتیاط لازم بر مکلفین واجب کفایی است کسی را که در حال جان دادن است به پشت بخواباند بطوری که صورت و کف پاهایش رو به قبله باشد، بلکه بنا بر احتیاط لازم چنانچه محتضر بتواند واجب است خودش رو به قبله بخوابد و بنا بر احتیاط واجب دیگران از ولی محتضر در این کار اجازه بگیرند. علما فرموده اند مستحب است اگر جان دادن سخت شود او را به جایی که نماز می خوانده ببرند و شهادتین و اقرار به پیامبر ﷺ وائمه علیهم السلام و سایر عقاید حقه و کلمات فرج را به او تلقین نمایند، حضور جنب و حائض و لمس او در حال جان دادن مکروه است.
 مستحب است پس از مرگ چشمها، لبها و چانه مرده را ببندند و دست و پایی او را دراز کنند و پارچه‌ای روی او بیندازند و نزد او قرآن بخوانند و اگر شب بمیرد در کنار او چراغ روشن کرده، مؤمنین را برای تشییع جنازه او خبر کنند و جنازه او را تنها نگذارند و گذاشتن چیزی روی شکم او مکروه است و در دفن او عجله نمایند، مگر در مرگش شک داشته باشند که باید صبر کنند تا مردنش معلوم شود.

غسل میت

بنا بر احتیاط اولی واجب است پیش از شروع در غسل نجاست را از تمام بدن میت برطرف کنند، و اقوی این است که قبل از شروع در غسل هر عضوی، اگر آن را از نجاست پاک کنند کفایت می کند، بلکه اظهر این است که برطرف کردن نجاست با خود غسل کافی است در

صورتی که آب با ملاقات محل، نجس نشود.

میت را باید سه غسل داد:

اول: با آبی که با سدر مخلوط باشد.

دوم: با آبی که با کافور مخلوط باشد.

سوم: با آب خالص.

هر یک از این سه غسل مثل غسل جنابت تریبی است که با نیت وشستن سر و گردن و بعد طرف راست و بعد چپ انجام می شود.

(مسأله ۲۶۰) اگر غسل دهنده غیر ولی با ولی میت باهم باشند غیر ولی نباید مزاحم ولی میت گردد و چنانچه غسل دهنده فقط غیر ولی باشد احتمال دارد اجازه ولی لازم نباشد، اگرچه بهتر آن است از مردی که همسر او مرده اجازه بگیرد، سپس از مالک و بعد، از طبقه اول ارث اجازه گرفته شود یعنی از پدر و فرزندان، آن گاه در طبقه دوم از پدر بزرگها و برادران، سپس در طبقه سوم از عموها و دایی ها، سپس از مولایی که او را آزاد کرده، بعد ضامن جریره، بعد از حاکم شرع.

(مسأله ۲۶۱) در هر طبقه افراد بالغ بر غیر بالغ و مردها بر زنها مقدمند ولی در تقدیم پدر در طبقه اول بر فرزند و جد بر برادر و برادری که از یک پدر و مادر است، بر برادری که از پدر باشد یا مادر و برادر پدری بر برادر مادری و عمو بر دایی اشکال است و بهتر آن است که از هر دو اجازه گرفته شود.

(مسأله ۲۶۲) اگر اجازه گرفتن از ولی ممکن نباشد، یا ولی از اذن و غسل دادن خودداری کند، اذن او ساقط می شود، و بر غیر ولی واجب است که میت را غسل بدهد.

(مسأله ۲۶۳) اگر میت وصیت کرده باشد که فردی معینی او را غسل بدهد واجب نیست آن فرد قبول کند و چنانچه قبول کرد، احتیاجی به اجازه اولیای میت نیست، بلکه ولی میت در غسل دادن نمی تواند مزاحم او شود. اگر شخصی را برای تجهیز جنازه خود معین کند، آن شخص می تواند در زمان حیات موصی رد کند، اما پس از مرگ نمی تواند و اگر قبول کرد اجازه ولی لازم نیست بلکه ولی و غیر او بدون اجازه وصی (وصی در اینجا کسی است که قبول کرده است میت را تجهیز کند) نمی توانند میت را تجهیز نمایند.

شرایط غسل

اول: نیت (قصد قربت، اخلاص و تمییز)، اگر دو یا چند نفر، میت را غسل دهند، کسی که در غسل مباشرت مستقیم دارد و در عرف غسل دهنده شمرده می‌شود نیت نماید، اخذ اجرت با قصد قربت منافات ندارد، در صورتی که این اجرت برای بهای آب و مزد شستشو و غیر اینها باشد، بلکه برای خود غسل نیز اخذ اجرت مانعی ندارد اگرچه احتیاط ترک آن است.

دوم: آب پاک باشد.

سوم: آب مباح باشد.

چهارم: سدر و کافور مباح باشند.

چنانچه فضا، ظرف آب، مجرای آب غسل و تخته‌ای که میت را روی آن غسل می‌دهند منحصر، به تخته غضبی باشد، غسل ساقط می‌شود و چنانچه غسل دادند، غسل صحیح است و این تفصیل در ظرف آبی نیز که غضبی است جاری می‌شود.

(مسئله ۲۶۴) اگر قبل از سرد شدن بدن میت غسل دهند مجزی است.

(مسئله ۲۶۵) اگر سدر و کافور پیدا نشود، بنا بر احتیاط واجب بجای هر کدام میت را با آب

خالص غسل داده و تیمم نیز بدهند یعنی سه بار غسل و دوبار تیمم بدل از سدر و کافور بدهند.

(مسئله ۲۶۶) سدر و کافور باید به اندازه‌ای زیاد نباشد که آب را مضاف کند و به اندازه‌ای

هم کم نباشد که به آن مخلوط سدر و کافور نگویند و چنانچه در آب خالص مقداری کمی از سدر و کافور باشد که به آن مخلوط نگویند، مانعی ندارد و فرقی بین سدر خشک، و سبز و تازه نیست.

(مسئله ۲۶۷) اگر آب پیدا نشود یا استعمال آب باعث متلاشی شدن گوشت میت بشود، باید

او را سه بار تیمم دهند به نحوی که یکی از آن سه بار به قصد مافی الذمه باشد.

(مسئله ۲۶۸) در تیمم میت بنا بر احتیاط واجب یک بار با دست زنده، میت را تیمم دهند

و یکبار با دست خود میت.

(مسئله ۲۶۹) تا وقتی که احتمال غسل دادن میت وجود دارد نوبت به تیمم نمی‌رسد، مگر آن

که ناامید شوند که در این صورت وظیفه تیمم است ولی چنانچه قبل از دفن امکان غسل فراهم گردد واجب است او را غسل دهند و اگر بعد از دفن امکان غسل فراهم گردد، چنانچه ترسی از

جهت ضرر یابی احترامی به میت نباشد، بنا بر اظهر واجب است نبش قبر نموده او را غسل دهد، اگر موجب بی احترامی به میت گردد غسل واجب نیست و همین حکم در صورت تعذر سدر و کافور نیز جاری است.

(مسأله ۲۷۰) اگر بدن میت در اثناء غسل یا بعد از آن نجس شود واجب است که او را تطهیر نمایند حتی اگر در قبر گذاشته باشند، البته بعد از دفن واجب نمی باشد.
(مسأله ۲۷۱) هرگاه بعد از غسل، از میت بول یا منی خارج شود اگرچه وارد قبر نکرده باشند، اعاده غسل لازم نیست.

شرایط غسل دهنده:

اول: آن که بالغ باشد، بنابراین غسل دادن غیر بالغ کفایت نمی کند.
دوم: آن که عاقل باشد، بنابراین غسل دادن دیوانه صحیح نیست.
سوم: آن که مسلمان باشد و غسل دادن کافر مجزی نیست و بنا بر احتیاط مستحب غسل دادن غیر مؤمن، برای مؤمن مجزی نیست گرچه بعید نیست که کافی باشد.
چهارم: مماثلت: مرد مرد را غسل دهد وزن، زن را مگر در سه مورد: یکی آنکه میت پسر بیچه باشد اگرچه بیشتر از سه ساله و بدن او برهنه باشد که جایز است زن یا مرد او را غسل دهد اما اگر مرد، با وجود زن دختر بیچه را غسل دهد، اشکال دارد.
دوم همسر می تواند همسر خود را غسل دهد حتی اگر در عده رجعی باشد، چه آن زن آزاد باشد چه کنیز و چه دائمی باشد چه موقت و چه آنرا برهنه غسل دهد و چه از زیر لباس و چه مماثل وجود داشته باشد یا نداشته باشد، ولی نگاه کردن هر یک به عورت دیگری بنا بر احتیاط - اگر اظهر نباشد - جایز نیست.
سوم آن که از طریق نسب یا رضاع یا ازدواج با هم محرم باشد، مراد از محرم کسی است که ازدواج با او برای همیشه حرام است، ولی بنا بر احتیاط واجب در صورتی است که مماثل نباشد و از زیر لباس غسل دهد.
(مسأله ۲۷۲) اگر میت بین زن و مرد مشتبه شود، هم مرد وهم زن می توانند از زیر لباس او را غسل دهند و اگر مماثل مؤمنی نباشد، باید مماثل مخالف او را غسل دهد.

(مسئله ۲۷۳) اگر مماتل در کافر کتابی منحصر باشد، باید مسلمان به او دستور دهد که اول، خود را بشوید و غسل نماید سپس با راهنمایی مؤمن که آشنا به غسل است، میت را غسل دهد و هر دو احتیاطاً نیت کنند. در غسل دادن فرقی بین آب کر، جاری و آب قلیل نیست و اگر بعداً مماتل مؤمن یا مخالف پیدا شد، غسل را اعاده نمایند.

(مسئله ۲۷۴) اگر مماتل پیدا نشود حتی مماتل مخالف و کتابی، غسل ساقط می شود، ولی احتیاط مستحب آن است که مؤمن غیر مماتل را از زیر لباس و بدون لمس و نگاه کردن به او غسل دهد و قبل از کفن بدن او را خشک نماید.

(مسئله ۲۷۵) اگر میت را بدون غسل عمداً یا اشتهاً دفن نمایند یا یکی از غسل ها و لو سهواً ترک شود یا معلوم شود غسل او باطل بوده، در صورتی که موجب بی احترامی یا ضرر به بدنش نباشد نیش قبر به خاطر غسل یا تیمم جایز بلکه واجب است.

(مسئله ۲۷۶) کسی که در حال حیض یا جنابت بمیرد، غسل میت برای او کافی است.

(مسئله ۲۷۷) اگر کسی در حال احرام بمیرد، نباید کافور را در آب غسل دوم بریزند نیز نباید باکافور او را حنوط کنند بلکه نباید بوی خوش را نزدیک او بیاورند مگر اینکه بعد از سعی در حج مرده باشد. این حکم در میتی که معتکف بوده و در زنی که در عده وفات باشد، جاری نیست.

(مسئله ۲۷۸) غسل دادن هر میت مسلمان حتی مخالف واجب است جز دو گروه:

اول: شهید در راه خدا یعنی کسی که در میدان جهاد همراه امام ع یا نایب خاص یا نایب عام آن حضرت یعنی فقیه جامع الشرایط (که یکی از آن شرایط اعلامیت است) کشته شده است، بشرطی که اولاً در راه خدا و برای اسلام شهید شود، ثانیاً در میدان جنگ کشته شده باشد و مسلمانان در حال حیاتش او را درک نکنند که اگر این دو شرط محقق شوند حکم شهید را دارد، چه در میدان نبرد مرده باشد چه در خارج آن، چه جنگ برپا باشد چه نباشد. نیز جایز نیست روی لباسهایش کفن بپوشانند، البته جایز است که ردا یا برد یمانی برای عزت و احترام بر او بپوشانند. اگر مرده مسلمان با کافر اشتباه شود، باید بنا بر احتیاط واجب هر دو را غسل و کفن و دفن نمایند.

دوم: کسی که قتل او به عنوان قصاص یا رجم واجب شده باشد، بنا بر احتیاط واجب خودش قبل از مرگش غسل میت به جا می آورد و بعد از کشته شدن دوباره، احتیاطاً او را غسل بدهند سپس حنوط و کفن نموده، بر او نماز بخوانند و او را دفن کنند.

(مسأله ۲۷۹) برای غسل آدابی ذکر شده است: از آن جمله میت را در حال غسل دادن در جای بلندوزیر سایه و رو به قبله مثل حالت احتضار بگذارند و پیراهن را از طرف پای او خارج کنند اگرچه نیازه پاره شدن لباس او گردد به شرطی که با اجازه وارث باشد و عورت او را بپوشانند و به آرامی انگشتان و مفاصل او را نرم کنند و سرش را با کف سدر و فرجش را با اشنان بشویند و در هر غسلی سه بار دستهاراتا نصف ساق و بعد به ترتیب سمت راست سر و سمت چپ آن را بشویند و هر عضو را سه بار بشویند و در غسل اول و دوم شکم را بمالند مگر در زن حامله ای که بچه در شکمش مرده باشد که مکروه است و کسی که میت را می شویند طرف راست میت بایستد و آب در گودالی جمع شود و او را با پارچه تمیزی خشک نمایند. اموری نیز بعنوان مکروهات در غسل بیان شده است که از آن جمله است: نشانیدن میت و شانه زدن مو و کوتاه کردن ناخن و اصلاح موی سر و عانه و سیل و قرادادن وی بین دو پای غسل دهنده و آب غسل را در چاه فاضلاب ریختن و با آب گرم غسل دادن (مگر در حال اضطرار) و عبور کردن از روی میت مکروه است.

احکام کفن

میت را باید با سه پارچه کفن کنند:

اول: لنگ، مقصود از آن هر چیزی است که بدن میت را بپوشاند و مقدار واجب آن پوشاندن بین ناف تا زانو است.

دوم: پیراهن و مقدار واجب آن پوشاندن بین سر شانه تا نصف ساق پا است.

سوم: سرتاسری، واجب است به اندازه باشد که تمام بدن را بپوشاند. بنابراین واجب هر کدام نازک نباشند بطوری که زیر آن نمایان باشد اگرچه با مجموع آن ستر حاصل شود.

(مسأله ۲۸۰) در تکفین اذن ولی به نحوی که در غسل گفته شد لازم است و اما قصد قربت لازم نیست.

(مسأله ۲۸۱) بنابراین احتیاط واجب، چنانچه تهیه سه قطعه کفن ممکن نباشد، آنچه مقدور است فراهم شود اگر امر دایر شود بین تهیه لنگ یا پیراهن یا سرتاسری تهیه سرتاسری، مقدم است و اگر امر دایر شود بین تهیه پیراهن یا لنگ، تهیه پیراهن مقدم است و اگر صرفاً به اندازه پوشاندن عورت پارچه در اختیار داشته باشد واجب است با آن عورت را بپوشاند و اگر صرفاً به اندازه پوشاندن قبل

یا دُبر پارچه داشته باشد واجب است قُبَل را با آن بپوشاند.

(مسئله ۲۸۲) کفن باید پاک باشد - حتی بنا بر احتیاط از نجاستی که در نماز عفو شده - و مباح باشد بنا بر این کفن با پارچه غصبی مطلقاً جایز نیست، بنا بر احتیاط ابریشم نباشد. کفن کردن با پارچه بافته شده از طلا و یا کفن با اجزای حیوان حرام گوشت و یا با پوست حیوان حلال گوشت بعید نیست جایز باشد گرچه احتیاط ترک آن است مادامی که کفن با غیر این‌ها ممکن باشد. اما در حال اضطرار کفن با پارچه نجس و ابریشمی جایز است. اگر کفن منحصر در متنجس و ابریشم باشد، و جمع آن دو ممکن نباشد ابریشم مقدم است و الاً به دو واجب می‌شود و اگر منحصر در پارچه غیر ابریشمی نجس و ابریشم متنجس شود، پارچه غیر ابریشمی مقدم است و میت را با آن کفن کنند اگر جمع بین آن دو ممکن نباشد و الاً احوط جمع است.

(مسئله ۲۸۳) کفن کردن با پارچه غصبی حتی در حالت انحصار جایز نیست، نیز کفن کردن با پوست مردار اشکال دارد و بنا بر احتیاط واجب در صورت انحصار با آن کفن کنند.

(مسئله ۲۸۴) کفن کردن با پارچه ابریشمی که خالص نیست، جایز است.

(مسئله ۲۸۵) اگر کفن نجس شود، باید آن را بشویند یا آن مقدار نجس را چنانچه کم باشد پاره کنند، بنا بر این تطهیر کفن واجب است اگرچه بعد از گذاشتن در قبر باشد و اگر تطهیر آن ممکن نباشد ولی عوض کردن آن ممکن باشد، باید عوض نمایند و اگر بعد از کفن کردن در صحت تکفین میت شک کنند، بنا را بر صحت بگذارند.

(مسئله ۲۸۶) خرید کفن به مقدار واجب آن از اصل ترکه میت قبل از ادای دین و وصیت خارج می‌شود، نیز پرداخت هزینه تجهیز و دفن، از قبیل پول سدر کافور و آب غسل و قیمت زمین و مزد حمل و کندن زمین و مالیات آن از اصل ترکه خارج می‌شود.

(مسئله ۲۸۷) کفن زن بر شوهر واجب است، اگرچه زن غیر بالغ یا دیوانه یا کنیز یا به او دخول نشده باشد، حتی اگر در عده طلاق رجعی یا ناشزه یا موقت باشد و فرقی نیست که شوهر عاقل یا دیوانه باشد یا نباشد، بنا بر اظهر.

(مسئله ۲۸۸) کفن زن بر شوهر وقتی واجب است که بتواند آن را تهیه کند اگرچه با فروش وسائل منزل یا با قرض گرفتن باشد بطوری که به مشقت نیفتد و بنا بر اظهر اگر شوهر صغیر باشد کفن بر او واجب نیست.

- (مسأله ۲۸۹) به غیر کفن، بقیه هزینه تجهیز مانند سدر و کافور و غیره بر شوهر واجب نیست.
- (مسأله ۲۹۰) جایز نیست بیشتر از مقدار کفن واجب از اصل مال میت خارج شود مگر با اجازه ورثه، اما خارج کردن از سهم صغیر و یا سفیه جایز نیست.
- (مسأله ۲۹۱) کفن واجب النفقه به عهده خودش می باشد نه بر کسی که نفقه اش را می پردازد.
- (مسأله ۲۹۲) اگر میت ترکه ندارد، واجب است مؤمنین کفن او را بذل نمایند یا حاکم شرعی از بیت المال بدهد.

آداب و سنن کفن

علما فرموده اند: چند چیز در کفن مستحب است:

- ۱- برای مرد عمامه؛ به مقداری که دور سر پیچیده شود و طرف راست آن برچپ، و طرف چپ بر راست، به عنوان حنک برسینه بیفتد.
- ۲- برای زن مقنعه و پارچه ای که سینه را به پشت ببندد.
- ۳- پارچه بستن دور شکم میت ۴- پیچیدن پارچه به رانها ۵- انداختن پارچه ای روی سرتاسری، که تمام بدن را بپوشاند و اگر آن پارچه بُرد یمانی باشد بهتر است. ۶- گذاشتن بین دو پای میت به گونه که عورت را بپوشاند و در صورت تعدّر پنبه پارچه و مانند آن گذاشته شود و روی آن حنوط بگذارند و در بینی و دُبر و فرج وی نیز پنبه بگذارند تا چیزی خارج نشود. ۷- تهیه کردن کفن از مال خالص حلال و گران قیمت و از پنبه سفید تهیه نمایند.
- ۸- تکفین با پارچه ای که به آن احرام بسته یا با آن نماز خوانده باشد.
- ۹- روی کفن کافور و ذریره بپاشند.
- ۱۰- دوختن با نخ های خود کفن، اگر لازم به دوختن باشد.
- ۱۱- در اطراف کفن نوشته شود: «فلان بن فلان - و به جای آن اسم میت و پدرش را بنویسند - یَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - و پس از نوشتن نام ائمه علیهم السلام بنویسند - وَأَنَّهُمْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ وَأَوْصِيَاءُ رَسُولِهِ وَأَنَّ الْبُعْثَ وَالْثَوَابَ وَالْعِقَابَ حَقٌّ».
- ۱۲- نوشتن دعای جوشن صغیر و کبیر، بر حاشیه سرتاسری، در طرف سر.
- ۱۳- پهنای کفن به اندازه ای باشد که یک طرف آن روی طرف دیگر بیفتد.

۱۴- کسی که کفن می‌کند با طهارت باشد و چنانچه خودش میت را غسل داده باشد، دست‌های خود را تا بازو و پاها را تا زانو سه بار بشوید.

۱۵- رو به قبله قرار دادن میت در حال کفن کردن و هر جای بدنش که نجس شده باشد آن را بشوید. مکروه است بریدن کفن با آهن و گذاشتن آستین و دکمه برای آن. اگر میت را در پیراهن کفن کردند دکمه‌ها را بکنند. مکروه است نخ‌هایی که کفن را با آن می‌دوزند با آب دهان تر کنند و او را با غیر کافور خوشبو کنند و کفن سیاه رنگ بلکه مطلق کفن رنگی مکروه است و با رنگ سیاه روی آن بنویسند نیز مکروه است کفن از کتان یا مخلوط با ابریشم باشد و عمامه بدون حنک، چرکین یا دوخته باشد و در خریدن آن سخت بگیرند.

(مسئله ۲۹۳) مستحب است انسان، کفن خود را تهیه و مکرر به آن نگاه کند.

حنوط

واجب است بعد از غسل یا تیمم و قبل از کفن کردن یا در اثناء آن بر مواضع هفتگانه سجود میت، کافور به مقدار مسمی بمالند و بنا بر احتیاط واجب با دست بلکه با کف دست مسح نمایند، و بهتر است وزن کافور به مقدار هفت مثقال صیرفی باشد، و مستحب است کافور را با دست بسابانند و بر مفاصل و سینه و پشت دست‌ها و کف پاها بمالند.

(مسئله ۲۹۴) کافور باید پاک و مباح و ساینده و معطر باشد.

(مسئله ۲۹۵) گذاشتن کافور در چشم، بینی، گوش و بر صورت میت مکروه است.

جریده «چوب تر»

مستحب است دو چوب‌تر همراه میت بگذارند، به نحوی که یکی در طرف راست از ترقوه به بدن میت بچسبد و دیگری در طرف چپ بدن از ترقوه بین پیراهن و سرتاسری باشد و بهتر آن است که جریده از درخت خرما باشد و اگر از درخت خرما ممکن نباشد به ترتیب از درخت سدر، انار، بید و یا از هر درختی که تازه باشد تهیه شود.

(مسئله ۲۹۶) اگر فراموش کنند که آن دو چوب را همراه میت بگذارند، بهتر آن است که بر روی قبروی یکی بر روی سر و دیگری نزد پای او بگذارند.

(مسأله ۲۹۷) بهتر است آنچه که بر حاشیه کفن نوشته می شود بر آن دو چوب نیز نوشته شود و لازم است آن دو چوب را از آلودگی محافظت نمایند ولو با پیچیدن پارچه روی آنها.

نماز میت

نماز خواندن بر میت مسلمان، واجب است، نیز نماز خواندن بر بچه مسلمانی که شش سال او پایان یافته یا معنای نماز را قبل از این سن بفهمد، واجب است. اگر مکلف شک کند، طفل یا میتی که در کشور اسلامی پیدا شده، مسلمان است یا کافر، بنا بر احتیاط واجب احکام اسلام بر آنها جاری می شود. ولی اگر میت یا طفل در بلاد کفر پیدا شوند و شک کند که مسلمان است یا کافر، بنا بر اظهار احکام اسلام بر آنها جاری نمی شود اگر چه جاری شدن احکام اسلام اولی است.

(مسأله ۲۹۸) در نماز میت چند چیز معتبر است:

- ۱- نیت.
- ۲- میت باید حاضر باشد.
- ۳- نماز گزار رو به قبله باشد.
- ۴- سر میت به طرف راست و پای او به طرف چپ نماز گزار باشد.
- ۵- میت را به پشت بخوابانند.
- ۶- نماز گزار باید مقابل میت بایستد مگر آن که نماز گزار مأوم باشد و صف جماعت طولانی شود.
- ۷- نماز گزار باید از میت دور نباشد مگر آن که نماز به جماعت خوانده شود.
- ۸- بین میت و نماز گزار مانعی مثل پرده یا دیوار نباشد، اما وجودش در تابوت و مانند آن اشکالی ندارد.
- ۹- نماز گزار باید نماز میت را ایستاده بخواند مگر آن که نتواند.
- ۱۰- موالات در تکبیرها و دعاها.
- ۱۱- نماز باید بعد از غسل، حنوط، کفن و قبل از دفن باشد.
- ۱۲- در وقت خواندن نماز باید عورت میت پوشیده باشد.
- ۱۳- بنا بر احتیاط اولی مکان نماز گزار مباح باشد.

۱۴- باید با اذن ولی نماز خوانده شود، و اگر میت به شخص معینی وصیت کرده باشد ولی، حق ممانعت او را ندارد.

کسی که بر میت نماز می خواند با قصد قربت، باید پنج تکبیر بگوید که بعد از تکبیر اول شهادتین و بعد از دومی صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و بعد از سومی دعا برای مؤمنین و مؤمنات و بعد از چهارمی دعای برای میت و با گفتن تکبیر پنجمی نماز تمام می شود.

(مسأله ۲۹۹) کسی که بر میت نماز می خواند لازم نیست با وضو یا غسل یا تیمم باشد، مباح بودن لباس و پوشاندن عورت نیز شرط نیست، اگرچه احتیاط مستحب آن است که تمام چیزهایی را که در نماز لازم است رعایت نماید و از سخن گفتن و خندیدن و روی گرداندن از قبله بنا بر احتیاط واجب جلوگیری نماید.

کیفیت نماز میت

۱- الله أكبر

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» إلهاً واحداً فرذاً صمداً حياً قيوماً دائماً أبداً لم يتخذ صاحبةً ولا ولداً «وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» جاء بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون.

۲- الله أكبر

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى مُحَمَّدٍ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»

۳- الله أكبر

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ وَتَابِعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

۴- الله أكبر

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذَا الْمَيِّتِ» اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَسْجِي قَدْ آمَنَّا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أَمَتِكَ وَقَدْ نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ وَقَدْ أَحْتَاكَ إِلَى رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ عِقَابِهِ. اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْراً وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا فَإِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي إِحْسَانِهِ وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ وَاحْتَسِرْهُ مَعَ خَيْرَةٍ

عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ وَحَسَنَ أَوْلِيَّكَ رَفِيقًا.

۵- الله أكبر.

تنبيه:

اول: نماز گزار می تواند بعد از هر تکبیر فقط جمله بین گیومه را بخواند.

دوم: دعاهای مذکور واجب نیست و نماز گزار می تواند دعاهای دیگری به جای آنها بخواند.

سوم: خواندن دعای خاص و ترتیب در نماز میت واجب نیست، نماز گزار می تواند دعاهای را

جابه جا کند پس اگر دو شهادت را بعد از تکبیر دوم یا سوم و یا صلوات را بعد از تکبیر اول

بگوید مانعی ندارد، ولی اگر به همان کیفیتی که بیان شد انجام دهد بهتر است.

(مسئله ۳۰۰) اگر شك کند که بر میت نماز خوانده شده یا نه، باید بر او نماز بخواند و اگر

درصحت و فساد نماز شك کند بنا را بر صحت بگذارد، ولی اگر علم به بطلان نماز داشته باشد،

باید دوباره بصورت صحیح بخواند، و اگر بطلان آن از جهت اجتهاد یا تقلید باشد، باید دوباره

بصورت صحیح بخواند.

(مسئله ۳۰۱) بنا بر ظاهر جایز است بر میتی که عالم و با عزت است چند مرتبه نماز بخوانند،

ولی بر غیر عالم جایز است به قصد رجا تکرار کنند.

(مسئله ۳۰۲) هرگاه میت، بدون نماز صحیح دفن گردد، تا وقتی که بدن متلاشی نشده،

بنا بر احتیاط واجب باید بر قبرش نماز بخوانند.

(مسئله ۳۰۳) امام جماعت و کسی که به صورت فرادا بر میت نماز می خواند مستحب است

اگر میت، مرد باشد مقابل وسط قامت او بایستد و اگر زن باشد مقابل سینه او بایستد.

(مسئله ۳۰۴) جایز است بر چند جنازه، یک نماز خوانده شود بشرطی که در دعای تکبیر

چهارم مراعات تشنیه و جمع ضمیر را نمایند و جنازه ها موازی هم قرار گیرند و اگر جنازه ها مرکب

از مردها و زن ها باشد بهتر است مردها به نماز گزار نزدیکتر باشند و سینه زن ها موازی وسط مردها

گذاشته شود. نیز می توان آنها را به صورت پلکان افقی قرار داد.

(مسئله ۳۰۵) نماز میت را می توان به جماعت و یا فرادی خوانده و اگر به جماعت بخواند،

باید امام جماعت دارای شرایط امامت از قبیل بلوغ، عقل و ایمان باشد ولی عدالت معتبر نیست.

(مسئله ۳۰۶) هرگاه شخصی در اثناء نماز میت به جماعت ملحق شود، باید به وظیفه خود

عمل نماید، یعنی بعد از تکبیر اول شهادتین را بگوید و هرگاه امام تمام نمود، بدون دعا تکبیرها را به قصد رجا بگوید، اگرچه خواندن دعاها احوط و اولی است.

(مسئله ۳۰۷) نماز خواندن فرد غیر بالغ بر میت صحیح است، ولی تکلیف از دوش افراد بالغ برداشته نمی شود.

(مسئله ۳۰۸) اگر ولی میت زن باشد، می تواند خودش نماز بخواند یا به دیگری چه مرد و چه زن اجازه خواندن نماز بر میت را بدهد.

(مسئله ۳۰۹) امام در نماز میت چیزی از مأموم به عهده نمی گیرد و تمام اجزاء نماز باید توسط خود مأموم خوانده شود.

(مسئله ۳۱۰) علما آدابی را برای نماز میت بیان فرموده اند که عبارتند از:

۱- نماز گزار با طهارت باشد و اگر بترسد که اگر وضو یا غسل کند به نماز میت نمی رسد، می تواند تیمم نماید.

۲- در هر تکبیر دستها را بلند کند.

۳- امام جماعت تکبیرها و دعاها را بلند بخواند.

۴- نماز در جایی خوانده شود که مردم برای نماز میت بیشتر به آنجا می روند.

۵- نماز به جماعت خوانده شود.

۶- مأموم پشت سر امام بایستد.

۷- زیاد دعا کردن برای میت و مؤمنین.

۸- پیش از نماز سه بار «الصلاة» بگویند.

تشییع جنازه

مستحب است مؤمنان را از مرگ مؤمن با خبر سازند تا او را تشییع نمایند. در روایت آمده است: «کسی که دنبال جنازه راه رود در قیامت چهار نوع شفاعت به او عطا می شود و چیزی نمی گوید مگر آن که ملک می گوید مثل آن مال شما». در جای دیگر می فرماید: «اولین چیزی که به مؤمن در قبر هدیه می شود، آمرزش گناهان کسی است که او را تشییع نموده».

آداب تشییع جنازه بسیار است، از آن جمله این که: پیاده و پشت سر جنازه و با خشوع و تفکر

راه رود و جنازه را بر دوش خود بگیرد و بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ».

در تشییع جنازه خندیدن، لهو و لعب و تند راه رفتن مکروه است و اینکه بگوید: با جنازه مدارا کنید و برای میت استغفار نمایید. نیز مکروه است سواره جنازه را تشییع کردن و جلو جنازه راه رفتن و سخن گفتن بجز ذکر خدا و دعا و استغفار، نیز بردوش گرفتن عبا مکروه است به جز برای صاحب عزا که برای او مستحب است عبا را بردوش بگیرد و با پای برهنه راه برود.

دفن

واجب کفائی است که میت را طوری در زمین دفن کنند که بوی او مردم را آزار ندهد و درندگان نتوانند بدنش را بیرون آورند. دفن او در بنا یا تابوتی که آن دو غرض را برآورده می کند کفایت نمی کند. میت را به پهلوئی راست بنحوی بخوابانند که جلوی بدنش رو به قبله باشد و چنانچه قبله معلوم نباشد به گمان عمل کنند و چنانچه گمان به قبله نیز نداشته و تأخیر ممکن نباشد، دفن رو به قبله ساقط می شود.

اگر کسی در کشتی بمیرد و نتواند ولو با تأخیر در زمین دفن کنند، باید او را غسل و حنوط دهند و بر وی نماز بخوانند و سپس درون خمره گذاشته در آن را ببندند و به دریا بیندازند و اگر ممکن نشد، سنگی به پای او بسته، به قعر دریا بیندازند. اگر بیم آن باشد که دشمن قبر میت را بشکافد و بدن او را مثله کند حکم همین خواهد بود.

(مسأله ۳۱۱) دفن مسلمان در گورستان کفار در صورتی که بی احترامی برای او باشد جایز نیست، هم چنین دفن کافر در قبرستان مسلمانان چنانچه هتک حرمت و ذلت مسلمانان باشد، جایز نمی باشد اگر موجب هتک حرمت نباشد بعید نیست جایز باشد هر چند احتیاط ترک آن است.

(مسأله ۳۱۲) اگر بچه مسلمان در شکم مادر کافر باشد و هر دو بمیرند، بنا بر احتیاط باید مادر را در گورستان مسلمانان به پهلوئی چپ، پشت به قبله دفن کنند.

(مسأله ۳۱۳) دفن مسلمان در جایی که به او بی احترامی شود جایز نیست، مثل دفن کردن در زباله دان یا چاه فاضلاب یا در جای غضبی یا زمینی که برای غیر دفن وقف شده است، مثل مدارس، مساجد، حسینیه ها و کاروانسراها.

(مسأله ۳۱۴) دفن میت در قبر مرده دیگری قبل از آن که پیوسد و خاک گردد جایز نیست مگر آنکه قبر قبلاً نبش شده باشد که در این صورت بنا بر اقوی دفن در آن جایز است.

(مسأله ۳۱۵) مستحب است قبر را به اندازه طول قامت یا تا حد ترقوه انسان گود کنند ولحدی رو به قبله به مقدار نشستن او ترتیب دهند و در زمین سست شکافی مانند نهر آب در وسط قبر ایجاد کنند و میت را در آن بگذارند و بر او سقف بزنند. اگر میت زن باشد هنگام دفن، روی قبر را با پارچه‌ای پیوشانند و هنگام گذاشتن میت در لحد ذکر بگویند و اطراف او حلقه بزنند و گره‌های کفن را از طرف سر میت باز کنند و صورتش را روی خاک بگذارند و بالشی از خاک زیر سر او بسازند و مقداری از تربت امام حسین علیه السلام با او بگذارند و شهادتین و اقرار به ائمه علیهم السلام را به او تلقین نمایند و لحد را با گِل ببندند و کسی که میت را در قبر گذاشته از طرف پای او از قبر بیرون بیاید و حاضران به جز ارحام با پشت دست، خاک بریزند و قبر را چهار گوشه بسازند و دور قبر رو به قبله از طرف سر میت آب بپاشند و اگر آب زیاد شد آنرا وسط قبر بریزند سپس حاضران دستها را در خاک قبر فرو ببرند - خصوصاً اگر میت (هاشمی) باشد یا حاضران به نماز میت نرسیده باشند - و بگویند: «اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَن جَنَّتِيهِ وَصَعِدْ رُوحَهُ إِلَى أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ فِي عَلِّيِّنَ وَالْحَقَّةُ بِالصَّالِحِينَ» و بعد از پایان مراسم دفن و رفتن همه تشییع کننده‌ها، ولی میت دوباره با صدای بلند او را تلقین کند و اسم میت را بر قبر یا لوحی بنویسند.

(مسأله ۳۱۶) دفن کردن دو میت در یک قبر مکروه است، همچنین مکروه است وارد شدن پدر در قبر فرزند و وارد شدن مرد نامحرم در قبر زن و ریختن خویشاوندان خاک را بر قبر پوشاندن قبر با چوب ساج، گچ کاری و گِل کاری قبر، به شکل کوهان درست کردن قبر، نشستن، راه رفتن و تکیه کردن بر آن، ساختمان درست کردن بر قبر و بازسازی آن مگر آن که از بزرگان باشد.

(مسأله ۳۱۷) انتقال میت از شهری که در آن فوت نموده، به شهر دیگر مکروه است مگر به عتبات مقدسه و اماکن محترمه که انتقال به آنجا مستحب است مخصوصاً نجف و کربلا، زیرا در بعضی از روایات آمده که عذاب قبر و سؤال منکر و نکیر در نجف برداشته می‌شود. در جایی که انتقال میت جایز است فرق نمی‌کند چه میت دفن نشده باشد یا دفن شده و نیاز به نبش قبر باشد و بعید نیست که نبش قبر در فرض مذکور با اجازه ولی صورت گیرد و موجب بی احترامی به میت نگردد.

(مسأله ۳۱۸) نبش قبر مؤمن بطوری که جسدش هویدا شود اگرچه طفل یا دیوانه باشد، حرام

است مگر آن که بدانند بدنش به خاک بدل شده است.

نیش قبر در چند مورد جایز است:

۱- شکافتن قبر به مصلحت میت باشد مثل انتقال به مشاهد مشرفه یا این که میت در جای دفن شده باشد که بی احترامی به او باشد مانند خاکروبه و چاه فاضلاب یا در جایی دفن شده باشد که بر بدن او بیم رود مثل این که در مسیر سیل و درندگان و دشمن دفن شده باشد.

۲- رفع فتنه، جز با دیدن جسد میت ممکن نباشد.

۳- برداشتن مالی که با او دفن شده باشد مثل انگشتر.

۴- در جای غصبی دفن شده باشد.

۵- اگر بدون غسل یا کفن دفن شده باشد یا غسل و کفن کردن او باطل باشد یا پشت به قبله دفن شده باشد یا در جایی که وصیت کرده، دفن نشده باشد، (در صورتی که بی احترامی نباشد) می توان نیش قبر نمود و آلا ممنوع است.

(مسأله ۳۱۹) امانت گذاشتن میت در ساختمانی برای انتقال به مشاهد مشرفه جایز نیست، بلکه باید او را طبق معمول دفن نمود سپس با اجازه ولی و بدون هتک حرمت او را منتقل کرد.

(مسأله ۳۲۰) اگر میت در زیر زمین (سرداب) گذاشته شود، چنانچه جسد او به جهت بنا یا لحدی که بر او چیده اند نمایان نشود، گذاشتن میت دیگری در آن سرداب جایز است، بلکه اگر بی احترامی به میت اوّل نشود، حتی اگر بدن او نمایان هم بشود، دفن میت دیگری در آن سرداب مانعی ندارد.

(مسأله ۳۲۱) اگر بچه در رحم مادر مسلمان بمیرد و ماندنش برای مادر خطر داشته باشد، باید به آسانترین راه توسط پزشک زن او را بیرون آورند و چنانچه ناچار شوند برای سلامتی مادر او راقطعه قطعه کنند اشکال ندارد و اگر پزشک زن نبود، پزشک مرد نیز می تواند به مقداری که ضرورت اقتضا کند اقدام نماید.

اگر مادر بمیرد و بچه در شکمش زنده باشد، باید بوسیله پزشک زن و در صورت ضرورت پزشک مرد شکم او را پاره کنند و بچه را بیرون آورند.

(مسأله ۳۲۲) اگر جامعه اسلامی به پزشک نیاز داشته باشد و آموزش پزشکی متوقف بر کالبد شکافی بدن مسلمان باشد، در این صورت بعید نیست که جایز باشد.

(مسئله ۳۲۳) اگر قسمتی از جنازه میت که قفسه سینه در آن است پیدا شود، چنانچه عرفاً بر آن میت صدق کند، واجب است جمیع احکام میت مانند غسل، کفن و دفن و... بر او جاری گردد و اگر عرفاً میت بر او صدق نکند جاری شدن احکام میت بر آن بنا بر احتیاط خواهد بود، پس اگر سینه یا قسمتی از آن حتی اگر قلب در آن باشد پیدا شود چون عنوان میت بر آن صدق نمی‌کند نماز خواندن بر آن از باب احتیاط است. چنانچه غیر از استخوان سینه، اعضاء دیگر آن پیدا شوند با گوشت باشند یا بدون آن، بنا بر احتیاط باید غسل و حنوط نموده و در پارچه‌ای پیچیده و بدون نماز دفن کند و اگر عضوی بدون استخوان یافت شود، بنا بر احتیاط در پارچه‌ای پیچانده دفن کنند.

(مسئله ۳۲۴) بچه سقط شده کامل را باید غسل، حنوط و کفن نمود ولی بر او نماز نمی‌خوانند و چنانچه بچه سقط شده چهار ماهه باشد و روح به او دمیده باشد، باید او را تجهیز و بدون نماز دفن نمود و اما اگر کمتر از آن باشد، باید بنا بر احتیاط واجب در پارچه‌ای پیچانده و دفن کند.

غسل مس میت

اگر کسی بدن انسان مرده‌ای را که سرد شده و غسلش پایان نیافته چه آن مرده مسلمان باشد چه کافر - حتی بچه سقط شده کامل که روح در آن دمیده شده - مس نماید غسل بر او واجب می‌شود. نیز فردی که میت را تیمم داده است ظاهراً غسل مس میت بر او واجب می‌شود ولی اگر در اثر نبود سدر و کافور با آب خالص میت را غسل دهد یا چنانچه کافر در اثر نبود مسلمان، مرده را غسل دهد، اقوی عدم وجوب غسل مس میت بر آنها است.

(مسئله ۳۲۵) فرقی نیست در میت، که مس شده بین کوچک و بزرگ، عاقل و دیوانه و بین مس ظاهر میت، مثل دست، دندان، ناخن و یا باطن او، مثل زبان و مانند آن.

(مسئله ۳۲۶) در وجوب غسل مس میت فرقی بین مس اختیاری و اضطراری و عاقل و دیوانه و کوچک و بزرگ نیست. همچنین فرقی نیست برای کسی که میت را مس می‌کند، چه با دست او رامس کند یا با پا و یا با هر عضو دیگری که عادتاً حس لامسه در آن وجود داشته باشد اما اگر با عضوی که حس لامسه در آن وجود ندارد، مثلاً با مویش بدن میتی را مس کند، غسل بر او واجب نیست.

(مسئله ۳۲۷) اگر میت را قبل از سرد شدن مس کند غسل واجب نیست، آری عضوی که

مس کرده، نجس می شود البته در صورتی که میت و یا عضو مس کننده رطوبت داشته باشد، اگرچه مستحب است حتی اگر رطوبت هم نداشته باشد عضو مس کننده را تطهیر نمایند.

(مسأله ۳۲۸) اگر عضوی را که از میت جدا شده واستخوان دارد مس نماید، بنا بر احتیاط غسل واجب است و اگر استخوان نداشته باشد غسل واجب نیست و چنانچه استخوان بدون گوشت یا دندان باشد برای مس آن بنا بر احتیاط مستحب، غسل کند و اما اگر از بدن زنده جدا شود، مس آن بنا بر اظهار غسل ندارد اگرچه احتیاط اولی و بهتر، غسل کردن است.

(مسأله ۳۲۹) اگر دندانی که از زنده جدا می شود کمی گوشت به همراه داشته باشد، مس آن موجب غسل نخواهد بود.

(مسأله ۳۳۰) کسی که غسل مس میت نکرده است، نمی تواند عملی که مشروط به طهارت است انجام دهد، مثلاً نمی تواند خط قرآن را مس کند یا نماز بخواند، پس باید برای آن غسل نماید و احتیاطاً وضو نیز بگیرد گرچه اظهار عدم وجوب آن است، ولی برای ورود و توقف در مساجد و حرم ائمه علیهم السلام و خواندن آیات سجده واجب بدون غسل اشکالی ندارد.

اقسام غسل های مستحب

اول: غسل های زمانی

۱- غسل جمعه: وقت ادای آن بعد از اذان صبح تا غروب آفتاب روز جمعه است. قضای آن تا غروب آفتاب روز شنبه است و مکلف می تواند در روز پنجشنبه چنانچه ترس از پیدا نشدن آب در روز جمعه داشته باشد، رجاءاً انجامش دهد، ولی اگر در روز جمعه به آب دست یافت اعاده کند و اگر دسترسی به آب ممکن نشد در روز شنبه اعاده نماید.

(مسأله ۳۳۱) غسل جمعه از جنب و حائض صحیح است و بنا بر اقوی مجزی از جنابت و حیض می باشد، البته چنانچه حائض پاک شده باشد.

۲- غسل روز عید فطر و قربان: وقت آن بنا بر اظهار از اذان صبح تا غروب آفتاب است و بهتر آن است که نماز عید را با غسل بخواند.

۳- غسل روز عرفه: وقت آن تا غروب است و بهتر است در وقت زوال انجام دهد چه در سرزمین عرفات باشد چه نباشد.

۴- غسل روز هشتم ذی حجه: وقت آن تمام روز است.

۵- غسل شب اول، هفدهم و بیست و چهارم ماه رمضان و غسل شب‌های قدر.

۶- غسل در موقعی که تمام خورشید گرفته باشد.

(مسئله ۳۳۲) تمام این غسلها اگر یک بار در وقت آن انجام شود کافی است و با حدث اکبر

یا اصغر اعاده لازم نیست.

دوم: غسل‌های مکانی

از جمله این غسل‌ها: غسل برای داخل شدن حرم، برای داخل شدن مکه، برای داخل شدن به

کعبه، برای ورود به مدینه منوره و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و غیره می‌باشد.

(مسئله ۳۳۳) وقت این غسل‌ها هنگام ورود یا پیش از ورود به آن مکان‌ها می‌باشد.

سوم: غسل‌های فعلی

این غسل‌ها بر دو نوع است:

۱- غسل‌های مستحبی که پیش از انجام دادن کار صورت می‌گیرند مانند غسل‌های: احرام،

زیارت خانه خدا، قربانی، سر تراشیدن روز عید قربان، برای استخاره، استسقاء، مباحله با دشمن،

غسل دادن بچه‌ای تازه به دنیا آمده، برای توبه، وداع قبر مطهر پیغمبر ﷺ، و غسل برای قضای نماز

کسوف کامل که عالماً و عامداً ترک نموده است.

۲- غسل مستحبی که بعد از انجام دادن کار صورت می‌گیرد، مانند غسل برای مس میتی که

غسل داده باشند.

(مسئله ۳۳۴) در صورتی که غسل برای انجام دادن کاری باشد مانند نوع اول از غسل‌های

فعلی، اگر در اول روز یا اول شب غسل کند برای تمام آن روز یا آن شب کافی است، مثلاً اگر در

آن روز چند بار بخواهد استخاره بگیرد همین یک غسل کفایت می‌کند، بلکه غسل شب برای روز

و بالعکس بنا بر اقوی کفایت می‌کند. ظاهراً این غسل با حدث باطل می‌شود.

(مسئله ۳۳۵) تمام غسل‌های مذکور ظاهراً از وضو کفایت می‌کنند اما علما غسل‌های دیگری

را نیز ذکر نموده اند که می‌توان آنها را رجاءاً انجام داد ولی از وضو کفایت نمی‌کنند مثل:

۱- غسل تمام شب‌های فرد ماه رمضان و غسل تمام دهه آخر ماه رمضان و شب اول آن.

۲- غسل دومی که در آخر شب بیست و سوم ماه رمضان است.

- ۳- غسل روز عید غدیر وروز بیست وچهارم ذی حجه.
- ۴- غسل روز نوروز و غسل اول و نیمه و آخر ماه رجب وروز عید مبعث.
- ۵- غسل روز نیمه شعبان.
- ۶- غسل روز نهم و هفدهم ربیع الاول.
- ۷- غسل روز بیست و پنجم ذی قعدة.
- ۸- غسل زیارت معصومین (علیهم السلام) چه از نزدیک و چه از دور.
- ۹- غسل برای کشتن مارمولک.

تیمم

در دو مورد تیمم لازم است:

اول: آب نباشد.

دوم: آب باشد اما به خاطر عذر شرعی یا عقلی نتواند آن را برای وضو یا غسل استفاده نماید.

اما مورد اول: سه صورت دارد:

- ۱- اگر مکلف در منزل یا جایی که می تواند به آنجا برسد آب پیدا نکند یا در سفر تا زمانی که وقت برای نماز باقی است در اطراف خود آب نیابد. چه اصلاً آب یافت نشود و چه به مقدار وضو یا غسل آب نباشد یا اگر آب هست نجس یا غصبی است، در تمام این صورتها باید تیمم کند. (مسأله ۳۳۶) اگر مکلف در بیابان یا در زمین هموار یا پست و بلند باشد، باید مقداری برای آب جستجو کند که موجب عسر و حرج یا ضرر و خطری برای او نباشد.
- (مسأله ۳۳۷) اگر دو شاهد عادل بلکه یک شاهد عادل یا حتی یک نفر موثق شهادت دهند که در آن محدوده آب وجود ندارد، جستجو لازم نیست.

- ۲- اگر آب در بعضی اطراف باشد ولی تهیه آن مشقت زیادی داشته باشد یا مال کسی است که جز با التماس و خواری اجازه نمی دهد یا برای رسیدن به آن خطر دشمن و حیوان درنده وجود داشته باشد یا تیمم کند و اگر با التماس آب تهیه نموده وضو بگیرد وضویش صحیح است.
- ۳- اگر پرداخت هزینه آب موجب عسر و حرج باشد یا تهیه آب موجب فعل حرام شود - مانند آنکه برای تهیه آب بایستی در زمین غصبی تصرف کند یا وسیله ای که آب با آن تهیه شود

غصبی باشد - باید تیمم نماید.

اما چنانچه با سختی آب تهیه نماید وضو بر او واجب و صحیح است.

(مسئله ۳۳۸) اگر در طلب آب جستجو نکند و به امید درک واقع تیمم نماید، تیمم صحیح است.

(مسئله ۳۳۹) اگر مطمئن شود که در خارج از محدوده آب هست، در صورتی که به دست آوردن آن مشقت زیاد نداشته باشد حتی اگر دور باشد، واجب است آن را تحصیل نماید.

(مسئله ۳۴۰) اگر پیش از وقت نماز جستجو کند و آب پیدا نشود، چنانچه احتمال دهد که بعد از دخول وقت در آن محل آبی پیدا خواهد شد، بنا بر اظهر واجب است جستجو کند، ولی اگر چنین احتمالی ندهد، جستجو لازم نیست.

(مسئله ۳۴۱) اگر بعد از داخل شدن وقت برای یکی از نمازها آب جستجو نماید و پیدا نکند، برای نمازهای بعدی جستجو لازم نیست ولی اگر احتمال دهد چنانچه دوباره جستجو کند آب پیدا می شود، بنا بر اظهر جستجو واجب نیست ولی احتیاط ترک نشود.

(مسئله ۳۴۲) اگر وقت تنگ باشد یا بر جان و مال خود از دزد، و یا حیوان درنده و مانند آن بترسد و یا حرج و مشقت داشته باشد، جستجو لازم نیست.

(مسئله ۳۴۳) اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود مستحق عقوبت است ولی نمازش چنانچه در وجود آب شک داشته باشد با تیمم صحیح می باشد و همچنین اگر به وجود آب علم دارد، بعید نیست که تیممش صحیح باشد.

(مسئله ۳۴۴) اگر با عمد و التفات و با وسعت وقت در جستجوی آب نرود در صورتی که آب در اطراف موجود باشد نماز با تیمم باطل است و چنانچه در واقع آب موجود نباشد، اگرچه معصیت کرده است ولی اگر به امید اینکه واقع را درک کند تیمم نماید و نماز بخواند نمازش صحیح می باشد. اگر به اعتقاد تنگی وقت جستجو نکند و بعد از خواندن نماز اگر در داخل وقت معلوم شود که وقت تنگ نبوده، در این صورت جستجوی آب واجب است و چنانچه آب پیدا شود واجب است نماز را در وقت اعاده کند، اما چنانچه در خارج وقت معلوم شود که وقت تنگ نبوده قضای نماز لازم نیست.

(مسئله ۳۴۵) اگر جستجو کند و آب پیدا ننماید و با تیمم نماز بخواند و بعد در وقت معلوم

شود که آب در اطراف بوده، بنا بر اقوی اعاده واجب است، ولی اگر در خارج وقت معلوم شود که در اطراف آب بوده قضا ندارد.

مورد دوم: عقلاً یا شرعاً مکلف نتواند آب را استعمال کند که در ضمن چهار حالت محقق می شود:

۱- اگر از استعمال آب بر جان و بدن - مثل درد چشم یا ترک خوردن دست - بیم داشته باشد یا ترسد که مریض شود یا بیماریش به طول انجامد یا شدت پیدا کند، باید تیمم نماید.

۲- هرگاه از تشنگی بر خود یا بر کسانی که حفظ جانشان بر او واجب است بیم داشته باشد یا بر حیوانی که تلفش موجب حرج و ضرر مالی شود ترسد، در این صورت باید تیمم کند.

۳- کسی که بدن یا لباسش نجس است و آب به مقداری دارد که صرفاً برای وضو و یا تطهیر لباس کفایت می کند، در این صورت می تواند لباس خود را تطهیر و به جای وضو تیمم کند یا وضو بگیرد و نماز را در لباس نجس یا با بدن نجس بخواند.

۴- هرگاه وقت به مقدار وضو و نماز نباشد، می تواند تیمم کند تا تمام نماز را در وقت بخواند. (مسئله ۳۴۶) هرگاه مکلف عمداً در جایی که وضو حرجی است - مثل سرمای شدید - وضو بگیرد وضوی او صحیح است و اگر در جایی که وضو حرام است - مثل جایی که ضرر بزرگ بر وضوی او مترتب باشد - وضو بگیرد، وضوی او باطل است و اگر در جایی که حفظ آب واجب است - مثل حالت دوّم - وضو بگیرد، وضوی او صحیح است و در حالت چهارم اگر مکلف مخالفت کند و وضو بگیرد وضویش صحیح است البته به شرط این که وضویش به قصد تشریح نباشد یعنی قصد نکند وضو برای نمازی که وقت آن تنگ شده واجب است و تیمم برای او جایز نیست.

(مسئله ۳۴۷) اگر مکلف در همه اقسامی که ذکر شد، از روی فراموشی یا غفلت یا جهل مرکب، مخالفت کند وضوی او صحیح است. همچنین در تنگی وقت، اگر به قصد تعلق امر فعلی، وضو بگیرد صحیح می باشد (یعنی وضو بگیرد برای خواندن نمازی که اکنون بر عهده اش است و باید برای آن وضو می گرفت)، ولی اگر آن را از روی عمد و التفات انجام دهد، معصیت کار است.

(مسئله ۳۴۸) برای رفتن به رختخواب، می تواند به جای وضو به قصد رجا تیمم کند اگرچه

بتواند آب استعمال کند.

چیزهایی که تیمم بر آنها صحیح است

زمین و اجزای آن، مانند خاک، ریگ، کلوخ، شن، سنگ، گچ و آهک هر چند بعد از پختن باشد و هر چه که بر آن زمین و اجزای آن اطلاق شود، می‌توان بر آن تیمم نمود، پس بر گچ، آجر و سیمان در صورتی که موادش از زمین گرفته شده و هر چند سوزانده و ساخته شود و آنچه از سیمان ساخته می‌شود، مثل کاشی و موزائیک در صورتی که روکش آن از اجزای زمین باشد، و سنگ مرمر تیمم صحیح است در صحت تیمم بین اینکه اشیاء مذکور بر زمین باشد و یا بر دیوار فرقی نیست و لازم نیست چیزی از آن به دست بچسبد، پس تیمم بر سنگ صیقلی خشک یا تر صحیح است.

(مسئله ۳۴۹) تیمم به آنچه که اسم زمین بر آن صدق نمی‌کند، اگر چه اصلش از زمین باشد مثل خاکستر، گیاه، معدن، طلا و نقره و امثال آن جایز نیست. همچنین تیمم بر خوردنی، پوشیدنی، چوب و هیزم جایز نمی‌باشد، ولی بر عقیق و فیروزه و مانند آن علی‌الاحوط تیمم نکند گرچه بعید نیست که جایز باشد.

(مسئله ۳۵۰) تیمم بر چیزی نجس و غضبی و مخلوطی که اسم زمین بر آن صدق نکند مثل مخلوط شدن خاک با نمک به گونه‌ای که دیگر خاک بر آن اطلاق نشود جایز نیست، ولی اگر نمک به نحوی با خاک آمیخته شده که عرفاً به آن خاک اطلاق می‌کنند، در این صورت تیمم با آن مانعی ندارد. نیز اگر مکلف رابه زور در زمین غضبی نگهدارند، تیمم در آن جایز است.

(مسئله ۳۵۱) اگر خاک غضبی با مباح مشته باشد، واجب است از هر دو اجتناب نماید و اگر خاک با خاکستر مشته شود در صورتی که بر هر دو تیمم کند صحیح است بلکه در صورت انحصار در آن دو تیمم بر آنها واجب است و اگر خاک پاک با نجس، مشته شود، باید با هر دو تیمم کند.

(مسئله ۳۵۲) اگر نتواند بر زمین تیمم کند، واجب است بر غبار چیزی تیمم کند که تیمم بر آن صحیح است بنابراین تیمم بر غبار آرد و مانند آن جایز نیست. اما چنانچه مکلف بتواند همین غبار را جمع کند به گونه‌ای که خاک بر آن صدق نماید، واجب است آن را جمع کند.

(مسأله ۳۵۳) اگر نتواند بر غبار تیمم کند باید بر گِل تیمم نماید و در صورت امکان واجب است آن را خشک کند.

(مسأله ۳۵۴) اگر نتواند بر زمین، غبار و گِل تیمم کند بنا بر احتیاط نماز را بدون تیمم بخواند و بعد قضای آن را بجا آورد، لکن اظهر آن است که ادا واجب نیست. اگر یخ داشته باشد چنانچه ممکن است، باید آن را آب کند و وضو بگیرد و اگر نتواند یخ را آب کند باید اعضای وضو را به آن بمالد بطوری که اسم شستن و وضو گرفتن بر آن صدق نماید و اگر این کار هم ممکن نباشد، بنا بر احتیاط نماز را بدون تیمم بخواند و بعد قضا نماید و بنا بر اظهر اداء هم واجب نیست.

(مسأله ۳۵۵) بنا بر احتیاط مستحبی بعد از زدن دستها بر زمین آن را تکان دهد و مستحب است آنچه که با آن تیمم می کند بر زمین بلند باشد و بر زمین گود و خاک راه مکروه است.

کیفیت تیمم

ابتدا باید کف دو دست را با هم بنا بر احتیاط واجب بر زمین بزنند و بعد با آن‌ها تمام پیشانی و دو طرف آن را از جایی که موی سر می روید تا ابروها و بالای بینی و روی ابروها را هم بنا بر احتیاط مستحب، مسح نماید سپس کف دست چپ را بر تمام پشت دست راست و کف دست راست را بر تمام پشت دست چپ بکشد.

(مسأله ۳۵۶) واجب نیست که مسح با تمام کف دو دست صورت گیرد بلکه اگر با بعضی از آن دو هم صورت گیرد به گونه‌ای که تمام پیشانی و دو طرف آن را فراگیرد کافی است.

(مسأله ۳۵۷) در تیمم بدل از وضو یا غسل بنا بر اظهر دستها را یک بار برای پیشانی و یک بار برای پشت دستها به زمین بزنند، اما بنا بر اظهر و یا لا اقل بنا بر احتیاط به این صورت که اول دستها را به زمین زده پیشانی را مسح کند و بعد بار دوم دستها را به زمین زده پشت دستها را مسح کند.

(مسأله ۳۵۸) اگر نتواند کف دست را بر زمین بزند یا کف دست به گونه‌ای نجس باشد که سرایت کند و ازاله آن ممکن نباشد در هر دو صورت باید با پشت دست تیمم کند اما اگر نجاست کف دست سرایت کننده نباشد باید با کف دست تیمم کند هر چند بنا بر ظاهر لازم نیست کف دستها و مواضع تیمم از نجاست سرایت کنند و غیر سرایت کننده پاک باشد. اگر به پیشانی یا

پشت دست مانعی باشد که نتواند آن را از بین ببرد، باید بنا بر احتیاط واجب با همان کیفیت تیمم کند و نماز بخواند سپس قضا نماید و اگر مانع در کف دست باشد با پشت دست تیمم کند اما احتیاط مستحب آن است که با کف دست نیز تیمم نماید.

(مسئله ۳۵۹) تیمم در حدث اصغر بدل از وضو و در حدث اکبر بدل از غسل است. بنا بر این در غیر جنابت، مکلف علاوه بر تیمم بدل از غسل، باید بدل از وضو نیز تیمم کند ولی در جنابت تیمم بدل از غسل کافی است. چنانچه مکلف نتواند غسل نماید ولی بتواند وضو بگیرد، باید وضو بگیرد و به جای غسل تیمم کند، ولی اگر بتواند غسل نماید، باید غسل کند و این غسل از وضو کفایت می‌کند، مگر در استحاضه متوسطه که علاوه بر غسل وضو گرفتن لازم است و اگر نتوانست وضو بگیرد باید تیمم بدل از آن را انجام دهد.

شرایط تیمم

در تیمم نیت قربت و اخلاص شرط است، اما نیت اینکه تیمم بدل از وضو است یا غسل لازم نیست مگر آنکه اشتباه شود.

(مسئله ۳۶۰) اگر دو تیمم یکی بدل از وضو و دیگری بدل از غسل واجب باشد، باید نیت هر یک را تعیین نماید و گرنه تیمم باطل است.

(مسئله ۳۶۱) بنا بر اقوی تیمم در حال اضطرار رافع حدث است، البته نیت رفع حدث واجب نیست.

(مسئله ۳۶۲) در تیمم مباشرت، ترتیب و پشت سر هم انجام دادن - اگر چه بدل از غسل باشد - معتبر است و بنا بر احتیاط واجب باید از بالا به پایین مسح نماید.

(مسئله ۳۶۳) اگر یکی از دست‌ها از مچ یا آرنج قطع شده باشد، وظیفه او این است که بین تیمم نمودن با دست سالم و بریده و بین نیابت شخص دیگر از دست بریده جمع نماید، و احتیاطاً پشت دست سالم را بدل از مسح با دست بریده به زمین بکشد. اگر از بالای آرنج قطع شده باشد، وظیفه اش این است که بین نایب گرفتن و بین زدن دست سالم به زمین و مسح کردن پیشانی با آن سپس پشت دست را به زمین مسح نمودن جمع نماید. اگر هر دو دست کاملاً قطع شده باشد باید نایب بگیرد اگر هر دو دست از مچ یا آرنج قطع شده باشند، باید بین نیابت و تیمم با دو دست بریده جمع نماید.

(مسئله ۳۶۴) اگر بر پیشانی یا پشت دست، جیره یا باند یا مانع دیگری باشد، باید در داخل وقت بر آن تیمم کند و نماز بخواند و بعد از بهبود و رفع مانع نماز را قضا نماید.

(مسئله ۳۶۵) اگر دست اصلی با اضافی مشتبه باشد، باید بین مسح کردن با هر دو و مسح بر هر دو جمع نماید و اگر دست اضافی مشخص باشد، واجب نیست که با آن و بر آن مسح کند هرگاه در مواضع تیمم گوشت اضافی باشد، چنانچه در ماسح باشد با آن مسح کند و اگر در ممسوح باشد روی آن مسح نماید.

(مسئله ۳۶۶) کسی که ناتوان از تیمم است در صورت امکان، دیگری دست‌های او را به زمین بزند و او را تیمم دهد و اگر ممکن نباشد آن فرد دست‌های خود را به زمین زند و با آن اعضای فرد ناتوان را مسح کند.

(مسئله ۳۶۷) هنگام مسح پیشانی باید موی سر را کنار بزند ولی موهایی که روی پیشانی رویده است، ظاهراً مسح آن کفایت می‌کند.

(مسئله ۳۶۸) اگر در تیمم ترتیب رعایت نشود، در صورتی که موالات هر چند از روی جهل و فراموشی بهم بخورد تیمم باطل است اما چنانچه موالات بهم نخورد از جایی که ترتیب بهم خورده دوباره به ترتیب انجام دهد، تیمم صحیح است.

(مسئله ۳۶۹) هنگام تیمم باید انگشتر را از دست در آورد.

(مسئله ۳۷۰) بنا بر ظاهر معتبر است که فضای تیمم مباح باشد، پس اگر دست‌ها را بر خاک مباح بزند ولی در جای غصبی بر پیشانی و پشت دست‌ها بکشد، تیمم باطل است. همچنین اگر ظرف خاک غصبی باشد، تیمم باطل می‌شود. در تیمم معتبر است که بعد از زدن هر دو دست به خاک بلافاصله مسح نماید.

(مسئله ۳۷۱) اگر بعد از تیمم در مسح عضوی شک کند، نباید به آن شک اعتنا نماید مگر در جزء آخر تیمم که در این صورت تا موالات فوت نشده و داخل در کار دیگری مثل نماز نگردیده بنا بر اظهاره شک خود اعتنا نماید. اگر بعد از تجاوز محل در جزیی از تیمم شک کند مثلاً در اثناء مسح دست راست در مسح پیشانی شک کند، به شک خود اعتنا نکند مگر آنکه وارد مسح عضو دیگری نشده باشد که در این صورت باید به شک خود اعتنا کند.

احکام تیمم

یکی از موارد که تیمم جایز است، در صورتی که وقت عمل تنگ باشد، خواه آن عمل واجب باشد یا مستحب. مکلف برای اینکه با طهارت باشد یا به قصد بجا آوردن عبادتی خواه واجب یا مستحب جایز است قبل از وقت تیمم کند و چنانچه وقت داخل شود و آب پیدا نکند، می‌تواند با همان تیمم نماز بخواند اگرچه احتمال بدهد که در آخر وقت آب پیدا می‌شود، پس اگر نماز بخواند نمازش صحیح است و اعاده لازم نیست مگر این که قبل از پایان یافتن وقت آب بیابد، ولی اگر وقت داخل شود و تیمم نداشته باشد، جایز نیست تیمم کند و نماز را در اول وقت بخواند در صورتی که احتمال دهد قبل از پایان وقت، عذر برطرف می‌شود، بنابراین اگر در وقت تیمم کند و نماز بخواند و بعد عذرش برطرف شود واجب است نماز را اعاده کند بلکه اگر تیمم کند و نماز بخواند هر چند از بر طرف شدن عذر ناامید باشد ولی اتفاقاً در وقت عذرش برطرف گردد، بنا بر اظهر نماز را اعاده کند.

(مسئله ۳۷۲) هرگاه بخاطر عذری برای نماز واجب یا مستحب، تیمم کند چنانچه وقت نماز دیگری داخل شود، می‌تواند آن نماز را اول وقت بخواند اگرچه احتمال رفع عذر را در اثناء وقت یا آخر وقت بدهد و اگر در این فرض نماز بخواند و اتفاقاً عذر او در وقت برطرف شود بنا بر اقرب، اعاده لازم نیست.

(مسئله ۳۷۳) اگر در اول وقت با تیممی که سابقاً داشته نماز واجب بخواند و بعد از رکوع رکعت اول آب پیدا شود نمازش بنا بر اقوی صحیح است، اما این حکم شامل نماز نافله نمی‌شود، اما اگر قبل از رکوع رکعت اول آب پیدا شود نمازش باطل می‌شود، ولی اگر مطمئن باشد که در وقت آب پیدا خواهد کرد، نماز خواندن اول وقت اشکال دارد و اگر در این صورت نماز بخواند، احتیاطاً بلکه اقوی باید اعاده کند.

(مسئله ۳۷۴) تیمم بدل از غسل جنابت مجزی از وضو است، ولی چنانچه حدث اصغر از او سر بزنند باید وضو بگیرد و اگر وضو ممکن نباشد باید تیمم بدل از وضو به جا آورد. تیمم بدل از غسل در غیر غسل جنابت - مثل غسل مس میت - از وضو کفایت نمی‌کند و اگر قبل از مس میت حدث اصغر از او سر بزنند، چنانچه ممکن باشد وضو بگیرد و الاً بدل از وضو تیمم نیز کند و اگر حدثی بعد از تیمم بدل از غسل صادر شود، واجب است که وضو بگیرد و اگر ممکن نباشد، بدل

از وضو تیمم کند. وضو با مس میت باطل نمی‌شود و اگر مس کند و نتواند غسل به جا آورد، بدل از آن تیمم کند و به وضو یا تیمم بعد از آن احتیاج ندارد.

(مسأله ۳۷۵) اگر بعد از دخول وقت، آب کافی برای وضو یا غسل داشته باشد جایز نیست آن را دور بریزد و اگر عمداً دور بریزد آنگاه از به دست آوردن آب مأیوس شود معصیت کرده و برای نماز باید تیمم کند و اگر بعد از تیمم و خواندن نماز در وقت آب پیدا شود، نماز را اعاده کند اگر در خارج وقت آب پیدا شود، لازم نیست قضای نماز را به جای آورد. اگر مکلف وضو دارد و علم دارد که آب نیست یا از تهیه آب مأیوس است نمی‌تواند وضوی خود را باطل کند و اگر باطل نماید گناه کرده است اگرچه نماز او با تیمم صحیح است اگر قبل از وقت آب را بریزد یا وضو را باطل کند هر چند بداند بعد از داخل شدن وقت آب پیدا نمی‌کند بنابر اظهار ریختن آب جایز است. اگر بداند چنانچه قبل از وقت تیمم نکند یا تیمم خود را باطل کند بعد از وقت امکان تیمم و وضو برای او نخواهد بود، بعید نیست در فرض اول تیمم قبل از وقت واجب باشد و در فرض دوم باطل کردن تیمم جایز نباشد.

(مسأله ۳۷۶) تیمم برای هر عملی که مشروط به طهارت است، مشروع می‌باشد چه آن عمل واجب یا مستحب باشد. همچنین تیمم برای عملی که کمال آن در شرع متوقف بر طهارت است مشروع می‌باشد، مثل خواندن قرآن و نماز میت که بدون طهارت صحیح می‌باشد ولی با طهارت بهتر است، همچنین برای عملی که بدون طهارت حرام است، مثل مس خط قرآن و خواندن آیات سجده و دخول و توقف در مساجد تیمم جایز است چنان که تیمم برای این که با طهارت باشد مشروع می‌باشد.

(مسأله ۳۷۷) هر گاه برای عملی مثلاً برای این که با طهارت باشد تیمم نماید، تمام اعمال دیگر را از قبیل خواندن نماز مس خط قرآن می‌تواند انجام دهد، ولی اگر تیمم در حالت تنگی وقت باشد، هیچ عمل دیگری را نمی‌تواند با آن انجام دهد، بنابراین اگر داخل شدن جنب در مسجد برای نجات مسلمانی واجب شود و وقت نیز تنگ باشد، می‌تواند تیمم کند، ولی با آن تیمم نمی‌تواند اعمال دیگر را انجام دهد.

(مسأله ۳۷۸) کسی که تیمم کرده، اگر در وسعت وقت آب بیابد و وضو یا غسل انجام ندهد، تیمم او باطل می‌شود چه بعد بتواند طهارت بگیرد چه نتواند. اگر کسی دو تیمم یکی بدل از

وضو و دیگری بدل از غسل کرده باشد، چنانچه آب به مقدار وضو باشد تیمم بدل از آن باطل می شود و چنانچه آب به مقدار غسل باشد باید با آن غسل کند.

(مسئله ۳۷۹) اگر گروهی که تیمم کرده اند آبی پیدا کنند که فقط برای یک نفر آنها کافی باشد، چنانچه همه بسوی آن بروند ولی تنها یک نفر به آن برسد، فقط تیمم او باطل می شود و چنانچه هیچکس به آن نرسد، تیمم همه صحیح است، اما اگر هیچکس بسوی آن نرود، تیمم همه باطل می شود. اگر مالک، آب را برای همه مباح کند تیمم همه باطل می شود، ولی اگر مالک بعضی را اجازه دهد، فقط تیمم آنها باطل می شود.

(مسئله ۳۸۰) حکم تداخل غسل ها که سابقاً گذشت در تیمم نیز جاری است، بنابراین اگر سبب های متعدد برای غسل باشد، یک تیمم کافی است و اگر یکی از آنها غسل جنابت باشد، نیازی به وضو یا تیمم بدل از آن نمی باشد و اگر غسل جنابت از جمله آنها نباشد و محدث به حدث اصغر نیز باشد یا یکی از غسل ها غسل استحاضه متوسطه باشد، باید وضو یا تیمم بدل از آن را انجام دهد.

(مسئله ۳۸۱) اگر جنب و بی وضو و میت جمع شوند و آب برای یکی از آنها کافی باشد، چنانچه ملک یکی از آنها باشد، باید برای خود مصرف کند و اگر ملک هیچ یکی از آنها نباشد شخص جنب و بی وضو هر کدام سریع تر به آب برسد، می تواند آن را برای خود مصرف کند و اگر در اثر تراحم کسی به آب نرسد باید تیمم کنند.

(مسئله ۳۸۲) اگر احتمال دهد که در عضوی مانعی هست، باید مثل وضو و غسل جستجو کند تا یقین یا اطمینان پیدا کند که برطرف شده است.

نجاسات

۱ و ۲ - بول و غائط

بول و غائط انسان و هر حیوان چه در خشکی و چه در دریا باشد و چه از قبل و ذُبَر متعارف یا از غیر متعارف خارج شود و چه طبیعی یا غیر عادی باشد در هر صورت نجس است مگر سه قسم آن: **اول:** حیوان حلال گوشت از پرندگان و چرندگان به جز حیوان نجاستخوار و حیوانی که انسان با او نزدیکی نموده است که بول این دو حیوان نجس است اما مدفوع آن‌ها پاک است ولی احتیاط ترک نشود.

دوم: تمام پرندگان چه حلال گوشت و چه حرام گوشت.

سوم: حیوانی که خون جهنده^(۱) ندارد، ولی بول ماهی حرام گوشت که خون جهنده ندارد بعید نیست که نجس باشد یا لا اقل احتیاط ترک نشود، ولی مدفوعش ظاهراً پاک است. (مسأله ۳۸۳) اگر انسان نداند که این فضله از حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت یا از حیوانی که خون جهنده دارد یا ندارد، در این حالت محکوم به طهارت است، ولی اگر بداند از حیوان حرام گوشت است، اما شک دارد که از پرندگان یا دیگر حیوانات حرام گوشت است، در این صورت محکوم به نجاست است.

۳ - منی

منی انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد، اگر چه حلال گوشت باشد نجس است و اگر خون جهنده ندارد مثل ماهی و حشرات، پاک است.

۱- خون جهنده: خونی که با جستن از رگ بریده حیوان بیرون می‌آید.

۴ - مردار

مردار واجزای حیوانی که خون جهنده دارد اگرچه حلال گوشت است در صورتی که تذکیه (ذبح شرعی) نشده باشد نجس است.

(مسئله ۳۸۴) اگر چیزی از بدن زنده جدا شود حکم مردار را دارد مگر جوش، پوست صورت و پوست های لب و زخم در حال بهبود و آنچه که به مو چسبیده یا هنگام خاراندن بدن جدا می شود که همه اینها پاک است.

(مسئله ۳۸۵) چیزهایی که روح ندارند و از مردار نجس العین (مثل خوک) نباشند، پاک هستند مثل پشم، مو، کرک، استخوان، شاخ، نوک، ناخن، چنگال، پر، سُم، دندان و تخم اگرچه پوست روی آن سفت نشده باشد، چه از حیوان حلال گوشت یا حرام گوشت و چه با کندن یا غیر آن بگیرند، البته مقداری که رطوبت مردار به آن رسیده است باید شسته شود. پنیر مایه ای که از شکم بزغاله شیرخوار گرفته می شود و شیری که در پستان حیوان حلال گوشت است پاک می باشد، و اما تمام اجزای مردار نجس العین نجس می باشد.

(مسئله ۳۸۶) نافه ای که از آهوی زنده جدا می شود پاک است و بعید نیست که اگر از آهوی مرده جدا شود پاک باشد اگرچه احتیاط ترک نشود و در صورت شک نیز پاک می باشد، ولی مشک را اگرچه از مردار گرفته باشد یا بداند رطوبت مردار به آن سرایت کرده پاک است.

(مسئله ۳۸۷) مرداری که خون جهنده ندارد مثل مارمولک، عقرب، ماهی و خفاش (شب پره) یا شک دارد که خون جهنده دارد یا نه، پاک است.

(مسئله ۳۸۸) مراد از مردار چیزی است که مرگ او به سبب تذکیه غیر شرعی باشد.

(مسئله ۳۸۹) آنچه از دست مسلمان یا از بازار مسلمانان از گوشت، چربی (پی) و چرم گرفته شود، چنانچه در تذکیه آن شک کند، ظاهراً محکوم به طهارت و حلال می باشد، بلکه بعید نیست پاک و طاهر باشد حتی اگر بداند سابقاً در دست کافر بوده در صورتی که احتمال دهد مسلمان احراز تذکیه شرعی آن را نموده است. آنچه در سرزمین های اسلامی ساخته شده را یا چیزی که در آن یافت می شود، چنانچه آثار استفاده آنان که دلالت بر تذکیه دارد پیدا شود پاک است، مانند ظرف روغن و ظرف شیر که دلالت دارد مال آنهاست.

(مسئله ۳۹۰) آنچه که در مسئله فوق بیان شد اگر از دست کافر بگیرد در صورتی که احتمال

دهد از حیوان تذکيه شده گرفته است پاک می‌باشد، ولی خوردن و نماز خواندن در آن تا زمانی که احراز نکرده که آن حیوان تذکيه شده است جایز نیست ولو آن که احرازشان از این طریق باشد که بداند سابقاً در دست مسلمان بوده است.

(مسأله ۳۹۱) بچه حیوانی که قبل از دمیدن روح سقط شده باشد یا جوجه‌ای که قبل از دمیدن روح هنوز در تخم مرغ باقی مانده، بنا بر احتیاط مردار به حساب می‌آید.

۵ - خون

خون حیوانی که خون جهنده دارد نجس می‌باشد، ولی حیوانی که خون جهنده ندارد - مانند ماهی و پشه و خونی که پشه از انسان یا حیوان مکیده باشد - پاک است.
(مسأله ۳۹۲) اگر شک کند خونی که در لباس می‌بیند از حیوانی است که خون جهنده دارد یا نه، پاک می‌باشد.

(مسأله ۳۹۳) خون علقه که از نطفه تولید می‌شود نجس است و خونی که در تخم مرغ پیدا می‌شود پاک است، البته اگر از بین نرود خوردنش جایز نیست.
(مسأله ۳۹۴) اگر حیوان حلال گوشت را بکشند و خون آن به مقدار معمول بیرون آید، باقیمانده خون در بدن آن حیوان پاک است.

(مسأله ۳۹۵) اگر شک کند زردابه‌ای که از زخم یا دمل بیرون آمده خون است یا نه، پاک است، همچنین اگر در اثر خارش بدن رطوبتی خارج شود که نداند خون است یا آب زرد، یا شک او ناشی از تاریکی باشد، بدون بررسی می‌تواند حکم به طهارت کند و اگر روی لباسش خونی دیده شود و شک کند از خون گوسفند است یا از خون ماهی، محکوم به طهارت می‌باشد، ولی اگر در لباس خود خونی ببیند و نداند خون بدنش است یا خون پشه‌ای است که از بدن او یا دیگری یا از حیوانی که خون جهنده دارد مکیده شده است، نجس می‌باشد.
(مسأله ۳۹۶) خونی که در هنگام دوشیدن شیر دیده می‌شود، نجس است و شیر را نیز نجس می‌کند.

۶ و ۷ - سگ و خوک

سگ و خوک که در خشکی زندگی می‌کند چه زنده باشد یا مرده نجس است حتی مو، استخوان و ناخن آنها، ولی سگ و خوک دریایی پاک هستند و غیر سگ و خوک سایر حیوانات پاک می‌باشند.

۸ - شراب

از مسکرات فقط شراب نجس می‌باشد اما سایر مسکرات چه مایع چه جامد مثل حشیش پاک‌اند. خوردن مسکرات مایع که از غیر انگور ساخته می‌شود مانند نیبذ حرام، ولی بنابر اظهار پاک است.

(مسئله ۳۹۷) اگر آب انگور بواسطه آتش بجوشد، ظاهراً پاک است اگرچه حرام می‌شود و اگر دو سوّم آن بواسطه آتش کم شود حلال می‌گردد و کم شدن دو سوّم به واسطه حرارت غیر از آتش درحلیت کفایت نمی‌کند، ولی چنانچه آب انگور به غیر آتش به جوش آید، نجس و حرام می‌باشد.

(مسئله ۳۹۸) شیره خرما و مویز و کشمش اگرچه به جوش آیند، پاک و حلال هستند، پس می‌توان در غذا کشمش و شیره خرما ریخت.

۹ - فقاع

فقاع که از جو گرفته می‌شود و به آن آبجو می‌گویند، نجس است ولی ماء الشعیر فقاع محسوب نمی‌شود.

۱۰ - کافر

کافر کسی است که یا دین ندارد یا دینی غیر از اسلام انتخاب نموده یا اسلام را قبول نموده ولی چیزی را که می‌داند از اسلام است انکار می‌کند بطوری که موجب انکار رسالت گردد و فرقی بین مرتد و کافر اصلی^(۱) و حربی^(۲) و ذمی^(۳) نیست این حکم کافر غیر کتابی است، ولی کافر

۱- کافر اصلی: کافر است و به مسلمانان کاری ندارد.

کتابی بنا بر اظهر پاک است. خوارج، غلات و ناصبی ها، بنا بر اظهر شرعاً پاک هستند چون نجاستشان معنوی است و اعتباری نیست.

(مسأله ۳۹۹) عرق جنب از حرام پاک است و مانع از نماز نمی شود، ولی احتیاط آن است که با آن نماز نخواند و از آن دوری کند.

(مسأله ۴۰۰) عرق شتر و هر حیوانی که به خوردن نجاست عادت کرده پاک است، ولی نماز در آن جایز نیست.

راه نجس شدن چیزهای پاک

(مسأله ۴۰۱) اگر چیز پاکی با نجس ملاقات کند بطوری که یکی از آن ها یا هر دو به گونه ای تر باشد که به دیگری سرایت کند، آن چیز پاک نجس می شود. اگر هر دو خشک باشند یا تری آن به قدری کم باشد که به دیگری سرایت نکند نجس نمی شود. مایعی که رطوبت ندارد مثل طلا و نقره، چنانچه در ظرف نجسی ذوب شوند، نجس نمی شوند.

(مسأله ۴۰۲) اگر کف زمین نجس باشد، به طوری که رطوبت آن به فرش سرایت کند و آن را سنگین نماید آن فرش نجس نمی شود. همچنین رطوبت توالی و چیزهای نجس که به دیوار مسجد سرایت می کند و گاهی موجب خرابی آن می گردد - نجس نمی شود.

(مسأله ۴۰۳) مایعات پاک وقتی نجس می شوند که از بالا به پایین و با فشار جاری نباشند والا فقط محل ملاقات نجس می شود، بنابراین با ریختن آب آفتابه روی چیز نجس، فقط محل ملاقات را نجس می کند اما آب آفتابه و آبی که با نجس ملاقات نکرده پاک است و این حکم در آب فواره ای که از پایین به بالا با فشار خارج می شود یا از جایی از زمین به جای دیگری که موازی آن می باشد جریان پیدا کند جاری است.

(مسأله ۴۰۴) اشیاء جامد اگر با نجاست ملاقات کند در صورتی که یکی از آن دو رطوبت مسریه داشته باشد فقط محل ملاقات نجس می شود. خیار و خربزه و مانند این ها که رطوبت سرایت کننده دارند، به هر قسمت آن نجاست برسد نجس می شوند، اما جاهای دیگر آن ها پاک است و

۱- کافر حربی: کافر است و با مسلمانان سرچنگ دارد.

۲- کافر ذمی: کافر است اما با پرداختن مبلغی تحت لوای اسلام زندگی می کند.

همچنین جایی از بدن انسان که عرق کرده است، چنانچه نجاستی به آن برسد، فقط جایی که نجاست رسیده نجس می‌شود و اگر عرق متنجس به جاهای دیگر جاری شود، آن جا را نیز نجس می‌کند.

(مسئله ۴۰۵) سرایت نجاست در مایعات در صورتی همه آن را نجس می‌کند که مایع غلیظ نباشد، اگر مایع غلیظ باشد فقط موضع ملاقات نجس می‌شود، پس شیره، ماست، عسل و روغن غلیظ اگر با نجاست ملاقات کنند، فقط موضع ملاقات نجس می‌شود و باقی آن‌ها پاک می‌باشند. ملاک غلظت و رقت این است: اگر مقداری از آن برداشته شود و جای آن خالی بماند، غلیظ است و اگر بلافاصله پُر شود، رقیق است.

(مسئله ۴۰۶) اگر چیز پاک، چه جامد چه مایع، با عین نجس چه جامد چه مایع ملاقات کند، نجس می‌شود و به آن متنجس اول می‌گویند و اگر آن متنجس مایع باشد و با مایع پاک دیگری مثل آب و شیر ملاقات کند تمام آن را نجس می‌کند، ولی اگر با شیء جامدی ملاقات کند، فقط محل ملاقات نجس می‌شود، ولی اگر متنجس جامد باشد و عین نجاست در آن نباشد، چنانچه با آب قلیل ملاقات کند، بنا بر ظاهر آب قلیل نجس نمی‌شود اما اگر غیر آب قلیل با متنجس اول ملاقات کند، نجس می‌شود چنان که با ملاقات عین نجس، نجس می‌شود.

(مسئله ۴۰۷) متنجس اول متنجس^(۱) است. و متنجس دوم در صورتی که متنجس اول جامد باشد، بنا بر ظاهر متنجس نمی‌باشد و اگر مایع باشد متنجس است. مثلاً: لباس مرطوب با مردار ملاقات می‌کند و سپس دست مرطوب با آن لباس برخورد می‌کند آنگاه همان دست‌تر را به فرش می‌زند، در اینجاست که متنجس دوم است فرش را نجس نمی‌کند، ولی اگر بجای لباس آب قلیل نجس باشد، فرش نجس می‌شود و آب قلیل متنجس اول حساب نمی‌شود.

(مسئله ۴۰۸) نجاست با علم و شهادت دو مرد عادل و خبر کسی که مال در اختیار او است (=ذوالید)، بلکه با خبر مطلق ثقه (راستگو) نیز بنا بر ظاهر ثابت می‌شود.

(مسئله ۴۰۹) اگر عین نجاست به بدن حیوان بچسبد، آنچه چسبیده نجس است اما بدن پاک است. باطن انسان، در اثر ملاقات با نجاست خارجی نجس نمی‌شود و چیزی که به باطن می‌رسد و با نجسی که در باطن است ملاقات می‌کند، نجس نمی‌شود.

۱- متنجس: یعنی اگر با چیز پاک ملاقات کند آن را نجس می‌کند.

(مسئله ۴۱۰) چیزی مایع یا جامدی که از دست کافر گرفته می شود مانند نان، روغن و غسل بلکه لباس و ظرف و مانند این ها پاک است، مگر این که علم به نجاست آن ها داشته باشیم.

احکام نجاسات

(مسئله ۴۱۱) در صحت نماز واجب و مستحب و اجزای فراموش شده آن پاکی بدن، مو، ناخن و لباس نماز گزار شرط است. بنابر احتیاط پاک بودن بدن و لباس در طواف واجب و مستحب، حکم نماز را دارد.

(مسئله ۴۱۲) روانداز نماز گزار که با ایماء و اشاره نماز می خواند، چنانچه بگویند در آن روانداز نماز می خواند، باید پاک باشد.

(مسئله ۴۱۳) در صحت نماز تنها طهارت سجده گاه پیشانی (محلّ که پیشانی روی آن قرار می گیرد) شرط است و در مواضع دیگر سجده گاه احتیاط مستحب این است که پاک باشد.

(مسئله ۴۱۴) هر یک از اطراف شبهه محصوره حکم نجس را دارد؛ بنابراین، پوشیدن آنها در نماز و سجده کردن بر آنها جایز نیست، ولی پوشیدن هر یک از اطراف شبهه غیر محصوره در نماز و سجده کردن بر آنها اشکال ندارد.

(مسئله ۴۱۵) اگر مکلف نداند که نماز خواندن با لباس نجس یا بدن، یا سجده گاه پیشانی نجس صحیح نیست و با همین وضعیت نماز بخواند حکم آن چند صورت پیدا می کند: اگر مکلف جاهل مرکب^(۱) است ولو در این جهل خود مقصر باشد نمازش صحیح است. اگر جاهل بسیط^(۲) است، و در این جهل خود، معذور باشد، مانند این که از حکم مسئله تفحص نکند و به جای نرسد، در این فرض نیز نمازش صحیح است، چنانچه مکلف جاهل، معذور نباشد، مثل این که مانعیت مانع، یا جزئیّت جزء یا شرطیت شرط را نمی داند و پیش از تفحص از حکم آن ها، نماز بخواند، نماز باطل است و باید اعاده کند. بنابراین شخصی که می داند لباسش خونی است لکن نمی داند که خون نجس است یا نجس بودن خون و حکم مسئله را می داند، لکن مانعیت آن را نمی داند - یعنی شک دارد که نماز با لباس خونی که نجس است، درست است یا نیست - چنانچه این شخص با

۱- جهل مرکب آن است: نمی داند که حکم مسئله را نمی داند.

۲- جهل بسیط: یعنی می داند که این حکم را نمی داند.

لباس خونی نماز بخواند و جاهل مقصر باشد نمازش باطل است و اگر جاهل مقصر نباشد، نمازش صحیح است.

(مسئله ۴۱۶) اگر قبل از نماز نداند که بدن یا لباسش نجس است و بعد از نماز متوجه شود، نمازش صحیح است، اعاده در وقت و قضاء در خارج از وقت دارد. همچنین اگر معتقد به پاکی باشد و بعد از نماز نجاست را بداند، ولو وقت هم باقی باشد صحیح است.

(مسئله ۴۱۷) اگر در بین نماز بفهمد که قسمتی از نماز با نجاست خوانده شده، چنانچه وقت داشته باشد، نمازش باطل است و باید نماز را دوباره بخواند و اگر وقت، حتی برای درک یک رکعت نداشته باشد، چنانچه بدون عمل منافی امکان تبدیل یا تطهیر باشد، این کار واجب است و باید نماز را تمام نماید و اگر تبدیل یا تطهیر ممکن نباشد، باید با همان وضعیت نماز بخواند و بعد بنابر احتیاط واجب قضا نماید.

(مسئله ۴۱۸) اگر در بین نماز لباس نجس شود، چنانچه تبدیل یا تطهیر آن بدون عمل منافی ممکن است، باید انجام داد و نماز را تمام کند و اعاده لازم نیست و اگر تطهیر یا تبدیل ممکن نیست، و وقت دارد باید نماز را دوباره با طهارت بخواند و چنانچه وقت تنگ است و به جهت سرما، یا گرما یا وجود نامحرم نتواند لباس را در آورده و ساتری از غیر از آن نداشته باشد، بنابر اظهر وجوب ادامه دادن و تمام کردن نماز با همان وضعیت است. اگر در بین نماز متوجه نجاست شود ولی نداند که الآن نجس شده یا از قبل بوده است، در این صورت، بنا را بگذارد که الآن نجس شده و به آن نحوی که بیان شد عمل نماید.

(مسئله ۴۱۹) اگر بداند که بدن یا لباسش نجس است و بعد آن را فراموش کند و نماز بخواند، نمازش باطل است و چنانچه در وقت به یاد آورد اعاده و اگر در خارج وقت متوجه شود قضا کند.

(مسئله ۴۲۰) اگر در بین نماز متوجه شود که لباسش قبل از شروع در نماز نجس بوده، ولی از آن غفلت نموده و فراموش کند، نمازش باطل است. همچنین کسی که در بین نماز بداند که لباسش قبل از شروع در نماز نجس بوده، اما از هنگام شروع به نماز به آن جاهل بوده، نماز او نیز باطل است.

(مسئله ۴۲۱) اگر لباس نجس را آب بکشد و با آن نماز بخواند و بعد بفهمد که پاک نشده است، نمازش صحیح است.

(مسأله ۴۲۲) کسی که غیر لباس نجس لباس دیگری ندارد، چنانچه نتواند آن را به جهت سرما یا مانند آن بیرون آورد و با آن نماز بخواند نمازش صحیح است و اگر بتواند آن را در آورد، مخیر است که با لباس نجس یا برهنه نماز بخواند و بنابر احتیاط در لباس نجس نماز بخواند، بلکه احوط جمع است.

(مسأله ۴۲۳) اگر اجمالاً بداند یکی از دو لباسی که دارد نجس است، باید با هر دو نماز بخواند و اگر لباس پاک سومی دارد، مخیر است که نماز را با لباس سوم یا با آن دو لباس دیگر بخواند.

(مسأله ۴۲۴) اگر جایی از بدن و لباس نجس شود یا دو جای بدن یا لباس نجس شود و آب فقط برای تطهیر یکی داشته باشد، باید علی التخییر یکی از آنها را تطهیر کند مگر آنکه نجاست یکی بیشتر از دیگری باشد، که باید آن یکی را که بیشتر است تطهیر کند.

(مسأله ۴۲۵) خوردن و آشامیدن چیز نجس حرام است، ولی می توان از آن در جایی که طهارت شرط نیست، استفاده نمود.

(مسأله ۴۲۶) فروختن مردار، شراب، خوک و سگ غیر شکاری حرام است، ولی فروختن بقیه اعیان نجس و منتجس در صورتی که منفعت حلال معتابهی داشته باشند - بنحوی که عقلاء در مقابل آن مال پرداخت کنند - جایز است و اگر منفعت جزئی داشته باشد، بعید نیست که جایز باشد، گرچه احتیاط در ترک آن است.

(مسأله ۴۲۷) نجس کردن مسجد، دیوارها، فرش، ظرف و دیگر وسایل آن حرام است. اما اگر یکی از این موارد نجس شد، وجوب کفایی تطهیر، فقط شامل مسجد و دیوار و مصالح ساختمانی آن است و شامل موارد دیگر نمی شود و بردن نجس خشک به مسجد اگر سبب هتک حرمت آن شود حرام است، ولی اگر سبب هتک حرمت نشود، مانعی ندارد مخصوصاً اگر به گونه ای باشد که قابل اعتناء نباشد - مثل اینکه انسان وارد مسجد شود - به دلیل داشتن جراحت یا زخم، لباس یا بدن او خونی باشد.

(مسأله ۴۲۸) اگر وجود نجاست در مسجد موجب هتک حرمت مسجد شود واجب است فوراً آن را تطهیر کند و اگر موجب هتک حرمت نشود احتیاط واجب ازاله نجاست از مسجد است، اما وسایل و فرش های مسجد، احتیاط مستحب ازاله نجاست از آنهاست. حال اگر کسی برای نماز وارد مسجد شد و وقت نماز هم وسعت داشته باشد باید اول نجاست را از مسجد برطرف کند و بعد

نماز بخواند و چنانچه قبل از تطهیر مسجد، نماز بخواند، گناه کرده ولی نمازش صحیح است، اما اگر وقت تنگ باشد باید اول نماز را بخواند.

(مسأله ۴۲۹) اگر جایی از مسجد نجس شود و تطهیر آن بدون خراب کردن ممکن نباشد، در صورتی که خرابی به مقداری است که به آن اعتنا نشود، تخریب واجب است، ولی اگر به وقف ضرر برساند، تخریب جایز نیست ولو کسی تعمیر آن را به عهده بگیرد.

(مسأله ۴۳۰) اگر کسی مسجد را نجس کند، بر خود او تطهیر واجب عینی و بر دیگران واجب کفایی است. اگر این شخص خود داری نمود و دیگری با اذن حاکم شرع، مالی را برای تطهیر آن خرج نمود، می تواند از کسی که مسجد را نجس کرده بگیرد و چنانچه از ادای آن خودداری کند، حاکم شرع باید او را اجبار نماید. اگر شخص معینی مسجد را نجس نکرد، بذل مال برای تطهیر آن، واجب کفائی خواهد بود و اگر بذل برای کسی مقدور نباشد، وجوبش از او ساقط می شود، بنابراین باید همه بذل کنند و الا حاکم شرع از بیت المال بذل نماید.

(مسأله ۴۳۱) اگر تطهیر مسجد بر نجس کردن جاهای دیگر آن متوقف باشد، در صورتی که جاهای دیگر بعداً تطهیر شود، تطهیر مسجد واجب است.

(مسأله ۴۳۲) اگر کسی نتواند مسجد را تطهیر نماید، در صورتی که احتمال دهد دیگران می توانند آن را تطهیر کنند اطلاع دادن بر او واجب است.

(مسأله ۴۳۳) اگر حصیر مسجد نجس شود، تطهیر آن نه بر نجس کننده و نه بر غیر آن واجب نیست اگرچه تطهیر حصیر، موجب فساد نشود.

(مسأله ۴۳۴) نجس کردن مسجدی که خراب شده است اگرچه کسی در آن نماز نمی خواند، حرام، و تطهیر آن واجب است.

(مسأله ۴۳۵) اگر اجمالاً بدانند یکی از دو مسجد یا یکی از دو جای یک مسجد نجس شده است، واجب است هر دو را تطهیر کند.

(مسأله ۴۳۶) قرآن و حرم امامان علیهم السلام و ضریح آنان و تربت امام حسین علیه السلام بلکه تربت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر امامان علیهم السلام که برای تبرک گرفته می شود حکم مسجد را دارد، بنابراین نجس کردن آنها در صورتی که بی احترامی باشد حرام و تطهیر آنها واجب است.

(مسأله ۴۳۷) هرگاه مسجد غصب شود و آن را راه قرار داده، یا خانه یا مغازه بسازد، در

حرمت تنجس و وجوب تطهیر آن اشکال است و اقوی این است اگر نجاست بعد از خراب شدن عارض شود تطهیر آن واجب نیست. اما نجس کردن معابد کفار، حرام نیست. بلی، چنانچه ولی امر آن را تملک کند و مسجد بسازد، حکم سایر مساجد را دارد.

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد

اول: آنکه به واسطه جراحت و یا زخم که در بدن او است، لباس یا بدن به خون آلوده شده باشد و بین کم و زیاد بودن خون فرق نیست. در این حکم بین جراحت ظاهر بدن یا باطن آن مثل بیماری بواسیر که سبب خروج خون شده و به بدن یا لباس سرایت کند، فرق نیست. همچنین است جراحت یا زخم داخلی که در حکم ظاهر است، مانند زخم دهان و گوش. بلی، این عفو شامل خونی که از جراحت یا زخم سینه کبد یا معده خارج می شود نیست و این عفو در صورتی است که تطهیر یا عوض کردن لباس نوعاً برای مردم مشقت داشته باشد و الا بهانه‌ای برای عفو نیست.

(مسئله ۴۳۸) همچنان که خون ذکر شده مورد عفو است، چرکی که همراه خون نیز داروی متنجس روی زخم و عرقی که به آن متصل می باشد، معفو است و اگر زخم در موضعی باشد که معمولاً امکان بستن زخم هست، بنا بر احتیاط مستحبی باید بسته شود.

(مسئله ۴۳۹) اگر چند زخم یا جراحت در بدن به گونه‌ای نزدیک هم باشد که یک زخم حساب شود، تا وقتی که همه خوب نشده اند نماز خواندن با خونی که در آنها هست، اشکال ندارد. (مسئله ۴۴۰) هرگاه شک کند، خون موجود، خون زخم یا خون جراحت است یا غیر آن باید آن را تطهیر کند. اگر فردی زخم داخلی داشته باشد و شک کند که آن زخم خوب شده یا نه، در این صورت تا وقتی که علم به خوب شدن آن ندارد، تطهیر آن لازم نیست و از موارد عفو است.

دوم: اگر بدن یا لباس نمازگزار به مقدار کمتر از یک درهم به خون غیر نجس العین و میتة و حیوان حرام گوشت آلوده شده باشد، معفو است. اما اگر خون از خون نجس العین، یا میتة یا حیوان حرام گوشت باشد بنا بر اظهر مورد عفو نیست. احتیاط مستحب الحاق دماء سه گانه (حیض، نفاس و استحاضه) به خون نجس العین و میتة است.

(مسئله ۴۴۱) خونی که بر ظاهر لباس بریزد و به پشت آن سرایت کند یک خون حساب می شود. بلی، اگر خون روی لباسی که آستر دارد بریزد و به آستر آن سرایت کند، باید هر کدام را

جدا حساب کند، پس اگر خون روی لباس و آستر کمتر از یک درهم باشد، تطهیر آن لازم نیست و اگر به اندازه یک درهم باشد، باید تطهیر نماید. همچنین است در صورتی که در جاهای مختلف لباس نمازگزار قطرات خون ریخته باشد.

(مسأله ۴۴۲) اگر خون با چرک زخم یا آب مخلوط شود، نماز با آن صحیح نیست و باید آن را تطهیر کند.

(مسأله ۴۴۳) هرگاه شک کند که خون، به مقدار مورد عفو است یا نه، بنا را بر عفو بگذارد. همچنین در خونی که کمتر از درهم است اگر شک کند که از خون مورد عفو است یا از انواع سه گانه، بنا را بر عفو بگذارد و آزمایش واجب نیست و چنانچه بعد از نماز معلوم شود که مورد عفو نبوده، اعاده واجب نیست.

(مسأله ۴۴۴) مقدار درهم، به اندازه بند سر انگشت سبّابه «شهادت» در مرد متعارف است. **سوم:** اگر لباس‌های کوچک نمازگزار مثل جوراب، دستمال، کلاه، انگشتر، النگو و مانند اینها که نمی‌شود با آنها عورت را پوشاند، ولو با نجاست حیوان حرام گوشت نجس شده باشند، به شرطی که چیزی از اجزای حرام گوشت در آنها نباشد، نماز با آنها صحیح است. لباسی که از پوست میته یا اجزای نجس العین - مثل موی سگ و خوک - یا از چیزی که به واسطه فضله حیوان حرام گوشت نجس شده، ساخته شود، نماز خواندن در این لباس جایز نیست. همچنین است هرگاه چیزی از اجزای حرام گوشت در لباس وجود داشته باشد.

(مسأله ۴۴۵) بنابر اظهر همراه داشتن چیزی که از اجزای حرام گوشت اعم از نجس العین، مانند سگ و خوک یا غیر نجس العین، مانند خرگوش و روباه و مانند اینها ساخته شده باشد، در نماز جایز نیست. همچنین شی‌ای که از اجزای میته که حیات در او حلول می‌کند ساخته شود در نماز جایز نیست. اما حمل کردن چیزی متنجّس اعم از اینکه به اندازه ساتر عورت باشد یا کوچکتر از ساتر عورت، مانند ساعت، درهم، چاقو، مندیل کوچک و مانند اینها، در نماز اشکال ندارد.

چهارم: مادری که پرستار پسر بچه است و بیش از یک لباس ندارد، چنانچه با بول بچه، متنجّس شود، بنابر اظهر نماز خواندن با این لباس جایز نیست مگر اینکه تطهیر لباس برای هر نماز مشقّت آور باشد که در این صورت نماز خواندن با این لباس متنجّس جایز است، چنانکه در سایر موارد عادی، چنانچه تطهیر متنجّس مشقّت آور باشد، تطهیرش لازم نیست.

مطهرات

اول: آب

(مسأله ۴۴۶) آب با پنج شرط، چیز نجس را پاک می‌کند:

- ۱- آب پاک باشد.
 - ۲- هنگام شستن، بو رنگ یا مزه آب بواسطه نجاست تغییر نکند یا اگر آب قلیل است باملاقات نجاست، نجس نشود.
 - ۳- بعد از تمام شدن شستن، آب مطلق بماند، ولی اگر در اثناء و قبل از کامل شدن شستن آب مضاف شود مطهر نمی‌باشد.
 - ۴- قبل یا هنگام شستن عین نجاست برطرف شود.
 - ۵- آنکه عرفاً مفهوم شستن که عبارت از غلبه آب بر نجس است صدق کند اگرچه آب از متنجس جدا نشود.
- این شرط‌های عمومی تطهیر است و بین آب قلیل، گُر و جاری فرقی نیست، در مواردی بین آب قلیل با آب کر یا جاری فرق وجود دارد که عبارتند از:
- ۱- باید لباس متنجس به بول را دو مرتبه با آب قلیل شست، ولی با آب جاری یک بار کافی است.
 - ۲- اگر سگ از ظرف غذاخوری و نوشیدنی، آب بخورد یا آن را بلیسد باید اول خاک پاک را با کمی آب مخلوط کرده، خاکمال کرد سپس دو مرتبه و بنابر احتیاط مستحب سه مرتبه با آب قلیل شست، ولی با آب کر یا جاری یک بار کافی است.
 - ۳- اگر فرش، لباس و مانند اینها که آب متنجس در آنها نفوذ می‌کند با همین مایع نجس شوند، چنانچه با آب قلیل شسته شوند، بنابر احتیاط واجب، مالیده سپس فشار داده شوند اما چنانچه با آب

کر یا جاری شسته شوند، نفوذ آب در آنها کافی است و مالیدن و فشار دادن لازم نیست.

۴- اگر ظرف‌های غذاخوری و نوشیدنی نجس شود، باید سه مرتبه با آب قلیل شسته شود، ولی با آب کر یا جاری یک بار کافی است.

(مسئله ۴۴۷) اگر نجاست به باطن صابون، گل، چوب، کوزه، نان و مانند اینها نفوذ کند، همینکه آب به باطن آنها نفوذ کند پاک می‌شوند، پس می‌توان آنها را در آب گذاشت تا آب به اعماق آنها نفوذ کند و یا آنقدر آب روی آنها ریخته شود تا به نجاست نفوذ کند و در این حالت اگر آن را خشک کنند سپس تطهیر نمایند بهتر است.

(مسئله ۴۴۸) لباسی که با رنگ متنجس رنگ آمیزی شده است، چنانچه در آب فروبرند و آب پیش از آنکه به واسطه رنگ پارچه مضاف شود، به تمام آن برسد آن لباس پاک می‌شود، اگر چه موقع فشار دادن، آب مضاف بیرون آید.

(مسئله ۴۴۹) اگر خمیر نجس را بپزند و خشک کنند و در آب کر یا جاری بگذارند به طوری که آب در آن نفوذ کند پاک می‌شود. همچنین گل متنجس را اگر خشک کنند مثل نان متنجس، چنانچه آب گریا جاری در آن نفوذ کند پاک می‌شود.

(مسئله ۴۵۰) اگر بخواهند لباسی را که به بول نجس شده با آب قلیل آب بکشند، باید دوبار بشویند اما لباسی که به غیر بول نجس شده، یا با یک واسطه به بول نجس شده، بعد از برطرف کردن عین نجاست، یکبار شستن کافی است. اما اگر عین نجاست با شستن برطرف شود، چنانچه بر طرف شدن نجاست با آب قلیل باشد، باید یکبار دیگر نیز شسته شود ولو لباس به غیر بول متنجس شده باشد. چنانچه آب جاری باشد، ولو به بول نجس شده باشد، یک بار شستن کافی است.

(مسئله ۴۵۱) ظرفی که سگ با زبانش از آن آب یا غذا خورده، باید بعد از خاک مالی با آب قلیل دو مرتبه و احتیاطاً سه مرتبه شسته شود، ولی با آب جاری یا کر بعد از خاک مالی، یک مرتبه شستن کافی است.

(مسئله ۴۵۲) اگر سگ از ظرفی بدون لیسیدن غذا یا آب بخورد، بنا بر احتیاط واجب خاک مال کرده بعد بشویند. ولی اگر ظرف با آب دهان یا عرق یا فضله سگ یا با ملاقات بعضی اعضای آن نجس شود، خاک مالی لازم نیست. اگر آب ظرفی را که سگ از آن خورده، به ظرف دیگر بریزند، همان حکم لیسیدن را دارد و باید اول خاک مال نموده، سپس بشویند.

(مسأله ۴۵۳) ظرفی که خاک مالی کردن آن ممکن نباشد بر نجاست خود باقی می ماند. اما اگر ممکن باشد باید خاک مخلوط با کمی آب را داخل آن بریزند و به شدت تکان دهند تا به همه اطراف ظرف برسد و بعد به ترتیبی که بیان شد بشویند، پاک می گردد.

(مسأله ۴۵۴) خاکی که با آن ظرف را خاکمالی می کنند، بنا بر احتیاط باید پاک باشد.

(مسأله ۴۵۵) ظرفی را که خوک از آن آب خورده یا موش صحرایی در آن مرده باشد، باید هفت مرتبه شسته شود، چه آب قلیل باشد چه کر یا جاری. اگر ظرف بواسطه شراب نجس شود سه مرتبه باید آن را شست حتی اگر آب، کر یا جاری باشد، اما بهتر هفت بار است، ولی اگر به چیز دیگری نجس شد، سه بار با آب قلیل یا یک بار با آب جاری یا کر بشویند کافی است.

(مسأله ۴۵۶) لباس و مانند آن اگر به بول نجس شود، با یک بار شستن در آب جاری یا دو بار در آب قلیل پاک می شود. شستن با رسیدن آب به تمام نقاط شیء نجس تحقق پیدا می کند.

(مسأله ۴۵۷) اگر آب باران به شیء نجس اعم از ظرف و غیر آن برسد، پاک می شود. فشار دادن و تکرار لازم نیست. لکن ظرف را که سگ آن را لیسیده، فقط عمل خاک مال کردن، باید انجام بگیرد.

(مسأله ۴۵۸) اگر لباسی به بول نوزاد پسر یا دختر شیرخواری که هنوز غذاخور نشده (اگرچه دوسال او تمام شود) نجس شود، چنانچه روی آن آب بریزند پاک می شود.

(مسأله ۴۵۹) کیفیت شستن ظرف نجس با آب قلیل این است که: مقداری آب درون ظرف ریخته و بچرخانند به نحوی که به تمام نقاط درون ظرف برسد و بعد آن را بیرون بریزند و چنانچه اینکار را سه بار تکرار کنند ظرف، پاک می شود.

(مسأله ۴۶۰) آبی که برای تطهیر استفاده می شود قبل از استعمال باید پاک باشد.

(مسأله ۴۶۱) باید در تطهیر، عین نجاست برطرف شود و چنانچه رنگ یا بوی آن بماند، اشکال ندارد.

(مسأله ۴۶۲) زمین سنگ فرش، آجر فرش، زمین سخت و مانند اینها اگر نجس شود با ریختن آب قلیل به اندازه ای که جاری شود، پاک می گردد. همچنین زمین سست که در آن عین نجاست نباشد، اگر نجس شود با ریختن آب قلیل روی آن پاک می شود اگرچه این آب در زمین فرو رفته و به نقطه دیگر نرود.

(مسأله ۴۶۳) در چیز نجسی که چند بار شستن در آن معتبر است، شستن پشت سرهم لازم نیست، بنابراین شستشوی دوم یا سوم را می‌توانند در روزهای دیگر انجام دهند.

(مسأله ۴۶۴) چنانچه متنجس با آب کر یا جاری شسته شود، آب غسل آن به شرط آنکه بو، مزه و رنگ آن تغییر نکند پاک است حتی اگر آب برای تطهیر عین نجاست استفاده شده باشد. اگر متنجس با آب قلیل شسته شود و عین نجاست در شیء متنجس نباشد، آن آب نیز پاک است. اما اگر در شیء متنجس عین نجس باشد. آب غسل، نجس است.

(مسأله ۴۶۵) اگر ظرف بزرگی مثل خمره نجس شود، چنانچه سه مرتبه آب قلیل داخل آن ریخته و آنقدر بچرخانند که آب به تمام اجزای ظرف برسد سپس خالی کنند، پاک می‌شود. فاصله افتادن بین شستن سه گانه و چکیدن قطره قطره آب هنگام خالی کردن ظرف، به ته آن، اشکال ندارد. احتیاط اولی این است وسیله‌ای را که با آن آب داخل ظرف را خالی می‌کند، در هر مرتبه بشویند.

(مسأله ۴۶۶) اگر گوشت یا دست، چربی کمی داشته باشد که از رسیدن آب به آنها جلوگیری نکند، باریختن آب پاک می‌شود مگر آنکه چربی به حدی باشد که مانع از رسیدن آب شود و در این صورت اول مانع را برطرف کند و بعد دست خود را بشوید.

(مسأله ۴۶۷) اگر فقط ظاهر گوشت، برنج، ماش و مانند اینها نجس شود، برای پاک شدن باید آن را در طشت قرار داده، روی آن آب بریزند سپس آن را خالی کنند، پاک می‌شود. اگر بخواهند لباس نجسی را تطهیر کنند آن را در طشتی بگذارند و روی آن آب بریزند، چنانچه نجاست در آن نفوذ کرده باشد، با مالیدن لباس در درون طشت پاک می‌شود و فشار دادن لازم نیست. اگر نجاست نفوذ نکرده باشد، مالیدن نیز لازم نیست. اگر نجاستی باشد مانند بول که دو بار باید شسته شود، به همین نحو (گذاشتن در طشت و ریختن آب و مالیدن آن) اگر دوبار بشویند کفایت می‌کند. حکم مذکور در صورتی است که در یک طشت بزرگ و مانند آن شسته شود، ولی اگر نجس را در ظرف بشویند و با هر بار شستن ظرف نجس شود خود ظرف نیز پس از هر بار شستن باید تطهیر شود.

(مسأله ۴۶۸) اگر شیر نجس شود می‌توانند آن را پنیر درست کنند و در آب کر یا جاری بگذارند، چنانچه آب در آن نفوذ کند، پاک می‌شود.

(مسأله ۴۶۹) اگر بعد از آب کشیدن لباس نجس، خورده گِل یا صابون که نجس بوده است در آن دیده شود، پاک است، بلکه ظاهر صابون و گِل نیز پاک است و چنانچه آب به باطن آنها نفوذ کرده باشد، درون آنها نیز پاک می شود.

(مسأله ۴۷۰) طلاجاتی را که کافر کتابی می سازد پاک است اگر چه با دست مرطوب اهل کتاب ملاقات کرده باشد. اگر کافر مشرک یا ملحد باشند و بدانند که طلاجات با بدن مرطوب آنها ملاقات نموده است، بنا بر احتیاط نجس است که با شستن ظاهر طلاها پاک می شود و چنانچه بعد از مدتی شک کند که باطن طلاجات که علی الاحوط نجس است، ظاهر شده یا نه، شستن آن واجب نیست.

(مسأله ۴۷۱) روغن یا مایعات نجس شده، چنانچه با آب کر و گرم مخلوط شوند پاک نمی شود، بلکه تطهیر آنها به استهلاك و از بین رفتن است.

(مسأله ۴۷۲) اگر همه تنور نجس شود، چنانچه یک بار با آفتابه به تمام اطراف آن آب بریزند پاک می شود و غسله ای متنجس که عین نجاست در آن نباشد، اگر چه با آب قلیل شسته شود پاک است.

دوم: زمین

کف پا و ته کفشی که در اثر راه رفتن یا پا گذاشتن نجس شده بواسطه راه رفتن یا مالیدن به زمین، به شرط برطرف شدن عین نجاست پاک می شود و چنانچه عین نجاست قبلاً برطرف شده باشد، مسمای راه رفتن یا مالیدن کفایت می کند و بنا بر اقوی شرط است که نجاست از طریق راه رفتن یا پا گذاشتن حاصل شود و چنانچه از راه دیگری حاصل شود، زمین پاک کننده نیست.

(مسأله ۴۷۳) مراد از زمین، خاک، ماسه، سنگ، آجر، گچ و آهک است و بنا بر اقوی باید آنها پاک و خشک باشد.

(مسأله ۴۷۴) پشت پا و زانوها و دستها - اگر راه رفتن با آنها باشد - و ته پای مصنوعی و اطراف کف پا به کف پا ملحق نمی شود.

(مسأله ۴۷۵) اگر در طهارت زمین شک کند، بنا بر طهارت بگذارد مگر آنکه حالت سابقش نجاست باشد و اگر شک کند که نجاست پا از راه رفتن یا پا گذاشتن بر زمین نجس شده یا

از راه دیگر، در تطهیر آن به مالیدن یا راه رفتن بر زمین اکتفا نکند، بلکه باید آن را با آب تطهیر نماید.

(مسئله ۴۷۶) اگر بر اثر تاریکی شک کند که روی زمین راه می‌رود یا روی فرش و حصیر، در این صورت طهارت حاصل نمی‌شود مگر آنکه یقین کند که روی زمین راه رفته است.

سوم: آفتاب

بنابر مشهور آفتاب، زمین، ساختمان، نیز آنچه را که به آن متصل است از چوب، در، پنجره و میخ بلکه درختان و میوه‌ها و گیاهان و سبزیجات، اگر چه وقت چیدن آنها رسیده باشد، پاک می‌کند. ولی بعید نیست که آفتاب مطلقاً مطهر نباشد. با این مطلب وضع مسائل بعدی روشن می‌شود.

(مسئله ۴۷۷) بنابر مشهور در این مسئله و مسائل بعدی، آفتاب وقتی متنجس را پاک می‌کند که عین نجاست برطرف شود و نجس تر باشد و با تابش خورشید عرفاً خشک شود اگر چه باد و غیر آن بطور جزئی در خشک شدن آن کمک کنند.

(مسئله ۴۷۸) باطن چیز نجس به تبع پاک شدن ظاهر با تاییدن آفتاب پاک می‌شود.

(مسئله ۴۷۹) اگر زمین نجس، خشک شده باشد، باید آن را با آب پاک یا نجس، خیس کنند تا با خشک شدن به وسیله آفتاب پاک شود.

(مسئله ۴۸۰) اگر زمین به بول نجس شود، چنانچه با تاییدن آفتاب خشک شود پاک می‌گردد و لازم نیست روی آن آب ریخت. اما اگر بول غلیظ و دارای جرم باشد، با خشک شدن به واسطه تاییدن خورشید پاک نمی‌شود، بلکه سطح زمینی نیز که روی آن جرم است پاک نمی‌شود.

(مسئله ۴۸۱) سنگ ریز، خاک، گِل و سنگ، چنانچه جزو زمین باشد، با تاییدن خورشید پاک می‌شود اگر چه قابل نقل و انتقال باشد. اگر جزو زمین نباشد، مانند: آجر که با قیر یا سنگ روی زمین فرش شود و به آن زمین نگویند، با تاییدن خورشید ثبوت حکم بر آن مشکل است.

(مسئله ۴۸۲) میخ ثابت در زمین یا ساختمان، حکم زمین را دارد اگر کننده شود آن حکم راندارد و اگر آن را به جای‌ش برگردانند، دوباره همان حکم را پیدا می‌کند.

چهارم: استحاله

اگر حقیقت شیء نجس یا متنجس به طور کلی تغییر کند، پاک می‌شود و چنین تغییری را استحاله می‌گویند، مثل آنکه چوب نجس بسوزد و خاکستر گردد یا آب متنجس، بدل به بخار یا بول حیوان حلال گوشت شود یا سگ تبدیل به خاک شود و نطفه، حیوان گردد. اما اگر گِل به وسیله آتش، سفال، آجر، گچ یا آهک شود بلکه چوب، زغال شود بر نجاست خود باقی می‌ماند.

(مسئله ۴۸۳) اگر نجس یا متنجس بخار شود و بعد به عرق بدل گردد، پاک می‌گردد.

(مسئله ۴۸۴) کرمی که از غائط و حیوان ذبح نشده، پدید می‌آید پاک است. همچنین هر حیوانی که از شیء نجس یا متنجس پدید آید، پاک است.

(مسئله ۴۸۵) آب نجسی را که حیوان حلال گوشت بیاشامد و به بول یا عرق یا آب دهانش تبدیل شود، پاک است.

(مسئله ۴۸۶) اگر غذای نجس یا متنجس به مدفوع یا شیر حیوان حلال گوشت یا جزء سبزیجات یا گیاهان یا درختان و یا میوه‌ها بدل شود، پاک است. همچنین اگر سگ، نمک شود، نیز هر چیزی که حقیقتی غیر از حقیقت اولی خود پیدا کند و به نظر عرف موجود جدیدی باشد، پاک است.

پنجم: انقلاب

اگر شراب به خودی خود یا بواسطه ریختن چیزی به سرکه یا چیز دیگری بدل شود که شراب به آن نگویند پاک می‌گردد. و ظرف حاوی شراب اگر به نجاستی که اثر بیشتری از خود شراب دارد، مثل بول، نجس شود، آن ظرف با انقلاب شراب به سرکه یا هر چیز دیگر پاک نمی‌شود، ولی اگر اثر بیشتری از شراب نداشته باشد، با انقلاب پاک می‌شود.

ششم: انتقال

اگر شیء نجسی به چیز دیگری انتقال یابد مانند اینکه: خون بدن انسان با مکیدن به بدن پشه یا کیک انتقال یابد، پاک می‌گردد و این را انتقال می‌گویند، اما اگر جزء آن‌ها به حساب نیاید یا شک کند که جزء شیء دیگر شده است یا نه، مثل خونی که زالو از بدن انسان می‌مکد، نجس می‌باشد.

هفتم: اسلام

تمام اقسام کافر حتی مرتد فطری بنا بر اقوی اگر اسلام بیاورند پاک می‌شوند و اجزای آنها از مو، ناخن، آب دهان، بینی و غیره پاک خواهد شد. این مطلب بنا بر قول مشهور است که همه اقسام کافرا نجس می‌داند و گرنه موضوعی برای این مطهر وجود ندارد.

هشتم: تبعیت

مشهور این است که فرزند کافر در نجاست تابع کافر است و اگر کافر مسلمان شد فرزندش نیز پاک می‌شود، خواه پدر، پدر بزرگ، مادر و مادر بزرگ باشد. همچنین مشهور این است: بچه کافری که به دست مسلمانی اسیر می‌شود، چنانچه هیچ یک از پدران همراه او نباشند، این فرد محکوم به طهارت است، اما این حکم نزد ما مورد اشکال بلکه منع است.

نهم: برطرف شدن عین نجاست

اگر عین نجاست از باطن انسان یا بدن حیوان صامت برطرف شود محل آن پاک می‌گردد، پس اگر عین نجاست از نوک مرغ که به غائط نجس شده یا از بدن چهار پای زخمی یا دهان گربه که به خون آغشته شده یا بچه حیوانی که هنگام تولد به خون آلوده است برطرف گردد، همه این‌ها پاک می‌شود. همچنین داخل دهان انسان که شیء نجس، خورده یا نوشیده به مجرد زایل شدن عین نجاست، پاک می‌شود یا مانند داخل چشم که در اثر سرمه‌ای نجس یا متنجس، نجس شود، به مجرد برطرف شدن سرمه، پاک می‌شود؛ بلکه بالاتر از آن، اصلاً باطن بدن انسان و حیوان، نجس نمی‌شود. همچنین نجاست از شیء نجس به شیء پاک - در صورت ملاقات در داخل بدن - سرایت نمی‌کند، اعم از اینکه هر دو در باطن به وجود آمده باشد، مثل ملاقات مزی با بول در داخل بدن یا شیء نجس در داخل تکون یافته و شیء پاک از خارج وارد بدن شود، مانند آب مایعات یا عکس آن باشد یا هر دو در خارج موجود شده، با وارد کردن در داخل بدن ملاقات صورت بگیرد، مانند خوردن غذای پاک و آشامیدن آب نجس، در همه این موارد چیز پاک نجس نمی‌شود.

دهم: غایب شدن مسلمان

اگر بدن انسان مسلمان یا لباس، فرش، ظرف و دیگر وسایلیش نجس شود و آن مسلمان غایب گردد با چهار شرط غیبت او موجب طهارت اشیاء مذکور می‌شود:

اول: آنکه به نجاست آگاه و متوجه باشد.

دوم: بداند که طهارت بدن و لباس در نماز شرط است و خوردن و آشامیدن نجس جایز نیست.

سوم: از کسانی نباشد که به طهارت و نجاست بی‌اعتنا باشد.

چهارم: آنکه وسایل را در کارهایی که باید با چیز پاک انجام داد استعمال کند.

اگر این شرایط محقق شد، اشیاء مذکور پاک است و چنانچه یکی از شرایط فوق نباشد، به نجاست خود باقی است.

یازدهم: استبراء حیوان نجاستخوار

اگر بخواهند حیوان نجاست خوار پاک شود، باید آن را استبراء کنند؛ یعنی تا مدتی که بعد از آن مدت به آن نجاست خوار نگویند، از خوردن نجاست جلوگیری کنند. بنابر احتیاط باید شتر نجاست خوار را چهل روز، گاو را بیست روز، گوسفند را ده روز، مرغابی را پنج و مرغ خانگی را سه روز از خوردن نجاست جلوگیری کنند. در مورد حیوان‌های دیگر تا زمانی که به آن نجاست خوار نگویند، کافی است.

(مسأله ۴۸۷) همه حیوانات دارای پوست جز حیوان نجس العین، قابل تذکیر هستند، بنابراین اگر ذبح شرعی شود، استفاده کردن از پوست و بقیه اجزایش در مواردی که طهارت شرط است، جایز است.

(مسأله ۴۸۸) پاکی یک شیء با چند چیز ثابت می‌شود: با یقین که خود مکلف پیدا کند و به شهادت دو نفر یا خیر کسی که آن شیء را در دست دارد بشرطی که وی در معرض اتهام نباشد، بلکه خبر فرد مورد اطمینان بنا بر ظاهر نیز ثابت می‌شود. اگر در نجاست چیزی که قبلاً ظاهر بوده شک کند، بنا را بر طهارت بگذارد. اگر در طهارت چیزی که قبلاً نجس بوده شک کند بنا را بر نجاست بگذارد. اگر بداند که چیزی در یک زمان پاک و در زمان دیگر نجس بوده و نداند کدامیک جلوتر بوده، ظاهراً حکم به طهارت می‌شود تا واقع حال معلوم گردد.

احکام ظرفهای طلا و نقره

خوردن و آشامیدن در ظرف طلا و نقره حرام است، ولی بکاربردن آنها برای طهارت از حدث و خبث و غیر آنها مانعی ندارد اگرچه احتیاط استحبابی ترک آن است، اما خود خوردنی و آشامیدنی که در آن ظرفها هستند حرام نمی‌باشد.

(مسئله ۴۸۹) ظرف به چیزی گفته می‌شود که آن را برای خوردنی و آشامیدنی استفاده کنند؛ بنابراین سرقلیان و سرچیق و غلاف شمشیر و خنجر و کارد و قاب ساعت و محل نگین انگشتر و قاب آینه و قاشق چای خوری و مانند اینها جزو ظروف محسوب نمی‌شوند، لذا می‌توان از آنها در خوردن و نوشیدن استفاده نمود.

(مسئله ۴۹۰) در حکم ظرف‌های طلا و نقره بین کوچک و بزرگ و بین ظرف‌هایی که به شکل ظرف‌های معمولی مس و آهن، ساخته شود فرق وجود ندارد.

(مسئله ۴۹۱) ساختن قاب برای دعا از طلا و نقره مانند حرز حضرت جواد علیه السلام و غیر آن جایز است.

(مسئله ۴۹۲) استعمال ظرفی که روی آن را آب نقره داده اند مکروه است و احتیاط استحبابی آن است که دهان را جای نقره کاری شده آن نگذارد.

احکام نماز

نماز یکی از ستونهای دین است که اسلام بر آن بنا شده است، اگر نماز در پیشگاه خداوند قبول شد سایر اعمال نیز قبول می شود اگر رد شد سایر اعمال نیز رد می شود. نماز از مهمترین فرایض الهی و عبادات واجب در اسلام است که در کتاب و سنت نسبت به انجام دادن آن تأکید فراوان شده است.

تعداد نمازها

نمازهای واجب در این زمان شش تا است:

۱- نمازهای یومیه، که از آن جمله نماز جمعه است، چنانچه شرایط نماز جمعه فراهم شود مکلف مخیر است که در روز جمعه نماز جمعه یا نماز ظهر را بجای آورد و اگر نماز جمعه با شرایط صحیح اقامه شود از نماز ظهر کفایت می کند.

۲- نماز طواف.

۳- نماز آیات.

۴- نماز میت.

۵- نمازی که بواسطه اجاره، نذر، قسم و عهد واجب می شود.

۶- نماز قضای پدر و مادر که بر پسر بزرگتر واجب است.

نمازهای یومیه پنج تا است: صبح دو رکعت، ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت، مغرب سه رکعت و عشا چهار رکعت.

در سفر و ترس نمازهای چهار رکعتی قصر می شود یعنی دو رکعتی خوانده می شود.

نمازهای مستحبی زیاد است ولی مهمترین آنها نافله های شبانه روزی است. نافله ظهر هشت رکعت است که پیش از نماز ظهر خوانده می شود و هشت رکعت نافله عصر پیش از نماز عصر

خوانده می‌شود و چهار رکعت نافله مغرب که بعد از نماز مغرب خوانده می‌شود. نافله عشا دو رکعت نشسته است که یک رکعت حساب می‌شود و بعد از نماز عشاء خوانده می‌شود و هشت رکعت نماز شب و بعد از آن دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر که در شب خوانده می‌شود و دو رکعت نافله صبح که قبل از نماز صبح خوانده می‌شود. در روز جمعه علاوه بر شانزده رکعت نافله ظهر و عصر، چهار رکعت قبل از زوال اضافه می‌شوند و برای آنها آدابی است که معمولاً در کتاب‌های دعا مثل کتاب مفتاح الفلاح محقق بهایی رحمه الله ذکر شده است.

(مسأله ۴۹۳) جایز است نماز گزار بعضی از نافله‌ها را به جای آورد، همچنان که می‌شود در نافله شب به شفع و وتر بلکه فقط به وتر اکتفا کرد، نیز از نافله مغرب فقط دو رکعت را خواند. (مسأله ۴۹۴) نمازهای نافله را می‌تواند در حال راه رفتن بخواند و می‌تواند در حال اختیار نشسته بخواند، ولی بهتر آن است که هر دو رکعت نشسته را یک رکعت حساب کند.

اوقات نمازهای یومیه و نافله

وقت نماز ظهر و عصر از زوال تا غروب آفتاب است اگر زمان واقع بین طلوع و غروب خورشید رابه دو بخش مساوی تقسیم کنیم زوال عبارت از شروع قسمت دوم آن است و اول آن به مقدار چهار رکعت وقت اختصاصی نماز ظهر و از آخر وقت نیز به مقدار چهار رکعت وقت اختصاصی نماز عصر می‌باشد و بقیه وقت مشترک بین نماز ظهر و عصر است. وقت نماز مغرب و عشا از مغرب که با از بین رفتن سرخی طرف مشرق محقق می‌شود تا نیمه شب است بلکه بنا بر احتیاط واجب نماز مغرب را باید تا برطرف شدن کامل سرخی از طرف مشرق به تأخیر بیندازد.

مراد از نیمه شب حد وسط ما بین غروب خورشید و طلوع فجر است و اول وقت آن مختص به نماز مغرب به مقدار ادایش می‌باشد و مدتی از آخر آن به مقدار خواندن نماز عشا وقت اختصاصی نماز عشا است و بقیه بین آن دو مشترک است. کسی که معذور است مثل حائض یا کسی که نمازش رافراموش کرده یا کسی که تمام وقت را خواب مانده، وقتشان تا طلوع فجر امتداد دارد و آخر از آن به مقدار ادای نماز عشا وقت اختصاصی آن است. وقت نماز صبح از طلوع فجر تا طلوع آفتاب است.

(مسأله ۴۹۵) سپیده‌ای را که آخر شب از طرف شرق رو به بالا حرکت می‌کند و همانند ستونی است که اطراف آن را تاریکی احاطه کرده است فجر کاذب یا فجر اول می‌نامند و وقتی آن سپیده که شبیه نخ سفید است در افق پهن شد و گسترش یافت آن را فجر صادق یا فجر دوم می‌گویند که اول وقت نماز صبح می‌باشد.

(مسأله ۴۹۶) زمان مابین طلوع و غروب خورشید را زوال می‌گویند و این زمان را می‌توان به وسیله چوبی عمودی که شاخص می‌نامند تشخیص داد به این نحو که شاخص را در زمین هموار فروبرده، صبح وقتی خورشید طلوع می‌کند سایه شاخص بطرف مغرب می‌افتد و هرچه آفتاب بالا می‌رود سایه شاخص بتدریج کم می‌شود تا اینکه یا سایه به کلی از بین می‌رود یا به کمترین حد خود می‌رسد سپس به تدریج سایه به طرف مشرق زیاد می‌گردد و وقتی سایه به کلی از بین رفت یا به کمترین حد خود رسید و از آنجا بطرف مشرق رو به زیاد شدن گذاشت اول زوال می‌باشد. همچنین می‌توان به وسیله ساعت، وقت طلوع و غروب آفتاب را مشخص نمود که زمان نصف مابین آن دو، زوال خواهد بود.

(مسأله ۴۹۷) مقصود از اینکه اول وقت، مخصوص نماز ظهر است، این است که اگر نماز عصر عمدتاً در آن وقت خوانده بشود باطل می‌گردد، ولی اگر سهواً باشد نماز عصر صحیح است، ولی احتیاط استجابی این است که آن را ظهر قرار دهد سپس یک نماز چهار رکعتی به نیت مافی الذمه که شامل ظهر و عصر بشود بخواند. اگر نماز عصر را سهواً قبل از نماز ظهر در وقت مشترک بخواند، احتیاط مستحب آن است که آن را نماز ظهر قرار بدهد سپس یک نماز چهار رکعتی به قصد ما فی الذمه بخواند و فرق نمی‌کند چه در وقت مخصوص عصر متوجه شود و چه در وقت مشترک. اگر نماز عشا را بر نماز مغرب سهواً مقدم بدارد، می‌تواند مغرب را بعد از آن بخواند.

(مسأله ۴۹۸) وقت فضیلت نماز ظهر از زوال آفتاب است تا اینکه سایه شاخص به اندازه خود آن شود، و وقت فضیلت نماز عصر از زوال شروع می‌شود تا اینکه سایه شاخص دو برابر شاخص بشود، پس اگر طول آن یک متر است سایه دو متر شود و اگر دو متر است سایه چهار متر شود.

(مسأله ۴۹۹) وقت نافله ظهر و عصر از اول ظهر است تا آخرین لحظه‌ای که بتوان آن دو نماز را خواند، ولی اگر سایه شاخص به اندازه دو هفتم شود یعنی اگر اندازه شاخص هفت و جب باشد هر وقت سایه به اندازه دو و جب برسد بهتر است که نماز ظهر را بر نافله مقدم کند و اگر سایه

چهار هفتم شود یعنی اگر شاخص هفت و جب باشد هر وقت سایه آن به اندازه چهار و جب برسد بهتر است نماز عصر را بر نافله آن مقدم کند. وقت نافله نماز مغرب بعد از خواندن نماز مغرب تا آخر وقت آن است و اگر بعد از این رفتن سرخی مغرب نافله را خواند نیت ادا و قضا نکند. وقت نافله نماز عشا بعد از خواندن آن تا نصف شب امتداد دارد. وقت نافله صبح بنا بر مشهور از یک ششم آخر شب تا وقتی است که سرخی از طرف مشرق طلوع نماید و می توان آن را به همراه نماز شب نیز بخواند. وقت نافله شب از نصف شب تا فجر صادق است و افضل آن سحر است که ثلث آخر شب می باشد.

(مسئله ۵۰۰) جایز است در روز جمعه نافله ظهر و عصر را قبل از زوال به جا آورد. همچنین جایز است در غیر روز جمعه نافله را قبل از زوال به جا آورد. برای کسی که بداند بعد از آن قدرت انجام دادن آن را ندارد در این صورت نافله های ظهر و عصر را در اول روز به جا آورد. مسافر، جوان و مانند او در صورتی که خوف فوت نماز شب را به خاطر غلبه خواب یا جنب شدن یا غیر آن داشته باشند، می توانند در اول شب بخوانند، اما این حکم درباره مریض و پیرمرد اگر مسافر نباشند جاری نیست.

(مسئله ۵۰۱) کسی که می خواهد نافله ظهر و عصر را بخواند، افضل آن است تا سایه شاخصی که به اندازه قد یک انسان است به اندازه یک قدم یعنی طول کف پای انسان نرسیده، نافله ظهر را بخواند و تا سایه به دو قدم نرسیده، نافله عصر را بخواند، ولی خواندن این دو نافله در هنگامی که سایه به اندازه یک ذراع و دو ذراع نرسیده فضیلت کمتری دارد و کمتر از آن در فضیلت یک برابر شدن سایه است در نافله ظهر و دو برابر شدن سایه است در نافله عصر. کسی که نمی خواهد نافله بخواند، افضل آن است که نماز را در اول وقت به جای آورد و افضل برای چنین فردی این است که نماز ظهر و عصر را با هم بخواند و در بین آنها فاصله نیندازد.

(مسئله ۵۰۲) فضیلت نماز مغرب از اول وقت تا برطرف شدن سرخی طرف مغرب است، و بنا بر احتیاط وقت فضیلت نماز عشا از غروب تا ثلث شب است.

احکام وقت نماز

هر گاه از اول وقت به مقداری که انسان در حال اختیار نماز را می خواند بگذرد و نماز نخواند

وبعد عذری که مانع تکلیف است پیش آید قضا واجب است و اگر در آخر وقت عذر بر طرف شود، چنانچه وقت به مقدار هر دو نماز یا به مقدار پنج رکعت با طهارت باشد، باید هر دو را بخواند و چنانچه وقت به این مقدار نباشد، باید نماز دومی را ابتداءً بخواند حتی اگر به مقدار یک رکعت وقت داشته باشد و اگر این مقدار وقت نیز نداشته باشد، چیزی بر او واجب نیست.

(مسأله ۵۰۳) نماز قبل از وقت مجزی و جایز نیست، مگر اینکه به دخول وقت علم پیدا کند یا دومرد عادل به داخل شدن وقت به او خبر دهند یا به اذان و خبر کسی که وقت شناس و مورد اطمینان است اکتفا نماید. در روزهای ابری بلکه عذرهای عمومی دیگر به گمان نمی شود عمل نمود و باید نماز را تأخیر انداخت تا علم پیدا شود که وقت داخل شده است.

(مسأله ۵۰۴) اگر از راههای گذشته - مثل اینکه علم پیدا کنند یا دو شاهد شهادت دهند یا به اذان و خبر کسی که وقت شناس است اکتفاء کند - برای مکلف ثابت شود که وقت نماز شده و مشغول نماز گردد و بعد معلوم شود که نماز خارج از وقت بوده است، باید اعاده کند. همچنین اگر معلوم شود در بین نماز وقت داخل شده باید اعاده کند، بلکه اگر از روی غفلت نماز بخواند و بعد معلوم شود که در بین نماز وقت داخل شده نمازش باطل است. اگر بعد از نماز معلوم گردد که قبل از شروع در نماز وقت داخل شده است نماز او صحیح خواهد بود. و هم چنین اگر به امید داخل شدن وقت، نماز خوانده باشد و بعد معلوم شود که قبل از شروع در نماز وقت داخل شده است نماز او صحیح است و چنانچه نماز بخواند سپس در داخل شدن وقت شک نماید باید اعاده کند.

(مسأله ۵۰۵) ترتیب بین نماز ظهر و عصر لازم است و اگر از روی عمد و التفات عصر را مقدم بدارد باطل است، ولی اگر از روی غفلت باشد اشکالی ندارد، بنابراین اگر معتقد باشد که ظهر را خوانده و مشغول عصر بشود و در بین آن متوجه شود، باید نیت را به ظهر برگرداند و بعد نماز عصر را بخواند و اگر بعد از نماز متوجه بشود، نماز عصر صحیح است چه در وقت اختصاصی ظهر باشد چه در وقت مشترک، ولی باید نماز ظهر را بعداً بخواند. همچنین کسی که معتقد باشد تقدیم عصر جایز است و بعد یقین کند که جایز نبوده است، نماز عصر او صحیح می باشد و باید بعد از آن نماز ظهر را بخواند.

(مسأله ۵۰۶) ترتیب بین نماز مغرب و عشا لازم است و اگر از روی عمد و التفات عشا را

مقدم بدارد باطل است و اگر به خیال اینکه نماز مغرب را خوانده یا به اعتقاد اینکه تقدیم عشا جایز است آن را اول بخواند نماز او صحیح است، و اگر در بین نماز متوجه یا علم پیدا کند که جایز نیست، باید نیت مغرب نماید و بعد نماز عشا را بخواند، و اگر در رکوع رکعت چهارم متوجه شود نماز او باطل است، و باید اول مغرب و بعد عشا را بخواند، ولی چنانچه بعد از نماز متوجه شود، نماز عشا یا صحیح خواهد بود چه در وقت اختصاصی مغرب باشد چه در وقت مشترک و بعد باید نماز مغرب را بخواند.

(مسئله ۵۰۷) قبلاً گفتیم که اگر در بین نماز عصر یا عشاء متوجه شود که نماز ظهر و مغرب را نخوانده باید نیت خود را به آنها تغییر دهد اما اگر در بین نماز ظهر یا مغرب متوجه شود که آنها را خوانده است، در این صورت نمی تواند نیت را به نماز عصر یا عشا تغییر دهد.

(مسئله ۵۰۸) اگر پیش از رکوع رکعت چهارم نماز عشا متوجه شود که نماز مغرب را نخوانده است، و عدول نماید و بعد معلوم شود که آن را خوانده، چنانچه رکنی مثل رکوع یا دو سجده را را به نیت نماز مغرب انجام داده باشد، نماز او باطل است و چنانچه جزء غیر رکنی را بجا آورده، نماز او صحیح است..

(مسئله ۵۰۹) کسانی که عذر دارند و از برطرف شدن آن ناامید هستند بلکه اگر امیدوار به زوال آن عذرهم باشند، می توانند نماز را در اول وقت بخوانند، ولی اگر عذر آنها در وقت برطرف شد باید اعاده کنند، ولی در مورد تقیه اعاده لازم نیست اگرچه بدانند که در وقت، تقیه برطرف می شود.

(مسئله ۵۱۰) کسی که نماز ادا یا قضا به عهده دارد، تا زمانی که وقت آن تنگ نشده باشد، جایز است که نماز مستحبی بخواند.

(مسئله ۵۱۱) اگر کسی در وقت بالغ شود حتی اگر به مقدار یک رکعت از وقت نماز را درک کند واجب است آن را را بجای آورد و چنانچه قبل از بلوغ شروع به نماز کند و در بین نماز یا بعد از آن بالغ شود و وقت هنوز پایان نیافته باشد، باید آن را اعاده نماید.

قبله

مکانی که خانه کعبه در آن است، با ملاحظه یک خط عمودی به اندازه کعبه به سوی بالا

و پایین، قبله است و باید نمازهای واجب و توابع آن از اجزای فراموش شده را رو به آن بخواند چه در هواپیما باشد و چه در زیر زمین، بنابراین اگر در هواپیما به سوی خط عمودی فرضی بالای کعبه نماز بخواند و در زیر زمین به سوی خط عمودی فرضی زیر کعبه نماز بخواند به سوی قبله نماز خوانده و صحیح است و نمازهای مستحبی چنانچه در حال استقرار بر زمین خوانده شود، بنابراین احتیاط واجب باید رو به کعبه باشد، ولی اگر در حال راه رفتن یا سوار کشتی و مانند آن باشد، رو به قبله بودن لازم نیست هر چند به نذر آن نماز واجب شده باشد. کسی که دور است با ملاحظه کروی بودن زمین، باید کوتاهترین خط منحنی را به سوی کعبه در نظر بگیرد تا عرفاً بگویند که به سوی قبله نماز می خواند.

(مسئله ۵۱۲) مکلف در نمازهای واجب یومیه حتی اجزای فراموش شده، باید رو به عین کعبه بایستد آن هم به مفهوم عرفی عامیانه آن نه به معنی خط مستقیم هندسی دقیق که تکلیف به غیر مقدور است، لذا هر چه انسان از کعبه دورتر شود دایره ایستادن او رو به عین کعبه به دید عرفی بیشتر می شود.

(مسئله ۵۱۳) کسی که می خواهد نماز بخواند، واجب است برای پیدا کردن قبله کوشش کند تا یقین پیدا نماید یا دو عادل یا کسی که مورد وثوق و اطمینان است قبله را به او خبر دهد. همچنین می تواند به قبله شهر مسلمانان که نماز، قبور و محرابشان به آن طرف است چنانچه به اشتباه آن یقین نداشته باشد اعتماد کند و اگر با راههای مذکور در شناسایی قبله موفق نشود، می تواند به گمانی که از راههای دیگر پیدا می کند عمل نماید و اگر این هم نشود به هر طرفی که بخواهد می تواند نماز بخواند و احتیاط مستحب آن است که در وسعت وقت به چهار طرف نماز بجای آورد و اگر وقت وسعت نداشته باشد به مقداری که وقت هست به اطراف نماز بخواند. اگر بداند قبله در بعضی از اطراف نیست، می تواند فقط به طرفهایی که احتمال قبله می دهد نماز بخواند.

(مسئله ۵۱۴) کسی که از روی عمد و التفات یا جهل به حکم یا فراموشی رو به قبله نماز نخواند، نمازش باطل است و باید در وقت اعاده و در خارج وقت قضا نماید و اگر بعد از نماز معلوم شود جهت قبله را اشتباه کرده است، چنانچه انحراف از قبله، مابین طرف چپ و راست نماز گزار باشد و انحراف، به چپ و راست نرسیده باشد نمازش صحیح است و اگر در بین نماز متوجه شود، باید بقیه آن را رو به قبله بخواند چه وقت باشد یا وقت گذشته باشد و چه یقین یا

گمان به قبله داشته یا فراموش کرده یا غافل باشد، ولی اگر انحراف بیش از آن باشد، یعنی به چپ و راست رسیده باشد باید در وقت اعاده کند چه در بین نماز متوجه شود و چه بعد از آن، ولی اگر بعد از وقت متوجه شود قضا واجب نیست.

لباس نمازگزار

پوشانیدن بدن در نماز

مرد وزن باید در نماز واجزای فراموش شده آن و نماز احتیاط جز دو سجده سهو، عورت خود را بپوشانند اگر چه ناظر محترم آنان را نبیند، مثل آنکه در اتاق تنها یا در تاریکی نماز بخوانند. (مسئله ۵۱۵) چنانچه عورت در اثر باد یا غفلت یا فراموشی آشکار شود یا از اول آشکار بوده ولی نمی دانسته است نمازش صحیح است و اگر در بین نماز متوجه شود که عورت آشکار شده است، باید آن را اعاده نماید. همچنین اگر برهنه نماز بخواند و حال اینکه نمی دانسته در نماز ستر عورت واجب است و در بین آن بفهمد که پوشاندن عورت واجب است، باید نماز را اعاده کند. (مسئله ۵۱۶) عورت در مرد خصوص آلت و تخمها و دبر است و چنانچه ستر آن متوقف بر پوشاندن اطراف باشد، ستر آن نیز واجب خواهد بود. در زن تمام بدن عورت است که در حال نماز حتی موی سر، باید پوشانده شود ولی پوشاندن صورت به مقداری که در وضو شسته می شود و دستها تا مچ و روی پاها و کف آنها تا مچ لازم نیست، اما باید مقداری از اطراف صورت و قدری پایین تر از مچ هارا هم بپوشاند.

(مسئله ۵۱۷) دختر نابالغ و کنیز می توانند در نماز سر و مو و گردن را نپوشانند.

(مسئله ۵۱۸) اگر نمازگزار بالای چیزی که سوراخ سوراخ است یا در گوشه پشت بام نماز بخواند بنحوی که از پایین عورت او را ببیند، واجب است آن را نیز از پایین بپوشاند، ولی اگر بر زمین هموار نماز بخواند، پوشاندن آن از پایین لازم نیست.

شرایط لباس نمازگزار

اول: پاک باشد مگر در موارد خاصی که در احکام نجاسات گذشت.

دوم: بنا بر احتیاط مؤکد مباح باشد، ولی مباح بودن لباس شرط صحت نماز نیست، پس اگر

ساتر عورت یا لباسهای دیگر غصبی باشد، نماز صحیح ولی نماز گزار گناهکار می باشد.

سوم: آنکه لباس از اجزای مرداری که در آنها روح دمیده شده، نباشد، خواه آن مردار حلال گوشت باشد یا نباشد و خواه خون جهنده داشته یا نداشته باشد. حکم لباسی که از پوست حیوان است و شک کند که ذبح شرعی شده یا خیر و لباسی که جزء مردار است و شک کند که در آن روح دمیده یا نه در احکام نجاسات گذشت. اگر در لباس شک کند که از پوست حیوان است یا نه، نماز در آن صحیح است.

چهارم: آنکه هیچ جزئی از حیوان حرام گوشت در لباس نباشد چه آن حیوان خون جهنده داشته یا نداشته به شرط اینکه از حیواناتی باشد که دارای گوشت است و چه از اجزای روح دار باشد یا نباشد و چه در لباسی باشد که عورت با آن پوشیده شود یا نشود حتی اگر با تذکیر پاک شده باشد، بلکه اگر مویی از گربه بر بدن یا لباس یا در جیب نماز گزار باشد، نماز او باطل است.

(مسئله ۵۱۹) اگر با لباسی که نمی داند یا فراموش کرده که از حیوان حرام گوشت است، نماز بخواند نماز صحیح است. همچنین در صورتی که جاهل به حکم باشد یا آنکه حکم را فراموش کرده باشد نماز او نیز صحیح است. ولی در صورتی که جهل به حکم از روی تقصیر و کوتاهی و از نوع بسیط (۱۶) باشد، اعاده نماز لازم است.

(مسئله ۵۲۰) اگر در رطوبت لباس شک کند که آیا از حیوان است یا نه و آیا از حیوان حرام گوشت است یا نه، در چنین شکی نماز خواندن با آن لباس جایز است.

(مسئله ۵۲۱) نماز خواندن با موم و عسل و ابریشم غیر خالص و حیوانات غیر گوشتی مثل پشه و کک و زنبور و صدف جایز است، نیز چنانچه مو و عرق و آب دهان و شیر آدمی بر لباس یا بدن یا لباس نماز گزار باشد چه آنها از خود نماز گزار باشد یا از غیر آن جایز است، حتی بستن مویی عاریه به موی نماز گزار چه از موی مرد باشد و چه از موی زن، جایز است.

(مسئله ۵۲۲) پوشیدن پوست خز و سنجاب و کرک آنها در نماز اشکالی ندارد، ولی نماز در اجزای سمور - که حیوان بری است و رنگ آن سرخ مایل به سیاهی است که از پوست آن پوستین گران قیمت می سازند - و قماقم که یک نوع میمون خیلی کوچک است و روباه و خرگوش جایز نیست. چیزی که در این زمان به آن خز می گویند خز بودن آن مورد اشکال است گرچه می توان در آن نماز خواند. امان نماز خواندن در اجزاء (ننک) که حیوانی است از خانواده سگ سانان و

کوچکتر از روباه است اشکالی ندارد.

پنجم: جایز نیست مرد در نماز لباس طلا باف به تن یا انگشتر طلا بدست، اگر چه زینتی باشد، ولی اگر آب طلا به آن داده باشند بطوری که عرف آن را رنگ طلا حساب کند مانعی ندارد. همچنین حمل ساعت طلا و سکه برای مردها جایز است، البته اگر زنجیر ساعت طلا باشد و به گردن یا لباس آویزان کند به گونه‌ای که عرفاً پوشش به حساب آید جایز نیست، ولی دکمه طلایی و نشان‌های نظامی که از طلا هستند مانعی ندارند.

(مسئله ۵۲۳) اگر مردی نداند یا فراموش کند که مثلاً انگشتر او از طلاست و با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است در صورتی که جهلش مرکب^(۱) باشد، یا اگر جهلش بسیط باشد که در آن معذور است، مثل جاهل قاصر و گر نه نمازش باطل خواهد بود، مثل جاهل مقصر.

(مسئله ۵۲۴) پوشیدن طلا برای مردها حتی در غیر نماز جایز نیست و گناه محسوب می‌شود، ولی اگر بر زینت کردن به طلا پوشش صدق نکند ظاهراً اشکالی ندارد، مثل آنکه دندان‌های جلو را طلا یاروپوش طلا کند، اما بستن دندان‌ها را با طلا و درست کردن دندان‌های داخل دهان از طلا هیچ اشکالی ندارد.

ششم: لباس مرد در نماز و غیر نماز بنا بر احتیاط واجب نباید از ابریشم خالص طبیعی باشد، ولی در جنگ و ضرورت مثل سرما و مرض مانعی ندارد و حمل آن در نماز و غیر نماز جایز است. همچنین فرش و روکش و آنچه که لباس بر آن صدق نکند یا به لبه لباس بدوزند و بنا بر احتیاط استحبابی از چهار انگشت بیشتر نباشد اگر چه ابریشم خالص طبیعی باشد جایز است. همچنین دکمه و نخ و قیطان ابریشمی اگر چه زیاد و متعدد باشد مانعی ندارد، اما لباسهای کوچکی که با آن ستر عورت نمی‌شود، بنا بر احتیاط واجب نباید از ابریشم باشد.

(مسئله ۵۲۵) جایز نیست آستر لباس از ابریشم باشد. اگر چه تا نصف آن باشد.

(مسئله ۵۲۶) اگر ابریشم با مقداری پنبه یا پشم و مانند اینها مخلوط شود که به آن عرفاً ابریشم خالص نگویند، پوشیدن آن مانعی ندارد. اما اگر پنبه، پشم و مانند آن به حد کم باشد که عرفاً به آن ابریشم صدق کند نماز بر آن جایز نیست.

۱- جهل مرکب: یعنی حکم را نداند و نداند که نداند.

(مسئله ۵۲۷) لباسی را که نمی‌داند از ابریشم خالص است یا نه، نیز اگر شک کند که ابریشم خالص است یا مخلوط پوشیدن آن جایز است.

(مسئله ۵۲۸) ولی می‌تواند بچه غیر بالغ را لباس ابریشمی و طلا باف بپوشاند، اما نماز بچه در آن بنا بر احتیاط صحیح نیست.

موارد تعذر پوشش شرعی

اگر نماز گزار لباسی نیابد، چنانچه علف و برگ درخت و گل در دسترس باشد، باید خود را با آنها بپوشاند و نماز اختیاری بخواند و چنانچه آنها نیز یافت نشوند و ناظر محترمی هم نباشد، باید ایستاده نماز بخواند و رکوع و سجود را با اشاره انجام دهد، و بنا بر احتیاط واجب دستها را بر عورت بگذارد. اگر ناظر محترم او را می‌بیند، نشسته نماز بخواند و رکوع و سجود را با اشاره بجای آورد و احتیاط مؤکد آن است که اشاره سجود بیش از رکوع باشد.

(مسئله ۵۲۹) اگر غیر لباس غصبی، طلا باف، حرام گوشت، یا ابریشم یا نجس لباس دیگری نداشته باشد و به پوشیدن آن ناچار شود، نماز در آنها صحیح می‌باشد، ولی اگر پوشیدن آنها از روی ناچاری نباشد، باید نماز را بصورت برهنه بخواند اگر چه بهتر آن است که احتیاطاً در خصوص لباس نجس بین نماز در آن و برهنه جمع کند، اگر چه نماز با لباس نجس مجزی است چنانکه در احکام نجاسات گذشت.

(مسئله ۵۳۰) اگر چیزی ندارد که در نماز، خود را با آن بپوشاند، چنانچه احتمال دهد که تا آخر وقت پیدا کند، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را تأخیر بیندازد و اگر ناامید باشد و در اول وقت نماز اضطراری بخواند، چنانچه تا آخر وقت چیزی پیدا نکند نماز او صحیح است، ولی اگر تا پایان وقت لباسی برای پوشاندن خود پیدا کند، نماز را باید اعاده نماید.

(مسئله ۵۳۱) اگر دو لباس دارد و اجمالاً بداند یکی غصبی یا ابریشمی و دیگری مثلاً مباح یا پنبه‌ای است، باید نماز را برهنه بخواند، ولی اگر اجمالاً بداند یکی حرام گوشت و دیگری حلال گوشت است یا اینکه یکی نجس و دیگری پاک است، باید در هر دو نماز بخواند.

مکان نمازگزار

(مسئله ۵۳۲) اگر یکی از محلّ مواضع هفتگانه سجود غصبی باشد، جایز نیست در آنجا نماز بخواند، عالم باشد یا جاهل، نماز واجب باشد یا مستحب خود ملک غصبی باشد یا منفعت آن یا حقّی به آن تعلق گرفته باشد که تصرف در آن جایز نیست مثل اینکه خمس آن را نداده باشد، جایز نیست در آن جا نماز بخواند. ولی در چند صورت خواندن نماز در مکان غصبی صحیح است ۱- در صورتی که معتقد به غصبی بودن مکان نباشد یا فراموش کرده باشد که مکان غصبی است، ولی به شرط اینکه خودش غاصب نباشد، ۲- کسی که ناچار یا مجبور به توقف در مکان غصبی باشد، مثل فردی که به ناحق در مکان غصبی زندانی شده باشد. نیز نماز در مکانی که توقف در آن به خاطر ضرر به نفس یا بدن در اثر سرما یا گرما حرام است، صحیح است، نیز نماز در مکانی که قمار و مانند آن بازی می کنند و زیر سقف و خیمه و فضای غصبی صحیح است بلکه نماز خواندن در زمین غصبی نیز که محلّ مواضع سجود نمازگزار مباح باشد صحیح است - مثل اینکه در آخر زمین غصبی بایستد و تکبیر و حمد و سوره و رکوع را انجام بدهد و هنگام سجده وارد زمین مباح شود - مراد از مکان نمازگزار جایی است که اوجسم یا سنگینی خود را روی آن بگذارد، غیر فضا و سقف و دیوار و مانند اینها.

(مسئله ۵۳۳) اگر معتقد باشد که زمین غصبی است و نماز بخواند نماز باطل است. اگر چه بعد معلوم شود که غصبی نبوده است. همچنین اگر معتقد باشد که مالک اجازه داده و نماز بخواند و بعد معلوم شود که راضی نبوده است، نماز باطل است.

(مسئله ۵۳۴) نماز خواندن یکی از شرکا در زمین مشترک بدون اجازه بقیه شرکا صحیح نیست. همچنین نماز خواندن در زمینی که مالک آن معلوم نیست، جایز نمی باشد مگر با اجازه حاکم شرع.

(مسئله ۵۳۵) اگر کسی جای شخصی را که در مسجد زودتر وارد شده و برای خود بواسطه جانماز یا مانند آن جا گرفته است، غضب کند گناهکار است ولی نمازش صحیح می باشد.

(مسئله ۵۳۶) نماز خواندن در مکان غصبی بدون اجازه صاحب ملک جایز نیست و اگر اجازه ندادن مخصوص یک نفر باشد در این صورت نماز همان یک نفر صحیح نیست.

(مسئله ۵۳۷) مراد از اذن مالک که بدون آن نماز باطل و باقی تصرفات جایز نیست شامل

اذن فعلی - که مالک با توجه به نماز مثلاً اجازه می‌دهد - و اذن تقدیری که نماز گزار از حال مالک بفهمد که اگر متوجه شود اجازه خواندن نماز خواهد داد، هر دو است بنابراین نماز در هر دو حالت صحیح است.

(مسأله ۵۳۸) فهمیدن اذن مالک یا به وسیله تصریح به زبان است مثل اینکه بگوید: در خانه من نماز بخوان، یا به وسیله فعل است مثل اینکه جا نماز برای او پهن کند یا به شاهد حال است مثل مهمانسراهایی که درب آنها باز است و در غیر این موارد نماز خواندن و تصرفات دیگر، جایز نیست مگر اینکه به اذن تقدیری مالک یقین کند. لذا استفاده از دستشویی و وضو گرفتن در بعضی از مجالس روضه خوانی مشکل است خصوصاً اگر مستلزم برداشتن پرده یا جمع کردن فرش‌ها باشد. همچنین نشستن در جاهایی که از شأن او کمتر است جایز نیست، مثل نشستن بالای پله‌های خانه و باز کردن در بعضی اتاق‌ها و داخل شدن در آن و امثال آن، خلاصه باید رضایت صاحب مجلس را در کیفیت تصرف و مقدار آن و جای نشستن، بدست آورد و باز بودن در خانه دلالت بر رضایت هر گونه تصرف در آن نیست.

(مسأله ۵۳۹) وارد شدن به حمام و کاروانسرا به قصدی غیر آنچه آن محل برای آن منظور آماده شده جایز نیست، مگر آنکه اجازه بگیرد، بنابراین وضو گرفتن از آب آنها و خواندن نماز در آنجا بدون اذن مالک یا وکیلش باطل است و حکم آنها مثل چلو کبابی‌های وسط راه نیست.

(مسأله ۵۴۰) وضو گرفتن و غسل نمودن و نماز خواندن در زمین بسیار وسیع، که معمولاً در آنجا وضومی گیرند و یا نماز می‌خوانند، به شرط اینکه صاحبان آنها مانع نشوند - اگر چه بعضی از مالکان زمین غیربالغ یا دیوانه باشند -، جایز است. همچنین استفاده از باغهایی که اطراف آن دیوار کشی نشده و منع وانکاری از مالکان آنها نیست، جایز می‌باشد.

(مسأله ۵۴۱) اگر زمین هموار باشد وزن برابر مرد یا جلوتر نماز بخواند، باید یک وجب بین آنها فاصله باشد و بنا بر احتیاط مستحبی جای ایستادن مرد از جای سجده زن جلوتر باشد یا بین آنها پرده یا فاصله ده ذراع باشد و فرقی بین محرم و نامحرم و زن و شوهر نیست و اگر زمین هموار نباشد و یکی در جای بلندتری بایستد که جلو بودن و برابر بودن صدق نکند، فاصله شرط نمی‌باشد.

(مسأله ۵۴۲) نماز خواندن جلوتر از قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام در صورتی که هتک حرمت به حساب آید جایز نیست، ولی اگر فاصله زیاد یا چیزی مانند دیوار مانع باشد بنحوی که هتک نباشد اشکالی ندارد، اما فاصله شدن ضریح و پارچه‌ای که روی آن افتاده کافی نیست، اما اگر نماز گزار غافل، یا معتقد باشد که جلوتر از قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام اطهار هتک حرمت آنان نیست، نمازش صحیح است.

(مسأله ۵۴۳) نماز خواندن در خانه‌هایی که آیه شریفه ۶۱ سوره مبارکه نور خوردن را در آنها بدون اجازه، جایز دانسته مثل خانه پدر و مادر و برادر و خواهر و عمو و عمه و دایی و خاله و خانه‌ای که کلید آن را در اختیار دارد و خانه دوست در صورتی که نداند صاحبان آنها کراهت دارند، جایز است. اما اگر بداند که کراهت دارد و راضی نیست نماز خواندن باطل است.

(مسأله ۵۴۴) اگر از روی جهل یا فراموشی وارد مکانی شود به خیال اینکه صاحب آن مکان راضی است و بعد متوجه گردد که صاحب آن راضی نیست، چنانچه در وسعت وقت باشد، نباید در آنجا نماز بخواند و اگر مشغول نماز شده، آن را بشکند. اما چنانچه وقت تنگ باشد، باید در حال خروج از نزدیکترین راه با مراعات قبله به مقدار ممکن نماز را بخواند و برای سجود اشاره کند و رکوع را انجام دهد اما اگر مستلزم تصرف بیشتری شود، باید با اشاره رکوع کند که در این صورت نمازش صحیح است و قضا ندارد.

مقصود از تنگی وقت این است که اگر نماز را به تأخیر بیندازد تا از زمین غصبی خارج شود، نتواند یک رکعت از آن را در وقت بخواند.

(مسأله ۵۴۵) محل سجده باید زمین و آنچه از آن می‌روید باشد و روی کاغذ نیز می‌شود سجده کرد، و سجده بر تربت امام حسین علیه السلام که فضیلت آن بسیار است بهتر می‌باشد. آنچه که زمین بر آن صدق نمی‌کند مانند معادن طلا و نقره نیز آنچه که گیاه بر آن صدق نمی‌کند مثل خاکستر و زغال، سجده بر آنها صحیح نیست، اما سجود بر کوزه، آجر، گچ و آهک پخته جایز است. به هر حال محل سجده هر چه که بوده باشد باید پاک و طاهر باشد.

(مسأله ۵۴۶) سجده بر گیاهان خوراکی اگر چه نارس باشد یا با پختن قابل خوردن باشد جایز نیست، مانند گندم، جو، حبوبات و سبزی خوردن و میوه، کدو و بادنجان، ولی سجده بر پوست و هسته آنها و کاه و یونجه و مانند اینها جایز است. همچنین سجده بر آنچه که قابلیت خوردن دارد

ولی متعارف نیست جایز می‌باشد، و سجده بر گل گاوزبان و تاجریزی و خاکشیر و مانند اینها که داروهای گیاهی و دارای بو و طعم خوب هستند نیز صحیح است. اما سجده بر گیاهانی که دارای بو و طعم خوب نیستند ولی برای درمان استفاده می‌شوند اصلاً اشکالی ندارد، هم چنین سجده بر گیاهانی که به خاطر ضرورت یا در سال قحطی استفاده می‌شوند یا نزد بعضی مردم گاه گاهی استفاده می‌شوند ولی در نزد اغلب مردم استفاده نمی‌شوند اشکالی ندارد.

(مسئله ۵۴۷) سجده بر گیاهان که عرفاً برای پوشاک از آنها استفاده می‌شود، اگرچه قبل از رسیدن و بافتن باشد جایز نیست، مانند پنبه، کتان و کنف. ولی سجده بر چوب و برگ درختان و شاخه و لیف خرما که صلاحیت پوشاک ندارد اگرچه در حال ضرورت پوشیده شوند، صحیح است. معیار در ملبوسات این است که در نزد اغلب مردم جزء ملبوسات باشد، اما اگر نادراً یا نزد بعضی مردم جزء ملبوسات باشد اشکالی ندارد، هم چنانکه مراد از مأكولات و ملبوسات این است که صلاحیت برای خوردن و پوشیدن داشته باشد ولو اینکه فعلاً قابل خوردن و پوشیدن نباشد و نیاز به پختن و بافتن داشته باشد.

(مسئله ۵۴۸) سجده بر کاغذ جایز است حتی اگر از چیزی ساخته شده باشد که سجده بر آن صحیح نباشد، اما بنا بر احتیاط مستحبی بهتر آن است که از آن استفاده نکند.

(مسئله ۵۴۹) سجده بر کاغذی که نوشته‌های آن رنگ به حساب آید و جرم نباشد، صحیح است.

(مسئله ۵۵۰) سجده بر هر آنچه که تقیه اقتضا می‌کند و ناچار باشد جایز است، اما اگر چیزی که سجده بر آن صحیح است وجود ندارد یا اگر باشد، به واسطه سرما یا گرما نمی‌تواند بر آن سجده کند، در این صورت باید بر لباسش سجده نماید و اگر ممکن نشد، می‌تواند بر هر چیز که در حال اختیار سجده بر آنها صحیح نیست، سجده کند.

(مسئله ۵۵۱) سجده بر گل و خاک سستی که پیشانی روی آن آرام نمی‌گیرد جایز نیست، اما اگر پیشانی بر آن آرام می‌گیرد جایز است ولی اگر در سجده اول چیزی به پیشانی بچسبد، باید برای سجده دوم آن را برطرف کند و چنانچه غیر از گلی که پیشانی روی آن آرام نمی‌گیرد چیزی پیدا نشود، با اشاره باید نماز بخواند.

(مسئله ۵۵۲) اگر نماز خواندن در زمین گلی مشقت داشته باشد بنحوی که سبب گل آلود

شدن بدن یا لباس گردد، می‌تواند با اشاره سجده کند و واجب نیست که برای تشهد و سجده بنشیند.

(مسئله ۵۵۳) اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می‌کند گم شود، چنانچه وقت وسعت داشته باشد، باید نماز را بشکند و اگر وقت تنگ باشد بطوری که حتی یک رکعت را هم در وقت نتواند بخواند، باید بر بدل به همان ترتیبی که گذشت سجده کند یعنی در صورت امکان بر لباس خود سجده کند و اگر ممکن نشد به هر چیزی که ممکن است سجده کند، ولی چنانچه وقت موسع باشد، باید قطع کند و دوباره بخواند حتی اگر یک رکعت را در وقت درک کند.

(مسئله ۵۵۴) اگر معتقد باشد که پلاستیک حکم کاغذ را دارد و سجده بر آن صحیح است و بعد از سجده اول یا دوم در اثناء نماز متوجه شود که سجده بر نایلون جایز نیست، باید نماز را قطع کند و دوباره بخواند، ولی احتیاط مستحبی این است که چنانچه چیزی که سجده بر آن صحیح است همراه خود داشته باشد، نماز را بر آن ادامه دهد و دوباره نماز را اعاده نماید.

(مسئله ۵۵۵) واجب است نماز گزار مکانی را برای نماز خواندن انتخاب کند که ثابت باشد و عدم استقرار، مانع از آرامش بدن و انجام دادن واجبات نماز نباشد، پس نماز بر چهارپایان در حال حرکت یا بر روی تاب و در ماشین در حال حرکت جایز نیست. نماز خواندن در هواپیما، کشتی و قطار در صورتی که آرامش بدن حفظ شود مانعی ندارد، والا اگر وقت وسیع است باید نماز را تا زمان ایستادن به تأخیر اندازد و اگر وقت تنگ است، واجب است که در حال سواره با رعایت استقبال قبله به حسب امکان نماز را بخواند. خلاصه نماز در حال سواره جایز است اگر متمکن از استقرار و استقبال باشد و بدون آن جایز نیست مگر اینکه ناچار باشد و اگر امکان استقبال قبله را فقط در حال تکبیرة الاحرام دارد باید به آن اکتفا کند و اگر استقبال اصلاً ممکن نباشد، ساقط می‌شود و بنا بر احتیاط استحبابی به قدر امکان سعی کند هر چه نزدیکتر به طرف قبله متمایل شود. نیز کسی که عذر دارد و مجبور است در حال پیاده روی نماز را بخواند، همین حکم را دارد.

(مسئله ۵۵۶) اگر مسافر هواپیما یا قطار بداند که قبل از طلوع آفتاب به ایستگاه یا فرودگاه می‌رسد ولی بیش از یک رکعت از نماز صبح را در وقت درک نخواهد کرد، در این صورت چنانچه بتواند در آنها رو به قبله نماز بخواند، واجب است که آن را بجا آورد و تأخیر نماز جایز نیست والا وظیفه اش جمع می‌باشد، یعنی باید در هر دو جا نماز بخواند.

(مسأله ۵۵۷) نماز واجب را می‌توان در حال اختیار در داخل کعبه خواند اگرچه احتیاط مستحبی ترک آن است، ولی در حال اضطرار اشکالی ندارد. اما نافله را اختیاریاً می‌توان در داخل کعبه معظمه خواند بدون اینکه احتیاط در ترک آن باشد.

(مسأله ۵۵۸) مستحب است نماز را در مسجد بخوانند و بهتر از همه مسجد الحرام است که نماز در آن برابر با یک میلیون نماز است و بعد مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز در آن برابر با ده هزار نماز است و بعد از آن مسجد کوفه و بیت المقدس که نماز در آنها برابر با هزار نماز است و بعد از آن مسجد جامع که نماز در آن برابر صد نماز است و بعد از آن مسجد قیبه که نماز در آن برابر بیست و پنج نماز است و بعد مسجد بازار که نماز در آن برابر با دوازده نماز است و نماز خواندن زن در خانه افضل می‌باشد، و بهتر است در پستوی خانه و اتاق عقب انجام شود.

(مسأله ۵۵۹) نماز خواندن در حرم اطهار علیهم السلام مستحب است بلکه گفته شده که از مسجد افضل می‌باشد و در روایت آمده که نماز در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام برابر با دویست هزار نماز است. (مسأله ۵۶۰) تعطیل نمودن مسجد مکروه است و در روایت آمده است که سه چیز نزد خداوند شکایت می‌کنند، مسجد متروکه که کسی در آن نماز نمی‌خواند و عالمی که نزد جاهلان است و آنها مسائل شرعی خود را نمی‌پرسند و قرآنی که گرد و خاک روی آن را گرفته و خوانده نمی‌شود.

(مسأله ۵۶۱) زیادرفتن به مسجد مستحب است و در خبر آمده است کسی که به مسجد می‌رود برای هر قدمی که برمی‌دارد تا به منزل برگردد ده حسنه برای او حساب می‌شود و ده گناه از او پاک می‌گردد و درجه به او داده می‌شود و همسایه مسجد اگر عذری مثل آمدن باران نداشته باشد، مکروه است در غیر آن مسجد نماز بخواند و در خبر آمده است برای همسایه مسجد نمازی نیست مگر در آن مسجد.

(مسأله ۵۶۲) اگر کسی در محلی نماز بخواند که احتمال عبور کسی از جلو نماز است مستحب است جلوی خود چیزی بگذارد و اگر چوب یا ریسمانی یا مقدار خاکی هم باشد کافی است.

(مسأله ۵۶۳) نماز خواندن در چند جا مکروه است: حمام، محل زباله، کشتارگاه، دستشویی، میکده، خوابگاه شتر، طویله اسب و قاطر و الاغ و گوسفند بلکه در هر جای آلوده و در وسط راه

مردم در صورتی که به عابران ضرر نزنند، اما اگر عابری از کار نماز گزار متضرر شوند نماز او حرام و باطل است همچنین نماز خواندن در جوی آب در زمانی که آب آن قطع است و در زمین شوره زار و آشپزخانه و مقابل آتش حتی چراغ و روبروی عکس جاندار یا روبروی قرآن و کتابی که باز است و بر روی قبر و در قبرستان یا روبروی قبر و بین دو قبر مکروه است، اما اگر در دو مورد اخیر حائلی باشد، یا ده ذراع با قبر فاصله داشته باشد کراهتی ندارد. همچنین نماز خواندن در جایی که در مقابل او انسانی قرار گیرد مکروه است. البته موارد دیگری از کراهت وجود دارد که در جای خود ذکر شده است.

اذان و اقامه

براستحباب اذان و اقامه در نمازهای یومیه چه ادا یا قضا و چه در سفر یا غیر سفر و چه در سلامتی یا مرض و چه به جماعت یا فردی و چه زن یا مرد تأکید شده است و نسبت به مردان در نماز ادایی و مخصوصاً مغرب و صبح بیشتر تأکید شده است و بالخصوص نسبت به اقامه تأکید بیشتری شده است، ولی اذان و اقامه در نمازهای واجب غیر یومیه و مستحبی مشروع و جایز نیست. (مسأله ۵۶۴) اگر در عرفات، روز عرفه، نماز ظهر و عصر را و در مشعر الحرام، شب عید قربان، نماز مغرب و عشا را جمع کند، اذان عصر و عشا عزی متاً ساقط می شود و جایز نیست.

(مسأله ۵۶۵) در چند مورد اذان و اقامه هر دو ساقط می شوند:

- ۱- در نماز جماعت، وقتی که امام، اذان و اقامه را از خارج شنیده باشد.
- ۲- کسی که وارد نماز جماعتی بشود که اذان و اقامه برای آن گفته اند اگر چه نشنیده باشد یا وارد نماز جماعتی شود که امام اذان و اقامه را از خارج شنیده است.
- ۳- کسی که وارد مسجد می شود و هنوز مأمومین متفرق نشده اند چه نماز را به جماعت بصورت امام یا مأموم و چه فردی بخواند، البته بشرطی اذان و اقامه از او ساقط می شود که نماز هر دو در یک مکان باشد، پس اگر جماعت در داخل مسجد باشد و نماز گزار بخواهد بر بام مسجد نماز بخواند، اذان و اقامه ساقط نمی شود.

ساقط شدن اذان و اقامه نماز گزار در صورتی است که نماز جماعت قبلی با اذان و اقامه انجام شده باشد و هر دو نماز ادائی و در وقت مشترک باشند، ولی اگر آن جماعت به اذان و اقامه

جماعت دیگری اکتفا نموده باشد یا نماز آنان باطل باشد به این ترتیب که مأمومین بدانند که امام فاسق بوده است، اذان و اقامه نماز گزار ساقط نمی شود و این حکم در غیر مسجد جاری نیست.

جمله های اذان و اقامه

اذان هیجده جمله است: «اللَّهُ أَكْبَرُ» چهار مرتبه، «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» و «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» و «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ» و «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» و «اللَّهُ أَكْبَرُ» و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» هر یک دو مرتبه. اقامه هفده جمله دارد که هر جمله آن دو مرتبه گفته می شود غیر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» آخر که یکبار است ولی بعد از حیلات و قبل از تکبیر دو بار «فَدَقَّامَتِ الصَّلَاةِ» اضافه می شود که جمعاً می شود ۱۷ جمله، سه جمله از اذان کم شد و دو جمله زیاد شد و مستحب است هر گاه اسم پیغمبر (ص) برده شود صلوات بفرستد و مستحب است بعد از دو شهادت به وحدانیت و رسالت، شهادت به ولایت و امارت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در اذان و اقامه گفته شود.

شرایط اذان و اقامه

در آنها چند شرط معتبر است:

۱- نیت، از اول اذان و اقامه تا آخر آنها و در نیت قصد قربت معتبر است چون هر دو از عبادات می باشند و تعیین نمودن نیز معتبر است. یعنی نماز گزار اگر نماز صبح را قصد کند باید اذان و اقامه را بعنوان نماز صبح بجا آورد، همچنین در بقیه نمازها، خلاصه نیت کند که: «اذان نماز صبح یا اقامه نماز صبح را بجا می آورم قریباً الی الله تعالی».

۲ و ۳ - عقل و ایمان، اکتفانمودن به اقامه بچه ممیز مجزی نیست گرچه اکتفا نمودن به اذان اوصحیح است.

۴ - ذکوریت: یعنی اذان و اقامه نماز جماعت مردان را باید مرد بگوید ولی در نماز جماعت زنان، اگر زن بگوید کافی است و اذان و اقامه زنان برای مردان کفایت نمی کند حتی برای محارم شان.

۵- ترتیب، یعنی باید اول اذان و بعد اقامه گفته شود و بین جمله ها باید ترتیب مراعات گردد، و اگر اشتباه شود باید بطوری اعاده کند که ترتیب حاصل گردد مگر آنکه موالات از بین رفته باشد

که در این صورت باید از اول اعاده کند.

۶- **موالات**، یعنی باید بین اذان و اقامه و بین جمله‌های اذان و اقامه نیز بین آن دو و نماز فاصله زمانی زیاد نباشد و اگر موالات مراعات نشود، اعاده لازم است.

۷- **عربیّت**، یعنی باید به زبان عربی و بدون غلط خوانده شود.

۸- **داخل شدن وقت**، یعنی اذان و اقامه قبل از داخل شدن وقت صحیح نیست، ولی جایز است که اذان صبح را قبل از فجر برای اعلام بگوید.

احکام اذان و اقامه

مستحب است در موقع اذان گفتن با وضو باشد و رو به قبله بایستد و دو انگشت را در گوش بگذارد و مرد با صدای بلند و کشیده اذان بگوید و سخن گفتن در بین آن مکروه است، ولی برای گفتن اقامه طهارت و ایستادن شرط است، اما کراهت سخن گفتن بعد از گفتن: «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» بیشتر می‌شود. مستحب است جمله‌های آخر اذان را وقف کند و با آرامش بگوید و در اقامه وقف با فاصله کمتر بخواند و الف و ه‌های لفظ جلاله را آشکارا ادا کند. همچنین مستحب است در اقامه صدا را بلند کند ولی کمتر از اذان باشد. موارد دیگری از مستحبات وجود دارد که در کتب مفصل و طولانی مذکور است.

(مسأله ۵۶۶) در چند مورد استحباب اذان کم است:

۱- اگر انسان اذان دیگری را بشنود می‌تواند به آن اکتفا نماید، ولی چنانچه خودش نیز اذان بگوید اشکالی ندارد.

۲- اگر انسان چند نماز قضا دارد و بخواهد آنها را پشت سرهم در یک زمان بخواند، می‌تواند بایک اذان و برای هر نماز یک اقامه بگوید و چنانچه برای هر نماز اذان هم بگوید، مانعی ندارد.

۳- اگر انسان ظهر و عصر یا مغرب و عشا را جمع کند، می‌تواند به یک اذان اکتفا نماید، اگرچه اذان گفتن برای نماز دوم اشکالی ندارد الا در دو مورد که جایز نیست:

اول- در سرزمین عرفات روز نهم ذی حجه در صورتی که بین نماز ظهر و عصر جمع کند.

دوم- در سرزمین مشعر الحرام شب دهم در صورتی که نماز مغرب و عشا را جمع کند.

حکم کسی که اذان و اقامه را ترک نموده است

کسی که تکبیرة الاحرام نماز را گفته باشد و عمداً اذان و اقامه یا یکی از آن دو را نگفته باشد، می‌تواند نماز را قطع کند و آن را با اذان و اقامه از سر بگیرد، اما احتیاط مستحب در آن است که نماز را قطع نکند، ولی اگر از روی فراموشی اذان و اقامه را ترک کرده باشد، مستحب است تا وقتی که رکوع نکرده برای درک اذان و اقامه، نماز را قطع نماید. همچنین اگر اقامه را به تنهایی فراموش کند تا وقتی که حمد را نخوانده است، مستحب است نماز را قطع کند و آنرا با اقامه بجای آورد و جایز است برای تدارک هر دو یا فقط اقامه اگرچه رکوع نموده باشد، نماز را قطع نماید.

یادآوری:

خدای متعال در قرآن فرموده: «فَذُفِّلِحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» یعنی بدرستی مؤمنانی که در نمازشان خشوع دارند، رستگار شده اند.

پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام چنانکه در اخبار زیادی آمده است فرموده اند: «آن مقدار از نمازبنده قبول می‌شود که با تمام وجود رو به سوی خدا آورده باشد، بنابراین کسی که رو به نماز می‌آورد باید با کسالت یا خواب آلود یا در فکر خود غوطه ور نباشد، بلکه دل به پروردگار دهد و خود را به امور دنیا مشغول ننماید، زیرا نماز وارد شدن بر خداوند است پس سزاوار است در حال نماز مثل بنده ذلیلی که راغب و راهب، ترسیده ولی امیدوار و مسکینی که متضرع است، باشد نمازی بخواند که گویا نماز آخر عمر اوست و دیگر به آن بر نمی‌گردد».

هنگامی که امام زین العابدین علیهم السلام به نماز می‌ایستاد مثل یک شاخه درخت ثابت بود که از او مگر آن مقدار که باد حرکت می‌داد حرکت نمی‌کرد و هر وقت امام باقر علیهم السلام و امام صادق علیهم السلام به نماز می‌ایستادند، رنگ چهره آنان تغییر می‌کرد و سرخ و زرد می‌شد گویا با کسی مناجات می‌کنند که او رامی‌بینند.

سزاوار است که انسان وقتی می‌گوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» راستگو باشد و بنده هوی و هوس نباشد و از غیر خداوند متعال کمک نخواهد و سزاوار است هرگاه بنده بخواند نماز یا عمل خیری دیگری را انجام دهد استغفار کند و از کارهایی که در محضر خداوند کوتاهی کرده پشیمان شود تا از جمله پرهیزگاران که خداوند در حق آنان فرموده: «الَّذِينَ يَتَّقُونَ اللَّهَ مِنْ الْمُتَّقِينَ» به حساب آید. وما توفیقی الا بالله عليه توكلت واليه انيب. حسبنا الله نعم الوكيل «و لا حول و لا قوة الا

بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

واجبات نماز

یازده چیز است: نیت، قیام «یعنی ایستادن»، تکبیرة الاحرام «یعنی الله اکبر گفتن» در اول نماز، قرائت، ذکر، رکوع، سجود، تشهد، سلام، ترتیب وموالات «یعنی پی در پی بودن اجزای نماز». ارکان - نماز که با کم شدن عمداً و سهواً آنها نماز باطل می شود - چهار چیز است: نیت، تکبیرة الاحرام، رکوع و سجود، ولی قیام متصل به رکوع رکن مستقلى نیست بلکه از اجزای تشکیل دهنده رکوع است، قیام در حال تکبیرة الاحرام شرط تکبیرة الاحرام است نه رکن مقابل آن. به غیر موارد چهارگانه، بقیه اجزای نماز غیر رکنی هستند که اگر اشتهاً ترک شوند نماز باطل نمی شود و در بطلان نماز به زیادی آنها تفصیلی است که خواهد آمد.

نیت

نیت در هر نمازی واجب است و دارای سه جزء می باشد:

- ۱- قصد قربت یعنی کار را برای خداوند انجام دهد چه از ترس عذاب یا رغبت در ثواب باشد و چه بخاطر دوستی و ایمان به خدا که شایسته عبادت است. لازم نیست نیت به زبان آورده شود یا مفصلاً در ذهن منظور کند، همچنین نیت وجوب یا استحباب و تمییز بین واجبات و اجزای آن نیز لازم نیست و این به خلاف واجب توصلی یعنی واجب غیر عبادی مثل ازاله نجاست از بدن و لباس است که اگر آن را به انگیزه خاصی شخصی انجام دهد عقاب را از خود دفع کرده ولی ثوابی نصیبش نمی شود و اگر به انگیزه الهی انجام دهد ثواب به او می دهند و اگر با دو انگیزه الهی و انگیزه شخصی آن کار را انجام دهد بطوری که اگر انگیزه شخصی نبود باز آن را به انگیزه الهی انجام می داد، از استحقاق عقاب رهایی پیدا کرده و به لطف خداوند مستحق ثواب می گردد.
- ۲- قصد اخلاص: یعنی ریا نکردن، زیرا ریا در هر عمل عبادی در ابتداء یا در اثناء، واجب یا مستحب، حرام و مبطل آن عبادت است. مقصود از ریا این است که عمل را برای رضایت و خوشایند مردم و پسند آنان انجام دهد. بنابراین هر عبادتی که به انگیزه مدح و ثنای مردم انجام شود باطل و حرام است.

اما اگر نماز گزار نماز و واجبات آن را برای خدا انجام دهد، ولی در مستحباتی که در ضمن نماز هست ریا کند چنانچه آن مستحب مستقل باشد - مثل قنوت - نماز را باطل نمی کند ولی آن مستحب باطل می شود و چنانچه آن مستحب صفتی برای نماز باشد، مثل اینکه نماز را در مسجد یا به جماعت یا در اول وقت به جای آورد اینگونه ریا بر دو قسم است:

۱ - قصد ریا فقط بسبب حضور او در مسجد یا در نماز جماعت یا در اول وقت باشد تا مدح و ثنای مردم را با نیرنگ به سبب حضور خود نه با نماز خواندن کسب کند چه نماز بخواند یا نخواند، به این معنی که مردم او را اهل جماعت و اهل نماز اول وقت و اهل مسجد بدانند، بنابراین اگر نماز خواند می تواند برای خدا باشد و نمازش صحیح است.

۲ - قصدش از مسجد رفتن و به جماعت خواندن و مانند آن انتخاب بهترین فرد نماز باشد و غرضش این باشد که اهتمام و حرص خود را برای اختیار بهترین نوع نماز به مردم نشان دهد، در این صورت ریا موجب بطلان نماز می شود.

۳ - شرط سوم از شرائط قصد قربت این است که در قصد خود اسم و عنوانی را که شارع برای نماز معین نموده است مشخص کند - مثل نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا و نافله های آنها و جمعه و نماز شب و آیات و عید قربان و فطر و نماز استسقا و مانند اینها - و مکلف باید در قصد خود معین کند که کدام نماز را می خواند اگرچه آن نماز در نوع، عدد و کیفیت منحصر به فرد باشد مثل نماز مغرب. این سه قصد یعنی: (قصد قربت، قصد اخلاص و قصد عنوان نماز) باید مقارن با نماز با تمام اجزایش از تکبیرة الاحرام تا سلام باشد و مقصود از مقارنت این است که نیت از اولین جزء از اجزاء نماز مؤخر نباشد و الا همان جزء بدون نیت واقع و سبب بطلان نماز می شود. البته آگاهی و توجه کامل و مفصل بسوی نیت در تمام اجزاء نماز شرط نیست بلکه اگر به نحو اجمال در ذهن خود نیت را داشته باشد، بطوری که اگر از او سؤال شود متوجه باشد و بگوید مثلاً نماز ظهر را برای خدا می خوانم، کافی است.

(مسأله ۵۶۷) اگر غیر ریا حرامی دیگر ضمیمه عبادت باشد و موجب حرمت عبادت شود، عبادت را باطل می کند، مثل تصرف در مکان غصبی ولی اگر آن ضمیمه راجح یا مباح باشد و انگیزه قصد قربت به تنهایی صلاحیت برای انجام دادن آن عبادت را داشته باشد، حتی اگر ضمیمه به همراه نباشد، آن عبادت صحیح است و باطل نخواهد بود، مثل اینکه نماز را زیر کولر در

تابستان بخوانند که اگر مسئله خنک شدن هم نبود نماز را می خواند ولی اگر به تنهایی صلاحیت نداشته، ظاهراً عبادت را باطل می کند. مثل اینکه نماز را زیر کولر در تابستان بخوانند به نحوی که اگر زیر کولر نبود اصلاً نماز را نمی خواند.

(مسئله ۵۶۸) اگر در مقدمات نماز «مانند طهارت بدن و لباس» ریا کند نماز باطل نمی شود، نیز اگر ریا را در عملی خارج از نماز انجام دهد مثل صدقه دادن هنگام نماز. همچنین اگر نماز را برای خداوند بخواند ولی بداند که اگر مردم او را در این حال ببینند او را مدح و ثنا کنند، مادامیکه برای آنان نماز نمی خواند ریایی مرتکب نشده و نماز او صحیح است. نیز مجرد خطور ریا در قلب، ضرری به نماز نمی رساند مادامی که برای آن نماز را نمی خواند و اگر قصد او از نماز در مسجد یا در جماعت برای رفع تهمت از خود باشد یا اینکه مردم به این کار تشویق شوند، نه فقط ضرری ندارد بلکه کار خوبی است.

ریا بعد از عمل مفسد عمل نیست مثل اینکه بعد از نماز جمعه با مردم صحبت کند که من نماز جمعه بودم اگر چه مکروه و گاهی حرام است.

(مسئله ۵۶۹) عُجَب، کار حرامی است و ثواب عمل را از بین می برد اگر چه عمل باطل نمی شود. عُجَب این است که نماز گزار از عبادت خودش خوشش آید و آنرا فضیلتی برای خود بداند و بر خدا منت بگذارد که حق تو را خیلی خوب و کامل ادا کرده ام.

(مسئله ۵۷۰) اگر نماز اسم خاصی داشته باشد مکلف باید آن را مشخص نماید اگر چه منحصر به فرد در کیفیت و عدد باشد، ولی در بعضی موارد تعیین اجمالی به عنوان «آنچه ذمه ام مشغول است» کفایت می کند. مثل آنکه دو یا چند نماز صبح یا ظهر در ذمه اش باشد بدون تعیین اینکه این اولی است یا دومی، دو تا نماز صبح یا ظهر بخواند کفایت می کند. پس اگر مکلف یک نماز دو رکعتی بخواند به اسم نماز صبح یا به اسم نافله صبح در حالی که دو تا نماز صبح به عهده اش باشد یا دو نافله صبح را قضاء کرده باشد صحیح است، اما اگر هیچ کدام از نافله و فریضه را تعیین نکند باطل می باشد، ولی اگر دو نماز مستحبی نذر کند و عنوان خاصی نداشته باشند، می تواند بدون عنوان و اسمی آنها را بگذارد.

(مسئله ۵۷۱) اگر به عنوان مثال ذمه اش به نماز ظهر مشغول باشد و نداند آنچه که در ذمه دارد نماز ظهر ادایی است یا قضایی، می تواند به قصد آنچه ذمه اش فعلاً مشغول است انجام دهد و اگر

معتقد باشد که آن نماز ظهر ادایی است و نیت اداء کند و در واقع قضا باشد یا برعکس صحیح است، ولی اگر دو نماز ادا و قضا بر ذمه باشد و تعیین نکند کدامیک را می خواند، مجزی نیست.

(مسأله ۵۷۲) جزم به نیت در صحت عبادت لازم نیست، پس نماز گزار در عین اینکه لباس پاک دارد، چنانچه در لباس مشکوکی که نداند پاک است یا نه، نماز بخواند و بعد بفهمد که پاک بوده است نمازش صحیح خواهد بود. همچنین نماز گزار با اینکه می تواند در جایی که شلوغ نیست نماز بخواند، ولی در عین حال چنانچه در جای شلوغ نماز بخواند و احتمال دهد که بتواند آنرا تمام کند و تمام کند نمازش صحیح خواهد بود.

(مسأله ۵۷۳) قصد التفات تفصیلی در هنگام انجام دادن عبادت لازم نیست، بلکه اگر قبل از انجام دادن عبادت متوجه باشد و قصد کند، چنانچه در حین انجام دادن عمل قصد اجمالی داشته باشد که این کار را از اول تا آخر به انگیزه امر پروردگار انجام می دهد در صورتی که اگر به ذهن خود توجه کند، بداند که عمل را به قصد امر الهی بجا می آورد، یا اگر از او سؤال کنند بتواند جواب بدهد که نماز می خوانم و بدون جواب نماند کافی است و این همان معنای استمرار حکمی نیت تفصیلی است که ذات نیت حقیقتاً استمرار دارد.

(مسأله ۵۷۴) اگر در بین نماز قطع آن را نیت کند یا نیت کند چیزی که نماز را قطع می کند انجام دهد، یا میان قطع نماز و ادامه آن مردد شود، چند صورت دارد:

۱ - نماز را با چنین نیتی گرچه فعل منافی را انجام ندهد تمام نماید در این صورت نماز باطل است.

۲ - بعد از نیت قطع نماز بعضی از اجزای آن را بجا آورد سپس به نیت اول برگردد، در این صورت چنانچه آن اجزاء به جا آورده شده، مانند رکوع و سجود باشد نماز باطل می شود و چنانچه آن جزء مثل تشهد و حمد و سوره باشد و به قصد اینکه اینها جزء همین نمازی هستند که نیت قطع آن را نموده است به جا آورد، در این صورت نیز نماز باطل می شود و اگر به قصد آنکه جزء مستقلی هستند به جای آورد، چنانچه بعد از عدول از نیت قطع آنچه را که انجام داده بود مجدداً اعاده کند و دنباله نماز را به جای آورد نماز صحیح است.

۳ - اگر قبل از انجام دادن جزئی از اجزاء نماز از نیت قطع برگردد و نماز را تمام کند، نماز صحیح است.

(مسئله ۵۷۵) اگر در بین نماز شك کند که نیت ظهر کرده است یا عصر، چنانچه بداند نماز ظهر را نخوانده، می تواند نیت ظهر کند و نماز را تمام کند و بعد عصر را بخواند و اگر ظهر را خوانده باشد، نمازش باطل است و باید عصر را اعاده نماید. همچنین اگر در بین نماز شك کند که به نیت مغرب نمازی خواند یا به نیت عشا، چنانچه مغرب را نخوانده و قبل از رکوع رکعت چهارم باشد، می تواند نیت مغرب کند و نماز را تمام کند و اگر مغرب را خوانده باشد، نمازش باطل خواهد بود و باید عشارادوباره بخواند.

(مسئله ۵۷۶) اگر نماز گزار با نیت نماز واجب وارد نماز شود و بعد غفلت کند و به عنوان اینکه نافله است تمام نماید، نماز واجب او صحیح است. همچنین اگر عکس آن بشود، به این ترتیب که به نیت نماز نافله وارد نماز شود و در بین نماز غافل شود و به عنوان اینکه فریضه است نماز را تمام کند، نماز نافله او صحیح است.

(مسئله ۵۷۷) اگر برای نمازی معینی مثل نماز ظهر بایستد و مشغول شود و بعد شك کند که نیت همان نماز را نموده، یا نیت نماز دیگری کرده است، در این صورت نمازش باطل می شود و باید اعاده کند.

(مسئله ۵۷۸) عدول از نمازی به نماز دیگر جایز نیست مگر در شش مورد:

۱- اگر دو نماز ادایی و به نحو ترتیب باشند مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشا، چنانچه قبل از خواندن نماز اولی وارد دومی شود و در بین آن یادش بیاید که اولی را بجا نیاورده است، باید به نماز اول عدول کند.

۲- اگر دو نماز قضایی و به نحو ترتیب باشند و مشغول دومی شود و در بین آن یادش بیاید که نماز قبلی را نخوانده، باید به نماز اولی عدول کند. نیز عدول در نمازهایی که به نحو ترتیب نیست، جایز است مثل اینکه وارد نماز ظهر شود و قبل از رکوع رکعت سوم یادش بیاید که نماز صبح از او قضا شده - می تواند به صبح عدول کند و اگر بعد از رکوع رکعت سوم باشد ظهر را تمام کند و بعد صبح را بخواند.

۳- اگر بعد از آنکه وارد نماز ادا شود یادش بیاید که قضا دارد، می تواند به قضا عدول کند و همه موارد عدول که ذکر شد در صوتی است که از محل آن تجاوز نکرده باشد، پس اگر وارد نماز عشا شود و در رکوع چهارم باشد و یادش بیاید که مغرب را نخوانده نمی تواند به نماز مغرب

عدول کند بلکه باید آن را تمام کند بعد نماز قضایی مغرب را انجام دهد.

۴ - اگر در رکعت اول نماز واجب روز جمعه سوره جمعه را فراموش کند، مستحب است به نافله عدول کند و نماز واجب را با سوره جمعه بخواند.

۵ - اگر نماز واجب فرادی می خواند و نماز جماعت برپا شود، مستحب است به شرط اینکه محل عدول نگذشته باشد به نافله عدول کند و تمام کند و نماز واجب را با جماعت بخواند.

۶ - اگر مسافر نماز قصر بخواند و قبل از سلام نیت ده روز کند، باید به نماز تمام عدول کند و اگر کسی که قصد ده روز کرده و مشغول نماز چهار رکعتی شده است، پیش از رکوع رکعت سوم از اقامت خود منصرف شود، باید به نماز قصر عدول نماید، ولی اگر بعد از رکوع رکعت سوم عدول کند، نمازش باطل است.

(مسأله ۵۷۹) اگر در جایی که عدول صحیح نیست اشتهاً عدول کند و بعد یادش بیاید چنانچه فعلی از افعال نماز را انجام نداده باشد، یا فعلی همچون حمد و سوره و تشهد خوانده باشد، باز هم جایز است به نیت اول برگردد و آنها را اعاده کند و نماز را تمام نماید و چیزی بر او نیست و اگر از ارکان نماز مثل رکوع و دو سجده انجام داده باشد، نمازش در هر حال باطل خواهد بود، مثلاً اگر کسی نماز عصر بخواند و به ظهر عدول کند و بعد بفهمد نماز ظهر را خوانده است، چنانچه فعلی را انجام نداده باشد یا اگر مثل حمد و تشهد به اسم نماز ظهر بجای آورده باشد، باید به نماز عصر برگردد و حمد و تشهد و مانند آنها اعاده کند و اگر ارکان را بجای آورده باشد مثل رکوع و سجود نماز عصرش باطل است.

(مسأله ۵۸۰) اگر نماز قضا می خواند و یادش بیاید قضای دیگری دارد که سابق بر آن فوت شده، می تواند به آن عدول کند و چنانچه باز یادش آمد که قضای سومی دارد سابق بر آن، می تواند دوباره به آن قضای سوّمی عدول کند.

تکبيرة الاحرام

تکبيرة الاحرام یعنی گفتن «الله اکبر» و گفتن معنای آن به زبان عربی یا ترجمه آن مجزی نمی باشد و اگر تکبیر تمام گفته شود، بجا آوردن کارهایی که منافی با نماز است حرام می شود. تکبيرة الاحرام رکن است با کم شدن آن عمداً و سهواً، نیز با دو بار گفتن آن، نماز باطل

می‌شود، و باید مجدداً آن را برای بار سوم تکرار کند، اگر بار چهارم بگوید باطل است، باید بار پنجم بگوید. بنابراین باید فرد باشد و زوج مبطل است. زیاد شدن تکبیرة الاحرام سهواً علی الظاهر نماز را باطل نمی‌کند. واجب است آن را به عربی صحیح تلفظ کند و جاهل آن را باید یاد بگیرد یا و به او تلقین شود و اگر ممکن نشد هر مقداری که می‌تواند بگوید و اگر آن مقدار را هم نتوانست، معنای آن را بگوید و الا ترجمه آن را بگوید.

(مسئله ۵۸۱) احتیاط واجب آن است که تکبیرة الاحرام را به چیزی که قبل از آن خوانده می‌شود یا به بسمله و مانندش که بعد از آن است متصل نکند. همچنین اسم جلاله را موصوف به صفات جلالیه و جمالیه نکند، یعنی اینطور نگوید «اللّه العظیم اکبر» و «اللّه الرحمن اکبر» و سزاوار است لام «اللّه» و راء «اکبر» را با تفخیم تلفظ کند.

(مسئله ۵۸۲) واجب است موقع گفتن تکبیرة الاحرام ایستاده باشد و اگر عمداً یا سهواً قیام را ترک کند نماز باطل می‌شود و فرقی بین مأمومی که امام را در حال رکوع درک کند و غیر او نیست، بلکه باید بعد از گفتن تکبیرة الاحرام مقدار کمی صبر کند تا یقین نماید که آن را در حال قیام گفته است ولی استقرار مقابل راه رفتن و تمایل از یک طرف به طرف دیگر یا بمعنای طمأنینه اگر چه در حال تکبیر گفتن واجب است، لکن ترک سهوی آن نماز را باطل نمی‌کند.

(مسئله ۵۸۳) کسی که لال است به هر طوری که می‌تواند، تکبیرة الاحرام را بگوید و اگر از گفتن عاجز باشد با انگشت اشاره نماید و زبانش را نیز اگر ممکن باشد به گفتن تکبیرة الاحرام حرکت دهد.

(مسئله ۵۸۴) گفتن شش تکبیر غیر از تکبیرة الاحرام که همراه با تکبیرة الاحرام هفت تا می‌شوند جایز است و می‌تواند بر پنج و یا سه تکبیر اکتفا کند، بهتر آن است که تکبیر آخر به نیت تکبیرة الاحرام باشد.

(مسئله ۵۸۵) مستحب است امام یک تکبیر از آن هفت تکبیر را بلند و بقیه را آهسته بگوید و درحالی که دستها را تا گوش یا مقابل صورت یا تا گودی گلو بالا برده تکبیر بگوید بطوری که تمام انگشتان دست بهم چسبیده و کف دستها رو به قبله باشند.

(مسئله ۵۸۶) کسی که تکبیرة الاحرام را از روی عمد و علم یا جهل یا فراموشی ترک نماید یا ایستادن را در حال تکبیر ترک نموده و آن را در حال نشسته بگوید نمازش باطل است، ولی اگر

از روی جهل یا فراموشی تمام قامت ایستاده نباشد یا در حال قیام آرامش نداشته باشد و تکبیره الاحرام بگوید نمازش صحیح است، اما اگر از روی عمد والتفات باشد نماز باطل می‌شود. کسی که دو بار تکبیر بگوید با قصد تکبیره الاحرام و عالم و متوجه به حکم شرعی باشد نمازش باطل می‌شود، اما اگر از روی سهو یا جهل باشد، نمازش صحیح است.

(مسأله ۵۸۷) اگر تکبیر بگوید و شک کند که آیا تکبیره الاحرام نماز بوده که باید دنباله آن حمد قرائت حمد کند یا تکبیره رکوع بعد از قرائت بوده است، بنا را بگذارد که این تکبیر، تکبیره الاحرام نماز بوده است و اگر در صحت تکبیره الاحرام شک نماید، بنا را بر صحت آن بگذارد و اگر شک کند که تکبیره الاحرام را گفته یا نه، در صورتی که وارد قرائت شده باشد به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۵۸۸) جایز است تکبیرهای هفت گانه را پشت سرهم وبدون دعا بگوید وافضل آن است که بعد از سه تکبیر بگوید: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاعْفُرْ لِي ذَنْبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ» وبعد از دو تکبیر دیگر بگوید: «لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ وَالْخَيْرَ فِي يَدَيْكَ وَالشَّرَّ لَيْسَ إِلَيْكَ وَالْمَهْدَىٰ مَنْ هَدَيْتَ لَا مَلْجَأَ مِثْلَكَ إِلَّا إِلَيْكَ سُبْحَانَكَ وَحَنَائِكَ تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ سُبْحَانَكَ رَبَّ أَلْبَيْتِ». وبعد از دو تکبیر دیگر بگوید: «وَجَهَّتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ حَنِيفاً مُسْلِماً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ». وبعد: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» گفته و سوره حمد را بخواند.

قیام «ایستادن»

قیام در موقع گفتن تکبیره الاحرام و قیام متصل به رکوع مقوم رکن است نه اینکه رکن نماز باشند، پس کسی که در حال نشسته تکبیر بگوید اگرچه از روی سهو و فراموشی باشد یا در حال نشستن رکوع انجام دهد اگرچه از روی سهو یا خمیده برخیزد تا به رکوع رسد نمازش باطل می‌شود، ولی قیام در غیر این دو مانند قیام موقع خواندن حمد و سوره یا خواندن تسیحات اربعه و قیام بعد از رکوع اگرچه واجب هستند ولی مقوم رکن نیستند، پس اگر سهواً حمد یا تسیحات را نشسته بخواند و برای رکوع قیام کند و بعد متوجه شود همچنین اگر قیام بعد از رکوع را فراموش

کند و به سجده برود، نمازش صحیح است.

(مسئله ۵۸۹) اگر برای غیر رکوع خم شود و در همان حال خمیدگی قصد رکوع نماید، کفایت نمی کند و نمازش باطل می شود، اگرچه از روی فراموشی یا جهل باشد. ولی اگر به حد رکوع نرسد ابتدا بایستد و بعد رکوع کند یا اگر به حد رکوع رسیده ولی قصد رکوع نکند، نمازش صحیح است.

(مسئله ۵۹۰) اگر انسان در حال قیام برای رکوع خم شود ولی در حال خم شدن از رکوع غفلت نموده، به سجده برود و سجده را انجام دهد و متوجه حال شود چنانچه مطمئن باشد که بعد از تحقق مسمای رکوع از قیام غافل شده است نمازش صحیح است چه بعد از دو سجده متوجه شود و چه قبل از آن و اگر مطمئن نباشد که مسمای رکوع انجام یافته و پیش از سجده دوم متوجه شود، باید بایستد و رکوع و سجود بجا آورد، و در این صورت نماز او درست است و سجده وسطی لغو است و اگر یاد آوری او بعد از سجده دوم باشد نمازش باطل است. همچنین اگر از رکوع غفلت کند و به سجده برود و پیش از سجده دوم متوجه شود، باید بایستد و رکوع و سجود انجام دهد و در این صورت نماز او صحیح است و اگر بعد از سجده دوم باشد، نمازش را باید اعاده کند.

(مسئله ۵۹۱) اگر نمازگزار در حال قیام شک کند که قیام او قبل از رکوع است یا بعد از آن باید به رکوع رود و اگر خود را در حال رکوع بیابد و شک کند ذکر واجب را گفته است یا نه، باید ذکر را بگوید.

(مسئله ۵۹۲) اگر نمازگزار در حال سجود شک کند که رکوع کرده است یا نه، به شک خود اعتنانماید و بنا را گذارد که رکوع را انجام داده است، بشرط آنکه احتمال دهد که متوجه بوده باید رکوع را قبل از سجود انجام دهد، ولی اگر در حال خم شدن به سجود شک کند که رکوع نموده یا نه، اول باید بایستد و بعد رکوع نماید و اگر بعد از سر برداشتن از رکوع یا سجده در صحت رکوع و سجود شک کند، بنا را بر صحیح بودن آنها بگذارد، و اگر بعد از رکوع شک کند که ذکر واجب را گفته است یا نه، و یا آن را صحیح گفته است یا نه، بنا را بر گفتن صحیح بودن بگذارد.

(مسئله ۵۹۳) در صورت امکان، واجب است که نمازگزار در قیام بطور معتدل و کاملاً راست

بایستد و اگر به چپ یا راست خم شود یا پاها را خیلی باز کند که ایستادن بر آن صدق نکند نمازش باطل است، ولی پایین انداختن سر مانعی ندارد. در قیام غیر متصل به رکوع نیز واجب است که آرامش داشته باشد و بنابراین احتیاط مستحب بر هر دو پا باید بایستد و بریک پا و یا روی ناخن پاها نایستد و تکیه بر عصا و دیوار و انسان در حال قیام نمودن مکروه است و در صورت امکان ترک آن احوط و اولی است.

(مسأله ۵۹۴) اگر بر مقداری که عرفاً قیام صدق می کند قدرت دارد، اگر چه خمیده یا پاها باز باشد باید نماز را ایستاده بخواند و اگر از این مقدار هم ناتوان باشد نشسته نماز بخواند و در صورت امکان باید کمر راست بوده، با استقرار و آرامش باشد و اگر از نشستن اضطراری هم ناتوان باشد، باید رو به قبله به طرف راست بخوابد آن گونه که مرده را در قبر می خوابانند و اگر از این نیز عاجز باشد بر طرف چپ رو به قبله بخوابد و اگر از این نیز عاجز باشد بر پشت بخوابد بطوری که رو به قبله باشد، مثل حالت احتضار، در همان حال نماز را انجام دهد و بنابراین احتیاط واجب برای رکوع و سجود با سر اشاره کند، ولی برای سجود بیشتر اشاره نماید و اگر از این هم ناتوان باشد می تواند با دو چشم اشاره کند.

(مسأله ۵۹۵) اگر نماز گزار در ابتداء می تواند بایستد ولی نمی تواند از حال ایستاده به رکوع رود، باید تکبیر الاحرام و قرائت را ایستاده بگوید و بعد بنشیند و رکوع را نشسته بجا آورد و بعد به سجده رود و بقیه نماز را نشسته تمام کند و بهتر آن است که یک نماز ایستاده دیگر بخواند که رکوع را در همان حال ایستاده با اشاره بجای آورد.

(مسأله ۵۹۶) اگر مقداری از نماز را بتواند ایستاده بخواند واجب است بایستد تا زمانی که احساس ضعف و ناتوانی بکند. در این صورت می تواند بنشیند و نمازش را ادامه دهد و همین که قدرت پیدا کرد باید دوباره بایستد و نماز را ادامه دهد و لازم نیست آنچه را در حال نشستن انجام داده اعاده کند، بنابراین اگر وقت تنگ باشد، نماز گزار باید قرائت را نشسته بجای آورد و به مجرد اینکه بر قیام قدرت یافت باید بایستد سپس به رکوع برود، ولی اگر وقت تنگ نباشد، اما عاجز و ناتوانی تا آخر وقت ادامه داشته باشد، نمازش صحیح است و اعاده ندارد. ولی اگر ناتوانی تا آخر وقت ادامه نداشته باشد، چنانچه در همان نماز قادر به تدارک باشد باید اعاده کند، مثلاً اگر بعد از قرائت قدرت پیدا کند، باید بایستد و قرائت را دوباره اعاده نماید سپس به رکوع برود و اگر تدارک

ممکن نباشد، چنانچه قیام برای تکبیرة الاحرام یا برای قیام متصل به رکوع فوت شده باشد، باید نماز را نیز اعاده کند والا اعاده لازم نیست.

(مسأله ۵۹۷) اگر نماز گزار بر قسمتی از قیام قادر باشد و امر دائر شود که جزء اول را با قیام بجای آورد یا جزء دوم را، باید برای جزء اول نماز قیام کند، اگرچه رکن نباشد و نیمه دوم رکن باشد.

(مسأله ۵۹۸) مستحب است در حال قیام شانه و دستها را پایین بیندازد و کف دستها را بر رانها مقابل زانوها بگذارد و انگشتها را بهم بچسپاند و جای سجده را نگاه کند و پاها را رو به قبله موازی هم قرار دهد و میان آنها را به قدر سه انگشت یا به مقدار یک وجب باز بگذارد و بر هر دو بطور مساوی تکیه کند و در حال خضوع و خشوع باشد، مانند بنده ذلیلی که در مقابل مولای بزرگ ایستاده است.

قرائت

در رکعت اول و دوم نماز واجب و مستحب باید حمد خوانده شود و در نماز واجب خواندن سوره بنا بر احتیاط واجب است و بعید نیست که خواندن قسمتی از سوره کافی باشد، ولی احتیاط در کامل کردن آن است.

(مسأله ۵۹۹) اگر عمداً سوره را بر حمد مقدم بدارد، بنا بر احتیاط نماز را اعاده کند و اگر سهواً مقدم کند و قبل از رکوع متوجه شود در صورتی که حمد را بعد از سوره خوانده باشد احتیاطاً سوره را دوباره بخواند و اگر حمد را نخوانده باشد، حمد را خوانده، سپس سوره را بخواند و اگر بعد از رکوع متوجه شود که سوره را پیش از حمد خوانده و اگر حمد و سوره یا یکی از آنها را فراموش کند و بعد از رکوع متوجه شود، نماز را ادامه دهد.

(مسأله ۶۰۰) بنا بر احتیاط، سوره در نماز فریضه واجب است اگرچه همان نماز در حالاتی خاص مستحب شود، مثل نمازی که اعاده می شود، ولی سوره در نماز مستحبی بنا بر اقوی واجب نیست اگرچه به نذر و غیره واجب بشود. البته نافله هایی که در کیفیت آنها سوره مخصوص وارد شده، باید همان سوره خوانده شود و گرنه آن نماز مشروعیت ندارد مگر آنکه سوره شرط کمال آن باشد نه شرط مشروعیت.

(مسأله ۶۰۱) اگر وقت نماز تنگ باشد، یا در کاری عجله داشته باشد، یا از چیزی بترسد و یا به مرضی گرفتار باشد که خواندن سوره برایش مشقت داشته باشد، وجوب خواندن سوره در نماز فریضه ساقط می شود.

(مسأله ۶۰۲) اگر وقت تنگ نباشد می تواند سوره های بلند را اختیار کند، ولی اختیار سوره بلند در تنگی وقت جایز نیست و اگر از روی عمد والتفات در تنگی وقت سوره طولانی را بخواند تا اینکه از وقت خارج شود نمازش باطل است، اما اگر در وقت باقیمانده از سوره بلند به سوره کوتاه عدول کند نمازش صحیح خواهد بود. اگر به مقداری از آن سوره بلند که خوانده اکتفا کند و در وقت نماز را تمام نماید، بعید نیست که نماز او صحیح باشد اگر چه بهتر است احتیاطاً نماز را اعاده نماید. اگر از روی سهو در تنگی وقت سوره بلندی را اختیار کند، باید به سوره ای عدول کند که وقت گنجایش آن را داشته باشد و اگر غفلت او دوام یا بد و بعد از فراغ از نماز متوجه شود، نمازش باطل و باید آن را قضا کند.

(مسأله ۶۰۳) برای نماز گزار خواندن یکی از چهار سوره ای که آیه سجده واجب دارد جایز نیست و اگر یکی از آنها را بخواند و آیه سجده را تلاوت نماید و سجده کند نمازش باطل است، و اگر سجده نکند گناهکار است هر چند که نمازش صحیح است و اگر از روی فراموشی و غفلت بخواند و قبل از آیه سجده متوجه بشود، بنا بر احتیاط باید به سوره دیگر عدول کند و نماز را تمام نماید، که در این صورت نمازش صحیح است. همچنین اگر بعد از آن ملتفت شود و از روی فراموشی سجده کند نمازش صحیح است ولی اگر قبل از سجده متوجه شود، چنانچه سجده کند نمازش باطل و اگر سجده نکند گناهکار است، ولی نمازش صحیح می باشد.

(مسأله ۶۰۴) اگر در حال نماز آیه سجده را گوش بدهد، می تواند با سر، به سجود اشاره کند و نماز او صحیح است، ولی بعد از نماز بنا بر احتیاط استحبابی دوباره سجده کند و اگر بدون اختیار آیه سجده را بشنود مطلقاً سجده واجب نمی شود.

(مسأله ۶۰۵) در نمازهای مستحبی خواندن سوره ای که سجده واجب دارد به تنهایی یا با سوره دیگر جایز است و باید در وقت تلاوت آیه سجده، سجده کند، سپس نماز را ادامه دهد، همچنین اگر فقط آیه سجده را بخواند باز هم باید سجده کند. و سوره های سجده عبارتند از: الم سجده، فصلت، نجم و علق.

(مسئله ۶۰۶) بسمله جزء سوره حمد است، ولی جزئیات آن برای دیگر سوره‌ها محل اشکال است ولی احتیاط آن است که گفتن بسمله در تمام سوره‌ها ترک نشود مگر در سوره براءت. پس اگر بسمله را برای سوره‌ای معین نمود، نمی‌تواند سوره دیگری با آن بخواند مگر آن که بسمله را برای آن سوره اعاده کند. همچنین اگر بدون تعیین سوره، بسمله را بگوید یا آن را تعیین کند ولی فراموش نماید که بسمله را برای چه سوره‌ای گفته است باید بسمله را اعاده نماید و اگر بین چند سوره مردد باشد تا تعیین نکرده بسمله گفتن اثری ندارد. اگر از اول قصد سوره معینی داشته باشد یا عادتش چنین باشد ولی بعد از حمد بسمله را برای سوره دیگری بخواند کافی است و اعاده آن لازم نیست. اگر طبق عادت بسمله را برای سوره توحید بگوید، همین مقدار در تعیین کفایت می‌کند اگرچه سوره توحید در آن لحظه در ذهنش نباشد و اگر سوره معینی را قصد کند ولی وقتی بسمله را گفت سوره دیگری بر زبانش جاری گردد، در این صورت می‌تواند بر نیت اول بماند و سوره معین را بخواند و ضرری ندارد.

(مسئله ۶۰۷) خواندن دو سوره در یک رکعت از نماز واجب یا مستحب مانعی ندارد.

(مسئله ۶۰۸) مشهور قائلند که سوره والضحیٰ والم نشرح یک سوره می‌باشند نیز سوره فیل و لایلاف یک سوره هستند، ولی این قول محل اشکال است و در هر صورت خواندن یکی از آنها نیز کافی است اگرچه احتیاط اولی و بهتر است.

(مسئله ۶۰۹) باید قرائت نماز گزار صحیح و موافق با نوشته قرآن یا یکی از قراءات هفتگانه باشد، پس نماز گزار باید حروف کلمات را از مخارج خودش آن گونه که در زبان عربی لازم است ادا کند و هر کلمه‌ای را از جهت حرکات، سکونات، حذف، قلب، ادغام، مدّ واجب و غیر اینها را موافق با شیوه عربی صحیح بیان نماید، و اگر از روی عمد والتفات در یکی از موارد مذکور اختلال کند، نمازش باطل است.

(مسئله ۶۱۰) همزه وصل در کلمه‌های: اللّٰه، الرحمن، الرحیم، اهدنا و غیر اینها اگر با کلمه قبلی خوانده شود باید حذف شود و اگر در صورت وصل کردن، همزه را حذف نکند قرائت باطل خواهد بود، اما همزه قطع در کلمه‌های: ایاک، انعمت و مانند آن، باید خوانده شود و چنانچه نخواند قرائت باطل می‌شود.

(مسئله ۶۱۱) احتیاط مستحب آن است که در قرائت نماز، وقف به حرکت یا وصل به سکون

نکنند.

(مسأله ۶۱۲) اگر در کلمه‌ای قبل از «واو» پیش یا قبل از «یا» زیر یا قبل از «الف» زبر باشد، باید آن را کشیده بخواند بطوری که حرف الف، و او و یا آشکار گردد مانند: ضالین، جاء، جیء و سوء.

(مسأله ۶۱۳) احتیاط مستحب آن است که اگر بعد از نون ساکن یا تنوین یکی از حروف «یرملون» باشد ادغام کند، به این معنی که نون را حذف و حرف بعدی را با تشدید بخواند. (مسأله ۶۱۴) اگر حرف اول کلمه‌ای یکی از حروف شمسی از قبیل «ت، ث، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ل، ون» باشد، و الف و لام تعریف بر آن وارد شود باید لام حذف شود و این حروف با تشدید خوانده شود، مانند: الرَّحْمَن، که لام خوانده نمی‌شود و «را» با تشدید تلفظ می‌گردد، اما در غیر این حروف لام بطور معمولی خوانده می‌شود مانند: الحمد، العالمین.

(مسأله ۶۱۵) در جایی که دو حرف مثل هم در یک کلمه جمع شوند مثل «مد» و ردّ باید ادغام شود، ولی اگر در دو کلمه باشند و حرف اول آن ساکن باشد ادغام لازم نیست اگرچه بنا بر احتیاط ادغام شود بهتر می‌باشد مثل: اذهب بکتابی، یدرککم.

(مسأله ۶۱۶) می‌توان: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» را به صورت: «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» و «الصِّرَاطَ» را با سین و صاد و «كُفُوًا» را با فای ساکن و یا با حرکت ضمه و پیش و با و او و یا همزه خواند. و قرائت‌هایی که در زمان پیغمبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام مشهور نیستند، قرائت با آنها جایز نیست.

(مسأله ۶۱۷) اگر بخواهد در سوره توحید، «احد» را به «اللَّهُ الصَّمَدُ» وصل کند، بنا بر احتیاط واجب باید دال را با ضمه و صدای پیش و نون را با کسره و صدای زیر بخواند به این گونه: «أَحَدُنَ اللَّهُ الصَّمَدُ».

(مسأله ۶۱۸) اگر نماز گذار مدتی را با اعتقاد به صحت کلمه‌ای با اعراب یا بنا یا حرکت خاصی یا مخرج ویژه‌ای، نماز خوانده باشد و بعد معلوم شود اشتباه بوده است، نمازش صحیح می‌باشد.

(مسأله ۶۱۹) می‌توان قرائت را به یکی از قرائت‌های هفتگانه مشهور خواند ولی خواندن به قرائت‌های غیر مشهور جایز نیست، پس خواندن «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» با صیغه گذشته که کاف آن زبر داشته باشد، درست نیست.

(مسئله ۶۲۰) بنا بر احتیاط واجب بلند خواندن حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا و آهسته خواندن نماز ظهر و عصر بر مردان واجب است، ولی مستحب است بسمله در نماز ظهر و عصر را بلند بگویند، اما نماز ظهر در روز جمعه جایز است بلند خوانده شود، ولی بنا بر احتیاط واجب رکعت سوم و چهارم را باید آهسته بخواند، اما در نماز جمعه بر امام واجب است آنرا بلند بخواند.

(مسئله ۶۲۱) اگر در جایی که باید نماز را بلند یا آهسته بخواند، از روی عمد، بر عکس بجا آورد نماز باطل می شود و اگر از روی فراموشی یا ندانستن معنای جهر و اخفات (بلند و آهسته) یا ندانستن مسئله باشد نماز صحیح است. اگر در بین قرائت متوجه وظیفه خود شود، اعاده آن قسمت را که خوانده است لازم نیست و اگر نماز گزار نداند که این نماز را باید بلند یا آهسته بخواند، ولی نماز را آهسته و یا بلند می خواند به امید اینکه مطلوب خداوند همان است و بعداً غلط بودن نظر او روشن شود، در این صورت نماز صحیح است. همچنین اگر قرائت را غلط یا نشسته یا بدون آرامش بخواند، چنان که از روی عمد و التفات باشد نماز او باطل، اما اگر از روی فراموشی و ندانستن مسئله باشد، نمازش صحیح است.

(مسئله ۶۲۲) بر زنان واجب نیست حمد و سوره را بلند بخوانند بلکه آنها در نمازهایی که مردها بلند می خوانند می توانند بلند یا آهسته بخوانند، ولی نمازهای دیگر را باید آهسته بخوانند و در جایی که مردها معذورند، آنها نیز معذور خواهند بود.

(مسئله ۶۲۳) میزان در بلند یا آهسته خواندن صدق عرفی است و شنیدن و نشنیدن دیگران یا آشکار نشدن جوهر صدا ملاک نیست، احتیاط واجب در آهسته خواندن آن است که خودش صدای خود را تحقیقاً بشنود، یا تقدیراً بشنود مثل اینکه اگر کر باشد یا مانعی از شنیدن داشته باشد.

(مسئله ۶۲۴) کسی که به هیچ وجه نمی تواند قرائت صحیح را یاد بگیرد یا وقت یادگیری او کم است، لازم نیست نماز را به جماعت بخواند، بلکه به هر شکلی که می تواند نماز را بخواند، ولی اگر در یادگیری کوتاهی کرده باشد، حتی الامکان نمازش را با جماعت بخواند و اگر در این صورت از روی عمد و التفات نماز جماعت را ترک کند نمازش باطل است و اگر در یادگیری کوتاهی کند تا وقت تنگ شود و از طرف دیگر نتواند نمازش را به جماعت بخواند، آن مقداری را که می تواند بخواند و در این صورت اگر چه معصیت کرده ولی نمازش صحیح است. اگر مقداری از حمد را فرا گرفته باشد آن را بخواند و بنا بر احتیاط مستحبی به مقدار باقیمانده از سوره

حمد از جای دیگر قرآن بخواند و اگر چیزی از قرآن را یاد نگرفته باشد، تکبیر و تسبیح بگوید و بنا بر احتیاط گفتن تکبیر و تسبیح به مقدار حمد باشد و اگر حمد را یاد گرفته است ولی از یادگیری سوره ناتوان است، سوره ساقط می شود.

(مسئله ۶۲۵) جایز است نمازگزار حمد و سوره را بخاطر آنکه خوب حفظ نکرده یا بخاطر اینکه احتیاط می کند تا اعراب کلمات را غلط نگوید، در حال اختیار از روی قرآن یا با تلقین دیگران بخواند.

(مسئله ۶۲۶) اگر سوره توحید یا کافرون را شروع کند، در حال اختیار نمی تواند به سوره دیگری عدول نماید، ولی اگر سوره های دیگر را می خواند تا وقتی که دو ثلث آن را نخوانده باشد، می تواند به سوره دیگری عدول کند اما بعد از خواندن دوسوم حق عدول ندارد ولی در حال اضطرار مثل آنکه وقت تنگ شود یا بعضی قسمت های سوره را فراموش کند یا نماز نافله باشد، عدول از هر سوره ای و بهر مقداری که خوانده باشد مانعی ندارد.

(مسئله ۶۲۷) اگر قصد داشته باشد در نماز جمعه یا ظهر روز جمعه در رکعت اول سوره جمعه و در رکعت دوم سوره منافقون را بخواند ولی اشتباهاً سوره دیگری را بخواند، می تواند از آن به سوره جمعه و منافقون عدول کند حتی اگر سوره توحید یا کافرون باشد و حتی اگر از نصف یا دو ثلث تجاوز کرده باشد، ولی احتیاط مستحب آن است که در روز جمعه از سوره جمعه و منافقون به سوره دیگری عدول نکند، مگر در حال ضرورت که می تواند به سوره توحید یا کافرون عدول نماید.

(مسئله ۶۲۸) نمازگزار مخیر است در رکعت سوم و چهارم حمد را یک مرتبه به جای تسبیحات اربعه بخواند چه امام چه مأوم یا نماز فرادی باشد چه نماز جهریه یا اخفاتیه باشد، ولی اگر امام در این دو رکعت اخیر حمد را بخواند، باید مأوم در نمازهایی که بلند خوانده می شود تسبیحات اربعه را اختیار کند. صورت تسبیحات اربعه این است: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» و خواندن یک بار آن کافی است و بنا بر احتیاط مستحبی سه بار بگوید و بهتر است استغفار را اضافه نماید و به عربی بخواند و بنا بر احتیاط واجب باید تسبیح یا حمد حتی بسمله آن را آهسته بگوید، مگر برای امام که جایز است حمد را بلند بخواند آن هم در نمازهایی که باید بلند خوانده شود.

(مسأله ۶۲۹) می‌توان در یکی از دو رکعت آخر نماز حمد و در دیگری تسبیح خواند و لازم نیست هر دو را مثل هم بخواند.

(مسأله ۶۳۰) اگر نماز گزار حمد یا تسبیحات را قصد کند و زبانش به دیگری بچرخد، باید اعاده کند یا نیت خود را تغییر دهد و اگر از روی غفلت یکی را به قصد نماز بخواند، اگر چه بر خلاف عادت باشد یا از اول نماز قصد دیگری کرده کفایت می‌کند و اگر به گمان اینکه در دو رکعت اول است حمد بخواند و یادش بیاید که در دو رکعت آخر است کفایت می‌کند. همچنین اگر توحید را به عنوان مثال، به گمان آنکه در رکعت اول است بخواند و بعد یادش بیاید که در رکعت دوم است، نمازش صحیح است.

(مسأله ۶۳۱) اگر حمد و تسبیحات را فراموش کند و بعد از رسیدن به حد رکوع متوجه شود نمازش صحیح است، ولی اگر بعد از خم شدن و قبل از رسیدن به حد رکوع متوجه شود باید برگردد و آن را بخواند و اگر بعد از رکوع در حمد یا تسبیحات شک نماید اعتنا نکند و اگر قبل از حد رکوع شک کند باید آن را تدارک نماید اگر چه شک او بعد از استغفار یا خم شدن باشد و اگر در صحت قرائت شک کند به این چنین شکمی اعتنا ننماید. هم چنین اگر در صحت درست خواندن تسبیحات شک نماید، بدان اعتنا نکند و بنا را بر خواندن آن بگذارد و اگر در حال خواندن آیه دومی در خواندن آیه اولی شک کند، اعتنا نکند و اگر در حال خواندن سوره در حمد شک کند، بنا بر احتیاط واجب باید آن را بخواند و اگر خود را آرام بیند و شک کند که بعد از گفتن تکبیرة الاحرام، حمد و سوره را خوانده یا نه، باید آنها را بخواند و اگر بعد از رکوع در خواندن حمد یا سوره آنها شک کند اعتنا نکند.

(مسأله ۶۳۲) مستحب است پیش از شروع حمد در رکعت اول آهسته بگوید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» و بسمله را در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر بلند بگوید و آن را با ترتیل و صدای زیبا بدون غنا بخواند و بین آیات بلکه بین حمد و سوره مکث کند، نیز بین سوره و تکبیر رکوع یا قنوت سکوت کند و بعد از توحید بگوید: «كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي» یا «رَبَّنَا» و بعد از حمد بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و بر مأموم نیز مستحب است بعد از حمد امام آن را بگوید. مستحب است سوره عم، هل اتی، هل اتاك و لا اقسیم بیوم القیامه را در نماز صبح، سوره اعلی، شمس و مانند این دو را در نماز ظهر و عشا، سوره نصر و تکاثر را در عصر و مغرب و سوره جمعه را

در رکعت اول و توحید را در رکعت دوم نماز صبح جمعه و سوره جمعه را در رکعت اول و منافقون را در رکعت دوم نماز ظهر جمعه و سوره هل اتی را در رکعت اول و هل اتاک را در رکعت دوم نماز صبح پنجشنبه و دوشنبه بخواند. مستحب است در هر نمازی در رکعت اول قدر و در رکعت دوم توحید بخواند و اگر از غیر این دو به آنها عدول کند به خاطر فضیلت این دو سوره ثواب هر دو را به او خواهند داد.

(مسئله ۶۳۳) ترک سوره توحید در همه نمازهای یومیه مکروه است نیز مکروه است آن را با یک نفس بخواند و همچنین مکروه است یک سوره را در دو رکعت بخواند مگر سوره توحید که مانعی ندارد.

(مسئله ۶۳۴) جایز است در نماز آیه‌ای را تکرار و گریه کند. هم چنین جایز است سوره ناس و فلق را بخواند و این دو سوره مبارکه جزء قرآن است و جایز است در آیه: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» با قصد خواندن قرآن، انشاء خطاب کند، همچنین انشاء حمد در آیه: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» یا انشاء مدح در آیه: «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نماید.

(مسئله ۶۳۵) اگر در بین قرائت بخواند جلو یا عقب برود، باید ساکت شود و بعد از آرامش ادامه بدهد و حرکت دست و انگشتان پاها مانعی ندارد.

(مسئله ۶۳۶) احتیاط مستحب آن است که اگر هنگام قرائت در اثر باد و مانند آن طمأنینه نمازگزار از بین برود، آنچه را در آن حالت خوانده باید اعاده کند.

(مسئله ۶۳۷) در نمازهایی که باید حمد و سوره بلند خوانده شود، لازم است تمام کلمات و حروف با صدای بلند قرائت شود.

(مسئله ۶۳۸) باید بین حروف کلمه‌ها بطور متعارف موالات حفظ شود تا کلمه بر آن صدق کند و اگر موالات سهواً از بین برود باید آن کلمه را اعاده کند و اگر از بین رفتن موالات عمداً باشد و چنین قصدی را از اول نماز داشته باشد نمازش باطل است. اگر در بین نماز چنین قصدی را بکند باید همان کلمه‌ها را اعاده کند نماز او صحیح خواهد بود و باید موالات بین جار و مجرور و حرف تعریف و مدخول آن که یک کلمه به حساب می‌آید بلکه بین مضاف و مضاف الیه و مبتدا و خبر و فعل و فاعل و شرط و جزا و صفت و موصوف و مجرور و متعلقش که دارای یک هیئت خاصی هستند حفظ شود و اگر از روی فراموشی موالات را در این موارد ترک کند فقط آن کلمه باطل

می‌شود و باید بطور صحیح اعاده کند و اگر عمداً انجام داد، تفصیلی دارد که گذشت.
(مسأله ۶۳۹) اگر در حرکت کلمه‌ای یا در مخرج حرفی شک کند که از اینجا یا آنجاست در صورتی که نمی‌تواند بر دو وجه بخواند، چنانچه بر دیگری صدق ذکر نکند ولو اشتبهاً، در صورتی که از حالت ذکر خارج نشود، می‌تواند بر دو وجه بخواند و نماز صحیح است و اگر بر یک وجه به قصد رجا بخواند، چنانچه بعد از نماز معلوم شود که مطابق واقع بوده، نماز صحیح است والا باید اعاده کند.

رکوع

هر رکعتی از نماز واجب و مستحب بجز نماز آیات یک رکوع واجب دارد که رکن است و باز یاد و کم شدن آن عمداً و سهواً، نماز باطل می‌شود، ولی زیادی آن در نماز جماعت برای متابعت از امام و در نماز مستحبی سهواً اشکالی ندارد.

در رکوع چند چیز واجب است:

اول: خم شدن به قصد خضوع برای خداوند به مقداری که سر انگشتان به زانوها برسد و اگر کسی دستش بیش از حد متعارف بلند یا کوتاه باشد، باید به مقداری که عرفاً رکوع صدق کند خم شود.

دوم: کسی که باید نماز را ایستاده بخواند، باید رکوع را از قیام و در حالت قیام انجام دهد، در مقابل کسی که نماز را نشسته بخواند، باید رکوع را از نشستن یا در حال نشستن انجام دهد.

سوم: ذکر است و گفتن: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» یا سه مرتبه «سُبْحَانَ اللَّهِ» بلکه هر ذکری که به این مقدار باشد مانند: سه مرتبه «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، «اللَّهُ أَكْبَرُ»، یا «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و مانند اینها و می‌تواند بین این تسیحات و اذکار جمع کند. نیز می‌تواند بین اینها و ذکرهایی دیگر جمع نماید و باید این ذکر دنبال هم و به عربی صحیح ادا شود.

چهارم: به مقدار ذکر واجب باید بدن آرام باشد و اما آرامش بدن در ذکر مستحب لازم نیست، ولی چنانچه آن را به قصد ذکر می‌کند در شرع وارد است بگوید، باید شرایط آن را مراعات کند و چنانچه هنوز به حد رکوع نرسیده باشد، نباید از روی عمد و التفات ذکر را بگوید، ولی اگر بر اثر غفلت ذکر را بگوید اشکالی ندارد.

پنجم: سر از رکوع بردارد و راست بایستد.

ششم: طمأنینه و «آرامش بدن» در حال قیام و ایستادن پس از رکوع معتبر است و اگر هر کدام به سبب بیماری و غیر آن ممکن نباشد ساقط می‌شود. همچنین طمأنینه در حال ذکر رکوع معتبر است، و چنانچه ممکن نباشد ساقط می‌شود.

اگر طمأنینه را سهواً در رکوع ترک کند، به این معنا که وقتی به رکوع رفت بلافاصله سر را بردارد و ذکر رکوع را بعد از برداشتن سر بگوید، بعید نیست که از رکوع کفایت کند، در عین حال احتیاط مستحب آن است که بعد از تمام کردن، نماز را اعاده نماید.

(مسأله ۶۴۰) اگر در حال ذکر واجب بدون اختیار یا به واسطه باد و مانند آن حرکت کند، باید سکوت نماید و بعد از آرامش بدن ذکر را اعاده کند و اگر در حال حرکت ذکر را به قصد جزئیت و از روی عمد بگوید نمازش باطل است، ولی اگر ذکر را در حال حرکت، از روی سهو بگوید مانعی ندارد، هر چند احتیاط مستحب است که آن ذکر را تدارک نماید.

(مسأله ۶۴۱) مستحب است پیش از رفتن به رکوع تکبیر بگوید و دستها را به موازی گوشها برای آن بلند کند و در رکوع کف دستها را بر زانوها بگذارد و زانوها را راست نماید و کمر را صاف و گردن را بکشد و موازی کمر نگهدارد و بین دو قدم را نگاه کند و دستها را مثل دو بال باز نماید و دست راست را پیش از دست چپ بر زانو بگذارد - زن کفهای دست را بر ران خود بگذارد و تسبیح را سه بار یا پنج بار یا هفت بار یا بیشتر تکرار نماید و باید گفتن ذکر فرد باشد و قبل از تسبیح بگوید: «اللَّهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ وَلَكَ أَسَلْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَأَنْتَ رَبِّي خَشَعَ لَكَ قَلْبِي وَسَمِعِي وَبَصَرِي وَسَعَرِي وَبَشَرِي وَلَحْمِي وَدَمِي وَمُخِّي وَعَصَبِي وَعِظَامِي وَمَا أَقَلَّتُهُ قَدَمَايَ غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٍ وَلَا مُسْتَحْسِرٍ» و وقتی از رکوع برخاست بگوید: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» و اضافه کند «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و باز بگوید: «أَهْلَ الْجَبَرُوتِ وَالْكَبَرِيَاءِ وَالْعِظَمَةِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و برای ایستادن دستها را بالا ببرد و در رکوع صلوات بر پیغمبر ﷺ بفرستد.

مکروه است در رکوع سر را بالا یا پایین ببرد و دستها را به پهلو بچسباند یا کفها را روی هم بگذارد و بین زانوها قرار دهد یا دستها را زیر لباس و به بدن بچسباند یا در حال رکوع قرآن بخواند.

(مسأله ۶۴۲) اگر نتواند بطور کامل خم شود، باید بر چیزی تکیه کند و خم شود و اگر از آن هم عاجز باشد، واجب است به آن حد اقلی که می‌تواند خم شود، و اگر این مقدار نیز ممکن

نباشد رکوع رابا اشاره انجام دهد و بهتر آن است که اگر بتواند به مقدار کمی هم خم شود آن را نیز با اشاره ضمیمه نماید و اگر امر دایر شود بین رکوع در حالت نشسته و ایما، در حال ایستاده بعید نیست که مخیر باشد، ولی بنا بر احتیاط واجب باید یک نماز ایستاده با رکوع نشسته به این معنی که تکبیرة الاحرام و قرائت حمد و سوره را ایستاده انجام دهد، بعد بنشیند و رکوع نماید و یک نماز ایستاده دیگر با رکوع اشاره‌ای بخواند و در صورت امکان اشاره باید با سر باشد و اگر نتوانست با بستن چشم‌ها بقصد رکوع و باز کردن آن‌ها با قصد سر برداشتن از رکوع باشد.

(مسئله ۶۴۳) اگر نماز گزار با خلقت مادر زادی یا بعثت حوادثی، کمرش مانند کسی که در حال رکوع است خمیده باشد در این صورت اگر برای او ممکن است در قرائت، سپس در رفتن به رکوع، بطور کامل بایستد واجب است همین کار را انجام دهد اگر چه با کمک عصا و مانند آن باشد و اگر نتواند بطور کامل بایستد، چنانچه می‌تواند به مقدار کمی خود را راست کند که پس از آن رفتن به رکوع عرفاً صدق کند، باید همان مقدار را انجام دهد. اگر آن مقدار را هم نمی‌تواند، باید با اشاره سر رکوع نماید و اگر با اشاره سر هم ممکن نباشد، با اشاره چشم رکوع را انجام دهد.

(مسئله ۶۴۴) کسی که نشسته رکوع می‌کند، باید به قدری خم شود که صورتش مقابل زانوهای برسد، ولی افضل آن است بمقداری خم شود که کمر او صاف گردد و اگر این کار را نتواند، به اشاره منتقل می‌شود.

(مسئله ۶۴۵) اگر رکوع را فراموش کند و به سجده رود بعد یاد آور شود چنانچه پیشانی را در سجده اول یا سجده دوم بر مهر نگذاشته باشد، باید بایستد و رکوع کند و بنا بر احتیاط مستحبی نماز را بعد از اتمام اعاده کند و اگر در حال سجده دوم یا بعد از آن متوجه شود، نماز باطل است.

(مسئله ۶۴۶) خم شدن باید به قصد رکوع باشد، پس اگر به قصد کار دیگری خم شود و قصد رکوع کند مجزی نیست، بلکه باید بایستد سپس رکوع نماید.

(مسئله ۶۴۷) در تنگی وقت و موارد ضرورت مثل بیماری، جایز است یک بار: «سُبْحَانَ اللَّهِ» بگوید.

(مسئله ۶۴۸) اگر رکوع را فراموش کند نماز باطل است، چه از روی عمد یا از روی جهل و فراموشی باشد. همچنین اگر در حالت قیام رکوع بجای نیاورد مثل اینکه نشسته رکوع کند نیز اگر در حال ایستاده رکوع نکند، بلکه بنشیند و به رکوع رود نمازش باطل می‌گردد. همچنین اگر

رکوع رازیاذ نماید، مثل اینکه در یک رکعت دو رکوع کند، نماز باطل است.
(مسأله ۶۴۹) اگر نماز گذار ذکر رکوع را با اینکه می‌داند واجب است عمداً ترک کند نمازش باطل است و اگر از روی فراموشی یا ندانستن حکم باشد و هنوز سر را از رکوع بر نداشته باید ذکر را بگوید، و اگر بعد از برداشتن سر ملتفت شود، نماز صحیح است.
(مسأله ۶۵۰) اگر نماز گزار در حال ذکر رکوع، طمأنینه را عمداً و با توجه به اینکه واجب است ترک کند، به شرطی که قصدش گفتن ذکر واجب رکوع باشد نمازش باطل است و اگر این کار را از روی فراموشی یا ندانستن حکم شرعی انجام دهد نمازش صحیح می‌باشد و لازم نیست ذکر را اعاده کند اگرچه پیش از برداشتن سر از رکوع متوجه شود. همچنین اگر آرامش او به سبب قهری مانند باد و غیر آن از بین برود و دچار اضطراب شود و ذکر را بگوید، نمازش صحیح است.

سجود

در هر رکعت دو سجده واجب است که باهم رکن هستند با زیاد یا کم نمودن هر دو عمداً یا سهواً نماز باطل می‌شود، ولی با زیادی و کمی یک سجده از روی سهو نماز باطل نمی‌شود، و مفهوم سجده با گذاردن پیشانی بر زمین تحقق می‌یابد و باید به قصد عبودیت برای خدای متعال و با خشوع و خضوع در پیشگاه مولای حقیقی توأم شود.

در سجده چند چیز واجب است:

اول: در سجده باید کف دو دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها را بر زمین بگذارد و واجب است کف دستها را بر زمین بگستراند و اگر نتواند کف دستها را بر زمین بگذارد، پشت آن را چنین نماید و چنانچه کفها قطع شده باشد بنا بر احتیاط واجب، نزدیکترین قسمت دست به کف را بر زمین بگذارد و سجود با سر انگشتان دست نیز بر پشت انگشتان بسته صحیح نیست. در سجده پیشانی فراگیری آن واجب نیست بلکه مسمای آن کافی است نیز لازم نیست بر آنچه سجده می‌کند جمع باشد، بلکه اعضای آن اگرچه متفرق باشد ولی فاصله آنها زیاد نباشد کافی است، مثل سجده بردانه‌های یک تسیح که از خاک ساخته شده است و در زانو نیز مسمای آن کفایت می‌کند و باید زانوها را به زمین بچسپاند. نیز می‌تواند دو انگشت پا را پشت یا رو بر زمین بگذارد،

اگرچه بنا بر احتیاط باید سر آنها را بر زمین بگذارد و اگر مقداری از آن قطع شده باشد باقیمانده آن را و اگر همه آن بریده شده یا کوتاه باشد انگشتان دیگر را و اگر تمام انگشتان بریده شده باشند، آنچه را که از قدم پا باقی مانده است روی زمین بگذارد، البته همه این موارد بنا بر احتیاط واجب است.

(مسأله ۶۵۱) باید پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است مثل زمین و مانند آن بگذارد، ولی در بقیه اعضا این شرط معتبر نیست.

دوم: گفتن ذکر مانند آنچه که در رکوع گفته شد و اگر تسیحه را اختیار کند، باید چنین بگوید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ وَبِحَمْدِهِ».

سوم: آرام بودن بدن در حال ذکر مانند آنچه که در رکوع گفته شد.

چهارم: باید در حال ذکر مواضع سجده بر زمین باشد و چنانچه بعضی آن‌ها را حرکت دهد باید سکوت کند و بعد از آنکه آن را بر زمین گذاشت، ذکر را بگوید.

پنجم: باید بعد از سجده اول کاملاً بنشیند و بدن آرام بگیرد، سپس به سجده دوم برود.

ششم: جای پیشانی او از جای ایستادن نباید بیش از چهار انگشت بسته پایین تر یا بلندتر باشد بنا بر این جای سجده نباید به صورت شیب یا بلند نباشد. اما اگر شیب محل سجده آشکار نباشد، اندازه مذکور اعتبار ندارد اگرچه مراعات آن احتیاط مستحبی است و این مقدار در مواضع دیگر سجده شرط نیست.

هفتم: باید پیشانی را بر چیز پاک بگذارد، اما سایر مواضع اگر بر چیز متنجس گذاشته شوند اشکالی ندارد، مگر آنکه نجاست سرایت کند که موجب بطلان نماز می شود.

هشتم: باید موضع سجده سفت باشد، پس سجده بر گلی که سفت نشده است صحیح نیست، ولی اگر نماز گزار غیر آن چیزی را پیدا نکند و زمین سست باشد، باید بدون فشار، پیشانی را روی آن بگذارد و این شرط بنا بر احتیاط واجب در بقیه مواضع سجده باید مراعات شود و اگر جای سست با فشار پیشانی ثابت شود، سجده بر آن صحیح است.

نهم: موضع مساجد هفتگانه نباید غصبی باشد.

دهم: باید سجده بر زمین و گیاهانی باشد که غالباً خوراکی و پوشاکی نباشند.

یازدهم: سجود باید بعد از راست ایستادن از رکوع باشد.

(مسئله ۶۵۲) اگر از روی علم و عمد و به قصد جزئیت سجود به عنوان یکی از واجبات نماز پیشانی را بر جای پست یا بلند بگذارد نماز باطل می‌شود، ولی اگر به قصد زیاد کردن جزء نباشد یا از روی سهو این کار را بکند، باید سر را از آن بردارد و بر جای مساوی بگذارد و نماز صحیح است. اگر پیشانی را بر جای بلند یا پستی بگذارد که مانع صدق سجود نباشد یا بر چیزی سجده کند که صحیح نباشد، چنانچه با التفات به حکم شرعی و از روی عمد باشد نماز باطل است چه به قصد جزئیت نماز باشد چه نباشد و چنانچه از روی سهو باشد کشیدن پیشانی به جایی که سجده صحیح است کفایت نمی‌کند، بلکه باید دوباره بایستد سپس به سجده برود چنانچه سجده اولی باشد و اگر سجده دومی است باید بنشیند و بعد به سجده برود.

(مسئله ۶۵۳) اگر نماز گزار پیشانی را بر زمین گذارد و مسمای سجود محقق شود ولی بی اختیار قبل از ذکر یا بعد از آن سر بردارد یک سجده حساب می‌شود، در این صورت اگر بتواند خود را کنترل کند باید بنشیند و آرامش پیدا کند، سپس به سجده دوم برود، نماز او صحیح است و اگر نتواند خود را کنترل کند و بدون قصد و اختیار دوباره به سجده برود، باید سر را بلند کند و بنشیند و سجده دوم را انجام دهد، نماز خود را کامل کند و چیزی بر او نیست و اگر بی اختیار پیشانی را از سجده دوم بردارد در این صورت نیز اگر بتواند خود را کنترل کند چنین کند و وظیفه را ادامه دهد نمازش صحیح است، چنانچه نتواند را کنترل کند باز هم سر را بردارد و می‌تواند نماز را ادامه دهد و اعاده لازم نیست.

(مسئله ۶۵۴) اگر نتواند سجده کامل انجام دهد، باید به مقداری که ممکن است خم شود و محل سجده مثلاً مهر را بالا بیاورد و پیشانی را بر آن بگذارد و مواضع دیگر را بطور طبیعی انجام دهد و اگر اصلاً نتواند خم شود یا مقداری که خم می‌شود عرفاً سجده بر آن صدق نمی‌کند، بنابراین احتیاط واجب بین نماز با اشاره سر یا چشم در صورت که اشاره سر امکان ندارد و نمازی که محل سجده را بالای آورد جمع کند و اگر این مقدار هم نتواند بهتر آن است که با دست و مانند آن به سجده اشاره و با قلب نیت کند.

(مسئله ۶۵۵) اگر در پیشانی دانه و مانند آن باشد که مانع از سجود شود، در صورتی که تمام پیشانی را فرانگرفته باشد، باید بر جای سالم سجده کند اگر چه لازم باشد گودالی در زمین ایجاد کند تا جای سالم پیشانی بر زمین قرار گیرد و اگر دمل تمام پیشانی را فرا گرفته باشد باید بر چانه

سجده کند، و بنا بر احتیاط مستحبی دوبار نماز بخواند، یک بار با سجده بر چانه و یک بار با سجده بر یک طرف پیشانی و اگر بر چانه نتواند سجده کند، بین سجود بر یک طرف پیشانی و اشاره بدل از سجود جمع کند.

(مسئله ۶۵۶) مکلف می‌تواند در حال تقیه بر فرش و مانند آن سجده کند و لازم نیست به جایی برود که تقیه نباشد تا بتواند آزادانه نماز بخواند.

(مسئله ۶۵۷) اگر قبل از رکوع رکعت بعدی یادش بیاید که دو سجده را فراموش کرده است، باید برگردد و آنرا بجای آورد آنگاه نماز را ادامه دهد و اگر در رکوع متوجه شود نماز باطل است. هم چنین اگر یک سجده را فراموش کرده باشد و پیش از رکوع یادش بیاید، باید برگردد و آنرا انجام بدهد، و اگر بعد از رکوع بیاد آورد، باید بعد از سلام قضای آن سجده فراموش شده را بجای آورد.

(مسئله ۶۵۸) اگر نماز گزار در قیام خود شک کند که آیا این ایستادن او، ایستادن بعد از رکوع است یا ایستادن بعد از دو سجده رکعت سابق است، در این صورت باید از حالت ایستاده برگردد و دو سجده را بجای آورد، سپس برای رکعت جدید بایستد. اگر در حال نشستن شک کند که یک سجده کرده یا دو سجده، بنا را بگذارد که بعد از سجده اولی است و باید یک سجده دیگر انجام دهد، نماز خود را ادامه دهد و چیزی بر او نیست. هم چنین اگر در حال قیام شک کند که سجده دوم را انجام داده است یا نه، باید برگردد و یک سجده بجای آورد.

(مسئله ۶۵۹) اگر در حال ایستادن برای رکعت جدید شک کند که دو سجده رکعت سابق را انجام داده یا نه، نباید به شک خود اعتنا کند و نماز را ادامه دهد. همچنین اگر در حال تشهد رکعت دوم یا چهارم شک کند که دو سجده را انجام داده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

(مسئله ۶۶۰) اگر بعد از سر برداشتن از سجود، شک کند که آیا سجده را درست انجام داده یا نه و یا بعد از کامل نمودن ذکر، در صحت ذکر شک نماید، در هر دو صورت بنا را بگذارد که صحیح انجام شده است.

(مسئله ۶۶۱) هنگامی که از رکوع راست می‌ایستد و می‌خواهد به سجده برود، اول تکبیر بگوید و دستها را برای آن بلند کند آنگاه دستها را اول به زمین برساند، سپس پیشانی را بر مهر و بینی راهم بر خاک بگذارد و دستها را گشوده، انگشتان را بهم بچسپاند و آنها را مقابل گوش رو به

قبله قرار دهد و در حال سجده بطرف بینی نگاه کند و قبل از ذکر بگوید: «اللَّهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَلكَ أَسَلْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَأَنْتَ رَبِّي سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» و ذکر سجود را تکرار کند و به عدد فرد ختم کند و تسبیح بگوید و بهتر آن است که تسبیح کبری را اختیار نماید و آن را سه بار بلکه افضل است پنج یا هفت بار بگوید. و بر زمین بلکه بر خاک سجده کند و محل سجده و قیام مساوی باشند، بلکه تمام مواضع باهم مساوی باشند. گفته اند که برای حاجتهای دنیا و آخرت مخصوصاً برای فراوانی رزق دعا کند و بگوید: «يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ يَا خَيْرَ الْمُعْطِينَ ارْزُقْنِي وَارْزُقْ عِيَالِي مِنْ فَضْلِكَ فَإِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» بین هر دو سجده نیز بعد از اتمام دو سجده بر ران چپ بنشیند در حالی که پشت پای راست را بر باطن پای چپ گذاشته باشد و در حال جلوس بین هر دو سجده بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ» بعد از سر برداشتن از سجده اول تکبیر بگوید و برای رفتن به سجده دوم در حال نشسته دوباره تکبیر بگوید. هم چنین بعد از سجده دومی تکبیر بگوید و دستها را برای هر تکبیر بلند کند و در حال نشستن دستها را بر ران پای خود بگذارد و در حال سجده بدن خود را از زمین دورنگه دارد، نیز دستها را از بدن دور نموده مانند بال قرار دهد. در سجده صلوات بفرستد و هنگام بلند شدن اول زانوها را بلند کند، بعد دستها را و بین دو سجده بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَأَجِرْنِي وَادْفَعْ عَنِّي إِيَّيْ لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» و هنگام بلند شدن بگوید: «بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ» یا بگوید: «اللَّهُمَّ بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ أَقُومُ وَأَقْعُدُ» و اضافه کند: «وَأُرْكَعُ وَأَسْجُدُ» و در حال بلند شدن دستها را روی زمین باز نموده، بر آن تکیه کند و سجده را به درازا کشد و ذکر و تسبیح را زیاد بگوید و کفها را بر زمین بگذارد و تلاش نماید تمام پیشانی روی خاک قرار گیرد.

مستحب است که زن هنگام رفتن به سجود اول زانو سپس دستها را بر زمین بگذارد و دستهای خود را مانند مردان بال قرار ندهد بلکه فرش زمین نماید و شکم را به زمین بچسپاند و اعضای بدن خود را جمع کند و بطور معمولی بر خیزد و مکروه است هنگام نشستن بین دو سجده یا بعد از سجود سینه پاها را بر زمین بگذارد و روی دو پاشنه خود بنشیند. نیز مکروه است برای تمیز شدن محل سجده جای سجده را قوت کند در صورتی که از آن دو حرف به وجود نیاید و اگر جای سجده را قوت کند بنحوی که از آن دو حرف تولید شود نماز باطل می شود. نیز مکروه است بین دو سجده

دستها را از زمین بردارد یا در سجده قرآن بخواند.
(مسأله ۶۶۲) احتیاط مستحب آن است که بعد از سجده دوم در رکعت اول و سوم که تشهد ندارد بنشیند (که آن را جلسه استراحت گویند)، سپس برخیزد.

سجده واجب قرآن

در هر یک از چهار سوره نجم، علق، فصلت و الم سجده یک آیه سجده است که اگر انسان آن را بخواند یا گوش دهد بعد از تمام شدن آن آیه باید سجده کند مگر در حال نماز باشد که در این صورت باید به سجده اشاره کند و بنا بر احتیاط مستحبی بعد از نماز سجده نماید.

و در یازده مورد دیگر سجده مستحب است:

- ۱ - سوره اعراف در کلمه: «وَلَهُ يَسْجُدُونَ».
- ۲ - سوره رعد در کلمه: «بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ».
- ۳ - سوره نحل در کلمه: «مَا يُؤْمَرُونَ».
- ۴ - سوره بنی اسرائیل در کلمه: «وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا».
- ۵ - سوره مریم در کلمه: «وَاخْرُؤًا سَجَدًا وَبِكِيًّا».
- ۶ و ۷ - سوره حج در کلمه: «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ». و مورد دیگر در کلمه: «لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ».
- ۸ - سوره فرقان در کلمه: «وَرَأَدَهُمْ نُفُورًا».
- ۹ - سوره نمل در کلمه: «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ».
- ۱۰ - سوره ص در کلمه: «خَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابًا».
- ۱۱ - سوره انشقاق در کلمه: «لَا يَسْجُدُونَ».

سزوار است انسان برای هر آیه‌ای که امر به سجده می‌کند سجده نماید.

(مسأله ۶۶۳) در سجود آیات قرآن، گفتن تکبیر و تشهد و سلام نیست ولی هنگام سر برداشتن از سجده گفتن تکبیر مستحب است و بنا بر احتیاط مستحب این تکبیره ترک نشود. نیز در سجده تلاوت، طهارت از حدث و خبث، رو به قبله بودن، پاکی محل سجود و ستر و صفات آن شرط نیست، بلکه سجده بر چیز غصبی که تصرف در آن محسوب نشود صحیح است، ولی برای سجده واجب قرآن چند چیز شرط است: نیت و مباح بودن مکان و گذاشتن اعضای هفتگانه بر زمین و

گذاشتن پیشانی بر چیزی مثل مهر و مانند آن که سجده بر آن صحیح است و محل سجود ایستادن مساوی باشند و مستحب است که در آن ذکر را که در سجود نماز واجب است بگوید.

(مسئله ۶۶۴) اگر تلاوت آیه سجده تکرار شود، سجده نیز باید تکرار شود و با برداشتن پیشانی و سایر مواضع و دوباره گذاشتن آنها کفایت می کند و نشستن بین دو سجده لازم نیست و اگر در بیشتر شک کند، می تواند به کمتر اکتفا نماید.

(مسئله ۶۶۵) مستحب است برای هر نعمتی یا دفع هر شری، نیز هنگام یادآوری آنها و برای کسب توفیق هر واجب و مستحبی بلکه برای هر فعل خیری، از جمله اصلاح بین دو نفر، سجده شکر برای خدا متعال بجای آورده شود. در این موارد یک سجده کافی است و افضل این است که دو سجده باشد، و فاصله بین دو سجده به این باشد که طرف راست صورت یا پیشانی یا هر دو را بر خاک بمالد آنگاه طرف چپ را چنین کند. سپس سجده دوم را به جای آورد و مستحب است در سجده دو ذراع را بر زمین بگستراند و سینه و شکم را به زمین بچسباند و محل سجود را با دست مسح نماید و بر صورت و جلو بدنش بکشد و در سجده بگوید: «شُكْرًا لِلَّهِ شُكْرًا لِلَّهِ» یا صد مرتبه «شُكْرًا شُكْرًا» یا صد مرتبه «عَفْوًا عَفْوًا» یا صد مرتبه «الْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا» و بعد از هر ده مرتبه گفتن یکی از ذکرهای فوق، بگوید: «شُكْرًا لِلْمُجِيبِ» سپس بگوید: «يَا ذَا الْمَنِّ الَّذِي لَا يَنْقَطِعُ أَبَدًا وَلَا يُخْصِيهِ غَيْرُهُ عَدَدًا وَيَا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذِي لَا يَنْفَدُ أَبَدًا يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ» سپس دعا و تضرع نماید و حاجت خود را بخواهد و احتیاط آن است که بر چیزهایی سجده نماید که سجده بر آنها صحیح است و بر مواضع هفتگانه نیز سجده کنند.

(مسئله ۶۶۶) مستحب است سجود به قصد ذلت در پیشگاه خداوند باشد که از بزرگترین عبادتهاست. در حدیث آمده است که نزدیکترین حالت بنده به خداوند وقتی است که در حال سجده باشد، و طولانی کردن آن مستحب است.

(مسئله ۶۶۷) سجده برای غیر خدا حرام است و فرقی بین معصوم (ع) و غیر او نیست. و آنچه را که شیعه در حرم ائمه علیهم السلام انجام می دهند، باید برای سپاسگزاری از خداوند باشد که توفیق زیارت ائمه علیهم السلام را نصیب آنان کرده است، خداوند مَنَّان میان ما و ائمه علیهم السلام را در دنیا و آخرت جمع نماید.

تشهد

تشهد واجب غیر رکنی است در رکعت دوم تمام نمازها، هم چنین در رکعت سوم نماز مغرب و در رکعت چهارم نماز ظهر و عصر و عشا باید بعد از سجده دوم انجام گیرد و بنا بر احتیاط پس از نشستن و آرام گرفتن بدن، به عربی صحیح و پشت سرهم خوانده شود، پس اگر عمداً آنرا ترک نماید نماز باطل می شود و اگر سهواً ترک کند تا وقتی که به رکوع نرفته باید بجا آورد و گرنه باید بعد از نماز قضا کند.

و کیفیت آن چنین است: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ». کسی که از آموختن تشهد ناتوان است و دیگری هم نباشد که به او تلقین کند، باید مقداری را که شهادت بر آن صدق می کند بخواند مثلاً بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ». بنا بر احتیاط واجب در صورتی که از این مقدار نیز عاجز باشد، ترجمه آن را بگوید و اگر این را هم نتوانست به مقدار آن ذکر بگوید.

(مسئله ۶۶۸) اگر در رکعت سوم قبل از رکوع متوجه شود که تشهد را نخوانده است، باید بنشیند و تشهد را بخواند، سپس برای تسیحات رکعت سوم برخیزد و اگر در رکوع رکعت سوم متوجه شود، باید بعد از تمام شدن نماز تشهد را قضا نماید، نیز دو سجده سهو انجام دهد.

(مسئله ۶۶۹) اگر نماز گزار بعد از سجده دوم در حال نشستن یا در حال بلند شدن شک کند که تشهد خوانده است یا نه، باید آن را بخواند، ولی اگر در حال ایستاده شک کند که تشهد را انجام داده است یا نه، بنا بر این بگذارد که تشهد را خوانده است و اگر در حال سلام دادن شک کند به شک خود اعتنا ننماید و اگر بعد از فراغ از تشهد یا جزئی از آن، در صحت آن شک کند، بنا بر این صحیح بودن بگذارد.

(مسئله ۶۷۰) در حال تشهد نشستن روی کف پا مکروه است، بلکه مستحب است که روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد و پیش از تشهد بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» یا بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَخَيْرُ الْأَسْمَاءِ لِلَّهِ» یا بگوید: «الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى كُلُّهَا لِلَّهِ» و دستها را بر رانها با انگشتان بسته بگذارد و به دامان خود نگاه کند و در تشهد اول بعد از صلوات بگوید: «وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ»، نیز هفت بار «سُبْحَانَ اللَّهِ» بگوید و بلند شود و در حال بلند شدن بگوید: «بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقْوَمٌ وَأَقْعُدُ». برای زن مستحب است که رانها را بخودش بچسباند و زانوها را از زمین بلند کند.

سلام نماز

آخرین جزء واجب هر نماز سلام است که با آن از نماز خارج می‌شود. سلام دو عبارت دارد:
اول: «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ».

دوم: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» بهتر آن است که جمله: «وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» را اضافه کند و بنا بر اظهار سلام واجب، همان اولی است نه دومی لذا نماز گزار با سلام اولی از نماز خارج می‌شود اگر چه احوط این است که دومی را هم ضمیمه نماید، ولی گفتن: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» مستحب است.

(مسئله ۶۷۱) واجب است کلمات سلام را به عربی صحیح درحالی که نشسته است بگوید و بنا بر احتیاط واجب بدن آرام باشد و حکم کسی که از سلام ناتوان است مثل ناتوان از تشهد است.

(مسئله ۶۷۲) اگر پیش از سلام حدثی از نماز گزار سر بزند یا مبطلات نماز را از روی عمد بلکه اگر از روی سهو مرتکب شود نماز باطل می‌شود، ولی اگر سلام را فراموش کند و کاری که صورت نماز را بهم می‌زند (مانند پشت به قبله کردن) انجام دهد، ظاهراً نماز او صحیح است، اگر چه اعاده آن بنا بر احتیاط استحبابی بهتر است. اگر دو سجده را فراموش کند و سلام دهد، در صورتی که از او کاری که صورت نماز را بهم می‌زند چه عمداً چه سهواً سر بزند باید نماز را اعاده نماید و اگر چنین نباشد، باید دو سجده را بجای آورد و تشهد و سلام بدهد و آنگاه دو سجده سهو برای زیادی سلام، بجای آورد و نماز صحیح است.

(مسئله ۶۷۳) اگر نماز گزار در دادن سلام شک کند، چنانچه مدت زیادی گذشته و موالات قطع شده باشد، هم چنین اگر شک او بعد از صدور آنچه را که نماز را باطل می‌کند باشد حتی اگر سهواً سلام واجب نیست، ولی در غیر این دو صورت، باید سلام را بگوید و نماز صحیح است. همچنین اگر شک او در اول تعقیبات باشد، باید سلام را بگوید و اعاده نماز لازم نیست.

(مسئله ۶۷۴) مستحب است در حال سلام بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد و دستها را بر ران قرار دهد و مکروه است که زانوها را در بغل بگیرد.

ترتیب

افعال واجزای نماز همان گونه که در مسائل قبلی گفته شد باید به ترتیب انجام شود و اگر

ترتیب مراعات نشود، چنانچه از روی عمد والتفات باشد نماز باطل است و اگر از روی سهو و جهل به حکم باشد، در این صورت اگر رکنی را بر رکن دیگری مقدم کند نماز باطل است، ولی اگر رکنی را بر غیررکن مقدم بدارد مانند اینکه رکوع را قبل از قرائت انجام دهد و محل آن گذشته باشد، نماز صحیح است و اگر غیررکن را بر رکن مقدم بدارد یا غیر رکن را بر غیر رکن دیگری مقدم کند، باید به نحوی بخواند که ترتیب مراعات شود.

موالات

موالات در افعال نماز واجب است. موالات بمعنای فاصله نینداختن بین اجزاء نماز است بنحوی که از صورت نماز نزد اهل شرع خارج نشود و اگر عمداً یا سهواً موالات حفظ نشود نماز باطل می شود، ولی طول دادن رکوع و سجود و خواندن سوره‌های بزرگ ضرری به نماز نمی‌رساند. اما موالات به معنای پشت سرهم بودن اجزای نماز بنا بر ظاهر واجب نیست چه عمدی باشد چه سهوی.

قنوت

در همه نمازهای واجب و مستحب، بعد از قرائت و قبل از رکوع رکعت دوم مستحب است نمازگزار قنوت بخواند و در نماز شفع احوط آن است که به رجای مطلوبیت، قنوت بخواند و در نمازهایی که باید بلند خوانده شود خصوصاً در نمازهای صبح، مغرب، جمعه و وتر استحباب آن مؤکد شده است. نماز جمعه دو قنوت دارد یکی قبل از رکوع رکعت اول و دیگری بعد از رکوع رکعت دوم. نماز عید فطر و قربان در رکعت اول پنج قنوت و در رکعت دوم چهار قنوت دارد. نماز آیات دو قنوت دارد یکی قبل از رکوع پنجم در رکعت اول و دیگری قبل از رکوع پنجم در رکعت دوم، بلکه مستحب است در نماز آیات پنج قنوت باشد که هر کدام پیش از هر رکوع زوج باشد. در نماز و ترقنوت قبل از رکوع انجام می‌شود و مستحب است بعد از قنوت این دعای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را بخواند: «هَذَا مَقَامٌ مِنْ حَسَنَاتِهِ نِعْمَةٌ مِنْكَ وَشُكْرُهُ ضَعِيفٌ وَذَنْبُهُ عَظِيمٌ وَكَيْسَ لِدَلِكِ الْإِرْفَاقُ وَرَحْمَتُكَ فَإِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ الْمُنْزَلِ عَلَى نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ ﷺ» «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» طَالَ وَاللَّهِ هُجُوعِي وَقَلَّ قِيَامِي وَهَذَا السَّحَرُ

وَأَنَا أَسْتَغْفِرُكَ لِذُنُوبِي اسْتَغْفَارَ مَنْ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا».

همچنین در قنوت قبل از رکوع نماز وتر دعای فرج را بخواند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و برای چهل مؤمن زنده یا مرده دعا کند و هفتاد بار بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأُتُوبُ إِلَيْهِ» و هفت مرتبه بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ لِجَمِيعِ ظُلْمِي وَجُرْمِي وَإِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي وَأُتُوبُ إِلَيْهِ» و هفت مرتبه بگوید: «هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ» و باز بگوید: «رَبِّ أَسَأْتُ وَظَلَمْتُ نَفْسِي وَبَسَسَ مَا صَنَعْتُ وَهَدَى يَدِي جَزَاءً بِمَا كَسَبْتُ وَهَدَى رَقَبَتِي خَاضِعَةً لِمَا آتَيْتُ وَهَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ فَخُذْ لِنَفْسِكَ عَن نَفْسِي الرِّضَا حَتَّى تَرْضَى لَكَ الْعُتْبَى لَا أَعُودُ» و سیصد مرتبه بگوید: «الْعَفْوُ» و بگوید: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ».

(مسئله ۶۷۵) در قنوت کلام مخصوصی معتبر نیست بلکه آنچه از ذکر و دعا و حمد و ثناء بگوید کافی است و اگر یک یا سه یا پنج بار «سُبْحَانَ اللَّهِ» بگوید کافی است، ولی آنچه از معصومان علیهم السلام وارد شده بگوید بهتر است.

(مسئله ۶۷۶) مستحب است پیش از قنوت تکبیر بگوید و برای گفتن آن دستها را بلند کند و دوباره پایین بیاورد سپس مقابل صورت قرار دهد.

(مسئله ۶۷۷) مستحب است امام و مأموم و فرادی قنوت را بلند بخواند، ولی بر مأموم مکروه است که امام صدای او را بشنود.

(مسئله ۶۷۸) اگر قنوت را فراموش کند و پیش از آنکه به اندازه رکوع خم شود یادش بیاید، مستحب است بایستد و آنرا بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید، مستحب است بعد از رکوع قضا کند و اگر در سجده یادش آمد، مستحب است بعد از سلام آن را در حالی که رو به قبله نشسته قضا نماید. همچنین اگر در حال رفتن به سجده و قبل از گذاشتن سر روی مهر یادش بیاید قضای آنرا بنا بر احتیاط بجای آورد، ولی اگر قنوت را عمداً در محلش یا بعد از رکوع که یادش آمد ترک کند قضا ندارد.

(مسئله ۶۷۹) ظاهراً قنوت با دعای غلط یا به زبان غیر عربی تحقق پیدا نمی کند اگر چه به صحت نماز ضرری نمی رساند.

تعقیب

تعقیب یعنی مشغول شدن به دعا و ذکر. مستحب است بعد از سلام دادن نماز، سه بار تکبیر به همان کیفیتی که گفته شد بگوید و بهتر است تسبیح حضرت زهرا علیها السلام یعنی ۳۴ بار الله اکبر و ۳۳ بار الحمد لله و ۳۳ بار سبحان الله گفته شود، نیز سوره حمد و آیه الكرسي و آیه «شهد الله» و آیه الملك و غیر اینها خوانده شود، که در جای خودش ذکر شده است.

نماز جمعه

مسائل نماز جمعه:

اول: نماز جمعه مثل نماز صبح دو رکعت است و قبل از آن ایراد دو خطبه واجب است، بدین صورت که امام می ایستد و در خطبه اول حمد و ثنای خدا را به جا می آورد و مردم را به تقوای الهی سفارش می کند و سوره ای از قرآن را می خواند سپس کمی می نشیند و در خطبه دوم خدا را حمد و ثنا می گوید و بر پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام صلوات می فرستد و برای مؤمنین و مؤمنات مغفرت طلب می کند.

دوم: در خطبه ها به جز قرائت قرآن، عربی شرط نیست و اگر مأمومین زبان عربی نمی دانند، باید امام آنها را به زبان خودشان موعظه نماید.

سوم: نماز جمعه واجب تخیری است و نماز گزار در روز جمعه با فراهم شدن شرایطی که بیان خواهد شد، مخیر است بین نماز ظهر و نماز جمعه و اگر نماز جمعه با شرایطش اقامه شود از نماز ظهر کفایت می کند.

چهارم: واجب شدن نماز جمعه چند شرط دارد:

۱ - داخل شدن وقت، که مانند نماز ظهر از زوال آفتاب تا وقتی است که سایه مساوی شاخص شود.

۲ - جمع شدن پنج نفر که امام یکی آنها باشد.

۳ - امام جمعه باید شرایط امامت را داشته باشد که در نماز جماعت خواهد آمد.

پنجم: صحیح بودن نماز جمعه چند شرط دارد:

۱ - باید به جماعت خوانده شود و اگر امام را در رکوع درک کند کافی است و اگر در قیام

رکعت دوم امام برسد، یک رکعت را با او به جماعت و رکعت دوم را خودبجا آورد.

۲ - مسافت بین دو نماز جمعه کمتر از یک فرسخ نباشد و گرنه هر دو باطل می‌شوند اگر باهم شروع کنند، ولی اگر یکی زودتر از دیگری شروع کند اگرچه به اندازه تکبیرة الاحرام باشد آن نماز، صحیح و دیگری باطل خواهد بود. البته اگر یکی از دو نماز فاقد شرط صحت باشد مانع از اقامه دیگری نمی‌شود حتی اگر در یک زمان یا بعد از آن باشد. اما اگر نماز گزاران هر نماز جمعه از نماز جمعه دیگر خبر نداشته باشند یا از روی غفلت و فراموشی در کمتر از یک فرسخ باهم شروع کنند، هر دو نماز صحیح است.

۳ - دو خطبه پیش از نماز خوانده شود.

ششم: اگر در شهری نماز جمعه با شرایط برپا شود، حضور در آن واجب تعیینی نیست بلکه انتخاب آن افضل از نماز ظهر است.

هفتم: در وجوب حضور در نماز جمعه چند چیز معتبر است:

۱ - مرد باشد، بنابراین حضور زنان واجب نیست.

۲ - بنده کسی نباشد.

۳ - مسافر نباشد چه اقامه ده روز کرده چه نکرده باشد.

۴ - حضور کور و بیمار واجب نیست.

۵ - بر پیر مرد واجب نیست.

۶ - فاصله او تا نماز جمعه بیش از دو فرسخ نباشد و حرجی نیز بر او نباشد، بلکه حضور در هوای بارانی چنانچه حرجی نباشد، بعید نیست که رفتن به نماز جمعه واجب نباشد.

هشتم: بهتر آن است که بعد از زوال از شهری که نماز جمعه با شرایط اقامه می‌شود سفر نکند.

نهم: هنگام خطبه، صحبت کردن جایز نیست و بنا بر احتیاط واجب، کسی که آن را می‌فهمد باید گوش دهد.

دهم: هرگاه خرید و فروش در وقت نماز جمعه مانع از حضور در آن باشد بنا بر احتیاط مستحبی آن را ترک کند.

یازدهم: می‌توان خطبه‌ها را بر زوال مقدم داشت، ولی نماز باید بعد از زوال خوانده شود.

دوازدهم: امام هنگام خطبه‌ها باید بایستد.

سیزدهم: کسی که خطبه‌ها را می‌خواند باید نماز جمعه را نیز او بخواند و جایز نیست که خطبه‌ها را کسی بخواند و نماز را کسی دیگر اقامه کند.

مبطلات نماز

اول: آنکه اگر در اثنای نماز، عمداً یا سهواً چیزی که وضو یا غسل را باطل می‌کند پیش آید مانند صادر شدن باد، بول و غایط، منی و حتی مس میت نماز را باطل می‌کند، البته اگر در اثنای نماز مس میت سهواً قبل از سلام پیش آید، نماز صحیح است. حکم کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غایط خودداری کند و مستحاضه مستثنی است چنانکه در محل خودش گفته شد.

دوم: آنکه تمام بدن عمداً از قبله منحرف شود، حتی اگر به سرعت بجای خود برگردد نماز باطل می‌شود و اگر از روی غفلت و فراموشی باشد و میزان انحراف بحدی باشد که به سمت چپ یا راست رو کرده باشد و در وقت یادش بیاید باید نماز را اعاده کند و اگر کمتر از مقدار مذکور منحرف شده باشد اعاده ندارد، و اگر بعد از وقت یادش بیاید قضا ندارد.

و همچنین اگر فقط صورت را به چپ و راست یا به پشت بچرخاند، ولی بدن رو به قبله باشد، تمام احکامی که بیان شد جاری است، یعنی اگر عمدی باشد باطل است و اگر سهوی باشد چنانچه در خارج از وقت یادش بیاید، قضا ندارد. اگر در وقت بفهمد باید اعاده کند، اما اگر انحراف صورت، کمتر از آن باشد در داخل وقت اعاده و در خارج وقت قضا ندارد، ولی کاری مکروه انجام داده است.

سوم: آنکه مکلف در نماز کاری بکند که صورت نماز بهم بخورد مانند رقص و کف زدن، خیاطی کردن و بافتن به مقدار قابل توجه، چه عمداً باشد چه سهواً، ولی حرکت دست و اشاره با آن و خم شدن برای برداشتن چیزی از زمین و راه رفتن به سویی در صورتی که از قبله منحرف نشود، و کشتن مار و عقرب و برداشتن بچه و شیردادن به نحوی که صورت نماز را از بین نبرد اشکالی ندارد.

(مسأله ۶۸۰) اگر در بین نماز، نماز دیگری را بجا آورد، ظاهراً نماز اول باطل است. اما نماز دوم راکه شروع کرده اگر سهواً باشد و یا نافله صحیح است و اگر فریضه نیز باشد ظاهراً صحیح است. اگر سهواً در بین نماز واجب، فریضه دیگر را شروع کند اگر پیش از رفتن به رکوع یادش

بیاید، نماز اول را تمام کند مگر اینکه وقت نماز دوم تنگ باشد، که در این صورت نماز دوم را تمام کند و اگر بعد از رفتن به رکوع یادش بیاید، نماز دوم را تمام کند مگر اینکه وقت نماز اول تنگ باشد که در این صورت دومی را رها کند و اولی را از سر بگیرد.

(مسئله ۶۸۱) اگر در بین نماز فعل کثیر انجام دهد یا مدت طولانی ساکت بماند و بعد شک کند که صورت نماز بهم خورده یا موالات فوت شده، باید نماز را قطع کرده دوباره بخواند و بنا بر احتیاط استحبابی آنرا تمام کند و دوباره اعاده نماید.

چهارم: آنکه عمداً صحبت کند اگرچه یک حرف بگوید و فرقی نمی‌کند بین آنکه معنی داشته باشد یا نداشته باشد، چون معیار صدق عنوان تکلم است.

(مسئله ۶۸۲) سرفه و فوت کردن و آروغ زدن و آه کشیدن در نماز اشکالی ندارد و اگر بگوید: آه یا «آه از گناهم»، و منظورش شکایت نزد خدا باشد، اشکال ندارد و الاً نماز باطل است. (مسئله ۶۸۳) سخن گفتن عمدی که مبطل نماز است؛ فرقی نمی‌کند شنونده‌ای باشد یا نباشد، مضطرب باشد یا نباشد، ولی اگر سهواً سخن بگوید حتی اگر تصور کند که نماز تمام شده اشکال ندارد.

(مسئله ۶۸۴) ذکر و دعا و قرآن خواندن در تمام حالات نماز اشکال ندارد، نیز دعا به چیزی که حرام است ظاهراً نماز را باطل نمی‌کند اگرچه احتیاط بر اعاده است.

(مسئله ۶۸۵) اگر کلامی که در نماز می‌گوید، ذکر یا دعا یا مناجات و مخاطبش خدا باشد اشکالی ندارد مثل اینکه بگوید: «اغفر لی یا رب» یا: «غفر الله لأبی». ولی اگر بگوید: «غفر الله لك» یعنی خدا تو را به بخشد، نمازش باطل می‌شود اگرچه دعا است ولی مخاطب غیر خدا می‌باشد.

(مسئله ۶۸۶) اگر کسی عطسه کند، نماز گزار به او بگوید: «یرحمک الله» یا: «یرحمکم الله» نمازش باطل می‌شود.

(مسئله ۶۸۷) اگر نماز گزار به دیگری سلام کند نماز باطل می‌شود، ولی اگر دیگری به نماز گزار سلام کند باید جواب بدهد و اگر جواب ندهد نماز صحیح است ولی گناهکار است.

(مسئله ۶۸۸) باید جواب سلام مانند سلام باشد؛ پس اگر بگوید: «سلام علیکم» باید در جواب همان را بگوید، بلکه باید در تعریف و تنکیر و مفرد و جمع، مثل هم باشد، و اگر بگوید:

«عَلَيْكَ السَّلَامُ» بنا بر اظهر باید در جواب: «عَلَيْكَ السَّلَامُ» بگویند، ولی در غیر نماز، مستحب است پاسخ بهتری دهد، یعنی در جواب بگوید: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» یا: «عَلَيْكُمْ السَّلَامُ» و «وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» را ضمیمه نماید.

(مسئله ۶۸۹) اگر با لحن سلام کند در صورتی که سلام، بر آن صادق باشد، نماز گزار می تواند با همان لحن یا با لفظ صحیح همانند آن جواب دهد.

(مسئله ۶۹۰) اگر سلام کننده بچه ممیز یا زن باشد، جواب آن ظاهراً واجب است.

(مسئله ۶۹۱) بنا بر احتیاط واجب، باید جواب سلام به گونه ای باشد که طرف آن را بشنود مگر آنکه کر یا به سرعت دور شود یا دور باشد که در این صورت اولی آن است که جواب را بطور معمولی بدهد.

(مسئله ۶۹۲) اگر به جای سلام بگوید: «خدا صبح تورا به خیر کند» جواب آن واجب نیست اگر چه احوط و اولی آن است که جواب بدهد و اگر در حال نماز بخواهد جواب دهد، بنا بر احتیاط واجب، باید به قصد دعا جواب دهد به گونه ای که مخاطبش خدا باشد مثلاً بگوید: «اللَّهُمَّ صَبِّحْهُ بِالْخَيْرِ» یعنی: خدایا صبح او را به خیر بگردان.

(مسئله ۶۹۳) سلام کردن بر نماز گزار مکروه است.

(مسئله ۶۹۴) اگر کسی بر گروهی سلام کند جواب یک نفر از آنها کافی است و اگر سلام بر جماعتی باشد که یکی از آنها نماز می خواند و دیگری پاسخ دهد، بر نماز گزار جایز نیست جواب بدهد، ولی اگر جواب دهنده بچه ممیز باشد کفایت نمی کند، بنا بر اظهر نماز گزار پاسخ سلام را بدهد.

(مسئله ۶۹۵) اگر برفردی که بین دو نفر مردد است سلام کند، بر هیچ کدام جواب واجب نیست چه هر دو در نماز باشند چه نباشند.

(مسئله ۶۹۶) اگر دو نفر همزمان به یکدیگر سلام کنند، باید هر دو جواب دیگری را بدهند.

(مسئله ۶۹۷) جواب کسی که از روی مسخره یا شوخی سلام می کند، واجب نیست.

(مسئله ۶۹۸) اگر گفت: «سَلَامٌ عَلَى الْمُصَلِّی» بدون «عَلَيْكُمْ»، باید او مثل آن جواب دهد.

(مسئله ۶۹۹) اگر نماز گزار شک کند که به چه کیفیتی به او سلام شد، می تواند به یکی از چهار عبارت متعارف جواب سلام را بدهد.

(مسئله ۷۰۰) واجب است جواب سلام را فوراً بگویید و اگر عصباناً یا از روی فراموشی به تأخیر اندازد تا از حالت جواب سلام خارج گردد، دیگر جواب آن واجب نیست و اگر در صدق پاسخ آن، شک کند جواب واجب نیست، ولی بر کسی که در حال نماز نباشد، اگر شک کند، بنا بر احتیاط مستحبی جواب بدهد، ولی کسی که در نماز است، جایز نیست جواب دهد، اگر گفتیم قطع نماز حرام است و الا مانعی ندارد، ولی اگر جواب داد باید نماز را اعاده نماید.

(مسئله ۷۰۱) اگر نماز گزار برای دفع ضرر از خود یا غیر خود، ناچار به حرف زدن شود، نمازش باطل می شود.

(مسئله ۷۰۲) اگر در نماز ذکر یا دعا یا قرآن بدون قصد قربت بخواند تا اینکه چیزی را به دیگری بفهماند، نماز باطل نمی شود، ولی اگر آن را بدون قصد ذکر و دعا و قرآن یا به قصد معنای دیگری یا بدون هیچ قصدی بر زبانش جاری نماید، نمازش باطل می شود.

پنجم: آنکه عمداً خنده را با صدا و قهقهه توأم کند، ولی اگر سهوی باشد یا لبخند بزند مانعی ندارد.

(مسئله ۷۰۳) اگر برای جلوگیری از صدای خنده حالش تغییر کند و رنگش سرخ گردد نمازش باطل نیست و بنا بر احتیاط مستحب آن را تمام کند و اعاده نماید.

ششم: آنکه نماز گزار با صدا گریه کند اما اگر بدون صدا اشک او جاری شود نماز باطل نمی گردد و اگر انگیزه گریه وی شخصی باشد مثل گریه بر بستگان یا بر امردنیوی نماز باطل می شود. نماز گزار باید به نماز خود توجه داشته باشد اگر چه ناچار به گریه شود و از کنترل خارج گردد. بنابراین اگر بدون صدا یا برای ترس از خدا یا برای شوق به رضوان الهی یا بخاطر ذلت در مقابل حضرت حق - اگر چه برای انجام حاجت دنیوی - گریه کند مانعی ندارد، و همچنین اگر گریه برسید الشهداء علیهم السلام برای امر آخرتی یا گریه نماز گزار بر اثر غفلت یا سهو از نماز باشد مانعی ندارد.

هفتم: خوردن و آشامیدن در نماز - اگر چه کم باشد - چنانچه صورت نماز را بهم بزند و اگر چنین نباشد در بطلان نماز اشکال است و بلعیدن شکر آب شده در دهان و باقیمانده غذا، مانعی ندارد و اگر سهواً بخورد یا بیاشامد بطوری که صورت نماز از بین برود نماز باطل است و گرنه مانعی ندارد.

(مسئله ۷۰۴) اگر در حال خواندن دعای نماز وتر تشنه شود و بخواهد فردا روزه بگیرد و صبح

هم نزدیک باشد و آب نزدیک او قرار داشته باشد، می تواند راه برود و آب بخورد و بجای خودش برگردد و نماز را تمام کند، بلکه بعید نیست اگر در حالت دیگری غیر از دعا باشد یا نماز مستحبی دیگری بخواند بتواند چنین کند، ولی نمی تواند از نوشیدن به خوردن تجاوز نماید، اما چنانچه نماز وتر به نذر واجب شده باشد، این کارها جایز نیست.

هشتم: آنکه دستها را به قصد اینکه جزء نماز است، عمداً و اختیاراً روی هم بگذارد، ولی اگر به عنوان آنکه واجب است به قصد خضوع و تأدب و عبودیت این کار را بکند، شکی نیست که حرام است اما نماز باطل نمی شود و بنا بر احتیاط مستحبی نماز را تمام سپس اعاده کند، ولی اگر سهواً یا از روی تقیه یا برای غرضی مثل خاراندن بدن باشد مانعی ندارد.

نهم: آنکه عمداً و به قصد اینکه جزء نماز است بعد از حمد «آمین» بگوید، چه آهسته و چه بلند بگوید، ولی اگر اشتهاً یا به قصد دعا یا از روی تقیه بگوید مانعی ندارد، اگر چه گاهی از روی تقیه گفتن آن، لازم و ترک آن گناه است.

(مسئله ۷۰۵) اگر بعد از سلام، شک کند که در بین نماز حدثی از او سر زده است یا کاری که نماز را باطل می کند انجام داده یانه، بنا را بگذارد که چنین نشده است.

(مسئله ۷۰۶) اگر بداند که اختیاراً خوابیده و شک کند که نماز را تمام کرده، سپس خوابیده یا از روی غفلت در بین نماز خوابش برده است، بنا بر بر صحت نماز بگذارد، ولی اگر احتمال دهد که عمداً و برای ابطال نماز خوابیده است، ظاهراً باید نماز را اعاده کند. همچنین اگر بداند که خواب بر او غلبه نموده ولی نمی داند بین نماز خوابیده است یا بعد از آن، باید نماز را اعاده کند، در صورتی که خود را در حال سجود ببیند و شک کند که سجده نماز است یا سجده شکر.

(مسئله ۷۰۷) بعید نیست که قطع نماز واجب، در حال اختیار جایز باشد، ولی بنا بر احتیاط آن را بدون ضرورت دنیوی یا دینی قطع نکنند، مانند حفظ مال یا گرفتن بنده فراری، یا بدهکار یا چارپای فراری، بلکه هر غرضی که به آن اهمیت دهد دینی یا دنیوی باشد اگر چه ترک آن ضرری نداشته باشد. بنابراین اگر در مسجدی نماز می خواند و در بین نماز بفهمد مسجد نجس شده می تواند نماز را قطع و مسجد را تطهیر نماید؛ قطع نماز مستحبی اگر چه به نذر، واجب شده باشد جایز است، ولی بنا بر احتیاط مستحبی آن را قطع نکند.

(مسئله ۷۰۸) اگر قطع نماز، واجب باشد و قطع نکند، نمازش صحیح ولی گناهکار است.

(مسأله ۷۰۹) انجام دادن کارهای زیر در حال نماز مکروه است: صورت را به مقدار کمی بچرخاند، به جای دیگری نگاه کند، با دست با محاسن و سر وانگشتان خود بازی نماید، دو سوره را با هم بخواند، جای سجده را قوت کند، در حال نماز آب دهان یا آب بینی بیندازد، انگشتها را داخل هم نماید و به صدا درآورد، اظهار خستگی کند، خمیازه بکشد، از بول و غایط و باد معده خودداری کند، در حال کسالت و سنگینی نماز بخواند، پاها را بهم به چسباند، کفش و جوراب تنگ بپوشد، با خود فکر کند، به خط قرآن یا کتاب یا به نقش و نگار انگشتر نگاه کند، دستها را بر قسمت بالای ران بگذارد و مکروهات دیگری که در کتب مفصل فقهی آمده است.

صلوات بر پیغمبر ﷺ

هر وقت انسان اسم مبارک حضرت رسول صلی الله علیه وآله یا لقب یا کنیه او را بگوید یا بشنود، اگرچه در نماز باشد، مستحب است صلوات بفرستد.

(مسأله ۷۱۰) هرگاه اسم آن حضرت تکرار شود مستحب است صلوات نیز تکرار گردد و اگر در تشهد نماز باشد به آن صلواتی که جزء آن است اکتفا نکند.

(مسأله ۷۱۱) ظاهراً استحباب صلوات فوری است و کیفیت مخصوصی در آن شرط نیست ولی باید کلمه «آله» در صلوات آورده شود.

نماز آیات

نماز آیات، بر هر مکلفی غیر زن حائض و نفساء در وقت گرفتگی خورشید ماه اگرچه کم باشد، هنگام زلزله - بنا بر احتیاط واجب - و پدیده‌های آسمانی که نوعاً موجب اضطراب و وحشت مردم می‌شوند مانند: بادهای سیاه، سرخ و زرد، تاریکی شدید، رعد و برق و آتش که در فضا پیدا می‌شود، و امثال آنها واجب می‌شود. اما با حوادث زمینی مانند: سیل، آتشفشان، بادهای شدید و امثال آنها که عادتاً سبب ترس مردم می‌شوند واجب نمی‌شود، اگرچه احتیاطاً بهتر است نماز آیات خواند شود.

(مسأله ۷۱۲) در وجوب نماز آیات برای گرفتگی آفتاب، ماه و زلزله ترس معتبر نیست، بنابراین اگر یکی از آنها رخ دهد اگرچه ترسی برای نوع مردم پیش نیاید، نماز آیات واجب می‌شود.

شود، ولی برای وجوب نماز، در حوادث آسمانی، ترس نوع مردم معتبر است، اما اگر برای عامه مردم ترس آور نباشد اگرچه بعضی از مردم بترسند، نماز آیات واجب نیست.

وقت نماز آیات

مکلف می‌تواند از وقتی که خورشید یا ماه شروع به گرفتن می‌کند تا اینکه کاملاً باز شود نماز آیات را بخواند، ولی بهتر است از ابتدای گرفتگی بخواند و جایز نیست آنقدر تأخیر اندازد که فقط یک رکعت را در وقت درک کند و اگر عمداً یا از روی عذر تأخیر انداخت باید فوراً آن را بخواند و اگر کمتر از یک رکعت را در وقت درک کند باید نیت ادا و قضا نکند، ولی اگر زمان گرفتگی به مقدار نماز نباشد، در وجوب نماز اشکال است ولی احتیاط ترک نشود.

اما وقت نماز در حوادث آسمانی از زمان شروع آن تا وقتی که ادامه پیدا می‌کند خواهد بود، اگر وقت آن کافی بود لازم نیست فوراً نماز را بخواند و اگر اهمال نمود تا وقت آن گذشت قضا واجب است. اگر زمان حوادث آسمانی بر اندازه‌ای باشد که گنجایش نماز را ندارد، نماز واجب نیست. در زلزله، بنا بر احتیاط واجب، بلافاصله باید نماز را بخواند و اگر مکلف عمداً یا از روی عذر، نماز را به تأخیر اندازد بنحوی که صدق نکند در پی زلزله نماز را می‌خواند، بنا بر احتیاط واجب، باید به قصد مافی‌الذمه بجا آورد و نیت ادا و قضا نکند.

(مسئله ۷۱۳) هرگاه زمان حوادث آسمانی ترس آور، به مقدار نماز باشد و مکلف آنرا نخواند و وقت آن بگذرد، قضای آن واجب خواهد شد، چه از روی عمد و توجه به زمان آن، فوت شود و چه از روی فراموشی یا غفلت و چه از روی جهل باشد.

(مسئله ۷۱۴) اگر حوادث آسمانی ترس آور، در شهری و منطقه‌ای اتفاق بیفتد، فقط مردم همان شهر و منطقه باید نماز آیات بخوانند، و اگر وحشت آن به نوع مردم شهرهای مجاور برسد، بر آنها نیز نماز آیات واجب می‌شود.

(مسئله ۷۱۵) اگر کسوف یا خسوف کامل نباشد و مکلف در حین وقوع خسوف و کسوف به آن جاهل باشد، در این صورت قضای نماز بر او واجب نیست.

(مسئله ۷۱۶) اگر در وقت نماز یومیه خورشید بگیرد، چنانچه برای هر دو نماز وقت دارد، مخیر است که هر کدام را اول بخواند و اگر وقت یکی تنگ بود، باید اول آن را بخواند و اگر

وقت هر دو تنگ باشد، باید اول نماز یومیه را بخواند و اگر یکی را شروع کند و معلوم شود که وقت دیگری تنگ است و بترسد که اگر تمام کند دیگری قضا شود، باید آن را قطع کند و نماز دیگر را بخواند و چنانچه نماز آیات را قطع کند، می تواند بعد از خواندن نماز یومیه آن را از جایی که قطع کرده ادامه دهد، البته در صورتی که خللی غیر از فاصله انداختن نماز یومیه نباشد.

(مسأله ۷۱۷) اگر بترسد که وقت فضیلت نماز یومیه فوت می شود، می تواند نماز آیات را قطع کند و بعداً از محل قطع شده ادامه دهد.

دستور نماز آیات

نماز آیات دو رکعت است و هر رکعت پنج رکوع دارد و دستور آن این است که: نماز گزار بعد از نیت، تکبیرة الاحرام می گوید و سپس حمد و یک سوره می خواند و به رکوع می رود، سپس سر از رکوع برمی دارد، دوباره حمد و یک سوره می خواند و به رکوع می رود تا پنج رکوع را تمام کند و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سجده بجا می آورد و بر می خیزد و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول بجا می آورد و تشهد و سلام می دهد.

(مسأله ۷۱۸) در نماز آیات جایز است که یک سوره را پنج قسمت کند بطوری که یک آیه یا بیشتر از آن را بخواند - و کمتر از یک آیه بنا بر احتیاط واجب جایز نیست - سپس به رکوع برود و آنگاه سر بردارد و بدون اینکه حمد را بخواند، قسمت دوم از همان سوره را خوانده، به رکوع برود و همین طور تا پیش از رکوع پنجم سوره را حتی اگر چند آیه باقی مانده باشد تمام نماید و بعد از رکوع پنجم، دو سجده کند و رکعت دوم را نیز مثل رکعت اول بجا آورد و بعد از سجده دوم تشهد بخواند و سلام دهد. نماز گزار می تواند یک رکعت را به روشی و رکعت دوم را به روش دیگر بخواند، همچنان که می تواند در یک رکعت دو سوره بخواند، ولی اگر سوره اولی تمام شد برای رکوع بعدی باید حمد را همراه سوره نیز بخواند و قبل از رکوع پنجم سوره دوم نیز باید تمام شود چه همان سوره اولی را تکرار کند و چه سوره دیگری را بخواند. پس باید در روش دوم چند چیز ملاحظه شود:

۱- بنا بر احتیاط واجب نباید برای هر رکوع کمتر از یک آیه خوانده شود.

۲- باید در هر رکعت کمتر از یک سوره خوانده نشود.

۳ - هرگاه مثلاً سوره را در رکوع دوم تمام کرد، باید برای رکوع بعدی حمد را همراه سوره نیز بخواند.

۴ - باید قبل از رکوع پنجم سوره را تمام کند اگرچه سوره دومی یا سومی باشد.
(مسئله ۷۱۹) اگر در عدد رکعات نماز آیات شک کند نماز باطل است و اگر در عدد رکوع آن شک کند، بنا را بر کمتر بگذارد مگر آنکه شک در عدد رکوع به شک در عدد رکعات برگردد، مثل آنکه شک کند که رکوع پنجم رکعت اول است یا رکوع ششم رکعت دوم است که در این صورت نماز باطل می شود.

(مسئله ۷۲۰) رکوع های نماز آیات رکن هستند که با زیاد و کم شدن آن عمداً و سهواً نماز باطل می شود و چیزهایی که در نماز یومی، واجب و مستحب بود در نماز آیات نیز چنین است، یعنی احکام سهو و شک در محل و بعد از تجاوز محل نیز جاری است و شرایط عامه از قبیل ستر، رو به قبله بودن، طهارت از حدث و نجاست و غیر اینها در نماز آیات معتبر است.

(مسئله ۷۲۱) مستحب است پیش از هر رکوع زوج قنوت بخواند و می تواند به قنوت در رکوع پنجم و دهم یا فقط در دهم اکتفا کند. همچنین مستحب است که برای هر رکوع و سر برداشتن از آن تکبیر بگوید مگر بعد از رکوع پنجم و دهم که مستحب است بگوید: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ».

(مسئله ۷۲۲) مستحب است نماز آیات به جماعت خوانده شود، چه ادا باشد چه قضا و چه تمام خورشید یا ماه گرفته باشد یا نه و مانند نماز یومیه فقط قرائت از مأوم ساقط است و اگر در رکوع اول از رکعت اول یا رکوع اول رکعت دوم به امام برسد نماز صحیح است، ولی اگر به رکوع دوم یا بیشتر امام برسد، صحت آن اشکال دارد.

(مسئله ۷۲۳) مستحب است نماز کسوف را تا باز شدن کامل آن طول دهد و اگر قبل از آن تمام شود، در جای خود بنشیند و دعا کند یا نماز را دوباره بخواند. اگر طول دادن آن برای مأومین مشکل باشد امام آن را مختصر کند و مستحب است سوره های طولانی مانند یس، نور، کهف و حجر خوانده شود و در هر قیام سوره را کامل کند و رکوع و سجود را به اندازه قرائت طولانی نماید و بنا بر اصح قرائت را در شب یا روز بلند بخواند حتی در گرفتگی آفتاب و مستحب است در زیر آسمان یا در مسجد نماز را بخواند.

(مسأله ۷۲۴) کسوف و خسوف و مانند آن، با علم و شهادت دو مرد عادل بلکه بنا بر اظهر به شهادت یک مرد ثقة ثابت می شود و گفته اختر شناسان اثری ندارد اگر موجب یقین یا اطمینان نشود.

(مسأله ۷۲۵) اگر چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب شده متعدد شود، باید برای هر یک از آنها یک نماز آیات بخواند و اگر نوع آن مختلف باشد مانند کسوف و زلزله، بنا بر احتیاط مستحب آن را نیز تعیین نماید.

نماز قضا

نمازهای یومیهای که در وقتش از روی عمد یا سهو یا جهل یا اینکه تمام وقت خواب مانده، فوت شود باید قضا نماید. همچنین نمازهایی را که بخاطر ترک عمدی جزء و شرط یا ارکان، باطل، انجام شده، باید قضا کرد.

اما در چند حالت قضا ندارد: نمازهایی که در حال دیوانگی یا کودکی یا بیهوشی که از ناحیه خودش نباشد یا کافر اصلی در حال کفر یا زن در حال حیض و نفاس که تمام وقت را فرا گرفته باشد. امانمازهایی که در حال ارتداد فوت شده، باید بعد از توبه اگر چه فطری باشد قضا کند، نیز اگر کسی خود را بیهوش کند، باید نمازها را قضا نماید.

(مسأله ۷۲۶) اگر در هنگام نماز، بچه، بالغ شود و دیوانه و بیهوش، هوشیار شوند، واجب است نماز را بجا آورند حتی اگر یک رکعت آن را درک کنند و اگر ترک کنند، قضای آن واجب است. اگر حائض و نفاس به مقدار نماز و غسل در وقت پاک شوند، باید نماز را ادا کنند و اگر فوت شود قضا واجب می شود و اگر به خاطر بیماری یا عذر دیگری نتواند غسل کند، باید تیمم نماید و نماز را بجا آورد. اگر وقت غسل تنگ باشد، بنا بر احتیاط واجب، باید نماز را با تیمم بخواند، ولی اگر نماز را بجا نیاورد قضا واجب نیست.

(مسأله ۷۲۷) اگر دیوانگی یا بیهوشی به مقدار وقتی باقی مانده که ممکن است فقط نماز را بجا آورد، عارض شود و تا آخر وقت ادامه پیدا کند در صورتی که قبل از آن می توانست شرایط را تحصیل نماید؛ قضای آن واجب است. ولی قضا بر حائض و نفاس وقتی واجب می شود که بعد از وقت به مقدار نماز و طهارت از حدث، فرصت داشته باشد.

(مسئله ۷۲۸) مخالف، وقتی شیعه شود، آنچه را قبلاً ترک کرده یا بر خلاف مذهب خودش انجام داده در صورتی که طبق مذهب حقه نبوده، باید قضا نماید، چه از اول مخالف بوده یا بعداً از مخالفان شده باشد و اگر طبق مذهب حقه نبوده بعید نیست که قضا واجب نباشد و فرقی بین مخالف اصلی و غیر او نیست.

(مسئله ۷۲۹) آدم مست نمازهایی را که از او فوت شده باید قضا کند چه اختیاری باشد چه نباشد، چه از حلال مست شده باشد و چه از حرام.

(مسئله ۷۳۰) قضای نمازهای واجب غیر یومیه به جز نماز عید فطر و قربان واجب است و نیز بنا بر احتیاط، واجب است قضای نماز مستحبی که در وقت معینی نذر شده است.

(مسئله ۷۳۱) خواندن نماز قضا در هر وقت از شبانه روز و در حضر و سفر جایز است. اگر نماز شکسته فوت شده باشد باید به همان شکل شکسته قضا نماید اگرچه الآن مسافر نیست و اگر نماز تمام فوت شده باشد باید تمام قضا نماید اگرچه الآن در سفر باشد و اگر در قسمتی از وقت، حاضر و در قسمتی مسافر بوده است، آنچه را که در آخر وقت بر او واجب بوده قضا نماید.

(مسئله ۷۳۲) اگر نماز مسافر در مکه و مدینه و کربلا و کوفه که نماز گزار بین شکسته و تمام مخیر است فوت شود، در قضا نیز مخیر است اگرچه احوط آن است که قصر قضا کند.

(مسئله ۷۳۳) مستحب است نافله‌های یومیه و مانند آن را قضا کند، ولی آنچه در حال بیماری فوت شده، قضای آن تأکید نشده است و اگر از قضای آن ناتوان شود، برای هر دو رکعت یک مد صدقه بدهد و اگر نتوانست، برای نمازهای شب یک مد و برای نمازهای روز، یک مد بدهد.

(مسئله ۷۳۴) در قضای نمازهای غیر یومیه ترتیب معتبر نیست نه بین نماز غیر یومیه و نه بین آن نمازهای یومیه، اما ترتیب در نمازهای یومیه فقط در نمازهایی که در یک روز بر یکدیگر مرتبند مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشا لازم است مراعات شود، یعنی اول ظهر را بخواند بعد عصر را، بنابراین اگر بخواند قضای نمازهای صبح و ظهر و عشا را بجا آورد، ترتیب بین آنها لازم نیست. همچنین اگر بخواند نماز یک سال را قضا کند، می‌تواند به ترتیب، نمازها را روز به روز بخواند و می‌تواند اول نمازهای صبح را و بعد نمازهای ظهر و بعد نمازهای عصر و بعد نمازهای مغرب و بعد نمازهای عشا را بخواند و می‌تواند نمازهای ظهر و عصر یک سال را باهم بخواند و بعد نمازهای مغرب و عشا یک سال را بخواند، بنابراین ترتیب در قضا معتبر نمی‌باشد چه ترتیب را بداند چه نداند.

(مسأله ۷۳۵) اگر بداند یکی از نمازهای پنجگانه فوت شده، می تواند نماز صبح و مغرب و یک نماز چهار رکعتی را به قصد مافی الذمه که بین ظهر و عصر و عشا مردد است بخواند. اگر مسافر باشد می تواند نماز مغرب و یک دو رکعتی به قصد مافی الذمه از چهار نماز بخواند و اگر نداند که مسافر بوده یا نه، می تواند یک نماز دو رکعتی به قصد مافی الذمه از چهار نماز و یک چهار رکعتی به قصد مافی الذمه از سه نماز به همراه نماز مغرب بخواند. نمازی که مردد است، در همه فرضها بین بلند و آهسته خواندن مخیر است.

(مسأله ۷۳۶) اگر بداند دو نماز از نمازهای پنجگانه یک روز فوت شده، باید چهار نماز بخواند: نماز صبح و یک چهار رکعتی مردد بین ظهر و عصر و یک مغرب و یک چهار رکعتی مردد بین عصر و عشا. اگر بداند مسافر بوده است، یک دو رکعتی مردد بین صبح و ظهر و عصر و یک مغرب و یک دو رکعتی دیگر مردد بین ظهر و عصر و عشا بخواند و اگر نداند که مسافر بوده یا نه، باید پنج نماز بخواند، یک دو رکعتی مردد بین صبح و ظهر و عصر، یک چهار رکعتی مردد بین ظهر و عصر، یک مغرب و یک دو رکعتی مردد بین ظهر و عصر و عشا و یک چهار رکعتی مردد بین عصر و عشا.

(مسأله ۷۳۷) اگر بداند سه نماز از نمازهای پنجگانه فوت شده، باید پنج نماز بخواند و اگر بداند که در سفر فوت شده، چهار نماز بخواند: یک دو رکعتی مردد بین صبح و ظهر و یک دو رکعتی مردد بین ظهر و عصر و بعد مغرب و یک دو رکعتی مردد بین عصر و عشا. اگر بداند چهار نماز فوت شده، باید پنج نماز تمام و پنج نماز شکسته بخواند و بقیه احتمالات نیز از آنچه گفته شد معلوم می گردد. معیار این است که نماز گزار، علم پیدا کند که آنچه بر عهده اش بوده انجام داده است اگر چه به نحو تردید باشد.

(مسأله ۷۳۸) اگر شک کند که یک نماز واجب یا چند نماز از او فوت شده یا نه، قضا واجب نیست. ولی اگر بداند که فوت شده و مردد باشد بین کم و زیاد مثل دو و چهار، می تواند به کمتر اکتفا کند، اگر چه احتیاط مستحب تکرار است تا به فراغ علم ذمه پیدا کند.

(مسأله ۷۳۹) کسی که نماز قضا دارد نباید در خواندن آن کوتاهی کند، ولی واجب نیست فوراً آن را بجا آورد.

(مسأله ۷۴۰) واجب نیست نماز قضا را بر ادا مقدم کند، بنابراین مکلف می تواند نماز ادا را

بخواند اگر چه نماز قضای همان روز بر ذمه اش باشد، بلکه مستحب است تقدیم نماز ادا اگر زمان فضیلت آن فوت می شود و گرنه تقدیم نماز قضا مستحب و مطابق احتیاط خواهد بود، مخصوصاً اگر قضای همان روز باشد؛ بلکه مستحب است اگر از روی غفلت مشغول نماز ادایی شود به قضا عدول نماید.

(مسئله ۷۴۱) بنا بر اقوی جایز است کسی که نماز قضا دارد نماز مستحبی بخواند.

(مسئله ۷۴۲) جایز بلکه مستحب است نماز قضا را با جماعت بخواند چه نماز امام ادا باشد چه قضا، نیز لازم نیست امام و مأوموم یک نماز را بخوانند.

(مسئله ۷۴۳) کسی که عذر دارد واجب است نماز قضا را تا رفع آن، در صورتی که می داند، بر طرف می شود به تأخیر بیندازد، ولی اگر بداند بلکه احتمال دهد که تا آخر عمر عذرش بر طرف نمی شود، می تواند نماز قضا را بخواند، ولی اگر قضا کرد، بعد عذر بر طرف شد در صورتی که خلل وارد شده در نماز از مواردی است که جاهل معذور نباشد، اعاده واجب است و اگر نه واجب نیست.

(مسئله ۷۴۴) اگر بخواهد در یک مجلس چند نماز قضا بخواند، برای اولی اذان و اقامه بگوید و برای بقیه اقامه کافی است و سقوط اذان بنا بر اظهار رخصت^(۱) است.

(مسئله ۷۴۵) مستحب است بچه ها را به نماز خواندن و قضای آن و نافله بلکه تمام عبادات تمرین دهند و بنا بر اقوی عبادات آنان مشروع است، بنابراین اگر در اثنای وقت، بالغ شود و نماز خوانده باشد معجزی است.

(مسئله ۷۴۶) بر ولی طفل واجب است که او را از آنچه برایش خطر دارد حفظ کند، نیز واجب است از هر چیزی که در شرع مکروه دانسته شده ولو برای طفل مانند: زنا، لواط، شرب خمر، سخن چینی و امثال آن منع نماید حفظ نمودن آنها از خوردن و نوشیدن نجس و متنجس در صورتی که ضرری نداشته باشد بنا بر اظهار جایز است خصوصاً در متنجس یا نجاستی که از خودش یا از کودک دیگر باشد، نیز ظاهراً پوشاندن لباس ابریشم و طلا بافت بر آنها جایز است.

(مسئله ۷۴۷) بر پسر بزرگتر واجب است بعد از مرگ پدر روزه و نمازهایی را که پدر به

۱- رخصت: یعنی اجازه داده اند که نخوانی ولی می توانی بخوانی.

خاطر عذر بلکه بنا بر اظهر مطلقاً چه به خاطر عذر و چه بدون عذر، عمداً فوت نموده است؛ قضا نماید و بنا بر اظهر چه پدر، از قضای آن ناتوان بوده است یا نه و بنا بر اظهر مادر، حکم پدر را دارد، یعنی نمازهایی که از او فوت شده ولو در سفر باشد، قضای آن بر پسر بزرگ واجب است ولی نمازهایی که در حال حیض و مرض فوت شده، قضای آنها بر او واجب نیست.

(مسأله ۷۴۸) اگر پسر بزرگتر هنگام مرگ پدر و مادر، کودک یا دیوانه باشد، باید بعد از بلوغ و عاقل شدن قضا کند.

(مسأله ۷۴۹) اگر پسر بزرگتر متعدد باشند مثل آنکه دو پسر از دو همسرش در یک وقت متولد شوند، به طور وجوب کفایی بر آنها قضا واجب است چه آنچه که فوت شده قابل قسمت باشد - مثل اینکه متعدد باشد - و چه نباشد.

(مسأله ۷۵۰) اگر پسر بزرگتر، بین دو یا بیشتر مشتبه شود، احتیاط اولی آن است که بطور وجوب کفایی عمل نمایند.

(مسأله ۷۵۱) بر ولی میت قضای چیزهای که بر میت از طریق اجیر شدن و غیر آن واجب شده، ولی انجام نداده، واجب نیست.

(مسأله ۷۵۲) قضای عبادت‌های میت بر ولی او حتی اگر ممنوع الارث شده باشد، واجب محسوب می‌شود ولی بعید نیست که بر غیر او که ممنوع الارث نیست واجب باشد.

(مسأله ۷۵۳) اگر بعد از مرگ پدر، پسر بزرگتر نیز بمیرد، لازم نیست از اموالی که از او به جای مانده اجرت قضاهای پدر، خارج شود، نیز بر پسر دوم چیزی واجب نیست.

(مسأله ۷۵۴) اگر کسی داوطلبانه نمازهای میت را بخواند، تکلیف از ولی او ساقط می‌شود و اگر ولی یا وصی، فردی را از مال میت اجیر کنند و او تکلیف را انجام ندهد، ذمه ولی مشغول می‌ماند.

(مسأله ۷۵۵) اگر شک کند که از میت چیزی فوت شده یا نه، قضا واجب نیست و اگر در مقدار آن شک کند، می‌تواند بر کمتر اکتفا کند.

(مسأله ۷۵۶) اگر میت ولی نداشته باشد، اقوی آن است که واجب نیست از اصل ترکه میت چیزی به عنوان قضا پرداخته شود، اگر چه قضا کردن نسبت به ورثه‌ای که قاصر نباشند احتیاط مستحب است.

(مسئله ۷۵۷) مقصود از پسر بزرگ این است که از نظر سنی کسی از او بزرگتر نباشد اگرچه کسی باشد که از او زودتر بالغ شده یا نطفه‌اش زودتر بسته شده است.

(مسئله ۷۵۸) قضا نمودن تکالیف میت تا وقتی که به حد اهمال نرسد، واجب فوری نیست.

(مسئله ۷۵۹) ولی میت، باید در احکام شک، سهو، اجزا و شرایط نماز، به تکلیف خود اجتهاداً یا تقلیداً عمل نماید مگر آنکه نظر میت اجتهاداً او تقلیداً مطابق احتیاط باشد، بنابراین، اگر میت سوره را واجب بداند اما ولی آن را واجب نداند در این صورت ولی باید سوره را بخواند تا به بری شدن ذمه میت علم پیدا کند.

(مسئله ۷۶۰) اگر پس از رسیدن وقت نماز، پدر فوت کند، چنانچه فوت او بعد از گذشت مدتی باشد که برای نماز و طهارت کافی است، بر ولی او قضا واجب خواهد شد.

نماز استیجاری

نایب شدن از افراد زنده در واجبات، اگرچه ناتوان باشند جایز نیست مگر در حج، آن هم در صورتی که او مستطیع و ناتوان باشد و امیدی به اینکه خودش حج را در آینده انجام دهد ندارد، در این صورت اجیر گرفتن برای او واجب است. نیز نیابت از زنده‌ها در مثل حج مستحبی و زیارت قبر پیغمبر ص و ائمه علیهم السلام بلکه در تمام مستحبات به قصد رجا جایز است. هم چنین نایب شدن از مرده‌ها در واجبات و مستحبات جایز است و می‌توان ثواب عمل واجب یا مستحب را به افراد زنده یا مرده هدیه نمود.

(مسئله ۷۶۱) جایز است شخصی اجیر شود تا نماز و عبادات فردی را که مرده به جای آورد تا ذمه او بری شود و فرقی نمی‌کند که نایب، وصی یا ولی یا وارث یا اجنبی باشد.

(مسئله ۷۶۲) اجیر باید عاقل، مؤمن و بالغ بوده، به احکام قضای عبادت آگاه باشد و باید عمل عبادی را از طرف میت برای تقرب به خدا انجام دهد.

(مسئله ۷۶۳) هر یک از مرد و زن می‌توانند اجیر یکدیگر شوند، اما در بلند یا آهسته خواندن نماز باید به تکلیف خود عمل نمایند، بنابراین مرد در نمازی که جهری است بلند می‌خواند اگرچه از طرف زن نیابت کند و زن آهسته می‌خواند حتی اگر از طرف مرد اجیر شده باشد.

(مسئله ۷۶۴) صاحبان عذر، مانند کسی که از قیام یا از طهارت خبثی ناتوان است یا وضوی

جیره‌ای می‌گیرد یا پی در پی از او بول خارج می‌شود یا با تیمم نماز می‌خواند؛ جایز نیست که اجیر شوند مگر آنکه فرد دیگری نباشد، بلکه حتی اگر صاحب عذر خودشان هم داوطلبانه انجام دهد صحیح نخواهد بود و اگر برای اجیر عذری پدید آید باید تا برطرف شدن آن صبر کند.

(مسئله ۷۶۵) اگر برای اجیر شکی یا سهوی پدید آید، باید به اجتهاد خود یا به فتوای مرجع تقلید خود عمل کند و اگر در اجاره شرطی شده باشد، باید طبق شرط عمل نماید، بنابراین اگر با اجیر شرط شود که در صورتی که شکی یا سهوی پیش آید، باید اعاده نماید، باید به این شرط عمل کند. همچنین در سایر افعال نماز که با شرط، اجیر شده باشد باید طبق آن شرط عمل نماید، اما اگر بدون شرط اجیر شود، باید طبق اجتهاد خویش یا طبق نظر مرجع تقلید خود عمل کند.

(مسئله ۷۶۶) اگر در اجاره شرط شود که اجیر خودش عمل را انجام دهد، او نمی‌تواند کس دیگر را اجیر نماید یا فرد دیگری نمی‌تواند داوطلبانه عمل را انجام دهد، ولی اگر در اجاره شرطی نبود می‌تواند فرد دیگری را اجیر کند با همان قیمتی که خود را اجیر نموده است اما به کمتر از آن نمی‌تواند به کسی دیگر بدهد مگر آنکه قسمتی از عمل را خودش انجام داده باشد یا جنس اجرت فرق کند.

(مسئله ۷۶۷) اگر مستأجر مدت معینی را برای اجیر معین کند ولی اجیر همه عمل یا بعضی آن را در وقت معین بجا نیاورد، جایز نیست که بعداً آن را بجا آورد مگر با اجازه مستأجر و اگر بدون اجازه آن را بجا آورد، اجرت المثل یا اجرت مسمّا را مستحق نمی‌شود.

(مسئله ۷۶۸) اگر اجاره بخاطر غبن و مانند آن فسخ شود یا پس از انجام دادن کار معلوم شود که اجاره باطل بوده است، اجیر مستحق اجرت المثل است.

(مسئله ۷۶۹) اگر کیفیت عمل در اجاره از جهت مستحبات تعیین نشود، باید به طور متعارف انجام دهد.

(مسئله ۷۷۰) اگر اجیر بعضی از مستحباتی را که در اجاره بیان شده فراموش کند، به همان نسبت از اجرت کسر می‌شود.

(مسئله ۷۷۱) هرگاه عمل بین اقل و اکثر مردد شود؛ می‌توان اقل را انجام داد و اگر بین دو چیز متباین مردد شود، باید احتیاطاً هر دو را انجام دهد.

(مسئله ۷۷۲) اجیر منوب عنه را ولو اجمالاً تعیین نماید، مثل اینکه بگوید: آن کسی که پول

اجرت را از او گرفته است.

(مسأله ۷۷۳) اگر بعد از عقد اجاره، فرد دیگری با انجام دادن عمل ذمه میت را بری کند چنانچه مدتی نگذشته باشد که اجیر می‌توانست در این مدت عمل را انجام بدهد اجاره فسخ می‌شود، و الا اگر مدت زمانی گذشته باشد که اجیر می‌توانست در آن مدت عمل را انجام دهد، مستحق اجرت المثل خواهد بود. ولی اگر اجاره بر ذات عمل واقع شود، در صورتی که عمل بعد از فراغ ذمه میت مشروعیت داشته باشد، اجاره فسخ نمی‌شود و واجب است که اجیر عمل را بر طبق اجاره انجام دهد.

(مسأله ۷۷۴) اجیر می‌تواند نمازهای استیجاری را به جماعت بخواند چه اینکه خودش امام باشد یا اینکه به کسی دیگری اقتدا کند ولی در صورتی که اجیر امام باشد، باید نمازهای که به میت انجام می‌دهد از روی احتیاط نباشد و الا جماعت باطل است.

(مسأله ۷۷۵) اگر اجیر قبل از انجام دادن عمل بمیرد، در صورتی که شرط شده باشد خودش این کار را انجام دهد، اگر زمانی که می‌توانست اجیر عمل را انجام دهد نگذشته باشد، اجاره باطل است و وارث باید اجرت مسمی را به ترکه برگرداند و اگر چنین زمانی گذشته باشد، باید اجرت مثل را پردازند اگرچه از اجرت مسمی بیشتر باشد. اگر شرط نشده باشد که خودش آن کار را انجام دهد، وارث باید از ترکه میت، اجیر دیگری بگیرد و اگر ترکه نداشت بر وارث چیزی نخواهد بود ولی ذمه میت مشغول خواهد ماند.

(مسأله ۷۷۶) کسی که نماز یا روزه بر ذمه دارد، وقتی نشانه‌های مرگ را می‌بیند، باید به قضای آنها عجله کند، بلکه کسی که مطمئن به امتثال آن در آینده نباشد باید در انجام دادن قضای آن عجله کند. اگر به مردم بدهکار است یا زکات و خمس و رد مظالم بر ذمه دارد، باید در انجام دادن آن عجله کند و تأخیر آن اگرچه بدانند زنده می‌ماند جایز نیست و اگر ناتوان شد و ترکه دارد، باید به یک فرد مطمئن وصیت نماید و این دیون از اصل ترکه خارج می‌شود اگرچه وصیت نکرده باشد.

(مسأله ۷۷۷) اگر کسی برای یک ماه نماز، مثلاً اجیر شود، و شک کند که نمازها شکسته است یا تمام و نتواند استعلام کند، باید احتیاطاً جمع بخواند. همچنین اگر خود را برای نمازی اجیر نماید و شک کند که آن نماز صبح بوده یا نماز ظهر، باید هر دو را انجام دهد.

(مسأله ۷۷۸) اگر معلوم شود چند نماز از میت فوت شده است، اما ندانند که قبل از مرگش انجام داده است یا نه، در این صورت باید برای قضای آنها از طرف میت اجیر بگیرند.

(مسأله ۷۷۹) هرگاه برای نماز چهار رکعتی از زوال تا غروب در روز معینی اجیر شود و آن را تأخیر بیندازد تا اینکه بیشتر از چهار رکعت فرصت نداشته و نماز عصر را نیز نخوانده باشد، باید نماز عصر را بخواند و مستأجر می‌تواند اجاره را فسخ و اجرت را مطالبه کند و می‌تواند اجاره را فسخ نکند و درخواست اجرت المثل کند اگر چه از اجرت مسمی بیشتر باشد.

(مسأله ۷۸۰) عدالت اجیر در خیردادن به اینکه عمل را انجام داده، بنا بر احتیاط مستحب معتبر است بلکه ظاهراً اگر در خیردادن مورد اطمینان باشد، کافی است.

نماز جماعت

مستحب مؤکد است نمازهای واجب خصوصاً نمازهای یومیه را به جماعت بخوانند و در نماز صبح، مغرب و عشا بیشتر سفارش شده، و برای آن ثواب عظیمی ذکر شده است. روایات بسیاری با مفاهیم والایی در ترغیب به جماعت و مذمت ترک آن وارد شده است. این مضامین در بیشتر مستحبات دیگر دیده نشده است زیرا نماز جماعت از مهمترین شعائر اسلامی است.

(مسأله ۷۸۱) اگر شرایط و جوب در نماز جمعه و عیدین باشد جماعت در آنها واجب است زیرا، شرط صحّت آنها نیز به جماعت خواندن است. در غیر این صورت جماعت بالاصاله واجب نیست، البته گاهی به دلایل دیگر واجب می‌شود مثل اینکه نذر کرده است نماز را به جماعت بخواند یا اینکه وقت نماز تنگ است و فقط می‌تواند با اقتداء یک رکعت را بخواند یا اینکه قرائت را یاد نگرفته است با آنکه می‌توانسته یاد بگیرد.

(مسأله ۷۸۲) مشهور آن است که جماعت در نافله‌های اصلی چه شبانه چه روزانه مشروع نیست اگر چه به نذر و مانند آن واجب گردد، اما این کلام خالی از اشکال نیست. البته جماعت در نماز عید فطر و قربان با اینکه شرایط و جوب آن موجود نیست مشروع است، همچنین در نماز استسقاء.

(مسأله ۷۸۳) اگر امام جماعت نماز یومیه را به صورت ادا یا قضا می‌خواند، نماز گزار می‌تواند هر کدام از نمازهای یومیه را به صورت ادا یا قضا به او اقتدا کند، ولی نماز یومیه را نمی‌شود به کسی که نماز آیات یا عید و مانند آن را می‌خواند اقتدا کرد. همچنین نماز عید، میت، آیات یا استسقا

را نمی‌شود به کسی که نماز یومیه می‌خواند اقتدا نمود و باید در اقتدا از جهت نوع یکسان باشد، ولی می‌شود نماز خورشید گرفتگی (کسوف) را به کسی که نماز زلزله یا حوادث آسمانی می‌خواند اقتدا کرد، نیز در نماز یومیه نمی‌شود به کسی که نماز طواف می‌خواند اقتدا نمود و همین طور عکس آن هم جایز نیست، ولی می‌شود نماز طواف را به کسی که نماز طواف می‌خواند اقتدا نمود.

(مسئله ۷۸۴) کسی که نماز واجب ادایی را می‌خواند، نمی‌تواند به کسی که همان نماز را از باب احتیاط چه وجوبی چه استحبابی می‌خواند اقتدا کند، نیز نماز قضای احتیاطی را نمی‌شود به کسی که نماز فریضه می‌خواند اقتدا نمود. همچنین نماز قضای مشکوک را نمی‌شود به کسی که او نیز قضای مشکوک می‌خواند اقتدا کرد، چه سبب شک هر دو یکی باشد چه مختلف باشد. پس هر گاه هر دو از یک آب وضو بگیرند و نماز بخوانند و بعد شک کنند که آب پاک بوده یا نه و بخواهند احتیاط کنند، اقتدا به یکدیگر جایز نیست. کسی که نماز فریضه را یا رکعت احتیاطی را می‌خواند، نمی‌تواند، به کسی که همانند او رکعت احتیاطی را به جای می‌آورد اقتدا نماید، اگرچه امام و مأموم هر دو بین رکعت سوم و چهارم شک کنند.

(مسئله ۷۸۵) جماعت در غیر جمعه، عید فطر و قربان، حداقل به دو نفر منعقد می‌شود که امام یکی از آن دو نفر باشد و مأموم اگرچه زن یا بچه باشد بنا بر اقوی صحیح است، ولی در نماز جمعه و عید فطر و قربان حد اقل با امام پنج نفر باید باشند.

(مسئله ۷۸۶) جماعت با نیت مأموم برای اقتدا منعقد می‌شود اگرچه امام خیر نداشته باشد، ولی در نماز جمعه، عید فطر و قربان باید امام، امامت را نیت کند به اینکه قصد کند نمازی را که مأمومین او را امام قرار داده اند بجا می‌آورد، همچنین اگر نماز امام نماز اعاده‌ای با جماعت باشد امام باید نیت امامت کند.

(مسئله ۷۸۷) اقتدا به مأمومی که به امام دیگری اقتدا کرده، جایز نیست، نیز اقتدا به دو امام اگرچه در اقوال و افعال هم‌زمان باشند یا اقتدا به دو شخص بطور مردد جایز نیست بلکه جماعت منعقد نمی‌شود و باید در جماعت به یک شخص معین ولو اجمالاً اقتدا کرد، اگرچه نزد مأموم مردد بین «زید و عمرو» باشد، البته بشرط آنکه در هر دو شرایط امامت موجود باشد و لازم نیست اسم امام را بدانند.

(مسئله ۷۸۸) اگر شک کند که نیت اقتدا نموده یا نه، بنا را می‌گذارد که اقتدا نکرده و باید

فردای بخواند. ولی اگر بداند برای جماعت بلند شده و نشانه‌های جماعت از قبیل سکوت و مانند آن نیز در او موجود باشد، بنحوی که اطمینان پیدا می‌کند که داخل در جماعت شده و آن را نیت کرده است، بنا را بر اقتدا بگذارد و گرنه باید فردای بخواند.

(مسئله ۷۸۹) اگر به گمان اینکه امام زید است به او اقتدا کند و بعد معلوم شود که عمرو است، اگر عمرو مانند زید عادل باشد نماز مأموم صحیح است، ولی اگر عادل نباشد جماعت باطل است، اما نمازش در صورتی که خللی که آن را باطل می‌کند چه عمدی و چه سهوی انجام دهد، باطل می‌شود و الاصحیح است.

(مسئله ۷۹۰) اگر دو نفر نماز بخوانند و بعد از نماز بفهمند که هر دو نیت امامت یا اقتدا به دیگری نموده اند نماز هر دو صحیح است و بنابر احتیاط مستحب در صورتی که نیت اقتدا نموده اند اعاده کنند.

(مسئله ۷۹۱) تغییر نیت از یک امام جماعت به امام دیگر، در حال اختیار جایز نیست مگر آنکه امام نتواند نماز را تمام کند، مانند اینکه وسط نماز بمیرد یا دیوانه شود یا بیهوش گردد یا حدیثی از او سرزند یا یادش بیاید که قبل از نماز وضو نگرفته است؛ در این موارد، بنابر اقوی جایز است که مأمومین یک نفر از خودشان را مقدم دارند و به امامت او نماز را تمام کنند و اگر مانعی پیش آید که امام نتواند نماز را در حال اختیار تمام نماید، مثل اینکه از قیام عاجز شود و نماز را نشسته بخواند، جایز است که دیگری را مقدم نموده، و به او اقتدا کنند.

(مسئله ۷۹۲) کسی که فردای نماز می‌خواند نمی‌تواند در بین آن به کسی اقتدا کند.

(مسئله ۷۹۳) اگر مأموم در حین جماعت منفرد شود، جماعتش باطل می‌شود چه از اول نماز قصد فردای کرده یا چنین قصدی از ابتدا نداشته باشد. اما نماز انفرادی اش؛ دو حالت دارد:

اول: آنکه مأموم از اول قصد فردای نداشته و قصد دارد که نماز را تمام کند و در اثناء اتفاقاً به سببی نیت فردای کند، در این صورت اگر قبل از رکوع رکعت اول یا رکعت دوم قصد فردای کند، واجب است که قرائت را بجا آورد و اگر عمداً نخواند نمازش باطل است و اگر معذور باشد یا عقیده دارد که وظیفه اش چنین است، نمازش صحیح است و چیزی بر او نیست. اگر بعد از رکوع قصد فردای کند، باید نماز را ادامه دهد مگر آنکه هنگام اقتدا رکنی را اضافه نموده باشد که موجب بطلان آن می‌شود چه بداند جماعتش با قصد فردای شدن باطل می‌شود چه نداند.

دوم: آنکه مأوم از اول نماز قصد فرادی شدن را داشته باشد، بنابراین جایز نیست به امام اقتدا کند و در قرائت به او اعتماد نماید، و اگر اقتدا کرد و قرائت را نخواند و هنگام قنوت از امام جدا شد، چنانچه ملتفت به حکم شرعی باشد، نمازش باطل است، ولی اگر ملتفت نباشد که وظیفه اش از اول اقتدا نکردن است یا گمان می کرد که اقتدا نمودن جایز است یا معذور بود، نمازش صحیح است و اعاده ندارد.

(مسئله ۷۹۴) انسان می تواند از اول یا در بین نماز امام اقتدا نماید، بنابراین مأوم می تواند در رکعت اول امام تا وقتی که او در رکوع است با گفتن تکبیر به او اقتدا کند، همچنین می تواند در رکعت دوم، سوم یا چهارم اقتدا نماید و اگر مأوم به یک یا دو رکعت امام اقتدا کند، وقتی که امام نمازش تمام می شود؛ مأوم باید بقیه نمازش را فرادی بخواند.

(مسئله ۷۹۵) اگر مأوم در بین قرائت امام یا بعد از آن و قبل از رکوع، نیت فرادی کند واجب است که قرائت را از اول بخواند.

(مسئله ۷۹۶) وقتی مأوم، نیت فرادی می کند منفرد می شود و دیگر نمی تواند در همان حال مجدداً به جماعت برگردد. اگر در فرادی شدن مردد شود و بعد تصمیم بر عدم فرادی بگیرد، ادامه اقتداء جایز نیست.

(مسئله ۷۹۷) اگر شك کند که به فرادی عدول کرده یا نه؟ بنا را بر عدول نکردن بگذارد.

(مسئله ۷۹۸) در جماعت برای امام و مأوم قصد قربت معتبر نیست. پس اگر امام یا مأوم به قصد و غرض مباح دنیوی مانند فرار از شك، و وسوسه یا برای تأیید امام و تشویق مردم برای حضور در جماعت یا بخاطر سختی قرائت در جماعت شرکت کند، نمازش صحیح است و احکام جماعت بر آن جاری می شود ولی ثواب جماعت را ندارد.

(مسئله ۷۹۹) اگر از روی سهو یا نادانی به نماز مستحبی امام اقتدا کند، در صورتی که بین نماز متوجه شود و رکنی را کم یا زیاد نکرده باشد، باید منفرد شود و نمازش صحیح است و اگر بعد از نماز متوجه شود، چنانچه چیزی که نماز فرادی را باطل می کند عمداً یا سهواً از او سر نزده باشد، نمازش صحیح است و الا باطل است.

(مسئله ۸۰۰) نماز جماعت، با داخل شدن در نماز از اول ایستادن امام برای رکعت تا آخر رکوع، درک می شود. پس مأوم می تواند قبل از قرائت یا در بین آن یا قبل از رکوع یا در حال

رکوع اقتدا کنند و آن رکعت را درک نمایند و اگر قبل از رکوع امام تکبیر بگویند ولی به رکوع امام سهواً یا غفلتاً یا بخاطر وجود مانعی مانند ازدحام جمعیت نرسد، آن رکعت را درک نموده باید در بقیه افعال از امام متابعت کند. مأوم، رکوع را وقتی درک می کند که امام از رکوع سر بر ندارد، اگر چه ذکر را تمام کرده باشد و مأوم به مقدار رکوع خم شده باشد، البته اگر حد اقل خم شدن مأوم برای رکوع اول با بلند شدن امام و عدم خروج او از حد رکوع همزمان شود یقین برای کفایت آن وجود ندارد، هر چند که بعید نیست کافی باشد.

(مسأله ۸۰۱) اگر مأوم، به گمان اینکه به رکوع امام می رسد، به رکوع رود ولی به رکوع امام نرسد، نماز فردای مأوم صحیح ولی جماعتش باطل است و اگر شک کند که وقتی رکوع کرد امام در حال رکوع بود یا سرش را بر داشته بود، نمازش به عنوان جماعت صحیح است.

(مسأله ۸۰۲) اگر احتمال دهد امام را در حال رکوع درک می کند ظاهراً جایز است به رکوع برود، پس اگر رکوع امام را درک نمود جماعت و نمازش هر دو صحیح است و گرنه جماعتش باطل و نمازش به صورت فردای صحیح خواهد بود.

(مسأله ۸۰۳) اگر مأوم نیت نموده تکبیر بگوید و پیش از آنکه به رکوع برود، امام از رکوع سر بردارد، می تواند فردای بخواند و می تواند به نافله عدول کند و بعد از تمام نمودن آن دوباره اقتدا نماید.

چند عمل مستحب

اول: اگر موقعی برسد که امام مشغول خواندن تشهد آخر نماز است، چنانچه بخواهد به ثواب جماعت برسد، باید بعد از نیت و گفتن تکبیر الاحرام بنشیند و تشهد را به قصد قربت با امام بخواند و هرگاه امام سلام داد بایستد و بدون گفتن تکبیر الاحرام نمازش را به صورت فردای تمام کند.

دوم: اگر موقعی برسد که امام مشغول خواندن تشهد اول نماز است، می تواند نیت نموده و تکبیر الاحرام را به قصد اقتدا بگوید ولی با امام بنشیند بلکه وقتی امام ایستاد، نمازش را با امام جماعت ادامه دهد.

سوم: اگر موقعی برسد که امام در سجده آخر نماز است، در صورتی که بخواهد به ثواب جماعت برسد، باید بعد از نیت و گفتن تکبیر الاحرام به سجده رود و با امام تشهد بخواند، و

هرگاه امام سلام داد بلند شود و نمازش را به صورت فرادی تمام کند، ولی بنا بر احتیاط واجب وقتی بلند شد تکبیری را به قصد اعم از تکبیرة الاحرام و ذکر مطلق بگوید.

(مسأله ۸۰۴) اگر مأوموم برای جماعت حاضر شود و ببیند که امام در حال رکوع است و بترسد اگر به صف جماعت ملحق شود، امام از رکوع سر بر می‌دارد، در این صورت می‌تواند در جای خود تکبیر بگوید و رکوع کند و در رکوع یا بعد از آن یا در سجده یا بین دو سجده یا بعد از دو سجده یا در حال ایستادن برای رکعت بعدی راه رود تا به صف جماعت ملحق شود، چه راه رفتن به جلو یا عقب یا به یکی از دو طرف باشد به طوری که از قبله منحرف نشود و مانعی غیر از دوری مانند پرده نباشد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که فاصله به اندازه‌ای دور نباشد که مانع از اقتدا باشد. در حال راه رفتن، واجب است قرائت و اذکاری که نیاز به آرامش دارد، ترک شود.

شرایط تحقق جماعت

اول: نماز جماعت از اجتماع امام و مأومومین از ابتدا تا آخر نماز در یک مکان بگونه‌ای که برای نماز عرفاً جمع شده باشند تحقق پیدا می‌کند. پس اگر بین امام و مأومومین یا بین صفوف مأومومین مانعی مانند پرده، دیوار و درخت باشد که اجتماع عرفاً صدق نکند جماعت منعقد نمی‌شود، ولی اگر پرده یا دیوار کوتاه باشد بطوری که اجتماع عرفاً صدق کند اثری ندارد. اگر مأوموم زن باشد، وجود مانع بین او و امام یا مأومومین مرد وزن اشکال ندارد، ولی اگر امام زن باشد، حکم مرد را دارد یعنی جایز نیست مانعی بین او و مأومومین باشد که عرفاً اجتماع صدق نکند.

(مسأله ۸۰۵) اگر پرده یا چیزی که بین امام و مأومومین یا صفوف مأومومین است مانع از دیدن نباشد، مثل شیشه، دیوار مشبک و پنجره، نماز جماعت منعقد می‌شود. همچنین نهر یا راه اگر مانع از صدق اجتماع نباشد به نماز جماعت ضرری نمی‌رساند، نیز تاریکی و غبار اگر چه مانع از دیدن می‌شود اشکال ندارد و مانع متحرک و غیر ثابت مثل عبور انسان نیز اشکال ندارد.

دوم: جای ایستادن امام از جای مأوموم نباید بیش از یک وجب بلندتر باشد، پس اگر امام در محراب نماز بخواند و حیاط مسجد بیش از یک وجب یا بیشتر از آن، پایین‌تر از محراب باشد، نماز مأومومینی که در حیاط اقتدا نموده اند باطل است. نیز اگر زمینی شیب دار باشد و امام در طرفی که بلندتر است بایستد، در صورتی که شیب بیش از یک وجب نبوده طوری باشد که به آن زمین

مسطح بگویند مانعی ندارد و گرنه نماز آنان باطل است. اگر جای مأوم از امام بلندتر باشد، در صورتی که عرفاً به آن اجتماع صدق کند، در این صورت نماز جماعت اشکال ندارد.

سوم: فاصله بین امام و مأوم و صفوف مأومین نباید بیش از یک گام بزرگ انسان معمولی باشد که در شرع به مقدار مکانی که جسد یک انسان معمولی هنگام سجده کردن لازم دارد بیان شده است و اگر فاصله از این مقدار بیشتر باشد نماز جماعت صحیح نخواهد بود.

(مسئله ۸۰۶) فاصله بیش از یک گام، در صورتی نماز جماعت را بهم می‌زند که از همه اطراف این فاصله وجود داشته باشد. پس اگر از یک طرف مأوم متصل و از اطراف دیگر فاصله داشته باشد اشکالی نخواهد داشت. اگر صف دوم از صف اول طولانی‌تر باشد، آخر آن اگرچه از صف اول دور است، ولی به صحت جماعت ضرری نمی‌رساند چون از سمت چپ یا راست متصل است. همچنین اگر افراد صف دوم از هم فاصله داشته باشند، در صورتی که هر کدام به صف جلوتر متصل باشند، جماعت آنها صحیح است، ولی در صف اول باید تمام افراد به هم متصل باشند.

چهارم: مأوم نباید جلوتر از امام بایستد، بنابراین اگر امام مرد باشد و مأومین متعدد باشند، نمی‌توانند در قیام با امام مساوی باشند؛ بلکه باید پشت سر امام قرار بگیرند، ولی اگر امام زن باشد، مانعی ندارد که با مأومین مساوی بایستد، اما اگر امام مرد و مأوم یک نفر باشد، باید در طرف راست امام قرار بگیرد و می‌تواند مساوی امام نیز بایستد.

(مسئله ۸۰۷) از اول تا آخر نماز جماعت شرایط مذکور باید مراعات شود، بنابراین اگر مانعی همانند دوری، بالابودن مکان امام یا جلو افتادن مأوم پیش آمد، جماعت باطل می‌شود و باید نماز رافردی ادامه دهد. اگر در پیش آمدن یکی از این موانع شک کند، در صورتی که قبلاً می‌دانست هیچ یک از این موانع نبوده است، نماز جماعت او صحیح است، ولی اگر علم به بودن آن شرایط نداشته و شک کند، نمی‌تواند نماز را به جماعت بخواند مگر اینکه علم پیدا کند که هیچ یک از آن موانع نبوده است. اگر بعد از نماز در باره شرایط شک کند بنابر بر صحت بگذارد به شرط اینکه در حین ورود به نماز جماعت متوجه شرایط بوده باشد. اگر از روی غفلت داخل نماز جماعت شود و سپس در تحقق شرایط شک کند، جماعت باطل اما نمازش صحیح خواهد بود مگر آنکه در وقت اقتدا به امام رکن زیادی را بجا آورد، که در این صورت نمازش باطل است.

(مسئله ۸۰۸) بعد از تکبیر امام اگر صف افراد جلو تکبیر بگویند صفهای بعد نیز می‌توانند تکبیر بگویند، بلکه اگر صف جلو آماده نماز و تکبیر گفتن باشد کسی که در صف بعد ایستاده، می‌تواند تکبیر بگوید.

(مسئله ۸۰۹) اگر نماز مأمومی شکسته باشد یا در اثناء جماعت، نماز را فردی بخواند، کسی که به او متصل است اگر فاصله ایجاد شده بیش از یک گام انسان عادی باشد، نمازش منفرد می‌شود، مگر آنکه فوراً جلو رود و به صف متصل شود.

(مسئله ۸۱۰) اگر حایل ثابت نباشد، مثلاً انسانی عبور کند اشکال ندارد، ولی اگر عبور افراد پیوسته باشد، جماعت باطل می‌شود.

(مسئله ۸۱۱) اگر در حایل سوراخی است که در حال رکوع یا قیام یا در حال رفتن به سجده فقط بتوان آن طرف را دید جماعت منعقد نمی‌شود و اقتدا صحیح نیست.

(مسئله ۸۱۲) اگر در اثر کوری و مانند آن متوجه حایل نباشد و وارد نماز شود، جماعت او باطل است. بنابراین اگر قبل از انجام دادن عمل منافی با نماز فردی حتی اگر سهواً باشد، متوجه شود، نماز فردی او صحیح است. همچنین نمازش صحیح است، در صورتی که عملی را انجام بدهد که با نماز منافات ندارد چه عمداً باشد یا سهواً، همانند ترک قرائت.

(مسئله ۸۱۳) لباس نازکی که شبح از پشت آن دیده می‌شود، حایل محسوب می‌شود و با وجود آن اقتدا جایز نیست.

(مسئله ۸۱۴) اگر در اثناء جماعت فاصله بیفتد، جماعت باطل شده، نماز فردی می‌گردد و اگر متوجه آن فاصله نشود و ادامه دهد و چیزی انجام داده باشد که با نماز فردی منافات دارد، نمازش باطل است و اگر چنین چیزی انجام نداده، یا چیزی را انجام داده که تنها در صورت عمد منافات دارد، نمازش صحیح است.

(مسئله ۸۱۵) اگر در صف، بچه ممیز که مأموم است، فاصله شود و نماز گزار احتمال بدهد که نماز آن بچه صحیح است جماعتش نیز صحیح خواهد بود و اگر مأموم بداند که نماز مأمومی که در صف جلو ایستاده و واسطه اتصال او با امام می‌باشد، نماز جماعتش صحیح است. نیز کسی که در صف اول نماز می‌خواند و می‌داند که نماز طرف راست یا چپ که او را به امام متصل می‌کند باطل است جماعتش صحیح است و کسی که نمازش باطل است حائل و فاصله محسوب نمی‌شود.

(مسأله ۸۱۶) اگر امام، درون محراب قرار بگیرد به نحوی که دو طرف آن دیوار باشد، اقتدا به او از چپ و راست محراب جایز نیست. ولی مأمومینی که از پشت سر امام اقتدا کرده اند و صفهای پس از آن نمازشان صحیح است. اگر صف مأمومین مثلاً به درب مسجد برسد، نماز صفی که پشت درب ایستاده اند صحیح است، اگرچه احتیاط مستحب آن است که در صحت نماز به کسی که مقابل درب ایستاده اکتفا شود نه در طرف چپ و راست او.

شرایط امام جماعت

امام جماعت علاوه بر آنکه دارای ایمان، عقل و طهارت مولد است، شرایط دیگر را نیز باید دارا باشد:

اول - مردبودن: اگر مأموم مرد است باید امام مرد باشد و امامت زن جز برای زنان صحیح نیست و امامت بچه برای بچه بجهت تمرین مانعی ندارد.

دوم - عدالت: امام باید عادل باشد بنابر این مأموم باید از عدالت امام مطمئن شود، نماز پشت سرفاسق و فردی که عدالت او معلوم نیست صحیح نیست.

سوم - صحّت قرائت: امام جماعت باید قرائتش صحیح باشد، البته این شرط در صورتی است که مأموم در دو رکعت اول به او اقتدا کند و فرقی نمی کند مأموم خودش صحیح می خواند یا نه، ولی اگر در دو رکعت آخر اقتدا کند، صحیح خواندن امام معتبر نیست. بلکه باید در واقع نمازش صحیح باشد.

چهارم - عدم برگشت به بلاد کفر بعد از هجرت از آن: امام جماعت بعد از هجرت به بلاد مسلمانان از آن اعراض نکنند و دوباره به بلاد کفر برنگردد، نیز حد شرعی بر او جاری نشده باشد.

(مسأله ۸۱۷) اقتدا کردن افصح به فصیح - فصیح به کسی گفته می شود که قرائت را صحیح می خواند - اشکالی ندارد.

(مسأله ۸۱۸) امامت فرد نشسته برای مأمومین ایستاده، نیز امامت فرد خوابیده برای مأمومین نشسته و امامت نشسته یا خوابیده برای مأمومین خوابیده صحیح نیست، ولی امامت ایستاده برای مأمومین ایستاده و نشسته، نیز امامت نشسته برای مأمومین نشسته و امامت امامی که با تیمم یا وضوی

جیره نماز می‌خواند، نیز امامت کسی که از رفتن ادرارش نمی‌تواند جلوگیری کند و شخصی که شکم درد دارد و مستحاضه و کسی که از روی اضطرار در لباس نجس نماز می‌خواند برای دیگران صحیح است.

(مسئله ۸۱۹) اگر مأوم بعد از نماز بفهمد که امام بعضی از شرایط صحت نماز یا شرایط امامت رانداشته است، نمازش صحیح است، البته در صورتی که رکنی را مثل رکوع زیاد نکرده باشد و گرنه باید اعاده نماید و اگر در اثناء نماز بفهمد ولی رکنی را اضافه نکرده باشد، می‌تواند آن را ادامه دهد و گرنه اعاده کند.

(مسئله ۸۲۰) اگر امام و مأوم از نظر اجتهاد یا تقلید در اجزا و شرایط نماز باهم اختلاف داشته باشند، اگر در موارد اختلاف جاهل معذور بوده و نمازش واقعاً صحیح باشد، اقتدا جایز است، مثلاً مرجعی که امام جماعت از او تقلید می‌کند ملاقی متنجس با واسطه را، نجس نمی‌داند ولی مرجع تقلید مأوم نجس بداند یا آنکه امام تسیحات اربعه را یک بار واجب می‌داند و مأوم سه بار لازم بداند، در این صورت اقتدا مانعی ندارد. اگر اختلاف امام و مأوم به گونه‌ای باشد که جاهل در آن معذور نیست و نماز واقعاً صحیح نیست در این صورت مأوم نمی‌تواند به او اقتدا کند بلکه حتی اگر عدم عذر را احتمال دهد مادامی که اختلاف رأی را می‌داند نمی‌تواند به او اقتدا کند، مثلاً اگر امام وظیفه دست جیره شده به نجس را گذاشتن پارچه پاک و مسح بر آن بداند در حالی که مأوم وظیفه را تیمم می‌داند، در اینجا اقتدا به چنین امامی جایز نیست یا اینکه امام وضو را با آب گلاب جایز بداند ولی مأوم صحیح نداند، در این صورت نیز اقتدا جایز نیست. اما اگر اختلاف امام و مأوم به گونه‌ای باشد که جاهل در آن معذور است مثل اینکه امام عقیده دارد لباسش پاک است ولی مأوم معتقد باشد که لباس امام نجس است، در این صورت اقتدا به امام جایز است و گاهی جاهل در آن معذور نیست، مثل اینکه امام عقیده دارد که این آب پاک است و مأوم معتقد باشد که این آب نجس است، در صورتی که امام با این آب وضو بگیرد و نماز بخواند، مأوم نمی‌تواند به او اقتدا کند. بنابراین اگر اختلاف در ارکان باشد اقتدا صحیح نیست و اگر اختلاف در ارکان نباشد اقتدا جایز است.

احکام جماعت

(مسأله ۸۲۱) امام، فقط قرائت در رکعت اول و دوم را از مأمومین بعهده می‌گیرد و بقیه را باید خود مأموم بخواند و باید در ایستادن از امام متابعت کند والا جماعتش باطل می‌شود، اما هنگام قرائت امام، طمأنینه برای مأموم، لازم نیست.

(مسأله ۸۲۲) مأموم، در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر نمی‌تواند حمد و سوره را به قصد اینکه جزء نماز است بخواند، ولی اولی و افضل این است که به قصد قرآن بخواند یا مشغول ذکر یا صلوات بر پیغمبر (ص) بشود. اگر در نماز صبح و مغرب و عشا صدای امام را بشنود اگرچه کلمات را تشخیص ندهد، نباید حمد و سوره را بخواند، بلکه باید سکوت کند، اما اگر نشنود می‌تواند حمد و سوره را به قصد جزئیت یا قرآن بخواند و در نشنیدن فرقی نمی‌کند که از کبری، دوری یا غیر آن باشد و اگر شک کند آنچه را که می‌شنود صدای امام است یا نه خواندن حمد و سوره بنا بر اقوی جایز است.

(مسأله ۸۲۳) اگر امام را در حال ایستادن رکعت سوم یا چهارم درک کند، باید حمد و سوره را بخواند و اگر بخاطر خواندن سوره به رکوع امام نرسد می‌تواند فقط حمد را بخواند. اگر مأموم با تمام نمودن حمد بیم آن داشته باشد که به رکوع امام نرسد نمی‌تواند حمد را قطع کند بلکه باید به قصد اینکه امام را در رکوع درک می‌نماید آنرا بخواند، پس اگر امام را در رکوع درک نکرد نمازش فرادی می‌شود و باید سوره را نیز بخواند و نماز را تمام کند و اگر به امام در حال رکوع اقتدا کند، بایستی تکبیر بگوید و به رکوع رود تا یک رکعت برای او حساب شود، اما برای رکعت بعدی باید حمد و سوره را آهسته بخواند و باید آنها را نیز سریع بخواند تا به رکوع امام برسد و اگر به رکوع امام نرسد، باید فرادی نماز خود را ادامه دهد.

(مسأله ۸۲۴) مأموم، باید قرائت را آهسته بخواند، چه خواندن حمد و سوره واجب باشد، مانند آنجایی که به امام، در رکعت دوم یا سوم ملحق شود یا واجب نباشد، مثل اینکه در رکعت اول ملحق شود و قرائت جایز باشد و اگر از روی فراموشی یا ندانستن بلند بخواند نمازش صحیح است، ولی اگر از روی عمد باشد نمازش باطل می‌شود.

(مسأله ۸۲۵) مأموم باید در رکوع، سجود، ایستادن و نشستن از امام متابعت کند و نباید زودتر از امام عملی را انجام دهد و فرقی نمی‌کند آن عمل رکن باشد یا نباشد، ولی در حمد و سوره

وتسیحات و ذکر و تشهد به جز تکبیرة الاحرام متابعت لازم نیست و اگر در تکبیرة الاحرام بر امام سبقت بگیرد، نمازش فرادی می شود.

(مسأله ۸۲۶) اگر مأوم، متابعت را عمداً ترک نماید، نمازش باطل نمی شود ولی فرادی می شود اما جماعتش باطل می گردد، البته اگر امام مشغول قرائت باشد و مأومی که حمد را نمی خواند عمداً به رکوع رود، نمازش باطل می شود. همچنین اگر سهواً پیش از امام رکوع کند و بعد متوجه شود ولی عمداً نایستد تا از امام متابعت کند نمازش باطل می شود.

(مسأله ۸۲۷) هرگاه مأوم عمداً، قبل از امام رکوع یا سجود کند، نمازش فرادی می شود و دوباره لازم نیست برای متابعت از امام رکوع و سجود را انجام دهد، و وقتی منفرد شد رکوع و سجودش کافی است مشروط به اینکه در رکعت اول و دوم، پیش از تمام شدن قرائت امام به رکوع نرفته باشد و الا نمازش باطل است. ولی اگر مأوم از روی سهو به رکوع رود، باید پس از اینکه ذکر را گفت به آن حالتی که امام هست برگردد و اگر امام پس از قرائت به رکوع برود بر مأوم واجب نیست مجدداً ذکر رکوع را بگوید. اما اگر عمداً متابعت نکند، نماز او صحیح است و گناهی نکرده ولی جماعت او باطل خواهد بود.

(مسأله ۸۲۸) اگر عمداً قبل از امام از رکوع یا سجود سر بردارد، اگر قبل از ذکر سر برداشته است و عمداً ذکر را نخوانده است نمازش باطل است، و گرنه تنها جماعتش باطل می شود ولی اگر بعد از ذکر باشد، نماز او صحیح است و آن را فرادی تمام کند و دیگر نمی تواند از امام متابعت نماید و رکوع و سجود دیگری انجام دهد و اگر سهواً از رکوع یا سجود سر بردارد باید دوباره برگردد و اگر عمداً برنگردد نمازش فرادی می شود و اگر بعد از آنکه امام سر برداشت مأوم متوجه شود، جماعت صحیح است و اگر دوباره برای متابعت رکوع کند و قبل از رسیدن بحد رکوع، امام سرش را بردارد، نماز باطل می شود.

(مسأله ۸۲۹) اگر مأوم سهواً قبل از امام به رکوع یا سجده برود و ذکر بگوید و بعد متوجه شود درحالی که امام هنوز ایستاده یا نشسته است، باید سرش را بردارد و به امام ملحق شود و با او دوباره به رکوع یا سجده برود و ذکر بر او واجب نیست، ولی اگر در حال خم شدن امام به رکوع یا سجده، متوجه شود، باید به همان حال باقی بماند تا از امام متابعت نماید.

(مسأله ۸۳۰) اگر مأوم سهواً در گزاردن رکوع یا سجده از متابعت امام تخلف کند باید

رکوع یا سجده فوت شده را فوراً بجا آورد و امام را متابعت کند و چیزی بر او نیست و اگر امام و مأموم باهم از رکوع یا سجده بلند شوند، ولی مأموم از روی غفلت زودتر از امام بلند شود یا بنشیند، باید به همان حال باشد تا امام به او برسد سپس متابعت کند.

وقاعده کلی در این مورد این است که هرگاه مأموم از امام در افعال نماز متابعت نکند، اگر از روی عمد باشد منفرد می شود و دیگر نمی تواند متابعت کند و اگر از روی سهو یا غفلت باشد، دوباره می تواند متابعت کند.

در چند مورد نماز جماعت با نماز فرادی فرق دارد:

اول: اگر مأموم، برای متابعت از امام رکوع یا سجودی را زیاد کند نمازش باطل نمی شود، ولی در نماز فرادی اگر چه از روی سهو یا جهل اضافه کند نماز باطل می شود و امام در این جهت حکم منفرد را دارد.

دوم: هرگاه امام یا مأموم در عدد رکعات شک کنند، می توانند به دیگری که عدد را می داند رجوع کنند، ولی در نماز فرادی باید بنا را بر اکثر بگذارند.

سوم: امام حمد و سوره را از طرف مأموم بعهده می گیرد، ولی منفرد باید خودش آن‌ها را بخواند.

چهارم: در صورتی که مأموم، به قیام رکعت سوم امام ملحق شود، باید حمد و سوره را در نماز صبح و مغرب و عشا آهسته بخواند، حال آنکه در نماز فرادی باید بلند بخواند.

پنجم: مأموم بنا بر احتیاط واجب باید در دو رکعت اخیر تسییحات اربعه را بخواند مخصوصاً در نماز مغرب و عشا، ولی در نماز فرادی بین آن و حمد مخیر است.

(مسأله ۸۳۱) اگر مأموم از سجده سر بردارد و ببیند امام در حال سجده است، باید به قصد متابعت به سجده برگردد. ولی اگر بعد معلوم شود که امام در سجده دوم است همین بازگشت به سجده مجزی از سجده دوم خواهد بود. اگر به گمان اینکه سجده دوم امام است، به همین قصد سجده کند و بعد معلوم شود که سجده اول امام بوده، همین سجده، سجده متابعت به حساب می آید.

(مسأله ۸۳۲) اگر امام تشهد یا سجده و مانند آن را که موجب بطلان نماز نیست سهواً اضافه کند نمازش باطل نمی شود و لازم نیست مأموم از وی متابعت کند و اگر امام چیزی را از نماز سهواً

کم کند، مأموم نمی‌تواند از وی متابعت نماید.

(مسئله ۸۳۳) مأموم می‌تواند ذکر رکوع یا سجود را بیشتر از امام بگوید و می‌تواند ذکرهای مستحبی مانند تکبیر، رکوع و سجود را نیز که امام نمی‌گوید بگوید و اگر امام بعد از سجده دوم نشیند یا تسبیحات اربعه را یک بار بگوید و مأموم از کسی تقلید کند که قائل به وجوب نشستن بعد از سجده دوم و سه بار گفتن تسبیحات باشد، باید بعد از سجده بنشیند و تسبیحات اربعه را نیز سه بار بگوید.

(مسئله ۸۳۴) اگر مأموم نداند که امام در دو رکعت اول نماز است یا در دو رکعت دوم، می‌تواند حمد و سوره را به قصد قربت مطلقه بخواند و اگر بعد معلوم شود که در دو رکعت اول بوده ضرری ندارد.

(مسئله ۸۳۵) اگر در رکعت دوم امام اقتدا کند، قرائت را امام متحمل می‌شود و در قنوت و تشهد امام را متابعت کند و مستحب است موقع خواندن تشهد انگشتان دست و پا را به زمین بگذارد و زانوهای را بلند کند و وقتی امام برای رکعت سوم بر می‌خیزد مأموم باید بنشیند و تشهد بخواند و زود بلند شود و تسبیحات اربعه را بگوید تا به امام در رکوع ملحق شود و وقتی امام در رکعت چهارم تشهد می‌خواند، مأموم مخیر است بر خیزد و تسبیحات اربعه را بگوید یا برای متابعت، تشهد بخواند و وقتی امام سلام داد، بلند شود و رکعت چهارم خود را منفرد بخواند.

(مسئله ۸۳۶) کسی که فرادی نماز خوانده است، می‌تواند به جماعت اعاده کند، امام باشد یا مأموم. اگر به جماعت خوانده باشد چه امام بوده باشد چه مأموم، می‌تواند امام جماعت افراد دیگری شود، ولی همان مأومین بار دیگر نمی‌توانند نماز جماعت را اعاده کنند. اگر امام و مأموم نماز رافرادی بخوانند، بنا بر ظاهر اقتدا به یکدیگر صحیح نیست، مگر آنکه شخص دیگری که نمازش رانخوانده است در جماعت آنها حاضر شود.

(مسئله ۸۳۷) اگر بعد از اعاده نماز، معلوم شود که نماز اولش باطل بوده است، نماز دوم، مجزی خواهد بود.

(مسئله ۸۳۸) اعاده نماز فرادی مشروعیت ندارد مگر آنکه احتمال خللی در نماز اوّل بدهد اگر چه به حسب ظاهر صحیح باشد.

(مسئله ۸۳۹) اگر امام، با اعتقاد به دخول وقت نماز بخواند و مأموم معتقد به دخول وقت

نباشد، نمی تواند پشت سر امام نماز بخواند و اگر در بین نماز وقت داخل شود، بنابراین با مأموم نمی تواند به او اقتدا کند.

(مسئله ۸۴۰) اگر موقعی که مشغول نماز مستحبی است جماعت برپا شود، در صورت که بیم آن را داشته باشد که اگر نمازش را تمام کند به جماعت و حتی به تکبیرة الاحرام امام نرسد، مستحب است نماز را قطع کند، بلکه مستحب است نماز خود را در وقت اقامه گفتن امام قطع نماید. اگر نماز واجب می خواند و جماعت برپا شود و نتواند به رکعت اول امام برسد، می تواند به نافلة عدول کند و آن را تمام یا قطع کند و به رکعت بعدی امام برسد و می تواند نماز را فردی تمام نماید.

(مسئله ۸۴۱) اگر امام خود را عادل نداند، بنابراین گناهکار نیست ولی ترتیب آثار جماعت بر چنین جماعتی خالی از اشکال نیست و بنابراین قوی نمی تواند آثار را ترتیب بدهد.

(مسئله ۸۴۲) اگر مأموم بعد از سجده دوم امام شک کند که با او دو سجده کرده یا یک سجده، در صورتی که از محلش تجاوز نکرده باشد، باید یک سجده دیگر بجا آورد.

(مسئله ۸۴۳) اگر نداند که امام نماز یومیه را می خواند یا نماز مستحبی را، نیز اگر احتمال دهد که نماز واجبی را می خواند که اقتدای یومیه به آن صحیح نیست؛ در این دو صورت اقتدا به امام جایز نخواهد بود. ولی اگر بداند نماز یومیه را می خواند ولی نداند کدامیک از نمازهای پنجگانه است، به صورت ادا باشد یا قضا، شکسته باشد یا تمام، اقتدا جایز است.

(مسئله ۸۴۴) امام بودن در نماز از مأموم بودن افضل است.

(مسئله ۸۴۵) گفته اند: مستحب است امام در وسط صف اول بایستد و حال مأمومین ضعیف را رعایت کند و نماز را طول ندهد مگر اینکه مأمومین رغبت داشته باشند و صدای خود را در حمد و سوره و ذکرهایی که آهسته خواندن آنها واجب نیست به قدری بلند کند که دیگران بشنوند و اگر در رکوع بفهمد کسی تازه رسیده، رکوع را به اندازه دو برابر رکوع معمولی طول دهد، وقتی نمازش را تمام نمود از جایش بر نخیزد تا آنکه مأمومین، نماز خود را تمام کنند.

(مسئله ۸۴۶) اگر مأموم یک مرد باشد بنابراین احتیاط لازم طرف راست امام بایستد، اگر زن است پشت سر امام و اگر یک مرد وزن باشند، باید مرد پشت سر امام وزن پشت سر مرد بایستد. اگر مأمومین زیاد باشند، پشت سر امام صف بکشند بطوری که مردها جلوتر از زنها قرار گیرند

وهرچه مأوم به امام نزدیکتر باشد بهتر است، ولی در نماز میت صف آخر افضل است و مستحب است اهل کمال و فضل در صف اول و با فضیلت ترین مأومین در طرف راست صف بایستند و طرف راست صفها از طرف چپ افضل است و مستحب است صفها منظم و فاصلهها پر شود بنحوی که بازوهای یكدیگر باشند و محل سجده صف بعدی متصل به جای ایستادن صف قبلی باشد و بعد از گفتن: «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» مأومین بر خیزند و بگویند: «اللَّهُمَّ أَقْمِهَا وَأَدِمِّهَا وَاجْعَلْنِي مِنْ خَيْرِ صَالِحِي أَهْلِهَا» و بعد از حمد امام بگویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

(مسأله ۸۴۷) اگر در صفهای جماعت جا باشد، مکروه است انسان تنها بایستد، نیز مکروه است بعد از اینکه امام اقامه را بگوید مکلف نماز مستحبی بخواند و کراهت، بیشتر می شود وقتی اقامه گوینده: «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» می گوید. نیز مکروه است حرف زدن بعد از اقامه مگر برای اقامه جماعت مانند مقدم داشتن امام در جلوی صف اول و مثل آن و مکروه است مأوم ذکرها را طوری بگوید که امام بشنود، نیز مسافر به حاضر، یا حاضر به مسافر اقتدا کند.

خلل و شکایات نماز

اگر کسی عمداً در اجزا و شرایط نماز خللی ایجاد کند اگرچه به یک حرف یا حرکت از قرائت یا ذکر باشد نماز باطل می شود. همچنین اگر عمداً چیزی از قول یا فعل را زیاد کند، چه رکن باشد، چه نباشد و چه موافق اجزای نماز چه مخالف آن باشد و چه از اول نماز قصد آن را بکند یا در بین نماز موجب بطلان نماز می گردد.

(مسأله ۸۴۸) زیاد کردن فعلی در غیر رکوع و سجود جز با قصد جزئیت برای نماز، تحقق پیدانمی کند، بنابر این اگر دست را حرکت دهد یا بدن را بخاراند و قصد نکند که جزء نماز باشد، ضرری ندارد مگر آنکه صورت نماز را از بین ببرد.

(مسأله ۸۴۹) اگر رکوع یا دو سجده در یک رکعت را سهواً زیاد کند، نماز باطل می شود و الاً باطل نیست، مثل اینکه دو سجده در دو رکعت باشد.

(مسأله ۸۵۰) اگر سهواً جزئی را کم کند، اگر پیش از فوت محل آن متوجه شود، باید برگردد و از آن جزء به بعد را بجا آورد، بنابر این اگر آیه ای از حمد یا سوره را سهواً یا جزئی از تسبیحات رکعت سوم یا چهارم را ترک کند و قبل از رکوع متوجه شود، باید آن آیه و مابعدش را

بخواند و اگر بعد از فوت محل رکنی، ملتفت شود که رکنی را ترک کرده نمازش باطل می‌شود، ولی اگر آنچه فوت شده رکن نباشد نماز صحیح است، مثلاً اگر در سجده دوم متوجه شود که رکوع را سهواً ترک نموده نماز باطل است، ولی اگر در رکوع متوجه شود که آیه‌ای از حمد را نخوانده نمازش صحیح است و در صورتی که یک سجده یا تشهد فراموش شود، باید بعد از نماز آن را قضا نماید.

فوت محل جزء فراموش شده به سه چیز محقق می‌شود

اول - آنکه وارد رکن بعدی شود: مانند کسی که پس از رکوع یادش بیاید که حمد یا سوره را نخوانده است، که در این صورت، باید نماز را ادامه دهد، ولی اگر به حد رکوع نرسیده باشد، باید برگردد و آنچه را که فراموش کرده است و اجزاء بعد از آن را، به ترتیب انجام دهد. چنانچه رکنی را فراموش کرده باشد، مانند کسی که دو سجده را در رکوع یادش بیاید که فراموش کرده است، باید نماز را اعاده کند و اگر قبل از رکوع یادش بیاید باید تدارک نماید. اگر یک سجده یا تشهد یا قسمتی از آن را یا ترتیب بین آنها را فراموش کند و در رکوع متوجه شود باید نماز را ادامه دهد و اگر قبل از آن متوجه شود، باید آنچه را که فراموش کرده و اجزاء بعد از آن را تدارک کند و در بعضی از حالات باید دو سجده سهواً انجام دهد که تفصیل آن خواهد آمد.

دوم - آنکه از نماز خارج شود: پس اگر دو سجده را فراموش کند و سلام دهد و عمداً یا سهواً کاری منافی با نماز انجام دهد، نمازش باطل است و اگر قبل از اینکه کار منافی با نماز انجام دهد متوجه شود باید برگردد و دو سجده و تشهد و سلام را بجا آورد و بعد دو سجده سهو برای سلام زیادی بجا آورد. همچنین اگر یک سجده یا تشهد یا بعضی از آن را فراموش کند و سلام دهد و کار منافی با نماز نیز انجام نداده باشد، باید تدارک کند و در پایان دو سجده سهو بجا آورد، اگر بعد از انجام دادن عمل منافی با نماز متوجه شود نماز صحیح است، باید آنچه فراموش شده را قضا کند و دو سجده سهو نیز بجای آورد.

سوم - آنکه از فعلی که باید آن فعل فراموش شده را در ضمن آن انجام دهد، خارج شود: مانند کسی که ذکر یا طمأنینه را در رکوع یا سجود فراموش کند تا آنکه سرش را بردارد، در این صورت باید نماز را ادامه دهد. همچنین کسی که گذاشتن بعضی از مواضع سجده، غیر از

پیشانی را در جای خود فراموش کند، چون از آن فعل گذشته است نمازش صحیح است. اگر قبل از رکوع متوجه شود که قرائت یا تسیحات را نشسته خوانده تدارک آن لازم نیست.

(مسئله ۸۵۱) کسی که ایستادن بعد از رکوع را فراموش کند و در حال سجده یا نزدیک سجده متوجه شود باید نماز را ادامه دهد. همچنین اگر نشستن بین دو سجده را فراموش کند و در سجده دوم متوجه شود، باید نماز را ادامه دهد، ولی اگر در حال رفتن به سجده متوجه شود باید بنشیند سپس به سجده رود.

(مسئله ۸۵۲) اگر بعد از سجده دوم متوجه شود که رکوع نکرده است، باید نماز را اعاده کند و اگر قبل از آن متوجه شود، باید بایستد و بعد از رکوع نماز را ادامه دهد و بنا بر احتیاط مستحبی نماز را اعاده کند.

(مسئله ۸۵۳) اگر دو سجده را ترک کند و شک کند که از یک رکعت بوده یا دو رکعت، در صورتی که در رکن بعدی وارد شده باشد، نمازش باطل است و گرنه باید برگردد و دو سجده را انجام داده، سپس نماز را ادامه دهد. مثلاً اگر در رکوع رکعت سوم متوجه شود که دو سجده را ترک نموده است و نداند که هر دو از رکعت اول بوده یا از رکعت دوم یا یکی از رکعت اول و دیگری از رکعت دوم بوده، در این صورت اگر نماز گزار بعد از داخل شدن در رکن بعدی یا بعد از فراغ از نماز و بجا آوردن عمل منافی نماز متوجه شود، بنا بر اظهار باید نماز را اعاده کند، ولی اگر قبل از رکوع متوجه شود، بنا بر اظهار باید برگردد و دو سجده را در رکعت دوم انجام دهد آنگاه نماز را ادامه دهد و اگر بعد از تشهد و ایستادن متوجه شود، باید دو سجده را انجام داده سپس نماز را ادامه دهد و در پایان نماز دو سجده سهواً احتیاطاً بجا آورد.

(مسئله ۸۵۴) اگر بفهمد دو سجده را از دو رکعت نماز ترک کرده، باید آنها را بعد از نماز قضا کند اگر چه از دو رکعت اول باشند.

(مسئله ۸۵۵) اگر سلام نماز را فراموش کند و قبل از انجام دادن فعل منافی نماز متوجه شود، باید تدارک کند و اگر بعد از آن متوجه شود، نمازش صحیح است ولی بنا بر احتیاط مستحبی اعاده کند.

(مسئله ۸۵۶) اگر یک رکعت یا بیشتر را فراموش کند و قبل از سلام دادن متوجه شود یا بعد از سلام و قبل از فعل منافی ملتفت گردد، باید بایستد و آن را انجام دهد، ولی اگر بعد از فعل منافی

متوجه شود نمازش باطل است.

(مسأله ۸۵۷) اگر سهواً طمأنینه در قرائت، تسبیح، تشهد، ذکر رکوع یا ذکر سجود ترک شود اشکال ندارد ولی بنا بر احتیاط مستحب آنها را به نیت قربت مطلقه تدارک نماید.

(مسأله ۸۵۸) اگر بلند یا آهسته خواندن را فراموش کند و در اثناء نماز یادش بیاید، التفات نکند و نماز را ادامه دهد، چه هنگام قرائت و تسبیح متوجه شود چه بعد از تمام شدن آن. حکم جهل مرکب، ملحق به حکم فراموشی است، اما جهل بسیط در صورتی که معذور باشد اشکالی ندارد.
(مسأله ۸۵۹) واجبات نماز دو قسم اند:

واجب رکنی: مراد از واجب رکنی این است که با کم و زیاد شدن آن مطلقاً نماز باطل می شود (چه حکم را نداند چه فراموش آن باشد) واجبات رکنی عبارتند: از رکوع، سجود، طهارت، وقت، قبله و تکبیرة الاحرام، ولی اگر تکبیرة الاحرام را از روی فراموشی یا ندانستن زیاد کند نماز باطل نمی شود - .

واجب غیر رکنی: مقصود از واجب غیر رکنی این است که با ترک آن نماز باطل نمی شود مگر اینکه از روی عمد و با التفات به حکم شرعی، آن را ترک کند، مانند قرائت و تشهد و سلام.

قاعده کلی:

بعضی از واجبات بخود نماز مربوط هستند لذا مستقیماً از اجزاء نماز بشمار می آیند، مانند رکوع، سجود، قرائت، تشهد، سلام و غیر آن، اما اگر واجبی مربوط به جزء معینی از نماز باشد، از واجبات همان جزء به حساب می آید، مانند ذکر در رکوع و سجود و قیام هنگام قرائت و نشستن در حال تشهد و مانند آن.

بنابراین اگر قسم اول فراموش شود دو حالت دارد:

اول: آنکه قابل تدارک باشد که چند صورت دارد:

۱- اگر قبل از سجده یادش بیاید که رکوع نکرده، باید بایستد و رکوع کند و نماز را ادامه دهد و اگر قبل از رکوع یادش بیاید که دو سجده یا سجده دوم رکعت سابقه را انجام نداده است، باید سجده کند و نمازش را ادامه دهد.

۲- اگر قبل از رکوع متوجه شود که تکبیرة الاحرام را نگفته است، باید برگردد و از تکبیرة الاحرام به بعد نمازش را بخواند.

۳ - اگر قبل از رکوع متوجه شود که حمد یا سوره یا بعضی از آنها را نخوانده است، باید از آنجا به بعد نمازش را بخواند. همچنین اگر قبل از رکوع متوجه شود که تشهد رکعت دوم را نخوانده است، باید برگردد و تشهد و مابعد از آن را انجام دهد.

۴ - اگر قبل از فعل منافی متوجه شود که دو سجده یا تشهد رکعت آخر یا سلام نماز را بجای نیاورده است، باید برگردد و آنها را انجام دهد.

دوم: آنکه قابل تدارک نباشد که خود چند صورت دارد:

۱ - اگر بعد از رکوع متوجه شود که حمد یا سوره یا آیه‌ای از آنها را نخوانده است، در این صورت می‌تواند نماز را ادامه دهد.

۲ - اگر بعد از سجده دوم متوجه شود که رکوع را انجام نداده، نمازش باطل است و باید اعاده کند، همچنین است اگر بعد از رکوع متوجه شود که دو سجده را انجام نداده است.

۳ - اگر بعد از رکوع متوجه شود که یک سجده یا تشهد را انجام نداده، باید نماز را ادامه دهد سپس آن را قضا نماید.

اگر قسم دوم که واجبات اجزاء نماز است فراموش شود، یک حالت دارد، که قابل تدارک نیست اگرچه محل شک یا سهو باقی باشد، مانند آنکه بعد از برداشتن سر متوجه شود که ذکر رکوع یا سجود را نگفته است، در این صورت باید نماز را ادامه دهد و نمی‌تواند آن را تدارک کند، همچنین اگر آرامش وطمأنینه را در حال ذکر رکوع یا سجود فراموش کند و بعد از تمام شدن آن متوجه شود یا ایستادن را در قرائت یا جهر و اخفات را در آن فراموش کند که باید نماز را ادامه دهد.

شکایات نماز

(مسأله ۸۶۰) اگر شک کند که نماز خوانده است یا نه، در صورتی که وقت باقی باشد باید بخواند، و اگر در خارج از وقت باشد اعتنا نکند و گمان نیز در حکم شک است. اما اگر در بقای وقت شک کند، بنا را بر باقی ماندن وقت بگذارد. حکم کثیر الشک در اینکه نماز خوانده است یا نه مانند غیراوست اگر وقت باقی باشد باید بخواند و در خارج از وقت اعتنا نمی‌کند. اما وسواس اگرچه در وقت باشد، بنا را بر خواندن نماز می‌گذارد. اگر در وقت مخصوص عصر شک کند که

نماز ظهر و عصر را خوانده است یا نه، باید نماز عصر را بخواند ولی نماز ظهر قضا ندارد اگر چه نمی تواند بنا را بگذارد که آن را خوانده است. اگر از وقت به اندازه خواندن یک رکعت باقی باشد و در خواندن نماز شک باید آن را بخواند و اگر کمتر از یک رکعت از وقت مانده باشد اعتنا نکند و اگر مشغول خواندن نماز عصر باشد و در خواندن نماز ظهر شک کند، باید به ظهر عدول کند.

(مسأله ۸۶۱) اگر بعد از نماز در جزء یا شرط نماز شک کند، اعتنا نکند اگر در صحت سلام شک کند، به شک خود اعتنا نکند. همچنین اگر شک کند که سلام نماز را داده یا نه و در صورتی که عمل منافی نماز را حتی سهواً انجام داده باشد به شک خود اعتنا نکند و نمازش صحیح خواهد بود، ولی اگر قبل از فعل منافی شک کند، باید تدارک نماید.

(مسأله ۸۶۲) کثیر الشک - یعنی کسی که زیاد شک می کند به شک خود اعتنا نکند، چه در عدد رکعات باشد چه در افعال و چه در شرایط و بنا را بگذارد که آن را انجام داده است، مگر آنکه وجودش موجب بطلان نماز باشد، مانند اینکه بین چهار و پنج یا بین یک یا دو رکوع شک کند، در این صورت باید بنا را بگذارد که بیشتر را انجام نداده است.

(مسأله ۸۶۳) اگر کثیر الشک به فعل یا زمان یا مکان خاصی زیاد شک داشته باشد، فقط در آن مورد به شک خود اعتنا نکند و نمی تواند حکم کثیر الشک را در سایر موارد جاری کند.

(مسأله ۸۶۴) ملاک در صدق کثیر الشک عرف عام مردم است، البته اگر در هریک از سه نماز پشت سرهم یک مرتبه شک کند او را کثیر الشک می گویند و ملاک در صدق کثیر الشک بودن این است که منشأ شک، ترس، غضب، اندوه و مانند آن که موجب حواس پرتی می شود نباشد و چنین فردی در هنگام شک باید به سایر قواعد شرعی مراجعه کند.

(مسأله ۸۶۵) اگر کثیر الشک در انجام دادن جزئی شک کند، اعتنا نکند و بنا را بگذارد که آن را انجام داده است و اگر بعد معلوم شود که آنچه را که انجام نداده رکن بوده است مثل رکوع در صورتی که وارد رکن دیگری شده باشد مثلاً سجده دوم را بجای آورده باشد نماز باطل می شود، و اگر قبل از سجده دوم معلوم شود، باید آن را به همراه مابعدش تدارک کند و اگر بعد از ورود به رکن دیگر نماز معلوم شود که آنچه انجام نداده است رکن نیست، مانند حمد و تشهد و در رکن وارد شده، نماز را ادامه دهد، ولی اگر یک سجده یا تشهد باشد باید قضا کند و اگر در رکن دیگری وارد نشده باشد، باید آنچه را فراموش کرده و مابعدش را تدارک کند.

(مسئله ۸۶۶) بر آدم کثیرالشک حفظ عدد رکعات نماز با ریگ، دانه تسبیح وانگشتر واجب نیست.

(مسئله ۸۶۷) کثیر الشک نباید به شک خود اعتنا کند و اگر مشکوکی را بجای آورد وبعد معلوم شود که آن را قبلاً انجام داده است چنانچه رکن باشد، مثل رکوع یا دو سجده، نمازش باطل می شود، اما اگر رکن نباشد نمازش صحیح است.

(مسئله ۸۶۸) اگر انسان شک کند که به حد کثیر الشک رسیده یا نه، بنارا بر نرسیدن بگذارد وهمچنان که کثیر الشک اگر شک کند که به حال معمولی برگشته است، یانه، بنارا بر عدم برگشت بگذارد.

(مسئله ۸۶۹) اگر امام در عدد رکعات شک کند، به مأموم رجوع کند چه مأموم عادل یا فاسق وچه مرد یا زن باشد. همچنین اگر مأموم در عدد رکعات شک کرد به امام رجوع کند وگمان هر یک از امام و مأموم در حفظ رکعات در حکم یقین است. اگر مأمومین اختلاف کردند، امام نمی تواند به بعضی از آنها رجوع کند، ولی اگر بعضی شک دارند و بعضی دیگر یقین می تواند به آنهاهایی که یقین دارند رجوع نماید. اما مأمومی که شک دارد نمی تواند به امامی که گمان برای او حاصل نشده رجوع کند. همچنین امام و مأموم می توانند در شک در افعال به یکدیگر رجوع کنند، پس اگر مأموم بداند که از امام متابعت نموده و در عین حال شک کند که دو سجده نموده یا یک سجده و امام بداند که دو سجده کرده است، مأموم نباید به شک خود اعتنا کند، ولی اگر مأموم شک نماید که آیا سجده دوم را با امام بجای آورده یا از امام تخلف نموده است، در این صورت یقین امام برای او اثری ندارد، بلکه اگر از محل آن تجاوز نکرده است، باید سجده دوم را انجام دهد.

(مسئله ۸۷۰) اگر در عدد رکعتهای نماز مستحبی شک کند، می تواند بنا را بر اقل یا بر اکثر بگذارد مگر آنکه بنا بر اکثر گذاشتن نماز را باطل کند که در این صورت باید بنا را بر اقل بگذارد.

(مسئله ۸۷۱) اگر بعد از اینکه وارد جزیی از نماز شود، در انجام دادن جزء قبل از آن شک کند، به آن شک نباید اعتنا نماید و در این حکم فرقی بین نماز اداء یا قضاء و یا نماز جمعه یا آیات و یا نماز واجب یا مستحب نیست، مثلاً: در حال قرائت در تکبیرة الاحرام یا در حال خواندن سوره در حمد و یا در آیه قبلی شک نماید، نباید به شک خود اعتنا کند، یا در حال رکوع در خواندن

قرائت یا در حال سجود در رکوع شک کند، به شک خود اعتنا نکند. اما اگر شک او قبل از دخول در جزء دیگر باشد، باید آن را انجام دهد، مثل آنکه قبل از قرائت در تکبیرة الاحرام یا قبل از رکوع در قرائت شک کند و یا قبل از سجده - اگر چه برای سجده خم شده باشد - در رکوع شک کند یا هنگام نشستن یا در حال ایستادن در سجده یا تشهد شک کند یا در حال تعقیب نماز قبل از انجام دادن عمل منافی عمداً یا سهواً در سلام دادن شک کند، که باید برگردد و جزء مشکوک را انجام دهد.

(مسأله ۸۷۲) جزئی که بعد از وارد شدن در آن برگشتن جایز نیست، باید از اجزای واجب باشد، پس اگر در حال قنوت در قرائت شک کند باید آن را بخواند.

(مسأله ۸۷۳) اگر بعد از فراغ از هر جزء در صحت آن شک کند اگر چه داخل جزء دیگری نشده، بنا را بر صحت بگذارد، پس اگر بعد از تکبیرة الاحرام یا بعد از خواندن آیه‌ای یا کلمه‌ای در صحت آن شک نماید، نباید به شک خود اعتنا کند.

(مسأله ۸۷۴) اگر مشکوک را در محل بجا آورد و بعد معلوم شود که قبلاً انجام داده بود، در صورتی که رکن نباشد نماز صحیح است و اگر مشکوک را بعد از تجاوز محل بجا نیاورد و بعد معلوم شود که انجام نداده است، چنانچه بتواند باید انجام بدهد و اگر نتواند (یعنی از محل آن گذشته باشد) نماز صحیح است مگر اینکه رکن باشد که در این صورت باطل است.

(مسأله ۸۷۵) اگر در حال انجام دادن فعلی، شک کند که آیا در افعال قبلی شک کرده است یا نه، به شک خود اعتنا نکند و همچنین اگر بعد از تجاوز محل شک نماید که آیا سهو نموده یا نه، نباید به شک خود اعتنا کند. ولی اگر در سهو و عدم آن شک کند و قابل جبران باشد بنا بر اصح باید بجا آورد.

(مسأله ۸۷۶) اگر در عدد رکعات نماز شک کند، بنا بر احتیاط مستحبی مقداری فکر نموده، چنانچه در نماز صبح یا مغرب یا دو رکعت اول نمازهای چهار رکعتی باشد، نمازش باطل است. اما در غیر این موارد چنانچه ذکر سجده دوم رکعت دوم تمام شده ولی سر از سجده بر نداشته است، در عدد رکعات نماز شک کند، در اینجا دو حالت دارد:

اول: آنکه شک قابل علاج نیست و نماز باطل است.

دوم: آنکه در نه صورت شک قابل علاج و نماز صحیح است:

اول: بعد از سر برداشتن از سجده دوم، اگر شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، باید بنا را بگذارد که سه رکعت خوانده و یک رکعت دیگر بجا آورد و نماز را تمام کند و بلافاصله بدون انجام عمل منافی یک رکعت نماز احتیاط ایستاده - اگر وظیفه اش نماز ایستاده باشد - یا یک رکعت نشسته - اگر وظیفه اش نشستن باشد - بجا آورد، بنابراین اگر نمازش در واقع کامل بوده نماز احتیاطی، عمل مستحبی می شود و اگر کامل نبوده نماز احتیاط مکمل آن می شود.

۲- اگر بین سه و چهار - در هر جای نماز که باشد - شک کند، بنا را بر چهار رکعت بگذارد و نماز را تمام کند، سپس نماز احتیاط را به این نحو بخواند که اگر وظیفه او نماز ایستاده باشد، باید دو رکعت نشسته بخواند و اگر وظیفه او نشستن است باید یک رکعت نشسته بخواند.

۳- اگر بین دو و چهار بعد از ذکر سجده دوم شک کند، بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند، آنگاه دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند و اگر وظیفه اش نشستن باشد، باید دو رکعت نشسته بخواند.

۴- اگر بین دو و سه و چهار بعد از ذکر سجده دوم شک کند، بنا را بر چهار بگذارد و بعد از تمام شدن نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده سپس دو رکعت نشسته بجا آورد و اگر وظیفه اش نشستن است، دو رکعت نماز احتیاط نشسته و بعد یک رکعت نشسته بخواند.

۵- اگر بین چهار و پنج بعد از ذکر سجده دوم شک کند، بنا را بر چهار بگذارد و بعد دو سجده سهواً انجام دهد.

۶- اگر بین چهار و پنج در حال قیام شک کند، باید بنشیند و در این صورت شک او به شک بین سه و چهار برمی گردد و باید مطابق صورت دوم - که بیان آن گذشت - عمل نماید.

۷- اگر بین سه و پنج در حال قیام شک کند، باید بنشیند و در این صورت شک او به شک بین دو و چهار برمی گردد و باید مطابق صورت سوم - که بیان آن گذشت - عمل نماید.

۸- اگر بین سه و چهار و پنج در حال قیام شک کند، باید بنشیند و در این صورت شک او به شک بین دو و سه و چهار برمی گردد و باید طبق صورت چهارم - که بیان آن گذشت - عمل نماید.

۹- اگر بین پنج و شش در حال قیام شک کند، باید بنشیند، و در این صورت شک او به شک بین چهار و پنج برمی گردد که باید دو سجده سهواً انجام دهد و بنا بر احتیاط واجب در چهار صورت اخیر دو سجده سهواً برای قیام زائد بجا آورد.

از قاعده علاج شك در عدد ركعات، چهار حالت استثنا می شود:

اول: آنكه اگر نماز گزار كثير الشك باشد نباید به شك خود اعتنا کند و باید بنا را بر اكثر بگذارد، پس اگر شك او بین سه و چهار باشد بنا را بر چهار بگذارد، نماز را تمام کند و نماز احتیاط لازم نیست.

دوم: آنكه امام در عدد ركعات شك کند و مأوم آن را بدانند یا مأوم شك کند و امام بدانند. سوم: آنكه یکی از دو طرف احتمال، ترجیح داشته باشد، مثل آنكه یک طرف گمان و در مقابل وهم باشد، که باید به گمان عمل نماید.

چهارم: آنكه در عدد ركعت های نماز مستحبی شك کند که می تواند بنا را بر اقل بگذارد و نماز را کامل کند یا بنا را بر اكثر بگذارد در صورتی که موجب بطلان نشود.

(مسأله ۸۷۷) اگر نماز گزار بین ركعت دو و سه مردد شود و بنا را بر سه بگذارد، سپس یک ركعت را ضمیمه نماید و سلام دهد بعد شك کند که بنا گذاشتن بر سه از جهت گمان است یا عمل به قاعده شك، در این صورت باید نماز احتیاط بخواند. اگر در این فرض بنا را بر دو بگذارد و بعد از سلام دادن شك کند که بنا گذاشتن بر دو از جهت گمان بوده یا اشتباه یا غفلت از عمل به قاعده شك در این صورت نمازش صحیح است و چیزی بر او نیست.

(مسأله ۸۷۸) ظن به عدد ركعات حکم یقین را دارد، ولی گمان به اجزاء نماز ظاهراً حکم شك را دارد، پس اگر به انجام دادن جزئی در محل گمان داشته باشد، باید آن را بجا آورد و اگر پس از گذشتن از محل به انجام ندادن جزئی گمان پیدا کند، برگشتن برای انجام دادن آن جزء جائز نیست و بنا بر احتیاط مستحبی در هر دو صورت نماز را اعاده نماید.

(مسأله ۸۷۹) در شكهایی که کامل کردن سجده دوم لازم است، مثل شك بین دو و سه یا بین دو و چهار یا بین دو و سه و چهار، اگر نماز گزار علاوه بر این شك ها، شك کند که دو سجده بجا آورده یا یک سجده، چنانچه شك او در حال نشستن و قبل از داخل شدن در قیام یا تشهد باشد، نماز باطل است و چنانچه بعد از قیام یا در حال تشهد باشد، نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۸۰) اگر نماز گزار مردد باشد در اینکه حالت حاصله برای او شك است یا ظن، بنا بر اقرب باید نماز را اعاده کند و اگر خود را در تشهد ركعت چهارم ببیند و شك کند که این ركعت، نتیجه شك بین سه و چهار است یا نتیجه گمان او است، چنانچه فعلاً گمان دارد باید به آن

گمان عمل نماید و چنانچه فعلاً شك دارد باید به قاعده شك عمل کند، یعنی نماز را تمام کند و یک رکعت نماز احتیاط بخواند. اگر بعد از سلام دادن شك کند که این رکعت چهارم را بر اساس گمان یا یقین به آن خواندم یا در اثر شك بین سه و چهار، بنا بر چهار گذاشته و خوانده است، در این صورت باید مطابق قاعده شك عمل ننموده و نماز احتیاط بخواند. همچنین اگر در رکعتی شك کند، سپس آن شك به گمان مبدل گردد یا گمان داشته باشد و بعد به شك بدل شود، باید مطابق حالت فعلی خود عمل نماید؛ بنابراین اگر بین سه و چهار شك کند و بنا بر چهار بگذارد و بعد شك او به گمان تغییر کند، باید به گمان خود عمل نماید و اگر در این فرض به چیزی گمان داشته باشد و بعد به شك بدل شود، باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز احتیاط بخواند.

(مسأله ۸۸۱) شك در هفت صورت از صورته گانه به این شرط که نماز احتیاط خوانده شود، موجب بطلان نماز نیست. حال بر کسی که نماز احتیاط واجب شده، باید نماز احتیاط را بخواند یا می تواند از اول نماز اصلی را دوباره بخواند، اقرب جواز خواندن نماز اصلی است و در این فرض احتیاط این است که پس از کامل کردن نماز و انجام دادن عمل مخالف با نماز، آنگاه نماز را دوباره بخواند.

(مسأله ۸۸۲) آنچه که در نماز از اجزا و شرایط معتبر است در نماز احتیاط نیز لازم است، مانند: نیت، تکبیر و خواندن حمد به طور آهسته و بنا بر احتیاط اولی بسمله را نیز آهسته بخواند همچنین رکوع، سجود، و تشهد و سلام، ولی خواندن سوره واجب نیست. چنانچه بین نماز احتیاط و نماز واجب فاصله بیاندازد به اندازه ای که از صورت نماز خارج شود، نمازش باطل است و باید از نو بخواند.

(مسأله ۸۸۳) اگر قبل از خواندن نماز احتیاط بفهمد که نماز واجب را کامل خوانده است، خواندن نماز احتیاط لازم نیست و اگر در بین نماز احتیاط معلوم شود، می تواند رها کند یا به عنوان دو رکعت نماز مستحبی تمام کند.

(مسأله ۸۸۴) اگر قبل از خواندن نماز احتیاط متوجه شود که یک رکعت یا بیشتر نمازش کم بوده، باید بدون تکبیر الاحرام کمبود را کامل نماید و تشهد و سلام را که بی جا انجام داده بود نادیده بگیرد. اگر در بین نماز احتیاط ایستاده، کمبود را بفهمد و نماز احتیاط را مکمل یک رکعت کمبود قرار دهد، نمازش درست است. اگر نماز احتیاط را نشسته بخواند و قبل از رکوع متوجه

شود، باید آن را رها کند و رکعت ناقص را ایستاده و بدون تکبیرة الاحرام بجا آورد. اگر بعد از رکوع نماز احتیاط که نشسته بجامی آورد متوجه شود، باید نماز را اعاده کند. اگر در بین نماز احتیاط بفهمد که نقص نماز کمتر از نماز احتیاط است، مثل آنکه بین دو و چهار شک کند و بنا بر چهار بگذارد و تشهد و سلام دهد و بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده را شروع کند و بفهمد که یک رکعت ناقص بوده، چنانچه رکوع رکعت دوم را نخوانده باشد، رکعت اول نماز احتیاط را رکعت چهارم به حساب آورد نمازش صحیح است. ولی اگر بعد از رکوع رکعت دوم نماز احتیاط متوجه شود، باید نماز را اعاده کند. اگر بعد از نماز احتیاط معلوم شود که نقص همان است که از اول احتمال داده است، نماز احتیاط مجزی است و اگر غیر آن باشد، چنانچه نقص بیش از نماز احتیاط بوده و قابل تدارک است، باید آن را تدارک کند و نماز صحیح است و اگر قابل تدارک نباشد، باید نماز را اعاده کند، مثلاً اگر بین رکعت سوم و چهارم شک کند و بنا بر چهار بگذارد و بعد یک رکعت احتیاط ایستاده بخواند و قبل از انجام دادن فعل منافی بفهمد که دو رکعت ناقص بوده، باید نماز را بایک رکعت دیگر تمام کند و دو سجده سهو برای زیاده سلام در اصل نماز و زیاده آن در نماز احتیاط انجام دهد..

(مسأله ۸۸۵) آنچه در نمازهای واجب از احکام سهو در زیاده و کمی و شک در محل یا بعد از تجاوز محل یا شک بعد از فراغ و غیر آن جاری است در نماز احتیاط نیز جاری می شود، بنا بر این اگر در عدد رکعت های نماز احتیاط شک کند، بنا بر اکثر بگذارد مگر آنکه مفسد نماز باشد.

(مسأله ۸۸۶) اگر شک کند نماز احتیاط را خوانده است یا نه بنا بر نخواندن گذاشته، آن را بخواند مگر اینکه بعد از خروج وقت یا بعد از انجام دادن کار به طور عمدی و سهوی که با نماز منافات دارد، شک کند، در این صورت اعاده لازم نیست.

(مسأله ۸۸۷) اگر در نماز احتیاط رکنی را اضافه یا فراموش کند و نتواند تدارک نماید، باید نماز را اعاده کند. اگر در عدد رکعات نماز شک کند جز در صورتهای نه گانه شک سبب باطل شدن نماز است، بنا بر این اگر در عدد رکعت ها شک کند و به یک طرف گمان نرود، نماز باطل است. اگر در نماز صبح یا مغرب شک کند یا در دو رکعت اول چهار رکعتی شک نماید یا در دو رکعت اخیر آن شک کند که از شکهای نه گانه نباشد، نماز باطل است.

(مسأله ۸۸۸) اگر در حال تشهد شک کند که در رکعت دوم است یا بعد از رکعت اول از

روی غفلت، تشهد می خواند، می تواند بنا را بگذارد که در رکعت دوم است. همچنین اگر در حال تشهد شك کند که بعد از رکعت چهارم است یا اشتباه کرده بعد از رکعت سوم است، بنا را بگذارد که بعد از رکعت چهارم تشهد می خواند.

قضای اجزای فراموش شده

(مسأله ۸۸۹) اگر در حال رکوع متوجه شود که یک سجده را فراموش کرده یا تشهد را نخوانده است، باید بعد از نماز - و نماز احتیاط چنانچه لازم باشد - قضا نماید. همچنین اگر در رکعت اخیر یک سجده و تشهد را فراموش کند و بعد از سلام و انجام دادن عمل منافی با نماز متوجه شود باید قضا کند. اما اگر بعد از سلام و قبل از انجام دادن عمل منافی متوجه شود، باید آنها را انجام دهد و بعد سلام داده، دو سجده سهو برای سلام اضافی بجا آورد. غیر سجده و تشهد دیگر اجزاء فراموش شده قضا ندارد. اجزاء و شرایطی که در نماز واجب است، در قضای سجده و تشهد فراموش شده نیز واجب است، مانند: پاک بودن بدن و لباس و رو به به قبله بودن و غیر این ها. بین قضای جزء فراموش شده و نماز با عمل منافی نباید فاصله بیندازد و اگر با عمل منافی فاصله انداخت باید نماز را اعاده کند. همچنین بین قضای سجده و تشهد، نباید فاصله بیندازد.

(مسأله ۸۹۰) اگر شك دارد که بعد از نماز، قضای سجده و تشهد فراموش شده را به جا آورده یا نه، باید به جا آورد. اگر عمداً یا سهواً کاری کند که نماز را باطل می کند و بعد شك کند که قضای اجزای فراموش شده را انجام داده یا نه، به شك خود اعتنا نکند. اگر شك کند که سجده یا تشهد را فراموش کرده یا نه، قضا واجب نیست.

سجده سهو

(مسأله ۸۹۱) برای چند چیز سجده سهو واجب است: آن که در بین نماز سهواً حرف بزند و شك بین چهار و پنج و بین سه و چهار در صورتی که گمان به چهار رود و برای تشهد فراموش شده و قیام به جای نشستن مثل آنکه بعد از دو سجده رکعت اول یا سوم که نشستن واجب است بایستد و بعد از نماز متوجه شود و برای نشستن در جای قیام مثل آنکه بعد از نماز متوجه شود که بعد از رکوع بدون ایستادن به سجده رفته است و بنا بر احتیاط واجب برای سلام بی جا و برای سجده

فراموش شده بلکه برای هر زیادی و کمی سجده سهو باید بجای آورده شود.
(مسئله ۸۹۲) اگر در نماز از روی سهو مدتی حرف بزند و تمام آنها یک مرتبه شمرده شود، دوسجده سهو کافی است مگر اینکه در بین کلام متذکر شود و دوباره فراموش کند که به تعداد سهو، باید سجده سهو متعدد انجام دهد.
(مسئله ۸۹۳) تعیین سبب و رعایت ترتیب به تناسب ترتیب اسباب، در سجده سهو واجب نیست.

(مسئله ۸۹۴) نماز گزار پس از سلام نماز و قبل از حرف زدن و بلندشدن باید دوسجده سهو را انجام دهد. اگر سجده سهو را تأخیر انداخت و حرف زد یا از جای خود بلند شد، بنا بر احتیاط واجب آن را انجام دهد. نباید سجده سهو را بر نماز احتیاط و قضای جزء فراموش شده مقدم کند.
(مسئله ۸۹۵) سجده سهو دو سجده پی در پی است به این کیفیت که بعد از سلام نماز فوراً نیت سجده سهو کند و پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است و سایر مواضع را بر زمین بگذارد و احتیاط مستحب است که تمام شرایط سجده نماز را مانند: طهارت، رو به قبله، ستر عورت و غیر اینها را دارا باشد. مستحب است در هر سجده بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَسْلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». بعد از سجده دوم بنا بر احتیاط واجب تشهد و سلام را بخواند و بنا بر احتیاط مستحب تشهد متعارف را اختیار نماید.

(مسئله ۸۹۶) اگر در سبب سجده سهو شک نماید اعتنا نکند و اگر در تعداد آن شک کند بنا را بر اقل بگذارد و اگر در بجا آوردن آن شک نماید، باید بجا آورد. اگر در نماز، سبب سجده را می دانست ولی بعد از سلام شک نماید، اعتنا نکند و اگر اول در سبب سجده شک کند و بعد از سلام، بداند، باید بجا آورد. اگر شک کند که یک سجده نموده یا دو سجده بنا را بر یکی بگذارد. بنا بر احتیاط واجب در حال تشهد، اگر شک کند که یک سجده را انجام داده، یا دوسجده، بنا را بر یکی گذارد و بر گردد و یک سجده دیگر انجام بدهد. اگر بعد از سر برداشتن از سجده در ذکر آن شک نماید اعتنا نکند، بلکه همچنین است اگر بداند که ذکر را نخوانده است. اگر یک سجده زیاد کرده باشد ضرر ندارد.

(مسئله ۸۹۷) بین نماز واجب و مستحب در تدارک جزء مشکوک - اگر شک در محل باشد - فرق نیست. همچنان که اگر بعد از تجاوز از محل، شک کند به آن اعتناء نکند. چنانچه جزئی را

فراموش کند و پیش از وارد شدن در رکن بعدی یادش بیاید، باید تدارک نماید. اما نماز مستحبی با نماز واجب این فرقها را دارد که در نماز مستحبی اگر در عدد رکعتها شک کند می تواند بنا را بر اقل یا اکثر بگذارد و اینکه سجده سهو ندارد و جزء فراموش شده قضا ندارد و زیادی رکن سهواً سبب بطلان نیست، لذا جایز است جزء فراموش شده را اگر چه در رکن بعدی داخل شده باشد، تدارک کند.

نماز مسافر

مسافر نمازهای چهار رکعتی را با چند شرط باید شکسته بجا آورد:

اول: آنکه هشت فرسخ که چهار فرسخ رفت و چهار فرسخ برگشت آن باشد، مسافرت کند چه در همان روز بخواهد برگردد یا بعد از ماندن یک شب یا بیشتر از یک شب در مسیر راه یا در انتهای چهار فرسخی، بخواهد برگردد، تا زمانی که در مکانی نیت ماندن ده روز را نکند یا چیزی دیگری که سبب قطع مسافرت می شود، پیش نیاید، او مسافر است. همچنین اگر رفتن پنج فرسخ یا بیشتر و برگشتن سه فرسخ یا کمتر باشد، نماز را قصر بخواند، هر چند احتیاط مستحب این است که در صورت دوم، هم قصر و هم تمام بخواند. در پیمودن مسافت شرعی فرق نمی کند چه در مدت یک روز یا بیشتر یا چند ساعت یا چند دقیقه - به تناسب اختلاف وسایل نقلیه در تندی و کندی - بپیماید کافی است.

(مسأله ۸۹۸) فرسخ سه میل است و هر میل چهار هزار ذراع دست فرد معمولی. ذراع عبارت است از آرنج تا نوک انگشتان دست بنابراین مسافت شرعی برابر با چهل و سه کیلومتر و دو بیست متر است.

(مسأله ۸۹۹) اگر سفر اندکی کمتر از هشت فرسخ باشد، باید نماز را تمام بخواند، همچنین اگر شک کند که به مسافت شرعی رسیده یا نه یا گمان به رسیدن مسافت شرعی دارد باید تمام بخواند.

(مسأله ۹۰۰) مسافت با یقین و شهادت دو مرد عادل بلکه به خبر یک نفر عادل نیز به خبر فرد مورد اطمینان ثابت می شود. اگر دو بینة یا دو خبر باهم تعارض کنند هر دو از اعتبار ساقط می شوند و بدون تحقیق، باید نماز را تمام بخواند اگر مسافر در اندازه مسافت شرعی شک کند، مثلاً نمی داند

که مسافت شرعی چهل و سه کیلومتر است یا چهل کیلومتر، چنانچه دست یابی به فتوای مجتهد برای او میسر نیست باید هم قصر و هم تمام بخواند.

(مسأله ۹۰۱) کسی که یقین کند سفر او هشت فرسخ است و نماز را شکسته بخواند، بعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده، باید آن را چهار رکعتی بخواند. اما اگر یقین دارد که سفرش هشت فرسخ نیست یا شک دارد و نماز را تمام بخواند و بعد بفهمد که هشت فرسخ بوده، چنانچه در وقت باشد، باید نماز قصر بخواند و اگر در خارج وقت بفهمد، قضا ندارد.

(مسأله ۹۰۲) اگر شک کند که فاصله بین دو شهر، هشت فرسخ است یا نه یا یقین دارد که هشت فرسخ نیست و چنانچه در بین راه بفهمد که هشت فرسخ است، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۹۰۳) اگر شهر دوراه داشته باشد، یک راه آن، کمتر از هشت فرسخ و راه دیگر هشت فرسخ باشد، چنانچه از راه هشت فرسخی، سفر کند، باید نماز را شکسته بخواند و در این حکم، بین سفر کردن از شهر خود به شهر دیگر و از شهر دیگر به شهر خود و یا به شهر دیگر فرق وجود ندارد.

(مسأله ۹۰۴) اگر رفتن پنج فرسخ و برگشتن سه فرسخ باشد، وجوب قصر بعید نیست. همچنین است اگر رفتن به صورت دایره یا مانند دو ضلع مثلث باشد و برگشتن مستقیم باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۹۰۵) اگر شهر دیوار دارد، باید ابتدای هشت فرسخ را از دیوار شهر حساب کند و اگر دیوار ندارد، باید از خانه‌های آخر شهر حساب نماید. و بین شهر بزرگ و کوچک فرق نیست.

(مسأله ۹۰۶) در تحقق سفر لازم نیست که پیمودن مسافت شرعی بدون توقف باشد، بلکه اگر کسی با نیت سفر حرکت کند و پیمودن مسافت شرعی چندین روز را در برگیرد و از نظر عرف مسافر شناخته شود، کافی است.

(مسأله ۹۰۷) اگر کسی از مسیر دایره وار، قصد مسافرت نماید و مسیر دایره‌ای در یک طرف شهر باشد یا اطراف شهر باشد، چنانچه به حد مسافت شرعی برسد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۹۰۸) باید موقع حرکت قصد مسافت نماید، پس اگر مکانی را که کمتر از آن است قصد کند و بعد از رسیدن به آنجا جای دیگری را قصد نماید که آن نیز کمتر از مسافت شرعی است - اگرچه مجموع آن از مسافت شرعی بیشتر باشد - نماز را باید تمام بخواند. اما اگر در

برگشت هشت فرسخ باشد، نماز را شکسته بخواند، بنابراین کسی که دنبال گمشده یا بدهکار یا فراری می‌رود، نمازش را باید تمام بخواند مگر آنکه در بین راه قصد پیمودن هشت فرسخ در رفتن یا رفتن و برگشتن را کند که در این صورت باید شکسته بخواند و در تحقق قصد داشتن یقین به پیمودن مسافت شرعی کافی است.

(مسئله ۹۰۹) اگر کسی به اندازه کمتر از چهار فرسخ از شهر بیرون برود و قصدش این هست که اگر رفیق پیدا کرد، سفر هشت فرسخی برود و اگر پیدا نکرد، نرود یا سفر را مشروط به امری کند که دست یابی به آن معلوم نیست، باید تمام بخواند اما اگر اطمینان دارد که رفیق پیدا می‌کند یا امر مشروط قابل دسترسی است، باید شکسته بخواند.

(مسئله ۹۱۰) اگر شخصی که تابع دیگری است - مانند همسر، خدمتکار و اسیر - بداند که متبوع او قصد پیمودن مسافت شرعی را دارد و تا آخر مسیر، متبوع را همراهی می‌کند باید نماز را شکسته بخواند، ولی اگر در قصد متبوع شک دارد، باید نمازش را تمام بخواند. اگر در بین راه متوجه نیت متبوع خود شود و باقی مانده مسیر به اندازه مسافت شرعی باشد باید نماز را شکسته بخواند و در غیر آن باید تمام بخواند.

(مسئله ۹۱۱) کسی که در سفر به اختیار دیگری است، چنانچه پیش از رسیدن به چهار فرسخ، قصد جدا شدن را دارد یا در جدا شدن خود، شک دارد، باید نماز را تمام بخواند. همچنین است، اگر قصد جدا شدن متوقف بر امری است که احتمال حصول آن امر را می‌دهد. اگر کسی قصد سفر کند و احتمال عقلایی بدهد که مانعی برای سفر او پیش می‌آید - و لو بعداً مانع رخ ندهد - باید نماز را تمام بخواند.

(مسئله ۹۱۲) کسی را که بدون اختیار به سفر برود مثل اینکه در قطار یا کشتی انداخته شود تا آخر سفر برود، چنانچه بداند که به حد مسافت شرعی می‌رسد ظاهراً باید نماز را شکسته بخواند.

دوم: آنکه قصد استمرار سفر را داشته باشد، پس چنانچه از قصد خود پیش از رسیدن به چهار فرسخ، منصرف یا مردّد شود، باید نماز را تمام بخواند. اگر در این مدت نماز را شکسته خوانده بنابراین باید اعاده کند اگر چه خارج از وقت باشد. اگر روزه دار است، باید بقیه روز را روزه بگیرد و اگر روزه دار نیست، پس از آن از خوردن و آشامیدن اجتناب کند. ولی اگر عدول یا تردید بعد از چهار فرسخی باشد و قبل از ده روز بخواهد برگردد، باید نماز را قصر و روزه را افطار کند.

(مسأله ۹۱۳) در استمرار قصد تیت مطلق سفر کافی است، پس اگر به قصد مسافرت به شهر معین حرکت کند و در مسیر راه تصمیم بگیرد به شهر دیگری برود که به اندازه هشت فرسخ باشد نماز را باید شکسته بخواند. همچنین است، اگر از اول قصد مسافرت به یکی از دو شهر غیر معین داشته باشد که هر کدام به اندازه مسافت شرعی برسد.

(مسأله ۹۱۴) اگر کسی به قصد پیمودن مسافت شرعی حرکت کند و پس از پیمودن بخشی از راه مردد شود که بقیه راه را برود یا نه و به هنگام تردید، راه نرود، ولو مسافت باقی مانده هشت فرسخ نباشد باید نمازش را شکسته بخواند و چنانچه به هنگام تردد، راه برود و باقی مانده راه به هشت فرسخ برسد - ولو بارفتن و برگشتن - نمازش شکسته است و اگر به اندازه مسافت شرعی نرسد باید تمام بخواند.

سوم: آنکه نخواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ ده روز در جایی بماند، پس کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ ده روز در محلی بماند یا مردد است که ده روز در محلی بماند یا نه باید تمام بخواند.

همچنین اگر مردد باشد که در راه یک ماه توقف کند باز هم نمازش را باید تمام بخواند. لذا اگر در سفر قصد عبور از وطن یا در عبور از آن مردد باشد، نماز را باید تمام بخواند. همچنین در صورتی که نتواند به وطن خود برود و مسافت را طی کند باز باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر از اول سفر بنا داشت که در راه قبل از مسافت، ده روز بماند یا یک ماه بدون قصد اقامت توقف کند یا مردد بود و بعد از آن عدول کند و مسافت را طی کند، باید نماز را شکسته بخواند.

چهارم: آنکه سفر مباح باشد و اگر حرام باشد نماز را باید تمام بخواند چه خود سفر حرام باشد - مانند فرار کردن بنده - و چه هدف از سفر حرام باشد مانند آنکه برای کشتن نفس محترمه یا دزدی یازنا یا کمک به ظالم سفر نماید. همچنین اگر هدف از سفر ترک واجب باشد مانند سفر بدهکار توانمند که طلب کار هم مطالبه کند، چنانچه در سفر نتواند بدهی خود را بدهد و به قصد فرار از دادن قرض سفر کند، باید نماز را تمام بخواند ولی اگر هدف از سفر فعل مباح باشد مانند گردش اگر چه در سفر معصیتی انجام بدهد، مثل دروغ گفتن یا غیبت کردن یا خوردن شراب یا ترک نماز باید نماز را شکسته بخواند. اگر خود سفر حرام است اما هدف از آن، ترک واجب یا فعل حرام نیست، مانند آنکه قسم خورده که روزبارانی سفر نکند یا از طرف کسی که اطاعت او

واجب است از مسافرت نهی شده و با وجود آن چنین سفری را انجام دهد، در اینصورت باید نماز را تمام بخواند. در سفر معصیت فرقی نیست که خود سفر یا هدف از آن معصیت باشد.

(مسئله ۹۱۵) اگر سفر او سفر حرام نیست، اما با وسیله غصبی یا بر زمین غصبی، مسافرت کند نمازش شکسته است. ولی اگر سفر با مرکب غصبی به قصد فرار کردن از صاحب مرکب باشد، نماز تمام است.

(مسئله ۹۱۶) سفر باید از ابتدا تا انتها مباح باشد، پس اگر در بین راه قصد معصیت کند، بنابراین باید نماز را تمام بخواند و بنا بر احتیاط مستحب بین قصر و تمام جمع نماید و آنچه را قبلاً شکسته خوانده است در صورتی اعاده ندارد که مسافت شرعی را طی نموده باشد. اگر تاکنون به اندازه مسافت شرعی راه نرفته است، باید در وقت اداء و اگر در خارج از وقت است قضا نماید. اگر در بین راه از قصد معصیت برگردد، چنانچه باقی مانده راه هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و برگردد، باید نماز را شکسته بخواند. اگر باقی مانده به اندازه مسافت شرعی نیست، باید تمام بخواند بلی، چنانچه از جایی که شروع به بازگشت می کنند تا وطن او هشت فرسخ باشد، باید شکسته بخواند.

(مسئله ۹۱۷) اگر سفر از ابتدا بقصد معصیت باشد و بعد به مباح عدول کند، چنانچه راه باقیمانده ولو به صورت تلفیقی به اندازه مسافت باشد از هنگام شروع به سفر مباح باید نمازش را شکسته بخواند. ولی اگر قبل از شروع به مسافرت بخواهد نماز بخواند، باید تمام بخواند.

(مسئله ۹۱۸) کسی که از سفر معصیت برمی گردد و برگشت مسافت شرعی باشد، اگرچه توبه نکرده نماز را باید شکسته بخواند. کسی که به قصد کار حرام مثلاً به کربلاء مسافرت کند و با رسیدن به کربلا، از کار حرام اجتناب و توبه کند و از هنگام شروع به بازگشت، ولو اولین قدم را برای سفر مباح بردارد هر چند تاکنون در کربلا است باید نماز را شکسته بخواند.

(مسئله ۹۱۹) اگر هدف از سفر در مجموع طاعت و معصیت باشد، نماز را باید تمام بخواند. ولی اگر معصیت تابع چیز دیگری باشد و صلاحیت مستقل بودن در تحقق سفر را نداشته باشد مانند شخصی که برای هدف مباحی به شهری سفر کند و باخود بگوید اگر به آن شهر رسیدم و کار مورد نظرم را انجام دادم، شراب هم بخورم، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسئله ۹۲۰) اگر برای لهو و خوشگذرانی به شکار رود (به اندازه مسافت شرعی) نماز را باید

تمام بخوانند و فرقی نمی کند شکار در خشکی یا در دریا باشد. ولی اگر مسیر برگشت به اندازه مسافت شرعی باشد، باید نماز را شکسته بخواند، اما چنانچه شکار برای تهیه و امرار معاش باشد باید شکسته بخواند و چنانچه برای تجارت و زیاد کردن مال باشد، بنابر اظهر شکسته بخواند.

(مسأله ۹۲۱) کسی که با ظالم مسافرت می کند اگر ناچار باشد یا برای نجات دادن خود یا مظلومی با او مسافرت کند نماز را باید شکسته بخواند. در غیر این صورت، اگر مسافرت او کمک به ظالم باشد، نماز را باید تمام بخواند. اگر سفر ستمگر مباح باشد، نمازش شکسته می شود و پیروانش باید نماز را تمام بخوانند.

(مسأله ۹۲۲) اگر شك کند که سفرش، سفر معصیت است یا نه، باید شکسته بخواند اما اگر قبلاً می دانست که این گونه سفر حرام است و الآن شك کند که باز هم حرام است یا نه، یا از طریقی حرمت سفر ثابت شود، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۹۲۳) اگر کسی در ماه رمضان قصد سفر معصیت کند و روزه هم بگیرد و بعد از رسیدن به هشت فرسخ به سفر حلال برگردد، چنانچه برگشت او پیش از زوال باشد و باقی مانده راه به اندازه مسافت شرعی باشد و پیش از زوال هم سفر مباح را شروع کند، افطار واجب است. اگر بعد از زوال به سفر مباح برگردد و باقی مانده راه به اندازه مسافت شرعی نباشد، ادامه دادن روزه واجب است. اما اگر باقی مانده راه به اندازه مسافت شرعی باشد، افطار جایز است و احتیاط اولی ادامه دادن روزه است. اما اگر عدول به سفر حلال قبل از طی کردن مسافت شرعی باشد، چنانچه عدول قبل از زوال باشد و بقیه راه به اندازه مسافت شرعی است افطار واجب است، و اگر بقیه راه مسافت شرعی نباشد بعید نیست که افطار واجب باشد و احتیاطاً بین روزه و قضای آن جمع نماید. اما اگر عدول بعد از زوال باشد، بنابر اظهر افطار جایز است به شرطی که بقیه راه به اندازه مسافت باشد. چنانچه بقیه راه به اندازه مسافت نباشد، بنابر احتیاط واجب بین اتمام روزه و قضای آن جمع نماید. اما اگر ابتدای سفر حلال باشد و قبل از پیمودن هشت فرسخ به سفر حرام عدول کند اعم از اینکه پیش از زوال یا بعد از زوال باشد و چنانچه تاکنون افطار نکرده باشد بنابر اظهر به مجرد تحول در نیت باید نیت روزه کند. اگر بعد از پیمودن مسافت شرعی به حرام عدول کند، اگرچه قبل از زوال باشد نیت روزه کردن صحیح نیست.

پنجم: آنکه مسافرت را شغل یا مقدمه شغل قرار ندهد. صورت اولی، مانند: باربر، شتردار،

کشتیران، خلبان و مهمان دار کشتی و هواپیما؛ صورت دوم، مانند: مکاری، چوپان، تاجر، نجار و بنای دوره گرد و مانند اینها اگرچه برای بردن اثاثیه منزل خود یا خانواده، خود به اندازه هشت فرسخ مسافت کند و از نظر عرف مسافرت شغلش یا مقدمه شغلش باشد، باید نماز را تمام بخواند. همچنین کسی که فاصله منزل تا محل کارش به اندازه مسافت شرعی است و هر روز یا یک روز در میان، یا در هر هفته یک روز به محل کار خود رفت و آمد کند و چنانچه شهر محل کار را وطن خود قرار ندهد، باید در محل کار و در بین راه نماز را تمام بخواند. ولی اگر محل کار را مقرر و وطن قرار دهد یعنی بخواند سه سال یا بیشتر در آنجا بماند، باید در آنجا به عنوان اینکه وطن او است نماز را تمام بخواند، اما در بین راه باید نمازش را شکسته بخواند اگرچه هر روز رفت و آمد کند.

(مسئله ۹۲۴) مقصود از کار و شغل حرفه و فن است مانند رانندگی، دریانوردی و باربری، پس اگر در مسافت شرعی رفت و آمد کنند نماز را در بین راه و مقصد باید تمام بخوانند چه با اجرت چه بدون اجرت کار کنند.

(مسئله ۹۲۵) کسی که با ماشین خود هر روز مسافت شرعی را می پیماید اما نه بعنوان شغل بلکه به انگیزه گردش یا زیارت مثل آنکه هر روز از نجف به زیارت امام حسین علیه السلام برود، نمازش شکسته خواهد بود.

(مسئله ۹۲۶) اما کسانی که مدت کارشان در هر شهری یک سال یا کمتر باشد، سپس به شهرداری منتقل می شود، نیز سرباز یا دانشجویی که سفر می کند و یک هفته در محل کار یا تحصیل است و بعد به شهر خود برمی گردد و همین طور ادامه می دهد، باید نماز را در همه حالات حتی در بین راه تمام بخواند.

(مسئله ۹۲۷) اگر دانشجو بدانند که دو سال در تهران درس می خواند و شک کند که در این مدت وطن او محسوب می شود یا نه، باید در تهران تمام بخواند و در بین راه بین قصر و تمام جمع کند.

(مسئله ۹۲۸) اگر در سفر زیارتی یا سیاحتی کار کند باید نمازش را شکسته بخواند، مثلاً آهنگری که برای گردش سفر می کند و از شهری به شهر دیگر می رود، اگر در ضمن اوقات فراغت آهنگری کند، چون سفرش ارتباطی با کارش ندارد و برای آن سفر نکرده است، نمازش قصر می شود.

(مسأله ۹۲۹) اگر کسی کارش سفر باشد، باید در محل کار و در بین راه در رفت و برگشت نمازش را تمام بخواند، همچنین در هر سفری که مربوط به کار باشد باید نمازش را تمام بخواند، پس اگر ماشین در میان راه خراب شود و تعمیر آن بر مسافرت به شهر دیگری متوقف باشد، باید نماز را در رفت و برگشت به آن شهر تمام بخواند، ولی در سفری که مربوط به کارش نیست اگر چه زیاد هم باشد، نمازشکسته می شود.

(مسأله ۹۳۰) میان فردی که کارش مسافرت در تمام سال است با فردی که یک فصل از سال برای کارش مسافرت می کند فرقی نیست، بلکه دو ماه یا کمتر نیز اگر مسافرت نماید و بر او صدق کند که شغلش در سفر است - مثل مدیران کاروان و مانند آن که یک ماه از سال به حج مسافرت می کنند - همه اینها باید نماز را تمام بخوانند.

(مسأله ۹۳۱) چنانچه تاجری در مکانی که مسافت شرعی است کارخانه ای احداث کند و یک روز یا یک هفته در آنجا بماند و برگردد، باید نماز را در آنجا و در بین راه در رفت و برگشت تمام بخواند، ولی اگر آنجا را وطن خود قرار دهد، نماز را در بین راه در رفت و برگشت باید شکسته بخواند.

(مسأله ۹۳۲) کسی که در دوسه فرسخی شهر کار می کند، مانند نجار و پزشک چنانچه اتفاقاً سفرهشت فرسخی برود، باید نماز را شکسته بخواند. همچنین کارمندی که در هر ماه یک روز یا چهار روزه طور منظم سفر کند یا در تعطیلات تابستانی به اندازه مسافت شرعی مسافر کشی کند، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۹۳۳) اگر سفر، شغل شمرده شود، در همان سفر اول نماز تمام است و تکرار سفر تا سه بار لازم نیست.

(مسأله ۹۳۴) کسی که شغلش سفر است اگر برای کار دیگری مثلاً برای زیارت یا حج مسافرت نماید، نماز را باید شکسته بخواند. همچنین اگر ماشین یا کشتی خراب شود و آن را به تعمیرگاه سپرده، به شهرش برگردد، باید در برگشت نمازش را شکسته بخواند. نیز اگر در میانه راه چهارپایانش غصب یا مریض شود و به شهر خود باز گردد، باید نماز را شکسته بخواند، اما چنانچه در برگشت بار یا مسافری پیدا نشود و با وسیله خود برگردد نمازش را باید تمام بخواند.

(مسأله ۹۳۵) اگر در فصل یا ماههای معینی سفر را شغل خود قرار دهد، مانند کسی که در

تابستان سبزیجات را به شهر حمل می کند یا در ماه حج بین مکه و جدّه مسافر کشی می کند، فقط در این مدت باید نماز را تمام بخواند، ولی در ماههای دیگر سال اگر سفری برای او پیش آید اگر چه زیاد باشد، نماز را باید شکسته بخواند.

(مسأله ۹۳۶) اگر بار بر، در شهری قصد اقامت نماید، بنابر اظهر در سفر اول باید نماز را تمام بخواند. احتیاط مستحب جمع کردن بین تمام و قصر است.

ششم: آنکه از صحرائشینیانی نباشد که در بیابانها گردش می کنند و هر جا آب و خوراک برای خود و حیواناتشان پیدا کنند، می مانند و بعد از چندی به جای دیگر می روند، این گونه افراد باید نماز را تمام بخوانند. اگر از منزلگاه خود به جای دیگری سفر کنند، مثلاً به حج و زیارت یا خریدن خوراکی برای خود و حیواناتشان به شهر بروند یا برای پیدا کردن منزلگاه جدید یا آب و علف خارج شوند، باید نماز را شکسته بخوانند. اما اگر با خانه و خانواده و حیوانات برای اینها سفر کنند، باید نمازش را تمام بخواند.

(مسأله ۹۳۷) کسی که سیاحت شغل و حرفه اوست اعم از اینکه وطن اختیار کرده، یا نکرده باید نمازش را تمام بخواند. ولی اگر سیاحت او برای دیدن و آشناسدن با مناظر و آثار باستانی باشد، نمازش را باید شکسته بخواند. اما کسی که از وطن خود صرف نظر کند و وطن دیگری را اختیار نکرده مانند کارمندی که به مقتضای شغلش هر سال یا کمتر از آن باید از شهری به شهر دیگری منتقل شود، باید نمازش را تمام بخواند.

هفتم: آنکه به حد ترخص برسد یعنی از وطنش به قدری دور شود که فرد معمولی که در انتهای خانه های شهر ایستاده و زمین هموار و هوا هم صاف باشد، همدیگر را نبینند و صدای اذان را هم نشنود اعم از اینکه دیوارهای شهر دیده شود یا دیده نشود، هر مسافر که تا این حد از شهر خود دور شود باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۹۳۸) معیار در شنیدن و دیدن این است که شخص متعارف در زمین هموار و هوای صاف کسی را نبیند و صدای معمولی اذان شهر را نشنود.

(مسأله ۹۳۹) کسی که به قصد مسافرت از شهر خارج می شود، در فاصله شهر تا حد ترخص، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۹۴۰) اگر مسافر شك کند به حد ترخص رسیده یا نه، باید نماز را تمام بخواند تا یقین

پیدا کند که به حد ترخص رسیده است، ولی در بازگشت به شهر خود بنا بر اقوی حد ترخص اعتبار ندارد و تا به شهر نرسیده نماز را شکسته بخواند. همچنین کسی که در جایی ده روز قصد اقامت نموده یا سی روز یا تردید در جایی مانده است، حد ترخص شرط نیست و به مجرد شروع سفر، نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۹۴۱) حد ترخص در شهرهای بزرگ، نشیندن اذان آخر شهر است، همچنان که در محلّ که اذان از جای بلند غیر متعارف پخش می شود، معیار بلندی متعارف است.

(مسأله ۹۴۲) اگر به اعتقاد اینکه به حد ترخص رسیده است شکسته نماز بخواند و بعد خلاف آن معلوم شود، نمازش باطل است. اگر بخواند نماز را در همان محلّ اعاده کند، باید تمام بخواند و اگر تأخیر انداخت تا به حد ترخص برسد، چنانچه وقت مانده است، باید شکسته بخواند. اگر نماز رانخواند تا وقت آن تمام شود، در این صورت، اگر بخواند پیش از رسیدن به حد ترخص قضای نماز رابخواند، باید تمام بخواند و اگر بعد از حد ترخص می خواند، باید شکسته بخواند.

(مسأله ۹۴۳) اگر فاصله وطن - مثلاً نجف - از محل کار - مثلاً کوفه - کمتر از هشت فرسخ باشد و هر روز صبح به محل کار برود و شب بر گردد، مسافر نیست اما چنانچه هنگام حرکت از نجف تصمیم بگیرد که بعد از ظهر از کوفه به بغداد برود، باید بعد از رسیدن به حد ترخص محل کار، نماز را شکسته بخواند و در بازگشت از بغداد هنگام رسیدن به محل کار باید تمام بخواند.

چیزهایی که سفر را قطع می کند

اول: وطن که دو نوع است یکی زادگاه که محل سکونت پدران و اجداد و خانواده انسان است و دیگری قراردادی است به این معنی که شخصی از وطن خود به قم یا نجف هجرت نماید و قصد کند تا آخر عمر آنجا باشد، در این قسم از وطن خانه داشتن معتبر نیست. وطن سومی نیز هست و آن جایی است که انسان برای مدت طولانی مثلاً چهار سال یا بیشتر برای کار یا تحصیل علم در نظر بگیرد.

(مسأله ۹۴۴) انسان می تواند دو وطن داشته باشد مثل اینکه در نجف و کربلا منزل داشته و هر سال مدتی را در یک منزل اقامت کند، بلکه می تواند بیشتر از دو وطن داشته باشد.

(مسأله ۹۴۵) اگر کسی در شهری یتّ توطن کرده و مانند بقیه مردم در آنجا زندگی کنند،

احکام وطن را دارد.

(مسأله ۹۴۶) در تحقق وطن شرعی داشتن ملک و قصد شش ماه زندگی در آن، شرط نیست.
(مسأله ۹۴۷) در صدق وطن، قصد توطن اگرچه به پیروی از دیگری مانند همسر از شوهر یا فرزند از پدر، کافی است بنا بر این اگر همسر بداند که شوهرش مثلاً قم را وطن خود قرار داده، وطن او نیز هست. همچنین اگر بداند که شوهرش چهار سال یا بیشتر در یک شهر می ماند، برای همسر - اگرچه بدون اختیار بماند - حکم وطن رادارد.

(مسأله ۹۴۸) اگر انسان دارای یکی از وطن هایی که گفته شد، باشد و در ماندن یا اعراض از آن، مردد شود، از وطن بودن خارج نمی شود مگر آنه که بطور یقین از آن، اعراض کند.

(مسأله ۹۴۹) اگر در شهری قصد توطن تا آخر عمر را نداشته باشد، وطن صدق نمی کند، پس اگر مدت طولانی در نجف اشرف یا قم قصد اقامت نماید، اما بعد از تحصیل علم قصد برگشت به وطن اصلی را داشته باشد در حکم وطن است، یعنی باید نماز را در آن تمام بخواند و چنانچه برای زیارت سفر کند و برگردد، لازم نیست قصده روز کند و در صورتی نمازش شکسته می شود که مسافت شرعی را طی نماید. همان طوری که وطن قاطع سفر است، وطن قراردادی نیز قاطع سفر است. حد اقل زمان برای وطن قراردادی سه سال است و اگر قصد دوسال یا کمتر را داشته باشد حکم مسافر را دارد.

دوم: آنکه قصد کند، ده روز پشت سرهم در محلی بماند یا می داند که بدون اختیار ده روز در محلی می ماند، در آن محل باید نمازهای خود را تمام بخواند و لازم نیست قصد ماندن شب اول و شب یازدهم را داشته باشد و همین که نیت کند از خورشید روز اول تا غروب خورشید روز دهم بماند، کافی است. همچنین اگر قصدش این باشد که از ظهر روز اول تا ظهر روز یازدهم بماند، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۹۵۰) در قصد اقامت، ماندن در یکجا شرط است، یعنی محل سکونت و خوردن و خوابیدن او در یک شهر یا در یک روستای معین باشد و در مدت اقامت، مسافرت نکند. اگر کمتر از مسافت شرعی خارج شود و شب به محل اقامت بازگردد، اشکال ندارد، پس اگر در نجف قصد اقامت کند و هر روز برای زیارت و گردش به کوفه یا مسجد سهله برود و شب به محل اقامت بازگردد، اشکال ندارد. در جواز بیرون رفتن به کمتر از مسافت شرعی فرق نمی کند چه از اول این قصد را داشته یا در خلال ده روز قصد کند که بیرون برود.

(مسأله ۹۵۱) کسی که ده روز در یک شهر بدون قصد اقامت بماند، سفرش قطع نمی شود. همچنین اگر اقامت خود را برآمدن مسافری یا بر پایان یافتن کاری معلق کند، نمی تواند قصد اقامت نماید، مثلاً کسی که اقامت خود را بر شدت نگرفتن گرما معلق کند و ده روز بماند، باید نماز را شکسته بخواند. اگر مسافر قصد ماندن تا روز معین (جمعه دوم) را دارد، اگرچه شک دارد که روزی ورودش، سه شنبه بوده یا چهارشنبه - اما در واقع ده روز کامل در آن محل بماند - باید نماز را تمام بخواند. اما اگر می داند که روزی ورودش بعد از زوال چهارشنبه بوده، اما شک دارد که تا زوال جمعه دوم یا تا زوال شنبه دوم می ماند، اگرچه به طور اتفاقی تا زوال شنبه دوم بماند، باید نماز را شکسته بخواند. همچنین مسافری که قصد کند از روز بیست و یکم ماه تا پایان ماه در محلی بماند، اما ماه بین سی روز و بیست و نه روز مردد باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۹۵۲) قصد اقامت در بیابان مانعی ندارد و در فرض اقامت، می تواند از محل اقامت تا کمتر از مسافت شرعی در صورتی که شب در آنجا نماند، برود.

(مسأله ۹۵۳) اگر مسافری از قصد اقامتی که کرده است، غفلت کند و نماز ظهر، عصر یا عشا را بتصور اینکه در وطن خویش است، تمام بخواند، نماز او با این تصور و قصد صحیح نیست، بلکه باید نماز چهار رکعتی را به قصد اقامت بخواند.

(مسأله ۹۵۴) اگر مسافر قصد کند که ده روز در محلی بماند، چنانچه بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود، تا هنگامی که در آن جاست، باید تمام بخواند. اگر پیش از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود، باید نماز را شکسته بخواند و در این فرض فرق نمی کند چه اصلاً نماز نخوانده یا نماز غیر چهار رکعتی خوانده، باشد، یا نماز چهار رکعتی را شروع کرده و در رکوع رکعت سوم، منصرف شود.

(مسأله ۹۵۵) اگر بعد از قصد ماندن ده روز در محلی، از روی فراموشی یا غفلت نسبت به قصد ماندن ده روز، یک نماز چهار رکعتی بخواند و سپس از قصد ماندن منصرف شود، این نماز چهار رکعتی برای تمام خواندن نماز کفایت نمی کند. همچنین اگر بعد از قصد ماندن ده روز، نماز چهار رکعتی فوت شود و قضای آن را بعنوان قضای چهار رکعت وطن بخواند، سپس از قصد ماندن منصرف شود، برای تمام خواندن در بقیه روزها کفایت نمی کند و از این پس باید نماز را شکسته بخواند.

(مسئله ۹۵۶) اگر مدت اقامت تمام شود، تا وقتی که سفر نکرده است نماز را باید تمام بخواند و دوباره قصد اقامت لازم نیست اگر چه در این مدت نماز تمام نخوانده باشد.

(مسئله ۹۵۷) در تحقق اقامه، بلوغ شرط نیست پس اگر غیر بالغ قصد اقامت کند و بالغ شود، باید در روزهای باقی مانده نماز را تمام بخواند و اگر قبل از بلوغ، نماز بخواند باید تمام بخواند. اگر دیوانه‌ای که می‌تواند نیت کند و یا در حال سلامتی قصد اقامت نماید، سپس دیوانه شود، باید بعد از سالم شدن نماز را تمام بخواند. همچنین اگر زن هنگام قصد اقامت حیض باشد، باید بعد از پاک شدن در بقیه روزها نماز را تمام بخواند، بلکه اگر تمام ده روز را حیض باشد تا وقتی که سفر نکرده است، باید نماز را تمام بخواند.

(مسئله ۹۵۸) اگر بعد از قصد اقامت و خواندن نماز چهار رکعتی از اقامت ده روزه عدول کند و بعد بفهمد نمازی را که خوانده باطل بوده است، باید شکسته بخواند. همچنین اگر در ظهر نماز را شکسته بخواند و بعد قصد اقامت کند و نماز عصر را تمام بخواند و بعد بفهمد که یکی از آن دو نماز باطل بوده است، باید شکسته بخواند. اگر نماز را به نیت تمام بخواند و بعد از سلام شک کند که چهار یا سه یا دو رکعت خوانده، سپس از قصد اقامت خود منصرف شود، باید بر تمام باقی بماند. همچنین اگر بعد از سلام واجب و قبل از خواندن مستحبات یا قبل از سجده سهو عدول کند، باید بر تمام باقی بماند. ولی اگر بعد از سلام و قبل از قضای سجده یا تشهد فراموش شده عدول نماید، بعید نیست که نماز شکسته بخواند اگر چه احتیاط اولی جمع کردن بین نماز شکسته و تمام است.

(مسئله ۹۵۹) مسافر بعد از قصد اقامت و خواندن نماز چهار رکعتی می‌تواند به کمتر از مسافت شرعی برود، به شرطی که شب برگردد و اگر در مدت اقامت ده روزه تا کمتر از مسافت شرعی برود و شب را بماند، اقامت او باطل می‌شود و بعد از آن نماز را باید شکسته بخواند، البته اگر از روی جهل به مسئله نماز را تمام بخواند، صحیح است، ولی چنانچه از روی غفلت نماز را تمام بخواند و در وقت متوجه مسئله شود، باید اعاده نماید. اما اگر خارج از وقت ملتفت شود، نمازی را که خوانده قضا ندارد. اگر بعد از ده روز به کمتر از مسافت شرعی برود و یک شب یا بیشتر در آنجا بماند اشکال ندارد و همچنان تا در محل اقامت است نماز را شکسته بخواند.

(مسئله ۹۶۰) اگر مسافر به نیت اینکه نماز را شکسته بخواند، مشغول نماز شود و در بین نماز

تصمیم بگیرد که ده روز بماند نماز را چهار رکعتی تمام کند. مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند اگر درین نماز چهار رکعتی از قصد خود برگردد، چنانچه پیش از رفتن به رکوع رکعت سوم باشد، باید بنشیند و نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۹۶۱) مسافری که قصد کرده، ده روز در محلی بماند، اگر از ماندن منصرف شود و شک کند که پیش از آنکه از قصد ماندن برگردد، یک نماز چهار رکعتی خوانده یانه، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۹۶۲) اگر قصد اقامت کند و روزه بگیرد و بعد از ظهر و قبل از خواندن نماز چهار رکعتی از ماندن ده روز منصرف شود، بعید نیست که روزه او باطل باشد اما نماز را باید شکسته بخواند. **سوم:** مسافری که سی روز در محلی بماند و در این مدت در رفتن و ماندن مردد باشد، باید نماز را شکسته بخواند و بعد از گذشتن سی روز باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۹۶۳) مسافری که سی روز مردد بوده اگر چند روز آن را در جایی و چند روزی را در جای دیگر بماند بعد از تمام شدن سی روز هم باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۹۶۴) مسافری که تا سی روز در اقامت خود مردد باشد، می تواند به کمتر از مسافت شرعی برود بشرط آن که شب در آنجا نماند و اگر یک شب یا بیشتر در آنجا بماند، حکم مسافر مردد در مکان واحد را ندارد، اما اگر بعد از سی روزی که مردد بوده است به کمتر از مسافت شرعی برود و یک شب یا بیشتر در آنجا بماند باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۹۶۵) اگر در محلی بیست و نه روز در رفتن و ماندن مردد بماند و بعد به جای دیگر برود بیست و نه روز در آنجا نیز مردد بماند، در تمام این مدت باید نماز را شکسته بخواند تا اینکه در جایی ده روز قصد اقامت کند یا در یک محل سی روز مردد بماند که در این دو فرض اخیر باید تمام بخواند.

(مسأله ۹۶۶) اگر مسافری وسط روز وارد مکان اقامت خود شود، باید تا نصف روز سی و یکم بماند تا سی روز کامل شود.

(مسأله ۹۶۷) معیار قرار دادن ماه قمری برای سی روز اشکال دارد، بلکه اگر ماه قمری ۲۹ روز باشد بنا بر اظهر عدم کفایت است.

احکام مسافر

(مسئله ۹۶۸) مسافر جز در اماکن چهارگانه باید نماز ظهر و عصر و عشا را شکسته بخواند و نافله‌های آنها نیز ساقط می‌شود و اگر نمازها را تمام بخواند، چنانچه حکم را بداند نمازش باطل است و باید اعاده یا قضا نماید و چنانچه حکم را نداند اعاده لازم نیست و اگر به اصل حکم آگاه باشد ولی بعضی از خصوصیات شکسته شدن نماز را نداند، مثلاً نداند اینکه سفر به اقامت ده روز قطع می‌شود، یا اینکه نداند کسی که سفرش معصیت است اگر به طاعت برگردد نمازش شکسته می‌شود، یا تلفیقی را نداند، یا به موضوع جاهل باشد و نداند این سفر مسافت شرعی است، یا سفر یا حکم مسافر را فراموش کرده باشد و نماز را تمام بخواند، چنانچه در وقت بفهمد یا متوجه شود باید اعاده کند، ولی در خارج از وقت بنا بر اظهر قضا لازم نیست.

(مسئله ۹۶۹) اگر مسافری روزه بگیرد و بداند که روزه گرفتن در سفر جایز نیست، روزه او باطل است. اگر جاهل به حکم یا خصوصیات یا موضوع حکم باشد روزه او صحیح است.

(مسئله ۹۷۰) کسی که باید نماز را تمام بجا آورد، اگر شکسته بخواند، نمازش در هر صورت باطل است، مگر کسی که قصد کند ده روز در محلی بماند و نداند که وظیفه او تمام خواندن است و نماز را شکسته بخواند که بنا بر اظهر نمازش صحیح است.

(مسئله ۹۷۱) اگر مکلف در اول وقت نماز نخواند و مسافرت کند، بعد از حد ترخص باید نماز را شکسته بخواند، نیز مسافری که نماز نخوانده، اگر پیش از تمام شدن وقت به وطنش یا به جایی برسد که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند باید نماز را تمام بخواند.

(مسئله ۹۷۲) اگر از کسی که مسافر نیست یکی از نمازهای چهار رکعتی قضا شود، باید چهار رکعتی قضا نماید اگر چه در سفر بخواند آن را قضا کند. اگر از مسافر نماز شکسته دو رکعتی قضا شود باید آن را دو رکعتی قضا نماید اگر چه در غیر سفر بخواند قضای آن را بجا آورد. اگر در اول وقت مسافر بوده و در آخر وقت مسافر نبوده و نماز را نخواند، باید چهار رکعتی قضا نماید و اگر در اول وقت مسافر نبوده و در آخر وقت مسافرت کند و نماز را نخواند، باید دو رکعتی قضا کند.

(مسئله ۹۷۳) مسافر در چهار جا مخیر است که نمازش را تمام یا قصر بخواند: مسجد الحرام و مسجد پیغمبر (ص) که در مدینه منوره است، حرم امیرالمؤمنین (ع) که در کوفه است و در حرم

ورواق حضرت امام حسین علیه السلام در این اماکن چهار رکعت خواندن افضل و دو رکعت خواندن احتیاط مستحب است.

(مسأله ۹۷۴) مسافر می تواند بر زمین این اماکن چهار گانه و پشت بام وزیرزمین آنها مانند بیت الطشت مسجد کوفه نماز را تمام یا شکسته بخواند.

(مسأله ۹۷۵) مسافری که در اماکن چهار گانه قصد اقامت نکرده است، نمی تواند روزه بگیرد.

(مسأله ۹۷۶) تخییر در اماکن چهار گانه استمراری است، بنابراین اگر نماز را به قصد شکسته شروع کند، می تواند قصد تمام کند و تمام بخواند و اگر به نیت تمام شروع کرده، می تواند نیت شکسته کند و شکسته بخواند.

(مسأله ۹۷۷) مسافر نمی تواند در بقیه مساجد و حریمهای ائمه علیهم السلام نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۹۷۸) مستحب است مسافر بعد از هر نماز شکسته سی مرتبه بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ».

(مسأله ۹۷۹) تخییر بین نماز شکسته و تمام در اماکن چهار گانه اختصاص به نمازهای واجب یومیه دارد و شامل نمازهای قضا نمی شود.

نمازهای مستحبی

اول: نماز عید فطر و قربان، در زمان حضور معصوم (ع) با وجود شرایط واجب است و در زمان غیبت فردی یا به جماعت خواندن مستحب است و شرایط نماز جمعه در آنها معتبر نیست و کیفیت آن به این نحو است: دو رکعت که در هر رکعت حمد و سوره خوانده می شود، ولی افضل آن است که در رکعت اول به جای سوره توحید سوره شمس و در رکعت دوم سوره غاشیه یا در رکعت اول سوره اعلی و در رکعت دوم سوره شمس خوانده شود، سپس در رکعت اول بعد از حمد و سوره پنج تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و در رکعت دوم چهار تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و در قنوت هر دعایی را بخواند درست است، اما بهتر آن است که این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَأَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبْرُوتِ وَأَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَهْلَ التَّقْوَى وَالْمَغْفِرَةِ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا وَمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذُخْرًا وَمَزِيدًا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ عَبْدٍ مِنْ عِبَادِكَ وَصَلِّ

عَلَى مَلَائِكَتِكَ وَرُسُلِكَ وَاعْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلَكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا اسْتَعَاذَ بِكَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ».

پس از پایان یافتن نماز، امام دو خطبه بخواند و بین آن دو خطبه یک لحظه بنشیند. حضور و شنیدن خطبه‌ها واجب نیست و در زمان غیبت نخواندن خطبه‌ها جایز است اگر چه نماز به جماعت خوانده شود.

(مسئله ۹۸۰) در نماز عید فقط قرائت را امام می‌خواند و مأمومین گوش می‌کنند و در بقیه اجزاء مأمومین هم باید بخوانند.

(مسئله ۹۸۱) اگر شرایط و جوب نماز عید محقق نشود ترتیب حکم نماز استجابی بر آن مشکل است، بنابراین اگر در عدد رکعت‌های آن شک کند نماز باطل می‌شود و اگر یک سجده را فراموش کند، باید آن را قضا نماید و بهتر آن است چنانچه عملی را سهواً ترک کند یا انجام بدهد سجده سهو بجا آورد.

(مسئله ۹۸۲) اگر در جزئی از نماز عید شک کند و از محل آن نگذشته باشد آن جزء را انجام دهد و چنانچه از محل آن گذشته باشد، اعتنا نکند.

(مسئله ۹۸۳) نماز عید اذان و اقامه ندارد بلکه مستحب است مؤذن سه مرتبه بگوید: «الصلاة».

(مسئله ۹۸۴) وقت نماز عید از طلوع آفتاب تا ظهر است و اگر فوت شد قضا ندارد و مستحب است قبل از نماز عید غسل کند، نیز مستحب است قرائت را بلند بخواند، چه نماز عید را به جماعت بخواند یا فردی و دستها را در حال تکبیر بلند کند و بر زمین سجده نماید و نماز را در بیابان بخواند مگر در مکه مکرمه که خواندن آن در مسجد الحرام افضل است و با پای پیاده و برهنه در حالی که عمامه سفید بر سر نهاده و پیراهن را تا ساق پا بالا کشیده از منزل بیرون رود و قبل از رفتن به نماز عید فطر چیزی بخورد بعد از برگشتن در عید قربان اگر قربانی دارد از آن بخورد.

دوم: نماز شب اول قبر که آن را نماز وحشت می‌نامند که دو رکعت است، در رکعت اول بعد از حمد آیه الکرسی بخواند و بهتر آن است که تا: «هُمُ فِيهَا خَالِدُونَ» خوانده شود و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره قدر بخواند و بعد از سلام بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوَابَهَا إِلَى قَبْرِ فُلَانٍ» و به جای فلان، اسم میت را بگوید. در روایت دیگر آمده که در

رکعت اول بعد از حمد دو مرتبه توحید و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره تکاثر بخواند سپس آن دعا را بخواند، ولی جمع بین این دو بهتر است.

(مسأله ۹۸۵) می‌توان برای این نماز کسی را اجیر کرد ولی اگر اجیر گرفتن بگونه‌ای باشد که قبل از خواندن نماز، شخص اجیر اجازه تصرف در وجه اجاره را نداشته باشد، بهتر است اجیر نگیرد.

(مسأله ۹۸۶) اگر آیه الکرسی یا سوره قدر یا مقداری از آن را فراموش کند یا سوره قدر را کمتر از ده بار بخواند مجزی از نماز وحشت نیست و تا وقتی که نماز را کامل بجای نیاورده، تصرف در اجرت جایز نیست.

(مسأله ۹۸۷) وقت نماز وحشت، شب اول قبر است و اگر دفن تأخیر افتاد باید نماز را تا شب اول دفن تأخیر بیندازد و در شب اول در هر موقع شب، نماز را بخواند مجزی است، ولی هر چه زودتر بخواند بهتر است.

(مسأله ۹۸۸) اگر کسی برای خواندن نماز وحشت مبلغی را بگیرد و در شب اول قبر، نماز را فراموش کند، بدون اجازه مالک حق تصرف در آن مبلغ را ندارد. اگر مالک را نمی‌شناسد و امکان شناختن هم وجود ندارد، حکم مجهول المالک را دارد. چنانچه از قرائن بداند که اگر از مالک اجازه بگیرد، اجازه تصرف را می‌دهد، برای تصرف کافی نیست.

سوم: نماز روز اول هر ماه که دو رکعت است و در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه سوره توحید و در رکعت دوم بعد از حمد سی مرتبه سوره قدر خوانده شود، سپس به مقدار توان صدقه بدهد که سلامتی را در آن ماه تضمین می‌کند. مستحب است این آیه‌ها را بعد از نماز بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بَضْرًا فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بَخِيرًا فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ حُسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ. وَأَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ، رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ».

(مسأله ۹۸۹) این نماز را می‌توان در تمام روز بجا آورد.

چهارم: نماز غفيله و آن دو رکعت است که بین نماز مغرب و عشا خوانده می‌شود و در رکعت

اول بعد از حمد می خوانیم: «وَذَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَجَنَّبَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُجَيُّ الْمُؤْمِنِينَ». و در رکعت دوم بعد از حمد می خوانیم: «وَعِنْدَهُ بِمَفَاتِحِ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ». و در قنوت می گوئیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَفَاتِحِ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا» و حاجت خود را طلب کنیم و بگوئیم: «اللَّهُمَّ أَنْتَ وَلِيَّ نِعْمَتِي وَالْقَادِرُ عَلَيَّ طَلَبْتِي تَعَلَّمْ حَاجَتِي فَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمَّا قَضَيْتَهَا لِي» سپس حاجت خود را خواسته که انشاء الله تعالی بر آورده می شود. در خبر است که این نماز، خانه کرامت و خانه سلام است که همانا بهشت را به دنبال دارد.

(مسأله ۹۹۰) جایز است دو رکعت از نافله مغرب را به صورت غفيله بجا آورد که در این

صورت تداخل دو مستحب می شود.

پنجم: خواندن نماز حاجت در مسجد کوفه که دو رکعت است و در هر رکعت بعد از حمد هفت سوره بخواند و بهتر است سوره ها را به این ترتیب بخواند: فلق، ناس، توحید، کافرون، نصر، اعلی و قدر.

احکام روزه

نیت

(مسئله ۹۹۱) در صحت روزه نیت با اجزای سه گانه آن معتبر است:

۱- قصد قربت.

۲- قصد اخلاص به معنای آنکه ریانباشد زیرا ریاحرام و روزه را باطل می کند.

۳ - قصد اسمی که شارع آن را معین نموده است مثلاً قصد روزه قضا یا روزه کفاره یا روزه استیجاری یا قصد روزه نذری یا روزه قسم یا روزه عید غدیر و مانند اینها، پس اگر کسی چند نوع روزه بر ذمه دارد باید آن را معین نماید و چنانچه معین نکند از هیچ کدام کفایت نمی کند. ولی در روزه ماه رمضان تعیین لازم نیست و چنانچه غافل باشد از اینکه ماه رمضان است و روزه بگیرد روزه اوصحیح است، بلکه اگر از روی غفلت یا ندانسته در ماه رمضان روزه مثلاً نذری بگیرد آن روزه از ماه رمضان حساب می شود زیرا از غیر آن واقع نمی شود، ولی اگر در ماه رمضان روزه دیگری را عمداً و باتوجه قصد کند آن روزه باطل است و از ماه رمضان حساب نمی شود. بنابراین اجزای سه گانه فوق باید همزمان با تمام اجزاء عمل باشد و انگیزه انجام دادن عمل به حساب آید اگر چه روزه دار تمام یا مقداری از روز را بخوابد یا آنکه از آنچه روزه را باطل می کند غافل باشد.

(مسئله ۹۹۲) در روزه ماه رمضان و قضای آن قصد و جوب و استحباب لازم نیست، ولی اگر در روزه قضای ماه رمضان ذمه مکلف به روزه دیگری نیز مشغول باشد باید آن را تعیین نماید و چنانچه تعیین نکند از هیچ کدام مجزی نیست و اما در اداء واجبات دیگر مانند نماز، قصد آنها لازم نیست مگر آنکه بخواهد آن را مانند قضا تعیین نماید.

(مسئله ۹۹۳) اگر کسی بخواهد قضای روزه فرد دیگری را بگیرد، باید قصد نیابت کند

همانطوری که در نماز گذشت.

(مسئله ۹۹۴) دانستن مبطلات روزه به تفصیل لازم نیست و اگر بطور اجمال قصد اجتناب از مفطرات کند کافی است.

(مسئله ۹۹۵) در ماه رمضان اگر فرد فعلاً، مکلف به روزه ماه رمضان باشد روزه غیر آن، واقع نمی‌شود، ولی اگر فعلاً مکلف به روزه ماه رمضان نباشد مانند مسافر چنانچه نذر کند که در سفر روزه بگیرد بنابر اقرب روزه اش صحیح است. بنابراین چنانچه وظیفه مکلف گرفتن روزه ماه رمضان باشد ولی عمداً قصد روزه دیگری بکند آن روزه باطل می‌شود، مگر آنکه جاهل یا فراموش کرده باشد که در این صورت آن روزه مجزی از ماه رمضان است.

(مسئله ۹۹۶) قصد اجمالی در روزه ماه رمضان کافی است و اگر قصد روزه مشروع کند و آن روز از ماه رمضان باشد، مجزی است. اگر نیت روزه خود را به مشروع مقدر نکند مجزی نیست، همچنین روزه‌های دیگر مانند روزه نذری و کفاره و قضا که اگر معین نکند از آن روزه نیست نیست. چنانچه قصد مافی الذمه کند و یکی از آنها بر ذمه او باشد این قصد کفایت خواهد کرد و هرگاه بخواهد روزه مستحبی بگیرد در صورتی که روزه واجب ندارد، بگوید: «فردا را روزه می‌گیرم قربتاً الی الله» کافی است.

(مسئله ۹۹۷) وقت نیت روزه ماه رمضان و نذری که در روز معین واجب شده تا طلوع فجر است و تأخیر آن از فجر صادق جایز نیست، اما سایر روزه‌های واجب مکلف تا زوال، فرصت دارد نیت کند و تأخیر آن از زوال جایز نیست، بلکه واجب است که نیت قبل از زوال باشد. نیت در روزه‌های مستحبی تا وقتی که مقداری از روز باقی باشد که بتواند تجدید نیت کند، ادامه دارد، همه اینها در صورتی صحیح است که مفطری را انجام ندهد.

(مسئله ۹۹۸) انسان می‌تواند شب اول ماه رمضان نیت همه ماه را بنماید و روزه کفاره و مانند آن نیز ظاهراً چنین است. مقصود از نیت این است که مکلف انگیزه الهی داشته باشد، بنحوی که اگر خواب نرود یا غافل نشود این انگیزه الهی او را از مبطلات روزه باز دارد و تا زمانی که این انگیزه در اعماق وجود او هست اگر غافل و خواب نباشد، کفایت می‌کند و این انگیزه باید در تمام روزه‌ها باشد.

(مسئله ۹۹۹) اگر در ماه رمضان از روی فراموشی یا جهل به حکم یا به موضوع، نیت نکند و قبل از باطل نمودن روزه متوجه شود، باید آن روز را به امید تقرب به خدا و قبولی صیام روزه

بگیرد، سپس قضا نماید.

(مسأله ۱۰۰۰) اگر روزی را که شك دارد آخر شعبان است یا اول رمضان، به نیت آخر شعبان روزه مستحبی یا قضا یا نذری بگیرد و در واقع آن روز مشکوک از ماه رمضان باشد، از روزه ماه رمضان کفایت می‌کند. اگر قبل از ظهر یا بعد از آن معلوم شود که آن روز، اول رمضان است، باید نیت روزه رمضان نماید. اگر روز شك را به نیت رمضان روزه بگیرد، روزه باطل است و اگر به نیت مافی الذمه روزه بگیرد صحیح است، اگرچه در تطبیق آن بر اول ماه رمضان و آخر شعبان تردید داشته باشد. اگر آن روز را بعینه نیت کند به امید آنکه اگر از شعبان است روزه مستحب یا قضا باشد و اگر از رمضان است روزه واجب، در این صورت روزه نیز صحیح است.

(مسأله ۱۰۰۱) اگر روز شك را به قصد آنکه از رمضان است روزه بگیرد روزه او باطل است و اگر روز شك را به امید ماه رمضان روزه بگیرد، بنا بر اقرب صحیح است و اگر در روز شك بخواد روزه را بخورد ولی پیش از انجام دادن مفطر قبل از ظهر متوجه شود که روز اول ماه رمضان است، بنا بر اظهار تجدید نیت واجب نیست، اگرچه احتیاط آن است که روزه را ادامه دهد و تمام نماید، سپس آن راقضا کند و چنانچه بعد از ظهر متوجه شود، هر چند چیزی نخورده باشد تجدید نیت کافی نیست و واجب است آن روز را مثل روزه داران امساک کرده، و سپس قضا نماید.

(مسأله ۱۰۰۲) واجب است نیت روزه تا آخر روز استمرار داشته باشد و چنانچه تردید نماید یا فعلاً از نیت خود برگردد، روزه باطل می‌شود، همچنین اگر نیت کند در آینده روزه‌اش را بهم بزند یا تردید نماید یا مثلاً نیت نماید چیزی بخورد و بداند آن چیز روزه را باطل می‌کند، در هر صورت روزه باطل می‌شود. منظور از نیت قطع، آن است که مکلف قصد کند که از التزام نفسی و خودداری از مبطلات روزه، صرف نظر نماید و نیت کند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و منظور از نیت قاطع آن است که نیت کند چیزی را بخورد و به سوی آن حرکت کند. اگر به خاطر شك در صحت روزه‌اش تردید کند، ظاهراً روزه‌اش صحیح است، این در روزه واجب معین است، اما در روزه غیرمعین، بنا بر اظهار برگشتن (رجوع) به نیت، قبل از زوال کفایت نمی‌کند.

(مسأله ۱۰۰۳) عدول از روزه‌ای به روزه دیگر صحیح نیست چه هر دو واجب یا مستحب یا مختلف باشند، ولی اگر به نیت شعبان روزه بگیرد و بعد معلوم شود که رمضان است، باید نیت را تجدید نماید.

مبطلات روزه

۱ و ۲ - خوردن و آشامیدن

مطلق خوردن و آشامیدن اگر چه کم باشد حتی خوردن آنچه که بین دندانها باقی مانده و خوردن آنچه که غیر متعارف است مانند خاک و ریگ بلکه فرو بردن غباری که ذرات خاک آن آشکار است، جایز نیست.

۳- جماع

جماع در قُبُل، چه روزه دار جماع کند یا با او جماع شود و چه با زنده باشد یا مرده روزه را باطل می کند، ولی باطل شدن روزه با دخول در دبر زن یا مرد یا مرده یا حیوان اگر منی خارج نشود بنا بر احتیاط است. اگر روزه دار با علم و توجه این کار را در روز ماه رمضان انجام دهد، بنا بر احتیاط و جویبی آن روز را روزه بگیرد و بعد نیز قضا کند. اگر قصد جماع در قُبُل داشته ولی در اصل دخول یا دخول به مقدار ختنه گاه شک کند، روزه اش باطل می شود ولی کفاره ندارد. اگر قصد مکلف تفخیز باشد و بدون قصد در قبل یا دبر دخول صورت گیرد، روزه اش باطل نمی شود. همچنین اگر با انگشت و مانند آن یادر خواب یا از روی فراموشی دخول نماید روزه اش باطل نمی شود. ولی اگر او را به دخول مجبور نمایند و چنانچه جبر مستقیماً بر جماع باشد به طوری که از خود اختیاری نداشته باشد، روزه او باطل نمی شود و چنانچه جبر بر جماع به سبب تهدید به قتل و مانند آن باشد، جماع ولو اینکه جایز است و کفاره ندارد ولی روزه اش باطل می شود. اگر مکلف در اصل دخول یا دخول به مقدار ختنه گاه شک کند و از اول قصد دخول نداشته باشد، روزه اش باطل نمی شود و اگر از اول قصد دخول داشته باشد روزه اش باطل می شود.

۴- دروغ بستن به خدا، پیغمبر ﷺ و امامان علیهم السلام

دروغ بستن به خدا یا پیغمبر (ص) یا ائمه علیهم السلام، بلکه بنا بر احتیاط واجب به سایر انبیاء و اوصیاء، روزه را باطل می کند چه در مورد حلال و حرام و چه در مورد داستانها و مواظب باشد. اگر روزه دار از خدا یا پیامبر ﷺ یا ائمه علیهم السلام خبری را به نیت راست بودن نقل کند و در واقع دروغ باشد، روزه او باطل نمی شود و اگر به قصد دروغ بگوید و در واقع راست باشد، روزه باطل می شود، چه

دروغگو بلا فاصله از دروغ خود برگردد یا پشیمان شود یا توبه کند یا نه و چه آن دروغ در کتابی نوشته شده باشد یا نه، پس در صورتی که بداند دروغ است نمی تواند بگوید: پیغمبر اکرم ﷺ در کتاب کافی یا امام صادق علیه السلام در وسائل چنین فرموده اند. ولی اگر بگوید: چنین مطلبی مثلاً از پیامبر اکرم ﷺ در کتاب فلانی روایت شده مانعی ندارد، اما در صورتی که گمان کند یا احتمال دهد که دروغ باشد، نمی تواند بطور قطع خبر دهد، لیک اگر چنین کرد روزه بنا بر اقرب باطل نمی شود، ولی بهتر است که احتیاط را مراعات نماید.

(مسأله ۱۰۰۴) اگر دروغ بگوید و کلامش متوجه کسی نباشد یا متوجه فردی باشد که نمی فهمد، در این صورت بطلان روزه اش محل اشکال است ولی احتیاط ترک نشود.

۵ - فرو بردن سر در آب

فرو بردن تمام سر بطور دفعی یا تدریجی در آب، بنا بر احتیاط واجب روزه را باطل می کند. اگر نصف سر را یک دفعه و نصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب فرو برد روزه باطل نمی شود. اگر سر خود را با شیشه و مانند آن مثل غواصها پیوشاند و در آب فرو رود باز هم روزه باطل نمی شود.

(مسأله ۱۰۰۵) بنا بر احتیاط واجب آب مضاف حکم آب مطلق را دارد.

(مسأله ۱۰۰۶) اگر روزه دار عمداً غسل ارتماسی نماید، چنانچه فراموش کرده باشد که روزه دارد، روزه و غسلش صحیح است و چنانچه متوجه باشد که روزه است اگر در ماه رمضان باشد، بنا بر احتیاط روزه و غسلش باطل است و اگر در قضای روزه رمضان باشد، چنانچه بعد از ظهر غسل ارتماسی کند، بنا بر احتیاط لزومی غسل و روزه اش باطل است و اگر واجب معین غیر از روزه ماه رمضان باشد، بنا بر احتیاط واجب روزه به نیت غسل ارتماسی باطل می شود ولی ظاهراً غسل صحیح است اگر چه سزاوار نیست احتیاط ترک شود و اگر روزه واجب معین نباشد یا روزه مستحبی باشد، غسل صحیح ولی روزه بنا بر احتیاط باطل است.

(مسأله ۱۰۰۷) اگر روزه دار سهواً یا بدون اختیار در آب بیفتد و تمام سرش زیر آب فرو رود یا او را بر این کار مجبور کنند، مثلاً دست و پای او را بگیرند و در آب بیندازند، در هر دو صورت روزه اش باطل نمی شود، و اگر او را تهدید به قتل و مانند آن بکنند و مکلف در پی تهدید خود را

در آب بیاندازد، روزه‌اش بنا بر احتیاط باطل می‌شود اما گناهکار نیست. اگر برای نجات کسی که غرق می‌شود ناچار شود سر را در آب فرو برد، این کار جایز است ولی روزه‌اش بنا بر احتیاط باطل می‌شود.

(مسئله ۱۰۰۸) اگر خود را زیر دوش آب یا ناودان و مانند اینها بشوید، اگرچه آب تمام سرش را فراگیرد، چنانچه فرو بردن سر زیر آب صدق نکند مانعی ندارد، ولی اگر سر یا تمام بدن را زیر نه‌ری که از بالا به پایین جریان دارد فرو برد، روزه‌اش بنا بر احتیاط باطل می‌شود.

۶- رساندن غبار غلیظ به حلق

رساندن غبار غلیظ به حلق که اجزای خاکی آن آشکار است روزه را باطل می‌کند، ولی اگر اجزای آن آشکار نباشد مانعی ندارد، ولی احتیاطاً از آن دوری نماید و نباید دود را بنا بر احتیاط واجب وارد بدن نمود.

۷- باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح

در ماه رمضان و قضای آن بنا بر اظهار باقیماندن بر جنابت عمداً تا اذان صبح روزه را باطل می‌کند، ولی در غیر آن دو از روزه واجب یا مستحب باقیماندن بر جنابت مانعی ندارد.

(مسئله ۱۰۰۹) در قضای روزه ماه رمضان اگر تا صبح بر جنابت باقی بماند اگرچه عمدی نباشد، روزه باطل می‌شود، ولی در روزه ماه رمضان اگر از خواب بیدار شود و بفهمد جنب است و دوباره بخوابد و صبح شود، ظاهراً روزه باطل است.

(مسئله ۱۰۱۰) روزه چه واجب، چه مستحب، چه معین و چه غیر معین با جنب شدن در بین روز باطل نمی‌شود. همچنین اگر کسی میتی را مس کند و تا اذان صبح عمداً غسل نکند، روزه او باطل نمی‌شود.

(مسئله ۱۰۱۱) در شبهای ماه رمضان اگر کسی عمداً خود را جنب کند در حالی که ملتفت باشد وقتی برای غسل و تیمم ندارد، روزه‌اش باطل می‌شود، ولی باید آن روز را امساک کند و بعد کفاره دهد و قضای نماید، اما اگر وقتی برای تیمم داشته باشد بنا بر اقرب جایز است مکلف خود را جنب کند، اما بنا بر احتیاط نباید خود را جنب نماید و اگر در فرض مذکور خود را جنب نماید روزه‌اش با تیمم صحیح است و بنا بر احتیاط مستحبی بعداً قضا کند، ولی اگر عمداً تیمم هم نکند

روزه اش باطل می شود، اما باید آن روز را امساک کند و بعد کفاره دهد و قضا نماید.

(مسأله ۱۰۱۲) اگر جنب در شب ماه رمضان غسل را فراموش کند و بعد از یک یا دو روز یا بعد از گذشت یک ماه متوجه شود که جنب بوده است، روزه اش باطل است و باید قضا نماید، ولی غیر آن از واجب معین و غیر معین قضا ندارد و بنا بر اقوی غسل حیض و نفاس را اگر زن فراموش کند ملحق به غسل جنابت نمی شود، اگر چه بنا بر احتیاط استحبابی ملحق می شود.

(مسأله ۱۰۱۳) اگر جنب به خاطر بیماری و مانند آن نتواند غسل کند، باید قبل از اذان صبح تیمم نماید و اگر عمداً تیمم نکند، باید آن روز را امساک نماید و بعد کفاره دهد و قضا کند و اگر تیمم نمود، بهتر آن است تا صبح بیدار باشد.

(مسأله ۱۰۱۴) اگر به گمان اینکه وقت، برای غسل دارد خود را جنب کند و بعد خلاف آن معلوم شود، چنانچه در بقای وقت بر دلیلی مانند استصحاب اعتماد کرده باشد روزه اش صحیح است و چنانچه معتقد باشد که گمانش حجت است و به آن اعتماد کند باز هم روزه اش صحیح است، ولی اگر گمان هم نداشته باشد، باید آن روز را امساک کند و بعد کفاره دهد و قضا نماید.

فروع مسأله:

اول: اگر جنب در شب ماه رمضان مطمئن باشد که اگر به خواب رود قبل از اذان صبح بیدار می شود، می تواند بخوابد و چنانچه تا اذان صبح اتفاقاً بیدار نشد، روزه اش صحیح است.

دوم: اگر جنب در شب ماه رمضان اطمینان نداشته باشد که قبل از اذان صبح بیدار می شود، جایز نیست قبل از غسل کردن بخوابد و اگر خوابید و تا اذان صبح بیدار نشد، باید آن روز را امساک، سپس قضا کند و کفاره بدهد.

سوم: اگر جنب بخوابد و مطمئن باشد که بیدار می شود و در بین شب نیز بیدار شود، چنانچه بخواهد دوباره بخوابد، باید مطمئن باشد که مجدداً بیدار می شود و الا جایز نیست بخوابد و اگر بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، ظاهراً آن روز را امساک کند و بعد قضا نماید.

چهارم: در خواب اول وجوب قضا از وجوب کفاره جدا نمی شود، پس اگر روزه دار اطمینان داشته باشد که اگر بخوابد بیدار می شود اما بیدار نشود روزه اش صحیح است، ولی اگر مطمئن نباشد و در عین حال بخوابد و بیدار نشود، باید آن روز را امساک کند و بعد قضا نماید و کفاره دهد.

پنجم: اگر شب جنب شود و تا صبح بیدار نشود روزه اش صحیح است، ولی اگر در حال جنب بیدار شود و قبل از غسل دوباره بخوابد، چنانچه مطمئن باشد از باب اینکه عادت دارد، بیدار می شود و اتفاقاً بیدار نشود، بنا بر احتیاط واجب باید آن روز را به امید آنکه خدا قبول کند روزه بگیرد و بعد قضا نماید، اما چنانچه مطمئن نباشد و بخوابد و بیدار نشود، باید امساک کند و قضا نماید و کفاره دهد.

بنابراین ملاک کلی این است:

در شبهای ماه رمضان جایز است قبل از غسل جنابت بخوابد در صورتی که مطمئن باشد بیدار می شود، و فرقی نمی کند خواب اول یا دوم یا سوم یا بیشتر باشد و چنانچه تا صبح از روی عمد بر جنابت باقی بماند اگر چه در خواب اول باشد، کفاره واجب می شود، ولی وجوب قضا بستگی به تعدد ندارد، بلکه اگر با اطمینان بیدار شدن برای بار دوم بخوابد و بیدار نشود، باید امساک کند و بعد قضا نماید اما کفاره ندارد.

(مسئله ۱۰۱۵) بقای بر حیض مانند جنابت است که اگر از روی عمد تا صبح غسل نکند، روزه ماه رمضان او باطل می شود، ولی در غیر ماه رمضان روزه باطل نمی شود و چنانچه پاک شود ولی وقت غسل یا تیمم را نداشته باشد یا اینکه تا اذان صبح متوجه پاک شدن خود نشود، روزه اش صحیح است. بنا بر احتیاط اولی نساء ملحق به حائض می شود.

(مسئله ۱۰۱۶) اگر زن مستحاضه کثیره بخواند مثلاً روز پنجشنبه را روزه بگیرد، شرط صحت آن این است که برای نماز مغرب و عشا در شب پنجشنبه غسل کند و برای صبح پنجشنبه و ظهر و عصر آن هر کدام یک غسل انجام دهد و اگر یکی از این سه غسل را ترک نماید آن روز، روزه اش باطل است، پس غسل شب قبل شرط صحت روزه فردا است ولی شرط صحت روزه روز گذشته نیست. غسل صبح را باید بعد از اذان و پیوسته با نماز صبح به جا آورد و اگر برای نماز نافله شب غسل نماید، برای نماز صبح کفایت نمی کند اگر چه فاصله آن دو کم باشد، ولی صحت روزه زن مستحاضه متوسطه یا قلیله مشروط به انجام دادن اعمالی که برای کثیره ذکر کردیم نیست.

(مسئله ۱۰۱۷) اگر در شب ماه رمضان جنب شود و از روی غفلت بخوابد تا صبح شود، چنانچه غفلت او مستند به سهل انگاری و بی مبالاتی در دین باشد، به طوری که اگر متوجه هم بود دوباره می خوابید، باید آن روز را امساک کند و بعد قضا نماید و کفاره دهد و چنانچه غفلت او

مستند به کوتاهی نباشد، روزه اش صحیح است.

(مسأله ۱۰۱۸) اگر به عادت خود که قبل از اذان صبح بیدار می شود، اطمینان داشته باشد، جایز است بار اول و دوم بخوابد و اگر به بیدار شدن عادت ندارد، خوابیدن قبل از غسل نمودن جایز نیست و چنانچه بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، باید قضا کند و کفاره بدهد.

(مسأله ۱۰۱۹) اگر در روز ماه رمضان جنب شود، لازم نیست فوراً غسل کند و می تواند با بول استبراء نماید اگرچه بداند در مجرا مقداری منی باقی مانده است، ولی اگر قبل از استبراء به بول غسل نماید، بنابر احتیاط اولی استبراء را تا بعد از مغرب تأخیر بیندازد.

(مسأله ۱۰۲۰) خوابی که در آن جنب شده خواب اول به حساب نمی آید بلکه اگر بیدار شد و دوباره خوابید آن را خواب اول می گویند.

(مسأله ۱۰۲۱) خواب سوم و چهارم و پنجم ظاهراً حکم خواب دوم را دارند.

(مسأله ۱۰۲۲) حائض حکم جنب را ندارد، پس اگر حائض پاک شود و در غسل کردن کوتاهی نکند اگرچه دو مرتبه یا سه مرتبه بخوابد روزه او صحیح است، ولی اگر در غسل کردن کوتاهی کند تا اذان بگویند، روزه اش باطل می شود و باید قضا نماید، ولی اگر جنب با عدم کوتاهی برای مرتبه دوم یا سوم بخوابد تا صبح شود، روزه اش باطل است و باید قضا کند، اما نساء لازم نیست قبل از اذان صبح غسل نماید، اگرچه بنابر احتیاط مستحب است قبل از اذان صبح غسل نماید.

۸ - استمناء

استمناء عبارت است از بیرون آوردن منی با دست یا با شوخی و ملامحه و چنانچه از روی قصد این کار را بکند و منی خارج شود، روزه اش باطل می شود و قضا و کفاره دارد. همچنین اگر از خود مطمئن نباشد که چنانچه آن کارها را انجام دهد منی بیرون نمی آید اگرچه قصد بیرون آوردن منی را نداشته باشد، چنانچه منی خارج شود روزه اش باطل می شود و قضا و کفاره دارد. ولی اگر ملامحه و امثال آن را انجام دهد و قصد بیرون آوردن منی را نداشته باشد و از خود مطمئن باشد که منی خارج نمی شود، اما منی خارج شود قضا واجب است ولی کفاره ندارد و احوط آن است که روزه را به امید تقرب به خداوند بگیرد، سپس قضا کند.

اگر روزه دار عمل نزدیکی (مجامعت) را تصوّر نماید یا عکس و صورت زنی را در ذهن خود مجسم کند و بدون آنکه کاری انجام دهد - ولی قصد بیرون آوردن منی را داشته باشد - منی بیرون آید، بنابر احتیاط واجب باید آن روزه را به امید قبولی بگیرد، سپس قضا نماید.

۹ - اماله کردن با مایعات

اماله کردن با چیز روان در مخرج متعارف روزه را باطل می کند، ولی اگر جامد باشد مانعی ندارد.

(مسئله ۱۰۲۳) آنچه که از غیر راه دهان وارد بدن می شود، روزه را باطل نمی کند، پس اگر دارو را از راه زخم باز وارد نماید یا آمپول تزریق کنند، اگرچه برای تغذیه باشد مانعی ندارد، ولی اگر فرض شود راهی برای رساندن غذا به معده از غیر راه دهان ایجاد کنند، یا از راه بینی به واسطه استنشاق تغذیه شود، در هر دو صورت خوردن صدق و روزه را باطل می کند.

(مسئله ۱۰۲۴) فروبردن اخلاط سینه بنابر احتیاط جایز نیست، ولی فروبردن اخلاط سر اگرچه به فضای دهان برسد مانعی ندارد، اگرچه احتیاط مستحبی ترک آن است، اما آنچه که به فضای دهان نرسد، فروبردن آن اشکال ندارد.

(مسئله ۱۰۲۵) فروبردن آب دهان اگرچه زیاد و با اختیار باشد، مانعی ندارد، مانند آنکه یاد ترشی نماید.

۱۰ - قی کردن

قی کردن عمدی روزه را باطل می کند، ولی اگر علاج بیمار بر آن متوقف شود اشکالی ندارد اگرچه روزه را باطل می کند، اما قی کردن سهوی و به طور اتفاقی، ضرری به روزه نمی رساند.

(مسئله ۱۰۲۶) اگر با آروغ زدن چیزی خارج شود وبدون اختیار فرو رود اشکالی ندارد، ولی اگر به فضای دهان برسد و با اختیار فرو ببرد، روزه اش باطل می شود وبنابر احتیاط لازم كفاره نیز دارد.

(مسئله ۱۰۲۷) اگر شب چیزی بخورد که سبب قی کردن در روز شود، چنانچه قصد قی کردن در روز را نیز داشته باشد، روزه اش باطل می شود، ولی اگر چنین قصدی نکرده باشد، روزه اش باطل نمی شود چه روزه واجب معین باشد چه نباشد وچه خارج کردن آن منحصر به قی

کردن باشد چه نباشد.

(مسأله ۱۰۲۸) مکیدن انگشتر، جویدن غذا برای بچه و چشیدن خورشت که به حلق نمی‌رسد یا قصد رساندن به حلق نداشته باشد یا اینکه روزه‌اش را فراموش کند، روزه را باطل نمی‌کند، ولی اگر از روی عمد به حلق برسد، اگر چه کم هم باشد روزه را باطل می‌کند. اما نسوار اگر به حلق برسد مبطل روزه است، ولی جویدن آدامس اگر چه مزه داشته باشد تا وقتی که اجزای آن پراکنده نشده باشند مانعی ندارد، همان طوری که مکیدن زبان همسر اشکالی ندارد، البته بنا بر احتیاط واجب به مقداری که رطوبت نداشته باشد بسنده کند.

(مسأله ۱۰۲۹) برای روزه دار در صورتی که مطمئن باشد منی خارج نمی‌شود همسر خود را لمس کند یا ببوسد یا با او بازی (ملاعبه) کند، مکروه است، همچنین سر مه کشیدن با چیزی که مزه یا بوی آن به حلق می‌رسد، حمام رفتن اگر ترس از ضعف داشته باشد، خون دادنی که باعث ضعف شود، انفیة کشیدن اگر نداند که به حلق می‌رسد، بو کردن گیاه خوشبو و تر کردن لباسی که بر تن کرده است، نشستن زن در آب، اماله کردن با جامد، کشیدن دندان و هر کاری که باعث بیرون آمدن خون از دهان شود، مسواک کردن با چوب تر و بیهوده مضمضه کردن و سرودن شعر مگر در مدح و رثای ائمه علیهم‌السلام مکروه است. نیز در خبر آمده است: وقتی روزه گرفتید زبانهایتان را از دروغ نگهدارید و چشمه‌ها را از گناه ببندید و باهم درگیر نشوید و حسادت نورزید و دروغ نگوئید، غیبت، دشمنی، مخالفت، غضب، دشنام، لعن، مجادله و ظلم نکنید و به یکدیگر لقب زشت ندهید و ناسزا نگوئید، و آزار ندهید و از یاد خدا غافل نشوید و ...

تتمیم...

مبطلات دهگانه در صورتی روزه را باطل می‌کند که با قصد و توجه صورت گیرند چه مکلف عالم به حکم باشد چه جاهل و فرقی بین جاهل قاصر و مقصر نیست، بلکه اگر مکلف جاهل مرکب داشته باشد، یعنی به گمان اینکه فعلی حلال است و روزه را باطل نمی‌کند انجام دهد، در حالی که آن فعل مبطل روزه باشد، روزه باطل می‌شود، ولی اگر معتقد باشد این چیز از مبطلات دهگانه نیست و در واقع از مبطلات باشد روزه باطل نمی‌شود، مانند کسی که معتقد باشد این مایع مضاف است و سر را در آن فروبرد و بعد معلوم شود آب است، یا اینکه از خدا چیزی را خبر دهد که اعتقاد دارد راست است و بعد دروغ آن معلوم شود، یا چیزی بدون اختیار وارد حلقش بشود، مثل

اینکه دهانش را به زور باز کنند و آب در آن بریزند و فرو رود.

از حالت عدم قصد دو مورد استثنا می شود:

اول: آنکه آب را مضمضه کند و بی اختیار فرو رود، در این صورت روزه باطل می شود و قضا دارد مگر آنکه مضمضه برای وضوی نماز واجب باشد.

دوم: آنکه مرد روزه دار با همسرش بازی کند و مطمئن باشد که منی از او خارج نمی شود، ولی چنانچه بدون قصد منی از او خارج شد، باید روزه را به امید قبولی تمام کند و بعد قضای آن را نیز بگیرد.

(مسئله ۱۰۳۰) اگر از روی اکراه یا از روی تقیه افطار کند، روزه باطل می شود چه تقیه در ترک روزه باشد، مانند کسی که در روز عید اهل سنت افطار کند و چه تقیه در ادای روزه باشد، مثل آنکه قبل از غروب افطار کند، یا در روز سر را زیر آب کند، در این صورت افطار کردن بر او واجب است اما بعد باید آن را قضا کند.

(مسئله ۱۰۳۱) اگر تشنگی بر روزه دار غلبه کند و خوف ضرر یا حرجی باشد، می تواند به مقدار ضرورت آب بنوشد، ولی روزه باطل می شود، و باید بقیه روز را بنا بر اظهر چنانچه از ماه رمضان باشد امساک کند، اما در واجب معین یا موسع غیر ماه رمضان امساک لازم نیست.

کفاره روزه

اگر عمداً افطار کند در سه مورد کفاره واجب می شود چنانچه روزه از اقسامی باشد که کفاره در آن واجب است و آن روزه ماه رمضان، روزه نذر معین و روزه اعتکاف می باشد. اما کفاره قضای ماه رمضان در افطار بعد از ظهر بنا بر احتیاط است. کفاره به کسی اختصاص دارد که از روی علم و عمد یکی از مبطلات روزه را انجام دهد، بلکه اگر جاهل بسیط، مقصر باشد کفاره دارد، ولی اگر جاهل بسیط قاصر یا جاهل مرکب - اگرچه مقصر - باشد کفاره ندارد. اما اگر به حرمت آن آگاه باشد مثل دروغ بستن بر خدا، کفاره نیز واجب می شود اگرچه مبطل بودن آن را نداند.

(مسئله ۱۰۳۲) مکلف در کفاره افطار یک روز ماه رمضان مخیر است بین آزاد کردن بنده یا دو ماه روزه گرفتن پشت سرهم یا اطعام شصت مسکین برای هر مسکین یک مد که تقریباً ۷۵۰

گرم می‌باشد. کفاره افطار قضای ماه رمضان در بعد از ظهر بنا بر احتیاط نیز همین است. اگر نتواند هیچ کدام از سه قسم کفاره را بدهد، چیزی بر او نیست، هر چند اگر سه روز را روزه بگیرد یا به اندازه توان صدقه بدهد بهتر است. کفاره افطار روزه نذر معین، کفاره قسم است که بین آزاد کردن بنده و غذا دادن ده مسکین هر کدام یک مد و لباس پوشاندن ده مسکین، مخیر است و چنانچه نتوانست، سه روز پشت سرهم روزه بگیرد.

(مسأله ۱۰۳۳) با تکرار سبب در یک روز کفاره تکرار نمی‌شود، مگر در مورد جماع واستمنا که با تکرار آن کفاره تکرار می‌شود و اگر از هر سه مورد کفاره ناتوان باشد، باید به مقداری که توان دارد صدقه بدهد و اگر بعداً از کفاره متمکن شد، بنا بر اظهر باید آن را بجای آورد.

(مسأله ۱۰۳۴) اگر به حرام افطار کند، کفاره جمع^(۱) لازم نیست اگر چه کفاره جمع احوط است.

(مسأله ۱۰۳۵) اگر مکلف در روز ماه رمضان، زن خود را بر جماع مجبور کند، بنا بر احتیاط اولی دو کفاره و دو تعزیر - پنجاه شلاق - بر عهده شوهر است چه زن دایمی باشد چه موقت. در مورد کنیز و همچنین زنی که شوهر خود را مجبور کند، این حکم جاری نیست.

(مسأله ۱۰۳۶) اگر مکلف علم پیدا کند که روزه‌اش باطل شده اما نداند آنچه را که انجام داده فقط قضا دارد یا کفاره نیز دارد، کفاره واجب نیست و اگر مقدار و عدد کفاره را نداند، می‌تواند به مقدار معلوم و متیقن اکتفا نماید و اگر شک کند که به حلال و یا حرام افطار کرده است، کفاره آن فرقی نخواهد داشت. اگر شک کند که در ماه رمضان افطار کرده است یا در قضای آن قبل از ظهر، در این صورت کفاره واجب نیست، ولی اگر در قضای ماه رمضان بعد از ظهر افطار کرده باشد، غذا دادن به شصت مسکین کافی است.

(مسأله ۱۰۳۷) اگر عمداً افطار کند آنگاه قبل از ظهر سفر نماید، کفاره ساقط نمی‌شود. همچنین اگر برای فرار از کفاره، قبل از ظهر سفر کند یا سفری برای او پیش آید، کفاره ساقط نمی‌شود. اگر عمداً افطار کند، سپس پیش آمدی مانند حیض، نفاس، بیماری یا عذر دیگری پیش آید، بنا بر اظهر کفاره ساقط نمی‌شود.

۱- کفاره جمع: یعنی هر سه نوع کفاره.

(مسئله ۱۰۳۸) اگر شوهر بنا بر عذری روزه نداشته باشد و زن روزه دار خود را بر جماع مجبور کند، کفاره بر هیچ کدام از شوهر و زن واجب نیست و چنانچه اجبار او مستلزم کار حرامی شود مثل اذیت کردن یا زدن یا دشنام دادن، شوهر گناهکار است.

(مسئله ۱۰۳۹) جایز است کسی از طرف میت کفاره روزه یا کفارات دیگر را مجاناً بدهد، ولی از طرف فرد زنده بنا بر اظهر جایز نیست، اگر آزاد کردن بنده یا غذا دادن مساکین به عنوان کفاره بر مکلف واجب باشد شخص دیگری می تواند از جانب مکلف که در قید حیات است وکیل شود، ولی اگر روزه گرفتن به عنوان کفاره بر مکلف واجب گردد باید خودش آن را انجام دهد و کسی دیگری نمی تواند به جای او روزه بگیرد، مگر اینکه مکلف بمیرد.

(مسئله ۱۰۴۰) وجوب کفاره، موسع (یعنی زمان محدودی ندارد) است، ولی در ادای آن کوتاهی و سهل انگاری جایز نیست.

(مسئله ۱۰۴۱) مورد مصرف کفاره اطعام، فقرا می باشند که یا باید آنها را سیر نمود یا به هر یک از آنها یک مد غذا تحویل داد و بنا بر احتیاط مستحبی دو مد بدهد. مطلق طعام، مانند خرما، گندم، آرد، برنج، ماش و هر چه که غذا محسوب می شود کافی است. بنا بر احتیاط لازم در کفاره قسم به گندم و آرد و نان اکتفا نماید.

(مسئله ۱۰۴۲) کفاره اطعام را باید به شصت فقیر بدهد و نمی توان یک نفر را دو بار یا بیشتر سیر نمود یا دو مد یا بیشتر به او بدهد.

(مسئله ۱۰۴۳) اگر کسی خانواده فقیری داشت، می تواند به تعداد آنان به ولی یا وکیل آنان کفاره بدهد در صورتی که در قبض اموال از سوی آنها وکیل یا ولی باشد و اگر قبض نمود مالک می شود، پس اگر افراد خانواده او بالغ باشند نمی تواند بدون اجازه آنها تصرف کند و اگر غیر بالغ اند، باید در مصالح آنها مصرف نماید.

(مسئله ۱۰۴۴) اگر شخص فقیر به مقدار متعارف نفقه زن خود را بدهد، آن زن فقیر نیست و کفاره به او نمی رسد، مگر آنکه به نفقه ای که بر شوهر واجب نیست محتاج باشد مانند ادای دین.

(مسئله ۱۰۴۵) اگر فقیر طعام را مالک شد، ذمه کفاره دهنده فارغ می شود و لازم نیست فقیر طعام را بخورد بلکه می تواند آن را به هر کس که می خواهد بفروشد.

(مسئله ۱۰۴۶) در دادن کفاره فرقی بین فرد کوچک و بزرگ نیست و باید به طور مساوی به

هر کدام یک مد طعام داد.

(مسأله ۱۰۴۷) در چند مورد قضا بدون کفاره واجب است:

اول: آنکه جنب در خواب دوم اطمینان داشته باشد، قبل از اذان صبح به مقداری که می تواند غسل کند بیدار می شود چنانچه برای بار دوم بخوابد و تا اذان صبح اتفاقاً بیدار نشود، فقط قضای روزه بر او واجب خواهد بود.

دوم: آنکه روزه را به ریا یا به قصد قطع یا به قصد انجام دادن یکی از مبطلات بدون آنکه مبطلی را انجام دهد، باطل کند.

سوم: آنکه یک روز یا تمام ماه غسل جنابت را فراموش کند.

چهارم: اگر شك دارد صبح شده یا نه، با اعتماد بر استصحاب وبدون تحقیق چیزی را بخورد یا بیاشامد وبعد معلوم شود که صبح شده است، در این صورت باید آن روز را امساک کند وبعد قضا نماید، ولی اگر پس از تحقیق و اعتقاد به اینکه صبح نشده چیزی را بخورد یا بیاشامد وبعد معلوم شود که فجر طلوع نموده است، چیزی بر او واجب نیست.

پنجم: اگر اطمینان داشته باشد که صبح نشده وبدون بررسی چیزی را بخورد یا بیاشامد و بعد معلوم شود که صبح شده است، اگرچه گناه نکرده ولی روزه اش باطل است و باید آن روز را امساک و بعد قضا کند، چه از فحص کردن عاجز باشد مثل کور وزندانی و چه عاجز نباشد.

ششم: اگر تحقیق کند ولی مطمئن نشود که صبح نشده و بر شك خود باقی بماند و با تکیه بر استصحاب، بخورد یا بیاشامد وبعد معلوم شود که صبح شده، در این صورت باید قضا کند، ولی اگر بعد از تحقیق مطمئن شده باشد که صبح نشده اگرچه بعد معلوم گردد که صبح شده چیزی بر او واجب نیست، این حکم مختص ماه رمضان است، اما در غیر آن روزه باطل است اگرچه بعد از فحص مطمئن باشد که صبح نشده است.

هفتم: اگر به اعتقاد اینکه مغرب شده بخورد یا بیاشامد وبعد معلوم شود که هنوز مغرب نشده است، باید قضا کند چه اعتقادش از جهت تحقیق خود یا از جهت تحقیق دیگری بوده باشد. ولی اگر به دخول مغرب شك داشته باشد و شكش یا از ناحیه خودش باشد یا مستند به خبر ثقه و یقین نیز برایش حاصل نشده است و در این حال بخورد یا بیاشامد، هم کفاره و هم قضا دارد البته اگر بعداً معلوم نشود که مغرب داخل نشده است، ولی اگر بعداً معلوم شود که در وقت خوردن یا

نوشیدن مغرب بوده است، روزه اش صحیح است.

هشتم: اگر مکلف در هوای ابری افطار کند به گمان یا اعتقاد اینکه خورشید غروب کرده، اما بعد خورشید را ببیند، در این صورت باید قضا نماید.

نهم: اگر مکلف آب را برای مضمضه و مانند آن وارد دهان کند و بی اختیار فرورود باید روزه راقضا کند، ولی اگر از روی فراموشی بخورد و یا در مضمضه وضوی نماز واجب باشد قضا ندارد، این حکم در مضمضه نماز مستحبی جاری نمی شود.

دهم: بیرون آمدن منی با ملاحظه و امثال آن اتفاقاً و بدون قصد، با اطمینان اینکه منی از او خارج نمی شود و عادتش نیز این نبوده در این صورت باید قضا کند.

(مسئله ۱۰۴۸) هرگاه روزه کسی در ماه رمضان باطل شود، شرعاً حق ندارد مبطلات را انجام دهد، بلکه باید آن روز را امساک نماید.

شرایط وجوب روزه

۱ - بلوغ. ۲ - عقل. ۳ - از حیض و نفاس پاک باشد. ۴ - به سلامتی ضرر نرساند. ۵ - حرجی نباشد و زندگی او را در سختی شدیدی قرار ندهد. ۶ - مسافر نباشد. ۷ - پیر و ناتوان از صیام نباشد. ۸ - به بیماری تشنگی گرفتار نباشد. ۹ - زنی نباشد که زاییدن او نزدیک باشد و روزه برای بارداری اش ضرر داشته باشد. بنابراین روزه بر غیر بالغ و دیوانه و حائض و نفسا واجب نیست و اگر کسی در روز، بالغ یا عاقل شود یا حائض و نفساء در روز پاک شود، لازم نیست بقیه روز را امساک کند، ولی اگر قبل از غروب دیوانه یا حائض یا نفسا شود، روزه اش باطل می شود.

(مسئله ۱۰۴۹) روزه برای مسافر مشروع نیست جز در سه مورد:

۱ - کسی که نتواند در حج قربانی کند، در این صورت سه روز از ده روزی را که باید روزه بگیرد می تواند در مکه یا در راه بگیرد.

۲ - روزه گرفتن هیچجه روز برای کسی که قبل از غروب از عرفات بیرون رود که در واقع بدل از کفاره شتر می باشد.

۳ - روزه نذری که نذر کند آن را در سفر یا اعم از سفر و حضر بگیرد.

(مسئله ۱۰۵۰) روزه مستحبی در سفر جایز نیست مگر سه روز در مدینه برای حاجت و بنا بر

اقوی در روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه باشد.

(مسأله ۱۰۵۱) اگر مسافر نداند که روزه بر او واجب نیست و روزه بگیرد، روزه‌اش صحیح است و اگر در بین روز متوجه شود که روزه بر مسافر واجب نیست و ادامه دهد روزه‌اش باطل می‌شود، اما مسافری که حکم را فراموش کرده باشد، روزه‌اش صحیح نیست اگرچه بعد از غروب متوجه شود.

(مسأله ۱۰۵۲) مسافری که نماز را تمام می‌خواند روزه‌اش نیز صحیح می‌باشد، مثل کسی که قصد اقامت کرده، یا سفر معصیت نموده یا کار او مسافرت است یا سی روز در یکجا مردد بوده است.

(مسأله ۱۰۵۳) روزه گرفتن مریض صحیح نمی‌باشد که از آن جمله چشم درد است که اگر روزه موجب طولانی شدن یا شدت درد چشم او گردد یا سردردی که معمولاً قابل تحمل نیست یا تب زیاد به شرطی که به مرتبه‌ای باشد که عادتاً و عقلاً به آن اهتمام می‌ورزند، ولی اگر شدت یا مدت آن یا سبب بیماری کم باشد، مانند یک روز تب چنانچه تمام ماه را روزه بگیرد که عقلاً آن را ضرر نمی‌دانند، موجب افطار نمی‌شود.

(مسأله ۱۰۵۴) بیماری‌ای که مانع از روزه واجب می‌شود نسبت به افراد فرق می‌کند، پس در مورد انسان سالم و جوان یک یا دو روز تب مانع از انجام دادن وظیفه او نمی‌شود و حال آنکه برای فرد دیگر قابل تحمل نمی‌باشد و فرقی نیست که مکلف به ضرر مطمئن باشد یا گمان و احتمال آن را بدهد، به شرطی که گمان و احتمال باعث ترس بر نفس شود. پس با احتمال یا گمانی که سبب ترس ضرر نباشد نمی‌تواند افطار کند، مگر از گفته پزشک ماهر و مطمئن بعد از معاینه اطمینان حاصل کند، که در این صورت می‌تواند روزه را بخورد.

(مسأله ۱۰۵۵) ضعف اگرچه مفرط باشد مجوز برای افطار روزه نیست، مگر آنکه حرجی باشد که در این صورت افطار جایز است و بعداً قضا نماید. همچنین اگر ضعف، مکلف را از کار کردن و تأمین زندگی باز دارد به نحوی که در حالت روزه نتواند کار کند و یا در ایام روزه نتواند کار دیگری را اختیار کند یا نتواند کار خود را تا پایان ماه رمضان به تأخیر بیندازد یا اصلاً پولی ندارد تا در ایام ماه رمضان کار نکند و روزه بگیرد، در تمام صورتهای ذکر شده روزه واجب نیست، ولی بنابر احتیاط لازم به مقدار ضرورت بخورد یا بیاشامد و بیشتر از آن امساک نماید.

(مسئله ۱۰۵۶) اگر به اعتقاد اینکه ضرر ندارد روزه بگیرد و بعد خلاف آن معلوم شود، ظاهراً روزه‌اش باطل است و اگر به اعتقاد اینکه روزه ضرر دارد یا بیم ضرر آن را داشته باشد، روزه بگیرد روزه‌اش باطل است مگر آنکه قصد قربت از او متمشی بشود، مثل آنکه نداند که بیمار مکلف به روزه نیست، پس اگر بعد معلوم شود که روزه برای او ضرر نداشته است، روزه‌اش صحیح است.

(مسئله ۱۰۵۷) در دو صورت می‌توان به گفته پزشک اطمینان کرده، روزه‌اش را بخورد: گفته پزشک اضطراب یا ترس پدید آورد و پزشک ماهر و موثق باشد و بیمار به خطای او مطمئن نباشد. در غیر این دو صورت جایز نیست به گفته پزشک افطار کند. اگر پزشک بگوید روزه ضرر ندارد و مکلف ترس داشته باشد، باید افطار کند.

(مسئله ۱۰۵۸) اگر بیمار قبل از ظهر خوب شود و مبطلی انجام نداده باشد و نیت روزه نماید، روزه او صحیح نیست و با امساک از خوردن و آشامیدن مرتکب گناهی نشده است، بلکه باید بقیه روز را امساک نماید مگر در صورتی که در ساعتهای اول روز قصد کند دارویی را که لازم است بخورد اما اهمال کند و دارو را نخورد تا اینکه شفا پیدا کند، در این حالت می‌تواند بخورد و بیاشامد.

(مسئله ۱۰۵۹) روزه مانند سایر عبادات از غیر بالغ صحیح است.

(مسئله ۱۰۶۰) کسی که روزه واجب مانند قضای ماه رمضان و کفاره و غیره بر ذمه دارد، نمی‌تواند روزه مستحبی بگیرد و اگر فراموش کند و بعد از غروب متوجه شود آن روزه صحیح نیست، ولی ظاهراً اگر روزه واجب استیجاری و نذری و مانند آن داشته باشد، می‌تواند روزه مستحبی بگیرد، نیز می‌تواند در صورتی که روزه واجب دارد برای کسی دیگری به عنوان اجیر روزه بگیرد.

(مسئله ۱۰۶۱) اگر غیر بالغ روزه بگیرد و در بین روز اگرچه بعد از زوال بالغ شود، لازم نیست آن روز را تا آخر روزه بگیرد، ولی بنا بر احتیاط مستحب آن را تمام نماید.

(مسئله ۱۰۶۲) روزه بر مسافر واجب نیست مگر آنکه قصد ده روز اقامت کند یا سی روز در یکجا به حالت تردید بماند یا کار او مسافرت باشد یا سفر معصیت کند. اگر در شهرش باشد و بخواهد قبل از ظهر سفر نماید باید افطار کند و اگر بعد از ظهر سفر کند باید روزه را بگیرد و بعد قضا نماید و اگر مسافر قبل از ظهر به وطن یا به محل اقامت خود برسد و کاری که روزه را باطل

می کند انجام نداده باشد، باید آن روز را روزه بگیرد و اگر بعد از ظهر به وطن یا محل اقامت خود برسد یا در مسافرت روزه را باطل کرده باشد، مستحب است تا غروب امساک کند.

(مسأله ۱۰۶۳) ظاهراً ملاک در شروع سفر، قبل از ظهر و بعد از آن و ملاک در برگشت، ورود به شهر است نه رسیدن به حد ترخص، پس اگر قبل از ظهر از شهر خارج شود، نمی تواند آن روز را روزه بگیرد اگر چه بعد از ظهر به حد ترخص برسد، ولی مسافر تا به حد ترخص نرسیده نمی تواند افطار کند و اگر قبل از آن عالماً افطار کند، کفاره بر او واجب می شود.

(مسأله ۱۰۶۴) مسافرت در ماه رمضان اگر برای فرار از روزه باشد مکروه است، مگر اینکه مسافرت برای حج یا عمره یا جنگ در راه خدا یا به خاطر مالی که می ترسد تلف شود، یا به خاطر نجات انسانی که می ترسد از بین برود یا بعد از روز بیست و سوم ماه باشد. اگر مکلف روزه واجب معینی بر عهده داشته باشد، مثلاً نذر کرده روز جمعه را روزه بگیرد، می تواند در آن روز سفر کند، ولی باید بعداً قضا نماید و اگر مکلف در سفر باشد و مسافرت او با روزی مصادف شود که او نذر کرده بود در آن روز روزه بگیرد، واجب نیست قصد اقامت کند تا آن روز را روزه بگیرد.

(مسأله ۱۰۶۵) پرخوری و جماع در روز ماه رمضان برای مسافر مکروه است و بنا بر احتیاط مستحبی آن را ترک کند مخصوصاً جماع را.

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

اگر پیری، سبب ضعف و دشواری روزه گردد اگر چه به حد حرج نرسد، می تواند روزه نگیرد و برای هر روز باید یک مد طعام فدیة دهد. ولی اگر شخص پیر و کسی که مبتلا به بیماری تشنگی می باشد، اصلاً نتواند روزه بگیرد، لازم نیست فدیة دهد حتی لازم نیست قضا کند اگر چه بر قضا قدرت داشته باشد. زنی که زاییدن او نزدیک است و روزه بر او یا بارداری اش ضرر دارد، همچنین زنی که شیر او کم است، در صورتی که به او یا بچه اش ضرر برسد، روزه بر آنان واجب نیست ولی باید آن را قضا کند و در صورتی که روزه برای بارداری یا بچه ضرر داشته باشد، لازم است فدیة نیز بدهد. در فدیة سیر کردن فقیر به جای دادن مد طعام کفایت نمی کند.

ترخیص^(۱) در این موارد به معنای تخییر مکلف بین روزه و افطار نیست، بلکه به معنای این

۱- ترخیص: یعنی اجازه بر افطار.

است که روزه واجب نیست اگرچه افطار بر آنان لازم است.
(مسأله ۱۰۶۶) فرقی ندارد زنی که شیر می‌دهد مادر بچه یا دایه او باشد و بنا بر اقوی زن شیرده وقتی می‌تواند روزه نگیرد که فرد دیگری نباشد بچه را شیر دهد یا امکان دادن غیر شیر مادر و شیر خشک وجود نداشته باشد.

راه ثابت شدن اول ماه

اول ماه از پنج راه ثابت می‌شود:

اول: آنکه خود انسان ماه را با چشم غیر مسلح ببیند یا به تواتر ثابت شود.

دوم: عده زیادی که از گفته آنان یقین یا اطمینان حاصل شود، بگویند ماه را دیده اند البته با در نظر گرفتن صفات شهود و حالات آنان از جهت راستگویی و دروغگویی و اشتباه و عدم آن و شرایط جوئی و وسایل علمی جدید و محاسبات نجومی اگرچه اینها در اثبات رؤیت ماه کافی نیست، ولی اگر موافق با ادعای شهود باشد، می‌تواند شکهای باطنی را از بین ببرد و تأکید بیشتری در اطمینان انسان بوجود آورد، کما اینکه اگر وسایل جدید و محاسبات نجومی مخالف ادعای شهود باشند سبب سلب اطمینان گردیده، ایجاد شک می‌کنند.

سوم: اگر سی روز از اول ماه شعبان بگذرد، اول ماه رمضان ثابت می‌شود، چون ماه قمری بیشتر از سی روز نیست و اگر سی روز از اول ماه رمضان بگذرد، اول ماه شوال ثابت می‌گردد.

چهارم: ینته که دو مرد عادل شهادت بدهند در شب، ماه را دیده اند به شرط آنکه قرآینی نباشد که به دروغ یا خطای آنان پی برده شود، مثلاً چنانچه دو مرد عادل در میان عده زیادی که همه می‌توانند در صورت وجود هلال آن را ببینند ادعای رؤیت کنند، در حالی که بقیه مردم با قدرت بینایی مشابه نتوانسته رؤیت نمایند یا شهادت آن دو از جهت جا و وضع طبیعی و حجم و مقدار نور ماه باهم اختلاف داشته باشد در این دو صورت اطمینان از گفته آنان سلب می‌شود.

پنجم: بنا بر اظهار حاکم شرع جامع شرایط حکم کند که اول ماه است، در این صورت هیچ کس حق مخالفت ندارد اگرچه مقلد او نباشد، مگر آنکه بدانند که حاکم، جامع شرایط نیست یا در حکم اشتباه نموده است و اگر مکلف بداند که دو شاهد، عادل نیستند ولی حاکم به عدالت آنان مطمئن باشد، واجب است که از حاکم متابعت نماید تا زمانی که نداند ماه داخل نشده

است.

(مسأله ۱۰۶۷) اول ماه به شهادت زنان به شهادت یک مرد عادل به اضافه قسم او، یا به پیشگویی منجمان و یا به شهادت دو مرد عادل که به رؤیت ماه شهادت نداده باشند، ثابت نمی شود. اگر وسایل جدید علمی تأیید کنند که شب اول ماه است، در صورتی که ابر نباشد و با چشم معمولی قابل رؤیت باشد و انسان از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا کند، اول ماه ثابت می شود.

طوق داشتن ماه یا بزرگی حجم وزیادی نور یا ظهور آن به مدت یک ساعت وغروب آن بعد از شفق، علامت نمی شود که شب دوم ماه است اگرچه علامت است که ماه مدت طولانی مثلاً بیست و چهار ساعت یا کمتر یا بیشتر متولد شده است، ولی اگر پیش از ظهر روز سی ام، ماه دیده شود آن روز، اول ماه حساب می شود، و اگر بعد از ظهر دیده شود، علامت آن است که فردا اول ماه است. اگر ماه در شهری دیده شود، برای شهرهایی که در افق یکسان هستند ثابت می شود، بلکه در تمام شهرها اگرچه در افق یکسان نباشند ثابت می شود.

(مسأله ۱۰۶۸) اگر در افق مانعی مانند ابر وغبار باشد که نتواند ماه را ببیند و این حالت تا چند ماه ادامه پیدا کند، باید هر ماه را سی روز در نظر بگیرند مگر آنکه بدانند ناقص است، پس اگر سی روز بگذرد، باید برای ماه رمضان روزه بگیرند و بعد از سپری شدن سی روز از ماه رمضان، اول شوال ثابت می شود.

(مسأله ۱۰۶۹) اگر اسیر یا زندانی نتواند به ماه رمضان یقین کند، باید به گمان عمل نماید و الا باید احتیاط کند چنانچه موجب عسر و حرج نشود، و گرنه می تواند به اندازه ای که عسر و حرج دفع شود احتیاط را ترک نماید.

احکام روزه قضا

(مسأله ۱۰۷۰) قضا در مواردی واجب نیست:

۱- دوران کودکی. ۲- دوران دیوانگی. ۳- بیهوشی اگر پیش از نیت روزه باشد. ۴- دوران کفراصلی. ۵- پیری که موجب ناتوانی از روزه یا موجب ضرر به سلامتی باشد. ۶- بیماری تشنگی بنحوی که نتواند روزه بگیرد. ۷- کسی که روزه ماه رمضان را به خاطر بیماری نگرفته باشد و تا رمضان دیگر بیماری ادامه داشته باشد. در غیر این موارد قضا واجب است، مانند زمان ارتداد، حیض،

نفاس، خوابیدن، مستی و بیماری در صورتی که تا ماه رمضان آینده ادامه پیدا نکند.

(مسأله ۱۰۷۱) در چند مورد روزه ماه رمضان با قضای آن فرق دارد:

اول: نیت روزه ماه رمضان باید همزمان با اذان صبح باشد و تأخیر آن جایز نیست و اگر تأخیر بیفتد روزه باطل می‌شود، ولی در قضای آن می‌تواند نیت را تا پیش از ظهر تأخیر بیندازد و چنانچه در قضا نیت کند و بعد مردد شود یا نیت افطار نماید و دوباره قبل از ظهر نیت کند، روزه‌اش صحیح است، حال آنکه تردید یا نیت افطار، روزه ماه رمضان را باطل می‌کند.

دوم: قصد قضای ماه رمضان اگرچه اجمالاً در نیت معتبر است و بدون آن روزه قضا محقق نمی‌شود، ولی در روزه ماه رمضان قصد معتبر نیست، پس اگر نیت کند روزه واقع در این ماه را *قربةً الی الله بجای آورد* و غافل باشد که این ماه، ماه رمضان است، کفایت می‌کند.

سوم: کسی که در خواب جنب شده و بعد از اذان صبح بیدار شود، نمی‌تواند آن روز را روزه قضا بگیرد، بخلاف ماه رمضان که روزه چنین شخصی صحیح است.

چهارم: کسی که روزه قضا گرفته است، می‌تواند تا قبل از ظهر افطار کند، ولی اگر ظهر شد جایز نیست افطار نماید، حال آنکه در روزه ماه رمضان افطار اصلاً جایز نیست. کسی که روزه استیجاری می‌گیرد، می‌تواند هر وقت از روز افطار کند و کفاره ندارد، البته اگر اجیر در روز یا ماه معینی باشد، جایز نیست که در آن روز یا آن ماه روزه‌اش را باطل کند.

(مسأله ۱۰۷۲) اگر سنی شیعه شود، باید آنچه را از او فوت شده است قضا کند، ولی آنچه که بر اساس مذهب خود ادا کرده باشد قضا ندارد و چنانچه مطابق مذهب *حقه جعفری* ادا کرده باشد اگرچه مطابق مذهب خود او باطل بوده است در صورتی که ملتفت باشد و قصد قربت از او متمشی شود، آن عمل صحیح است و قضا ندارد.

(مسأله ۱۰۷۳) اگر در ادای روزه روز گذشته شک کند، بنا را بر ادا بگذارد و اگر در عدد روزه‌های فوت شده شک کند، بنا را بر اقل بگذارد.

(مسأله ۱۰۷۴) وجوب قضای روزه فوری نیست و بنا بر احتیاط مستحبی قضای ماه رمضان را تا ماه رمضان دیگر تأخیر نیندازد. اگر روزه چند روز از یک ماه فوت شود، یا اگر قضا روزه از دو ماه رمضان در ذمه او باشد، تعیین و ترتیب لازم نیست و می‌تواند هر کدام را زودتر یا دیرتر قضا نماید، مگر آنکه در فرض دوم وقت قضای ماه رمضان دومی با آمدن ماه رمضان سومی تنگ شود

که در این صورت بنابر احتیاط مستحبی روزه‌های ماه رمضان دومی را بگیرد و اگر نیت قضای ماه رمضان اولی را بکند، روزه‌اش صحیح است ولی فدیة واجب می‌شود.

(مسأله ۱۰۷۵) ترتیب بین روزه قضای ماه رمضان و روزه‌های واجب دیگر مثل کفاره و نذر لازم نیست.

(مسأله ۱۰۷۶) چنانچه چند روز از روزه ماه رمضان به سبب بیماری از دست برود و قبل از آنکه خوب شود بمیرد، واجب نیست از طرف او قضا کنند. همچنین اگر روزه به سبب حیض یا نفاس فوت شود در آن حال بمیرد یا بعد از اینکه طاهر شد، به اندازه‌ای که بتوان قضا را انجام دهد زمان در اختیار نداشته باشد و بمیرد، واجب نیست از طرف او قضا کنند.

(مسأله ۱۰۷۷) اگر ماه رمضان یا مقداری از آن از دست برود چند صورت دارد:

۱- اگر از دست رفتن روزه به سبب بیماری باشد و تا رمضان آینده ادامه پیدا کند، قضا ساقط می‌شود و باید یک مد طعام برای هر روز فدیة دهد.

۲- اگر از دست رفتن روزه به سبب غیر بیماری مانند سفر باشد، ولی تأخیر قضای آن تا رمضان آینده به جهت بیماری باشد - مانند کسی که بعد از ماه رمضان بیمار شود و تا سال آینده بیماری او ادامه داشته باشد - قضای آن واجب نیست و باید فدیة دهد، اما بنابر احتیاط بهتر است بین قضا و فدیة جمع نماید.

۳- اگر از دست رفتن روزه به سبب بیماری باشد ولی تأخیر قضای آن تا رمضان آینده به جهت سفر و مانند آن باشد، باید قضا کند اما فدیة لازم نیست، ولی بنابر احتیاط مستحبی بین قضا و فدیة جمع نماید.

(مسأله ۱۰۷۸) اگر ماه رمضان یا مقداری از آن را به جهت عذر یا عمداً روزه نگرفته باشد و بعد از ماه رمضان عذر برطرف شود، ولی قضا را تا آخر سال از روی عمد و التفات به حکم شرعی یا از روی سهل انگاری به تأخیر اندازد تا رمضان دوم فرا برسد باید قضا کند و فدیة دهد و تفاوتی نمی‌کند از دست رفتن ماه رمضان از روی عذر باشد یا نباشد.

اگر تصمیم بگیرد که قضا را قبل از آنکه رمضان آینده بیاید بجا آورد، ولی اتفاقاً عذری پیش آید که نتواند روزه‌های قضا را بگیرد، باید قضا کند و بنابر اظهار فدیة دهد.

(مسأله ۱۰۷۹) چنانچه بیماری تا رمضان سوم ادامه پیدا کند، باید برای ماه رمضان سال اول

ودوم فدیة دهد و اگر چهار رمضان ادامه پیدا کند، باید برای رمضان سوم نیز فدیة دهد و هکذا. کفاره برای یک ماه تکرار نمی‌شود.

(مسأله ۱۰۸۰) می‌توان فدیة چند روز از یک ماه یا فدیة چند ماه را به یک فقیر بدهد بشرط آنکه از مصرف سالیانه او بیشتر نباشد.

(مسأله ۱۰۸۱) فدیة همسر بر شوهر و فدیة نان خور (عیال) کسی که نان او را می‌دهد و واجب النفقه بر کسی که نفقه او را می‌دهد واجب نیست.

(مسأله ۱۰۸۲) در فدیة و کفاره باید طعام داده شود و دادن بهای آن کفایت نمی‌کند.

(مسأله ۱۰۸۳) در روزه مستحبی می‌تواند تا غروب افطار کند، ولی در قضای ماه رمضان بعد از ظهر افطار جایز نیست و اگر افطار نمود بنا بر احتیاط باید کفاره دهد، اما در واجب موسع غیر از قضای ماه رمضان، افطار تا غروب جایز است، اگر چه بنا بر احتیاط مستحبی بعد از ظهر نباید افطار کند.

(مسأله ۱۰۸۴) پسر بزرگتر باید آنچه از روزه پدر را که به سبب عذری مانند بیماری، سفر و غیر آن فوت شده قضا کند، بلکه بنا بر اقوی باید آنچه را که از روی عمد از او فوت شده یا فاسد به جا آورده نیز قضا نماید و مادر نیز در حکم پدر است. آنچه که قضای آن بر پدر و مادر واجب نبوده، بر ولی نیز واجب نیست. اگر میت دو پسر هم سن و سال داشته باشد، وجوب قضا بر آنها به نحو واجب کفایی خواهد بود، به نحوی که اگر یکی از آنها انجام داد از دیگری ساقط می‌شود و الاً اگر قضا نکنند، هر دو گناهکار خواهند بود و اگر هر کدام قسمتی را انجام دهند واجب ساقط می‌شود.

(مسأله ۱۰۸۵) دو ماه روزه کفاره جمع یا تخییر باید پشت سرهم باشد و اگر یک ماه و یک روز را پشت سرهم بگیرد کافی است.

(مسأله ۱۰۸۶) در صورتی که روزه‌ها را پشت سرهم بگیرد، چنانچه به سبب عذری مانند سفر اضطراری یا حیض یا نفاس یا بیماری افطار کند، می‌تواند بعد از رفع عذر آن را ادامه دهد، ولی اگر به سفر غیر اضطراری برود، باید روزه‌ها را از اول شروع کند. از موارد عذر این است که نیت را تا بعد از ظهر فراموش کند، یا از روی فراموشی روزه دیگری را نیت کند و تا ظهر متوجه نشود، یا اینکه قبل از وجوب کفاره، نذر کرده باشد که هر پنجشنبه‌ای را روزه بگیرد، در این

صورت روزه آن روز، ضرری به تتابع نمی‌رساند، بلکه اگر نذر مطلق باشد، از کفاره نیز به حساب می‌آید و واجب نیست از روزه به موارد دیگر کفاره منتقل شود.

(مسأله ۱۰۸۷) اگر نذر کند دو ماه پشت سرهم روزه بگیرد، حکم مذکور بر آن جاری است، مگر آنکه قصد کند تمامی روزها را پشت سرهم روزه بگیرد.

(مسأله ۱۰۸۸) اگر روزه‌های پشت سرهم بر مکلف واجب شود، نمی‌تواند زمانی شروع کند که روزه‌ها در بین آن باشد، مگر در کفاره قتل در ماههای حرام که قاتل باید دو ماه پشت سرهم از آن ماه‌های روزه‌ها را روزه بگیرد، نیز روزه سه روز از ده روز عوض قربانی حج باید پشت سرهم باشد و آن را روزه‌های هفتم و هشتم و نهم ماه ذی حجه بگیرد و اگر نتوانست باید بعد از روز سیزدهم در مکه یا در راه یا در وطنش بگیرد و روزه روز هشتم و نهم و یک روز بعد از عید کفایت نمی‌کند. مراد از دو ماهی که قاتل باید از ماههای حرام روزه بگیرد ماههای قمری است و تلفیق ماه‌های صحیح نیست.

(مسأله ۱۰۸۹) اگر نذر کند که یک ماه یا چند روز روزه بگیرد، پشت سرهم بودن یا نبودن، به قصد اوبستگی دارد.

(مسأله ۱۰۹۰) اگر روزه نذر معین که پشت سرهم بودن آن لازم است فوت شود، بنا بر احتیاط اولی قضای آن را پشت سرهم باید بگیرد.

(مسأله ۱۰۹۱) روزه از مستحبات مؤکد است و در تمام روزهای سال به جز روزه‌های واجب مانند ماه رمضان یا روزهایی که روزه گرفتن در آن حرام است، روزه مستحب است، زیرا روزه سپر از جهنم و موجب رشد بدن و سبب ورود به بهشت است، خواب روزه دار عبادت. نفس کشیدن و سکوت او تسبیح، عملش قبول، دعایش مستجاب و بوی دهانش از بوی مشک نزد خدا خوشبو تر است و ملائکه تا افطار برای وی دعا می‌کنند و او را دو خوشحالی است، یکی وقت افطار و دیگری هنگامی که خداوند را ملاقات می‌کند. روزه‌های مستحب فراوانند ولی آنچه که بر آن تأکید شده است عبارت است از: روزه سه روز از هر ماه و بهترین روزه‌های آن پنجشنبه اول و آخر ماه و چهارشنبه اول دهه دوم ماه است، روز غدیر که برابر با صد حج و صد عمره مبروره و مقبول است، روز تولد پیغمبر (ص) روز مبعث روز دحو الارض که بیست و پنجم ذی قعدة است، روز عرفه برای کسی که از دعا باز نمی‌ماند و در روز اول ماه شاک ندارد، روز بیست و چهارم ذی

حجه که همان روز مباحه است، تمام ماه رجب و شعبان، روز نوروز و روز اول، سوم و هفتم ماه محرم و هر پنجشنبه و جمعه چنانچه عید نباشد.

استحباب روزه برای هر فردی چند شرط دارد:

۱ - بیمار نباشد یا روزه موجب بیماری او نشود.

۲ - مسافر نباشد، اما از این حکم، مسافر به مدینه منوره استثنا شده است، زیرا او می‌تواند برای برآورده شدن حاجت خود سه روز - چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه - در آنجا روزه بگیرد.

۳ - در حالت حیض و نفاس نباشد.

۴ - روزه واجب مانند کفاره و قضای ماه رمضان بر ذمه‌اش نباشد ولی روزه‌ای که به وسیله نذر واجب شده مانع از روزه مستحبی نیست.

(مسأله ۱۰۹۲) روزه در روز عرفه برای کسی که روزه او را از دعا ناتوان می‌کند یا در اول ماه شک دارد و احتمال عید می‌دهد مکروه است. همچنین روزه مستحبی میهمان بدون اجازه صاحب خانه و روزه فرزند بدون اجازه پدر، مکروه است.

(مسأله ۱۰۹۳) روزه عید قربان و فطر حرام است، نیز روزه ایام تشریق برای کسی که در منی مناسک حج انجام می‌دهد و روزه روز شکر رابه نیت ماه رمضان گرفتن و روزه نذر معصیت که نذر کند چنانچه فعل حرام انجام دهد برای تشکر از خداوند روزه بگیرد حرام است، ولی برای انجام ندادن فعل حرام اشکال ندارد. نیز روزه وصال - که به نیت روزه، سه شبانه روز چیزی نخورد - حرام است، ولی تأخیر افطار به شب دوم چنانچه به نیت روزه نباشد مانعی ندارد. روزه مستحبی بنده بدون اجازه صاحبش بنا بر احتیاط واجب حرام است و روزه همسر چنانچه حق شوهر را از بین نبرد بنا بر اقوی مانعی ندارد، اما بنا بر احتیاط مستحبی ترک آن بهتر است و اگر شوهر او را منع نمود، بنا بر احتیاط نمی‌تواند روزه بگیرد.

اعتکاف

اعتکاف عبارت است از ماندن در مسجد به نیت تقرب به خداوند. اگر ماندن با دعا، نماز و خواندن قرآن توأم باشد نور علی نور خواهد بود. اعتکاف هنگامی صحیح است که روزه گرفتن جایز باشد و بهترین وقت اعتکاف ماه رمضان است و بهترین ایام دهه آخر ماه رمضان می‌باشد.

(مسأله ۱۰۹۴) در صحت اعتکاف علاوه بر عقل و ایمان چند شرط دیگر لازم است:

اول: نیت قربت، معتکف از ابتدا تا انتهای اعتکاف باید نیت قربت داشته باشد، بنابراین اگر شب را در مسجد بماند و نیت کند که از اول روز بعد اعتکاف کند، سپس بخوابد تا اینکه صبح روز بعد بیدار شود، نیت وی مورد اشکال است، پس اگر از هنگام طلوع فجر روز بعد نیت کند و بخوابد، یا از شب نیت اعتکاف کند و بخوابد، اعتکاف او صحیح است.

(مسأله ۱۰۹۵) عدول از اعتکافی به اعتکاف دیگر جایز نیست چه در وجوب و استحباب یکی باشند، چه نباشند. اگر به نیابت از کسی اعتکاف کرده باشد، جایز نیست برای خود یا به نیابت از دیگری عدول کند.

دوم: روزه گرفتن، معتکف می تواند در اعتکاف، روزه قضای ماه رمضان یا روزه کفاره یا مستحبی - چنانچه روزه واجب بر ذمه ندارد - بگیرد و اگر مسافر باشد یا روزه گرفتن برای او جایز نباشد، اعتکاف باطل است.

سوم: نمی شود اعتکاف کمتر از سه روز باشد، ولی بیشتر از آن اگر چه یک روز یا قسمتی آن باشد صحیح است. در سه روز اعتکاف دو شب وسط داخل و شب اول و چهارم خارج از اعتکاف است، ولی می تواند با نیت آنها را داخل کند، اگر نذر کرده باشد اعتکاف کند، باید حد اقل سه روز باشد و نذر به کمتر از سه روز منعقد نمی شود. اگر در نذر سه روز معین باشد بطوری که روز سوم عید باشد، اعتکاف باطل است و اگر نذر کند پنج روز اعتکاف نماید نه کمتر و نه بیشتر، اعتکاف باطل است و چنانچه نذر کند بیش از پنج روز نشود ولی نسبت به کمتر بی تفاوت باشد، یا نذر کند کمتر از پنج روز نشود اما نسبت به زیاده بی تفاوت باشد، در هر دو صورت بر معتکف واجب است سه روز اعتکاف کند و چنانچه نذر کند که کمتر از پنج روز نشود اما نسبت به زیادی بی تفاوت باشد، باید یک روز به ایام نذرش اضافه کند و دواعتکاف جداگانه بجای آورد.

چهارم: در مسجد الحرام یا مسجد پیامبر یا مسجد کوفه یا مسجد بصره یا مسجد جامع شهر اعتکاف کند و بنا بر احتیاط مستحبی در صورت امکان به آن چهار مسجد اول اکتفا شود، چه آن دو روز را به ضمیمه روز ششم جداگانه انجام دهد، یا با آن سه روز اول پشت سرهم انجام دهد.

(مسأله ۱۰۹۶) اگر معتکف به خاطر مانعی، نتواند در مسجد بماند، اعتکاف باطل می شود و تقسیم ایام آن در دو مسجد اگر چه نزدیک هم باشند جایز نیست، پس اگر مانعی از ماندن ایجاد

شد و به نذر و مانند آن اعتکاف واجب باشد، باید دوباره در مسجد دیگری یا در همان مسجد چنانچه نذر مطلق باشد اعتکاف کند. اگر ایام اعتکاف معین باشد، بنا بر احتیاط قضا کند و اگر اعتکاف واجب نباشد و قبل از پایان دو روز فاسد شود، اعاده ندارد، ولی اگر بعد از پایان دو روز فاسد شود، بنا بر احتیاط اعاده لازم است.

(مسئله ۱۰۹۷) پشت بام وزیر زمین مسجد مانند بیت الطشت در مسجد کوفه، نیز منبر و محراب و اضافات و توسعه بعدی به مسجد ملحق می‌باشد.

(مسئله ۱۰۹۸) اگر معتکف جای خاصی از مسجد را برای اعتکاف قصد کند، قصدش لغو است و می‌تواند به جای دیگر آن منتقل گردد.

پنجم: زن می‌تواند بدون اذن همسرش اعتکاف کند مگر در جایی که با حق او منافات داشته باشد، که در این صورت با اذن شوهر، اعتکاف صحیح خواهد بود، اما اعتکاف فرزند در صورتی که موجب اذیت پدر و مادر گردد، احوط ترک آن است اما ظاهراً اذن والدین شرط صحت اعتکاف نیست.

ششم: در مسجدی که اعتکاف کرده بایستی باقی بماند و اگر بی جهت - به استثناء مواردی که جایز دانسته شده - از مسجد خارج شود، اعتکاف باطل می‌شود چه عالم به حکم باشد یا جاهل به آن و بعید نیست که اگر به سبب فراموشی از مسجد خارج شود اعتکاف باطل گردد.

موارد جواز خارج شدن معتکف از مسجد:

۱ - برای غسل جنابت در صورتی که در مسجد نتواند غسل کند یا زمان خارج شدن مساوی یا کمتر از غسل در مسجد باشد و الا جایز نیست.

۲ - برای غسل استحاضه یا مس میت یا غسل مستحبی مانند غسل جمعه، یا برای پاک کردن بدن و لباس در صورتی که در مسجد نتواند انجام دهد، یا برای ضرورت دیگری مانند بول و غایط.

۳ - برای نماز جمعه چنانچه در غیر آن مسجد نماز جمعه با شرایطشان اقامه شود.

۴ - برای انجام دادن کار خود یا مؤمن یا مداوای بیماری که بر او عارض شده است و مانند آن.

۵ - برای تشییع، نماز، کفن و دفن جنازه مؤمن.

۶ - برای عیادت یا مداوای بیمار.

۷ - به اجبار معتکف را از مسجد بیرون کنند.

۸- اگر برای شهادت دادن، در صورتی که ضرورت اقتضا کند، بلکه برای هر کاری ضروری از نظر عرفی و شرعی می‌تواند خارج شود، ولی اگر زیاد طول بکشد که صورت اعتکاف بهم بخورد، اعتکاف باطل می‌شود و بنا بر اظهار اگر معتکف به خاطر ضرورتی خارج شود باید نزدیکترین راه را به مسجد در نظر بگیرد.

(مسئله ۱۰۹۹) اگر بتواند در مسجد غسل کند، ظاهراً جایز نیست برای غسل کردن خارج شود، البته به شرط اینکه حدث او از حدتهایی باشد که مانعی از مکث او در مسجد نباشد، مانند مس میت و استحاضه و غسل جمعه، بلکه حتی غسل جنابت در صورتی که زمان غسل جنابت در مسجد بیشتر از مدت خارج شدن جنب از مسجد نباشد.

اقسام اعتکاف

اعتکاف عبادتی است مستحب و با نذر و مانند آن واجب می‌شود و اگر اعتکاف را در روزهای معین نذر کند، باید در همان روزها بجا آورد و ترک آن جایز نیست، ولی اگر روزهای آن معین نباشد و دو روز آن به پایان نرسیده باشد، می‌تواند قطع کند و در وقت دیگری بجا آورد، ولی اگر دو روز به پایان رسیده باشد، باید ادامه دهد اگرچه اعتکاف مستحبی باشد، اما چنانچه در ضمن نیت اعتکاف شرط کند که هرگاه خواست یا مانعی پیش آمد آن را رها سازد اگرچه روز سوم باشد، می‌تواند اعتکاف را رها کند.

(مسئله ۱۱۰۰) ظاهراً جایز است در اعتکاف شرط نماید هر وقت بخواهد از اعتکاف برگردد، اگرچه مانعی نباشد.

(مسئله ۱۱۰۱) اگر در نیت اعتکاف شرط کند که برگردد یا رها نماید و بعداً شرط را ساقط کند، ظاهراً حکم ساقط نمی‌شود.

(مسئله ۱۱۰۲) اگر در هنگام نذر اعتکاف برای خود شرط رجوع بگذارد، ولی در هنگام نیت آن شرط را نیاورد، ظاهراً جایز است که رجوع کند.

(مسئله ۱۱۰۳) نشستن بر فرش غصبی در مسجد ضروری به اعتکاف نمی‌زند، همچنین اگر معتکف جای کسی را بگیرد، ظاهراً اعتکافش باطل نمی‌شود.

احکام اعتکاف

(مسأله ۱۱۰۴) معتکف باید چند چیز را ترک نماید:

- ۱ - جماع نکند و بنا بر احتیاط مستحبی با شهوت لمس و بوسه نزند چه مرد باشد چه زن.
- ۲ - استمنا - بیرون آوردن منی با دست یا وسیله دیگر - بنا بر احتیاط نکند.
- ۳ - با قصد لذت عطر و گل را بو نکند، ولی چنانچه حس بویایی ندارد یا به قصد لذت بو نکند، مانعی ندارد.

۴ - خرید و فروش بلکه مطلق تجارت نکند، ولی اشتغال به امور دنیوی مانند خیاطی و بافندگی مانعی ندارد اگرچه احتیاط مستحب ترک آن است. اگر برای خوردن و نوشیدن ناچار به خرید و فروش باشد و نتواند وکیل بگیرد، خرید و فروش مانعی ندارد.

۵ - در امر دین یا دنیا مجادله و منازعه به انگیزه برتری و اظهار فضیلت نکند اگرچه نظرش صحیح باشد، ولی اظهار حق و طرف را از اشتباه بازداشتن از بهترین عبادات است و ملاک، نیت معتکف است.

(مسأله ۱۱۰۵) احتیاط مستحب آن است که معتکف از آنچه که بر مُحرم حرام است اجتناب کند، اگرچه خلاف آن اقوی است، خصوصاً در پوشیدن لباس دوخته و برطرف کردن مو و خوردن شکار و عقد نکاح که تمام اینها برای او جایز است.

(مسأله ۱۱۰۶) آنچه که بر معتکف حرام است چنانچه مرتکب شود، ظاهراً اعتکاف باطل می شود چه در شب و چه در روز واقع شود، ولی اگر به وسیله نذر اعتکاف واجب معین نباشد یا دو روز از اعتکاف نگذشته باشد، حرمت تکلیفی آنها محل اشکال خواهد بود و احتیاط واجب ترک آن است.

(مسأله ۱۱۰۷) اگر یکی از محرمات از روی جهل یا سهو از معتکف سر بزند، ظاهراً اعتکاف باطل می شود.

(مسأله ۱۱۰۸) اگر اعتکاف را باطل کند، چنانچه واجب معین باشد، بنا بر احتیاط واجب باید قضا کند و چنانچه معین نباشد، باید دوباره آن را بجا آورد و چنانچه مستحب باشد، بنا بر احتیاط لازم در صورتی که بعد از گذشت دو روز باطل نموده باشد، قضا لازم است و گرنه چیزی بر او نیست.

(مسأله ۱۱۰۹) خرید و فروش و تجارت در حال اعتکاف، اعتکاف را باطل می‌کند، ولی خرید و فروش و تجارتش صحیح است.

(مسأله ۱۱۱۰) اگر اعتکاف را با جماع اگرچه در شب فاسد کند کفاره دارد، ولی در محرمات دیگر کفاره نیست و بنا بر احتیاط واجب کفاره آن کفاره ظهار بطور ترتیب است. اگر اعتکاف را در ماه رمضان با جماع در روز فاسد کند یا بعد از ظهر قضای ماه رمضان، با جماع فاسد کند، دو کفاره لازم است، ولی اگر به نذر اعتکاف کرده باشد، کفاره سوم که کفاره مخالفت نذر است واجب می‌شود و اگر در این اعتکاف همسر خود را در حالی که روزه است بر جماع مجبور کند، بنا بر احتیاط اولی کفاره چهارمی را از طرف او باید بدهد.

احکام زکات

زکات یکی از پایه‌های اسلام و وجوب آن یکی از ضروریات دین است و کسی که آگاهانه آن را منکر شود و حتی طبق بعضی روایات منع کننده آن، کافر است.

شرایط عمومی وجوب زکات

۱- **بلوغ:** زکات در مال کسی واجب است که در طول سال بالغ باشد، لذا در مال کودک زکات واجب نیست.

۲ - **عقل:** وجوب زکات مشروط است به اینکه مالک غلات چهارگانه در وقت تعلق زکات به آنها (گندم، جو، خرما، کشمش) و مالک احشام سه گانه (شتر، گاو، گوسفند) در طول سال، باید عاقل باشد.

بنابراین، اگر مالک در وقت تعلق زکات یا در طول سال عاقل نباشد، در مال او زکات تعلق نمی‌گیرد.

۳ - **آزادبودن:** مال بنده، زکات ندارد اما بنده‌ای که بعضی از آن آزاد گردیده، بعید نیست که در مال او اگر به حد نصاب برسد زکات تعلق بگیرد، گرچه سهم آزادیش به حد نصاب نرسد.

۴ - **تمکن:** پرداخت زکات بر مالک، در صورتی واجب است که عقلاً و شرعاً تمکن و دسترسی به آن مال داشته باشد در غیر این صورت در اموالی مثل قرض، ودیعه و مالی که در جای نامعلوم دفن شده و مانند اینها که مالک نمی‌تواند در آن اموال تصرف نماید، پرداخت زکات واجب نیست.

۵ - **ملکیت:** ملکیت در غلات چهارگانه که گذشت سال در آنها اعتبار ندارد در وقت تعلق زکات و در احشام سه گانه که مشروط به گذشت سال است، در طول سال شرط می‌باشد.

(مسأله ۱۱۱۱) زکات به مالی تعلق می‌گیرد که شرایط عمومی از جمله ملکیت در آن موجود

باشد، بنابراین به نمای وقفی که در ملک کسی نیست یا در ملک عنوانی مثل فقراء یا علماء است، زکات واجب نیست ولی اگر در ملک کسی مثلاً ذریه‌ای واقف باشد و حصه هریک به حدّ نصاب برسد، زکات بر هر یک از آنها در وقف عام و خاص واجب می‌شود.

(مسأله ۱۱۱۲) وجوب زکات در مالهایی که میان دو نفر یا بیشتر مشترک می‌باشد زمانی است که سهم هر کدام به حدّ نصاب برسد.

(مسأله ۱۱۱۳) حق خیار در معامله‌ای که مشروط به ردّ مثل قیمت است (خيارات درمسائل بعدخواهد آمد)، مانع از قدرت تصرف در جنس فروخته شده نیست، بنابراین باوجود سایر شرایط، زکات به جنس فروخته شده تعلق می‌گیرد.

(مسأله ۱۱۱۴) بیهوشی و مستی، در حال تعلق زکات یا در اثنای سال، مانع از وجوب زکات نیست.

(مسأله ۱۱۱۵) اگر مالک بعد از وجوب زکات یا گذشتن سال از تصرف در مال ناتوان شود، زکات بر او مستقر شده و باید بعد از تمکّن، زکات را ادا نماید و چنانچه در دادن زکات سهل انگاری و کوتاهی کند، ضامن است و الا ضامن نیست.

(مسأله ۱۱۱۶) زکات قرض بعد از گرفتن آن به عهده قرض گیرنده است؛ اگرچه در عقد قرض شرط کرده باشد که قرض دهنده زکات را پردازد، مگر اینکه قرض دهنده بدون عوض زکات را از طرف او ادا نماید، در این صورت زکات از قرض گیرنده ساقط است، همچنان که اگر کسی دیگر بدون عوض زکات را ادا نماید، صحیح است.

(مسأله ۱۱۱۷) ولی کودک و دیوانه، اگر با مال آنان تجارت می‌کند، مستحب است زکات را از مال التجاره آنان جدا کند.

(مسأله ۱۱۱۸) کسی که به بلوغ و تعلق زکات یقین دارد اما نمی‌داند کدام جلوتر رخ داده است بر اوزکات واجب نیست، چه تاریخ یکی را نداند یا تاریخ هر دو را و حکم کسی که قبلاً دیوانه بوده و بعد عاقل شده نیز همین است، اما کسی که قبلاً عاقل و بعداً دیوانه شده، در صورتی که تاریخ تعلق زکات معلوم و تاریخ دیوانگی مجهول باشد، زکات واجب می‌شود، اما در صورت برعکس و نا معلوم بودن تاریخ هر دو واجب نمی‌شود.

(مسأله ۱۱۱۹) اگر کسی بواسطه مالی که به حدّ نصاب رسیده مستطیع شود، در صورتی که

تعلق زکات پیش از حصول استطاعت باشد، زکات بر او واجب و حج واجب نیست و در صورتی که بعد از حصول استطاعت باشد حج و حفظ استطاعت برای رفتن به حج ولو با عوض کردن مال به چیز دیگر، واجب است و اگر استطاعت را حفظ نکند و سال بر او بگذرد، زکات واجب می شود، در این صورت اگر در حفظ استطاعت سهل انگاری و کوتاهی داشته باشد، حج نیز بر او مستقر می شود و الاً مستقر نمی شود.

چیزهایی که زکات در آنها واجب است

زکات در چهارپایان بر شتر، گاو و گوسفند و در غلات بر گندم، جو، خرما و کشمش و بر طلا و نقره واجب است، و در حبوباتی که از زمین می روید مانند کنجد، برنج، ارزن، نخود، عدس، ماش، ذرت (جواری) و غیره و در مال التجاره و اسبهای ماده زکات مستحب است، اما در سبزیجات و املاک و زمینهایی که برای منفعت بردن استفاده می کند، مستحب نیست.

احکام نه چیز اول در ضمن چند گفتار بیان می شود:

شرایط وجوب زکات در شتر، گاو و گوسفند

اول - نصاب

شتر دوازده نصاب دارد:

- ۱ - پنج شتر که زکات آن یک گوسفند است.
- ۲ - ده شتر که زکات آن دو گوسفند است.
- ۳ - پانزده شتر که زکات آن سه گوسفند است.
- ۴ - بیست شتر که زکات آن چهار گوسفند است.
- ۵ - بیست و پنج شتر که زکات آن پنج گوسفند است.
- ۶ - بیست و شش شتر که زکات آن یک شتر ماده است که داخل در سال دوم شده باشد.
- ۷ - سی و شش شتر که زکات آن یک شتر ماده است که داخل در سال سوم شده باشد.
- ۸ - چهل و شش شتر که زکات آن یک شتر ماده است که داخل در سال چهارم شده باشد.
- ۹ - شصت و یک شتر که زکات آن یک شتر ماده است که داخل در سال پنجم شده باشد.

۱۰- هفتاد و شش شتر که زکات آن دو شتر ماده است که داخل در سال سوم شده باشد.

۱۱- نود و یک شتر که زکات آن دو شتر ماده است که داخل در سال چهارم شده باشد.

۱۲- صد و بیست و یک شتر که زکات هر پنجاه شتر، یک شتر ماده‌ای است که در سال چهارم داخل شده باشد و در هر چهل شتر یک شتر ماده‌ای است که داخل در سال سوم شده باشد. بنابراین اگر عدد با هر نصابی مطابقت کند با همان نصاب حساب می‌شود، مانند عدد صد و شصت که بر نصاب چهل و عدد صد و پنجاه که بر نصاب پنجاه مطابقت می‌کند و اگر عدد با هر دو نصاب مطابق باشد، مانند عدد دویست مالک مخیر است که با هر کدام حساب کند و اگر عدد با یکی از دو نصاب مطابقت نکند، ولی بصورت تقسیم بر هر دو نصاب مطابق باشد. مانند عدد دویست و شصت که باید بر مبنای دو پنجاه تائی و چهار چهل تائی محاسبه گردد، بنابراین در حساب فقط اعداد کمتر از ده بخشیده می‌شود و در مبنای قراردادن یکی از دو نصاب یا هر دو باهم، باید آنکه جامع‌تر و فراگیرتر است، انتخاب شود.

(مسأله ۱۱۲۰) اگر مالک، شتر ماده‌ای که داخل سال سوم شده نداشته باشد، شتر ماده‌ای که داخل در سال چهارم شده به جای آن کفایت می‌کند و اگر این هم موجود نباشد، مخیر است هر کدام از آن دو را بخرد.

(مسأله ۱۱۲۱) گاو دو نصاب دارد:

۱- سی گاو زکات آن گاو نری است که در سال دوم داخل شده و بنا بر اظهار گاو ماده به جای آن کفایت نمی‌کند.

۲- چهل گاو که زکات آن گاو ماده‌ای است که در سال سوم داخل شده باشد و اضافه بر این عدد باید بر مبنای هر کدام که مطابقت کند، حساب گردد. بنابراین اگر شصت باشد با نصاب سی و اگر هشتاد باشد با چهل و اگر هفتاد باشد با هر دو نصاب و اگر صد و بیست باشد، مخیر است که با هر کدام بخواهد حساب کند و اگر یکی از دو نصاب فراگیرتر از دیگری باشد باید همان را بگیرد. اما اگر تمام عدد به اندازه یکی از دو نصاب یا هر دو نرسد، بخشیده می‌شود.

(مسأله ۱۱۲۲) گوسفند پنج نصاب دارد:

۱- چهل گوسفند که زکات آن یک گوسفند است.

۲- صد و بیست و یک گوسفند که زکات آن دو گوسفند است.

۳- دویت و یک گوسفند که زکات آن سه گوسفند است.

۴- سیصد و یک گوسفند که زکات آن چهار گوسفند است.

۵- چهارصد گوسفند که زکات آن در هر صد رأس یک گوسفند می‌باشد، به هر تعدادی که برسد، اگر تعداد گوسفندها از نصاب اول کمتر باشد یا تعداد اضافی که بین دو نصاب قرار می‌گیرد بر آنها زکات واجب نیست.

(مسئله ۱۱۲۳) در وجوب زکات بین گاو و گاو میش و شتر عربی و غیر عربی و بین بز و میش و در مجموع بین نر و ماده، تفاوتی نیست.

(مسئله ۱۱۲۴) مالی که بین گروهی مشترک است، اگر سهم هر یک یا سهم بعضی از آنان به حد نصاب برسد، باید زکات بدهد، اما اگر سهم هیچ یک به حد نصاب نرسد، حتی اگر مجموع سهام به حد نصاب رسیده باشد، زکات واجب نیست.

(مسئله ۱۱۲۵) اگر اموال مالک متفرق و پراکنده باشد، چنانچه مجموع به حد نصاب برسد، زکات واجب می‌شود.

(مسئله ۱۱۲۶) گرچه مشهور در گوسفندی که در نصابهای شتر و گوسفند به عنوان زکات گرفته می‌شود آن است که اگر بره باشد باید در سال دوم داخل و اگر بز باشد باید در سال سوم داخل شده باشد، اما این مطلب مورد اشکال و ممنوع است و معیار در اینجا آن است که گوسفند یا بز بر آن صدق کند و بنا بر اقرب مالک نمی‌تواند بدون اجازه حاکم شرع زکات مال خود را از غیر نصاب یا از غیر نقد و پیردازد.

(مسئله ۱۱۲۷) معیار در قیمت زکات، قیمت وقت ادای زکات است نه وقت وجوب آن، همچنان که ملاک، قیمت شهری است که عین مال زکوی در آن موجود است، اگرچه در شهر دیگر قیمت آن را پیردازد؛ اما اگر مالک مال را با اجازه از شهر خود انتقال دهد، باید قیمت شهر جدید را پیردازد، چه قیمت آن کمتر از شهر نصاب یا بیشتر یا مساوی آن باشد.

(مسئله ۱۱۲۸) اگر کسی فقط مقدار نصاب را مالک باشد و چند سال بر او بگذرد، چنانچه زکات هر سال را از غیر نصاب بدهد، زکات تکرار می‌شود، چون مال او در هر سال به اندازه نصاب باقی مانده و کم نمی‌شود. ولی اگر زکات را از خود نصاب بدهد یا اصلاً زکات ندهد، تنها زکات یک سال بر او واجب می‌شود، چون با پرداخت زکات مال از نصاب کمتر می‌شود، اما اگر

مالک بیش از حد نصاب مثلاً پنجاه گوسفند داشته باشد و زکات آنها را نداده باشد، به تعداد سالهایی که گذشته، زکات بر او واجب است، تا آنکه از حد نصاب کمتر شود.

(مسأله ۱۱۲۹) در مجزی بودن جنس نر به عنوان زکات از نصاب ماده و برعکس و دادن بز از نصاب میش و برعکس و گاو از گاو میش و برعکس و شتر عربی از غیر عربی و بالعکس، اشکال است و بعید نیست که مجزی نباشد مگر اینکه از حاکم شرع اجازه بگیرد.

(مسأله ۱۱۳۰) در شمارش نصاب، بین سالم و بیمار، صحیح و معیوب و جوان و پیر فرقی ندارد، اما اگر تمام نصاب صحیح و سالم و جوان باشد، خارج کردن بیمار و معیوب و پیر به عنوان زکات جایز نیست، ولی اگر بعضی از نصاب سالم و جوان باشد و بعضی دیگر معیوب و پیر و بیمار، پرداخت زکات از معیوب و بیمار و پیر کفایت می کند.

دوم - چریدن در بیابان در تمام سال

زکات وقتی بر شتر، گاو و گوسفند واجب می شود که در تمام سال در چراگاهها بچرند و مالک آنها در تهیه علوفه نقشی نداشته باشد، بنابراین اگر مالک بواسطه احیای چراگاه یا چیدن و جمع آوری علوفه و مانند آن، علف تهیه نماید، زکات ساقط می شود. اما اگر مرتعی را بخرد یا اجاره کند و حیوانات را در آن بچراند، بعید نیست چرنده به حساب آید و اگر در مجموع سال یک یا دو روز، از علف مالک خورده باشد در صدق چرنده بودن ضرر نمی زند.

(مسأله ۱۱۳۱) در وجوب زکات فرقی نمی کند که چراندن در بیابان با اختیار مالک باشد یا بدون اختیار او و معیار در وجوب، صدق چریدن حیوان است.

سوم - حیوانات وسیله کار نباشند

اگر حیوانی ولو در قسمتی از سال، وسیله کار باشد، زکات ندارد و کار یک یا دو روز در تمام سال به این عنوان ضرر نمی رساند.

چهارم - گذشتن سال

سال با داخل شدن ماه دوازدهم تمام و با تمام شدن سال، وجوب مستقر می گردد اما سال دوم با تمام شدن ماه دوازدهم آغاز می شود.

(مسأله ۱۱۳۲) اگر بعضی از شرایط در ماه یازدهم از بین برود، مثلاً از نصاب کم شود یا از تصرف در آنها ناتوان گردد یا آن حیوان را به جنس یا به غیر جنس خودش عوض کند، سال از بین رفته و زکات واجب نیست.

(مسأله ۱۱۳۳) اگر در بین سال با زاییدن حیوانات یا خریدن آنها و... ملک جدیدی برای مالک به وجود آید، اگر این ملک جدید به حدّ معفو باشد - مثلاً چهل رأس گوسفند داشته باشد و چهل تای دیگر بزایند - زکات نداشته فقط چهل تای اول یک گوسفند زکات دارد. اما اگر ملک جدید نصاب مستقلی به حساب آید - مثلاً پنج شتر داشته باشد و پنج شتر دیگر در اثنای سال بزایند - برای هر کدام سال جداگانه در نظر گرفته می شود و اگر ملک جدید تکمیل کننده نصاب بعدی باشد - مثلاً بیست شتر دارد و در اثنای سال شش شتر بزایند - بنابراین آنچه را که از سال بر نصاب اولی گذشته لغو کند و از هنگام حصول ملک جدید، سال را آغاز نماید، اگرچه احتیاط اولی آن است که بین نصاب قدیم و جدید جمع کند.

(مسأله ۱۱۳۴) حکم برّه های گوسفندان چراکننده از مطالب گذشته روشن می شود، ولی اگر مادران از علف مالک می خورند، در این صورت اگر عدد برّه ها به حدّ نصاب مستقل برسد، زکات دارد و گرنه بنا بر احتیاط اگر اقوی نباشد چیزی بر او نیست.

زکات نقدین (طلا و نقره)

(مسأله ۱۱۳۵) در زکات طلا و نقره علاوه بر شرایط عمومی، امور زیر نیز شرط است:

۱ - نصاب که آن در طلا «بیست دینار» است که ۱۵ مثقال معمولی می شود و زکات آن بنا بر احتیاط واجب «نصف دینار» می باشد و دینار، $(\frac{3}{4})$ مثقال معمولی است و کمتر از بیست دینار، زکات ندارد، همچنین اگر بیش از آن باشد تا وقتی که به چهار دینار که برابر با سه مثقال معمولی است نرسد، زکات ندارد، بنابراین هرگاه چهار دینار اضافه شود، باید چهل یک آن را زکات بدهد.

نصاب نقره دو بیست درهم است و زکات آن پنج درهم، بعد چهل درهم که زکات آن یک درهم است و به همین ترتیب هرگاه چهل درهم اضافه شود، یک درهم زکات تعلق می گیرد و کمتر از دو بیست درهم، نیز عددی که بین دو نصاب قرار می گیرد زکات ندارد. وزن هر درهم نیم

مثقال ویک چهل مثقال معمولی می باشد.

۲ - مسکوک بودن به مسکوک رایج برای معامله، چه به مسکوک اسلام باشد یا کفر، با نوشته باشد یا غیر آن و در فرضی که نوشته یا نقش آن از بین رفته باشد، اگر عنوان دینار و درهم بر آن صادق باشد، زکات دارد. اگر معامله با مسکوک جاری طوری ترک شود که به سبب آن از عنوان دینار و درهم خارج گردد، زکات در آن واجب نیست، ولی اگر ترک معامله به سبب دیگری باشد - مثلاً آن را زینت اطاق قرار دهند - این عمل مانع وجوب زکات نمی شود. و در زیورآلات زکات نیست اگرچه از درهم و دینار باشد.

۳ - سال، در وجوب زکات طلا و نقره باید ماه دوازدهم داخل شود و با دخول آن سال تمام می شود و باید تمام شرایط عمومی وجوب زکات در طول سال موجود باشد و اگر بعضی از شرایط در اثنای سال منتفی گردد، سال قطع می شود.

(مسأله ۱۱۳۶) در نصاب طلا و نقره فرقی بین مرغوب و نامرغوب نیست، ولی اگر تمام نصاب مرغوب باشد، پرداخت زکات از جنس نامرغوب جایز نیست.

(مسأله ۱۱۳۷) به درهم و دینار ناخالص زکات تعلق می گیرد اگرچه خالص آن به حد نصاب نرسد و اگر ناخالصی آن زیاد باشد که طلا یا نقره بر آن صدق نکند، بنابراین زکات واجب نیست اگرچه خالص آن به حد نصاب برسد.

(مسأله ۱۱۳۸) اگر شک کند که مقدار آن به حد نصاب رسیده یا نه؟ زکات تعلق نمی گیرد و بنا بر اظهر واجب نیست که تحقیق کند.

(مسأله ۱۱۳۹) اگر مالهایی داشته باشد که زکات به آنها تعلق می گیرد، باید هر کدام از آنها به صورت جداگانه به حد نصاب برسد و بعضی از آن به بعضی دیگر ضمیمه نمی شود، اما اگر مالها از یک جنس باشد - مثل اینکه لیره طلای عثمانی و لیره طلای انگلیسی باشد - باید آن دو را باهم ضمیمه کند و اگر مجموع به حد نصاب برسد، زکات واجب می شود.

(مسأله ۱۱۴۰) مالک نمی تواند پیش از خارج کردن زکات در نصاب تصرف نماید مگر به دو

شرط:

الف - اینکه تصمیم به پرداخت زکات داشته باشد.

ب - مقداری باقی بماند که برای پرداخت زکات، کافی باشد.

زکات غلات چهارگانه

در وجوب زکات در آنها به اضافه شرایط عمومی زکات، دو چیز شرط است:

- ۱- رسیدن به حد نصاب که تقریباً هشتصد و چهل و هفت کیلو گرم است.
- ۲- مالک بودن در وقت تعلق وجوب زکات، چه با کشاورزی باشد یا خریدن یا به ارث و یا غیر آن.

(مسئله ۱۱۴۱) بنا بر مشهور، وقت تعلق وجوب زکات در گندم وجو، هنگام محکم شدن دانه و در خرما هنگام سرخ یا زرد شدن و در انگور هنگام بسته شدن غوره است، اما معیار تعلق وجوب ظاهر اصدق عنوان گندم وجو و خرما و انگور می باشد.

(مسئله ۱۱۴۲) مشهور آن است که ملاک در نصاب غلات، خشک شده آنها است، پس اگر انگور به حد نصاب برسد ولی کشمش آن از نصاب کم شود، زکات تعلق نمی گیرد و در غیر آن نیز همین حالت است، اما ظاهر آن است که بین انگور و سایر غلات مانند گندم، جو و خرما فرق است، بنابراین زمان تعلق زکات در انگور غیر از زمان اعتبار نصاب است زیرا زمان تعلق در انگور، زمان صدق انگور است و زمان اعتبار نصاب، زمان صدق کشمش است، در حالی که در گندم، جو و خرما ظاهراً تعلق زکات با زمان اعتبار نصاب یکی است. بنابراین اگر غلات در زمان تعلق زکات به حد نصاب برسد، کافی است، اگرچه در حال خشک شدن از نصاب کم شود.

(مسئله ۱۱۴۳) بعد از پاک کردن گندم وجو و چیدن خرما و جمع کردن کشمش، تأخیر زکات جایز نیست و اگر بدون عذر پرداخت زکات را به تأخیر اندازد، ضامن است و کسی که از جانب حاکم شرع مسئول جمع کردن زکات است می تواند از هنگام تعلق زکات، آن را مطالبه کند و مالک باید قبول نماید. مالک نیز می تواند بدون درخواست حاکم شرع، شخصاً به این کار اقدام کند و حاکم شرع یافقرا نمی تواند از قبول آن خودداری نمایند.

(مسئله ۱۱۴۴) در غلات تکرار سالها، باعث تکرار زکات نمی شود، بنابراین اگر زکات گندم یا غله ی دیگر را بدهد و عین آن چند سال نزد او بماند، چیزی بر او واجب نمی شود.

(مسئله ۱۱۴۵) اگر زراعت، درختان و درخت خرما با آب جاری از قبیل چشمه ورودخانه و بدون خرج کردن مالی آبیاری شود، زکات آن یک دهم ($\frac{1}{10}$) است و اگر به وسیله آلات و ابزاری مانند موتور، دلو و غیره آبیاری گردد، زکات آن بیست یکم ($\frac{1}{20}$) اما اگر با هر دو راه

آبیاری شود، در نصف حاصل یک دهم ($\frac{1}{10}$) و در نصف دیگر، یک بیستم می باشد وقاعده در اشتراک آن است که در رسیدن حاصل به هر دو نوع آبیاری نیاز باشد، اگرچه آبیاری به یکی از دو راه بیشتر از دیگری باشد.

(مسأله ۱۱۴۶) آنچه که سلطان به عنوان سهمیه از حاصل بر می دارد، زکات آن واجب نیست.
 (مسأله ۱۱۴۷) مشهور آن است که تمام هزینه های مورد نیاز زراعت از نصاب کسر می شود و از باقیمانده آن، زکات پرداخت می شود و این هزینه ها شامل مخارجی مانند اجرت کشاورز، شخم زدن، آبیاری، اجرت گاوهای استیجاری، ابزار آلات کشاورزی، اجرت زمین و مانند آن است که در زراعت به آن احتیاج است؛ همچنین آنچه را که سلطان به عنوان خراج از حاصل می گیرد، اما کسر این هزینه ها مورد اشکال و ممنوع است. البته مالک با اجازه حاکم شرع می تواند هزینه هایی را که بعد از تعلق زکات متحمل شده، حساب کند، زیرا نگهداری تا زمان تصفیه و چیدن خرما و انگور به عهده مالک نیست.

(مسأله ۱۱۴۸) اگر درختهای خرما یا درختهای میوه یا زراعت در جاهای متفرقی باشند که زمان برداشت حاصل شان فرق کند، در این صورت اگر تمام حاصل مربوط به یک سال باشد و همه آنها باضمیمه هم به حد نصاب برسد، زکات واجب می شود. اما درخت خرمایی که در سال دو بار حاصل می دهد، احتیاط واجب ضمیمه کردن آن با بقیه درختها است.

(مسأله ۱۱۴۹) پرداختن قیمت زکات طلا و نقره و مانند آن از پول نقد، اشکال ندارد.
 (مسأله ۱۱۵۰) اگر مالک بعد از تعلق زکات از دنیا برود، پرداخت زکات بر وارث واجب می گردد، ولی اگر مالک پیش از تعلق زکات فوت کند، هر یک از ورثه که سهمش به حد نصاب برسد، باید زکات سهم خود را پردازد و اگر سهم هیچ کدام به حد نصاب نرسد، چیزی بر آنان نیست و حکم چنین است اگر انتقال ملک بغير ارث از قبیل خرید و هبه باشد.

(مسأله ۱۱۵۱) اگر یک غله دارای اقسام گوناگونی از خوب و خوبتر، پست و پست تر باشد مانند اقسام خرما، زکات هر نوع را باید از خود آن بدهد.

(مسأله ۱۱۵۲) اقوا آن است که زکات در غلات چهارگانه بطور مشاع به نفس عین غله تعلق می گیرد، مثلاً مقدار زکات را به نسبت کل غله می سنجد و به همان نسبت خارج می کند و در گوسفند و طلا و نقره بطور کلی در معین تعلق می گیرد و در شتر و گاو به عین بطور شرکت در

مالیت که در ضمن مال خاصی که در هر مرتبه از مراتب نصاب وجود دارد تعلق می‌گیرد و ثمره بین این وجوه آنجا ظاهر می‌شود که در قسم اول، پیش از خارج کردن زکات، تصرف مالک در نصاب جایز نیست. اما در قسم دوم و سوم مالک می‌تواند تصرف نماید تا وقتی که از عین در قسم دوم و از مال در قسم سوم، به مقدار زکات باقی بماند، البته اگر تمام مال را بفروشد، در قسم دوم معامله نسبت به سهم زکات صحیح نمی‌باشد مگر آنکه فروشنده زکات آن را از غیر آن مال با اجازه حاکم شرع پرداخت نماید، در قسم سوم و پرداخت زکات از غیر آن بدون اذن حاکم شرع صحیح می‌باشد. یا در قسم دوم اگر خریدار از خود عین یا از غیر آن با اجازه حاکم شرع زکات را بپردازد، کارش صحیح است سپس می‌تواند آن را از فروشنده بگیرد و اگر حاکم شرع پیش از پرداختن زکات معامله را اجازه دهد معامله صحیح، زکات در قیمت تعلق می‌گیرد و حاکم شرع آن را از خریدار دریافت می‌کند و اگر قیمت را به فروشنده داده باشد، حاکم از هر کدام که بخواهد می‌تواند بگیرد.

(مسئله ۱۱۵۳) مالک بدون عذر نمی‌تواند پرداخت زکات را به تأخیر اندازد و اگر تأخیر برای پیدا کردن مستحق باشد و قبل از دادن به او از بین برود ضامن نیست ولی اگر با علم بوجود مستحق تأخیر اندازد ضامن است. جایز است که مالک با نبود مستحق و علی الاقوی با وجود مستحق زکات را از عین یا مال دیگر جدا کند و در این صورت مال جدا شده به عنوان زکات در نزد مالک امانت می‌ماند و اگر بدون کوتاهی از بین برود ضامن نیست، و در ضمان کسی که آن را به انتظار کسی یا بخاطر مصرف تدریجی آن به مستحق که بنظرش اهم می‌باشد، به تأخیر اندازد اشکال است و بعید نیست که ضامن نباشد. رشد و نمای زکات در مصرف تابع خود زکات است (مثلاً اگر گوسفند را به فقیر بدهد بچه آن را هم که پس از تعلق زکات متولد شده باید به فقیر بدهد) و بعد از کنار گذاشتن زکات جایز نیست که مالک آن را عوض کند.

(مسئله ۱۱۵۴) اگر زراعت یا حاصل میوه را بفروشد، بعد شک کند که معامله پس از تعلق زکات بوده یا قبل از آن، زکات بر فروشنده واجب نیست حتی اگر زمان تعلق زکات را بداند و در زمان معامله شک کند. اما اگر خریدار شک کند، چنانچه بداند که فروشنده زکات را پرداخت کرده و بعد از تعلق واقع شده، ادای زکات بر خریدار واجب نیست و گرنه باید زکات را بپردازد.

اگر خریدار زکات را بدهد، نمی‌تواند از فروشنده مطالبه کند و فرقی نیست که زمان هر یک از خرید و تعلق زکات، مجهول یا زمان خرید معلوم و زمان تعلق زکات مجهول یا بالعکس باشد.

(مسأله ۱۱۵۵) حاکم شرع یا وکیل او می‌تواند میوه درخت خرما وانگور را به عوض وزن و پیمانه کردن تخمین بزند، به شرطی که این کار به مصلحت فقرا باشد و گرنه تخمین زدن جایز نیست. اما تخمین زدن از طرف مالک متوقف به اجازه حاکم شرع یا وکیل او است چنانچه این کار برای فقرا مصلحتی داشته باشد والا جایز نیست.

ذکر اموری برای آگاهی بیشتر از مسائل زکات غلات:

اول: زکات در حاصل زراعت و درخت خرما وانگور، وقتی تعلق می‌گیرد که عنوان گندم یا جو یا خرما وانگور بر آن صدق کند.

دوم: ملاک رسیدن حد نصاب در گندم، جو و خرما زمان صدق نام آنها است اگرچه با خشک شدن از آن کم شود، اما در انگور لازم است که کشمش آن به حد نصاب برسد.

سوم: هزینه‌هایی که برای غله صرف کرده است از نصاب و وجوب زکات استثنا نمی‌شود و بعد از تعلق زکات، مالک می‌تواند مقدار زکات را به صورت پاک نشده، جدا کرده، به مستحق تسلیم نماید یا از خرج مجانی برای پاک کردن و چیدن آنها خودداری نماید و اگر بعد از تعلق زکات، مخارجی را تنها با اذن کسی که امر در دست اوست خرج کند، می‌تواند آن را استثنا کرده و بقیه را به مستحق بدهد.

چهارم: وقت ادای زکات از زمان تعلق آن آغاز می‌شود نه اینکه متأخر از آن باشد، منتهی مالک می‌تواند آن را تا وقت تصفیه و چیدن به تأخیر اندازد.

پنجم: اگر زراعت با آب جاری آبیاری شود و نیاز به وسیله‌ای دیگری نداشته باشد، زکات آن یک دهم ($\frac{1}{10}$) و اگر آبیاری با انجام دادن کاری و با وسایلی مانند دلو و موتور آب، انجام شود، زکات آن یک بیستم ($\frac{1}{20}$) می‌باشد.

ششم: آنچه را سلطان می‌گیرد سه قسم است:

۱ - گاهی به عنوان سهمیه می‌گیرد که در این صورت از نصاب کسر می‌شود و زکات آن بر مالک واجب نیست.

۲ - گاهی به عنوان خراج یا مالیات بر حاصل می‌گیرد، که مانند سایر هزینه‌ها مستثنی نمی‌شود.

۳ - گاهی به عنوان زکات می‌گیرد که اگر با غلبه و اجبار و از طرف ولی امر گرفته شود، از زکات حساب می‌شود.

هفتم: ادای زکات غلات چهارگانه به غیر طلا و نقره از مال دیگر اگرچه از جنس آنها باشد کفایت نمی‌کند، مثل ادای زکات گندم از گندم دیگری که از نوع آن گندم است.

اقسام مستحقان

هشت گروه مستحق‌اند:

۱ - فقیر. ۲ - مسکین؛ آنان کسانی هستند که نتوانند مخارج سال خود و خانواده‌اش را به نحوی شایسته تأمین کنند و حال مسکین از فقیر بدتر است. بنابراین اگر کسی خرج سال خود را فعلاً بصورت نقد یا جنس داشته باشد یا سرمایه‌ای داشته باشد که سود آن برای مخارج سال او کافی باشد یا از طریق کسب و کار یا حرفه و صنعت بتواند مصارف زندگی خود را تأمین کند، فقیر به حساب نمی‌آید. اگر کسی قدرت بر کسب و کار داشته باشد اما تنبلی کند، گرفتن زکات برای او جایز نیست مگر اینکه شغل و کاری برای او پیدا نشود و در این حالت تا زمان پیدا کردن کار می‌تواند زکات بگیرد.

(مسأله ۱۱۵۶) اگر سرمایه‌ای داشته باشد که سود آن برای مخارج سال کفایت نکند یا ملک، خانه، مسافرخانه یا وسایل صنعتی و غیره داشته باشد که قیمت خود آنها برای مخارج سال کافی است ولی درآمد آنها کفایت نکند، می‌تواند اصل سرمایه را نگهدارد و کسری مخارج را از زکات تکمیل کند.

(مسأله ۱۱۵۷) داشتن خانه مسکونی، نوکر، اسب سواری، لباسهای تابستانی و زمستانی سفری و حضری - اگرچه تجملی باشد - در صورتی که مناسب شأن او باشد مانع از گرفتن زکات نیست. هم چنین داشتن کتابهای علمی، اثاثیه خانه از قبیل ظرف و فرش و سایر چیزهایی مورد احتیاج مانع از گرفتن زکات نمی‌شود. ملاک مانع نشدن این چیزها از گرفتن زکات زیاد نبودن آنها از شأن و منزلت فردی، اجتماعی و خانوادگی شخص است که نسبت به افراد و اشخاص مختلف، فرق می‌کند و الا اگر زیادی آن برای مخارج سالش کافی باشد یا شأنش زندگی در خانه کوچکتر از خانه فعلیش باشد یا بتبدیل اسب و نوکر و... بیش از شأن خود به کمتر، بتواند زندگیش را تأمین کند

گرفتن زکات برایش جایز نیست.

(مسأله ۱۱۵۸) اگر قادر بر کار باشد و کار هم پیدا شود، اما با شأن او منافات داشته باشد، یا حرفه و صنعت داشته باشد ولی اسباب و وسایل آن را نداشته باشد، گرفتن زکات اشکال ندارد.

(مسأله ۱۱۵۹) اگر قدرت بر یادگیری حرفه و صنعتی دارد که می‌تواند مخارجش را تأمین کند واجب است آن را یاد بگیرد، البته می‌تواند مخارج دوران یادگیری را از طریق زکات تأمین نماید، چنانچه چیزی برای مخارج سال نداشته باشد.

(مسأله ۱۱۶۰) کسی که مشغول تحصیل علم است، اگر تحصیل علم بر او واجب عینی باشد و چیزی برای مخارج خود نداشته باشد، جایز است که زکات بگیرد، ولی اگر تحصیل او واجب عینی نباشد در این صورت اگر توانایی کار را داشته باشد و کار هم مناسب شأن او باشد، گرفتن زکات جایز نیست و اگر بنابه دلایلی توانایی کار را نداشته باشد یا کار مناسب شأن او پیدا نشود، گرفتن زکات از سهم «فقرا» جایز است اما از سهم «سبیل اللّٰه تعالی» در صورتی جایز است که مصلحتی محبوب و مورد رضای خدای تعالی در تحصیل کردن او باشد، اگرچه در تحصیل علم نیت قربت نداشته باشد. البته چنانچه نیت ریاست حرام داشته باشد جایز نیست که زکات بگیرد.

(مسأله ۱۱۶۱) اگر کسی ادعا کند که فقیر است، چنانچه حال او معلوم باشد بر طبق آن عمل می‌شود و اگر حال او معلوم نباشد، تا حصول اطمینان، ادعای او پذیرفته نمی‌شود به خصوص اگر قبلاً بی‌نیاز بوده است و اگر معلوم شود که آن شخص در یک زمانی فقیر بوده و در زمان دیگر بی‌نیاز و زمان هر دو مشتبه شود، در این حالت اگر خود شخص مورد اطمینان باشد یا از گفته او اطمینان حاصل شود، دادن زکات به او مانعی ندارد.

(مسأله ۱۱۶۲) کسی که از فقیر طلبی دارد، می‌تواند آن را به عنوان زکات حساب کند چه فقیرزنده باشد چه مرده، به شرطی که ترکه^(۱) مرده برای ادای دینش کفایت نکند و گرنه جایز نیست و اگر ورثه از پرداختن دین امتناع کنند، یا ترکه غصب یا تلف گردد و در هر دو صورت شرایطه گونه‌ای شود که نتواند طلب خود را از عین مال میت بردارد، بنابراین جایز است که دین خود را به جای زکاتی که برعهده‌اش است حساب کند.

۱- ترکه: آنچه که از میت برجای می‌ماند.

(مسأله ۱۱۶۳) لازم نیست به فقیر بگوید آنچه را به او داده زکات است، بلکه می‌تواند به گونه ای عمل نماید که فقیر گمان کند آن هدیه است و جایز است که آن را در مصلحت فقیر خرج کند.

(مسأله ۱۱۶۴) اگر زکات را به شخصی بدهد به گمان اینکه فقیر است و بعد معلوم شود که فقیر نبوده، اگر عین زکات باقی باشد، باید آن را برگرداند و به فقیر بدهد و چنانچه تلف شده باشد، اگر زکات را بعد از تحقیق و تفحص یا به دستور مجتهد یا نماینده او، پرداخت کرده، ضامن نیست. مالک در صورتی می‌تواند به گیرنده زکات رجوع کند که گیرنده بداند آنچه گرفته زکات است و زکات بر بی نیاز حرام است. همچنین اگر در حرمت زکات بر شخص بی نیاز شک داشته باشد و از او مطالبه عین یا بدلش از قیمت یا مثل بکند، اما اگر گیرنده در جهل مرکب باشد یا گمان کند که به او هدیه داده و زکات نیست، در این حالت مالک حق رجوع به گیرنده را ندارد، و حکم همین گونه است اگر زکات را به کسی دهد که نمی‌تواند در آن تصرف کند، مثل کسی که واجب النفقه یا هاشمی باشد، چنانچه غیر هاشمی داده باشد.

۳ - عاملان زکات، کسانی هستند که برای جمع آوری، نگهداری، حسابرسی و رساندن زکات به امام یا نایب عام او یا به مستحق آن، منصوب شده اند.

۴ - برای تألیف قلوب مسلمانانی که عقایدشان ضعیف است به خاطر تقویت عقاید و باقی ماندنشان در اسلام، به آنان زکات داده می‌شود یا کفاری که زکات موجب تمایل آنان به اسلام یا یاری دادن مسلمانان در دفاع و جهاد با کفار می‌گردد.

۵ - خریداری بنده‌ها و آزاد کردن آنان چه مستحق دیگر وجود نداشته باشد یا بنابر اظهر وجود داشته باشد.

۶ - بدهکاران، که توان پرداخت به موقع بدهی را ندارند، اگر چه مخارج سال خود را داشته باشند، به شرطی که بدهی شان در معصیت مصرف نشده باشد. اگر بدهکار کسی باشد که زکات به عهده‌اش می‌باشد، طلبکار می‌تواند آنچه را که در ذمه بدهکار است، زکات یا به عنوان ادای دین بدهکار حساب و بعد زکات را از باب تقاص برای خودش بردارد، اگر چه بدهکار زکات را قبض نکرده و طلبکار را نیز در قبض و کیل نکرده باشد، و حتی اعلام آن بر بدهکار لازم نیست. اما اگر بدهکار شخص دیگری باشد، کسی که زکات به عهده‌اش می‌باشد، جایز است که بدهکاری

او را ابتداءً و بدون آگاهی او ادا نماید، البته در صورتی که بدهکار از دنیا رفته باشد، اما اگر زنده باشد ادای دین او نیاز به اذن حاکم شرع دارد و اگر بدهکار از کسانی باشد که نفقه او بر مالک زکات واجب است، می تواند ادای دین او را از زکات بدهد یا بدهکاری او را با اجازه حاکم شرع ادا نماید، اما زکات برای نفقه او جایز نیست.

۷ - «سبیل الله تعالی» که عبارت است از کارهای خیر از قبیل ساختن پلها، تعمیر مدارس و مساجد، اصلاح ذات البین، رفع فتنه و فساد و مانند آن، بلکه هر عملی را که موجب تقرب به خدا باشد شامل می شود چه کارهای عام المنفعه یا برای جهت خاص باشد.

۸ - ابن سبیل، کسی که در سفر خرجش تمام شده باشد به او مقداری از زکات داده می شود که به وطنش برسد و این در صورتی است که توان قرض گرفتن و مانند آن را نداشته باشد. اگر سفرش برای معصیت باشد، بنابر احتیاط دادن زکات جایز نیست و اگر توبه کند و پشیمان گردد، بعید نیست که دادن زکات جایز باشد.

(مسأله ۱۱۶۵) اگر زکات را با اعتقاد به وجوب آن پردازد، بعد معلوم شود که واجب نبوده، جایز است آن را پس بگیرد و اگر تلف شده باشد، بدل آن را بگیرد چنانچه فقیر عالم باشد و گرنه گرفتن آن جایز نیست.

(مسأله ۱۱۶۶) اگر نذر کند که زکات را به فقیر معینی بدهد، نذرش منعقد می شود و اگر سهواً آن را به فقیر دیگری بدهد، مجزی است و پس گرفتن آن جایز نیست اگرچه عین زکات باقی باشد اما اگر عمدآبه فقیر دیگر بدهد، بنابراظهر کفایت می کند ولی به دلیل مخالفت با نذر، گناهکار و کفارّه واجب می شود.

اوصاف مستحقان

۱ - ایمان، بنابراین به کافر و مخالف از سهم فقرا داده نمی شود، ولی به فرزندان مؤمن و دیوانه آنان جایز است، اما اگر به نحو تملیک داده شود (که در آن ایجاب و قبول شرط است)، ولی آنها باید قبول کند و اگر توسط خود زکات دهنده یا شخص امین دیگر برای آنها مصرف شود، نیاز به قبول ولی ندارد اگرچه ولی داشته باشند.

(مسأله ۱۱۶۷) اگر مخالف، زکات خود را به هم مذهب خودش بدهد بعد شیعه شود،

باید زکات را اعاده کند، ولی اگر آن را به شخص مؤمن داده باشد کفایت می‌کند.

۲ - بنا بر احتیاط از اهل معصیت نباشد، اهل معصیت کسی است که زکات را در راه معاصی خرج کند و احتیاط لازم آن است که به تارک الصلاة (بی نماز)، شرابخوار و کسی نیز که آشکارا فسق انجام می‌دهد، زکات داده نشود.

۳ - از کسانی نباشد که مخارج شان بر زکات دهنده واجب است، مانند پدر و مادر هر چه بالا روند و فرزندان و هر چه پایین روند، وزن دایمی اگر نفقه‌اش ساقط نشده باشد و غلام که دادن زکات به آنان جهت نفقه جایز نیست، ولی از جهت نیازی که بر او واجب نیست جایز می‌باشد، مثل اینکه فرزندش مقروض باشد و واجب باشد که آن را ادا کند یا کاری باشد که ادای آن با اجاره واجب و نیاز به مال داشته، اما دادن زکات برای توسعه زندگی اضافه بر نفقه، بنا بر احتیاط جایز نیست چنانچه مستحق چیزی داشته باشد که بتواند بوسیله آن توسعه دهد (و اگر چیزی نداشته باشد جایز است) به شرطی که توسعه لایق به حالشان باشد، و گرنه جایز نیست که زکات را برای توسعه بدهد.

(مسئله ۱۱۶۸) کسی که نفقه‌اش بر دیگری واجب است، اگر دیگری قادر به پرداخت نفقه او نباشد یا با منت غیر قابل تحمل همراه باشد، جایز است زکات دیگران را بگیرد. گرفتن زکات از سهم فقرا برای زنی که شوهر نفقه او را به اختیار یا به اجبار می‌دهد، جایز نیست، اما از سایر سهام اگر موردی برای مصرف آنها باشد، جایز است که در آنها مصرف شود.

(مسئله ۱۱۶۹) دادن زکات به زن غیر دایمی وزن دایمی که نفقه‌اش به وسیله شرط و مانند آن ساقط شده باشد جایز است، اما اگر سقوط نفقه به خاطر نافرمانی زن باشد، اظهر آن است که دادن زکات جایز نیست.

(مسئله ۱۱۷۰) زن می‌تواند زکات خود را به شوهر بدهد اگر چه این زکات را شوهر به عنوان نفقه به زن خود برگرداند.

(مسئله ۱۱۷۱) اگر کسی تبرعاً مخارج فردی را قبول کند، خود آن کس و دیگران می‌توانند به آن فرد زکات بدهند، چه آن فرد از خویشاوندان باشد یا نه.

(مسئله ۱۱۷۲) کسی که نفقه دیگری بر او واجب است در صورتی که از دادن نفقه ناتوان باشد می‌تواند زکات خود را به او بدهد، اگر چه احتیاط ترک آن است.

۴ - هاشمی نباشد، در صورتی که زکات از غیر هاشمی باشد. در این مورد فرقی بین سهم فقرا و غیر آن نیست، البته تصرف سادات هاشمی در وقفهای عام مانند مساجد، منازل زوآر، مدارس، کتابها و مانند آن اگر از زکات باشند مانعی ندارد.

(مسأله ۱۱۷۳) جایز است که هاشمی زکات هاشمی را بگیرد و فرقی بین سهم نمی باشد و در حالت اضطرار که خوردن مردار در آن حالت جایز است می تواند، زکات غیر هاشمی را بعنوان صدقه بگیرد.

(مسأله ۱۱۷۴) هاشمی به کسی گفته می شود که از طرف پدر به هاشم منتسب باشد نه از طرف مادر و اگر انتساب به سبب زنا باشد، هم دادن زکات غیر هاشمی و هم خمس به او اشکال دارد.

(مسأله ۱۱۷۵) صدقات واجب مانند زکات مال و فطره غیر هاشمی بر هاشمی حرام است اما صدقات واجب دیگر از قبیل کفارات، رد مظالم، مال مجهول المالک، صدقه نذری و مستحبی و مالی که برای فقرا وصیت شده، حرام نیست.

(مسأله ۱۱۷۶) هاشمی بودن با علم و بیّنه و شایع بودن که موجب اطمینان گردد ثابت می شود و مجرد ادعا کفایت نمی کند و اگر به مجرد ادعا به او زکات بدهد، از زکات کفایت نموده، ذمه او مشغول می ماند.

احکام متفرقه زکات

(مسأله ۱۱۷۷) بنا بر اقوی تقسیم کردن زکات بین اصناف هشتگانه یا بر افراد یک صنف واجب نیست و می تواند تمام زکات را به یک نفر از یک صنف بدهد.

(مسأله ۱۱۷۸) انتقال زکات از شهر خود به شهر دیگر، شرعاً جایز است به شرطی که مستحق در شهرش موجود نباشد، یا با وجود مستحق انتقال به خاطر غرض مهمتری انجام شود و در این صورت بعید نیست که مخارج انتقال، از زکات داده شود، و در عین حال خوب است احتیاط ترک نشود و اگر زکات در مسیر راه تلف گردد، مالک ضامن نیست. اما اگر مستحق در شهر باشد یا انتقال به خاطر غرض مهمی انجام نشود و در راه تلف گردد، مالک ضامن است، مگر اینکه انتقال زکات به دستور حاکم شرع باشد که در این صورت با تلف، ضامن نیست و اجرت

انتقال هم از زکات حساب می‌شود.

(مسئله ۱۱۷۹) اگر مالک در غیر شهر خودش مالی داشته باشد، می‌تواند آن را عوض زکاتی که در شهر خودش به عهده‌اش آمده، بپردازد، اگر چه مستحق در شهرش وجود داشته باشد. هم چنین اگر در شهر دیگری طلبی از شخص فقیری دارد می‌تواند طلب خود را به عنوان زکات حساب کند به شرطی که با اجازه حاکم شرع باشد.

(مسئله ۱۱۸۰) اگر حاکم شرع به عنوان ولایت عامه زکات را بگیرد، ذمه مالک بری می‌شود، اگر چه بعد از آن با کوتاهی یا بدون آن تلف شود، یا آن را به غیر مستحق بدهد.

(مسئله ۱۱۸۱) دادن زکات پیش از تعلق وجوب جایز نیست، البته اگر پیش از تعلق وجوب به فقیر قرض بدهد بعد می‌تواند آن را به عنوان زکات حساب کند، به شرطی که فقیر، مستحق باقی بماند و جایز است که آن را زکات حساب نکند و زکات را به فقیر دیگری بدهد و در ذمه فقیر اول قرض بماند و در این صورت اگر قرض (به سبب افزایش ورشد) به زیادی متصل یا منفصل زیاد شود، مال فقیر است نه مالک، و همچنین اگر کم شود بر فقیر است.

(مسئله ۱۱۸۲) اگر شخصی نصاب یا زکاتی را که کنار گذاشته شده تلف کند، در این صورت اگر با عدم تأخیر موجب ضمان باشد، ضمان به عهده تلف کننده است نه بر مالک و اگر با تأخیری که موجب ضمان است تلف گردد، هر دو ضامن اند و حاکم شرع از هر کدام که بخواهد می‌تواند مطالبه کند، اگر از مالک مطالبه کند مالک می‌تواند از تلف کننده مطالبه نماید، اما اگر حاکم از تلف کننده مطالبه کند، اوحق ندارد از مالک مطالبه نماید.

(مسئله ۱۱۸۳) زکات بنا بر اظهار عبادت است، بنابراین در ادای آن نیت با تمام اجزای سه گانه آن (قصد قربت، اخلاص و قصد عنوان خاص) لازم است و مالک چه خودش در پرداخت زکات اقدام کند یا دیگری را وکیل بگیرد، نیت آن به عهده خودش است.

اجزای نیت باید همزمان با عبادت از اول تا آخر باشد و تأخیر انداختن نیت از اولین جزء عبادت موجب بطلان آن می‌گردد، البته تقدّم آنها بر عبادت مانعی ندارد و غفلت از نیت در هنگام عمل ضرر ندارد مادامی که نیت در نفس موجود باشد.

(مسئله ۱۱۸۴) جایز است که مالک در ادای زکات و رساندن آن به فقیر وکیل بگیرد، در این حالت مالک در هنگام پرداخت آن به وکیل یا دستور بیرون آوردن آن، قصد قربت می‌کند و این

قصده صحیح است مادامی که در اعماق نفسش موجود باشد اگرچه فعلاً از آن غافل باشد.
(مسئله ۱۱۸۵) جایز است که فقیر کسی را وکیل کند تا زکات را از شخص معین یا از هر کس بگیرد و به صرف دادن زکات به وکیل، ذمه مالک بری می‌شود، اگرچه در دست وکیل تلف شود.

(مسئله ۱۱۸۶) بنابراین دادن زکات به فقیه جامع شرایط در زمان غیبت واجب نیست اگرچه بهتر و افضل است، بنابراین اگر فقیه بر مبنای اجتهاد و نظرش فتوا دهد که زکات رابه او بدهند، تنها بر مقلدین او مانند سایر فتاوی‌اش واجب است که زکات را به او تحویل دهند و اما اگر فقیه از باب ولایت به این مسئله حکم دهد، این حکم بر همه نافذ است اگرچه مخالف با اجتهاد او در مسئله باشد.

(مسئله ۱۱۸۷) کسی که زکات به عهده‌اش می‌باشد و مرگ او نزدیک شده، باید به ادای آن و همچنین خمس و سایر حقوق واجب وصیت نماید و اگر وارث مستحق باشد، وصی می‌تواند زکات را برای او حساب کند، اگرچه وارث واجب النفقه میت در حال حیاتش بوده باشد.

(مسئله ۱۱۸۸) دادن زکات کمتر از پنج درهم به فقیر به طور مطلق مکروه است.

(مسئله ۱۱۸۹) مستحب است گیرنده زکات برای مالک دعا کند چه گیرنده فقیه باشد یا عامل یا فقیر.

(مسئله ۱۱۹۰) بهتر است به اهل فضل سهم بیشتر داده شود و خویشاوندان بر دیگران و فقیری که درخواست نمی‌کند بر فقیری که درخواست می‌کند، ترجیح داده شود.

(مسئله ۱۱۹۱) احتیاط واجب آن است که مالک از فقیر نخواهد آنچه را که به عنوان صدقه واجب یا مستحب به او داده، دوباره به ملک او در آورد اما اگر فقیر بخواهد آن را بعد از قیمت گذاری به مالک بفروشد، مانع و کراهتی ندارد. نیز اگر به سبب قهری مثل میراث و مانند آن زکات را مالک شود در نگهداشتن آن در ملک خود کراهتی نیست.

زکات فطره

از شرایط وجوب زکات فطره بلوغ و بی‌نیازی است، بنابراین زکات فطره بر کودک و فقیر واجب نیست. اما دیوانه اگر بی‌نیاز باشد، بنا بر احتیاط، ولی او زکات فطره را از مالش ادا کند. اما

بنده غیر مکاتب - بنابر قولی که مالک می‌شود - بنا بر احتیاط زکات فطره بر او واجب است و الا چیزی بر او نیست، بر بنده مکاتب، بنا بر اظهر زکات فطره واجب است چه مطلق باشد چه مشروط. بیهوش نبودن در وجوب زکات فطره شرط نیست ولی شرط است که شخص پیش از اتمام ماه رمضان دارای شرایط باشد، بنابراین اگر ماه شوال داخل گردد و شرایط موجود نباشد، چیزی بر او واجب نیست. اما اگر شرایط نزدیک غروب و پیش از رؤیت ماه شوال موجود شود، زکات فطره واجب می‌شود، اما اگر شرایط همزمان با دیدن هلال یا بعد از آن محقق شود، اقرب عدم وجوب است اگرچه احوط آن است که زکات فطره را پردازد.

(مسئله ۱۱۹۲) مستحب است که فقیر زکات فطره را پردازد و اگر فقط یک صاع داشته باشد آنرا به یکی از خانواده‌اش صدقه دهد سپس آن را بین آنان دست به دست بگرداند و پس از آن بنا بر احتیاط مستحب به بیگانه‌ای صدقه دهد. نیز بنا بر احتیاط مستحب اگر بین آنها بچه یا دیوانه‌ای باشد، ولیش آنرا برای خود بگیرد و از طرف او ادا نماید.

(مسئله ۱۱۹۳) اگر کافر بعد از هلال ماه شوال، مسلمان شود، زکات فطره از او ساقط است، اما اگر مخالف شیعه شود، باید آن را پردازد و نیت در آن مثل عبادات دیگر واجب می‌باشد.

(مسئله ۱۱۹۴) کسی که شرایط فوق را دارا باشد، واجب است زکات فطره خود و همه کسانی را که نان خور او به حساب می‌آیند پردازد، چه نان خور او واجب النفقه او باشد یا غیر آن، نزدیک باشد یا دور، مسلمان باشد یا کافر، کوچک باشد یا بزرگ، بلکه ظاهر آن است که اگر چه در مدت کمی جزء نانخور او حساب شود مثل مهمانی که قبل از رؤیت هلال بر او وارد شود و شب عید نزد او بماند حتی اگر چیزی نخورد، همچنین بنا بر احتیاط لزومی مهمانی که بعد از دیدن هلال وارد شود، باید فطره‌اش را بدهد و اما اگر در شب عید کسی را به افطار دعوت کند، زکات فطره او بر دعوت کننده واجب نیست.

(مسئله ۱۱۹۵) تأمین مخارج کسی در نانخور بودن او، کافی نیست، بلکه در نانخور بودن نوعی از تابعیت معتبر است.

(مسئله ۱۱۹۶) کسی که زکات فطره‌اش بر دیگری واجب است از خودش ساقط است، اما اگر دیگری بواسطه غفلت یا فراموشی و مانند آن، فطره را پردازد، بنا بر اظهر باید خودش پردازد. همچنین اگر نان ده فقیر باشد و نانخور بی نیاز و دارای تمام شرایط باشد، باید خودش زکات فطره را

بدهد.

(مسأله ۱۱۹۷) اگر بعد از تمام شدن ماه، بچه‌ای متولد شود، فطره او واجب نیست، اما اگر نوزاد پیش از تمام شدن ماه به دنیا بیاید یا بنده‌ای را مالک شود. یا زنی را تزویج نماید، در صورتی که نانخور او باشند، فطره آنها واجب می‌شود و اگر نه فطره آنها برنان ده شان است و اگر کسی آنها را جزء خانواده خود قرار ندهد، فطره زن چنانچه بی نیاز و دارای شرایط باشد، بر خودش واجب است، اما فطره بر بچه واجب نیست و در بنده تفصیلی است که قبلاً گذشت.

(مسأله ۱۱۹۸) اگر کسی نانخور دو نفر به حساب آید، چنانچه نان ده بودن بر هر یک از آندو صدق کند، فطره او بر هر دوی آنها واجب است، منتهی اگر یکی از آنها فطره را بدهد از ذمه دیگری ساقط می‌شود، ولی اگر عنوان نان ده بر هر دو صدق نکند، فطره از هر دو ساقط می‌شود.

(مسأله ۱۱۹۹) باید در جنس زکات فطره یکی از دو چیز رعایت شود:

یا از غذای غالب شهر باشد، مانند شیر، کشمش، برنج و مانند آن یا از گندم، جو، خرما، کشمش و یا کشک باشد و اگر غذای غالب در شهر نباشد، هر یکی از اینها به عنوان زکات فطره مجزی است و اگر یکی از آنها نباشد، باید از قوت غالب آن شهر باشد والا مجزی نیست. بنابراین احتیاط واجب زکات فطره باید سالم باشد و دادن قیمت آن از طلا و نقره و پول رایج و مانند آن مجزی است، ملاک قیمت، قیمت وقت ادای زکات فطره است، نه قیمت وقت وجوب آن، همچنین ملاک قیمت شهری است که زکات در آن پرداخت می‌شود نه شهر مکلف.

(مسأله ۱۲۰۰) مقدار واجب زکات فطره یک صاع است که چهار مُدّ می‌باشد و هر مد $\frac{۳}{۴}$ کیلو یا ۷۵۰ گرم می‌باشد، و مقدار صاع تقریباً سه کیلوگرم می‌شود. کمتر از یک صاع از جنس مرغوب کافی نیست اگرچه قیمتش برابر با یک صاع از جنس نامرغوب یا مخلوطی از دو جنس باشد، اما لازم نیست فطره خود و عیالش را از یک جنس بدهد.

سایر احکام زکات فطره

زمان خارج کردن زکات فطره از طلوع فجر روز عید تا وقت نماز عید است و تأخیر آن تا بعد از نماز جایز نیست، اگر نماز عید نخواند می‌تواند تا زوال به تأخیر اندازد، اگرچه رعایت احتیاط اولی است. اگر زکات فطره را جدا کرده کنار بگذارد، می‌تواند آن را به خاطر غرض عقلانی، به

تأخیراندازد چنانچه در زکات اموال گذشت واگر زکات فطره را تا زوال خورشید ندهد و کنار هم نگذارد، احتیاط مستحب آن است که بعد از زوال به قصد قربت مطلق ادا نماید.

(مسئله ۱۲۰۱) ظاهراً دادن فطره در ماه رمضان جایز است، اگرچه احتیاط مستحب آن است که آن را به عنوان قرض بدهد.

(مسئله ۱۲۰۲) کنار گذاشتن فطره از اجناسی که قبلاً ذکر کردیم یا از پول قیمت شان جایز است، ولی کنار گذاشتن با تعیین مقدار فطره در بخشی از یک مال، همچنین در مال مشترک بین او و شخص دیگر ظاهراً تحقق نمی یابد.

(مسئله ۱۲۰۳) بعد از کنار گذاشتن زکات فطره، عوض کردن آن جایز نیست و اگر در پرداخت آن به مستحق سهل انگاری نماید تا تلف گردد، ضامن است مگر اینکه تأخیر انداختن به خاطر غرض مهمتری صورت گرفته باشد.

(مسئله ۱۲۰۴) با بودن مستحق، انتقال زکات فطره به شهر دیگر جایز نیست، بلکه بنابر اظهر اگر فقرایی از غیر اهل ولایت باشند انتقال جایز نیست بشرط آنکه از نواصب نباشند، مگر اینکه غرض مهمتری در انتقال باشد که در این صورت انتقال دادن زکات فطره جایز است، همان طور که فقیه با دیدن مصلحت می تواند منتقل کند و مصرف زکات فطره مانند مصرف زکات اموال است.

(مسئله ۱۲۰۵) فطره غیر هاشمی بر هاشمی حرام است، اما فطره هاشمی بر هاشمی و غیر هاشمی حلال است و ملاک در این مسئله نان ده است نه نانخور، بنابراین اگر نان خور هاشمی و نان ده غیر هاشمی باشد، فطره غیر هاشمی بر او حلال است و اگر نان ده هاشمی و نان خور غیر هاشمی باشد، فطره هاشمی بر او حلال است.

(مسئله ۱۲۰۶) دادن زکات فطره به مستضعف اهل خلاف در صورتی که قدرت بر پیدا کردن مؤمن نباشد، جایز است.

(مسئله ۱۲۰۷) نیت زکات فطره به عهده مالک است، چه خودش پرداخت کند یا کسی دیگری را وکیل بگیرد چنان که در بحث زکات مال گذشت.

(مسئله ۱۲۰۸) احتیاط مستحب آن است که به فقیر کمتر از یک صاع ندهد مگر اینکه عده ای از فقرا جمع شوند که به هر کدام یک صاع نرسد.

(مسئله ۱۲۰۹) مستحب است که در پرداخت زکات فطره خویشاوندان را مقدم کند و بعد

همسایگان و سزاوار است که اهل علم و دین و فضل را ترجیح بدهد.

احکام خمس

چیزهایی که خمس در آن واجب است

۱ - غنیمت، اگر در جهاد با کفاری که قتل آنها جایز است غنیمتی به دست آید پرداخت خمس آن در صورتی لازم است که جنگ با اجازه امام علیه السلام باشد، اما اگر جنگ در زمان حضور امام باشد و با امکان اجازه، اجازه نگیرد، تمام غنیمت مال امام علیه السلام می شود. در زمان غیبت امام علیه السلام نیز چنانچه جنگ با اجازه فقیه جامع شرایط صورت گیرد خمس آن واجب و گرنه بنا بر اظهر غنیمت مال امام علیه السلام می باشد و فرق نمی کند که جنگ به خاطر دعوت به اسلام باشد، یا به خاطر دفاع از سرزمین اسلامی یا غیر آن.

پرداخت خمس در غنیمت منقول و غیر منقول واجب است، بنابراین غنیمتی که در زمان حضور امام علیه السلام با جنگ و با اجازه امام علیه السلام و در زمان غیبت امام علیه السلام با اجازه فقیه جامع شرایط به دست آید، بر پنج قسمت تقسیم می شود: یک قسمت آن مال خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و چهار پنجم آن در صورتی که منقول باشد بین جنگجویان تقسیم می شود و اگر غیر منقول باشد، در ملک عموم مسلمانان باقی می ماند.

اگر مسلمانان با اذن ولی امر بر کفار حمله کنند، مال به دست آمده غنیمت و گرنه مال امام علیه السلام می باشد.

(مسأله ۱۲۱۰) مالی که از کفار بدون جنگ و از راه فریب، دزدی، ربا یا ادعای باطل گرفته شود، در آن خمس فایده تعلق می گیرد - که به زودی خواهد آمد - نه خمس غنیمت.

(مسأله ۱۲۱۱) در وجوب خمس غنیمت بنا بر اصح رسیدن آن به بیست دینار شرط نیست اما شرط است که از مسلمان یا غیر مسلمان که مالش حرمت دارد غصب نشده باشد، اگر غصب شده باشد باید به صاحبش برگردانده شود و اگر مال کافر حربی از طریق غصب یا امانت و مانند این دو

به دست مسلمانان قرار گیرد، حکم غنیمت را دارد.

(مسأله ۱۲۱۲) گرفتن مال ناصبی در هر جا جایز و باید خمس آن مانند خمس معدن و فرورفتن در آب و غنیمت جنگ فوراً پرداخته شود و در خمس فایده داخل نمی شود.

۲ - معدن، چیزهایی مانند طلا، نقره، سرب، مس، عقیق، فیروزه، یاقوت، سرمه، نمک، قیر، نفت، گوگرد و مانند آنها معدن می باشند، و بنا بر احتیاط مستحب گچ، آهک، سنگ آسیاب، گل سرشور و سایر چیزهایی که اسم زمین بر آن صادق و دارای خصوصیت انتفاع باشد به معدن ملحق می شوند اگرچه پرداختن خمس آنها از جهت فایده بنا بر اظهر واجب است. در معدن فرق نمی کند که در زمین مباح باشد یا در زمین صاحب دار، از چیزهای روی زمینی باشد یا زیرزمینی.

(مسأله ۱۲۱۳) در وجوب خمس معدن، رسیدن به حد نصاب شرط است، یعنی قیمت آنچه از معدن به دست می آید باید به بیست دینار طلای مسکوک برسد و هر دینار شرعی مساوی با $(\frac{3}{4})$ مثقال معمولی است و در این جهت بین معدن طلا و نقره یا غیر آن دو فرقی نیست. اگر معدن قبل از کسر مخارج به حد نصاب برسد بنا بر اظهر، وجوب خمس به آن تعلق می گیرد و پس از کسر مخارج هر چه باقی به ماند خمسش داده می شود.

(مسأله ۱۲۱۴) رسیدن به حد نصاب لازم نیست که با یک بار استخراج صورت گیرد بلکه اگر مجموع چند بار استخراج به حد نصاب برسد، خمس واجب می شود، مگر اینکه استخراج قبلی، قبل از استخراج بعدی مصرف شود که در این صورت اگر هر نوبت به حد نصاب نرسد خمس تعلق نخواهد گرفت.

(مسأله ۱۲۱۵) اگر چند نفر در استخراج معدن شرکت داشته باشند، باید سهم هر کدام به حد نصاب برسد و رسیدن مجموع حصه ها به حد نصاب ظاهراً در وجوب خمس کفایت نمی کند.

(مسأله ۱۲۱۶) اگر کسی معدنی را در زمین شخص دیگر استخراج کند مالک آن می شود زیرا ملکیت معدن تابع ملکیت زمین نیست، اما اگر استخراج آن مستلزم تصرف در زمین غیر باشد، جایز نخواهد بود. بلی معدن زمین هایی که با جنگ به دست می آیند یا زمین های که موات اند تابع زمین بوده ملک امام علیه السلام می باشند.

(مسأله ۱۲۱۷) اگر شک کند که به حد نصاب رسیده یا نه، آزمایش بر او واجب نیست، اگرچه قدرت بر این کار داشته باشد.

۳ - گنج، اگر کسی مالی را بیابد که در جایی مثل زمین، دیوار و مانند آن ذخیره شده، مالک می‌شود و در صورتی که چیز پیدا شده طلا و نقره مسکوک باشد واجب است خمس آن را پردازد، اما در غیر آن دو، در وجوب خمس از جهت گنج بودن اشکال است ولی احتیاط واجب آن است که از باب فایده یا گنج خمس آن را فوراً پردازد. در جواز تملک گنج، معتبر است که فعلاً مال مسلمان نباشد، بنابراین اگر گنجی از سرزمین کفر یا اسلام یا از زمینی که در حال فتح موات بوده یا آباد یا در خرابه‌ای که ساکنان آن از بین رفته پیدا شود چه اثر اسلام داشته باشد چه نداشته باشد در صورتی که مالک آن معلوم نباشد، مال یابنده است. اگر بداند که گنج فعلاً مال مالک محترمی است، چنانچه معلوم باشد، باید به او برگرداند و اگر معلوم نباشد، حکم لقطه (گمشده) را دارد که اگر علامتی داشته باشد، باید آن را تا یک سال اعلام کند و بعد از آن مخیر است بین اینکه صدقه با ضمان^(۱) دهد یا با آن مثل مال خودش معامله کند تا صاحبش پیدا شود و اگر صاحبش پیدا نشد، باید آن را در وصیتش منظور کند.

اگر علامتی نداشته باشد که با آن بتوان صاحبش را شناخت باید آن را صدقه داد و اگر نداند که فعلاً مالک محترمی دارد یا بداند که چند ده سال پیش مالک داشته ولی احتمال ندهد که الآن در قید حیات باشد باید به وارث آن تحویل دهد و اگر وارث او را شناسد حکمش گذشت و اگر نداند که فعلاً وارثی دارد، گنج مال یابنده است و باید خمس آن را بدهد. در تعلق وجوب خمس به گنج، رسیدن به حد نصابی شرط است که کمترین مرتبه نصاب طلا و نقره در زکات است، چه یکبار به این حد برسد یا چند بار، تعلق وجوب خمس به این حد قبل از کسر مخارج است ولی پرداخت خمس پس از کسر مخارج واجب است.

(مسأله ۱۲۱۸) در مالکیت گنج فرق ندارد، در زمین هایی باشد که در اصل خراب بوده یا به سبب چیزی خراب شده، یا به طور طبیعی یا به دست بشر آباد شده باشد، یا در زمین هایی که تابع ملکیت عمومی یا خصوصی است، به هر حال در صورتی که به حد نصاب برسد و از طلا و نقره مسکوک باشد، مال یابنده شده خمس آن بر او واجب می‌شود.

(مسأله ۱۲۱۹) لقطه به غیر از حیوان به مال گم شده گفته می‌شود که صاحبش معلوم نباشد.

۱- ضمان: یعنی اگر بعداً مالک آن پیدا شد باید گنج را به او پردازد.

یابنده آن به شرطی که از پیدا کردن صاحب آن نا امید نباشد و مال هم دارای علامت مشخص باشد و اعلام هم برایش خطر نداشته باشد، باید تا یک سال اعلام نماید و فرق نمی کند که قیمتش کمتر از یک درهم باشد یا بیشتر.

اگر یابنده تا یکسال صاحبش را پیدا نکرد، مخیر است بین اینکه از طرف صاحبش با ضمان صدقه بدهد یا جزء مالش قرار دهد تا صاحبش پیدا شود و اگر پیدا نشود باید آن را در وصیتش ذکر کند. اما اگر علامت مشخصی نداشته باشد، در جواز مالک شدن آن اشکال بلکه ممنوع است. اما اگر حیوانی مثل گوسفند و مانند آن را در بیابانها، کوهستانها و دره هایی که خالی از سکنه است بیابد که نتواند خود را از درندگان حفظ کند، جایز است که آن را بقصد تملک بگیرد.

(مسأله ۱۲۲۰) اگر مالک مال، معلوم ولی مکانش مجهول باشد، چنانچه جستجو امکان دارد، واجب است جستجو کند و گرنه آن را صدقه دهد و حکم چنین است اگر مالک و مکان او هر دو مجهول باشد.

(مسأله ۱۲۲۱) اگر مالی را پیدا کند که مالکش معلوم ولی گمشده باشد، باید تلاش کند تا او را پیدا نماید و گرنه مثل مال خودش می شود تا آنکه صاحبش را بیابد و اگر نیافت به آن وصیت کند و اگر امیدی به پیدا شدن مالک نداشته باشد، باید صدقه دهد.

(مسأله ۱۲۲۲) اگر گنج در زمین خریداری شده - مانند باغها و خانه ها - پیدا شود، چنانچه اطمینان دارد که مال فروشنده است، باید به او برگرداند و اگر مطمئن شود که مال یکی از مالکان قبلی آن زمین است، در صورتی که اجمالاً بداند که مالک یا یکی از وارثان او در قید حیات است، باید به آنان اعلام نماید اگر یکی از آنان آن را بشناسد مال اوست و گرنه با قرعه باید مالک را معین کند و اگر بداند که مالک آن در قید حیات نیست و نداند که وارثی دارد مال خود یابنده شده، باید خمس آن را بدهد و حکم چنین است اگر گنجی را در ملک کسی بیابد که به وسیله اجاره یا مانند آن در دست اوست.

(مسأله ۱۲۲۳) اگر حیوان چهارپا را بخرد و در شکم آن مالی را بیابد، باید به فروشنده اعلام کند اگر آن را شناسایی نکرد مال مشتری می شود بشرطی که نداند فعلاً مالکی ناشناخته دارد و گرنه حکم لقطه که بیان شد بر آن مترتب می شود و در حیوانات غیر چهارپا که در دست فروشنده است نیز همین حکم جاری است. اما اگر ماهی را بخرد و در شکم آن مالی را بیابد و نداند که مال

مالک محترمی است، بدون اعلام، مال مشتری می شود و الا احکامی جاری می شود که بیان شد و در تمام این موارد خمس به عنوان گنج واجب نمی شود، بلکه به عنوان خمس فایده و سود واجب می شود.

۴ - غواصی، آنچه از جواهر و غیر آن نه ماهی و امثال آن از حیوانات، با غواصی از دریا بیرون آورده شود، خمس آنها واجب است اگرچه قیمت آنها به یک دینار نرسد.

(مسأله ۱۲۲۴) اگر با وسیله ای بدون غواصی آن را بیرون آورد، بنا بر اظهار حکم غواصی را دارد.

(مسأله ۱۲۲۵) اگر چیزی را با غواصی از نه‌های بزرگ خارج کنند ظاهراً در حکم دریا است.

(مسأله ۱۲۲۶) اگر عنبر از طریق غواصی بیرون آورده شود، خمس دارد و بنا بر اظهار اگر از روی آب یا ساحل نیز گرفته شود خمس آن واجب است.

۵ - زمین، کافر ذمی اگر زمینی را از مسلمانی بخرد، بنا بر اقوی باید خمس آن را بدهد، چه زمین زراعتی باشد، چه غیر آن از باغات، اما اگر خانه، حمام یا دکان باشد، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد. این مختص به خرید نمی باشد بلکه در سایر معاوضات یا انتقال رایگان نیز حکم چنین است.

(مسأله ۱۲۲۷) اگر ذمی بعد از خرید زمین مسلمان شود یا آن را به مسلمانی بفروشد، خمس ساقط نمی شود و چنانچه دوباره از مسلمان بخرد، بار دیگر خمس بر آن واجب می گردد. پس در این صورت اگر خمس اول را از عین زمین داده، خمس دوم بر $(\frac{4}{5})$ باقیمانده خواهد بود، اما اگر خمس اول را از غیر زمین پرداخت کرده، خمس دوم بر تمام زمین تعلق می گیرد. اگر مشتری از شیعه باشد، تصرف او در آن عین، جایز است حتی اگر خمس را ندهد، چون خمس آن بر ذمه فروشنده منتقل شده است.

(مسأله ۱۲۲۸) خمس به زمینی که خریده شده تعلق می گیرد، ولی ذمی مخیر است که خمس عین یا قیمت آن را پرداخت کند و اگر یکی از آن دو را بدهد باید قبول شود. اگر در زمین درخت یا ساختمان باشد چه آنها در مقابل اجرت یا بصورت رایگان، در زمین باقی بماند، و چه کنده شود، خمس آن را قیمت نموده بپردازد.

(مسأله ۱۲۲۹) اگر ذمی بر مسلمانی که فروشنده زمین است شرط کند که خمس به گردن او باشد یا اینکه خمس نداشته باشد، این شرط باطل است. ولی اگر شرط کند که خمس را فروشنده از جانب او بدهد، صحیح است ولی خمس بدون دادن ساقط نمی‌شود.

۶ - مال مخلوط به حرام، اگر مقدار و صاحب مال مخلوط به حرام معلوم نباشد، واجب است خمس آن را خارج کند به شرطی که احتمال ندهد که مقدار حرام کمتر یا زیاده‌تر از خمس است و اگر مالک بداند که نسبت مال حرام به حلال کمتر یا بیشتر از خمس است و احتمال ندهد که نسبت اختلاط به مقدار خمس است، در این صورت احوط این است که آن را به قصد اعم از رد مظالم و خمس مصرف کند و اگر مقدار حرام را بداند ولی مالک را نشناسد، بنا بر احتیاط مستحب به اذن حاکم شرع باید از طرف او صدقه دهد چه حرام به مقدار خمس باشد یا کمتر و بیشتر. اگر مالک را بشناسد ولی مقدار حرام معلوم نباشد، باید با او مصالحه کند و اگر مالک به صلح راضی نشود و به تعیین راضی شود جایز است هر کدام که کمتر است به او داده شود و الا برای حل دعوا باید به حاکم شرع مراجعه کند و چنانچه مالک با مراجعه به حاکم نیز به تعیین راضی نشود حاکم شرع او را مجبور می‌کند و اگر مالک و مقدار آن را بداند، واجب است آن را به مالک بدهد و تعیین با رضایت طرفین محقق می‌شود.

(مسأله ۱۲۳۰) اگر مقدار مال حرام را بداند ولی صاحبش را بعینه نشناسد، چنانچه بداند از بین چند نفر یکی از آنها صاحب آن است، برای خلاصی خود باید همه را راضی کند و الا بین آنها قرعه بزند و حکم چنین است اگر مقدار مال را نداند ولی صاحبش را در عدّه معینی بشناسد.

(مسأله ۱۲۳۱) اگر در ذمه‌اش مال حرام باشد (نه اینکه مال حلالی داشته باشد که با حرام مخلوط شده است)، جایی برای خمس نیست، در این صورت اگر مقدار و جنس مال را بداند و صاحب آن را بشناسد، باید مال را به او برگرداند و اگر در ضمن عدّه معینی باشد، جلب رضایت تمام آنها واجب است و اگر رضایت همه امکان ندارد، باید به قرعه عمل کند. اما اگر صاحب آن معلوم نباشد، بنا بر احتیاط استجابی با اذن حاکم شرع از جانب او صدقه بدهد.

اگر جنس را بداند ولی مقدارش را نداند، جایز است برای برائت ذمه خود به حداقل اکتفا کند و اگر مالک را شناخت به او برگرداند، و الا اگر در ضمن عدّه معینی باشد، باید رضایت همه را جلب کند و اگر ممکن نشد به قرعه عمل نماید، و گرنه از طرف مالک بنا بر احتیاط استجابی با

اجازه حاکم شرع صدقه بدهد. اگر جنس مال را نداند، چنانچه جنس قیمتی و قیمت آن در ذمه باشد، حکمش مثل آنجایی است که جنس را می‌شناسد، ولی اگر جنس مثلی باشد، چنانچه مصالحه ممکن باشد باید مصالحه کنند و گرنه بعید نیست که جنسها به قرعه معین شوند.

(مسئله ۱۲۳۲) اگر بعد از دادن خمس مالک معلوم شود، ظاهراً ضامن نیست.

(مسئله ۱۲۳۳) اگر بعد از دادن خمس بفهمد که حرام بیشتر از خمس بوده، اگر از باب خمس نداده باشد، باید اضافی را نیز بدهد و اگر بداند که حرام کمتر از خمس است، جایز است که اضافه بر حرام را برگرداند در صورتی که عین مال باقی باشد و الا چیزی بر او نیست. اما اگر از باب خمس باشد، اظهر این است که دادن مقدار اضافی واجب نیست چنانچه حرام از خمس بیشتر باشد، همچنین برگرداندن زیادی اگر حرام کمتر از خمس باشد واجب نیست.

(مسئله ۱۲۳۴) مال حلالی که با حرام مخلوط شده، اگر از خمس، زکات، یا وقف عام یا خاص باشد، با دادن خمس حلال نمی‌شود، بلکه آن مال در حکم معلوم المالک می‌باشد، بنابراین باید با ولی خمس یا زکات یا وقف یا رضایت یا مصالحه یا قرعه به توافق برسند.

(مسئله ۱۲۳۵) اگر مال حلالی که خمس به آن تعلق گرفته با حرام مخلوط شود، باید ابتدا خمس مال حلال از مجموع مال کم شود و هرچه باقی ماند مال مخلوط به حساب بیاید. مثلاً اگر مالک صد دینار مخلوط به حرام داشته باشد و بداند که هفتاد و پنج دینار آن حلال است که خمس به آن تعلق گرفته، بنابراین پانزده دینار خمس مال حلال، از مال مخلوط او حساب نمی‌شود و مال مخلوط او با کسر پانزده دینار از صد دینار، هشتاد و پنج دینار می‌باشد که باید خمس آن را بدهد و در این مسئله فرق نمی‌کند که اول خمس مال حرام را خارج کند بعد مال مخلوط را یا بالعکس.

(مسئله ۱۲۳۶) اگر در مال مخلوط به حرام قبل از دادن خمس تصرفی کند که آن مال تلف گردد، خمس ساقط نشده و بر ذمه او می‌ماند و اگر مقدار آن را بداند، باید به مستحقش بدهد و چنان چه بین کمتر و بیشتر مردّد باشد، جایز است که به کمتر اکتفا کند، ولی بنابر احتیاط مستحب بیشتر را بدهد.

۷ - فایده، یعنی آنچه که از مخارج سال خود و عیالش از فواید صنعت، زراعت، تجارت و اجاره و غیره باقی می‌ماند و بنابر اقوی هر فایده‌ای که به مالک تعلق بگیرد، مانند هبه، هدیه، جایزه، نذر، مالی که به او وصیت شده، افزایش وقف خاص یا عام و ارثیه‌ای که گمان آن را

نداشته باشد - مثلاً همه افراد طبقه قبل از او بمیرند و ارث به او برسد - در تمام این موارد خمس واجب می شود. ظاهراً مهریه که در شأن و منزلت زن باشد خمس ندارد، اما اگر بیشتر از شأن او باشد اضافی، خمس دارد، اما در عوض طلاق خلع که زن چیزی به مرد می دهد تا او را طلاق بدهد، بعید نیست که خمس در آن واجب باشد.

(مسأله ۱۲۳۷) آنچه به سبب خمس، زکات، کفارات، ردّ مظالم و غیره مالک شده و از مخارج او زیادبیاید، بنا بر اقوی خمس آن واجب است.

(مسأله ۱۲۳۸) اگر چیزی که خمسی نباشد یا خمس آن را داده باشد، رشد نموده، زیادی جداگانه پیدا کند، مانند بچه، میوه، شیر، پشم و مانند اینها ظاهراً خمس زیادی واجب است، بلکه ظاهراً در هر زیادی متصل مانند رشد و درخت، چاقی گوسفند، به شرطی که عرفاً مالیت داشته باشد خمس واجب است؛ اما در افزایش قیمت اگر آن را برای تجارت خریده باشد، خمس ترقی قیمت واجب است و اگر به ارث برده باشد، خمس اضافی قیمت واجب نیست، اما اگر چیزی را برای نگهداری اصل عین و استفاده از فایده آن بخرد، سپس قیمتش ترقی کند، بعید نیست که در ترقی قیمت آن خمس واجب نباشد.

برای روشن شدن مطلب چند صورت را ذکر می کنیم:

صورت اول - شخصی که اقدام به تجارت و کسب می کند، چند حالت دارد:

الف - تجارت او با اموالی است که سال بر آنها نگذشته، در این حالت واجب است که خمس تمام اموال و خمس سود آن را در آخر سال باقیمت فعلی حساب کند.

ب - تجارت با اموالی است که یک سال کامل بر آنها گذشته و خمس آن را نداده است، که باید خمس تمام اصل اموال را فوراً بدهد، اما خمس سود و افزایش قیمت را در آخر سال باید پرداخت نماید.

ج - تجارت با اموالی است که خمس آن را داده، که واجب است خمس منافع و رشد قیمت و بدل چیزهایی را که فعلاً نزد اوست به استثنای اصل سرمایه، در آخر سال حساب کند.

د - اگر سرمایه، مرکب از مال خمس داده شده و غیر خمس داده شده باشد، در صورتی که نسبت بین آن دو را بداند باید به آن عمل کند و گرنه خمس متیقن را بدهد. اما مال مشکوک، چنانچه بین مال خمسی و غیر خمسی مردد باشد، مانند ارث، ظاهراً بر او چیزی نیست، اگرچه بهتر

آن است که با دادن نصف خمس با حاکم شرع مصالحه کند. اما اگر مردد باشد بین مالی که خمس آن را قبل از سرمایه قرار دادن، داده و بین مالی که خمس آن را نداده، ظاهراً بدون مصالحه خمس بر او واجب است.

صورت دوم - شخصی که مالی را خریده تا آن را نگهدارد و از منافع و رشد آن استفاده کند، چند حالت دارد:

الف - مال را با پولی خریده که یک سال بر آن نگذشته است، در این حالت مال از منافع سال به حساب آمده و در آخر سال، خمس آن به قیمت فعلی واجب است.

ب - مالی را با پولی خریده که خمس به آن تعلق گرفته، در این حالت باید خمس قیمت وقت خرید را بدون خمس مال ادا نماید و اگر قیمت آن ترقی نماید، خمس آن واجب نیست اگرچه احتیاط خوب است.

ج - مال را با پولی خمس آن را داده خریده در این صورت چیزی بر او واجب نیست. صورت سوم - شخصی مالی را نه با خرید و فروش بلکه از طریق ارث بدست آورده که این دو حالت دارد:

الف - خمس ندارد و در صورت افزایش قیمت زیادی آن نیز خمس ندارد.

ب - اگر مال را با همان زیادی بفروشد، عرفاً بر آن منفعت صدق نموده خمس ندارد.

صورت چهارم - اگر انسان مالی از طریق هبه یا حیازت^(۱) مالک شود، گاهی از اول متعلق خمس نیست کما اینکه قبل از بلوغ آن را مالک شود و گاهی متعلق خمس است و خمس را از خود مال ادا کرده است و اگر قیمت آن بعد از بلوغ در فرض اول و بعد از خارج کردن خمس در فرض دوم ترقی کند، بنابر اظهر به زیادی خمس تعلق نمی گیرد. آی اگر مالی که هبه شده متعلق خمس باشد و خمس آن را از مال دیگر بدهد، خمسش را مالک می شود و در این صورت اگر با افزایش قیمت آن را بفروشد، آنچه که بر خمسش اضافه شده است فایده محسوب می شود، ولی زیادی در چهار پنجم دیگر فایده محسوب نمی شود مانند این که کسی از چیزی که مؤنه اش بوده، بی نیاز شود و بعد آن چیز را پس از ترقی بفروشد که بر آن زیادی فایده جدید صدق نمی کند تا

۱- حیازت: اینکه فرد خودش زحمت کشیده و آن را بدست آورده، مثل صید ماهی.

خمس آن واجب شود و اگر قیمتش کم شود ضرر به آن صدق نمی‌کند.

(مسئله ۱۲۳۹) اگر گوسفند یا حیوان دیگر که خمس آن‌ها داده شده یا خمسی نیستند رشد و نمای متصل یا منفصل مانند چاقی، شیر، پشم، روغن، بره و مانند آن داشته باشند در آخر سال پس از کسر مخارج شان، باید خمس آن داده شود و اگر چیزی از بهای اینها در آخر سال باقی بماند خمس آن نیز واجب است و اگر خمس اصل حیوانات داده نشده باشد باید خمس اصل آنها نیز داده شود.

(مسئله ۱۲۴۰) اگر باغی را به منظور استفاده از میوه‌اش یا پول غیر خمسی مثل ارث یا پولی که خمسش داده شده آباد کند خمس آن واجب نیست و اگر پول خمسی در آن خرج کرده باشد باید خمس آن پول را پردازد همان طور که اگر نهال و درختها در آخر سال بزرگ شوند بر زیادی خمس تعلق می‌گیرد، با این تفاوت که اگر هدف از کاشتن درختان تجارت و مبادله به قصد ایجاد منفعت جدید باشد، علاوه بر اینکه خمس به زیادی متصل و منفصل در آخر هر سال تعلق می‌گیرد ارتفاع قیمت نیز خمس دارد، ولی اگر هدف استفاده شخصی از منافع آنها باشد، تا زمانی که به حاصل و میوه دهی نرسیده بر زیادی خمس واجب است و بعد از آن فقط در صورتی که باغ را با زیادی بفروشد زیادی جزء فایده سال دوّم محسوب شده و مورد خمس قرار می‌گیرد. اگر در آباد ساختن باغ و کاشت درختان از منفعت اثنای سال خرج کرده، در آخر سال باید خمس قیمت فعلی آن منفعت را بدهد. هم چنین اگر درختی را در سال دوّم بکارد اگرچه اصل آن از درخت خمس داده شده باشد، باید خمس آن را بدهد و به طور کلی هر چیزی که تازه در ملک او به وجود بیاید، باید بعد از کسر مخارج، خمس آن را در آخر سال بدهد. اگر آن را بفروشد پس از کسر مخارج - مثل اجرت باغبان، قیمت نهال و مانند آن - مقدار اضافی جزء فواید سال محسوب شده، خمس آن واجب است. اگر آباد کردن باغ به مقصد تجارت باشد، واجب است که خمس اضافی قیمت را که در آخر سال به دست می‌آید پردازد گرچه آن را نفروشد.

(مسئله ۱۲۴۱) اگر عینی را به منظور کسب بخرد و قیمت آن در اثنای سال افزایش یابد، ولی به خاطر غفلت یا به امید بالا رفتن قیمت نفروشد و در سر سال قیمت آن دوباره به قیمت خرید برگردد، خمس زیادی بر او واجب نیست، اما اگر آن افزایش قیمت تا آخر سال و زمان استقرار خمس باقی باشد وبدون عذر آن را نفروشد و خمس آن را ندهد و بعد قیمت آن پایین

بیاید، بنابر اظهر خمس کم شدن راضامن است و باید پردازد.

(مسأله ۱۲۴۲) مخارجی که برای به دست آوردن منافع و مصارف سال خرج می شود از درآمد استثنا شده، خمس ندارد.

منظور از مخارج، همه آن چیزهایی است که در راه دستیابی به فواید، خرج می شود مانند مخارج صادرات، واردات، نقل و انتقال، اجرت دلال، منشی، نگهبان، صنعتگر، دکان، مالیات، حق گمرک تعمیر و استهلاک دستگاه و وسایل کارخانه و کارگاه و مانند آن.

منظور از مصارف سال، مالی است که برای خود و خانواده اش مطابق شأنش مصرف می کند مثل صدقات، زیارات، هدیه ها، جایزه ها، مهمانی ها، پرداخت حقوق واجب مثل نذر، کفاره، ادای دین، غرامت، خسارت، جنایت و خرید نیازهای متعارف مثل مرکب، کتاب، اثاث و مصارف ازدواج یا ختنه کردن فرزندان و مانند آن. مصارف سال باید مناسب شأن او باشد، اما اگر شخصی کمتر از آنچه مناسب شأن اوست، مصرف کند، تنها همان مقداری که در طول سال خرج کرده جزء مصارف حساب شده، باید خمس باقیمانده را ادا نماید، چنانکه اگر از مقدار مناسب شأنش بیشتر مصرف کند، یا مصرفش از روی جهالت و اسراف باشد باید خمس مقدار زیادی را بدهد، ولی در مصرف زیادی که رجحان شرعی داشته باشد مثل ساختن مسجد، مدرسه دینی، پذیرایی بیش از شأن خود از مهمانان، ظاهراً خمس واجب نیست.

(مسأله ۱۲۴۳) اول سال خمسی از هنگامی است که اولین سود و درآمد از طریق تجارت، صنعت، حرفه و مانند آن به دست آید و مخارج سال نیز از همان وقت حساب می شود. انسان می تواند برای آسان شدن کارش سر سال قرار دهد و در آخر سال با حساب همه درآمد و کسر مصارف سالانه، خمس باقیمانده را پردازد، همچنان که می تواند برای هر درآمدی سرسال جداگانه در نظر بگیرد.

(مسأله ۱۲۴۴) اگر کسی مالی را با هبه یا کسب به دست آورده باشد و بخواهد آن را سرمایه تجارت یا صنعت قرار دهد، در صورتی که شأن او اقتضا کند - یعنی اینکه مشغول شدن به کسبهای دیگر لایق شأن او نباشد - آن مال از مخارج او به حساب آمده در نتیجه خمس ندارد. اما اگر اشتغال به کارهای دیگر، کسر شأن او به حساب نیاید، آن مال از مخارج او حساب نشده و خمس دارد و اگر با این سرمایه فایده ی بیش از مخارج سال به دست بیاورد فایده ی زیادی و اصل

سرمایه ی آن، خمس دارد. و اگر کسی بدون سرمایه قرار دادن آن مال بتواند مناسب حالش زندگی کند، باید خمس همه مال را بپردازد.

(مسأله ۱۲۴۵) هر چیزی که انسان برای کسب درآمد خرج می کند از فایده همان سال کم می شود و فرق نمی کند که درآمد در همان سال به دست آید یا در سالهای بعد، مثلاً اگر مالی برای استخراج معدن خرج شود، آن مال از فایده همان سال کسر می شود اگر چه معدن بعد از دو سال یا بیشتر به حاصل برسد. از همین قبیل است نقصی که بر ماشین آلات صنعتی وارد می شود که تعمیر آن جزء مؤنه حساب و از فایده کسر می گردد و بعد از آن، خمس حساب می شود.

(مسأله ۱۲۴۶) در مصرف سال فرق نمی کند که عین آن مصرف شود، مانند خوراکیها و آشامیدنیها یا عین آن باقی مانده، منفعتش مورد استفاده قرار گیرد، مانند خانه، فرش و ظروف و مانند اینها که اگر مورد نیاز باشد جایز است از فایده سال خریداری شود اگر چه برای سالهای بعد باقی بماند. البته اگر قبل از فایده چیزی از آنها وجود داشته باشد یا مورد نیاز نباشد، جایز نیست که قیمتش از فایده آن سال استثناسود.

(مسأله ۱۲۴۷) کسر همه مخارج از فایده سال جایز است و لازم نیست از مال غیر مال تجارت خرج شود.

(مسأله ۱۲۴۸) اگر چیزی از قبیل گندم، جو، روغن، شکر و مانند آن از مخارج سال اضافه بیاید، دادن خمس آن واجب است، اما اگر از اجناسی مورد نیاز بی نیاز شود، اگر چه عین شان باقی باشد، ظاهراً خمس در آنها واجب نیست، چه بعد از سال بی نیاز شود، مانند زیورآلات زنها که در زمان پیری از مورد حاجت خارج می شود، یا در اثنای سال بی نیاز شود مانند لباسهایی که یک یا دو ماه پوشیده یا مثل خانه ای که از استفاده اثناء سال بخرد و در آن شش ماه مثلاً ساکن شود و بعد از آن بی نیاز شود.

(مسأله ۱۲۴۹) اگر اجناس مورد نیاز سال مثل شکر، گندم و مانند آن از مال خمس داده خریده شود در بین سال قیمت آنها افزایش یابد، باید قیمت زمان خرید کسر شود نه قیمت زمان ترقی، همان طور که اگر اجناس مورد نیاز از پول خمس داده نشده خریده شود و قبل از مصرف، قیمت آن افزایش یابد، خمس قیمت زمان خرید، واجب است نه زمان مصرف.

(مسأله ۱۲۵۰) اگر مقداری از مخارج سال، تا سال دوم باقی بماند در صورتی که اصل آن

خمس داده شده باشد، افزایش قیمت آن خمس ندارد و در صورت تنزل قیمت، از سود سال جبران نمی‌شود.

(مسئله ۱۲۵۱) اگر با عین سود چیزی را بخرد که به آن نیاز نداشته، یا مورد نیاز نباشد و برای سال‌های بعد بخرد مثل فرش، زیور آلات، خانه، باغ، و مانند آن، باید خمس قیمت فعلی را بپردازد نه قیمت خرید، و همین طور اگر اجناسی را در ذمه بخرد و از سود سال قیمت آن را بدهد اگرچه فعلاً در اختیارش نباشد باید خمس قیمت آخر سال را بپردازد.

(مسئله ۱۲۵۲) مصارف حج واجب و مستحب جزء مخارج سال بشمار می‌رود و اگر در اثنای سال، با فایده همان سال، مستطیع شود و به سبب عذر یا از روی معصیت حج نکند، خمس فایده واجب است. اگر از منافع چند سال استطاعت پیدا شود، خمس سود سال‌های قبل نیز واجب است و چنانچه بعد از دادن خمس، استطاعت باقی بماند، حج واجب و گرنه واجب نیست. اما منافعی که استطاعت را در سال حج تکمیل می‌نماید، خمس ندارد. البته اگر از روی معصیت حج نکند، خمس دارد.

(مسئله ۱۲۵۳) اگر شأن و منزلت شخص اقتضا کند که برای سکونتش خانه‌ای داشته باشد، ولی در یک سال نتواند خانه بخرد، یا بسازد چنانچه به تدریج در یک سال زمین و در سال‌های دیگر آهن، چوپ، آجر و مانند آن را تهیه کند جزو مخارج به حساب آمده، خمس ندارد، اما اگر شأن او چنین اقتضایی نداشته باشد منافع سال‌های گذشته جزو مخارج حساب نشده، خمس دارد.

(مسئله ۱۲۵۴) اگر انسان چند سال اجیر شود، اجرت هر ساله‌اش از منافع همان سال حساب می‌شود.

اما اگر میوه چند ساله باغ را در یک سال بفروشد، تمام قیمت، از منافع سال فروش حساب می‌شود ولی نقص چند ساله باغ از منافع کسر شده، بر باقی مانده خمس محقق می‌شود. مثلاً اگر میوه ده ساله باغ یک میلیونی به چهار صد هزار فروخته شود و صد هزار خرج آن از آن کسر شود، بر همه سیصد هزار باقیمانده خمس واجب نیست بلکه مقدار نقص ارزش ده ساله باغ از آن کم شده خمس بقیه واجب می‌شود و خانه‌ای نیز که چند سال اجاره داده شود همین حکم را دارد.

(مسئله ۱۲۵۵) اگر سهمین (سهم امام علیه السلام و سهم سادات) یا یکی از دو سهم را در بین سال بپردازد، باید در آخر سال آنچه را به عنوان خمس داده با منافع موجود ضمیمه نموده، خمس آن را

محاسبه نماید، سپس مقدار خمس داده شده را از این مقدار کم نموده، بقیه را خارج نماید و جایز نیست که تنها خمس منافع موجود در آخر سال را حساب کند.

(مسأله ۱۲۵۶) اگر در مقابل بدهی چیزی در خارج وجود نداشته باشد، ادای آن از فایده سال جزء مخارج حساب شده، خمس ندارد و فرق نمی کند که بدهی، در سال فایده باشد یا پیش از آن، برای مخارج باشد یا غیر آن، پیش از این قدرت بر ادا داشته باشد یا نه، بدهی عرفی باشد یا شرعی مانند خمس، زکات، کفارات و غیره و اگر از فایده سال های گذشته ادا کند، باید خمس آن را بپردازد. اگر برای مخارج بعد از پیدا شدن سود و فایده، قرض کند، در آخر سال اگر آن را از فایده کسر کند از اشکال خالی نبوده احتیاط در دادن خمس است و اگر در مقابل بدهی چیزی در خارج وجود داشته باشد، مثلاً بامبلغ قرض شده زمین یا خانه خریده باشد، در این صورت اگر بدهی همزمان با ظهور منافع یا بعد از آن باشد، آن را از منافع ادا نماید، خمس فایده بر اعیان خارجی منتقل گردیده، اعیان از منافع سال حساب می شود و خمس آن با قیمت فعلی آخر سال حساب می شود، چه قیمت آن افزایش چه کاهش یابد. اما اگر بدهی پیش از ظهور منفعت باشد، ادای آن از فایده بعدی بدون پرداخت خمس آن جایز نیست.

(مسأله ۱۲۵۷) اگر کسی با سرمایه اش چند مرتبه تجارت نماید و در بعضی ضرر و در بعضی دیگر فایده کند، چنانچه خسارت بعد از سود یا همزمان با آن باشد، بنابراین خسارتش با سود جبران می شود و چنانچه هر دو مساوی باشند، خمس ندارد و اگر سود زیاد باشد، در مقدار اضافی خمس تعلق می گیرد و اگر سود کمتر باشد، خمس بر او واجب نیست و سرمایه سال بعد کمتر از سال قبل قرار داده می شود. اما اگر خسارت قبل از سود باشد، بنابراین خسارت جبران نمی شود. اگر با سرمایه خود جنسهای مختلفی خرید و فروش نماید و در یکی زیان و در دیگری سود کند، یا قسمتی از سرمایه با حوادث آسمانی از بین برود، یا از غیر مال التجاره در مخارج خود مصرف نماید، در تمام موارد بنابر اظهر یا لا اقل طبق احتیاط ضرر با سود جبران نمی شود و همین حکم نسبت به دامداری است که بعضی از دامهایش تلف یا دزدیده شود یا بعضی از آنها را برای مخارجش بفروشد، بنابر اظهر یا لا اقل طبق احتیاط با منافی که قبل از تلف یا فروش آنها حاصل شده است خسارت جبران نمی شود، بنابراین بنابر اقرب، نقص مادران با قیمت بره هایشان که از فایده سال حساب می شود جبران نمی گردد.

(مسأله ۱۲۵۸) کسی که دو نوع کسب مانند تجارت و زراعت دارد اگر در یکی فایده و در دیگری ضرر کند، بنابر اقوی ضرر یکی با سود دیگری جبران نمی‌شود.

(مسأله ۱۲۵۹) تلف اموال غیر سرمایه و مخارج، با سود جبران نمی‌شود.

(مسأله ۱۲۶۰) اگر خانه مسکونی یا اموالی که از مخارج او حساب می‌شود، مانند اثاث خانه، لباس، ماشین و غیره از بین برود، بنابر اظهر از فایده جبران نمی‌شود ولی می‌تواند خانه را تعمیر نماید یا چیزهایی را که از بین رفته در اثنای سال از فایده بخرد و این موارد از خمس مستثنی شده است.

(مسأله ۱۲۶۱) اگر چیزی با منفعت را با معامله خیاردار بخرد و پس از مدت خیار، معامله لازم شود، در صورتی که فروشنده و خریدار پس از تعلق خمس، معامله را فسخ کنند، خمس ساقط نمی‌شود، ولی اگر فسخ معامله در شأن او باشد مانند رد مثل قیمت در اغلب موارد خیار شرط، خمس تعلق نمی‌گیرد.

(مسأله ۱۲۶۲) اگر مالک یا غیر او مالی را تلف کند، تلف کننده ضامن خمس بوده، حاکم شرع از او می‌گیرد. همچنین اگر مالک مال را برای ادای دین یا هبه یا عوض از معامله‌ای به دیگری بدهد، ضامن خمس بوده، حاکم شرع از او می‌گیرد نه از مؤمنی که مال به او منتقل شده است.

اگر منفعت دانه‌ای باشد که با کشت به زراعت بدل شود یا تخم مرغی باشد که به مرغ مبدل شود، خمس دانه و تخم مرغ واجب است، نه خمس زراعت و مرغ. اما اگر منفعت نهال باشد و به درخت بدل شود، خمس درخت واجب می‌شود نه نهال، بنابراین تحول اگر از قبیل تولید و تولید باشد خمس اول واجب است و اگر از قبیل رشد و نمو باشد، خمس رشد و نمو یافته واجب است.

(مسأله ۱۲۶۳) اگر بعد از محاسبه منفعت و دادن خمس، معلوم شود که بیشتر از آن چیزی که بر او واجب بوده، داده است جایز نیست آن را عوض خمس سال بعد حساب کند، ولی در صورتی که عین مال باقی باشد یا در صورت تلف اگر مستحق از وضعیت خبر داشته باشد می‌تواند آن را از او پس بگیرد.

(مسأله ۱۲۶۴) اگر در سر سال حاصل بعضی از زراعت‌ها به دست بیاید و حاصل بعضی دیگر به دست نیاید، منفعت به دست آمده از منافع سال به شمار می‌آید و باید بعد از کسر مخارج،

خمس آن را بدهد و چیزی که حاصلش به دست نیامده از فواید سال بعد حساب می شود. البته اگر اصل آن دارای قیمت باشد خمس آن در آخر سال و خمس حاصل آن در سال بعد واجب است.

(مسأله ۱۲۶۵) کسی که کارش غواصی یا استخراج معدن است، اگر خمس آن را بدهد کافی است و خمس دیگر از باب فواید کسب در آخر سال واجب نیست.

(مسأله ۱۲۶۶) زنی که کار می کند، چنانچه شوهر نفقه او را بدهد یا درآمدش بیشتر از مخارجش باشد یا بدون کار از طرف شوهر یا کسی دیگر منافی به دستش بیاید، در آخر سال باید خمس اضافه را مانند مردان پردازد. خلاصه هر مکلفی باید سر سال داشته باشد و در آخر سال حساب کند و اگر مورد خمس باشد آن را خارج کند چه زیاد باشد یا کم، کاسب باشد یا غیر آن.

(مسأله ۱۲۶۷) ظاهراً در تمام موارد وجوب خمس، بلوغ شرط است مگر در مال حلال مخلوط به حرام که در آن ولی فرد نابالغ باید خمس را پردازد و اگر نپرداخت خود کودک بعد از بلوغ باید خمس آن را بدهد، در غیر این مورد بر ولی کودک و خود کودک بعد از بلوغ خمس واجب نیست.

اما شرط عقل خالی از اشکال نیست و بعید نیست که در مال دیوانه خمس تعلق بگیرد که در این صورت ولی به این کار اقدام می کند و الا حاکم شرع خمس اموال او را خارج می کند.

(مسأله ۱۲۶۸) اگر چیزی را از منافع سال بخرد که جزو مخارجش نباشد و بعداً قیمت آن افزایش پیدا کند، خارج کردن خمس عین یا قیمت آن واجب است.

اما اگر بعد از تمام شدن سال و واجب شدن خمس در قیمت، چیز مشخصی را بخرد، خمس عین یا قیمت آن واجب است و اگر در ذمه بخرد و قیمت آن را از پول خمسی بدهد، باید خمس قیمت را بدهد و خمس افزایش قیمت تا نفروخته، واجب نیست و اگر بداند که قیمت را از منفعتی داده که خمس آن را ادا نکرده ولی شک کند که در اثنای سال داده تا خمس افزایش قیمت هم واجب باشد یا بعد از تمام شدن سال داده تا تنها خمس قیمت آن واجب باشد، بنا بر احتیاط - اگر اظهار نباشد - افزایش قیمت نیز خمس دارد.

(مسأله ۱۲۶۹) کسی که از روی غفلت یا سهل انگاری یا از روی عمد و با توجه به حکم شرعی، سالها حساب نداشته باشد، بعد متوجه شود یا تصمیم بگیرد سالهای قبلی را محاسبه کند، باید اموال خود را به دو قسمت تقسیم نماید:

۱- اموالی که جزو مخارج قبلی بوده یا جزو مخارج فعلی او محسوب می‌گردد، نظیر خانه، خوراک، پوشاک و امثال آنها، در این قسمت اگر بدانند که آنها را از منافی خریده که سال کامل بر آنها نگذشته، خمس ندارند، ولی اگر بدانند که آنها را با منافی که یک سال بر آنها گذشته خریده، خمس قیمت زمان خریدشان را باید ادا کند و اگر بدانند خانه را در سالی خریده که منفعتی نداشته یا داشته اما بیشتر از مخارج سالش نبوده، خمس قیمت وقت خرید بر او واجب می‌باشد، ولی اگر بدانند منفعت اضافی داشته اما کمتر از قیمت خانه بوده است، باید خمس مقدار اضافی قیمت خانه را پردازد، مثلاً اگر خانه‌ای را به ده هزار دینار بخرد و بدانند که در سال خرید چهار هزار دینار بیش از مخارجش فایده کرده، باید فقط خمس شش هزار دینار را پردازد و اگر بدانند در بعضی از سالها حتی به مقدار مخارج روزانه اش، منفعت نکرده و از منافع سالهای قبل مصرف کرده، واجب است که خمس قیمت مخارج را بدهد. و اگر ندانند که تمام اموال از منافع سال یا تمام آن را از منافع سالهای قبل خریده است، بنابراین خمس بر او واجب نیست ولی بهتر آن است که با حاکم شرع به نصف خمس مصالحه کند. اگر نسبت به بعضی از اموال علم داشته باشد باید طبق علمش عمل کند و نسبت به بعضی دیگر که علم ندارد بنابراین احتیاط باید با حاکم شرع به پرداختن نصف خمس مصالحه نماید، اگر چه بنابر اقوی خمس بر او واجب نیست. اگر اجمالاً بدانند که بعضی از این اشیا را با فایده‌ای که سال بر آن گذشته خریده ولی مقدار آن را ندانند که نصف است یا بیشتر یا کمتر، در این صورت واجب است که با حاکم شرع به نصف خمس مصالحه نماید.

۲- اموالی که از مخارج زندگی روزمره بیشتر است، مثل پول نقد، زمین و غیره، در این فرض، تمام پولی که فعلاً موجود است، خمس دارد، اما غیر پول، اگر مال التجاره باشد قیمت فعلی آن خمس دارد و اگر غیر مال التجاره باشد در صورتی که بدانند با پول خمس نداده، خریده شده تنها قیمت زمان خریدش، خمس دارد و بنابر احوط افزایش قیمتش هم خمس دارد و اگر چنین چیزی را ندانند - چه بدانند که از فواید سال خریده شده یا نه - قیمت فعلیش خمس دارد و اگر بدانند که بخشی از این اموال از فایده سال جاری است، خمسش در آخر سال واجب می‌شود اگر چه احوط این است که خمسش را اکنون بدهد مخصوصاً در صورتی که بدانند تا آخر سال نمی‌ماند. اگر بدانند که در سال‌هایی که خمس نداده منافع و فواید به دست آمده را در مصارف مناسب

حال خود و خانواده‌اش صرف نموده است مثلاً خوراک، پوشاک، هدیه و مسکن تهیه کرده یا در صدقه، زیارت، جایزه، مهمانی، عروسی، نذر، دیه، ادای دین و مانند آن خرج کرده است، در صورتی که بدانند که بر فایده سال نگذاشته است، خمس ندارد و اگر بدانند که سال گذشته است قیمت وقت مصرف آن خمس دارد و اگر ندانند که سال گذشته یا نه، ظاهراً خمس ندارد ولی بهتر است که به نصف خمس باحاکم شرع مصالحه کند و اگر بعضی از سال‌ها یا بعضی از اشیاء را بدون بعضی دیگر بدانند حکمش از این مسأله به دست می‌آید.

اگر بدانند که در تجارت بعضی از سال‌ها ضرر کرده است در صورتی که مقدار آن را معیناً بدانند خمس آن را ضامن است و در صورتی که اجمالاً بدانند خمس قدر متیقن آن را ضامن است و در صورتی که مقدار آن را ندانند یا بدانند که ضرر نکرده است، خمس ندارد.

(مسأله ۱۲۷۰) سر سال عبارت است از پیدا شدن منفعت، ولی انسان می‌تواند سر سال خود را از اول سال به اثنای سال تغییر دهد بشرط اینکه خمس فایده تا وسط سال را پردازد و جایز است که برای فواید آینده سر سال را از ماهی به ماه دیگر تغییر دهد و سر سال خود را سال هجری شمسی یا هجری قمری یا سال میلادی قرار دهد.

(مسأله ۱۲۷۱) اگر چیزی از مخارج سال از قبیل برنج، گندم، جو، لوبیا، روغن، چای، شکر و مانند اینها در آخر سال اضافه شود، باید خمس آن را پردازد.

اگر برای مخارج، در اثنای سال مساوی با مقدار اضافه یا کمتر و بیشتر قرض کند، بنابر احتیاط باید خمس مقدار اضافه را بدهد و آن را استثنا نکند و اگر اعیان اضافی تا سال بعد باقی بماند و بدهکاری را از منافع آن سال ادا نماید، اول باید خمس منافع را بدهد، بعد بدهکاری را با آن ادا نماید.

(مسأله ۱۲۷۲) اگر جنسی را بخرد که به آن نیاز ندارد مثل خانه برای اجاره دادن و به همان مقدار برای مخارجش بعد از پیدا شدن منفعت قرض کند دو حالت متصور است:

۱- اگر جنس مذکور تا آخر سال باقی باشد، احتیاط واجب آن است که خمس آن را خارج کند.

۲- اما اگر بدهی را در سال دوم از منافع همان سال ادا نماید باید اول خمس منافع را بدهد، بعد قرضش را ادا کند.

(مسئله ۱۲۷۳) کسی که خمس سال اول را از منافع سال دوم می‌دهد، واجب است که یا $\frac{۱}{۴}$ منافع را بدل خمس بدهد به این صورت که از هر صد دینار مثلاً بیست و پنج دینار آن را بدل از خمس پردازد، یا اینکه اول خمس منافع را بدهد بعد خمس منافع قبلی را ادا نماید، البته اگر منافع قبلی با حادثه آسمانی یا زمینی تلف شود، پرداخت خمس آن از منافع سال بعد، جزو مخارج به حساب آمده خمس ندارد.

(مسئله ۱۲۷۴) اگر نذر کند که نصف منافع سالانه خود را در کارهای خیر خرج کند، باید به نذرش وفا نماید و اگر پیش از تمام شدن سال به نذرش وفا کند، خمس آن واجب نیست ولی اگر بر آن سال بگذرد خمس آن، واجب است.

(مسئله ۱۲۷۵) اگر شخصی صد دینار سرمایه داشته باشد و دکانی را به ده دینار اجاره کند و لوازمی به ده دینار برای آن بخرد و در آخر سال با کسر اجاره و قیمت لوازم، سرمایه‌اش به صد و پنجاه دینار برسد، فقط لوازم دکان خمس دارد، اما اجاره دکان، اجرت نگهبان، حمال و مالیاتی که به دولت می‌پردازد و سرقفلی، خمس ندارد. البته اگر پرداخت سرقفلی به مالک دکان حقی را برای او ایجاب کند که بتواند آن را از غیر بگیرد، واجب است که در آخر سال خمس آن را خارج کند، که گاهی آن حق بیشتر از سرقفلی، گاهی کمتر و گاهی مساوی است.

(مسئله ۱۲۷۶) اگر سر سال برسد و خمس منافع را ندهد، بعد به تدریج آن را از منفعت سال دوم بدهد، این از مخارج سال دوم حساب نشده بلکه خمس آن واجب است. همچنین اگر با حاکم شرع مصالحه نموده خمس را در ذمه بگیرد، در صورتی که آن را از فواید سال بعد اداء کند، باید خمس آن را بدهد، اگر مال مصالحه در برابر جنس موجود باشد و اگر در برابر جنس تلف شده باشد، خمس ندارد.

(مسئله ۱۲۷۷) اگر سر سال برسد و بعضی از منافع یا تمام آن به صورت قرض در ذمه مردم باشد، چنانچه به دست آوردن آن امکان دارد، باید خمس آن را بدهد ولی اگر امکان ندارد، می‌تواند هر زمانی که آن را وصول کرد، خمسش را بدهد، یا تعداد قرض را محاسبه نموده با اجازه حاکم شرع خمس آن را بدهد و چنانچه قرض در سال بعد وصول شود، مبلغی که اضافه بر تعیین مقدار قرض می‌باشد، از منافع سالی است که قرض را وصول نموده است.

(مسئله ۱۲۷۸) به مجرد کسب فایده خمس تعلق می‌گیرد ولی پرداخت آن را می‌تواند تا

آخر سال به خاطر مصارف احتمالی به تأخیر اندازد و چنانچه بدون جهت فایده را مصرف نماید مثلاً تلف یا اسراف نماید یا هبه کند یا در خرید و فروش به طرف آسان بگیرد که مناسب شأنش نباشد، خمس آن را ضامن است و اگر بداند که در بقیه سال مصرفی ندارد، احوط آن است که فوراً خمس را ادا نماید.

(مسأله ۱۲۷۹) اگر کاسب بعد از به دست آوردن منفعت در اثنای سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس باقی مانده را بدهند.

(مسأله ۱۲۸۰) اگر وارث بداند که مورث او خمس اموال را نداده است، بنابر اقرب واجب نیست خمس او را بدهد، هر چند ادای آن بهتر است و اگر بداند که مورث مال خود را که خمس به آن تعلق گرفته بود، بدون جهت تلف کرده و ذمه او مشغول است، باید خمس را مانند سایر بدهکاری‌ها از اصل ترکه ادا نماید.

(مسأله ۱۲۸۱) اگر کسی به اعتقاد اینکه در تجارت سود کرده، خمس آن را بدهد، بعد معلوم شود که خمس به او تعلق نگرفته، اگر عین مال نزد گیرنده باقی باشد، یا در صورت تلف عین، گیرنده بداند، که خمس در ذمه دهنده نبوده، می‌تواند به او رجوع نماید اما اگر در اول سال فایده کند و خمس آن را بدهد به گمان اینکه مخارج اضافی پیدا نمی‌شود، ولی بعداً معلوم شود که سود برای مصارف جدید او کفایت نمی‌کند، حق ندارد به گیرنده آن مراجعه کند، حتی اگر عین مال باقی باشد.

(مسأله ۱۲۸۲) خمس با تمام اقسامش به نحو مشاع به عین تعلق می‌گیرد، اما مالک می‌تواند خمس را از خود عین یا قیمت آن را از طلا و نقره بدهد، و پرداخت قیمت آن غیر طلا و نقره بدون اجازه حاکم شرع جایز نیست و مالک نمی‌تواند بعد از تمام شدن سال و قبل از پرداخت خمس در عین تصرف کند، بلکه بنابر اظهر در قسمتی از آن هم نمی‌تواند تصرف کند اگرچه مقدار خمس در بقیه باقی باشد، اما اگر خمس را با اجازه حاکم شرع به ذمه بگیرد می‌تواند در آن تصرف نماید.

(مسأله ۱۲۸۳) شریک شدن با کسی که از روی تقصیر یا قصور یا عقیده داشتن به عدم وجوب خمس، یا از روی معصیت و بی‌مبالاتی، خمس نمی‌دهد، اشکال ندارد و کافی است خمس را از سهم خود خارج کند، البته برای شریکیش جایز نیست که در مال تصرف نماید، ولی

خودش می‌تواند خمس آن را پیش از تقسیم فایده، با اجازه حاکم شرع، حساب کند.

(مسئله ۱۲۸۴) اگر بعد از تمام شدن سال، خمس مال را ندهد، تجارت با آن حرام می‌باشد، اما اگر از روی معصیت یا غیر آن، تجارت نماید، اگر طرفش مؤمن باشد معامله صحیح است و خمس به بدل آن مال منتقل می‌شود و اگر عین را به مؤمنی هبه کند، هبه صحیح و خمس به ذمه هبه کننده می‌ماند. بالجمله اگر از کسانی که خمس اموال خود را نمی‌دهند، مالی از طریق معامله یا مجانی به مؤمنی منتقل شود، مؤمن آن را مالک می‌شود و می‌تواند در آن تصرف نماید، زیرا ائمه اطهار علیهم‌السلام تفضلاً این گونه اموال را برای شیعیان خود حلال کرده اند. همچنین شیعیان می‌توانند در اموال آنان تصرف کنند اگر تصرف به نحو اباحه باشد نه به نحو مالکیت و در همه آن موارد مؤمن برنده است و گناه بر گردن کسی است که خمس مالش را نداده اگر مقصر باشد.

مستحق خمس و مصرف آن

(مسئله ۱۲۸۵) خمس در زمان غیبت دو قسمت می‌شود: یک قسمت آن مال امام عصر، حجت منتظر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - می‌باشد و این نصف به خاطر این که مال منصب امام علیه‌السلام است، در زمان غیبت به فقیه جامع شرایط تعلق می‌گیرد و نصف دیگر آن متعلق به ایتام، مساکین و در سفر در مانده‌ای سادات بنی هاشم می‌باشد و در تمام این اصناف، ایمان و در ایتام فقر معتبر است؛ اما در سیدی که در سفر در مانده، فقر در مسافرت کفایت می‌کند، اگرچه در شهر خودش بی‌نیاز باشد و بنا بر احتیاط واجب، سفرش معصیت نباشد و امکان قرض گرفتن و غیره برایش میسر نباشد، و به مقداری که او را به شهرش برساند داده شود. بنا بر اظهر عدالت در هیچ یک از اصناف فوق معتبر نمی‌باشد.

(مسئله ۱۲۸۶) اقوی آن است که به فقیر بیشتر از مخارج سالش داده نشود اما می‌توان آن را بین افراد یک صنف پخش کرد و حتی می‌توان آن را به یک شخص از یک صنف داد.

(مسئله ۱۲۸۷) سید بنی هاشم کسی است که از طرف پدر به هاشم برسد و اگر از طرف مادر به هاشم برسد، دادن خمس به او جایز نیست ولی زکات جایز است، و در هاشمی، فرقی بین علوی، عقیلی و عباسی نیست، اگرچه مقدم داشتن علوی بلکه فاطمی اولی می‌باشد.

(مسئله ۱۲۸۸) کسی که ادعای نسب هاشمی دارد، تنها با شهادت دو نفر عادل یا با شهرت

بین مردم یا هر چیز اطمینان آور دیگر، ثابت می‌شود.

(مسأله ۱۲۸۹) بنا بر اظهر جایز نیست که خمس دهنده خمس را برای نفقه لازم واجب النفقه اش بدهد، البته جایز است که خمس را به واجب النفقه‌ای که نفقه او غیر لازم است، بدهد.

(مسأله ۱۲۹۰) بعید نیست که اختیار سهم سادات مثل سهم امام علیه السلام به دست فقیه جامع شرایط باشد یا الاقل احوط همین است.

(مسأله ۱۲۹۱) نصفی که مال امام علیه السلام است، در زمان غیبت به نایب او یعنی فقیه جامع شرایط می‌رسد، پس یا باید به او داده شود یا برای مصرف آن از او اجازه گرفته شود.

مصرف سهم امام علیه السلام در این زمان اموری است که باعث استحکام دین، ترویج شرع مقدس، نشر احکام و هدایت گمراهان با رعایت اهم و مهم، می‌شود و از مهمترین مصارفش در زمان ما که مبلغان کم شده اند طلابی است که عمرشان را در حوزه‌های علمیه برای تحصیل علوم دینی و هدایت مردم و تعلیم احکام مقدس اسلام صرف می‌نمایند. اظهر آن است که در مصرف خمس به مرجع اعلم مراجعه شود.

(مسأله ۱۲۹۲) اگر در شهری که خمس در آن است مستحق وجود نداشته باشد، می‌تواند آن را به جای دیگر منتقل کند، بلکه با وجود مستحق اگر انتقال از روی سهل انگاری و تسامح در ادای خمس نباشد می‌تواند منتقل کند، اما این انتقال باید با اجازه فقیه جامع شرایط باشد ولی در سهم امام علیه السلام جایز نیست بدون اذن فقیه جامع شرایط در آن تصرف نماید، و اگر انتقال سهم امام علیه السلام بدون اذن حاکم شرع صورت گیرد و در راه تلف شود، ضامن است و بعید نیست که در سهم سادات هم همین حکم جاری باشد. البته اگر فقیه، و کیلی در شهری داشته باشد می‌توان خمس را به او داد، همچنین اگر حاکم شرع مالک را در قبض و کیل نماید تا آن را به او برساند چنانچه در راه انتقال تلف گردد، ضامن نیست.

(مسأله ۱۲۹۳) اگر مالی که متعلق خمس است در غیر شهر مالک باشد، لازم است که در ادای خمس آن سهل انگاری نکند و حکم نحوه انتقالش به شهر فقیه از مسائل گذشته روشن می‌شود.

(مسأله ۱۲۹۴) بنا بر اظهر، مالک باید خمس را از مال خود جدا کرده در مال مخصوص معین کند و اگر جدا کرد معین می‌شود، ولی انتقال آن به مستحق یا فقیه، باید با اذن حاکم شرع باشد،

اما اگر به عنوان وکیل حاکم آن را قبض کند، ذمه‌اش فارغ می‌شود و اگر آن را با اجازه موکلش بدون تفریط و کوتاهی منتقل کند و در راه تلف شود، ضامن نیست.

(مسئله ۱۲۹۵) اگر مالک بخواهد طلب خود را که در ذمه مستحق است، خمس حساب کند، باید از ولی خمس اجازه بگیرد و گرنه جایز نیست.

(مسئله ۱۲۹۶) مالک باید خمس مال خود را از خود عین یا یکی از نقدین بدهد و اگر بخواهد از مال دیگری بدهد، باید از حاکم شرع اجازه بگیرد.

(مسئله ۱۲۹۷) مستحق نمی‌تواند مالی را که به عنوان زکات یا خمس گرفته دوباره به مالک هدیه یا هبه نماید، مگر اینکه مصلحت دینی ایجاب کند.

بیان چند مسئله مورد ابتلاء اهل خمس

مسئله اول - اگر شخصی خانه یا محل تجارتش را چندین سال اجاره دهد، ابتدا باید نقص و خسارتی را که بر آنها وارد گردیده از فایده جبران نماید، و آنچه از اجرت باقی ماند از فایده سال حساب نموده، خمس آن را بپردازد. مثلاً اگر قیمت خانه سی هزار دینار و اجاره آن بیست هزار فرض شود، و خسارت وارده بر خانه ده هزار باشد، باقیمانده اجرت که ده هزار است از فایده سال به حساب می‌آید، که اگر تمام یا بعضی از آن تا آخر سال باقی بماند، خمس آن واجب می‌شود.

مسئله دوم - درختانی را که می‌نشانند، یا برای مخرج است یا برای غیر مخرج و اگر برای مخرج باشد یا بیشتر از مخرج می‌باشد یا نه، هر صورت حکم خود را دارد که بیان می‌شود: اگر برای مخرج باشد و بیشتر از نیازمندیهای او هم نباشد، چنانچه شأن او اقتضای چنین درختانی را داشته باشد، در تمام دوران خمس درختان واجب نیست و اگر شأن او چنین اقتضایی رانداشته باشد باید خمس رشد آنها را تا به حد میوه نرسیده، در آخر هر سال بدهد و وقتی به حد میوه رسید دیگر خمس رشد آنها واجب نیست.

اگر بیشتر از مخرج او باشد، چنانچه این مخرج با شأن او سازگار باشد، خمس زیادی رشد آنها در هر سال واجب است تا اینکه به میوه برسد و پس از آن خمس به میوه اضافی آنها تعلق می‌گیرد، اما اگر مخرج مناسب شأنش نباشد، خمس نمو و رشد درختان در هر سال واجب می‌شود تا به حد میوه برسد.

اگر درختان را برای غیر مخارج نیز بنشانند دو حالت دارد:

۱- به هدف تجارت و خرید و فروش اعیان و منافع دیگر آنها می‌نشانند.

۲- به قصد انتفاع از اعیان آنها در ساخت ساختمانها و غیره.

در هر دو حالت خمس نمو در هر سال واجب است، ولی در فرض اول خمس اضافه قیمت آنها در هر سال واجب می‌باشد و در فرض دوم بنابر اقرب خمس افزایش قیمت واجب نیست، اگر چه احتیاط بهتر است.

مسأله سوم - اگر درختان بزرگ شوند ولی قیمت بازار آنها پایین بیاید، خسارت با رشد و نمای درختان جبران نشده، بنابر اقرب خمس نمو آنها واجب است.

مسأله چهارم - اگر شخصی مالک زمین زراعتی باشد، چند حالت دارد:

۱- زمین از طریق ارث به او رسیده است.

۲- با احیای آن شرایط استفاده و بهره برداری را فراهم نموده است.

۳- زمین را به خاطر انتفاع و استفاده خریده است.

در حالت اول خمس زمین واجب نیست و در حالت دوم اگر با شأن او سازگار باشد، خمس ندارد و اگر نه تماماً یا بعضاً خمس به آن تعلق می‌گیرد و حکم حالت سوم مانند حکم حالت دوم می‌باشد. البته اگر قیمت آن متعلق خمس بوده، واجب است که خمس آن را خارج کند.

مسأله پنجم - مالک می‌تواند خمس سال گذشته را از منافع سال بعدی بدهد به شرطی که اول خمس منافع بعدی را بدهد، بعد آن را عوض خمس فایده سال قبل بپردازد و این باید با اجازه ولی خمس باشد. یا اینکه $(\frac{1}{4})$ منافع را بدهد که در این صورت از هر دو خمس کفایت می‌کند.

مسأله ششم - اگر اعیانی از قبیل باغ یا خانه، زمین، ماشین را در ذمه برای غیر مخارج بخرد، چنانچه در وقت خرید فایده‌ای داشته باشد و قیمت آنها را از همان فایده پرداخت کند، این اعیان از فایده سال حساب می‌شود و باید خمس آن را با قیمت فعلی در آخر سال بدهد و اگر در زمان خرید فایده‌ای نداشته و فایده بعد از خرید محقق شود، جایز نیست قیمت آنها را از فایده متأخر ادا کند، مگر بعد از آنکه خمس فایده متأخر را بدهد.

مسأله هفتم - شخصی که چهارپایان را با خریدن یا هبه و بخشش مالک شود، چند حالت

دارد:

- ۱ - شأن او اقتضا دارد که برای تأمین نیازمندیهایش چهارپایانی داشته باشد، در این حالت چیزی بر او واجب نیست، مگر اینکه بیشتر از نیازش باشد که خمس اضافه را باید بدهد.
- ۲ - هدف از جمع کردن آنها این است که در آینده از آنها فایده ببرد، بدون اینکه شأن او چنین چیزی را اقتضا کند، در این صورت باید خمس همه را در آخر سال حساب کند.
- ۳ - هدف از آن خرید و فروش و تجارت است، چنانچه جایگاه اجتماعی او چنین اقتضائی داشته که اگر کارگر باشد نقص واهانت برای او حساب شود، خمس ندارد و الاً به تمامی آنها خمس تعلق می گیرد.

مسأله هشتم - احتیاط واجب آن است که نیت قربت در دادن خمس ترک نشود.

امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر از بزرگترین و والاترین واجبات دینی است و خداوند متعال می فرماید: «و باید از میان شما گروهی (مردم را) به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وا دارند و از زشتی باز دارند و آنان همان رستگارانند».

بنا به فرمایش قرآن کریم باید در هر زمانی گروهی وجود داشته باشد که مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر را بر دوش داشته باشد و مسئولیت جهاد اعتقادی و فکری را در راه خداوند متعال از راه تفقه در دین و نشر آن به بلاد اسلام به عهده بگیرد و اینها دانشمندان امت اند که این مسئولیت را پذیرفته، به نشر افکار و احکام اسلامی در بین مسلمانان از راه چاپ و نشر کتب اسلامی و فرستادن مبلغ برای آنان و غیر آن می پردازند، کما اینکه مؤمنان و مسلمانان باید از آنان قبول نموده، تماشاگر نباشند. مراد آیه مبارکه تبلیغ مطلق احکام اسلامی بوده، ارشاد جاهلان را نیز شامل می شود، و از طرف دیگر وظیفه امت اسلامی این است که به معروف امر کند و از منکر، فساد و ظلم، نهی نماید تا جامعه ای عادل و امن ایجاد شود، چنان که حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «چگونه خواهید بود اگر زن های شما فاسد و جوانان فاسق شوند و شما امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید؟ سؤال شد: آیا چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد؟ پیامبر ﷺ فرمود: بله، چطور خواهید بود اگر امر به منکر کنید و نهی از معروف! سؤال شد: یا رسول الله! آیا چنین چیزی رخ خواهد داد؟ حضرت (صلی الله علیه و آله) پاسخ داد: آری و از این بدتر چگونه خواهید بود آن زمان که معروف را منکر و منکر را معروف ببینید؟».

نیز از آن حضرت ﷺ نقل شده که: «امر به معروف واجبات را سر پا، و راهها را امن، کار و کسب را حلال، ستمکاری را منع و زمین را آباد می کند و حق مظلوم را از ظالم می گیرد. مادامی که امت من امر به معروف و نهی از منکر نموده، بر نیکی کمک می نمایند، در خیر و خوبی می باشند، اگر چنین نکردند، بر کتفا از آنان سلب و بعضی از آنها بر بعضی دیگر مسلط می شوند، در

حالی که برای آنها در زمین و آسمان یاوری نیست» و احادیث فراوان دیگری در این مورد وجود دارند که هر کدام بر اهمیت این موضوع تأکید دارند.

(مسأله ۱۲۹۸) امر به معروف و نهی از منکر واجب کفائی است و اگر یکی به آن اقدام کند از دیگران ساقط می‌شود و اگر هیچ کس به آن اقدام نکند، همه گناهکار و مستحق عقاب می‌باشند.

(مسأله ۱۲۹۹) اگر معروف مستحب باشد، امر به آن نیز مستحب می‌باشد و اگر به آن امر کند مستحق ثواب خواهد بود و اگر امر نکند، عقاب و گناهی نخواهد داشت.

شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر

۱- شخص که می‌خواهد امر به معروف و نهی از منکر کند باید معروف و منکر را در شرع مقدّس بشناسد، کسی که نمی‌داند آنچه را مکلف انجام داده معروف است یا منکر بر او واجب نیست که امر به معروف و نهی از منکر کند.

۲- احتمال بدهد که امر و نهی تأثیر دارد و اگر این احتمال وجود نداشته باشد، امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست.

۳- شخص گناهکار بر معصیت اصرار داشته باشد. چنانچه علامتی باشد که نشان دهد، گناهکار گناه را بدون امر به معروف و نهی از منکر ترک می‌کند، یا آن را احتمال دهد، واجب ساقط می‌شود. نیز اگر دیده شود که کسی واجبی را ترک کرده، یا حرامی را مرتکب شده است و فهمیده نشود که بر ترک واجب یا ارتکاب حرام اصرار دارد یا از آن منصرف شده و پشیمان است، امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست. اما کسی که می‌خواهد - اگر چه برای بار اول - معروف را ترک کند و منکر را مرتکب شود، واجب است که به معروف امر و از منکر نهی شود.

۴- اگر به خاطر اشتباه در موضوع یا حکم یا از روی اجتهاد یا تقلید، منکری را انجام دهد یا معروفی را به اعتقاد اینکه مباح بوده ترک نماید، چیزی واجب نیست، البته اگر معروف و منکر از مواردی باشد که شارع به آن اهمیت می‌دهد، امر و نهی از باب ارشاد و راهنمایی واجب است.

۵- اگر تأثیر امر و نهی محرز نباشد و از جانب دیگر بداند یا احتمال دهد که موجب ضرر جانی، مالی و آبروریزی برای خودش یا سایر مسلمانان می‌شود، واجب نیست و در ضرر فرقی نمی‌کند.

کند یقینی باشد یا احتمالی عقلایی، اما اگر تأثیر آنها محرز باشد، باید اهم را مراعات کند، اگرچه علم یا گمان به ضرر داشته باشد.

(مسأله ۱۳۰۰) بنا بر ظاهر وجوب امر به معروف و نهی از منکر اختصاص به گروه خاصی ندارد؛ بلکه با وجود شرایط، عالم و غیر عالم، عادل و فاسق شاه ورعیت، غنی و فقیر باید امر به معروف و نهی از منکر کنند.

مراتب امر به معروف و نهی از منکر بنا بر مشهور

اول - انکار به قلب، یعنی با کاری ناراحتی خود را از انجام شدن منکر و ترک شدن معروف یا از خود شخص گناهکار اظهار نماید، مانند دوری جستن، حرف نزدن، قهر کردن و مانند آنها.

دوم - امر و نهی کردن با زبان، به صورت موعظه و نصیحت و بیان عقاب و عذاب خداوند نسبت به گناهکاران و ثواب و نعمت خدا نسبت به اطاعت کنندگان و...

سوم - امر و نهی با دست، مثل زدن شدید با دست که مانع معصیت گردد.

در هر یک از این مراتب، مراتبی شدید و ضعیف قرار دارد که بنا بر مشهور باید ترتیب مراعات شود، اگرچه ظاهراً دو قسم اول در یک مرتبه هستند، بنابراین شخص مخیر است هر کدام را که احتمال تأثیر دارد انتخاب نماید یا بین هر دو جمع کند. اگر مقصود با دو مرتبه قبلی به دست نیاید، باید از مرتبه سوم بهره بگیرد و لازم است در این مرتبه نیز ترتیب ملاحظه شود و با کفایت مرتبه خفیف، نیاید از مرتبه شدید استفاده شود.

(مسأله ۱۳۰۱) اگر مراتب مذکور مؤثر نیفتد، کشتن، مجروح کردن، شکستن عضو و معیوب کردن آن بنا بر اقوی جایز نیست و اگر زدن منجر به جرح و شکستن عضو گردد چه عمدی باشد چه سهوی احکام ضمان بر او جاری شده و ضامن است، البته اگر در معصیت مفسده‌ای مهمتر از زخمی شدن یا کشتن باشد، امام علیه السلام و نایب او می‌توانند به این کار اقدام کنند.

(مسأله ۱۳۰۲) وجوب امر به معروف و نهی از منکر نسبت به اعضای خانواده تأکید شده، لذا اگر شخص ببیند که آنها در انجام دادن واجباتی مانند نماز و اجزا و شرایط آن یا در وضو گرفتن تنبلی می‌کنند یا طهارت و نجاست را رعایت نمی‌کنند، باید به ترتیبی که ذکر شد امر نماید تا آنها را بطور صحیح بجا آورند. نیز اگر در محرمات از آنها سهل انگاری در غیبت و تجاوز به حقوق

یکدیگر و مانند آن ببیند، واجب است که آنان را از منکر نهی کند تا دست از معصیت بردارند. (مسأله ۱۳۰۳) اگر بداند که معصیت بطور اتفاقی سرزده و اصرار بر آن ندارد ولی توبه نمی کند، اگر فاعل ملتفت باشد، واجب است که او را به توبه امر کند، چون توبه از واجبات است و ترک آن گناه کبیره است، اما اگر فاعل غافل باشد، احتیاط مستحب است که به توبه امر کند. یکی از بزرگان فرموده است: «از بزرگترین مصادیق امر به معروف و نهی از منکر و بالاترین و محکمترین آن نسبت به رهبران دینی، امر به معروف و نهی از منکر عملی است به این شکل که خودشان لباس معروف را - چه واجب چه مستحب - بپوشند و لباس منکر را - چه حرام، چه مکروه - از تن درآورند و نفس خود را از اخلاق بد، پاک و به اخلاق نیکو کامل نمایند که این کار عملی خصوصاً اگر باموعظه و گفتار همراه گردد، موجب رغبت و ترس از خدا می شود».

یادآوری چند مطلب

الف - نمونه‌هایی از معروف

اول: تمسک به خدای متعال، که فرموده است: «کسی که به خدا تمسک کند، به راه راست هدایت شده است». امام صادق علیه السلام نیز فرموده است: «خداوند عزّ و جلّ به داود وحی نمود، اگر بنده من به غیر از من به کسی دیگر تمسک نکند این را از تبت او می شناسم، سپس اگر آسمان و زمین و کسانی که در آن هستند او را بفریبند، من راه خروج از بین آنها را برای او باز می کنم».

دوم: توکل بر خدای مهربان، خدایی که به مصالح خلق و برآوردن نیازهای آنان دانا و تواناست چنان که فرموده است: «کسی که بر خدا توکل کند، خدا او را کفایت می کند».

سوم: گمان خوب داشتن به خدای متعال، از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که: «قسم به خدایی که معبودی جز او نیست، اگر بنده مؤمن به خداوند گمان نیکو داشته باشد خداوند طبق آن عمل می کند، چون خداوند بخشنده است و حیا می کند که با گمان خوب و امید بنده مؤمن خود مخالفت نماید، پس به خدا حسن ظن و رغبت داشته باشید».

چهارم: صبر در برابر سختیها و معصیت خداوند، زیرا خداوند می فرماید: «تنها به صابران اجر بی حساب داده می شود».

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است: «صبر کن چون در صبر بر آنچه کراهت داری، خیر بسیاری

است و بدان که پیروز شدن با صبر همراه است و گشایش با گرفتاری، راستی که با هر دشواری آسانی است».

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «صبر دو گونه است، صبر در مصیبت که نیکو و زیباست و نیکوتر از آن صبر در چیزی است که خداوند متعال بر تو حرام نموده است».

پنجم: عفت، امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: «نزد خداوند عبادتی بهتر از عفت شکم و دامن نیست» و احادیث فراوانی در این زمینه وارد شده است.

ششم: حلم و بردباری، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «خداوند با نادانی هرگز کسی را عزت نمی دهد و با بردباری هرگز کسی را خوار نمی کند».

امام رضا علیه السلام می فرماید: «مرد، عابد نخواهد بود مگر آنکه بردبار باشد».

هفتم: تواضع، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: «کسی که برای خدا تواضع کند، خداوند مقام او را بالا می برد و کسی که تکبر کند، خداوند او را خوار می کند و کسی که در زندگی میانه روی پیشه کند، خداوند روزی او را می دهد و کسی که تبهذیر و اسراف روا دارد، خداوند او را محروم خواهد نمود و کسی که زیاد به یاد مرگ باشد، خداوند متعال او را دوست خواهد داشت».

هشتم: توجه به عیب خود و چشم پوشی از عیب دیگران. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «خوش به حال کسی که ترس خدای عزوجل، او را از ترس مردم بازداشته است و خوشا به حال کسی که عیب خودش او را از عیب دیگران، باز داشته است».

نهم: اصلاح نفس وقتی که به بدی میل پیدا کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «کسی که امور پنهانش را اصلاح کند، خداوند امور آشکار او را اصلاح خواهد کرد و کسی که برای دین کار کند، خدا دنیایش را کفایت می کند و کسی که رابطه بین خود و خدا را نیکو نماید خدا رابطه او و مردم را نیکو خواهد کرد».

دهم: زهد به دنیا و ترک رغبت به آن، حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که در دنیا زهد ورزد، پروردگار حکمت را در دل او استوار و زبانش را بدان گویا گرداند و عیوب دنیا و درد و درمان آن» را بدو بنمایاند و او را سالم از دنیا به سرای سلامت برد».

ب - نمونه‌هایی از منکر

اول: غضب، رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «غضب، ایمان را فاسد می‌کند همان طوری که سرکه، عسل را».

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «غضب، کلید هر بدی است».

امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید: «انسان خشمگین می‌شود و راضی نمی‌گردد تا اینکه (با ادامه دادن آن) به دوزخ درآید. بنابراین هرگاه کسی بر قوم خویش، خشم گرفت اگر ایستاده بود، بی‌درنگ بنشیند که این کار، پلیدی شیطان را از او می‌زداید و هرگاه کسی بر خویشاوندی، خشم گرفت به او نزدیک شود و لمسش کند، زیرا خویشاوند اگر لمس شود، آرام می‌گیرد».

دوم: حسد، امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «همانا حسد ایمان را می‌خورد، همان گونه که آتش هیزم را» و احادیث زیادی در این باب وارد شده است.

سوم: ظلم و ستم، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «کسی که ظلم کند خودش یا اولادش و یا اموالش به آن گرفتار خواهد شد».

چهارم: شر و ضرر رساندن، پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: «در پیشگاه خداوند در روز قیامت بدترین مردم کسانی هستند که به خاطر دفع شرشان، گرامی داشته شوند».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «کسی که مردم از زبان او بترسند در آتش است»، و فرمود: «مبغوض ترین خلق خدا بنده‌ای است که مردم از زبان او بترسند» و ما به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

معاملات

احکام خرید و فروش

مقدمه

تجارت فی الجمله و به خودی خود از مستحبات مؤکد است، ولی گاهی برای انجام دادن کار دیگر مستحب می شود و از باب مقدمه برای واجب یا مستحب، احیاناً واجب می گردد و گاهی نیز به خودی خود، یا به خاطر چیز دیگری مکروه، یا حرام می شود. تجارت حرام بر چند قسم است که در ضمن چند مسأله بیان می شود:

معاملات باطل و حرام

(مسأله ۱۳۰۴) تجارت شراب و باقی مسکرات، مردار، سگ غیر شکاری و خوک، حرام و باطل می باشد چه به صورت خرید و فروش باشد چه عوض اجرت در اجاره یا عوض کار در جعاله یا عوض طلاق خلعی یا مهر در نکاح، ولی بقیه چیزهای نجس، چنانچه منفعت حلال و قابل توجه داشته باشند - مانند استفاده از مدفوع برای کود در کشاورزی و خون برای تزریق - فروش، هبه و هر نوع معاوضه با آنها جایز است.

(مسأله ۱۳۰۵) فروش اعیان نجس مانند مردار، شراب، خوک و سگ غیر شکاری جایز نیست، زیرا این اعیان نجس از نظر شارع مال محسوب نمی شوند و اگر کسی آنها را در اختیار داشته باشد شرعاً بر آنها حق پیدا نمی کند، اگر چه احتیاط آن است که دیگران نیز مزاحم آن شخص نشوند.

(مسأله ۱۳۰۶) فروش مردار پاک، مانند مردار ماهی و ملخ اگر در عرف و نزد عقلاء منفعت

حلال و قابل توجه داشته باشد، جایز می‌باشد، اگرچه احتیاط ترک آن است.

(مسئله ۱۳۰۷) فروش اجزای مردار که روح در آن ندمیده باشد اگر منفعت حلال و قابل توجه داشته باشد، جایز است.

(مسئله ۱۳۰۸) فروش مدفوع انسان برای کود دادن زراعت و روغن مردار برای روشنایی یا روغن مالی و خون برای رنگ آمیزی، چون نزد عقلاء و عرف منفعت قابل توجه به حساب می‌آید ظاهراً جایز است.

(مسئله ۱۳۰۹) فروش فضله و بول پاک، جایز می‌باشد.

(مسئله ۱۳۱۰) چیزهای مانند شیر، عسل، روغن و مانند اینها اگر با نجس ملاقات کرده، نجس شوند فروش و معاوضه با آنها چنانچه منفعت حلال و قابل توجه نزد عرف و عقلاء داشته باشد جایز است و در صورت عدم منفعت، احتیاط مستحب در ترک و فروش و معاوضه با آنها است و در هر دو صورت بر فروشنده واجب است که نجاست را به خریدار بگوید.

(مسئله ۱۳۱۱) خرید و فروش آلات لهو - مانند نی، تار، صلیب، طبل، صفحه گرامافون، نوارهای ترانه و مانند آن - و آلات قمار مانند شطرنج به قصد حرام، یا برای اشاعه و ترویج آن، حرام است. ولی خرید و فروش و ساخت و تعمیر دستگاه گرامافون، ضبط صوت، رادیو و تلویزیون و مانند آن که از آلات مشترک می‌باشند و می‌توان اخبار و قرآن و تعزیه را از آن شنید جایز می‌باشد، البته استفاده از تلویزیون در مواردی که شرعاً حرام است، مانند دیدن فیلم‌های مبتذل که شهوت را تحریک و موجب فساد اجتماعی و خانوادگی می‌شود جایز نیست، ولی برای دیدن فیلم‌های علمی مفید جایز است، بنابراین حرمت فقط مختص استعمال در جهت لهوی است که موجب تحریک شهوت شیطانی می‌شود، اما فروش و استفاده از ضبط صوت مانعی ندارد.

(مسئله ۱۳۱۲) هم چنان که فروش آلات لهوی حرام است، ساخت و تعمیر و گرفتن اجرت در قبال آنها نیز حرام می‌باشد، ولی شکستن و تغییر شکل آنها بنا بر اقرب واجب نیست گرچه نابود کردن آنها موافق احتیاط است، اما فروش مواد آنها مانند چوب، مس و آهن جایز است، حتی اگر اطمینان نداشته باشد که خریدار اقدام به شکستن و تغییر شکل آنها خواهد کرد.

(مسئله ۱۳۱۳) معامله کردن با پول غیر رایج برای فریب مردم، حرام است ولی چنانچه طرف دیگر بدانند یا صاحب پول، واقعیت را بیان نماید، جایز و صحیح است و بنا بر اظهر نابود کردن آنها

واجب نیست.

(مسأله ۱۳۱۴) فروش درندگان مانند گربه، شیر، گرگ و امثال آنها، همچنین حشرات مانند زالو، کرم ابریشم، زنبور عسل، حیوانات مسخ شده مانند فیل و نظایر آن، در صورتی که منفعت حلال و قابل توجهی داشته، یا نزد عرف و عقلا مالیت داشته باشند - بلکه مطلقاً - جایز می‌باشد.

(مسأله ۱۳۱۵) مقصود از منفعت حلال و قابل توجه داشتن فایده‌ای است که عقلاء مال را به خاطر آن نگه دارند و فرق نمی‌کند که آن فایده، در حال اختیار به درد انسان بخورد یا در حال اضطرار مثل دوا و دارو.

(مسأله ۱۳۱۶) فروش ظرفهای طلا و نقره برای زینت یا برای نگهداری، بلکه بنا بر اظهر برای استفاده در غیر خوردن و آشامیدن، مانعی ندارد و حتی فروش آنها به کسی که در خوردن و آشامیدن استفاده کند، بنا بر اقرب جایز است.

(مسأله ۱۳۱۷) فروش قرآن به کافر جایز و صحیح است خصوصاً اگر هدف کافر از خرید قرآن آگاهی به معارف اسلامی و احکام آن باشد، بلکه قراردادن قرآن در اختیار کافر برای ارشاد و هدایت و آگاهی او به اسلام و معارف آن مانعی ندارد، البته اگر موجب بی‌احترامی و هتک منزلت و کرامت قرآن گردد، جایز نیست. اما فروش کتابهایی که در آنها آیات قرآنی و دعا وجود دارند، همچنین کتب احادیث معصومان علیهم‌السلام به شخص کافر جایز است، بلکه اگر آنها را در دسترس کافر نیز قرار دهد مانعی ندارد.

(مسأله ۱۳۱۸) فروش انگور و خرما برای ساختن شراب یا چوب برای ساختن بت یا آلت لهو، حرام است، چه این توافق را در ضمن معامله انجام داده باشند چه در خارج آن، ولی اگر بفروشد و شرط حرام کند، معامله صحیح و شرط باطل است. همچنین اجاره دادن خانه برای فروش و نگهداری شراب، یا ساختن چیز حرام، حرام و باطل می‌باشد و همین طور اجاره دادن کشتی و حیوانات و هر وسیله نقلیه دیگر برای حمل شراب، حرام و باطل است و گرفتن بها و اجرت نیز حرام می‌باشد. البته فروش انگور به کسی که می‌داند او شراب درست می‌کند، یا اجاره مکانی که می‌داند او در آن شراب نگهداری می‌نماید، یا کار حرامی انجام می‌دهد، بدون توافق قبلی یا در ضمن معامله و اجاره، بنا بر اظهر جایز است.

(مسأله ۱۳۱۹) ساختن مجسمه انسان و حیوان حرام است، اما ساختن مجسمه درخت، خورشید

وماه که روح ندارند، مانعی ندارد، ولی نقاشی انسان یا حیوان بر دیوار، بالش، چوب و درخت جایز می‌باشد، اگرچه احوط ترک آن است، بنابراین اجرت مجسمه سازی حرام ولی اجرت نقاشی حلال است هم چنان که گرفتن عکس با دوربین مانعی ندارد، اما ساختن مجسمه بدون سر بعید نیست که جایز باشد، البته ساخت مجسمه بصورت نشسته یا به صورتی که دستها را به پشت گذاشته یا مانند آن که مجسمه کامل حساب شود، ظاهراً حرام است. همچنین ساخت مجسمه بدون دست یا پا که نیز نقص آن در زنده بودن دخالت ندارد حرام است. اما نگهداری نقاشی و فروش آن جایز است، ولی اگر به صورت مجسمه یا صاحبان روح باشد کراهت دارد.

(مسئله ۱۳۲۰) غناء حرام است و آن عبارت است از صدایی که به کیفیت و لهجه مخصوص مجالس لهو ادا شود، البته در شرع حدّ معینی برای مفهوم آن مشخص نگردیده، لذا ملاک، صدق عرفی آن است. در حرمت غنا فرقی نیست که در خواندن قرآن، دعا، مرثیه یا غیر اینها به کار رود و اگر قرائت و خواندن با لهجه فصیح و صدای زیبا بدون کیفیت و ضمیمه‌های لهوی باشد، غنا محسوب نمی‌شود، حتی اگر موجب هیجان و تحریک شنونده و لذت بردن معنوی او بشود، البته اگر این صدا برای کسی موجب تحریک جنسی شود، گوش دادن او به آن حرام است، نه از جهت آنکه آن صدا غنا است، بلکه از جهت تحریک و تهییج شهوت، پس گوش دادن به صدایی که عنوان غنا را ندارد بدون تحریک شهوت جایز می‌باشد، اما به خاطر رعایت احتیاط ترک آن بهتر است.

غنا و آواز خواندن زنان در مجالس عروسی با سه شرط حرام نیست:

اول - آن صدا با حرام دیگر از قبیل کوبیدن بر طبل و سخن باطل همراه نباشد.

دوم - مردان در مجلس زنان حضور نداشته باشند.

سوم - صدای آنان به گونه‌ای که موجب تحریک شهوت گردد شنیده نشود.

(مسئله ۱۳۲۱) کمک به ظلم ظالم بلکه در هر حرام دیگر، حرام می‌باشد، ولی کمک به مباحات و طاعات ظالم مانعی ندارد، بنابراین همه کارمندان دولت از یاوران ظالمان محسوب نمی‌شوند، البته کسانی که در ستم به آنان یاری دهند گناهکار خواهند بود.

(مسئله ۱۳۲۲) بازی با آلات قمار مانند شطرنج، دومینو، تخته نرد و غیر آنها که برای این کار ساخته شده اند، مطلقاً حرام است، چه بُرد و باخت داشته یا نداشته باشد، و برنده، مالک پول

بازنده بشود یا نشود، ولی بازی با آلات غیر قمار تنها با رهن حرام است نه مطلقاً، مانند گرو گذاشتن در بازی فوتبال و وزنه برداری، کشتی، پرش و مانند آن که گرفتن گرو آن حرام می باشد.

(مسأله ۱۳۲۳) جادوگری و یادگرفتن و یاددادن و کسب با آن، حرام است و مقصود از جادوگری چیزی است که به سبب غلبه بر بینایی یا شنوایی یا غیر آن انسان را دچار وهم و خیال کند، ولی تسخیر جنّ و فرشتگان و انسان از مصادیق سحر و جادو نمی باشد، اما چنانچه تسخیر به کسی که مورد تسخیر قرار گرفته ضرر برساند حرام خواهد بود.

(مسأله ۱۳۲۴) قیافه شناسی حرام است، و آن عبارت است از اینکه کسی به استناد نشانه های خاصی که در نزد شرع اعتبار ندارند، به دیگری ملحق شود و چون این نشانه ها مفید شک یا گمان است ملحق کردن و نسبت دادن به صورت جزم و یقین، حرام می باشد.

(مسأله ۱۳۲۵) شعبده عبارت است از اینکه امور غیر واقعی را به سبب حرکت سریع و خارج از حدّ معمول در چشم مردم به صورت واقع جلوه دهد، اگر بر آن عنوان حرامی مثل ضررزدن به مؤمن یا هتک حرمت او و مانند اینها مترتب گردد حرام است و گرنه حرمتی ندارد.

(مسأله ۱۳۲۶) خیر دادن از غیب به ادّعی در یافت خبر از جنّ، حرام است اما خبر دادن از غیب به صورت احتمال، با استناد به بعضی قرائن و نشانه های پنهانی و با اعتماد به صحت و درستی آنها، اشکال ندارد.

(مسأله ۱۳۲۷) نجش بنا بر احوط حرام است، و آن عبارت است از اینکه شخصی بدون قصد خرید، وارد معامله کسی دیگر شده، قیمت کالا را بالا ببرد چه با صاحب آن توافق داشته یا نداشته باشد.

(مسأله ۱۳۲۸) منجمی یا خبر دادن از حوادثی مثل ارزانی و گرانی، سرما و گرما، بارانی و صاف بودن هوا و امثال آن، با استناد به حرکت های فلکی و حالاتی که بر ستارگان از اتصال یا انفصال یا نزدیکی بین آنها عارض می شود به صورت گمان و احتمال جایز است، اما خبر به صورت جزم و یقین جایز نمی باشد، مگر اینکه خبر مستند به وسایل علمی جدید و حساب های دقیق فلکی اطمینان آور باشد.

(مسأله ۱۳۲۹) غشّ در معامله حرام است. از رسول خدا(ص) روایت شده است که حضرت

فرمود: «هر که برادر مسلمانش را فریب دهد خداوند برکت روزی را از او می‌گیرد و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش واگذار می‌کند». غش عبارت است از اینکه جنس مرغوب را با نامرغوب مخلوط نماید، یا آب به شیر اضافه نماید، یا روی سبزیها آب بریزد تا مشتری گمان برد که تازه هستند، یا آهن را با نقره و طلا آب دهد تا خریدار گمان کند که آن آهن، طلا یا نقره است. همچنین اگر عیب ظاهر باشد ولی فروشنده به خریدار اعلام نکند و مشتری هم بر اساس اعتمادی که به فروشنده دارد بدون اینکه کالا را ببیند تا عیش ظاهر شود آن را بخرد، عدم اعلام فروشنده غش است.

(مسئله ۱۳۳۰) اگر چه غش حرام است، ولی موجب بطلان معامله نمی‌شود، البته مشتری حق خیار دارد، مگر در فروش چیزهایی که با طلا یا نقره آب کاری شده که فروش اشیای آبکاری شده به عنوان طلا، نیز در جاهایی که غش موجب اختلاف جنس گردد، معامله باطل و بهای آن بر فروشنده حرام می‌باشد.

(مسئله ۱۳۳۱) اجاره بر عباداتی که خود اجیر شرعاً مکلف به انجام آن است، صحیح نیست، چه آن عبادات واجب باشد چه مستحب، عینی باشد یا کفایی، بنابراین اگر شخصی را برای نمازهای یومیه یا نافله‌های آن یا روزه ماه مبارک رمضان یا حج واجب یا غسل دادن و کفن کردن و نماز خواندن بر اموات و مانند آنها اجیر نماید، اجاره باطل و اجیر باید آن عبادات را از طرف خود به جای آورد، ولی اگر کسی را اجیر کند که عبادت را به نیابت مشروع از فرد دیگری انجام دهد، اجاره جایز است. همچنین اجرت گرفتن در واجبات غیر عبادی مانند معالجه بیمار و واجباتی که نظام جامعه بر آنها توقف دارد، مانند آموزش بعضی علوم کشاورزی، صنعتی و پزشکی، جایز می‌باشد. نیز اجرت گرفتن برای آموزش حلال و حرام در صورتی که مورد نیاز و ابتلا باشد، بنابر اظهر صحیح می‌باشد اگر چه ترک آن بهتر است، ولی چنانچه محل ابتلا نباشد اجاره گرفتن اشکالی ندارد.

(مسئله ۱۳۳۲) نوحه سرایی به صورت دروغ بر مرده حرام است، ولی اگر راست باشد، اشکالی ندارد.

(مسئله ۱۳۳۳) بدگویی و ذکر عیوب مؤمن حرام است، ولی بدگویی و ذکر عیوب غیر مؤمن و منافق بدعت گذار جایز می‌باشد تا بدعت او مورد عمل قرار نگیرد.

(مسأله ۱۳۳۴) فحش و ناسزاگفتن حرام است. آن عبارت است از گفتاری که موجب هتک و تحقیر شخص دیگر گردیده، کرامت او را از بین ببرد و از این قبیل است چیزی که تصریح به آن در صحبت با مردم قبیح باشد، به شرطی که از مصادیق ناسزاگویی باشد و مستلزم بی احترامی به دیگران محسوب شود و در غیر این صورت حرمتی نخواهد داشت.

(مسأله ۱۳۳۵) رشوه گرفتن بر قضاوت حرام است چه قضاوت بر حق باشد چه بر باطل، ولی دادن رشوه برای گرفتن حقی از ظالم جایز است، گرچه گرفتن آن بر ظالم حرام می باشد.

(مسأله ۱۳۳۶) نگهداری کتب ضلال - در صورتی که احتمال بدهد که خود یا دیگری را به گمراهی می کشد، همچنین فروش و پخش آنها حرام است، ولی اگر از این جهت در امان باشد یا مصلحت مهمتری داشته باشد نگهداری آنها جایز خواهد بود.

(مسأله ۱۳۳۷) پوشیدن طلا حتی به صورت انگشتر و مانند آن، برای مرد حرام است ولی زینت کردن با آن بدون پوشیدن، مانند روکش جلو دندانها ظاهراً مانعی ندارد.

(مسأله ۱۳۳۸) دروغ گفتن حرام است. دروغ عبارت است از خبر دادن به چیزی که واقعیت ندارد چه به صورت جدی باشد چه شوخی، البته اگر به صورت شوخی خبر دهد اما قصد حکایت و خبر دادن نداشته باشد مانعی ندارد، همچنان که توریه اشکالی ندارد؛ توریه عبارت است از اینکه مقصود گوینده معنایی باشد غیر از آنچه از ظاهر جمله فهمیده می شود. همچنین دروغ گفتن برای دفع ضرر از خود و شخص مؤمن جایز می باشد، بلکه قسم دروغ نیز در این صورت جایز است، همان طوری که دروغ گفتن برای اصلاح میان مؤمنان جایز می باشد، ولی احتیاط مستحب آن است که در دو مورد اخیر به صورت عدم امکان توریه اکتفا شود، اما وعده دروغ دادن ظاهراً جایز است، اگرچه کراهت شدید دارد، البته اگر هنگام وعده، بنا داشته باشد که به آن وفا نکند ظاهراً حرام است، همچنین بنا بر اظهار از وعده ای که به همسرش می دهد و نمی خواهد به آن وفا کند، باید اجتناب نماید.

(مسأله ۱۳۳۹) قبول سرپرستی امور از سوی سلطان جور حرام است، مگر آنکه به مصالح مؤمنان عمل کند و خلاف شرع مرتکب نشود، نیز جایز است، در صورتی که حاکم ظالم او را برای پذیرفتن ولایت و تصدی امور مجبور کند، به نحوی که اگر نپذیرد به او یا بستگانش - مانند پدر، برادر و فرزند - ضرر جانی یا مالی برسد. اما اگر ضرر سلطان جور قابل تحمل باشد و قبول

سرپرستی مفسده بیشتر برای اسلام و مسلمان داشته باشد قبول سرپرستی و ولایت جایز نیست. (مسأله ۱۳۴۰) مالیاتی که سلطان مخالف که ادعای خلافت عامه را دارد چه به صورت نقد و چه به صورت سهم از زمین و درخت می گیرد، همچنین مالی را که به عنوان زکات بر می دارد، خریدن و مجانی گرفتن آن اموال از او جایز است و ذمه مالک در صورتی که مجبور باشد و نتواند امتناع کند بری می شود، همچنین اگر خود دولت نگیرد و شخص دیگری را به مالک حواله دهد، در صورتی که مجبور باشد باز هم ذمه اش بری می شود، ولی اگر اجباری در کار نباشد ذمه او بری نخواهد شد، اما آنچه را که سلطان مسلمان موافق یا مخالف که ادعای خلافت عامه را ندارد یا سلطان کافر می گیرد، ذمه مالک بری نمی شود.

(مسأله ۱۳۴۱) اگر شخصی مالی را به شخص دیگری بدهد تا آن را به مصرف گروهی از مردم برساند و شخص گیرنده هم از جمله آنان باشد، چنانچه بفهمد صاحب مال راضی است، می تواند به اندازه یکی از آنها یا بیشتر بر حسب اذن دهنده مال برای خود بردارد، ولی اگر رضایت او را نداند، نمی تواند برای خود چیزی بردارد و اگر مالی به او دهد که مصرف خاص دارد، مانند زکات، چنانچه خود او از موارد مصرف آن باشد، می تواند به مقداری که به افراد دیگر می دهد برای خودش نیز بردارد و لازم نیست رضایت زکات دهنده را احراز نماید.

(مسأله ۱۳۴۲) جایزه های ظالم، حلال است اگرچه اجمالاً بدانند که در اموال او حرامی هست، همچنین هر چیز ظالم را می توان از او گرفت و با رضایت وی در آن تصرف نمود مگر آنکه مکلف بداند که آن شیء غصبی است و اگر مال غصبی را از ظالم بگیرد در صورتی که مالکش را بشناسد، باید به او برگرداند و اگر مالک میان گروه معین مردد باشد، باید رضایت آنها را به دست آورد و گرنه برای تعیین مالک باید قرعه بیندازد، ولی اگر مالک در گروه غیر معین مردد باشد، چنانچه از شناخت او نا امید گردد، بنابراین اولی با اذن حاکم شرع از جانب او صدقه بدهد و گرنه جستجوی مالک واجب است و مال را باید به او برساند.

(مسأله ۱۳۴۳) صرافتی، کفن فروشی، طعام فروشی^۱، برده فروشی، قصابی و حجامت خصوصاً با شرط اجرت، مکروه است، همچنین کسب از راه جفت گیری به وسیله حیوان نر به

۱- طعام: آن چه معمولاً خورده می شود و قوام بدن وابسته به آن است، گندم.

صورت اجاره و کرایه مکروه، ولی به قصد مجانی و گرفتن هدیه مانعی ندارد.

(مسأله ۱۳۴۴) بلیطهای بخت آزمایی که عبارتند از اوراقی که از طرف بانک و شرکت‌ها با قیمت معینی صادر گردیده و جوایزی در قرعه کشی برای آنها در نظر می‌گیرند، خریداری آنها جهت شرکت در قرعه کشی و بردن جایزه قمار نبوده و جایز می‌باشد. خود بلیط بخت آزمایی مالیت ندارد ولی به جهت شرکت در قرعه کشی مالیت پیدا می‌کند و خرید آن، حرام خواری نیست و گاهی خرید ورقه، مورد ضمانت بانک یا شرکت است به نحوی که هرگاه اراده کند می‌تواند قیمت آن را پس بگیرد در این فرض خرید بلیط بخت آزمایی به دو منظور انجام می‌گیرد:

اوّل - نگهداری اصل سرمایه.

دوّم - به هدف داخل شدن در قرعه کشی، در صورت دوّم خرید آنها شرعاً مانعی ندارد ولو صورت اوّل را جایز ندانیم، ولی احوط اولی آن است که به صورت خرید و فروش با آنها معامله نکنند.

(مسأله ۱۳۴۵) دادن خون به بیماران نیازمند جایز است و گرفتن عوض در مقابل آن مانعی ندارد.

(مسأله ۱۳۴۶) تراشیدن ریش غیر از گونه‌ها بنا بر احوط حرام است و گرفتن اجرت بر آن نیز جایز نیست، مگر آنکه تراشیدن ریش موجب استهزا و اهانت شدید غیر قابل تحمل در نزد عقلاء باشد، در این صورت تراشیدن ریش جایز است.

آداب خرید و فروش

(مسأله ۱۳۴۷) یاد گرفتن احکام معامله مستحب است، تا معامله صحیح از فاسد شناخته شود و معامله از ربا سالم بماند و با شک در صحّت و بطلان معامله، نمی‌توان آثار صحّت را بر آن جاری کرد، بلکه باید احتیاط شود و مستحب است در قیمت جنس بین خریدار که چانه می‌زند و خریدار که چانه نمی‌زند فرق نگذارد، ولی چنانچه به ملاک‌های شرعی مانند علم و تقوا فرق بگذارد مانعی ندارد مستحب است اگر طرف از معامله پشیمان شود و تقاضای به هم زدن معامله را بنماید، بپذیرد و هنگام معامله شهادتین و تکبیر بگوید و ناقص بگیرد و کامل بدهد.

معاملات مکروه

(مسأله ۱۳۴۸) تعریف فروشنده از کالای خویش و مذمت خریدار از آن، کتمان عیب، اگر به فریب منجر نشود و گرنه حرام است و قسم خوردن بر معامله، معامله در جای تاریک که عیب پنهان بماند، گرفتن سود بیش از مقدار نیاز از شخص مؤمن، معامله بین طلوع فجر تا طلوع خورشید، قبل از دیگران وارد بازار شدن، معامله با فرومایگان و با افراد آفت دار و ناقص العضو، درخواست کم کردن قیمت بعد از معامله و افزایش قیمت وقت ندا برای طلب آن، مکروه است، ولی افزایش قیمت بعد از سکوت شخص منادی مانعی ندارد. همچنین عهده دار شدن پیمان، وزن، شمردن و متر کردن، اگر آنها را خوب نداند و داخل شدن در معامله مؤمن نیز مکروه است بلکه احوط ترک آن است. مقصود از داخل شدن در معامله، آن است که طرف سوم مبلغی بیش از خریدار به فروشنده پیشنهاد دهد و یا اینکه جنس اضافه‌ای به مشتری وعده بدهد که فروشنده نداده باشد تا معامله بهم بخورد در حالی که دو طرف معامله قصد تمام کردن معامله را دارند، اما اگر یکی از آنها منصرف شود، یا طرف سوم بداند که معامله میان آن دو تمام نشده است می‌تواند پیشنهاد خود را بگوید و کراهتی نخواهد داشت. همچنین اگر فروش به صورت مزایده باشد، وکیل شدن بعضی اهل شهر برای کسی که با معامله بیگانه است مکروه است، بلکه احتیاط مستحب ترک وکالت است، رفتن به استقبال قافله و کاروان تجاری به کمتر از چهار فرسخ، ولی اگر بیشتر از چهار فرسخ باشد یا از روی اتفاق به کاروان تجاری برخورد نماید، خرید از آن کراهت ندارد و این حکم شامل صلح، اجاره و امثال اینها نیز می‌شود.

(مسأله ۱۳۴۹) احتکار حرام است؛ احتکار عبارت است از انبار کردن مواد غذایی و نفروختن آن به امیدافزایش قیمت در حالی که مردم مسلمان به آن نیاز داشته و فرد دیگری هم نباشد که مواد غذایی را عرضه نماید. حرمت احتکار ظاهراً به گندم، جو، خرما، کشمش و روغن اختصاص دارد، ولی احتیاط مستحب آن است که نمک نیز به آنها ملحق گردد، اما احتکار چیزهای دیگر در صورتی که موجب اختلال نظم اجتماعی و هرج و مرج گردد جایز نخواهد بود.

اگر محتکر، کالای مورد نیاز مردم را عرضه نکند، حاکم شرع می‌تواند او را بر این کار مجبور و جلو احتکار را بگیرد و اگر به مصلحت اسلام و مسلمان باشد، می‌تواند کالا را از چنگ او در آورد اگرچه به حد اختلال نظم اجتماعی نرسد.

عقد و شرایط آن

(مسأله ۱۳۵۰) در عقد بیع، ایجاب و قبول لازم است و با هر لفظی که بر آن دلالت کند اگرچه صراحت نداشته باشد واقع می شود و لازم نیست به عربی باشد.

(مسأله ۱۳۵۱) اگر خریدار به فروشنده بگوید «اسبت را به یک دینار به من بفروش» فروشنده بگوید: «به یک دینار فروختم» تا وقتی که خریدار قبول را نگفته معامله صحیح نیست و اثر هم ندارد، مگر آنکه خریدار با امر خود به فروش، قصد داشته باشد که اگر فروشنده قیمت را قبول کند او هم معامله را بپذیرد و فقط درخواست معامله نبوده باشد، همچنین ولی و وکیل که از طرف فروشنده و خریدار معامله را انجام می دهد، نباید به ایجاب تنها بدون قبول اکتفا کند.

(مسأله ۱۳۵۲) در معامله موالات و پیوستگی بین ایجاب و قبول معتبر است، بنابراین اگر خریدار قبول را به قدری به تأخیر اندازد که فروشنده از معامله منصرف شود معامله صورت نمی گیرد، ولی اگر فروشنده منتظر قبول باشد و خریدار قبول را بگوید معامله صحیح است، البته با تلفن معامله صحیح است و با نامه نگاری نیز بنا بر اظهر معامله صحیح است در معامله کتبی گفتن ایجاب و قبول در یک جلسه شرط نیست بلکه اگر فروشنده منتظر قبول خریدار باشد تا زمانی که در مقام انشاء عقد است جواب قبول بیاید معامله درست است.

(مسأله ۱۳۵۳) خریدار و فروشنده در ایجاب و قبول خود باید در مورد کالای مورد معامله و عوض آن اتفاق داشته باشند. بنابراین اگر فروشنده بگوید: «این اسب را به صد دینار فروختم» ولی خریدار بگوید: «الاغ را به صد دینار، یا اسبی را به صد درهم خریدم»، معامله باطل است، البته اگر فروشنده بگوید: «این اسب را به صد دینار فروختم» بعد خریدار بگوید: «هر نیمه این اسب را به پنجاه دینار خریدم»، معامله صحیح است، اما مطابقت بین ایجاب و قبول در شرایط عقد و معامله لازم نیست ولی در صورت تخلف خریدار از شرط، خیار تخلف شرط برای فروشنده ثابت می شود که اگر او خیار خود را ساقط کرد معامله صحیح و لازم می شود.

(مسأله ۱۳۵۴) شخص لال اگرچه قدرت گرفتن وکیل را داشته باشد، می تواند با اشاره و نوشتن، معامله کند بلکه در صورتی که توان سخن گفتن هم داشته باشد، کتابت و اشاره اشکالی ندارد به شرط آنکه مقصود را بفهماند.

(مسأله ۱۳۵۵) اگر بدون گفتن ایجاب و قبول خرید و فروش شود، به این صورت که

فروشنده به قصد محقق شدن معامله، جنس را تحویل خریدار بدهد و خریدار نیز به قصد محقق شدن قبول، بها را به فروشنده تسلیم کند، معامله صحیح خواهد بود و فرقی نمی‌کند مال، زیاد یا کم باشد. این نوع معامله را «معامله معاطاتی» می‌گویند که به دو صورت دیگر هم انجام می‌شود، یکی اینکه فروشنده جنس را به خریدار تحویل دهد بدون آنکه خریدار قیمت را بپردازد مثل اینکه قیمت کلی در ذمه باشد، یا اینکه خریدار بها را تحویل فروشنده دهد بدون آنکه فروشنده جنس را تسلیم خریدار نماید، مثل اینکه جنس کلی در ذمه باشد.

(مسئله ۱۳۵۶) تمام شرایط عقد و عوض و معوض و متعاقدين که در بیع عقدی، معتبر است، در بیع معاطاتی نیز معتبر است، همچنان که خیارات بیع عقدی، در بیع معاطاتی نیز وجود دارند که بیان آنها بعداً خواهد آمد.

(مسئله ۱۳۵۷) ظاهراً معاطات در غیر بیع در باقی معاملات حتی در رهن و وقف و ایقاعات جز در موارد خاص مانند نکاح، طلاق، عتق، نذر، قسم و حلال کردن کنیز برای غیر مالک نیز جاری است.

(مسئله ۱۳۵۸) شرط خیار در مدت معین، یا شرط فعل و غیر آنها در بیع معاطاتی صحیح است، بنابراین اگر هر کدام از فروشنده و مشتری مالی را به قصد معامله به دیگری بدهد و بگوید: تا یک سال مثلاً خیار دارم و دیگری قبول نماید، شرط خیار صحیح بوده، معامله خیار می‌شود.

(مسئله ۱۳۵۹) معلق کردن معامله بر چیزی که هنگام عقد وجود ندارد یا معلوم نیست، جایز نیست، خواه بداند که بعد از معامله بوجود می‌آید، مثل نو شدن هلال ماه، یا نداند مثل صاحب فرزند پسر شدن. معلق کردن بر چیز نامعلوم مثل روز جمعه در صورتی که نداند، بعید نیست که جایز باشد.

(مسئله ۱۳۶۰) اگر خریدار آنچه را که به معامله فاسد خریده تحویل بگیرد، چنانچه بداند که فروشنده به تصرف در آن حتی با بطلان معامله راضی است، می‌تواند در آن تصرف کند و گرنه باید به فروشنده بر گرداند و اگر تلف شود - اگرچه بدون کم کاری - اگر عقد مثلی باشد واجب است مثل تلف شده را برگرداند و اگر عقد قیمی باشد باید قیمت آن را به فروشنده بپردازد و این حکم در مورد قیمتی که فروشنده آن را به معامله باطل گرفته باشد نیز جاری است. اگر مالک پول یا کالا مجهول باشد، حکم مال مجهول المالک را پیدا می‌کند. در تمام این موارد، بین علم و جهل

به حکم، فرقی نیست و اگر خریدار یا فروشنده چیزی را که با بیع فاسد قبض کرده بفروشد، بیع فضولی است که صحت آن به اجازه مالک بستگی دارد و بحث آن انشاء الله خواهد آمد.

شرایط فروشنده و خریدار

اول - باید بالغ باشند، بنابراین معامله کودک و تصرف او در مالش به صورت مستقل اگرچه خوب و بد را بشناسد، بزرگ شده و از طرف ولی اذن داشته باشد صحیح نیست، البته اگر کودک از جانب ولی یا صاحب مال به عنوان وکالت، اجازه داشته باشد، تصرفش صحیح است.

دوم - عاقل باشند، بنابراین معامله دیوانه صحیح نیست گرچه قصد انشاء خرید یا فروش داشته باشد.

سوم - اختیار داشته باشند، پس معامله مکره صحیح نیست و مکره کسی است که ظالمی او را مجبور به انجام معامله بنماید و او از ترس ضرر به جان یا ناموس یا مال، آن معامله را انجام دهد؛ این معامله به این خاطر که با رضایت نفس انجام نشده باطل است. اگر کسی به فروش چیزی مثل خانه‌اش مجبور شود ولی با وجود چاره برای نفروختن، آن را با رضایت خود بفروشد، معامله صحیح است.

(مسئله ۱۳۶۱) اگر ظالمی یکی از دو نفر را به فروش خانه مجبور نماید و او آن را بفروشد معامله باطل است مگر اینکه بداند دیگری خانه‌اش را فروخته، سپس او خانه‌اش را با اختیار و رضایت خود بفروشد، که در این صورت معامله‌اش صحیح است.

(مسئله ۱۳۶۲) اگر کسی بر فروش یکی از دو چیزش مثل خانه یا اسب مجبور شود، سپس یکی را بفروشد معامله باطل است، ولی فروش چیز دیگر بعد از آن صحیح است و چنانچه هر دو را باهم بفروشد، بنابر اقوی فروش یکی صحیح و دیگری باطل است و تعیین آن به دست و اختیار فروشنده است نه با قرعه.

(مسئله ۱۳۶۳) اگر مالک بر فروش حیوانش مجبور شود و او حیوان را با بچه‌اش بفروشد، فروش حیوان باطل و فروش بچه صحیح است.

(مسئله ۱۳۶۴) در صورتی معامله فرد مجبور باطل است که راه نجاتی برای او نباشد و او بدون رضایت به آن تن دهد، ولی اگر راه نجات داشته باشد و در عین حال معامله را انجام دهد،

این معامله صحیح خواهد بود.

(مسئله ۱۳۶۵) مقصود از ضرری که در صورت ترک معامله اجباری از آن می‌ترسد، ضرری است که بر خود یا مال یا آبرو یا بر بستگان او وارد شود و اگر بدون ضرر بر اینها معامله کند معامله صحیح است.

معامله فضولی

چهارم - شرط چهارم فروشنده و خریدار این است که باید بر تصرف قدرت داشته باشند، بنابراین اگر مالک یا شخص اختیاردار از طرف او، یا وکیل و ولی او در معامله بر تصرف قدرت نداشته باشند معامله باطل است و صحت آن بر اجازه افراد نام برده‌ی که قدرت بر تصرف دارند متوقف است اگر اجازه دادند معامله صحیح و آلا باطل است؛ این عقد را عقد فضولی می‌نامند. اگر مالک ابتدا معامله را رد کند و پس از آن اجازه دهد، بعید نیست اجازه او نافذ باشد، ولی رد بعد از اجازه قطعاً اثری ندارد.

(مسئله ۱۳۶۶) اگر مالک بگوید: هیچ کس حق فروش مال مرا ندارد بعد شخصی آن مال را به صورت فضولی بفروشد، چنانچه مالک اجازه دهد معامله صحیح است.

(مسئله ۱۳۶۷) اگر کسی از حال مالک بفهمد که به فروش مالش رضایت دارد و آن را بفروشد، معامله صحیح نیست و صحت آن به اجازه مالک بستگی دارد.

(مسئله ۱۳۶۸) اگر فضولی، مال کسی را از طرف خودش بفروشد به اعتقاد اینکه مال خودش است یا مثل غاصب بنا را بگذارد که مال خودش است، سپس مالک اصلی اجازه دهد، بیع صحیح است و بهای آن به مالک می‌رسد.

(مسئله ۱۳۶۹) اجازه باید به گفتار یا رفتار عملی ثابت گردد و رضایت باطنی کفایت نمی‌کند.

(مسئله ۱۳۷۰) معامله فضولی از زمان اجازه مالک صحیح و دارای اثر می‌شود بنابراین فایده و رشد قیمت از زمان عقد تا زمان اجازه، مال مشتری و فایده کالا، مال فروشنده است.

(مسئله ۱۳۷۱) اگر کسی به اعتقاد آنکه ولی یا وکیل است مال موکل را بفروشد و بعد خلاف آن ثابت شود، چنانچه مالک اجازه دهد معامله صحیح و اگر اجازه ندهد معامله باطل است. اما اگر

به گمان بیگانه بودن مال دیگری را بفروشد و بعد ثابت شود که ولی یا وکیل بوده است، معامله صحیح و نیاز به اجازه مالک ندارد، ولی اگر معلوم شود که خودش مالک بوده است، در این صورت صحّت معامله به اجازه مجدد او بستگی دارد.

(مسأله ۱۳۷۲) اگر مال غیر را به صورت فضولی بفروشد و قبل از اجازه مالک، خود این فضول، مالک بشود و اجازه دهد، معامله صحیح خواهد بود.

(مسأله ۱۳۷۳) اگر مال غیر را به صورت فضولی بفروشد بعد مالک آن را به کسی دیگری بفروشد، معامله مالک صحیح است و بیع فضولی نیز صحیح می‌باشد اگر خریدار که از مالک خریده اجازه دهد.

(مسأله ۱۳۷۴) اگر مال غیر را به صورت فضولی بفروشد و مالک، معامله را اجازه ندهد، چنانچه آن مال در اختیار فروشنده (که همان فضول است) باشد یا در دست او تلف شده باشد، مالک به او رجوع می‌کند، ولی اگر فروشنده آن مال را به خریدار داده یا در دست خریدار تلف شده باشد مالک می‌تواند به هر یک از فروشنده و خریدار رجوع نماید. البته در صورت تلف اگر مثلی باشد به مثل و اگر قی‌می باشد به قیمت رجوع می‌شود.

(مسأله ۱۳۷۵) منافع قابل استیفا، همچنین اضافات عینی مانند شیر، پشم، مو و سرگین چنانچه مالیت داشته باشند مورد ضمانت می‌باشند و مالک می‌تواند از کسی که آنها را برداشته است پس بگیرد. اما منافعی که قابل استیفا نیست ظاهراً مانند عین مال، ضمان آن بر عهده فضول است.

(مسأله ۱۳۷۶) معیار در مثلی آن است که خصوصیتی که به واسطه آنها میل مردم به معامله فرق می‌کند در افراد یک صنف یا یک نوع، مساوی و یکسان باشد، به خلاف قیمی که خصوصیات افرادشان یکسان نیست، بنابراین آلات، ظروف و پارچه‌های تولیدی کارخانه‌ها از جمله مثلی‌ها و جواهرات از قبیل یاقوت، زمرد، الماس و فیروزه از جمله قیمی‌ها به حساب می‌آیند.

(مسأله ۱۳۷۷) در قیمی، قیمت روز غصب مورد ضمان است نه قیمت زمان تلف واداء.

(مسأله ۱۳۷۸) اگر مالک، بیع فضولی را اجازه ندهد چند صورت دارد:

- ۱- اگر اصل قیمت موجود باشد، باید فروشنده خود آن را و گرنه بدل آن را به خریدار برگرداند.
- ۲- اگر عین جنس در دست فروشنده یا خریدار موجود باشد، باید آن را به مالک برگرداند،

ولی اگر جنس در دست خریدار تلف شده باشد، مالک می‌تواند مثل یا قیمت آن را از خریدار بگیرد، اما خریدار نمی‌تواند معادل قیمت جنس را از فروشنده بگیرد، اگرچه فریب خورده باشد، البته اگر فروشنده قیمت جنس را به خریدار برنگرداند، خریدار می‌تواند آن را مطالبه نماید و اگر بدل جنس از قیمت آن بیشتر باشد، خریدار می‌تواند در مقدار اضافی به فروشنده رجوع نماید، اما اگر خریدار فریب نخورده باشد، مثل اینکه بداند معامله فضولی است، در این صورت حق رجوع به فروشنده را ندارد.

۳- اگر مالک مثل یا قیمت جنس را از فروشنده فضول بگیرد، در این صورت اگرچه فروشنده واقع را می‌داند و خریدار نمی‌داند، ولی فروشنده اگر قیمت را نگرفته باشد می‌تواند به مقدار آن به خریدار رجوع نماید، اما در مقدار اضافه از قیمت، حق رجوع ندارد. ولی اگر خریدار به مطلب‌آگاه باشد، فروشنده می‌تواند در مقدار اضافه بر قیمت نیز به او رجوع نماید، چه خود فروشنده آگاه باشد چه نباشد، بنابراین وقتی مالک به فروشنده فضول رجوع می‌کند او نیز حق دارد به خریدار رجوع نماید، ولی اگر مالک به خریدار رجوع کند، خریدار حق ندارد به فروشنده رجوع نماید.

۴- اگر مالک بدل منافع جنس را از خریدار بگیرد در حالی که خریدار به فضولی بودن معامله آگاه نیست، چنانچه منافع از اعیان منفصل باشد، مانند بچه حیوان و پشم و شیر و میوه درختان، در این صورت خریدار حق رجوع به فروشنده را ندارد ولی اگر منافع از قبیل سکونت در خانه و امثال آن باشد خریدار حق رجوع به فروشنده را خواهد داشت.

(مسئله ۱۳۷۹) مالی که ملک کسی نمی‌باشد مانند زکات کنار گذاشته شده و مال وقفی که مورد مصرف آن جهت معین یا غیر معین یا در مصلحت شخص یا اشخاص است، چنانچه آن مال در دست غاصب باشد، ولی مال باید آن را پس بگیرد چه عین مال موجود باشد و یا تلف شده باشد و اگر دست به دست شده باشد حکم آن گذشت.

(مسئله ۱۳۸۰) در مسئله دست به دست شدن مال غصبی ضمان دست‌ها به نحو وجوب کفایی یا تخیری نیست بلکه ضمانت آنها در طول یکدیگر است، به این معنی که اگر مالک به غاصب دوم رجوع کند و بدل مال را از او بگیرد ذمه او و ذمه غاصب اول بری می‌شود، ولی اگر مالک به غاصب اول رجوع کند و بدل را از او بگیرد، غاصب اول مالک ذمه غاصب دوم شده، می‌تواند به او رجوع کند و در این جهت فرقی نیست که غاصب اول یک نفر باشد یا چند نفر. ولی اگر ضمان

غاصب اول نسبت به عین غصبی به معنی مسئولیت اداء عین، یا بدل آن به مالک باشد نه اشتغال ذمه او به چیزی، با انتقال عین به غاصب دوم مسئولیت غاصب اول و با انتقال عین از غاصب دوم به غاصب سوم، مسئولیت غاصب دوم منتفی نمی شود، بنابراین چنانچه عین در دست غاصب سوم تلف شود، تنها ذمه او به بدل عین مشغول است نه غاصب قبلی. همچنین اگر مالک به غاصب اول رجوع کند او حق دارد به غاصب دوم رجوع کند، ولی غاصب دوم حق رجوع به غاصب اول را ندارد. سفته گرفتن بانک نیز از این قبیل است؛ یعنی بانک متعهد است که دین را از بدهکار بگیرد و به طلب کار بدهد نه آنکه خود بانک بدهکار شود. نیز از این قبیل است اگر کسی ادای دین کسی را به عهده بگیرد و بگوید من مسئول ادای دین او هستم که او آن را ادا کند، ضمان در این فرض ضمان خود دین نیست بلکه ضامن ادای دین است و دین بر ذمه بدهکاری ماند.

(مسأله ۱۳۸۱) اگر انسان مال خود و مال دیگری را در یک معامله بفروشد، معامله مال خودش صحیح ولی فروش مال دیگری به اجازه مالک بستگی دارد، اگر اجازه دهد صحیح و گرنه باطل است و در این صورت برای خریدار خیار (تبعض صفة مال) ثابت است که می تواند کل معامله را بهم بزند.

(مسأله ۱۳۸۲) اگر مالک، معامله مال خود با مال فضولی را اجازه ندهد و مشتری بخواهد سهم او را پس داده، سهم خود را نگه دارد تعیین سهم هر کدام به این شیوه است که قیمت بازار هر یک از مالها به دست آمده، قیمت مال غیر از مجموع قیمت، کسر می شود، مثلاً اگر قیمت بازاری مال مشتری ده دینار و قیمت بازاری مال غیر پنج دینار باشد و شخص فضول هر دو را به سه دینار فروخته باشد مشتری باید $(\frac{1}{3})$ قیمت یعنی یک دینار را به غیر دهد و $(\frac{2}{3})$ را برای خود نگه دارد.

اما اگر قیمت بازاری یک جا با جدا بودن این اموال، فرق کند باید با توجه به قیمت یک جایی، سهم غیر، از قیمت فروخته شده، کسر شود، مثلاً اگر کنیز با دخترش به پنج دینار فروخته شود در حالی که قیمت کنیز به تنهایی شش دینار و با ضمیمه دخترش چهار دینار باشد و قیمت دختر به تنهایی چهار دینار و با مادرش شش دینار باشد، مجموع دو قیمت در بازار ده دینار است. اگر کنیز مال غیر باشد، مشتری $(\frac{2}{5})$ یعنی دو دینار را از فروشنده پس می گیرد و اگر دختر مال غیر باشد $(\frac{3}{5})$ یا سه دینار را پس می گیرد و بقیه مال فروشنده می شود.

(مسئله ۱۳۸۳) اگر خانه‌ای میان دو نفر به طور مساوی مشترک باشد و یکی از آن دو نصف خانه را بفروشد، چنانچه قرینه‌ای باشد که مقصود از نصف فروخته شده نصف خودش یا نصف دیگری یا نصف هر دو نصف باشد، بر طبق قرینه عمل می‌شود، ولی اگر قرینه‌ای نباشد، آن نصف بر نصف خودش حمل می‌شود نه بر نصف دیگری.

(مسئله ۱۳۸۴) پدر و جد پدری - هر چه بالا روند - می‌توانند در مال بچه به نحو خرید، فروش، اجاره و غیر آنها تصرف نمایند و هر کدام از آنان در ولایت مستقل بوده، به اذن دیگری نیاز ندارند، هم چنان که عدالت در ولایت آنان شرط نیست و وجود مصلحت هم در تصرف آنان لازم نیست بلکه اگر مفسده‌ای در تصرفشان نباشد کافی است، مگر آنکه تصرف آنان کوتاهی در جهت مصلحت بچه باشد، مثلاً اگر ولی به فروش مال طفل ناچار شود و بتواند به بیش از قیمت مثل بفروشد، در این صورت نباید آن را به قیمت مثل بفروشد، همین طور اگر در جای دیگر یا توسط دلال دیگر بتواند بیشتر بفروشد نباید به کمتر بفروشد، مگر آنکه مصلحتی باشد و ملاک در مصلحت و عدم مفسده نظر ولی است اگر از اهل خبره باشد و گرنه باید به اهل خبره رجوع کند و بدون رجوع به آنان نمی‌تواند تصرف کند.

(مسئله ۱۳۸۵) پدر و جد پدری می‌توانند طفل را برای کاری اجاره داده یا در کارگاهها و کارخانه‌ها به عنوان کارگر بگمارند و به تربیت علمی، دینی، اخلاقی و سایر شئون او مثل ازدواج اقدام نمایند به شرط آنکه آن کارها به مصلحت کودک باشد، یا در صورت مفسده، مفسده‌اش کمتر از مفسده بیهوده رها کردن باشد، ولی حق ندارند زن او را طلاق دهند، اما بنابر اقرب حق فسخ نکاح و بخشیدن مدت درازدواج موقت را دارند.

(مسئله ۱۳۸۶) اگر پدر یا جد پدری ولایت بر طفل را بعد از مرگ خود به شخص دیگری وصیت کند، این وصیت در صورتی که آن شخص، رشید و امین باشد نافذ است، و بنابر اقوی عدالت در وی شرط نیست و آن فرد در تصرفات همان موقعیت پدر یا جد پدری را خواهد داشت. ولی زمانی وصیت صحیح است که دیگری نباشد، بنابراین وصیت پدر با وجود جد و وصیت جد با وجود پدر صحیح نمی‌باشد، ولی اگر یکی از آنها بعد از نبودن دیگری ولایت بر طفل را وصیت کند، بعید نیست که صحیح باشد.

(مسئله ۱۳۸۷) غیر پدر و جد پدری و وصی یکی از این دو، دیگران مثل عمو، مادر، جد

مادری و برادر بزرگ ولایت ندارند، بنابراین اگر یکی از اینها در مال بچه نابالغ یا در خود او یا در سایر شئون او تصرف کند بدون اجازه ولی صحیح نیست.

(مسأله ۱۳۸۸) با نبودن پدر و جد پدری و وصی یکی از آن دو، حاکم شرع بر طفل ولایت دارد و اگر امکان رجوع به حاکم شرع وجود نداشته باشد مؤمنان عادل ولایت دارند، لکن احوط آن است که در ولایت عدول مؤمنان اکتفا شود به صورتی که اگر تصرف نشود ضرری لازم آید، مثلاً اگر از تلف شدن مال بچه بترسد، مؤمن عادل می‌تواند آن را بفروشد و لازم نیست فایده دیگری هم مترتب باشد و اگر عادل وجود نداشته باشد، دیگر مؤمنان می‌توانند این کار را انجام دهند و اگر لازم شود که شخصی وارد خانه ایتام شود و بر فرش آنان بنشیند و غذا بخورد و نتواند از ولی اجازه بگیرد، در صورتی که قیمت آن را پرداخت نماید و ضرری هم متوجه ایتام نباشد، بعید نیست که جایز باشد اگرچه احوط ترک آن است و اگر تصرف به مصلحت آنان باشد بدون دادن عوض نیز تصرف جایز است.

شرایط جنس و عوض آن

جنس مورد معامله باید عین باشد چه در خارج وجود داشته در ذمه باشد و ذمه، چه ذمه فروشنده باشد غیر او، مثل اینکه مالی را که در ذمه شخصی است شخص سوّم بفروشد، ولی فروش منفعت مثل منفعت خانه و فروش کار مثل دوختن لباس جایز نیست، اما قیمت جنس می‌تواند عین یا منفعت یا کار باشد.

(مسأله ۱۳۸۹) مشهور، مالیت مورد رقابت عقلاء را در جنس و عوض آن شرط دانسته معامله چیزهایی مثل بعضی حشرات را صحیح نمی‌دانند اما ظاهراً این شرط لازم نیست اگرچه مطابق با احتیاط است.

(مسأله ۱۳۹۰) حقوق، به طور کلی از قبیل احکام است، همان طوری که فروش آنها صحیح نیست عوض قرارداد آنها نیز صحیح نمی‌باشد، البته در مثل حق تحجیر و سنگ چینی که قابل انتقال است، متعلق آن، می‌تواند قیمت چیزی قرار گیرد، حتی اگر قابل انتقال نباشد در صورتی که قابل اسقاط باشد، می‌توان اسقاط را عوض چیزی قرار داد. در این صورت فروشنده، مالک حق اسقاط گردیده، بر خریدار ادای آن بعد از معامله واجب است. چیزی که حق به آن تعلق گرفته مثل

زمین احیاء شده، در صورتی که احیاء، تنها ایجاد حق کند نه ایجاد ملکیت، فروش آن نیز جایز است.

(مسأله ۱۳۹۱) بنا بر احتیاط معامله باید غرری و نامعلوم نباشد. چیزهایی که معمولاً با مشاهده، معامله می‌شوند با دیدن و غیر آنها باید با پیمانانه، عدد، وزن و مساحت، معین شوند و اندازه‌گیری غیر متعارف مثل وزن به جای پیمانانه یا پیمانانه به جای وزن اگر به غرر نیانجامد اشکال ندارد اما چیزی مثل میوه که بر روی درخت بادیدن و در مغازه با وزن، معامله می‌شود، اگر طبق معمول، معامله شود بنا بر احتیاط صحیح است.

(مسأله ۱۳۹۲) سخن فروشنده مورد اعتماد اگر چه عادل نباشد، در مورد مقدار پیمانانه، وزن و عدد قابل قبول است و اگر جنس، کمتر از گفته او درآید، خریدار می‌تواند معامله را به هم زده، پول خود را بگیرد و یا آن را با پولی که داده قبول و امضاء کند اما اگر جنس بیشتر درآید فروشنده می‌تواند همه معامله را بهم بزند یا آن را امضاء کند.

(مسأله ۱۳۹۳) علم به جنس و عوض آن که موجب رفع غرر می‌شود از چند راه بدست می‌آید:

اول - با پیمانانه و وزن اگر جنس فروخته شده پیمانانه‌ای یا وزنی باشد.

دوم - با طول و عرض اگر جنس فروخته شده از قبیل زمین باشد.

سوم - با دیدن اعم از دیدن قبلی و فعلی.

چهارم - با خبر دادن فروشنده مورد اعتماد به نوع جنس و خصوصیات و اوصاف آن.

پنجم - با خبر دادن اهل خبره به نوع جنس و خصوصیات آن.

بنابراین اگر جنسی را بدون تحقیق بخرد، بعد معلوم شود آنچه را که تحویل گرفته با آنچه که خریداری کرده از لحاظ نوع و جنس باهم فرق دارند، معامله باطل است، ولی اگر تنها از حیث وصف باهم تفاوت داشته باشند، معامله صحیح بوده، خریدار خیار نخواهد داشت.

(مسأله ۱۳۹۴) اگر جنسی در شهری وزنی و در شهر دیگر دانه‌ای و در شهر سوم پیمانانه‌ای باشد، در هر شهر طبق همان معیار معامله می‌شود و اگر با غیر آن معیار، معامله شود در صورتی که غرر نداشته باشد جایز و گرنه بنا بر احتیاط ممنوع است.

(مسأله ۱۳۹۵) اگر در چیزی پیمانانه‌ای یا دانه‌ای، وزن شرط شود یا در چیزی وزنی، پیمانانه

شرط گردد - مثلاً ده من شیر را بشرط پیمانہ یک صاعی بفروشد بعد معلوم شود که به خاطر رقیق بودن شیر، پیمانہ آن بیشتر از یک صاع بوده یا ده متر پارچه را به شرط هزار مثقال بودن بفروشد، بعد معلوم شود که به خاطر نازکی وزن آن نهصد مثقال بوده است - با تخلف شرط خریدار خیار دارد که معامله را بهم بزند یا امضاء کند و چنانچه امضا کند، باید تمام قیمت را بدهد و زیادی در هر حال مال خریدار است.

(مسأله ۱۳۹۶) یکی از شرایط جنس و عوض در صحت معامله، شناخت جنس و ماهیت آن دوست. ولی شناخت صفات جنس و عوض اگر در اختلاف قیمت اثر داشته باشد، مانند رنگ، مزه، مرغوبیت و نامرغوبیت، رقت و غلظت، سنگینی و سبکی، بنابر احوط اولی شرط می‌باشد، اما شناخت صفاتی که در قیمت اثر ندارد لازم نیست، گرچه آن صفات نزد قومی مرغوب و نزد قوم دیگری نامرغوب باشد و شناخت از سه راه مشاهده، توصیف فروشنده و دیدن قبلی به دست می‌آید.

(مسأله ۱۳۹۷) شرط دیگر جنس و عوض این است که جنس، ملک فروشنده و عوض، ملک خریدار باشد و فرق نمی‌کند که هر دو از چیزهای موجود در خارج باشند یا در ذمه، اگر ملک فروشنده و خریدار نباشد اما در حکم ملک باشد باز هم صحیح است، مثل متولی زکات و وقف که در موقع ضرورت می‌تواند بعضی از آن چیزها را معامله کند. بنابراین معامله چیزی که در ملک و اختیار دو طرف معامله نیست مثل ماهی در آب و پرندۀ در هوا و درخت در صحرا جایز نیست.

(مسأله ۱۳۹۸) کسی که مال خود را نزد دیگری گرو گذاشته با اجازه او می‌تواند آن را بفروشد، نیز معامله صحیح است اگر بعد از انجام دادن معامله اجازه دهد و بنا بر اظهر معامله بدون اجازه نیز صحیح است، ولی خریدار که در موقع معامله از گرو بودن جنس خبر نداشته، حق خیار و به هم زدن معامله را دارد.

(مسأله ۱۳۹۹) فروش وقف فقط در چند مورد زیر جایز است:

۱ - جنس وقف به گونه‌ای خراب شود که اگر به همان حال بماند از بین برود. مانند حیوان ذبح شده، چوب پوسیده و حصیر کهنه.

۲ - به گونه‌ای خراب شود که اگر به همان حال بماند استفاده ناچیز داشته باشد مثل استفاده از زمین خانه‌ای خراب شده که در برابر استفاده فروش آن و ساختن دکان یا کاروانسرا و... بسیار

ناچیز است.

۳ - در صورت شرط کردن واقف که اگر منفعت مال وقفی کم، یا مالیات آن زیاد شود، یا فروش آن منفعت بیشتری داشته یا به پولش نیاز شدید باشد فروخته شود با تحقق شرط، فروشش جایز است.

۴ - در صورتی که میان کسانی که وقف برای آنان صورت گرفته است، اختلاف شدیدی واقع شود که خطر تلف شدن جان یا مال داشته باشد.

۵ - در صورتی که واقف عنوان خاصی را لحاظ نموده باشد، عنوان‌هایی مثل باغ یا حمام، وقتی آن عنوان از بین برود، فروش آن جایز شده، با قیمت آن حتی الامکان بدل آن و در غیر امکان نزدیک‌ترین چیز به غرض واقف تهیه می‌شود.

۶ - آنکه چیزی بر وقف عارض شود که بقای آن منجر به خرابی گردیده و از منفعت قابل توجه بیاندازد، در این صورت لازم است فروش آن را تا آخر زمان امکان بقاء به تأخیر انداخته، سپس بفروشند و در صورت امکان با قیمت آن بدل آن را و گرنه نزدیکترین چیز به غرض واقف را تهیه کنند.

(مسأله ۱۴۰۰) آنچه در فروش وقف در مسئله قبل بیان کردیم در مثل مسافرخانه‌های وقفی، کتب علمی و مدارس و کاروانسراهایی که در جهت خاص یا عام وقف شده اند جاری است، اما فروش مساجد به هیچ وجه جایز نیست.

(مسأله ۱۴۰۱) اگر فروش وقف جایز باشد، چنانچه آن وقف نیازی به متولی نداشته باشد، مانند وقف بر اشخاص معین، در این صورت به اجازه غیر آنها نیازی نیست ولی اگر متولی خاص دارد، باید با اجازه او و گرنه با اجازه حاکم شرع فروخته شود و بنابر اظهر با قیمت آن ملکی خریده شده، به ترتیب وقف اول، وقف شود، البته اگر قسمتی از وقف خراب شود جایز است آن قسمت را بفروشد و پول آن را در قسمت آباد وقف، اگر نیاز داشته باشد صرف کند و گرنه در وقف دیگری که مثل او است مصرف نماید. اما اگر وقف کلاً خراب شود دو صورت دارد:

یک صورت این است که قسمتی را فروخته، با پول آن، قسمت باقیمانده را تعمیر نماید. صورت دوم این است که همه را فروخته، مکان دیگری را اگرچه کمتر از آن بخرد، از این دو صورت هر کدام نفع بیشتر و به مقصود واقف نزدیکتر باشد باید انجام شود.

(مسئله ۱۴۰۲) زمین خراجی یا زمین آباد که مسلمانان با جنگ به دست می آورند، چون ملک عموم است فروش آن جایز نیست، اما اگر کسی بر روی آن خانه ساخته یا درخت کاشته باشد می تواند حق الزحمة خود را بفروشد. تصرف در زمین خراجی در عصر غیبت برای هیچ کس جز با اذن امام علیه السلام و نائب عام او یعنی فقیه جامع شرایط جایز نمی باشد و چنانچه آن زمین در اختیار خلفاء و سلاطین جور باشد، تصرف در آن متوقف بر اذن آنها نمی باشد، اما اگر زمینی که هنگام فتح آباد بوده، موات شود باز هم ملک مسلمانان است، بنابراین اگر کسی آن را احیاء نمود بر آن حق پیدا می کند ولی خود زمین را مالک نمی شود و چنانچه دوباره موات شود، حقیقت ساقط می شود و دیگری می تواند با احیای آن صاحب حق شود و نیازی به اجازه اولی هم ندارد و اگر سلطانی که ادعای خلافت دارد آن زمین را به قصد اینکه ملک مسلمانان باشد احیا نماید، در این صورت حکم زمین خراجی را پیدا می کند.

(مسئله ۱۴۰۳) تعیین مصداق زمین خراجی مشکل است، زیرا عالمان و مورخان زمین های زیادی را به عنوان زمین خراجی ذکر کرده اند که هیچ کدام ثابت نشده است، چون ملکیت مسلمانان نسبت به زمین خراجی دو شرط دارد:

۱- با جهاد مسلحانه و با زور از کفار گرفته شده باشد.

۲- این کار با اجازه امام معصوم علیه السلام صورت گرفته باشد.

بنابراین، فتوحاتی که بعد از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در زمان خلفا صورت گرفته، معلوم نیست که با اذن امام علیه السلام بوده باشد لذا ملکیت زمین هایی به دست آمده از آن فتوحات برای مسلمانان، ثابت نیست بلکه می توان گفت این زمین ها جزو انفال است که اختیار آن هم مثل زمین خراج به دست امام علیه السلام است و او حق دارد هر طوری مصلحت ببیند در آن تصرف نماید. از طرفی زمینی که با جنگ و با اجازه امام علیه السلام گرفته شده، ملک عموم مسلمانان است چه با دست بشر یا به صورت طبیعی آباد یا موات بوده باشد و شک در آباد یا موات بودن آن در هنگام فتح اثری ندارد.

(مسئله ۱۴۰۴) یکی از شرایط جنس و عوض این است که خریدار و فروشنده قدرت تحویل آن را داشته باشند و مانند حیوان فراری، پرنده در حال پرواز و ماهی در آب نباشد و در این صورت فرقی بین علم و جهل نیست و اگر مالک عین غصب شده خود را بفروشد و خریدار بتواند آن را از غاصب بگیرد، معامله صحیح است، همان طوری که فروش آن به خود غاصب نیز صحیح

می‌باشد، اگرچه فروشنده نمی‌تواند عین غصبی را از او گرفته سپس به او تحویل دهد.

(مسئله ۱۴۰۵) اگر بدانند که بر تسلیم قدرت دارد و بفروشد، بعد معلوم شود که قدرت تسلیم آن رانداشته، معامله باطل است، ولی اگر بدانند قدرت ندارد اما بعد معلوم شود که قدرت داشته، معامله صحیح است، به شرطی که در انشاء معامله جدی باشد، ولی با علم به عدم قدرت و بطلان معامله، قصد انشاء جدی واقعاً امکان ندارد.

(مسئله ۱۴۰۶) اگر هنگام تسلیم، بر آن قدرت نداشته باشد، چنانچه بدانند در مدت کوتاهی قدرت پیدا خواهد کرد، معامله صحیح است، اما اگر مدت طولانی و معین باشد مانند یکسال یا بیشتر، ظاهراً معامله صحیح است چه خریدار مدت را بدانند چه ندانند، اما در صورت جهل، خریدار خیار دارد، ولی اگر مدت معلوم نباشد، مثل اینکه حیوان گم شده‌اش را بفروشد و می‌داند که بر می‌گردد اما زمان دقیق برگشتن آن معلوم نباشد، معامله در این صورت هم ظاهراً صحیح است، چه خریدار مطلب را بدانند چه ندانند، البته در صورت جهل، خیار دارد چه از جهت تأخیر در تحویل یا از جهت اینکه معامله ضرری است.

(مسئله ۱۴۰۷) اگر عاقد، خود در اجرای صیغه مالک یا وکیل باشد، قدرت مالک شرط است، ولی اگر در معامله وکیل باشد، مانند عامل مضاربه، قدرت او یا قدرت مالک معتبر است، یعنی قدرت هر یکی بر تسلیم در صحت معامله کفایت می‌کند، بنابراین اگر هر دو قدرت بر تحویل نداشته باشند معامله باطل است.

(مسئله ۱۴۰۸) فروش بنده فراری با ضمیمه‌ای که قیمت قابل توجه دارد جایز است.

خيارات

خيار حقی است که با توجه به آن صاحبش قدرت دارد معامله را فسخ یا امضا کند. خيار هفت قسم است:

۱- خيار مجلس

وقتی معامله انجام گرفت هر یک از فروشنده و خریدار تا وقتی که از مجلس معامله متفرق نشده اندخيار دارند، ولی اگر متفرق شوند عرفاً معامله لازم و خيار ساقط می‌گردد و اگر کسی که

عده دار معامله است و کیل باشد، خیار حق مالک است در صورتی که تنها در اجرای صیغه و کیل باشد، اما اگر در تمام معامله و کیل باشد، حق فسخ نیز از جانب مالک را خواهد داشت، بنابراین ملاک در خیار مجلس، اجتماع وافتراق دو مباشر است نه دو مالک و چنانچه مجلس معامله را با هم ترک کنند، خیارشان باقی است تا آنکه از هم جدا شوند، ولی اگر یک نفر به عنوان وکالت از جانب دو مالک یا به عنوان ولایت بر آن دو ایجاب و قبول را بگوید، بنا بر ظاهر حق خیار ندارد.

(مسأله ۱۴۰۹) خیار مجلس به بیع اختصاص دارد و در غیر آن جاری نیست.

(مسأله ۱۴۱۰) خیار مجلس، با شرط سقوط آن در ضمن عقد و اسقاط آن بعد از عقد، ساقط

می شود.

۲ - خیار حیوان

هر کس حیوانی را بخرد از هنگام معامله تا مدت سه روز خیار دارد، بنابراین اگر معامله در اول روز صورت گیرد به مدت سه روز تمام با دو شب و وسط آن خیار خواهد داشت، اما اگر معامله در طول روز باشد همانند اول زوال به مدت سه شبانه روز یعنی تا ظهر روز چهارم خیار دارد و اگر فروشنده و خریدار از هم جدا نشوند تا آنکه سه روز بگذرد، در این صورت خیار حیوان ساقط گردیده ولی خیار مجلس باقی است.

(مسأله ۱۴۱۱) خیار حیوان در چند صورت ساقط می شود:

الف: در متن معامله سقوط خیار را شرط نماید.

ب: بعد از معامله خیار را اسقاط نماید.

ج: در حیوان به گونه ای تصرف نماید که دلیلی بر امضای عقد و اختیار عدم فسخ باشد. بلکه بعید نیست که مطلق تصرف مانع از فسخ باشد اگرچه بر امضای معامله دلالت نکند، مثلاً اینکه خریدار حیوان را معیوب یا ناقص کند در این صورت خیار او قطعاً ساقط می شود.

(مسأله ۱۴۱۲) اگر عوض کالای فروخته شده حیوان باشد، خیار برای فروشنده نیز ثابت می

شود.

(مسأله ۱۴۱۳) خیار حیوان نیز به بیع اختصاص دارد و در باقی معاوضات جاری نخواهد شد.

(مسأله ۱۴۱۴) اگر حیوان، قبل از قبض یا بعد از آن در مدت خیار بمیرد، تلف از مال

فروشنده است و خریدار چنانچه قیمت حیوان را به او داده باشد می‌تواند پس بگیرد، و همچنین اگر نقص و عیبی در مدت سه روز در حیوان پدید آید بر عهده فروشنده خواهد بود.

۳ - خیار شرط

خیار شرط: خیاری است که در متن معامله شرط می‌شود: یا برای فروشنده و خریدار باهم یا برای یکی از آن دو یا برای شخص سوم.

(مسئله ۱۴۱۵) خیار شرط مدت معینی ندارد، بلکه شرط کردن آن در هر مدتی - چه کم باشد یا زیاد - متصل به عقد یا جدای از آن جایز است. البته ابتدا و مقدار آن اگر چه تا آخر عمر، باید معین باشد و اگر خریدار قبول کند که خیار شرط غیر محدود و قابل کم و زیاد شدن باشد معامله صحیح است. نیز اگر خریدار بدون شرط خیار، قبول نماید، اگر فروشنده با این کار رضایت داشته باشد، باز معامله صحیح است شرط خیار ملغی می‌شود، اما اگر خریدار با شرط مذکور موافق نباشد یا فروشنده بدون آن شرط قبول نکند، معامله از ریشه باطل است.

(مسئله ۱۴۱۶) اگر مدت خیار یک ماه یا یک سال یا یک هفته قرار داده شود، این خیار از هنگام معامله شروع می‌شود، ولی اگر مدت خیار یک ماه مردد بین چند ماه قرار داده شود، ظاهراً معامله صحیح است.

(مسئله ۱۴۱۷) بنابراین احوط شرط خیار در ایقاعات مانند طلاق و عتق و امثال آن، جایز نیست، هم چنان که در عقود اذنیه مانند عاریه، ودیعه، وکالت و جعله جایز نیست، ولی شرط نمودن خیار در عقدهای لازم غیر نکاح صحیح است و شرط نمودن آن در عقدهای جایز مانند هبه و امثال آن، بعید نیست که صحیح باشد.

(مسئله ۱۴۱۸) شرط خیار برای فروشنده در مدت معین متصل به عقد یا جدای از آن جایز است به گونه‌ای که شرط کند به نحوی که هنگام دادن قیمت (اگر قیمت موجود باشد) یا بدلش (اگر قیمت تلف شده باشد) خیار داشته باشد و اگر مدت خیار بگذرد، بیع لازم و خیار ساقط می‌شود و اگر در مدت داشتن خیار، فسخ کند، بدون رد قیمت یا بدل آن (در صورت تلف شدن) این فسخ صحیح نیست و نیز اگر قبل از مدت فسخ کند، فقط در آن مدت معین فسخ صحیح است در صورتی که قیمت یا بدل آن را برگرداند، فسخ معامله به دو صورت اعمال می‌شود: ۱ - همزمان با

رد مال جمله‌ای بگوید مانند «فسخ کردم» ۲- اصل مال را برگرداند.

(مسئله ۱۴۱۹) مقصود از برگرداندن قیمت، آن است که آن را حاضر نموده، در اختیار خریدار بگذارد، پس اگر به این صورت حاضر کند می‌تواند معامله را فسخ نماید، اگرچه خریدار از گرفتن آن خودداری کند.

(مسئله ۱۴۲۰) شرط فسخ معامله در تمام جنس فروخته شده یا در قسمتی از آن با رد قسمتی از قیمت، ظاهراً جایز است.

(مسئله ۱۴۲۱) اگر به خاطر غیبت یا دیوانگی خریدار و امثال آن، نتواند قیمت را در اختیار او قرار دهد در صورتی که قیمت را در اختیار ولی خریدار قرار بدهد (اگرچه حاکم شرع یا وکیلش باشد) ظاهراً در صحت فسخ کفایت می‌کند، در غیر این صورت معامله لازم خواهد شد.

(مسئله ۱۴۲۲) نما یعنی افزایش ورشد جنس از زمان معامله تا زمان فسخ، مال خریدار است همچنانکه نمای قیمت، مال فروشنده خواهد بود.

(مسئله ۱۴۲۳) خریدار در مدت خیار، نمی‌تواند در جنس تصرف نماید همانند اینکه بفروشد یا بخشش نماید و امثال آن و اگر جنس فروخته شده تلف شود، ضمان آن به عهده خریدار است ولی خیار فروشنده با این تلف، ساقط نمی‌شود.

(مسئله ۱۴۲۴) اگر قیمتی که برگشت آن شرط شده، به عنوان دین در ذمه فروشنده باشد مثل اینکه خریدار مالی را از فروشنده طلبکار باشد و فروشنده در مقابل آن مال خانه‌ای را بشرط خیار برای خود می‌فروشد، به این نحو که تا یک سال حق دارد چنانچه مال را برگرداند، خانه خود را پس بگیرد، در این صورت اگر در خارج فرد یا عین مال خریدار را به وی تحویل دهد، خیار برای فروشنده ثابت خواهد بود و اگر قیمت کلی در ذمه خریدار باشد و بعد از معامله فردی از آن قیمت را به فروشنده بدهد، اگر فرد دیگری را برگرداند در صحت فسخ کفایت می‌کند.

(مسئله ۱۴۲۵) اگر ولی برای بچه مثلاً چیزی را به بیع خیار بخرد و ممنوعیت بچه در تصرف قبل از تمام شدن مدت خیار برداشته شود، در صورت فسخ معامله باید قیمت را به بچه برگرداند، اما اگر به ولی او رد کند کافی نیست و اگر یکی از دو ولی مانند پدر، چیزی را به بیع خیار بخرد، فسخ معامله با رد ثمن به ولی دیگر مثل جد جایز است، مگر آنکه شرط شود که ثمن در صورت فسخ معامله به شخص ولی که عهده دار خرید بوده برگردانده شود.

(مسئله ۱۴۲۶) اگر فروشنده قبل از استفاده از حق خیار بمیرد، آن خیار به ورثه او منتقل می شود، یعنی با ردّ قیمت به خریدار، می تواند معامله را فسخ کنند و در جنس بر طبق سهم شان در ارث، شریک می شوند، ولی اگر بعضی از ورثه از فسخ معامله خودداری کنند بقیه ورثه حق فسخ معامله را ندارند نه در تمام جنس فروخته شده و نه در قسمتی از آن، اما اگر خریدار بمیرد، فروشنده می تواند با ردّ قیمت به ورثه او معامله را فسخ نماید و این در صورتی است که شرط نشده باشد قیمت را به خود خریدار برگرداند و اگر شرط شده باشد که قیمت را به خود خریدار برگرداند وارث جای او را نمی گیرد.

(مسئله ۱۴۲۷) شرط خیار در فسخ معامله، برای خریدار با ردّ جنس به فروشنده جایز است، بنابراین ردّ بدل حتّی با تلف شدن جنس کفایت نمی کند مگر آنکه قرینه ای باشد که ردّ بدل را در صورت تلف شدن جنس شامل شود، همان طوری که در ردّ قیمت غالباً این گونه است. بنابراین فروشنده خانه اش را مثلاً به بیع خیار به خاطر احتیاج به پول آن می فروشد و در قیمت آن تصرف می نماید و عین آن باقی نمی ماند، چنانچه بخواهد قیمت را ردّ کند، بدل آن را ردّ می کند و خیار برای هر یک از فروشنده و خریدار با ردّ آنچه به او منتقل شده یا بدلش در صورت تلف شدن آن جایز است.

(مسئله ۱۴۲۸) شرط خیار به ردّ بدل در حالی که خود جنس موجود باشد صحیح نیست و همین طور شرط ردّ قیمت در اجناس مثلی یا ردّ مثل در اجناس قیمی در صورت تلف شدن صحیح نیست.

(مسئله ۱۴۲۹) خیار شرط در دو صورت ساقط می شود:

- ۱- مدت تعیین شده تمام شود و ردّی از طرف بایع و مشتری صورت نگیرد.
- ۲- بعد از عقد آن را اسقاط نماید.

۴- خیار غبن

اگر کسی چیزی را به کمتر از قیمت مثل آن بفروشد و جاهل باشد و اگر چیزی را بطور سلّم^(۱) به بیش از قیمت آن خریداری کند، خیار غبن دارد، ولی اگر عالم و آگاه باشد خیار غبن

۱- سلّم: معامله ای است که خریدار پول را قبلاً پرداخت نماید و بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد.

نخواهد داشت.

(مسأله ۱۴۳۰) معیار در ثبوت خیار غبن برای مغبون آن است که در عرف تفاوت پیش آمده، موجب غبن باشد، یعنی بیشتر مردم از آن چشم پوشی نکنند، بنابراین اگر تفاوت جزئی و ناچیز باشد، موجب خیار نیست، البته در معاملات تجاری بزرگ چنانچه تفاوت قیمت در آنها به نسبت یک در هزار باشد غبن است، ولی در معاملات معمولی روز مره بین مردم تفاوت به این نسبت غبن شمرده نمی شود.

پس معیار در تفاوت، گذشت نکردن از کمی و زیادی آن نزد عرف و عقلا است.

(مسأله ۱۴۳۱) خیار غبن از هنگام معامله ثابت است نه از هنگام آشکار شدن غبن، بنابراین اگر فروشنده چیزی را به بیشتر از قیمت بازاری آن بفروشد، خریدار خیار دارد اگرچه فروشنده جاهل به آن باشد، همچنین اگر فروشنده، چیزی را به کم تر از قیمت بازاری فروخته باشد خیار خواهد داشت، بنابراین اگر قبل از ظهور غبن، معامله را فسخ کند، فسخ صحیح است اگر غبن واقعاً ثابت باشد و معیار در غبن قیمت وقت معامله است، در نتیجه اگر بعد از معامله قیمت آن کم و زیاد شود در ثبوت و سقوط خیار اثری ندارد.

(مسأله ۱۴۳۲) مغبون حق ندارد مابه التفاوت قیمت را مطالبه نماید و در مقابل آن معامله را فسخ نکند و اگر غابن تفاوت قیمت را بدهد قبول آن بر مغبون واجب نیست، بلکه مخیر است بین اینکه معامله را از اصل فسخ کند یا اینکه در مقابل قیمت تعیین شده، آن را امضاء نماید. البته اگر هردو بر اسقاط خیار در مقابل مالی مصالحه کنند، صلح صحیح و خیار ساقط است و دادن عوض مصالحه بر غابن واجب می شود.

خیار غبن با چند چیز ساقط می شود:

اول - اسقاط آن بعد از عقد، اگرچه قبل از آشکار شدن غبن باشد و اگر به گمان اینکه ده در صد باقیمت بازار تفاوت دارد خیار را ساقط کند و بعد معلوم شود که تفاوت صد در صد بوده است، در این صورت اگر مقصود ساقط کننده خیار مرتبه خاصی از غبن باشد و بعد معلوم شود که بیشتر از آنچه خیال می کرده مغبون شده است، خیار ساقط نمی شود و اگر با هرگونه تفاوتی که پیش آید، اسقاط خیار نماید و بعد معلوم شود که غبن بیشتر بوده در این صورت اسقاط خیار اثری ندارد و در مصالحه بر اسقاط خیار نیز مطلب همین گونه است.

دوم - آنکه سقوط خیار غبن را در متن عقد شرط کند، اما اگر اسقاط خیار غبن نماید به گمان آنکه تفاوت ده در صد قیمت است وبعد معلوم شود که صد در صد بوده، تفصیل قبلی در آن جاری خواهد بود.

سوم - آنکه مغبون بعد از علم به غبن در آنچه به او منتقل شده طوری تصرف کند که دلالت بر التزام به عقد کند، اما اگر تصرف او قبل از علم به غبن باشد در این صورت، اگر تصرف او دلالت بر التزام به عقد نماید، خیار مغبون ساقط می شود و اگر تصرف او دلالت بر التزام به عقد نکند خیارش ساقط نمی شود.

(مسأله ۱۴۳۳) اگر فروشنده بفهمد که مغبون واقع شده است و معامله را فسخ کند، چنان چه جنس فروخته شده نزد خریدار موجود باشد آن را پس می گیرد و چنان چه مال تلف شده باشد در این صورت مثل آن یا قیمت آن را از مشتری می گیرد، اما اگر مال فروخته شده را معیوب ببیند، آن را با خسارتش از او می گیرد؛ اگر آن مال از دست مشتری خارج شده باشد مثل بیع، در این صورت مال به حکم تلف است و باید می تواند قیمت یا مثل آن را از مشتری بگیرد.

(مسأله ۱۴۳۴) اگر فروشنده مغبون، معامله را فسخ نماید ولی خریدار در جنس فروخته شده طوری تصرف کرده که سبب تغییر آن شود، سه حالت دارد:

حالت اول - آنکه تصرف موجب نقصان جنس شود که در این صورت فروشنده از خریدار جنس و خسارت آن را مطالبه می نماید و اگر خریدار جنس و خسارت را بدهد حق او را ادا کرده است.

حالت دوم - آنکه تصرف خریدار موجب زیادی شود که این زیادی به دو صورت است: ۱ - اگر آن زیادی، صفت محض باشد و مالیت هم نداشته باشد، مانند آرد کردن گندم جنس فروخته شده تماماً مال فروشنده مغبون خواهد بود و در این صورت کالای فروخته شده تماماً به مغبون پس داده می شود و اگر آن صفت اضافی با کار خریدار مالیت پیدا کند، صفت، ملک خریدار حساب نمی شود، البته اگر عمل خریدار در ملک دیگران به دستور فرد دیگری باشد، این عمل را به عنوان اجرت المثل ضامن است، نه اینکه با مالک در مالیت مال شریک باشد، ۲ - اگر آن زیادی، زیادی عینی و متصل باشد مانند چاقی حیوان ورشد درخت، چیزی برای خریدار نخواهد بود، بلکه باید آن را به فروشنده برگرداند و اگر آن زیادی، زیادی عینی منفصل باشد، مانند پشم و شیر و میوه

وامثال آن، زیادی مال خریدار خواهد بود و در صورتی که از جدا کردن زیادی، ضرری بر خریدار در حال فسخ معامله لازم نیاید، فروشنده می‌تواند خریدار را به این کار ملزم کند، ولی اگر حتی ضرری بر خریدار وارد شود خود خریدار آن را جدا کند، فروشنده حق ندارد او را از این کار باز دارد، اما اگر خریدار بخواهد جدا کردن زیاده را با کندن درخت یا تخریب ساختمان انجام دهد که نقصی بر زمین وارد شود، باید ضرر وارده را جبران کند و زمین را صاف نماید.

حالت سوم - آنکه تغییر جنس، به سبب مخلوط شدن با جنس دیگر باشد، که حکم آن در واقع حکم تلف شدن جنس است که خریدار نسبت به بدل یا قیمت آن ضامن است.

(مسئله ۱۴۳۵) در صورتی که مشتری مغبون، معامله را فسخ کند با اینکه در بیع تصرف غیر مسقط نموده است (به دلیل جهل به غبن) تصرف نمودن او چند صورت دارد: ۱- عین را تغییر نمی‌دهد. ۲- تغییر به زیادی یا نقصان یا امتزاج می‌دهد، تمامی صورتی که در مسأله قبل گفته اینجا هم جاری می‌شود. همچنین اگر مشتری مغبون، معامله را فسخ کند، ولی بایع در ثمن تصرف کرده باشد، یا اینکه بایع، مغبون واقع شده و خودش در ثمن تصرف نماید، در این صورت باز حکم صورتی که در مسأله قبلی گذشت جاری خواهد شد.

(مسئله ۱۴۳۶) خیار غبن فوری نیست، بنابراین اگر فسخ معامله را عالمأً به تأخیر اندازد به جهت انتظار حضور غابن یا حضور کسی که با او در فسخ و عدم آن مشورت کند، خیارش ساقط نمی‌شود تاچه رسد که تأخیر فسخ به خاطر جهل به غبن یا جهل به ثبوت خیار برای مغبون یا از روی غفلت یا فراموشی باشد.

(مسئله ۱۴۳۷) خیار غبن در هر معامله‌ای که بر چانه زنی پایه گذاری شده، مانند صلح و اجاره و غیر آنها، جاری است.

(مسئله ۱۴۳۸) اگر دو چیز را در یک معامله به دو قیمت بخرد، مثل اینکه گوسفند را به ده دینار و اسب را به بیست دینار خریداری نماید، اگر خریدار در خرید اسب مغبون باشد، می‌تواند معامله را فسخ کند، و در این صورت، فروشنده به جهت تبعض صفة در فروش گوسفند حق خیار دارد.

(مسئله ۱۴۳۹) اگر آنچه در دست غابن است به کار خود او یا به حوادث آسمانی تلف شود، و آن چیز قیمی باشد و مغبون هم معامله را فسخ کند، قیمت تلف شده زمان فسخ را از غابن می‌گیرد

ولی اگر مغبون تلف کرده باشد، حق رجوع به غابن را ندارد، اما اگر تلف به دست شخص ثالثی باشد، مغبون بعد از فسخ به غابن رجوع می‌کند و غابن نیز می‌تواند از شخص ثالث مطالبه کند و اگر آنچه که در دست مغبون است بعد از فسخ تلف شود، چنانچه تلف به فعل غابن بوده حق رجوع به مغبون را ندارد، ولی اگر تلف به بلای آسمانی یا به فعل مغبون یا به فعل بیگانه باشد، به قیمت روز فسخ، بر مغبون رجوع می‌کند و مغبون به بیگانه، رجوع می‌کند اگر او تلف کرده باشد و حکم تلف کردن وصف که موجب تفاوت قیمت می‌شود مثل حکم تلف عین است.

۵ - خیار تأخیر

مطلق بودن معامله اقتضا دارد که تحویل جنس و عوض فعلی باشد و اگر یکی از دو طرف از آن خودداری کند و ادار به تحویل می‌گردد و اگر تحویل ندهد، طرف دیگر حق فسخ معامله را دارد، بلکه جواز فسخ قبل از اجبار نیز بعید نیست.

خیار تأخیر به بیع اختصاص ندارد، بلکه در تمام معاوضات جاری است، البته خیار دیگری برای بیع وجود دارد که آن را خیار تأخیر می‌گویند، مثل اینکه جنسی را بفروشد و حال آنکه بهای آن را نگرفته و جنس را هم تحویل نداده تا خریدار بها را بیاورد، چنانچه تا مدت سه روز عوض را آورد، خریدار به آن جنس اولویت دارد، و گرنه فروشنده حق دارد معامله را فسخ کند، ولی اگر جنس فروخته شده در نزد فروشنده تلف شود، مادامی که در اختیار و در خانه اوست از مالش حساب می‌شود، چه در مدت سه روز یا بعد از آن و چه در حال ثبوت یا سقوط خیار، تلف شده باشد.

(مسأله ۱۴۴۰) ظاهراً گرفتن قسمتی از جنس یا قسمتی از قیمت در حکم نگرفتن آن است.

(مسأله ۱۴۴۱) مقصود از سه روز، روزهای آن است چه به صورت کامل، یا بصورت تلفیقی باشد، چنانچه سه روز به صورت کامل باشد، دو شب و وسط در آن داخل خواهد بود، ولی اگر سه روز به صورت تلفیقی باشد سه شب و وسط آن در سه روز داخل است.

(مسأله ۱۴۴۲) در صورتی خیار تأخیر وجود دارد که تأخیر در دادن جنس یا عوض شرط نشده باشد و گرنه خیار وجود ندارد.

(مسأله ۱۴۴۳) خیار تأخیر در صورتی وجود دارد که جنس مشخص باشد، ولی اگر جنس

کلی در ذمه باشد نداشتن خيار تأخیر بعید نیست.

(مسأله ۱۴۴۴) اگر جنس معینی مانند بعضی سبزیجات و گوشت که در بعضی اوقات تا یک روز فاسدمی شود معامله شود، اگر تا شب پول آن را ندهد خيار ثابت است و اگر فروشنده معامله را فسخ کند، می تواند هر طور که بخواهد در جنس تصرف نماید.

(مسأله ۱۴۴۵) با اسقاط خيار تأخیر، بعد از سه روز این خيار ساقط می شود و بنا بر اظهار با اسقاط آن قبل از سه روز و با شرط سقوط آن در ضمن عقد نیز ساقط می شود. ولی اگر خریدار بعد از سه روز و قبل از فسخ فروشنده قیمت را بدهد یا خود فروشنده آن را از خریدار مطالبه کند، بنا بر اظهار خيار ساقط نمی شود و فروشنده حق دارد معامله را فسخ کند، مگر آنکه کاشف از رضایت فروشنده به معامله باشد.

(مسأله ۱۴۴۶) خيار تأخیر فوری نیست، بنابراین با تأخیر از سه روز ساقط نمی شود مگر آنکه یکی از مسقطات موجود باشد.

۶ - خيار رؤیت

خيار رؤیت در جایی است که خریدار جنسی را ببیند سپس آن را بخرد و بعد از خریدن برخلاف آنچه که دیده بود آنرا بیاورد یا آن را باوصفی که بیان شده خریداری کند و خلاف آن درآید، در این صورت خریدار می تواند معامله را فسخ یا امضا نماید.

(مسأله ۱۴۴۷) در صفتی که تخلف آن موجب خيار است فرق نمی کند که آن صفت، صفت کمال باشد که قیمت آن را افزایش می دهد، یا صفت کمال نباشد یا اینکه نزد قومی مرغوب و نزد قوم دیگری نامرغوب باشد، مثلاً شرط کند به اینکه پارچه به رنگ قرمز باشد نه سیاه.

(مسأله ۱۴۴۸) صاحب خيار می تواند معامله را فسخ نموده، عین را برگرداند، یا معامله را فسخ نکند و عین را مجاناً نگهدارد، ولی اگر فسخ نکند حق مطالبه تفاوت قیمت را ندارد، همان طوری که اگر فروشنده تفاوت قیمت را بدهد یا آن عین را به عینی که دارای صفت باشد بدل کند، خيار ساقط نمی شود.

(مسأله ۱۴۴۹) همان گونه که با تخلف وصف، خریدار خيار دارد، فروشنده نیز با تخلف وصف، خيار خواهد داشت.

(مسأله ۱۴۵۰) خیار رؤیت فوری نیست اگرچه مشهور قائل به فوریت آن است.
(مسأله ۱۴۵۱) خیار رؤیت در چند صورت ساقط می‌شود: ۱ - اسقاط آن قبل از رؤیت و بعد از آن. ۲ - تصرف قبل و بعد از رؤیت در صورتی که این تصرف دلیل بر التزام به عقد باشد. ۳ - اسقاط در ضمن عقد.

(مسأله ۱۴۵۲) مورد خیار رؤیت، فروش جنس مشخصی است و در فروش کلی جاری نیست، بنابراین اگر کلی را با وصف بفروشد و به خریدار، جنس فاقد وصف را بدهد، خریدار حق خیار ندارد، بلکه مطالبه فرد دارای وصف را بکند، البته اگر کلی در معین را بفروشد (مثل اینکه بگوید یک کیلو از این کیسه را خریدم) بعد خلاف آن ثابت گردد، خریدار خیار خواهد داشت.

۷ - خیار عیب

خیار عیب، در جایی است که خریدار کالایی را بخرد و در آن عیبی بیابد که در این صورت مخیر است معامله را فسخ نموده و کالای معیوب را برگرداند، یا اینکه آن را امضا نماید و اگر رد جنس معیوب امکان نداشته باشد، می‌تواند آن را نگهدارد و تفاوت قیمت را مطالبه نماید و در این جهت میان خریدار و فروشنده فرقی نیست، بنابراین اگر فروشنده در قیمت عیبی را بیابد خیار عیب خواهد داشت.

(مسأله ۱۴۵۳) خیار عیب، با التزام به مفاد عقد و هم چنین با تصرف در معیب که دال بر عدم اختیار فسخ باشد، ساقط می‌شود.

موارد جواز مطالبه مابه التفاوت

مواردی که جایز است تفاوت قیمت جنس سالم و معیوب طلب شود:

- ۱ - جنس از بین رفته باشد.
- ۲ - آنکه جنس در اثر فروش، بخشش و امثال آن از ملک خارج شده باشد.
- ۳ - تصرف در جنس به گونه‌ای باشد که موجب تغییر آن گردد، مانند بریدن، رنگ آمیزی و دوختن پارچه.
- ۴ - در جنس تصرف اعتباری کند که قابل برگشت نباشد، مثل اینکه آن را اجاره داده یا فروخته باشد.

۵- اگر جنس را از فروشنده بگیرد و در آن عیبی بوجود آورد و اگر بدون دخالت خریدار در آن عیبی بوجود آید.

در تمام این موارد، خریدار حق فسخ معامله وردّ جنس را ندارد، البته می‌تواند تفاوت قیمت را مطالبه نماید، ولی اگر عیب دیگری در زمان خیار دیگری مانند خیار حیوان که برای خریدار است مثلاً پدید آید، در این صورت برگرداندن جنس جایز است.

(مسئله ۱۴۵۴) اگر عیب موجب نقص در مالیت نشود، برگرداندن جنس مانعی ندارد ولی طلب مابه التفاوت قیمت ساقط می‌شود، مثل حیوان اخته شده با حیوان نر در صورتی که در قیمت یکسان باشند، اما اگر جنس ربوی را در مقابل جنس خودش بخرد، بعد عیبی در یکی از آنها آشکار شود، بنابراین تفاوت قیمت جایز است. پس دادن و گرفتن مابه التفاوت قیمت به دو چیز ساقط می‌شود:

اول: قبل از معامله به عیب علم داشته باشد.

دوم: براءت جستن فروشنده از عیوب، یعنی فروشنده شرط کند که خریدار حق ندارد به قیمت یا تفاوت قیمت به او رجوع کند.

(مسئله ۱۴۵۵) بعد از آنکه مشتری به تبرّی بایع اعتراف می‌کند، ادعا کند که آن را نشنیده ام، از او پذیرفته نمی‌شود؛ اگر خریدار ادعا کند که فروشنده براءت خود را اعلام نکرده است و فروشنده ادعا کند که براءتش را اعلام نموده است، ادعای خریدار مقدم است.

(مسئله ۱۴۵۶) اقوی این است که خیار عیب فوری نیست.

(مسئله ۱۴۵۷) مقصود از عیب آن چیزی است که بر خلاف خلقت اصلی باشد خواه به صورت نقص باشد مانند کوری یک چشم یا هر دو و کوری ولالی و لنگی و خواه به صورت اضافه باشد، مانند دست وانگشت اضافی، اما اگر بر خلاف خلقت اصلی نباشد، اما در عرف عیب شمرده شود، مثل اینکه زمین، محل فرود سربازان باشد، در صورتی که ردّ آن امکان نداشته باشد ظاهراً می‌تواند مابه التفاوت قیمت را بگیرد.

(مسئله ۱۴۵۸) اگر عیب در بیشتر افراد یک صنف باشد، مانند نبودن بکارت در کینزان، حکم عیب بر آن جاری نیست.

(مسئله ۱۴۵۹) در عیب، نقص مالیت شرط نیست، البته در صورتی که موجب نقص مالیت

نشود حق گرفتن ارش و مابه التفاوت قیمت ثابت نمی گردد.

(مسئله ۱۴۶۰) همان طوری که به عیب موجود در حال معامله خیار ثابت است به عیبی که بعد از معامله و قبل از قبض پدید می آید نیز ثابت می شود، در نتیجه می تواند جنس را برگرداند، ولی بنابر اظهر گرفتن تفاوت قیمت جایز نیست، البته اگر عیب حادث، موجب نقص در مقدار جنس شود نه فقط مالیت آن، در این صورت خریدار می تواند مقداری از قیمت را که در مقابل آن نقص هست مطالبه کند.

(مسئله ۱۴۶۱) اگر بعد از معامله تا مدت یک سال، دیوانگی یا خوره یا پیسی یا استخوان در فرج زن که مانع از جماع می شود بوجود آید، خریدار خیار عیب دارد.

(مسئله ۱۴۶۲) کیفیت گرفتن تفاوت قیمت به آن است که اهل خبره در صورتی که امین و مورد اطمینان باشند، جنس را اول به صورت صحیح سپس به صورت معیوب قیمت گذاری می کنند و نسبت بین آن دو قیمت را ملاحظه می نمایند، سپس از قیمت خریداری شده، به همان نسبت کسری می گردد، بنابراین وقتی جنسی را به صورت صحیح به هشت و به صورت معیوب به چهار، قیمت گذاری کنند که نسبت بدست آمده نصف خواهد بود، به همین نسبت از اصل قیمت کسر می شود.

(مسئله ۱۴۶۳) اگر اهل خبره در قیمت صحیح و معیوب اختلاف داشته باشند ولی در نتیجه نسبت بین دو قیمت صحیح و معیوب یکی باشد اشکالی نیست، مثل اینکه بعضی صحیح را به هشت و معیوب را به چهار و بعضی دیگر صحیح را به شش و معیوب را به سه قیمت گذاری نمایند، تفاوت در هر دو قیمت نصف است؛ بنابراین نصف قیمت خرید باید کسر گردد، ولی اگر نسبت در قیمت گذاری اختلاف داشته باشد، مثل اینکه بعضی صحیح را به هشت و معیوب را به چهار و بعضی دیگر صحیح را به هشت و معیوب را به شش قیمت گذاری کنند، در این صورت قول کسی که از نظر خبره بودن قوی تر است، مقدم است، ولی احتیاط آن است که مصالحه کنند.

(مسئله ۱۴۶۴) اگر دو جنس را با دو قیمت در یک معامله بخرد، بعد در یکی عیبی آشکار شود، خریدار فقط در ردّ معیوب خیار دارد و در صورتی که پس دهد فروشنده می تواند در جنس صحیح معامله را بهم بزند. همچنین اگر دو جنس را به یک قیمت خریداری نماید، خریدار فقط معیوب را می تواند برگرداند، ولی فروشنده می تواند معامله را در مورد جنس سالم نیز فسخ نماید و

نیز می‌تواند هردو را پس بگیرد.

(مسأله ۱۴۶۵) اگر دو نفر جنسی را بطور مشترک بخرند بعد معیوب در آید، یکی از آن دو می‌تواند معامله را در سهم خود بهم بزند، و در این صورت برای فروشنده بر فرض فسخ، خیار ثابت می‌شود.

(مسأله ۱۴۶۶) اگر پیش از آنکه خریدار بفهمد، عیب برطرف شود، بنابراین خیار ساقط نمی‌شود و در صورت امکان می‌تواند آن را برگرداند و گرنه تفاوت قیمت را مطالبه نماید.

(مسأله ۱۴۶۷) اگر کنیزی را بخرد و با او جماع کند، سپس در او عیبی بیاید، در این صورت نمی‌تواند معامله را بهم زده و او را برگرداند، ولی می‌تواند تفاوت قیمت را مطالبه نماید، البته اگر حامله باشد می‌تواند با دادن ۱/۱۰ قیمت، کنیز را برگرداند، اما اگر با شرط بکارت او را بخرد و خلاف در آید، می‌تواند او را برگرداند، یا اینکه تفاوت قیمت را مطالبه کند.

ادامه احکام شرط

همان طوری که وفای به عقد واجب است، وفای به شرط ضمن عقد نیز واجب است، مثل اینکه اسب را در برابر قیمت معین بفروشد و بر خریدار شرط کند که لباسش را بدوزد که در این صورت دوختن لباس فروشنده بر خریدار واجب است.

در وجوب وفای به شرط چند چیز معتبر است:

اول: آنکه با کتاب و سنت مخالف نباشد و مخالفت در دو مورد صورت می‌گیرد:

۱ - آنکه عمل به شرط، فی نفسه غیر مشروع باشد، مثل اینکه کسی را برای کار در روز ماه رمضان به شرط آنکه روزه‌اش را بخورد اجیر کند، یا چیزی را به او بفروشد بشرط آنکه حرامی را انجام دهد.

۲ - آنکه خود شرط مخالف حکم شرعی باشد، مثل اینکه زنی را به عقد کسی در آورد و شرط کند که طلاق این زن نیز به دست خودش باشد نه به دست شوهرش، یا مالی را بفروشد یا هبه کند به شرط آنکه همه یا بعضی از ورثه خریدار، از آن ارث نبرند و امثال اینها که شرط در این موارد باطل است.

دوم: آنکه با مقتضای معامله منافات نداشته باشد، مثل اینکه جنسی را به کسی بفروشد به شرط

آنکه عوض نداشته باشد، یا آنکه خانه را به کسی اجاره بدهد بشرط آنکه اجرت نداشته باشد. سوّم: آنکه شرط، بطور صریح یا به صورت ضمنی در ضمن معامله ذکر شده باشد، مثل اینکه گزینه‌ای موجود باشد بر اینکه معامله بر آن شرط پایه گذاری شده است، حالا یا قبل از معامله ذکر شده، یا عرف وجود آن را بفهمد، مثل شرط تحویل، هنگام استحقاق آن، و اگر شرط، قبل از معامله ذکر شود ولی معامله عمداً یا سهواً روی آن پایه گذاری نشود، وفای به آن شرط واجب نیست.

چهارم: آنکه بر انجام دادن شرط قدرت داشته باشد.

(مسأله ۱۴۶۸) اگر جنسی را بفروشد و بر خریدار شرط کند که آن جنس را دوباره اگر چه بعد از مدتی بخودش بفروشد مانعی ندارد، البته اگر شرط کند که به کمتر از آنچه خریده بفروشد، یا خریدار برفروشنده شرط کند که به بیشتر از آنچه فروخته خریداری نماید، معامله در این دو فرض باطل است.

(مسأله ۱۴۶۹) تعلیق در شرط مانعی ندارد، مثل اینکه خانه‌اش را بفروشد و بر خریدار شرط کند که اگر به مسافرت نرود مدت یک ماه حق سکونت در آن خانه را داشته باشد، بلکه اگر شرط، مجهول نیز باشد مانعی ندارد، مگر آنکه جهالت موجب ضرری بودن معامله گردد که در این صورت شرط باطل ولی معامله صحیح خواهد بود.

(مسأله ۱۴۷۰) اگر شرط فاسد باشد ظاهراً سبب باطل شدن معامله نمی‌شود، بلکه شرط باطل و معامله صحیح است.

(مسأله ۱۴۷۱) اگر کسی از انجام دادن شرطی که بر او شده است خودداری کند، شرط کننده حق اجبار او را ندارد.

(مسأله ۱۴۷۲) اگر کسی که بر او شرط شده به هر دلیلی نتواند آن را انجام دهد، شرط کننده، حق فسخ معامله را دارد.

احکام خیار

خیار حقی از حقوق است؛ بنابراین اگر صاحب آن بمیرد به ورثه او منتقل می‌شود، و کسی که از ارث به سبب قتل یا کفر یا بندگی محروم است از حق خیار نیز محروم می‌شود و اگر معامله‌ای

که در آن حق خیار وجود دارد به مالی تعلق بگیرد که وارث از آن محروم است، مانند زمین، که زن از آن ارث نمی برد، در این صورت اگر شوهر زمین را با داشتن حق خیار فروخته باشد، همسر وی آن خیار را به ارث می برد ولی اگر شوهر زمینی را به شرط داشتن خیار خریده باشد، همسر وی آن خیار را به ارث نخواهد برد. نیز در جبهه لباس یا عمامه میّت یا چیزهایی [که به فرزند بزرگ پسر، اختصاص دارد و سایر ورثه از آن محروم اند، حکم، همین خواهد بود.

(مسأله ۱۴۷۳) اگر وارثان خیار، متعدد باشند، ظاهراً بعضی از آنها نمی توانند معامله را در تمام جنس یا در سهم خودشان بهم بزنند، مگر کسی که خیار در حق او اعمال می شود، راضی باشد، که در این صورت فسخ معامله در سهم خودش صحیح خواهد بود.

(مسأله ۱۴۷۴) اگر ورثه، معامله مورث خودشان را بهم بزنند در صورتی که عین قیمت موجود باشد آن را به خریدار بدهند، ولی اگر تلف شده یا در حکم تلف باشد مانند سایر دیون میّت، از ترکه او خارج می کنند. اما اگر میت ترکه نداشته باشد، بر ذمه میّت باقی خواهد بود و در این صورت بر وصی یا وارث واجب است که از جنس برگردانده شده دین میّت را ادا کند و اگر چیزی باقی ماند مال وارث است.

(مسأله ۱۴۷۵) اگر در معامله ای برای کسی که دخالتی در عقد ندارد حق خیار باشد، در صورت مردنش، به وارث او منتقل نمی شود.

(مسأله ۱۴۷۶) اگر جنس فروخته شده تلف شود، چند صورت دارد:

۱- اگر میبع، حیوان باشد و در زمان خیار مشتری تلف گردد.
 ۲- اگر تلف قبل از انتهای خیار مشتری در خیار شرط باشد، در این دو صورت تلف از مال بایع است.

۳- اما اگر خیار از آن بایع باشد و تلف بعد از قبض و در زمان خیار مجلس باشد، اظهر این است که تلف از مال مشتری است.

لوازم بیع

اگر کسی چیزی را فروخت، فقط آنچه را که فروشنده و خریدار در جنس فروخته شده قصد می کنند داخل در معامله است و قصد آنها با آنچه که لفظ میبع بر آن دلالت کند، شناخته می

شود، مثلاً اگر باغی فروخته شود، زمین، درخت، چاه، چرخ آب، خانه حیوانات و امثال آن که از لوازم و توابع باغ به حساب می‌آیند داخل در معامله است، ولی اگر زمین را بفروشد، درخت میوه و خرما در آن داخل نیست. نیز بجهای که در شکم حیوان است در فروش مادر، یا میوه، در فروش درخت داخل نیست، البته اگر درخت خرما را بفروشد، در صورتی که خرما گرده افشانی شده باشد مال فروشنده است و بر خریدار واجب است که آن را بر روی درخت باقی بگذارد، ولی اگر گرده افشانی نشده باشد مال خریدار خواهد بود. این حکم به فروش درخت خرما اختصاص دارد، ولی در انتقال حکم فروش درخت خرما به غیر بیع، یا فروش سایر درختان، میوه آنها مال فروشنده خواهد بود مطلقاً اگرچه گرده افشانی نشده باشد، این در صورتی است که دلیلی بر داخل بودن میوه در فروش درخت یا درخت در فروش زمین یا بجه حیوان در فروش مادر نباشد، اما اگر دلیلی بر داخل بودن اینها باشد، بر طبق دلیل عمل گردیده و تمام اینها مال خریدار خواهد بود.

(مسئله ۱۴۷۷) اگر درخت را بفروشد ولی شرط کرده باشد که میوه آن برای فروشنده باقی بماند، چنان چه درخت به آبیاری نیاز داشته باشد، فروشنده می‌تواند آن را آب دهد و خریدار حق ندارد او را از این کار باز دارد. اما اگر نیازی به آبیاری نداشته باشد، بر فروشنده آبیاری آن واجب نیست، اگرچه خریدار به این کار دستور دهد. اما اگر یکی از آن دو، به آبیاری و دیگری به ترک آن ضرر ببیند، در صورتی که بقای میوه محدوده‌ای روی درخت را شرط کرده باشد، حق فروشنده مقدم خواهد بود، و الاً حق خریدار مقدم است.

(مسئله ۱۴۷۸) اگر باغی را به استثنای یک درخت بفروشد، فروشنده حق ورود و خروج به باغ را در محدوده‌ای که شاخه‌ها و ریشه‌های آن درخت رسیده باشد، دارد، و خریدار نمی‌تواند او را از این کار بازدارد.

(مسئله ۱۴۷۹) اگر خانه‌ای را بفروشد، زمین و طبقه بالا و پایین ساختمان در آن داخل است، مگر آنکه راه ورودی و خروجی ساختمان بالا مستقل باشد تا دلیلی بر داخل نبودن آن در بیع باشد و همین طور زیر زمین و چاه و درها و چوب‌های داخل ساختمان و نردبان ثابت و درختان و سیم‌های برق و لوله‌های آب و امثال اینها حتی کلیدها، در خانه فروخته شده داخل است، مگر آنکه داخل نبودن آنها را شرط کرده باشد.

(مسئله ۱۴۸۰) سنگها و معادنی که در زمین وجود دارند اگر در عرف از توابع زمین به حساب

آیند، در فروش زمین داخل است، ولی اگر آنها از توابع زمین نباشند، مانند معادنی که در درون زمین وجود دارند، ملک کسی نیست و هر کسی آنها را استخراج کند مالک می‌شود، همچنین سنگها و گنج‌های که در زمین دفن شده‌اند، در فروش زمین داخل نمی‌باشند.

قبض و اقباض (تحويل گرفتن و تحويل دادن)

بر فروشنده و خریدار واجب است که جنس و عوض را بعد از معامله تحويل دهند، مگر آنکه شرط تأخیر کرده باشند و در صورت امکان تحويل جنس یا عوض، تأخیر آن جایز نیست مگر آنکه دیگری راضی باشد، ولی اگر هر دو از تحويل خودداری نمایند، وادار به تحويل می‌شوند اما اگر یکی خودداری کند و دیگری تحويل دهد، آنکه امتناع کرده و به تحويل وادار می‌شود و اگر یکی تأخیر تسليم را تا مدت معین شرط کند، جایز است و دیگری حق ندارد از تحويل امتناع کند.

(مسأله ۱۴۸۱) فروشنده می‌تواند برای خود، سکونت در خانه یا استفاده از حیوان یا زراعت زمین و مانند اینها را تا مدت معینی شرط کند.

(مسأله ۱۴۸۲) تسليم بر فروشنده و خریدار (اموال منقول و غیر منقول) واجب است؛ معنای تسليم آن است که مانع را برطرف کرده، برای طرف مقابل اذن در تصرف دهد.

(مسأله ۱۴۸۳) اگر جنس پیش از تحويل به خریدار، به آفت آسمانی یا زمینی تلف گردد خود به خود معامله بهم می‌خورد و تلف آن از مال فروشنده است و قیمت را به خریدار بازگرداند، همچنین اگر عوض جنس، قبل از اینکه فروشنده تحويل بگیرد تلف شود از مال مشتری خواهد بود.

(مسأله ۱۴۸۴) در قبضی که موجب رفع ضمان می‌شود در غیر منقول مانند زمین، همان تخلیه که به معنای رفع مانع است کفایت می‌کند. ولی در منقول باید عملاً طرف معامله را بر آن مسلط نماید مانند گرفتن پول و لباس و لجام اسب یا سوار شدن آن.

(مسأله ۱۴۸۵) دست نیافتن مشتری به کالا در حکم تلف است، مثل اینکه دزدیده شود یا غرق گردد یا به غارت رود یا پرنده پرواز کند و مانند اینها.

(مسأله ۱۴۸۶) اگر خریدار به فروشنده دستور دهد که جنس را به شخص معینی تحويل دهد، چنان چه آن شخص قبض کند، به منزله تحويل به خریدار است. نیز اگر به او دستور دهد که

جنس را به شهر خریدار یا شهر دیگری بفرستد و او ارسال نماید، به منزله قبض خریدار خواهد بود و فرقی نمی کند که نحوه ارسال را تعیین بکند یا نکند.

(مسئله ۱۴۸۷) اگر فروشنده یا بیگانه‌ای که رجوع کردن به او برای جبران خسارت ممکن است، جنس را تلف کند، اقوی صحت معامله است و خریدار حق دارد بدل از مثل یا قیمت را از تلف کننده مطالبه نماید و بنابر اظهر حق دارد معامله را بهم بزند.

(مسئله ۱۴۸۸) اگر برای جنس زیاده‌ای «نما» حاصل شود، سپس اصل جنس قبل از قبض خریدار تلف گردد، آن زیادی مال خریدار خواهد بود.

(مسئله ۱۴۸۹) اگر قبل از قبض در جنس عیبی پدید آید، خریدار می تواند آن را برگرداند.

(مسئله ۱۴۹۰) اگر چند چیز را یک جا بفروشد و قبل از قبض، بعضی از آن‌ها تلف شود، نسبت به مقدار تلف شده معامله بهم می خورد و به همان نسبت قیمت به خریدار بر می گردد و در بقیه نیز خیار دارد.

(مسئله ۱۴۹۱) اگر جنس فروخته شده از قبیل خانه باشد، فروشنده باید آن را از وسائل و آنچه که مانع از استفاده خریدار است خالی کند و اگر زمین زراعتی را بفروشد، در صورتی که کشت شده ولی وقت درو آن نرسیده باشد، باید زراعت را برطرف کند، مگر آنکه تا وقت درو شرط شده باشد که با اجرت یابدون آن باقی باشد و اگر ریشه‌های آن برای استفاده از زمین ضرر داشته باشد یا در زمین سنگی دفن شده باشد، فروشنده باید سنگ را در آورد و زمین را صاف نماید و در صورتی که بیرون آوردن آن موجب خرابی زمین یا ساختمان شود، باید آن مقدار را خراب نموده سپس بازسازی نماید.

(مسئله ۱۴۹۲) کسی که چیزی را خریده ولی قبض نکرده در صورتی که موزون و پیمانانه‌ای نباشد، می تواند آن را قبل از قبض بفروشد، نیز جنس پیمانانه‌ای و موزون را می تواند قبل از قبض به قیمت خرید بفروشد، ولی اگر فروش آن با سود باشد پیش از قبض بنابر اظهر جایز نیست، مگر آنکه به خودفروشنده مجدداً بفروشد که در این صورت مطلقاً جایز است، اما اگر جنس پیمانانه‌ای و موزون را به ارث یا صلح یا مهریه مالک شود، بنابر اظهر می تواند آن را با سود بفروشد اگر چه قبض نکرده باشد.

معامله نقد و نسیه

اگر فروشنده برای پرداخت قیمت [عوض] مدت معین نکند، مشتری باید قیمت را نقداً بپردازد و فروشنده می‌تواند بعد از معامله قیمت را مطالبه کند و اگر خریدار قیمت را به فروشنده بدهد، واجب است که فروشنده آن را بگیرد.

(مسئله ۱۴۹۳) اگر فروشنده جنس را به نسیه بفروشد و برای تحویل قیمت مدت تعیین کند، بر خریدار واجب نیست پیش از موعد مقرر قیمت را بپردازد، اگر چه فروشنده مطالبه نماید، ولی اگر خریدار آن را قبل از مدت بدهد، گرفتن آن بر فروشنده واجب است، مگر آنکه قرینه‌ای باشد بر اینکه تأخیر حق فروشنده نیز هست.

(مسئله ۱۴۹۴) مدت تأخیر باید معین باشد، ولی اگر مدت را به آمدن زید یا کوبیدن خرمن یا درو کردن زراعت یا چیدن میوه و مانند اینها قرار دهد، در صورتی که فروشنده به آن راضی باشد، معامله صحیح و گرنه باطل است.

(مسئله ۱۴۹۵) اگر مدت - مانند اول حمل یا اول میزان - که در واقع معلوم و معین است، ولی فروشنده و خریدار به آن جاهل باشند، اگر به آن مدت رضایت دهند معامله صحیح و گرنه باطل است، همچنین اگر سررسید پول را اول ماه قمری آینده قرار دهند اما ندانند که ماه فعلی کامل است یا ناقص، ظاهراً معامله صحیح است.

(مسئله ۱۴۹۶) اگر فروشنده جنسی را به صورت نقد به یک قیمت و به صورت نسیه به قیمت بالاتری بفروشد، مثلاً بگوید: اسب را به صورت نقد به ده (دینار) و به مدت یک سال به بیست (دینار) می‌فروشم و مشتری قبول کند ظاهراً معامله صحیح است.

(مسئله ۱۴۹۷) تأخیر انداختن عوض نقدی جنس بلکه هر دینی به بیشتر از مقدار معین شده، جایز نیست، به این صورت که بجای پرداخت یک صد درهم نقد که عوض جنس است جایز نیست یک صد و پنجاه درهم بعد از مدتی پرداخت نماید. همچنین جایز نیست بر قیمتی که مدت دار است بیفزاید تا مدت را بیشتر به تأخیر اندازد، اما عکس آن یعنی کمتر نمودن مدت عوض نسیه ای چه به عنوان بری و الزمه شدن وجه به عنوان معاوضه جایز است، و این در صورتی است که دین از قبیل موزون یا پیمانانه‌ای نباشد و اگر مکیل یا موزون باشد کمی آن از باب معاوضه جایز نیست، چون ربا می‌شود.

(مسئله ۱۴۹۸) در غیر مکیل و موزون مبلغی را که با مدت، طلبکار است، جایز نیست نقداً به کمتر از آن مبلغ بفروشد، یعنی اگر یک صد دینار به مدت شش ماه طلبکار است نمی تواند آنرا به نود دینار نقداً بفروشد. البته اگر قیمت، موزون یا پیمانهای باشد، از جهت لزوم ربا جایز نیست و برای طلب کار جایز نیست، مدت قرض خود را بیشتر کند تا آنکه بدهکار، قسمتی از قرض خود را قبل از رسیدن مدت بپردازد.

(مسئله ۱۴۹۹) اگر چیزی را به صورت نسیه بخرد جایز است، پیش از رسیدن زمان پرداخت یا بعد از آن به جنس قیمت یا به غیر آن، مساوی یا کمتر یا اضافه بر آن، نقد یا به مدت بفروشد. البته اگر فروشنده در معامله اول شرط کند که خریدار بعد از خرید آن را به کمتر از آنچه خریده به او بفروشد یا خریدار در معامله اول بر فروشنده شرط کند که به بیشتر از آنچه خریده از او بخرد ظاهراً اشکال ندارد.

اقسام بیع

اگر فروشنده بدون لحاظ قیمت خرید، کالا را بفروشد، همان طوری که نوع معاملات غالباً چنین است، این معامله را «مساومه» می گویند، ولی اگر به لحاظ اصل سرمایه و اضافه بر آن بفروشد «مرابحه» گفته می شود و اگر به کمتر از اصل سرمایه بفروشد «مواضعه» می گویند اما اگر به قیمت خرید، بفروشد، «تولیه» نامیده می شود.

(مسئله ۱۵۰۰) اگر صاحب کالا بگوید: این کالا را به قیمتی که خریده ام به اضافه ده درصد یا کمتر، یا مساوی، به تو می فروشم، در این صورت مسئله سه حالت دارد:
اول: آنکه خریدار قیمت خرید را از خارج می داند در این صورت اگر خریدار قبول کند در هر سه فرض «مرابحه»، «مواضعه» و «تولیه» معامله صحیح است.

دوم: آنکه خریدار اطمینان دارد به اینکه فروشنده در قیمت خرید به او دروغ نمی گوید در صورت قبول خریدار، در هر سه فرض یاد شده معامله صحیح است.

سوم: آنکه خریدار نمی داند آنچه را که فروشنده گفته صحیح و مطابق واقع است یا نه؟ در این صورت اگر فروشنده بگوید: این کالا را به صد دینار خریدم و با ده درصد سود می فروشم، چنانچه خریدار قبول کند، معامله صحیح است، ولی اگر دروغ فروشنده آشکار شود، خریدار حق

خيار خواهد داشت.

(مسأله ۱۵۰۱) اگر فروشنده بگوید: این اسب را به هزار دینار با ده در صد سود می فروشم، چنان چه خریدار بپذیرد معامله صحیح است، اگرچه خریدار نداند که قیمت آن نُهصد دینار است. همچنین اگر فروشنده بگوید: با ده در صد زیان به هزار دینار می فروشم، یا اگر بگوید، به قیمت آن، که هزار دینار است می فروشم و مشتری ببع «مواضعه» یا «تولیه» را قبول کند معامله صحیح خواهد بود؛ ولی اگر ثابت شود که فروشنده دروغ می گوید، خریدار خيار دارد.

(مسأله ۱۵۰۲) اگر جنسی را به قیمت مدّت دار، خریده باشد، حق ندارد آن را به صورت مرابحه بفروشد، مگر به همان مدتی که خریده است. اگر آن را با سود به صورت نقد بفروشد و مدّت را به او نگوید، معامله نقدی واقع نمی شود، بلکه به صورت مدّت دار و به همان مدّت تعیین شده واقع خواهد شد.

(مسأله ۱۵۰۳) اگر چند چیز را مشترکاً به یک قیمت بخرد، فروش هر یک از آنها با قیمت گذاری باسود، صحیح نیست، مگر آنکه اعلام کند که هر یک از کالاها را تماماً به صورت جداگانه قیمت گذاری نموده است.

(مسأله ۱۵۰۴) اگر دروغ فروشنده نسبت به قیمت جنس آشکار گردد، مثل اینکه خبر دهد که قیمت جنس او «صد» بوده و با سود «ده» در صد می فروشد و در واقع قیمت واقعی «نود» بوده معامله صحیح است و خریدار مخیر است بین فسخ معامله و امضای آن به همان قیمتی که در معامله ذکر شده است.

(مسأله ۱۵۰۵) اگر جنسی را به صد دینار خریداری کند و کاری در آن انجام ندهد، می تواند همان قیمت را اعلام کند، اما اگر در آن کاری انجام دهد که دارای اجرتی مثلاً به «ده دینار» باشد می تواند بگوید: این جنس صد و ده دینار قیمت دارد و با ده در صد سود می فروشم.

(مسأله ۱۵۰۶) اگر خودش در کالا کاری انجام دهد و آن کار دارای اجرت باشد، نمی تواند اجرت را به قیمت اضافه کند، بلکه باید بگوید: که قیمت آن «صد دینار» است و کار من هم «ده دینار» مثلاً ارزش دارد. یا بگوید این را به صد و ده دینار با سود ده در صد می فروشم.

(مسأله ۱۵۰۷) اگر کالای معیوب را خریداری کند و تفاوت قیمت را از فروشنده بگیرد، قیمت کالای معیوب است از باقیمانده قیمت بعد از کسر تفاوت و اگر فروشنده قسمتی از قیمت را از

باب تفضّل یا پاداش بر احسانی که نموده است کم کند این مقدار از قیمت کسرنمی شود بلکه قیمت همان است که در معامله معین شده است.

احکام ربا در معامله

ربا در معامله آن است که یک چیز را به مثل آن ولی با زیاده عینی - مثلاً صد کیلو گندم را در مقابل صد بیست کیلو گندم بفروشد - یا پنجاه کیلو گندم در مقابل پنجاه کیلو و یک دینار یا با زیاده حکمی بفروشد - مثل فروش ده کیلو گندم نقدی به بیست کیلو گندم نسیه - و ربا مختص معامله بین دو عین است، چه به عنوان بیع یا صلح باشد - مثل اینکه بگوید: مصالحه کردم به این ده تا که مال تو باشد در مقابل این پنج تا که مال من شود - اما اگر معاوضه بین دو عین نباشد - مثل اینکه بگوید: مصالحه کردم با تو که این ده تا را برای من هبه کنی و من پنج تا به تو هبه می‌کنم، یا بگوید: ذمه تو را از پنج تا بری کردم بشرط آنکه ده تا را از ذمه من فارغ کنی - بنابراین اظهر صحیح خواهد بود و ربا محسوب نمی‌شود. در تحقق معامله ربوی دو چیز شرط است:

۱ - جنس و ذات عرفاً یکی باشند، اگرچه در صفات مختلف باشند؛ بنابراین فروش صد کیلو گندم مرغوب در برابر صد و پنجاه کیلو نامرغوب و فروش بیست کیلو برنج مرغوب مانند عنبر در برابر چهل کیلوی نامرغوب مانند هویزه‌ای جایز نیست، اما اگر دو جنس در ذات اختلاف داشته باشند معاوضه مانعی ندارد، مثل فروش صد و پنجاه کیلو گندم در برابر صد کیلو برنج.

۲ - آنکه هر یک از جنس و عوض از مکیل و موزون باشند، اما در صورتی که با عدد فروخته شوند، مانند تخم مرغ و گردو، معاوضه مانعی ندارد، بنابراین فروش یک تخم مرغ به دو تا تخم مرغ و یک گردو به دو تا جایز است.

(مسئله ۱۵۰۸) معامله ربوی مطلقاً باطل است، فرقی میان عالم و جاهل وجود ندارد، خواه جاهل به حکم باشد یا جاهل به موضوع؛ بنابراین بر هر یک از فروشنده و خریدار واجب است آنچه را که گرفته به مالک پس بدهد.

(مسئله ۱۵۰۹) گندم و جو در ربا یک جنس به حساب می‌آیند، بنابراین فروش صد کیلو گندم در برابر دو بیست کیلو جو جایز نیست، اگرچه در باب زکات دو جنس شمرده می‌شوند، در نتیجه یکی به دیگری در تکمیل نصاب زکات ضمیمه نمی‌شود.

- (مسأله ۱۵۱۰) ظاهراً علس^(۱) از جنس گندم و سلت^(۲) از جنس جو نیست.
- (مسأله ۱۵۱۱) گوشت، شیر، و روغن به تبع حیوان اختلاف پیدا می کند، بنابراین فروش یک کیلو گوشت گوسفند در برابر دو کیلو گوشت گاو جایز است و همچنین است حکم، در شیر گوسفند و گاو.
- (مسأله ۱۵۱۲) تمام انواع خرما یک جنس اند، ولی حبوبات و همچنین فلزات هر کدام به تنهایی یک جنس است، مثلاً گندم، برنج، ماش، ذرت، عدس، و غیر آنها در حبوبات؛ طلا، نقره، مس، آهن، سرب و غیر آنها در فلزات، هر کدام یک جنس به حساب می آیند.
- (مسأله ۱۵۱۳) گوسفند و بز، هر دو از یک جنس بوده گاو و گاو میش نیز هر دو از یک جنس اند، شترعربی و غیرعربی نیز از یک جنس به حساب می آیند، ولی پرنده ها در هر دسته ای که به نامی معروفند یک جنس هستند، بنابراین گنجشک و کبوتر و فاخته^(۳) هر کدام یک جنس هستند، و اقوی این است که انواع ماهی چند جنس می باشد.
- (مسأله ۱۵۱۴) حیوان وحشی با حیوان اهلی فرق دارد، بنابراین گاو اهلی با گاو وحشی دو جنس به حساب می آیند، پس زیادی میان گوشت آنها جایز است، همچنین الاغ اهلی و وحشی و گوسفند اهلی و وحشی دو جنس به حساب می آیند.
- (مسأله ۱۵۱۵) هر اصلی با فروع و شاخه های خود، یک جنس می باشند، همچنین فروع بعضی بابعضی دیگر نیز یک جنس به حساب می آیند، مانند گندم و آرد و نان جنس واحدی هستند، شير و ماست و پنیر و کره و روغن نیز یک جنس می باشند، خرما می رسیده و رطب و خرما می خشک و شیر خرما یک جنس به حساب می آیند.
- (مسأله ۱۵۱۶) اگر چیزی با وزن یا پیمانه به فروش می رسد ولی فرع آن چنین نباشد، در این صورت فروش فرع با اصلش با زیادی جایز است؛ مانند فروش چند کیلو پشم در برابر چند متر پارچه یا فروش چند کیلو پنبه و کتان در برابر چند متر پارچه از همان جنس.
- (مسأله ۱۵۱۷) اگر چیزی در یک حالت موزون یا پیمانه ای است، ولی در حالت دیگر چنین

۱- نوعی گندم دو گانه در یک غلاف.

۲- سلت، جو که پوست آن را گرفته اند.

۳- فاخته: گونه کبوتر طوقدار (قمری).

نیست، فروش آن به مثل خودش با زیادی یا کمی در حالت اول که موزون و پیمانه‌ای است جایز نیست، ولی در حالت دوم جایز است.

(مسئله ۱۵۱۸) فروش گوشت در برابر حیوان زنده که از جنس آن نیست، مانند فروش گوشت گوسفند در برابر گاو زنده با زیادی یا کمی مانعی ندارد، ولی احوط عدم جواز فروش گوشت حیوان در برابر حیوانی است که از جنس آن می‌باشد. مثل اینکه گوشت گوسفند را در برابر گوسفند زنده بفروشد، اگرچه فروش در این مورد نیز بنا بر اظهر جایز است.

(مسئله ۱۵۱۹) اگر چیزی دو حالت دارد، حالت تری و حالت خشک، مثل خرما یا تازه و خرما یا خشک یا انگور و کشمش یا نان تازه با نان خشک، فروش خشک هر یک از آنها در برابر خشک از همان جنس یا فروش تازه هر یک در برابر تازه از همان جنس مساوی، جایز است و گرفتن اضافه جایز نیست؛ اما فروش رطب در برابر خرما یا خشک بنا بر اظهر با کراهت جایز است، لکن فروش آن با زیادی حتی به مقداری که اگر خشک گردد به اندازه همان خشک خواهد شد، جایز نیست.

(مسئله ۱۵۲۰) اگر چیزی در شهری با تخمین و در شهر دیگر با پیمانه یا وزن، فروخته شود، هر شهری حکم خود را دارد و گرفتن اضافه در شهری که فروش آن با تخمین باشد جایز است؛ اما در شهر دیگر که فروش با پیمانه یا وزن است گرفتن اضافه جایز نیست. اما اگر فروش در غالب شهرها با پیمانه یا وزن باشد، بنا بر احتیاط لازم، فروش آن با اضافه مطلقاً جایز نیست.

(مسئله ۱۵۲۱) اگر به طرف جنس ناقص، جنس دیگر اضافه شود ربا گفته نمی‌شود؛ مثل اینکه صد کیلو گندم و یک درهم را در برابر دو بیست کیلو گندم بفروشد و می‌توان غیر جنس را به دو طرف حتی با اضافه در آنها ضمیمه کرد، مثل اینکه دو درهم و دو بیست کیلو گندم را در برابر یک درهم و صد کیلو گندم بفروشد.

(مسئله ۱۵۲۲) معامله ربوی میان پدر و فرزند و زن و شوهر و بین مسلمان و کافر حربی در صورتی که مسلمان زیادی را بگیرد بنا بر احتیاط واجب، ترک آن است. گرفتن ربا از کافر حربی بعد از معامله اگر از باب به دست آوردن حق باشد، جایز خواهد بود.

(مسئله ۱۵۲۳) معامله ربوی بین مسلمان و کافر ذمی بنا بر اظهر حرام است، ولی اگر معامله ربوی میان آنها صورت گرفت برای مسلمان جایز است.

(مسأله ۱۵۲۴) ربا در اسکناس، جاری نیست، بنابراین فروش آن با اضافه جایز است، ولی اگر معامله شخصی نباشد، باید در صحت معامله، جنس ثمن و جنس قیمت از هم متمایز باشد، مثل اینکه دینار عراقی در ذمه به دینار کویتی یا به ریال ایرانی مثلاً فروخته شود، ولی اگر دینار عراقی و دینار کویتی یا ریال ایرانی و امثال آن را به مثل خودش با زیادی در ذمه فروخته شود به این صورت صحیح است:

پول‌های نقدی که همانند طلا و نقره، نبوده از مکیل و موزون هم نیستند، اگر به جای اینکه قرض ربوی به بانک و غیر آن بدهد (صد دینار در مقابل صدویست دینار قرض ربوی بدهد) می‌تواند صد دینار را به صدویست دینار به صورت مدت دار [به مدت دو ماه مثلاً] در ذمه بفروشد، که در این فرض، در عین وحدت جنس و زیادی عوض بر معوض، ربای حرام در معامله انجام نشده است.

(مسأله ۱۵۲۵) فروش دین به کمتر از آن، در صورتی که دین از طلا و نقره یا از مکیل و موزن نباشد، جایز است؛ برای رهایی از معامله ربوی می‌تواند به این صورت عمل نماید که: استفاده کننده از اوراق تجاری که در جای دیگر قابل وصول است، آن را به بانک بدهد و بانک بعد از کسر مصارف خود، می‌تواند بقیه قیمت آن را به دارنده آن بپردازد.

(مسأله ۱۵۲۶) آنچه که در زمان ما معمول است این است که در برابر مبلغی از پول نقد سند می‌دهد بدون آنکه ذمه‌اش به چیزی مشغول باشد و آن سند را شخص سوم به کمتر از آن مبلغ می‌گیرد که ظاهراً این جایز نیست، ولی اگر بانک دولتی باشد، چون مال مجهول المالک است با مراجعه به حاکم شرع، تصرف در آن جایز خواهد بود. در اینجا راه دیگری برای رهایی از ربا وجود دارد و آن اینکه آنچه را که بانک از قیمت سفته کم می‌کند در مقابل خدمتی است که انجام می‌دهد، مانند ثبت دین و بدست آوردن آن که در این صورت مانعی ندارد، خواه گرفتن این مبلغ به عنوان جعاله باشد یا اجاره، اما اینکه متعهد سفته، تمام قیمت آن را از استفاده کننده می‌گیرد، ربا حساب نمی‌شود.

بیع صرف

و آن عبارت است از فروش طلا یا نقره در برابر طلا یا نقره و فرقی میان مسکوک و غیر آن

نیست.

(مسئله ۱۵۲۷) صحت معامله طلا به طلا و نقره به نقره به دو شرط اساسی بستگی دارد:

۱- اگر طلا را به طلا یا نقره را به نقره بفروشد، باید مقدار ثمن و مثن مساوی باشند، اگر یکی از آنها زیادتر از دیگری باشد، معامله حرام است، ولی اگر ثمن و مثن مختلف باشند به این ترتیب که ثمن نقره و مثن طلا یا بر عکس، در این صورت زیادی یکی بر دیگری ربا شمرده نمی شود.

۲- قبض و اقباض بین فروشنده و خریدار در مجلس معامله انجام بگیرد، بنابراین اگر قبل از قبض و اقباض از یکدیگر جدا شوند، معامله باطل خواهد بود، این شرط در فروش طلا به نقره یا نقره به طلا صحیح است، ولی در فروش طلا به طلا یا نقره به نقره از اشکال خالی نیست، بلکه بعید نیست که صحیح نباشد، پس بنابر اقرب فروش طلا به طلا یا نقره به نقره بدون گرفتن و تحویل دادن در مجلس معامله، صحیح است و اگر قیمت، طلا یا نقره باشد و مثن از نوع دیگر باشد، گرفتن و تحویل دادن در مجلس معتبر است، اما مساوی بودن در مقدار لازم نیست.

(مسئله ۱۵۲۸) اگر معامله به این صورت انجام بگیرد که نقد به ضمیمه کالای دیگر در مقابل نقد دیگر، فروخته شود و بدون اینکه قبض و اقباض صورت بگیرد از هم جدا شوند، معامله در غیر نقد صحیح و در نقد باطل است.

(مسئله ۱۵۲۹) اگر مجلس معامله را باهم ترک کنند و قبل از جدا شدن جنس را به یکدیگر تحویل دهند، معامله صحیح است.

(مسئله ۱۵۳۰) در مصالحه‌ای که در مورد طلا و نقره جاری است تقابض معتبر نیست، بلکه فقط در بیع شرط است.

(مسئله ۱۵۳۱) اسکناس - مثل دینار، تومان، پوند و دلار - با اینکه در زمان ما مثل طلا و نقره مورد استفاده قرار می گیرند، ولی حکم این دو را ندارند، بنابراین زکات در اسکناس نیست و فروش نوعی از آن مثل دلار، به نوع دیگر مثل تومان جایز است و لازم نیست در مجلس واحد قبض و اقباض شود.

(مسئله ۱۵۳۲) اگر طلا یا نقره بر ذمه ی کسی دین باشد و شخص طلبکار آن را به نقد دیگر بفروشد و در همان مجلس قیمت آن قبض نماید، معامله صحیح است و قبض مافی الذمه خریدار شرط نیست.

(مسأله ۱۵۳۳) اگر کسی بر شخص دیگر دین داشته باشد و آن را به شخص سوم بفروشد و قیمت آن را خودش قبض نماید ولی خریدار را به قبض ما فی الذمه مدیونش وکیل کند، در این صورت بطلان معامله بعید نیست مگر اینکه قبض ما فی الذمه صورت بگیرد.

(مسأله ۱۵۳۴) اگر چند درهم نقره معین را به طلا مثلاً بخرد، سپس قبل از تحویل گرفتن درهم ها، آنها را به خود فروشنده یا به غیر او بفروشد، معامله دوم باطل است، ولی چنانچه درهم ها را بعد از انجام دادن معامله و قبل از جدا شدن تحویل بگیرد، معامله اول صحیح است و اگر معامله دوم را اجازه بدهد و آن را قبض کند، معامله دوم نیز صحیح خواهد بود، اما اگر قبض نکند و از هم جدا شوند، هر دو معامله باطل است.

(مسأله ۱۵۳۵) اگر کسی چند درهم از دیگری طلب داشته باشد و به او بگوید: که آنها را در ذمه ات به دینار بدل کن یا بالعکس، چنان چه بدهکار بپذیرد، این عمل صحیح است، اگر چه به یکدیگر تحویل ندهند، و حکم در اسکناس نیز چنین است.

(مسأله ۱۵۳۶) در بیع طلا و نقره لازم نیست که طرفین جنس یا عوض را به یکدیگر تحویل دهند و اگر حتی یکی قبض کرد واجب نیست که جنس را به دیگری تحویل دهد، ولی اگر برای مبیع یا ثمن (عوض) قبل از قبض «نما» و افزایش قیمت پیدا شود، مال کسی خواهد بود که از او منتقل شده است.

(مسأله ۱۵۳۷) خرج، انفاق و معامله درهم و دینارهای تقلبی که معامله با آنها رایج باشد، جایز است، حالا چه تقلبی بودن و مقدار تقلب در آن معلوم باشد یا مجهول.

(مسأله ۱۵۳۸) مبادله کردن سکه های نقره و مس به اجزای خودش جایز است اگر چه با زیادی همراه باشد، ولی در سکه های طلا بدون ضمیمه جایز نیست.

(مسأله ۱۵۳۹) در ضمیمه ای که با آن از ربا رهایی می یابد تقلبی بودن طلا و نقره کفایت می کند به شرط آنکه مقدار ناخالصی مستهلک نباشد و در حالتی که با طلا و نقره مخلوط شده است نیز قیمت داشته باشد. ولی اگر مقدار تقلبی آن فقط بر فرض تصفیه، قیمت داشته باشد، کفایت نمی کند و اگر دو طرف معامله تقلبی باشد معامله با زیاده صحیح است و اگر یکی تقلبی باشد، معامله با گرفتن زیاده مانعی ندارد، به شرط آنکه نقره خالص بیشتر از نقره تقلبی باشد تا آن اضافه در مقابل آن مقدار تقلبی قرار بگیرد، ولی اگر نقره در تقلبی بیشتر باشد، معامله صحیح نیست.

(مسئله ۱۵۴۰) زیور آلاتی که با طلا زینت داده شده اند فروش آنها به طلای خالص جایز است به شرط آنکه طلای خالص بیش از طلای زینتی باشد، البته اگر شمشیر به شمشیر فروخته شود، در صورتی که هر دو به طلا زینت شده باشند فروش آن مطلقاً جایز است، اگرچه زینت در یکی بیش از آن دیگری باشد.

(مسئله ۱۵۴۱) پارچه نقره باف را می توان به نقره خالص فروخت در صورتی که نقره خالص از نظر وزن بیشتر از نقره پارچه باشد تا آن اضافه در مقابل نخ ابریشم پارچه قرار بگیرد، همچنین فروش پارچه طلا باف با شرط مذکور جایز است در صورتی که آن ماده فعلاً قیمتی داشته باشد تا طلای اضافه در مقابل آن قرار گیرد.

(مسئله ۱۵۴۲) اگر کسی نقره معینی را به نقره یا طلا بخرد و قبل از جدا شدن قبض نماید، سپس خلاف آن ثابت شود، سه حالت دارد:

اول - آنکه خریدار، بعد از قبض، آن را جنس دیگری بیابد مانند اینکه نقره خریده ولی مس یاسرب بیابد در این صورت معامله باطل است.

دوم - اگر قسمتی را از جنس فروخته شده و قسمتی را از غیر آن بیابد، در این حالت معامله در قسمت اول صحیح و در دومی باطل است و خریدار اختیار تبعض جنس را دارد و اگر معامله را نسبت به آنچه که از جنس مبیع است امضا کند قیمت، تقسیم می گردد و بقیه قیمت را باید فروشنده به خریدار پس دهد، ولی اگر خریدار معامله را بهم بزند، فروشنده باید تمام قیمت را برگرداند.

سوم - آنکه نقره معیوب باشد، در این صورت اگر تمام آن معیوب باشد، خریدار بین قبول و رد همه آن مخیر است و نمی تواند بدون رضایت فروشنده قسمتی از آن را برگرداند یا درخواست بدل نماید، اما اگر قسمتی از آن معیوب باشد، خریدار بین قبول یا رد همه یا رد معیوب و قبول سالم مخیر است، که در این صورت فروشنده اختیار تبعض جنس را دارد، ولی اگر خریدار نتواند آن را برگرداند، ظاهراً می تواند تفاوت قیمت بین صحیح و معیوب را از فروشنده بگیرد.

(مسئله ۱۵۴۳) اگر کسی نقره را در ذمه به نقره یا طلا بخرد و خریدار بعد از قبض آن را از جنس دیگری بیابد، مانند برنج، مس یا سرب، این فرض نیز چند حالت خواهد داشت:

اول: آنکه خریدار قبل از جدا شدن از فروشنده به آن پی ببرد، در این حالت خریدار می

تواند جنس خریداری شده را درخواست نماید و اگر فروشنده جنس مورد نظر را بدهد و قبل از جدایی خریدار آن را تحویل بگیرد، معامله صحیح است.

دوم: آنکه خریدار بعد از جدایی پی ببرد، در این صورت معامله باطل و فروشنده باید قیمت را برگرداند.

سوم: آنکه خریدار نقره را معیوب بیابد و در این حالت خریدار مخیر است آن را به فروشنده بازگرداند و بدل را از او مطالبه نماید، یا اینکه به آن رضایت دهد ولی حق بهم زدن معامله را ندارد، مگر آنکه فروشنده از دادن بدل خودداری نماید، بلکه حق دریافت تفاوت قیمت را نیز ندارد.

(مسئله ۱۵۴۴) خریدن انگشتر و زیور آلاتی که از طلا و نقره ساخته شده به همان جنس با اضافه به لحاظ اجرت ساخت، جایز نیست.

برای رهایی از ربا یا باید عوض، از جنس دیگری باشد یا اگر از همان جنس، ثمن قرار گیرد، باید به کمتر از آن جنس و به همراه ضمیمه باشد، یا از همان جنس به همان مقدار بدون ضمیمه معامله انجام شود و برای اجرت ساخت رضایت یکدیگر را به دست آورند.

(مسئله ۱۵۴۵) اگر کسی مقداری پول به صورت لیره طلا طلب داشته باشد و از او مقداری مسکوک نقره مثل درهم بگیرد، گرفتن، به عنوان استیفای حق باشد، در هر زمانی که درهم را گرفته از آن لیره ها به قیمت همان وقت کم می شود، بنابراین اگر طلب پنج لیره باشد و در ماه اول ده درهم و در ماه دوم نیز ده درهم و در سوم هم ده درهم بگیرد و قیمت لیره در ماه اول پانزده درهم و در ماه دوم دوازده درهم و در ماه سوم ده درهم باشد، در ماه اول $(\frac{2}{3})$ لیره و در ماه دوم $(\frac{5}{6})$ آن و در ماه سوم یک لیره از کل طلبش که ۵ لیره است کم می شود. اما اگر آنچه گرفته به عنوان قرض باشد، در این صورت هر کدام مدیون دیگری است و می تواند هر کدام آن را به عنوان دین دیگری حساب نماید یا اینکه مصالحه کنند و اگر درهم هایی که تدریجاً گرفته شده به عنوان امانت باشد، چنان چه مقدار لیره ها نزد او جمع شود، جایز است که آن را به جای طلب خود حساب کند.

(مسئله ۱۵۴۶) اگر کسی به صورت نقد به کسی دیگر مقدار معینی طلا و نقره قرض دهد یا مهرهمسرش قرار بدهد یا آن را ثمن (عوض) در ذمه به نحو حال یا مدت دار قرار دهد و بعد قیمت آن تغییر کند، باید همان طلا یا نقره معین را بدهد و قیمت وقت اشتغال ذمه اعتبار ندارد، اما

اسکناس‌های معمول مانند دینار و ریال و روپیه و امثال آن که امروزه با آن معامله می‌شود چون نمایانگر طلا یا نقره نیست، قیمت آنها براساس شرایط اقتصادی گاهی افزایش می‌یابد و گاهی کم می‌شود، در این صورت اگر شخصی در هنگام بالا بودن قیمت اسکناس، مقداری پول از کسی قرض کند، ولی هنگام ادای دین قیمت اسکناس پایین آمده باشد، در این صورت وظیفه او پرداخت همان مبلغ دریافتی است، مثلاً اگر هزار دینار قرض گرفته باشد در سر رسید مدت باید هزار دینار را تحویل دهد چه مالیت آن بالا رفته یا پایین آمده باشد.

(مسئله ۱۵۴۷) فروش درهم مرغوب به نامرغوب به شرط ساختن انگشتر مثلاً جایز نیست، ولی جایز است که بگوید: این انگشتر را بساز و من درهم مرغوب را در مقابل درهم نامرغوب به تو می‌فروشم، درازای این که معامله در قبال مزد ساخت انگشتر باشد، همچنین جایز است یک مثقال نقره نامرغوب را که انگشتر درست شده به یک مثقال نقره خوب بخرد.

(مسئله ۱۵۴۸) فروش ده روپیه با کسر بیست فلس به یک لیره طلا صحیح است به شرط آنکه تفاوت بیست فلس را به لیره، بلکه تفاوت کلی میان پول‌ها را بدانند، اگر چه مقدار تفاوت را تفصیلاً ندانند.

(مسئله ۱۵۴۹) فروش آنچه که از مخلوط طلا و نقره ساخته شده است به طلا و یا نقره ناب بدون اضافه جایز نیست، بلکه باید فروش به همراه زیاده باشد چه آن زیاده از همان دو جنس باشد یا از جنس دیگری.

(مسئله ۱۵۵۰) خورده ریزهای طلا و نقره که معمولاً نزد زرگر روی خاک ریخته و مالک آن را مطالبه نمی‌کند، ملک خود زرگر خواهد بود، ولی احتیاط مستحب آن است که آن را از طرف مالکش اگر او رانمی شناسد صدقه بدهد و اگر می‌شناسد باید از او اجازه بگیرد. این حکم در مورد خیاط، نجار و آهنگر نیز جاری است، البته صاحبان حرفه‌های نام برده، ضامن نمی‌باشند، اگر چه آن خورده‌ها و آن قطعات ریز نزد عرف مالیت داشته باشند.

احکام سلف

معامله سلف یا سلم آن است که: خریدار پول را قبلاً پرداخت نماید و بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد، بر عکس نسیه.

(مسأله ۱۵۵۱) جایز است در معامله سلف اینکه قیمت و جنس غیر طلا و نقره باشد در صورتی که در جنس اختلاف باشد یا هر دو یا یکی مکمل و دیگری موزون نباشد بلکه جایز است که قیمت یا جنس از طلا یا نقره و دیگری از غیر آن دو باشد، ولی جایز نیست هر یک از ثمن (عوض) و مثنی (جنس) از طلا و نقره باشد چه هر دو طلا یا نقره یا یکی طلا و دیگری نقره باشد. در معامله سلف چند چیز معتبر است:

۱ - علاوه بر اینکه جنس فروخته شده باید معلوم باشد، اوصاف جنس نیز که در قیمت مؤثرند باید معلوم باشند و اگر جنس را با اوصاف معین بفروشد، اما در سر رسید مدت جنس را با آن اوصاف تحویل ندهد، در صورتی که خریدار رضایت داشته باشد، معامله صحیح است. اما کالایی که تعیین اوصاف آن امکان ندارد، مانند جواهر و لؤلؤ و باغ حتماً باید رؤیت شوند و اگر با توصیف آنها رابفروشد و خریدار راضی باشد، سپس خلاف آن ثابت شود، ظاهراً معامله صحیح است ولی خریدار اختیار خواهد داشت.

۲ - جنس و وصف باید به گونه‌ای بیان شوند که هیچ گونه ابهامی در آن نباشد.

۳ - بنابر احوط قبض ثمن باید قبل از جدا شدن فروشنده و مشتری انجام گیرد، و اگر مقداری از آن را تحویل بگیرد به همان مقدار معامله صحیح است اما در باقی، احتیاط این است که معامله باطل است. ولی اگر ثمن به صورت ذین در ذمه فروشنده بوده (مثل اینکه خریدار به اندازه ثمن از فروشنده طلبکار باشد و زمان پس دادن قرض رسیده باشد) اقوی صحت معامله است، همان طوری که اگر ثمن مدت دار باشد معامله نیز صحیح است اگر چه محل احتیاط است و اگر ثمن کلی در ذمه خریدار باشد، باید مالی که در ذمه فروشنده است بدل از ثمن به حساب آورد.

۴ - جنس باید بر اساس واحد خود از قبیل وزن و پیمانانه و شمارش تعیین گردد.

۵ - زمان تحویل جنس از روز و ماه و سال باید معلوم گردد و فرقی نمی‌کند که مدت تحویل کم یا زیاد باشد. ولی اگر وقت تحویل را به زمان درو، یا کوبیدن خرمن تعیین کند، بنابر احوط معامله باطل است.

۶ - فروشنده در هنگام رسیدن مدت باید قدرت تحویل جنس را در شهری که خریدار شرط کرده است داشته باشد و گرنه معامله باطل می‌باشد.

(مسأله ۱۵۵۲) مطلق بودن معامله اقتضا دارد که تحویل جنس در همان شهری که معامله در

آن انجام گرفته است واجب باشد، مگر آنکه قرینه‌ای برخلاف باشد که بر طبق آن باید عمل نماید و بنا بر اقوی تعیین محل تحویل جنس در عقد واجب نیست. مگر آنکه مکان‌ها و شهرها در دشواری تسلیم و لزوم خسارت مالی فرق داشته باشند، به گونه‌ای که جهل موجب غرر گردد که در این صورت تعیین شهر تسلیم واجب است.

(مسئله ۱۵۵۳) اگر مدّت را یک ماه قمری یا شمسی یا دو ماه قرار دهد، در صورتی که معامله در اوّل ماه واقع شود مقصود پایان همان ماه است ولی اگر معامله در بین ماه صورت گرفته باشد، مدّت باقیمانده از ماه بعدی محاسبه می‌گردد.

(مسئله ۱۵۵۴) اگر پایان مدّت را ماه جمادی یا ربیع قرار دهد، شب اوّل آن ماه از همان سال زمان تحویل است و اگر مدت را روز جمعه یا پنجشنبه قرار دهد، زمان تحویل، اولین جزء اولین جمعه یا پنجشنبه است.

(مسئله ۱۵۵۵) اگر چیزی را به معامله سلف بخرد، قبل از رسیدن مدّت یا بعد از آن می‌تواند آن را به خود فروشنده به جنس دیگری یا به جنس ثمن بشرط عدم اضافه، به صورت نقد یا مدّت دار بفروشد، نیز فروش آن به غیر فروشنده، قبل از فرا رسیدن مدّت جایز است، ولی احوط و اولی ترک این معامله است. اما اگر کالا پیمانه‌ای یا موزون باشد، فروش آن قبل از تحویل گرفتن در صورتی که هدفش گرفتن سود باشد، جایز نیست.

(مسئله ۱۵۵۶) قبول جنس سلفی فاقد صفت یا کمتر از مقدار تعیین شده بر خریدار واجب نیست و اگر خریدار بقیه را ببخشد، ذمه فروشنده فارغ می‌شود، اما اگر فروشنده جنس را بر طبق صفت تحویل دهد، بر خریدار قبول آن واجب است، ولی اگر جنس بهتری بدهد، در صورتی که شرط صفت این باشد که از این جنس وصف شده پائین تر نباشد، قبول آن نیز واجب است، ولی اگر شرط صفت این باشد که از این جنس و بالاتر از آن، کمتر نباشد، قبول آن، اگرچه با دادن زیادی بر خریدار واجب نیست و در هر دو فرض، اگر خریدار قبول کند و رضایت دهد مانعی ندارد.

(مسئله ۱۵۵۷) اگر مدّت فرا رسد و فروشنده نتواند جنس را تحویل دهد، خریدار مخیر است معامله را بهم زند و قیمت خود را بدون کم و زیاد پس بگیرد، یا منتظر بماند تا اینکه فروشنده بر تحویل جنس قدرت پیدا کند و اگر بتواند قسمتی را تحویل دهد، در این صورت خریدار در مقدار

باقی مانده بین فسخ و انتظار مخیر است و اگر بخواهد بنابر اظهر جایز است کل معامله را بهم بزند؛ البته اگر خریدار در قسمتی، معامله را بهم بزند، فروشنده نیز حق دارد کل معامله را بهم بزند. (مسأله ۱۵۵۸) اگر جنس فروخته شده در شهری که تسلیم و تحویل در آن واجب است موجود نباشد و خریدار به تسلیم آن در همان شهر راضی شود، معامله صحیح است، ولی اگر انتقال آن به شهر تسلیم امکان داشته باشد، باید فروشنده آن را منتقل کند و اگر ممکن نباشد، خریدار مخیر است بین اینکه معامله را بهم بزند و بین اینکه منتظر بماند تا فروشنده قدرت بر تسلیم در شهر مورد نظر را پیدا نماید.

(مسأله ۱۵۵۹) اگر عیب، در جنس تحویل داده شده در هنگام فرارسیدن مدت، آشکار گردد، مشتری بین رد آن همراه مطالبه بدل و قبول معامله مخیر است و اگر عیب، در ثمن ظاهر گردد، بایع میان فسخ و امضای معامله مخیر است. تمام آنچه گفته شد در صورتی است که ثمن کلی در ذمه نباشد، که در آن صورت اگر ظهور عیب قبل از تفرق باشد، میان امضای معامله و رد آن همراه با مطالبه بدل فقط، مخیر خواهد بود، اما اگر عیب بعد از جدایی آشکار گردد، برگرداندن فرد معیوب و مطالبه فرد سالم علی الاحوط جایز نیست، البته فروشنده حق دارد یکی از دو چیز را مطالبه نماید؛ یا فرد معیوب، تعویض شود یا تفاوت قیمت را مطالبه نماید و این حکم در طرف مبیع (جنس فروخته شده) چنانچه عیب در فرد تحویل شده آن آشکار شود جاری نیست.

احکام خرید و فروش میوه ها، سبزیجات و زراعت

فروش میوه درخت خرما قبل از نمودار شدن آن به مدت یکسال بدون ضمیمه جایز نیست، ولی به مدت دو سال یا بیشتر، یا یکسال با ضمیمه، بنابر اقوی جایز است، اما فروش آن بعد از نمودار شدن، اگر دانه بسته باشد یا فروش به مدت دو سال با ضمیمه باشد جایز است، و با منتفی شدن موارد سه گانه، اقوی جواز ولی احوط عدم جواز فروش آن است. (مسأله ۱۵۶۰) مراد از نمودار شدن میوه آن است که معمولاً قابل خوردن بوده اگر چه ابتدای خوردنش باشد.

(مسأله ۱۵۶۱) ضمیمه ای که در فروش میوه قبل از نمودار شدن آن لازم است باید ملک فروشنده و از چیزهایی باشد که فروش آن به تنهایی جایز است و عوض نیز در مقابل آن و خود میوه

بطور مشاع باشد، اما لازم نیست که ضمیمه اصل باشد، بلکه اگر فرع هم بوده باشد کافی است.
(مسئله ۱۵۶۲۰) در ضمیمه میوه درخت خرما، می شود به ساق و برگ نخل و درخت خشکی که در باغ است اکتفا نمود.

(مسئله ۱۵۶۳) اگر میوه را پیش از ریختن گل بادرخت های آن بفروشد مانعی ندارد.

(مسئله ۱۵۶۴) اگر قسمتی از میوه باغ برسد، فروش تمام میوه ها، حتی آنهایی که در آن سال به وجود می آیند، گرچه فعلاً ظاهر نشده جایز است و فرقی نمی کند که درخت یکی یا بیشتر و میوه متنوع یا یک نوع باشد، هم چنین اگر میوه باغی برسد می توان آن را با میوه باغی که هنوز نرسیده بفروشند.

(مسئله ۱۵۶۵) اگر درختی در یکسال دوبار میوه دهد بعید نیست که حکم دو سال بر آن جاری شود.

(مسئله ۱۵۶۶) اگر میوه درخت ها را به مدت یکسال یا دو سال یا بیشتر به کسی فروخت و خود درخت ها را به شخص دیگری بفروشد، هر دو معامله صحیح است، ولی درختان به خریدار بدون میوه منتقل می شوند و اگر خریدار جاهل باشد خیار خواهد داشت.

(مسئله ۱۵۶۷) اگر فروشنده میوه بمیرد، معامله او باطل نمی شود بلکه درختان، بدون میوه به ورثه او منتقل می شوند، همچنان که با مرگ خریدار، معامله صحیح و میوه ها به ورثه او منتقل می گردند.

(مسئله ۱۵۶۸) اگر میوه را بخرد ولی قبل از قبض تلف شود، معامله بهم می خورد و خسارت آن برعهده فروشنده است و همین طور دزدی و مانند آن ملحق به تلف است.

(مسئله ۱۵۶۹) فروشنده می تواند چند درخت به خصوص را یا سهم غیر معین را مانند $\frac{1}{4}$ یا $\frac{1}{5}$ یا مقدار معینی مانند صد کیلو را از فروش استثنا کند، ولی اگر در دو صورت اخیر از مقدار میوه کاسته شود، آن کمبود از مجموع میوه ها به نسبت کسر می گردد، بنابراین از هر کدام از سهام به همان نسبت کسر می شود، ولی در مقدار معین باید مقدار ناقص را به $\frac{1}{3}$ یا $\frac{1}{4}$ مثلاً تخمین زده، به همان نسبت کسر شود، پس اگر کمبود مثلاً $\frac{1}{3}$ باشد از آن مقدار معین هم که استثنا شده $\frac{1}{3}$ کسر می شود و همینطور.

(مسئله ۱۵۷۰) فروش میوه بر درخت در برابر هر عوضی که صلاحیت قیمت قرار گرفتن را

داشته باشد، از قبیل پول نقد، کالا، حیوان، طعام، منافع و کار جایز است.

(مسأله ۱۵۷۱) فروش رطب یا خرما یا خشک یا خرما تازه، به خرما همان درخت چه بر نخل باشد یا بر روی زمین، جایز نیست، ولی فروش آن به خرما نخل دیگری در ذمه یا معین در خارج، بنا بر ظاهر جایز است اگرچه احتیاط ترک آن است.

(مسأله ۱۵۷۲) فروختن میوه به میوه همان درخت، جایز نیست (مزابنه)، ولی فروش میوه آن به میوه درخت دیگر جایز است.

(مسأله ۱۵۷۳) میوه‌ای را که روی درخت خریداری کرده می‌تواند آن را به بیش از قیمت خرید، یا کمتر یا مساوی بفروشد چه قبل از تحویل گرفتن باشد چه بعد از آن.

(مسأله ۱۵۷۴) فروش زراعت به صورت بذر پیش از آشکار شدن و سبز کردن جایز نیست، ولی فروش آن به عنوان بذر یا به تبع فروش زمین مانعی ندارد. فروش زراعت بعد از آشکار شدن سبزه برای مالک جایز است و خریدار می‌تواند آن را بچیند و می‌تواند باقی بگذارد، در صورتی که در ضمن معامله شرط بقاء را بر مالک کرده باشد یا با اجازه او باشد. پس اگر مالک زراعت را باقی گذاشت تا آنکه خوشه نماید، خوشه، حق خریدار است ولی اجرت زمین را باید بدهد، در صورتی که باقی گذاشتن زراعت را به صورت مجانی شرط نکرده باشد. اما اگر قبل از آنکه خوشه نماید زراعت را بچیند، در این صورت اگر ریشه‌های زراعت در ملک مالک زمین باقی بماند، رشد آن در ملک او خواهد بود، ولی اگر ریشه با زراعت به ملکیت خریدار منتقل شده باشد، رشد آن تا هنگامی که خوشه می‌کند در ملک خریدار خواهد بود به شرط آنکه از آن اعراض نکرده باشد که در این صورت اجرت زمین بر عهده خریدار است، در صورتی که مالک به نگهداری آن به طور مجانی راضی نباشد. ولی اگر مالک در نگهداری زراعت حتی با اجرت نیز راضی نباشد، بر خریدار واجب است زمین را از زراعت تخلیه کند و اگر از تخلیه خودداری نماید، مالک حق دارد او را به تخلیه زمین مجبور کند حتی با مراجعه به حاکم شرع و گرنه حق دارد زراعت را نابود نماید.

(مسأله ۱۵۷۵) فروش زرع بدون ریشه - یعنی بصورت سبز چمن چه زمان چیدن آن رسیده باشد و چه نرسیده باشد - به نحوی که باقی بماند تا سبز چمن شود یا پیش از سبز چمن شدن، جایز است؛ بنابراین اگر کشت را بچیند و ریشه آن بار دیگر رشد کند و خوشه ببندد، خوشه مال

فروشنده است و اگر خریدار آن را نچیند مالک زمین می‌تواند او را بر چیدن ملزم کند یا نگهدارند و اجرت بگیرد، ولی اگر نگهداشت و رشد کرد تا خوشه بست، آن خوشه‌ها مال خریدار خواهد بود و صاحب زمین فقط می‌تواند درخواست اجرت نماید و در خریدن درخت خرما نیز حکم چنین است.

(مسئله ۱۵۷۶) اگر تنه درخت خرما را بشرط بریدن خریداری کند ولی آن را قطع نکند، رشد درخت از آن خریدار خواهد بود.

(مسئله ۱۵۷۷) فروش کشت درو شده جایز است و شناخت مقدار آن با پیمانہ یا وزن لازم نیست بلکه با دیدن کفایت می‌کند.

(مسئله ۱۵۷۸) فروش خوشه گندم به گندم همان خوشه یا خوشه جو به جو همان خوشه (محاقله) جایز نیست و همین‌طور خوشه حبوبات به دانه‌های آن، جایز نیست.

(مسئله ۱۵۷۹) فروش خیار و بادنجان و خربزه قبل از نمایان شدن جایز نیست، ولی بعد از ظاهر شدن و بسته شدن و ریختن گلها، یک چین یا چند چین جایز است و معیار در تعیین چین، عرف کشاورزان است.

(مسئله ۱۵۸۰) اگر سبزه در زمین پوشیده باشد، مانند شلغم و هویج، ظاهراً فروش آنها جایز است.

(مسئله ۱۵۸۱) اگر سبزه چیدنی باشد مانند تره، نعناع و امثال آن بعد از ظاهر شدن، فروش یک چین یا چند چین، جایز است، ولی بنابر احتیاط فروش قبل از ظهور جایز نیست و معیار در تعیین چیدن، عرف کشاورزان است. همچنین در چیزهایی که با کشیدن به دست می‌آید مانند برگ حناء و توت حکم همین است، پس فروش آنها بعد از ظهور با یک دفعه یا چند دفعه کشیدن جایز است.

(مسئله ۱۵۸۲) اگر درخت خرما و درخت دیگر یا زراعت بین دو نفر مشترک باشد، برای یکی از آنها جایز است سهم دیگری را پس از تخمین به همان مقدار قبول کند، بنابراین اگر سهم دیگری را تخمین بزند، جایز است به همان مقدار قبول نماید چه در واقع از سهم او کمتر یا بیشتر یا مساوی باشد.

(مسئله ۱۵۸۳) ظاهراً فرقی ندارد که شریک دو نفر باشند یا بیشتر، همچنین مقداری را که قبول کرده از سهم دیگری باشد یا در ذمه و در صورتی که مقداری را که قبول کرده از سهم

دیگری باشد سپس میوه تلف شود، ضمان آن بر قبول کننده نخواهد بود، به خلاف آنکه اگر در ذمه باشد در این صورت متقبل ضامن خواهد بود که در این صورت ظاهر این است که صلاحیت تعیین مقدار مشترک، در دست متقبل است و در آن هر لفظی که دلالت کند کفایت می کند.

(مسئله ۱۵۸۴) اگر انسان از کنار درخت میوه دار عبور کند جایز است که از میوه آن درخت بخورد بدون آنکه میوه یا شاخه یا درخت را از بین ببرد.

(مسئله ۱۵۸۵) ظاهراً برای عابر جایز است که از میوه درخت بخورد اگر چه از اول قصد آن را داشته باشد، ولی حرام است میوه را همراه خود حمل نماید. اگر باغ دیوار داشته باشد یا بداند که مالک کراهت دارد، اظهار عدم جواز خوردن آن است.

(مسئله ۱۵۸۶) اگر کسی در منزل دیگری یک درخت خرما داشته باشد، می تواند خرماي آن را قبل از خرما شدن با تخمین به خرماي دیگری بفروشد.

احکام معامله حیوان

(مسئله ۱۵۸۷) خریدن قسمتی از حیوان مانند نصف و ربع بطور مشاع جایز است، ولی خریدن قسمت معین مانند سر و پوست اگر مقصود گوشت حیوان نباشد بلکه هدف سواری و باربری باشد، صحیح نیست.

(مسئله ۱۵۸۸) جایز است قسمت معین از حیوانی را که گوشت آن مطلوب است خریداری کند، اما اگر بخاطر وجود مانعی، ذبح نشود مثل اینکه اگر در ذبح آن ضرر مالی باشد، خریدار به همان نسبت شریک می شود و همچنین اگر حیوان را به استثناء سر یا پوست بفروشد. ولی اگر دو نفر یا گروهی شریک باشند و یکی برای خود سر و پوست را شرط کند، نسبت به پولی که داده است شریک است نه به نسبت سر و پوست.

(مسئله ۱۵۸۹) اگر شخصی به دیگری بگوید: حیوانی را بخر تا با هم شریک شویم، صحیح است و در این صورت بیع برای هر دو مساوی خواهد بود و باید هر کدام نصف قیمت را بدهند، ولی اگر قرینه ای باشد که مقصود از شرکت به طور مساوی نیست، باید به آن عمل شود.

(مسئله ۱۵۹۰) اگر مأمور، طبق امر کسی دیگر مبنی بر اینکه چیزی را به نحو شرکت خریداری کند، در صورتی که امر به خریدن بنحو شرکت قرینه بر دادن سهم او از قیمت باشد،

مأمور، می‌تواند به اورجوع کند و گرنه حق رجوع ندارد و حکم تبرع را دارد.
(مسئله ۱۵۹۱) احوط آن است که میان مادر و بیچه قبل از آنکه از مادر بی نیاز گردد جدایی نیندازد. ولی در چهار پایان در صورتی که منجر به تلف شدن مال محترم نگردد مانعی ندارد.

احکام اقاله

اقاله عبارت است از درخواست بهم زدن عقد از طرف فروشنده یا خریدار. اقاله آن با هر لفظی که بر مقصود دلالت نماید واقع می‌شود اگر چه عربی نباشد، بلکه با فعل نیز واقع می‌شود. پس اگر یکی درخواست بهم زدن معامله را نماید و دیگری قبول کند اقاله خواهد بود و بر درخواست کننده نیز واجب است آنچه را که در نزد او هست به دیگری برگرداند و ظاهراً اقاله در تمام عقدهای لازم حتی در هبه لازمی به غیر از نکاح و ضمان جاری است ولی در صدقه محل اشکال است.

(مسئله ۱۵۹۲) اقاله با زیاد کردن بر ثمن، یا ثمن یا کم کردن، جایز نبوده، باطل است و هر یک از عوض و معوض بر ملک مالک خود باقی می‌ماند.

(مسئله ۱۵۹۳) اگر برای بایع مالی در ذمه یا در خارج قرار بدهد تا اقاله کند، به این ترتیب که بگوید: معامله را اقاله کن و این مال از آن تو باشد، یا معامله را اقاله کن بر عهده من این مقدار مال برای تو باشد - مانند جعاله - بنابراین ظاهر صحیح است.

(مسئله ۱۵۹۴) اگر بشرط مال معین، یا کاری اقاله کند، مثلاً بگوید: من اقاله کردم بشرط آنکه این مال را بدهی یا لباسم را بدوزی و طرف نیز قبول کند، صحیح است.

(مسئله ۱۵۹۵) در اقاله، فسخ یا اقاله جاری نیست.

(مسئله ۱۵۹۶) ظاهراً وارث جای مورث را در اقاله نمی‌گیرد، ولی اگر وارث درخواست اقاله کند و طرف دیگر اقاله نماید، صحیح است.

(مسئله ۱۵۹۷) اقاله در تمام آنچه که عقد بر آن واقع می‌شود، نیز در قسمتی از معامله صحیح است و در صورت اقاله بعضی، قیمت به نسبت تقسیم می‌شود، ولی اگر فروشنده یا خریدار متعدد باشند، اقاله یکی از آنها با طرف دیگر نسبت به سهمش صحیح است و رضایت دیگری شرط نخواهد بود.

(مسأله ۱۵۹۸) تلف شدن جنس یا عوض یا هر دو، مانع از صحت اقاله نیست. بنابراین اگر فروشنده و خریدار اقاله کنند، هر عوضی به مالک اول خود بر می گردد، اگر خود عوض موجود باشد آن رami گیرد، ولی اگر تلف شده باشد به مثل آن - اگر مثلی باشد - و به قیمت روز فسخ - اگر قیمی باشد - رجوع می شود.

(مسأله ۱۵۹۹) خارج شدن از ملک، به سبب بیع یا هبه و امثال آن به منزله تلف شدن است و تلف قسمتی - مانند تلف همه - موجب رجوع به بدل از قسمتی که تلف شده می شود.

(مسأله ۱۶۰۰) عیبی که در دست خریدار پدید می آید موجب می شود که برای گرفتن تفاوت قیمت با اقاله به او رجوع کند.

احکام شفعه

اگر یکی از دو شریک سهم خود را به شخص سوم بفروشد، شریک دیگر حق دارد سهم شریک خود را در قبال دادن قیمتی که در معامله تعیین شده، بگیرد و این حق، بنام «شفعه» یاد می شود.

موارد شفعه

حق شفعه در فروش اموال غیر منقول ولی قابل قسمت، مثل زمین، خانه و باغ و منقول مثل وسایل و لباس، یا در آنچه که منقول و قابل قسمت نیست مانند نهر کوچک و راه تنگ آب انبار، بنا بر اظهر ثابت است. اما ثبوت حق شفعه در کشتی، نهر، راه، حمام و آسیاب محل اشکال است و در عبد مشترک نیز ثابت است، ولی در مطلق حیوان بنا بر اظهر ثابت نیست.

(مسأله ۱۶۰۱) اگر کسی خانه اش را بفروشد برای همسایه اش حق شفعه نیست.

(مسأله ۱۶۰۲) اگر دو خانه که هر کدام مخصوص یک نفر است، در راهرو مشترک باشند، چنانچه یکی خانه خود را با سهم مشاع خود از راهرو مشترک بفروشد، برای مالک خانه دیگری حق شفعه ثابت است، خواه خانه ها قبلاً مشترک بوده و قسمت شده یا مشترک نبوده اند.

(مسأله ۱۶۰۳) خانه هایی که هر کدام مخصوص یک نفر است، ولی همه در راهرو مشترک اند، اگر یکی از آنان خانه خود را با سهم خود از راهرو مشترک بفروشد، برای بقیه حق شفعه

ثابت است.

(مسئله ۱۶۰۴) اگر یکی از خانه‌ها بدون راهرو مشترک فروخته شود، حق شفعه برای شریک در راهرو ثابت نیست.

(مسئله ۱۶۰۵) اگر یکی از شریک‌ها فقط سهم خود از راهرو مشترک را بفروشد، ظاهراً حق شفعه برای شریک دیگر ثابت می‌شود.

(مسئله ۱۶۰۶) ظاهراً حق شفعه اختصاص به خانه ندارد، بلکه در غیر خانه از املاک تقسیم شده که در راهرو مشترک اند، وجود دارد مانند مغازه‌ها و مسافرخانه‌ها و زمین‌های زراعتی و غیر آنها.

(مسئله ۱۶۰۷) اگر دو خانه مستقل که هر کدام ملک شخصی است، در نهر، آبراه یا چاه مشترک باشند، اگر یکی از خانه‌ها را با سهم مشترک از نهر و آبراه یا چاه بفروشد، مالک خانه دیگر حق شفعه در خانه ندارد.

(مسئله ۱۶۰۸) حق شفعه فقط در فروش سهم مشاع از عین مشترک ثابت می‌شود، بنابراین اگر کسی خانه یا زمین خود را بفروشد، همسایه‌اش حق شفعه ندارد. همچنین در عین تقسیم شده اگر یکی از دو شریک سهم خود را بفروشد، دیگری حق شفعه ندارد اما در صورتی که به ضمیمه مال تقسیم شده سهم مشاع خود را به یک معامله بفروشد، شریک او فقط در قسمتی که مشاع است به اندازه قیمتی که اختصاص به آن دارد، حق شفعه دارد.

(مسئله ۱۶۰۹) شفعه توسط بیع در غیر خانه و زمین اختصاص دارد، بنابراین اگر جزء مشاع با هبه معوضه یا صلح یا غیر آنها منتقل شود، برای شریک شفعه نخواهد بود، اما در مورد خانه و زمین نیز بعید نیست که حق شفعه توسط بیع اختصاص داشته باشد.

(مسئله ۱۶۱۰) اگر قسمتی از عین، ملک و قسمت دیگر وقف باشد، چنانچه آن قسمتی که ملک است فروخته شود، بنابر اقوی موقوف علیهم حق شفعه ندارند اگر چه موقوف علیه یکی باشد.

(مسئله ۱۶۱۱) در صورت فروختن وقفی که فروش آن جایز باشد، بنابر اقرب شریک حق شفعه دارد.

(مسئله ۱۶۱۲) حق شفعه وقتی ثابت می‌شود که عین فروخته شده بین دو نفر مشترک باشد،

ولی اگر عین بین سه نفر یا بیشتر مشترک باشد ویکی بفروشد، هیچ کدام حق شفعه نخواهد داشت و اگر از میان چند نفر شریک، فقط یکی از آنها سهم خود را بفروشد، او حق شفعه ندارد، البته در راهروی مشترک میان خانه ها، حق شفعه وجود دارد اگر چه بین بیشتر از دو نفر مشترک باشند. (مسأله ۱۶۱۳) اگر عین میان دو نفر مشترک باشد ویکی قسمتی از سهم خود را بفروشد، حق شفعه برای دیگری ثابت است.

احکام شفیع

(مسأله ۱۶۱۴) احوط آن است که شفیع باید مسلمان باشد. بنابراین اگر خریدار مسلمان باشد، کافر براو حق شفعه ندارد، اگر چه از کافر خریده باشد ولی مسلمان بر کافر، و کافر بر کافر حق شفعه دارد.

(مسأله ۱۶۱۵) قدرت داشتن بر ادای ثمن در شفیع شرط است و اگر این قدرت را نداشته باشد حق شفعه برای او ثابت نخواهد بود اگر چه چیزی گرو بگذارد یا ضامن برای او پیدا شود، مگر آنکه خریدار به این کار رضایت دهد، البته اگر حاضر نبودن ثمن را ادعا کند سه روز به او مهلت داده می شود، ولی اگر ادعا کند که ثمن در شهر دیگر است، به مقدار مدتی که به آنجا مسافرت کند به اضافه سه روز منتظر بماند، چنانچه ثمن را در این مدت حاضر نکند حق شفعه ندارد و ابتدای سه روز از زمان اخذ به حق شفعه است، نه زمان بیع.

(مسأله ۱۶۱۶) اگر مدت انتقال ثمن از شهر دیگر بیش از حد متعارف و معمول باشد بطوری که طولانی شدن مدت، مستند به سهل انگاری و وقت گذرانی او باشد، حق شفعه او ساقط می شود.

(مسأله ۱۶۱۷) اگر شریک در هنگام بیع از آن شهر غایب باشد ولی بعد از مدت طولانی برگردد و بدان معامله واقع شده حق شفعه دارد.

(مسأله ۱۶۱۸) اگر برای شریک وکیل مطلق یا وکیل در گرفتن حق شفعه در شهر موجود باشد، می تواند حق شفعه را از جانب شریک بگیرد.

(مسأله ۱۶۱۹) حق شفعه برای شریک ثابت است اگر چه سفیه یا غیر بالغ یا دیوانه باشد، و ولی آنها می تواند از طرف ایشان حق شفعه را بگیرد، بلکه اگر سفیه حق شفعه را با اجازه ولی نیز بگیرد صحیح است.

- (مسأله ۱۶۲۰) حق شفعه برای مفلس و ورشکسته در صورتی که خریدار به او مهلت دهد، یا قیمت را از دیگری به قرض بگیرد یا از مال خود با اجازه طلبکاران بدهد، ثابت است.
- (مسأله ۱۶۲۱) اگر ولی حق شفعه را از کودک نابالغ، دیوانه یا سفیه ساقط کند، بعد از بلوغ و عقل ورشد حق مطالبه آن را ندارند. ولی اگر در حق آنها سهل انگاری کرده باشد، بعد از بلوغ و رشد فکری حق مطالبه شفعه را خواهند داشت.
- (مسأله ۱۶۲۲) اگر جنس میان ولی و مولی علیه^(۱) مشترک باشد، چنانچه ولی از طرف او بفروشد، بنا بر اقوی گرفتن حق شفعه برای او جایز است.
- (مسأله ۱۶۲۳) اگر ولی سهم خود را بفروشد، می تواند از طرف «مولی علیه» حق شفعه را بگیرد، و در وکیلی نیز که با موکل خود شریک است حکم چنین است.

اعمال کردن حق شفعه

- اعمال شفعه از انشائاتی است که ایقاع در آن معتبر است و با گفتن ایجاد شده، و نیازی به قبول طرف دیگر ندارد، به این صورت که بگوید: جنس را در برابر قیمت آن گرفتم و در عمل نیز چنین کند که قیمت را بدهد و جنس را بگیرد.
- (مسأله ۱۶۲۴) جایز نیست که شفیع قسمتی را بگیرد و بقیه را ترک کند، بلکه یا همه را می گیرد یا همه را ترک می کند.
- (مسأله ۱۶۲۵) اگر جنس مثلی باشد شفیع به همان مقدار ثمن آن را می گیرد (نه بیشتر و نه کمتر) و کاری به قیمت بازار ندارد.
- (مسأله ۱۶۲۶) ثابت بودن حق شفعه در جایی که ثمن قیمی باشد به این صورت که مبیع را در برابر قیمت آن بگیرد خالی از اعتبار نیست.
- (مسأله ۱۶۲۷) اگر خریدار پولی را به عنوان اجرت دلال و غیره پردازد، یا به فروشنده هدیه بدهد، لازم نیست شفیع آن را جبران نماید.
- (مسأله ۱۶۲۸) اگر فروشنده مقداری از ثمن را برای خریدار نگهداری نماید، شفیع نمی تواند آن را کم کند.

۱- مولی علیه: کسی که ولی بر او ولایت دارد.

(مسأله ۱۶۲۹) اقوی این است که در اعمال حق شفعه فوراً اقدام نماید، بنابراین با تعلل و طولانی نمودن یا تأخیر آن بدون عذر، ساقط می‌شود، ولی اگر تأخیر به‌مراه عذر باشد، مثل اینکه اصل واقع شدن معامله یا حق شفعه را نمی‌داند یا گمان دارد که ثمن (عوض) زیاد است بعد معلوم شود که کم بوده، یا اینکه فکر می‌کند خریدار «زید» است و بعد معلوم شود که «عمرو» بوده، یا تصور می‌کند که خریدار برای خودش خریده و بعد معلوم شود که برای دیگری خریده، یا بر عکس، یا تصور می‌کند که خریداریک نفر است و بعد معلوم شود که دو نفر بوده یا عکس آن باشد، یا تصور می‌کرده که مبیع نصف است در برابر مثلاً صد دینار و بعد معلوم شود که آن ربع است، در برابر پنجاه دینار یا خیال کرده که ثمن طلا است بعد معلوم شود که نقره بوده، یا آنکه شفیع به ظلم یا بحق زندان بوده و از دادن ثمن ناتوان است یا امثال این عذرها، حق شفعه ساقط نمی‌شود.

(مسأله ۱۶۳۰) مقصود از مبادرتی که در گرفتن حق شفعه لازم است آن است که به طور معمول و متعارف اقدام کند، پس اگر به عبادت واجب یا مستحب مشغول باشد، قطع آن واجب نیست.

(مسأله ۱۶۳۱) اگر به خوردن و آشامیدن مشغول باشد، قطع آن برای گرفتن حق شفعه واجب نیست و سرعت در راه رفتن نیز واجب نیست.

(مسأله ۱۶۳۲) اگر شفیع مسافر باشد چنانچه مسیر راه، خطر داشته باشد می‌تواند منتظر قافله باشد، یا به مقدار معمول برای رفع گرما یا سرما منتظر بماند و اگر در حمام بفهمد که بیع صورت گرفته می‌تواند استحمام را به پایان برساند. البته تأخیر در گرفتن حق شفعه برای رفتن به عیادت مریض و تشییع مؤمن در صورتی که ترک آن موجب ملامت نگردد یا ابتداءً به مستحبات مشغول شود مشکل است. به هر حال در هر موردی که عرفاً وقت گذرانی و سهل انگاری صدق کند، حق شفعه ساقط می‌شود.

(مسأله ۱۶۳۳) اگر شفیع مسافر باشد و بداند که بیع واقع شده، اگر می‌توانست با تعیین و کیل حق شفعه را بگیرد ولی به آن اقدام نکند حق شفعه ساقط می‌شود.

(مسأله ۱۶۳۴) هنگام گرفتن حق شفعه باید ثمن آماده باشد و اگر بگوید: به «شفعه گرفتم» و فرار کند یا سهل انگاری نماید یا از دادن قیمت ناتوان باشد، مبیع بر ملک خریدار باقی خواهد ماند.

(مسئله ۱۶۳۵) اگر خریدار قبل از آن که شفیع حق شفعه را اعمال کند، جنس را بفروشد، حق شفیع ساقط نمی‌شود، بلکه می‌تواند آن را از خریدار به قیمت اول بگیرد، پس معامله دوم باطل است و درصحت معامله دوم اجازه شفیع کافی است که او نیز حق دارد مبیع را از خریدار دوم در برابر ثمن آن بگیرد که در این صورت بیع اول صحیح است.

(مسئله ۱۶۳۶) اگر عقد بیشتر از دو تا باشد و حق شفعه را به عقد قبلی بگیرد عقد بعدی باطل است و اگر به هر کدام از عقدها بگیرد آن عقد و عقدهای قبل از آن صحیح و بقیه باطل است و البته با اجازه شفیع صحیح خواهد بود.

(مسئله ۱۶۳۷) اگر خریدار به نحوی در مبیع تصرف کند که حق شفعه در آن تصرفات را نداشته باشد، مثلاً هبه لازم یا غیر لازم نماید یا اینکه مهریه و مانند آن قرار دهد، شفیع نسبت به بیع، حق شفعه دارد و تصرفات بعدی خریدار باطل خواهد شد.

(مسئله ۱۶۳۸) شفعه از حقوقی است که با «اسقاط»، ساقط می‌شود و جایز است که در مقابل اسقاط و «اعمال نکردن حق شفعه» پول بگیرد به این دو صورت که یا حق شفعه را اسقاط کند یا آن را اعمال نکند، اما اگر شرط اسقاط نموده جز با اسقاط ساقط نمی‌شود و در این صورت اگر حق شفعه را ساقط نکند و آن را اعمال کند، صحیح است ولی گناهکار است و دهنده عوض مخیر است بین فسخ همراه با مطالبه عوض و بین اینکه از بایع اجرت المثل را به خاطر اسقاط مطالبه کند و اعمال شفعه در صورت دوم (اخذ نکردن به حق شفعه) نیز صحیح است، نیز صلح بر حق شفعه، صحیح است و با آن ساقط می‌شود.

(مسئله ۱۶۳۹) ظاهراً حق شفعه قابل انتقال به غیر شفیع نیست.

(مسئله ۱۶۴۰) اگر شریک سهم خود را قبل از گرفتن حق شفعه بفروشد، ظاهراً حق شفعه او ساقط می‌شود خصوصاً اگر به حق شفعه علم داشته باشد.

(مسئله ۱۶۴۱) در اخذ به حق شفعه، علم به ثمن معتبر نیست.

(مسئله ۱۶۴۲) اگر مبیع قبل از اعمال حق شفعه تلف شود شفعه ساقط می‌شود.

(مسئله ۱۶۴۳) اگر قسمتی از مبیع تلف شود، شفعه ساقط نمی‌شود و شفیع حق دارد بقیه را در مقابل تمام ثمن بگیرد، بدون آنکه خریدار ضامن باشد.

(مسئله ۱۶۴۴) اگر تلف مبیع بعد از گرفتن به حق شفعه باشد، چنان چه اتلاف از ناحیه

خریدار باشد ضامن است.

(مسأله ۱۶۴۵) اگر تلف مبیع به فعل خریدار نباشد، ولی تلف بعد از مطالبه شفیع و سهل انگاری خریدار در تحویل مبیع واقع شود؛ خریدار ضامن است و اگر در تحویل دادن مسامحه نکند ضامن نیست و در این صورت اگر شفیع بخواهد با شفعه مبیع را بگیرد، باید باقیمانده آن را در برابر تمام ثمن بگیرد و از ثمن، آن مقداری که در مقابل قسمت تلف شده مبیع قرار گرفته کم نمی شود.

(مسأله ۱۶۴۶) بعید نیست که حق شفعه، مانند سایر حقوق شرعیه به ورثه منتقل شود، ولی باید همه در گرفتن آن موافقت نمایند.

(مسأله ۱۶۴۷) اگر شفیع قبل از فروش، حق خود را ساقط کند، یا در هنگام فروش شاهد و ناظر باشد، یا به خریدار تبریک بگوید، حق شفعه او ساقط نمی شود، مگر آنکه قرینه‌ای بر اسقاط حق بعد از فروش ظاهر شود.

(مسأله ۱۶۴۸) اگر جنسی بین حاضر و غائب مشترک باشد، و سهم غائب در اختیار فرد سوم باشد و آن را با ادعای وکالت از غائب، بفروشد، خرید و تصرف در آن جایز است و چنانچه شریک حاضر، مطمئن باشد که فروشنده وکیل است، با شفعه می تواند مبیع را بگیرد و گرنه حق چنین کاری را ندارد و در این صورت اگر شریک غائب، حاضر شود و ادعای وکالت را تصدیق نماید در حالی که شریک حاضر هم مبیع را با شفعه گرفته باشد مطلب تمام است و اگر شفیع از حق شفعه استفاده نکرده هم اکنون حق دارد مبیع را با شفعه بگیرد، ولی اگر غائب حاضر شود و وکالت او را انکار نماید، قولش باقسم تأیید می شود، پس وقتی قسم خورد می تواند سهم خود را، نیز منفعت آن را چه برداشت شده، چه نشده از شفیع بگیرد، بنابراین وقتی شفیع آن منفعت را به مالک داد، بر مدعی وکالت رجوع می کند، در صورتی که فوت منفعت مستند به او باشد.

(مسأله ۱۶۴۹) اگر ثمن مدّت دار باشد، شفیع می تواند مبیع را با شفعه در برابر ثمن مدّت دار بگیرد و مجبور کردن او به اینکه کفیل بگیرد ظاهراً جایز است، نیز جایز است که مبیع را در مقابل ثمن نقد بگیرد اگر خریدار به آن رضایت دهد، یا شرط مدّت دار بودن از ناحیه خریدار بر فروشنده باشد.

(مسأله ۱۶۵۰) حق شفعه با «اقاله» معامله ساقط نمی شود، بنابراین در صورتی که «اقاله» نماید،

برای شفیع گرفتن (مبیع) با شفعه جایز است و «اقاله» باطل خواهد بود، اما نموّ و رشد مبیع بعد از اقاله مال خریدار، و نموّ و رشد ثمن مال فروشنده است، همان طوری که قبل از «اقاله» چنین بود. (مسأله ۱۶۵۱) اگر فروشنده خیار ردّ عین را داشته باشد، «حق شفعه» با آن ساقط نمی شود، اما اگر فروشنده معامله را فسخ کند، مبیع به او برمی گردد و موضوع حق شفعه زائل می شود و مطلب در باقی اختیارات نیز همین است.

(مسأله ۱۶۵۲) اگر جنس فروخته شده معیوب باشد، چنان چه خریدار عیب را بداند، خیار و حق گرفتن تفاوت قیمت را ندارد، ولی اگر شفیع، عین را با شفعه بگیرد، اگر بداند معیوب است مستحق چیزی نیست و اگر نداند حق خیار، در ردّ عین را خواهد داشت، ولی حق گرفتن تفاوت قیمت را ندارد، اما اگر خریدار جاهل باشد، حق گرفتن تفاوت قیمت را دارد، اما خیار ردّ ندارد و اگر ردّ امکان نداشته باشد، بعید نیست که شفیع تفاوت قیمت را از خریدار بگیرد حتی در صورتی که گرفتن تفاوت قیمت را از فروشنده ساقط کرده باشد.

(مسأله ۱۶۵۳) اگر بعد از آنکه شفیع جنس را با شفعه بگیرد، خریدار بر عیب آگاه شود، ظاهراً حق دارد، تفاوت قیمت را گرفته، به شفیع بدهد و اگر شفیع بر عیب آگاه شود، نمی تواند تفاوت قیمت را از فروشنده مطالبه نماید، اگرچه در صورت عدم امکان ردّ، بعید نیست جایز باشد که از خریدار مطالبه کند.

احکام اجاره

«اجاره» عبارت است از دادن عوض در مقابل منفعت، چه آن منفعت کار باشد مثل اجیر کردن بنا و دکنتر، جهت بنائی و معالجه و چه کار نباشد مثل اجاره کردن دکان، خانه، زمین و غیر آنها.

(مسأله ۱۶۵۴) در اجاره، ایجاب و قبول معتبر است، مثلاً اگر خیاط بگوید: خود را به اجاره تودر آوردم یا مالک خانه بگوید: خانه ام را به تو اجاره دادم و بعد مستأجر بگوید: قبول کردم، کافی است و وقوع ایجاب از مستأجر نیز جایز است، مثل اینکه بگوید: تو را اجیر کردم تا لباسم را بدوزی یا خانه تو را اجاره کردم بعد موجر بگوید: قبول کردم. بلکه هر لفظی که بر ایجاب و قبول دلالت بکند کفایت می کند، همچنین جایز است که ایجاب با قول و قبول با فعل و برعکس باشد و نیز در اجاره، معاطات جاری می شود و نیازی به ایجاب و قبول نیست، مثل سایر معاملات.

(مسأله ۱۶۵۵) در موجر و مستأجر چند چیز شرط است:

اول: اینکه هر یک از موجر و مستأجر یا وکیل آنها باید عاقل باشند.

دوم: بالغ باشند ولی در وکیل بلوغ معتبر نیست، بنابراین کودک ممیز عاقل می تواند به وکالت، مال دیگران را بخرد و بفروشد.

سوم: اختیار داشته باشند، بنابراین چنانچه در فروش مال یا اجاره خانه یا خرید چیزی، مجبور شوند معامله باطل است، البته اگر کس دیگری را بر فروش مالش مثلاً مجبور کند و بعد بفروشد، معامله صحیح است.

چهارم: از تصرف ممنوع نباشد، بنابراین عدم ممنوعیت، شرط صحت تصرف شخص در مال خود از قبیل بیع یا اجاره یا مانند آن است، ولی عدم ممنوعیت شرط صحت تصرف در مال غیر به عنوان وکالت نمی باشد.

پنجم: سفیه نباشد، زیرا سفیه از تصرف در مال خودش ممنوع است. ولی اگر سفیه وکیل باشد، می تواند در مال دیگری تصرف نماید.

ششم: برده نباشد، این شرط هنگامی معتبر است که در مال خود تصرف نماید، بنابر اینکه برده مالک بشود که صحیح هم همین است، ولی این شرط در تصرف او در مال غیر، اگر مأذون یا وکیل باشد معتبر نیست.

در عوض و معوض چند شرط است:

اول: معلوم بودن عوضین به گونه ای که غرر لازم نیاید، در صحت اجاره معتبر نیست، ولی اگر غرر لازم بیاید موجب خیار برای مغبون می شود نه موجب بطلان عقد، لیک در عین حال احتیاط ترک نشود. بنابراین اگر اجرت از مکیل یا موزون یا معدود باشد، با پیمانانه یا وزن یا شماره مشخص می شود، اما اگر اجرت از غیر آنها باشد یا با دیدن یا توصیف به غیر اینها از چیزهایی که موجب رفع جهالت می شود، باید معین گردد.

(مسأله ۱۶۵۶) در موردی که جهل به آن، غرر به حساب نیاید، علم به مقدار منفعت لازم نیست مانند اجاره وسیله نقلیه - مثلاً - تا مکه یا غیر آن از شهرهای معروف. پس منفعت در این صورت امر معمولی و متعارف است و جهل به مقدار آن یا به مقدار زمان حرکت مانعی ندارد، ولی در غیر این مورد علم به مقدار منفعت لازم است تا اجاره غرری نشود و علم به مقدار منفعت، یا به

اندازه گیری و تعیین مدت است مثل سکونت در خانه به مدت یکسال یا یکماه یا به مسافت است مثل سوار شدن چارپا تا یک فرسخ یا دو فرسخ یا از فلان شهر تا فلان شهر یا یک روز یا دوروز یا امثال اینها و یا به اندازه گیری و تعیین موضوع است، مانند دوختن پارچه‌ای که طول و عرض و نازکی و ضخامت آن معلوم باشد یا دوختن به مدت یک روز یا دو روز یا بیشتر. تعیین زمان در اجازه خانه و چارپا لازم است، بنابراین اگر خانه را برای سکونت یکسال و چهارپا را برای سوار شدن یکماه بدون تعیین ابتدای زمان اجاره کند، اجاره باطل است مگر آنکه قرینه‌ای بر تعیین باشد. (مسئله ۱۶۵۷) ظاهراً تعیین مدت در اجاره بر چیزهایی نظیر دوختن یک دست لباس یا دو دست لباس، یا ساختن یک اطاق یا دو اطاق و امثال آن لازم نیست، آنچه لازم است انجام شدن کار توسط اجیر در زمان متعارف است به گونه‌ای که سهل انگاری و وقت گذرانی بر آن صدق نکند.

دوم: آنکه بر تسلیم داشته قدرت باشد، پس بنا بر اقوی اجاره بنده فراری اگرچه، چیزی با اوضمیه شود، صحیح نیست.

سوم: عین مورد اجاره دارای منفعت باشد، پس اجاره زمینی که آب برای کشاورزی ندارد، صحیح نیست.

چهارم: امکان بهره برداری از منفعت عین و باقی بودن آن وجود داشته باشد، بنابراین اجاره نان برای خوردن صحیح نیست.

پنجم: منفعت حلال داشته باشد، بنابراین اجاره خانه برای نگهداری شراب یا دکان برای فروش یا چارپا برای حمل آن یا اجاره کنیز برای آوازخوانی، صحیح نیست.

ششم: مستأجر بتواند از عین مورد اجاره استفاده کند، پس اجاره حائض و جنب برای توقف و حضور در مسجد، یا عبور از مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله وسلم، صحیح نیست.

(مسئله ۱۶۵۸) اگر مال غیر را اجاره دهد، صحت اجاره بر اجازه مالک متوقف است و اگر مال خود را اجاره دهد، ولی به خاطر سفاهت یا بردگی، از تصرف ممنوع باشد، صحت اجاره به اجازه ولی بستگی دارد، اما اگر مجبور باشد صحت اجاره متوقف به رضایت در عقد است.

(مسئله ۱۶۵۹) اگر سفیه خود را برای انجام دادن کاری اجاره دهد، بنا بر ظاهر صحیح نخواهد

بود.

(مسأله ۱۶۶۰) اگر حیوانی را برای باربری یا برای سواری اجاره دهد، تعیین مقدار بار و شخص راکب لازم نیست، البته گاهی اختلاف در مقدار بار، در نزد مردم تفاوت می‌کند که در این صورت تعیین لازم است تا اجاره غری نباشد، همچنین اگر حیوانی را برای کشت یک جریب زمین اجاره کند، تعیین لازم نیست، مگر آنکه نرمی و سختی زمین موجب اختلاف اجرت گردد.

(مسأله ۱۶۶۱) اگر بگوید: خانه را یکماه یا دوماه به تو اجاره دادم، بنابراین اجاره باطل نیست. اما جهل به مدت [یعنی ابتدا و انتهایش معلوم نباشد] به تنهایی، موجب بطلان اجاره نمی‌شود، ولی موجب خیار می‌شود و شخص زیان دیده ملزم به وفا در معامله نیست. بنابراین اگر بگوید: خانه را در هر ماه در برابر یک درهم به تو اجاره دادم، در ماه اول و سایر ماهها نیز بنا بر اظهر صحیح است، همچنین اگر بگوید: یک ماه به تو اجاره دادم به یک درهم، اگر زاید بر آن بدهد به همان مقدار محاسبه می‌شود، اگر این کار به عنوان جعاله باشد، به این صورت که منفعت مال کسی است که یک درهم بدهد، یا از قبیل اباحه در برابر عوض باشد، به این صورت که منفعت را برای کسی که یک درهم بدهد اباحه نماید، اشکالی ندارد.

(مسأله ۱۶۶۲) اگر بگوید: چنان چه این پارچه را با یک درز بدوزی یک درهم و با دو درز دو درهم می‌دهم، اگر مقصود جعاله یا اجاره باشد، معامله صحیح است، همچنین صحیح است اگر بگوید: چنان چه لباس را امروز بدوزی یک درهم و اگر فردا بدوزی نصف درهم می‌دهم. فرق میان اجاره و جعاله آن است که اجاره عقد است و ذمه کارگر از زمان عقد، بابت کار برای مستأجر و ذمه مستأجر نسبت به عوض مشغول می‌شود، ولی جعاله ایقاع است و ذمه مستأجر به عوض بعد از انجام دادن کار مشغول است بدون اینکه ذمه کارگر نسبت به کار مشغول باشد.

(مسأله ۱۶۶۳) اگر کسی را بر کاری که از جهت زمان یا مکان یا وسیله یا وصف مقید است، اجیر کند و او برخلاف آن عمل نماید، در مقابل کارش چیزی مستحق نخواهد بود و اگر انجام دادن عمل دوباره ممکن نباشد، مستأجر بین اینکه اجاره را بهم بزند یا از اجیر اجرت المثل آن عمل را مطالبه نماید مخیر است، و اجیر نیز ملزم است اجرت المثل را به مستأجر پردازد، ولی اگر کار برای بار دوم امکان داشته باشد، واجب است به همان صورتی که در اجاره توافق کرده اند دو باره انجام دهد.

(مسأله ۱۶۶۴) اگر کسی را برای کاری با شرط، در ضمن عقد اجیر کند، مثل این که

شخصی را برای دوختن لباس با شرط خواندن سوره‌ای از قرآن اجیر کند و او لباس را بدوزد ولی سوره را نخواند، مستأجر حق فسخ اجاره را دارد و در این صورت بر ذمه مستأجر اجرت المثل خواهد بود و مستأجر می‌تواند این عمل را امضاء کند و اجرت توافق شده را بپردازد.

(مسأله ۱۶۶۵) اگر ماشینی را تا کربلا به یک دینار اجاره کند و مستأجر با خود شرط کند که چنانچه م و جر در روز، او را به کربلا برساند دو دینار به او بدهد، این شرط صحیح است.

(مسأله ۱۶۶۶) اگر ماشینی را - مثلاً - تا مسافتی به دو دینار اجاره کند و بر موجد شرط کند که اگر در روز نرساند یک دینار بدهد، چنین شرطی صحیح است.

(مسأله ۱۶۶۷) اگر ماشینی را اجاره کند بر اینکه اگر موجد در روز او را به مقصد برساند دو دینار، ولی اگر در شب برساند یک دینار اجرت بدهد، اجاره صحیح است.

(مسأله ۱۶۶۸) اگر ماشینی را اجاره کند که او را به کربلا برساند و مقصودش زیارت شب نیمه شعبان باشد ولی در عقد نگوید وقرینه‌ای هم بر تعیین نباشد، موجد مستحق اجرت است اگر چه او را در شب نیمه شعبان نرساند، اما اگر ماشینی را اجاره کند که روز عرفه او را به کربلا برساند، چنان چه در وقت معین به مقصد نرسد و این تأخیر به خاطر تنگی وقت یا مانع دیگری نباشد بلکه مستند به تسامح و تأخیر اجیر باشد، اجاره باطل است و گرنه اجاره صحیح است و مستأجر می‌تواند اجرتی را که معمولاً اجیرها در مثل چنین کاری درخواست می‌کنند از اجیر مطالبه کند.

احکام لزوم اجاره

(مسأله ۱۶۶۹) اجاره، از عقدهای لازم است و فسخ آن جایز نیست مگر با رضایت طرفین و یا اینکه فسخ کننده خیار داشته باشد، چه انشاء اجاره با صیغه مخصوص یا الفاظی که بر آن دلالت کند صورت گیرد و چه با معاطات باشد.

(مسأله ۱۶۷۰) در صحّت اجاره اتصال مدّت به زمان وقوع عقد شرط نیست، پس اگر خانه‌ای را در سال آینده یا ماه آینده اجاره دهد، صحیح است.

(مسأله ۱۶۷۱) اگر مالک، عین اجاره داده شده را بفروشد، اجاره باطل نمی‌شود بلکه عین در مدت اجاره بدون منفعت به خریدار منتقل می‌گردد و اگر خریدار به اجاره جاهل باشد یا به اعتقاد

اینکه مدت آن کم است خریداری نماید وبعد معلوم شود که مدت زیاد بوده، حق دارد معامله را فسخ کند ولی نمی تواند تفاوت قیمت را مطالبه نماید و اگر اجاره فسخ گردد، منفعت به فروشنده برمی گرددنه به خریدار.

(مسأله ۱۶۷۲) اجاره، با بیع فسخ نمی شود و فرق ندارد که به مستأجر فروخته شود یا به فرد دیگری، اما اگر آن را به مستأجر بفروشد و اجاره فسخ گردد، منفعت به فروشنده برمی گردد ولی عین در مدت اجاره بدون منفعت در نزد مستأجری که آن را خریده است باقی می ماند و فروشنده حق دارد قیمت منفعت را از خریدار مطالبه نماید.

(مسأله ۱۶۷۳) اگر مالک، عین را به شخصی بفروشد ولی وکیل او آن را در مدت معین به شخص دیگری اجاره دهد، در صورتی که بیع و اجاره همزمان باشند، اجاره باطل و فروش عین بدون منفعت در مدت اجاره صحیح خواهد بود، البته در این صورت خیار برای خریدار ثابت است.

(مسأله ۱۶۷۴) اجاره با مرگ موجر و مستأجر باطل نمی شود حتی در جایی که خانه ای را برای سکونت خود اجاره کرده، سپس بمیرد. اما اگر موجر شرط کند که فقط خود مستأجر از عین مورد اجاره استفاده کند، در این صورت اگر مستأجر بمیرد، مرگ او دو حکم را در پی دارد:
۱ - ملکیت منفعت به ورثه منتقل می شود.

۲ - موجر از جهت تخلف شرط توسط مستأجر مخیر است بین اینکه اجاره را تا آخر مدت آن امضاء کند یا اینکه فسخ نماید که در صورت فسخ، بنا بر ظاهر باید اجرت را نسبت به مدت باقیمانده از اجاره به وارث مستأجر برگرداند، اگر چه بهتر است که بین آنها مصالحه شود به این صورت که وارث مستأجر، تمام اجرت تعیین شده را به موجر بدل از اجرت المثل منفعتی که استفاده نموده برگرداند. البته اگر شخصی خود را برای کاری اجیر کند که خودش مباشرتاً انجام دهد، مانند دوختن لباس یا نوشتن چیزی، یا ساختن خانه ای، اگر اجیر قبل از پایان زمان انجام دادن کار بمیرد، اجاره باطل است، این در صورتی است که عنوان مباشرت قید عمل باشد، ولی اگر مباشرت شرط باشد و متعلق اجاره خود کار باشد، اجاره باطل نخواهد بود ولی خیار تخلف شرط برای مستأجر ثابت است.

(مسأله ۱۶۷۵) اگر نسل قبلی، از موقوف علیهم، عین موقوفه را اجاره دهند و قبل از تمام شدن

مدت اجاره، منقرض شوند، اجاره باطل است، ولی اگر اجاره دادن آنها از باب ولایت و به مصلحت تمام نسلها باشد، در این صورت با انقراض آنها اجاره باطل نخواهد بود.

(مسئله ۱۶۷۶) اگر کسی برای کاری بدون قید مباشرت اجیر شود و قدرت انجام آن را اگرچه به واسطه فرد دیگری داشته باشد، در صورتی که بمیرد، اجاره باطل نمی‌شود و انجام دادن عمل مانند سایر دیون از اصل تر که او خواهد بود.

(مسئله ۱۶۷۷) اگر ولی، مال کودک نابالغ را برای زمانی بیش از زمان بلوغش اجاره دهد، صحیح است، اما اگر خود کودک را آن گونه اجاره دهد اگر چه مصلحت هم داشته باشد، اجاره در بعد از بلوغ صحیح نیست.

(مسئله ۱۶۷۸) اگر زن، خود را در مدت معینی برای خدمت اجیر کند و در اثناء مدت ازدواج نماید، در صورتی که کار وی با حق شوهر منافات نداشته باشد، اجاره باطل نمی‌شود و فرقی نمی‌کند که زمان اجاره جلوتر از زمان ازدواج یا همزمان یا بعد از آن باشد.

(مسئله ۱۶۷۹) اگر زن، هنگام ازدواج خود را اجیر نماید، صحت اجاره در موردی که با حق شوهر منافات داشته باشد به اجازه او بستگی دارد، ولی در جایی که با حق شوهر منافات ندارد، اجاره نافذ است.

(مسئله ۱۶۸۰) اگر کسی بنده یا کنیز خود را برای خدمت اجاره دهد و قبل از تمام شدن مدت اجاره او را آزاد کند، اجاره باطل نمی‌شود و تأمین مخارج وی از کسب و کار خود او خواهد بود، ولی اگر کسب برای او امکان نداشته باشد، باید از بیت المال مخارج وی تأمین شود و گرنه مخارج او بر عهده تمام مسلمانان خواهد بود.

(مسئله ۱۶۸۱) اگر مستأجر در عین مورد اجاره عیبی بیابد، چنانچه وجود عیب را در هنگام معامله بداند، اثری ندارد، ولی اگر بعد از معامله متوجه بشود و آن عیب موجب فوت قسمتی از منفعت باشد - مانند خرابی بعضی اتاقهای خانه - اجرت به مقدار فوت منفعت کسر و از مالک گرفته می‌شود، بلکه مستأجر می‌تواند معامله را از اساس بهم بزند، این در صورتی است که قسمت معیوب اصلاً قابل استفاده نباشد، ولی اگر قابل استفاده باشد، مستأجر فقط خیار عیب دارد و اگر عیب موجب نقص منفعت باشد - مانند لنگی حیوان چارپا - حق خیار خواهد داشت، ولی نمی‌تواند تفاوت قیمت را مطالبه کند و اگر عیب موجب نقص اجرت بشود، باز مستأجر خیار فسخ معامله را

دارد، مثل این که گوش یا دُم چارپا بریده باشد. اما اگر عیب موجب نقص در اجرت نباشد، خیار ندارد، همچنین اگر در عین مورد اجاره بعد از معامله عیبی پدید آید، مستأجر خیار دارد خواه قبل از قبض باشد یا بعد از آن، اگر چه در اثناء مدّت باشد. این در صورتی است که عین شخصی باشد، اما اگر عین کلی است (مثلاً یکی از این اسبها) و فرد گرفته شده معیوب باشد، مستأجر حق دارد فرد سالم را مطالبه نماید ولی حق خیار فسخ معامله را ندارد، اما اگر گرفتن فرد سالم امکان نداشته باشد، حق خیار در اصل معامله را خواهد داشت.

(مسأله ۱۶۸۲) اگر موجر، در اجرت عیبی بیابد که جاهل به آن بوده، فقط می تواند معامله را بهم بزند ولی حق مطالبه تفاوت قیمت را ندارد، اما اگر اجرت کلی باشد و موجر فرد معیوب را انتخاب نماید، در این صورت حق فسخ معامله را ندارد بلکه می تواند فرد سالم را مطالبه کند، ولی اگر مطالبه فرد سالم امکان نداشته باشد حق فسخ معامله را خواهد داشت، این در صورتی است که اجرت، منفعت یا کلی اگر چه عین باشد، اما اگر اجرت عین مشخصی باشد و معلوم شود که قبل از معامله معیوب بوده بعید نیست که در صورت عدم امکان ردّ آن، گرفتن تفاوت قیمت ثابت شود.

(مسأله ۱۶۸۳) در اجاره، خیار غبن، خیار شرط - حتی برای بیگانه - خیار عیب، خیار تخلف شرط، خیار تبعض جنس، خیار در حال عجز از تحویل، خیار تفلیس، خیار فریب دادن و شرکت و خیار شرط ردّ عوض مانند شرط ردّ قیمت، جاری می شود، ولی خیار مجلس و خیار حیوان در اجاره جاری نیست.

(مسأله ۱۶۸۴) اگر عقد اجاره در ابتدای مدّت، فسخ گردد مانعی ندارد، ولی اگر در اثنای مدّت، فسخ صورت گیرد، بنابر اظهر معامله فقط در مدّت باقیمانده بهم می خورد و اجرت به مستأجر نسبت به آنچه از مدت اجاره باقیمانده است برمی گردد.

احکام تسلیم دادن مورد اجاره

با واقع شدن عقد اجاره، مستأجر در اجاره اعیان، منفعت را و در اجاره اعمال، کار را به واسطه عقد، مالک می شود ولی حق ندارد منفعت و کار را مطالبه کند، مگر هنگامی که اجرت را تحویل دهد، همچنین اجیر و موجر توسط عقد اجرت را مالک می شود ولی حق ندارد اجرت را مطالبه نماید، مگر بعد از اینکه منفعت را تحویل دهد و بر هر کدام واجب است آنچه را که به ذمه گرفته،

تحویل دهند، مگر آنکه دیگری از تحویل دادن خودداری کند.

(مسئله ۱۶۸۵) اگر کسی خود را بر انجام دادن کاری اجیر کند، چنان چه آن کار ربطی به مال مستأجر که در دست موجر است نداشته باشد، مانند نماز خواندن و روزه گرفتن از طرف میّت و بجا آوردن حج یا کندن چاه در خانه مستأجر، تسلیم منفعت به این است که کار را تمام و تسلیم نماید، ولی اگر کار، به مال مستأجر که در دست موجر است وابسته باشد، مانند دوختن لباس یا ساختن انگشتر و نوشتن کتاب، در این صورت تسلیم، همان تسلیم عین مانند لباس و انگشتر به مالک، بعد از تمام کردن و کامل نمودن آنها است و اجیر در هر دو صورت قبل از تمام کردن کار، حق ندارد اجرت را مطالبه نماید مگر آنکه مجرد دادن اجرت را شرط کرده یا عادت بر آن جاری شده باشد، مانند اجیر شدن برای گزاردن حج از جانب میّت یا زنده عاجز و ناتوان که اجرت را قبل از گزاردن حج دریافت می کند، همچنین مستأجر حق مطالبه عین و تأخیر در دادن اجرت را در اجاره اعیان، مانند منزل و مغازه، یا کاری که بر انجام دادن آن اجیر شده ندارد، مگر آنکه تأخیر را شرط کرده یا عادت بر آن جاری شده باشد، و اگر مستأجر اجرت را داده ولی موجر از تحویل عین مورد اجاره خودداری کند، مستأجر حق دارد موجر را بر تحویل دادن عین مجبور کند همان طوری که حق دارد معامله را فسخ نموده، اجرت را پس بگیرد، نیز می تواند اجاره را باقی بگذارد و قیمت منفعت فوت شده را مطالبه نماید و همچنین است اگر موجر عین را تحویل مستأجر بدهد و بلافاصله یا در بین مدت پس بگیرد و اگر موجر در اثناء مدت، معامله را بهم بزند، مستأجر می تواند اجرت مدت باقیمانده را از موجر بگیرد، نیز حکم چنین است اگر مستأجر از دادن اجرت خودداری کند با این که موجر عین مورد اجاره را تحویل داده است.

(مسئله ۱۶۸۶) اگر کاری که برای انجام دادن آن اجیر شده عینی باشد که در اختیار اجیر قرار دارد و بعد از اتمام کار و قبل از آن که عین را به مستأجر تحویل دهد بدون تفریط تلف شود، در این صورت اجیر حق دارد اجرت را مطالبه نماید، مانند اینکه برای دوختن لباس اجیر شده باشد و بعد از دوختن و قبل از تحویل به مستأجر لباس تلف گردد، اما اگر اجیر، ضامن لباس باشد، مالک می تواند قیمت لباس دوخته شده را از اجیر بگیرد و گرنه چیزی را مستحق نیست.

(مسئله ۱۶۸۷) جایز است اجیر، بعد از تمام کردن کار، عین را تا بدست آوردن اجرت نزد خود نگه دارد، و اگر در این مدت بدون تفریط عین تلف شود، ضامن نخواهد بود.

(مسئله ۱۶۸۸) اگر عین مورد اجاره قبل از تمام شدن مدت اجاره، تلف شود اجاره باطل می شود، بنابراین اگر تلف قبل از قبض یا بلافاصله بعد از قبض صورت گیرد، مالک نمی تواند چیزی از مستأجر مطالبه کند، ولی اگر مدتی بعد از قبض، عین به کلی تلف شود، مستأجر خیار بهم زدن اجاره را خواهد داشت و در این صورت چه مستأجر اجاره را ادامه دهد و چه آن را بهم بزند، می تواند اجرت مدت باقیمانده را از موجر بگیرد، اما اگر قسمتی از عین تلف شود که استفاده از آن ممکن نباشد، اگر این تلف از اول بوده به همان نسبت اجاره از اول باطل است ولی اگر در اثنا تلف صورت گرفته به همان نسبت در مدت باقی مانده، باطل است ولی برای مستأجر در قسمت باقیمانده خیار تبعض جنس خواهد بود.

(مسئله ۱۶۸۹) اگر مستأجر عین مورد اجاره را تحویل بگیرد ولی از منفعت آن استفاده نکند تا آنکه مدت اجاره تمام شود، اجرت بر ذمه او ثابت خواهد بود و همچنین است اگر موجر عین مورد اجاره را بدهد ولی مستأجر از تحویل گرفتن خودداری کند، نیز اگر اجیر خود را برای انجام دادن کار مورد اجاره کند مثل دوختن لباس برای مستأجر در وقت معین، آماده کند ولی مستأجر لباس را به او تحویل ندهد تا آنکه وقت بگذرد، در این صورت اجیر مستحق اجرت است چه در این مدت برای خود، یا دیگری مشغول کار بوده، یا نه و در عین مورد اجاره علی الاقوی فرقی نیست که عین شخصی باشد مانند اجاره دادن چارپای معین یا کلی مانند اجاره دادن یکی از چارپایان و در صورت کلی بودن عین، بین تعیین وقت و عدم آن فرقی نیست، در هر صورت، اجرت بر ذمه مستأجر می آید اگر چه از منفعت آن استفاده نکرده باشد، این در صورتی است که عدم استفاده از منفعت عین به اختیار خود او باشد.

(مسئله ۱۶۹۰) اما اگر بخاطر عذری مستأجر، نتواند از عین استفاده کند، اگر آن عذر عمومی باشد، مانند آمدن باران که مانع سفر با چارپا یا کشتی شود تا آنکه مدت اجاره تمام گردد، اجاره باطل خواهد شد و بر ذمه مستأجر چیزی از اجرت نیست، ولی اگر عذر مخصوص مستأجر باشد، مثلاً مستأجر بیمار شود و قدرت بر سفر نداشته باشد، اجاره صحیح است.

(مسئله ۱۶۹۱) اگر طیبی را مثلاً برای کشیدن دندان یا عمل جراحی اجیر کند و بعد از عقد اجاره سبب عمل جراحی برطرف گردد، در این صورت موارد فرق می کند: اگر عمل جراحی برای بیرون آوردن بچه از شکم مادر باشد و قبل از عمل بچه متولد شود، اجاره باطل است، ولی

اگر اجیر کردن طیب برای کشیدن دندان باشد وبعد از عقد اجاره درد دندان برطرف گردد، بعید نیست که اجاره صحیح باشد خصوصاً اگر احتمال بدهد که درد دندان بعد از مدتی بر گردد یا احتمال ندهد، ولیکن اگر به سبب دیگری بخواهد دندان را بکشد، دلیلی بر حرمت کشیدن دندان با برطرف شدن درد، وجود ندارد.

(مسئله ۱۶۹۲) اگر مستأجر در بعضی از مدت از منفعت استفاده نکند، تمام اقسامی که قبلاً ذکر شد و احکام آنها عیناً در این جا، جاری است.

(مسئله ۱۶۹۳) اگر غاصبی عین مورد اجاره را غصب کند بطوری که استفاده از منفعت آن ممکن نباشد، چنان چه این غصب، قبل از قبض باشد، مستأجر مخیر است اجاره را فسخ کند و اجرت را در صورتی که داده است از موجر پس بگیرد یا به غاصب رجوع نموده، و اجرت المثل را از او مطالبه کند. ولی اگر غصب بعد از قبض باشد، فقط می تواند اجرت المثل را از غاصب بگیرد. همچنین اگر ظالمی مانع استفاده مستأجر از عین مورد اجاره شود، اگر چه غصب نکرده باشد، در این صورت مستأجر می تواند به مقدار منفعت فوت شده به ظالم رجوع کند.

(مسئله ۱۶۹۴) اگر مستأجر عین مورد اجاره را تلف کند، در حکم قبض عین و استفاده از منفعت آن است و لازم است اجرت را پردازد.

(مسئله ۱۶۹۵) اگر موجر عین مورد اجاره را تلف کند، مستأجر مخیر است اجاره را فسخ نموده، اجرت را از موجر پس بگیرد یا قیمت منفعت را از او بگیرد.

(مسئله ۱۶۹۶) اگر بیگانه ای عین مورد اجاره را تلف کند، چنان چه این تلف، بعد از قبض باشد، مستأجر قیمت را از او می گیرد، ولی اگر تلف قبل از قبض باشد، مستأجر بین فسخ اجاره و پس گرفتن اجرت از موجر، و بین اینکه اجاره را امضاء نموده، قیمت را از تلف کننده بگیرد مخیر است.

(مسئله ۱۶۹۷) اگر خانه ای را به کسی اجاره دهد سپس خراب شود به طوری که اصلاً قابل استفاده نباشد، اجاره باطل می شود، ولی اگر خرابی خانه قبل از سکونت و بعد از قبض باشد، مستأجر حق دارد تمام اجرت را از موجر بگیرد، اما اگر خراب شدن خانه بعد از سکونت باشد، مستأجر به نسبت منفعت فوت شده اجرت را از موجر می گیرد و اگر تا حدودی از مورد استفاده بودن خارج شود، اجاره به همان نسبت باطل می شود، ولی در مقدار باقیمانده مستأجر خیار تبعض

جنس را خواهد داشت، اما اگر قسمتی از خانه در وقتی خراب شود که مستأجر به آن نیاز ندارد، مثل اینکه مقداری از دیوار بام خانه یا قسمتی از سرداب در فصل زمستان خراب شود و موجر به سرعت به تعمیر و بازسازی پردازد به طوری که مستأجر دچار هیچ گونه ضرر و زیانی نگردد، در این صورت نه فسخی هست و نه انفساخی، ولی اگر موجر سرعت لازم را برای تعمیر نشان ندهد، بطوری که بازسازی آن، مدت زیادی طول بکشد و مستأجر از این جهت ضرر ببیند، نسبت به مقدار خراب شده اجاره باطل می شود و مستأجر می تواند به آن مقدار از اجرت که در مقابل قسمت خراب شده خانه قرار گرفته به موجر رجوع کند، چه اینکه که مستأجر خیار تبعض جنس و فسخ اجاره را نیز خواهد داشت. بنابراین اگر فسخ در ابتدای مدت اجاره باشد، مستأجر تمام اجرت را از موجر می گیرد و اگر در اثناء مدت اجاره باشد، اجرت مدت باقیمانده اجاره را از موجر خواهد گرفت. (مسئله ۱۶۹۸) در مواردی که اجاره باطل است، فرقی نمی کند که مالک بطلان اجاره را بداند یا نداند.

(مسئله ۱۶۹۹) اجاره دادن سهم مشاع از عین، جایز است، اما اگر عین مشترک باشد، تحویل آن به مستأجر جز با اجازه شریک جایز نیست.

(مسئله ۱۷۰۰) جایز است دونفر خانه یا چارپایی را اجاره کنند و در آن صورت هر دو در منفعت شریک خواهند بود، مانند دو شریک که مالک عینی مشترک باشند.

(مسئله ۱۷۰۱) اجیر شدن دو نفر برای انجام دادن یک کار معین مانند حمل کالا یا ساختن دیوار و مانند آن، جایز است و در اجرت شریک می شوند و باید هر دو برای انجام دادن آن کار اقدام نمایند.

(مسئله ۱۷۰۲) بنا بر اقوی، اتصال مدت اجاره به عقد شرط نیست، پس جایز است خانه خود را یک سال بعد از عقد، به مدت یکسال یا کمتر یا بیشتر اجاره دهد ولی باید ابتدای مدت معلوم باشد، اما اگر مدت محدود و اجاره مطلق باشد و ابتدای آن ذکر نشود، در این صورت فرض بر این است که مدت اجاره متصل به عقد است.

(مسئله ۱۷۰۳) اگر چارپایی را به عنوان کلی به کسی اجاره دهد و یکی از افراد آن کلی را تحویل داد (یکی از اسب ها) و در دست مستأجر تلف شود، در این صورت باید موجر فرد دیگری را به مستأجر تحویل دهد.

احکام تلف

(مسئله ۱۷۰۴) عین مورد اجاره در دست مستأجر امانت است و در صورتی که تلف یا معیوب شود، ضامن نیست، مگر با افراط و تفریط، ولی اگر موجر شرط ضمانت کند چه به معنای اداء قیمت یا تاوان عیب به نحو شرط فعل بوده باشد و چه به معنای مشغول شدن ذمه به مثل، یا قیمت به نحو شرط نتیجه باشد، شرط صحیح است و مستأجر در صورت تلف یا معیوب شدن عین، ضامن می‌باشد.

(مسئله ۱۷۰۵) عینی که مال مستأجر و در دست اجیری است که خود را برای عملی اجیر کرده است، مانند لباسی که اجیر آن را گرفته تا بدوزد، چنانچه لباس از بین برود یا نقص پیدا کند، ضامن نیست مگر آنکه زیاده روی و تفریط نموده باشد.

(مسئله ۱۷۰۶) اگر مستأجر ضمان عین را بر اجیر شرط کند چه به معنای اداء قیمت یا تاوان عیب باشد و چه به معنای مشغول شدن ذمه به مثل یا قیمت باشد صحیح است.

(مسئله ۱۷۰۷) اگر محل کار تلف شود یا بیگانه‌ای آن را از بین ببرد، چنانچه تلف قبل از گذشت مدتی که تمام کردن کار در آن ممکن است، باشد، اجاره باطل است و اجرت تماماً به مستأجر برمی‌گردد. اما اگر تلف در اثناء انجام دادن کار باشد، قسمتی از اجرت به مستأجر برمی‌گردد، ولی اگر تلف بعد از گذشت آن مدت باشد، اجاره صحیح و موجر قیمت عمل را ضامن است زیرا اومی توانست کار را در مدتی که سپری شده تحویل دهد. اما اگر بیگانه آن را تلف کرده باشد؛ بدل آن را از مثل یا قیمت، مطلقاً ضامن است خواه اجاره باطل باشد یا نه، خواه اتلاف قبل از گذشت مدت باشد یا بعد از آن.

(مسئله ۱۷۰۸) اگر مستأجر محل کار را تلف کند، در حکم تحویل گرفتن آن است و اجیر استحقاق تمام اجرت را بر ذمه مستأجر دارد.

(مسئله ۱۷۰۹) اگر اجیر محل کار را تلف کند، ضامن است و باید بدل آن را به مستأجر بدهد، همان طوری که مستأجر مخیر است عقداً بهم بزند یا امضاء کند و اگر امضاء نمود می‌تواند از اجیر قیمت کار تلف شده را مطالبه نماید.

(مسئله ۱۷۱۰) معیار در قیمت، وقت ضامن شدن است.

(مسئله ۱۷۱۱) هر کس که خود را برای انجام دادن کار در مال دیگری اجیر کند و آن را

خراب نماید در صورتی که خرابی از حد مجاز خارج باشد ضامن است، مانند خون گیر که در حجامت کوتاهی کند یا ختنه گر در ختنه نیز خیاط و نجار و آهنگر اگر کار را خراب کنند. ولی اگر از حد مجاز خارج نشود بنا بر اظهار ضامن نیست. نیز اگر پزشک خودش بدون واسطه معالجه نماید و کار را خراب کند ولی بیمار تا سر حد مرگ نرسد ضامن است. اما اگر موجب مرگ او شود، ضامن قطعی است، البته اگر پزشک دارو را تجویز کند بدون آنکه دستور مصرف آن را بدهد، ضامن نیست.

(مسئله ۱۷۱۲) اگر پزشک از ضامن تبرئه شود و بیمار یا ولی او قبول نمایند با اینکه پزشک در کار خود کوتاهی نکرده چنانچه مریض بمیرد؛ بعید نیست که ضامن باشد. ولی اگر معالجه منجر به مرگ بیمار گردد، پزشک ضامن خواهد بود.

(مسئله ۱۷۱۳) اگر حمال در راه رفتن کوتاهی کند و آنچه که روی کمر یا سرش بوده بر زمین یا روی ظرف دیگری بیفتد و بشکند ضامن است، ولی با عدم کوتاهی ضامن نیست.

(مسئله ۱۷۱۴) اگر به خیاط بگوید: چنان چه این پارچه برای پیراهن من کافی است، آن را برش ده و خیاط نیز به گمان کفایت آن را برود، سپس معلوم شود کافی نبوده است، ضامن خواهد بود، اما اگر این طور بگوید: آیا این پارچه برای پیراهن من کافی است؟ و خیاط بگوید: بله، بعد آن را برش دهد و کفایت نکند، ظاهراً ضامن نیست.

(مسئله ۱۷۱۵) اگر بنده و غلام خود را برای کاری اجیر کند، سپس کار را خراب نماید، ضامن در کسب او خواهد بود و اگر وفا نکند تا بعد از آزادی در ذمه غلام خواهد ماند، اگر چه احوط آن است که مولایش پرداخت نماید و اگر عاجز باشد چیزی بر او نیست. این در صورتی است که خرابی و جنایت بر نفس یا عضو نباشد و گرنه به گردن غلام است و مولا باید به هر یک از تاوان یا قسمتی که کمتر باشد فدیة بدهد اگر جنایت از روی اشتباه باشد. ولی اگر از روی عمد صورت گرفته باشد، ولی کسی که بر او جنایت وارد شده مخیر است بین کشتن و به بردگی گرفتن بنده، که تفصیل آن خواهد آمد.

(مسئله ۱۷۱۶) اگر کسی حیوان خود را برای حمل کالا اجاره دهد، در صورتی که بلغزد و بار آن تلف یا ناقص شود، ضمانتی بر صاحب حیوان نخواهد بود، مگر اینکه خود او سبب آن شود، مثل اینکه حیوان را بزند یا سیخ بکند، اما اگر شخص دیگری سبب شده باشد، ضامن است.

(مسئله ۱۷۱۷) اگر کشتی یا حیوانی را برای حمل کالا اجاره کند، چنانچه کالا ناقص یا دزدیده شود، صاحب حیوان یا کشتی ضامن نیست. ولی اگر شرط کند که در صورت تلف یا نقص باید صاحب آن حیوان یا کشتی، قیمت تلف شده یا تاوان نقص را بدهد یا اینکه بر صاحب آن شرط ضمان نماید در همه این موارد شرط صحیح و عمل به آن لازم است.

(مسئله ۱۷۱۸) اگر بیش از حد متعارف یا بیش از مقدار شرط شده، کالا را بر حیوان بار نماید، چنانچه حیوان تلف یا معیوب گردد ضامن است و علاوه بر ضمانت باید اجرت المثل اضافه بار و اجرت مورد قرارداد را پردازد، همچنین اگر چارپا را برای انتقال کالا در مسافت معین اجاره کند سپس در مسافت بیشتری به کار بگیرد، ضامن خواهد بود.

(مسئله ۱۷۱۹) اگر حیوانی را برای حمل کالا در مسافت معین اجاره کند، سپس سوار آن شود یا برای سواری اجاره کند، بعد کالا را بر آن بار کند، در این صورت لازم است هم «اجرت قراردادی» و هم «اجرت المثل» را برای منفعتی که به دست آورده پردازد. نیز در امثال آن از جاهایی که در آن منفعت به دست آمده با منفعتی که در اجاره منظور شده است منافات داشته باشد حکم مذکور جاری است. چه در اجاره اعیان مانند خانه و چارپا بوده و چه در اجاره کارها باشد، مثل اینکه اگر کسی را برای نوشتن اجیر کند ولی او را در دوزندگی بکار بگیرد.

(مسئله ۱۷۲۰) اگر کارگر را برای دوزندگی اجیر کند و او عمداً یا سهواً مشغول نویسندگی برای مستأجر شود، حق مطالبه اجرت از مستأجر را ندارد.

(مسئله ۱۷۲۱) اگر حیوانی را برای حمل کالای زید اجاره کند، سپس مالک حیوان کالای عمرو را بر آن بار کند، در این صورت مستحق اجرت از هیچ کدام از آن دونفر نیست.

(مسئله ۱۷۲۲) اگر چارپای معینی را از زید برای سواری تا جای معینی اجاره کند، سپس عمداً یا سهواً چارپای دیگری را سوار شود، باید اجرت قراردادی را برای اولی و اجرت المثل را برای دومی پردازد و اگر اشتهاً چارپای عمرو را سوار شود، باید اجرت المثل چارپای عمرو را علاوه بر اجرت قراردادی چارپای زید پردازد.

(مسئله ۱۷۲۳) اگر کشتی را برای بردن سرکه معین تا مسافت مشخص اجاره کند، اما شراب را با سرکه معین بر کشتی بار نماید، باید اجرت قراردادی و اجرت المثل را برای بار شراب به مالک بدهد، البته اگر فرض شود که حمل شراب حلال باشد.

(مسأله ۱۷۲۴) کسی که حیوانی را برای سواری یا حمل بار، اجاره کرده است، می تواند به طور متعارف آن را بزند و براند مگر در صورتی که مالک منع کند. ولی اگر از حد متعارف تجاوز کند یا مالک منع کرده باشد، در صورت نقص یا تلف ضامن است و در صورت جواز بنا بر اقوی برای نقص ضامن نیست.

(مسأله ۱۷۲۵) اگر لباس و مانند آن در حمام به سرقت برود، صاحب حمام ضامن نیست مگر آنکه نزد اوبه امانت سپرده باشد و او زیاده روی یا کم کاری نموده باشد.

(مسأله ۱۷۲۶) اگر کسی برای حفاظت کالا اجیر شود و کالا دزدیده شود ضامن نیست، مگر اینکه در حفاظت کوتاهی کرده باشد. ولی غلبه خواب، کوتاهی حساب نمی شود، مگر اینکه بعد از غلبه خواب در حال اختیار بخوابد. البته اگر بر اجیر شرط شود که در صورت سرقت کالا باید قیمت آن را بدهد؛ واجب است به آن شرط وفا کند و در هر دو صورت مستحق اجرت نیست.

(مسأله ۱۷۲۷) در صورتی تحویل عین مورد اجاره بر مستأجر واجب است که برداشت منفعت به تحویل آن بستگی داشته باشد؛ مانند اجاره وسایل بافندگی و نجاری و دوزندگی، یا اینکه مستأجر تحویل عین را شرط کرده باشد در غیر این دو صورت واجب نیست. پس کسی که کشتی را برای سواری اجاره کند، تحویل دادن کشتی از سوی موجر به مستأجر واجب نیست.

(مسأله ۱۷۲۸) در صحت اجاره، صرف مالک بودن منفعت کفایت می کند اگرچه مالک عین نباشد، پس کسی که خانه ای را اجاره کرده، می تواند آن را به دیگری اجاره دهد. ولی چنانچه برداشت و تحصیل منفعت بر تسلیم عین متوقف باشد بر موجر دوّم واجب است که آن را به مستأجر خودش تحویل دهد و مالک عین حق ندارد که مانع تحویل شود. اما اگر برداشت منفعت به تحویل عین بستگی نداشته باشد - مانند کشتی و ماشین -، بر موجر اوّل تحویل آن به دوّمی واجب نیست، مگر اینکه تحویل را بر او شرط کرده باشد. همان طوری که بر موجر دوّم جایز نیست که عین را به مستأجر خودش تحویل دهد، اگر چه بر او شرط کرده باشد. البته اگر تحویل عین با اجازه مالک باشد مانعی ندارد، هم چنان که در صورت قبلی که تحویل عین از جانب موجر دوّم به مستأجر خودش واجب بود، در آن صورت هم تحویل جایز نیست مگر اینکه مستأجر او امین باشد. پس اگر مستأجر امین نباشد، در عین حال موجر دوّم عین را به او تحویل دهد، ضامن است، این در صورتی است که اجاره مطلق باشد. ولی اگر اجاره مقید به استفاده خود مستأجر باشد

- مثل اینکه حیوانی را اجاره کند که خودش سوار شود - در این صورت نمی‌تواند به دیگری اجاره دهد و اگر اجاره دهد باطل است و اگر مستأجر دوّم حیوان را سوار شود، در صورتی که آگاه به بطلان باشد گناهکار است و برای مالک اجرت المثل را جهت منفعت برداشت شده و برای موجر اجرت المثل را جهت منفعت فوت شده ضامن است اگر چه موجر به حقیقت مطلب آگاه باشد، البته اگر مستأجر دوّم جاهل ولی موجر آگاه به حقیقت باشد، مستأجر می‌تواند آنچه را که به عنوان غرامت به مالک داده از موجر بگیرد.

(مسأله ۱۷۲۹) اگر حیوانی را برای سواری اجاره دهد و بر مستأجر شرط کند که خودش استفاده کند، یا شرط کند که به دیگری اجاره ندهد ولی مستأجر آن را به دیگری اجاره دهد، اجاره باطل است.

(مسأله ۱۷۳۰) اگر مدت اجاره دکان تمام شود، واجب است آن را به مالک برگرداند و حق ندارد آن را بدون اجازه مالک به شخص سوّم اجاره دهد. همچنان که مستأجر نمی‌تواند از شخص سوّم پولی را به عنوان سرقفلی بگیرد، در صورتی که برای او این کار شرط نشده باشد مگر اینکه مالک به آن رضایت دهد. اگر مستأجر در این گیر و دار بمیرد، برای وارث او گرفتن سرقفلی جایز نیست، مگر با رضایت مالک و اگر سرقفلی را با رضایت مالک بگیرد، خارج کردن $(\frac{1}{3})$ برای میت از آن واجب نیست، اگر به ثلث وصیت کرده باشد، مگر آنکه خارج کردن ثلث $(\frac{1}{3})$ مشروط به رضایت مالک باشد.

(مسأله ۱۷۳۱) سرقفلی برای مستأجر یک حق مشروع است و به امور ذیل بستگی دارد:

یک: آنکه مستأجر بتواند تا هر وقت بخواهد در محل باقی بماند و مالک نتواند او را به تخلیه وادار نماید.

دو: آنکه مستأجر بتواند هر وقت خواست این حق را به دیگری واگذار کند و مالک حق ندارد، در این کار دخالت نماید و مستأجر را از آن باز دارد.

سه: آنکه اجرت محلّ به طور ماهانه یا سالانه به مبلغ معین محدود باشد و مادامی که مستأجر در محل هست، مالک نتواند بر آن مبلغ اضافه نماید.

چهار: تمام اینها در مقابل مبلغی از مستأجر برای مالک است. پس اگر مستأجر این امور را در ضمن عقد در مقابل مبلغ معین اضافه بر اجرت ماهانه، یا سالانه، بر مالک شرط کند و او بپذیرد،

مستأجر همانند مالک در محلّ صاحب حق می گردد و مالک از آن حق بیگانه می شود و در این صورت مستأجر می تواند این حق را هر وقت که بخواهد بفروشد، حتّی به بیشتر از آنچه به مالک داده است و می تواند در مقابل دست کشیدن از این حق، با دیگری مصالحه نماید و در این صورت از منافع سال اوبه حساب آمده، مانند سایر منافع در آخر سال باید خمس آن را بدهد و اگر بمیرد مانند سایر اموال و حقوق اوبه صورت ارث باقی می ماند و اگر به ثلث وصیت کند، خارج کردن ثلث از آن واجب است.

(مسأله ۱۷۳۲) اگر مثلاً دکانی را از مالک اجاره کند و شرط کند تا وقتی که زنده است یا نسلی بعد از نسل، در آن باشد با اجرت ماهانه محدود در مقابل مبلغی معین که به مالک می دهد، بدون اینکه بر مالک شرط کند که: حق انتقال به دیگری را داشته باشد، در این صورت می تواند در آن باقی بماند. ولی حق انتقال به دیگری را ندارد، البته مستأجر می تواند در مقابل دست کشیدن از این حق و تخلیه محل، مبلغی را از مالک بگیرد.

(مسأله ۱۷۳۳) اگر مثلاً دکانی را بدون آنکه در ضمن عقد شرطی کرده باشد اجاره کند، مستأجر در تصرف آن آزادی کامل خواهد داشت. ولی بعد از تمام شدن مدت اجاره، مالک حق دارد مستأجر را به تخلیه محلّ و ادار نماید، همان گونه که می تواند اجرت را اضافه نماید. اگر بار دوّم به او اجاره دهد، مستأجر حق ندارد نسبت به افزایش اجرت اعتراض نماید، نیز حق ندارد در مقابل دست کشیدن از آن مکان مبلغی را از مستأجر جدید بگیرد مگر اینکه به بهانه قانونی که «مالک را منع می کند از اینکه مستأجر را از محل بیرون کند یا از او اجرت اضافه بگیرد» نپذیرد و مستأجر بر طبق قانون بتواند از تخلیه و از قبول اجرت اضافی خودداری کند، نیز بتواند در مقابل تخلیه محلّ از دیگری سرقفلی بگیرد که تمام این موارد شرعاً جایز نیست.

(مسأله ۱۷۳۴) در صورتی که در عقد اجاره، شرط مباشرت نشده باشد، مستأجر می تواند عین مورد اجاره را به کمتر یا مساوی اجاره بدهد. اما اجاره دادن به بیشتر از آنچه خودش اجاره کرده غیر از خانه، دکان، اجیر و کشتی جایز است. ولی موارد یاد شده (خانه... در صورتی به بیشتر جایز است که یکی ازدو شرط را دارا باشد: ۱- در آنها کاری انجام داده باشد ۲- اجرت جدید از جنس اجرت قبلی نباشد. ولی بدون این دو شرط اجاره دادن آنها به بیشتر از آنچه اجاره کرده جایز نیست و احوط آن است که آسیاب و اتاقها به آنها ملحق شود، بلکه احوط ملحق کردن زمین به آن

موارد است اگر چه اقوی در زمین جواز است.

(مسئله ۱۷۳۵) همان طوری که اجاره دادن تمام عین اجاره شده به بیشتر از آنچه اجاره شده جایز نیست، اجاره قسمتی از عین اجاره شده، هم به بیش از آنچه تمام عین را اجاره کرده جایز نیست. مثل اینکه خانه‌ای را به ده درهم اجاره کند و در قسمتی از آن سکونت نماید و قسمت دیگر را به بیش از ده درهم اجاره دهد، مگر آنکه در آن کاری انجام داده باشد، ولی اگر به ده درهم یا کمتر از آن اجاره دهد مانعی ندارد.

(مسئله ۱۷۳۶) اگر کسی بر کاری اجیر شود و شرط نشود که خودش انجام دهد، می‌تواند دیگری را برانجام دادن آن کار با همان اجرت یا بیشتر اجیر نماید، ولی به کمتر از آن اجرت جایز نیست مگر اینکه قسمتی از کار را حتی اگر آن کار جزئی باشد، انجام بدهد، مثل اینکه دوختن لباسی را به دو درهم قبول کند بعد برش دهد، یا مقدار کمی از آن را بدوزد؛ در این صورت می‌تواند دیگری را جهت دوختن آن به یک درهم اجیر نماید، بلکه بعید نیست که آن کار جزئی همانند خرید نخ و سوزن باشد.

(مسئله ۱۷۳۷) در جاهایی که انجام دادن کار بدون تحویل دادن عین به اجیر امکان ندارد، اگر جایز باشد دیگری را بر انجام دادن کار اجیر کند؛ جایز است که عین را به اجیر دوّم تحویل دهد.

(مسئله ۱۷۳۸) اگر برای کاری اجیر شود که خودش انجام دهد، در صورتی که دیگری قبل از گذشت زمانی که اجیر می‌تواند آن عمل را در آن زمان انجام دهد، آن کار را انجام دهد، اجاره باطل گردیده اجیر مستحق اجرت نخواهد بود، همچنین اگر بدون قید مباشرت اجیر شده باشد سپس دیگری بدون قصد تبرّع انجام دهد اجاره باطل می‌شود، ولی اگر دیگری به قصد تبرّع و مجانی از جانب اجیر انجام دهد، اجیر مستحق اجرت خواهد بود.

(مسئله ۱۷۳۹) اجاره اجیر دو قسم است:

اوّل - آنکه اجاره به منفعت خارجی تعلق گیرد بدون آنکه ذمه اجیر به چیزی مشغول باشد، مانند اجاره حیوان، خانه و امثال آن از اعیان مملو که.

دوّم - آنکه اجاره به کاری تعلق گیرد که در ذمه اجیر است که این خود، دارای دو صورت

است:

صورت اول: آنکه اجاره بر تمام منافع او در مدت معین واقع شود، پس اجیر در این مدت نمی تواند برای خود یا دیگری به طور تبرعی یا اجاره یا جعاله کار کند، البته کارهایی که اجاره شامل آنها نیست مانعی ندارد، مثل اینکه مورد اجاره کار در روز باشد و کار کردن در شب برای خود یا دیگری به صورت تبرعی یا به اجاره و جعاله مانعی ندارد، مگر آنکه کار در شب توان او را بر انجام دادن کار در روز از بین ببرد که در این صورت کار در شب جایز نیست، بنابراین اگر اجیر مخالفت نمود، در مدت اجاره کاری انجام داد که با حق مستأجر منافات داشته باشد که این خود نیز به چند طریق خواهد بود:

١ - کارهای مورد اجاره را برای خود انجام دهد، در این صورت مستأجر مخیر است اجاره را فسخ نموده و تمام اجرت را از اجیر بگیرد - در صورتی که اجیر کاری انجام نداده باشد - یا اینکه اجاره را امضاء نموده، قیمت منفعت فوت شده را از اجیر مطالبه نماید، ولی اگر مستأجر بعد از آنکه اجیر قسمتی از کار را انجام داده، اجاره را فسخ نماید، در این صورت اجرت به نسبت آن مقداری که کار انجام نگرفته به مستأجر بر می گردد و در هر صورت احوط آن است که مستأجر با اجیر در بر گرداندن تمام اجرت مصالحه نمایند، یا اینکه اجیر، اجرت المثل آن قسمت از کار را که انجام داده، بگیرد.

٢ - کارها را برای دیگری تبرعاً انجام دهد، در این صورت نیز مستأجر بین فسخ و امضاء به تفصیلی که گذشت مخیر است، ولی نمی تواند قیمت کار را از کسی که به نفع او تبرع شده مطالبه نماید، اگرچه او دستور به تبرع داده باشد.

٣ - اجیر برای دیگری به عنوان جعاله یا اجاره کار کند، در این صورت مستأجر مخیر است اجاره را فسخ یا امضاء نماید و بین اینکه اجاره دوّم یا جعاله را اجازه دهد؛ ولی مستأجر نمی تواند قیمت کار تلف شده را از مستأجر دوّم مطالبه نماید.

صورت دوّم: آنکه مورد اجاره منفعت خاصی است (نه تمام منافع) که مال اجیر است مانند «دوزندگی» یا «نویسندگی» و امثال آن، در این صورت اجیر مجاز نیست این عمل خاص را برای خود یا دیگری به طور «مجانمی»، یا «اجاره» یا «جعاله» انجام دهد و چنانچه مخالفت نموده، کار را برای خود انجام دهد، مستأجر مخیر است که اجاره را فسخ نموده و تمام اجرت را از اجیر بگیرد و یا اجاره را امضاء نموده، قیمت منفعت تلف شده را مطالبه نماید. همچنین اگر برای دیگری به

طور تبرّع (مجانی) یا به عنوان اجاره یا جعاله انجام دهد، مستأجر می‌تواند آن اجاره یا جعاله را امضاء نماید و اگر اجازه داد، اجرت و مزد قراردادی به اجیر منتقل می‌شود. البته در این حالت اگر کاری را برای خود یا دیگری به جعاله یا اجاره انجام دهد که با کار مورد اجاره منافات نداشته باشد، مانعی ندارد؛ مثل اینکه یک روز خود را برای روزه گرفتن از جانب زید اجیر کند که این عمل با کار دوزندگی یا نویسندگی در آن روز برای خود یا دیگری به صورت مجانی یا اجاره و یا جعاله منافات ندارد، ولی اگر خود را برای کاری اجیر کند که با کار مورد اجاره منافات دارد اجاره دوم باطل است. البته اگر اجاره اول با «اقاله» یا با رضایت آنان فسخ شود، اجاره دوم صحیح خواهد بود.

مسائل متفرقه

(مسئله ۱۷۴۰) اجاره زمین برای کاشت در برابر حاصل آن، مانند گندم یا جو به مقدار معین، صحیح نیست، همان طوری که اجاره زمین در برابر سهمی از زراعت آن بطور مشاع به صورت یک چهارم یا نصف صحیح نیست. ولی اجاره زمین در برابر گندم یا جو در ذمه صحیح است، اگرچه از جنسی باشد که در آن زمین کشت می‌شود واقوی آن است که اجاره زمین در برابر حاصل آن از حیوانات غیر از گندم و جو صحیح است، گرچه اجرت در این مورد فعلاً وجود ندارد ولی همین مقدار که مستأجر متعهد است که اجرت را در وقت خودش می‌پردازد، در حکم موجود در ذمه است و مانعی ندارد.

(مسئله ۱۷۴۱) اجاره حصّه «مشاع» از زمین معین صحیح است و مستأجر با مالک شریک می‌شود. همان طوری که اجاره حصه‌ای از زمین به نحو کلی در معین، نیز صحیح است.

(مسئله ۱۷۴۲) اجاره کردن زمین به مدت طولانی، مانند بیست سال یا بیشتر که به عنوان مسجد وقف کند، صحیح نیست. البته به عنوان نمازخانه یا عبادتگاه مانعی ندارد و احکام مسجد بر آن جاری نیست.

(مسئله ۱۷۴۳) اجاره کردن درخت، برای استفاده از سایه آن و بستن حیوان و پهن کردن لباس، صحیح است، همچنین اجاره باغ برای تفریح جایز است.

(مسئله ۱۷۴۴) اجیر گرفتن کسی برای جمع آوری هیزم و علف و آب آوردن جایز است و

اگر اجاره فقط بر منفعت خاص یا همراه غیر آن واقع شود، مستأجر عین حیازت شده توسط اجیر را مالک می‌شود، اگرچه اجیر حیازت برای خود یا شخص دیگری را قصد کرده باشد. ولی اگر اجاره بر کاری در ذمه واقع شود، اگر اجیر قصدش کار برای مستأجر باشد، مستأجر عین حیازت شده را نیز مالک می‌شود. اما اگر مقصود اجیر حیازت برای خود یا شخص دیگری در صورت جواز حیازت، باشد در این صورت عین حیازت شده ملک کسی است که برای او قصد حیازت شده و مستأجر می‌تواند عقد را بهم زند و اجرت قراردادی را بگیرد، یا اینکه عقد را امضا نموده، قیمت کار فوت شده را بگیرد.

(مسأله ۱۷۴۵) اجیر گرفتن زن، برای شیردادن به بچه صحیح است، به این معنی که بچه از شیر او در مدت معین تغذیه نماید، اگرچه خود آن زن کاری را انجام ندهد و در صحت اجیر شدن وی برای این کار اذن و رضایت شوهر، معتبر نیست، بلکه اگر اجیر شدن با حق شوهر منافات نداشته باشد، حق ندارد او را از این کار باز دارد و در این صورتی که زن شیرده شروطی را نسبت به بچه و زمان شیرخوردن، مکان شیرخوردن و مقدار شیر، در هر روز شرط کند، یا مستأجر بر آن زن شرط نماید، وفای به شرط لازم و تخلف از شرط موجب خیار برای دیگری است، ولی اگر شرطی از جانب زن شیرده یا از جانب مستأجر نباشد، باید به مقدار متعارف عمل شود. پس اگر زن شیرده یا بچه خارج از حد متعارف و معمول باشد، خیار برای دیگری ثابت است. همچنین زن می‌تواند از شوهر خود برای شیردادن بچه‌ای که از خودش یا از زن دیگر او است - اجرت بگیرد. اگر زنی را قبل از ازدواج برای شیردادن اجیر کند، سپس آن زن ازدواج نماید، چنان چه با حق شوهرش منافات نداشته باشد مانعی ندارد، ولی اگر منافات داشته باشد، ظاهراً حق شوهر بر مستأجر مقدم است، چه زمان ازدواج قبل از زمان اجاره یا همزمان یا بعد از آن باشد.

(مسأله ۱۷۴۶) اجاره کردن گوسفند وزن در مدت معین جهت استفاده از شیر آنها که بعد از اجاره به وجود می‌آید، همچنین اجاره درخت برای استفاده از میوه آن و اجاره چاه برای استفاده از آب آن مانعی ندارد و در جواز اجاره آنها برای منافی که فعلاً در آنها موجود است، از قبیل شیر، میوه و آب، اشکال دارد بلکه جایز نیست.

(مسأله ۱۷۴۷) اجیر شدن، برای جارو کردن مسجد و زیارتگاه و روشن کردن چراغ آنها صحیح است.

(مسئله ۱۷۴۸) اجیر شدن از شخص زنده، در عبادات واجب، صحیح نیست مگر در حج از شخص مستطیع که از انجام دادن اعمال حج ناتوان باشد. ولی در مستحباتی مانند زیارت کردن وامثال آن، جایز است، اما در مستحباتی مثل نماز و روزه مستحبی به طور مطلق، جایز نیست.

(مسئله ۱۷۴۹) اجیر شدن از طرف میت در واجبات و مستحبات، صحیح است. نیز اجیر شدن برای انجام دادن عملی که اجیر آن را از طرف خود انجام دهد و ثواب آن را به دیگری هدیه کند، صحیح است.

(مسئله ۱۷۵۰) اگر شخصی به دستور دیگری کاری را انجام دهد، چنان چه عمل را به قصد تبرع انجام دهد مستحق اجرت نیست، اگر چه قصد دستور دهنده دادن اجرت باشد، ولی اگر تبرعاً انجام ندهد، مستحق اجرت است، اگر چه قصد دستور دهنده تبرع باشد، مگر اینکه قرینه‌ای بر قصد مجانی بودن عمل وجود داشته باشد، مثل اینکه عادت بر انجام دادن کار به صورت مجانی جاری باشد. اما اگر کسی را به کاری که اجرت دارد دستور دهد و او بدون قصد مجانیت عمل را انجام دهد، اگر چه قصد اجرت هم نکرده، دستور دهنده اجرت را ضامن است.

(مسئله ۱۷۵۱) اگر کسی را برای نوشتن یا دوختن اجیر کند، در صورت مطلق بودن اجاره، تهیه قلم و نخ بر عهده اجیر است. همان طوری که متعارف و معمول نیز همین است. اما اگر اجاره بر ساختن ساختمان باشد، تهیه مواد آن از قبیل آجر، گچ، سیمان، آهن و غیر آن بر عهده مستأجر است. مگر اینکه در ضمن عقد اجاره شرط کند که تهیه مصالح ساختمان بر عهده اجیر باشد و این برخلاف انجام فعل‌هایی همانند گزاردن حج یا نماز به نیابت میت یا شخص ناتوان است. بنابراین مقتضای مطلق بودن عقد اجاره، آن است که تهیه مقدمات حج از قبیل وسایل سفر و گرفتن گذرنامه و ویزا و غیر اینها بر عهده اجیر است نه مستأجر و در نماز نیز چنین است.

(مسئله ۱۷۵۲) اجیر گرفتن شخص برای هر کاری که در توان اجیر و متعارف باشد، جایز است و اقوی در این صورت آن است که مخارج او بر عهده خودش هست نه بر مستأجر، مگر با شرط یا وجود قرینه، مانند گرفتن اجیر برای خدمت در سفر حج و اجیری که شب و روز با انسان ملازم است.

(مسئله ۱۷۵۳) به کار گرفتن کارگر و دستور انجام دادن کار به او بدون تعیین اجرت گرچه مکروه است ولی جایز است و بر عهده مستأجر اجرت المثل است و این اجرت از باب اجاره و

جعاله نیست بلکه از این باب است که هر عملی ضمانت می آورد.

(مسئله ۱۷۵۴) اگر زمینی را در مدت معین اجاره کند، سپس در آن چیزی بکارد که بعد از تمام شدن آن مدت بازم باقی می ماند، در این صورت اگر مدت اجاره تمام شود، مالک می تواند دستور کنند آن را بدهد. همچنین اگر زمین را برای خصوص زراعت یا کاشت درخت اجاره کند، در این صورت حق ندارد آن را بدون رضایت مالک در زمین باقی بگذارد، اگرچه اجرت را داده باشد، همان طوری که مستأجر حق ندارد در صورت نقص در اثر کردن، تفاوت قیمت را مطالبه نماید. نیز در کاشت چیزی که معمولاً باقی نمی ماند ولی اتفاقاً به سببی باقی بماند بنا بر اظهر حکم چنین است.

(مسئله ۱۷۵۵) مالیات زمین اجاره شده - در صورتی که مالیاتی باشد - بر عهده مالک است، البته اگر شرط کند که مالیات بعهده مستأجر باشد، بنا بر اقوی صحیح است.

(مسئله ۱۷۵۶) گرفتن اجرت، بر ذکر مصیبت سیدالشهدا (ع)، فضایل اهل بیت (ع)، خطبه های مشتمل بر مواعظ و مانند اینها از چیزهایی که فایده عقلایی، دینی یا دنیوی دارد مانعی ندارد.

(مسئله ۱۷۵۷) اجیر شدن در عباداتی که نیابت از مرده وزنده در آن مشروع است جایز است، ولی نیابت در نماز و روزه از زنده ها جایز نیست، اما از مرده ها مانعی ندارد. اجیر شدن برای آموختن مسائل حلال و حرام و واجبات مانند نماز و روزه و مانند اینها که مورد نیاز است جایز است، اگرچه احوط ترک آن است، ولی اگر مورد ابتلا نباشد، اشکالی ندارد.

گرفتن اجرت بر غسل دادن و کفن کردن و دفن مردگان جایز نیست، البته گرفتن اجرت بر کندن قبری که دارای خصوصیتی از قبیل درازا، پهنا و گودی خاص باشد مانعی ندارد، ولی گرفتن اجرت بر کندن قبر به اندازه لازم جایز نیست و اجیر شدن هم بر آن صحیح نیست.

(مسئله ۱۷۵۸) اگر ریشه های زراعت در زمینی که برای زراعت اجاره شده، باقی بماند و رشد کند، چنانچه مالک از آنها اعراض کرده هر کس به آن سبقت بجوید مال اوست، چه مالک زمین باشد چه غیر او، البته وارد شدن در زمین جز با اجازه مالک جایز نیست، ولی اگر مالک اعراض نکرده باشد مال او است.

(مسئله ۱۷۵۹) اگر شخصی برای ذبح حیوانی اجیر شود و حیوان را به صورت غیر شرعی ذبح کند و حرام شود ضامن است، همچنین است اگر مجانی و بصورت غیر شرعی ذبح کند و حرام

گردد.

(مسأله ۱۷۶۰) اگر شخصی را برای دوختن لباس معینی مثلاً اجیر کند و شرط نکند که خودش انجام دهد، دیگری می‌تواند از جانب اجیر آن را به طور مجانی انجام دهد و در این صورت اجیر مستحق اجرت است نه کسی که کار را انجام داده است. ولی اگر دیگری بدون قصد نیابت لباس را بدوزد، اجاره باطل است، در صورتی که مدت تعیین شده برای اجیر جهت دوختن لباس نگذشته باشد و گرنه خیار برای مستأجر ثابت است. این در صورتی است که دوختن لباس از سوی غیر اجیر، به دستور مستأجریا به اجیر شدن او بار دوّم نباشد که در آن صورت، ظاهراً اجیر مستحق اجرت است، اما دوزنده بر مالک اجرت المثل را مستحق است اگر به دستور او دوخته باشد، ولی اگر دوباره او را اجیر کرده باشد تا لباس را بدوزد، بنابراین اجاره صحیح است و اجیر استحقاق اجرت را دارد. اما اگر بدون دستور و اجازه مالک دوخته باشد مستحق چیزی از مالک نمی‌شود؛ اگر چه اعتقاد داشته باشد که مالک او را به این کار دستور داده است.

(مسأله ۱۷۶۱) اگر کسی را اجیر کند تا کالای او را به شهری در مدّت معین برساند و اجیر با کالا مسافرت نماید و در بین راه مانعی پدید آید و نتواند کالا را به مقصد برساند، اجاره باطل است و در صورتی که مورد اجاره فقط رساندن کالا به مقصد باشد، چیزی را مستحق نیست. ولی اگر مورد اجاره مجموع مسافرت و رساندن کالا باشد، در این صورت اجیر نسبت به آن مقدار از مسافت که پیموده شده مستحق اجرت است.

(مسأله ۱۷۶۲) اگر اجیر بخاطر غبن یا تخلف شرط یا وجود عیب یا غیر آنها اختیار فسخ اجاره را داشته باشد و اگر قبل از شروع در کار فسخ کند مستحق چیزی نیست، ولی اگر فسخ بعد از تمام کردن کار باشد، مستحق اجرت المثل است، اما اگر فسخ در بین کار باشد، به مقداری که انجام داده مستحق اجرت المثل است.

(مسأله ۱۷۶۳) اگر عینی را در مدّت معین اجاره کند، سپس در بین مدّت آن را بخرد، اجاره بر صحّت خود باقی است و اگر در بین مدّت بفروشد، بنابر اقوی منفعت تابع عین است.

(مسأله ۱۷۶۴) اگر زمینی را به مدّت معینی اجاره دهد و اجرت را، آباد کردن زمین، همانند کندن نهرها و پاک کردن چاه‌ها و... قرار بدهد، صحیح است. البته باید مقدار و خصوصیات تعمیر مشخص باشد.

(مسأله ۱۷۶۵) اجیر شدن برای معالجه بیماران، خواه به مجرد بیان علاج باشد یا خود عهده دار آن شود، مانند اصلاح شکستگی و باندپیچی زخمها و مانند اینها، صحیح است.

(مسأله ۱۷۶۶) پیمانکاری برای معالجه به شرط بهبود، اگر عادت این را اقتضا کند، صحیح است همان طوری که در سایر موارد اجاره صحیح است بر کارهایی که بر مقدماتی توقف دارد که آن مقدمات در اختیار اجیر نیست، ولی معمولاً هنگام انجام دادن کار موجود می شوند.

(مسأله ۱۷۶۷) در اجیر گرفتن برای گزاردن حج بلدی به این صورت که شخصی را از شهر میّت تانجف مثلاً اجیر کند و شخص دیگر را از نجف تا مدینه و شخص سوم را از مدینه تا مکه، جایز نیست؛ بلکه باید کسی را اجیر کند که از شهر میّت به قصد گزاردن حج مسافرت نماید تا حج را انجام دهد.

(مسأله ۱۷۶۸) اگر بر گزاردن نماز از طرف میّت اجیر شود و بعضی اجزا یا شرایط غیر رکنی را از روی سهو بجا نیورد در صورتی که اجاره بر گزاردن نماز صحیح باشد، مستحق تمام اجرت است. همچنین مستحق تمام اجرت است اگر اجاره بر کارهای مخصوص و نقص هم بر نحو متعارف باشد؛ مثل اینکه بدون اذان نماز بخواند یا اینکه در ذکر رکوع یا سجود به تسیحات کوچک سه مرتبه اکتفا نماید. ولی اگر نقص بر خلاف معمول باشد، مثل اینکه بدون اقامه یا بدون قنوت نماز بخواند یا به گفتن تسیحات اربعه به یک بار اکتفا نماید، از اجرت به مقدار آن کم می شود.

(مسأله ۱۷۶۹) اگر برای ختم قرآن شریف اجیر شود، احوط آن است که ترتیب بین سوره‌ها و آیات و کلمه‌های آنها را مراعات کند. اما اگر بعضی از کلمه‌ها را اشتباه بخواند و بعد از فراغ از سوره یا ختم قرآن متوجه شود، اگر به مقدار متعارف باشد از اجرت چیزی کم نمی شود، ولی اگر به مقدار غیر متعارف باشد، احوط آن است که اجیر، سوره را از جایی که غلط خوانده تا آخر آن بخواند.

(مسأله ۱۷۷۰) اگر برای نماز از جانب (زید) اجیر شود، بعد از روی اشتباه از جانب عمرو بخواند، چنان چه اشتباه از جهت تشخیص فرد باشد، یعنی مقصودش زید بوده، از جانب زید صحیح است و مستحق اجرت می باشد، ولی اگر عمداً و با توجه از جانب عمرو نماز بخواند، در حالی که توجه دارد که از جانب او اجیر نشده، مستحق اجرت نیست و نماز از طرف زید هم صحیح

احکام خرید و فروش ۴۲۱

نیست، البته اگر بداند که ذمه عمرو به این نمازها مشغول است و نمازها را به قصد تبرع از جانب او انجام دهد، صحیح است ولی مستحق چیزی نیست.

(مسأله ۱۷۷۱) در مواردی که اجیر گرفتن بالغ، برای نیابت در عبادات مستحبی جایز است، اجیر گرفتن کودک نابالغ نیز در آن موارد جایز است.

احکام مزارعه

مزارعه عبارت است از توافق بین مالک زمین و کشاورز بر کاشتن زمین در قبال دریافت قسمتی از حاصل آن.

در مزارعه چند چیز معتبر است:

اوّل: آنکه صاحب زمین به زارع بگوید: زمین را به تو واگذار کردم تا زراعت کنی و زارع هم بگوید: قبول کردم یا بدون اینکه حرفی بزنند، مالک، زمین را واگذار کند برای زراعت و زارع تحویل بگیرد؛ بنابراین هر کاری که بر آن دلالت کند کفایت می‌کند، و لازم نیست عقد به عربی یا با زمان گذشته اجرا شود یا ایجاب بر قبول مقدم باشد یا ایجاب از مالک و قبول از زارع باشد بلکه عکس آن (نیز) جایز است.

دوّم: آنکه هر یک از مالک و زارع بالغ و عاقل و صاحب اختیار باشند و مالک قدرت تصرف در زمین را داشته باشد، پس اگر بخاطر سفاهت یا افلاس نتواند تصرف کند یا منفعت آن، ملک دیگری باشد، مزارعه صحیح نیست. همچنین زارع بتواند با آزادی کامل در آن زمین تصرف کند، پس اگر کارزارع به اجاره یا مانند آن، ملک دیگری باشد یا مانع دیگری از کار زارع در زمین وجود داشته باشد، مزارعه صحیح نیست.

سوّم: آنکه سهم هر دو، از تمام حاصل زمین باشد، پس اگر اوّل حاصل برای یکی و آخر آن برای دیگری یا همه حاصل‌ها برای یکی قرار داده شود، مزارعه باطل است.

چهارم: سهم هر کدام به طور مشاع قرار داده شود مانند نصف یا ثلث و مانند اینها، بنابراین اگر مالک به زارع بگوید: زراعت کن و هر مقدار خواستی به من بده مزارعه صحیح نیست. نیز اگر برای مالک یا کشاورز، مقدار معینی مانند ده تن تعیین شود، صحیح نیست.

پنجم: تعیین مدت و نوع زراعت در صحّت مزارعه معتبر نیست.

ششم: آنکه زمین قابل زراعت باشد ولو با علاج و اصلاح، ولی اگر به هیچ صورت قابل

زراعت نباشد، مثل اینکه زمین شوره زار است و استفاده از آن ممکن نیست، مزارعه باطل است.

هفتم: در صورتی که میان آنها در نوع زراعت اختلاف پیدا شود، تعیین آن لازم است.

هشتم: زمین و حدود و مقدار آن اجمالاً معین باشد، اگر بطور کلی تعیین شود و طوری توصیف شود که در آن غرر نباشد، مانند یک جریب از این زمین که اختلاف بین اجزای آن نیست، صحیح است، بلکه اگر چه اجزای آن باهم اختلاف داشته باشد، صحیح است.

نهم: تعیین نمودن مصارف زمین، مانند بذر و امثال آن به اینکه بر یکی یا بر هر دو قرار داده شود و اگر آنچه در جامعه متعارف است توافق کند، کفایت می کند.

(مسأله ۱۷۷۲) جایز است که کشاورز خودش یا به وسیله دیگری یا با شرکت با دیگری زمین

را زراعت نماید، ولی اگر شرط شده باشد که خودش انجام بدهد، باید خودش زراعت کند.

(مسأله ۱۷۷۳) اگر شخصی برای دیگری در کاشتن زمین خود اذن دهد بر اینکه حاصل بین

شان به $\frac{1}{2}$ یا $\frac{1}{3}$ یا امثال آنها باشد، ظاهراً مزارعه محسوب می شود و همچنین است اگر به طور کلی بگوید: هر کس این زمین را زراعت کند $\frac{1}{2}$ یا $\frac{1}{3}$ حاصل آن مال او باشد، پس در واقع ملکیت نصف یا ثلث حاصل را برای کسی که در خارج عهده دار زراعت شده انشاء کرده، همانطوری که تصدی آن شخص، در حکم قبول اوست.

(مسأله ۱۷۷۴) اگر مالک بذر، در ضمن عقد مزارعه شرط کند که مقدار معینی از حاصل

برای خودش باشد مانعی ندارد، ولی اگر برای غیر مالک شرط شود چنانچه برگشت آن به این باشد که این مقدار از حاصل از ابتدا در ملک او داخل شود، شرط باطل است، اما اگر برگشت آن به این باشد که داخل شدن آن مقدار در ملک او در طول داخل شدن آن در ملک مالک است، مانعی ندارد. اگر بذر میان مالک زمین و کشاورز مشترک باشد، در این صورت اگر مقدار معین از حاصل برای یکی شرط شود، در صورتی که این مقدار با ضمیمه سهم خودش بیشتر از نسبت اشتراکش در بذر نباشد صحیح است، ولی اگر بیشتر باشد تفصیل قبلی صدق می کند. البته اگر این مقدار معین برای یکی با اضافه حصه اش در خود عقد مزارعه قرار داده شود نه به شرط خارجی، جایز است. و کسر مقدار بذر، از کل حاصل برای کسی که بذر مال او بوده، نیز کسر مقدار مالیات سلطان و مقداری که در آباد کردن زمین مصرف می شود، جایز است.

(مسأله ۱۷۷۵) اگر مالک نوع خاصی از زراعت از قبیل گندم یا جو یا مانند اینها را در ضمن

عقد مزارعه معین کند، کشاورز باید بر طبق نظر مالک زراعت کند و اگر نوع دیگری بکارد، جایز نیست و مالک می تواند فسخ یا امضاء کند و در صورت فسخ، اجرت المثل منفعت فوت شده زمین را از کشاورز می گیرد. اما اگر بذر، مال کشاورز باشد، حاصل، مال او خواهد بود، ولی اگر بذر مال مالک باشد، بدل آن را نیز می تواند مطالبه کند و بر فرض بخشیدن بذر به کشاورز، باز حاصل مال کشاورز است و کشاورز مطلقاً نمی تواند اجرت کار را از مالک مطالبه نماید، این در صورتی است که بعد از رسیدن حاصل، مالک متوجه شود ولی اگر مالک قبل از رسیدن حاصل بداند که زراعت، مورد نظر او نیست، می تواند بدل منفعت فوت شده را مطالبه نموده و کشاورز را به بریدن زراعت یا باقی گذاشتن آن با اجرت یا مجانی وادار نماید، اگر بذر مال او باشد. ولی اگر بذر مال مالک باشد، مالک می تواند بدل منفعت فوت شده و بدل بذر را مطالبه نماید، اما اگر آن را ببخشد، زرع مال کشاورز خواهد بود.

(مسأله ۱۷۷۶) اگر بعد از زراعت معلوم شود که مزارعه باطل بوده، چنانچه بذر، مال مالک باشد زراعت نیز مال او است و به کشاورز مقدار مالی را که خرج کرده، همچنین اجرت کار او و اجرت وسایلی را که در زمین بکار برده ضامن است. ولی اگر بذر مال کشاورز باشد، زراعت نیز مال اوست و به مالک اجرت زمین و مالی را که خرج کرده ضامن است، آنگاه اگر مالک و کشاورز به باقیماندن زراعت در زمین با اجرت یا مجانی راضی باشند مشکل حل است، ولی اگر مالک رضایت ندهد، می تواند کشاورز را وادار کند که زراعت را برطرف کند اگرچه حاصل نرسیده باشد و ضرر ببیند، اما کشاورز نمی تواند مالک را بر باقیماندن زراعت در زمین ولو با اجرت مجبور نماید، هم چنان که مالک نمی تواند کشاورز را بر باقی گذاشتن زراعت در زمین ولو به طور مجانی مجبور کند و حکم همین است اگر مدت مزارعه صحیح تمام شود ولی حاصل نرسیده باشد.

(مسأله ۱۷۷۷) اگر یکی بر دیگری علاوه بر سهمش چیزی از طلا یا نقره یا امثال آنها را بر ذمه او شرط کند، صحیح است.

(مسأله ۱۷۷۸) عقد مزارعه لازم است و فسخ نمی شود مگر با اقاله کردن یا با بهم زدن به خیار شرط یا باخیار تخلف بعضی شروطی که در آن شرط شده؛ بنابراین با مرگ یکی فسخ نمی شود و وارث جای او رامی گیرد. البته اگر مزارعه به کار خود کشاورز مقید باشد با مرگ

کشاورز، عقد فسخ می شود.

(مسئله ۱۷۷۹) اگر کشاورزی زمین را بعد از عقد مزارعه ترک نماید و زراعت نکند تا اینکه مدت به پایان برسد، چنانچه زمین در تصرف او بوده و بدون عذر زراعت را ترک کرده، منفعت فوت شده زمین را به مالک ضامن است (نظیر کسی است که خانه‌ای را غضب کرده، که ضامن منفعتی است که در دست او فوت شده است) ولی مالک، اجرت المثل عمل او را ضامن نیست و در این صورت فرقی نیست بین اینکه مالک مطلب را بداند یا نداند فرقی نیست. اما اگر زمین در اختیار کشاورز نباشد بلکه در اختیار مالک باشد، اگر مالک مطلب را بداند، ظاهراً کشاورز ضامن نیست، ولی اگر مالک اطلاع نداشته باشد، ظاهراً کشاورز ضامن است.

(مسئله ۱۷۸۰) برای هر یک از مالک و کشاورز هنگام رسیدن حاصل جایز است سهم دیگری را ضمن تخمین به مقدار معین با رضایت همدیگر قبول کند و اگر بعداً معلوم شود که سهمش زیاد یا کم بوده، تمام آن مقدار بر عهده قبول کننده است خواه کمتر از سهم مقابل باشد یا بیشتر از آن، ولی این کار قبل از رسیدن حاصل، جایز نیست و صحت تخمین به این بستگی دارد که مقدار تخمین زده شده فقط از حاصل همین زراعت باشد، نه از غیر آن و اظهر اینکه این کار، بعد از توافق طرفین، لازم خواهد شد و اگر زراعت یا قسمتی از آن بعد از تخمین تلف شود، به عهده هر دو است.

(مسئله ۱۷۸۱) اگر زمین، قبل از قبض یا بعد از آن یا قبل از ظاهر شدن زراعت یا قبل از برداشت حاصل، زیر آب برود، مزارعه باطل است، ولی اگر قسمتی از زمین زیر آب برود، مالک و کشاورز مخیرند بین اینکه فسخ کنند یا امضا نمایند.

(مسئله ۱۷۸۲) عقد مزارعه میان بیش از دو نفر بنا بر اظهر جایز است؛ به این صورت که زمین از یکی و بذر از دیگری و کار از سومی و لوازم آن از چهارمی باشد، همچنین است اگر عقد بین گروهی طبق آنچه گفته شده، واقع شود.

(مسئله ۱۷۸۳) در صحت عقد مزارعه، فرقی ندارد بین اینکه بذر از مالک باشد یا از کشاورز یا از هر دو، ولی تمام اینها باید در ضمن عقد تعیین گردد؛ مگر اینکه در آن جا چیزی مرسوم و معمول باشد که اطلاق به آن برگردد. همچنین فرقی نیست که زمین مخصوص مالک باشد یا بین مالک و کشاورز مشترک باشد، همانطوری که لازم نیست تمام کار، بر عهده کشاورز باشد، بلکه

جایز است برعهده هر دو باشد. نیز در سایر تصرفات با قرار داد ضمن عقد، حکم چنین است.
(مسئله ۱۷۸۴) اگر پیش از ظاهرشدن یا رسیدن زراعت مانعی پدید آید، مانند قطع شدن آب به گونه‌ای که دسترسی به آن ممکن نباشد یا زراعت زیر آب برود که امکان قطع آب نباشد یا مانعی پیدا شود که برطرف کردن آن ممکن نباشد، در این موارد، مزارعه از اول باطل است بنابراین کشت موجود مال صاحب بذر است - اگر بذر مال مالک باشد - و اجرت کار کشاورز بر عهده مالک است و اگر بذر مال کشاورز باشد اجرت زمین برعهده کشاورز خواهد بود.

(مسئله ۱۷۸۵) اگر زمینی که مزارعه بر آن واقع شده، غصبی و بذر از کشاورز باشد، مزارعه نسبت به غاصب که زمین را به مزارعه داده است باطل است، در صورتی که مالک عقد مزارعه را اجازه دهد مزارعه برای او واقع می‌شود و گرنه زراعت برای کشاورز بوده و اجرت المثل زمین برای مالک بر عهده کشاورز ثابت می‌گردد و زارع مقداری که خسارت دیده به مزارع غاصب رجوع می‌کند اگر از جانب او فریب خورده باشد، به طوری که خسارت عرفاً مستند به او باشد و گرنه حق رجوع به او راندارد. اما اگر غصبی بودن زمین، قبل از رسیدن زراعت روشن شود، مالک بین اجازه و ردّ معخیر است و در صورت ردّ آن، حق دارد دستور برطرف شدن زراعت را بدهد یا به باقیماندن آن ولو با اجرت رضایت دهد و بر کشاورز لازم است که اجرت المثل (منفعت فوت شده زمین) را نسبت به آن مدّتی که گذشته است بدهد و نسبت به خسارت در صورتی که فریب خورده باشد، به مزارع غاصب رجوع می‌کند.

(مسئله ۱۷۸۶) اگر سهم هر کدام از مالک و زارع، به حد نصاب زکات برسد، زکات بر هر دو واجب است و اگر سهم یکی از آن دو به حد نصاب برسد، بر او واجب خواهد شد. این در صورتی است که میان آن دو از اول یا از هنگام ظاهرشدن حاصل و قبل از اینکه اسم حاصل، بر آن صدق کند مشترک باشد، اما اگر اشتراک بعد از صدق اسم یا از هنگام چیدن و تصفیه باشد، زکات فقط بر صاحب بذرواجب است خواه صاحب بذر مالک باشد خواه کشاورز.

(مسئله ۱۷۸۷) اگر بعد از چیدن و پایان یافتن مدت مزارعه ریشه‌های زراعت در زمین باقی بماند و سال بعد دوباره حاصل دهد، مال مالک بذر است و اگر بذر، مال هر دو باشد، آن حاصل مال هر دو خواهد بود، البته اگر صاحب بذر از آن اعراض کرده باشد، حاصل مال کسی است که بر آن مسلط شود خواه مالک زمین باشد خواه دیگری، البته تسلط غیر صاحب زمین بر آن جز با

رضایت صاحب زمین جایز نیست.

(مسأله ۱۷۸۸) اگر مالک و کشاورز در مدت، اختلاف کنند: یکی ادعا کند مدت زیاد بوده و دیگری ادعا کند که کم بوده است؛ قول منکر زیادی مورد قبول است. اما اگر در سهم از نظر کمی وزیادی اختلاف پیدا کنند، قول صاحب بذر که ادعای کم بودن سهم را دارد مقدم است. ولی اگر اختلاف کنند بر اینکه بذر یا کار یا وسایل کشاورزی مثلاً بر کدام یک شرط شده، باید هر دو، قسم بخورند و با قسم خوردن یا سکوت کردن آنان، معامله فسخ می‌شود.

(مسأله ۱۷۸۹) اگر کشاورز در آماده سازی زمین و به وجود آوردن شرایط مناسب برای استفاده از زمین کوتاهی کند و حاصل کاهش یابد، نسبت به مقدار تفاوت به وجود آمده در حاصل، ضامن نیست، ولی بعید نیست که نسبت به منفعت فوت شده زمین ضامن باشد، چه بذر مال او باشد یا مال مالک، البته اگر در کاشتن حبوبات کوتاهی کند، مثل اینکه قبل از فراهم شدن شرایط لازم، آنها را بکارد، در این صورت اگر حبوبات مال مالک باشد مقدار تلف شده را ضامن است و گرنه چیزی بر عهده او نیست، هم چنان که اگر در پرورش زراعت بعد از بوجود آمدن آن سهل انگاری کند و موجب تلف شدن قسمتی از آن شود، ضامن است.

(مسأله ۱۷۹۰) اگر عقد دارای تمام شرایط باشد ولی در اثنا با اقاله کردن یا به خیار شرط برای یکی یا به سبب دیگر، عقد فسخ شود، معنایش این است که عقد از هنگام فسخ دیگر وجود ندارد. بنابراین اگر اثر عقد مزارعه این باشد که زراعت از هنگام آشکار شدن میان مالک و کشاورز مشترک است، قطعاً تا هنگام فسخ به صورت مشترک میان آنها باقی خواهد ماند و زراعت از هنگام فسخ تنها به ملک صاحب بذر منتقل می‌گردد و در این صورت اگر بذر، ملک مالک زمین باشد مالک باید بدل از آن اجرتی را که معمولاً اجیرها در مثل این کار برای کارگر تقاضا می‌کنند بپردازد. ولی اگر بذر مال کشاورز باشد، باید بدل از این، قیمت منفعت زمین را که تا حالا استفاده کرده بدهد، اما ماندن زراعت به اذن مالک بستگی دارد که به طور مجانی یا با اجرت در زمین باقی بگذارد و گرنه کشاورز باید زراعت را بردارد و زمین را از آن خالی نماید.

اما اگر اثر وفاد عقد این باشد که مالک و کشاورز در حاصل از هنگام آشکار شدن آن، مشترک باشند، در این صورت اگر عقد قبل از آشکار شدن حاصل، فسخ گردد زراعت در ملک صاحب بذر باقی می‌ماند، خواه مالک باشد یا کشاورز، البته اگر صاحب بذر، مالک باشد، کشاورز

می‌تواند اجرت المثل را از او مطالبه نماید و اگر صاحب بذر کشاورز باشد، مالک می‌تواند به او رجوع نموده، بهای منفعت زمین را که برداشت کرده مطالبه نماید. اگر عقد بعد از آشکار شدن حاصل و قبل از رسیدن آن، فسخ شود، حاصل از همین حالا به ملک صاحب بذر برمی‌گردد. بنابراین، اگر صاحب بذر مالک باشد، ذمه او به اجر المثل برای کشاورز از همین حالا مشغول می‌شود. ولی اگر صاحب بذر کشاورز باشد، ذمه او به قیمت منفعت زمین که آنرا برداشت کرده مشغول است. ولی اگر بذر، مال هر دو به طور مشترک باشد، حاصل آن هم مشترک خواهد بود و در این صورت مالک می‌تواند که به ماندن سهم کشاورز بر زمین مجاناً یا با اجرت رضایت دهد. هم چنان که می‌تواند از کشاورز بخواهد که سهم خود را بردارد و زمین را از آن تخلیه نماید.

اما بنابر اینکه قائل بشویم معنای فسخ، پایان گرفتن عقد از ابتدا است، اگر فسخ در اثناء واقع شود، در این صورت اگر بذر مال کشاورز باشد، زراعت هم مال او خواهد بود و مالک می‌تواند به او رجوع نموده، بهای منفعت زمین را مطالبه نماید و چیزی برای کشاورز بر عهده او نیست. ولی اگر بذر مال مالک بوده زراعت هم مال او است و کشاورز می‌تواند اجرت المثل کارش را مطالبه نماید و چیزی برای مالک بر عهده او نیست و فرقی نیست که ابتدای اشتراک بین آن دو از بذر، زراعت یا از آشکار شدن حاصل باشد. البته اگر بذر میان آن دو مشترک باشد، زراعت هم میان آن دو بعد از فسخ مشترک خواهد بود.

(مسئله ۱۷۹۱) ظاهراً مقتضای اطلاق عقد مزارعه آن است که ابتدای مشارکت آن دو، هنگام آشکار شدن حاصل است، مگر آنکه قرینه‌ای باشد که مقتضای اطلاق عقد مشارکت از هنگام آشکار شدن زراعت است.

(مسئله ۱۷۹۲) اگر مالک ادعا کند که کشاورز بعضی از کارها را که در ضمن عقد مزارعه، شرط شده بود عمل نکرده یا ادعا کند کوتاهی کرده بطوری که به زراعت ضرر وارد گردیده یا در نگهداری یا امثال اینها کوتاهی کرده ولی کشاورز ادعای او را انکار نماید در این صورت قول کشاورز مورد قبول است. همچنین در هر موردی که یکی چیزی را ادعا کند و دیگری آن را انکار کند تا آن هنگام که ادعای او شرعاً ثابت نشده باشد، قول منکر مورد قبول است.

(مسئله ۱۷۹۳) اگر متولی وقف، عقد مزارعه را بر زمینی که وقف بطون نسل‌ها شده تا مدتی که به مصلحت آنان می‌بیند، جاری کند، لازم می‌گردد و با مرگ او باطل نمی‌شود. اما اگر بطن و

نسل قبلی از موقوف علیهم عقد مزارعه را جاری بسازد، سپس در اثنا و قبل از پایان گرفتن مدت بمیرد، عقد از همان لحظه باطل می‌شود، مگر آن که بطن و نسل بعدی اجازه دهد.

(مسئله ۱۷۹۴) هر یک از مالک و کشاورز بعد از آشکار شدن محصول می‌توانند سهم خود را با دیگری به مقدار معین از جنس حاصل یا غیر آن بعد از تخمین زدن براساس آنچه در خارج متعارف است مصالحه نمایند، بلکه این کار قبل از آشکار شدن حاصل، با ضمیمه چیز دیگر نیز جایز است.

(مسئله ۱۷۹۵) در عقد مزارعه لازم نیست که زمین از هنگام عقد و در سال اول قابل کشت باشد، بلکه عقد بر زمین بایر و خرابی که صلاحیت کشت را ندارد صحیح است، مگر اینکه بعد از یک سال یا بیشتر آن را اصلاح کند. بنابراین جایز است که متولی وقف، زمین‌هایی را که به صورت عام یا خاص وقف شده ولی فعلاً بایر و خراب است به مدت ده سال یا کمتر یا بیشتر بر حسب آنچه مصلحت می‌بیند به مزارعه بدهد.

احکام مسابقات

مسابقات آن است که شخصی با دیگری بر این توافق کند که درختان میوه دار او را تا مدتی معین در برابر سهمی از میوه‌ها آبیاری و اصلاح نماید. در مسابقات چند چیز شرط است:

اول: ایجاب و قبول و هر لفظ یا فعلی که بر این مطلب دلالت کند کافی است.

دوم: بلوغ، عقل و اختیار، ولی منع از تصرف بخاطر سفاهت یا افلاس [بی چیزی] فقط در مالک معتبر است نه در کارگر. البته نباید کار کارگر با اجاره یا مانند آن ملک دیگری باشد.

سوم: آنکه عین و منفعت یا فقط منفعت درختان مملوک باشند یا اینکه تصرف کسی که درختها را به مسابقات می‌دهد به ولایت یا وکالت یا تولیت نافذ باشد.

چهارم: آنکه درختها در نزد آن دو، اجمالاً معلوم و معین باشند.

پنجم: تعیین مدت کار و آبیاری در آنها با رسیدن میوه کافی است و اختلاف این مدت از حیث زیادی و کمی به سبب اختلاف آب و هوا، ضرر ندارد و به تعیین مدت به ماهها یا سالها نیازی نیست. بنابراین تعیین مدت مسابقات باید به مقداری باشد که میوه در آن برسد و اگر کمتر از این باشد، مسابقات باطل است.

ششم: تعیین سهم در میوه باید بطور مشاع باشد، پس اگر سهم کارگر را در میوه درخت، معین قرار دهد جایز نیست.

هفتم: تعیین نمودن آنچه که بر عهده مالک و کارگر است و انصراف بر یک سهم معین برای تعیین، کفایت می‌کند یا اینکه قرینه‌ای بر تعیین باشد.

هشتم: مسابقات باید قبل از آشکار شدن میوه یا بعد از آن و قبل از رسیدن میوه، باشد، اگر به آبیاری و مانند آن نیاز داشته باشد. ولی اگر به آبیاری نیاز نداشته باشد، مسابقات به لحاظ چیدن و نگهداری صحیح نیست.

نهم: معامله باید بر چیزی واقع شود که ثابت و ماندنی باشد [مثل درخت سیب] اما اگر ریشه

ثابت نداشته باشد، مانند خربزه و بادنجان و امثال آنها ظاهراً مساقات بر آنها واقع نمی‌شود اما اگر معامله مستقل باشد، در صورتی که با رضایت دو طرف باشد مانعی ندارد، ولی مساقات بر درختان غیر میوه‌دار مانند بید و امثال آن صحیح نیست. اما مساقات بر درختی که برگ آن قابل استفاده است مانند حنا و مثل آن، صحیح است.

(مسئله ۱۷۹۶) عقد مساقات در درختانی که به سبب باران یا با جذب رطوبت زمین از آبیاری بی‌نیازند، صحیح است در صورتی که به کارهای دیگری نیاز داشته باشند.

(مسئله ۱۷۹۷) جایز است چیزی از طلا یا نقره برای مالک یا کارگر اضافه بر سهمش از میوه شرط شود، و ظاهراً وفای به آن شرط در هر صورت واجب است چه شرط برای مالک باشد یا کارگر، چه اینکه درختان اصلاً میوه ندهند یا اینکه بعد از آشکار شدن تلف شود.

(مسئله ۱۷۹۸) تعدد مالک و وحدت کارگر، که دو شریک با یک کارگر مساقات می‌کنند جایز است و عکس آن نیز جایز است که یک مالک با دو کارگر به نصف مثلاً برای خودش و نصف دیگر برای آن دو مساقات کنند و تعدد در دو طرف نیز جایز است.

(مسئله ۱۷۹۹) مالیات زمین و ساختن دیوار و کار آب کشی برای زمین و درختی که به میوه مربوط نمی‌شوند، بر عهده مالک است.

(مسئله ۱۸۰۰) با مطلق بودن عقد، کارگر از هنگام آشکار شدن میوه، سهم خود را مالک می‌شود، ولی اگر مساقات بعد از آشکار شدن میوه باشد، سهم خود را از هنگام تحقق عقد مالک می‌شود.

(مسئله ۱۸۰۱) بنابر اقرب عقد «مغارسه» صحیح است و آن عبارت است از اینکه شخصی زمین خود را به دیگری بدهد تا در آن درخت بکارند. بنابر اینکه درخت‌های کاشته شده میان آن دو به تساوی یا با اضافه، بر طبق قراردادی که میان آنها واقع می‌شود، مشترک باشند.

(مسئله ۱۸۰۲) در صورتی که تمام حاصل را برای مالک قرار دهد عقد مساقات باطل است وقتی عقد مساقات منتفی شد، تمام حاصل مال مالک است و کارگر بر مالک چیزی را مستحق نیست، چه بطلان عقد را بداند یا نداند. اما اگر تمام حاصل برای کارگر قرار داده شود؛ اگر چه این مورد به عنوان عقد مساقات صحیح نیست ولی مانع از صحت آن وجود ندارد به عنوان اینکه معامله مستقل میان آن دو باشد، البته اگر بطلان مساقات از جهت دیگری باشد بر مالک واجب است

اجرت المثل کار کارگر را بر حسب معمول و متعارف پردازد.

(مسئله ۱۸۰۳) مساقات عقدی لازم است و باطل و فسخ نمی‌شود مگر با اقاله و رضایت همدیگر یا با فسخ از طرف کسی که خیار دارد ولو از جهت تخلف بعضی شرطهایی باشد که آنها را در ضمن عقد قرار داده‌اند یا از جهت به وجود آمدن مانعی باشد که موجب بطلان می‌شود.

(مسئله ۱۸۰۴) اگر مالک بمیرد وارث جای او را می‌گیرد و عقد مساقات بهم نمی‌خورد. همچنین اگر کارگر بمیرد، وارثش جای او را می‌گیرد در صورتی که مباشرت در کار به عنوان قید در نظر گرفته نشده باشد و در صورت فوت کارگر، اگر وارث به کار اقدام نکند یا کسی را برای انجام دادن کار اجیر نکند، بنا بر اظهر خیار برای مالک ثابت می‌شود، اما اگر مباشرت در کار به عنوان قید باشد، معامله فسخ می‌شود.

(مسئله ۱۸۰۵) مقتضای مطلق بودن عقد مساقات آن است که کارهایی که پرورش و آبیاری درختان به آنها بستگی دارد، همچنین وسایل بر عهده هر دو باشد نه بر عهده یکی. البته اگر تعیین یا انصرافی باشد در اینکه چیزی بر عهده کارگر یا مالک است به آن عمل می‌شود. معیار کلی آن است که عمل خاص یا وسیله خاص بر عهده یکی باشد نه بر دیگری و این مسئله تابع قرار داد در ضمن عقد است.

(مسئله ۱۸۰۶) اگر کارگر مخالفت نماید و بعضی کارها را که بر او شرط شده انجام ندهد، بنا بر اظهر مالک نمی‌تواند او را بر انجام دادن آن کار مجبور نماید، ولی از جهت تخلف شرط، خیار و حق فسخ دارد. البته مالک حق دارد او را بر کاری که مورد عقد است مجبور کند نه بر کاری که مورد شرط است.

(مسئله ۱۸۰۷) در مساقات معتبر نیست که خود کارگر در کار مباشرت داشته باشد، اگر مباشرت شرط نشده باشد. بنابراین در بعضی از کارها یا در تمام آنها می‌تواند شخصی را اجیر نماید و اجرت را پردازد، هم چنان که جایز است شرط کند که بعضی کارها بر عهده مالک باشد.

(مسئله ۱۸۰۸) اگر باغ، درختان مختلفی مانند خرما، انگور و انار داشته باشد، در صحت مساقات بر آنها لازم نیست مقدار هر یک را به تفصیل بداند، بلکه علم اجمالی که غرر با آن رفع شود، کفایت می‌کند.

(مسئله ۱۸۰۹) در صحت مساقات فرقی نیست بین اینکه مساقات بر مجموع حاصل به نصف

یاثلث یا مانند آنها باشد و بین اینکه بر هر نوع از آنها به سهمی باشد که با سهم نوع دیگر مخالف است، مثل اینکه در درخت خرما نصف و در انگور ثلث و در انار ربع را قرار دهد.

(مسئله ۱۸۱۰) اگر مساقات به صورت مردّد باشد مثلاً بگویند: به نصف اگر آبیاری با وسیله باشد و به ثلث اگر آبیاری به جریان طبیعی آب روی زمین باشد، صحیح است و این مقدار از جهالت به صحت آن ضرر نمی‌زند.

(مسئله ۱۸۱۱) در عقد مساقات جایز است یکی بر دیگری مقداری از طلا یا نقره یا غیر آن را شرط کند و اگر تمام یا قسمتی از میوه‌ها از بین برود، در صورتی که این شرط به سالم بودن میوه‌ها کلاً و بعضاً بستگی داشته باشد تمام شرط ساقط می‌شود، اگرچه قسمتی از میوه‌ها تلف شده باشد. اگر شرط بستگی به سلامت میوه به نسبت باشد، در این صورت اگر تمام میوه به آفت آسمانی یا غیر آن تلف شود، بازهم تمام شرط ساقط می‌شود، ولی اگر قسمتی از میوه تلف شود، از شرط به همان نسبت ساقط می‌شود. اما اگر شرط به صحت عقد بستگی داشته باشد، اصلاً شرط ساقط نمی‌شود، اگرچه تمام میوه از بین برود. البته اگر عقد باطل شود، شرط نیز باطل است.

(مسئله ۱۸۱۲) اگر از راه شرعی ثابت شود که درختان غصبی است، چنانچه مالک، معامله را اجازه دهد، مساقات بین او و کارگر صحیح و گرنه باطل است و تمام حاصل، مال مالک است و کارگر اجرت المثل خود را از غاصب می‌گیرد.

(مسئله ۱۸۱۳) اگر بعد از تقسیم میوه و تلف شدن آن معلوم شود که درختان غصبی بوده‌اند در این صورت مالک می‌تواند عوض همه میوه را فقط از غاصب بگیرد، هم‌چنین می‌تواند به مقدار سهم خود به هر یک از کارگر و غاصب مراجعه کند، ولی حق ندارد به کارگر رجوع نموده، تمام عوض را از او بگیرد.

(مسئله ۱۸۱۴) اگر سهم هر یک از مالک و کارگر به حدّ نصاب برسد، چنانچه شرکت آنها قبل از زمان وجوب زکات باشد زکات بر هر دو واجب است. ولی اگر شرکت، بعد از زمان وجوب زکات باشد، فقط بر مالک، واجب است.

(مسئله ۱۸۱۵) اگر مالک و کارگر در شرط بودن و نبودن چیزی بر یکی با هم اختلاف کنند قول کسی که انکار می‌کند مورد قبول است.

(مسئله ۱۸۱۶) اگر مالک و کارگر، در صحّت و بطلان عقد اختلاف کنند قول کسی که

ادّعی صحّت را دارد، مقدم است.

(مسأله ۱۸۱۷) اگر مالک و کارگر در مقدار سهم کارگر اختلاف پیدا کنند، قول مالک مقدم است که منکر مقدار زیادی است، همچنین است اگر در مدّت اختلاف کنند. ولی اگر در مقدار حاصل از نظر زیادی و کمی اختلاف داشته باشند - به این صورت که مالک از کارگر اضافه را مطالبه نماید - قول کارگر مقدم است و ادّعی مالک بر اینکه کارگر خیانت، دزدی یا اتلاف کرده یا تلف به تفریط از جانب او بوده مادامی که شرعاً ثابت نشده باشد با فرض این که کارگر امین بوده، شنیده نمی شود.

احکام جعاله

جعاله از ایقاعات است که باید ایجاب داشته باشد - چه به صورت عام مثل اینکه بگوید: هر کس بنده فراری مرا برگرداند یا دیوارم را بسازد برای او این مقدار اجرت است، چه به صورت خاص باشد مثل اینکه بگوید: اگر لباسم را بدوزی این مقدار اجرت داری - ولی احتیاج به قبول ندارد و چون ماهیت جعاله به اینست که عامل مزد معینی داشته باشد، عرفاً دارای دو جزء است: جزء اول: دستور عام یا خاص به کاری که اجرت المثل دارد و ضمان آور است و تعیین اجرت در مقابل آن عمل و این جزء جعاله، ملاک ضمانت است و ضمان از قبیل ضمان غرامت است نه ضمان معاوضه ای.

جزء دوم: قیمت کار، به ضمان غرامت مشخص می شود که همان اجرت المثل است. جعاله بر هر کار حلال و قابل توجه نزد عقلا که دارای اجرت باشد صحیح است و جایز است که عوض آن مجهول باشد در صورتی که منجر به اختلاف نشود، مثل اینکه بگوید: هر کس بنده مرا برگرداند نصف بنده مال اوست، ولی اگر عوض مجهول محض باشد، جعاله باطل و برای کارگر اجرت المثل خواهد بود.

(مسئله ۱۸۱۸) اگر کارگر، کار را مجاناً انجام دهد، اجرت ندارد خواه با دیگری جعاله کرده باشد یا نه.

(مسئله ۱۸۱۹) جایز است که اجرت از غیر مالک باشد، مثلاً اگر بگوید: هر کس لباس زید را بدوزد یک درهم مال اوست، وقتی لباس را کسی دوخت، درهم برگردن گوینده است نه زید.

(مسئله ۱۸۲۰) اگر مورد جعاله تسلیم باشد، با تسلیم نمودن، مستحق مزد می شود، اما اگر مورد جعاله غیر تسلیم باشد، مثل اینکه بگوید: هر کس بنده مرا به شهر برساند برای او یک درهم است با رساندن او به شهر، مستحق درهم خواهد شد، اگر چه او را به کسی تحویل ندهد و اگر بگوید: هر کس این لباس را بدوزد برای او یک درهم است، به مجرد دوختن، مستحق درهم می شود.

(مسئله ۱۸۲۱) جعاله، عقد جایز است و جاعل می تواند قبل از انجام دادن کار از جعاله

برگردد، ولی در جواز برگشت در بین کار اشکال است و اگر برگشت او از جعاله صحیح باشد، در مستحق بودن کارگر اجرت آن مقدار کاری را که انجام داده اشکالی نیست.

(مسأله ۱۸۲۲) اگر در جعاله دو مُزد قرار داده شود به اینکه بگوید: هر کس این لباس را بدوزد برای او یک درهم است بعد بگوید: هر کس این لباس را بدوزد برای او یک دینار است، کار بر طبق دوّم خواهد بود، بنابراین اگر خیاط آن را دوخت دینار بر عهده جاعل است نه درهم و اگر بر عکس فرض شود، درهم برگردن او خواهد بود و اگر قرینه بر عدول از اوّل به دوّم نباشد، دو اجرت باهم واجب می شود.

(مسأله ۱۸۲۳) اگر اجرت برای کاری باشد که به صورت گروهی انجام می گیرد، مانند ساختن خانه یا دوختن لباسی که گوشه های متعدد دارد یا دوختن لباس ها اگر گروهی در ایجاد آن شرکت کنند مزد میان همه به نسبت کارشان تقسیم می شود، ولی اگر کار قابلیت، تعدّد را داشته باشد و هر یک از آنها به صورت مستقل آن کار را انجام دهد، برای هر یک مزد مستقل خواهد بود، مثل اینکه اگر جاعل بگوید: هر کس این کتاب را بخواند برای او مثلاً یک درهم است، چنانچه چند نفر به صورت مستقل آن را بخوانند، هر کدام مزد مستقل خواهد داشت.

(مسأله ۱۸۲۴) اگر مزدی را برای کسی قرار دهد که مثلاً بنده فراری او را تا مسافت معینی برگرداند و عامل او را تا قسمتی از مسافت برگرداند در صورتی که جاعل قصد تقسیم اجرت را بر کار داشته باشد، عامل به نسبت کار خود مستحق اجرت است و اگر اجرت را مثلاً جهت راهنمایی مکان فراری قرار دهد و کسی بر مکان او راهنمایی کند، مستحق مزد است.

(مسأله ۱۸۲۵) اگر عامل و مالک در اجرت و عدم آن یا در تعیین مورد جعاله یا در مقدار مورد جعاله یا در تلاش عامل اختلاف کنند، قول مالک مقدم است.

(مسأله ۱۸۲۶) اگر کارگر و مالک در تعیین اجرت اختلاف کنند، اظهر آن است که قول کسی که ادّعی کمتر دارد مقدم است و با اختلاف در اصل اجرت، قول جاعل در ردّ ادّعی عامل مقدم است و بر جاعل واجب است آنچه را که به نفع عامل ادّعا کرده بدهد.

(مسأله ۱۸۲۷) بیمه بر جان انسان و اموال و املاک او از جمله معاملاتی است که جدیداً بوجود آمده و شرعاً صحیح است.

احکام مسابقه و تیراندازی

(مسئله ۱۸۲۸) در سبق ورمایه، ایجاب و قبول لازم است و فقط در مورد تیر، نیزه، شمشیر، شتر، فیل، اسب، استر و الاغ صحیح است. ولی بعید نیست که مسابقه در تمام آلات جنگی صحیح باشد، مانند آلات جنگی امروزی که در جهت حفاظت از حدود و مرزهای بلاد اسلامی معمول است.

(مسئله ۱۸۲۹) جایز است که عوض، عین یا دین باشد و اینکه آن را یک شخص بی طرف یا یکی از دو طرف مسابقه یا از بیت المال بدهد و جایز است عوض را برای شخص سبقت گیرنده و برای محلل قرار دهد، گرچه محلل شرط نیست.

(مسئله ۱۸۳۰) در مسابقه، تعیین جهات لازم است پس باید مقدار مسافت، عوض و تعیین چارپا یا غیر آن مشخص گردد. در تیراندازی نیز عدد پرتاب و عدد اصابت و صفت آن از عمق و پارگی باید مشخص باشد، همچنین مقدار مسافت، غرض^(۱)، هدف^(۲)، عوض و امثال اینها، باید مشخص باشند.

(مسئله ۱۸۳۱) دو طرف مسابقه بعد از آنکه هر کدام عوض خود را در جایی بگذارند، بگویند: هر که از ما و محلل سبقت گیرد دو عوض از او است و اگر یکی از این سه نفر سبقت بگیرد، آن دو عوض مال اوست و اگر دو طرف مسابقه سبقت بگیرند، برای هر کدام مال خودش است، ولی اگر یکی از آن دو نفر با محلل سبقت بگیرند و مسابقه را ببرند، برای سبقت گیرنده مال خودش و نصف دیگر است و باقیمانده (نصف باقیمانده) مال محلل است.

(مسئله ۱۸۳۲) محلل کسی است که میان دو فرد گروگذار، قرار می گیرد ولی عوضی را نمی گذارد، بلکه چارپای خود را وسط آن دو یا در یکی از دو جانب آنها حرکت می دهد بطوری که

۱- غرض: یعنی جایی که مورد اصابت قرار می گیرد.

۲- هدف: چیزی است که غرض و نشانه در آن قرار داده می شود.

عقد، او را شامل بشود، به این صورت که اگر خود او یا با دیگری سبقت گرفت، عوض یا قسمتی از آن را بر حسب شرط می گیرد و اگر سبقت نگیرد و ببازد، چیزی را بدهکار نیست.

(مسأله ۱۸۳۳) اگر عقد مسابقه باطل شود، برای برنده اجرت نخواهد بود و عوضی را که به عنوان پاداش گرفته است، در صورتی که معلوم شود مال دیگری بوده و او اجازه نداده و بذل کننده عوض او را فریب نداده باشد ضامن است. ملاک برنده شدن در اسب سواری، جلو بودن گردن اسب یا ترقوه آن است، اگر قرینه‌ای برخلاف آن نباشد.

احکام شرکت

(مسأله ۱۸۳۴) شرکت گاهی بین دو نفر یا بیشتر قهراً ایجاد می‌شود، مثل اینکه خانه، باغ، زمین یا غیر اینها را به ارث می‌برند و گاهی در حال اختیار بدون عقد عملاً شریک می‌شوند، مثل اینکه دو نفر با هم زمین موات را احیا کنند یا چاه و چشمه‌ای را بکنند یا درختی را ببرند یا هیزم جمع کنند و غیر اینها. گاهی نیز شرکت با مخلوط شدن به وجود می‌آید، مثل اینکه گندم با گندم دیگری یا آرد یکی با آرد دیگری یا آرد گندم یکی با آرد جو دیگری مخلوط می‌شود، خواه از یک جنس یا از دو جنس باشند. گاهی شرکت با عقد بوجود می‌آید، بنابراین اگر مالک خانه مثلاً بگوید: تو را در خانه شریک کردم و دیگری بگوید: قبول کردم هر دو در خانه شریک می‌شوند و احکام شرکت بر خانه مترتب است و اگر برای هر یک از دو نفر، عینی باشد و اولی بر دومی و دومی به اولی بگوید: تو را در عین خود شریک کردم و او قبول کند، عین هر کدام میان هر دو مشترک خواهد بود. نوع دیگری از شرکت این است که اگر یکی جنسی را بخرد و به دیگری بگوید: قیمت آن را نقد کن سود آن میان هر دوی ما مشترک باشد اگر طرف قبول و قیمت را نقد کند، شرکت میان آن دو در جنس حاصل می‌شود.

(مسأله ۱۸۳۵) شرکت عقد جایز است و هر یک از دو طرف می‌تواند آن را بهم بزند و اگر یکی آن را فسخ کند، دیگری نمی‌تواند در مال مشترک تصرف کند. عقد شرکت، با مرگ، دیوانگی، افلاس یا سفاهت یکی از دو شریک بهم می‌خورد. البته مشارکت با کافر ذمی کراهت دارد.

(مسأله ۱۸۳۶) شرکت عقدی در اموال و اعیان خارجی صحیح است، ولی در دین و منافع، بعید نیست صحیح باشد، اما شرکت در اعمال، به این صورت که دو طرف عقد ببندند که اجرت کار هر دو میانشان مشترک باشد، خالی از اشکال نیست و احوط ترک آن است خواه کار آنها یکی باشد مثل اینکه هر دو خیاط باشند یا مختلف باشد مثل اینکه یکی خیاط و دیگری نجار یا بنا

باشد. البته اگر یکی با دیگری مصالحه کند بر اینکه در مدت معین نصف منفعت خودش به عوض نصف منفعت طرف دیگر باشد و طرف دیگر قبول کند، صحیح است و کار هر یک با مصالحه میان هر دو مشترک خواهد بود.

(مسأله ۱۸۳۷) اگر دو نفر کارگر در ضمن عقدی با هم بر این مصالحه نمایند که هر یک نصف اجرت خود را به دیگری بدهد، صحیح و عمل کردن به شرط، واجب است.

(مسأله ۱۸۳۸) صحت شرکت در آبرو (وجوه) به اینکه هر کدام مالی را در برابر قیمتی در ذمه خودش تا مدتی بخرد سپس آن را بفروشد و سود و ضرر میان هر دو مشترک باشد از اشکال خالی نیست و احوط ترک آن است.

(مسأله ۱۸۳۹) شرکت مفروضه بنابر احوط صحیح نیست، به این صورت که دو طرف بر این عقد ببندند آنچه از سود و زیان تجارت یا زراعت یا ارث یا غیر اینها نصیب شان می‌شوند، میان هر دو مشترک باشد.

(مسأله ۱۸۴۰) اگر دو طرف در شرکت وجوه یا شرکت مفروضه به آن صورتی که ذکر شد عقد ببندند، احوط آن است که در سود و ضرر در ضمن عقد دیگری که لازم باشد با هم مصالحه نمایند، به این صورت که اگر یکی سود کرد، نصف سود خود را به دیگری بدهد و اگر یکی خسارت و ضرر دید، طرف دیگر نصف خسارت او را جبران نماید.

(مسأله ۱۸۴۱) چنانچه گفته شد شرکت در مال، با مستحق بودن دو نفر و بیشتر در یک مال، چه عین باشد چه دین، به ارث باشد یا وصیت یا با کار هر دو با هم به وجود می‌آید، همان گونه که شرکت با مخلوط شدن یکی از دو مال با دیگری ایجاد می‌شود، به طوری که قابل تشخیص از یکدیگر نباشند، مانند مخلوط شدن گندم با گندم یا گندم با جو.

(مسأله ۱۸۴۲) میزان سود و زیان در شرکت به نسبت مال است، پس اگر هر دو در سهم مساوی باشند سود و زیان میانشان به طور مساوی و اگر مختلف باشند، سود و زیان به نسبت سهم شان خواهد بود.

(مسأله ۱۸۴۳) اگر دو طرف با اختلاف در سهم، مساوات در سود را شرط کنند یا با مساوی بودن سهام اختلاف در سود را شرط کنند، صحیح است، در صورتی که کار مال کسی باشد که شرط به نفع او است. اما اگر برای او در برابر شرط، کاری نباشد، در این صورت اگر با این شرط

بخواهد سود اضافه از ابتدا به ملک او منتقل گردد، آن شرط باطل است و حتی با مصالحه نافذ نیست. ولی اگر مقصود این باشد که سود اضافه در طول داخل شدن آن در ملک دیگری به نحو شرط نتیجه در ملک این یکی داخل شود، مانعی ندارد.

(مسئله ۱۸۴۴) یکی از دو شریک نمی‌تواند بدون اذن شریکش در عین مشترک تصرف نماید، ولی اگر در یک نوع تصرف به او اجازه داد، تعدی به نوع دیگر جایز نیست، البته اگر شرکت در امر تبعی باشد مثل چاه و راه بن بست و دهلیز و امثال آنها که استفاده از آنها در عرف به اجازه توقف ندارد، تصرف جایز است اگرچه شریک اذن ندهد.

(مسئله ۱۸۴۵) اگر ترک تصرف موجب نقص در عین باشد، مثل اینکه دو نفر در طعامی شریک باشند، اگر در تصرف اذن ندهد، شریک او در صورت امکان به حاکم شرع رجوع می‌کند تا در خوردن یا فروش آن، اذن بگیرد و از ضرر سالم بماند و گرنه برای او تصرف در آن به مقدار سهمش جایز است.

(مسئله ۱۸۴۶) اگر دو نفر مثلاً در خانه‌ای شریک باشند سپس در فشار و تنگدستی قرار بگیرند و یکی از آنها از اجازه در همه تصرفات خودداری کند به طوری که این کار منجر به ضرر شود، شریک او اگر ممکن است به حاکم شرع مراجعه کند تا در تصرف اصلاح بر طبق نظر او اجازه بگیرد و گرنه تصرف او در مال مشترک خود جایز است.

(مسئله ۱۸۴۷) اگر یکی از دو شریک بخواهد مال مشترک را قسمت کند، چنانچه از تقسیم آن به خاطر نقصان عین یا قیمت، ضرری که معمولاً قابل چشم پوشی نیست، لازم بیاید، واجب نیست به درخواست او اجابت کند و گرنه اجابت واجب است و اگر خودداری کند، شریک بر قسمت کردن آن مجبور می‌شود.

(مسئله ۱۸۴۸) اگر شریک، فروش چیزی را که تقسیم کردن آن موجب نقص است، تقاضا کند تا قیمت آن را تقسیم کنند، اجابت واجب است و شریک دیگر اگر امتناع ورزد، مجبور می‌شود.

(مسئله ۱۸۴۹) اگر یکی از دو شریک در عقد لازم، شرط کند تا مدت معینی مال مشترک تقسیم نشود، در این صورت اجابت واجب نیست تا اینکه مدت به پایان برسد.

(مسئله ۱۸۵۰) در نحوه تقسیم کردن اگر ابتدا سهم را برابر کند سپس قرعه بیندازد کفایت

می کند و در اکتفا کردن به مجرد رضایت همدیگر وجهی است ولی احتیاط مستحب خلاف آن است.

(مسأله ۱۸۵۱) تقسیم نمودن وقف همراه با ملک شخصی، صحیح است ولی تقسیم کردن وقف به تنهایی، اگر با شرط واقف منافات داشته باشد، صحیح نیست و اگر نه صحیح خواهد بود.

(مسأله ۱۸۵۲) شریکی که در تصرف اذن دارد، امین حساب می شود و نسبت به مال مشترک اگر تعدی و تفریط نکند، ضامن نخواهد بود و اگر علیه او تلف کردن مال مشترک ادعا شود یا تعدی و تفریط به او نسبت داده شود، قول او همراه با قسم قبول می شود.

احکام مضاربه

مضاربه عبارت است از اینکه انسان مالی را به دیگری بدهد تا با آن تجارت کند و سود میان آن دویه نصف ($\frac{1}{2}$) یا ثلث ($\frac{1}{3}$) یا امثال اینها باشد، در مضاربه چند چیز معتبر است:

اول: ایجاب و قبول و هر چیزی که بر آنها دلالت کند از لفظ یا فعل یا مانند اینها، کفایت می‌کند و در آن لفظ عربی و ماضیت [زمان گذشته] معتبر نیست.

دوم: بلوغ، عقل و اختیار در هر یک از مالک و کارگر، اما ممنوع نبودن از تصرف بخاطر سفاهت یا افلاس فقط در مالک معتبر است نه کارگر، البته در کارگر معتبر است که کار او با اجاره یا مانند آن ملک دیگری نباشد.

سوم: تعیین سهم هر یک از مالک و کارگر از نصف ($\frac{1}{2}$) یا ثلث ($\frac{1}{3}$) یا مانند اینها، مگر آنکه در آن محیط قدر متعارف باشد که از اطلاق همان فهمیده شود.

چهارم: آنکه سود بین آن دو باشد، پس اگر مقداری از سود را برای بیگانه شرط کند، چنانچه برگشت شرط مذکور این باشد که این مقدار از سود ابتداءً در ملک بیگانه داخل شود، قطعاً باطل می‌باشد و با قانون معاوضه در تضاد است. ولی اگر دخول آن مقدار در ملک بیگانه در طول دخول آن در ملک مالک به نحو شرط نتیجه باشد، ظاهراً مانعی ندارد، البته اگر برای بیگانه کار در مضاربه شرط شود، شرط صحیح است اگرچه قائل شویم که شرط نتیجه باطل است.

پنجم: آنکه کارگر قدرت بر تجارت داشته باشد، در جایی که انجام دادن کار توسط خود او مطلوب باشد و چنانچه از کار ناتوان باشد مضاربه صحیح نیست. این حکم در صورتی است که مباشرت در کار قید شده باشد، اما اگر مباشرت به عنوان شرط باشد، مضاربه باطل نیست، اما مالک خیار تخلف شرط دارد، اما اگر عامل [کارگر] حتی با کمک گرفتن از دیگری از تجارت ناتوان باشد، مضاربه باطل است و در بطلان فرقی نیست بین اینکه ناتوانی از اول بوده یا بعد از مدتی عارض شود، بنابراین مضاربه از وقت عارض شدن ناتوانی بهم می‌خورد.

- (مسأله ۱۸۵۳) اقوی آن است که مضاربه به غیر طلا و نقره مسکوک به چیزی مثل اسکناس و مانند آن، صحیح است و بنابر اقرب مضاربه به منفعت و دین هم صحیح می باشد.
- (مسأله ۱۸۵۴) در صحت مضاربه معتبر نیست که مال در اختیار کارگر باشد، بنابراین اگر مال در اختیار مالک باشد و کارگر عهده دار معامله شود، مضاربه صحیح است.
- (مسأله ۱۸۵۵) مقتضای عقد مضاربه، شرکت در سود است و هر یک از عامل و مالک بر اساس قرارداد سهم خود را می برند، ولی اگر عقد فاسد باشد، برای عامل تنها اجرت المثل داده شده و تمام سود مال مالک می شود.
- (مسأله ۱۸۵۶) بر عامل (کارگر) واجب است که بر تصرف مجاز اکتفا نموده و از آن تجاوز نکند، بنابراین اگر به او دستور دهد که آن را به قیمت معین یا شهر معین یا بازار معین یا به جنس معین بفروشد، تعدی از نوع تجارت اجازه داده شده جایز نیست و اگر به غیر آن به انواع دیگر تجارت تعدی نماید، چنانچه مالک اجازه دهد صحیح است، ولی اگر مالک اجازه ندهد، چنانچه خسارت یا تلف برمال وارد شود بر عهده عامل است، چون مستند به کوتاهی و تعدی او از حد مجاز بوده است و اگر در مضاربه سود کند، سود متعلق به هر دو می باشد.
- (مسأله ۱۸۵۷) در صحت مضاربه معتبر نیست که مال از حیث مقدار و وصف معلوم و معین باشد، بنابراین اگر مالک دو مال را حاضر کند و بگوید: با یکی از این دو مال با تو مضاربه می کنم، مضاربه صحیح است، اگرچه احوط آن است که مال از حیث مقدار و وصف معلوم و معین باشد.
- (مسأله ۱۸۵۸) اگر عامل کوتاهی نکند خسارتی بر عهده او نیست، ولی اگر مالک در ضمن عقد بر عامل شرط کند که خسارت مانند سود بر عهده هر دوی آنها باشد، بعید نیست که این شرط فی نفسه صحیح باشد، ولی اینکه در عقد ملتزم شود که خسارت تنها بر عهده عامل مضاربه باشد خالی از اشکال نبوده بلکه ممنوع می باشد.
- (مسأله ۱۸۵۹) اگر شخصی مالی به طور امانت یا غیر امانت در دست دیگری داشته باشد و دیگری با آن شخص با مال مذکور مضاربه کند، صحیح است.
- (مسأله ۱۸۶۰) اگر مالک با کسی که مال او را غصب نموده یا کسی که مال او را ضامن است، مضاربه کند، چنانچه این عقد قرینه باشد که او را ضعیف به تصرف در آن است، ضمانت برطرف می شود و گر نه ضمانت باقی است.

(مسأله ۱۸۶۱) عقد مضاربه از دو طرف جایز است، و هر یک از دو طرف می‌تواند آن را بهم بزند خواه قبل از شروع کار باشد یا بعد از آن، قبل از بوجود آمدن سود باشد یا بعد از آن و در این جهت فرق ندارد عقد مطلق باشد یا مقید به مدت خاص.

(مسأله ۱۸۶۲) جایز نیست که عامل، سرمایه را با مال دیگری که مال خودش یا دیگری است مخلوط نماید، مگر با اذن عام یا خاص مالک، بنابراین اگر بدون اذن او مخلوط کند، آنچه که از این مال در دست او تلف شود ضامن است، اما این مطلب به صحّت مضاربه ضرر نمی‌زند، بلکه مضاربه بر حال خودش باقی است و سود بین آن دوه نسبت تقسیم می‌شود.

(مسأله ۱۸۶۳) برای عامل با مطلق بودن عقد مضاربه، تصرف در آنچه از حیث فروشنده و خریدار و نوع جنس، مصلحت می‌بیند، جایز است، البته مسافرت عامل با مال، بدون اذن مالک جایز نیست، مگر آنکه مقدار متعارف باشد که از اطلاق کلام فهمیده شود، بنابراین اگر عامل با مخالفت مسافرت نموده، مال را تلف کند، ضامن است. نیز با انجام دادن هر تصرف و کاری که خارج از عقد مضاربه باشد ضامن است.

(مسأله ۱۸۶۴) با مطلق بودن عقد، فروش بصورت نقد و نسیه جایز است، به شرطی که فروش نسیه در آن محیط امری متعارف باشد که اطلاق آن را شامل شود، ولی اگر فروش نسیه متعارف نباشد، فروش بدون اذن خاص، جایز نیست.

(مسأله ۱۸۶۵) اگر عامل مخالفت کند و بدون اذن به صورت نسیه بفروشد، در این صورت چنانچه قیمت را قبل از اطلاع مالک، به دست آورد، صحیح است، ولی اگر مالک قبل از تحصیل قیمت، آگاهی یابد، چنانچه اجازه دهد، بیع صحیح و گرنه باطل است.

(مسأله ۱۸۶۶) مطلق بودن عقد اقتضا ندارد که جنس را به نقد بفروشد بلکه فروش جنس در برابر جنس دیگر نیز جایز است. البته اگر جنس از اجناسی باشد که مردم اصلاً در آن رغبت ندارند، در این صورت فروش به آن جنس جایز نیست.

(مسأله ۱۸۶۷) واجب است که عامل بعد از عقد مضاربه، کار را آن طوری که متعارف است، انجام دهد، بنابراین عامل می‌تواند افراد و چیزهایی را اجاره نماید که اجاره کردن آنها متعارف است، مانند دلال، حمل، وزن کننده، مغازه و امثال اینها و اگر کاری را که باید خود عامل انجام دهد برایش کسی دیگر را اجیر کند باید اجرت او را از اجرت خودش بدهد نه از اصل سرمایه.

نیز اگر برای کاری که باید اجیر بگیرد، خودش آن را انجام دهد می‌تواند اجرت آن را برای خود بردارد. اگر مجانی انجام نداده باشد.

(مسأله ۱۸۶۸) مخارج (هزینه) سفر عامل از قبیل خوردن، آشامیدن، پوشیدن، مسکن، اجرت سواری و غیر اینها که نفقه بر آنها صدق کند، بر اصل سرمایه است، چنانچه مسافرت به اذن مالک باشد و مخارج را بر خود عامل شرط نکرده باشد و مطلب چنین است نسبت به اموالی که در راه تجارت خرج می‌شوند که واجب است خرج آنها به اجازه مالک باشد، البته خرج اموالی که تجارت بر آن توقف ندارد بر عهده خود اوست. مقصود از مخارج، مخارجی است که لایق به حال او باشد و چنانچه اسراف کند، بر عهده خود او می‌باشد، البته اگر بر خود سخت بگیرد یا مهمان کسی دیگر شود [و خرج نکند] برای او حساب نمی‌شود.

(مسأله ۱۸۶۹) اگر شخصی عامل دو نفر یا بیشتر یا عامل خود و دیگری باشد، نفقه‌اش بنا بر اظہر نسبت به دو کار تقسیم می‌شود، نه نسبت به دو مال.

(مسأله ۱۸۷۰) در استحقاق نفقه عامل، دستیابی به سود شرط نیست؛ اگر سود به دست نیامده باشد از اصل مال خرج می‌شود، چنانچه بعداً سود حاصل شود نفقه از آن کسر شده و تمام سرمایه به مالک می‌رسد، سپس سود میان آن دو تقسیم می‌شود.

(مسأله ۱۸۷۱) اگر عامل در سفر بیمار شود، چنانچه او را از انجام دادن وظیفه‌اش باز ندارد، می‌تواند نفقه بگیرد، البته حق ندارد مخارج علاج خود را از مالک بگیرد، ولی اگر بیماری، او را از انجام دادن وظیفه‌اش بازدارد، حق گرفتن نفقه را ندارد، مگر اینکه بر آن حق قرینه‌ای باشد یا با مالک شرط شده باشد که نفقه و مخارج معالجه بیماری در سفر و حضر بر عهده اوست.

(مسأله ۱۸۷۲) اگر عامل، در اثناء سفر عقد مضاربه را بهم بزند یا خود به خود بهم بخورد، نفقه برگشت از سفر بر خود عامل است نه بر مال مورد مضاربه و چنین است اگر عقد با مرگ یا غیر آن بهم بخورد، اما اگر مالک عقد را بهم بزند، بعید نیست که نفقه بازگشت باز بر عهده خود عامل باشد نه مالک.

(مسأله ۱۸۷۳) اگر مالک و عامل در اینکه مضاربه، مضاربه فاسد بوده یا قرض اختلاف کنند، و دلیل معین برای یکی نباشد، مثلاً عامل ادعا کند که قرض بوده است تا سود به دست آمده، مال خودش باشد، و مالک ادعا کند که مضاربه بوده است تا سود مال او و برای عامل

اجرت المثل باشد، در مثل این صورت مالک باید قسم بخورد و بعد از قسم سود مال مالک و اجرت المثل از طرف مالک، مال عامل می‌شود. گاهی اختلاف از این جهت است که مالک ادعا می‌کند قرض است تا خسارت را از خود دفع کند یا ذمه‌اش برای عامل به چیزی مشغول نباشد، ولی عامل، مضاربه فاسد را ادعا می‌کند تا خسارت بر عهده مالک باشد، در این فرض هر دو طرف قسم می‌خورند و بعد از قسم، خسارت بر عهده مالک و برای عامل در ذمه او چیزی تعلق نمی‌گیرد. اما اگر اختلاف آن دو بر سر این باشد که عامل ادعا کند مضاربه باطل بوده و مالک «کالا» را ادعا کند، در این صورت تمام سود بعد از قسم خوردن مال مالک است و عامل اجرت المثل ندارد.

(مسئله ۱۸۷۴) جایز است که مالک یک نفر و عامل متعدد باشند خواه مال یکی باشد یا متعدد و خواه کارگران در مقدار اجرت مساوی باشند یا متفاوت، همچنین جایز است که مالک متعدد و عامل یکی باشد.

(مسئله ۱۸۷۵) اگر دو نفر مال مشترک شان را با یک نفر مضاربه نمایند و برای عامل نصف را شرط کنند و در نصف دیگر با یکدیگر تفاوت داشته باشند؛ به این صورت که برای یکی از دو شریک - با اینکه هر دو در سرمایه شریک هستند - سهم بیشتر از دیگری قرار دهند یا با اینکه در سرمایه تفاوت دارند در سهم مساوی باشند، در این مورد تفصیل است، چون برگشت این قرار داد اگر این باشد که اضافه در ملک کسی داخل باشد که ابتداءً به عنوان مضاربه مستحق آن نیست، این قرارداد باطل است، ولی اگر برگشت آن به این باشد که دخول آن در ملک او در طول دخول آن در ملک مالک به نحو شرط نتیجه باشد، صحت آن بعید.

(مسئله ۱۸۷۶) مضاربه با مرگ هر یک از مالک و عامل باطل می‌شود، زیرا با مرگ مالک مال به وارث او منتقل شده و باقیماندن آن در دست عامل، به مضاربه تازه نیاز دارد و با مرگ عامل اذن که به او داده شده، از بین می‌رود.

(مسئله ۱۸۷۷) عامل نمی‌تواند بدون اذن مالک در کار تجارت مثلاً وکیل یا اجیر بگیرد یا با شخص دیگری مضاربه کند و چنانچه این کارها را بدون اذن مالک انجام دهد و مال تلف شود ضامن است، البته اجیر یا وکیل گرفتن در انجام دادن بعضی از مقدمات که در خارج متعارف است و از اطلاق عقد صحت آن فهمیده می‌شود، مانعی ندارد.

(مسئله ۱۸۷۸) هر یک از مالک و عامل می‌توانند بر دیگری در ضمن عقد مضاربه، مال یا

کاری مانند دوختن لباس، انجام دادن بیع، صلح، وکالت، قرض و مانند اینها را شرط کنند. وفای به این شرط واجب است، خواه سود میان آن دو به وجود بیاید یا نه و خواه تحقق نیافتن سود از جهت مانع خارجی باشد، یا از اقدام نکردن عامل به تجارت.

(مسأله ۱۸۷۹) مقتضای عقد مضاربه در خارج آن است که عامل از هنگام حاصل شدن سود، سهم خود را مالک شود اگرچه هنوز تقسیم نشده باشد، البته اگر بعداً زیان یا تلفی بر سود قبلی عارض شود، با سود بعدی جبران می‌گردد تا زمانی که ملکیت عامل استقرار یابد و در استقرار ملکیت پس گرفتن اصل مال توسط مالک و تقسیم کردن تمام سود کفایت می‌کند و اگر بعد از قسمت تلف گردد از سهم خود مالک حساب می‌شود.

(مسأله ۱۸۸۰) اگر بعد از سود چنانچه یکی بخواهد که سود تقسیم شود و دیگری هم به این کار راضی باشد، مانعی در برابر تقسیم وجود ندارد، ولی اگر مالک رضایت ندهد، عامل نمی‌تواند او را بر آن مجبور نماید، اما اگر عامل بر تقسیم رضایت ندهد، ظاهراً مالک می‌تواند او را بر تقسیم مجبور کند.

(مسأله ۱۸۸۱) اگر سود را قسمت کنند سپس خسارت وارد شود، چنانچه بعد از آن سودی به مقدار زیان یا بیشتر حاصل شود، جبران می‌شود، اما اگر سود کمتر از زیان باشد، بر عامل واجب است که بین مقدار خسارت و چیزی که از سود گرفته کمترین این دو را به مالک برگرداند.

(مسأله ۱۸۸۲) اگر عامل سهم خود از سود را بفروشد یا هبه کند یا مانند اینها، سپس بر مال مضاربه خسارت وارد شود، واجب است که عامل با کمترین مقدار دو چیز، از قیمت آنچه را فروخته یا هبه کرده و مقدار خسارت را بپردازد، ولی ضرر بعدی کاشف از آن نیست که بیع یا هبه یا مانند آنها باطل بوده بلکه در حکم تلف است.

(مسأله ۱۸۸۳) در جبران خسارت با سود، بین سود قبلی و سود بعدی فرقی نیست مادامی که که عقد مضاربه باقی باشد، بلکه اظهر جبران است اگرچه خسارت قبل از شروع در تجارت باشد، مثل اینکه اگر در بین سفر تجارت پیش از شروع به آن یا در شهر قبل از شروع در سفر مال دزدیده شود و قسمتی از آن تلف گردد، اما اگر مال مضاربه تماماً قبل از شروع در تجارت تلف شود، ظاهراً موجب بطلان مضاربه می‌گردد و این در صورتی است که تلف به آفت آسمانی باشد، اما اگر آن مال را عامل یا بیگانه تلف کند، مضاربه باطل نیست چنانچه تلف کننده بدل مال تلف

شده را بدهد و اگر از دادن خودداری نماید، مالک اگرچه با مراجعه به حاکم شرع او را براین کار مجبور می‌کند.

(مسئله ۱۸۸۴) اگر مالک، قسمتی از سرمایه و سود را بر دارد، سپس زیان یا تلف حاصل شود، با سود قبلی جبران می‌شود مگر آن مقدار سودی که مربوط به سرمایه‌ای است که مالک برداشته است، زیرا عقد مضاربه نسبت به آن سرمایه فسخ شده است و کارگر سود مربوط به آن را مالک شده است مثل خود مالک سرمایه.

(مسئله ۱۸۸۵) فسخ (بهم زدن) عقد مضاربه یا بهم خوردن آن گاهی قبل از شروع در کار و گاهی بعد از آن و قبل از پیدا شدن سود است و در هر دو فرض چیزی بر نفع و ضرر مالک و عامل نیست چه فسخ از جانب عامل باشد یا مالک.

(مسئله ۱۸۸۶) اگر فسخ بعد از سفر از جانب عامل با اذن مالک باشد و مقداری از سرمایه را در مخارج خود خرج کرده باشد، اقرب آن است که مال مصرف شده بر عهده عامل است، بلکه بعید نیست که بر عهده عامل باشد اگرچه فسخ از جانب مالک باشد.

(مسئله ۱۸۸۷) اگر بهم دن یا بهم خوردن (عقد مضاربه) بعد از به دست آمدن سود باشد، چنانچه هر یک از مالک و عامل به قسمت کردن راضی باشند حرفی نیست، ولی اگر یکی رضایت ندهد، بر قسمت مجبوری شود.

(مسئله ۱۸۸۸) اگر در مال مضاربه بدهی باشد، وجوب گرفتن آن بعد از بهم زدن یا بهم خوردن، بر عامل احوط است، اگر اقوی نباشد.

(مسئله ۱۸۸۹) واجب است که عامل بعد از فسخ [عقد مضاربه] از مال مالک دست بردارد، اما رساندن مال به مالک واجب نیست مگر آنکه به شهر دیگری فرستاده باشد که در این صورت، بنابراین ظاهر رد آن به شهر مالک واجب می‌باشد.

(مسئله ۱۸۹۰) اگر مالک و عامل در مقدار سرمایه‌ای که مالک به عامل داده اختلاف کنند، به این صورت که مالک ادعای بیشتر نماید و عامل آن را منکر شود، اگر مالک بی‌تنبه (شاهد) بر زیادی نداشته باشد، قول عامل با قسم مقدم است، چه سرمایه موجود باشد یا با ضمانت عامل تلف شده باشد.

(مسئله ۱۸۹۱) اگر در مقدار سهم عامل اختلاف نمایند، به این صورت که مالک کمتر و عامل

بیشتر را ادّعا نماید، قول مالک مقدم است.

(مسأله ۱۸۹۲) اگر مالک ادّعا کند که عامل خیانت و تفریط کرده، قول عامل مقدم است.

(مسأله ۱۸۹۳) اگر مالک ادّعا کند بر عامل شرط کرده که فلان جنس را نخرد یا به فلان

(شخص) نفروشد یا مانند اینها و عامل آن را انکار کند، قول مالک مقدم می‌باشد.

(مسأله ۱۸۹۴) اگر عامل ادّعا کند که [مال مضاربه] تلف شده و مالک آن را انکار نماید، قول

عامل مقدم است، همچنین اگر عامل، خسارت، نبود سود یا بدست نیامدن مطالبات را ادعا کند با فرض اینکه در معامله نسیه‌ای اجازه داشته، قول او مقدم است.

(مسأله ۱۸۹۵) در اینکه قول عامل شنیده می‌شود، بین اینکه ادّعا قبل از فسخ مضاربه باشد یا

بعد از آن فرقی نیست، حتّی در جایی که بعد از فسخ، تلف بعد از آن را ادّعا کند.

(مسأله ۱۸۹۶) اگر عامل بمیرد و مال مضاربه نزد او باشد، چنانچه آن مال بطور مشخص

معلوم باشد مشکلی نیست، ولی اگر بداند آن مال داخل در ترکه شده اما معین نیست، مالک می‌تواند به اندازه مال خود از ترکه بر دارد و مالک به نسبت مال خود با ورثه شریک نمی‌باشد.

(مسأله ۱۸۹۷) اگر سرمایه میان دو نفر مشترک باشد و آنها با یک نفر مضاربه کنند سپس

یکی از دوشریک بدون دیگری فسخ کند، ظاهراً مضاربه نسبت به سهم دیگری باقی است.

(مسأله ۱۸۹۸) اگر عامل مال مضاربه را بگیرد و نزد خود نگهدارد و تا مدّتی - چه کم چه

زیاد - با آن تجارت نکند، مالک فقط مستحق سرمایه است اگرچه عامل به خاطر معطل گذاشتن مال دیگری معصیت کرده است.

(مسأله ۱۸۹۹) اگر عامل، در عقد مضاربه بر مالک شرط کند که سود جبران ضرر را نکند،

این شرط صحیح است، چه ضرر قبل از سود چه بعد از آن باشد.

احکام ودیعه (امانت)

ودیعه از عقدهای جایز است و معنای آن امین گرفتن در جهت حفظ امانت است.

(مسئله ۱۹۰۰) امانت دار باید بطور متعارف امانت را حفظ نماید، ولی اگر مالک جایی را برای آن معین کند، باید در همان جا بگذارد و چنانچه مخالفت کند ضامن است، مگر در صورت ترس چنانچه مالک بر ترس اشاره نکرده باشد و گرنه حتی با ترس ضامن است.

(مسئله ۱۹۰۱) اگر امانت دار در امانت طوری تصرف کند که با امانت داری منافات داشته و موجب صدق خیانت باشد ضامن است، مثل اینکه آن را با مال خودش مخلوط کند به طوری که قابل تشخیص نباشد، یا مهر کیسه را باز کند، یا مقداری از طعام امانتی را بخورد، یا قسمتی از درهم‌های امانتی را به قرض بگیرد.

(مسئله ۱۹۰۲) اگر دو کیسه را نزد کسی به امانت بسپارد سپس او در یکی تصرف کند، فقط آن را ضامن است.

(مسئله ۱۹۰۳) اگر تصرف موجب صدق خیانت نشود، مثل اینکه اگر بر کیسه یک بیت شعر بنویسد یا نقاشی کند و مانند آن، موجب ضمان امانت نیست اگرچه تصرف بدون اجازه حرام است.

(مسئله ۱۹۰۴) واجب است که امانت دار علف و آب را به چهارپا بدهد و در برابر این کار به مالک رجوع نموده و از مالک بگیرد.

(مسئله ۱۹۰۵) اگر امانت دار تفریط و کوتاهی کند ضامن است و ضمان باقی است تا وقتی که آن را به مالک برگرداند یا مالک او را تبرئه کند.

(مسئله ۱۹۰۶) واجب است که امانت دار برای ظالم قسم بخورد و در صورت امکان، توریه کند ولی اگر برای ظالم اقرار کند، ضامن است.

(مسأله ۱۹۰۷) ردّ امانت به امانت گذار وبعد از مرگ او به وارثش واجب است اگرچه کافر باشد، مگر اینکه امانت گذار غاصب باشد که ردّ امانت به غاصب جایز نیست، بلکه واجب است آن را به مالکش برگرداند و چنانچه به امانت گذار برگرداند ضامن است، ولی اگر مالک مجهول باشد، باید امانت را تعریف کند و چنانچه او را نشناسد از جانب او صدقه بدهد، اما اگر مالک پیدا شود و با دادن صدقه رضایت ندهد، بنابراین ضامن نمی شود، اما اگر غاصب با زور و جبر، امانت را از امانت دار بگیرد، در این صورت امانت دار ضامن نیست.

(مسأله ۱۹۰۸) اگر کافر حربی مالی را به امانت بگذارد، بنابراین خیانت در آن حرام است و تملک و فروش آن نیز صحیح نیست.

(مسأله ۱۹۰۹) اگر مالک و امانت دار در تفریط یا قیمت عین اختلاف کنند، قول امانت دار در صورتی که قسم بخورد مقدم است، همچنین اگر اختلاف آنها در تلف باشد در صورتی که امانت دار متهم نباشد.

(مسأله ۱۹۱۰) اگر مالک و امانت دار در ردّ اختلاف کنند، بعید نیست که قول امانت دار در صورتی که قسم بخورد مقدم باشد. همچنین اگر اختلاف در آن مال بین دین یا امانت در صورت تلف باشد، همین حکم جاری می شود.

(مسأله ۱۹۱۱) امانت گذاشتن نزد کودک و دیوانه صحیح نیست و چنانچه ممیّز نباشد، ضامن امانت نیست حتی اگر تلف شود و همین حکم نیز در دیوانه جاری است.

(مسأله ۱۹۱۲) اگر امانت دار طفل ممیّز باشد، با تلف کردن ضامن است، ولی به مجرد قبض ضامن نیست خصوصاً اگر به اذن ولی باشد، ولی اگر با تفریط و اهمال تلف کند، بنابراین ضامن است.

احکام عاریه

عاریه مسلط کردن بر عین مال است تا بطور مجانی از آن استفاده کند.

(مسئله ۱۹۱۳) هر عین مملوکی را که بتوان با بقاء عین از آن استفاده نمود عاریه دادن آن صحیح است، نیز عاریه دادن چیزی که منفعت آن را مالک است، جایز می‌باشد اگرچه عین آن را مالک نباشد.

(مسئله ۱۹۱۴) عاریه گیرنده می‌تواند از عاریه بطور متعارف استفاده کند و تعدی از آن جایز نیست و چنانچه تعدی کند ضامن است، ولی با عدم تعدی ضامن نیست مگر اینکه بر او ضمان شرط شده باشد، یا عین از قبیل دینار و درهم باشد که در این صورت مطلقاً ضامن است، اگرچه سکه دار نباشند، البته اگر عدم ضمان در درهم و دینار شرط شود، صحیح است.

(مسئله ۱۹۱۵) اگر عین مورد عاریه با استفاده مجاز ناقص شود ضامن نیست، ولی اگر از غاصب عاریه بگیرد ضامن است، اما اگر عاریه گیرنده جاهل باشد، به عاریه دهنده رجوع می‌کند چنانچه اورا فریب داده است.

(مسئله ۱۹۱۶) اگر برای عاریه گیرنده در استفاده خاصی اجازه دهد، تعدی به غیر آن جایز نیست اگرچه متعارف باشد.

(مسئله ۱۹۱۷) عاریه دادن برای رهن [گرو] صحیح است و مالک می‌تواند بعد از انقضای مدت درخواست آزادی آن را نماید، و رهن با آن باطل نمی‌شود.

(مسئله ۱۹۱۸) اگر رهن آزاد نشود، فروش عین در جهت ادای دین جایز است و چنانچه رهن عاریه باشد، گیرنده عاریه، عین را به آن مقداری که فروخته ضامن است، مگر این که به کمتر از قیمت المثل فروخته باشد، ولی کسی که عین را رهن داده، چنانچه عین بدون آن که آزاد گردد تلف شود، ظاهراً ضامن نیست مگر آن که ضمان را شرط کرده باشد.

احکام لقطه

- لقطه، مال گمشده‌ای است که در اختیار کسی نبوده و مالک آن مجهول باشد.
- (مسئله ۱۹۱۹) گمشده اگر انسان باشد آن را لقیط، و اگر حیوان باشد آن را ضالّه و اگر مال باشد آن را القطه به معنای اخص می‌نامند.
- (مسئله ۱۹۲۰) بچه‌ای که در بلاد اسلام پیدا می‌شود محکوم به حرّیت (آزادی) است، همچنین اگر در بلاد کفر پیدا شود در صورتی که در آنجا مسلمانی باشد یا کافر ذمی که احتمال داده شود لقیط از او تولد یافته است، ولی اگر وارث نداشته باشد، امام علیه السلام وارث و عاقله اوست و چنانچه بعد از بلوغ و رشد به بردگی اقرار کند، مورد قبول است.
- (مسئله ۱۹۲۱) احوط آن است که لقیط دار الکفر را اگر در آنجا مسلمان یا کافر ذمی نباشد که امکان تولد لقیط از او باشد به بردگی نگیرد.
- (مسئله ۱۹۲۲) گرفتن لقیط واجب کفایی است اگر حفظش بر آن توقف داشته باشد و اگر کسی او را بگیرد، به تربیت و سرپرستی اش ذی حق می‌باشد، مگر اینکه کسی پیدا شود که بخاطر نسب یا غیر آن بر او ولایت داشته باشد، که در این صورت دادن او به آن شخص واجب می‌باشد و حکم [پیدا شده] بر او جاری نیست.
- (مسئله ۱۹۲۳) مالی که در دست لقیط است ملک خود او می‌باشد.
- (مسئله ۱۹۲۴) در گیرنده کودک، بلوغ، عقل، حرّیت و اسلام شرط است، بنابراین گرفتن کودک و دیوانه و بنده و کافر اعتبار ندارد و چنانچه کافر، کودکی را که در دار اسلام است بردارد، حکم التقاط بر او جاری نیست و به سرپرستی او ذی حق نمی‌شود.
- (مسئله ۱۹۲۵) اگر لقیط (انسان گمشده) داوطلبی داشته باشد مخارج او را باید بدهد و گرنه اگر لقیط مالی داشته باشد، با کسب اجازه از حاکم شرع یا نایش از مال خودش جهت مخارج او خرج می‌شود و گرنه ملتقط (یابنده) از مال خود مخارج او را می‌دهد و چنانچه مجانی نداده، بعداً می‌تواند پس بگیرد و گرنه حق رجوع و پس گرفتن را ندارد.

یافتن حیوان گمشده

- (مسئله ۱۹۲۶) اگر حیوانی را در غیر آبادانی مانند صحراها، کوهها و نزارها بیابد، چنانچه

حیوان بتواند خود را از درندگان حفظ کند، مانند شتر و اسب و گاو میش و گاو و امثال آنها، گرفتن آن جایز نیست خواه در جایی دارای گیاه و آب باشد یا نباشد، ولی بتواند خود را به آنجا برساند. بنابراین اگر آن را بگیرد گناهکار و ضامن است و مخارج آن حیوان بر او واجب است و از مالک نمی‌تواند بگیرد، اما اگر چیزی از افزایش آن - مانند شیر و پشم - را بردارد بر عهده او مثل یا قیمت آن خواهد بود، اگر سوارش شود یا باری بر آن بگذارد، اجرتش بر عهده او خواهد بود و از ضمان آن بری نمی‌شود مگر اینکه به مالکش بدهد، البته اگر از رساندن به مالک و شناخت او مأیوس شود، بنابراین با اجازه حاکم شرع از جانب او صدقه دهد.

(مسئله ۱۹۲۷) اگر حیوان گمشده نتواند خود را از درندگان حفظ کند مانند گوسفند و بچه شتر و بچه گاو و اسب و الاغ و امثال آنها، گرفتن آن بنا بر اظهر جایز است و مالک آن می‌شود.

(مسئله ۱۹۲۸) اگر صاحب حیوان، آن را در راه رها کند چنانچه از آن اعراض کرده، هر کسی می‌تواند آن را مانند مباحات اصلی صاحب شود و ضمان هم ندارد. ولی اگر آن را به جهت خستگی رها کند، چنانچه مکانی که حیوان را در آن رها کرده بگونه‌ای است که حیوان قادر به زندگی در آن نباشد، مثل اینکه آب و علف نداشته باشد و حیوان هم نتواند برای پیدا کردن آب و علف تلاش کند، در این صورت هر کس می‌تواند آن را بگیرد و به تملک خود در بیاورد، اما اگر حیوان بتواند در آن مکان زندگی کند، جایز نیست کسی آن را بگیرد و تملک کند و چنانچه آن را بگیرد ضامن است و همین گونه است اگر آن را به خاطر خستگی ترک کند ولی قصدش این باشد که قبل از وقوع خطر به نزدش برگردد.

(مسئله ۱۹۲۹) اگر حیوان را در آبادانی مانند شهرها و روستاها و اطراف آنها که حیوان در امان است و می‌تواند به شهر برگردد، پیدا نماید، گرفتن آن جایز نیست و چنانچه بگیرد ضامن است و در صورت امکان بر او اعلام و تعریف واجب است و در دست او به صورت ضمان باقی می‌ماند تا اینکه به مالکش برگرداند، ولی اگر از پیدا شدن مالک مأیوس گردید، بنا بر احوط با اذن حاکم شرع می‌تواند از جانب او صدقه بدهد، بلی اگر حیوان به خاطر بعضی عوارض از تلف در امان نباشد و فرد مطمئن شود، وظیفه او در صورت امکان، تعریف است و چنانچه از یافتن مالک، مأیوس شود حیوان را صدقه بدهد و اگر صاحبش بعد از آن بیاید، او را بین ثواب صدقه و بین قیمت حیوان مخیر کند، اگر اولی را اختیار کرد که حرفی نیست و گرنه یابنده باید بهای حیوان را

به مالک بدهد و پاداش صدقه برای خودش می ماند.

(مسأله ۱۹۳۰) اگر مرغ یا بزغاله وارد خانه انسان شود، جایز نیست که آن را بگیرد ولی خارج کردن آن از خانه جایز است، ولی چنانچه آن را بگیرد، در جاری شدن حکم لقطه بر آن اشکال بلکه مانع است و واجب است که آن را تا زمان مایوس شدن از پیدا شدن مالک تعریف کند، سپس چنانچه بخواهد صدقه دهد اگر بعد از آن مالک پیدا شود و به صدقه رضایت دهد حرف تمام است ولی اگر آن را مطالبه کند، واجب است بهای آن را به او بدهد و ثواب صدقه برای خودش بماند.

(مسأله ۱۹۳۱) اگر گمشده به نفقه نیاز داشته باشد، چنانچه داوطلبی پیدا شود، او نفقه آن را می دهد و گرنه یابنده باید آن را از مال خود داده و بعداً از مالک بگیرد.

(مسأله ۱۹۳۲) اگر برای گمشده نما و منفعتی باشد یابنده می تواند از آن عوض نفقه ای که به گمشده داده برداشت کند و اگر اضافه بیاید اضافه اش مال مالک است.

(مسأله ۱۹۳۳) لقطه به معنای اخص، عبارت است از مال گمشده غیر حیوان و انسان که فعلاً مالک محترمی دارد ولی مجهول است و برای آن احکام مخصوصی است از جمله آنکه یابنده، آن را با سه شرط به مدت یک سال کامل، تعریف و اعلام کند:

۱- یقین به پیدانشدن صاحبش نداشته باشد.

۲- دارای علامت مشخص باشد.

۳- آنکه در تعریف، انسان در معرض خطر قرار نگیرد.

وقتی این امور سه گانه موجود شد، بر یابنده واجب است که در طول سال آن را تعریف کند به امید آنکه صاحبش پیدا شود و در این جهت فرقی نیست که قیمت لقطه کمتر از یک درهم باشد یا بیشتر از آن.

نیز از جمله: آنکه ملتقط (یابنده) اگر صاحب آن را بعد از تعریف نیابد، مخیر است آن را با ضمان صدقه بدهد یا به طور امانت نگه دارد و بر آن حکم مال خود را جاری سازد تا اینکه صاحبش بیاید و گرنه در وصیت خودش وصیت کند یا آن را تملک نماید.

و از آن جمله: چنانچه دارای علامت مشخص برای تعریف نباشد، مشهور است که تملک آن جایز است، قول مشهور خالی از اشکال نبوده بلکه ممنوع می باشد.

(مسئله ۱۹۳۴) اگر کشتی در دریا بشکند، آنچه از کالای آن را خارج می‌کند مال صاحب کشتی است و آنچه که با غواصی خارج می‌شود، مال غواص است چنانچه صاحبش آن را رها کرده باشد.

(مسئله ۱۹۳۵) مشهور آن است که اگر قیمت لقطه کمتر از یک درهم باشد تملک آن به مجرد گرفتن جایز است و در آن تعریف و فحص از مالکش واجب نیست و اگر مالک آمد، چنانچه عین موجود باشد آن را به او برگرداند، اما اگر تلف شده باشد بدل بر عهده یابنده نمی‌باشد. اما قول مشهور خالی از اشکال نیست، چون آن طوری که قبلاً گذشت در وجوب اعلام و سایر احکام بین اینکه قیمت لقطه کمتر از یک درهم باشد یا بیشتر، فرقی نیست.

(مسئله ۱۹۳۶) قبلاً گذشت که بر یابنده، تعریف لقطه و فحص از مالک با وجود شرایط تعریف، واجب است و اگر بعد از تعریف مالک شناخته نشود و لقطه را هم در حرم پیدا کرده باشد، اظهر آن است که از جانب مالکش صدقه بدهد و حق تملک ندارد و چنانچه آن را در غیر حرم پیدا کند، بین امور سه گانه (تملک، صدقه، و نگه داشتن به صورت امانت) مخیر است.

(مسئله ۱۹۳۷) یابنده مخیر است بین اینکه عین یا قیمت لقطه را صدقه بدهد و ملاک در قیمت، قیمت مکان و زمان یافتن است.

(مسئله ۱۹۳۸) مقصود از درهم مقداری است که مساوی ۱۲/۶ نخود از نقره مسکوک باشد، پس ده درهم برابر است با پنج و یک چهارم ($۵\frac{۱}{۴}$) مثقال صیرفی.

(مسئله ۱۹۳۹) اگر مال پیدا شده طوری است که تعریف آن ممکن نباشد، مثل تولیدات کارخانجات که در زمان فعلی معمول است، یا از این جهت که مالک آن به شهرهای دوردست سفر کرده که دسترسی به آن ممکن نیست، یا اینکه یابنده آن از خطر تهمت بترسد، اظهر آن است که از جانب مالک صدقه بدهد و جایز نیست که آن را تملک کند.

(مسئله ۱۹۴۰) باید از هنگام پیدا کردن مال تا یک سال کامل بطور مرتب تعریف کند بطوری که سهل انگاری و وقت گذرانی بر آن صدق نکند و چنانچه فوراً تعریف نکند گناهکار است، اما وجوب تعریف از او ساقط نمی‌شود، بلکه مبادرت به تعریف بعد از این نیز واجب است تا اینکه از مالک مأیوس شود و هم چنین است اگر از هنگام پیدا کردن به تعریف مبادرت نماید اما بعد از شش ماه مثلاً ترک کند تا اینکه سال به پایان برسد، در این صورت اگر امید از شناخت مالک قطع

شود مشکلی نیست و گرنه بر اوست که فحص و تعریف را ادامه دهد و وقتی که مدت تعریف به پایان رسید، یابنده بین اینکه صدقه دهد یا برای مالک نگه دارد یا اینکه تملک نماید، مخیر است. (مسئله ۱۹۴۱) اگر یابنده از هنگام پیدا کردن به خاطر عذر به تعریف مبادرت نکند یا ادامه ندهد تا اینکه سال به پایان برسد، حکم همان است که قبلاً گذشت، البته با مایوس شدن از مالک بین امور سه گانه مخیر است.

(مسئله ۱۹۴۲) مباشرت یابنده بر تعریف واجب نیست، پس جایز است که در این کار بدون اجرت یا با اجرت نایب بگیرد و اقوی آن است که اجرت بر یابنده است نه بر مالک، اگرچه برداشتن آن به قصد نگهداری برای مالک باشد.

(مسئله ۱۹۴۳) اگر یک سال کامل تعریف کند (و صاحب آن پیدا نشود) قطعاً بین امور سه گانه قبلی مخیر است و در تخییر بین آنها ناامیدی قطعی از شناخت مالک شرط نیست.

(مسئله ۱۹۴۴) اگر یابنده می داند چنانچه بیشتر از یک سال تعریف کند به مالک دسترسی پیدا می کند، در این صورت اظهار لزوم تعریف است و تملک یا صدقه دادن جایز نیست.

(مسئله ۱۹۴۵) اگر لقطه از چیزهایی باشد که فاسد شدنی است، مانند سبزی، میوه و گوشت، در این صورت یابنده می تواند برای خودش قیمت و در آن هر طوری بخواهد تصرف کند و قیمت در ذمه او برای مالک باقی می ماند و احوط آن است که در صورت امکان، باید با اجازه حاکم شرع باشد، همان طوری که یابنده می تواند آن را به دیگری بفروشد و قیمت آن را برای مالک نگه دارد و احوط آن است که فروش نیز با اجازه حاکم شرع باشد، ولی تعریف از آن ساقط نمی شود، بلکه صفات آن را حفظ کند و با آن صفات تا یک سال کامل تعریف کند، پس اگر صاحبش پیدا شد بهای آن را به او می دهد و گرنه بعید نیست تخییر قبلی بر بهای آن جاری شود.

(مسئله ۱۹۴۶) اگر ملتقط (یابنده)، لقطه را گم کند و دیگری آن را پیدا نماید، بر او واجب است که آن را یک سال تعریف کند، چنانچه مالک پیدا شد آن را به مالک بدهد، ولی اگر مالک پیدا نشود بلکه ملتقط اول را پیدا کند، جایز است به او بدهد چنانچه مطمئن باشد که او به وظیفه خود عمل می کند، در این صورت بر ملتقط اول است که تا یک سال کامل تعریف کند اگرچه به ضمیمه تعریف ملتقط دوم، ولی اگر هیچ کدام را بعد از پایان سال پیدا نکرد، تخییر قبلی که عبارت از تملک یا صدقه دادن یا باقی گذاردن برای مالک است، جاری می باشد.

(مسئله ۱۹۴۷) استمرار تعریف در طول سال معتبر است و چنانچه تعریف به اعلان باشد هر سه روزیک بار تعریف کند کافی است، ولی اگر تعریف به چسباندن اعلامیه به دیوار و مانند آن باشد، نیاز به تکرار نیست چون مادامی که اعلامیه موجود است خودش اعلام است.

(مسئله ۱۹۴۸) تعریف باید در جایی باشد که لقطه پیدا شده است، چون احتمال دارد که مالک به آنجا برگردد و در غیر آن، مجزی نیست.

(مسئله ۱۹۴۹) اگر التقاط (پیدا کردن لقطه) در دشت‌ها و صحراها صورت بگیرد، چنانچه در آنجا مسافرانی باشند به آنها تعریف کند، ولی اگر از مسافر خالی باشد، احوط آن است که باید تعریف در جاهای نزدیک که گمان دارد مالک در آن جاها می‌باشد صورت بگیرد.

(مسئله ۱۹۵۰) اگر (لقطه) در راه عمومی یا در بازار یا در میدان شهر و مانند اینها پیدا شود، واجب است که تعریف در محل اجتماع مردم مانند بازار و محل اقامه جماعات و مجالس عمومی و مانند اینها که گمان می‌رود مالک در آنجاها باشد انجام بگیرد.

(مسئله ۱۹۵۱) اگر در خارج از شهر خودش چیزی را پیدا کند، جایز است که مسافرت نماید و برای تعریف شخص امینی را نایب بگیرد، ولی آوردن آن به شهر خودش جایز نیست.

(مسئله ۱۹۵۲) اگر در منزلگاه سفر، مالی را پیدا کند، جایز است که همراه مال سفر نماید، سپس در شهر مسافران اعلام نماید.

(مسئله ۱۹۵۳) اگر در شهر خود چیزی را بیابد، جایز است که مسافرت کند و برای تعریف نایب بگیرد.

(مسئله ۱۹۵۴) تعریف باید به گونه‌ای باشد که شنونده متوجه مال گمشده خود بشود، بنابراین اگر بگوید: چه کسی چیزی یا مالی گم کرده است، کفایت نمی‌کند، بلکه باید این طور بگوید: «کسی که طلا یا نقره یا ظرف و لباسش را گم کرده است»، و از گفتن تمام صفات آن خودداری نماید و خلاصه آنکه الفاظ تعریف نباید مانند تعریف تفصیلی یا مثل مجهول صد در صد باشد بلکه حد وسط آن دو و زمینه ساز رسیدن مالک به مال خویش باشد.

(مسئله ۱۹۵۵) اگر مقداری درهم یا دینار بیابد و بتواند صاحب آن را به سبب بعضی خصوصیتی که در آن است، مثل عدد خاص و زمان و مکان خاص بشناسد، تعریف واجب است چون در این صورت از چیزهایی نیست که علامت ندارد و تعریف در آن ساقط است.

(مسأله ۱۹۵۶) اگر کودک یا دیوانه چیزی را پیدا کند، واجب است که ولی او یا دیگری به مدت یک سال آن را تعریف کنند و بعد از تعریف - خواه از طرف ولی باشد یا از طرف دیگری - تخیر قبلی جاری است.

(مسأله ۱۹۵۷) اگر ملتقط، لقطه را بعد از تعریف کردن تملک نماید، سپس صاحب آن را بشناسد، چنانچه عین موجود باشد، مالک آن را می گیرد، ولی مالک حق ندارد ملتقط را به دادن بدل از مثل یا بها وادار نماید، همان طوری که ملتقط نمی تواند مالک را به گرفتن بدل عوض از عین وادار نماید، ولی اگر تلف شده باشد، مثل یا بهای آن را می گیرد.

(مسأله ۱۹۵۸) اگر ملتقط آن را صدقه بدهد سپس صاحب آن را بشناسد، در این صورت اگر به صدقه رضایت دهد اجر و ثواب صدقه مال اوست، اما اگر رضایت ندهد، ملتقط باید برای او مثل را در مثلی و قیمت را در قیمی بپردازد و اجر صدقه برای او خواهد بود، ولی مالک حق ندارد عین را از کسی که به او صدقه داده شده پس بگیرد چنانچه موجود باشد، نیز مثل یا قیمت را اگر تلف شده باشد.

(مسأله ۱۹۵۹) لقطه در دست ملتقط امانتی است که ضامن آن نیست مگر با تعدی و تفریط و بین مدت تعریف و آنچه که بعد از آن است فرقی نیست، البته اگر آن را بعد از تعریف تملک نماید یا صدقه دهد، اگر صاحبش بعد از رجوع رضایت ندهد به نحوی که گذشت ضامن است.

(مسأله ۱۹۶۰) اگر لقطه را به حاکم شرع بدهد، چنانچه حاکم شرع لقطه را قبول کرد، تعریف بر عهده اوست و گرنه بر عهده ملتقط است، منتهی قبول لقطه قبل از تعریف به عنوان ولایت برای حاکم شرع جایز نیست.

(مسأله ۱۹۶۱) اگر دو نفر عادل شهادت دهند که مالک لقطه فلان شخص است، چنانچه گواهی قبل از تملک باشد، دادن لقطه به او واجب است و تعریف هم ساقط می شود، خواه این گواهی قبل از تعریف یا همزمان با آن یا بعد از آن باشد، البته اگر گواهی بعد از تملک باشد، اقرب آن است که دادن آن به مالک واجب نیست، اگر چه احوط دادن به مالک است، چنانچه قبلاً نیز گذشت.

(مسأله ۱۹۶۲) اگر عین قبل از تعریف تلف شود، چنانچه مورد ضمان نباشد - به این صورت که تعدی و تفریط صورت نگرفته باشد - تعریف ساقط است، ولی اگر مورد ضمان باشد، تعریف

ساقط نیست، همچنین اگر تلف در اثنای تعریف باشد که در صورت اول تعریف ساقط و در صورت دوم کامل کردن تعریف واجب است، پس وقتی مالک را شناخت مثل یا قیمت را به او می‌دهد.

(مسئله ۱۹۶۳) اگر کسی ادعا کند که لقطه مال من است و بداند که راست می‌گوید، واجب است به او تحویل داده شود، همچنین اگر صفات آن را بیان کند و اطمینان بر راستگویی او پیدا شود، ولی مجرد بیان نمودن صفات آن، بلکه بوجود آمدن گمان نیز کفایت نمی‌کند، بلکه باید اطمینان حاصل شود.

(مسئله ۱۹۶۴) اگر مالک را بشناسد در حالی که برای لقطه رشد و افزایش متصل به وجود آمده باشد، در این صورت عین را با افزایش آن به او می‌دهد، خواه افزایش قبل از صدقه دادن بوجود آمده باشد یا بعد از آن.

(مسئله ۱۹۶۵) اگر لقطه افزایش منفصل داشته باشد، چنانچه آن افزایش قبل از تملک بوجود آمده باشد مال مالک است، ولی اگر بعد از تملک به وجود آمده باشد، بنابر اظهر مال ملتقط است. (مسئله ۱۹۶۶) اگر مالک را نشناسد و برای لقطه افزایشی بوجود آید، چنانچه افزایش متصل باشد، ملتقط به تبع تملک لقطه، آن را مالک می‌شود، ولی اگر افزایش منفصل باشد، اظهر آن است که آن را صدقه بدهد.

(مسئله ۱۹۶۷) اگر مالک را بشناسد اما رساندن لقطه به او یا وکیلش ممکن نباشد، چنانچه گرفتن اجازه تصرف از او ممکن باشد اگرچه برای صدقه دادن از جانب او یا آن را به خویشاوندان او بدهد و امثال اینها، باید این کار را انجام دهد و گرنه باید از جانب او صدقه بدهد.

(مسئله ۱۹۶۸) اگر ملتقط بمیرد، چنانچه بعد از تعریف و تملک باشد، مانند سایر املاک به وارث او منتقل می‌شود، ولی اگر بعد از تعریف و قبل از تملک مرده باشد، بعید نیست که وارث در تخییر بین امور سه گانه‌ای که قبلاً بیان گردید جای او را بگیرد، ولی اگر ملتقط قبل از تعریف یا در بین آن بمیرد، بعید نیست که وارث جای او را در کامل کردن تعریف بگیرد، بنابراین چنانچه تعریف تمام شود، وارث بین امور سه گانه مخیر است، اگرچه احوط و سزاوارتر در این فرض آن است که از جانب او صدقه بدهد، چنانچه از دسترسی به مالک مأیوس باشد.

(مسئله ۱۹۶۹) اگر مالی را در صندوق خودش بیابد و نداند که آن، مال او یا مال دیگری

است، چنانچه کسی جز او دست به صندوق نمی‌زند، آن مال، مال او است، ولی اگر کسی دیگری دست به صندوق می‌زند، چنانچه ممکن باشد آن مال را در حضور او تعریف کند و در صورتی که آن را شناخت به او بدهد، اما اگر آن را منکر شد، مال خودش می‌شود، ولی اگر به آن جاهل باشد، بعید نیست به قرعه رجوع شود مثل سایر مواردی که مال بین دو مالک مردّد است و این در صورتی است که آن شخص منحصر به فرد باشد، اما اگر محصور نباشد، بعید نیست که وظیفه از اوّل رجوع به قرعه باشد نه به تعریف و در این صورت چنانچه قرعه به نام دیگری در بیاید، در پی او بگردد تا او را بشناسد و بعد از مایوس شدن از جانب او صدقه بدهد.

(مسأله ۱۹۷۰) اگر مالی را در خانه خود بیابد و نداند که آن، مال اوست یا مال دیگری، چنانچه کسی جز او وارد خانه نمی‌شود یا کم وارد می‌شود، آن مال، مال اوست، ولی اگر زیاد رفت و آمد می‌شود، مثل مهمانخانه و مانند آن حکم لقطه بر آن جاری می‌شود.

(مسأله ۱۹۷۱) اگر نعلین یا عبای انسان با عبا و نعلین دیگری عوض شود، چنانچه بداند کسی که آن را عوض کرده از روی عمد بوده، می‌تواند بدل آن را از باب تقاص و تلافی بگیرد و چنانچه قیمت آن بیشتر از مال خودش باشد، اضافه را صدقه می‌دهد، چنانچه رساندن آن به مالک ممکن نباشد، اما اگر نداند که او عمداً این کار را کرده، چنانچه بداند که در آن به تصرف راضی است، جایز است که در آن تصرف کند و گرنه حکم مال مجهول المالک بر آن جاری است. بنابراین در پی مالک می‌گردد و چنانچه از او مایوس شد، آن را صدقه بدهد اگر چه احوط آن است که آن را عوض مال خودش بگیرد سپس آن را از جانب صاحبش صدقه بدهد.

احکام غصب

غصب که با مسلط شدن بر مال غیر، از روی ظلم و در اختیار گرفتن و تصرف در آن، تحقق پیدا می‌کند عقلاً و شرعاً حرام است. در غصب بین مال منقول و غیر منقول و بین اعیان و منافع فرقی نیست. بنابراین چنانچه بر تمام مال از روی دشمنی بطور مستقل تسلط پیدا کند، همه را ضامن می‌باشد، اما اگر بر قسمتی از روی دشمنی مسلط گردد، آن قسمت را ضامن است، مثلاً اگر با زور در خانه با مالک ساکن شود نصف را ضامن است اگر نسبت بین شان مساوی باشد، ولی اگر نسبت متفاوت باشد، به همان نسبت ضامن می‌باشد، هم چنین ضامن منفعت است، چنانچه استفاده شده باشد، نیز اگر در دست او از بین برود و اگر حیوان باردار را غصب نماید، ضامن بچه در شکم او نیز می‌باشد.

(مسئله ۱۹۷۲) اگر کسی مالک را از بستن حیوان رها شده باز دارد و حیوان فرار کند، یا از نشستن روی فرش خودش منع کند بعد آن فرش به سرقت برود، یا از ورود به خانه، یا از فروش کالایش بازدارد، در صورتی که اتلاف به او مستند باشد، ضامن است و گرنه ضامن نیست.

(مسئله ۱۹۷۳) اگر کسی مال غصبی را از غاصب غصب کند، مالک مخیر است از هر که بخواهد بگیرد، چنانچه به غاصب اولی رجوع کند، او به دومی رجوع می‌کند و اگر به غاصب دومی رجوع کرد، او نمی‌تواند به اولی رجوع نماید.

(مسئله ۱۹۷۴) اگر کسی بر شخصی آزاد مسلط گشته، او را زندانی کند سپس در نزد او تلف شود، ضامن عین و منفعت او بر شخص مسلط شونده نیست اگر چه شخص آزاد کودک نابالغ باشد مگر اینکه تلف مستند به او باشد.

(مسئله ۱۹۷۵) اگر انسان آزاد را از کارش باز دارد ضامن نیست، مگر اینکه انسان آزاد برای دیگری اجیر خاص باشد، که ضامن کسی است که او را اجیر کرده است و چنانچه اجیر خود او

باشد، اجرتش به گردن او می‌آید. هم چنین اگر شخص آزاد را بکار بگیرد، باید اجرت کار او را بدهد.

(مسأله ۱۹۷۶) اگر طناب را از بنده دیوانه یا اسب بردارد، ضامن جنایت آن دو خواهد بود و این حکم در مورد هر حیوانی نیز که بر غیر خود جنایت کند، جاری است، بنابراین صاحب حیوان در صورت تفریط، ضامن جنایت آن خواهد بود.

(مسأله ۱۹۷۷) اگر دیوار خانه همسایه در حال خراب شدن باشد و بر روی انسان یا حیوانی بریزد، صاحب خانه چنانچه خرابی خانه را بداند و در صدد اصلاح آن بر نیاید، یا خراب کند و رها نماید تا کلاً خراب شود و بر چیزی اصابت کند و آن را از بین ببرد، ضامن است. همچنین اگر دیوار در راه عمومی باشد، صاحب دیوار ضامن تلفی می‌باشد که ناشی از خراب شدن دیوار است چنانچه به کندن یا اصلاح آن اقدام نکند و ضامن صاحب دیوار در هر دو صورت مشروط است به اینکه تلف شده اگر انسان باشد حقیقت را نداند و اگر اموال باشد مالک، حقیقت را نداند، بنابراین اگر شخصی زیر دیواری که در حال فرو ریختن است توقف کند، یا حیوان خود را در آنجا ببندد، با اینکه آن را می‌داند و بعد دیوار خراب شود و انسان یا حیوان تلف شود، در این صورت صاحب دیوار ضامن نیست.

(مسأله ۱۹۷۸) ضامن در مال خود انسان است نه بر عاقله.

(مسأله ۱۹۷۹) اگر یکی در را باز کند و دیگری کالا را بدزدد، دزد ضامن است.

(مسأله ۱۹۸۰) اگر آتشی را برافروزد که اقتضای سرایت به مال دیگری داشته باشد، چنانچه سرایت کند ضامن است، ولی اگر اقتضای سرایت ندارد، اما اتفاقاً توسط باد یا غیر آن سرایت کند، در این صورت ضامن نیست.

(مسأله ۱۹۸۱) اگر مسلمان، شراب یا خوک کافر ذمی را که پنهان است تلف کند، قیمت آن را ضامن می‌باشد، ولی اگر مسلمان شراب یا خوک را بعد از آن که بر آنها مسلط شود، برای هدفی صحیحی نگهداری کند، چنانچه کسی آنها را تلف نماید، ضامن بعید است.

(مسأله ۱۹۸۲) واجب است مال غضبی را برگرداند و چنانچه معیوب شود ضامن تفاوت قیمت است، و اگر ردّ ممکن نباشد، مثل آن را ضامن است و در صورت قیمی، قیمت روز غضب را ضامن است و احتیاط مستحب آن است که اگر قیمت از روز غضب تا روز ادا اختلاف داشته

باشد، مصالحه نمایند.

(مسئله ۱۹۸۳) اگر مثل در مثلی نایاب شود، ضامن قیمت روز ادا است.

(مسئله ۱۹۸۴) اگر قیمت بازار افزایش، سپس کاهش یابد، ضامن آن نیست، ولی اگر صفت، اضافه سپس کم شود، مثل اینکه حیوان لاغری را غصب کند سپس چاق و مجدداً لاغر شود، غاصب، آن زیادی را که در نزد او به وجود آمده ضامن است، ولی اگر صفتی به وجود آید که قیمت ندارد، ضامن آن نیست.

(مسئله ۱۹۸۵) اگر قیمت مال غصبی بخاطر نقصی که دیه دارد اضافه شود دیه جنایت بر او می‌باشد، اگر عین زیاد شود چه زیادی حکمی یا عینی باشد، زیاده، مال مالک است اگر چه مستند به فعل غاصب باشد. اگر اضافه بوجود آمده ملک غاصب باشد، مثل اینکه در زمین غصبی درختی را بکار در این صورت، درخت مال غاصب است. ولی چنانچه زمین ناقص شود، تفاوت نقصان قیمت زمین بر عهده غاصب است، اما غاصب حق ندارد به تفاوت نقصان عین خود به مالک رجوع کند.

(مسئله ۱۹۸۶) اگر مال غصبی را با جنس خودش مخلوط کند، چنانچه به مقدار مساوی مخلوط شود به همان مقدار با مالک شریک است، ولی اگر به بهتر یا پایین تر از آن مخلوط گردد، در مقدار مالیت آن شریک است و مالک حق دارد بدل مال خود را از غاصب مطالبه نماید.

(مسئله ۱۹۸۷) اگر چیزی را بخرد و نداند که غصبی است، قیمت و آنچه را که به مالک به عنوان غرامت داده از غاصب می‌گیرد، ولی اگر غصبی بودن را بداند، نمی‌تواند آنچه را به مالک به عنوان غرامت داده از غاصب بگیرد.

(مسئله ۱۹۸۸) اگر زمینی را غصب کند و در آن زراعت نماید، زراعت مال غاصب است، ولی باید اجرت زمین را به مالک بدهد و در مقدار قیمت اجرت زمین در صورتی که شاهدی نباشد، قول غاصب با قسم مورد قبول است.

(مسئله ۱۹۸۹) مالک عین غصبی می‌تواند مال خود را اگر چه با زور از غاصب پس بگیرد و اگر گرفتن حق با مراجعه به حاکم جور منحصر شود جایز است، ولی نمی‌تواند آنچه را در راه بدست آوردن حق خود مصرف کرده از غاصب مطالبه نماید.

(مسئله ۱۹۹۰) اگر بدهکار از ادای دین، خوددرای کند و طلب کار در راه بدست آوردن آن

مالی را صرف نماید، نمی تواند آن مال را از بدهکار بگیرد، مگر اینکه در ضمن عقد لازمی آن را شرط کرده باشد.

(مسأله ۱۹۹۱) اگر مال غاصب در دست مالک بیفتد، می تواند آن را از باب تقاص بگیرد و به اذن حاکم شرع نیاز ندارد، هم چنان که با تعدّر حاکم نیاز به اذن ندارد.

(مسأله ۱۹۹۲) در مالی که از غاصب به عنوان تقاص گرفته می شود، فرقی نیست بین اینکه از جنس مغضوب باشد یا نباشد، نیز فرقی نیست که به صورت امانت نزد او باشد یا غیر آن.

(مسأله ۱۹۹۳) اگر قیمت مال غاصب بیشتر از مال مالک باشد، مقداری را که به اندازه مال خودش است بگیرد و بعید نیست که بتواند همه مال غاصب را بفروشد و طلب خود را از قیمت آن بردارد و احوط آن است که این کار را با اجازه حاکم شرع انجام دهد، و باقیمانده قیمت را به غاصب برگرداند.

(مسأله ۱۹۹۴) اگر مالک، غاصب را قسم بدهد و او هم قسم بخورد که مال غصبی نیست، تقاص جایز نمی باشد.

احکام احیای موات

موات: زمین رها شده‌ای است که نفع یا استفاده‌ای از آن برده نمی‌شود، زیرا قابلیت برای احیا ندارد یا عامل و انگیزه‌ای برای احیای آن وجود ندارد، یا مانعی در برابر احیای آن موجود است، مانند نداشتن آب یا تسلط آبها یا ماسه‌ها یا سنگها یا شوره زار بر آن یا امثال اینها.

(مسأله ۱۹۹۵) موات بر دو قسم است:

۱- موات اصلی: اصلاً به دست بشر یا بصورت طبیعی حیات بر آن عارض نشده است، مانند بیشتر صحراها و بادیه‌ها و دامنه کوهها و امثال اینها.

۲- موات عارضی: زمینی است که خرابی و موات بودن بعد از حیات و آباد بودنش بر آن عارض گردد، مانند زمینی که اهل آن از بین رفته باشند.

(مسأله ۱۹۹۶) هر کس بخواهد، می‌تواند زمین موات اصلی را احیا نماید و با این کار بنابر اظهر حقی نسبت به زمین پیدا می‌کند نه اینکه مالک آن بشود، چون زمین در واقع ملک امام علیه السلام می‌باشد.

(مسأله ۱۹۹۷) موات عارضی بر چند قسم است:

اول: زمینی که مالک ندارد مانند زمینهای قدیمی و کهنه ورها شده و روستاها و بلاد مخروبه و قناتهای از بین رفته‌ای که مال امت‌های گذشته بوده که فعلاً نه کسی و نه اسم و اثری از آنها باقی مانده، یا به گروهی نسبت داده می‌شود که فقط از نظر اسم شناخته می‌شوند.

حکم این گونه زمین حکم موات اصلی است و بر آن حکم مجهول المالک جاری نمی‌شود.

دوم: زمینی که مالک آن مجهول است؛ شخص می‌تواند به احیای این نوع زمین بپردازد. اما خرابی موجب نمی‌شود که از ملک مالک [قبلی] خارج شود، بنابراین با این زمینها مثل زمینی که مالک آن مجهول است معامله می‌شود، پس فحوص از مالک واجب می‌باشد و بعد از مایوس شدن

از دسترسی به مالک به حاکم شرع مراجعه می‌کند و اگر آن را از حاکم شرع بخرد چنانچه مصلحت در خرید باشد، قیمت آن را از طرف صاحبش صرفاً فقرا بکند، یا آن را به اجرت معین اجاره کند، یا برای آن اجرت المثل قرار دهد و اجرت بر فقرا صرف شود، این در صورتی است که نداند مالک زمین از آن اعراض کرده وگرنه تملک و احیای آن بدون احتیاج به اذن جایز است، در هر صورت اقرب قول اول است، بنابراین فرقی بین این قسم و قسم اول در این حکم نمی‌باشد. البته بنا بر قول دوم چنانچه مالک از آن اعراض کرده باشد، جایز است هر کسی آن را احیا کند، ولی اگر اعراض نکرده و به صورت موات باقی گذاشته یا به همین صورت از علف آن استفاده می‌برد یا چراگاه چهارپایان و گوسفندان قرار دهد یا قصد احیای آن را داشته ولی تا وقت مناسب به تأخیر انداخته یا وسایل احیا و امثال اینها وجود نداشته، در تمام این حالات جایز نیست که کسی آن را احیا کند و بدون اجازه مالک در آن تصرف نماید، بلکه مطلقاً تصرف جایز نیست مگر اینکه حاکم شرع مفسده‌ای در معطل گذاشتن آن ببیند.

سوّم: زمینی که مالک آن معلوم است؛ اگر شخص بداند که معطل گذاشتن زمین از جهت عدم توجه به آن باشد چون فعلاً نیازی به آن ندارد نه اینکه از آن اعراض کرده باشد، بنابراینکه ظاهراً احیای آن می‌آورد نه ملکیت، پس تصرف در آن بعد از برطرف شدن حیات و خرابی جایز می‌باشد، خلاصه احیاکننده نتیجه کار خود را مالک است نه خود زمین را.

(مسأله ۱۹۹۸) همان طوری که احیای شهرهای قدیمی و مخروبه و روستاهای ویران که اهل آنها از بین رفته اند جایز است، بدست آوردن موادّ و اجزای باقیمانده آن از قبیل چوب، سنگ، آجر و امثال آن نیز جایز می‌باشد و اگر کسی آنها را به قصد تملک جمع آوری نماید، مالک می‌شود.

(مسأله ۱۹۹۹) زمین‌های موقوفه که بر آنها موات و خرابی عارض گردیده بر چند قسم می‌باشند:

- ۱- کیفیت وقف اصلاً معلوم نباشد که وقف خاص است یا عام، وقف بر جهات است یا بر اقوام.
- ۲- معلوم باشد که وقف بر اقوام است ولی از آنها اثری باقی نمانده یا بر گروهی وقف شده که فقط قسمی از آنها باقی مانده است.

۳- معلوم باشد که بر جهتی از جهات وقف شده، اما آن جهت مسجد خاص یا مدرسه خاص یا زیارتگاه و مقبره خاص است، جهت مورد وقف از نظر عین و وصف مجهول باشد و نداند.

۴- معلوم باشد که آن وقف بر اشخاص است اما آنها شناخته شده نیستند، مثل اینکه اگر بدانند مالک، آن زمین را بر ذریه و نسل خود وقف کرده و می‌داند که آنها فعلاً وجود دارند اما آنها شناخته شده نیستند.

۵- معلوم باشد که بر جهت معین یا اشخاص معین وقف شده است.

۶- اجمالاً معلوم باشد که مالک زمین، آنرا وقف کرده، اما نمی‌داند که برای چه جهتی وقف کرده، مثل این که نمی‌داند آن را بر مدرسه خود که معین است وقف نموده یا بر ذریه خود که معلوم هستند وقف کرده است و راه شرعی برای اثبات وقف آن بر یکی از این دو امر نیز نباشد.

اما قسم اول و دوم: ظاهر آن است که آن دو از انفال است و احیای آن دو قسم شرعاً مانعی ندارد، بنابراین حال آنها از این جهت حال سایر زمینهای موات است.

اما قسم سوم و چهارم: اقوی آن است که امر آن به حاکم شرع مربوط است، پس تصرف در آن بدون اذن حاکم شرع جایز نیست، بنابراین اگر کسی به احیا و آبادانی آن با کشت یا مانند آن اقدام کند، باید به حاکم شرع مراجعه نماید و زمین را از او به صورت مزارعه یا اجاره بگیرد، یا از او بخرد سهم وقف را در صورت اول و قیمت آن را در صورت دوم در راه خیر با مراعات اقرب فالاقرب به مصرف برساند.

اما قسم پنجم: کسی که آن را احیا و آباد کرده واجب است اجرت مثل را در جهت معین به مصرف برساند چنانچه وقف بر جهت معین باشد و اجرت را به موقوف علیهم بدهد اگر وقف بر آنها باشد و واجب است که تصرف با اجازه متولی [سرپرست] یا موقوف علیهم صورت گیرد.

اما قسم ششم: کسی که به آبادانی و احیای آن می‌پردازد، واجب است اجرت مثل را با اجازه ذریه در جهت معین به مصرف برساند، همچنین واجب است برای تصرف در آن از ذریه یا از متولی - اگر باشد - اذن بگیرد و گرنه از حاکم شرع یا وکیل او اذن بگیرد و اگر ذریه مصرف آن را در این جهت اجازه ندهد، برای تعیین موقوف علیه قرعه بیاندازد چنان که بعداً می‌آید.

(مسأله ۲۰۰۰) حریم زمین موات بعد از احیا تابع زمین آن است و حریم هر چیزی مقداری است که استفاده از آن چیز به آن بستگی داشته باشد و جایز نیست کسی این مقدار را بدون

رضایت صاحبش احیا نماید.

(مسأله ۲۰۰۱) حریم خانه عبارت است از راه دخول و خروج در طرفی که در به آن سو باز می شود و جای ریختن خاک، خاکستر، جای ریختن آب، انداختن برف آن و امثال اینها، همان گونه که در روستاها غالباً این گونه است. اما در شهرها - خصوصاً در زمان حاضر - جمع آوری خاک به وجود مکانی برای آن توقف ندارد، اما خاکستر فعلاً وجود ندارد، و آب و برف آن بر وجود محل مخصوصی در روی زمین توقف ندارند.

(مسأله ۲۰۰۲) حریم دیوار باغ و مانند آن به اندازه جای انداختن خاک و وسایل و گل و گچ است چنانچه به بازسازی و ساختن احتیاج داشته باشد.

(مسأله ۲۰۰۳) حریم نهر به مقداری است که خاک و گل آن در وقتی اصلاح و لایروبی انداخته می شود و راه عبور در دو طرف نهر جهت مواظبت از آن در صورتی که به آن نیاز باشد و گرنه حریم به حساب نمی آید و این امر با اختلاف زمان فرق می کند.

(مسأله ۲۰۰۴) حریم چاه جای ایستادن فرد آبکش است اگر در آوردن آب با دست انجام گیرد، و جای رفت و آمد حیوان و چرخ آب و جایی که آب در آنجا برای زراعت یا مانند آن جمع می شود، و محل ریزش آب و محل انداختن چیزی که از چاه خارج می گردد از قبیل گل در صورت نیاز و توقف به آن.

(مسأله ۲۰۰۵) حریم چشمه مقداری است که استفاده از چشمه به آن نیاز دارد.

(مسأله ۲۰۰۶) حریم روستا مقداری است که روستا در حفظ مصالح خود و مصالح اهل خود به آن نیاز دارد، از قبیل جای جمع شدن خاک و زباله، محل تجمع اهالی روستا جهت مصالح خودشان و آبراهه آن و راههایی که از آن شروع و به آن ختم می گردد و محل دفن مرده ها، چراگاه حیوانات، محل جمع آوری هیزم و امثال اینها به مقدار نیاز اهل روستا که به اختلاف زمانها فرق می کند، مثلاً در زمان مابه مکان جمع آوری هیزم نیازی نیست، پس در صورت عدم نیاز، این موارد از حریم روستا خارج است.

(مسأله ۲۰۰۷) حریم کشتزار مقداری است که استفاده از کشتزار به آن متوقف باشد، مانند راه ورود و خروج، محل جمع آوری محصول، آغل حیوانات، محل جمع آوری کود و امثال اینها، البته تمام اینها به اندازه نیاز است.

(مسئله ۲۰۰۸) زمین هایی که به قبائل عرب و عجم و غیر آنها نسبت داده می شود [مانند عشایر] مثلاً به جهت مجاورت با خانه های آنها، در حالیکه به احیا تملک نکرده اند، از مباحات اصلی هستند و نمی توانند دیگران را از استفاده کردن از آنها منع کنند، و حق گرفتن اجرت نیز ندارند، و اگر برای رفع نزاع بین خودشان تقسیم کنند، تقسیم صحیح نیست، و هر کس می تواند در سهم دیگری تصرف کند، البته اگر برای چراندن حیوان یا مانند آن نیاز به تقسیم داشته باشند در این صورت از حریم املاک آنها به حساب آمده، و مزاحمت دیگران جایز نیست.

(مسئله ۲۰۰۹) برای چاه حریم دیگری وجود دارد که مربوط به مقدار فاصله بین دو چاه می شود که فاصله مذکور باید به اندازه باشد که به همدیگر ضرر نداشته باشد.

(مسئله ۲۰۱۰) حریم دیگر چشمه و قنات: فاصله بین دو چشمه و قنات در زمین سخت پانصد ذراع و در زمین سست هزار ذراع باید باشد، و لکن این مقدار فاصله به صورت غالب است، و ملاک این است که ضرر به چشمه و قنات نرسد چه فاصله به همین مقدار یا کمتر یا بیشتر باشد، مگر اینکه صاحب قنات اجازه دهد، و فرقی ندارد که قنات را در زمین موات، یا در ملک خودش احداث کند، و همین حکم در چاهها و نهرها نیز جاری است.

(مسئله ۲۰۱۱) احیا و آباد کردن زمین موات که در اطراف قنات و چاه قرار دارد، جایز است به شرط اینکه احیا در مقداری که استفاده از قنات و چاه به آن توقف دارد نباشد، اما اعتبار فاصله ای که در مورد قنات ذکر شد، فقط در صورتی است که قنات یا چاه دیگری احداث شود.

(مسئله ۲۰۱۲) اگر زمین موات از حریم زمین آباد و تابعش نباشد، هر کس بخواهد می تواند آن را احیا کند اگرچه در نزدیکی زمین آباد قرار داشته باشد و صاحب زمین آباد در احیای آن حق اولویت ندارد.

(مسئله ۲۰۱۳) ظاهر آن است که حریم املاک، ملک و حق برای صاحبان آنها به حساب نمی آید، چه حریم قنات یا چاه یا روستا یا باغ یا خانه یا نهر یا غیر اینها باشد، ولی برای دیگران هم جایز نیست که در حریم مزاحم آنها شوند.

(مسئله ۲۰۱۴) برای املاکی که در مجاورت هم قرار دارند، حریمی نمی باشد، مثل اینکه دو مالک همسایه، دیواری را در بین ایجاد کنند. همچنین اگر یکی از آنها در آخر ملکش دیواری بسازد، برای او حریمی در ملک دیگری نیست، چنان که در شهرها این گونه است.

(مسأله ۲۰۱۵) مالک هر طور که بخواهد می‌تواند در ملکش تصرف کند مادامی که مستلزم ضرر به همسایه‌اش نباشد و گرنه جایز نیست، مثل اینکه در ملک خود به گونه‌ای تصرف کند که موجب شود دیوار خانه همسایه مثلاً ترک بردارد، یا آب را در ملک خود حبس کند به گونه‌ای که رطوبت آن به ساختمان همسایه سرایت نماید، یا چاه مستراح و چاه فاضلاب را به نزدیکی چاه همسایه احداث کند و موجب آلوده شدن آب آن گردد، یا چاهی در نزدیکی چاه همسایه حفر کند که موجب کمبود آب آن بشود و ظاهراً فرقی ندارد نقص مستند به این باشد که چاه دوّم آب چاه اوّل را جذب کند یا چاه دوّم از چاه اوّل عمیق‌تر باشد، البته مانعی از بلند کردن ساختمان وجود ندارد اگرچه مانع استفاده از آفتاب یا هوا گردد.

(مسأله ۲۰۱۶) اگر تصرف مالک در ملکش موجب ضرر قابل توجهی به همسایه‌اش گردد، که مثل این ضرر میان همسایه‌ها متعارف نباشد، تصرف در آن جایز نیست و چنانچه تصرف نمود واجب است آن ضرر را جبران نماید و این در صورتی است که با ترک تصرف ضرری متوجه خود مالک نگردد، ولی اگر ضرر وارد شده بر مالک کمتر از ضرر وارد شده بر همسایه نباشد، اقرب جواز تصرف است اگرچه احوط ترک آن است، همان طوری که اگر ضرری بر همسایه‌اش وارد شود، چنانچه ضرر عرفاً مستند به او باشد ضامن است، مثلاً اگر چاه فاضلاب را در خانه‌اش حفر کند که به چاه همسایه ضرر بریزد، واجب است آن را پُر نماید، مگر اینکه بر مالک ضرر وارد شود که در این صورت پرکردن آن واجب نیست، البته اگر چاه آب را بعد از چاه فاضلاب حفر کرده باشد، این حکم جاری نیست.

(مسأله ۲۰۱۷) اگر مؤمنی به زمینی که به صورت طبیعی آباد است از دیگران پیشی گیرد، سزاوارتر به آن است، مثل اینکه زمین دارای درخت و قابل استفاده باشد. سبقت گرفتن با استیلا و تسلط بر زمین و در اختیارگرفتن آن و خارج شدن زمین از امکان استیلائی دیگران تحقق پیدا می‌کند.

(مسأله ۲۰۱۸) در روایات رعایت حق همسایه و حسن معاشرت با آنها تشویق و آزار رساندن به آنها حرام شمرده شده است، در بعضی از روایات آمده است که: همسایه مانند خود (انسان) است و احترام همسایه بر همسایه مانند حرمت مادر او است. در بعضی روایات دیگر آمده: که حسن همجواری روزی را زیاد، خانه‌ها را آباد و عمرها را طولانی می‌کند.

در دسته سوم از روایات آمده: کسی که آزارش را از همسایه باز دارد خداوند لغزش او را در روز قیامت می‌بخشد. در دسته چهارم از روایات آمده: از ما نیست کسی که نسبت به همسایه‌اش حسن همجواری ندارد.

(مسئله ۲۰۱۹) مستحب است در صورت نیاز همسایه، برای گذاشتن چوب روی دیوار اذن بدهد و چنانچه اذن داد، می‌تواند قبل از ساختمان بر آن و همچنین بعد از ساختمان از تصمیم خود برگردد چنانچه برداشتن چوب ضرر نزند و گرنه ظاهراً برداشتن جایز نیست.

(مسئله ۲۰۲۰) اگر دو نفر دیواری را ادعا کنند که در اختیار هیچ کدام نیست، دیوار مال کسی است که قسم بخورد و اگر هر دو قسم بخورند مال هر دو است، اما اگر هر دو سکوت نمایند نوبت به قرعه می‌رسد، ولی اگر دیوار به ساختمان یکی متصل باشد، مال اوست چنانچه قسم بخورد.

(مسئله ۲۰۲۱) اگر مالک طبقه بالا با مالک طبقه پایین اختلاف کنند، قول مالک طبقه پایین در دیوارخانه و قول مالک طبقه بالا در سقف و دیوار اتاق و پلکان مورد قبول است و انباری زیر پله، بعید نیست که مال مالک طبقه پایین باشد و راه پله مال هر دو است و بقیه مال پایینی است.

(مسئله ۲۰۲۲) برای همسایه جایز است که شاخه‌های درخت همسایه را از ملکش برگرداند، اما اگر برگرداندن آن ممکن نباشد، با اذن مالک، آن را قطع بکند و چنانچه مالک اذن ندهد، حاکم او را بر این کار مجبور می‌کند.

(مسئله ۲۰۲۳) اگر کسی که سوار حیوان است با کسی که افسار آن در دست او است یا مالک طبقه پایین با همسایه در مورد اتاقی که درب آن به سمت همسایه باز می‌شود اختلاف کنند، قول سوار و مالک طبقه پایین با قسم خوردن مقدم است، چنانچه بینه در بین نباشد.

(مسئله ۲۰۲۴) در تملک زمین موات معتبر است که دیگری آن را تحجیر [سنگ چینی] نکرده باشد، ولی اگر کسی زمین موات را تحجیر کرده، چنانچه دیگری بخواهد بدون اذن او آن را احیا کند، برای او حقی در آن زمین ایجاد نمی‌شود. تحجیر به هر چیزی که به اراده احیا دلالت کند، از قبیل گذاشتن سنگ در اطراف زمین، کندن چاه، حفر کردن چاهی از چاههای قنات کهنه و مخروبه تحقق می‌یابد، که نسبت به بقیه چاههای قنات تحجیر است بلکه نسبت به زمین‌های موتائی که بعد از جریان آب از آب آن چاهها آبیاری می‌شود نیز تحجیر است و جایز نیست که دیگری آن را احیا کند، خلاصه تحجیر فقط موجب حق اولویت است، چنانچه مقدمه برای احیا

و شروع در آن باشد نه بطور مطلق.

(مسأله ۲۰۲۵) اگر چاهی را در زمین موات اصلی جهت احداث قنات، حفر کند، ظاهراً نسبت به اصل قنات و نسبت به زمینهایی که آب قنات بعد از کامل شدن به آنها می‌رسد، تحجیر صدق می‌کند و برای دیگری احیای آن زمینها جایز نیست.

(مسأله ۲۰۲۶) تحجیر سبب حق اولویت است و ملک آور نمی‌باشد، اما با وجود این منتقل کردن حق به دیگری به بیع و غیر آن بوسیله منتقل کردن متعلق آن مانعی ندارد.

(مسأله ۲۰۲۷) وقتی تحجیر مانع احیای دیگران می‌شود که تحجیر کننده بتواند به آبادانی و احیای آن اقدام کند، ولی اگر بخاطر مانعی مانند فقر یا ناتوانی از آماده نمودن اسباب احیا، نتواند احیا کند، جایز است که دیگری آن را احیا کند. اگر شخص قدرت بر احیا داشته باشد ولی هدف او از تحجیر استیلا و سیطره بر محلّ سنگ چینی شده باشد بدون اینکه فعلاً قصد احیای آن را داشته باشد، در این صورت تحجیر موجب حق اولویت نبوده، مانع از احیای دیگری نمی‌شود.

(مسأله ۲۰۲۸) اگر بیش از آن مقداری که می‌تواند احیا کند، تحجیر نماید، تحجیر نسبت به مقدار اضافه اثر ندارد.

(مسأله ۲۰۲۹) اگر کسی که توانایی احیا ندارد، زمین موات را تحجیر کند، حقی برای او ایجاد نمی‌شود تا بتواند آن را به دیگری به صلح یا هبه یا بیع و مانند اینها منتقل کند.

(مسأله ۲۰۳۰) در تحجیر مباشرت معتبر نیست، بلکه انسان می‌تواند برای آن وکیل و اجیر بگیرد و حقی که به سبب کار وکیل و اجیر بوجود می‌آید برای موکل و مستأجر است نه برای وکیل و اجیر.

(مسأله ۲۰۳۱) اگر شخصی تحجیر را به نیابت از دیگری انجام دهد سپس او نیابت را اجازه دهد، حقی برای منوب عنه ثابت نمی‌شود.

(مسأله ۲۰۳۲) اگر آثار تحجیر بخاطر کوتاهی تحجیر کننده از بین برود جایز است که دیگری آن را احیا کند، ولی اگر بخاطر اهمال و سهل انگاری او نباشد بلکه بدون اختیار او بوده، مثل اینکه طوفان یا مانند آن آثار تحجیر را از بین برده باشد، در این صورت حق او از بین نمی‌رود.

(مسأله ۲۰۳۳) لازم است تحجیر کننده بعد از تحجیر به آباد کردن و احیا مشغول گردد و چنانچه اهمال نماید و احیا را ترک کند تا اینکه مدتی طول بکشد، دیگری می‌تواند آن را احیا

کند، اما احوط آن است که در این باره به حاکم شرع یا وکیل او مراجعه کند و او تحجیرکننده را به یکی از دو کار وادار می‌کند که یا باید احیا کند یا دست از آن بردارد، البته اگر عذر موجهی را ارائه دهد، مثل اینکه وسایل احیا وجود نداشته باشد، به مقدار برطرف شدن عذر مهلت داده می‌شود و چنانچه بعد از برطرف شدن عذر به آباد کردن احیا مشغول نشود، حق او از بین می‌رود و دیگری می‌تواند آن را احیا نماید، ولی اگر حاکم شرع نباشد، ظاهراً حق تحجیرکننده ساقط است، چنانچه به مقداری اهمال کند که از نظر عرف تعطیل آن به حساب آید و احوط و سزاوارتر آن است که حق او را تا سه سال مراعات نماید.

(مسأله ۲۰۳۴) ظاهراً در ثبوت حق به سبب احیاء، قصد ایجاد حق معتبر نمی‌باشد، بلکه قصد احیا [در صورتی که احیا انجام بگیرد] در ایجاد حق کافی است، بنابراین اگر چاهی را در بیابان به قصد اینکه نیازش برآورده شود حفر کند، او (از همه) به آن سزاوارتر است و چنانچه از آن اعراض کند، برای همه مباح است.

(مسأله ۲۰۳۵) در صدق احیای موات، لازم است به مقداری در آن کار شود که یکی از عنوانهای آبادانی مانند خانه، باغ، کشتزار، آغل، چاه، قنات و نهر و امثال اینها، بر آن صدق کند و به همین جهت آنچه در احیا معتبر است با توجه به موارد احیا فرق می‌کند، بنابراین آنچه در احیای باغ و مزرعه و امثال آنها معتبر است غیر آن چیزی است که در احیای خانه معتبر می‌باشد، پس وجود حق تابع صدق یکی از این عناوین است و با شک در وجود حق، حکم به عدم ثبوت حق می‌شود.

(مسأله ۲۰۳۶) اظهر آن است که اگر مالک از ملک خود اعراض کند مانند مباح اصلی خواهد بود و هر فردی می‌تواند آن را بگیرد و مالک بشود.

احکام مشترکات

مراد از مشترکات، راهها، خیابانها، مساجد، مدارس، خانها (کاروانسرا)، آبها و معادن هستند. (مسئله ۲۰۳۷) راهها بر دو قسمتند: غیر بن بست و بن بست، اما اولی که خیابان عمومی نامیده می‌شود و مردم در آن مساوی می‌باشند، برای هیچ کس تصرف در آن به احیا یا مانند آن جایز نیست، همچنین تصرف در زمین آن با ساختن دیوار یا حفر چاه یا نهر یا مزرعه یا کاشتن درخت و مانند اینها که معمولاً مزاحم عابری است [جایز نیست].

اما کندن چاه فاضلاب در آن بلا اشکال جایز است تا آب باران و مانند آن در آن جمع شود. همچنین کندن سرداب در زیر آن مانعی ندارد در صورتی که پایه و سقف آن را محکم کند، همان گونه که تصرف در فضای آن با خارج نمودن روزنه یا بالکن یا باز کردن درب یا نصب ناودان یا غیر اینها اشکالی ندارد.

ضابطه کلی: هر تصرفی در فضای خیابان عمومی اگر به عابران ضرری نرساند، جایز است، به شرطی که خیابان عمومی در زمینی موات باشد و اگر کسی زمین خود را راه عمومی قرار دهد، حکم آن در مسئله (۲۰۶۴) می‌آید.

(مسئله ۲۰۳۸) اگر کسی بالکنی را در خیابان عمومی احداث کند، سپس خراب شود یا خراب کند، چنانچه بار دوم قصد بازسازی آن را داشته باشد، اشغال این فضا توسط دیگری جایز نیست، ولی اگر قصد تجدید آن را نداشته باشد، دیگری می‌تواند در آن تصرف کند.

(مسئله ۲۰۳۹) راهی که از آن به راه دیگر یا به زمین مباح راه نداشته باشد، بلکه از سه طرف به وسیله خانه‌ها احاطه شده، کوچه بن بست نامیده می‌شود که این راه ملک صاحبان آن خانه‌هایی است که درهایشان به آن باز می‌شود، نه هر کسی که دیوار خانه‌اش به آن متصل است، پس این کوچه از اول تا آخر آن میان آنها مشترک است و برای هیچ یک از صاحبان خانه‌ها تصرف در آن

بدون اذن دیگران جایز نیست، البته برای هر یک از آنها گشودن در دیگر و بستن در اول جایز است.

(مسئله ۲۰۴۰) کسی که دیوار خانه‌اش در کوچه بن بست قرار دارد، نمی‌تواند دری را بسوی آن باز کند مگر اینکه صاحبان کوچه اجازه دهند، البته می‌تواند شکافی یا پنجره‌ای به طرف آن باز کند، اما اگر باز کردن در برای عبور نباشد، بلکه برای مجرد آمدن هوا یا روشنایی باشد، ظاهراً مانعی ندارد.

(مسئله ۲۰۴۱) هر یک از صاحبان کوچه بن بست می‌تواند در آن بنشیند و راه برود و خود و عیال و چهارپایانش از آنجا بطرف خانه‌اش تردد نمایند و اذن بقیه شرکا لازم نیست، اگرچه در میان آنها افراد قاصر [مثلاً غیر بالغ و دیوانه] باشند، حتی اگر در تصرف با آنها مساوی نباشد.

(مسئله ۲۰۴۲) استفاده از خیابانها و راههای عمومی برای نشستن، خوابیدن، نماز خواندن و خرید و فروش یا مانند اینها برای همه جایز است، تا وقتی که مزاحمت برای عابران نباشد، و هیچ کس حق ندارد او را از این کار باز دارد، همان گونه که حق ندارد در مقداری که به گذاشتن کالایش و ایستادن برای معامله و غیر اینها نیاز دارد برای او مزاحمت ایجاد کند.

(مسئله ۲۰۴۳) اگر کسی در نقطه‌ای از خیابان بنشیند سپس بلند شود، چنانچه برای استراحت و مانند آن باشد، حقیقت باطل می‌شود، ولی اگر برای کار و مانند آن نشسته، چنانچه ترک آن محل بعد از حاصل شدن غرضش باشد یا اینکه قصد برگشت نداشته باشد، حق اواز بین می‌رود، پس اگر دی‌گری در جای او بنشیند، حق ندارد او را منع کند.

(مسئله ۲۰۴۴) اگر کسی قبل از اتمام کارش بلند شود و قصد داشته باشد دوباره برگردد، بعید نیست که حقیقت ساقط شود حتی اگر کالا یا فرش وی در آن جا مانده باشد. در مسجد و مانند آن نیز مطلب چنین است که اگر شخصی در مسجد نماز بخواند یا برای خواندن قرآن یا غیر آن بنشیند، دیگری حق ندارد برای او مزاحمت ایجاد کند، ولی اگر بلند شود دیگر در آنجا حقیقت ندارد اگرچه قصدش این باشد که دوباره برگردد و در آنجا نماز بخواند، البته اگر مدت خروج و بلند شدن کم باشد، مثل اینکه برای آشامیدن آبی که در نزدیکی او قرار دارد یا برای شستن دستها و صورت یا مانند اینها بلند شود، مانعی ندارد و حق او باقی است.

(مسئله ۲۰۴۵) خیابان عمومی با چند چیز تحقق پیدا می‌کند:

۱- کثرت تردد و عبور مردم وقافله‌ها و وسایل نقلیه در زمین موات.
 ۲- انسان زمین خود را راه عمومی قرار دهد، بنابراین برای هیچ کس تصرف در آن به احیا یا مانند آن جایز نیست اگرچه برای عابران مزاحمت نداشته باشد و در این جهت فرقی نیست بین اینکه حد آن هفت ذراع یا کمتر یا بیشتر باشد، و بین این که اضافه از پنج ذراع مورد نیاز باشد - چنانچه در زمان ما غالباً این گونه است - یا نباشد، و با این مطلب تفاوت بین راه در ملک شخصی و راهی که در زمین موات ایجاد شده مشخص می‌شود و آن اینکه تصرف در دوّمی - در مقدار بیشتر از پنج ذراع اگر مزاحمتی برای عابران نباشد - جایز است.

۳- راه عمومی که بین زمینهای آباد مردم واقع شده، مثل اینکه فرض شود یک قطعه زمین موات بین زمینهای آباد وجود دارد که با عبور و مرور مردم به راه عمومی بدل گردد و برای این راه حد خاصی از وسعت و ضیق بودن نیست و هرچه مساحت زمین است همان مقدار مورد نظر است و بر مردم توسعه آن واجب نیست چنانچه کمتر از پنج ذراع باشد، اگرچه فرض شود که برای عابران تنگ است، مگر با دخالت ولی فقیه بر مبنای مصلحت عمومی، البته اگر آن راه بیشتر از پنج ذراع باشد و اضافه هم مورد نیاز نباشد، تصرف در اضافه با احیا و مانند آن جایز است و حکم چنین است که اگر شخصی در وسط زمین آباد خود یا در یکی از اطراف آن که همجوار با زمین دیگری است برای عبور مردم مقدار معینی را به عنوان راه قرار دهد که از آن مقدار نه اضافه و نه کم می‌شود.

(مسأله ۲۰۴۶) اگر راه عمومی از دو طرف یا از یک طرف در میان زمین موات واقع شود، احیای زمین به مقداری که موجب نقص راه از پنج ذراع گردد جایز نیست.

(مسأله ۲۰۴۷) اگر عبور و مرور از راهی که در زمین شخصی ایجاد شده، به علت وجود مانع یا احداث راه دیگر، قطع گردد تصرف در آن با احیا یا غیر آن جایز است و می‌توان راه عمومی را که در زمین موات ایجاد شده به راه دیگری بدل نمود در صورتی که در آن برای عابران مزاحمت نباشد و همین طور راهی که بین زمینهای آباد قرار دارد، جایز است صاحبان زمینها آن را به راه دیگر بدل کنند، چنانچه برای عابران مزاحمت نباشد.

(مسأله ۲۰۴۸) اگر عرض راهی که در ملک شخصی ایجاد شده است از پنج ذراع بیشتر شود، احیای مقدار اضافه و تملک آن برای هیچ کس جایز نیست و اما اگر راه در زمین موات

باشد، چنانچه مقدار اضافه به خاطر کثرت عابران و وسایط نقلیه، مورد نیاز است - مثل زمان ما - تصرف در آن بازهم جایز نیست و گرنه مانعی ندارد.

(مسئله ۲۰۴۹) راه عمومی بین دو شهر یا بیشتر خصوصاً در شهرهای بزرگ و پر جمعیت که بر اثر برآوردن نیاز مردم در نقل و انتقال، عرض بیشتر از پنج ذراع را لازم دارد، توسعه آن بر طبق نیاز عمومی بی اشکال است و حد مذکور در روایت موضوعیت ندارد بلکه معیار وسعت و تنگی راه در هر شهر و روستا اندازه نیاز آن است.

(مسئله ۲۰۵۰) برای هر مسلمانی عبادت و نماز خواندن در مسجد جایز است و تمام مسلمانان در آن مساوی هستند و هیچ کس حق ندارد که مزاحم دیگری بشود چنانچه بر او سبقت گرفته باشد، ولی نماز بر غیر نماز مقدم است، بنابراین اگر کسی بخواهد بطور جماعت یا فرادی در مسجد نماز بخواند، برای دیگری جایز نیست که مزاحم نماز گزار شود اگرچه بر او سبقت گرفته باشد، مثل اینکه اگر در مسجد برای خواندن قرآن یا دعا یا درس گفتن نشسته باشد، واجب است که آنجا را خالی کند و اگر نماز گزار مکانی را که دیگری در آن به غیر نماز مشغول شده به دلخواه خود اختیار کند مزاحمت او با انجام دادن فعل غیر نماز اشکال دارد اگرچه بر او سبقت گرفته باشد.

(مسئله ۲۰۵۱) اگر کسی نسبت به مکانی سبقت بگیرد تا نمازش را در آن بطور فرادی بجا آورد، کسی که می خواهد نماز را با جماعت در آن بخواند حق ندارد او را منع کند، اگرچه برای کسی که فرادی نماز می خواند بهتر است که مکان را برای کسی که نماز را با جماعت می خواند خالی نماید و مانع خیر نباشد، اگر مکان خالی وجود داشته باشد.

(مسئله ۲۰۵۲) اگر کسی که در مسجد نشسته است بلند شود و از آنجا برود، چنانچه از آن اعراض کند حقیقتش باطل است، بنابراین اگر به آنجا برگردد و حال آنکه دیگری آن را گرفته باشد، حق منع و مزاحمت او را ندارد، اما اگر قصد برگشت دارد، حتی اگر رحل او در آنجا باقی باشد، در این صورت نیز دیگری می تواند در جای او نماز بخواند.

(مسئله ۲۰۵۳) گذاشتن رحل در جایی از مسجد، بنابراین قرب حق اولویت نمی آورد چه بین گذاشتن رحل [مثلاً مانند سجاده یا مهر] و آمدنش زمان طولانی یا کوتاه باشد، بنابراین دیگری می تواند رحل را بردارد و در آنجا نماز بخواند، اگر نماز خواندن بدون برداشتن رحل امکان نداشته

باشد و ظاهراً ضامن رحل هم نمی شود.

(مسأله ۲۰۵۴) زیارتگاهها مانند مساجد می باشند و هر فردی حق دارد در هر نقطه ای که بخواهد مشغول زیارت، دعا و خواندن قرآن و نماز شود و هیچ کس حق مزاحمت ندارد و نمی تواند او را از این کار باز دارد، اما وقتی فارغ و از مکانش بلند شود، حقش ساقط می شود، چه قصد برگشت به آنجا را داشته باشد یا نه و در این صورت دیگری می تواند در آنجا مشغول عبادت شود.

(مسأله ۲۰۵۵) جواز وعدم جواز سکونت طلاب در مدارس تابع کیفیت وقف واقف است، پس اگر آنها را مثلاً به گروه خاصی مانند عرب یا عجم یا به صنف خاصی مانند طلاب علوم شرعی یا خصوص فقه یا کلام اختصاص دهد، برای دیگران سکونت در آنها جایز نیست، اما نسبت به مستحقین سکونت در آنها، مانند مساجد است که چنانچه کسی اتاقی را در اختیار بگیرد و در آن ساکن شود، او به آن سزاوارتر است و جایز نیست مادامی که از آن اعراض نکرده - اگرچه به مدت طولانی باشد -، دیگری مزاحم او شود مگر اینکه واقف مدّت خاصی مثلاً مانند پنج سال را شرط کرده باشد که در این صورت بعد از پایان آن مدّت، لازم است بدون مهلت خارج شود.

(مسأله ۲۰۵۶) اگر واقف شرط کند که ساکن مدارس دارای ویژگی خاصی مثل اینکه ازدواج کرده باشد یا مشغول تدریس یا تحصیل باشد، چنانچه فاقد آن شود لازم است از آنجا خارج شود، پس معیار آن است که حق سکونت با تمام شرایطش تابع کیفیت وقف واقف است و سکونت برای کسی که فاقد شرایط است جایز نیست.

(مسأله ۲۰۵۷) حق سکونت برای ساکن مدارس با خارج شدن برای نیازهای روزانه از قبیل خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی و امثال اینها، باطل نمی شود، همان گونه که با خروج از آنجا برای سفر یک روز یا دو روز یا بیشتر باطل نمی شود و از بین نمی رود و همین طور مسافرتها معمولی که یک ماه یا دو ماه یا سه ماه یا بیشتر طول می کشد، مانعی ندارد مانند سفر به حج یا زیارت یا برای دیدار نزدیکان یا مانند اینها در صورتی که قصد برگشتن داشته و رحل و کالایش در آنجا باقی باشد و با شرط واقف منافات نداشته باشد، البته باید عنوان ساکن مدرسه بر او صدق کند و چنانچه مدّت سفر طولانی شود، بطوری که عنوان ساکن مدرسه بر او صدق نکند، حقش از بین می رود.

(مسئله ۲۰۵۸) اگر واقف، ماندن در شبهای تحصیلی یا تمام شبها را در مدرسه شرط کند، ساکن آن حق ندارد شبها را در جای دیگری بماند و گرنه حشش از بین می‌رود.

(مسئله ۲۰۵۹) برای ساکن در اتاقی، جایز نیست دیگری را از مشارکت با خود منع کند، مگر اینکه اتاق طبق وقف یا به مقتضای قابلیت آن برای سکونت یک نفر آماده شده باشد.

(مسئله ۲۰۶۰) جاهایی که برای فقرا و بی‌پناهان آماده شده در تمام آنچه که ذکر شد مانند مدارس است.

(مسئله ۲۰۶۱) آبها بر دو قسمند:

۱- آبهایی که بصورت آشکار بر روی زمین جاری‌اند مانند دریاها و نهرها و چشمه‌هایی که بصورت طبیعی آباد است.

۲- آبهایی که در درون زمین پنهان بوده و رسیدن به آن جز با عملیات حفاری و تلاش همه جانبه امکان ندارد مانند آب چاهها و چشمه‌هایی که با دست بشر آباد شده است و آب با هر دو قسمش تابع مبدأ ملکیت عمومی است چه در زمینهای موات باشد یا در زمین مفتوحه عنوه، که بنا بر اول از انفال و ملک امام علیه السلام است و بنا بر صورت دوم ملک مسلمانان است، مانند خود زمینها. بنا بر هر دو تقدیر هر کس اخبار تحلیل شامل او است همان طوری که اجازه دارد این دسته از زمینها را احیا و از ثروت‌های طبیعی آن استفاده نماید، نیز می‌تواند از آبهای زیر زمینی و سطحی آن استفاده کند، بنابراین هر فردی حق دارد به اندازه کارش از آن بهره‌برد و جایز نیست که برای دیگری در این باره مزاحمت ایجاد کند و او را از آن کار بازدارد. بنابراین آبهای شطها و نهرهای بزرگ مانند دجله و فرات یا نهرهای کوچکی که خودشان از چشمه‌ها یا سیلابها یا آب شدن برفها به جریان می‌افتند، همچنین چشمه‌های باز شده از کوهها یا از زمین موات و غیر اینها در استفاده مشترک می‌باشند و همین طور آبهای زیرزمینی.

(مسئله ۲۰۶۲) هیچ‌کس نمی‌تواند با حیازت یا مسلط شدن، آبهای روی زمین را تا وقتی که در مکان طبیعی خود قرار دارند مالک شود، زی‌را از مباحات اصلی هستند، و چنانچه آن را با ظرف یا با وسیله‌ای و امثال اینها حیازت کند، نسبت به آن سزاوارتر از دیگری است و دیگری حق ندارد برای او مزاحمت ایجاد کند.

(مسئله ۲۰۶۳) آب چاهها، چشمه‌ها و قناتهایی که با عملیات حفاری و تلاش به دست می‌آید،

موجب حق است ولی ملکیت نمی آورد، البته اگر قبل از تشریح انفال، با عملیات حفاری و تلاش همه جانبه به آب رسیده باشد آن را مالک می شود.

(مسئله ۲۰۶۴) اگر نهری را از آب مباح بکشد - چه به کندن در زمینی که ملک خود او است یا به کندن در زمین موات - مقصود احیای آن به صورت نهر باشد - این شخص نسبت به آن آبی که داخل نهر می شود سزاوارتر است و جایز نیست که دیگری برای او در آن مزاحمت ایجاد کند.

(مسئله ۲۰۶۵) اگر نهر، ملک اشخاص متعدد و سهم شان بطور مساوی باشد، نسبت به سهم شان از نهر حق دارند و اگر سهم شان متفاوت باشد به همان نسبت حق دارند و به مقدار زمین شان که از آن آبیاری می شود ربطی ندارد.

(مسئله ۲۰۶۶) آبی که در نهر مشترک جاری است، حکمش حکم سایر اموال مشترک است که تصرف یکی از شریکها بدون اذن بقیه جایز نیست و چنانچه هر یک از آنها آن را برای بقیه شرکا مباح کند و اجازه دهد در هر زمان و به هر مقدار که بخواهد نیازمندی خود را از آن آب برطرف نماید، تصرف جایز است.

(مسئله ۲۰۶۷) اگر میان شرکا مشکلی پیش آید، چنانچه به نوبت روزها یا ساعات راضی شوند، به آن عمل کنند و گرنه چاره‌ای جز تقسیم میان آنها نیست، به این صورت که در دهانه نهر، آهنی که مثلاً دارای دریچه‌های متعدد و مساوی است قرار داده می شود و برای هر یک به مقدار سهمش دریچه یا دریچه‌هایی در نظر گرفته می شود، که اگر سهم یکی $(\frac{1}{6})$ و دیگری $(\frac{1}{3})$ و سوّمی نصف $(\frac{1}{2})$ باشد، برای صاحب $(\frac{1}{6})$ یک دریچه و برای صاحب ثلث $(\frac{1}{3})$ دو دریچه و برای صاحب نصف $(\frac{1}{2})$ سه دریچه که مجموع آن شش دریچه می شود، در نظر گرفته می شود.

(مسئله ۲۰۶۸) تقسیم به حسب اجزا لازم است و ظاهر آن است که آن تقسیم، تقسیم اجباری است، پس اگر یکی از شرکا آن را مطالبه نماید، کسی که از آن خودداری کند، به آن مجبور می شود، اما قسمت به نوبت گذاری در حقیقت قسمت نیست تا لازم باشد، بلکه آن تقسیم به رضایت آنها بستگی دارد، چون هر یک می تواند از آن تقسیم برگردد. البته ظاهر آن است که کسی که تمام نوبتش را استفاده کرده حق برگشت ندارد.

(مسئله ۲۰۶۹) اگر جماعتی بر آب مباح از چشمه، رودخانه یا نهر و مانند آن اجتماع کنند، همه حق آبیاری و استفاده از آن را به مقدار نیازشان دارند و هیچ یک حق ندارد که بالاتر از آن

نهری را باز نموده تمام آب را بگیرد یا از مقدار احتیاج بقیه کم کند و در این صورت چنانچه آب برای همه کفایت کرد، مشکل حل است و گرنه چنانچه در زمان احیا بین آنها تفاوت باشد، حق با کسی است که قبل از همه اقدام کرده است و همین طور افراد بعدی به نحو ترتیب و گرنه الاعلی فالاعلی کسی که نزدیکتر به دهانه چشمه و ریشه نهر می باشد، مقدم می شود. هم چنین در نهرهایی که ملک مردم است و از شطها منشعب شده اند، چنانچه برای همه کفایت کرد مشکل حل می شود، و گرنه الاسبق فالاسبق، مقدم می شود، یعنی کسی که انشعاب نهرش جلوتر از دیگری بوده است و همین طور اگر قبل و بعدی باشد و گرنه بالاتر به مقدار نیازش استفاده می کند سپس آنکه دنبال او است و همین طور.

(مسأله ۲۰۷۰) پاک نمودن نهر مشترک و اصلاح آن به نسبت حق شان بر عهده همه است، چنانچه با اختیار به این کار اقدام نکنند، ولی اگر همه مبادرت نورزند، نمی توان کسی را به آن کار مجبور نمود همان طوری که اقدام کنندگان حق ندارند هزینه ای را از سهم کسی که از پاک کردن نهر خودداری کرده مطالبه نمایند، مگر اینکه اقدام آنان به تقاضا و تعهد او به بذل سهمش باشد.

(مسأله ۲۰۷۱) اگر نهر بین قاصر و غیر او مشترک و اقدام غیر قاصر متوقف بر مشارکت قاصر باشد، واجب است که ولی قاصر - جهت رعایت مصلحت قاصر - در احیا و تعمیر و خرج کردن از مال قاصر به مقدار سهمش با غیر قاصر مشارکت نماید.

(مسأله ۲۰۷۲) قبلاً گذشت آنکه به دهانه نهر یا چشمه نزدیکتر است از آنکه دورتر می باشد سزاوارتر است به شرط آنکه دورتر در احیا و حیازت آب مقدم نباشد، بنابراین کسی که اقرب و نزدیکتر است از آب بر می دارد و برای زراعت تا بند کفش، برای درخت تا قدم و برای درخت خرما تا ساق آب را حبس می کند، سپس آب را برای کسی که بعد از او است رها می سازد و همینطور الاقرب فالاقرب.

(مسأله ۲۰۷۳) اگر کسی بر روی نهری که ملک شخص دیگری است آسیاب داشته باشد، جایز نیست که دیگری مجرای نهر را تغییر دهد به گونه ای که موجب تعطیل آسیاب گردد، مگر اینکه صاحب آسیاب اجازه دهد و همین طور غیر آسیاب از درختانی که در دو طرف نهر کاشته شده اند یا غیر آنها.

(مسأله ۲۰۷۴) قُرُق کردن چراگاه و منع حیوانات دیگران از چریدن در آن جایز نیست، مگر

اینکه چراگاه ملک او باشد که در این صورت قرق کردن جایز است.

(مسأله ۲۰۷۵) معادن بر دو قسم است:

اول - معادن آشکار که طبیعت معدنی آن آشکاراست چه رسیدن به آن به تلاش همه جانبه و کار نیاز داشته باشد - مثل اینکه در اعماق زمین باشد - و چه به تلاش همه جانبه و کار نیاز نداشته باشد مانند نمک، قیر، کبریت، مومیا، فیروزه و امثال اینها.

دوم - معادن باطنی، معدنی هستند که جوهر معدنیّت آنها جز با تلاش همه جانبه و کار آشکار نمی شوند، مانند طلا و نقره. و هر دو قسم از معدن تابع مبدأ مالکیت عمومی است چنانچه در زمین موات یا مفتوحه عنوة باشند و هر کس که اخبار تحلیل شامل او است می تواند از آنها بطور مساوی استفاده کند و برای هیچ کس مزاحمت برای دیگری جایز نیست. بنابراین اولی به حیازت تابع مبدأ حق است (یعنی حق می آورد) و کسی که از آنها چیزی را حیازت کند به آن (از هر کسی دیگر) سزاوارتر است، کم باشد یا زیاد و باقیمانده بصورت مشترک باقی می ماند. دومی تابع مبدأ حق که به احیا بعد از کشف و رسیدن به آن است.

(مسأله ۲۰۷۶) اگر احیای معدنی را شروع کند، سپس عمداً آن را معطل بگذارد، حتی برای او ایجاد نمی شود و نهایت امر، اکتشاف و استخراج از راهی که او اقدام به کردن آن کرده جایز نیست، لکن مانع از اقدام جهت اکتشاف از راه دیگر و استخراج از آن راه برای دیگران، وجود ندارد، البته اگر راه رسیدن به آنچه که این شخص حفر کرده منحصر باشد، در این صورت بعید نیست که حَقّ ساقط بشود، چنانچه مدت اهمال و تعطیل طول بکشد بطوری که مقدار حفر شده، از فایده و استفاده ساقط بشود و گرنه بر حاکم شرع یا وکیل او است که در صورت مصلحت، آن شخص را بر تمام کردن یا دست برداشتن از آن مجبور نماید، البته اگر عذر بیاورد، مهلت داده می شود تا عذرش برطرف گردد، سپس او را بر یکی از دو چیز وادار نماید.

(مسأله ۲۰۷۷) معادن چه در اعماق زمین یا در روی آن قرار داشته باشند، چنانچه ملکیت

زمین ابتدا از طرف خداوند جعل شده باشد، مثل اینکه ملکیت زمینهای موات برای امام علیه السلام جعل شده و زمینهای مفتوحه عنوة برای عموم مسلمانان، بنابراین علاوه بر زمین، هر چه در آن از معادن و آبها و غیر آنها از ثروتهای طبیعی است ملک امام علیه السلام است، اگر در زمین موات باشند و یا ملک مسلمانان است چنانچه در زمینهای مفتوحه عنوة باشند، پس اگر ملکیت زمین به اسباب خاصی

مانند احیا و خرید و امثال آنها جعل شده باشد، زمین تابع مبدأ ملکیت نیست و سبب خاص تنها موجب علاقه احیاکننده به زمین است (خواه ملک آور باشد یا موجب حق گردد)، ولی موجب علاقه به معادن نیست چه در درون زمین باشند یا در روی زمین، بنابراین اگر کسی زمینی را احیا نمود، به آن سزاوارتر است، اما موجب بوجود آمدن حق نسبت به ثروتهای طبیعی زمین مانند معادن و آبها نمی شود، بلکه آنها را باید با حیازت و اکتشاف بدست آورد.

(مسأله ۲۰۷۸) هر فردی می تواند از معادن بیش از مقدار نیازش حیازت کند و این به امکانات مادی، علمی و استفاده از وسایل جدید و پیشرفته بستگی دارد، بنابراین اگر فردی از این امکانات برخوردار باشد، می تواند از مواد معدنی درون زمین و از معادن روی زمین به مقدار زیاد حیازت کند و مالک آن بشود بدون اینکه در استفاده از آن مزاحم دیگران باشد.

(مسأله ۲۰۷۹) اگر مالک بگوید: کار کن و آنچه از معدن استخراج کردی نصف آن مال تو باشد، بعید نیست که این از باب اجاره باشد به اینکه نصف آنچه را که از مواد معدنی استخراج می کند اجرت او قرار دهد و چون صاحب معدن به حسب تجارب خود اطمینان دارد که معدن استخراج شده معمولاً از این مقدار کم نیست، بنابراین اجرت هم مجهول نمی باشد و وقتی که اجیر اطمینان داشته باشد، اجیر گرفتن او مانعی ندارد و چنانچه بعداً معلوم شود که او مغبون است، اجاره را فسخ می کند. نیز ممکن است که این از باب جعاله باشد، چون حقیقت جعاله ضمانت کار غیر است در برابر دستور به آن کار و جاعل می تواند جُعل را که همان اجرت المثل است به مقدار معین مشخص کند، و در مورد بحث همین طور است، و ممکن است این معامله مستقل باشد، و چون با رضایت یکدیگر انجام گرفته است، به صحت آن حکم می شود.

احکام دین و قرض

(مسئله ۲۰۸۰) در قرض، صیغه معتبر نیست، بنابراین اگر مالی را به قصد قرض به کسی بدهد و تملیک نماید، عین است، به این صورت که اگر مثلی باشد، ضامن به مثل است و اگر قیمی باشد ضامن به قیمت است و طرف هم اگر به همین قصد بگیرد، قرض صحیح است.

(مسئله ۲۰۸۱) شخصی که توانایی مالی دارد بهتر است قرض نکند و اگر قرض نمود واجب است نیت ادا را داشته باشد. قرض دادن از صدقه افضل است.

(مسئله ۲۰۸۲) در قرض لازم است که مال «عین» باشد، پس اگر «دین» یا «منفعت» باشد قرض صحیح نیست، البته قرض دادن کلی در معین صحیح است، مانند یک درهم از دو درهم که در خارج وجود دارد.

(مسئله ۲۰۸۳) تملک مالی که قرض داده می شود باید صحیح باشد، بنابراین قرض دادن شراب و خوک صحیح نیست. تعیین مقدار و اوصاف و خصوصیات آنچه موجب اختلاف مالیت می شود لازم نیست، خواه مثلی باشد یا قیمی، البته بر قرض گیرنده از باب مقدمه ادا لازم است که مقدار و اوصاف آن را بداند.

(مسئله ۲۰۸۴) در قرض، قبض معتبر است، بنابراین، قرض گیرنده فقط بعد از قبض مالک آن می شود.

(مسئله ۲۰۸۵) اگر مال قرض مثلی باشد، مانند گندم، جو، طلا و نقره و امثال آنها، مثل آن در ذمه قرض گیرنده ثابت است و ادای مثل، خواه از قیمت وقت ادا زیاد، یا کم بشود لازم است. قرض دهنده حق ندارد قیمت را از قرض گیرنده مطالبه نماید، مثلاً اگر یک دینار عراقی قرض کند، در ذمه او همان یک دینار ثابت است نه قیمت آن و اگر قیمت آن وقت ادا کاهش یابد - اگرچه زیاد کاهش یابد - قرض دهنده حق ندارد قیمت آن را مطالبه نماید، همان طوری که اگر

قیمت آن وقت ادا افزایش یابد، قرض گیرنده نمی تواند به ادای قیمت وقت قرض آن اکتفا نماید، پس آنچه بر او واجب است نفس دینار است چه قیمتش افزایش یابد چه کاهش؛ البته ادای به قیمت با رضایت یکدیگر جایز است که در این صورت اعتبار، به قیمت وقت ادا است، ولی اگر قیمی باشد، قیمت آن در وقت قرض در ذمه قرض گیرنده ثابت است.

(مسأله ۲۰۸۶) اگر عینی را به کسی قرض دهد و قرض گیرنده آن را قبض کند، سپس قرض دهنده عین را مطالبه نماید بر قرض گیرنده پس دادن عین، واجب نیست.

(مسأله ۲۰۸۷) دینی را که فوراً باید بدهد، مدت دار نمی شود، مگر اینکه در ضمن عقد لازم شرط گردد، ولی تعجیل نمودن در دین مدت دار، در برابر ساقط کردن قسمتی از آن صحیح است، اما مدت دار نمودن دین حال در برابر اضافه چیزی، صحیح نیست چون ربا است.

(مسأله ۲۰۸۸) اگر دین فوری باشد، طلبکار حق ندارد از گرفتن آن از بدهکار در هر وقتی که باشد خودداری نماید و اگر مدت دار باشد، پس از سر رسید آن نیز چنین است، اما قبل از سر رسید مدت هم ظاهراً طلبکار حق ندارد از گرفتن دین خودداری کند، مگر اینکه از خارج بدانیم که مدت دار بودن حق طلبکار نیز هست.

(مسأله ۲۰۸۹) شرط زیادی، در مقدار، یا در صفت (از جانب قرض دهنده) بر قرض گیرنده حرام است، لکن قرض با این شرط باطل نیست بلکه تنها شرط باطل است و گرفتن اضافه حرام است، بنابراین اگر گندم را مثلاً با قرض ربوی بردارد و زراعت کند، تصرف در حاصل آن جایز است، همین طور اگر مالی را با قرض ربوی بردارد سپس با آن لباسی را بخرد. البته اگر با عین زیادی که آن را به قرض گرفته چیزی را بخرد، تصرف در آن جایز نیست.

(مسأله ۲۰۹۰) در حرمت زیاده، بین اینکه زیاده به قرض دهنده یا دیگری برگردد فرقی نیست، بنابراین اگر بگوید: یک دینار به تو قرض دادم به شرط اینکه یک درهم به زید هبه کنی یا اینکه مبلغی را خرج مسجد یا عزاداری امام حسین علیه السلام کنی، صحیح نیست، ولی قبول زیاده بدون شرط جایز است، همان طوری که شرط نمودن آنچه که بر قرض گیرنده واجب است، جایز است، مثل اینکه بگوید: به تو قرض دادم به شرط اینکه زکات یا دین خود را ادا کنی. همچنین شرط نمودن آنچه که مال در آن لحاظ نشده است صحیح است، مثل اینکه بگوید: برای من یا برای زید دعا کنی یا برای خودت نماز بخوانی یا روزه بگیری و در این مسأله فرقی نیست بین اینکه فایده اش

به قرض دهنده یا به قرض گیرنده یا به غیراینها برگردد، پس معیار در منع، چیزی است که مال، در آن لحاظ شده باشد و به غیر قرض ثابت نشده باشد، بنابراین شرط در غیر این مورد جایز است، اگر مکان تحویل را شرط کند، لازم است و اگر مدت دار بودن آن را در عقد لازم شرط کند، شرط صحیح است و مدت هم لازم می شود، بلکه ظاهر آن است که شرط مدت در عقد قرض هم جایز است، پس طلبکار قبل از مدت حق مطالبه راندارد.

(مسأله ۲۰۹۱) اگر به شخصی چیزی را قرض بدهد و با او شرط کند که چیز دیگری را به کمتر از قیمت به او بفروشد یا به کمتر از اجرت، به او اجاره دهد، این شرط داخل در شرط زیاده است و جایز نیست، اما اگر قرض گیرنده به قرض دهنده چیزی را به کمتر از قیمتش بفروشد یا چیزی را به بیش از قیمت آن از او بخرد و بر قرض دهنده شرط کند که مبلغی را به او قرض دهد، این شرط جایز است و در قرض ربوی داخل نیست.

(مسأله ۲۰۹۲) قرض دهنده می تواند در قرض مثلی شرط کند به اینکه از غیر جنس که قرض داده، ادا کند، به این صورت که بدل از درهم دینار بدهد و بالعکس و این شرط بر قرض گیرنده لازم است در صورتی که درهم و دینار در قیمت مساوی باشند، یا آنچه که بر او شرط کرده از نظر قیمت کمتر از آن چیزی باشد که آن را به قرض گرفته است.

(مسأله ۲۰۹۳) شرط زیاده فقط در صورتی که به نفع قرض دهنده باشد حرام است، ولی اگر به نفع قرض گیرنده باشد مانعی ندارد، مثل اینکه اگر به او ده دینار، قرض بدهد به شرط اینکه نه دینار ادا کند، همان طوری که اگر قرض گیرنده چیزی را به نفع خودش شرط کند، مانعی ندارد.

(مسأله ۲۰۹۴) واجب است بدهکار هنگام مطالبه طلبکار در صورتی که قدرت بر ادا داشته باشد فوراً ادا کند اگرچه به واسطه فروش کالا یا زمین یا به قرض گرفتن - اگر حرجی نباشد - یا به اجاره دادن املاکش باشد، اما اگر با این کارها قدرت بر ادا نداشته باشد، باید کسب و کاری که مناسب با حال او است انجام دهد و دین خود را ادا نماید.

البته فروش خانه محل سکونت و لباسی که مورد نیاز او است اگرچه برای تجمل و خادمش و امثال اینها که به حسب حال و شئونش به آنها نیاز دارد، از این موارد استثنا می شوند. ولی اگر بعضی از خانه ها مورد نیازش نباشد یا بیش از نیاز باشد، واجب است که آن را بفروشد، اما اینکه خانه و مانند آن از مستثنیات دین می باشد معنایش این است که فروش بر او واجب نیست، اما اگر

خود او به فروش راضی باشد و با آن دین خود را ادا کند، گرفتن آن بر طلبکار جایز است، اگرچه شایسته است که طلبکار به فروش خانه بدهکار رضایت ندهد.

(مسئله ۲۰۹۵) اگر در خانه‌ای که برای او وقف شده فعلاً ساکن نباشد اما برای سکونت او کافی باشد و خانه ملک هم داشته باشد، اگر سکونت در خانه وقفی موجب پایین آمدن شخصیت او نباشد، احوط بلکه اظهر آن است که خانه ملک را جهت ادای دینش بفروشد.

(مسئله ۲۰۹۶) اگر بدهکار کالا یا خانه اضافه بر مستثنیات دین داشته باشد که به کمتر از قیمت بازار به فروش می‌رود، واجب است به کمتر از قیمت بازار بفروشد، البته اگر تفاوت بین دو قیمت به مقداری باشد که معمولاً قابل تحمل نیست و در این حال توانایی ادای دین بر او صادق نباشد، واجب نیست.

(مسئله ۲۰۹۷) پرداخت دین دیگری به صورت تبرع (مجاناً) چه زنده و چه مرده جایز است و ذمه او بری می‌شود و در این جهت بین اینکه تبرع به اذن بدهکار باشد، یا بدون اذن او فرقی نیست، بلکه اگر بدهکار از این کار منع کند، باز جایز است.

(مسئله ۲۰۹۸) به صرف معین نمودن بدهکار دین معین نمی‌شود بلکه تنها به گرفتن طلبکار معین می‌شود، بنابراین اگر مال قبل از قبض طلبکار تلف شود، تلف از مال بدهکار است و ذمه او به آن مشغول است.

(مسئله ۲۰۹۹) اگر بدهکار بمیرد مدت سر می‌رسد و دین از اصل مال او خارج می‌شود، ولی اگر طلبکار بمیرد، مدت به حال خودش باقی می‌ماند و ورثه او قبل از پایان مدت حق مطالبه آن را ندارد، بنابراین اگر مهر زن مدت‌دار باشد و شوهر قبل از سر رسید آن بمیرد، زن بعد از مرگ شوهر حق مطالبه آن را دارد و این به خلاف جایی است که زن بمیرد که در این صورت ورثه زن قبل از سر رسید مدت حق مطالبه ندارد. طلاق دادن شوهر نیز در حکم مردن او است.

(مسئله ۲۱۰۰) ممنوع بودن بدهکار از تصرف، به سبب افلاس و بی چیزی به مرگ او ملحق نمی‌شود، بنابراین اگر بر ذمه او دین‌های فوری و مدت‌دار باشد، اموال او میان صاحبان دین‌های فوری تقسیم می‌شود و صاحبان دین‌های مدت‌دار با آنها شریک نیستند.

(مسئله ۲۱۰۱) اگر طلبکار ناپدید گردد و خبری از او نباشد، بر بدهکار واجب است که قصد ادا داشته و هنگام وفات به آن وصیت نماید و اگر خبر او مجهول باشد و مدتی بگذرد که در آن

مدّت به مرگ او یقین پیدا شود، واجب است آن را به ورثه او تحویل دهد و با عدم شناخت آنها یا عدم دسترسی به آنها از طرف آنان صدقه دهد، ولی اگر به مرگ او یقین ندارد بعد از گذشت ده سال در صورتی که خبری از او نباشد، می تواند آن را به ورثه اش تحویل دهد، بلکه این کار بعد از گذشت چهار سال از غیبت او جایز است، در صورتی که در این مدّت در پی او گشته باشد.

(مسأله ۲۱۰۲) تقسیم کردن دین جایز نیست، بنابراین اگر دو نفر بر ذمه چند نفر دین مشترک داشته باشند، مثل اینکه دو نفر مال مشترک خودشان را به چند نفر فروخته باشند یا دینی را که بر ذمه چند نفر است از مورث شان به ارث برده باشند، سپس بعد از تعدیل سهم، دین را میان خودشان تقسیم کنند به این صورت که آنچه بر ذمه فلان شخص است مال یکی از طلبکاران و بقیه را مال سایر طلبکاران قرار بدهند صحیح نیست و دین به صورت مشترک میان آن دو باقی است، البته اگر برای آن دو دین مشترک در ذمه یک نفر باشد جایز است که یکی از آنها سهم خود را از او بگیرد و باقیمانده سهم دیگری باشد و این از مصادیق تقسیم دین مشترک نیست.

(مسأله ۲۱۰۳) مطالبه طلبکار از بدهکار تنگدست حرام است، بلکه باید صبر کند.

(مسأله ۲۱۰۴) اگر چند دینار را مثلاً به قرض بگیرد سپس حکومت آن دینارها را از ارزش و اعتبار بیندازد و دینارهای جدیدی جایگزین نماید، بر عهده بدهکار دینارهای اولی است، البته اگر اسکناس را به قرض بگیرد؛ سپس از اعتبار ساقط شود، ذمه قرض گیرنده به ادای آنها ساقط نمی شود، بلکه برعهده اوست که قیمت آن را در زمان ادای دین بدهد.

(مسأله ۲۱۰۵) فروش دین به کمتر از آن صحیح نیست، بنابراین اگر طلبکار دین خود را به کمتر از آن بفروشد، مشتری مستحق نیست مگر آن مقداری را که به بایع داده و اضافه، از ذمه بدهکار ساقط است، بنابراین فروش سفته مدت دار به کمتر مانند فروش دین به کمتر نیست و با وجود این اگر احتیاط کنند و مصالحه نمایند بهتر است.

(مسأله ۲۱۰۶) فروش دین در برابر دین صحیح نیست و در آن فرقی نیست بین اینکه دو عوض قبل از بیع، دین باشد مثل اینکه زید از عمرو گندم در ذمه بدهکار باشد و عمرو نیز یک دینار از زید بر ذمه اش بدهکار باشد، بنابراین فروش آن گندم در برابر دینار در ذمه جایز نیست، اما اگر یکی از آن دو قبل از بیع، دین باشد، در این صورت فروش آن به قیمت حاضر جایز است، ولی فروش آن به قیمت در ذمه جایز نیست.

(مسأله ۲۱۰۷) اگر کافر ذمی دین خود را از فروش محرّمات بدهد، مسلمان می‌تواند آن را بگیرد، ولی اگر ذمی بعد از بیع مسلمان شود، مسلمان حق دارد قیمت را مطالبه نماید.

(مسأله ۲۱۰۸) اگر کسی مالی را به شخصی در شهری بدهد تا آن را به طرف معامله‌اش در شهر دیگر حواله دهد، مانعی ندارد، در صورتی که حواله دهنده بر ذمه طرفی که در آن شهر است مالی داشته باشد و فرقی ندارد حواله کمتر از آن چیزی است که داده یا بیشتر است.

(مسأله ۲۱۰۹) آنچه را که با قرض به ربا گرفته و جاهل به حکم یا موضوع بوده، سپس متوجه شود، اگر توبه نماید، آنچه را گرفته مال خودش است و باید بعد از آن ربا نگیرد.

(مسأله ۲۱۱۰) اگر مالی را که در آن ربا هست به ارث ببرد، چنانچه با مال حلال مخلوط باشد، چیزی بر او نیست، ولی اگر معلوم باشد و صاحبش را می‌شناسد، باید به او برگرداند و گرنه حکم مال مجهول‌المالک را دارد.

خاتمه

قرض دادن به مؤمن مخصوصاً به نیازمندان از مستحبات مؤکد است به خاطر خصوصیتی که در آن است که [به وسیله آن] نیاز او برآورده شده، گرفتاریش برطرف می‌شود، از پیغمبر ﷺ روایت شده: «هر کس مؤمنی را قرض بدهد و توانایی او را در نظر داشته باشد مال او زیاد می‌شود و ملائکه بر او رحمت می‌فرستند تا آن را ادا نماید». نیز از پیامبر ﷺ روایت شده: «هر کس به برادر مسلمانش قرض دهد، در مقابل هر دره‌می که به او قرض داده به وزن کوه احد از کوه‌های رضوی و طور سینا برای او حسنه است. و اگر در طلبش با او مدارا نماید، به خاطر این مدارا مانند برق جهنده فروزان، بدون حساب و عذاب از روی صراط می‌گذرد و هر کس برادر مسلمانش نزد او شکایتی برد و به او قرض ندهد، خداوند عزّ و جلّ در روزی که نیکوکاران را جزا می‌دهد، بهشت را بر او حرام می‌کند».

از امام صادق علیه السلام روایت شده: «هیچ مؤمنی نیست که به مؤمنی برای رضای خدا قرض دهد مگر اینکه خداوند ثواب صدقه را برای او حساب می‌کند تا اینکه مالش به او برگردد». نیز از آن حضرت روایت شده که: «بر درب بهشت نوشته شده صدقه ده برابر و قرض هیچ‌ده برابر ثواب دارد».

احکام رهن

در رهن، ایجاب و قبول از فرد واجد شرایط لازم است و اگر با فعل انجام بگیرد کافی است اگرچه با لفظ نباشد، ولی اقوی آن است که (رهن) را تحویل بدهد.

(مسئله ۲۱۱۱) در رهن شرط است که مال رهن داده شده عین مملوک باشد و قبض آن ممکن بوده و فروش آن صحیح باشد و رهن باید بر حق ثابت، در ذمه باشد چه آن حق عین باشد یا منفعت.

(مسئله ۲۱۱۲) رهن دادن چیزی که ملک رهن گذار نیست به اجازه مالک آن بستگی دارد و اگر ملک دیگری را به ملک خود ضمیمه کند سپس رهن دهد، رهن در ملک خودش لازم است و در قسمت ضمیمه، به اجازه مالک آن بستگی دارد.

(مسئله ۲۱۱۳) رهن از جانب رهن گذار لازم است.

(مسئله ۲۱۱۴) رهن حیوانی که بچه در شکم دارد شامل بچه او نمی شود، اگرچه به تازگی به وجود آمده باشد.

(مسئله ۲۱۱۵) منافع رهن برای مالک است و رهن بر یکی از دو دین، رهن بر دیگری نیست و اگر از طلبکار قرض دیگری بگیرد و رهن بر او را رهن بر هر دو قرار دهد، صحیح است.

(مسئله ۲۱۱۶) ولی می تواند مال کسی را که بر او ولایت دارد با وجود مصلحت به گرو بگذارد.

(مسئله ۲۱۱۷) گروگیرنده بدون اذن گروگذار نمی تواند [در رهن] تصرف نماید، ولی تصرف گروگذار در مال رهنی در صورتی که با حق گروگیرنده منافات نداشته باشد، مانعی ندارد و گرنه بدون اذن گروگیرنده جایز نیست.

(مسئله ۲۱۱۸) اگر مرتهن کسی که رهن را پذیرفته در عقد رهن استفاده از منافع عین رهنی

را در مدت رهن بطور مجانی شرط کند، در صورتی که این شرط، به شرط در قرض یا در مدت دار بودن دین برنگردد صحیح است و همینطور اگر استفاده از آن را در مدتی با اجرت شرط کند و اگر شرط صحیح باشد عمل به آن تا پایان مدت لازم است، اگرچه ذمه رهن از دین بری شده باشد.

(مسئله ۲۱۱۹) اگر رهن گذار در عقد رهن و کالت مرتهن یا دیگری را در بیع شرط کند، مادامی که رهن زنده است، و کالت باقی است.

(مسئله ۲۱۲۰) اگر رهن به مرتهن وصیت کند که عین رهنی را بفروشد و حق خود را از آن بردارد، وصیت لازم است و وارث حق ندارد مرتهن را وادار کند که عین را برگرداند و دین را از مال دیگر بردارد.

(مسئله ۲۱۲۱) حق رهن گرفتن، به ارث می‌رسد، بنابراین اگر مرتهن بمیرد ورثه جای او را می‌گیرند.

(مسئله ۲۱۲۲) مرتهن امین است و بدون تعدی و تفریط ضامن نیست و در صورت تفریط اگر مثلی باشد ضامن به مثل است و اگر قیمی باشد ضامن به قیمت است، البته اگر رهن ضامن آن را بر فرض تلف شرط کند، ظاهر آن است که آن شرط نافذ است و این با امانت دار بودن او منافات ندارد، همان‌گونه که تفصیل آن در احکام اجاره و مضاربه گذشت.

(مسئله ۲۱۲۳) اگر میان رهن و مرتهن در قیمت عین رهنی اختلاف شود و رهن ادعا کند که قیمت آن مثلاً هزار دینار است و مرتهن ادعا کند که قیمت آن نهصد دینار است، قول مرتهن با قسم مقدم است، نیز اگر اختلاف میان آنها در تفریط و عدم تفریط باشد، قول مرتهن در عدم تفریط با قسم مقدم است، ولی اگر اختلاف میان آنها در مقدار دین باشد که رهن کمتر و مرتهن بیشتر را ادعا کند، قول رهن با قسم مقدم است.

(مسئله ۲۱۲۴) مرتهن از باقی طلبکارها به عین رهنی سزاوارتر است در صورتی که رهن مفلس و بی چیز گردد و اگر طلبکار عین رهنی را از رهن بخرد و از دین چیزی اضافه بیاید، با آنها در زیاده شریک است، ولی اگر از رهن اضافه بیاید و برای او دینی بدون رهن هم باشد، طلبکاران در آن مساوی هستند.

(مسئله ۲۱۲۵) اگر مرتهن بدون اذن رهن تصرف کند، ضامن است و اجرت را باید بپردازد.

(مسأله ۲۱۲۶) اگر رهن قبل از پایان مدت در فروش عین رهنی [به مرتهن] اذن دهد، سپس [مرتهن] آن را بفروشد، جایز نیست که فروشنده، در قیمت تصرف کند مگر اینکه رهن اجازه دهد، حتی بعد از مدت [رهن]. نیز جایز نیست که حق خود را از آن بردارد مگر اینکه بعد از مدت، رهن از دادن آن خودداری نماید که در این صورت بدون اذن می تواند حق خود را بردارد، همان گونه که اگر رهن به فروش اذن ندهد و از ادای دین هم خودداری نماید، مرتهن مجاز است که بدون اجازه آن را بفروشد و حق خود را استیفا نماید و احتیاط مستحب آن است که به حاکم شرع مراجعه کند.

(مسأله ۲۱۲۷) اگر رهن بر دین مدّت دار باشد، در صورتی که قبل از مدّت، فاسد شود، مانند میوه، در این صورت اگر رهن، عدم فروش آن را قبل از مدّت شرط کند، رهن باطل است و گرنه فروش آن لازم و قیمت آن را رهن قرار دهد و در صورتی که رهن یا وکیل او بفروشد، صحیح است، ولی اگر امتناع کند، حاکم او را مجبور می کند و در صورتی که اجبار ممکن نباشد، حاکم یا وکیل او می فروشد و با نبود حاکم مرتهن آن را می فروشد.

(مسأله ۲۱۲۸) اگر مرتهن بترسد که وارث پس از مرگ رهن انکار کند و بیّنه و شاهد هم نداشته باشد، می تواند حق خود را از رهن که در دستش قرار دارد، بردارد.

(مسأله ۲۱۲۹) در بعضی شهرها متعارف است که مالک خانه اش را مثلاً به اجاره نمی دهد مگر اینکه مستأجر مبلغ معینی را قبلاً پردازد و در مقابل پرداخت این مبلغ مالک می پذیرد که اجاره کمتر از اجرت المثل باشد، آیا این شرعاً جایز است یا نه؟

جواب: ممکن است این مطلب را از نظر فقهی به چند صورت بیان کنیم:

اوّل - مستأجر این مبلغ را با سه شرط به مالک می پردازد:

۱- مالک حق نداشته باشد بعد از پایان مدت اجاره او را از خانه بیرون کند در صورتی که تمایل برای سکونت در آن داشته باشد که در این صورت مالک، ملزم خواهد بود اجاره را یک بار دیگر تجدید نماید.

۲- اجرتی را که در ابتدای اجاره برای هر ماه یا هر سال معین کرده اند در ماه آینده یا سال دیگر زیاد نکند.

۳- بتواند این حق را بدون مراجعه به مالک، به دیگری واگذار نماید که در این موارد اگر

مالک این شرایط را بپذیرد، دادن و گرفتن این مبلغ شرعاً اشکالی ندارد.

دوم - مبلغ مذکور رهن و وثیقه بر اجاره است، با اینکه مستأجر به موجد اذن داده که در آن مبلغ باضمان تصرف کند و مقصود از ضمان، ضمان به قرض نیست (که آن عبارت است از تملیک بصورت ضمان به مثل یا قیمت) تا محذور ربا پیش بیاید، بلکه مقصود ضمان به عقد است، که ضمان معاملی نامیده می شود که آن هم دو نوع است:

نوع اول: منتقل شدن دین از ذمه ای به ذمه دیگری.

نوع دوم: متعهد شدن به چیزی که در عهده و مسئولیت خود قرار داده با اینکه در ملک مالک خودش باقی است و برگشت این تعهد به این است که ذمه متعهد به بدل آن بر فرض تلف مشغول است و ضمان در اینجا از قسم دوم است، بنابراین اگر موجد بر مستأجر شرط کند که سود به نحو شرط نتیجه ملک او باشد نه اینکه ابتداءً در ملک او داخل شود، یعنی داخل شدن آن مبلغ در ملک موجد در طول دخول آن در ملک مستأجر است که این شرط مانعی ندارد و در مقابل این مستأجر بر موجد شرط کند که از اجرت معمولی دست بکشد و به کمتر از اجرت المثل اجاره دهد، چنین کاری نیز شرعاً اشکالی ندارد.

سوم - دادن مبلغ مذکور از طرف مستأجر به موجد به عنوان قرض باشد، به این صورت که قرض را در ضمن اجاره شرط قرار دهد و مالک به کمتر از اجرت المثل اجاره می دهد به شرط اینکه مستأجر مبلغ معینی را به او قرض دهد [در این صورت باز هم اشکالی ندارد]، البته اگر مستأجر بر موجد در ضمن عقد قرض، شرط کند که به کمتر از اجرت المثل اجاره دهد، آن ربا و حرام است.

(مسأله ۲۱۳۰) اگر اختلاف کنند و یکی ادعا کند که عین امانت است و دیگری ادعا کند که رهن است، قول کسی که ادعای امانت می کند، مقدم است، اگر به ادعای ثبوت دین وعدم ثبوت آن برگردد، زیرا کسی که ادعای امانت می کند منکر دین است اما کسی که ادعای رهن می کند دین را اثبات می کند و گرنه قول کسی که ادعای رهن می کند مقدم است.

احکام حَجْر (ممنوع بودن از تصرف)

اسباب حَجْر چند چیز است:

اول - صغیر بودن: کسی که صغیر است از تصرف ممنوع است تا اینکه بالغ گردد و بلوغ بارویدن موی خشن و درشت در زیر ناف یا به محتمل شدن، بدون اینکه در این جهت فرقی بین پسر و دختر باشد، یا به تمام شدن پانزده سال در پسر و نه سال در دختر، معلوم می‌شود، ولی حیض نشانه آن است که دختر قبلاً بالغ شده نه اینکه نشانه بلوغ است. بچه نابالغ همانطوری که نمی‌تواند در اموال خود تصرف کند در ذمه خود هم نمی‌تواند تصرف نماید، بنابراین خرید و فروش در ذمه و قرض گرفتن از او صحیح نیست، اگرچه در وقت ادا بالغ شود، همچنین کارهایی همانند: ازدواج، طلاق، اجیر شدن، عامل در مضاربه و مزارعه شدن و امثال آن از سوی او نافذ نیست، مگر بعد از بلوغ و رشد. مقصود از رشد علاوه بر بلوغ، صفتی است که انسان را به رفتار عقلایی در تصرف اموال و معاملات و ادار می‌سازد و از نابودی و خرج کردن در راههای غیر مناسب و غیر عقلایی مانع می‌شود.

دوم - دیوانگی: تصرف دیوانه صحیح نیست مگر اینکه عاقل شود.

سوم - سفاهت: سفیه از تصرف در اموال خود شرعاً منع شده است و تصرف او در آن نافذ نیست و ظاهر آن است که ممنوع بودن او از تصرف فقط به اموال خودش اختصاص دارد، اما می‌تواند از طرف کسی وکیل باشد و در اموال او تصرف نماید، مانند خرید و فروش، البته رشد به اصلاح مالش هنگام آزمایش سفیه معلوم می‌شود بطوری که از غبن و تصرفات غیر عقلایی سالم بماند، اما اگر بالغ شود ولی رشید نباشد حق تصرف ندارد. رشد در مردها به شهادت مردان و در زنان به شهادت مردان و زنان ثابت می‌شود.

چهارم - ملکیت: تصرف بنده و برده بدون اذن مولایش منعقد نمی‌شود و در صورتی که

مولا یا کسی دیگری (به اذن مولا) چیزی را به ملکیت او در بیاورد، بنابر اصحّ مالک می شود.

پنجم - مفلس بودن: شخص مفلس با چهار شرط حق تصرف ندارد:

۱- بدهکار بپایش نزد حاکم ثابت شود.

۲- وقت آن رسیده باشد.

۳- اموالش از بدهی کمتر باشد.

۴- طلبکارها از حاکم درخواست کنند که او را از تصرف منع کند بخاطر اینکه در پرداخت بدهی خود کوتاهی کرده است و چنانچه حاکم او را از تصرف منع نماید، تصرف او در مالش جایز نیست.

(مسأله ۲۱۳۱) اگر مفلس بعد از آن که از تصرف در اموالش منع شود، قرض کند یا چیزی را در ذمه بخرد، بعید نیست که قرض دهنده یا فروشنده با طلبکارها شریک باشد، اگر قرض یا خرید، در ذمه قبل از قسمت [بین طلبکارها] باشد و اولی از آن در جایی است که مفلس به دین قبلی اقرار کند که اقرارش نافذ است.

(مسأله ۲۱۳۲) مفلس می تواند بیع خیاری را اجازه و امضا نماید و ظاهراً معامله را نیز می تواند فسخ کند.

(مسأله ۲۱۳۳) اگر فروشنده عین مال خود را در اموال مفلس که آن را در ذمه خریداری نموده بیابد، چنانچه قبل از رسیدن مدّت باشد، خیار ندارد که عین را بگیرد یا با طلبکارها در تقسیم شریک شود، اما اگر بعد از سررسید مدّت باشد، مخیر است بین اینکه عین مال خود را بگیرد یا با طلبکارها در تقسیم شریک شود و در این صورت می تواند معامله را فسخ نموده، عین مال خود را از بین اموال او بگیرد یا با طلبکارها در بها شریک شود.

(مسأله ۲۱۳۴) اگر در عین، زیادی متصل بوجود آید، چنانچه آن زیادی از قبیل چاقی و بلندی و امثال آنها باشد، مثل اصل عین است که در صورت بهم خوردن عقد به فروشنده برمی گردد، اما اگر زیادی منفصل از قبیل پشم و میوه درخت و امثال آنها باشد ظاهراً به فروشنده بر نمی گردد.

(مسأله ۲۱۳۵) اگر قرض دهنده، عین قرض داده شده را در اموال مفلس بیابد، اگر قبل از سررسید مدّت باشد، حق گرفتن عین و حق مشارکت با طلبکارها را ندارد، ولی اگر بعد از سر

رسید مدت باشد، مثل یکی از طلبکارها خواهد بود و گرفتن عین برایش جایز نیست.

(مسئله ۲۱۳۶) اگر فروشنده عین مال خود را در دست مفلس بیابد که به گونه‌ای مخلوط شده که عرفاً نمی‌گویند تلف شده، می‌تواند فسخ کند و عین مالش را برگرداند، مثل اینکه اگر جنس فروخته شده گندم باشد که آن را با گندم دیگر یا با جو مخلوط کرده است، ولی اگر به گونه‌ای مخلوط شده که تلف شده به حساب می‌آید، مانند یکی از طلبکارها است.

(مسئله ۲۱۳۷) اگر زید از خالد اسبی را مثلاً در ذمه بخرد، سپس زید قبل از ادای قیمت آن بمیرد و اسب هم در ترکه او موجود باشد، در این صورت اگر فروشنده بیع را فسخ کند، اسب به او بر می‌گردد و در این جهت بین اینکه ترکه به مقدار طلب طلبکارها باشد یا نباشد فرقی نیست، ولی اگر بیع را فسخ نکند، فروشنده مثل یکی از طلبکارها می‌باشد.

(مسئله ۲۱۳۸) اگر دانه‌ای را بخرد و آن را بکارد و درو نماید یا تخمی را بخرد، جوجه شود، سپس خریدار مفلس گردد، در این حالت اگر فروشنده معامله را فسخ کند، حق ندارد محصول درو شده یا جوجه را بگیرد بلکه به بدل از مثل یا قیمت که در ذمه خریدار است رجوع می‌کند و در این صورت فروشنده مثل یکی از طلبکارها می‌باشد.

(مسئله ۲۱۳۹) شفیع می‌تواند سهم شریک خود را با حق شفعه بگیرد و فروشنده در تقسیم با طلبکارها شریک می‌شود، ولی اگر در ترکه عین زکوی یا مالی خمسی باشد، بر سایر بدهکاری‌ها مقدم است، اما اگر زکات یا خمس در ذمه میّت باشد، در این صورت مثل سایر دیون خواهد بود.

(مسئله ۲۱۴۰) با حَجْر (منع) از تصرف، دین مدت دار فوری نمی‌شود، ولی اگر بدهکار بمیرد، دین فوری می‌شود، اما اگر طلبکار بمیرد، طلب او فوری نمی‌شود.

(مسئله ۲۱۴۱) نفقه مفلس و عیالش تا روز تقسیم، از مال خودش داده می‌شود و اگر بمیرد، کفن و سایر واجبات تجهیز (بر دیون) مقدم می‌شوند.

(مسئله ۲۱۴۲) مال مفلس بر بدهی‌های فوری تقسیم می‌شود و در صورتی که بعد از قسمت بدهی فوری دیگری معلوم شود، آن تقسیم بهم می‌خورد و در تقسیم بعدی شریک می‌شود و هرگاه اموالش تقسیم شد، آزاد شدن بر آن اطلاق می‌گردد و حجر او با ادا برداشته می‌شود.

(مسئله ۲۱۴۳) ولایت در مال طفل و دیوانه و سفیه در صورتی که دیوانه و سفیه در حال دیوانگی و سفاهت بالغ شوند، برای پدر و جد پدری است، ولی اگر آن دو نباشند، وصی ولایت

احکام حَجْر (ممنوع بودن از تصرف).....۴۹۹

دارد اگر در این خصوص وصی باشد و گرنه حاکم ولایت دارد، اما در مورد مال سفیه و دیوانه‌ای که بعد از بلوغ، سفاهت و دیوانگی بر آنها عارض گردیده، فقط حاکم (شرع) ولایت دارد.

احکام ضمان

ضمان عبارت است از انتقال دین طلبکار، از ذمه بدهکار به ذمه ضامن در خصوص آنچه که مفاد عقد ضمان است.

(مسأله ۲۱۴۴) در ضمان، ایجاب از طرف ضامن و قبول از سوی طلبکار به هر آنچه که بر تعهد ضامن به دین و رضایت طلبکار به این تعهد دلالت کند معتبر است.

(مسأله ۲۱۴۵) بنا بر اظهر در عقد ضمان تنجیز معتبر است، بنابراین تعلیق ضمان بر چیزی که حصول آن مشکوک است، باطل است.

در اینجا معنای دیگری برای ضمان است و آن متعهد شدن شخص به چیزی و آن را در مسئولیت خود قرار دادن است، مثل اینکه مستأجر در مقابل عین اجاره داده شده متعهد شود و معنای این تعهد آن است که مستأجر آن را در عهده و مسئولیت خود قرار داده است و برگشت این تعهد به این است که در صورت تلف عین مورد اجاره، ذمه مستأجر به قیمت آن مشغول است و اگر این تعهد متعلق به دین باشد، باعث منتقل شدن دین از ذمه بدهکار به ذمه متعهد نمی‌شود، بلکه متعهد، خود را مسئول ادای دین قرار دهد، یعنی مسئول خارج شدن بدهکار از عهده دین و فارغ شدن ذمه او و بر این اساس است که طلبکار حق ندارد ابتداءً به ضامن که متعهد است مراجعه نموده، و دین را از او مطالبه کند که مطلب در ضامن به معنای اول همین طور است، بلکه ضامن مسئول و متعهد به ادای دین بدهکار و خارج شدن آن از عهده او است و مثل این تعهد موجب اطمینان طلبکار است به اینکه طلب او مورد ضمانت است و حق دارد طلب خود را از ضامن و متعهد مطالبه نماید، در صورتی که بدهکار از ادای آن خودداری نماید، بنابراین وقتی بدهکار از ادای دین خودداری نماید، ذمه متعهد به ادا مشغول است نیز ضمان به این معنی است که شخص سوّمی به فروشنده متعهد شود که خریدار قیمت کالا را خواهد پرداخت، بنابراین معنای این تعهد

آن است که اگر خریدار از ادای قیمت خودداری کند، فروشنده حق دارد به ضامن مراجعه کند. از همین قبیل است که بانک، سفته را می‌پذیرد و در نتیجه ذمه بانک به قیمت سفته مشغول است، نه در عرض اشتغال ذمه بدهکار. و نه بدل از او، بلکه اگر بدهکار از ادا خودداری نماید، ذمه بانک مشغول می‌شود.

این ضمان موافق ارتکاز عقلایی است و در دیون واعیان خارجی قابل تصور است و آن نوعی از ضمان معاملی است و ضمان به این معنی ضمان مطلق و قطعی نیست، بلکه مشروط و معلق بر تلف یا امتناع بدهکار، از ادا است.

(مسئله ۲۱۴۶) در ضامن و طلبکار، بلوغ، عقل و اختیار معتبر است، برخلاف بدهکار، بنابراین اگر شخصی بدهی‌ای را که بر ذمه دیوانه یا نابالغ است ضامن شود، صحیح است.

(مسئله ۲۱۴۷) اگر ضامن آنچه را که ضمانت کرده به طلبکار بدهد، در صورتی که ضمانت با درخواست بدهکار باشد، می‌تواند به او رجوع نماید، وگرنه حق رجوع ندارد.

(مسئله ۲۱۴۸) اگر طلبکار، ذمه ضامن را از تمام دین بری کند، ذمه او بری می‌شود و حق رجوع به بدهکار را ندارد و چنانچه ذمه ضامن را از قسمتی از دین بری نماید، به همان مقدار بری می‌شود و در آن مقدار نمی‌تواند به بدهکار رجوع نماید و اگر طلبکاری که برای او ضمانت شده با ضامن به مقدار کمتر مصالحه نماید، ضامن حق ندارد بیشتر از آن مقدار را از بدهکار مطالبه نماید و همچنین اگر دین را به مقدار کمتر از دین با رضایت طلبکار ضمانت کند. معیار آن است که ضامن فقط آن مقداری را که خسارت دیده می‌تواند از بدهکار مطالبه کند نه بیشتر و از آن معلوم می‌شود که اگر کسی دین را مجاناً ادا نماید، ضامن حق مطالبه را ندارد.

(مسئله ۲۱۴۹) عقد ضمان به هر دو معنای مذکور لازم است و فسخ آن جایز نیست.

(مسئله ۲۱۵۰) خیار برای ضامن و طلبکار با شرط و بدون شرط ثابت می‌شود.

(مسئله ۲۱۵۱) اگر دین فوری باشد و ضامن آن را به صورت مدت دار ضمانت کند، مدت برای ضمان است نه برای دین، بنابراین اگر ضامن مدت را ساقط کند و دین را به صورت فوری ادا نماید، حق دارد دین را به صورت فوری از بدهکار مطالبه نماید، همچنین اگر ضامن قبل از پایان مدت مذکور بمیرد، دین فوری می‌شود و چنانچه ورثه از ترکه او ادا نمایند، حق دارند به بدهکار رجوع کنند.

(مسأله ۲۱۵۲) اگر دین مدّت دار باشد و شخصی آن را بصورت مدّت دار ضمانت کند و سپس مدّت را ساقط کرده، دین را به صورت حال ادا نماید، نمی تواند قبل از رسیدن مدّت از بدهکار مطالبه نماید. همچنین اگر ضامن در اثنای مدّت بمیرد، طلبکار مال مورد ضمانت را از ترکه او در همان وقت می گیرد، ولی ورثه ضامن حق ندارد قبل از رسیدن مدّت آن را از بدهکار مطالبه کند.

(مسأله ۲۱۵۳) اگر دین، مدّت دار باشد و شخصی آن را با اذن بدهکار به صورت فوری ضمانت نماید و ضامن دین را ادا کند، ظاهراً می تواند بعد از ادای دین به بدهکار رجوع نماید.

(مسأله ۲۱۵۴) اگر دین، مدّت دار باشد ولی به کمتر از مدّت آن ضمانت کند - مثل اینکه مدّت آن مثلاً سه ماه باشد ولی آن را به مدّت یک ماه ضمانت کند؛ و بعد از این مدّت و پیش از رسیدن مدت (قبلی) ادا نماید - حق ندارد، قبل از پایان مدّت اوّل که همان مدت قرض است از بدهکار مطالبه نماید، ولی اگر آن را به بیش از مدتش ضمانت کند، سپس مدّت اضافه را ساقط کند و دین را ادا نماید، می تواند از بدهکار مطالبه کند و حکم چنین است اگر ضامن بعد از پایان مدّت دین و قبل از پایان مدّت اضافه بمیرد.

(مسأله ۲۱۵۵) اگر طلبکار، آنچه را که بر ذمه ضامن است با اجازه حاکم شرع، به عنوان خمس یا صدقه حساب کند، ظاهراً ضامن می تواند آن را از بدهکار مطالبه کند، همچنین اگر طلبکار آن را از او بگیرد، سپس به عنوان هبه و مانند آن به او برگرداند و همین طور اگر طلبکار بمیرد و ضامن آنچه را که در ذمه اش می باشد به ارث ببرد.

(مسأله ۲۱۵۶) ضمانت با شرط رهن از بدهکار جایز است.

(مسأله ۲۱۵۷) اگر بر دینی که در ذمه بدهکار ثابت است رهن باشد، رهن با ضمانت آزاد می شود چه ضامن به معنای انتقال دین از ذمه بدهکار به ذمه ضامن باشد و چه به معنای تعهد و قبول مسئولیت.

(مسأله ۲۱۵۸) اگر دو نفر مثلاً از یک نفر ضمانت کنند، در صورتی که این ضمانت باهم باشد، دین بر هر دو قسمت می شود، اگر بگویند هر یک از ما ضمانت می کنیم، ضمانت فقط به معنای تعهد، صحیح است و هر یک از آن دو به این صورت ضامن خواهد بود، ولی اگر ذمه یکی را بری کند، ذمه او از تعهدبری است نه ذمه آن دیگری.

(مسأله ۲۱۵۹) اگر شخصی به دو نفر بدهکار باشد ضمانت یک شخص برای هر دو یا برای یکی بطور معین، صحیح است، ولی ضمانت او برای یکی بدون تعیین صحیح نیست حتی اگر ضمان به معنای تعهد والتزام به ادا باشد. همچنین اگر دو نفر بدهکار یک نفر باشند و از آنها شخصی ضمانت کند، چنانچه ضمانت او از آن دو یا از یکی بطور معین باشد، صحیح است ولی اگر از یکی بدون تعیین باشد، صحیح نیست.

(مسأله ۲۱۶۰) اگر بدهکار فقیر باشد و شخصی از جانب او ضمانت کند، برای ضامن جایز نیست که دین را از خمس یا زکات یا مظالم ادا کند و در این جهت بین اینکه ذمه ضامن فعلاً به آن مشغول باشد یا نه فرقی نیست.

(مسأله ۲۱۶۱) اگر ذمه بدهکار به خمس یا زکات مشغول باشد، چنانچه شخصی از جانب او برای حاکم شرع یا وکیل او به هر دو معنای ضمان، ضمانت کند، صحیح است.

(مسأله ۲۱۶۲) اگر بیماری که در مرض مرگ قرار دارد [کسی را] ضمانت کند [و سپس بمیرد]، ضمانت به هر دو معنی صحیح است و مال مورد ضمانت از اصل ترکه او خارج می شود و در این صورت چنانچه ضمانت با اذن بدهکار باشد، ورثه ضامن به بدهکار مراجعه می کنند و گرنه حق مراجعه را ندارند.

(مسأله ۲۱۶۳) اگر شخصی نفقه های گذشته زن را ضمانت کند، صحیح است، بلکه ضمانت او برای نفقه های آینده زن نیز ظاهراً مانعی ندارد، ولی ضمانت نفقه خویشاوندان اگر به صورت انتقال دین از ذمه به ذمه باشد صحیح نیست، البته اگر ضمانت به معنای تعهد باشد در صورتی که از دادن نفقه امتناع کند، مانعی ندارد.

(مسأله ۲۱۶۴) ضمانت اعیان خارجی، به معنای اینکه عین برعهده و مسئولیت ضامن باشد صحیح است و اثرش آن است که در صورت تلف یا امتناع از رد عین، رد بدل آن از مثل یا قیمت بر ضامن واجب است و از این قبیل است ضمانت شخصی که قیمت را برای خریدار عهده دار شود در صورتی که معلوم شود جنس فروخته شده مال فروشنده نبوده، یا معامله از جهت دیگری باطل باشد و معیار آن است که ضمان در اعیان خارجی به معنای تعهد است نه به معنای ثبوت در ذمه.

(مسأله ۲۱۶۵) ضمانت جبران آنچه را که خریدار در زمین خریداری شده از قبیل ساختمان یا کاشتن (درخت) یا مانند اینها، ایجاد می کند در صورتی که معلوم شود زمین ملک فروشنده نبوده

به معنای اینکه ذمه ضامن فعلاً به آن مشغول باشد، صحیح نیست، اما ضمانت به معنای تعهد به آن مانعی ندارد.

(مسأله ۲۱۶۶) اگر شخصی به دیگری بگوید: جنس خود را در دریا بینداز و ضمانت آن بر عهده من است، اگر بیندازد ضامن است، خواه بخاطر ترس از غرق شدن کشتی یا بخاطر سبکی آن باشد. نیز اگر به او دستور دهد که مثلاً یک دینار به فقیر بدهد، یا او را به کار برای دیگری یا برای خود امر کند، دستوردهنده ضامن است در صورتی که مأمور قصد انجام دادن کار را مجاناً نداشته باشد.

(مسأله ۲۱۶۷) اگر طلبکار و بدهکار در اصل ضمانت اختلاف کنند - مثل اینکه بدهکار ادعای ضمانت بکند اما طلبکار آن را انکار نماید - قول طلبکار مقدم است و همینطور است اگر بدهکار ضمانت را در تمام دین ادعا کند، ولی طلبکار ضمانت را در قسمتی از آن انکار نماید.

(مسأله ۲۱۶۸) اگر طلبکار ضمانت را بر شخصی ادعا کند ولی او انکار نماید، قول منکر مقدم است و در صورتی که به ضمانت اعتراف کند و در مقدار ضمانت اختلاف کنند، به این صورت که طلبکار ضمانت را در تمام دین ادعا کند و ضامن ضمانت را در قسمتی از آن ادعا نماید، یا در شرط حال بودن دین اختلاف نمایند، در صورتی که دین مدت دار باشد به این صورت که طلبکار ادعا کند که دین فوری است و ضامن ادعا کند که فوری نیست، قول ضامن مقدم است، ولی اگر طلبکار و بدهکار در شرط مدت دار بودن یا اینکه دین حال است یا در ادای دین یا در ابرای طلبکار، اختلاف کنند، مثل اینکه بدهکار شرط مدت دار بودن را ادعا کند و طلبکار عدم آن را، یا بدهکار ادای دین را و طلبکار عدم ادا را یا بدهکار ابراء را و طلبکار عدم آن را ادعا کند، در تمام این فرضها قول طلبکار مقدم است.

(مسأله ۲۱۶۹) اگر ضامن و بدهکار اختلاف کنند، همانند اینکه: در اذن و عدم آن یا در ادای دین توسط ضامن یا در مقدار دین مورد ضمانت یا در شرط نمودن چیزی بر بدهکار، اختلاف نمایند، در تمام این موارد قول بدهکار مقدم است.

(مسأله ۲۱۷۰) اگر شخصی منکر ضمانت شود ولی طلبکار با اقامه بیّنه دال بر ضمانت او، حق را از او بگیرد، منکر حق ندارد از بدهکار مطالبه کند.

(مسأله ۲۱۷۱) اگر ضامن وفا [دین] را ادعا کند ولی طلبکار انکار نماید و قسم بخورد،

ضامن حق ندارد به بدهکار رجوع نماید در صورتی که بدهکار او را در این جهت تصدیق نکند. (مسأله ۲۱۷۲) ترامی در ضمان جایز است، به این صورت که زید، دین عمرو را و بکر، دین زید را ضمانت نماید و همین طور، پس ذمه غیر ضامن اخیر بری می شود و ذمه آخری به طلبکار مشغول می شود و در صورتی که ضامن آخری دین را ادا کند به قبلی رجوع می کند و او به قبلی خودش و همین طور رجوع ادامه پیدا می کند تا اینکه به بدهکار اول برسد. این در صورتی است که ضمانت با اذن بدهکار باشد و گرنه حق رجوع به او را ندارد، بنابراین اگر ضمانت زید بدون اذن عمرو باشد، ولی ضمانت بکر به اذن زید باشد و بکر دین را ادا نماید، برای گرفتن آن به زید رجوع می کند اما زید نمی تواند به عمرو مراجعه کند.

احکام حواله

حواله عبارت است از ارجاع طلبکار به شخصی سومی برای دریافت طلبش. (مسئله ۲۱۷۳) در حواله ایجاب از حواله دهنده و بدهکار و قبول از محال [طلبکار] معتبر است و فرق نمی کند ایجاب و قبول با لفظ باشد یا با فعل یا با کتابت و نوشته. (مسئله ۲۱۷۴) در مُحیل و مُحال، بلوغ، عقل، رشد و اختیار شرط است همان طوری که در محیل شرط است که ورشکسته نباشد مگر در صورتی که حواله بر کسی باشد که بدهکار نیست که در آن صورت حواله جایز است، اگرچه حواله دهنده ورشکسته باشد و بنابر اظهر اختیار در محال علیه (کسی که بر او حواله داده شده) معتبر نیست، مگر در مورد حواله بر کسی که بدهکار نیست، یا حواله به غیر جنس باشد، پس در این صورت قبول «محال علیه» با رضایت و اختیار او معتبر می باشد.

(مسئله ۲۱۷۵) حواله در صورتی صحیح است که انسان بدهکار باشد، پس اگر به کسی بگوید قرض هایی را که بعداً از تو می گیرم از همین حالا حواله می کنم صحیح نیست. (مسئله ۲۱۷۶) در حواله شرط است که مال حواله شده، معین باشد، بنابراین اگر شخصی به دیگری به یک من گندم و یک دینار بدهکار باشد، صحیح نیست که طلبکار را به یکی از آن دو بدون تعیین، حواله دهد، البته اگر او را به جامع (هر دو) حواله دهد صحیح است و تعیین آن را به دست محال قرار دهد.

(مسئله ۲۱۷۷) اگر بدهی در واقع معین باشد، حواله صحیح است اگرچه بدهکار و طلبکار مقدار و جنس آن را هنگام حواله ندانند، بنابراین اگر دین در دفتر ثبت شده باشد و بدهکار قبل از مراجعه به دفتر آن را به شخصی حواله دهد و بعد مراجعه کند و طلبکار را به جنس و مقدار آن خبر دهد، حواله صحیح است.

(مسئله ۲۱۷۸) محال (طلبکار) می‌تواند حواله را قبول نکند اگر چه کسی که بر او حواله داده شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله کوتاهی نکند.

(مسئله ۲۱۷۹) کسی که سر او حواله داده شده، پیش از پرداختن حواله نمی‌تواند مقدار آن را از حواله دهنده بگیرد و اگر او و طلبکار بر کمتر از دین مصالحه نمایند، فقط همان مقدار را می‌تواند از حواله دهنده بگیرد.

(مسئله ۲۱۸۰) فرقی نیست بین این که مال حواله شده به صورت عین در ذمه حواله دهنده باشد یا منفعت یا کاری که در آن شرط مباشرت نشده باشد مانند دوختن لباس و امثال آن، بلکه ولو مثل نماز و روزه و حج و زیارت و خواندن و غیر اینها باشد و در این جهت فرقی نیست بین این که حواله بر کسی باشد که بدهکار نیست یا بر کسی باشد که بدهکار است، همان طوری که فرق ندارد بین این که مال حواله شده مثلی باشد یا قیمی.

(مسئله ۲۱۸۱) حواله عقدی است لازم، بنابراین محیل (بدهکار) و محال (طلبکار) حق ندارند آن را فسخ نمایند، البته اگر کسی که بر او حواله داده شده هنگام حواله تنگدست باشد و طلبکار آن را نداند، بعد از آن که حقیقت را دانست می‌تواند آن را فسخ کند، اگر چه فعلاً بی نیاز شده باشد، ولی اگر هنگام حواله فقیر نباشد، یا طلبکار بداند کسی که بر او حواله داده شده فقیر است، حق فسخ و خیار ندارد.

(مسئله ۲۱۸۲) قراردادن خیار برای هر یک از محیل (بدهکار) و محال (طلبکار) و محال علیه (کسی که بر او حواله داده شده) جایز است.

(مسئله ۲۱۸۳) اگر خود حواله دهنده دین را ادا کند، چنانچه ادای دین به درخواست کسی که بر او حواله داده شده باشد، حواله دهنده می‌تواند آنچه را ادا کرده از کسی که بر او حواله داده شده، مطالبه کند، ولی اگر به درخواست او نبوده، یا او بدهکار نیست، حق مطالبه از او را ندارد.

(مسئله ۲۱۸۴) اگر بیگانه‌ای از طرف کسی که بر او حواله داده شده به صورت مجانی دین را ادا نماید، ذمه او بری می‌شود، همچنین اگر شخصی از او با رضایت طلبکار ضمانت کند.

(مسئله ۲۱۸۵) اگر کسی که بر او حواله داده شده، آنچه را که ادا کرده از حواله دهنده مطالبه کند و حواله دهنده ادعا کند که بر ذمه شخص حواله داده شده طلبی دارد و او آن را انکار نماید، در صورتی که بیینه نباشد، قول منکر مقدم است و بر برائت خود قسم می‌خورد.

(مسأله ۲۱۸۶) اگر طلبکار و بدهکار اختلاف نمایند در اینکه عقدی که بین شان واقع شده حواله است یا وکالت، با نبود ینّه قول منکر حواله مقدم است، خواه آن شخص طلبکار باشد یا بدهکار.

(مسأله ۲۱۸۷) اگر زید به بکر دینار عراقی و بکر به عمرو تومان ایرانی مثلاً بدهکار باشد، چنانچه بکر عمرو را بر زید حواله دهد، و حواله هم به پول ایرانی مثلاً باشد، آن حواله، حواله بر شخصی است که بدهکار نیست، به اعتبار این که ذمه زید به دینار عراقی داخلی مشغول است نه پول دیگر، بنابراین صحت این حواله منوط است به این که کسی که بر او حواله داده شده قبول کند و اگر هدف از حواله پرداخت دینی است که بر ذمه بکر از ناحیه عمرو می باشد که در این صورت از قبیل ادای دین به غیر جنس است و چنانچه طلبکار به این راضی باشد، مانعی ندارد و ممکن است در این جا حواله واقعاً بر شخص بدهکار باشد، چنانچه قبل از حواله مبادله بین پول داخلی و پول اجنبی صورت گرفته باشد، به این صورت که بکر آنچه را که بر ذمه زید از پول داخلی است در برابر پول بیگانه بفروشد و اگر زید قبول کرد ذمه او به پول اجنبی مشغول می شود و بعد از این اگر بکر عمرو را بر زید به پول اجنبی حواله بدهد، [در حقیقت] حواله بر شخص بدهکار خواهد بود، این در حواله به پول خارجی بود، اما در مورد حواله به پول داخلی، مثل این که هر یک از زید و بکر در مثال به پول داخلی بدهکار باشند که حواله، بر بدهکار می باشد.

احکام کفالت

کفالت آن است که انسان ضامن شود که هر وقت طلبکار، بدهکار را خواست به او تحویل دهد. ایجاب کفیل با هر چیزی که دلالت بر ضمانت او کند و قبول طلبکار با هر چیزی که دلالت بر رضایت او نماید، کفالت صحیح است.

(مسئله ۲۱۸۸) در کفیل، عقل، بلوغ، اختیار، قدرت داشتن بر احضار بدهکار و نداشتن سفاهت معتبر است، ولی در طلبکار، بلوغ، رشد، عقل و اختیار شرط نیست، بنابراین اگر ولی قبول کند کفالت به نفع کودک، سفیه و دیوانه صحیح است.

(مسئله ۲۱۸۹) کفالت به احضار کسی که از جانب او ضمانت شده چنانچه بر او حقوق مالی باشد صحیح است، ولی دانستن مقدار مال شرط نیست.

(مسئله ۲۱۹۰) اگر مال در ذمه ثابت باشد، شکی در صحت کفالت نیست، اما اگر فعلاً در ذمه نباشد ولی سبب آن موجود باشد، مانند جعل در عقد جعاله و عوض در عقد مسابقه و تیراندازی و امثال اینها، بنا بر اقرب صحیح است.

(مسئله ۲۱۹۱) کفالت عقدی لازم است که فسخ آن از طرف کفیل جایز نیست مگر با اقاله یا با قراردادن خیار برای او.

(مسئله ۲۱۹۲) اگر کفیل، مکفول را حاضر نکند سپس کسی که به نفع او ضمانت شده، مال را از کفیل بگیرد، چنانچه مکفول در کفالت و در ادا اذن نداده باشد، کفیل حق ندارد به مکفول مراجعه نموده، آنچه را ادا کرده از او مطالبه نماید، ولی چنانچه در کفالت و ادا یا فقط در ادا اذن داده باشد، حق دارد به او رجوع نماید، ولی اگر در کفالت به او اذن داده نه در ادا، ظاهر آن است که حق رجوع به او را ندارد، اگرچه قدرت بر احضار او را نداشته باشد.

(مسئله ۲۱۹۳) واجب است که کفیل برای احضار مکفول از هر وسیله مشروعی استفاده کند

و چنانچه به کمک شخص قدرتمندی نیاز داشته که مفسده دینی ندارد، واجب است از او کمک بگیرد.

(مسأله ۲۱۹۴) اگر مکفول غایب و احضار او نیاز به هزینه داشته باشد، ظاهر آن است که هزینه بر عهده کفیل است، مگر اینکه هزینه را با اجازه مکفول صرف کرده باشد.

(مسأله ۲۱۹۵) اگر مکفول له، حقی را که بر مکفول دارد با بیع یا صلح یا حواله یا هبه، به دیگری منتقل کند، کفالت باطل می شود.

(مسأله ۲۱۹۶) اگر کسی با زور یا حيله بدهکار را از دست طلبکار رها سازد بطوری که دسترسی به او نداشته باشد تا طلبش را از او بگیرد، آن شخص در حکم کفیل است و احضار بدهکار نزد طلبکار بر او واجب است و گرنه ضامن طلب او است و واجب است که آن را ادا نماید.

(مسأله ۲۱۹۷) عقد کفالت با پنج چیز بهم می خورد:

۱- کفیل بدهکار را به طلبکار تحویل دهد.

۲- طلب او را ادا نماید.

۳- طلبکار ذمه بدهکار را بری نماید.

۴- بدهکار بمیرد.

۵- طلبکار از کفالت دست بردارد.

احکام صلح

صلح عقدی شرعی است که به رضایت و سازش بین دو نفر در چیزی، از قبیل تملیک عین یا منفعت یا ساقط نمودن دین یا حق یا غیر اینها به صورت مجانی یا در برابر عوض صورت می‌گیرد. (مسئله ۲۱۹۸) صلح عقد مستقل است و به عقدهای دیگر بر نمی‌گردد اگرچه اثر آنها را داشته باشد، بنابراین اگر صلح بر عین در برابر عوض باشد، اثر بیع را دارد و اگر صلح بر عین بدون عوض باشد اثر هبه را دارد و اگر صلح بر منفعت در برابر عوض باشد، فایده اجاره را می‌دهد و اگر صلح بر ساقط نمودن حق یا دین باشد فایده ابراء را می‌دهد.

(مسئله ۲۱۹۹) صلح سه رکن دارد:

۱- مصالح (صلح کننده).

۲- متصالح (کسی که قبول صلح می‌کند و صلح به نفع او است).

۳- مصالح علیه (مال مورد صلح).

در اوّل و دوّم بلوغ، عقل و اختیار معتبر می‌باشد و در آنچه صلح بر آن واقع می‌شود جواز تصرف معتبر است که با سفاقت و غیر آن از تصرف منع نشده باشد. در مال مورد صلح صحّت تملک معتبر است به این معنی که از قبیل شراب یا خوک نباشد. زمانی که شرایط صلح موجود باشند از دوطرف لازم می‌گردد. در صلح تمام اختیارات جز خیار مجلس و حیوان و تأخیر، جاری است.

(مسئله ۲۲۰۰) اگر صلح به عین یا منفعت تعلق گیرد، فایده‌اش انتقال آنها به متصالح است، خواه با عوض باشد یا بدون عوض، همچنین اگر به دینی که بر ذمه غیر مصالح له است یا به حقی که قابل انتقال است تعلق پیدا کند، مانند حق تحجیر و اختصاص [که دین و حق به مصالح له منتقل می‌شود] و از آن جمله حق اختصاص است برای کسی که زمین‌های مفتوح عنوه در اختیار اوست.

اگر صلح به دینی که به ذمه متصالح است تعلق بگیرد دین ساقط می‌شود، همچنین اگر صلح به حقی که قابل اسقاط و غیر قابل نقل و انتقال است، تعلق بگیرد، مثل حق شفعه و مانند آن، آن حق ساقط می‌شود و اما صلح بر حقی که قابل انتقال و اسقاط نیست، صحیح نمی‌باشد و از آن جمله است حق مطالبه دینی که برای طلبکار در دین حال ثابت است و از آن جمله بدهکار حق دارد که ادای دین را در غیر شهر دین قبول نکند و از آن جمله طلبکار حق دارد که تحویل گرفتن دین را فقط در شهر خودش قبول کند و از آن جمله است حق عزل که برای موکل در وکالت ثابت است و حق رجوع برای شوهر در طلاق رجعی و حق رجوع در بذلی که برای زن در خلع ثابت است و غیر اینها.

(مسئله ۲۲۰۱) صلح به مجرد استفاده از عین صحیح است، مثل اینکه با شخصی مصالحه کند، مدتی در خانه‌اش ساکن شود یا لباسش را بپوشد یا چوب‌های سقفش بر دیوار او باشد یا آنچه در پشت بام او است جریان پیدا کند یا ناودانش بر زمین خانه او باشد یا رفت و آمد از خانه یا باغ او باشد یا اتاقی در فضای ملک او بسازد یا شاخه درختانش در فضای زمین او باشد و غیر اینها و در این جهت بین اینکه بدون عوض یا با عوض باشد فرقی نیست.

(مسئله ۲۲۰۲) فضولی در صلح همانند بیع فضولی جاری می‌باشد.

(مسئله ۲۲۰۳) در صلح، دانستن مال مورد صلح معتبر نیست، بنابراین اگر مال یکی از دو نفر با مال دیگری مخلوط شود، می‌توانند به طور مساوی یا با اختلاف باهم مصالحه نمایند، هم چنان که می‌توان با پرداخت مال خارجی معین با دیگری مصالحه نمود و در این امر فرقی نیست که تشخیص بین دو مال ممکن باشد یا نباشد.

(مسئله ۲۲۰۴) اگر دو نفر در دین یا منفعت یا عینی علیه یکدیگر ادعا کنند، می‌توانند به قسمتی از مال مورد ادعا یا به چیز دیگر صلح نمایند، حتی در صورتی که مدعی علیه منکر شود و با این صلح حق دعوا و حق قسم دادن که مدعی بر منکر داشت ساقط می‌شود، پس مدعی حق ندارد بعد از صلح، مرافعه را از سر بگیرد، اما این مصالحه ظاهراً نزاع را قطع می‌کند، ولی برای غیر صاحب حق، آنچه را که با صلح می‌گیرد حلال نیست، مگر اینکه در اعتقادش به اینکه او صاحب حق است معذور باشد، مثل اینکه شخصی بر دیگری ادعا کند که از او طلب دارد و او منکر شود، سپس بر نصف مصالحه کنند که این صلح اگرچه در پایان دادن دعوا مؤثر است، اما اگر مدعی

صاحب حق باشد، فقط نصف حقش به او رسیده و نصف دیگر در ذمه منکر باقی می ماند و در این صورت چنانچه منکر در اعتقاد خودش معذور باشد و خود را صاحب حق بداند، بر او گناهی نیست و گرنه او گناهکار است و واجب است نصف دیگر را نیز به مدعی بدهد، البته اگر مدعی به صلح به آن مقدار از تمام آنچه در ذمه او است رضایت دهد، حقش ساقط است.

(مسئله ۲۲۰۵) اگر مدعی علیه به مدعی بگوید: با من مصالحه کن، این اقرار به حق نیست، ولی اگر بگوید: به من بفروش یا به من تملیک کن، اقرار به حق است.

(مسئله ۲۲۰۶) صلح با هر چیزی که بر آن از لفظ یا فعل یا مانند اینها دلالت کند، واقع می شود و در آن صیغه خاصی معتبر نیست.

(مسئله ۲۲۰۷) اگر کسی با چوپان به اینکه گوسفندانش را تحویل او دهد مصالحه نماید تا اینکه مثلاً آنها را به مدت یک سال بچراند و در شیر آنها تصرف نماید و مقدار معینی روغن به او بدهد، مصالحه صحیح است، بلکه اگر گوسفندانش را تا یک سال به چوپان اجاره دهد بر اینکه از شیر آنها استفاده نماید و در عوض مقدار معینی روغن یا غیر آن به او بدهد، اجاره صحیح است.

(مسئله ۲۲۰۸) ساقط نمودن حق یا دین به قبول احتیاج ندارد، اما مصالحه بر حق یا دین به قبول احتیاج دارد.

(مسئله ۲۲۰۹) اگر بدهکار مقدار دین را بداند ولی طلبکار نداند و با او به کمتر از مقدار دین مصالحه کند، ذمه بدهکار از مقدار اضافه بری نیست، مگر اینکه بداند که طلبکار به این مقدار رضایت دارد حتی اگر مقدار دین را نیز بداند.

(مسئله ۲۲۱۰) بنا بر احتیاط مستحب مصالحه بر مبادله دو مال از یک جنس در صورتی که پیمانهای یا وزنی باشد با علم به زیاده در یکی از آن دو جایز نیست، ولی با احتمال زیاده مانعی ندارد.

(مسئله ۲۲۱۱) مصالحه در مبادله دو دین که دو نفر در ذمه یک شخص دارند مانعی ندارد، مثلاً زید به عمرو ده من گندم و به خالد ده من جو بدهکار باشد، یا از دو نفر با اضافه بدهکار باشد، اگرچه دو دین پیمانهای و موزون و از یک جنس باشند، البته اگر فرض شود که صلح در اینجا عقد مستقلی نیست بلکه بیع بصورت صلح می باشد، مبادله جایز نیست مگر اینکه در پیمانهای یا وزن مساوی باشند، یا از یک جنس نباشند، ولی با وجود این احوط و بهتر آن است که مصالحه با

اضافه را ترک کند، چنانچه دوعوض در مال مورد مصالحه پیمانهای یا موزون باشند.

(مسأله ۲۲۱۲) صلح در دین مدّت دار به کمتر از آن صحیح است، اگر هدف این باشد که ذمه بدهکار را از قسمتی از دین بری کند و باقیمانده را بصورت نقد از او بگیرد، این در صورتی است که دین از جنس طلا، نقره یا غیر آنها از مکیل یا موزون باشد، بلکه بنابر اظهار صلح در دین مدت دار به کمتر از آن جایز است به طوری که نتیجه معاوضه و مبادله بین آن دو باشد نه ابراء، اگرچه ترک آن سزاوارتر است. اما در غیر اینها صلح به کمتر جایز است، خواه کمتر دین باشد یا غیر آن. اما فروش دین مدّت دار به کمتر به صورت نقد اشکال دارد و در این جهت بین اینکه فروش دین مدّت دار به کمتر، حال باشد یا فروش دین حال به کمتر باشد فرقی نیست، بنابراین فروش سفته‌های مدّت دار از جانب بانک‌ها به کمتر به صورت نقد اشکال دارد.

(مسأله ۲۲۱۳) عقد صلح لازم است حتی در جایی که عوض نداشته باشد و فایده‌اش فایده هبه است که فقط با رضایت دو طرف صلح به فسخ یا کسی که حق فسخ در ضمن صلح برای او قرار داده شده است، فسخ می‌شود.

(مسأله ۲۲۱۴) خیار حیوان، خیار مجلس و خیار تأخیر در صلح جاری نیست، البته اگر تحویل مال مورد مصالحه را از حدّ متعارف به تأخیر اندازد یا تحویل آن، به صورت نقد شرط شده باشد و به آن عمل نکند، دیگری حق دارد مصالحه را از جهت تخلف شرط فسخ کند نه از جهت تأخیر، و اما بقیه خیارات در عقد صلح جاری می‌شود.

(مسأله ۲۲۱۵) اگر مال مورد صلح معیوب باشد فسخ جایز است، اما گرفتن تفاوت بین دو قیمت صحیح و معیوب اشکال دارد.

(مسأله ۲۲۱۶) اگر در عقد صلح شرط کند مال مورد صلح در مورد خاصی وقف گردد، که فایده آن به خود مصالحه کننده یا به دیگری برگردد صحیح است و وفای بشرط لازم است.

(مسأله ۲۲۱۷) صلح بر میوه، سبزی و زراعت قبل از آشکار شدن آنها در یک سال بدون ضمیمه جایز است، اگرچه این کار در بیع جایز نیست.

(مسأله ۲۲۱۸) اگر یکی از دو نفر جنسی داشته باشد که مساوی بیست درهم است و دیگری جنسی داشته باشد که مساوی سی درهم است و مشتبه شوند و قابل تشخیص نباشند، چنانچه مصالحه کنند براینکه یکی از آن دو را اختیار کند، اشکالی ندارد، ولی اگر اختلاف کنند، هر دو جنس

فروخته می‌شوند و قیمت بین آن دو به نسبت تقسیم می‌شود و به صاحب بیست درهم دو سهم و به دیگری سه سهم داده می‌شود. این در صورتی است که مقصود برای هر یک از دو مالک مالیت باشد، اما اگر مقصود آنها خود مال باشد بدون نظر به قیمت و مالیت آن، مرجع در تعیین قرعه است.

احکام اقرار

اقرار خبر دادن از حق ثابتی است بر ذمه خبردهنده یا از نفی حقی که او بر ذمه دیگری دارد، بلکه هر لفظی که عرفاً بر آن دلالت کند کفایت می‌کند ولو صریح خبر دادن هم نباشد، همچنین اشاره معلوم کفایت می‌کند.

(مسئله ۲۲۱۹) در نافذ بودن اقرار لازم نیست از اقرار کننده ابتداءً صادر گردد یا از کلامی که به دلالت مطابقی یا تضمینی، بر اقرار دلالت نماید استفاده کند، بلکه اگر از کلام دیگر نیز - به طور دلالت التزامی - استفاده کند نافذ است، پس اگر بگوید: خانه‌ای را که ساکن هستم آن را از زید خریدم، این از جانب او اقرار است به اینکه آن خانه قبلاً ملک زید بوده و مدعی است که خانه از زید به او منتقل شده است و از این قبیل اگر یکی از دو طرف دعوا در مورد مالی به دیگری بگوید آن را به من بفروش، این نیز اقرار است از جانب او به این که آن شخص مالک آن مال بوده است.

(مسئله ۲۲۲۰) در مقرّ به (مورد اقرار) شرط است که اگر مقرّ در اخبارش صادق باشد «مقرّ له» حق دارد که او را الزام نموده، آن را مطالبه نماید، به این صورت که مقرّ به مالی باشد در ذمه او یا عین خارجی یا منفعت یا کار یا حقی باشد، مانند حق خیار و شفعه و حق راه رفتن در ملک اقرار کننده یا جاری ساختن آب در نهر یا نصب ناودان در پشت بام خانه او و امثال اینها، اما اگر اقرار کند به آنچه که «مقرّ له» حق الزام او را به آن ندارد، چنین اقراری اثر ندارد، مثل اینکه اگر اقرار کند به اینکه در ذمه او برای زید چیزی از قیمت شراب و قمار و مانند اینها باشد، اقرار او نافذ نیست.

(مسئله ۲۲۲۱) اگر به چیزی اقرار کند سپس به دنبال آن چیزی را بگوید که با اقرار اوّلی منافات دارد، چنانچه از اقرار خود برگشته باشد، شنیده نمی‌شود و اثر ندارد، پس اگر به زید بگوید: بیست دینار از من طلب داری سپس بگوید: نه بلکه ده دینار از من طلب داری، باید بیست دینار را

بدهد، اما اگر اقرار دوم برگشت از اقرار (اول) نباشد بلکه قرینه بر بیان مرادش باشد، مثلاً به زید بگوید: بیست دینار طلب داری جز پنج دینار، که اقرار فقط به پانزده دینار است، اقرارش جز به همین مقدار نافذ نیست.

(مسئله ۲۲۲۲) در مقرّر [اقرار کننده] مکلف بودن و آزادی شرط است، بنابراین اقرار کودک و دیوانه و اقرار بنده نسبت به آنچه که به حق مولا تعلق می‌گیرد بدون تصدیق او مطلقاً نافذ نیست، اگر چه اقرار بنده طوری باشد که موجب جنایت بر بنده از حیث نفس یا عضو باشد، اما اگر اقرار بنده نسبت به خودش در خصوص مال یا جنایت باشد، بعد از آزادی باید بدهد و بنابر اظهر اقرار مریض در مرضی که با آن از دنیا می‌رود نافذ است.

(مسئله ۲۲۲۳) در مقرّر له [کسی که به نفع او اقرار شده] اهلیت تملک شرط است و اگر برای بنده اقرار کند، مال او است - بنابراینکه بنده مالک می‌شود - چنانکه ظاهر است.

(مسئله ۲۲۲۴) اگر کسی بگوید: فلان شخص در ذمه من مالی دارد، به آن الزام می‌شود و تفسیر آن به چیزی که قابل ملکیت نیست، مورد قبول نمی‌باشد.

(مسئله ۲۲۲۵) اگر شخصی به عینی برای زید اقرار کند، سپس اقرار کند که آن عین مال عمرو است، عین به اولی (زید) داده می‌شود و بدل آن از مثل یا قیمت را به دومی (عمرو) غرامت می‌دهد، ولی اگر به نقد اقرار کند، ظاهراً پول رایج آن کشور خواهد بود مگر آنکه قرینه‌ای باشد و همین طور اگر به کیل یا وزن اقرار نماید.

(مسئله ۲۲۲۶) اگر به مظروف اقرار کند، ظرف داخل نیست، اما اگر به دین مدت دار اقرار کند، مدت ثابت می‌شود و مقرّر له حق ندارد قبل از مدت آن را مطالبه نماید، ولی اگر به مردّد بین کمتر و بیشتر اقرار کند، کمتر ثابت می‌شود.

(مسئله ۲۲۲۷) اگر بگوید: این خانه‌ای که در دست من است مال یکی از این دو نفر است، وادار به تعیین می‌شود و چنانچه یکی از آن دو را تعیین کند، خانه مال او است مگر اینکه دیگری ادعا کند که صاحب خانه است و مقرّر هم این را می‌داند، در این صورت حق دارد مقرّر را وادار نماید قسم بخورد که مطلب را نمی‌داند و چنانچه مقرّر قسم بخورد، دعوای او (مدعی) مبنی بر اینکه مقرّر حقیقت را می‌داند ساقط می‌شود، اما دعوای اصل ملکیت خانه به حال خودش باقی است و در این صورت چنانچه بتواند بر ملکیت خانه بیّنه اقامه کند، خانه ملک او خواهد بود و گرنه مال

کسی است که مقرّ او را برای قسم خوردن معین کند و اگر مقرّ یکی از آن دو را معین نکند و ادّعا کند که حقیقت را نمی‌داند و آنها نیز او را در این جهت تصدیق کنند، الزام به تعیین از او ساقط است، بنابراین اگر هر دو ملکیت خانه را ادّعا کنند، چنانچه یکی بیّنه داشته باشد، خانه مال او است و اگر هیچ‌کدام بیّنه نداشته باشند، چنانچه یکی قسم بخورد و دیگری سکوت نماید، به نفع کسی که قسم خورده حکم می‌شود، اما اگر هر دو بیّنه داشته باشند یا هر دو با هم قسم بخورند، دعوا ساقط است که در این صورت بنا بر اظهر به قرعه مراجعه می‌شود.

(مسأله ۲۲۲۸) اگر مورد اقرار را مبهم بگویند سپس معین کند و مقرّ له آن را انکار نماید، چنانچه «مقرّبه» دین باشد، حق مقرّ له ساقط است و در این صورت اقرار اثر ندارد و از مقرّ چیزی مطالبه نمی‌شود، ولی اگر مقرّبه عین خارجی باشد، اقرار او باز هم اثر ندارد، البته اگر مقرّ بداند که بر ذمه او حقی است که واجب است به هر وسیله ممکن آن را به مقرّ له برساند و چنانچه امیدش از رساندن به او قطع شود، از طرف او صدقه بدهد و گرنه باید منتظر بماند تا اینکه بر رساندن قدرت پیدا نماید، اما اگر برای او ازانکار مقرّ له تردید حاصل شود احتمال بدهد که مال متعلق به شخص دیگری است، در این صورت به قرعه رجوع می‌شود، ولی اگر مقرّ بگوید: یکی از این دو مال که در دست من است مال تو است، باید تعیین کند و چنانچه یکی را معین کند و مقرّ له، نیز تصدیق نماید، در این صورت مال از آن اوست و گرنه حقی ساقط است، اما اگر مقرّ می‌داند که مقرّ له اشتباه کرده، واجب است به هر وسیله‌ای مال را به او برگرداند، اگر مقرّ له ملکیت غیر آنچه را که مقرّ معین کرده ادّعا کند، باید این ادّعا را ثابت کند و گرنه قول مقرّ با قسم مقدم است، اما اگر مقرّ یکی را معین نکند و ادّعا کند که حقیقت را نمی‌داند، در این صورت اگر مقرّ له ادّعا کند که ملکیت یکی را به طور معین می‌داند، از او پذیرفته می‌شود و گرنه قرعه بیان‌دازد البته در صورتی که مال، مال خارجی و در اختیار مقرّ باشد و اگر در ذمه باشد، به قرعه رجوع نمی‌شود و باید رضایت یکدیگر را با مصالحه جلب نمایند.

(مسأله ۲۲۲۹) اگر فروشنده ادّعا کند که قیمت کالای فروخته شده را نگرفته، باید بیّنه بیاورد یا خریدار را بر تحویل دادن بهای کالا قسم بدهد.

(مسأله ۲۲۳۰) اگر به فرزند، برادر، خواهر یا غیر اینها اقرار کند، در صورتی که احتمال بدهد راست می‌گوید اقرارش در اموری از قبیل وجوب نفقه، حرمت نکاح، مشارکت در ارث و مانند

اینها نافذ است، اما نسبت به غیر احکام جای تفصیل است. بنابراین اگر اقرار نماید فلانی فرزند او است، در صورتی که احتمال راستگویی او باشد و منازع هم نباشد نسب با اقرار او ثابت می‌شود، اگر فرزند صغیر و در اختیار او باشد و به انکار او بعد از بالغ شدنش توجه نمی‌شود. اما در غیر فرزند صغیر، اقرار اثری ندارد مگر با تصدیق دیگری و چنانچه دیگری تصدیق نکرد، نسب ثابت نمی‌شود و اگر تصدیق نمود و وارثی غیر از آن دو نداشت، از همدیگر ارث می‌برند، ولی با وجود وارث دیگر، ارث بردن از همدیگر اشکال دارد و اظهر آن است که از همدیگر ارث نمی‌برند اگر چه جای احتیاط است. همچنین ارث بردن غیر آن دو از نسب‌هایشان حتی فرزندانشان، ثابت نیست اگر چه احتیاط به‌توسزاوارتر است. اگر به فرزند یا غیر او اقرار کند، سپس اقرار را نفی نماید، نفی او اثر ندارد.

(مسئله ۲۲۳۱) اگر وارث به نفع کسی که در ارث از او مقدم است اقرار کند، آنچه را که در دست مقرر است به او می‌دهد و اگر مساوی باشد، به نسبت سهم او از ترکه می‌دهد، ولی اگر به دو نفر اقرار کند و آنان منکر شوند، به اقرار عمل می‌شود و به انکار آنها توجه نمی‌شود و اگر به کسی که در میراث از او مقدم است اقرار کند، سپس به کسی که از مقررله اول مقدم است اقرار نماید، مثل اینکه عمو به برادر اقرار نموده سپس به فرزند اقرار نماید، چنانچه مقررله اول، تصدیق نماید، ارث به دوّمی داده می‌شود و گرنه به اولی می‌دهد و به دوّمی به تفصیلی که در مسئله ۲۲۴۳ گذشت، غرامت می‌پردازد.

(مسئله ۲۲۳۲) اگر فرزند به فرزند دیگری اقرار کند، سپس به فرزند سوّمی اقرار نماید و سوّمی، دوّمی را انکار نماید، برای سوّمی نصف ($\frac{1}{2}$) و برای دوّمی سدس ($\frac{1}{6}$) خواهد بود و اگر آن دو نسبشان معلوم باشد، به انکار او توجه نمی‌شود و حکم همین طور است اگر برای میت دو فرزند باشد و یکی از آن دو فرزند سوّمی را برای میت اقرار کند و دیگری منکر شود، در این صورت نصف ترکه مال منکر است، و ثلث ($\frac{1}{3}$) ترکه مال مقرر و سدس ($\frac{1}{6}$) برای مقررله. اما اگر میت زن و چند برادر داشته باشد و زن اقرار کند که میت فرزندی دارد، چنانچه برادران، زن را تصدیق کنند، ثمن ($\frac{1}{8}$) ترکه مال زن و بقیه مال فرزند است، ولی اگر برادران او را تصدیق نکنند، $\frac{3}{4}$ ترکه را برادران برمی‌دارند و ($\frac{1}{8}$) را زن و ($\frac{1}{8}$) دیگر مال مقررله است.

(مسئله ۲۲۳۳) نسب با شهادت دو نفر عادل ثابت می‌شود ولی با شهادت یک مرد و دو زن

وباشهادت يك مرد وقسم ثابت نمی شود، اما اگر دو برادر به پسری برای میت شهادت دهند و آن دو عادل باشند، این پسر از آنها مقدم است ونسب ثابت می شود، ولی اگر آن دو فاسق باشند، نسب ثابت نمی شود، اما میراث ثابت می شود، چنانچه برای آن دو نفر سوّمی نباشد، وگرنه اقرار آن دو فقط در حق خودشان نافذ است.

احکام وکالت

در وکالت ایجاب و قبول لازم است و اتصال قبول به ایجاب شرط نیست، همانطوری که تنجیز در آن شرط نمی‌باشد، پس اگر وکالت را بر شرطی که در حال عقد موجود نیست یا وجود آن هنگام عقد مجهول باشد معلق کند، ظاهراً صحیح و تصرف و کیل به هنگام تحقق شرط صحیح می‌باشد.

(مسئله ۲۲۳۴) عقد وکالت از دو طرف جایز است، اما اگر موکل، وکیل را عزل نماید، باید اعلام کند، بنابراین اگر وکیل قبل از آنکه عزل خود را بداند تصرف کند، تصرف او صحیح است. (مسئله ۲۲۳۵) وکالت با مرگ وکیل، از بین رفتن متعلق وکالت و انجام متعلق وکالت توسط موکل، باطل می‌شود.

(مسئله ۲۲۳۶) وکالت بنا بر اظهر با دیوانگی و بیهوشی موکل باطل نمی‌شود.

(مسئله ۲۲۳۷) وکیل گرفتن در طلاق صحیح است خواه شوهر غایب باشد یا حاضر، بلکه شوهر می‌تواند زن خود را وکیل بگیرد تا خود را طلاق دهد یا اینکه شخصی دیگری را از طرف شوهر یا از جانب خود وکیل بگیرد تا طلاق را جاری نماید بنابراین اگر زن در ضمن عقد نکاح، وکالت از جانب شوهر را شرط کند به اینکه اگر مدت شش ماه یا کمتر یا بیشتر به او نفقه ندهد، یا اینکه در آن مدت از او غایب شود یا چیز دیگری، بتواند خود را طلاق دهد، صحیح است و چنانچه شوهر به شرط وفا نکند، زن می‌تواند خودش را طلاق دهد یا دیگری را برای طلاق وکیل بگیرد. بنا بر اقوی زن می‌تواند در ضمن عقد شرط نماید که اگر شوهرش دیوانه یا بیهوش شد او از سوی شوهر خود وکیل باشد تا طلاق را جاری کند.

(مسئله ۲۲۳۸) وکالت در هر کاری که شارع تعلق آن را از مکلف نخواستسته تا خود آن را مباشرتاً انجام دهد، صحیح است.

- (مسأله ۲۲۳۹) برای وکیل جایز نیست از حدودی که موکل آن را معین کرده تعدی نماید حتی در بازار معین، مگر اینکه وکیل بداند که ذکر بازار معین از باب بیان یکی از مصادیق است.
- (مسأله ۲۲۴۰) اگر موکل، تصرف را تعمیم دهد، وکیل می‌تواند با رعایت مصلحت هر گونه تصرفی انجام دهد مگر در اقرار، البته اگر بگوید: تو وکیل من هستی که برای زید از سوی من فلان مبلغ را اقرار کنی، این اقرار از جانب موکل محسوب می‌شود.
- (مسأله ۲۲۴۱) اگر وکالت مطلق باشد، باید خرید و فروش به صورت حال، با ثمن المثل، با پول رایج کشور و خرید جنس صحیح نه اعم از صحیح و معیوب و تحویل جنس فروخته شده و تحویل قیمت با خرید و رد آن اگر عیب داشت صورت بگیرد.
- (مسأله ۲۲۴۲) وکیل گرفتن در خصومت و مرافعه نزد حاکم شرع صحیح است، به این صورت که هریک از مدعی و مدعی علیه می‌توانند شخصی را از جانب خودشان وکیل نمایند تا وظایف آنها را در مقام مرافعه و خصومت انجام دهد. بنابراین اگر شخصی از طرف مدعی وکیل باشد، وظیفه او این است که دعوا را بر مدعی علیه به جریان انداخته بینه بیاورد و عدالت شهود را اثبات کند و چنانچه بینه نداشته باشد طرف را قسم بدهد و غیر اینها، ولی اگر از طرف مدعی علیه وکیل باشد، وظیفه او آن است که آنچه را مدعی گفته انکار نماید و بینه بیاورد که شهود عادل نیستند و اگر از او خواسته شود، قسم بخورد.
- (مسأله ۲۲۴۳) در وکیل و موکل اهلیت تصرف شرط است. پس وکیل گرفتن کودک نابالغ در موردی که مباشرت او جایز است، مانند وصیت کردن در مالش اگر به سن ده سالگی برسد، صحیح می‌باشد و وکالت صغیر حتی بدون اجازه ولی جایز است.
- (مسأله ۲۲۴۴) اگر بنده را به اذن مولایش وکیل کند صحیح است.
- (مسأله ۲۲۴۵) وکیل حق ندارد بدون اذن موکل، شخص دیگری را وکیل بگیرد.
- (مسأله ۲۲۴۶) حاکم شرع می‌تواند از جانب افراد سفیه و ابله وکیل بگیرد.
- (مسأله ۲۲۴۷) مستحب است افراد محترم برای کارهای خود وکیل بگیرند.
- (مسأله ۲۲۴۸) بنابراین جایز است کافر ذمی را علیه مسلمان وکیل بگیرد.
- (مسأله ۲۲۴۹) وکیل جز با تعدی یا تفریط ضامن نیست و وکالت او با آن باطل نمی‌شود.
- (مسأله ۲۲۵۰) اگر وکیل بگوید که تعدی و تفریط نکردم و بینه هم نداشته باشد، قول او با

قسم مقدم است، همچنین در عزل و علم به آن و تصرف، ولی در قبول قول و کیل در اینکه مال را به موکل برگردانده اشکال است، و اظهر آن است که قول او قبول نمی‌شود.

(مسأله ۲۲۵۱) اگر وکیل ادعا کند مال، تلف شده، قول او قبول است مگر اینکه متهم باشد که در این صورت باید بیینه بیاورد.

(مسأله ۲۲۵۲) هر کس وکالت را منکر شود، قول او قبول است خواه از طرف اصیل یا از بیگانه باشد، اما اگر وکیل با موکل اختلاف نمایند و وکیل ادعا کند که در فروش کالا به قیمت معین اذن داشته، ولی موکل منکر شود، قول موکل با قسم پذیرفته می‌شود و چنانچه قسم بخورد، وکیل باید عین را برگرداند اگر موجود باشد، و گرنه مثل آن را اگر مثلی است و قیمت آن را اگر قیمی است به موکل بدهد.

(مسأله ۲۲۵۳) اگر زید به ادعای وکالت، زنی را به عقد عمرو در بیاورد و عمرو وکالت را منکر شود، در این صورت اگر زید بیینه داشته باشد که وکیل است، مهر بر عهده موکل می‌باشد، ولی اگر بیینه نداشته باشد، چنانچه عمرو بر عدم وکالت قسم بخورد، نصف مهریه زن بر ذمه زید است، بنابراین چنانچه عمرو در انکار وکالت صادق باشد، حکم همان گونه است که گذشت، ولی اگر عمرو در انکار وکالت دروغگو باشد، عمرو یا آن زن را طلاق بدهد یا نگه دارد و در هر دو صورت مهر بر ذمه او است نه بر زید، اما اگر هیچ‌یک از دو امر را انجام ندهد، چنانچه زن بداند که دروغ می‌گوید، نزد حاکم شرع رفته از عمرو نفقه یا طلاق مطالبه نماید و چنانچه عمرو از هر دو خودداری کند، حاکم شرع زن را طلاق می‌دهد.

(مسأله ۲۲۵۴) اگر دو نفر را وکیل نماید، یکی از آنها به تنهایی نمی‌تواند تصرف کند، مگر اینکه قرینه‌ای باشد که هر یک به طور مستقل در تصرف، وکیل هستند.

(مسأله ۲۲۵۵) اختلاف در وکالت فقط با شهادت دو عادل ثابت می‌شود.

(مسأله ۲۲۵۶) اگر وکیل با داشتن قدرت بر تحویل و مطالبه موکل، تحویل مال را به تأخیر اندازد، ضامن است.

(مسأله ۲۲۵۷) وکیلی که معامله به او واگذار شده در حکم مالک است که فروشنده در مورد قیمت و خریدار در مورد عوض به او رجوع می‌کند و عین بافسخ معامله به سبب عیب و مانند آن به او برمی‌گردد و عوض از او گرفته می‌شود.

(مسأله ۲۲۵۸) وکیل گرفتن در کاری که موکل فعلاً و شرعاً قدرت انجام دادن آن را ندارد ولی تابع قدرت او است، جایز است، مثل اینکه اگر او را در خرید و فروش خانه یا در خرید بنده و آزاد کردن او یا در تزویج زنی و طلاق او و مانند اینها وکیل کند. اما اگر بطور مستقل در آن کار وکیل کند، مثل اینکه او را در فروش خانه‌ای که بعد مالک می‌شود یا در تزویج زنی که در عده است بعد از پایان عده یا در طلاق زنی که بعد از مدتی با او ازدواج می‌کند و مانند اینها وکیل کند، بنا بر اقرب صحیح است. وکیل گرفتن در قبض و اقباض در مواردی که آن دو لازم و در صحت عقد معتبرند، جایز می‌باشد چنانچه در قرض، رهن و بیع صرف این گونه است و در مواردی که قبض و اقباض لازم نیست، باز مطلب چنین است [یعنی گرفتن وکیل جایز است]، مثل اینکه خانه‌اش را به زید بفروشد و عمرو را در قبض قیمت وکیل نماید که قبض وکیل در تمام این موارد به منزله قبض موکل است. اما در صحت وکیل گرفتن در این صورت قدرت موکل بر قبض در خارج معتبر نیست، بنابراین کسی که قدرت ندارد مالش را از غاصب بگیرد، جایز است کسی را وکیل کند که می‌تواند آن مال را از غاصب بگیرد و گرفتن او در حکم گرفتن موکل است.

(مسأله ۲۲۵۹) وکالت در حیات مباحات صحیح است. حیات عبارت است از تسلط عامل بر مباحات با کار و تلاش، ولی تسلط عامل بر مباحات با اعمال قدرت و زورگویی کفایت نمی‌کند، بنابراین اگر شخصی را در حیات مباحات وکیل کند و او از جانب موکل به حیات اقدام نماید، حیات مذکور برای موکل حق می‌آورد نه برای وکیل.

(مسأله ۲۲۶۰) اگر شخصی را برای گرفتن حَقِّش از دیگری وکیل کند، چنانچه کسی که حق بر عهده اوست انکار نماید، وکیل حق ندارد جهت اثبات حق با او مخاصمه و مرافعه کند، مگر اینکه در این باره نیز وکیل باشد.

(مسأله ۲۲۶۱) قرار دادن مزد برای وکیل مانعی ندارد اما وقتی مستحق اجرت می‌شود که کار را برای موکل انجام بدهد، بنابراین اگر او را در خرید و فروش وکیل نموده، برای او مزدی قرار دهد، وکیل فقط با تمام کردن کار می‌تواند مزد را مطالبه کند، البته حق دارد قبل از تحویل گرفتن و تحویل دادن مطالبه نماید.

(مسأله ۲۲۶۲) اگر شخصی را برای گرفتن دین خود وکیل نماید سپس بدهکار قبل از ادای دین بمیرد، وکالت باطل است و وکیل حق ندارد از ورثه مطالبه نماید. البته اگر وکالت در گرفتن

احکام وکالت ۵۲۵

دین بطور عام وشامل گرفتن دین - ولو از ورثه - باشد، وکالت باطل نیست و در این صورت وکیل می تواند دین را از ورثه مطالبه نماید.

احکام هبه

هبه تملیک عینی است بصورت مجانی و بدون عوض که به ایجاب و قبول نیاز دارد. در ایجاب هر چیزی از لفظ یا فعل یا اشاره که بر تملیک مذکور دلالت نماید، کفایت می‌کند و در آن صیغه خاص و عربیت معتبر نیست و در قبول هر چیزی که بر رضایت به ایجاب دلالت کند چه لفظ باشد یا فعل یا مانند اینها، کفایت می‌کند.

(مسئله ۲۲۶۳) در هبه کننده بلوغ، عقل، قصد و اختیار معتبر می‌باشد، همچنین معتبر است که به خاطر سفاهت یا افلاس یا ملک دیگری بودن [مثل برده]، محجور و ممنوع از تصرف نباشد.

(مسئله ۲۲۶۴) هبه در حال بیماری که در آن می‌میرد، صحیح است اگرچه بیش از ثلث باشد، همان طوری که سایر تصرفات او از قبیل بیع و صلح و مانند اینها صحیح می‌باشد.

(مسئله ۲۲۶۵) هبه در اعیان مملوک صحیح است اگرچه به نحو مشاع باشد و بعید نیست آنچه را نیز که در ذمه دیگری دارد چنانچه به غیر او هبه کند صحیح باشد و قبض آن هبه به قبض مصداقش خواهد بود، اما اگر آنچه را که به ذمه کسی دارد به خود او هبه کند، ابراء می‌باشد.

(مسئله ۲۲۶۶) در صحّت هبه، قبض شرط است و قبض باید با اذن هبه کننده باشد مگر اینکه آنچه را که در دست طرف است به خود او هبه کند که در این صورت احتیاج به قبض تازه ندارد. در قبض هبه فوریت و قبض در مجلس عقد، معتبر نیست بنابراین می‌توان هبه را بعد از زمان عقد قبض نمود و وقتی قبض انجام گرفت، هبه از هنگام قبض صحیح می‌شود، پس اگر برای مال بخشیده شده رشد و نموی باشد که قبل از قبض و بعد از هبه به وجود آمده باشد، مال هبه کننده است، ولی اگر دو چیز را به کسی هبه کند و او تنها یکی را قبض نماید، هبه در آنچه قبض در آن صورت گرفته صحیح و در دیگری صحیح نیست.

(مسئله ۲۲۶۷) پدر و جدّ، در قبول و قبض، از طرف صغیر و دیوانه ولایت دارند، چنانچه

دیوانه در حال دیوانگی بالغ شود، ولی اگر بعد از بلوغ دیوانه شود، بنابر مشهور در قبول و قبض، حاکم ولایت دارد اما این مطلب از اشکال خالی نیست و احتیاط ترک نشود، اما اگر ولی به یکی از آن دو هبه کند و عین هبه شده به دست ولی باشد، به قبض تازه احتیاج ندارد.

(مسئله ۲۲۶۸) قبض در اموال غیر منقول به این صورت است که هبه کننده دست از مالی که بنا است هبه گردد برداشته یا آن را تخلیه نموده در اختیار موهوب له قرار دهد و در اموال منقول به این صورت است که آن را به موهوب له تسلیم نماید.

(مسئله ۲۲۶۹) هبه کننده بعد از قبض، چنانچه هبه به صاحب رحم یا بعد از تلف باشد یا تعویض شده باشد، حق رجوع ندارد و اگر در هبه تصرف نماید بنابر اقوی هبه کننده می تواند به او رجوع نماید اگر عین مال هبه شده باقی باشد. بنابراین اگر لباس را رنگ کرده یا بریده یا دوخته یا به دیگری داده، رجوع جایز نیست و در غیر این موارد می تواند رجوع کند و چنانچه معیوب باشد، تفاوت قیمت ندارد. اگر در هبه زیادی منفصل به وجود آید، مال موهوب له است، اما اگر زیادی متصل به وجود آید، چنانچه غیر قابل انفصال باشد مانند قد کشیدن و چاقی و رسیدن میوه و امثال آن، تابع مال هبه شده است، ولی اگر قابل انفصال مانند چشمه ها و میوه و امثال آنها باشد، اظهر آن است که تابع آنها نیست و بعد از رجوع هبه کننده، زیاده، مال موهوب له است.

(مسئله ۲۲۷۰) بنابر اقرب زن و شوهر در لزوم هبه ملحق به صاحب رحم نیستند.

(مسئله ۲۲۷۱) اگر هبه کننده و موهوب له قبل از قبض بمیرند، هبه باطل می شود و مال هبه شده به ورثه هبه کننده منتقل می گردد.

(مسئله ۲۲۷۲) اگر هبه کننده یا موهوب له بعد از قبض بمیرد، هبه لازم است و حق گرفتن هبه را از ورثه موهوب له ندارد، همان طوری که ورثه هبه کننده نیز حق گرفتن آن را از موهوب له ندارد.

(مسئله ۲۲۷۳) در صحت پس گرفتن، دانستن موهوب له معتبر نیست و رجوع با جهل او نیز صحیح است.

(مسئله ۲۲۷۴) در هبه مشروط واجب است موهوب له به شرط عمل کند، بنابراین اگر چیزی را به کسی هبه کند بشرط اینکه او چیزی را هبه نماید، عمل به شرط بر موهوب له واجب است و چنانچه ممکن نباشد یا آنکه قبول کننده هبه از عمل به شرط امتناع کند، هبه کننده می تواند آن را

پس بگیرد، بلکه ظاهر آن است که پس گرفتن آن در هبه مشروط، قبل از عمل به شرط جایز است.
(مسئله ۲۲۷۵) بنا بر اقوی در هبه مطلق، عوض قرار دادن، واجب نیست اما اگر کسی که به او هبه داده شده عوض بدهد، هبه لازم می‌شود و هبه کننده جایز نیست که از هبه رجوع کند.
(مسئله ۲۲۷۶) اگر کسی که به او هبه شده عوض بدهد ولی هبه کننده قبول نکند، عوض حساب نمی‌شود.

(مسئله ۲۲۷۷) [در هبه مشروط] اگر عوض معین باشد، باید همان را بدهد، ولی اگر عوض مطلق باشد، چیز مختصری را بدهد کافی است، مگر اینکه قرینه‌ای باشد که مقصود مساوی با [مقدار هبه] است.

(مسئله ۲۲۷۸) در عوض، شرط نیست که عین باشد، بلکه جایز است که عوض، عقد یا ایقاع باشد، مانند فروختن چیزی به هبه کننده، یا ذمه هبه کننده را از دینی که بر او دارد ابراء نماید یا مانند اینها.

احکام وصیت

وصیت بر دو قسم است:

۱- تملیکی که عبارت است از انشاء تملیک عین یا منفعتی از ترکه انسان بعد از وفات، که مثلاً مال زید یا فقرا باشد، انشاء تملیک حالا اما تحقق و فعلیت آن بعد از وفات است.

۲- عهدی که عبارت است از اینکه به کسی دستور دهد در بدن یا مال او تصرف کند، مثل اینکه دستور دهد او را در جای معین یا زمان معین دفن کند یا از مال او به کسی بدهد یا از طرف او در روزه و نماز از مالش نایب بگیرد یا مالش را وقف کند یا بفروشد و مانند اینها. چنانچه این دستورات متوجه شخصی معین باشد، در حقیقت او وصی او گردیده، ولایت پیدا می کند تا در اموالش تصرف نماید، ولی اگر دستور او به شخص معین متوجه نباشد و قرینه ای هم بر تعیین نباشد، مثلاً وصیت کند که از جانب من حج به جا آورده شود، یا روزه گرفته شود، انجام دادن آنها از وظایف حاکم شرع است.

(مسئله ۲۲۷۹) وصیت عهدی احتیاج به قبول ندارد خواه برای او وصی قرار داده شده باشد یا نه، اما وصیت تملیکی بنا بر اظهر احتیاج به قبول ندارد.

(مسئله ۲۲۸۰) اگر برای [انسان] نشانه های مرگ آشکار شود، وقت واجباتی که وسعت دارد تنگ می شود، در صورتی که مکلف اطمینان ندارد که آنها را با تأخیر انجام بدهد مانند قضای نماز و روزه و ادای کفارات و نذر و مانند آنها از واجبات بدنی و غیر آن، باید به ادای آنها مبادرت نماید و چنانچه در وقت تنگ ادا نتواند، بنا بر اقوی واجب است وصیت کند، مگر اینکه بداند که بدون وصیت وارث یا غیر او انجام خواهد داد.

(مسئله ۲۲۸۱) اگر نزد او امانت ها و اموالی از مردم مانند ودیعه، عاریه، مال مضاربه و امثال آن باشد، واجب است آنها را در صورت مطالبه به صاحبان شان برگرداند و در غیر این صورت مطالبه

واجب نیست مگر اینکه به ادای ورثه خود اطمینان نداشته باشد که در این صورت باید وصیت کند و بر آن اموال شاهد بگیرد، چنانچه ادا متوقف بر آن دو باشد و گرنه این کار واجب نیست. همچنین واجب است بدهی‌های غیر مدّت دار خود را ادا نماید و در صورتی که بر ادا قدرت نداشته یا آن بدهی‌ها مدت دار باشند، واجب است به آنها وصیت کند اگرچه خوف مرگ نداشته باشد و همین طور اگر بر ذمه او خمس یا زکات یا مظالم باشد، ادای آنها در صورت امکان واجب است و گرنه باید در مورد آنها وصیت کند و در این جهت فرقی ندارد که ترکه او به آن دیون کافی باشد یا نه، به شرطی که احتمال دهد فردی از ورثه یا غیر آنان ولو در آینده مجاناً آنها را از جانب او قضا می‌نماید یا اینکه آن دیون را حاکم شرع از بیت المال ادا می‌نماید.

(مسأله ۲۲۸۲) در تحقق وصیت هر چیزی که بر آن دلالت کند از لفظ صریح یا غیر صریح یا فعل اگرچه کتابت یا اشاره باشد، کفایت می‌کند و بین صورت اختیار و عدم اختیار فرقی نیست، بلکه وجود دست نوشته‌ای به خط و امضای او کفایت می‌کند در صورتی که از آن اراده عمل به آن بعد از مرگش ظاهر شود و اگر به او گفته شود که وصیت کردی یا نه؟ و او بگوید: نه، ولی بر اینکه او وصیت کرده است بینه بر پا گردد بر طبق بینه عمل گردیده، به خبر او اعتنا نمی‌شود، البته اگر از انکار، قصد عدول از وصیت را داشته باشد، عدول تحقق پیدا می‌کند و حکم چنین است اگر در جواب بگوید: بله وصیت کردم ولی بینه بر پا شود بر اینکه وصیت نکرده، چنانچه قصد او خبر دادن باشد، بر طبق بینه عمل خواهد شد، اما اگر قصد انشاء وصیت کند، انشاء صحیح و وصیت تحقق پیدا می‌کند.

(مسأله ۲۲۸۳) موصی له [کسی که به او وصیت شده] در وصیت تملیکی، اگر وصیت را بعد از مرگ رد کند و قبل از آن قبول نکرده باشد وصیت باطل نمی‌شود. همچنین اگر قبول بعد از مرگ یا در حال حیات جلوتر از ردّ باشد، ردّ اثر ندارد و همین گونه است ردّ در حال حیات.

(مسأله ۲۲۸۴) اگر وصیت کننده تملیک دو عین را پس از وفاتش برای کسی به یک ایجاب انشاء کند، سپس آن شخص یکی را قبول کند و دیگری را ردّ نماید، آنچه را قبول کرده بدون شک صحیح است و آنچه را ردّ کرده بنا اظهر صحیح و ردّ بی اثر است. همچنین اگر برای او به یک چیز وصیت کند و او قسمتی از آن را قبول کند و در قسمت دیگر را ردّ نماید، در این صورت نیز ردّ اثری ندارد.

(مسأله ۲۲۸۵) جایز نیست که ورثه در عین مورد وصیت شده برای موصی له تصرف کنند، چه موصی له قبول چه رد کند.

(مسأله ۲۲۸۶) اگر موصی له بمیرد، عین مورد وصیت به و ارث او منتقل می‌گردد، حتی اگر موصی له ردّ نموده باشد و بنا بر اقوی بین اینکه مرگ موصی له در حیات وصیت کننده باشد یا بعد از وفات او فرقی ندارد.

(مسأله ۲۲۸۷) اگر موصی له بعد از مرگ وصیت کننده بمیرد، ظاهراً وارث موصی له مال را از مورث خودش می‌گیرد و از آن بدهی‌ها و وصیت‌هایش را خارج می‌کند و چنانچه ملک مورد وصیت زمین باشد، زن از آن ارث نمی‌برد، ولی از قیمت آن چنانچه درخت یا ساختمان باشد ارث می‌برد، اما اگر موصی له قبل از وصیت کننده بمیرد، ظاهراً ورثه موصی له مال مورد وصیت را از خود وصیت کننده می‌گیرند و بر آن حکم ترکه موصی له جاری نمی‌شود.

اما اگر وارث نیز در حیات وصیت کننده بمیرد، اظهر آن است که مال مورد وصیت به ورثه وارث منتقل می‌شود.

(مسأله ۲۲۸۸) اگر به کسی وصیت کند که قسمتی از ترکه‌اش را به شخصی بدهد، در این صورت اگر موصی له بمیرد، بنا بر اظهر مال مورد وصیت به ورثه او منتقل می‌شود.

شرایط وصیت کننده

(مسأله ۲۲۸۹) در وصیت کننده چند چیز شرط است:

اول - بلوغ، پس وصیت کودک صحیح نیست مگر اینکه به سنّ ده سالگی برسد و با عقل در راههای خیر و معروف برای ارحامش وصیت کند وصیت او برای غیر ارحامش نافذ نیست.

دوم - عقل، بنابراین وصیت دیوانه و بیهوش و مست در حال دیوانگی و بیهوشی و مستی، صحیح نیست، ولی اگر در حال عقل وصیت کند سپس دیوانه یا مست یا بیهوش گردد، وصیت او باطل نمی‌شود و بنا بر اظهر رشید بودن در وصیت کننده معتبر نیست.

سوم - اختیار، پس وصیت مکره صحیح نیست.

چهارم - آزادبودن، بنابراین وصیت بنده در اموالش صحیح نیست مگر اینکه مولایش اجازه دهد، ولی وصیت بنده در غیر اموالش مثل اینکه اگر وصیت کند که در مکان معین دفن شود یا بر

او فلان عالم نماز بخواند یا غیر اینها از چیزهایی که عمل کردن به آن بر صرف مال بیشتر از حد متعارف برای تجهیز [کفن و دفن] میت توقف نداشته باشد، صحت آن اگر اظهر نباشد لا اقل موافق احتیاط است.

چنانچه بنده وصیت کند، سپس آزاد گردد و وصیت را اجازه دهد، وصیت صحیح است اگر چه وصیت را مولا اجازه نداده باشد.

پنجم - قاتل خودش نباشد، بنابراین کسی که زخمی بخود زده یا سم خورده یا مانند اینها که موجب هلاکت او گردد، اگر بعد از آن راجع به مالش وصیت کند وصیت او صحیح نیست، اما اگر وصیت در غیر مال از قبیل تجهیز و مانند آن باشد، وصیت صحیح است. همچنین وصیت صحیح است اگر خودکشی از روی عمد نبوده بلکه از روی خطا یا سهو باشد، یا از روی عمد باشد ولی نه به قصد مرگ بلکه برای هدف دیگر، یا بر غیر صورت معصیت مثل جهاد در راه خدا باشد، همچنین اگر خوب شود سپس وصیت کند، اما اگر بعد از آنکه سبب قتل را انجام داده وصیت کند سپس خوب شود بعد بمیرد، بعید نیست که وصیت او صحیح باشد.

(مسأله ۲۲۹۰) اگر قبل از آنکه به خودکشی اقدام کند، وصیت نماید سپس به خودکشی اقدام کند، وصیت او صحیح است اگر چه هنگام وصیت بنا داشته بر اینکه بعد از وصیت به خودکشی اقدام نماید.

(مسأله ۲۲۹۱) وصیت هر یک از پدر و جدّ به سبب ولایت بر طفل با نبودن دیگری صحیح است، ولی با وجود دیگری صحیح نیست.

(مسأله ۲۲۹۲) فقیه جامع شرایط بر اطفالی که پدر و جدّ پدری ندارند ولایت دارد و می تواند کسی را که صالح می بیند بر آنان در تمام شئون زندگی و جهات فردی و اجتماعی شان ولی و سرپرست قرار دهد و آن شخص با مرگ فقیه از ولایت عزل نمی شود.

(مسأله ۲۲۹۳) اگر به وصیت تملیکی مالی را برای صغیری از ارحام یا غیر ارحام وصیت بکنند، ولی اختیار آن مال را به غیر پدر و جدّ و غیر حاکم قرار دهد صحیح نیست، بلکه اختیار آن به دست پدر و جدّ است در صورتی که یکی از آنها وجود داشته باشد و اگر آن دو نباشد برای حاکم است. البته اگر وصیت کند که مال او به دست وصی باقی بماند تا صغیر بالغ شود سپس مال را در ملک او درآورد، صحیح است. همچنین اگر وصیت کند که مالش را برای صغیر مصرف نماید،

بدون اینکه در ملک او درآورد.

(مسئله ۲۲۹۴) جایز است که پدر یا جد، ولایت و قیمومیت بر اطفال را برای دو نفر یا بیشتر قرار دهد یا بر قیم ناظر قرار دهد تا بر کار او اشراف داشته باشد یا کار با نظر و تصویب او انجام شود، چنان که این مطلب در بحث ناظر بر وصی می آید.

(مسئله ۲۲۹۵) اگر وصیت کننده به شخصی بگوید: تو بر فرزندان صغیر من و فرزندان فرزندانم ولی و قیم هستی و ولایت را در جهت خاص مقید نکند، تصرف وصی در تمام شئون آنان از قبیل حفظ جان و اموالشان و تربیت آنها و دادن نفقه بر آنها و گرفتن دیونشان و ادای آنچه بر ذمه آنها است از نفقات یا ضمانات یا غیر اینها جایز می باشد.

(مسئله ۲۲۹۶) اگر وصیت کننده ولایت را در یک جهت بدون جهت دیگر مقید کند، واجب است که ولی فقط در همان جهت اکتفا نماید و مرجع در جهات دیگر حاکم شرع است.

(مسئله ۲۲۹۷) جایز است که قیم و ولی بر یتیم، اجرت المثل کارش را بگیرد چنانچه آن کار دارای اجرت باشد و در این جهت فرقی نیست که ولی بی نیاز باشد یا فقیر، اگر چه بهتر است در صورت بی نیازی اجرت نگیرد.

احکام مورد وصیت

(مسئله ۲۲۹۸) مورد وصیت باید از چیزهایی دارای منفعت حلال و قابل توجه باشد خواه عین موجود باشد یا معدوم که امید به وجود آمدنش باشد، مثل وصیت به آنچه کنیز یا حیوان به آن حامله است، یا میوه ای درخت یا منفعت عین که موجود است یا معدومی که امید به وجود آمدنش هست یا حقی از حقوق که قابل نقل به موصی له باشد، مثل حق تحجیر (سنگ چینی) و مانند آن نه مثل حق قذف و مانند آن که قابل انتقال نیست.

(مسئله ۲۲۹۹) وصیت به شراب برای سرکه ساختن یا برای غیر نوشیدن و همچنین آلات لهو برای قطعانش صحیح است.

(مسئله ۲۳۰۰) در مال مورد وصیت شرط است که اضافه بر ثلث نباشد و اگر بیشتر از ثلث وصیت کند، وصیت در اضافه باطل است مگر اینکه وارث آن را اجازه دهد، اما اگر بعضی از آنها اجازه دهند و بعضی دیگر اجازه ندهند، وصیت تنها در سهم کسی که اجازه داده نافذ است نه

کسان دیگر، ولی اگر در قسمتی از مورد وصیت اجازه دهند و در قسمت دیگر اجازه ندهند، در آن قسمت که اجازه داده اند صحیح و در غیر آن باطل است.

(مسئله ۲۳۰۱) اشکالی نیست اگر بگوییم که اجازه وارث بعد از وفات کافی است ولی اجازه در حال حیات نیز بنا بر اقوی کافی است.

(مسئله ۲۳۰۲) اجازه دهنده حق ندارد در حال حیات وصیت کننده و بعد از وفات او از اجازه اش برگردد، همان طوری که ردّ قبل از اجازه اثری ندارد.

(مسئله ۲۳۰۳) بین وصیت در حال بیماری یا سلامتی وصیت کننده و بین وارث فقیر و غنی فرقی نیست.

(مسئله ۲۳۰۴) در نافذ بودن وصیت شرط نیست که وصیت کننده قصد ثلث داشته باشد بلکه اگر بدون توجه به آن به عینی وصیت کند و آن برابر یا کمتر از ثلث باشد صحیح است.

(مسئله ۲۳۰۵) اگر به ثلث ($\frac{1}{3}$) ترکه اش وصیت کند سپس به چیزی وصیت کند و قصدش این باشد که آن از دو ثلث ($\frac{2}{3}$) ورثه باشد، چنانچه ورثه آن را اجازه بدهند وصیت دوّم صحیح و گرنه باطل می باشد.

(مسئله ۲۳۰۶) اگر به عینی (مالی) وصیت کند و قصدش این باشد که مورد وصیت از اصل ترکه باشد، وصیت در ثلث ($\frac{1}{3}$) ترکه نافذ است، و در دو ثلث دیگر به اجازه ورثه بستگی دارد، مثلاً اگر بگوید: اسب من مال زید باشد و ثلث باقیمانده ترکه من مال عمرو، وصیت او برای عمرو صحیح است، اما وصیت او برای زید در صورتی صحیح است که ورثه رضایت دهند و در صورت عدم رضایت، وصیت در ثلث ($\frac{1}{3}$) اسب صحیح و در دو ثلث ($\frac{2}{3}$) دیگر صحیح نیست.

(مسئله ۲۳۰۷) اگر به عینی مانند خانه وصیت کند، چنانچه خانه به مقدار ثلث مجموع ترکه باشد، وصیت نافذ است. اما اگر خانه بیش از ثلث باشد، نافذ بودن وصیت در مقدار اضافه، به اجازه ورثه بستگی دارد.

(مسئله ۲۳۰۸) اگر میت به عین معینی یا به مقدار کلی از مال مانند هزار دینار وصیت کرده باشد، باید مال مورد وصیت نسبت به مجموع اموال زمان مرگ وصیت کننده ملاحظه شود نه هنگام وصیت او که آیا به مقدار ثلث است یا کمتر و بیشتر، بنابراین اگر برای زید به عینی وصیت کند که به مقدار نصف اموال او در هنگام وصیت باشد ولی در هنگام مرگ به خاطر پایین آمدن قیمت

آن یا به خاطر بالا رفتن قیمت غیر آن یا افزایش مال دیگری که هنگام وصیت نبوده، به مقدار ثلث برسد وصیت در تمام عین صحیح است.

(مسئله ۲۳۰۹) اگر عین هنگام وصیت به مقدار ثلث باشد ولی در حال مرگ به خاطر افزایش قیمت آن یا کاهش قیمت غیر آن یا خارج شدن مقداری از مال از ملک او، بیشتر از ثلث گردد، وصیت در مقداری که مساوی با ثلث است نافذ می‌باشد و در اضافه بدون اجازه ورثه باطل است.

(مسئله ۲۳۱۰) اگر به کسر مشاع مانند ثلث ($\frac{1}{3}$) وصیت کند، چنانچه هنگام وفات مساوی با هنگام وصیت باشد، وصیت در تمام آن بلا اشکال صحیح است، همچنین اگر کمتر باشد، اما اگر کسر مشاع هنگام وفات بیشتر از هنگام وصیت باشد، مثل اینکه تازگی مالی به دست او رسیده باشد، در این صورت واجب است ثلث مجموع اموال او خارج گردد.

(مسئله ۲۳۱۱) آنچه را که میت بعد از مرگ مالک می‌شود از ترکه حساب می‌شود مانند دیه خطا و همچنین دیه عمد اگر اولیای میت بر دیه مصالحه کنند، یا توری را در زمان حیاتش نصب کند و بعد از وفاتش صیدی در آن بیفتد در صورت وصیت به ثلث، ثلث همه آنها خارج می‌شود.

(مسئله ۲۳۱۲) اگر به عینی (مالی) که در حال حیاتش از ثلث ($\frac{1}{3}$) بیشتر است وصیت کند و با ضمیمه دیه و مانند آن با ثلث مساوی شود، وصیت در تمام آن عین نافذ است.

(مسئله ۲۳۱۳) ثلث ترکه، بعد از خارج کردن دیون مالی اعم از شرعی و عرفی و هزینه سفر حج از اصل ترکه، حساب می‌شود. بنابراین پس از اخراج آنها از ترکه، ثلث باقیمانده مورد وصیت، می‌باشد.

(مسئله ۲۳۱۴) اگر طلبکار طلب خود را پس از وفات بدهکار ببخشد یا کسی دیگر به طور مجانی طلب او را بدهد، آن مال از ترکه میت استثنا نشده و مثل این است که چیزی بر ذمه او نبوده است.

(مسئله ۲۳۱۵) اگر وارث بخواهد وصیت را در بیش از ثلث اجازه دهد، باید آن را امضا و تنفیذ نماید و مجرد رضایت قلبی در آن کفایت نمی‌کند.

(مسئله ۲۳۱۶) اگر وصیت کننده ثلث خودش را در عین مخصوصی معین کند یا تعیین را به وصی واگذار نماید و او آن را در عین مخصوصی معین کند، در همان چیز متعین می‌شود و احتیاج به رضایت وارث ندارد، در غیر این صورت ثلث او در ترکه به طور مشاع خواهد بود، و با تعیین

وصی در عین به خصوص بدون رضایت ورثه متعین نمی شود.

(مسأله ۲۳۱۷) واجبات مالی از اصل ترکه خارج می شوند اگرچه وصیت کننده به آنها وصیت نکرده باشد. واجبات مالی اموالی است که ذمه او به آن مشغول است، مثل مالی که آن را به قرض گرفته یا مبیعی که آن را بطور سلف فروخته و بهای آنچه را که بصورت نسبه خریده و عوض مالهای مورد ضمانت و تاوان جنایات و مانند آن و از آن جمله، خمس و زکات و مظالم است، اما کفارات، نذرها و مانند آنها ظاهراً از اصل ترکه خارج نمی شوند.

(مسأله ۲۳۱۸) اگر بعد از مرگ وصیت کننده چیزی از ترکه تلف شود، واجب است واجبات مالی را از باقیمانده خارج سازد، اگرچه همه آن را فراگیرد و همچنین است اگر قسمتی از ترکه غصب شود.

(مسأله ۲۳۱۹) اگر یکی از ورثه از ادای دین، خودداری نماید، بر دیگری واجب نیست که تمام دین را از سهم خود بپردازد، بلکه اگر دین به مقدار ثلث ($\frac{1}{3}$) ترکه باشد، بر او واجب است که ثلث سهم خود را به خاطر دین بپردازد نه بیش از آن را و از این قبیل است جایی که ورثه در وجوب حج بر ذمه میت اختلاف داشته باشند، بر کسی که به وجوب حج اقرار دارد لازم است مقداری را که بر سهم او می آید بپردازد آن هم در صورتی که کسی به آن مقدار حج انجام دهد و بیش از آن نخواهد و گرنه همان مقدار هم بر او لازم نخواهد بود، ولی اگر کسی دیگر تمام دین را ادا نماید، خواه با اذن حاکم شرع باشد یا نه، حق دارد سهم پرداختی از طرف وارث دیگر را از او مطالبه کند و اگر ندهد به همان مقدار از مال او تقاص کند.

(مسأله ۲۳۲۰) حجی که به استطاعت واجب شده از قبیل دین است و از اصل ترکه خارج می شود، اما حج نذری از ثلث خارج می شود.

(مسأله ۲۳۲۱) اگر به وصیت های متعدد و متضادی وصیت نماید، بر طبق وصیت اخیر عمل می شود.

(مسأله ۲۳۲۲) اگر به ثلث برای زید و به نصف آن ثلث برای عمرو وصیت نماید، آن ثلث میان آن دو به طور مساوی تقسیم می شود.

(مسأله ۲۳۲۳) اگر عین مشخصی را برای زید وصیت کند سپس نصف آن را برای عمرو وصیت نماید، وصیت دوم به مقدار خودش ناسخ وصیت اول است.

(مسأله ۲۳۲۴) اگر به وصیت‌های متعددی که متضاد نیستند، وصیت کند و تمام آنها از وصیت‌هایی باشند که از اصل ترکه خارج می‌شوند، واجب است آنها را از اصل ترکه خارج سازد، اگرچه بیش از ثلث باشند.

(مسأله ۲۳۲۵) اگر تمام وصیت‌ها واجباتی باشند که از اصل ترکه خارج نمی‌شوند، مانند واجبات بدنی و کفارات و نذرها، آنها از ثلث خارج می‌شوند و چنانچه بیش از ثلث باشند، اگر ورثه اجازه دهند تمام آنها خارج می‌شوند، ولی اگر ورثه اجازه ندهند به نسبت از همه کسر می‌شود، خواه وصیت کننده آنها را به ترتیب وصیت کرده باشد - به این صورت که وصیت در کلام او یکی پس از دیگری ذکر شود مثل اینکه بگوید: از جانب من روزه بیست ماه و نماز بیست سال را بدهید - یا به صورت غیر مرتب وصیت کرده باشند، به این ترتیب که بصورت یک جمله بگوید: نماز و روزه تمام عمرم را قضا کنید، بنابراین چنانچه بهای آن مساوی نصف ترکه باشد و ورثه اجازه دهند، وصیت در همه نافذ است، ولی اگر ورثه اجازه ندهند، از مقدار وصیت نماز و روزه ثلث کم می‌شود. همچنین اگر تمام آن وصیت‌ها تبرعی و غیر واجب و بیش از ثلث باشند، چنانچه ورثه اجازه دهند، خارج کردن همه واجب است و گرنه به همان نسبت از همه کم می‌شود.

(مسأله ۲۳۲۶) اگر بعضی از وصیت‌های واجب از اصل ترکه و بعضی دیگر از غیر اصل ترکه خارج شود مثلاً از شصت دینار وصیت شده بیست دینار برای نماز، بیست دینار برای روزه و بیست دینار دیگر برای زکات وصیت شود، در صورتی که همه به اندازه ثلث باشند یا در صورت بیشتر از ثلث، ورثه آن را اجازه دهند، همه خارج می‌شوند. اما اگر بیشتر از ثلث باشند و ورثه اجازه ندهند، ثلث بر همه تقسیم می‌شود، و کمبود آن چه از اصل ترکه داده می‌شود از اصل ترکه جبران می‌شود. مثلاً اگر ترکه میت صد دینار باشد، از اصل ترکه او ده دینار برای زکات خارج می‌شود سپس ثلث آن سی دینار خارج گردیده بر زکات و نماز و روزه تقسیم می‌شود، همچنین اگر وصیت‌ها متعدد باشند که بعضی از آنها واجب و از اصل ترکه خارج شود و بعضی از آنها تبرعی باشد. البته در صورتی که کامل کردن از ترکه ممکن نباشد، باید در هر دو صورت از ثلث کامل کند.

(مسأله ۲۳۲۷) اگر بعضی از وصیت‌ها واجب باشد و از اصل ترکه خارج نشود و بعضی از آنها تبرعی باشد و ثلث هم به همه وافق نباشد و ورثه هم آن را اجازه ندهند، باید بنابر اظهر واجب

را بر غیر واجب مقدم نماید، بنابراین اگر به واجبات مالی مانند خمس، زکات، حج و به واجبات بدنی مانند نماز، روزه، امور خیریه، مانند اطعام فقرا، زیارت و مانند آنها وصیت کند، چنانچه در وصیت معین نکرده باشد که از ثلث خارج شود، اول باید واجب مال را از اصل ترکه خارج کند و چنانچه از ترکه چیزی باقیماند، ثلث آن را معین نموده و از آن در واجب بدنی و در امور خیریه مصرف کند و اگر به آن دو وفا نباشد، بنابر اظهر اول [واجب بدنی] نافذ و دوم [وجوه برّ و احسان] لغو است، ولی اگر از ثلث معین کند، چنانچه ثلث برای همه کافی نباشد و فقط برای نصف مخارج کافی باشد ثلث بر همه به نسبت نصف تقسیم می شود، پس نصف واجب مالی از ثلث و نصف دیگر از باقیمانده ترکه خارج می شود، اما چون وصیت به واجب بدنی مانند نماز و روزه بر وصیت به امور خیریه مقدم است، باقیمانده ثلث را در واجب بدنی مصرف نماید و چنانچه از آن اضافه بیاید، آن را در امور خیریه مصرف نماید و گرنه وصیت به آن لغو می باشد.

(مسئله ۲۳۲۸) مقصود از وصیت تبرّعی، وصیت به کارهای نیک و خیری است که در حال حیات بر او واجب نیست خواه وصیت تملیکی باشد مثل اینکه بگوید: اسب من بعد از وفاتم مال زید است یا وصیت عهدی باشد مثل اینکه بگوید: اسب مرا بعد از وفاتم صدقه بدهید.

(مسئله ۲۳۲۹) اگر وصیت کننده ثلث خود را برای کسی وصیت نماید بدون آنکه آن را در عین مشخصی معین نماید، موصی له با ورثه شریک گردیده و یک سوّم تمام ترکه مال او می باشد و چنانچه از ترکه چیزی تلف شود، تلف بر همه و اگر ترکه، رشد و نمو کند، افزایش بین همه مشترک خواهد بود.

(مسئله ۲۳۳۰) اگر وصیت کند که ثلث را در مصلحتی از واجبات و مستحبات به مصرف برساند، ثلث بر ملک او باقی می ماند و چنانچه از ترکه چیزی تلف شود، تلف بر وصیت کننده و بقیه ورثه تقسیم می شود، اگر رشد و زیادی پدید آید، باز ثلث آن مال او خواهد بود.

(مسئله ۲۳۳۱) اگر ثلث را در عین معینی معین کند، در همان چیز متعین می شود و سود و ضرر وارده بر آن، اختصاص به وصیت کننده دارد.

(مسئله ۲۳۳۲) اگر به ثلث ($\frac{1}{3}$) مال، به طور مشاع، سپس به چیز دیگری بطور معین وصیت نماید، مثلاً بگوید: ثلث مرا برایم انفاق کنید و اسبم را به زید بدهید، واجب است ثلث او را از غیر اسب خارج کند و وصیت او به ثلث اسب برای زید صحیح است، اما صحت وصیت او به دو ثلث

دیگر به اجازه ورثه بستگی دارد و اگر اجازه ندهند، وصیت باطل خواهد بود. اما اگر چیز دیگر در خارج معین نباشد، مثلاً بگوید: ثلث مرا برایم انفاق کنید و صد دینار به زید بدهید، وصیت در مورد صد دینار به اجازه ورثه بستگی دارد، به هر تعداد اجازه دهند، در همان مقدار صحیح است، اما اگر چیزی را اجازه ندهند، وصیت در تمام آن باطل است، پس اگر بگوید: ثلث مرا به زید و ثلث دیگر از مالم را به عمرو بدهید، وصیت او به عمرو جز با اجازه ورثه صحیح نمی‌باشد، اما اگر بگوید: ثلث مرا به زید بدهید سپس بگوید: ثلث مرا به عمرو بدهید، وصیت دومی ناسخ وصیت اولی است.

(مسئله ۲۳۳۳) وصیت در معصیت صحیح نیست، بنابراین وصیت به صرف مال در کمک به ظالم یادر ترویج باطل مانند تعمیر کنیسه‌ها و فروش و پخش کتب ضلال باطل است.

(مسئله ۲۳۳۴) اگر به چیزی وصیت کند که نزد وصیت کننده جایز است، ولی نزد وصی جایز نیست وصی نمی‌تواند به آن وصیت عمل کند و اگر امر برعکس باشد، بر وصی واجب است که به آن وصیت عمل نماید.

(مسئله ۲۳۳۵) اگر به محروم شدن کسی از ورثه از غیر ثلث میراث وصیت کند، چنانچه آن فرد اجازه ندهد صحیح نیست، ولی اگر به محرومیت از ثلث وصیت کند دیگری باید او را از آن محروم سازد، مثلاً اگر دو فرزند داشته باشد و ترکه شش سهم باشد به فرزند محروم از ثلث، دو سهم و به دیگری چهار سهم داده می‌شود و اگر یک ششم مالش را به برادرش وصیت کند و یکی از دو فرزندش را از ثلث محروم سازد به برادرش یک ششم و به فرزند محروم یک سوم و به فرزند دیگرش نصف میراث داده می‌شود.

(مسئله ۲۳۳۶) اگر بعد از وفات خود به مال کسی دیگر وصیت کند، صحیح نیست اگرچه آن کس وصیت را اجازه بدهد، ولی اگر به مال شخص بعد از وفات آن شخص وصیت کند و آن شخص آن را اجازه دهد، صحیح است.

(مسئله ۲۳۳۷) اگر وصیت قبلی و بعدی اشتباه شود، در تعیین آن باید به قرعه عمل شود.

(مسئله ۲۳۳۸) اگر انسان به دیگری مالی را بدهد و به او بگوید: وقتی مردم آن را از جانب من انفاق کن ولی آن شخص نداند که آن مال بیشتر از ثلث است یا کمتر یا مساوی یا بداند که آن مال بیشتر از ثلث است ولی احتمال دهد که ورثه آن را اجازه می‌دهد یا بداند که ورثه آن را اجازه

نمی‌دهد، اما احتمال دهد که دلیل شرعی دیگر برای اخراج آن از اصل ترکه دارد، در هر صورت تصرف وصی در آن مال وانفاق تمام آن جایز نمی‌باشد.

(مسأله ۲۳۳۹) اگر برای کسی به چیزی وصیت کند که آن بین کمتر و بیشتر مردّد باشد، باید به کمتر اکتفا نماید. ولی اگر بین دو چیز متباین (مختلف) مردّد شود، باید با قرعه معین شود.

احکام کسی که برایش وصیت شده است

(مسأله ۲۳۴۰) بنابه اظهر وصیت عهدی برای کسی که فعلاً وجود ندارد صحیح است، مثلاً اگر وصیت کند که چیزی را به فرزندان فرزندش بدهند با آنکه آنها در حال وصیت یا در هنگام مرگ وصیت کننده، متولد نشده اند، مال مورد وصیت در ملک وصیت کننده باقی می‌ماند و چنانچه بعداً متولد گردند به آنها داده می‌شود و گرنه در نزدیک‌ترین چیز به نظر وصیت کننده به مصرف می‌رسد.

(مسأله ۲۳۴۱) وصیت تملیکی اگر برای خصوص افراد موجود در زمان مرگش باشد تنها برای آنهایی که در زمان مرگ موجودند صحیح می‌باشد. ولی اگر وصیت برای اعم از موجود در زمان مرگ و موجود بعد از مرگ وصیت کننده تا یک زمانی باشد، برای هر دو صحیح می‌باشد، بنابراین موصی له هر زمانی موجود شود - اگرچه بعد از مدت‌های زیاد پس از مرگ وصیت کننده - مالک می‌شود، مثلاً اگر وصیت کند به اینکه فلان مال ملک نوه فرزندان من باشد این وصیت صحیح است و مانعی ندارد و چنانچه آنها پس از سال‌های زیادی بعد از فوت وصیت کننده موجود شوند مالک آن مال می‌شوند. پس در نتیجه وصیت تملیکی برای کسی که اصلاً وجود ندارد صحیح نیست، بلکه باید موجود باشد ولو در آینده، اما اینکه او در زمان مرگ وصیت کننده یا بعد از مرگش به مدت کوتاه یا طولانی موجود باشد، تابع این است که وصیت کننده وصیت را چگونه قرار می‌دهد.

(مسأله ۲۳۴۲) اگر برای بچه‌ای که در شکم زنی است وصیت نماید، چنانچه آن بچه زنده به دنیا بیاید، مورد وصیت را مالک می‌شود و اگر زنده به دنیا نیاید وصیت باطل بوده، مال به ورثه وصیت کننده برمی‌گردد.

(مسأله ۲۳۴۳) وصیت از وصیت کننده برای کافر ذمی و حربی صحیح است و وصیت به

بنده وام ولد و مدبر و مکاتب بعید نیست که صحیح باشد، گرچه خلاف احتیاط است، البته اگر بنده مکاتب مطلق بود که بعضی از مال الکتابه را ادا کرده، وصیت در اندازه‌ای که از آن آزاد شده بدون شبهه صحیح است.

(مسئله ۲۳۴۴) اگر برای گروهی مرد یا زن یا مرد و زن به مالی وصیت نماید، همه بطور مساوی در آن مال شریک هستند مگر اینکه قرینه‌ای بر برتری موجود باشد.

(مسئله ۲۳۴۵) اگر برای پسران و دخترانش یا برای عموها و عمه هایش یا برای دایی‌ها و خاله هایش یا برای عموها و دایی هایش وصیت کند، حکم در همه بطور مساوی است، مگر اینکه قرینه‌ای بر برتری بعضی بر بعضی دیگر باشد که در این صورت بر طبق قرینه عمل می‌شود.

احکام وصی

(مسئله ۲۳۴۶) جایز است که وصیت کننده شخص امین و مورد اطمینانی را جهت اجرای وصیت هایش معین کند که به آن شخص وصی گفته می‌شود و در او چند چیز شرط است:

اول - بلوغ، بنا بر مشهور، ولی مانعی از وصیت کردن به غیر بالغ اگر رشید و امین باشد وجود ندارد، اگرچه احوط و بهتر این است که تصرف غیر بالغ به اذن ولی یا حاکم شرع باشد، یا مرد کاملی به اوضمیمه گردد، ولی اگر وصیت کننده وصیت هایش به غیر بالغ را مقید به تصرف او در زمان بعد از بلوغش نماید بدون شک صحیح است.

دوم - عقل، پس وصیت به دیوانه در حال دیوانگی صحیح نیست، خواه همیشه دیوانه باشد یا در بعضی اوقات عاقل شود و اگر در حال عقل به او وصیت کند، فقط در این حالت وصی است نه بطور مطلق، بنابراین اگر دیوانه شود، وصی نیست و اگر عقلش برگردد وصی می‌باشد و از اینجا است که وصی بودن دیوانه ادواری در حال عقل و بهبود، صحیح است چنانچه وصیت کننده به آن تصریح بکند.

سوم - اسلام، اگر وصیت کننده مسلمان باشد مشهور مسلمان بودن وصی را شرط دانسته‌اند اما این شرط لازم نبوده، وصی قرار دادن کافر مورد اطمینان و امین نیز درست است.

(مسئله ۲۳۴۷) ظاهراً عدالت در وصی معتبر نیست بلکه وثوق و امانت داری کافی است، به این صورت که بر اموال میت و تصرف در آنها حسب وصیت او امین باشد، اما لازم نیست که

شایستگی اقتدا کردن را داشته باشد، این در حقوقی است که مربوط به دیگری است مانند ادای حقوق واجب و تصرف در مال ایتام و مانند اینها، اما آنچه به خود وصیت کننده برمی گردد، مثل اینکه وصیت کند به اینکه ثلث او را در خیرات و راههای خیر و احسان به مصرف برساند، اظهر آن است که وثوق هم دروصی شرط نیست.

(مسأله ۲۳۴۸) اگر وصی مرتد شود، بنا بر اقوی وصیت به او باطل نمی شود، اما بنا بر اینکه اسلام در وصی معتبر باشد، چنانچه وصی مرتد گردد وصیت باطل می شود و اگر توبه کند و اسلام بیاورد، در این صورت وصیت به او بر نمی گردد، مگر اینکه وصیت کننده به برگشتن وصیت تصریح کند یا این از اطلاق وصیت او آشکار باشد.

(مسأله ۲۳۴۹) اگر به شخص عادل و وصیت کند، سپس او فاسق شود، چنانچه از قرینه، مقید بودن به عدالت ظاهر شود، وصیت باطل است و گرنه باطل نیست، به شرطی که وصی مورد اطمینان و وصیت هم بر ادای حقوق و اموال مردم باشد.

(مسأله ۲۳۵۰) وصی قراردادن زن و کور و وارث جایز است ولی در مورد زن کراهت دارد.

(مسأله ۲۳۵۱) اگر غیر بالغ را با بالغ وصی قرار دهد سپس غیر بالغ قبل از بلوغش بمیرد یا در حال دیوانگی بالغ شود، در این صورت اگر وصیت کننده آن دو را باهم وصی قرار داده باشد بالغ نمی تواند به تنهایی وصی باشد و حاکم شرع باید فرد دیگری را به او ضمیمه کند و اگر دو تایی را باهم وصی قرارداده باشد ضمیمه لازم نیست.

(مسأله ۲۳۵۲) جایز است دو نفر یا بیشتر را باهم یا جداگانه وصی قرار دهد و چنانچه بر دو نفر بودن تصریح نماید، هیچ کدام حق ندارند در تمام مال مورد وصیت یا در قسمتی از آن به صورت جداگانه تصرف کنند و همین حکم در ولایت وقف نیز جاری است و اگر برای یکی چیزی از قبیل مرگ و مانند آن، عارض گردد که موجب ساقط شدن از وصایت گردد، حاکم شرع فرد دیگری را به جای او قرار می دهد، ولی اگر بر جداگانه بودن تصریح کند، جایز است هر کدام به طور جداگانه تصرف کند و هر کدام اوّل آن کار را انجام دهد تصرف او نافذ است، اما اگر همزمان تصرف منافعی هم دیگر انجام دهد مثلاً یکی مال را به حسن و دیگری در همان زمان به حسین بفروشد، هر دو تصرف باطل است و آن دومی تواند ثلث را به طور مساوی یا به غیر مساوی با هم قسمت نمایند و چنانچه یکی از وصایت ساقط شد، دیگری به تنهایی وصی است و

حاکم شرع نمی‌تواند فرد دیگری را به او ضمیمه کند اما اگر وصیت کننده وصایت را به طور مطلق بیان کند و بر با هم یا جداگانه بودن آن دو تصریح نکرده باشد، حکم باهم بودن جاری می‌شود، مگر اینکه قرینه‌ای بر استقلال باشد، مثل اینکه بگوید: وصی من فلان و فلان است و چنانچه آن دو مردند وصی من فلان شخص خواهد بود، در این صورت اگر یکی بمیرد آن دیگری به طور مستقل وصی خواهد بود و احتیاج ندارد که حاکم شرع فرد دیگری را به او ضمیمه کند.

(مسئله ۲۳۵۳) اگر بگوید: زید وصی من است و چنانچه او بمیرد، عمرو، صحیح است و هر دو وصیت بصورت ترتیب خواهند بود، همچنین صحیح است اگر بگوید: وصی من زید است و چنانچه فرزندم بالغ شود، فرزندم وصی است.

(مسئله ۲۳۵۴) جایز است به دو وصی یا بیشتر وصیت نماید و وصایت هر کدام را در امر به خصوصی قرار دهد که دیگری با او در آن امر شرکت نداشته باشد.

(مسئله ۲۳۵۵) اگر به دو نفر با شرط باهم بودن وصیت کند سپس آن دو، به خاطر اختلاف نظر خودشان اگر مجتهد باشند یا به خاطر اختلاف نظر مجتهدشان اگر مقلد باشند باهم اختلاف کنند یا هر کدام صلاح را در ضد آنچه دیگری می‌بیند ببیند، چنانچه برای یکی یا هر دو مانعی از ضمیمه شدن به دیگری نباشد، حاکم او را بر انضمام مجبور می‌کند، ولی اگر برای هر دو مانعی از انضمام باشد، حاکم می‌تواند آن دو را با دو نفر دیگر اگر مصلحت ببیند عوض کند همچنان که می‌تواند یکی را عزل نموده، شخص دیگری را به جای او بگذارد.

(مسئله ۲۳۵۶) اگر بگوید: به این و این وصیت کردم و فلان شخص را اگر طلب علم را ادامه دهد وصی خود قرار دادم، صحیح است، بنابراین اگر طلب علم را ادامه دهد، وصی خواهد بود، ولی اگر از طلب علم منصرف شود، وصایت او باطل و اجرای وصیت او را حاکم شرع به عهده می‌گیرد.

(مسئله ۲۳۵۷) اگر وصی نتواند وصیت را عملی سازد، حاکم شرع کسی را به او ضمیمه می‌کند تا به او کمک نماید و چنانچه از او خیانت سرزنند، شخص امین را به او ضمیمه می‌کند تا او را از خیانت بازدارد و اگر این کار ممکن نباشد، باید او را عزل نموده و دیگری را به جای او نصب کند.

(مسئله ۲۳۵۸) اگر وصی قبل از انجام دادن تمام آنچه که به او وصیت شده بمیرد، حاکم

شرع شخصی را به عنوان وصی برای اجرای آن منصوب می کند و همین طور اگر وصی در حیات وصیت کننده بمیرد و او این را نداند، یا بداند ولی کسی دیگر را نصب نکند و چیزی هم نباشد که بر عدول او از اصل وصیت دلالت کند.

(مسأله ۲۳۵۹) وصی حق ندارد در اجرای وصیت، اگر خودش از انجام دادن آن ناتوان باشد به کسی دیگر وصیت نماید، مگر اینکه از جانب وصیت کننده در این باره اجازه داشته باشد.

(مسأله ۲۳۶۰) وصی امین است و جز با تعدی یا کم کاری ضامن نیست، بنابراین اگر در یک مورد مسامحه، کوتاهی یا خیانت کند، علاوه بر ضمانت در آن مورد، در سایر موارد که بدون کوتاهی و خیانت چیزی را تلف کرده باشد باز هم ضامن است، چون خیانت در یک مورد نشان می دهد که او به طور کلی امین نیست.

(مسأله ۲۳۶۱) اگر وصیت کننده کار، مقدار یا کیفیت خاصی را برای وصی معین کند، واجب است بر همان چیز معین شده اکتفا نموده، از آن تعدی نکند و چنانچه تعدی نماید خائن است و اگر تصرف او را مطلق قرار دهد، مثلاً به او بگوید: ثلث مرا خارج و آن را انفاق کن، باید به نظر او عمل کند و مصلحت میّت را در نظر بگیرد و هر طوری که بخواهد نمی تواند تصرف کند که به صلاح میّت نباشد یا غیر آن اصلح باشد و می تواند آن را به طور متعارف انجام دهد که این با اختلاف مردگان فرق می کند، چه بسا ادای عبادات احتیاطی برای میتی اصلح و برای میت دیگر ادای حقوق مالی احتیاطی اصلح باشد یا ادای نماز از ادای روزه اصلح باشد یا اینکه انجام دادن کارهای خیر از قبیل صدقه دادن و درمان بی ماران و مانند آن دو و این در صورتی است که در آنجا متعارفی که صلاحیت داشته باشد قرینه بر تعیین مصرف بخصوصی قرینه قرار گیرد، وجود نداشته باشد، و گرنه بر طبق قرینه عمل می شود.

(مسأله ۲۳۶۲) اگر بگوید: تو وصی من هستی و چیزی را معین نکند و مقصود او هم فهمیده نشود که مقصود تجهیز او یا صرف ثلث او یا شئون دیگری است، وصیت لغو خواهد بود، مگر اینکه قرینه ای بر تعیین مقصود باشد، همان طوری که در بسیاری از شهرهای عراق متعارف است که برای خارج کردن ثلث و صرف آن در مصلحت وصیت کننده و ادای حقوقی که بر ذمه او است و گرفتن حقوق خود او و رد امانات و کالاها به صاحبانشان و گرفتن آنها وصیت می کند، البته در شامل شدن این وصیت برای قیمومیت بر فرزندان کوچک او اشکال است و احوط آن

است که امور آنها را بدون مراجعه به حاکم شرع به عهده نگیرد و حاکم شرع شخص دیگری را بدون اجازه او نصب نکند.

(مسأله ۲۳۶۳) وصی می‌تواند وصیت را در زمان حیات وصیت کننده رد کند به شرط اینکه ردّ به اطلاع شخص وصیت کننده برسد تا بتواند دیگری را به جای او منصوب کند، ولی بعد از مرگ وصیت کننده نمی‌تواند رد کند، چه وصیت را قبل از رد قبول کرده باشد یا نه و چنانچه وصیت کننده نتواند فرد دیگری را به جای او منصوب کند، در این صورت رد وصیت از جانب وصی جایز نیست.

(مسأله ۲۳۶۴) ردّ پیش از وصیت اثر ندارد، بنابراین اگر زید به عمرو بگوید، چنانچه به من وصیت کنی قبول نمی‌کنم، اگر عمرو به او وصیت کند، وصیت بر او لازم است، مگر اینکه آن را بعد از وصیت رد کند.

(مسأله ۲۳۶۵) اگر به شخصی وصیت کند سپس او وصیت را رد نماید، بعد دوباره به او وصیت کند با اینکه می‌تواند فردی دیگری را وصی بگیرد، ولی او به خاطر عدم اطلاع، وصیت را بار دوم ردّ نکند، بر او لازم نیست که به وصیت عمل نماید.

(مسأله ۲۳۶۶) اگر وصی بداند که واگذار کردن بعضی امور مورد وصیت به کسی دیگر برای میت اصلاح است، می‌تواند امر را به او واگذار نماید، مثل اینکه امر عبادت مورد وصیت را به کسی که درنایب گرفتن در عبادات خیره و آشنایی دارد واگذار نماید و امر ساختمانهای مورد وصیت را به کسی که در آن مورد خیره است و امر کفارات مورد وصیت را به کسی که به فقرا و چگونگی قسمت بر آنها خیره است واگذار نماید و می‌تواند تمام این امور را به یک نفر که در تمام امور آشنایی دارد واگذار کند. گاهی وصیت کننده به امور معین وصیت نکرده بلکه وصیت کرده که ثلث او در مصالح خودش مصرف شود و تعیین مصرف را از نظر کمی و کیفی به نظر وصی موکول بنماید و چنانچه وصی ببیند کسی در تعیین جهات مصرف و کیفیت آن از او آگاهتر است، باید امر را به او موکول نموده، ثلث را تماماً به او داده، تعیین جهات را از نظر کمی و کیفی به او واگذار نماید، همان طوری که این کار در نزد بسیاری از اوصیا متعارف است که ثلث مورد وصیت را به مجتهد مورد وثوقشان می‌دهند، پس وصیت کردن به شخصی [در حقیقت] ولایت در تصرف است اگرچه بواسطه واگذار کردن به دیگری، بنابراین مانعی ندارد که وصی امر وصیت را

به دیگری واگذار نماید، مگر اینکه قرینه‌ای باشد بر اینکه مقصود وصیت کننده عملی شدن وصیت توسط خود وصی است که در این صورت جایز نیست وصی آن را به کسی واگذار کند.
(مسأله ۲۳۶۷) جایز نیست وصی خود را از وصایت عزل نماید و دیگری را وصی قرار دهد تا او از جانب میت وصی باشد.

(مسأله ۲۳۶۸) اگر وصی بودن به خاطر فقدان شرط وصی باطل گردد، حاکم شرع شخصی دیگر را به عنوان وصی جای او نصب می‌کند یا شخصاً آن کار را به عهده می‌گیرد و همچنین است اگر وصیت کند ولی وصی را معین نکند.

(مسأله ۲۳۶۹) اگر وصی مورد مصرف مال مورد وصیت را فراموش کند و از شناخت آن ناتوان باشد، باید در راههای خیری به مصرف برساند که احتمال می‌رود مورد مصرف مال وصیت باشد، البته باید الا هم فالا هم را مراعات نماید و این در صورتی است که تردد بین احتمالات غیر محصور و وابسته به هم باشد، اما اگر بین چند احتمال محدود و مستقل تردید باشد، بعید نیست که با قرعه معین شود.

(مسأله ۲۳۷۰) وصیت کننده می‌تواند شخصی را به عنوان ناظر بر وصی قرار دهد تا بر کار وصی اشراف و نظارت داشته باشد بطوری که عمل وصی به وصیت جز با اطلاع و اشراف ناظر جایز نباشد، پس اگر بدون اشراف او عمل کند، در حقیقت بدون اذن از جانب وصیت کننده بوده و به او خیانت شده است، بنابراین چنانچه عمل وصی با اطلاع ناظر باشد [در واقع] مأذون بوده و وظیفه خود را انجام داده است و بر وصی واجب نیست که از رأی و نظر ناظر پیروی کند، پس اگر وصیت کننده وصیت کند به اینکه کسی را نایب بگیرد که از جانب او نماز بخواند و وصی حسن را نایب بگیرد و ناظر بخواهد حسین نایب باشد و او را بهتر بداند، نایب گرفتن وصی برای حسن درست است و ناظر حق اعتراض ندارد، البته اگر او را بر وصی به این صورت ناظر قرار دهد که عمل وصی با نظر او باشد، در مثال مذکور نایب گرفتن حسن صحیح نیست و نایب گرفتن حسین واجب است، اما این معنی خلاف ظاهر قرارداد ناظر بر وصی است. ولی ظاهراً اگر وصی خیانت کند، واجب نیست که ناظر با او معارضه نماید حتی اگر نظارت ناظر به نحو دوم باشد، اگر او را از خیانت باز ندارد، ضامن نیست البته حق دارد بر وصی اعتراض نموده، حاکم شرع را از قضیه آگاه نماید و چنانچه ناظر بمیرد لازم است وصی به حاکم شرع رجوع نماید.

(مسأله ۲۳۷۱) وصیت از طرف وصیت کننده جایز است، پس اگر به چیزی وصیت کند، می تواند به غیر آن عدول نماید.

(مسأله ۲۳۷۲) اگر به کسی وصیت کند، می تواند به غیر او عدول نماید.

(مسأله ۲۳۷۳) اگر به چند چیز وصیت کند، می تواند از تمام یا از بعضی آنها عدول نماید، همان طوری که می تواند تمام یا قسمتی از آنها را تا وقتی که زنده است عوض کند چنانچه شرایط قبلی از عقل و اختیار و غیر آنها موجود باشند.

(مسأله ۲۳۷۴) اگر به شخصی وصیت کند سپس به شخصی دیگر وصیت نماید اما وصی اوّل را خیر نداده باشد که از او به دیگری عدول کرده و بعد وصیت کننده بمیرد، چنانچه وصی اوّل به وصیت عمل کند، سپس حقیقت را بفهمد، در این صورت آنچه را که از ثلث مصرف کرده اگر در غیر مورد وصیت بوده ضمان آن بر میت است و این در صورتی است که عدول از اوّل به خاطر سبب آشکاری نباشد، ولی اگر به خاطر سبب آشکاری باشد، مثل اینکه وصی اوّل به شهرهای دور مهاجرت کند که معمولاً نمی تواند وصیت ها را در شهر وصیت کننده عملی سازد یا بین او و وصی دشمنی ایجاد شود که دلالت کند از او عدول کرده، در این صورت آنچه را وصی اوّل مصرف کرده از مال خودش می باشد.

(مسأله ۲۳۷۵) رجوع از وصیت، هم با گفتار تحقق می یابد، مثل اینکه بگوید: از وصیت خودم به فلانی منصرف شدم، هم با رفتار، مثل اینکه وصیت به صرف ثلث مال را به وقف بدل نماید یا وقف را به صرف آن وصیت کند، سپس آن را بفروشد یا هبه کند.

(مسأله ۲۳۷۶) در وجوب عمل به وصیت، گذشت مدت طولانی یا کوتاه از زمان وصیت، شرط نیست، بنابراین اگر پس از وصیت بلافاصله یا پس از سالها فوت نماید، عمل به وصیت او واجب است. البته عدم رجوع از وصیت شرط است و اگر در رجوع شك شود، بنا را بر عدم آن بگذارد.

(مسأله ۲۳۷۷) اگر وصیت کننده بگوید: چنانچه در این سفر مُردم فلان شخص وصی من خواهد بود، اگر در غیر آن سفر بمیرد، عمل به وصیت او واجب نیست و شخص مذکور وصی او نخواهد بود، البته اگر انگیزه او از انشاء وصیت، خوف مرگ در سفری باشد که عزم آن را دارد، عمل به وصیت او واجب است اگرچه در آن سفر نمیرد، نظیر وجوب عمل به وصیت های حجّاج

هنگام عزم بر حج، زوار حضرت رضا علیه السلام نیز مسافران در سفرهای دوردست، پس ظاهر آن است که عمل به وصیت‌های آنان مادامی که از آنها رجوع نکرده باشند، واجب است.

(مسئله ۲۳۷۸) جایز است که وصی، مزد مثل کارش را اگر مزد داشته باشد دریافت کند، مگر اینکه به او وصیت شده باشد که مجاناً انجام دهد که در این صورت گرفتن مزد برای او جایز نیست و عمل به وصیت چنانچه وصی قبول کرده باشد واجب است، اما اگر قبول نکرده باشد، واجب نیست، این نسبت به کاری است که به او در مورد وصیت کننده وصیت شده، مانند خرید و فروش و ادای دیون یا صرف ثلث آن در امور خیریه و نماز و روزه و امثال اینها از کارهایی که آنها تحت تصرف و ولایت او قرار داده شده است، اما اگر به کارهای دیگری وصیت کند مثل اینکه به زید وصیت کند که از جانب او حج انجام دهد یا از جانب او نماز بخواند و مانند اینها، واجب نیست که قبول کند، حتی اگر این را در حیات وصیت کننده نداند، ولی اگر وصیت کرده باشد که عمل را به صورت مجانی انجام دهد مثل اینکه از جانب او حج انجام دهد و او قبول کند، در این صورت جواز ردّ وصیت بعد از وفات وصیت کننده بعید نمی باشد.

(مسئله ۲۳۷۹) اگر مزد معین شده باشد، مثلاً به وصی بگوید: از طرف من در برابر صد دینار حج انجام بده، این اجاره خواهد بود و عمل به اجاره در صورتی که در حیات وصیت کننده قبول کند واجب است و در غیر آن صورت واجب نیست.

اگر عمل، مزد معینی نزد وصیت کننده و وصی نداشته باشد (اگر چه در واقع مشخص باشد)، به اینکه به او بگوید: از جانب من در قبال اجرت المثل، حج انجام بده و او نیز در زمان حیات وصیت کننده قبول کند، در این صورت ظاهر آن است که این از باب اجاره بوده و عمل به آن واجب است، اما اگر این کار به طریق جعله باشد، عمل به آن واجب نیست، ولی اگر عمل کند، مستحق اجرت می شود.

(مسئله ۲۳۸۰) وصیت تملیکی با شهادت دو مسلمان عادل یا یک مسلمان عادل با قسم شخص که به او وصیت شده، نیز به شهادت یک مرد با دو زن مسلمان عادل ثابت می شود.

(مسئله ۲۳۸۱) یک چهارم ($\frac{1}{4}$) وصیت تملیکی با شهادت یک زن مسلمان عادل و نصف ($\frac{1}{2}$) آن به شهادت دو زن مسلمان عادل و ($\frac{3}{4}$) وصیت تملیکی به شهادت سه زن مسلمان عادل و تمام وصیت تملیکی به شهادت چهار زن مسلمان عادل (بدون نیاز به قسم در شهادت آنها) ثابت

می‌شود و این حکم با این کیفیت به وصیت تملیکی اختصاص دارد.

(مسئله ۲۳۸۲) وصیت عهدی - که همان وصیت به ولایت است - فقط با شهادت دو مرد مسلمان عادل ثابت می‌شود.

(مسئله ۲۳۸۳) وصیت تملیکی و عهدی با شهادت دو نفر اهل کتاب که در دین خودشان عادلند، در صورت نبود مسلمانان عادل ثابت می‌شود، ولی با شهادت سایر کفار ثابت نمی‌شود.

(مسئله ۲۳۸۴) وصیت تملیکی با اقرار تمام ورثه ثابت می‌شود، چنانچه عاقل و بالغ باشند گرچه عادل نباشند، ولی اگر بعضی اقرار کند و بعضی دیگر اقرار نکند، نسبت به سهم مقرر ثابت می‌شود. البته اگر دو نفر عادل شان اقرار کنند یا اقرار یک نفر عادل شان با قسم موصی له همراه شود تمام وصیت ثابت می‌شود.

(مسئله ۲۳۸۵) وصیت عهدی با اقرار تمام ورثه ثابت می‌شود، ولی اگر یکی اقرار کند، نسبت به سهم مقرر ثابت و از حق او کم می‌شود. البته اگر دو نفر عادل آنان اقرار کند، تمام وصیت ثابت می‌شود.

(مسئله ۲۳۸۶) (در اجرای وصیت) چنانچه نظر وصی از حیث اجتهاد و تقلید با نظر وصیت کننده موافق باشد، وصی می‌تواند بر طبق نظر خودش عمل نماید، اما اگر مخالف باشد، چنانچه نظر وصی مطابق احتیاط باشد، باز بر طبق نظر خودش عمل می‌کند، این در صورتی است که نظر وصی مستند به دلیل اجتهادی بوده، نظر وصیت کننده نزد او باطل باشد، اما اگر نظر وصی مستند به اصل عملی مانند قاعده اشتغال و نظر وصیت کننده مستند به دلیل اجتهادی یا اصل عملی مانند اصل برائت باشد، در این صورت وصی می‌تواند هم طبق نظر وصیت کننده عمل کند، هم طبق نظر خودش، ولی اگر نظر وصیت کننده مطابق احتیاط و نظر وصی مطابق آن نباشد، وصی باید بر طبق نظر وصیت کننده عمل کند، این در حالی است که متصدی اجرای وصیت، وصی باشد، اما اگر متصدی وارث باشد، او از روی اجتهاد و تقلید بر طبق نظر خودش عمل می‌کند نه بر طبق نظر میت، مگر آنجایی که نظر میت موافق احتیاط و نظر وارث مخالف آن و بر پایه اصل عملی، مانند اصل برائت استوار باشد نه بر پایه دلیل اجتهادی که در این حالت احتیاط واجب آن است که بر طبق نظر میت عمل نماید.

در منجزات بیمار

(مسأله ۲۳۸۷) اگر بیمار در حال مرضی که در آن از دنیا می‌رود به طور منجز در اموال خود تصرف کند، در صورتی که تصرفش با محاببات همراه نباشد (یعنی جنسی را به کمتر از قیمت آن ندهد، بلکه) هر چیز را به قیمت آن بفروشد یا به قیمت اجاره آن اجاره دهد در صحت و لزوم عمل به آن اشکالی نیست اما اگر تصرفش با نوعی از محاببات و مجانی دادن همراه باشد مثل آزاد کردن بنده، ابراء ذین، بخشش مجانی یا به عوض کمتر، فروش به قیمت کمتر، اجاره دادن به اجره کمتر و مانند آنها، ظاهراً مثل تصرفات زمان سلامتی، نافذ است.

(مسأله ۲۳۸۸) اگر بیمار در همان مرض وفاتش به عین یا دینی برای وارث یا شخص دیگری اقرار کند، چنانچه متهم نباشد، اقرار او در اصل ترکه نافذ است، ولی اگر متهم باشد، در ثلث نافذ است، اما اگر اقرار او در حال تندرستی یا در بیماری غیر از بیماری مرگ باشد، اگر چه متهم باشد از اصل ترکه خارج می‌شود.

(مسأله ۲۳۸۹) اگر بگوید: این (مال) بعد از فوت من وقف است یا مانند آن، در این جا اگر چه مشهور از باب معلق بودن آن قائل به بطلان شده است، لکن این مبنای مشهور خالی از اشکال نبوده بلکه ممنوع است. بطلان این وقف، به خاطر نداشتن دلیل خاص در باب وقف است.

(مسأله ۲۳۹۰) اگر بگوید: بعد از وفاتم فروختم یا اجاره دادم یا مصالحه کردم یا وقف نمودم، این وصیت باطل بوده و بر آن حکم وصیت به بیع یا وقف و... جاری نمی‌شود، تا بر ورثه واجب شود که بعد از وفات او آن را بفروشند یا وقف کنند، مگر اینکه از کلام او فهمیده شود که قصد او وصیت به بیع یا وقف بوده است که در این صورت وصیت او صحیح بوده، عمل به آن واجب است.

(مسأله ۲۳۹۱) اگر به بدهکار بگوید: ذمه تو را بعد از وفاتم بری کردم و وارث بعد از مردن او آن را اجازه دهد، ذمه بدهکار بری می‌شود، این در صورتی است که دین اضافه بر ثلث مال میت باشد و گرنه احتیاج به اجازه ندارد.

احکام وقف

وقف، عبارت است از حبس کردن اصل مال (که قابل بیع و سایر تصرفات نیست) و آزاد گذاشتن منفعت و میوه مال موقوفه در راه خدا (که برای موقوف علیهم قابل استفاده و تصرف است). در فضیلت و ثواب وقف روایات زیادی وارد شده است، از جمله در صحیح حلی از امام صادق علیه السلام روایت شده که حضرت فرمود: «پس از مرگ آدمی چیزی به او نمی رسد مگر سه چیز: ۱- صدقه‌ای که در زمان حیات خود به راه انداخته باشد و بعد از مرگش جریان داشته باشد و صدقه‌ای که قابل میراث بردن نباشد (مثل وقف)، ۲- یاروش هدایتی که بعد از او مورد عمل باشد، ۳- یا فرزند صالحی که برایش دعا کند».

(مسئله ۲۳۹۲) وقف تنها با نیت محقق نمی شود بلکه باید وقف را با گفتن: وقف کردم یا حبس کردم و امثال اینها که بر مقصود دلالت بکند، انشاء نماید.

(مسئله ۲۳۹۳) وقف با معاطات یعنی عطاء کردن و گرفتن طرف مقابل و بدون صیغه وقف واقع می شود مثل اینکه به متولی مسجد یا زیارتگاه چراغ یا فرش را بدهد، یا خودش در مسجد فرش را بگستراند. بلکه گاهی با فعل بدون معاطات واقع می شود، مثل اینکه دیوار یا ستون خراب شده مسجدی مانند آن را به عنوان اینکه دیوار یا ستون مسجد است تعمیر نماید، بنابراین نیازی به جاری کردن صیغه وقف نیست.

(مسئله ۲۳۹۴) وقف گاهی موقوف علیه دارد که منفعت به او بر می گردد و گاهی ندارد مانند وقف مسجد که واقف در این مورد منفعت خاصی را در نظر ندارد، بلکه تنها حفظ عنوان خاص را که همان عنوان مسجدیت است، در نظر داشته است.

(مسئله ۲۳۹۵) اگر واقف منفعت خاصی مثل نماز یا ذکر یا دعا یا مانند آنها از اقسام عبادات را در نظر داشته باشد و بگوید: این مکان را برای نماز گزاران یا گویندگان ذکر یا دعاکنندگان و

مانند اینها، وقف کردم، آن مکان مسجد محسوب نمی‌شود و احکام مسجد هم بر آن جاری نیست و تنها برای نماز یا غیر آن از چیزهایی که واقف در نظر داشته وقف شده است. این نوع وقف از قسم اول است که وقف، موقوف علیه دارد و واقف در آن منفعت را در نظر داشته است، این نوع وقف بر چند قسم است:

قسم اول: نظر واقف این باشد که منفعت ملک موقوف علیهم باشد، مثل اینکه بگوید: این مکان را برای فرزندانم وقف کردم که منافعتش مال آنان باشد، یا این باغ را برای فرزندانم وقف کردم تا میوه‌اش مال آنان باشد، بنابراین منفعت و میوه مانند سایر املاکشان، ملک آنان می‌شود که هر طور بخواهند می‌توانند در آن تصرف نمایند و اگر بمیرند و ارث آنها آن را ارث می‌برد و اگر کسی آنها را از بین ببرد ضامن می‌شود و باید عوض آن را بپردازد و زکات هم بر آنها واجب است، چنانچه سهم هر کدام به حد نصاب برسد.

قسم دوم: آنکه واقف در نظر داشته باشد که منافع برای موقوف علیهم مصرف گردد بدون آنکه ملک آنان باشد، بنابراین هیچ کدام از آنها نمی‌تواند در سهم خود معاوضه‌ای انجام بدهد مثلاً آن را بفروشد و زکات اگرچه به حد نصاب برسد واجب نمی‌شود و وارث موقوف علیه آن را ارث نمی‌برد اگر قبل از صرف منفعت بمیرد، اما اگر کسی آن را از بین ببرد ضامن می‌شود و باید عوض آن را بپردازد. قسم دوم نیز به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱- واقف قصدش این باشد که خود منفعت به مصرف موقوف علیه برسد و به جای آن چیزی دیگری داده نشود، مثلاً هرگاه بگوید: این درخت را برای فرزندانم وقف کردم که از میوه آن بخورند، در این مورد برای ولی تبدیل و معاوضه آن جایز نیست، بلکه باید خود میوه را به مصرف آنان برساند.

۲- واقف نظرش مصرف خود منفعت نباشد، مثل اینکه بگوید: این باغ وقف فرزندانم است که منفعتش به مصرف آنان برسد، خواه عین آن باشد یا بدل آن و برایش فرق نکند که ولی میوه را به گندم بدل کند یا به آرد یا به درهم.

قسم سوم: نظر واقف این باشد که خود موقوف علیهم مباشرتاً از منفعت استفاده کنند، مثل وقف مسافرخانه‌ها، کاروانسراها، مدارس، کتابهای علمی، دعاها و مانند آنها. این قسم همان طوری که معاوضه بر منافع آن نه از جانب موقوف علیهم و نه از جانب ولی

جایز نیست، ارث بردن هم در آن جایز نمی‌باشد و اگر منفعت را غاصبی غصب کند، مانند اقسام قبلی ضمان هم در آن ثابت است، اما اگر وقف مثل وقف مسجد باشد که واقف منفعت خاصی را قصد نمی‌کند بلکه قصد واقف آزاد کردن از ملکیت است در این صورت اگر غاصب منفعت را غصب کند سبب ضمان نمی‌شود.

(مسئله ۲۳۹۶) در تمامی انواع وقف که ذکر شد قبول معتبر نیست، اگرچه اعتبار قبول احوط است، خصوصاً در وقفی که ملکیت منفعت در آن لحاظ شده باشد، خواه آن وقف عام باشد مثل وقف بر علما، یا خاص باشد مثل وقف بر فرزندانش که قبول آن در وقف عام با حاکم شرع است و در وقف خاص باطبقه اول از موقوف علیهم.

(مسئله ۲۳۹۷) نیت و قصد قربت در صحت وقف معتبر نیست، خصوصاً در مثل وقف بر اولاد.

(مسئله ۲۳۹۸) در صحت وقف، قبض موقوف علیه یا قبض و کیل یا ولی او معتبر است، بنابراین اگر موقوف علیه قبل از قبض بمیرد وقف باطل است نیز در قبض فوریت لازم نیست و اذن واقف در قبض شرط نیست.

(مسئله ۲۳۹۹) با توجه به اینکه در وقف قبض شرط است در مثل وقف بر اولاد، قبض طبقه اول کفایت می‌کند.

(مسئله ۲۴۰۰) اگر بر فرزندان صغیر خود و فرزندان آنان چیزی را وقف کند و عین هم در دست خودش باشد در تحقق قبض کفایت می‌کند و نیاز به قبض جدید ندارد، ولی اگر عین در دست دیگری باشد، باید آن را از او بگیرد تا قبض ولی آنان محقق شود.

(مسئله ۲۴۰۱) اگر عین در دست موقوف علیه باشد، در تحقق قبض کفایت می‌کند و احتیاج به قبض تازه نیست.

(مسئله ۲۴۰۲) در قبض غیر منقول، صرف نظر کردن واقف از آن و مسلط شدن موقوف علیهم بر آن کفایت می‌کند. مثل اینکه کلید خانه را به آنان بدهد.

(مسئله ۲۴۰۳) اگر مالی را وقف عام کند تا همه از آن استفاده نمایند قبض در آن شرط نیست، خصوصاً اگر نیت و قصد واقف این باشد که وقف در دست او باقی بماند تا آن چنان که وقف کرده عمل نماید.

(مسئله ۲۴۰۴) اگر در وقف عام قبض معتبر باشد، باز به قبض حاکم شرع احتیاجی نیست، بلکه اگر قبرستانی را وقف کند، دفن [مردگان] در آن کفایت می کند و اگر مکانی را برای نماز یا حسینیه، وقف نماید، اقامه نماز و عزا در آن کفایت می کند، همچنین در مثل وقف کاروانسرا بر مسافران و خانه برای سکونت عالمان و فقرا سکونت آنان در آن کفایت می کند.

(مسئله ۲۴۰۵) اگر حصیری را برای مسجد وقف کند، گذاشتن آن در مسجد کافی است، همچنین در مثل وسایل زیارتگاهها و عبادتگاهها و مساجد و مانند آنها، گذاشتن آنها به قصد استفاده در این اماکن، کفایت می کند.

(مسئله ۲۴۰۶) اگر طرفی از دیوار مسجد یا زیارتگاه یا مانند آنها خراب شود و شخصی آن را به قصد وقف تعمیر نماید، کافی است اگرچه کسی قبض نکرده باشد و اگر بمیرد، به وارث او به عنوان میراث برنمی گردد.

(مسئله ۲۴۰۷) اگر بر فرزندان خود که بزرگ هستند وقف کند، چنانچه یکی از آنان قبض نماید، قبض در سهم او صحیح است، ولی در سهم بقیه صحیح نیست مگر اینکه از جانب آنان در قبض و کیل باشد.

(مسئله ۲۴۰۸) آنچه که در نزد صاحبان حیوانات [عشایر مثلاً] در عراق وقف نامیده می شود که شخصی گوسفند یا گاوی را به اسم یکی از ائمه علیهم السلام یا برای جهت دیگری قصد می کند باین ترتیب که بچه آن اگر نر باشد کشته بشود و خورده شود یا فروخته شود، یعنی نگهداری نشود و اگر ماده باشد به تبع از مادرش وقف است و منافع آن از پشم و شیر مال خود آن شخص می باشد، باید توجه داشت که این کار به عنوان وقف صحیح نیست، زیرا اگر گوسفند وقف باشد ملک موقوف علیه بوده، از ملک مالک خارج است و منافع آن نیز ملک موقوف علیه می شود. اینکه حیوان وقف باشد و در ملک مالک خود باقی باشد امکان ندارد، در نتیجه گوسفند و گاو وقف نیست و در ملک مالک خود باقی است و بر او چیزی غیر از خمس آن واجب نیست.

(مسئله ۲۴۰۹) مشهور این است که وقف باید ابدی و همیشگی باشد لکن این مطلب صحیح نیست اگرچه مستحب است. بنابراین اگر خانه خود را برای عالمی تا مدت ده سال وقف کند، احتیاط واجب آن است که خانه خود را در این مدت به او تحویل دهد، حال اگر این کار به عنوان وقف صحیح نباشد، آیا به عنوان حبس می تواند صحیح باشد یا نه؟ جواب این است که به عنوان

حبس صحیح نیست، چون مفهوم وقف غیر از مفهوم حبس است و آنچه انشاء شده وقف است نه حبس.

(مسأله ۲۴۱۰) وقف برای کسانی که در آینده منقرض خواهند شد و از بین خواهند رفت، صحیح است و بعد از بین رفتن موقوف علیهم، عین وقفی به ورثه واقف آنهاست که در هنگام انقراض موقوف علیهم ورثه او هستند برمی گردند، بنابراین اگر واقف بمیرد و دو پسر داشته باشد و یکی از پسران نیز قبل از انقراض موقوف علیهم بمیرد و از او پسری بماند، سپس موقوف علیهم منقرض شوند، عین موقوفه فقط به پسر باقیمانده واقف برمی گردد و نوه واقف در آن حقی ندارد.

(مسأله ۲۴۱۱) فرقی نیست در صحّت وقف برای کسانی که در آینده منقرض می شوند و عین موقوفه به وارث واقف بر می گردد بین اینکه موقوف علیهم از کسانی باشند که غالباً منقرض می شوند یا از کسانی باشند که غالباً منقرض نمی شوند، اما اتفاقاً منقرض شوند؛ بلی اگر از قراین ظاهر شود که خصوصیت موقوف علیهم به نحو تعدّد مطلوب ملحوظ نظر واقف بوده یعنی از یک طرف قصد داشته که این مال وقف برای زید و اولاد او باشد و از طرف دیگر قصد داشته که اگر زید و اولاد او نبودند فرق ندارد که صدقه باشد برای دیگران، وقتی که مطلوب اول از بین رفت اصل صدقه باقی می ماند، بنابراین با انقراض موقوف علیهم، عین موقوفه به وارث واقف بر نمی گردد، بلکه به عنوان صدقه باقی می ماند و منافع آن در جهت دیگر با رعایت هر چه نزدیکتر به نظر واقف مصرف می شود.

(مسأله ۲۴۱۲) اگر عینی را برای دیگری وقف کند و شرط نماید که در صورت نیاز، به خودش برگردد، چنین وقفی باطل است.

(مسأله ۲۴۱۳) بنا بر مشهور وقف باید قطعی باشد پس اگر وقف را مشروط کند به امری که در آینده قطعاً واقع می شود مثل اینکه بگوید کتابم را از روز جمعه آینده وقف کردم یا مشروط کند به امری که احتمال دارد در آینده واقع شود مثل اینکه بگوید اگر خداوند به من پسری داد کتابم وقف باشد صحیح نیست اما به نظر می رسد که قطعی بودن شرط نیست بنابراین در مورد دو مثال ذکر شده وقف واقع می شود لکن مستحب است بعد از زمان مذکور و تحقق شرط، صیغه وقف را تجدید کند.

(مسأله ۲۴۱۴) اگر بگوید: این مال بعد از وفاتم وقف است، صحیح می‌باشد، اما بنا بر احتیاط مستحب موقوف علیه با ورثه مصالحه نماید. البته اگر متبادر از آن، وصیت به وقف باشد، اشکال ندارد و عمل به وصیت هنگام تحقق شرایط آن واجب است و باید پس از آن وقف کند.

(مسأله ۲۴۱۵) در صحت وقف شرط است که واقف خود را از وقف خارج کند و چنانچه برای خودش وقف کند باطل است و اگر بگوید: خانه ام را برای خود و برای برادرم، به نحو مشترک وقف کردم، وقف در نصف خانه باطل است و چنانچه وقف به نحو ترتیب باشد - به اینکه وقف را اول بر خودش سپس بر غیر خود قصد کند - وقف نسبت به خودش باطل اما نسبت به غیر، بعد از مرگ واقف صحیح است.

(مسأله ۲۴۱۶) اگر بر فرزندان خود وقف کند و شرط نماید که قرض‌های من را از مال خودشان ادا کنند، صحیح است، چه دیون و قرضها عرفی باشند یا شرعی، مانند زکات و کفارات مالی، بلکه اگر ادای قرض خود را از حاصل و درآمد وقف نیز، شرط کند صحیح می‌باشد.

(مسأله ۲۴۱۷) اگر برای همسایگانش وقف نموده، بر آنها شرط کند که غذای مهمان‌ها یا هزینه همسر و فرزندانش را بدهند، صحیح است و حتی اگر شرط کند نفقه زن او را نیز که بر خودش واجب است از مال خودشان بدهند صحیح است، بلکه اگر شرط کند که از حاصل و درآمد وقف بدهند، نیز صحیح می‌باشد.

(مسأله ۲۴۱۸) اگر مالی را وقف کند که دیون عرفی و شرعی او را بعد از فوتش از آن بدهند، این وقف باطل است، همچنین اگر مال را در قبال ادای عبادت خود پس از وفاتش، وقف نماید، باطل است.

(مسأله ۲۴۱۹) اگر بخواهد از اشکال وقف بر خود، خلاص شود، باید مال را به ملک دیگری در بیاورد سپس آن دیگری مال را به همان صورتی که او می‌خواهد وقف کند، یعنی هزینه خانواده او را بدهد و دیونش را ادا کند و مانند اینها. نیز می‌تواند این موضوع را در ضمن عقد تملیک شرط نماید، همانطوری که می‌تواند مال را مدتی اجاره داده، برای خود خیار فسخ قرار دهد، وبعد از وقف، اجاره را فسخ کند تا منفعت به او برگردد نه به موقوف علیه، بلکه وقف عین صحیح است، با شرط بقای منافع آن در ملک خودش، چه مدت معین باشد، مانند یک سال یا غیر معین مثل طول حیات وی.

(مسأله ۲۴۲۰) استفاده واقف از عین وقفی در مثل مساجد و پل‌ها و مدارس و منازل مسافران و کتابهای علمی و زیارات و کتابهای دعا و چاهها و چشمه‌ها و مانند آنها، که منفعت به موقوف علیه اختصاص ندارد، جایز است، بلکه قصد بذل منفعت و مباح کردن آن به عنوان عام شامل واقف نیز می‌شود. اما اگر وقف به شکل دیگر و موقوف علیه عنوان کلی عام باشد، باز هم جایز است که واقف از آن استفاده کند.

(مسأله ۲۴۲۱) اگر وقف صحیح واقع شود لازم می‌شود و واقف حق ندارد از آن برگردد و اگر در مرض موت واقع شود، جایز نیست که ورثه آن را رد کنند اگرچه بیش از ثلث ترکه باشد.

شرایط واقف

(مسأله ۲۴۲۲) در واقف، بلوغ، عقل، اختیار و ممنوع نبودن از تصرف در اموالش به خاطر سفاهت یا بندگی یا غیر آنها، معتبر است، پس اگر بچه‌ای اگرچه ده ساله چیزی را وقف کند، صحیح نیست. البته اگر بچه ده ساله عاقل باشد، چنانچه وصیت کند بعد از وفات او ملکش در امور خیریه برای ارحامش وقف گردد، وصیت او نافذ است و اگر بچه نابالغ به اذن ولی چیزی را وقف کند که دارای مصلحت باشد، وقف صحیح است.

(مسأله ۲۴۲۳) جایز است که واقف ولایت بر عین وقفی را برای خود و دیگری به صورت مستقل یا مشترک قرار دهد، چنان که می‌تواند بر کارهای ولی ناظر قرار دهد. ناظر کسی است که بر کارهای وقف اشراف داشته، زیر نظر او باشد یا اینکه اگر بین ولی و ناظر در امری اختلاف شد نظر ناظر مقدم است و در مورد کسی که ولایت یا امر نظارت به او واگذار شده است، بین عادل و فاسق فرقی نیست، البته اگر ولی خیانت کند، حاکم شرع کسی را با او همراه می‌کند تا وی را از خیانت باز دارد و چنانچه ممکن نشد، او را از این سمت عزل خواهد کرد.

(مسأله ۲۴۲۴) کسی که ولایت یا نظارت برای او قرار داده شده، جایز است آن را رد کند، بلکه ردّ بعد از قبول نیز جایز می‌باشد.

(مسأله ۲۴۲۵) جایز است که واقف برای ولی و ناظر مقدار معینی از حاصل عین وقفی یا منفعت آن را قرار دهد، خواه آن مقدار از اجرت المثل کمتر یا بیشتر یا مساوی باشد، ولی اگر واقف برای ولی چیزی را تعیین نکند، برای او اجرت المثل خواهد بود، چنانچه کارش اجرت

داشته باشد، مگر اینکه از قراین معلوم شود که واقف قصد مجانیت داشته است.

(مسئله ۲۴۲۶) اگر واقف از برای عین موقوفه ولی تعیین نکند، حاکم شرع بر آن ولایت دارد، البته اگر وقف به نحو تملیک و بصورت خاص باشد، موقوف علیه بر آن ولایت خواهد داشت، پس اگر بگوید: این خانه وقف است برای فرزندانم و بعد از آنها برای فرزندانشان و همین طور، ولایت بر خانه و بر منافع آن با فرزندان است، ولی اگر وقف خاص نباشد، یا اگر خاص باشد ولی به نحو تملیک نباشد، بلکه به نحو تصرف و غیر آن باشد، ولایت حق حاکم شرع است.

(مسئله ۲۴۲۷) اگر واقف در عقد وقف، شخصی را ولی یا ناظر بر ولی قرار دهد، حق ندارد او را عزل نماید، البته اگر واقف شرط عدالت یا ارشدیت نسبت به ولی کرده باشد، در صورت فقدان شرط، ولی خود به خود عزل می شود. اما اگر او را ابتداءً - نه در ضمن عقد - ولی قرار دهد، خود واقف می تواند او را عزل کند. البته شخص مذکور می تواند ولایت و نظارت را قبول نکرده و آن را ردّ نماید.

(مسئله ۲۴۲۸) واقف می تواند تعیین ولی بر وقف را به شخص معینی واگذار نماید و می تواند ولایت را برای شخصی قرار دهد و به او واگذار کند که ولی بعد از خود را تعیین نماید.

(مسئله ۲۴۲۹) اگر واقف برای کسی که ولایت برای او قرار داده شده جهت خاصی را معین کند، مثل اینکه ولایت او را اختصاص بدهد به تقسیم نمودن حاصل بین موقوف علیهم، ولایت او به همان جهت اختصاص پیدا می کند و در بقیه جهات مرجع حاکم شرع است، ولی اگر جعل ولایت برای او به صورت مطلق باشد، در تمام جهات ولایت خواهد داشت، بنابراین حق دارد اجاره دهد، تعمیر نماید، عوض را بگیرد، مالیات را پردازد، حاصل را جمع آوری نموده، بر موقوف علیهم قسمت کند و غیر اینها از چیزهای که تحت تصرف ولی است، البته اگر در خارج متعارفی باشد، مثل اینکه هر کس ولی ای را تعیین می کند متعارف است بین مردم که مراد جمع آوری حاصل است در این صورت ولایت به آن اختصاص خواهد داشت.

(مسئله ۲۴۳۰) در واقف، اسلام شرط نیست، بنابراین وقف کافر بنا بر اقوی صحیح است اگر

بقیه شرایط را داشته باشد.

شرایط عین وقفی

(مسئله ۲۴۳۱) شرط است که عین موقوفه موجود باشد، پس وقف دین و وقف کلی و وقف منفعت، صحیح نیست. بنابراین اگر بگوید: آنچه در ذمه زید از فرش یا ظرف و مانند آنها دارم وقف نمودم یا بگوید: اسب یا بنده خود را وقف کردم و تعیین نکند کدام اسب یا کدام بنده، یا بگوید: منفعت خانه ام را وقف کردم، وقف در همه این موارد صحیح نیست.

(مسئله ۲۴۳۲) شرط است که عین موقوفه مملوک یا در حکم مملوک باشد، پس وقف انسان آزاد و مباحث اصلی مثل گیاهان صحرا قبل از جمع آوری آنها صحیح نیست. وقف شتر و گوسفند و گاوصدقه‌ای یعنی شتر و گوسفند و گاوی که کسی دیگر به انسان به عنوان زکات داده، جایز است چنانچه واقف یا حاکم شرع مالک آن باشد.

(مسئله ۲۴۳۳) شرط است که عین موقوفه از اعیانی باشد که با بقاء عین استفاده از آن ممکن باشد، پس وقف غذا، سبزیجات، میوه‌ها و چیزهایی که نفعی در آنها جز با تلف کردن عین شان نیست، صحیح نیست، هم‌چنین شرط است که منفعت حلال را قصد کند، بنابراین وقف چهارپا برای حمل شراب و خوک صحیح نیست. نیز شرط است که منفعت حلال داشته باشد پس چیزهایی که اهم منافع آنها حرام است مثل آلات لهو و لعب و آلات قمار وقف شان صحیح نیست.

(مسئله ۲۴۳۴) در انشاء وقف، معتبر نیست عین وقفی از چیزهایی باشد که قبض آن در حال وقف ممکن باشد، پس اگر بنده و غلام یا شتر فراری یا پرنده در حال پرواز را که ملک انسان است وقف کند، سپس قبض آن تحقق پیدا کند، وقف صحیح است.

(مسئله ۲۴۳۵) چیزهایی که هیچ شکی در صحیح بودن وقف آنها نیست عبارت است از لباس و ظروف و فرش و خانه و باغ و زمین‌های زراعتی و کتاب و سلاح و حیوانات اگر به نحوی قابل استفاده باشند، از قبیل خوردن و آشامیدن و پوشیدن و سوار شدن و بارکشی و شیر و پشم و مو و غیر اینها، هم‌چنین غیر آنها از چیزهایی که منفعت حلال داشته باشند، اما وقف درهم و دینار نیز جایز است اگر از آنها در زینت استفاده شود، اما وقف آنها برای حفظ اعتبار صحیح نیست، یعنی دینار و درهم را وقف کند که اعتبار پولی آنها محفوظ بماند.

(مسئله ۲۴۳۶) مقصود از منفعت اعم است از این که منفعت عینی باشد مثل میوه و شیر و

مانند اینها و یا فعلی، مانند سواری گرفتن از حیوان و کشاورزی و سکونت و غیر اینها.
(مسئله ۲۴۳۷) در منفعت شرط نیست که در حال وقف موجود باشد، بنابراین اگر وجود آن در آینده مورد انتظار باشد، کفایت می کند، مثل وقف درخت قبل از آنکه میوه دهد و وقف چهارپای کوچک قبل از آنکه برای سواری یا باربری آماده شود.

شرایط موقوف علیه

(مسئله ۲۴۳۸) در موقوف علیه چند چیز شرط است:

اول: معین باشد، بنابراین وقف بر مردّد بین دو چیز یا چند چیز در خارج صحیح نیست مثل اینکه بگوید: برای این مسجد یا آن مسجد وقف کردم. اما اگر بگوید برای یکی از دو مسجد وقف کردم صحیح است. زیرا این صورت وقف برای مردد نیست بلکه وقف برای عنوان جامع است.

دوم: موقوف علیه باید در حال وقف موجود باشد، چنانچه وقف بطور خاص باشد، پس وقف بر معدوم صحیح نیست، خواه قبل از وقف موجود بوده - مثل وقف بر زیدی که مرده است - یا بعد از وقف موجود شود، مثل اینکه برای فرزندش وقف کند که هنوز اصلاً وجود ندارد و بعداً متولد می شود، اما اگر بچه در شکم مادر باشد و در هنگام وقف هنوز به دنیا نیامده باشد، وقف بر او صحیح است، البته اگر برای معدوم به تبع موجود وقف کند، مثل اینکه برای فرزندان خود سپس برای فرزندان آنها بعد بر فرزندان فرزندان آنها وقف کند، وقف صحیح است و قبلاً گذشت که وقف برای کسی که در آینده موجود می شود صحیح می باشد.

(مسئله ۲۴۳۹) اگر برای فرزندان موجود خود و فرزندی که بعداً برای او بوجود می آید به نحو شرکت - یعنی بعد از به دنیا آمدن شریک باشد - یا به نحو ترتیب - یعنی بعد از به دنیا آمدن شریک نباشد منتهی هر وقت پدرش بمیرد آن وقت مال او باشد - وقف کند، صحیح است، بلکه اگر وقف کند به اینکه او بعد از به دنیا آمدنش مقدّم بر سایر فرزندان باشد - یعنی هر وقت به دنیا آمد، مال موقوفه به او منتقل شود بعد از او مال بقیه باشد - نیز صحیح می باشد.

سوم: وقف به گونه ای نباشد که در معصیت مصرف شود، مانند خوردن شراب یا چاپ و پخش و تدریس کتاب های گمراه کننده و خریدن آلات لهو و مانند اینها.

(مسئله ۲۴۴۰) وقف مسلمان برای کافر در راههای حلال جایز است.

(مسئله ۲۴۴۱) اگر برای چیزی که وقف بر آن صحیح نیست مثل وقف بر معدوم و برای چیزی که وقف بر آن صحیح است مثل وقف بر موجود به طور مشارکت وقف کند، نسبت به اولی وقف باطل ولی نسبت به دوّمی صحیح است، یعنی نصف آن مال برای موجود وقف می شود، اما اگر وقف به نحو ترتیب باشد، در این صورت چنانچه وقف برای اولی جلوتر از وقف برای دوّمی باشد، وقف بر دوّمی صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که در خصوص دوّمی وقف را دوباره تجدید نماید، ولی اگر وقف بر معدوم - مثلاً - مؤخر باشد، وقف در اول صحیح و در غیر آن باطل است.

(مسئله ۲۴۴۲) اگر وقف کند برای چیزی که وقف بر آن صحیح است مثل وقف بر موجود بعد وقف کند برای چیزی که وقف بر آن صحیح نیست مثل وقف بر معدوم، سپس وقف کند بر چیزی که وقف بر آن صحیح است، وقف در قسمت اوّل وسوم صحیح می باشد.

(مسئله ۲۴۴۳) وقف برای زوّار یا حُجّاج یا عالم شهر یا مانند اینها از عناوین عامی که گاهی وجود دارند و گاهی هم ندارند، صحیح است، اگرچه در هنگام وقف، هیچ فردی از آنها موجود نباشد.

در بیان مراد از بعضی عبارات واقف

(مسئله ۲۴۴۴) اگر مسلمانی برای فقرا یا فقراى شهر وقف کند، مقصود فقراى مسلمان است و اگر واقف شیعه باشد، منظور وی فقراى شیعه و اگر واقف سنی باشد، مقصود فقراى اهل سنت و چنانچه واقف کافر باشد، مقصود فقراى کفار خواهد بود و همین طور اهل هر مذهبی اگر وقف کند مراد فقراى آن مذهب است.

(مسئله ۲۴۴۵) اگر برای فقرا یا فقراى شهر یا فقراى فلان طایفه یا حُجّاج یا زوّار یا علما یا مجالس عزا برای سیدالشهدا علیهم السلام یا در خصوص مجالس شهر یعنی مجالس عزاداری که فقط در شهر به پا می شود، وقف کند، در این موارد ظاهراً مراد از وقف، مصرف خواهد بود که لازم نیست شامل همه بشود، اگر چه افراد معدود باشند. البته اگر بر تمام آنها وقف کرده باشد، واجب است به مصرف همه برساند و اگر متفرق باشند به طوری که دسترسی به همه امکان پذیر نباشد، سهم شان

را کنار گذاشته، در زمان ممکن به دست آنها برساند و چنانچه در عدد آنها شک کند، می تواند به افراد کمتر که معلوم و مشخص می باشند اکتفا نماید، ولی مستحب است که در این زمینه جستجو و فحص بکند آن وقت به عدد کمتر اکتفا می شود.

(مسأله ۲۴۴۶) اگر بگوید: این مال را برای فرزندانم یا ذریه ام یا دامادهایم یا ارحامم یا شاگردانم یا اساتیدم یا همسایه هایم، وقف کردم، مرادش عموم است و باید به همه داده شود.

(مسأله ۲۴۴۷) اگر برای مسلمانان وقف کند، شامل هر کسی که به شهادتین اقرار کند از مرد وزن و کوچک و بزرگ خواهد بود و تنها به کسی که واقف اعتقاد به اسلام او دارد اختصاص نخواهد داشت، البته اگر وقف برای گروه خاصی که فعلاً موجود است، مثل وقف برای مسلمانان موجود در بغداد یا غیر بغداد باشد، ممکن است نظر واقف این باشد که وقف مخصوص کسانی است که او اعتقاد به اسلام آنها دارد نه به طور مطلق، اگرچه این نیز بعید است. چون معمولاً در این موارد نظر واقف مسلمانان در مقابل کفار می باشد.

(مسأله ۲۴۴۸) اگر برای مؤمنان وقف کند، شامل تمام مؤمنان از مرد و زن و بزرگ و کوچک می شود و تنها به کسی که واقف به ایمان او اعتقاد دارد اختصاص ندارد، در این صورت چنانچه واقف دوازده امامی باشد، وقف به دوازده امامی اختصاص خواهد داشت که بین زن و مرد و اطفال و مستضعفان و بین عادل و فاسق فرقی نخواهد بود. همچنین اگر برای شیعه وقف کند، البته اگر واقف برای شیعه، از بعض فرقه های دیگر تشیع باشد، ظاهر آن است که دوازده امامی و کسانی را که معتقد به خلافت بلا فصل علی علیه السلام می باشند اگرچه دوازده امامی نباشند شامل می شود.

(مسأله ۲۴۴۹) اگر در راه خدای تعالی یا برای وجوه خیریه وقف کند، مقصود از آن هر عملی است که سبب تقرّب به خدا می شود.

(مسأله ۲۴۵۰) اگر شخصی برای ارحام یا خویشاوندانش وقف کند، در تعیین آنها به عرف عام مراجعه می شود و اگر برای طبقه نزدیکتر سپس بر طبقات نزدیکتر بعدی وقف نماید واقف، وقف را به ترتیب ارث و تسلسل طولی آن اراده کرده است. یعنی اگر پدر و مادر و اولاد دارد به آنها داده می شود و اگر طبقه اول میراث نبود به طبقه دوم و اگر طبقه دوم نبود به طبقه سوم داده می شود.

(مسئله ۲۴۵۱) اگر برای فرزندانش وقف کند، پسر و دختر و خنثی در آن مشترکند، البته اگر مفهوم در عرف خاص برای بعضی بلاد خصوص پسر باشد، اختصاص به او دارد نه دختر، همچنین اگر برای فرزندان و فرزندان فرزندان خود وقف کند، معیار در هر مورد فقط عرف عام یا خاص خواهد بود، به شرطی که تصریحی از جانب واقف بر تعیین نباشد.

(مسئله ۲۴۵۲) اگر برای برادرانش وقف کند، برادران پدری و مادری یعنی ابیونی و برادران پدری یعنی آبی و برادران مادری یعنی امّی بطور مساوی شریک می‌شوند، در صورتی که نشانه‌ای بر اختصاص وقف به افراد معین نباشد. همچنین اگر برای اجدادش وقف کند، اجداد پدری و اجداد مادری مشترک خواهند بود و اگر برای عموها و دایی‌ها وقف کند شامل عموهای پدری و مادری می‌شود، و همین‌طور دایی‌ها. اما وقف برای برادران، شامل فرزندان آنها و خواهران نمی‌شود، و وقف برای عموها و دایی‌ها، شامل عموهای پدر و مادر و دایی‌های پدر و مادر و عمه‌ها مطلقاً و نیز خاله‌ها نمی‌شود.

(مسئله ۲۴۵۳) اگر برای پسرانش وقف کند، شامل دختران نخواهد بود، ولی اگر برای ذریّه اش وقف نماید، شامل همه فرزندانش می‌شود، با واسطه باشند یا بدون واسطه، مرد باشند یا زن، چنانچه ظاهر وقف دلالت بر مشارکت دارد که طبقات بعدی با قبلی بطور مساوی باهم شریک هستند و در این باره بین زن و مرد فرقی نیست.

(مسئله ۲۴۵۴) اگر بگوید: این ملک برای فرزندانم وقف است هر مقداری که زاد و ولد نمایند، ظاهر از وقف، مشارکت است یعنی همگی بالسویه شریک می‌شوند و اگر بگوید: برای فرزندانم الاعلی فالاعلی وقف است، ظاهر از آن ترتیب است یعنی تا فرزند باشد به نوه نمی‌رسد و اگر بگوید: برای اولادم نسلی بعد از نسلی یا طبقه‌ای بعد از طبقه وقف است، ظاهر آن نیز وقف به ترتیب است، بنابراین فرزند با پدر و پسر برادر با عمو و دختر خواهر با خاله شریک نمی‌شود یعنی تا طبقه اول وجود دارد نوبت به طبقه بعدی نمی‌رسد، هم چنان که وقف نسبت به هر یک از زن و مرد در هر طبقه‌ای به طور مساوی است و ممکن است که واقف، ترتیب بین طبقات را به شکل دیگر قرار دهد، که عبارت است از ترتیب بین خصوص پدران و فرزندان در هر طبقه‌ای، بنابراین اگر چند برادر باشند و بعضی فرزندان داشته باشند، مادامی که پدر زنده باشد، به فرزندان چیزی نمی‌رسد، ولی پس از فوت پدر، فرزندان او با عموهایشان شریک خواهند بود در حالی که در

ترتیب اول پسر عمو با عمو شریک نمی‌باشد.

(مسأله ۲۴۵۵) اگر موقوف علیه بین دو عنوان مثل علما و سادات یا دو شخص مردّد باشد، در تعیین آن با قرعه است و اگر در ترتیبی یا تشریحی بودن وقف شک کند چنانچه عبارت واقف چیزی که دلالت بر ترتیب می‌کند نباشد، مقتضای آن مشارکت است و گرنه به اهل مرتبه‌ای که احتمال می‌رود سهم آنها مقدم باشد داده می‌شود و در باقیمانده بین آنها و کسانی که بعد از آنها هستند، قرعه تعیین کننده است.

(مسأله ۲۴۵۶) اگر برای علما وقف کند، ظاهر از علما، علمای دینی و شریعت می‌باشند و شامل علمای طب، نجوم، هندسه و جغرافیا و مانند آنها نمی‌شود و اگر بر اهل شهر وقف کند، به اهالی و مجاوران همان شهر اختصاص دارد و شامل مسافران، اگر چه قصد ماندن مدتی در آنجا را داشته باشند نمی‌شود.

(مسأله ۲۴۵۷) اگر برای مسجد یا زیارتگاهی وقف کند، درآمد و عائدات موقوفه در مصالح آن اماکن از قبیل تعمیر، فرش، چراغ، جاروکردن، اجرت خادم و سایر مصالح مسجد صرف می‌شود و چنانچه چیزی از درآمد آن را به امام جماعت بدهد اشکال دارد، مگر اینکه قرینه‌ای باشد که مقصود واقف شامل امام جماعت هم می‌شود که در این صورت به او داده می‌شود.

(مسأله ۲۴۵۸) اگر برای امام حسین علیه السلام وقف کند، صرف عزاداری آن حضرت می‌شود و بهتر آن است که ثواب آن را به حضرت هدیه نماید و فرقی ندارد که مجلس عزا اقامه کند یا پول را به روضه خوانی که در مسجد یا حرم یا صحن یا خانه روضه سیدالشهدا علیه السلام را می‌خواند، بدهد.

(مسأله ۲۴۵۹) اگر (چیزی) را برای مرده یا مردگان وقف کند، در مصالح اخروی آنها از قبیل صدقات و انجام دادن خیرات برای آنها هزینه می‌شود و چنانچه احتمال بدهد که ذمه آنها به دیون مالی مثل زکات خمس یا بدنی مثل نماز و روزه مشغول است، در جهت فراغت ذمه آنها از دیون نیز هزینه می‌شود.

(مسأله ۲۴۶۰) اگر برای نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام وقف نماید، باید در اقامه مجالس برای ذکر فضایل و مناقب و وفیات و بیان ستمهایی که بر آنان روا داشته اند و سایر اموری که موجب آگاهی نسبت به مقام بلند آنان می‌گردد، صرف کند و بهتر آن است که ثواب این کارها را به آنان هدیه نماید و در این باره بین امام عصر علیه السلام و پدران پاک و مطهر او فرقی نیست.

(مسئله ۲۴۶۱) اگر برای فرزندان وقف کند، نوه‌ها و نتیجه‌ها را اگر چه پایین روند شامل می‌شود.

(مسئله ۲۴۶۲) اگر بگوید: این (خانه) برای فرزندانم وقف است و اگر فرزندانم و فرزندان فرزندانم منقرض شوند، وقف فقرا خواهد بود، در این صورت اقوی آن است که برای فرزندان صلبی یعنی فرزندان بلاواسطه و غیر آنها یعنی فرزندان با واسطه مثل نوه‌ها و نتیجه‌ها به صورت مشارکت وقف می‌باشد. همچنین اگر بگوید: برای فرزندانم وقف است و اگر آنان منقرض شدند و فرزندان فرزندانم نیز منقرض گردیدند، وقف فقرا است، اقوی آن است که این چنین وقفی نیز بین اولاد بدون واسطه و اولاد با واسطه به نحو مشارکت است.

(مسئله ۲۴۶۳) اگر بگوید: این (خانه) وقف است برای سکونت فرزندانم، اجاره دادن و تقسیم کردن اجرت آن جایز نیست، بلکه باید در آن سکونت نمایند و چنانچه سکونت جمیع آنها ممکن باشد، همگی در آن ساکن می‌شوند، ولی اگر در تعیین محل سکونت نزاع کنند یعنی هر کدام مثلاً خانه‌ای جنوبی را بخواهند در این صورت نظر ولی تعیین کننده است و چنانچه ولی متعدد باشد و نظر آنها باهم اختلاف داشته باشد، در آن صورت تعیین کننده نظر حاکم شرع است و اگر حاکمان شرع اختلاف داشته باشند، مرجع قرعه است و چنانچه بعضی از آنان از سکونت خودداری نمایند، دیگری می‌تواند به طور مستقل ساکن شود و چیزی برای کسی که خودداری کرده بر عهده او نیست و اگر سکونت همه امکان نداشته باشد، می‌توانند آن را میان خودشان روزانه یا ماهانه یا سالانه به نوبت تقسیم کنند و اگر در این هم اختلاف و نزاع نمایند، حکم همان است که گذشت، یعنی تعیین کننده نظر ولی است و اگر اولیاء اختلاف کنند تعیین کننده نظر حاکم شرع است و بعضی از آنان حق ندارند سکونت را ترک نموده به نوبت بندی رضایت ندهند و از دیگران نسبت به سهم خود اجرت مطالبه نمایند.

(مسئله ۲۴۶۴) اگر بگوید: این (خانه) برای فرزندانم که پسر هستند یا بر فرزندان پسر نسلی بعد از نسلی یا طبقه‌ای بعد از طبقه‌ای وقف است، در این صورت وقف به مردان از نسل اولاد ذکور اختصاص دارد و شامل مردها از نسل زنان نمی‌شود.

(مسئله ۲۴۶۵) اگر بگوید: این (خانه مثلاً) برای برادرانم نسلی بعد از نسلی وقف است، شامل فرزندان آنان اعم از زن و مرد می‌شود.

(مسأله ۲۴۶۶) اگر بگوید: این (خانه) برای فرزندانم سپس برای فرزندان فرزندانم وقف است، ترتیب بین اولاد صلیبی وی و اولاد فرزندان او خواهد بود و تا اولاد بلاواسطه وجود داشته باشد نوه‌ها با پدرانشان مشارکت نخواهند داشت، اما بین فرزندان فرزندان و فرزندان آنها ترتیب نخواهد بود، بلکه حکم میان آنان به صورت مشارکت خواهد بود، یعنی بالسویه شریکند و میزان در ترتیب و تشریک این است که اگر بگوید: «وقف کردم برای اولادم و اولاد آنها» این عبارت بر تشریک دلالت می‌کند و اگر بگوید: «وقف کردم برای اولادم و پس از آنها برای اولاد آنها» یا «سپس برای اولاد آنها» یا «بعد برای اولاد آنها» این عبارات بر ترتیب دلالت می‌کند.

(مسأله ۲۴۶۷) اگر برای زید و فقرا وقف نماید، ظاهر آن، وقف بر نصف است که نصف برای زید و نصف برای فقرا است، همچنین اگر بگوید: «این (خانه) برای زید و فرزندان عمر و یا برای فرزندان زید و فرزندان عمر و یا برای علما و فقرا وقف است» تمام اینها ظهور در مشارکت بصورت نصف دارد.

(مسأله ۲۴۶۸) اگر برای زوار وقف نماید، به کسانی که از خارج برای زیارت می‌آیند اختصاص دارد، اما اگر بگوید: «این وقف است بر هر کسی که امیرالمؤمنین علیه السلام یا امام حسین علیه السلام را زیارت کند» شامل مردم نجف و کربلا نیز می‌شود.

بعضی از احکام وقف

(مسأله ۲۴۶۹) هرگاه وقف محقق شود، برای واقف و غیر او، تبدیل و تغییر در موقوف علیه، به اینکه وقف را به غیر آنها منتقل کند، یا بعضی از آنها را از دایره وقف خارج و دیگری را داخل نماید - چنانچه این موضوع شرط نشده باشد - جایز نیست، اما اگر شرط کند که چنانچه واقف یا ولی بخواهد می‌تواند کسی را داخل نماید، در این صورت داخل کردن کسی دیگر صحیح است و چنانچه کسی داخل نشود تا اینکه بمیرد، وقف بر حال اول خود باقی می‌ماند، یعنی کسی دیگر داخل نمی‌شود و اگر شرط کند که بعضی از آنها را می‌تواند خارج کند در این صورت اگر بعضی را خارج کند، باز وقف صحیح است.

(مسأله ۲۴۷۰) پس از وقف، عین وقفی، از ملک واقف خارج و در ملک موقوف علیه، داخل می‌شود و درآمد آن نیز برای او خواهد بود. البته اگر وقف برای مصارف موقوف علیه باشد،

عین وقفی در ملک موقوف علیه داخل نمی‌شود، بلکه باید درآمد آن را در جهت موقوف علیه براساس چگونگی و نحوه وقف به مصرف برساند.

(مسئله ۲۴۷۱) اگر واقف در موقوف علیه، شرطهایی را در ضمن وقف، بگذارد، مثل اینکه مدرسه را برای طلبه وقف کند و بر آنها شرط نماید که عادل باشند یا درسهایشان از سطوح عالیه پایین تر نباشد یا عمرشان از چهل سال بیشتر و از بیست سال کمتر نباشد، در این صورت هر کدام از آنها که فاقد شرطی از آن شروط باشد از وقف خارج است و جایز نیست که در مدرسه سکونت کند و اگر بر آنها تهجد و نماز شب را شرط کند، عمل به شرط بر آنها واجب است و چنانچه کسی عمل نکند، از وقف خارج می‌شود.

(مسئله ۲۴۷۲) اگر املاک وقفی جهت بقا و حاصل دادن، به تعمیر یا ترمیم نیاز داشته باشند، چنانچه واقف چیزی را معین کرده باشد که به مصرف املاک برسد، باید بر طبق آن عمل نمود و گرنه از منافع آن به طور وجوب باید برای تعمیر مصرف نماید و حق تعمیر بر حق موقوف علیهم مقدم است و اگر نیاز به تعمیر ضروری باشد، به طوری که اگر تعمیر نکند، برای طبقات بعدی باقی نمی‌ماند، آن تعمیر واجب است اگرچه منجر به محروم شدن طبقات قبلی گردد.

(مسئله ۲۴۷۳) میوه موجود بر درخت خرما یا درخت [دیگر] هنگام جاری کردن صیغه وقف بر ملک مالک باقی است و مال موقوف علیه نمی‌باشد، همچنین بچه‌ای که هنگام وقف، در شکم چهارپا موجود است یا شیر و پشم که هنگام وقف گوسفند موجودند و حکم چنین است در میوه یا بچه حیوان یا شیر و پشم و مانند اینها، اگر بعد از انشاء وقف و قبل از قبض در چیزی که در صحت آن قبض معتبر می‌باشد، به وجود آید.

(مسئله ۲۴۷۴) اگر برای مصلحتی وقف کند سپس موضوع آن منتفی شود، مثل اینکه برای مسجد یا مدرسه‌ای وقف کند سپس آنها خراب شوند و تعمیرشان هم ممکن نباشد، یا نیاز به مصرف نداشته باشند از جهت اینکه مسجد نمازگزار ندارد و طلاب مدرسه هم از آن مهاجرت کرده‌اند و خرج کردن در آنها بی‌فایده خواهد بود، بنابراین چنانچه وقف برای آنها به نحو تعدد مطلوب باشد یعنی واقف دو مقصود داشته: ۱- نظرش همان مسجد و مدرسه خاص بوده، ۲- نظرش این بوده که اگر در این مسجد و مدرسه مصرف ممکن نبود فرق نمی‌کند که در مدرسه و مسجد دیگری مصرف شود - چنانکه غالباً این طور است - منافع وقف در مسجد یا مدرسه دیگری در همان شهر

چنانچه ممکن باشد صرف می شود و گرنه در راههای خیر هر چه نزدیکتر به نظر واقف به مصرف برسد.

(مسئله ۲۴۷۵) اگر جای مصرف وقف را نداند، چنانچه قدر متیقن وجود داشته باشد مثل اینکه امر بین علما و علما عادل یا علما و علما فقیر دایر باشد در این صورت در قدر متیقن مصرف نماید و اگر قدر متیقن وجود نداشته باشد بلکه موارد احتمالی آن (مختلف) و غیر محصور باشند، آن را صدقه دهد چنانچه احتمال دهد که صدقه یکی از راههای محتمل برای مصرف وقف باشد، و گرنه در راه دیگری از راههای محتمل به مصرف برساند، ولی اگر وجوه محتمل معین باشد، مثل اینکه نداند که برای فلان مسجد وقف است یا برای مسجد دیگر؟ یا برای زید یا عمرو یا نداند که به نحو مصرف، وقف است یا به نحو تملیک؟ در این صورت در تعیین موقوف علیه به قرعه رجوع کند.

(مسئله ۲۴۷۶) اگر طبقه اول از موقوف علیهم، عین وقفی را در وقف ترتیبی اجاره بدهد و قبل از پایان رسیدن مدت اجاره منقرض شوند، اجاره نسبت به مدت باقی مانده صحیح نیست و در وقف مشارکتی، چنانچه در بین مدت اجاره کسی متولد شود که با موقوف علیه اجاره دهنده مشارکت دارد، اجاره نسبت به سهم او صحیح نیست و صحت اجاره به اجازه طبقه دوم در صورت اول و شریک در صورت دوم بستگی دارد و اجازه دهنده سهم خود را از اجرت می برد و به تجدید اجازه احتیاج ندارد اگرچه مستحب است. البته اگر اجاره از جانب ولی برای مصلحت وقف باشد، صحیح و نافذ است، همچنین اگر اجاره برای مصلحت طبقات بعدی باشد چنانچه بر این کار ولایت داشته باشد، اجاره صحیح بوده، طبقات بعدی از اجرت سهم خود را می برند.

(مسئله ۲۴۷۷) اگر عین وقفی منافع و فایده های متنوعی داشته باشد، در صورت مطلق بودن وقف، همه آنها مال موقوف علیه است، بنابراین اگر درخت یا نخل خرما را وقف کند، میوه آنها و منفعت سایه و شاخ و برگهای خشک آنها و غلاف ها و پوشش های شکوفه و گل آنها و شاخه های تر و تازه که قابل کاشتن است همگی مال موقوف علیه است و برای مالک و غیر او تصرف در آنها جایز نیست مگر در صورتی که واقف، آن را شرط کرده باشد.

(مسئله ۲۴۷۸) نهالی که بعد از وقف خارج شده، اگر رشد کند و بزرگ شود تا اینکه نخل گردد یا از جایش کنده شود و در جای دیگر کاشته شود و رشد کند تا اینکه میوه دهد، وقف

نیست، بلکه آن از نما و منافع وقف است، و فروش و مصرف آن در جهت موقوف علیه جایز است، همچنین اگر یکی شاخه‌های اضافی جهت اصلاح و کاشتن بریده و کاشته شود و درخت گردد، وقف نمی‌باشد، بلکه بر آن، حکم نماوفایده وقف جاری است، یعنی فروش و مصرف قیمت آن در جهت وقف جایز می‌باشد.

(مسئله ۲۴۷۹) اگر مسجد خراب شود، زمین آن از مسجدیت خارج نمی‌شود اگر چه بازسازی آن ممکن نباشد، همچنین اگر روستایی که مسجد در آن قرار دارد ویران شود، حتی اگر استفاده از آن برای همیشه از بین برود [باز هم مسجد از مسجدیت خارج نمی‌شود].

(مسئله ۲۴۸۰) غیر مسجد، از اعیان وقفی، چنانچه استفاده از آنها در جهتی که برای واقف مقصود و مطلوب است به خاطر خرابی و از بین رفتن منفعت آنها ممکن نباشد، جایز است قسمتی از آنها را بفروشد و بقیه را بازسازی کند و اگر این کار ممکن نباشد، جایز است همه آنها را بفروشد و به چیزی بدل کند که قابل استفاده باشد و اگر این نیز امکان نداشته باشد، قیمت آن در جهتی که برای واقف مقصود است به مصرف برسد.

(مسئله ۲۴۸۱) اگر استفاده از عین وقفی در جهتی که برای واقف مقصود است امکان نداشته باشد، منافع آن در مورد دیگر یعنی هر چه نزدیکتر به نظر واقف مصرف گردد، بنابراین اگر چیزی برای اقامه عزای امام حسین علیه السلام در شهری وقف باشد ولی این کار ممکن نباشد، منافع آن در شهر دیگر در اقامه عزای آن حضرت صرف می‌شود و اگر این نیز ممکن نباشد، در اقامه عزای بقیه ائمه علیهم السلام مصرف شود.

(مسئله ۲۴۸۲) اگر استفاده از وقف بخاطر انقراض موقوف علیه ممکن نباشد، وقف باطل می‌شود و به ملک واقف بر می‌گردد و چنانچه واقف موجود نباشد، مال ورثه او است.

(مسئله ۲۴۸۳) اگر وقف خراب شود ولی منفعت قابل توجهی، کم یا زیاد، برای آن باقی باشد، در این صورت چنانچه بازسازی آن امکان داشته باشد، واجب است آن را مدتی اجاره دهد و اجرت را در آبادانی آن به کار گیرد، ولی اگر امکان نداشته باشد، وقفیت به حال خود باقی است و منافع آن در جهتی که وقف شده به مصرف برسد.

(مسئله ۲۴۸۴) اگر درآمد باغی را در جهت خاصی وقف کند، سپس آب آن قطع و درختها خشک گردد، یا درخت آن کنده شده، به صورت زمین درآید، چنانچه اجاره دادن آن ممکن

باشد، واجب است این کار را بکند و اجرت آن در جهتی که برای آن جهت وقف شده صرف شود. اگر از قرائن فهمیده شود که وقفیت وابسته به عنوان «باغ» است، مثل اینکه باغ را برای تفریح و استفاده از سایه آن وقف کرده باشد، چنانچه فروش آن و خریدن باغ دیگر ممکن باشد، باید این کار را بکند و گرنه با از بین رفتن عنوان «باغ» وقفیت باطل و به ملک واقف برمی گردد.

(مسئله ۲۴۸۵) جایز است باغی را به استثنای یک درخت خرما وقف کند و در این صورت جایز است که به مقدار نیاز داخل آن شود، چنانکه حق دارد آن را به صورت مجانی باقی بگذارد و موقوف علیهم حق کنندن آن را ندارند و چنانچه خود درخت کننده شود، حقی برای واقف در زمین باقی نمی ماند، بنابراین جایز نیست واقف یک درخت خرما را دیگر را در جای آن بکارد و همچنین در وقف خانه جایز است یک اطاق آن را استثنا نماید، اما اگر اطاق خراب شود، زمین آن برای واقف باقی می ماند.

(مسئله ۲۴۸۶) اگر عینی بین وقف و ملک طلق مشترک باشد، جایز است عین را تقسیم کند و حصه وقف را از ملک خالص جدا کند و این کار به عهده صاحب ملک و متولی وقف خواهد بود. بلکه قسمت جایز است اگرچه واقف و موقوف علیه متعدد باشند، مثل اینکه اگر خانه بین دو نفر مشترک باشد که هر کدام نصف آن را بطور مشاع بر فرزندانش وقف نمایند، همچنین اگر واقف یکی و موقوف علیه متعدد باشند، مثل اینکه مالک خانه نصف آن را برای مسجد و نصف دیگر را برای زیارتگاه وقف کند، همچنین اگر واقف و موقوف علیه یکی بوده و قسمت کردن هم با وقف منافات نداشته باشد، مثل اینکه زمینی را برای فرزندانش که فعلاً موجود هستند و فرزندی که در آینده متولد می شود وقف نماید، پس اگر فرزندان موجود چهار نفر باشند، می توانند به چهار قسمت تقسیم کنند و وقتی فرزند دیگری متولد شد، قسمت قبلی باطل و جایز است بار دیگر به پنج قسمت تقسیم کند و چنانچه دو تای آنها بمیرند، در این صورت نیز تقسیم قبلی باطل است و می توانند به سه قسمت تقسیم کنند و همینطور هر وقت موقوف علیه تغییر کرد تقسیم باطل می شود و دوباره باید تقسیم کنند.

(مسئله ۲۴۸۷) تغییر عین وقفی در صورتی که بداند مقصود واقف بقای عنوان عین است، جایز نیست، خواه این مطلب از کیفیت وقف فهمیده شود - مثل این که خانه اش را برای سکونت وقف کند که تغییر آن به شکل چند دکان جایز نیست - یا از قرینه خارجی فهمیده شود، بلکه اگر

این را احتمال هم بدهد، باز تغییر جایز نخواهد بود. البته اگر اطلاقی باشد که بر جواز تغییر دلالت کند، جایز است که ولی آن را تغییر دهد، پس خانه به دکان و دکان به خانه بدل می‌شود و گاهی از حال وقف معلوم است که واقف بقای عنوان را تا هنگامی که در زیادی منفعت دخیل باشد اراده کرده است، در این صورت تا این وصف وجود داشته باشد، تغییر جایز نیست، ولی اگر منفعت کم شود، تغییر جایز است.

(مسأله ۲۴۸۸) اگر درختی از باغ وقفی کنده شود، چنانچه وقف آن جهت استفاده از میوه آن باشد، فروش آن جایز است و قیمت آن در خصوص باغ مصرف می‌شود، اگر به آن نیاز داشته باشد و گرنه در جهتی که بر آن جهت وقف شده مصرف گردد، اما اگر آن درخت را جهت استفاده مطلق وقف کرده باشد، چنانچه استفاده از آن در سقف یا ستون یا مانند اینها ممکن باشد، فروش آن جایز نیست، ولی اگر در هیچ حالتی قابل استفاده نباشد، فروش آن جایز است و قیمت آن در صورت نیاز در باغ مصرف گردد.

(مسأله ۲۴۸۹) اموالی که برای اقامه عزاداری سید الشهداء علیه السلام از گروه خاصی یا از اهل شهر برای اقامه مجلس عزاء در همان شهر یا برای کسانی که در زیارت اربعین به کربلا می‌روند، جمع می‌شود، از صدقات محسوب شده که غالباً مصرفش در جهت قصد قربت می‌باشد و به همین خاطر است که رجوع مالک به آن جایز نیست و اگر مالک قبل از مصرف آن بمیرد، جایز نیست که وارث آن را مطالبه کند، همچنین اگر مفلس گردد، جایز نیست طلبکاران آن را مطالبه نمایند و چنانچه صرف آن اموال در جهت و مورد معین ممکن نباشد، احتیاطاً آن را در موردی که نزدیک به جهت خاصی که غرض واقف است مصرف نماید. اما اگر انگیزه از دادن مال قصد قربت نباشد، بلکه جهت دنیوی و هدفش این باشد که چنانچه مال در آن جهت مصرف نشود به او بر گردد، در این صورت رد آن به او واجب است، اگرچه آن را مطالبه نکند، اما اگر نداند که مال را برای خدا داده یا نه، در این صورت چنانچه در آن جهت مصرف نگردد یا صرف آن در آن جهت ممکن نباشد، در جهت دیگری نمی‌تواند به مصرف برساند و باید به او رجوع کند.

خلاصه اموالی که برای عزاداری امام حسین علیه السلام جمع آوری می‌شوند بر چند قسم می‌باشند:

۱- انگیزه از دادن مال قصد قربت باشد که در این صورت به هیچ وجه به مالک رجوع داده

نمی‌شود.

۲- انگیزه چیز دیگری غیر از قصد قربت باشد و این قسم نیز بر دو قسم است: ۱- گاهی از مال اعراض و صرف نظر می‌کند و نمی‌خواهد دوباره به او برگردد، اگرچه در آن جهت خاص به مصرف نرسد، یا مصرف در آن جهت امکان نداشته باشد، در این صورت امر آن در دست کسی است که متصدی آن اموال می‌باشد، ۲- گاهی که از آن مال اعراض نکرده و می‌خواهد بار دیگر به او برگردد، چنانچه در موردش به مصرف نرسد، در این صورت به صاحبش بر می‌گردد و اگر بمیرد به ورثه او و اگر ورشکست گردد، به طلبکارانش بر می‌گردد و تصرف در آن بدون اذن صاحب مال جایز نیست. ولی روشن است که غالباً در این موارد دادن مال به قصد قربت و تعظیم شعائر می‌باشد یعنی از نوع قسم اول است که حکمش دانسته شد.

(مسأله ۲۴۹۰) فروش عین وقفی جز در مواردی که در احکام خرید و فروش در مسئله ۱۳۹۵ ذکر کردیم جایز نیست.

(مسأله ۲۴۹۱) اگر هدف واقف از وقف حصول چیزی باشد، سپس معلوم شود که حاصل نشده است، موجب بطلان وقف نمی‌شود، بنابراین اگر بدانند که هدف واقف از وقف بر فرزندان این باشد که آنها را در طلب علم یا اقامت در فلان مکان مذهبی یا مانند اینها کمک کند و هدف مذکور بر آورده نشود، موجب بطلان وقف نمی‌شود و در تمام اغراض و انگیزه‌هایی که موجب واقع شدن معاملات یا ایقاعات می‌شوند مطلب چنین است، مثلاً اگر غرض خریدار سود باشد و سود نکنند، این موجب بطلان خرید یا موجب تسلط بر فسخ نمی‌باشد.

(مسأله ۲۴۹۲) شرایطی را که واقف شرط می‌کند صحیح است و عمل به آن اگر مشروع باشد واجب است، بنابراین اگر شرط کند که وقف را بیشتر از یکسال یا برای غیراهل علم اجاره ندهد، اجاره آن به مدت دو سال یا برای غیر اهل علم صحیح نیست.

(مسأله ۲۴۹۳) راههای که وقف بودن چیزی به آنها ثابت می‌شود - یکی علم است اگرچه علم از شایع شدن حاصل شده باشد - و یکی دیگر بینه شرعی است و دیگر اقرار صاحب ید - اگر چه ید مستقل نباشد - مثل اینکه اگر گروهی در خانه‌ای باشند و یکی از آنها اقرار کند که خانه وقف است، راجع به سهم او حکم به وقف می‌شود، اگرچه بقیه به آن اعتراف نکنند.

(مسأله ۲۴۹۴) اگر بر روی کتابی یا ظرفی نوشته شده باشد که وقف است، حکم به وقفیت آن می‌شود. پس اگر در دست شخصی باشد که ادعای مالکیت دارد و نوشته را قبول ندارد، ادعای

او مورد قبول واقع نمی‌شود و به مالکیت او حکم نمی‌شود.

(مسئله ۲۴۹۵) اگر ورقه و کاغذی در ترکه میت پیدا شود که بر آن نوشته شده فلان چیز وقف است، چنانچه امضای او در پای ورقه باشد، یا ورقه را در پاکتی گذاشته که روی آن نوشته شده این ورقه و کاغذ مدرک وقف فلان چیز است یا مانند اینها که ظهور در وقفیت داشته باشد، حکم به وقفیت می‌شود و گرنه به آن حکم نمی‌شود، اگرچه بداند که آن نوشته به خط مالک است.

(مسئله ۲۴۹۶) در اینکه خیر دادن صاحب ید حجت است، فرقی نیست بین اینکه به اصل وقف خبر دهد یا به کیفیت آن، یا اینکه وقف ترتیبی است یا تشریکی، یا اینکه فقط بر مردان است یا بر مرد و زن، یا اینکه آن وقف به طور مساوی است یا به طور مختلف، هم چنان که در خبر دادن فرقی نیست بین اینکه با قول باشد یا با فعل، مثل اینکه اگر تصرف در آن به نحو وقف باشد، یا به نحو وقف ترتیبی یا تشریکی باشد، یا وقف برای مرد و زن، یا فقط برای مرد باشد و همین طور، بنابراین تصرف و فعل او مثل خبر دادن قولی او، حجت خواهد بود.

(مسئله ۲۴۹۷) اگر عین وقفی از اعیان زکوی باشد، مانند گوسفند، گاو و شتر، زکات در آن واجب نیست، اگرچه شرایط زکات در آن جمع شود، اما اگر فایده آن زکوی باشد، مثل اینکه باغی را وقف کرده، چنانچه وقف به نحو تملیک به اشخاص موقوف علیهم باشد، مثل اینکه بگوید: باغ را برای فرزندانم وقف نمودم، چنانچه سهم هر کدام به حد نصاب برسد، زکات بر او واجب است و گرنه واجب نیست، ولی اگر وقف به نحو تملیک برای عنوان باشد و تملیک برای اشخاص نباشد، مثل اینکه بگوید: باغ را بر فقرای شهر وقف نمودم و قصدش این نباشد که تمام فقرای شهر را شامل شود، زکات بر هیچ یک از آنها واجب نیست، مگر اینکه ولی قسمتی از منافع را به یکی از فقرا قبل از زمان تعلق زکات بدهد و بعداً به حد نصاب برسد، بنابراین کسی که آن را مالک شده، واجب است زکات آن را بدهد خواه یکی باشد یا بیشتر، همچنین زکات بر حاصل وقف واجب نیست، اگر به نحو مصرف باشد، مثل اینکه بگوید: باغ را برای تزویج فرزندانم یا برای اطعام فقرا و لباس فقرا و مانند اینها، وقف نمودم.

الحاق دو باب به احکام وقف

باب اول: در حبس و نظایر آن

(مسئله ۲۴۹۸) جایز است مالک، ملک خود را در هر جهتی که وقف صحیح است، حبس کند و با این عمل، مال از ملک او خارج نمی‌شود، پس اگر حبس آن مطلق یا مقید به دوام باشد، مادامی که عین موجود باشد، حبس لازم است و حق ندارد رجوع نماید و چنانچه به مدت معین مقید باشد، قبل از پایان مدت رجوع جایز نیست و وقتی مدت پایان یابد، حبس کردن هم تمام می‌شود، بنابراین اگر بگوید: اسب من برای انتقال حجاج یا غلام من برای خدمت به علما، حبس می‌باشد و مدتی را معین نکند، تا هنگامی که اسب و غلام باقی باشند حبس لازم است و اگر مدت را مثلاً ده سال قرار دهد، ده سال لازم می‌باشد و با پایان یافتن مدت، حبس پایان می‌یابد و در حبس کردن قصد قربت هم معتبر نیست.

(مسئله ۲۴۹۹) در صحت وقف، قبض شرط بود اما قبض در صحت و لزوم حبس شرط نمی‌باشد.

(مسئله ۲۵۰۰) اگر ملک خود را برای شخصی تا ده سال یا مدت حیات آن شخص حبس کند، حبس در این مدت لازم است و بعد از اتمام مدت به حبس کننده برمی‌گردد و چنانچه حبس قبل از پایان مدت بمیرد، حبس بر حال خود باقی می‌ماند و پس از پایان مدت به عنوان ارث (به ورثه) برمی‌گردد. اگر برای او تا مدت حیات خودش - یعنی حیات حابس - حبس کند، رجوع جایز نیست مادامی که زنده است و پس از فوتش به عنوان ارث برمی‌گردد، ولی اگر آن را برای شخصی حبس کند و مدتی معینی را تعیین نکند مدت از حیات خود و حیات آن شخص را هم ذکر نکند، وفای به آن حبس واجب نیست، بنابراین مالک می‌تواند هر زمانی که بخواهد رجوع نماید.

(مسئله ۲۵۰۱) به حبس سه عنوان دیگر ملحق می‌شود، ۱- سکنی که به مسکن اختصاص دارد، ۲- عمری ۳- رقبی که این دوتای اخیر بر مسکن و غیر مسکن مثل زمین و حیوانات و اثاث و مانند آنها از چیزهایی که ساکن شدن در آن تحقق ندارد قابل جریان است، پس اگر آن چیزی که حبس قرار داده شده اسکان باشد، به آن (سکنی) گفته می‌شود، ولی چنانچه به عمر مالک یا کسی که

ساکن است مقیدشود، به آن (عمری نیز) گفته می‌شود، اما اگر اسکان به مدت معینی مقید شود، به آن (رقبی نیز) گفته می‌شود، ولی اگر آن چیزی که حبس قرار داده شده غیر اسکان باشد، چنانکه در اثاث و مانند آن از چیزهای که سکونت در آن تحقق ندارد، اختصاص بیابد به آن سکنی گفته نمی‌شود، بلکه (عمری) گفته می‌شود، اگر به عمر یکی از حابس (مالک) و شخص ساکن مقید شود و (رقبی) گفته می‌شود چنانچه به مدت معینی مقید شود.

(مسأله ۲۵۰۲) قبض که در وقف شرط بود در صحت عناوین سه گانه مذکور شرط نیست بلکه قبض در لزوم آنها نیز شرط نیست همان گونه که در حبس گذشت.

(مسأله ۲۵۰۳) اگر کسی را در مدت معینی مانند ده سال یا مدت عمر مالک یا مدت عمر ساکن در مسکنی به عنوان سکنی سکونت دهد، قبل از پایان مدت رجوع جایز نیست و چنانچه مدت پایان یابد، مسکن به مالک یا ورثه او بر می‌گردد.

(مسأله ۲۵۰۴) اگر به کسی بگوید: تو و فرزندان را در این خانه به عنوان سکنی ساکن کردم، مادامی که شخص ساکن یا اعقاب [فرزندان] او وجود دارند، رجوع حابس (مالک) جایز نمی‌باشد و چنانچه آنها منقرض شوند، خانه به او بر می‌گردد.

(مسأله ۲۵۰۵) اگر به کسی بگوید: تو را در این خانه در مدت عمرم به عنوان سکنی ساکن کردم بعد شخص ساکن، در حال حیات مالک بمیرد، چنانچه مقصود سکونت خود او و اهل و عیال و باقی متعلقان او باشد - چنانکه اطلاق سکنی آن را اقتضا دارد - حق سکونت با مرگ او به مالک قبل از وفاتش بر می‌گردد، ولی اگر مقصود این باشد که منافع خانه را که عبارت از سکونت است به او تملیک کرده باشد در این صورت سکونت به وارث شخص ساکن منتقل می‌شود مادامی که مالک خانه زنده است و اگر مالک بمیرد، سکونت از ورثه ساکن به ورثه مالک منتقل می‌گردد و حکم چنین است، اگر مدت معینی را معین کند ولی ساکن قبل از پایان آن مدت بمیرد.

(مسأله ۲۵۰۶) اگر سکونت را برای کسی در مدت حیاتش قرار دهد، مثل اینکه به او بگوید: تو را در این خانه در مدت حیاتت به عنوان سکنی ساکن کردم، سپس مالک قبل از فرد ساکن بمیرد، جایز نیست که ورثه مالک مانع از سکونت شوند، بلکه سکونت بر حال خودش باقی می‌ماند تا اینکه ساکن بمیرد.

(مسأله ۲۵۰۷) اگر برای کسی سکونت قرار دهد، ولی برای آن مدت و عمر یکی از آن دو را

ذکر نکنند، ظاهراً صحیح است اما با قبض لازم نمی‌شود و مالک حق دارد در هر وقتی که خواست رجوع کند، البته این حکم در رقبی و عمری جاری نمی‌شود، زیرا در آن دو بدون مدّت اصلاً محقق نمی‌شود.

(مسأله ۲۵۰۸) مطلق بودن سکونت اقتضا دارد که خود و اهلش و اولاد و خدمه و غلامان و مهمانهایش بلکه چهارپایانش - چنانچه در خانه جایی برای حیوانات آماده شده باشد - در آن خانه ساکن شوند، و حق دارد به مقدار معمول غله و ظروف و کالا، در آن نگهداری نماید، ولی حق ندارد به دیگری اجاره یا عاریه بدهد، بنابراین اگر آن را اجاره بدهد، اجازه مالک در صحت اجاره و انتقال اجرت به ساکن مؤثر نیست.

(مسأله ۲۵۰۹) ظاهر آن است که [سکنی] و [عمری] و [رقبی] از عقدهایی است که احتیاج به ایجاب و قبول دارد و آنچه که در عقود و طرفین عقد معتبر است، در این جا نیز معتبر می‌باشد، اما در حبس بر شخص، قبول معتبر می‌باشد، ولی در حبس بر صرف در جهت معین قبول معتبر نمی‌باشد.

(مسأله ۲۵۱۰) ظاهر آن است که فروش حبس شده قبل از پایان مدّت حبس جایز است و عین به همان صورتی که در نزد فروشنده موجود است به خریدار منتقل می‌شود، بنابراین آنان که مال برای آنها حبس شده، حق دارند بر حسب اقتضای حبس از عین استفاده کنند و خریدار می‌تواند با آنها مصالحه کند که در مدّت حبس، نتوانند برای خریدار در جهت استفاده از عین ایجاد مزاحمت نمایند، به این صورت که مالی را به آنها بدهد تا از عین استفاده نکنند، اما مصالحه بر اسقاط حق استفاده از آن یا معاوضه برای حق استفاده از آن به این ترتیب که آنان که مال برای آنها حبس شد مالی را به عنوان معاوضه به مشتری بدهند تا مشتری مانع از استفاده آنان نشود جایز نیست.

باب دوّم: [در صدقه]

روایات در تشویق و ترغیب صدقه دادن در حدّ تواترند، از جمله این که: صدقه دواى بیماری است و با آن بلا دفع می‌شود و کسی که صدقه بدهد به راستی که زیاد محکم کاری کرده است و به سبب آن رزق نازل می‌شود و صدقه قبل از آنکه به دست بنده [فقیر] برسد بدست خدای متعال می‌رسد، و موجب برکت وادای دین و زیاد شدن مال است، و صدقه مرگ بد و درد و دیبله [یک]

نوع مرض درونی است] و آتش سوزی و غرق شدن و خوره و دیوانگی و خلاصه تا هفتاد نوع بلا را دفع می کند، و مستحب است اوّل صبح و اوّل شب صدقه بدهد تا بلای آن روز و آن شب دفع شود.

(مسأله ۲۵۱۱) مشهور است که صدقه از عقودی است که ایجاب و قبول در آن معتبر می باشد، اما به نظر می رسد که صدقه یک نوع احسان با مال به قصد تقرّب است و چنانچه احسان به تملیک باشد، به ایجاب و قبول نیاز دارد، ولی اگر احسان به ابراء باشد، مثل اینکه بگوید: ذمه تو را بری کردم، کفایت می کند، اما اگر احسان به بذل و بخشش باشد، اذن در تصرف کافی است، پس حکم صدقه با اختلاف موارد مختلف می باشد، یعنی در همه جا نیاز به ایجاب و قبول ندارد.

(مسأله ۲۵۱۲) مشهور آن است که قبض در صدقه مطلقاً معتبر است، اما به نظر می رسد که قبض در همه موارد در آن معتبر نیست، فقط در صورتی قبض معتبر است که عنوانی که بر صدقه بار می شود بدون قبض واقع نشود مثل اینکه صدقه به هبه یا وقف باشد، ولی اگر صدقه به ابراء یا بذل باشد، قبض معتبر نیست.

(مسأله ۲۵۱۳) در صدقه قصد قربت معتبر است، بنابراین اگر هبه یا ابراء یا وقف بکند و قصد قربت نداشته باشد، هبه و ابراء و وقف خواهند بود و صدقه حساب نمی شود.

(مسأله ۲۵۱۴) صدقه هاشمی بر هاشمی و بر غیر هاشمی حتی زکات مال و فطره حلال است، اما صدقه غیر هاشمی، چنانچه زکات مال یا زکات فطره باشد بر هاشمی حرام است و برای هاشمی حلال نیست و ذمه صدقه دهنده هم فارغ نمی شود، ولی در غیر این دو صورت، جایز است خواه واجب باشد - مانند ردّ مظالم و کفارات و فدیة روزه - یا مستحبی باشد، مگر مال کمی را که معمولاً برای دفع بلا می پردازد و مانند اینها از چیزهایی که از نشانه های ذلت و خواری به حساب آید که آن هم برای هاشمی جایز نیست.

(مسأله ۲۵۱۵) رجوع در صدقه جایز نیست، چنانچه صدقه هبه قبض شده باشد اگر چه هبه برای اجنبی باشد.

(مسأله ۲۵۱۶) صدقه مستحبی بر شخص بی نیاز و مخالف مذهب و کافر و ذمی جایز است.

(مسأله ۲۵۱۷) صدقه مستحبی به صورت پنهانی افضل است، مگر اینکه علنی دادن صدقه به قصد رفع تهمت یا ترغیب یا مانند اینها باشد، اما صدقه واجب، در بعضی روایات آمده که: افضل

علنی دادن صدقه است و بعضی گفته‌اند که افضل پنهانی دادن آن است، ولی به نظر می‌رسد که حکم به سبب اختلاف موارد، فرق می‌کند.

(مسأله ۲۵۱۸) توسعه بر خانواده از دادن صدقه به دیگران افضل است و صدقه دادن به فامیل نیازمند از صدقه بر غیر آنها افضل است و افضل از آنها صدقه به خویشاوند دشمن است و واسطه شدن در رساندن صدقه به مسکین مستحب است که در خبر آمده: «لو جرى المعروف علی ثمانین كفاً لأجروا کلهم من غیر أن ینقص من أجر صاحبه شیء؛ اگر کار نیک به وسیله هشتاد دست اجرا گردد، همه آنها پاداش خواهند داشت بدون این که از اجر و ثواب صاحبش چیزی کاسته شود».

احکام نکاح

اقسام نکاح

نکاح بر سه قسم است:

۱- دائم ۲- موقت ۳- ملک یمین (کنیز). قسم اول آن به عقد نیاز دارد که ایجاب و قبول می باشد و احتیاط مستحب آن است که عقد به لفظ ماضی مانند «زوّجت» و «انکحت» و «قبلت» باشد و در صورتی که از عربی عاجز باشد ترجمه آن کفایت می کند و اگر از سخن گفتن عاجز باشد اشاره هم کفایت می کند و اگر زن خودش را تزویج نماید، صحیح است و در تزویج باکره اذن ولی یعنی پدر یا جد پدری شرط است، مگر اینکه او را از تزویج با کسی که شرعاً و عرفاً کفو و مناسب او می باشد، منع کند که در این صورت ولایتش ساقط می شود. اگر باکره بدون اجازه ولی ازدواج کند و بعداً ولی عقد را اجازه دهد، بدون اشکال صحیح می باشد.

(مسأله ۲۵۱۹) در نکاح دائم چنانچه زن به مرد مثلاً بگوید: «زوّجتک نفسی بمهر قدره الف دینار» و مرد بگوید: «قبلت» کافی است. اگر زن وکیل گرفته باشد و وکیل زن به مرد بگوید: «زوّجتک موکلتی هنداً - مثلاً - بمهر قدره الف دینار» و زوج بگوید: «قبلت» نیز کفایت می کند و اگر مرد وکیل داشته باشد و زن به وکیل مرد بگوید: «زوّجت موکلك زیداً - مثلاً - نفسی بمهر قدره الف دینار» و وکیل مرد بگوید: «قبلت»، همچنین اگر هر دو وکیل بگیرند و وکیل زوجه به وکیل زوج بگوید: «زوّجت موکلك زیداً موکلتی هنداً بمهر قدره الف دینار» و وکیل زوج بگوید: «قبلت». معجزی است.

یک شخص می تواند متصدی هر دو طرف عقد شود، حتی خود زوج، اما احتیاط مستحب آن است که زوج متصدی ایجاب از طرف زوجه و قبول از جانب خودش، نشود.

(مسأله ۲۵۲۰) حضور شهود در صحت نکاح شرط نیست و به ادعای زوجیت بدون بیّنه با قسم خوردن منکر، اعتنا نمی‌شود. مثلاً اگر زید مدعی زوجیت هند باشد و هند آن را انکار نماید، در صورتی که زید بیّنه نداشته باشد و هند (برعدم زوجیت) قسم بخورد، قول هند پذیرفته می‌شود و فرق نمی‌کند که زن و مرد همدیگر را در مورد دخول تصدیق کنند یا نه؛ اما اگر منکر قسم را ردّ کند و مدعی قسم بخورد، ادعایش ثابت می‌شود و اگر همدیگر را بر زوجیت تصدیق نمایند، زوجیت آنها ثابت می‌شود.

تمام این موارد به حسب موازین قضاوت بر ظاهر است، اما به حسب واقع بر هر یک از آنها واجب است که به تکلیف واقعی خود عمل نمایند.

(مسأله ۲۵۲۱) اگر پدر، یکی از دخترانش را که در نزد خودش معلوم و معین است، بدون ذکر اسم و صفت یا اشاره، به تزویج مردی درآورد و مرد هم آن را قبول کند، سپس اختلاف پیدا کنند و پدر بگوید: من دختر بزرگم را به ازدواج تو درآوردم و مرد بگوید: من زوجیت دختر کوچکت را قبول نمودم، در این صورت اگر مرد همه دختران را دیده و یکی از آنها را معین نکرده، ادعای پدر پذیرفته می‌شود اما وظیفه پدر آن است که بین خود و خدا همان دختری را که هنگام عقد در نظر داشته است، به زوج تحویل دهد و اگر زوج همه دختران را ندیده و در حین عقد معین نکرده باشد، نکاح باطل است.

(مسأله ۲۵۲۲) کسی که می‌خواهد ازدواج کند، مستحب است که باکره و عقیقه و از خانواده اصیل، انتخاب کند و دو رکعت نماز بجا آورد و این دعای مأثور را بخواند: *اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَرِیدُ اَنْ اُتَزَوِّجَ فَقَدِّرْ لِّیْ مِنَ النِّسَاءِ اَعْفَهْنَ فَرَجاً وَاَحْفَظْهُنَّ لِّیْ مِنْ نَفْسِهِنَّ وَ مَالِیْ وَ اَوْسَعِهِنَّ رِزْقاً وَ اعْظَمِهِنَّ بَرَكَةً*. مستحب است که در عقد، شاهد بگیرند و آن را اعلان نمایند و پیش از عقد خطبه بخوانند و آن را در شب بجا آورند، و هم چنین مستحب است که پیش از نزدیکی در شب زفاف دو رکعت نماز بخواند و سپس دست بر پیشانی عروس قرار دهد و دعای مأثور زیر را قرائت نماید و از عروس بخواهد که او هم بخواند: *اللّٰهُمَّ عَلٰی کِتَابِکَ تَزَوَّجْتَهُا وَ فِیْ اَمَانَتِکَ اخَذْتَهُا وَ بِکَلِمَاتِکَ اسْتَحَلَلْتُ فَرَجَهَا فَاِنْ قَضِیْتَ لِیْ فِیْ رَحْمَتِکَ شِیْئاً فَاجْعَلْهُ مُسْلِماً سَوِیاً وَ لَا تَجْعَلْهُ شَرِکَ شَیْطَانٍ وَ مُسْتَحَبٌّ* است که از خداوند متعال فرزند پسر طلب کند.

(مسأله ۲۵۲۳) عقد کردن در وقتی که قمر در عقرب است، کراهت دارد، همچنین تزویج

عقیم و جماع در شبی که ماه گرفتگی رخ داده و روزی که خورشید گرفته شده، نیز در وقت زوال، مگر روزپنجشنبه، و در هنگام غروب قبل از رفتن سرخی آسمان و در محاق [آخر ماه قمری] و بعد از فجر تا طلوع آفتاب و در شب اول هر ماه مگر ماه رمضان و در شب نیمه هر ماه و آخر هر ماه و هنگام زلزله و وزیدن بادهای زرد و سیاه و جماع کردن در حالی که رو به قبله یا پشت به قبله است و در کشتی و در حالت برهنه و بعد از احتلام پیش از آنکه غسل کند و نگاه کردن به فرج زن و سخن گفتن به جز گفتن ذکر و عزل^(۱) بدون اجازه زوجه، نیز در اولین شبی که از سفر برگشته، مکروه می‌باشد و دخول به زوجه قبل از نه سالگی حرام است.

(مسئله ۲۵۲۴) جایز است که مرد به شکل معمول و با رضایت زوجه‌اش، عزل کند و بنا بر اقوی بدون اذن زوجه نیز عزل کردن جایز است. زن نمی‌تواند مرد را مجبور به عزل کند یا بدون اجازه مرد در هنگام انزال خودش را کنار بکشد، مگر اینکه ضرر و حرجی متوجه او باشد. مرد می‌تواند بدون اذن زوجه از کاندوم استفاده نماید، اما مستحب است که از زن اجازه بگیرد.

(مسئله ۲۵۲۵) استفاده کردن از قرص‌های ضد بارداری جایز است، اما بنا بر احتیاط واجب از کار گذاشتن دستگاه - که در مورد آن بین اهل خبره اختلاف است - اگر ضرورتی نباشد، خودداری کنند تمام اینها در صورتی است که در استعمال آنها ضرر خطیر یا قابل توجهی، متوجه زن نباشد و گرنه جایز نیست.

(مسئله ۲۵۲۶) کسی که می‌خواهد با زنی ازدواج کند، می‌تواند به صورت و پنجه‌های دست، مو، ساقها و گردن او، نگاه کند به شرطی که به قصد لذت و شهوت نباشد، و گرنه جایز نیست. هم‌چنین نگاه کردن به سایر بدن او، جایز نیست، اما نگاه کردن به قامت و راه رفتن او جایز ولی مکروه است. اگر مرد بتواند از راههای دیگر مانند خبر دادن زنه‌ای مورد اطمینان نسبت به چیزهایی که در ازدواج لازم است، به حال زن اطلاع پیدا کند، لازم نیست به آن اکتفا نماید و با این فرض هم می‌تواند به زن نگاه کند، اما اگر مرد از حال زن و صفات برجسته او طوری مطلع باشد که نگاه کردن چیزی بر اطلاعات او نیفزاید، نگاه کردن جایز نیست. اگر در نگاه اولی اطلاعاتش در مورد زن تکمیل نشود، می‌تواند آن را تکرار نماید. اگر مرد بداند که نگاه کردن در

۱- عزل: یعنی خارج کردن عضو مخصوص از محل مخصوص در وقت انزال و خالی کردن منی در خارج آن است.

نهایت منجر به لذت می‌شود، در صورتی که به قصد ازدواج باشد جایز است. «جواز نگاه» مشروط است به موردی که شخص قصد ازدواج با همان زن را داشته باشد، بنابراین اگر به قصد تعیین زوجه به او نگاه کند، جایز نیست.

(مسئله ۲۵۲۷) نگاه کردن به زنهای کافری که بی‌مبالات نیستند جایز نیست اما نگاه کردن به زنان بی‌مبالات چه مسلمان باشند و چه غیر مسلمان، جایز است. بی‌مبالات زنانی هستند که توصیه به رعایت حجاب در آنها اثر ندارد. البته همه اینها مشروط است به اینکه نگاه کردن به قصد لذت نباشد.

(مسئله ۲۵۲۸) نگاه کردن به محارم به غیر از عورت آنها در صورتی که به قصد لذت و شهوت نباشد، جایز است و گرنه جایز نیست. محارم زنانی هستند که ازدواج با آنان به خاطر نسب یا سبب، حرمت ابدی دارد. نگاه کردن زنها به غیر عورت مردانی که با آنان محرم هستند، به شرطی که به قصد لذت نباشد جایز است. عورت زنان بنابر اقوی از ناف تا زانو را شامل می‌شود، و عورت مردان قبل و دبر است.

(مسئله ۲۵۲۹) نگاه کردن به غیر از صورت و پنجه‌های دست زنهای اجنبی (نامحرم) که بی‌مبالات نیستند، حرام است و بنابر احتیاط واجب نگاه کردن به صورت و پنجه‌های دست آنها نیز حرام است؛ اما نگاه کردن آنها به مردان اجنبی جایز است.

(مسئله ۲۵۳۰) خواهر زن و دختر زن وزن پنجم از محارمی نیستند که نکاح آنها بر مرد حرمت ابدی دارد، پس اگر زن بمیرد یا طلاقش دهد می‌تواند با خواهرش ازدواج کند. اما با دختر زن، در صورتی که به مادرش دخول نکرده باشد می‌تواند ازدواج کند ولی اگر به مادرش دخول کند دختر بر او حرام می‌شود، مردی که چهار زن دارد نمی‌تواند با زن پنجم ازدواج کند، ولی اگر یکی از آنها را طلاق دهد یا بمیرد، می‌تواند پنجمی را به عقد نکاح درآورد.

(مسئله ۲۵۳۱) لمس کردن زن اجنبی بر مرد اجنبی و بالعکس مطلقاً حرام است؛ اگرچه به قصد لذت و شهوت نباشد؛ اما لمس کردن دختر و پسر نابالغ برای مرد و زن، بدون قصد شهوت جایز است.

(مسئله ۲۵۳۲) اگر معالجه زن، تنها بر نگاه کردن متوقف باشد، واجب است به آن اکتفا شود و اگر معالجه بر لمس توقف داشته باشد، باید به همان اندازه‌ای که معالجه بر آن توقف دارد، لمس

شود نه بیشتر. البته حکم مراجعه زن مریض به دکتر مرد اجنبی با امکان مراجعه به دکتر زن، به حسب نوع مرض، متفاوت است، چنانچه معالجه نزد دکتر زن امکان داشته باشد، جایز نیست که به دکتر مرد مراجعه کند و چنانچه معالجه نزد دکتر زن ممکن نباشد، می‌تواند به دکتر مرد مراجعه کند. اگر دکتر زن و دکتر مرد هر دو در یک بیماری متخصص باشند، ولی زن مریض به اعتقاد اینکه دکتر مرد ماهرتر است و دکتر زن نمی‌تواند او را معالجه کند در صورتی که این احتمال عقلایی باشد، می‌تواند به دکتر مرد مراجعه کند.

(مسأله ۲۵۳۳) بر زن واجب است که غیر از صورت و پنجه‌های دست خود را از غیر همسر و محارم، بپوشاند و بنا بر احتیاط واجب صورت و پنجه‌های دست خود را نیز از نامحرم بپوشاند، ولی پوشانیدن بر مرد مطلقاً واجب نیست.

(مسأله ۲۵۳۴) گوش دادن به صدای زن نامحرم اگر بدون قصد لذت و شهوت باشد، جایز است.

(مسأله ۲۵۳۵) ترک نزدیکی با همسر دائم و جوان بیش از چهار ماه جایز نیست و بنا بر اقوی حکم در همسر موقت نیز چنین است. اما این حکم تنها به شخص حاضر اختصاص دارد و شامل مسافر نمی‌شود. بنابراین اگر مسافر، سفرش بیشتر از چهار ماه طول بکشد، چیزی بر او نیست.

اولیای عقد

اولیای عقد عبارتند از:

پدر و جدّ پدری یعنی پدر پدر و بالاتر از او و وصی یکی از آن دو با نبودن دیگری و حاکم شرع، و مولا نسبت به مملوکش، اما غیر اینها از قبیل مادر و جدّ مادری و برادر و... ولایت ندارند.

(مسأله ۲۵۳۶) پدر و جدّ پدری بر صغیر و صغیره و مجنون که جنونش متصل به بلوغ باشد، ولایت دارند، اما ولایت بر دیوانه‌ای که دیوانگی او بعد از بلوغ، عارض شده، برای پدر، جد پدری و حاکم شرع ثابت است. بنابراین پدر و جد پدری اگر بخواهند در مورد دیوانه تصرف کنند، بنا بر احتیاط از حاکم شرع اجازه بگیرند.

(مسأله ۲۵۳۷) هرگاه پدر یا جدّ پدری، دختر یا پسر صغیرش را تزویج کند، آنها بعد از بلوغ و رشد حق خیار ندارند، مگر اینکه در وقوع عقد مفسده‌ای بوده که نزد عقلا مضر باشد که در این

صورت عقد صحیح نیست، مگر به اجازه بعد از بلوغ.

تمتع (عقد موقت) به دختر باکره با شرط عدم دخول و حفظ کرامت وی و بدون اجازه ولی دختر، بنا بر احتیاط واجب جایز نیست. البته اگر والدین از باب ولایت دو صغیر را به یکدیگر تزویج کنند، عقد صحیح است، اما بعد از بلوغ حق خیار دارند.

(مسئله ۲۵۳۸) پدر و جد پدری بر پسر بالغ رشید و دختر بالغه رشیده غیر باکره، ولایت ندارند، اما اگر باکره باشد ولایت دارند و جایز نیست که بدون اجازه آنها ازدواج کند، هم چنین جایز نیست که ولی اش بدون اجازه و رضایت وی او را تزویج نماید. پس در صحت نکاح دختر باکره، رضایت دختر و رضایت ولی، با هم معتبر است و فرقی بین عقد دائم و موقت نیست و در رضایت دختر، سکوتش کفایت می کند، مگر اینکه قرینه ای بر عدم رضایت او باشد.

اگر بکارت دختر به واسطه «وطی به شبهه» یا «زنا» از بین رفته باشد، احکام باکره بر او جاری نمی شود؛ اما اگر بکارت به غیر وطی از بین رفته باشد، به منزله باکره است.

(مسئله ۲۵۳۹) اعتبار اجازه پدر در تزویج باکره به سبب غیبت یا حبس و مانند آن که اجازه گرفتن از او غیر مقدور، و دختر هم نیاز به ازدواج داشته باشد، ساقط می شود. همچنین اگر ولی، او را از ازدواج با هم شأن خودش منع کند ولایتش ساقط می شود، اما اگر از یک هم شأن معین منع کند و هم شأن دیگر را پیشنهاد نماید، اعتبار اجازه او ساقط نمی شود.

(مسئله ۲۵۴۰) اقوی آن است که وصی بر صغیر، در امر ازدواج، چنانچه وصیت کننده تصریح کرده باشد. ولایت دارد، همچنین بر مجنون، در صورتی که به ازدواج نیاز شدید داشته باشد. البته احوط آن است که از حاکم شرع اجازه بگیرد.

(مسئله ۲۵۴۱) حاکم شرع بر مجنونی که ولی نداشته و جنونش متصل به بلوغ باشد، در صورت نیاز شدید وی به ازدواج، ولایت دارد، اما ولایت حاکم شرع بر صغیر مورد اشکال است و در صورتی که ضرورت ازدواج احساس شود بنا بر اقوی ولایت ثابت می شود.

(مسئله ۲۵۴۲) ازدواج سفیه صحیح نیست و اقوی آن است که بدون اذن ولی - پدر و جد پدری - و در صورتی که ولی نداشته باشد بدون اذن حاکم شرع، ازدواج نکنند. اگر شخصی در امور مالی رشید اما در امر ازدواج غیر رشید باشد، احوط آن است که در ازدواج از ولی و در نبود آن از حاکم شرع اجازه بگیرد.

(مسأله ۲۵۴۳) اگر ولی، دو صغیر را به یکدیگر تزویج کند، از همدیگر ارث می‌برند، اما اگر کسی غیر ولی، آن دو را به عقد فضولی تزویج کند متوقف بر اجازه آن دو است. در این صورت اگر یکی از آن دو قبل از بلوغ بمیرد، عقد باطل می‌شود، ولی اگر یکی از آنها بالغ شود و اجازه دهد و پیش از بلوغ دیگری فوت کند، سپس دیگری بالغ شود و اجازه دهد، چنانچه احتمال داده شود که انگیزه او از اجازه، طمع در میراث نیست و بر آن قسم بخورد، ارث می‌برد و گرنه ارث نمی‌برد. اگر بعد از اجازه و قبل از قسم خوردن بمیرد، ارث نمی‌برد، این در صورتی است که متهم باشد که اجازه‌اش بخاطر طمع در ارث است و اگر متهم نباشد، چنانچه قبل از علم به مرگش اجازه دهد، یا مهری که بر او لازم است از ارث بیشتر باشد، یا مالی ندارد تا ارث ببرد، ظاهراً بدون قسم خوردن ارث می‌برد.

(مسأله ۲۵۴۴) همان‌طوری که عقد فضولی در بیع صحیح می‌باشد، در نکاح هم صحیح است. بنابراین اگر شخصی را بدون اجازه‌اش عقد کند و او پس از عقد اجازه دهد، عقد صحیح و گرنه باطل است.

(مسأله ۲۵۴۵) اگر زن، مردی را برای تزویجش و کالت دهد، صحیح نیست که او را برای خودش تزویج کند، مگر اینکه اجازه او عام باشد و شامل خود و کیل هم بشود، در این صورت احتیاط مستحب آن است که شخص دیگری را و کیل بگیرد تا متصدی ایجاب از طرف زن شود، یا خود زن، شخصی را برای ایجاب از جانب خودش و کیل بگیرد.

(مسأله ۲۵۴۶) اگر زوجین با اکراه به عقد هم درآیند یا یکی از آنها مجبور شده باشد، سپس راضی شوند و عقد را اجازه دهند، صحیح است، اما در هر دو صورت تجدید عقد مستحب است.

محارم

محرمیت بین مرد و زن به یکی از دو طریق زیر ثابت می‌شود:

۱- نسب. ۲- سبب.

محارم نسبی عبارتند از: مادر، مادرِ مادر و هرچه بالاتر روند و دختر و نوه دختری هرچه سلسله نسبش پایین رود و خواهر و دختران خواهر هرچه پایین روند و عمه و خاله هرچه بالا روند - مانند عمه و خاله والدین و عمه و خاله جدّ پدری و مادری - و دختران برادر هرچه پایین روند.

حرمت سببی به یکی از اسباب زیر ثابت می‌شود:

اول - خویشاوندی

(مسئله ۲۵۴۷) کسی که زنی را با عقد یا ملک، وطی کند، مادر آن زن - هرچه سلسله نسبش بالا رود - نسبی باشد یا رضاعی - و دختران او هرچه سلسله نسبشان پایین رود - پسری باشند یا دختری - تا ابد بر مرد حرام می‌شوند، چه قبل از وطی این زن باشند یا بعد از آن به دنیا بیایند، چه در دامان این مرد باشند یا نه و دختری نیز که بعد از خارج شدن مادرش از زوجیت مرد، متولد می‌شود بر وی حرام است.

(مسئله ۲۵۴۸) زنی که به سبب عقد دائم یا موقت وطی شده، بر پدر وطی کننده واجداد پدری و مادری او و همچنین بر پسرش و نوه‌های پسری و دختری‌اش هرچه پایین روند، حرام می‌شود و بین پسر نسبی و رضاعی فرقی نیست.

(مسئله ۲۵۴۹) زنی که به عقد پدر درآمده، بر پسر وزنی که به عقد پسر درآمده، بر پدر حرام است. حتی اگر دخول هم نکرده باشند، اگرچه سلسله شان بالا یا پایین روند و فرقی بین نسبی و رضاعی، دائمی و موقت نیست.

(مسئله ۲۵۵۰) کسی که زنی را عقد کند، اگرچه با او نزدیکی نکرده باشد، مادرش و مادرِ مادرش، هرچه بالاتر روند، بر او حرام ابدی می‌شود و دختر و نوه‌های دختری و پسری آن زن هرچه پایین روند، تا زمانی که مادر در عقد مرد است بنا بر احوط حرام است. اگر قبل از نزدیکی (دخول) از او جدا شود، می‌تواند دخترش را عقد کند، اما بعد از نزدیکی، آن دختر بر آن مرد حرمت ابدی پیدا می‌کند، ولی بر پدر مرد و پسر او حرام نمی‌شود.

(مسئله ۲۵۵۱) در ازدواج، همان طوری که جمع بین دو خواهر حرام است، جمع بین زن با دخترخواهر، یا دختر برادرش بدون اجازه خاله و عمه نیز حرام است، اگر (دختر برادر یا دختر خواهر را) بدون اجازه عمه و خاله عقد کند و آنها بعداً اجازه دهند، عقد صحیح است اگرچه احتیاط مستحب آن است که عقد را تجدید نماید و فرقی بین عقد دائم و موقت و بین علم و آگاهی خاله و عمه و جهل آنها وجود ندارد. اما بالعکس، یعنی عقد خاله روی دختر خواهرش و عمه روی دختر برادرش جایز است.

(مسأله ۲۵۵۲) کسی که با خاله‌اش از راه قبل یا دبر زنا نماید، دختران او هرچه پایین روند بر او حرام می‌شود - چه از پسر باشند یا از دختر، نسبی باشند یا رضاعی - به شرطی که زنا با خاله قبل از ازدواج با دخترش باشد؛ اما اگر زنا بعد از ازدواج باشد، موجب حرمت نمی‌شود و بنا بر احتیاط واجب حکم عمه در این مسئله با خاله یکی است.

(مسأله ۲۵۵۳) دختر زنی که با او زنا کرده، بر زانی حرام نمی‌شود، چه قبل از زنا موجود باشد یا بعد از آن به دنیا بیاید. اما زنی که وطی به شبهه شده، وطی چه بعد از ازدواج دختر یا قبل از آن حادث شده باشد، موجب حرمت دختر بر وطی کننده نمی‌شود.

(مسأله ۲۵۵۴) بوسه و لمس و نگاه کردن به شهوت و مانند آنها، به زنا ملحق نمی‌شود. بنابراین اگر مردی خاله یا عمه یا هر زن دیگری را ببوسد یا لمس کند یا با شهوت نگاه کند، دختر آنها بر او حرام نمی‌شود.

(مسأله ۲۵۵۵) بنابر اقوی زنی که با او زنا کرده، چنانچه زنا قبل از عقد باشد بر پدران و پسران زانی حرام می‌شود، اما اگر زنا بعد از عقد باشد حرام نمی‌شود.

(مسأله ۲۵۵۶) در زنايي که موجب سرایت حرمت می‌شود، فرقی نیست که زنا اختیاری باشد یا اجباری یا اضطراری اما زنا در حال خواب موجب حرمت نمی‌شود. در زانی شرط بلوغ معتبر است اگرچه محل احتیاط است. اما بلوغ زانیه در مورد خاله معتبر نیست، بنابراین چنانچه کسی با خاله نابالغ خود زنا کند، دختران آن خاله بر او حرام می‌شوند و در غیر خاله هم احتیاط ترک نشود.

(مسأله ۲۵۵۷) ازدواج دائمی مرد با بیش از چهار زن حرام می‌باشد.

(مسأله ۲۵۵۸) کسی که چهار زن دارد و یکی از آنها را طلاق دهد و بخواهد به جای او زن دیگری بگیرد، قبل از تمام شدن کامل عده - چه در طلاق رجعی و چه در طلاق باین - جایز نیست. اما اگر یکی از آنها بمیرد پیش از تمام شدن عده وفات، ازدواج جایز است، ولی بنابر احتیاط پیش از تمام شدن عده ازدواج نکند. فسخ عقد به دلیل عیب و مانند آن در حکم وفات می‌باشد.

(مسأله ۲۵۵۹) ازدواج با زنی که شوهر دارد یا در عده است، حرام می‌باشد و چنانچه به حکم و یا موضوع جاهل باشد، عقد باطل است و اگر با او نزدیکی کند حرام ابدی می‌شود، ولی

فرزند مال مرداست و چنانچه زن به حکم جاهل باشد، باید مهر المثل را به او بپردازد. اگر زن را پیش از تمام شدن عده‌اش وطی کند، یک عده کفایت می‌کند، اگرچه بنا بر احتیاط باید عده اولی را تمام کند و دوباره عده بگیرد. اگر مرد با علم به حکم و موضوع، زنی را که در عده است عقد کند، آن زن بر وی حرام ابدی می‌شود اگرچه نزدیکی نکرده باشد، همچنین است اگر زن در عده باشد و حکم و موضوع را بدانند و مرد به حال او جاهل باشد. در عده، بین عده طلاق باین و رجعی و عده وفات یا وطی به شبهه، فرقی نیست و در دخول هم فرقی نمی‌کند که از قبل باشد یا دُبر.

(مسئله ۲۵۶۰) ازدواج با زن، در مدت بین وفات شوهر و آگاهی زن از وفات او صحیح نیست. اگر مردی [در این مدت] با او ازدواج کند، آن زن برایش حرام ابدی می‌شود.

(مسئله ۲۵۶۱) اگر مردی پسری را وطی نماید، مادر او - هرچه بالاتر رود - و دخترش - هرچه پایین رود - و خواهرش بر آن مرد حرام ابدی می‌شود و فرقی بین نسبی و رضاعی نیست. اما اگر عقد اینها قبل از وطی باشد، حرام نمی‌شوند، اگرچه مستحب مؤکد اجتناب از آنها است. بر وطی کننده، دخترخواهر و دختر برادر وطی شده، حرام نمی‌شود، چنانکه بر وطی شده، مادر، دختر و خواهر وطی کننده حرام نمی‌شود.

(مسئله ۲۵۶۲) نزدیکی کردن با زوجه قبل از کامل شدن نه سالگی، جایز نیست، چه با عقد دائم باشد یا موقت و اگر قبل از نه سالگی دخول کند و او را افضا^(۱) نماید، بر او حرام نمی‌شود و بر زوجیت باقی می‌ماند، ولی اگر بخواهد او را طلاق دهد، واجب است دیه افضای او را بپردازد و آن دیه نفس است که نصف دیه مرد می‌باشد. نفقه او نیز بر مرد واجب است، اگرچه او را طلاق دهد و حتی اگر آن زن بعد از طلاق، ازدواج کند. البته اگر بعد از نه سالگی افضا نماید، بر او حرام نمی‌شود و دیه هم مطلقاً واجب نیست و بنا بر احوط تا زنده است، نفقه او را بدهد. اگر اجنبیه را افضا کند، حرام نمی‌شود.

(مسئله ۲۵۶۳) در خصوص افضا، فرقی نمی‌کند که دخول از جلو (قُبَل) باشد یا از عقب (دُبُر)، وزنی که به شبهه یا زنا وطی شده و قبل از نه سالگی افضا شود، به زوجه ملحق نمی‌گردد و اگر با داخل کردن انگشت و مانند آن در فرج، افضا کند، به افضا ملحق نمی‌شود، مگر در

۱- افضا: یعنی مخرج بول و حیض یا مخرج حیض و غایط و یا مخرج همه یکی شود.

دیه.

(مسئله ۲۵۶۴) اگر به واسطه دخول قبل از نه سالگی، عیبی غیر از افضا به وجود آید، ضامن است و اگر عیب و افضا باهم به وجود آید، ضامن قیمت عیب و دیه افضا می‌باشد، نیز اگر افضا و عیب به وسیله انگشت و مانند آن به وجود آید همان حکم را دارد.

(مسئله ۲۵۶۵) اگر با زنی که در عده نیست و شوهر ندارد، زنا کند، ازدواج با او حرام نیست، اما قبل از استبراء به یک حیض نباید با او ازدواج کند، بلی اگر شخص دیگری با او ازدواج نماید، و جوب استبرای به یک حیض لازم نیست ولی احتیاط آن است که این استبرا حاصل شود.

(مسئله ۲۵۶۶) ازدواج با زانیه جایز است، ولی ازدواج با زنی که مشهور به زنا است جایز نیست، مگر آنکه توبه‌اش ظاهر شود.

(مسئله ۲۵۶۷) اگر با زن شوهردار یا زنی که در عده رجعیه است، زنا کند، بنا بر احتیاط واجب حرام ابدی می‌شود. در زن شوهردار فرقی بین دائمه و موقته، صغیره و کبیره و عالمه و جاهله نیست و در شوهر فرقی بین آزاد و غلام و بزرگ و کوچک نیست و در زانی نیز تفاوتی نیست بدانند که زن شوهردار یا در عده است، یا ندانند.

(مسئله ۲۵۶۸) عده باین، عده وفات و عده وطی به شبهه، در این حکم به عده رجعی ملحق نمی‌شود.

(مسئله ۲۵۶۹) اگر زن شوهرداری زنا کند، بر شوهرش حرام نمی‌شود.

(مسئله ۲۵۷۰) اگر زنی بعد از عقد و قبل از دخول زنا کند، عقدش باطل و واجب است که حدّ بر او جاری شود و مهر را نیز مستحق نیست و احتیاط مستحب آن است که او را طلاق دهد و اگر بخواهد دوباره با او ازدواج کند، عقد را تجدید نماید.

(مسئله ۲۵۷۱) شخص مُحَرَّم اگر با علم و آگاهی به حرمت، زنی را عقد کند، تا ابد بر او حرام می‌شود، چه زن مُحَرَّم باشد چه نباشد، خودش عقد کند یا وکیلش، به شرط آنکه عقد وکیل در حال احرام موکل باشد و فرقی نمی‌کند خود وکیل مُحَرَّم باشد یا نه و وکالتش در حال احرام باشد یا قبل از احرام، ولی اگر به حکم جاهل باشد، عقد باطل می‌شود و می‌تواند بعد از خروج از احرام عقد را تجدید کند.

(مسئله ۲۵۷۲) زنی که سه بار طلاق داده شده، بر شوهرش حرام می‌شود، مگر بعد از اینکه

مرد دیگری با او ازدواج نماید.

(مسأله ۲۵۷۳) زنی که نه بار طلاق داده شود و بین آنها دو نکاح اگرچه از یک مرد فاصله شده باشد، بر شوهر اولی حرام ابدی می شود. در این مسأله بین طلاق عدی و غیر عدی فرقی نیست.

(مسأله ۲۵۷۴) اگر یکی از چهار زنش را طلاق رجعی یا باین دهد پیش از تمام شدن عدّه آن زن، نمی تواند با زن دیگری ازدواج کند. ولی اگر زن چهارم بمیرد، صبر کردن تا چهار ماه و ده روز واجب نیست. اما فسخ عقد نکاح به سبب عیب و مانند آن، ملحق به طلاق نمی شود، پس می تواند بعد از فسخ، با زن پنجمی ازدواج نماید.

(مسأله ۲۵۷۵) کسی که سه زن دارد، اگر دو زن دیگر را به ترتیب عقد کند، عقد زن دومی باطل است و اگر هر دو را در یک زمان عقد نماید، مرد در تعیین یکی از آن دو مخیر است و این حکم در ازدواج با دو خواهر نیز جاری است.

دوم - رضاع

دومین سبب از اسباب حرمت رضاع (شیردادن) است که سه رکن دارد:

۱- شیردهنده.

۲- شیرخوار.

۳- صاحب شیر.

(مسأله ۲۵۷۶) شیر دادنی که موجب نشر و سرایت حرمت می شود، چند شرط دارد:

اول - شیری که طفل از آن می خورد، ناشی از ولادت با نکاح صحیح باشد. بنابراین اگر شیر آن زن از غیر ولادت یا ولادت با زنا باشد و بچه ای از آن بخورد، حرمت سرایت نمی کند. ولادت از وطی به شبهه به ولادت از نکاح صحیح، ملحق نمی شود هر چند احتیاط نباید ترک شود [یعنی با کسانی که از پستان آن زن شیر خورده اند، ازدواج نکند و نگاه محرمانه به یکدیگر نکنند].

(مسأله ۲۵۷۷) اگر در مورد یک زن، نکاح صحیح، تکرار گردد، مانند آنکه شوهر اولش بمیرد یا او را طلاق دهد و زن از او شیر ولادت داشته باشد یا حامله باشد و وضع حمل نماید، سپس با دیگری ازدواج کند و از او حامله شود، در این صورت چند حالت دارد:

۱- از همین شیر به بچه بدهد؛ در این حالت شیر از شوهر اول اوست، چه این که شیر دادن در عده صورت گرفته باشد یا بعد از آن.

۲- از همان شیر به بچه بدهد، ولی بعد از ازدواج با دیگری؛ در این حالت نیز شیر از شوهر اول است، چه شیر دادن قبل از حمل از شوهر دوم باشد یا بعد از آن، مادامی که شیر، شیر ولادت از شوهر اولی محسوب شود.

۳- اگر شیر دادن بعد از حمل از شوهر دوم و قبل از وضع آن باشد، و شیر به واسطه حاملگی زیاد شود، چنانچه به مقداری باشد که بدون این زیاده نیز موجب محکم شدن استخوان و رویدن گوشت شود، رضاع موجب حرمت محقق می شود. با پانزده بار و یا یک شبانه روز شیر دادن در صورتی رضاع محقق می شود، که شیر ولادت باشد، نه ترکیبی از شیر ولادت و غیر آن، ولی اگر در خصوص پانزده بار و یا یک شبانه روز شیر دادن احتیاط کنند. بهتر است.

۴- اگر شیر زن، از شوهر اول مدتی قطع شود، بعد از حمل از شوهر دوم باز گردد؛ چنانچه مدتی قطع شده، غیر عادی باشد، این شیر مستند به شوهر اول نیست و بنابراین شیر دادن اثری ندارد.

دوم - شیر دادن باید به یکی از مقادیر زیر باشد:

۱- شیر دادن باید به اندازه ای باشد که عرفاً بگویند از آن شیر گوشت در بدن روییده و استخوانش محکم شده است.

۲- شیر دادن یک شبانه روز کامل.

۳- پانزده بار شیر دادن کامل.

در مقدار دوم و سوم دو امر معتبر می باشد:

۱- در هر نوبت، شیر دادن باید کامل باشد یعنی بچه سیر شود.

۲- بین نوبت های شیر دادن در شبانه روز یا پانزده بار، شیر دادن زن دیگر فاصله نیفتد؛ پس اگر زنی طفلی را ده نوبت شیر بدهد و بعد زن دیگر او را یک یا دوبار شیر دهد سپس زن اولی پنج مرتبه دیگر شیر دهد و پانزده مرتبه را کامل کند، موجب حرمت نمی شود. تعذیه بین نوبت های شیردهی، اگر عرفاً فاصله محسوب شود مانع تحقق رضاع است و گرنه مانع نیست. پس اگر تغذیه طفل به اندازه ای باشد که برای کودکان در آن سنین معمول است، رضاع محقق می شود اما اگر

غذایی که بین نوبت‌های شیردهی به طفل داده می‌شود، بیش از حد معمول برای آن سنین باشد، رضاع تحقق نمی‌یابد. البته در رضاعی که به محکم شدن استخوان و رویدن گوشت منجر می‌شود، تغذیه طفل اگرچه زیاد باشد مانع تحقق رضاع نیست.

(مسأله ۲۵۷۸) ده نوبت شیردادن کامل و پی در پی برای حرمت کفایت نمی‌کند؛ اگرچه احتیاط بهتر است [یعنی با کسانی که از یک پستان شیر خورده ازدواج نکنند و به یکدیگر نگاه محرمانه هم نکنند].

سوم - شیر دادن باید بین دو سال باشد، پس اگر شیرخوار بعد از دو سالگی شیر بخورد، اثری ندارد.

چهارم - شیر باید از یک مرد و زن باشد، بنابراین تنها یکی بودن زن یا یکی بودن مرد، کفایت نمی‌کند، همچنین اگر دو زن یکی از شیر یک مرد چند نوبت کودکی را شیر دهد و دیگری از شیر مرد دیگر نصاب را کامل کند، موجب حرمت نمی‌شود؛ پس اگر یک زن از دو مرد و یا دو زن از یک مرد، طفلی را شیر دهند، حرمت پیدا نمی‌شود.

(مسأله ۲۵۷۹) دو شیرخوار در صورتی با یکدیگر محرم رضاعی می‌شوند که از شیر یک مرد خورده باشند هر چند شیر دهنده متعدد باشد، پس اگر دو زن، دو بچه را از شیر یک مرد نصاب کامل شیر بدهند، آن دو به یکدیگر محرم می‌شوند و اگر یک زن دو بچه را از شیر دو مرد شیر دهد، آن دو به هم محرم نمی‌شوند.

پنجم - شیردادن باید مستقیماً از پستان صورت گیرد، پس اگر در حلق بچه بدو شد یا به وسیله دیگر به شکم او برساند، کفایت نمی‌کند.

(مسأله ۲۵۸۰) با جمع شدن این شرایط، زن شیردهنده مادر شیرخوار و شوهرش، پدر او می‌شود، هر چه سلسله نسب شان بالا رود و برادرانشان دایی و عموی شیرخوار و اولاد آنها هر چند سلسله نسب شان پایین رود اولاد دایی و عمو می‌شوند و خواهرانشان عمه‌ها و خاله‌ها و اولاد آنها هر چه سلسله نسب‌شان پایین رود اولاد عمه و خاله به شمار می‌آیند و اولادشان، برادران و خواهران شیرخوار می‌شوند.

(مسأله ۲۵۸۱) اگر زن، زوجه صغیره شوهرش را شیر دهد، زن شیردهنده بر آن مرد حرام می‌شود، اما نگاه کردن به آن زن جایز است. همچنین همسر پسر رضاعی بر پدر رضاعی اش حرام

است.

چنان که گفته شد رضاع بر سه رکن استوار است: شیردهنده، شیرخوار و صاحب شیر. سرایت حرمت بین اینها بر اساس قواعد کلی صورت می گیرد که مکلف می تواند برای رفع شک به آنها مراجعه کند.

قاعده اول:

صاحب شیر (شوهر) و شیردهنده به شیر خوار و نسل او محرم می شوند. اما به اصول و ریشه های شیرخوار از قبیل پدران، اجداد، مادران، مادر بزرگ ها، عمه ها، خاله ها، عموها و دایی هایش و همچنین به حواشی او مانند خواهران و برادران و اولاد آنها محرم نمی شوند.

قاعده دوم:

حرمت از شیرخوار به صاحب شیر و شیردهنده و اصول آنها از قبیل پدران و مادران و اجداد پدری و مادری و حواشی اصول از قبیل عمه ها و عموها، خاله ها و دایی ها و فروع آنان مانند پسران و دخترانشان، هر چند پایین روند، نیز حواشی خود آنها از قبیل برادران و خواهران و اولاد آنها، سرایت می کند.

قاعده سوم:

حرمت بین اصول شیرخوار و نسل صاحب شیر - از ولادت باشد یا رضاع - و فروع شیردهنده، اگر از ولادت باشد نه رضاع، سرایت می کند.

قاعده چهارم:

عنوان هایی که از جهت ولادت و نسب شرعاً حرام می باشند، هفت تا است: مادران، دختران، خواهران، عمه ها، خاله ها، دختران برادر و دختران خواهر. هرگاه این عناوین به واسطه رضاع حاصل شوند، مانند عنوان های نسبی موجب محرمیت اند. اما این عناوین با تحقق ملازم آنها در نسب ثابت نمی شود. پس ملازمه و پیوستگی بین عناوین اصلی مانند مادر، دختر، خواهر و... و عناوین فرعی مانند خواهر برادر، خواهر پسر، مادر برادر و... فقط وقتی ثابت است که علاقه و پیوند بین آنها نسبی باشد، نه رضاعی؛ مثلاً خواهر نسبی برادر مرد، در واقع خواهر او و با او محرم است، اما خواهر رضاعی برادرش با او محرم نیست.

قاعده پنجم:

کسانی که به سبب خویشاوندی محرم می‌شوند، مانند مادر زن و دختر زنی که به او دخول شده، زن پدر و زن پسر، اگر از طریق رضاع حاصل شود، حکم به حرمت آنها می‌شود؛ پس اگر با زنی ازدواج کند که از شیر مرد دیگری غیر از پدرش خورده باشد، مادر رضاعی این زن، مادر زن رضاعی مرد می‌شود مانند مادر زن نسبی بر او حرام است. اما این عناوین با تحقق ملازم آنها از طریق نسب، محقق نمی‌شود؛ مثلاً مادر مادر فرزند در نسبی حرام است، اما در رضاعی حرام نیست. (مسئله ۲۵۸۲) از آنچه گذشت روشن می‌شود بچه‌ای که شیر زن دیگر، غیر از مادرش را خورده، نمی‌تواند با اولاد نسبی و رضاعی صاحب شیر و اولاد نسبی شیردهنده ازدواج کند؛ اما اولاد رضاعی شیردهنده بر او حرام نیستند، مگر اینکه با آنها از شیری که متعلق به یک مرد است، خورده باشد.

(مسئله ۲۵۸۳) اگر زنی، پسر دخترش را از شیر شوهرش شیر دهد، دختر بر شوهر خود حرام می‌شود و نکاح آنان باطل می‌گردد، چه شیردهنده جدّه پسر یا زن دیگر آن مرد باشد. همچنین اگر جدّه پسر از شیر مرد دیگر او را شیر دهد، باز دختر او بر شوهر خود حرام می‌شود.

(مسئله ۲۵۸۴) اگر کسی با دختر شیرخواری ازدواج کند وزن بزرگش او را شیر دهد، چنانچه به زن دخول کرده باشد، هر دو بر مرد حرام می‌شوند و فرقی نمی‌کند از شیر شوهر به او داده باشد یا شیر مرد دیگر؛ اما اگر دخول نکرده باشد، بلکه با جذب یا از طریق دیگر از او باردار شده، فرزند به دنیا آورد، چنانچه از شیر شوهر به او بدهد، هر دو بر آن مرد حرام می‌شوند، ولی اگر شیر از مرد دیگری باشد، تنها زن بزرگ حرام می‌شود، نه زن کوچک و بنا بر احتیاط اگر از زن بزرگ بدون دخول جدا شده باشد عقداً تجدید نماید.

(مسئله ۲۵۸۵) اگر مرد، دو زن بزرگ و یک زن کوچک دارد و یکی از آنها زوجه صغیره را با نصاب کامل شیر دهد، سپس زن دیگر نیز به همان مقدار شیر دهد، زن اولی و زن صغیره حرام می‌شوند.

(مسئله ۲۵۸۶) اگر مردی با دو دختر صغیره ازدواج نماید وزن بزرگش با شیر او آن دو را شیر دهد، همه آنها حرام می‌شوند؛ چه با هم شیر داده باشد یا به ترتیب و اگر با شیر مرد دیگر شیر داده باشد و زن کبیره مدخول بها باشد، باز همه حرام می‌شوند.

(مسئله ۲۵۸۷) اگر پسر صغیرش را با دختر صغیر برادرش تزویج نماید، سپس جدّه آنها پسر

یا دختر را شیر بدهد، نکاح آنها فسخ می شود.

(مسئله ۲۵۸۸) اگر کسی دو زن داشته باشد، یکی بزرگ و دیگری کوچک و مادر زن بزرگ، زن کوچک را شیر دهد، نکاح هر دو فسخ می شود.

(مسئله ۲۵۸۹) اگر در تحقق یکی از شروط شیردانی که سبب حرمت می شود، شک کند؛ مثلاً شک کند که آیا شیر دادن به حد نصاب کامل رسیده یا نه؟ یا از پستان شیر خورده یا نه؟ یا رضاع در دو سال بوده یا نه؟ رضاع محقق نمی شود.

(مسئله ۲۵۹۰) شیر دادن با شهادت چهار زن بدون آن که مردی با آنها باشد، همچنین با شهادت دو عادل ثابت می شود؛ ولی به شهادت شیردهنده و مادرش ثابت نمی شود، چه باهم یا تنها باشند.

(مسئله ۲۵۹۱) اگر مادر رضاعی پسری، از شیر مردی که به پسر رضاعی خود داده به زوجه شیرخوارپسرش نیز بدهد، حرام ابدی می شود و نکاح آنها باطل می گردد. اما مادر رضاعی او بر برادرش حرام نمی شود.

(مسئله ۲۵۹۲) رضاعی که حرمت آور است همان طوری که قبل از ازدواج، مانع نکاح می شود، بعد از نکاح نیز آن را باطل می کند، بنابراین اگر زوجه صغیره داشته باشد او را مادر یا دختر یا خواهر یا دخترخواهر یا دختر برادر یا زوجه برادرش بطور کامل شیر دهد، نکاح باطل و تا ابد بر او حرام می شود.

(مسئله ۲۵۹۳) مستحب است برای شیر دادن اولاد، زن مسلمان، مؤمن، با وضو، عاقل، عقیقه وزنی که دارای صفات پسندیده است، انتخاب شود. زیرا شیر اثر زیادی در شیرخوار از جهت شکل و قیافه، اخلاق و سجایای اخلاقی دارد. چنانکه علم و تجربه بر آن شهادت می دهد و روایات زیادی نیز بر آن تأکید می کند.

سوّم - لعان

بوسیله لعان (که بعداً بیان خواهد شد) حرمت ابدی ثابت می شود، همچنین اگر مرد همسر لال خود را قذف کند حرمت ابدی ثابت می شود. قذف به زن ناشنوا موجب حرمت نمی شود، هر چند احتیاط در این مورد بهتر است.

چهارم - کفر

جایز نیست مرد مسلمان با زن کافر غیر کتابی به طور دائم یا موقت ازدواج کند اما ازدواج موقت و دائم با زن کتابی جایز است. اگرچه احتیاط نباید ترک شود. ولی ازدواج با مجوسیه - هرچند کتابی است - جایز نیست.

(مسئله ۲۵۹۴) بنا بر احوط، زن مسلمانی که مرتد شده، نمی تواند با مرد مسلمان ازدواج کند، نیز مرد مسلمان مرتد، نباید با زن مسلمان نکاح نماید، نیز جایز نیست که زن مسلمان با غیر مسلمان ازدواج کند. اگر یکی از زوجین قبل از دخول مرتد شود، نکاح فوراً فسخ می شود و ارتداد بعد از دخول - فطری باشد یا ملی - نیز همین حکم را دارد. اما اگر زن مرتد شود - فطری باشد یا ملی - به هم خوردن عقد بر انقضای عده توقف ندارد اگرچه احتیاط آن است که تا پایان عده صبر کند.

(مسئله ۲۵۹۵) عده زن مرتد فطری، عده وفات و عده زن مرتد ملی، عده طلاق است.

(مسئله ۲۵۹۶) اگر شوهر زن کتابی مسلمان شود، عقدش ثابت می ماند و اگر زن مرد کتابی مسلمان شود، چنانچه قبل از دخول باشد، عقد فسخ می شود و بنا بر اقوی بعد از دخول نیز چنین است. البته اگر شوهر او نیز بعداً مسلمان شود چنانچه زن قبول کند می تواند با او ازدواج نماید.

(مسئله ۲۵۹۷) اگر زن و شوهر غیر کتابی باشند و شوهر - اگرچه قبل از دخول - مسلمان شود، عقد فسخ نمی شود، اما چنانچه زن - اگرچه بعد از دخول - مسلمان شود، عقد فسخ می شود.

(مسئله ۲۵۹۸) اگر غیر کتابی بیش از چهار زن داشته باشد و مسلمان شود و زنهاى او نیز مسلمان شوند، می تواند فقط چهار زن را انتخاب و نکاح بقیه آنها فسخ می شود.

(مسئله ۲۵۹۹) نکاح مرد مریض چنانچه اگر دخول کرده باشد، صحیح است، ولی اگر در مرضش فوت نماید و دخول نکرده باشد، عقد باطل می شود و زن نه مهریه دارد و نه ارث می برد - چه به سبب همان مرض بمیرد یا به سبب دیگر - ، اما اگر بعد از دخول بمیرد، عقد صحیح و مهر و میراث نیز ثابت است و چنانچه از آن مرض شفا یابد و قبل از دخول بمیرد، زن ارث می برد و نصف مهر هم مال اوست.

(مسئله ۲۶۰۰) اگر مردی با زنی مریض ازدواج کند و آن زن در آن مرض یا پس از بهبودی بمیرد، در صورتی که به او دخول نشده باشد، شوهر از او ارث می برد و نصف مهر نیز به زن تعلق می گیرد.

(مسأله ۲۶۰۱) اگر مردی در حال بیماری خود، با زنی ازدواج کند و زن قبل از دخول بمیرد، سپس شوهر نیز بمیرد، شوهر ارث نمی‌برد، اگر چه رعایت احتیاط اولی است.

(مسأله ۲۶۰۲) نکاح در حال بیماری شوهر، در صورتی که شوهر در آن مرض قبل از دخول بمیرد، به منزله عدم نکاح است و بر زن نگه داشتن عده لازم نیست. این حکم در مرض‌هایی نیز که چند سال طول می‌کشد جاری است.

(مسأله ۲۶۰۳) ازدواج زن مؤمنه با مخالف مذهب جایز است، ولی کراهت دارد و احتیاط ترک آن است و اگر ترس از گمراهی زن باشد، ازدواج حرام می‌شود، اما عکس آن جایز است، مگر اینکه ترس از گمراهی باشد. ازدواج با فاسق مکروه است و با شرابخوار، کراهت شدید دارد.

(مسأله ۲۶۰۴) نکاح شغار بنا بر احتیاط واجب باطل است و آن این است که نکاح زنی را مهریه زن دیگر قرار دهد.

(مسأله ۲۶۰۵) تزویج هاشمی با غیر هاشمی، عربی با عجمی و بالعکس جایز است.

(مسأله ۲۶۰۶) خواستگاری از زن شوهردار وزنی که در عده طلاق رجعی است جایز نیست و خواستگاری از زنی که در عده باین است جایز می‌باشد، همچنین جایز نیست که زنی را از شوهرش خواستگاری کنند، مگر اینکه زن بر شوهرش حرام مؤبد باشد یا نیاز به محلل داشته باشد.

عقد متعه (ازدواج موقت)

در متعه ایجاب از طرف زن مثل اینکه بگوید: «متعکتک» یا زوّجتک یا انکحتک نفسی و قبول از طرف مرد که بگوید: «قبلت» و ذکر مهر و ذکر مدّت معین - مثل یک ماه، دو ماه، یک سال یا کم‌تر و بیشتر - شرط می‌باشد.

شخص می‌تواند مدّت را بیشتر از عمر طبیعی قرار دهد و احکام عقد متعه بر آن جاری است.

(مسأله ۲۶۰۷) اگر ذکر مدّت را فراموش کند و زوجیت زن بدون مدّت لحاظ شود، عقد دائم منعقد می‌شود.

(مسأله ۲۶۰۸) ازدواج موقت با زن کافر غیر کتابی جایز نیست، ازدواج موقت با دختر برادر و دختر خواهر بدون اجازه عمه و خاله صحیح نیست. مستحب است انسان با زانیه ازدواج موقت نیز نکند و چنانچه مشهور به زنا باشد بنا بر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کند.

(مسأله ۲۶۰۹) ازدواج موقت به عدد معینی محدود نمی‌شود، بنابراین ازدواج با بیشتر از چهار زن نیز جایز است، چنانکه مهر هم حدّ معینی ندارد و می‌تواند عملی مانند دوختن لباس یا آموزش نوشتن و غیره باشد و می‌تواند حق قابل انتقال مانند حق تحجیر باشد و اگر مرد مدت متعه را قبل از دخول ببخشد، بنابر اظهر نصف مهر ثابت می‌شود. اما اگر زوج یا زوجه بمیرد یا مدت تمام شود، تمام مهر ثابت می‌شود؛ اگر چه قبل از دخول باشد.

(مسأله ۲۶۱۰) زنی که متعه شده تمام مهر را به وسیله عقد و تمکین خود مالک می‌شود، ولی اگر در غیر ایام حیض در اوقات دیگر تمکین نکند به همان نسبت از مهر وی کم می‌شود، چه با عذر باشد چه بدون آن. ملاک عدم تمکین اخلال یا ممانعت از لذت با وطی است، نه لذت دیگر. بنابراین اگر در لذت دیگر اخلال کند، ولی در وطی تمکین داشته باشد، چیزی از مهر کم نمی‌شود و اگر تمکین نکردن به خاطر عجز مرد باشد، مهر ساقط نمی‌شود.

(مسأله ۲۶۱۱) اگر بطلان عقد آشکار شود؛ مثلاً معلوم شود که زن شوهر دارد یا خواهر زن یا مادر رضاعی اش می‌باشد، چنانچه دخول نکرده باشد، مهر تعلق نمی‌گیرد، اما اگر به او دخول کرده وزن جاهل به حال باشد، مهر المثل وطی در آن مدت واجب می‌شود، ولی اگر زن عالم به حال بوده، مهر تعلق نمی‌گیرد.

(مسأله ۲۶۱۲) در ازدواج موقت فرزند متولد شده به شوهر ملحق می‌شود، اگر چه بعد از دخول، عزل کرده باشد، شوهر چنانچه احتمال دهد که فرزند از وی متولد شده نمی‌تواند او را انکار نماید و اگر به طور جزم انکار کند، بدون لعان نفی می‌شود، مگر اینکه سابقاً بر آن اقرار کرده باشد.

(مسأله ۲۶۱۳) اگر مرد مدت متعه را ببخشد به شرط آنکه با فلان شخص ازدواج نکنند، بخشش و شرط هر دو صحیح است و بر زن واجب است که به شرط وفا کند؛ ولی اگر زن عصیان کند و با آن شخص ازدواج نماید، ازدواجش صحیح است.

(مسأله ۲۶۱۴) اگر با زن مصالحه کند که مدت را ببخشد؛ به شرط آنکه با فلان شخص ازدواج نکنند، صلح صحیح است و بر هر دو طرف لازم است که به آن وفا کنند و اگر مرد از بخشیدن مدت امتناع نماید، حاکم شرع او را مجبور می‌کند و اگر اجبار ممکن نباشد، حاکم شرع مدت را می‌بخشد و برای زن نیز جایز نیست که با آن مرد ازدواج کند، ولی اگر ازدواج کرد،

ازدواجش صحیح است. اگر مصالحه بر این باشد که با فلان شخص ازدواج کند، این ازدواج بر زن واجب می‌شود و اگر امتناع کرد، حاکم شرع او را مجبور می‌کند و اگر اجبارش ممکن نباشد، حاکم شرع او را به آن مرد تزویج می‌کند. اگر بخشیدن مدت را بر چیزی معلق کند؛ مثل اینکه با فلان شخص مثلاً یا مطلقاً ازدواج نکند، این بخشش باطل است.

(مسئله ۲۶۱۵) عده زن متعه غیر حامله بعد از تمام شدن مدت یا بخشیدن آن، دو حیض کامل است، بنابراین یک حیض یا یک حیض و وارد شدن در حیض دوم و رسیدن به نصف آن کفایت نمی‌کند و اگر زن در سنی باشد که بر حسب معمول باید حیض ببیند، ولی حیض نمی‌بیند، عده‌اش چهل و پنج روز و در وفات چهار ماه و ده روز می‌باشد. اما عده وفات در زن حامله طولانی‌ترین مدت بین وضع حمل یا چهار ماه و ده روز است.

(مسئله ۲۶۱۶) تجدید عقد بر متعه، چه دائم باشد یا موقت، قبل از تمام شدن مدت صحیح نیست.

(مسئله ۲۶۱۷) اگر زن و شوهر، در دائمی یا موقتی بودن عقد اختلاف کنند، چنانچه بینه‌ای بر موقتی بودن نباشد و مدعی دائم قسم بخورد، قولش مقدم می‌شود.

(مسئله ۲۶۱۸) ایجاد فاصله میان عقد و مدت جایز است. پس اگر در ماه اول عقد بخواند و مدت را از اول ماه سوم قرار دهد، صحیح است، اگرچه احتیاط کنند بهتر است.

(مسئله ۲۶۱۹) زن متعه شده می‌تواند شرط کند که شوهرش با او نزدیکی نکند و بر مرد وفای به شرط واجب است، ولی اگر شرط را ساقط کرد، دخول جایز می‌شود.

(مسئله ۲۶۲۰) متعه کردن دختر بچه جایز است اگرچه مدت آن کم باشد، ولی دخول قبل از بلوغ جایز نیست.

(مسئله ۲۶۲۱) عقد متعه برای پسر نابالغ برای مدتی که در آن مدت لذت بردن ممکن نیست، صحیح است، ولی احتیاط در ترک آن است.

(مسئله ۲۶۲۲) ولی پسر بچه، می‌تواند مدت را ببخشد، در صورتی که مصلحتی برای بچه داشته باشد.

(مسئله ۲۶۲۳) نفقه زن متعه بر شوهرش واجب نیست، مگر آن که در ضمن عقد متعه یا عقد لازم دیگر، شرط کرده باشد.

(مسأله ۲۶۲۴) طلاق و لعان در متعه نیست و از همدیگر ارث نمی‌برند، مگر اینکه شرط کنند که از همدیگر یا یکی از آنها از دیگری ارث ببرد.

عیب‌هایی که موجب خیار فسخ می‌شوند

(مسأله ۲۶۲۵) عیب‌های مرد که موجب خیار فسخ برای زن می‌شود، چهار چیز است:

۱- جنون، اگر چه بعد از عقد و وطی تجدید شود در صورتی که زن نمی‌دانسته موجب خیار فسخ است اما اگر زن عالم به حال او باشد، حق خیار ندارد.

۲- عنین، (بیماری که مانع از وطی و نزدیکی است) اگر چه بعد از عقد پیدا شود موجب خیار فسخ می‌شود، ولی اگر بعد از عقد و بعد از وطی پیدا شود موجب خیار نمی‌شود.

۳- خصی بودن، (کسی که بیضه‌هایش کوبیده یا کشیده شده) در صورتی که مرد قبل از عقد خصی بوده و از روی فریبکاری به زن نگفته و زن جاهل به آن باشد می‌تواند عقد را فسخ کند، اما اگر زن به این عیب آگاه باشد، حق خیار ندارد و چنانچه بعد از برملا شدن عیب به آن رضایت دهد، خیار فسخ ساقط می‌شود، اگر چه بعداً پشیمان شود. اگر عیب بعد از عقد و قبل از وطی پیدا شود ظاهراً موجب خیار نمی‌شود.

۴- قطع شدن آلت مرد، به طوری که قدرت بر وطی نداشته باشد، در صورتی که قبل از عقد یا قبل از وطی عارض شود، اما اگر بعد از وطی پیدا شود بنا بر اقوی مقتضی خیار نیست.

(مسأله ۲۶۲۶) عیب‌هایی زن که موجب خیار فسخ برای مرد می‌شود، هفت چیز است: جنون، جذام^(۱)، برص، قرن^(۲)، رتق^(۳)، افضا^(۴)، کوری و شل بودن که از آن جمله لنگی آشکار است، اگر چه به حدّ شلی نرسد.

خیار برای شوهر در صورتی ثابت می‌شود که عیب قبل از عقد باشد، اگر عیب بعد از عقد و قبل از وطی پیدا شود، حق خیار ثابت نیست و اگر بخواهد جدا شود، بنا بر احتیاط واجب باید او را

۱- جذام: مرض خوره.

۲- قرن: گوشتی که در دهانه فرج می‌روید و مانع از وطی می‌شود.

۳- رتق: بسته شدن فرج به صورتی که آلت داخل فرج نشود.

۴- افضا: راه بول و حیض و یا راه حیض و غایط یکی شود.

طلاق دهد یا بین طلاق و فسخ جمع نماید و اگر مرد قبل از نزدیکی به عیب زنش آگاه شود و به آن راضی شود، خیار ساقط می‌شود و اگر بعد از نزدیکی به عیب آگاه شود، نیز خیار ساقط می‌شود.

(مسأله ۲۶۲۷) خیاری که جهت عیب در مرد یا زن در عقد دائم و موقت ثابت می‌شود، خیار فوری نیست و با تأخیر آن، خیار ساقط نمی‌شود.

(مسأله ۲۶۲۸) فسخ، طلاق نیست، اگر مرد قبل از دخول فسخ کند، به زن مهری تعلق نمی‌گیرد و اگر بعد از دخول فسخ کند، برای زن مهر المسمی ثابت می‌شود. اگر کسی مرد را فریب داده باشد مهر از او گرفته می‌شود و اگر خود زن شوهرش را فریب داده باشد یا قبل از دخول عقد را فسخ کند، مهری ندارد، مگر در عنن که نصف مهر ثابت می‌شود.

(مسأله ۲۶۲۹) اگر بین زوج و زوجه اختلاف پیدا شود و زوج ادعا کند که زن مبتلا به قرن، رتق یا افضا است و زوجه آن عیب را انکار نماید، قول زن در صورتی که قسم بخورد مقدم می‌شود و زوج نمی‌تواند آن را با بیّنه اثبات کند. بلی، در عیب‌هایی که اطلاع از آن برای مدعی امکان دارد، می‌تواند بیّنه اقامه نماید.

(مسأله ۲۶۳۰) اگر مرد ادعا کند که زن را وطی کرده و زن هم عنن و ناتوانی او را بر وطی ادعا کند، چنانچه زوجه باکره نباشد و مرد قسم بخورد که با او نزدیکی کرده، قول مرد مقدم می‌شود، اگر زوجه باکره باشد، باید بر باکره بودنش از زنان مورد اطمینان شاهد بیاورد، در صورت شهادت آنها به باکره بودن زن، حاکم شرع یک سال به مرد مهلت می‌دهد، تا در این مدت با او نزدیکی کند، اگر در این مدت نزدیکی نکرد آن دو را از هم جدا می‌کند و زن نصف مهر را مستحق می‌شود. اما اگر زن بیّنه‌ای نداشت یا مرد ادعا کند که در دبرش وطی کرده، با قسم مرد به عدم جدایی حکم می‌شود و اگر زوج فعلاً عنین و ناتوان از وطی باشد و ادعای وطی را نیز نداشته باشد، زن باید امر را به حاکم شرع واگذار نماید و حاکم شرع یک سال به مرد مهلت می‌دهد، چنانچه در این مدت توانست آن زوجه یا غیر او را وطی کند، عقد فسخ نمی‌شود و گرنه زن می‌تواند عقد را فسخ کند و نصف مهر را مالک شود.

اگر زن به مرد عنن رضایت دهد، خیار ساقط می‌شود و اگر مرد از حضور نزد حاکم شرع امتناع کند، حکم مهلت در غیاب وی بر او جاری می‌شود، چنانچه مهلت تمام شود و قادر بر وطی

در این مدت نباشد، زن اگر بخواهد، می تواند فسخ کند و بر اجازه حاکم شرع متوقف نیست.

(مسأله ۲۶۳۱) اگر مرد بگوید: «من از فلان طایفه هستم» و به این اعتبار با زن ازدواج کند و بعد معلوم شود که از آن طایفه نیست، زن می تواند عقد را فسخ نماید، بعد از دخول مهر را مالک می شود اما قبل از دخول مالک مهر نمی شود.

(مسأله ۲۶۳۲) اگر با زنی به اعتبار اینکه باکره است ازدواج کند، بعد معلوم شود که باکره نبوده، نمی تواند عقد را فسخ کند، البته از مهر به مقدار تفاوت بین باکره و غیر باکره، کم می شود.

مهر

(مسأله ۲۶۳۳) زن، با اجرای عقد، مهر را مالک می شود و نصف آن به سبب طلاق یا وفات یکی از زوجین قبل از دخول، ساقط می گردد و اگر دخول از دُبر باشد یا قُبَل یا با انگشت بکارتش را بدون رضایت او از بین ببرد، مهر ثابت می شود.

(مسأله ۲۶۳۴) اگر غیر شوهر با زور، بکارت زن را از بین ببرد، چه با وطی باشد یا غیر آن، مهرالمثل باکره بر عهده اوست.

(مسأله ۲۶۳۵) مهر می تواند، عین یا دین یا منفعت باشد، غیر شوهر می تواند مهر را به عهده بگیرد. در این صورت اگر شوهر قبل از دخول، طلاق دهد، نصف مهر بر عهده غیر زوج است نه بر عهده شوهر.

(مسأله ۲۶۳۶) مهر از نظر کمی و زیادی محدودیت ندارد، ولی باید معین شود، اگر چه با وصف یا مشاهده معلوم نباشد و اگر مهر را مدت دار قرار دهند، واجب است که مدت را اگر چه فی الجملة، تعیین کنند؛ مثل آمدن مسافر یا وضع حمل و مانند آن. اگر مدت کاملاً مبهم باشد؛ مثلاً بگویند تا آمدن مسافری، عقد و مهر صحیح است، ولی مدت ساقط می شود.

(مسأله ۲۶۳۷) اگر مهر را ذکر نکنند، عقد صحیح است و با دخول مهرالمثل ثابت می شود و اگر قبل از دخول او را طلاق دهد، مرد باید با توجه به وضع اقتصادی خود مبلغی پول یا لباس و مانند آن، به او هدیه کند و اگر زن تصریح کند که مهری ندارد مثلاً بگوید: «زواجتك نفسی بلامهر» و مرد بگوید: «قبلت» صحیح است و به چنین عقدی «تفویض بضع» گفته می شود. اگر یکی از زن و شوهر قبل از دخول بمیرد یا به هر دلیلی عقد را فسخ نماید، مهر و هدیه ای به زن تعلق نمی

گیرد.

(مسأله ۲۶۳۸) اگر زنی را به شبهه وطی کند، مهرالمثل تعلق می‌گیرد، چه وطی با عقد باطل باشد یا بدون عقد.

(مسأله ۲۶۳۹) اگر با زنی ازدواج کند و تعیین مهر و مقدار آن را به یکی از زوجین واگذار کنند، صحیح است و هر مقداری که حاکم تعیین کند، لازم می‌شود. پس اگر حاکم، زوج باشد از نظر کمی و زیادی حدّ معینی ندارد و اگر حاکم، زوجه باشد، از طرف قلّت و کمی می‌تواند هر مقداری را تعیین کند، اما در کثرت و زیادی مشروط است که از مهر السنّه که پانصد درهم است، بیشتر نباشد. اگر حاکم زوج باشد و قبل از تعیین مهر پیش از دخول بمیرد، زن تنها هدیه را مالک می‌شود و اگر پیش از تعیین و بعد از دخول بمیرد مهر المثل یعنی مهر امثال خود را که در صفاتی مانند سن و سال، عفت، بکارت و عدم آن، عقل، ادب، کمال و زیبایی به آنان شبیه است، مالک می‌شود، اما اگر حکم به زوجه موکول شده باشد مهر السنّه ثابت می‌شود.

(مسأله ۲۶۴۰) اگر غلام، منزل یا خانه نامعینی را مهر قرار دهند، حدّ متوسط آنها گرفته می‌شود و اگر بر مهر سنت عقد کند پانصد درهم است.

(مسأله ۲۶۴۱) اگر دو کافر ذمی با یکدیگر ازدواج کنند و مهرشان شراب باشد، صحیح است. چنانچه پیش از گرفتن مهر هر دو یا یکی از آنها مسلمان شود، زوجه قیمت آن را مالک می‌شود، اما اگر مسلمان با زن ذمی ازدواج کند و مهر را شراب قرار دهد، عقد صحیح است و پس از دخول مهر المثل ثابت می‌شود.

(مسأله ۲۶۴۲) اگر در عقد، شرط حرامی نماید، شرط باطل، ولی عقد صحیح است. اگر شرط کند که زن را از شهرش خارج نکنند، شرط لازم می‌شود. زن می‌تواند در ضمن عقد نکاح یا غیر آن، شرط کند که شوهرش با زن دیگری ازدواج نکند و بر مرد لازم است که به آن عمل نماید، اما اگر ازدواج کند، صحیح است. چنانچه زن شرط کند که در صورت انجام دادن برخی اعمال از سوی شوهر مانند سفر طولانی یا ارتکاب جنایت و مانند آن، بر طلاق خود وکالت داشته باشد، صحیح است و مرد نمی‌تواند او را از وکالت عزل کند و چنانچه زن خودش را طلاق دهد، طلاقش صحیح است.

(مسأله ۲۶۴۳) در صورت اختلاف در مقدار مهر، قول مرد مقدم می‌شود و اگر زوج بعد از

دخول مهر را انکار نماید، باید از مهر المثل و مهر مورد ادعای زن، آنچه را که کمتر است پرداخت کند و اگر زن ادعای موافقه (نزدیکی) کند و زوج آن را انکار نماید، قول زوج با قسم مقدم می شود.

(مسئله ۲۶۴۴) اگر مردی برای فرزند صغیرش عقد کند، چنانچه فرزند مالی نداشته باشد، خود آن مرد ضامن مهر است و الا مهر بر عهده فرزند است.

(مسئله ۲۶۴۵) زن می تواند قبل از دخول برای گرفتن مهریه خود، از تمکین امتناع کند، البته در مهر مدت دار اگرچه مدت آن فرا رسیده باشد، امتناع جایز نیست و در این مسئله بین غنی و فقیر فرقی نیست و اگر زن تمکین نماید، بعداً نمی تواند برای گرفتن مهر امتناع کند و چنانچه امتناع کند، ناشزه به شمار می رود.

(مسئله ۲۶۴۶) پدر نمی تواند بدون اذن دختر بالغه و رشیده خود در مهرش تصرف کند و اگر پدر دختر، مهر را از دامادش بگیرد و بعد بمیرد، چنانچه از طرف دختر و کیل باشد، دختر نمی تواند آن را از شوهرش مطالبه کند، ولی اگر وکیل نبوده، دختر می تواند مهر را از شوهرش مطالبه کند و شوهر می تواند به ورثه میت مراجعه و آنچه را که پدر دختر گرفته یا بدل آن را در صورتی که عین آن موجود نباشد، درخواست نماید.

(مسئله ۲۶۴۷) اگر مهر را مثلاً پنجاه رأس میش قرار دهد و آنها را برای زن بفرستد و بعد زن را قبل از دخول طلاق دهد و در این مدت گوسفندان برّه زاییده باشند، چنانچه آبستن گوسفندها نزد مرد (پیش از ارسال آنها) بوده، نصف گوسفندان و نصف برّه ها به شوهر برمی گردد و اگر حمل نزد مرد نبوده، فقط نصف گوسفندان بر می گردد و از برّه ها چیزی بر نمی گردد. همچنین اگر مهر بعد از عقد رشدی داشته باشد، این رشد فقط به زن تعلق می گیرد. چنانچه زن را قبل از دخول طلاق دهد، شوهر فقط نصف اصل مهر را که عقد بر آن واقع شده مستحق است و از زیادی چیزی را مستحق نیست.

(مسئله ۲۶۴۸) زن می تواند مهر را به شوهرش ببخشد و چنانچه در مرض مرگ باشد تنها به اندازه ثلث ترک را می تواند ببخشد.

(مسئله ۲۶۴۹) جایز نیست که پدر زن را در مهر شریک قرار دهند و چیزی برایش معین کنند، اما نزدیکان دختر مانند پدر، مادر یا خواهر در برابر کاری که برای ازدواج مانند جلب

رضایت دختر برای ازدواج یا رفع بعضی از موانع و گرفتاری‌ها انجام می‌دهند، می‌توانند از شوهر مال بگیرند و چنانچه شوهر مالی را در برابر انجام دادن اینگونه کارها پرداخت کند، نمی‌تواند آن را پس بگیرد اگرچه عین آن موجود باشد. اما اگر مالی را نه در مقابل انجام دادن کار بلکه به صورت مجانی و با رضایت در اختیار آنان قرار دهد، تا وقتی که عین مال موجود باشد، می‌تواند آن را پس بگیرد، ولی اگر مال را با رضایت خاطر ندهد، بلکه به این جهت پرداخت کند که اگر مال را ندهد مانع ازدواج او با دختر می‌شوند، چنانچه دختر راضی به ازدواج باشد، می‌تواند عین مال را - اگر موجود باشد - و مثل یا قیمت آن را از هر طریقی که برایش ممکن است پس بگیرد، برای پدر یا سایر نزدیکان دختر هم جایز نیست که چنین مالی را بگیرند و در آن تصرف کنند.

(مسئله ۲۶۵۰) اگر زوجه تمام مهرش را ببخشد، سپس زوج قبل از دخول او را طلاق دهد، زوج می‌تواند نصف مهر را از زن مطالبه کند و بر زن واجب است که نصف مهر را بپردازد. همچنین اگر مهر عین خارجی باشد؛ مثلاً هزار دینار و مرد بعد از عقد آن را به زن بدهد و زن تمام مبلغ را به شوهرش ببخشد، چنانچه قبل از دخول او را طلاق دهد، شوهر می‌تواند نصف مهر را از وی مطالبه کند، ولی اگر زوجه نصف مهر را به شوهر ببخشد، سپس قبل از دخول او را طلاق دهد، باید عین نصف باقی را - اگر موجود باشد - وگرنه مثل یا قیمت آن را به مرد برگرداند.

قسمت و نشوز

(مسئله ۲۶۵۱) کسی که چهار زن دارد واجب است که به طور مساوی نزد آنان بماند. ولی اگر کمتر از چهار تا باشند، می‌تواند بین آنان فرق قائل شود، اگرچه مستحب است که بین آنها تبعیض قائل نشود. بنابراین اگر یک زن داشته باشد، واجب است که از چهار شب یک شب را نزد او بماند و اگر دو یا سه یا چهار زن داشته باشد باید نزد هر یک از آنها یک شب از چهار شب را بماند.

(مسئله ۲۶۵۲) زن می‌تواند حق هم خوابی خودش را مجاناً یا در مقابل عوض، اسقاط کند. اگر زن بترسد که شوهرش زن دیگری بگیرد یا او را طلاق دهد و... می‌تواند حق همخوابی یا چیزی از نفقه‌اش را در برابر آنکه شوهرش آن کار را نکند، اسقاط کند. اگر مردی چند زن داشته باشد و یکی از آنها حق خودش را به شوهرش هبه کند، مرد می‌تواند آن شب را هر کجا که

بخواهد، بگذراند، ولی اگر آن را به هوویش هبه نماید، حق از آن او می شود و چنانچه شوهر این هبه را قبول کند بر او واجب است که دو شب از چهار شب را نزد آن هوو بماند. مرد می تواند در عقد نکاح شرط کند که زن حق همخوابگی خود را اسقاط نماید و بر زن نیز واجب است که به آن وفا کند.

(مسأله ۲۶۵۳) واجب نیست که مرد تمام شب را نزد زن بماند، بلکه ماندن شب به مقدار معمول در نزد مردم همان شهر و محل واجب می باشد، بلی اگر شوهر در شهر حاضر باشد نمی تواند بدون سبب، بیشتر از حد متعارف و معمول در خارج از خانه بماند مگر اینکه زن رضایت داشته باشد.

(مسأله ۲۶۵۴) اگر با دو زن یکی مسلمان آزاد و دیگری کنیز یا کافر کتابی ازدواج کند، دو شب از هشت شب حق همخوابی با زن مسلمان آزاد است و یک شب با کنیز و کافر کتابی و در پنج شب باقیمانده آزاد خواهد بود. در ازدواج موقت - اگرچه زن ها متعدد باشند - تقسیم همخوابی واجب نیست. اگر مرد با داشتن همسر با زن باکره ای ازدواج نماید، باید هفت شب او را بر دیگران برتری دهد، و چنانچه باکره نباشد، این برتری سه شب است و فرق گذاشتن بین زن ها در نفقه جایز است اگرچه مستحب است که عدالت را رعایت کند.

(مسأله ۲۶۵۵) اگر در یک زمان با چهار زن ازدواج کند، تعیین ترتیب همخوابی با آنها به عهده زوج است.

(مسأله ۲۶۵۶) تقسیم شبها برای زنان وقتی بر شوهر واجب است که حاضر باشد و چنانچه شوهر در سفر - چه در سفر دینی چه سفر دنیایی - باشد، حق قسمت شبها از وی ساقط است و واجب نیست که در سفر یکی از آنها را با خود ببرد، همچنین واجب نیست که مافات را جبران و تدارک نماید.

(مسأله ۲۶۵۷) اگر هر یک از زوجین از دیگری متنفر شود و ترس جدایی بین شان پیدا شود، حاکم شرع، فردی را از فامیل زن و فردی را از فامیل شوهر، جهت اصلاح و رفع اختلاف می فرستد و آنچه را آنها حکم کردند، بر زوجین نافذ می گردد، به شرطی که در بین مردم رایج باشد، مثلاً بر شوهر حکم کنند که زنش را در فلان شهر و محله، یا در مسکن به خصوصی یا در نزد پدر و مادرش و یا جدا از مادر یا خواهر شوهر اسکان دهد، یا بر زن حکم کنند که مهرش را تا

فلان وقت تأخیر بیندازد یا از بعضی حقوقش بگذرد. اما اگر داوران بر جدایی بین آنها توافق کنند، بدون رجوع به زوجین، اختیار طلاق یا بذل را ندارند و چنانچه زوجین بر قبول حکمیت اتفاق نظر داشته باشند، مطلوب حاصل است. ولی در صورت اختلاف، چنانچه نشوز و تقصیر از زوجه باشد، به ادامه زندگی با شوهرش ملزم می‌باشد و اگر زوجین هر دو مقصر باشند، باز به ادامه زندگی موظف هستند.

(مسأله ۲۶۵۸) واجب است که زن از شوهرش تمکین و اطاعت کند. اگر شوهر ازناشزه شدن زن بترسد، خصوصاً اگر علانم آن مانند تغییر در گفتار و رفتار و ادای وظایف و حقوقی که بر زن واجب است ظاهر شود، زوج باید او را وعظ و نصیحت کند و با او همبستر نشود، اگر زیر بار نرفت می‌تواند او را کتک بزند به حدی که موجب شکستگی یا خونریزی نشود و اگر زن از نشوز شوهرش بترسد، می‌تواند حقوقش را مطالبه کند، نیز می‌تواند از بعضی یا همه حقوقش مانند نفقه و غیر آن، به خاطر رفع موانع و جلب توجه شوهرش بگذرد و شوهر می‌تواند آن را قبول کند.

(مسأله ۲۶۵۹) اگر انتخاب حکم از فامیل دو طرف، ممکن باشد، صحیح نیست که از غیر فامیل، انتخاب شوند، ولی اگر به سببی نتوان حکم را از فامیل آن دو انتخاب کرد، جایز است که از غیر فامیل آن دو اختیار کند.

احکام اولاد

(مسأله ۲۶۶۰) فرزند زن - در دائم و منقطع - به چند شرط به شوهرش ملحق می‌شود:

۱- دخول با علم به انزال یا احتمال آن، یا انزال در دهانه فرج.

۲- گذشتن شش ماه از زمان نزدیکی.

۳- عدم تجاوز از بیشترین مدت حمل که یک سال است.

(مسأله ۲۶۶۱) اگر زوج بیش از اکثر مدت حمل غایب باشد یا از زوجه خود کناره‌گیری

نماید سپس زوجه وضع حمل نماید فرزند به او ملحق نمی‌شود.

(مسأله ۲۶۶۲) در عدم دخول قول مرد پذیرفته می‌شود، اگر به دخول اعتراف و فرزند را

انکار نماید، در عقد دائم با لعان منتفی می‌شود.

(مسأله ۲۶۶۳) اگر زن بعد از طلاق، با مردی دیگر ازدواج کند و پیش از گذشت شش ماه

از نزدیکی باشوهر دوم، فرزندی به دنیا آورد، آن فرزند از شوهر اول است و چون عقد دوم در عده بوده بر شوهر دوم حرام ابدی می‌شود. اگر تولد بچه پس از گذشت شش ماه از نزدیکی با شوهر دومی، باشد، فرزند به شوهر دوم ملحق می‌شود و اگر تولد بچه زودتر از گذشت شش ماه از نزدیکی با شوهر دومی و بیشتر از گذشت بیشترین مدت حمل از وطی شوهر اولی باشد، بچه مال هیچ کدام آنها نیست.

(مسئله ۲۶۶۴) اگر زن طلاق داده شود و مردی او را در غیر عده رجعی وطی به شبهه کند و بعد از آن فرزندی به دنیا بیاورد، فرزند به او ملحق می‌شود، همچنین است در زنی که متعه شده، اگر همسرش مدت را به او ببخشد، یا مدت تمام شود و مردی با او وطی به شبهه کند و فرزند بین همسر سابق و واطی به شبهه مشتبه شود و همچنین زنی که دارای عده رجعی یا شوهر دار است اگر به شبهه وطی شود و بچه‌ای به دنیا آورد، چنانچه علم پیدا شود که بچه مال چه کسی است، به او ملحق می‌شود و چنانچه مشتبه شود، براساس قرعه عمل می‌شود.

(مسئله ۲۶۶۵) اگر دو زن برای دو یا یک مرد، دو فرزند به دنیا بیاورند و یکی با دیگری مشتبه شود، مطابق قرعه عمل می‌شود.

(مسئله ۲۶۶۶) اگر کسی زنی را وطی به شبهه نماید و حامله شود، فرزند به او ملحق می‌شود و اگر شوهر داشته باشد، بعد از اتمام عده به شوهرش بر می‌گردد.

(مسئله ۲۶۶۷) منظور از وطی به شبهه، وطی غیر مستحق است که وطی کننده اشتهاً فکر می‌کند مستحق آن است، چه از نظر شرعی و عقلی معذور باشد چه نه.

(مسئله ۲۶۶۸) اگر زن، منی مرد بیگانه را در فرج خود داخل کند، گناه کرده و فرزند به او و صاحب منی ملحق می‌شود. بنابراین اگر فرزند دختر باشد، جایز نیست صاحب منی با او ازدواج نماید. اگر منی شوهرش را داخل فرج خود کند و از آن حامله شود فرزند مال او و شوهرش است و در این مورد گناهی مرتکب نشده است.

(مسئله ۲۶۶۹) استعمال موانع حمل، از قبیل قرصهای ضد بارداری، کاندوم و... برای زن جایز است، هر چند شوهرش به آن راضی نباشد.

(مسئله ۲۶۷۰) سقط حمل، اگرچه نطفه باشد، جایز نیست و موجب دیه است که مبلغ آن بیست دینار است. مراد از نطفه‌ای که سقطش شرعاً حرام و موجب دیه است، مراحل اولیه تکون

جنین است که نطفه مرد و زن با هم مخلوط گردیده و در رحم زن مستقر شده باشد، ولی ساقط کردن نطفه، قبل از اینکه در رحم مستقر شود، مانعی ندارد.

(مسأله ۲۶۷۱) اگر زنش را وطی کند، سپس آن زن با دختر باکره‌ای مساحقه نماید و آن دختر حامله شود، زوجه سنگسار و دختر شلاق می‌خورد و مهر باکره به عهده زوجه است و فرزند به صاحب نطفه و باکره ملحق می‌شود.

(مسأله ۲۶۷۲) مستحب است که نوزاد را غسل دهند و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه بخوانند و با تربت امام حسین علیه السلام و آب فرات، کام او را بردارند و به اسم یکی از انبیاء و ائمه علیهم السلام نامگذاری‌اش نمایند، ولی اگر اسم او محمد باشد، کنیه ابوالقاسم را انتخاب نکنند. نیز مستحب است در روز هفتم سرش را بتراشند و عقیقه نمایند و به وزن موی او از طلا و نقره صدقه دهند و گوشش را سوراخ نمایند و در همان روز ختنه کنند. چنانچه ختنه نشده باشد بعد از بلوغ بر خودش واجب است ختنه نماید. ختنه کردن دختران مستحب است و بهتر آن است که بعد از هفت سالگی باشد.

(مسأله ۲۶۷۳) بر زنان و شوهر واجب است که هنگام وضع حمل به زن در حال زایمان کمک کنند.

(مسأله ۲۶۷۴) عقیقه کردن برای هر شخصی - بزرگ یا کوچک، مرد یا زن مستحب مؤکد است. عقیقه پسر و دختر مساوی است، هر چند مستحب است که برای پسر از جنس نر و برای دختر از جنس ماده عقیقه شود و شرایط قربانی در عقیقه معتبر نیست؛ اگرچه مستحب است که عقیقه حیوان سالم و چاق باشد. مستحب است که پدر و هیچ یک از عیال پدر از او نخورند و ترک آن برای مادر استحباب بیشتری دارد. در عقیقه، گوسفند، گاو و شتر کفایت می‌کند. مستحب است که عقیقه را از بندها قطع کنند و شکستن استخوان‌های آن کراهت دارد، همچنین مستحب است ربع آن را به قابله بدهند و باقی را میان مؤمنان تقسیم کنند. اگر آن را بپزند و بیشتر از ده نفر را دعوت کنند ثواب و فضیلتش بیشتر است و همچنین بهتر است که با آب و نمک پخته شود.

(مسأله ۲۶۷۵) کسی که بالغ شود و عقیقه نشده باشد، مستحب است برای خودش عقیقه کند.

(مسأله ۲۶۷۶) اگر قیمت عقیقه را صدقه دهند، به جای عقیقه کفایت نمی‌کند، اما اگر حیوانی از طرف شخصی قربانی شود، از عقیقه‌اش کفایت می‌کند.

(مسأله ۲۶۷۷) بهترین شیر برای طفل شیر مادر است. چنانچه طفل مالی نداشته باشد زن می تواند از پدر اجرت بگیرد، اگر طفل مالی داشته باشد از مال خودش پرداخت می شود و در صورت فوت پدر اگر شیرخوار مالی داشته باشد، از مال او و گرنه از مال کسی که نفقه طفل بر او واجب است، داده می شود و مادر طفل شیرخوار مجبور نیست که به طفل خود شیر دهد.

(مسأله ۲۶۷۸) مدت شیردهی دو سال است و بیشتر از آن نیز جایز است و کمترین حد آن بنا بر مشهور بیست و یک ماه است و چنانچه مادر و غیر او از لحاظ اجرت یا شیردادن مجانی یکسان باشند، مادر برای شیردادن سزاوارتر است.

(مسأله ۲۶۷۹) مادر مسلمان، عاقل و مأمون بر طفل اگر بخواهد حضانت طفل را قبول کند، به مدت دو سال حضانت حق او است، اگرچه طفل دختر باشد و مستحب است که طفل به مدت هفت سال در حضانت مادر باشد، اگرچه پسر باشد.

(مسأله ۲۶۸۰) اگر پدر بعد از آنکه حضانت به او منتقل شد، بمیرد یا کافر یا مجنون شود، مادر برای حضانت طفل - تا هنگام بلوغ - از وصی پدر یا جد و جدّه یا سایر اقارب پدر سزاوارتر است، اگرچه ازدواج کرده باشد.

(مسأله ۲۶۸۱) اگر مادر در مدت حضانت بمیرد، پدر از وصی مادر یا پدر و مادرش یا سایر اقارب او سزاوارتر است. اگر پدر و مادر هر دو نباشند، پدر پدر سزاوارتر از دیگران است و با نبود او وصی پدر یا مادر حق حضانت دارد و در نبود وصی پدر یا مادر حق حضانت برای سایر خویشاوندان ثابت نیست.

(مسأله ۲۶۸۲) هرگاه فرزند بالغ و رشید شود، ولایت پدر و مادر از او ساقط می شود و او اختیار دارد که به هر کدام از آنها یا غیر آنها ملحق شود.

(مسأله ۲۶۸۳) اگر مادر برای شیردادن بیش از دیگران اجرت بخواهد، یا دایه ای مجانی پیدا شود و پدر بخواهد غیر مادر او را شیر دهد، حق حضانت از مادر ساقط می شود.

(مسأله ۲۶۸۴) حق حضانت مادر به واسطه طلاق ساقط نمی شود، حتی اگر بعد از طلاق و تمام شدن عده، ازدواج کند با هم حق حضانت ساقط نمی شود و همچنین حق حضانت با زنا ساقط نمی شود.

(مسأله ۲۶۸۵) حق حضانت مادر با اسقاط خودش، ساقط می شود، اما حق حضانت پدر یا

جد پدری، به معنای ولایت بر طفل است و با اسقاط آنها، ساقط نمی‌شود.
(مسئله ۲۶۸۶) مادر می‌تواند بر حضانتی که انجام می‌دهد اجرت بگیرد، مگر اینکه بخواهد حضانت را مجانی انجام دهد، یا شخص دیگری پیدا شود که حضانت را مجانی انجام دهد.
(مسئله ۲۶۸۷) اگر پدر یا غیر او، طفل را - اگرچه با زور - از مادرش بگیرد، تدارک و جبران حق حضانت با پرداخت قیمت و مانند آن بر او واجب نیست.
(مسئله ۲۶۸۸) اسقاط حق حضانت آینده صحیح است، چنانکه اسقاط روز به روز نیز صحیح می‌باشد.

نقدها

(مسئله ۲۶۸۹) نفقه بر سه قسم است:

۱- نفقه زوجه.

۲- نفقه نزدیکان.

۳- نفقه مملوک، انسان باشد یا حیوان.

(مسئله ۲۶۹۰) موضوع وجوب نفقه در قسم اول، زوجه دائمه است، مگر اینکه در ضمن عقد موقت نفقه را شرط کرده باشد. نفقه عبارت است از: پوشیدنی، خوراکی، نوشیدنی، مسکن، فرش، ظرف و سایر چیزهایی که در زندگی روزانه مورد نیاز است و این کمترین حد نفقه است که بر شوهر واجب است و اگر قدرت تهیه آن را نداشته باشد، در صورت راضی نبودن زوجه به ادامه زندگی با او، جدایی بین آنها واجب می‌شود، اما وجوب نفقه مشروط به این است که زوجه نزد او باشد و اگر بدون مجوز شرعی و اذن شوهرش از نزد او خارج شود و او را ترک کند، تا زمانی که به نزد شوهرش برنگشته مستحق نفقه نیست، ولی اگر در کنار شوهر باشد و نشوز نماید و از تمکین و اطاعت شوهر امتناع ورزد، نفقه‌اش ساقط نمی‌شود.

(مسئله ۲۶۹۱) ظاهراً اجرت حمام زوجه، در صورت نیاز یا دشواری استحمام در خانه - به جهت سرما و مانند آن - جزو نفقه است، همچنین مصارف وضع حمل، خون گرفتن، حجامت، اجرت دکتر و قیمت داروهای متعارف که عادتاً به آنها نیاز است، نیز مخارج بیماری‌های سختی که اتفاقاً انسان به آنها مبتلا شود اگر چه مستلزم مصارف زیادی باشد تا زمانی که موجب عسر و

خرج بر شوهر نشود، جزء نفقه به شمار می آیند.

(مسأله ۲۶۹۲) نفقه زوجه در فاصله عقد و عروسی بر شوهر واجب نیست.

(مسأله ۲۶۹۳) نفقه زن دائمی هر چند ذمی یا کنیز یا صغیره باشد واجب است و اگر طلاق رجعی داده شود، وجوب نفقه باقی است، اما اگر طلاق باین داده شود یا زوج فوت کند، چنانچه حامله نباشد نفقه ندارد و اگر حامله باشد در طلاق نفقه دارد و در فوت نفقه ندارد و اگر نفقه به موقع پرداخت نشود باید قضا شود. و اگر زوجه فوت کند به ورثه اش منتقل می شود.

(مسأله ۲۶۹۴) تفاوت نفقه نزدیکان با نفقه زوجه آن است که نفقه زوجه به منزله ذین است و لذا از ذمه شوهر با امتناع وی از انفاق یا عجز، ساقط نمی شود، چه زوجه دارا باشد چه فقیر، بر خلاف نفقه نزدیکان که صرفاً یک تکلیف است بدون اینکه در ذمه ثابت باشد، لذا اگر نزدیکان غنی باشند یا انفاق کننده قدرت بر نفقه نداشته باشد، نفقه آنها ساقط می شود.

(مسأله ۲۶۹۵) واجب است که فرزند، نفقه والدین را بدهد، چنان که نفقه اولاد، پسر باشند یا دختر بر پدر واجب است و اگر عیال قادر بر گرفتن حقوقی مثل زکات و خمس باشد، چه در گرفتن آنها اهانتی باشد یا نه، وجوب انفاق بر معیل ساقط نمی شود، ولی اگر حقوقی، خارجاً بدون مطالبه به آنها داده شود، یا فعلاً غنی باشند یا قدرت بر کسبی داشته باشند که مطابق شأن آنهاست، وجوب انفاق ساقط می شود.

(مسأله ۲۶۹۶) نفقه اولاد بر والدین، هر چه بالاتر روند و نفقه والدین بر اولاد، هر چه پایین روند، واجب است و در این جهت بین اصول و فروع دو سلسله فرقی نیست. بنابراین سلسله پدر بر سلسله مادر و سلسله پسر بر سلسله دختر در وجوب انفاق تقدم ندارد.

(مسأله ۲۶۹۷) نفقه نفس، مقدم بر نفقه زوجه و نفقه زوجه مقدم بر نفقه اقارب است.

(مسأله ۲۶۹۸) کیفیت انفاق بر نزدیکان، باید مطابق عرف عام باشد. بنابراین اگر نفقه گیرنده بانفقه دهنده در یک خانه ساکن باشند، بر نفقه دهنده واجب است که در خانه اش انفاق کند و اگر نفقه گیرنده در جایی دیگر نفقه را طلب کند، قبول آن واجب نیست. اگر در خانه دیگری ساکن است، بر نفقه دهنده واجب است که در همان خانه نفقه بدهد، اما واجب نیست که نفقه دهنده، نفقه را به نفقه گیرنده تملیک کند.

(مسأله ۲۶۹۹) نفقه غلام با کنیز بر مولایش واجب است و می تواند آن را چنانچه کسب شان

کفایت می‌کند، در کسب شان قرار دهد و اگر کفایت نمی‌کند بر مولا واجب است که نفقه را تکمیل کند. بنابراین احتیاط واجب، مالک باید نفقه حیوانات را هم بدهد و چنانچه از دادن نفقه بهائم حتی از رهایی آن برای چرا، امتناع کند، بنابر احتیاط واجب حاکم شرع او را به فروش، انفاق یا ذبح حیوان مجبوری کند.

(مسئله ۲۷۰۰) قدرت بر نفقه، شرط صحت نکاح نیست، بنابراین اگر زن با مرد عاجز و فقیری ازدواج کند یا عجز بعد از عقد عارض شود، زن خیار فسخ ندارد، حاکم شرع نیز نمی‌تواند فسخ کند، ولی زن می‌تواند به حاکم شرع مراجعه کند و حاکم شوهرش را به طلاق امر نماید، و در صورت امتناع شوهر، حاکم شرع او را طلاق می‌دهد. کسی که می‌تواند نفقه بدهد، ولی از انفاق امتناع کند، زن می‌تواند به حاکم شرع مراجعه کند و حاکم او را به انفاق یا طلاق ملزم می‌کند و چنانچه از هر دو امتناع کند و انفاق از مال شوهر ممکن نباشد، حاکم می‌تواند او را طلاق دهد و در این مسئله بین حاضر و غایب فرقی نیست. البته اگر زوج مفقود باشد و زن به زنده بودن او آگاه باشد، واجب است که صبر نماید، اگرچه نه مالی از شوهر باشد که به او انفاق کند و نه ولی باشد که بر او مالش انفاق کند.

(مسئله ۲۷۰۱) اگر خروج زن از خانه با حق استمتاع منافات داشته باشد، جایز نیست که بدون اجازه شوهر بیرون برود و بنابر احتیاط واجب مطلقاً جایز نیست و اگر بدون اذن شوهر خارج شود، ناشزه است، اما سایر کارها در صورتی که منافاتی با حق استمتاع نداشته باشد، بر او حرام نیست.

(مسئله ۲۷۰۲) نفقه‌ای که با انتفاع و استفاده، عین آن از بین می‌رود، مانند خوردنی، آشامیدنی، صابون، پوشاک و...، زوجه عین آن را مالک می‌شود و می‌تواند تملیک آن را از شوهر مطالبه کند و می‌تواند به آنچه به او می‌بخشد، - چنانچه متعارف است - قناعت نماید. اما چیزی که با انتفاع، عین آن باقی می‌ماند، از قبیل مسکن، پیش خدمت، فرش و روانداز، عین آن را مالک نمی‌شود و حق ندارد تملیک آنها را مطالبه کند فقط می‌تواند از آنها استفاده کند، ولی نمی‌تواند آن را به غیرش منتقل کند یا به طور غیر متعارف و معمول بدون اذن شوهر، در آن تصرف کند، ولی در قسم اول چنین تصرفاتی جایز است.

(مسئله ۲۷۰۳) اگر زوج امتناع کند و نفقه لازم را بدون عذر به زوجه ندهد و زن هم نتواند به حاکم شرع مراجعه کند، زن حق ندارد از تمکین سرباز زند. همچنین اگر زوج از پرداخت نفقه

عاجز باشد و زوجه قدرت مراجعه به حاکم شرع را نداشته باشد، باید صبر کند و حق ندارد از تمکین زوج امتناع نماید.

(مسأله ۲۷۰۴) اگر زوج مالی نداشته باشد که بر زوجه اش انفاق کند، ولی توانایی کار داشته باشد، باید کار کند، مگر اینکه مناسب شأن او نباشد. که در این صورت نفقه به عنوان دین به ذمه شوهر می ماند و اگر قرض گرفتن برای او ممکن باشد، چنانچه اطمینان داشته باشد که در وقتش ادا می کند، حتی در صورت عدم اطمینان نیز، واجب است که پول قرض کند و نفقه زن را پرداخت نماید.

(مسأله ۲۷۰۵) نفقه زوجه در هر روز قابل اسقاط است، و اسقاط آن در تمام زمان های آینده نیز جایز است، برخلاف نفقه اقارب که قابل اسقاط نیست.

(مسأله ۲۷۰۶) در انفاق بر اقربا دادن نفقه در محل سکونت نفقه دهنده کفایت می کند و بر او واجب نیست که در محل دیگر آن را تملیک یا بذل نماید. اگر نفقه گیرنده از نفقه دهنده بخواهد که در شهر دیگر نفقه شان را بدهد، واجب نیست که قبول کند مگر اینکه نفقه گیرنده به علت سرما یا گرما یا آزار کسی معذور باشد.

(مسأله ۲۷۰۷) اگر سفری بر زوجه واجب شود، نفقه اش در سفر ساقط نمی شود، اما پرداخت اجرت سفر و مانند آن، در صورتی واجب می شود که مسافرت برای امور زندگی اش باشد، مثل اینکه مریض باشد و برای معالجه نزد دکتر برود، اما اگر سفر او برای ادای واجبی باشد که فقط در ذمه خود او است، مانند حج واجب یا حج مستحبی که با اجازه شوهر نذر کرده، پرداخت مخارج سفر بر شوهر واجب نیست، هم چنان که ادای فدیة، كفارة و فدای احرام و مانند آن، بر شوهر واجب نیست.

(مسأله ۲۷۰۸) اگر زوجین در انفاق و عدم آن اختلاف کنند و هر دو در استحقاق نفقه متفق باشند، ظاهراً قول زوجه با قسم مقدم می شود و بین اینکه زوج غایب باشد یا از زوجه دوری کرده باشد فرقی نیست.

(مسأله ۲۷۰۹) اگر زوجه حامله باشد و وضع حمل نماید و طلاق رجعی داده شود، اگر ادعا کند که طلاق بعد از وضع حمل بوده و مستحق نفقه است و زوج ادعا کند که طلاق قبل از وضع حمل داده بوده و عده اش تمام شده و نفقه ای ندارد، قول زوجه با قسم مقدم می شود، و اگر قسم

بخورد مستحق نفقه است؛ ولی زوج به اعتراف خودش ملزم می‌شود، و نمی‌تواند به زوجه رجوع کند.

(مسئله ۲۷۱۰) اگر در فقر و دارایی اختلاف کنند و زوج ادعا کند که فقیر است و قدرتی بر انفاق ندارد و زوجه ادعا کند که او ثروتمند است، قول زوج با قسم مقدم می‌شود. البته اگر زوج ثروتمند بوده و ادعا کند که اموالش تلف شده و فعلاً فقیر است و زوجه آن را انکار کند، قول زوجه با قسم مقدم می‌شود.

(مسئله ۲۷۱۱) در استحقاق نفقه لازم نیست که زوجه فقیر و تنگدست باشد، بلکه زن مستحق نفقه است، اگر چه از آن بی‌نیاز باشد.

(مسئله ۲۷۱۲) شوهر می‌تواند عین خوراکی مانند نان و غذا و گوشت پخته و مانند آنها را به زوجه بدهد یا مواد آن مانند گندم، آرد، گوشت و سایر چیزهایی که تا آماده شدن برای خوردن نیاز به کار و مؤونه دارد به او بدهد و اگر دوّم را اختیار کند، اجرت آماده کردن آن به عهده شوهر است.

(مسئله ۲۷۱۳) اگر زوج از نفقه زوجه‌اش ناتوان شود، از ذمه‌اش ساقط نمی‌شود.

احکام طلاق

(مسأله ۲۷۱۴) طلاق شرعاً بر چهار رکن استوار است:

اول - مطلق.

دوم - مطلقه.

سوم - صیغه.

چهارم - شاهد گرفتن.

مطلق و شرایط آن

- ۱- بلوغ. طلاق بچه ممیزی که به حد بلوغ نرسیده باشد، بنابر احتیاط واجب، صحیح نیست.
 - ۲ - عقل. طلاق مجنون صحیح نیست، اگرچه جنونش ادواری باشد، در صورتی که طلاق در هنگام جنون واقع شود.
 - ۳- اختیار. طلاق مکره که در اثر تهدید و ارعاب بر ایقاع طلاق مجبور شده، صحیح نیست.
 - ۴- قصد. طلاق غیر قاصد مانند کسی که در خواب است یا کسی که به جهت سهو یا غلط یا شوخی طلاق دهد، نیز طلاق مست و کسی که عقلش را از دست داده، صحیح نیست.
- (مسأله ۲۷۱۵) جایز نیست ولی صغیر و ولی مست، زن آنها را به عنوان ولایت، طلاق دهد و اگر ولی بچه به عنوان ولی، مدت زن موقت او را ببخشد جایز است؛ خصوصاً اگر به مصلحت بچه باشد.

مطلقه و شرایط آن

- ۱- زوجه باید دائمه باشد و طلاق زوجه غیر دائمه صحیح نیست.

۲- از حیض و نفاس پاک باشد و شرایط زیر را نیز دارا باشد:

الف - زوجه، مدخوله باشد.

ب - باردار نباشد.

ج - طلاق دهنده حاضر باشد.

با این شرایط، طلاق او در حال حیض و نفاس صحیح نیست. ولی اگر یکی از این امور در او نباشد، طلاق زن در هر حال صحیح است؛ اگرچه در حال حیض یا نفاس باشد و فرقی ندارد که خودزوج طلاق دهد یا وکیل او. در صحت طلاق غایب، ناتوانی او از اطلاع به حال زن، معتبر است، پس اگر برای زوج امکان داشته باشد که از راههای معمول به حال زن اطلاع پیدا کند، ولی بدون اطلاع او را طلاق دهد و بعد معلوم شود که در حال حیض بوده، طلاق باطل است. اما اگر چنین امکانی وجود نداشته باشد، طلاق صحیح است؛ اگرچه بعداً معلوم شود که طلاق در حال حیض یا نفاس واقع شده است.

فروع

فرع اول: اگر زوج مسافرت کند و از زوجه اش - در حال پاکی که با او نزدیکی کرده - غایب شود بعد بخواهد او را طلاق دهد، باید صبر کند تا مدتی بگذرد و با شناختی که از عادت ماهانه او دارد مطمئن شود که بار دیگر پاک شده است، سپس طلاق دهد، چنین طلاق صحیح است، اگرچه بعد معلوم شود که در حال حیض بوده است.

فرع دوم: اگر زوج مسافرت کند و در حال پاکی زن با او نزدیکی نکند تا زمانی که به بقای آن اطمینان دارد یا یقین ندارد که ایام عادتش رسیده است می تواند طلاق دهد و گرنه باید صبر کند تا یقین کند که بار دیگر پاک شده است، در این صورت اگر طلاق دهد صحیح است، اگرچه بعد معلوم شود که طلاق در حال حیض واقع شده است.

فرع سوم: اگر زوج مسافرت کند و زن در حال حیض باشد، طلاقش جایز نیست، مگر اینکه مدتی بگذرد و یقین کند که او پاک شده است، در این صورت طلاقش صحیح است. همچنین شخص حاضری که نمی تواند از حال زن خود اطلاع حاصل کند؛ مانند زندانی و غیره، چنین حاضری حکم غایب را دارد. زنی که از لحاظ سنی به طور معمول باید خون ببیند، اما هر سه ماه

یک بار خون می‌بیند، چنانچه شوهر غایب او بخواهد طلاقش دهد، در صورتی که در پاکی که نزدیکی کرده از او جدا شده باشد، طلاق دادن او جایز نیست، مگر بعد از گذشت سه ماه که یقین می‌کند عادت شده و بار دیگر پاک شده است. اما اگر در پاکی‌ای که نزدیکی نکرده از او غایب شود، تا زمانی که در آن حال قرار دارد، طلاق دادن او جایز است.

۳- طلاق در پاکی‌ای که نزدیکی کرده، واقع نشود، اگر در این حال طلاق دهد، باطل است، مگر اینکه زوجه صغیره، یائسه یا حامله باشد یا زوج غایب باشد و نداند که زوجه در ایام عادت است یا نه، در این صورت طلاق دادن او در هر حال صحیح است، چنانکه گذشت.

(مسئله ۲۷۱۶) هرگاه زوجه خبر دهد که پاک است و زوج یا وکیل او زن را طلاق دهد، بعد بگوید در حال طلاق حیض بوده، مادامی که بینه اقامه نکرده و خلاف خبر اولش ثابت نشده، ادعایش قابل قبول نیست.

(مسئله ۲۷۱۷) اگر کسی در حال حیض - به عمد یا خطا - با زوجه‌اش نزدیکی کند و بعد از پاک شدن او را طلاق دهد، صحت طلاق از اشکال خالی نیست و احتیاط واجب آن است که در پاکی دیگری که در آن نزدیکی نکرده طلاق را تجدید نماید.

(مسئله ۲۷۱۸) اگر زن مسترابه باشد، یعنی حیض نشود - با اینکه در سنّ کسی است که حیض می‌بیند - طلاقش در حال پاکی‌ای که با او نزدیکی کرده، جایز است، به شرطی که مدت سه ماه از او دوری گزیده باشد.

(مسئله ۲۷۱۹) اگر زن‌های متعدد دارد، در طلاق باید زن مطلقه را تعیین کند و اگر یک زن دارد و بگوید: «زوجتی طالق» صحیح است. اما اگر دو یا چند زن داشته باشد و بگوید «زوجتی طالق» چنانچه زن معینی را قصد کرده، صحیح است و تفسیرش قبول می‌شود، ولی اگر غیر معینه را قصد کرده باشد، طلاق باطل است.

(مسئله ۲۷۲۰) وکیل گرفتن در طلاق، از حاضر و غایب برای حاضر و غایب جایز است.

صیغه

صیغه آن است که طلاق به وسیله آن واقع می‌شود؛ مانند: «انت طالق» و «هی طالق» یا «فلانه طالق»، ولی با الفاظ «طلقت فلانه» یا «طلقتک» یا «انت مطلقه» یا «فلانه مطلقه» یا «انت علی حرام» یا

«بریئة» و مانند آنها طلاق واقع نمی‌شود.

(مسأله ۲۷۲۱) کسی که توانایی بر سخن گفتن دارد، نمی‌تواند با نوشتن و اشاره طلاق دهد. اما کسی که از نطق عاجز است می‌تواند با نوشتن و اشاره طلاق دهد. کسی که بر تکلم قدرت ندارد، خودش باید طلاق دهد اگرچه با نوشتن، اشاره و مانند آن و طلاق دادن ولی از جانب او صحیح نیست.

(مسأله ۲۷۲۲) تعلیق طلاق بر شرطی که احتمال دارد تحقق یابد، یا بر صفتی که حتماً تحقق می‌یابد، موجب بطلان طلاق است. مثل اینکه بگوید: «اذا جاء زید فانت طالق» اگر زید بیاید مطلقه هستی. یا بگوید: «اذا طلعت الشمس فانت طالق» وقتی خورشید طلوع کند مطلقه هستی. اما اگر شرایط، مقوم صحت طلاق باشد، یا صفت اکنون در موصوف موجود باشد طلاق صحیح است. مثل اینکه بگوید: «ان كنت زوجتی فانت طالق» اگر زن من هستی مطلقه هستی. یا در حالی که به دست خود اشاره می‌کند بگوید: «ان كانت هذه یدی فانت طالق» اگر این دست، دست من است تو مطلقه هستی.

شاهد گرفتن

امور زیر در شاهد گرفتن معتبر است:

- ۱- جاری کردن طلاق در حضور دو شاهد عادل.
- ۲- دو شاهد باهم باشند، پس اگر هر کدام به تنهایی صیغه طلاق را بشنود، طلاق واقع نمی‌شود.
- ۳- هر دو شاهد مرد باشد و شهادت زن‌ها بدون مرد، یا با انضمام مرد، کافی نیست. پس اگر در حضور دو شاهد بگوید: «مطلقه زن من هند است» صحیح است، اگرچه شاهدان هند را مشخصاً شناسند، یا حتی تصور کنند هندی را که می‌شناسند مراد نیست. اگر وکیل زوج طلاق را جاری کند، نمی‌تواند او و زوج شاهد بشوند. ولی شهادت وکیل در اصل وکالت در انشای طلاق پذیرفته می‌شود. همچنین در صحت شهادت شاهدان، شناختن طلاق دهنده به اینکه او زوج است یا وکیل، یا ولی او، معتبر نیست. عدالتی که در دو شاهد معتبر است، عدالت واقعی است، بنابراین اگر کسی فسق شاهدان را بداند، آثار طلاق صحیح بر آن مترتب نمی‌شود و اگر فسق آنها بعد از طلاق معلوم شود، کشف می‌شود که طلاق باطل بوده، آن دو بر زوجیت خود باقی هستند.

اقسام طلاق

طلاق بر دو قسم است: بدعت و سنت.

(مسأله ۲۷۲۳) اگر شوهر حاضر باشد، یا غایب باشد اما اطلاع از حال زن برایش ممکن باشد و زن را در حال حیض یا نفاس طلاق دهد و زن بار دار نباشد، طلاق بدعت است. اگر شوهر در سفر و غایب باشد و زن یا نئسه، صغیره یا حامله نباشد، طلاق دادن او پیش از مدت معتبر و در طهری که نزدیکی کرده نیز طلاق بدعت است. همچنین طلاق پیش از تمام شدن سه ماه و سه طلاق در یک مجلس، چه بگوید: «هی طالق ثلاث» و چه بگوید: «هی طالق، هی طالق، هی طالق» از جمله طلاق‌های بدعت و باطل است؛ البته در طلاق سه گانه اخیر یکی از آنها صحیح و دوتای دیگر باطل است.

قاعده الزام

قاعده الزام آن است که شیعه، آثار وضعیه را بر عمل مخالفان طبق اعتقاد و دینشان، مترتب می‌کند، به شرطی که این آثار، مخالف مذهب شیعه باشد. بنابراین موضوع قاعده، مخالفان و حکم آن الزام مخالفان به احکام دینشان و موردش حکمی است که مخالف مذهب اهل بیت علیهم‌السلام است. وقتی این عناصر سه گانه (موضوع، حکم، مورد) فراهم شد، قاعده از جهت نظری و تطبیقی تمام می‌شود.

(مسأله ۲۷۲۴) اگر مخالف زنش را در طهری که در آن نزدیکی کرده یا در حال حیض و نفاس، با قسم خوردن به طلاق یا مانند آن طلاق دهد، که در مذهب آنها صحیح ولی در مذهب شیعه باطل است، برای شیعه جایز است که بعد از تمام شدن عده با او ازدواج کند و فرقی ندارد که زن شیعه باشد یا سنی.

(مسأله ۲۷۲۵) اگر یکی از مخالفان زوجه‌اش را با این قول طلاق دهد که: «انت طالق ثلاث» صحیح است و زن بر او حرام می‌شود مگر اینکه مرد دیگری با او ازدواج کند، اما برای شیعه جایز است که بعد از تمام شدن عده به موجب قاعده الزام با او ازدواج نماید.

(مسأله ۲۷۲۶) اگر مخالف در یک مجلس زن خودش را سه بار طلاق دهد، و بعد از تمام شدن عده، شیعه شود، مانند سایر شیعیان می‌تواند با آن زن ازدواج نماید. البته اگر قبل از تمام شدن

عده یا در اثناء آن، شیعه شود، رجوع به آن زن بدون عقد جایز نیست. پس در این مسأله با سایر شیعیان فرق می‌کند، زیرا برای شیعیان دیگر جایز نیست که در اثنای عده همسر مطلقه خود را عقد کنند.

(مسأله ۲۷۲۷) اگر مخالف، زنش را در طهر مواجهه یا در حال حیض یا بدون حضور دو شاهد عادل طلاق دهد و بعد شیعه شود، چنانچه در اثنای عده باشد، جایز است که بدون عقد به او رجوع کند و اگر بعد از تمام شدن عده باشد، می‌تواند با او دوباره ازدواج کند.

(مسأله ۲۷۲۸) طلاق سنت بر دو قسم است: باین و رجعی.

۱- طلاق باین، عبارت است از طلاق یا نسه و صغیره‌ای که نه ساله نشده و زن غیر مدخول بها - اگرچه از دُبر - و طلاق خلع و مبارات با استمرار بذل از همسر و طلاق زنی که سه بار طلاق داده شده که بین آنها دو رجوع واقع شده، اگرچه رجوع‌ها با عقد جدید صورت گرفته باشد.

۲- طلاق رجعی، به غیر موارد مذکور، طلاق رجعی گفته می‌شود، مانند طلاق زنی که به او دخول شده که زوج می‌تواند در اثنای عده رجوع کند.

(مسأله ۲۷۲۹) طلاق عدی آن است که مرد زوجه‌اش را با تمام شرایط، طلاق دهد و قبل از خروج از عده رجوع و با او نزدیکی کند و در طهری دیگر او را طلاق دهد، سپس رجوع نماید و با او نزدیکی کند و در طهری دیگر او را طلاق دهد که در این صورت زن بر مرد حرام می‌شود، مگر اینکه با مرد دیگری [محلل] بعد از عده طلاق سوم ازدواج کند و اگر شوهر دوم از او جدا شود، شوهر اول می‌تواند بعد از تمام شدن عده با او ازدواج نماید و چنانچه به روش گذشته سه بار او را طلاق دهد، باز بر او حرام می‌شود، مگر اینکه دفعه دوم با مرد دیگری ازدواج کند و اگر طلاق با این روش بار دیگر تکرار شود، در طلاق نهم حرام ابدی می‌شود. بنابر مشهور در غیر طلاق عدی اگرچه عدد طلاق‌ها از نه تا بیشتر شود حرام ابدی نمی‌شود، اما بین طلاق عدی و غیر عدی فرقی وجود ندارد.

(مسأله ۲۷۳۰) زن در طلاق سوم حرام می‌شود، مگر اینکه با مرد دیگری ازدواج کند و فرقی بین طلاق رجعی و باین نیست، هم چنان که در باین هم فرق نمی‌کند که به زن دخول شده باشد یا نه.

(مسأله ۲۷۳۱) حرمت زن مطلقه در طلاق سوم، مشروط نیست به اینکه بعد از هر طلاق رجعی

در اثناى عده رجوع نماید، بلکه رجوع او بعد از انقضای عده، با عقد جدید، کفایت می کند، هم چنان که نزدیکی کردن در طلاق رجعی شرط نیست و در طلاق باین نیز حکم چنین است. ازدواج مطلقه با مرد دیگر بعد از طلاق اول یا دوم، حکم طلاق گذشته را از بین می برد. بدین معنا که طلاق های سه گانه باید متوالی و پشت سرهم باشد تا موجب حرمت گردد.

(مسأله ۲۷۳۲) طلاق سنی بر چند قسم است:

الف - سنی به معنای اعم: طلاقى است که تمام شرایط را دارا می باشد، در مقابل طلاق بدعى.
 ب - سنی مقابل عدی: طلاقى است که در عده رجوع می شود بدون نزدیکی.
 ج - سنی به معنای اخص: طلاقى است که تا تمام شدن عده زن رجوع نکند و بعد از انقضای عده با او ازدواج نماید.

(مسأله ۲۷۳۳) بنا بر مشهور در محلل امور زیر معتبر است:

اول: محلل باید بالغ باشد و غیر بالغ کفایت نمی کند، اگر چه نزدیک به بلوغ باشد.
دوم: محلل باید او را وطی کند، بلکه اعتبار انزال نیز بعید نیست.
سوم: وطی باید با عقد باشد، پس وطی به ملک، یا اباحه، یا به حرام، یا وطی به شبهه کافی نیست.

چهارم: عقد دائمی باشد و متعه کفایت نمی کند.

(مسأله ۲۷۳۴) رجوعی که موجب برگشت زوجیت می شود، از ایقاعات است. پس انشای آن با الفاظ «رجعت بك» و «ارجعتك» و «ارجعتك الی نکاحي» و مانند آن، صحیح است و با فعل، مانند بوسیدن با شهوت و مانند آن نیز صحیح است. ولی در تحقق رجوع به فعل، لازم است که با قصد این باشد که آن زن مطلقه به طلاق رجعی او است. اما اگر سهواً واقع شود یا معتقد باشد که زن طلاق داده نشده و مانند آن، رجوع به حساب نمی آید.
 رجوع با وطی محقق می شود، اگر چه آن را قصد نکرده باشد، به شرطی که به عنوان اینکه او زنش است، وطی کند. اما اگر اشتهاً، یا به اعتقاد اینکه او مطلقه نیست، صورت گیرد، تحقق رجوع اشکال دارد.

(مسأله ۲۷۳۵) در رجوع، شاهد گرفتن واجب نیست، اگر چه افضل است و وکیل گرفتن در رجوع صحیح است، پس اگر وکیل بگوید: «ارجعتك الی نکاح موکلي» یا به قصد آن بگوید:

«رجعت بك» صحیح است.

(مسأله ۲۷۳۶) قول زن در تمام شدن عده به حیض یا به ماهها، قبول و قول مرد نسبت به طلاق پذیرفته می‌شود، حتی بعد از گذشتن عده از اصل طلاق و با اقرار وی، حقش از زن ساقط می‌شود. اما نسبت به حقوق زوجه مانند مطالبات نفقه در روزهای قبل از خیردادن شوهر به طلاق، قول مرد پذیرفته نمی‌شود مگر با بیّنه و اگر بیّنه نداشته باشد، قول زن با قسم مقدم می‌شود و اگر مرد طلاق را در عده انکار کند، این رجعت است و اگر در عده مرتدّ شود رجوع صحیح نیست.

(مسأله ۲۷۳۷) رجوع، به صرف ادعای زوج و خبر دادن به آن در اثنای عده ثابت می‌شود، اما بعد از تمام شدن عده، اگر زوج خبر دهد که رجوع او در عده بوده است، پذیرفته نمی‌شود، مگر با بیّنه و ادعای زوج با شهادت یک نفر به ضمیمه قسم، یا شهادت یک شاهد مرد و دو شاهد زن، پذیرفته می‌شود.

(مسأله ۲۷۳۸) اگر بعد از طلاق، زوجه ادعا کند که طلاق در حیض واقع شده و زوج منکر شود، قول مرد با قسم پذیرفته می‌شود و اگر مرد رجوع کند و زن ادعا کند که عده‌اش تمام شده، زن تصدیق می‌شود. اگر رجوع و انقضای عده را بدانند، ولی در تقدم و تأخر آن اختلاف نمایند و زوج تقدّم رجوع و زوجه تأخر آن را ادعا کند، چنانچه تاریخ رجوع معلوم و تاریخ انقضای عده مجهول باشد، قول زوج مقدم است و اگر تاریخ انقضای عده معلوم و تاریخ رجوع مجهول باشد، قول زوجه پذیرفته می‌شود، اگر تاریخ هر دو مجهول باشد، قول هیچ کدام بدون بیّنه قبول نمی‌شود. بنابراین هر کدام بیّنه اقامه نماید، قولش پذیرفته می‌شود و گرنه نوبت به قسم می‌رسد و هر کدام قسم بخورد، گفته او ثابت می‌شود و چنانچه هر دو قسم بخورند یا هیچ کدام قسم نخورند، احتیاط واجب آن است که زوج یا عقد را تجدید کند یا او را طلاق دهد.

موجبات عده

اول - طلاق و آنچه ملحق به آن است مانند فسخ و انفساخ

(مسأله ۲۷۳۹) طلاق صغیره و یائسه - اگر چه به آنها دخول شده باشد - وزن غیر مدخول بها، چه ازدبّر باشد چه از قبل، عده ندارد و دخول با داخل شدن حشفه، تحقق پیدا می‌کند، اگر چه انزال نشود، چه آن دخول حلال باشد چه حرام، مثل اینکه در روزی که روزه واجب معین دارد، یا

در حال حیض است، ادخال کند.

(مسأله ۲۷۴۰) اگر زن مطلقه حامله نباشد وعادتش هم منظم باشد، عده‌اش سه طهر است، و اگر دو حیض بگذرد و خون حیض سوّم را ببیند، عده‌اش تمام می‌شود. زنی که در سن حیض است اما به سبب مرض و مانند آن حیض نمی‌شود، عده‌اش سه ماه کامل است؛ چه جدایی او به سبب طلاق باشد چه به سبب فسخ و انفساخ. اگر زن مضطربه باشد، چه اضطرابش از ناحیه حیض باشد که یک بار حیض می‌شود و بار دیگر حیض نمی‌شود، یا بعد از سه یا چهار یا شش ماه، یک بار حیض می‌شود، و چه اضطرابش از ناحیه شک و وهم باشد که آیا به سنّ یائسگی رسیده یا نه؟ و بطور کلی هر زن مطلقه‌ای که سه ماه بر او بگذرد و خونی نبیند، عده‌اش تمام می‌شود و چیزی بر او نیست؛ بعد از سه ماه خون ببیند یا نبیند، و زنی که حیضش منظم است، اگر سه طهر بر او بگذرد، عده‌اش تمام می‌شود، اگر چه کمتر از سه ماه باشد، و زنی که در سن کسی است که حیض می‌بیند و در هر دو ماه یا سه ماه بطور منظم یک بار حیض ببیند، عده‌اش سه طهر است؛ اگر چه تا نه ماه طول بکشد. اگر زن بعد از طلاق به سببی تا سه ماه خون نبیند و در ماه چهارم یا پنجم و... خون ببیند، عده‌اش سه ماه است؛ اگر چه بهتر آن است که چنانچه جوان باشد تا یک سال بلکه پانزده ماه صبر کند.

(مسأله ۲۷۴۱) اگر زن مستحاضه‌ای که طهر نمی‌بیند، طلاق داده شود، عده‌اش به ماه حساب می‌شود؛ حتی اگر در هر ماه بطور منظم، موعد معینی داشته باشد. برای توضیح بیشتر مجموعه‌ای از حالات را بیان می‌کنیم.

حالت اوّل - زنی که عادت منظم و مستقری دارد و حامله نیست، عده‌اش به طهر (قرؤ) است؛ چه عادتش یک بار یا دو بار در هر ماه باشد - و چه عادتش در هر دو، یا سه ماه یک بار باشد - و فرقی نمی‌کند که سبب جدایی طلاق باشد یا فسخ و انفساخ.

حالت دوّم - زنی که مدّت پاک بودنش سه ماه کامل یا بیشتر باشد، عده‌اش به ماه حساب می‌شود؛ چه عادتش در هر چهار ماه یک بار منظم و مستقر باشد، چه نباشد. چنانچه یک بار بعد از سه ماه خون ببیند و یک بار بعد از چهار ماه و یک بار بعد از پنج ماه و به همین ترتیب، مثل زنی که در دو ماه متوالی حیض شود و بعد تا چهار یا پنج ماه یا بیشتر حیض نشود این گونه افراد نیز عده‌شان سه ماه است و در سه ماه فرقی نمی‌کند که کامل باشد یا با تلفیق [نصف از این ماه و نصف

از ماه دیگر].

حالت سوّم - زنی که حیض نمی‌شود و نمی‌داند که این مشکل به دلیل کثرت سنّ است یا عارضه دیگر، عده‌اش سه ماه است، همین طور زنی که نازا است.

حالت چهارم - مستحاضه‌ای که طهر نمی‌بیند، عده‌اش سه ماه است اگرچه عادتش منظم باشد و چنانچه عده را سه ماه قرار دهد، دیگر لازم نیست که در آنها کاملاً پاک باشد، پس اگر در اثنای آنها بطور اتفاقی حیض ببیند، دوباره عده گرفتن واجب نیست.

(مسأله ۲۷۴۲) عده طلاق زن غیر حامله که در سن حیض است، ولی به سبب حیض نمی‌شود، سه ماه است؛ اگرچه با تلفیق باشد.

(مسأله ۲۷۴۳) عده طلاق زن باردار، وضع حمل اوست؛ بنابراین با وضع حمل، عده تمام می‌شود، اگرچه در همان ساعت باشد؛ چه حمل او با دخول باشد یا باریختن منی در محل مخصوص، عقد دائم باشد یا متعه. عده زن با سقط جنین نیز تمام می‌شود، اگرچه جنین کامل نباشد و در مرحله مضغه باشد و اگر دو قلو حامله باشد، عده‌اش تمام نمی‌شود، مگر اینکه دومی و آخری را وضع حمل نماید.

(مسأله ۲۷۴۴) اگر زن را طلاق دهد و او ادعا کند که حامله است، باید تا نه ماه منتظر بماند و اگر وضع حمل نکرد سه ماه دیگر را از باب احتیاط صبر کند.

دوّم - وفات

(مسأله ۲۷۴۵) عده زنی که شوهرش فوت شده اگر حامله نباشد، چهار ماه و ده روز است، اگرچه با تلفیق باشد. بین صغیره و کبیره، یائسه و غیر آن، مسلمان و غیر مسلمان، مدخول بها و غیر آن، دائمه و موقت، فرقی نیست.

در زوج هم تفاوتی بین صغیر و کبیر، عاقل و غیر عاقل وجود ندارد و در انقضای عده چهار ماه و ده روز از ماه قمری کفایت می‌کند، اگرچه سزاوار آن است که عددی حساب شود که مدت آن صد و سی روز شود، و زن باردار عده‌اش دیرترین مدت از مدت مذکور (چهارماه و ده روز) و وضع حمل است.

(مسأله ۲۷۴۶) زنی که در عده وفات قرار دارد، واجب است تا زمانی که در عده است

ازدواج بادیگری را ترک کند و بنا بر احتیاط واجب آرایش در اندام و لباس را نیز که در عرف عام زینت به شمار می آید، ترک کند، مانند عطر زدن، سرمه سیاه کشیدن، سرخ کردن صورت و پوشیدن زیورآلات طلا از قبیل گردنبند، البته آنچه که در عرف زینت حساب نمی شود، مانند نظافت بدن و لباس و کوتاه کردن ناخن و رفتن به حمام و غیر آنها، اشکالی ندارد. در زن، بین مسلمان و ذمی و در شوهر بین صغیر و کبیر فرقی وجود ندارد، اما صغیره لازم نیست سوگواری کند (مراد از سوگواری پوشیدن لباس سیاه و ترک زینت است) و سوگوار شدن مخصوص زن آزاده است و بین دائم و موقت فرقی نیست و سوگوار شدن در عده شرط نیست، پس اگر عمداً یا به خاطر عذری سوگواری نکند، بعد از انقضای عده می تواند با دیگری ازدواج کند و واجب نیست از نو سوگواری کند. خروج زن از خانه جایز، ولی مکروه است، مگر اینکه به خاطر ضرورت، ادای حق، انجام دادن طاعت، یا قضای حاجتی باشد.

(مسأله ۲۷۴۷) اگر زن را طلاق رجعی دهد و شوهر در اثنای عده بمیرد، زن باید عده وفات - چهار ماه و ده روز - را بگیرد، اما اگر طلاق باین باشد، فقط عده طلاق را کامل کند.

(مسأله ۲۷۴۸) در حمله که وضع آن پایان عده زن حامله محسوب می شود، فرق نمی کند که جنین سقط شده کامل باشد یا ناقص، حتی اگر سقط، مضغه یا علقه باشد، کافی است. چنانکه در عده طلاق گذشت.

(مسأله ۲۷۴۹) اگر زن دو قلو حامله باشد وقتی از عده خارج می شود که هر دوی آنها به دنیا بیایند، بنابراین اگر یکی به دنیا بیاید و دیگری باقی باشد، عده پایان نیافته است.

(مسأله ۲۷۵۰) در وضع حمل، علم و اطمینان معتبر است، پس شک و ظن کفایت نمی کند. البته اگر دلیل و حجتی مانند بیته وجود داشته باشد اگرچه مفید ظن (گمان) نباشد، کفایت می کند.

(مسأله ۲۷۵۱) عده زن باردار در صورتی با وضع حمل تمام می شود که حمل منتسب به زوج باشد اما اگر حمل منتسب به زوج نباشد عده اش به مدت یا حیض شدن است.

حمل در صورتی به زوج منتسب نمی شود که باردار شدن زوجه از زوج عادتاً ممکن نباشد، مثلاً زوج مدتی طولانی است که به سفر رفته و از زوجه دور است.

همچنین اگر زوجه از زنا باردار باشد عده اش به مدت یا با حیض شدن است. بنابراین عده این زن پس از گذشتن سه ماه از طلاق گرفتن تمام است و همین طور با سه بار حیض شدن، اگرچه

وضع حمل نکرده است البته بهتر است کسی پیش از وضع حمل با او ازدواج نکند.

اگر زن از وطی به شبهه باردار باشد، چه پیش از طلاق باردار شده باشد چه پس از طلاق، باید دوعده نگه دارد؛ یک عده برای صاحب حمل که با وضع حمل پایان می‌یابد و یک عده دیگر برای زوج که با گذشتن سه ماه یا سه بار حیض شدن تمام می‌شود.

(مسئله ۲۷۵۲) اگر شوهر غایب است و زن از او اطلاع دارد باید صبر کند، و اگر از او اطلاعی ندارد اما ولی شوهر از مال او، یا از مال خودش نفقه زن را می‌پردازد. ولی اگر غایب مالی نداشته باشد و ولی هم انفاق نکند، زن می‌تواند صبر کند یا نکند و به حاکم شرع رجوع نماید و حاکم چهار سال به او مهلت می‌دهد و در این مدت از غایب در جاهایی که گم شده است، تفحص و جستجویی شود، ولی اگر حالش مجهول ماند و چهار سال گذشت، حاکم به ولی فرد غایب دستور می‌دهد که از مال شوهر بر زن انفاق نماید. چنانچه انفاق کرد، زن راهی برای ازدواج ندارد و اگر امتناع کرد، او را وادار می‌کند که زن را طلاق دهد و اگر طلاق نداد او را مجبور می‌کند که زن را طلاق دهد. اگر شوهر ولی ندارد یا دارد اما حاکم شرع نمی‌تواند او را به طلاق اجبار نماید و خود حاکم او را طلاق می‌دهد پس زن عده وفات می‌گیرد، اما احکام عده وفات بر او مترتب نمی‌شود. لذا چنانچه شوهر در اثنای عده، پیدا شود، می‌تواند در عده به او رجوع کند. اما اگر از عده خارج شده باشد، شوهر بیگانه محسوب می‌شود و زن می‌تواند با هر کسی که بخواهد ازدواج نماید و اگر ازدواج کند، دیگر هیچ راهی برای رسیدن شوهر به زن نمی‌ماند.

(مسئله ۲۷۵۳) اگر مرد غایب زنان دیگری نیز داشته باشد که نزد حاکم شکایت نکرده اند، آیا جایز است که حاکم بعد از درخواست آنان، آنها را طلاق داده و به مدت مذکور اکتفا نماید، یا نیاز به چهار سال مهلت دیگر و جستجوی جدید است تا حاکم بتواند آنها را نیز طلاق دهد؟ بلکه می‌تواند به همان چهار سال و جستجوی اول اکتفا کند و زنان دیگر را نیز طلاق دهد.

(مسئله ۲۷۵۴) گذشت چهار سال از مفقود شدن شوهر و جستجو در آن چهار سال کافی است اگر چه حاکم مهلت نداده باشد، لکن حاکم به مقداری که لازم می‌بیند امر به فحص می‌کند در ناحیه‌ای که مفقود شده، سپس یا به طلاق امر می‌کند یا خودش طلاق می‌دهد، اما احتیاط مستحب آن است که مهلت دادن و جستجو در این مدت از طرف حاکم باشد.

(مسئله ۲۷۵۵) اگر شوهر در شهر معین یا جهت مشخصی گم شود و قراین بر عدم انتقال وی

به جهت دیگر دلالت کند، جستجو در همان شهر یا جهت کافی است.

(مسئله ۲۷۵۶) اگر فحص از غایب به طور کامل، در مدت کمتر محقق شود و یقین به عدم وجودش در آنجا حاصل شود و امید پیدا کردن او از بین برود، وجوب فحص در مدت باقیمانده ساقط می شود. چنانچه اطمینان به زنده نبودن او حاصل شود، واجب نیست تا سپری شدن مدت انتظار بکشد، ولی اگر احتمال داده شود که زنده است و خود را پنهان کرده و با نام مستعار زندگی می کند، انتظار واجب می شود و فحص به همان اندازه ای که در امثال آن شخص متعارف و معمول است، واجب است. پس به صرف احتمال وجودش در شهری - چنانچه عقلایی نباشد - اعتنا نمی شود.

(مسئله ۲۷۵۷) اگر مدت تمام شود و اثری از او پیدا نشود، فحص بیشتر لازم نیست، اگرچه پیدا کردن او محتمل باشد.

(مسئله ۲۷۵۸) در مفقود، بین مسافر و مفقود جنگی و کسی که کشتی اش شکسته باشد و مانند آنها فرقی نیست.

(مسئله ۲۷۵۹) نایب گرفتن حاکم در فحص جایز است، اگرچه نایب خود زوجه باشد و در نایب وثاقت آن کافی است و فرقی نمی کند که شوهر حر باشد یا عبد و زوجه حرّه باشد یا امه، اما این حکم به عقد دائمی اختصاص دارد و در متعه جاری نیست.

(مسئله ۲۷۶۰) طلاقی که از ناحیه ولی یا حاکم صادر می شود رجعی است و نفقه واجب است و اگر زوج در اثنای عده حاضر شود، می تواند رجوع کند و اگر یکی از زن و شوهر بمیرد دیگری از او ارث می برد، ولی اگر بعد از عده بمیرد، ارث نمی برد.

(مسئله ۲۷۶۱) شوهر غایبی که حیاتش معلوم است و زنش ادعا می کند که نمی تواند بر این حالت صبر نماید، یا زندانی ای که در حبس ابد است و رسیدن به او امکان ندارد، در این صورت اگر کسی باشد که از مال شوهر - مال خودش مطابق شأن زن از لحاظ خوراک، پوشاک، مسکن و غیر آن، انفاق کند، زن باید صبر کند و حق ندارد درخواست طلاق نماید و گرنه حاکم می تواند متکفل نفقه او شود یا او را طلاق بدهد. اگر فحص از مفقود در مدت چهار سال مستلزم واقع شدن در معصیت باشد، اقدام به طلاق بدون فحص چنانچه کسی باشد که نفقه او را بدهد، جایز نیست. ولی اگر کسی نباشد که نفقه او را بدهد، می تواند نزد حاکم شکایت کند، نفقه یا طلاق خود را

درخواست نماید و حاکم می‌تواند ولی شوهر را به نفقه یا طلاق امر کند و در صورت امتناع، او را مجبور کند و اگر اجبارش ممکن نباشد یا شوهر ولی نداشته باشد، حاکم شرع او را طلاق می‌دهد و زن عده طلاق می‌گیرد.

(مسئله ۲۷۶۲) چنانکه گذشت اگر زوج از پرداخت نفقه زوجه امتناع کند، در صورتی که زوجه استحقاق نفقه داشته باشد، امرشان به حاکم شرع ارجاع داده می‌شود و حاکم شوهر را به نفقه یا طلاق امر می‌کند و اگر از هر دو امتناع کرد، حاکم او را طلاق می‌دهد، ولی طلاق در این صورت باین است و جایز نیست که در اثنای عده رجوع کند و عده‌اش عده طلاق است.

سوم - وطی به شبهه

(مسئله ۲۷۶۳) عده زنی که به شبهه وطی شده، عده طلاق است. بنابراین در حامله وضع حمل و در غیر حامله‌ای که حیض منظم دارد سه طهر است و اگر حیض منظم ندارد سه ماه است و زنی که نکاحش بعد از دخول به جهت عیب ومانند آن فسخ شده باشد یا با ارتداد یا رضاع و غیره، برهم خورده باشد، نیز همان حکم را دارد و اگر زوج، مرتد فطری شود، زن عده وفات می‌گیرد و اگر فسخ نکاح قبل از دخول باشد، اصلاً عده ندارد.

(مسئله ۲۷۶۴) زنی که زنا کرده، عده ندارد، پس جایز است برای شوهر که او را وطی کند و جایز است که زانی و غیر او با وی ازدواج کند ولی بنا بر احتیاط مستحب بعد از استبراء به یک حیض با او ازدواج کند.

(مسئله ۲۷۶۵) زنی که به شبهه وطی شده، جایز نیست که شوهرش در عده او را وطی کند اما سایر استمتاعات، جایز است اگرچه احتیاط مستحب خودداری از آن است. و اگر شوهر نداشته باشد، جایز نیست که در عده ازدواج کند مگر با کسی که او را وطی کرده است.

(مسئله ۲۷۶۶) مبدأ عده طلاق، از زمان وقوع آن است چه زوج حاضر باشد یا غایب و مبدأ عده وفات در شخص حاضر از زمان وفات است و در غایب و کسی که در حکم غایب است، مانند زندانی، از زمان رسیدن خبر وفات به زوجه است. بلکه حکم در حاضر نیز چنین است، در صورتی که خبر وفات بعد از مدتی به زوجه برسد. اما حکم زوجه صغیره و مجنونه چنین نیست. خبر باید از منبع معتبر به زوجه برسد و صرف شایعه نباشد و مبدأ عده فسخ از زمان فسخ است و نیز مبدأ عده

وطی به شبهه از زمان وطی است، نه از زمان برطرف شدن شبهه.

احکام عده

چهارم - انقضای مدّت یا بخشیدن آن در متعه

(مسأله ۲۷۶۷) زن متعه اگر حامله نباشد و حیض منظم داشته باشد، عده‌اش دو حیض است و اگر حیض منظم نداشته باشد، مثل اینکه یک بار بعد از دو ماه حیض می‌بیند و بار دوم بعد از سه ماه یا حیض نمی‌بیند، ولی در سنّ کسی است که حیض می‌بیند، عده‌اش چهل و پنج روز است و اگر حامله باشد، عده‌اش وضع حمل است.

(مسأله ۲۷۶۸) زن مطلقه به طلاق باین در زمان عده، به منزله زن اجنبیه است و در آن مدت مستحق هیچ نفقه‌ای نمی‌باشد و اطاعت شوهر نیز بر او واجب نیست و خارج شدن از منزل بدون اذن شوهر بر او حرام نیست، اما زن مطلقه به طلاق رجعی، مادامی که در عده به سر می‌برد، به منزله زوجه است، پس وارد شدن شوهر بر او و اظهار زینت زن برای شوهر جایز است و نفقه او بر مرد و اطاعت مرد بر زوجه واجب است و خروج زن از خانه بدون اذن شوهر حرام است و اگر یکی از آنها در اثنای عده بمیرد، از همدیگر ارث می‌برند. همچنین جایز نیست که شوهر او را از خانه‌ای که در آن طلاق داده بیرون کند، مگر اینکه فحش‌های آشکاری از او سرزده باشد، مثلاً با بیگانگان معاشرت کند یا بیگانگان بر او تردد داشته باشند یا بدزبان باشد و اگر به خارج شدن از منزل، بدون اذن شوهر ناچار شود، احتیاط مستحب آن است که بعد از نصف شب خارج و قبل از فجر بر گردد چنانچه ضرورت با آن مرتفع شود.

(مسأله ۲۷۶۹) اگر زنش را بعد از دخول طلاق دهد و رجوع کند، سپس قبل از دخول طلاق دهد، بر زن واجب است که از زمان طلاق دوم، عده نگه دارد و اگر بعد از دخول، طلاق باین دهد و در اثنای عده عقد کند و دوباره قبل از دخول طلاق دهد، حکم طلاق قبل از دخول بر او جاری می‌شود، به این معنا که این طلاق سبب نمی‌شود تا عده را از نو شروع کند و همین حکم در ازدواج موقت نیز جاری است در صورتی که بعد از ازدواج به او دخول کند، سپس مدّت را ببخشد و بار دوم با او ازدواج کند و قبل از دخول مدت را ببخشد.

(مسئله ۲۷۷۰) اگر مردی زنش را طلاق دهد وزن بلا فاصله حیض شود، بطوری که کم ترین زمان طهر، بین طلاق و حیض فاصله نشود، آن طهری که طلاق در آن واقع شده از طهرهای سه گانه به حساب نمی آید، و در تمام شدن عده اش به سه طهر دیگر نیاز دارد. بنابراین عده اش با دیدن حیض چهارم تمام می شود ولی اگر طهر بین طلاق و حیض فاصله بیفتد، این طهر، اگر چه مدتش کم باشد، از طهرهای سه گانه به حساب می آید و عده اش با دیدن حیض سوم تمام می شود.

(مسئله ۲۷۷۱) زنی که بعد از هر سه ماه یک بار حیض می بیند، اگر در اول طهر او را طلاق بدهد و سه ماه بدون حیض بر او بگذرد، از عده خارج شده و عده او بر اساس ماهها حساب می شود نه طهرها، اما اگر در هر سه ماه یک بار حیض ببیند بطوری که سه ماه بدون حیض بر او نمی گذرد، عده اش طهرهای سه ماهه باشد نه ماهها.

اگر حالش مختلف باشد، مثلاً در تابستان در کمتر از سه ماه حیض می بیند و در زمستان بعد از هر سه ماه یک بار حیض می بیند، مطابق حالت قبلی خودش - از ماهها یا طهرها - عده می گیرد، بنابراین اگر در سه ماه قبلی بدون حیض بوده، عده اش همان سه ماه است و اگر حالت قبلی او سه طهر بوده، همان سه طهر عده اش می باشد. اگر زن جوانی را که عادت منظم دارد، طلاق دهد و یک بار خون ببیند و بر خلاف عادتش قطع شود و سببش را هم نداند که به خاطر حمل است یا چیز دیگر، باید از روز طلاق، نه ماه منتظر بماند و چنانچه وضع حمل نکرد، بنابر احتیاط سه ماه دیگر را عده بگیرد آنگاه عده اش تمام می شود.

(مسئله ۲۷۷۲) اگر یک مرتبه خون ببیند، سپس به سن یائسگی برسد، عده اش را با دو ماه کامل کند.

(مسئله ۲۷۷۳) وطی به شبهه در صورتی عده دارد که وطی کننده جاهل باشد و فرقی نمی کند که وطی شده عالم باشد یا جاهل، اما اگر وطی کننده عالم باشد و وطی شده جاهل، لازم نیست برای او عده بگیرد، زیرا او زانی است و زانی عده ندارد.

(مسئله ۲۷۷۴) چنانچه زنش را به طلاق باین، طلاق دهد، سپس او را وطی به شبهه نماید، دو عده با هم تداخل می کنند و عده وطی به شبهه از زمان وطی شروع می شود، چه دو عده او از یک نوع باشد یا از دونوع؛ مثلاً یکی از آنها سه طهر یا سه ماه و دیگری مدت حمل باشد، مثال اول

اینکه: هر دو عده به ماه یا به طهر باشد و وطی به شبهه یک ماه، یا یک طهر بعد از طلاق واقع شود، در دو ماه و دو طهر باقیمانده عده‌ها تداخل پیدا می‌کنند، بدین بیان که عده طلاق تمام می‌شود و یک ماه یا یک طهر از عده وطی به شبهه باقی می‌ماند. مثال دوم اینکه: مطلقه حامله باشد، در مدت حمل دو عده تداخل پیدا می‌کنند، بنابراین اگر وضع حمل دو ماه بعد از وطی به شبهه باشد، عده طلاق تمام است و یک ماه از عده وطی به شبهه باقی مانده است و اگر وضع حمل بعد از سه ماه باشد، عده وطی به شبهه با تمام شدن سه ماه خاتمه می‌یابد و عده طلاق تا وضع حمل باقی است. اگر زن حامله نباشد ولی با وطی به شبهه حامله شود، در این صورت عده طلاق به سه ماه یا سه طهر تمام می‌شود و عده وطی تا وضع حمل می‌ماند و همچنین اگر مردی دوبار زنی را به شبهه وطی کند و یا مردی وطی به شبهه کند و بار دوم مرد دیگری آن زن را به شبهه وطی کند. (مسأله ۲۷۷۵) اگر زن غیر مدخول بها را طلاق دهد و او با ریخته شدن منی در دهانه فرج حامله شده باشد، زن عده حامله را بگیرد و مرد می‌تواند در عده به اورجوع نماید.

احکام خلع و مبارات

خلع و مبارات دو نوع طلاق باین اند که اگر به هر کدام آنها دو طلاق دیگر ضمیمه شود، زوجه حرام می‌شود؛ مگر اینکه مرد دیگری با او ازدواج کند.

خلع، خالع و مختلعه

شرایط خلع

شرایط خلع عبارتند از:

اول - فدیة: مالی است که زن به شوهر می‌دهد تا او را طلاق دهد و او آزاد شود و مالک بضعش گردد.

در فدیة اموری معتبر است:

۱- فدیة باید شرعاً قابل تملک باشد، پس چیزهایی که شرعاً قابل تملیک و تملک نیست، مانند شراب و خنزیر و مانند آنها، صحیح نیست.

۲- اندازه و وصفش فی الجملة معلوم باشد.

۳- بذل فدیة به اختیار زن باشد و با اکراه او بر بذل، فدیة صحیح نیست و فرق نمی‌کند که اکراه

از جانب زوج باشد یا شخص دیگر و لازم نیست که فدیة به اندازه مهر باشد و جایز است زیادتر یا کمتر از آن باشد.

دوم - کراهت زن از شوهر. یعنی زن از شوهرش به قدری تنفر داشته باشد که ادامه زندگی مسالمت آمیز برایشان ممکن نباشد؛ چه منشأ کراهت و تنفر، ذاتی باشد، مثل بدخلقی و زشت رویی یا عرضی باشد، مثل شرابخواری، ترک نماز و مانند این دو، همه اینها در صورتی است که شوهر در ادای حقوق واجب زن، مانند تقسیم، نفقه و مانند آنها تقصیر نداشته باشد، اما اگر کراهت او ناشی از تقصیر مرد در ادای حقوق واجب زن باشد، طلاق خلعی صحیح نیست. بنابراین اگر زن چیزی را بذل نماید تا او را طلاق دهد، سپس مرد نیز او را طلاق بدهد، چنانچه تنها طلاق خلع را قصد کند، صحیح نیست و اگر طلاق عادی را قصد کند، صحیح است؛ چه بذل صحیح باشد (یعنی به انگیزه طبیعت طلاق باشد)، یا بذل صحیح نباشد (یعنی فقط به انگیزه طلاق خلع باشد). بنابراین اگر زوجه از زوج کراهت داشته باشد بدون اینکه کراهت از ناحیه تقصیر در ادای حقوق باشد و شوهر از گفتار و رفتار او این کراهت را بفهمد، زن می‌تواند در برابر مالی که به شوهر می‌دهد، از او در خواست طلاق نماید و اگر شوهر بر این اساس طلاق خلعی بدهد، صحیح است، اما با نبود کراهت و نفرت، طلاق خلع صحیح نیست و زوج مالک فدیة نمی‌شود. در کراهت لازم نیست، به اندازه‌ای باشد که ترس واقع شدن در حرام پیدا شود.

سوم - کراهت نداشتن زوج از زوجه و گرنه طلاق خلعی تحقق پیدا نمی‌کند.

چهارم - حضور دو شاهد عادل در حال ایقاع خلع که بدون حضور آنها طلاق باطل است.

پنجم - معلق نبودن طلاق بر شرط مشکوک الحصول. البته اگر بر شرطی معلق باشد که خلع متوقف بر آن است، صحیح است. مثل اینکه بگوید: «خلعتک ان کنت زوجتی» اگر زن من هستی، تو را خلع کردم یا بگوید: «اگر از من کراهت داری تو را طلاق خلع می‌دهم» و تعلیق بر امر واقع صحیح است، مثلاً بگوید: «اگر امروز جمعه است تو را طلاق خلع دادم» و آن روز جمعه باشد.

شرایط خالع

اول - بلوغ. بنابراین طلاق خلع از کودک، صحیح نیست.

دوم - عقل.

سوّم - اختیار.

چهارم - قصد کردن طلاق از طرف طلاق دهنده. شرایطی که در طلاق دهنده معتبر است، عیناً در اینجا نیز معتبر است.

شرایط مختلعه

اوّل - زن در حال خلع، حیض یا نفساء نباشد و گرنه خلع باطل است.

دوّم - در طهری باشد که با او نزدیکی نکرده است، پس اگر در حال حیض، نفاس یا در طهری باشد که با او نزدیکی کرده، طلاق خلع صحیح نیست. البته این در صورتی است که به زن دخول کرده باشد و او بالغه، غیر یائسه و غیر حامله باشد و شوهرش نیز حاضر باشد، در غیر این صورتها طلاق خلع صحیح است، اگرچه در حال حیض، نفاس یا در طهر واقع باشد. البته غایبی که قدرت اطلاع بر حال زن دارد، به حکم حاضر و حاضری که توانایی اطلاع به حال زن ندارد، به حکم غایب است، چنانکه در طلاق گذشت. در زوجه مختلعه، بلوغ و عقل شرط نیست، اما وقتی او را خلع نماید، ولی او عهده دار بذل می شود. البته اگر زوجه دختر بچه ای ابله، غیر ممیز یا مجنون باشد، طلاق خلعه صحیح نیست؛ نه از جهت اعتبار بلوغ و عقل، بلکه به خاطر اینکه شرط کراهت زوجه از زوج تحقق پیدا نمی کند.

صیغه خلع

(مسأله ۲۷۷۶) طلاق خلع با هر یک از دو صیغه های طلاق و خلع - بدون ضمیمه کردن یکی به دیگری - واقع می شود. پس اگر زوج بگوید: «انت طالق علی کذا» یا «فلانه طالق علی کذا» خلع صحیح است و چنانکه بگوید: «خلعتک علی کذا» یا «انت مختلعه علی کذا» یا «فلانة مختلعة علی کذا» نیز طلاق واقع می شود، اگرچه احتیاط مستحب آن است که بین دو صیغه طلاق و خلع جمع نماید و در صیغه «انت مختلعه»، «انت» با فتح خوانده شود.

احکام خلع

(مسأله ۲۷۷۷) زوجه می تواند در کل فدیة یا قسمتی از آن، مادامی که در عده است، رجوع

کند و اگر رجوع کرد، زوج می‌تواند به زن رجوع نماید و اگر زوج از رجوع زوجه به فدیة اطلاع نداشته باشد تا اینکه عده تمام شود، رجوع زن به فدیة لغو است. همچنین اگر زوج قبل از انقضای عده از رجوع زن به فدیة اطلاع داشته باشد، اما رجوع زوج به زوجه ممکن نباشد - مثلاً طلاق خلع، طلاق سوم باشد یا قبل از رجوع زوجه، با خواهر یا با زن چهارمی ازدواج کرده باشد یا چیزی مانند آن اتفاق افتاده باشد - رجوع به فدیة لغو است.

(مسئله ۲۷۷۸) زوج و زوجه‌ای که طلاق خلع داده شده از همدیگر ارث نمی‌برند، البته اگر زوجه در اثنای عده به فدیة رجوع کند، سپس یکی از آنها قبل از انقضای عده بمیرد، ارث می‌برند.

(مسئله ۲۷۷۹) چنانکه گذشت فدیة داده شده اگر چیزی باشد که مسلمان آن را مالک نمی‌شود، مانند شراب یا خنزیر، طلاق صحیح نیست و خلع باطل است، همچنین اگر فدیة مال غیر باشد. (مسئله ۲۷۸۰) اگر زن را در برابر بذل سر که طلاق خلع دهد، بعد معلوم شود که شراب بوده، بذل باطل و خلع نیز باطل می‌شود و اگر او را در برابر عدد «هزار» طلاق خلع دهد و آن را معین نکنند، باز هم طلاق باطل است.

(مسئله ۲۷۸۱) اگر زن چیزی را بذل کند تا او را طلاق دهد و از شوهر کراهت داشته باشد و مرد بگوید: «انت طالق علی کذا» خلع او صحیح است، اگرچه لفظ خلع در آن نیست. اگر زن از مرد کراهت نداشته باشد، خلعتش صحیح نیست، اما طلاق در صورتی صحیح است که شوهر معتقد باشد زن از او کراهت ندارد و با این اعتقاد، به طلاق اقدام نماید؛ این طلاق رجعی و صحیح است. اما اگر زوجه نداند که بذل، بدون کراهت او صحیح نیست، طلاق باطل می‌شود، ولی اگر بداند و بذل کند تا او را طلاق دهد، مال بذل شده ناگزیر هدیه زن به شوهر حساب می‌شود که مشروط به طلاق زن است و در این صورت طلاق صحیح است، اما رجعی است نه خلعی. اما اگر شوهر اعتقاد قلبی دارد که زن از او کراهت دارد و همان کراهت او را به بذل واداشته و مطالبه طلاق نموده، ولی در واقع زن از او کراهت نداشته باشد، در این صورت چنانچه طلاق مبتنی بر آن باشد، صحیح نیست.

(مسئله ۲۷۸۲) اگر بذل از مال زوجه باشد، صحیح است، چه با مباشرت باشد چه با وکالت، اما اگر از مال دیگری باشد و او به زوجه اذن داده که فدیة را از آن بدهد، در این صورت اگر زوجه به زوج مثلاً بگوید: «طلقنی علی فرس زید» یا «علی خمسة آلاف فی ذمّة زید» بذل صحیح

نیست و اگر زن مال غیر را با اذن او به شوهر بدهد تا طلاق بگیرد همین حکم را دارد.
(مسئله ۲۷۸۳) اگر زن را بر عینی خلع کند، بعد معلوم شود که معیوب بوده، صحت طلاق اشکال دارد.

(مسئله ۲۷۸۴) بنا بر احتیاط واجب بعد از ایقاع بذل از ناحیه زوجه، زوج بلافاصله باید به ایقاع خلع مبادرت کند، بنابراین اگر زوجه بگوید: «طلقنی علی الف درهم» باید زوج فوراً بگوید: «انت طالق علی الف درهم» بدون فاصله عرفی.

(مسئله ۲۷۸۵) جایز است که خلع و بذل با مباشرت زوجین یا به توکیل یا به اختلاف باشد [یعنی یکی با مباشرت و دیگری با توکیل] و اگر با مباشرت واقع شود، احتیاط مستحب آن است که زوجه آغاز کند و بگوید: «بذلت لك كذا علی أن تطلقنی» و زوج بگوید: «انت مختلعة علی كذا فانت طالق» و در جواز تقدّم انشاء زوج به طلاق و تأخیر قبول زوجه، اشکال است، اما جواز، خالی از قوت نیست. اگر هر دو وکیل بگیرند، وکیل زوجه بگوید: «بذلت لك كذا علی ان تطلق موكلتی فلانة» و وکیل زوج بگوید: «موكلتك فلانة زوجة موكلی مختلعة علی كذا فهی طالق»، صحیح است و جایز است وکیل زوج به انشای طلاق ابتدا کند و وکیل زوجه قبول کند.

مبارات

مبارات با خلع در شرایط عامه گذشته متفق است و در سه چیز از آن جدا می شود:
 ۱- در صحت مبارات کراهت هر یک از زوجین نسبت به دیگری، معتبر است، در حالی که در خلع تنها کراهت زوجه (زن) معتبر بود.
 ۲- در مبارات اگر زوج به زوجه بگوید: «بارئتك علی كذا» و به دنبال آن «انت طالق» یا «هی طالق» را نیاورد، کفایت نمی کند، در حالی که در خلع اگر زوج به زوجه بگوید: «انت مختلعة» کافی است.

۳- در مبارات زوج نمی تواند از زوجه بیشتر از مهرش بگیرد، ولی در خلع می تواند.
(مسئله ۲۷۸۶) طلاق مبارات مانند طلاق خلع، باین است، پس رجوع مرد جایز نیست تا زمانی که زوجه - قبل از انقضای عدّه - در بذل رجوع نکند و اگر زوجه قبل از تمام شدن عدّه در بذل رجوع کند، مرد هم می تواند به او رجوع نماید، چنانکه در خلع گذشت.

ظهار

ظهار و شرایط آن

اول - حضور دو شاهد عادل که قول ظهار کننده را بشنوند.

دوم - غرض مظاهر منع و بازداشتن زن از کاری نباشد، مثلاً بگوید: «ان کلمتک فأنت علی کظهر أمّی» یا غرضش تحریک زن بر کاری نباشد، مثل اینکه بگوید: «ان ترکت الصلوة فأنت علی کظهر أمّی».

سوم - غرض، ضرر رساندن به زن نباشد. اگر این شرایط جمع شود ظهار صحیح است. صیغه ظهار این است که مرد به زنش بگوید: «أنت علیّ کظهر أمّی»، یا «زوجتی فلانة علیّ کظهر أمّی».

(مسأله ۲۷۸۷) اگر به غیر ظهر (پشت) - از قبیل دست و پا و مانند آن - تشبیه کند، در ثبوت ظهار اشکال است و اقرب عدم ثبوت است. و در ظهار همه محارم نسبی مانند عمه، خاله و غیر آن دو به مادر ملحق می شوند، اما محارم رضاعی و سببی حکم محارم نسبی را ندارند.

مُظاهر و شرایط آن

اول - بلوغ؛ پس ظهار از کودک صحیح نیست.

دوم - عقل؛ پس ظهار از مجنون صحیح نیست.

سوم - اختیار و قصد؛ بنابراین ظهار از مکره و کسی که قصد ندارد، مانند مست، بی هوش، خشمگین، غافل و غیره صحیح نیست.

مظاهره و شرایط آن

اول - زنی که ظهار می‌شود، باید زن دایم یا موقت باشد و ظهار زن بیگانه صحیح نیست، اگرچه ظهار را معلق به نکاح کند.

دوم - زن در طهر موقعه نباشد، چنانچه زوج حاضر باشد وزن هم در سن کسی باشد که حیض می‌شود، ولی اگر شوهر غایب باشد و از حال زن مطلع نباشد یا زن یائسه یا صغیره باشد، ظهار صحیح است، اگرچه زن در طهر موقعه باشد.

سوم - زن مدخول بها باشد و گرنه صحیح نیست.

احکام ظهار

(مسئله ۲۷۸۸) ظهار با تعلیق بر شرط و حتی با تعلیق بر زمان صحیح است. چنانچه بگوید: «أنت علیّ کظهر امّی إن فعلت کذا» اگر زن آن کار را انجام دهد، ظهار محقق می‌شود، یا بگوید: «أنت علیّ کظهر امّی من أول الشهر الفلانی» و امثال اینها.

(مسئله ۲۷۸۹) اگر ظهار را به مدتی، مانند ماه یا سال مقید کند، صحیح است.

(مسئله ۲۷۹۰) وطی بعد از ظهار حرام است و اگر بخواید وطی کند، باید اول کفاره بدهد و اگر طلاق دهد و در عده رجوع کند، حلال نمی‌شود، مگر اینکه کفاره دهد. اما اگر از عده خارج شود و با عقد جدید با او ازدواج نماید یا طلاق باین باشد و در اثنای عده با او ازدواج کند و وطی نماید، اشکال ندارد.

اگر یکی از آنها بمیرد یا مرتد شود - به گونه‌ای که رجوع به زوجه ممکن نباشد - چنانچه ارتداد قبل از دخول باشد، یا بعد از دخول و مرتد مرد باشد به ارتداد فطری، کفاره ندارد.

(مسئله ۲۷۹۱) اگر شوهر قبل از کفاره دادن، به طور عمد وطی کند، دو کفاره بر او واجب می‌شود، یکی برای وطی و دیگری برای اراده برگشت و رجوع و با تکرار وطی کفاره هم تکرار می‌شود، چنانکه با تکرار ظهار - در یک یا چند مجلس - نیز کفاره تکرار می‌شود و اگر از ادای کفاره عاجز باشد، وطی جایز نیست، استغفار نیز موجب جواز وطی نمی‌شود.

(مسئله ۲۷۹۲) اگر زن ظهار شده، نزد حاکم شرع از شوهرش شکایت نماید، حاکم از زمان شکایت سه ماه به او مهلت می‌دهد و پس از آن بر شوهر سخت می‌گیرد که یا کفاره دهد (وبه زن

رجوع کند) یا طلاق دهد.

احکام ایلاء

(مسأله ۲۷۹۳) ایلاء آن است که مرد بر ترک وطی زنش به نام خداوند متعال قسم بخورد، و بگوید: «والله لا أجامعك»، «والله لأغیظنك» ومانند اینها.

ایلاء باید به قصد ضرر وارد کردن بر زوجه باشد و اگر برای مصلحتی باشد، اگرچه آن مصلحت به کودک برگردد، ایلاء منعقد نمی‌شود، بلکه قسم منعقد می‌گردد و احکام قسم بر آن جاری می‌شود.

(مسأله ۲۷۹۴) ایلاء باید از سوی شوهر بالغ، کامل، عاقل، مختار و با قصد واقع شود، اگرچه اخته باشد. اما ایلاء از کسی که آلت تناسلی‌اش قطع شده و قدرت بر آمیزش ندارد، منعقد نمی‌شود.

(مسأله ۲۷۹۵) در ایلاء زن باید دایمی و مدخول بها باشد و ایلاء بر ترک نزدیکی به طور مطلق یا برمدتی بیشتر از چهار ماه باشد.

(مسأله ۲۷۹۶) اگر بعد از ایلاء، زوجه نزد حاکم شرع شکایت نماید، حاکم چهار ماه از حین شکایت، شوهر او را مهلت می‌دهد، چنانچه رجوع کرد و بعد از وطی کفاره داد مرافعه مختومه است و گرنه او را به طلاق یا کفاره ملزم می‌کند یا حبس می‌کند تا یکی از آن دو را قبول کند و اگر از هر دو امتناع کند، حاکم زن را طلاق می‌دهد و اگر طلاق داد بر حسب اختلاف موارد، طلاق رجعی یا باین واقع می‌شود.

(مسأله ۲۷۹۷) اگر در مدت معین بیش از چهار ماه، ایلاء کند و بعد از مرافعه و شکایت زن نزد حاکم شرع آن مرد از خود دفاع کند تا مدت تمام شود، حکم ایلاء ساقط می‌شود، اگرچه با دفاع کردن گناه کرده است و اگر بعد از آن وطی کند، بر او کفاره نیست؛ آری اگر قبل از تمام شدن مدت وطی کند، کفاره واجب می‌شود. اگر زن نزد حاکم شرع مرافعه کند، حاکم به شوهر

چهار ماه مهلت می‌دهد، سپس به او می‌گوید یا به زوجه ات رجوع کن یا طلاق بده، چنانچه قبول نکرد، او را حبس می‌کند تا یکی از آن دو را قبول کند و الا هر دو را از هم جدا می‌کند و اگر باز هم قبول نکرد طلاق می‌دهد و اگر قبل از جدایی وطی کند، کفاره بر او واجب می‌شود.

(مسئله ۲۷۹۸) اگر مرد، ادعا کند که وطی کرده، قول او با قسم پذیرفته می‌شود.

(مسئله ۲۷۹۹) اگر مدت انتظار که چهار ماه است، تمام شود، وطی و نزدیکی بر زوج واجب می‌شود و زوجه می‌تواند آن را مطالبه کند، مگر اینکه مانعی مانند حیض، مرض، یا احرام وجود داشته باشد.

(مسئله ۲۸۰۰) با تکرار قسم، کفاره تکرار نمی‌شود، در صورتی که زمان آنها بر ترک وطی، یکی باشد و فرق نمی‌کند که با قسم دوم قصد تأکید یا قصد دیگری داشته باشد.

احکام لعان

(مسأله ۲۸۰۱) سبب لعان، قذف و نسبت دادن زنا به زوجه است، با ادعا و مشاهده و عدم بیّنه. جایز نیست که با شک و گمان یا بعضی از اسباب و قرائن شک آور یا شیوع و اخبار ثقه یا یقین بدون دیدن، زن را به زنا قذف نماید. اگر با یقین و بدون دیدن، زن را به زنا قذف کند، حد بر او جاری می شود، مگر اینکه زن به آن اعتراف کند، یا شوهر بیّنه اقامه نماید. با انکار فرزند متولد شده بدون قذف، لعان ثابت می شود و بدون لعان به انکار فرزند اعتنا نمی شود، به شرطی که الحاق فرزند به شوهر امکان داشته باشد، چنانچه زن شش ماه بعد از وطی یا قبل از اتمام طولانی ترین مدّت حمل، وضع حمل کند.

(مسأله ۲۸۰۲) در لعان باید مرد وزن از شرایط عمومی تکلیف بر خوردار باشند، نیز در زن شرط است که باید دایمی و مدخول بها باشد و کر و لال نباشد. صورت لعان این است که مرد چهار بار بگوید: «أشهد بالله ائی لمن الصادقین فیما قلته عن هذه المرأة» و مرتبه پنجم شهادت دهد که: «لعنة الله علیّ إن كنت من الکاذبین» سپس زن چهار بار می گوید: «أشهد بالله انه لمن الکاذبین» و مرتبه پنجم بگوید: «ان غضب الله علیّ ان کان من الصادقین»، بعد از آن زن برای ابد بر مرد حرام می شود.

واجب است که تلفظ به شهادت باشد و در هنگام تلفظ شهادت ایستاده باشد و اول مرد آغاز کند وزن را تعیین نماید و به عربی ادا کند و اگر متعذّر باشد با غیر عربی نیز جایز است، و واجب است که مرد ابتدا به شهادت شروع کند، بعد به لعن، اما زن به شهادت شروع می کند سپس به غضب. نیز مستحب است که حاکم پشت به قبله بنشیند، مرد در سمت راست و زن در سمت چپ او قرار گیرد و کسانی که لعان را می شنوند، حضور داشته باشند و مستحب است که حاکم قبل از لعن و غضب و عطف و نصیحت نماید.

(مسأله ۲۸۰۳) اگر زن به آنچه که مرد به آن شهادت می‌دهد، اقرار کند، سنگسار می‌شود و اگر زن بخواهد حدّ از او برداشته شود، چهار بار شهادت دهد که خدا را گواه می‌گیرد که مرد دروغ می‌گوید و بارپنجم شهادت دهد که به غضب خداوند گرفتار شود، اگر مرد راستگو باشد.

(مسأله ۲۸۰۴) اگر شوهر بعد از لعان، خود را تکذیب کند، حدّ قذف بر او جاری نمی‌شود و تحریم هم زایل نمی‌گردد، اما اگر در اثنای لعان خود را تکذیب کند، حدّ می‌خورد و احکام لعان ثابت نمی‌شود.

(مسأله ۲۸۰۵) اگر مرد بعد از لعان به فرزند اعتراف نماید، فرزند از او ارث می‌برد و پدر و اقارب پدر از فرزند ارث نمی‌برند و اگر زن بعد از لعان، چهار بار به زنا اعتراف کند، حدّ جاری نمی‌شود. اگر زن مطلقه ادعا کند که از او حامله است، و مرد دخول را انکار نماید، چنانچه زن بتواند بر خلوت کردن مرد با خود بیّنه اقامه کند، لعان ثابت می‌شود.

(مسأله ۲۸۰۶) لعان، با قذف زن کر و لال ثابت نمی‌شود، ولی اگر او را قذف نماید، بدون لعان بر مرد حرام ابدی می‌شود.

احکام قسم و نذر

(مسئله ۲۸۰۷) قسم یاد کردن با قسم به الله و نام‌های مختص به او یا هر آنچه که بر الله (جل و علا) دلالت کند و ذات خداوند در نظر آید مانند: رب، خالق، باری، رازق و مانند آنها منعقد می‌شود و بعید نیست قسم به صفاتی نیز که مخصوص خداوند نیست مانند: عالم، سمیع، بصیر و مانند آنها منعقد شود. اما اگر بگوید: «و حق الله» قسم منعقد نمی‌شود، مگر آنکه به آن، قسم به خداوند متعال را قصد کند. نیز قسم با برائت از خداوند یا یکی از انبیاء و ائمه علیهم‌السلام منعقد نمی‌شود و بعید نیست که قسم به اینها حرام باشد.

(مسئله ۲۸۰۸) در قسم، تکلیف، قصد و اختیار شرط می‌باشد و در حال غضب، جبر و اکراه، منعقد نمی‌شود. قسم کافر نیز صحیح می‌باشد. اگر قسم بر امر واجب، یا مستحب، یا مباح راجح، یا ترک حرام، یا ترک مکروه یا ترک مباح راجح تعلق بگیرد، منعقد می‌شود. چنانچه وجود و عدم متعلق قسم برای دین و دنیا مساوی باشد، بعید نیست که قسم منعقد شود.

(مسئله ۲۸۰۹) قسم به فعل غیر و به امر گذشته و محال تعلق نمی‌گیرد و در تمام این موارد اثری بر قسم مترتب نمی‌شود.

(مسئله ۲۸۱۰) در صحت قسم، قدرت بر وفای به آن در وقت خودش، شرط است، بنابراین قسم به امر غیر مقدور منعقد نمی‌شود. نیز اگر به امری قسم بخورد که در زمان قسم مقدور باشد ولی در هنگام عمل یا برای همیشه، از انجام دادن آن عاجز گردد، قسم منعقد نمی‌شود.

(مسئله ۲۸۱۱) قسم خوردن برخلاف واقع، در صورتی که از مصلحت خاص برخوردار باشد، جایز است مانند دفع ظالم از مال خودش یا مال مؤمن دیگر، بلکه قسم اگر سبب خلاصی او از حرام یا نجات جان خود یا مؤمن دیگری گردد، واجب می‌شود.

(مسئله ۲۸۱۲) برای فرزند با بودن پدر و زوجه با بودن زوج، قسم اعتبار ندارد، به این معنی

که پدرمی تواند قسم فرزند و زوج قسم زوجه را منحل کنند، بلکه بعید نیست که در موارد مذکور اصلاً قسم منعقد نشود. نیز قسم در فعل معصیت محقق نمی شود مانند تحریم حلال یا تحلیل حرام یا قطع رحم.

(مسئله ۲۸۱۳) با حنث قسم، کفاره واجب می گردد. مخالفت با قسم دروغ، کفاره ندارد، اگرچه چنین قسمی شرعاً حرام است. قسم بر ترک واجب یا فعل حرام، بلکه بر ترک مستحب یا فعل مکروه منعقد نمی شود، به شرط آن که عنوان ثانوی رجحان بر او مترتب نشود. همچنین قسم بر کاری که انجامش رجحان دارد، یا بر ترک کاری که ترکش رجحان داشته باشد، منعقد می شود. بلکه بعید نیست که قسم بر کار متساوی الطرفین منعقد شود. وفای به قسم واجب است و اگر عمداً و عالماً مخالفت کند، بر او گناه و کفاره است.

(مسئله ۲۸۱۴) اگر کسی بر چیزی قسم بخورد، بعد بفهمد که مخالفت آن بهتر از وفای به آن است در این صورت مخالفت آن جایز، بلکه اولی است.

نذر

(مسئله ۲۸۱۵) در نذرکننده، تکلیف، اختیار و قصد شرط می باشد. نذر زن اگر متعلق به مال شوهر یا منافعی با حق او نباشد بنا بر اقرب اذن شوهر شرط نیست، اما اگر نذر متعلق به مال شوهر یا منافعی با حق او باشد بدون اذن شوهر صحیح نمی باشد چه نذرش در حال زوجیت باشد یا پیش از آن.

با منع پدر نذر فرزند منعقد نمی شود، اگر پدر بعد از نذر از آن منع کند نذر منحل می شود و بعید نیست که عهد فرزند با نهی پدر، منعقد نشود، یا با نهی پدر عهد فرزند منحل می شود.

(مسئله ۲۸۱۶) نذر یا برای شکرانه نعمت است، مثل اینکه بگوید: «اگر خداوند فرزندی به من داد، بر من است که برای خداوند فلان کار را انجام دهم» یا برای دفع گرفتاری است، چنانکه بگوید: «اگر مریضم شفا یافت بر من است که برای خداوند چنین کاری انجام دهم» یا برای اجتناب از معصیت است، مثلاً بگوید: «اگر کار حرامی را مرتکب شدم، بر من است که برای خدا چنین نمایم» یا «اگر اطاعت خدا را نکردم بر من است که برای خدا فلان کار را انجام دهم» یا «تبرعی» است مثلاً بگوید: «برای خدا بر من است که چنین کنم» در همه این موارد واجب است که متعلق

نذر، طاعت خدا و محبوب او و مقدور ناذر در زمان وفا باشد. پس اگر محبوب خداوند متعال نباشد، یا محبوب او باشد، ولی در زمان وفا مقدور نباشد، صحیح نیست.

(مسئله ۲۸۱۷) نذر باید برای خدا باشد، بنابر این اگر بگوید: «بر من است که چنین کنم» و «برای خدا» را نگوید، وفای به آن واجب نیست.

(مسئله ۲۸۱۸) اگر در نذر چیزی را نام نبرد نذر باطل است و چیزی بر او واجب نیست، هر چند سزاوار آن است که دو رکعت نماز بخواند، یا یک روز روزه بگیرد، یا چیزی صدقه بدهد. اگر چیزی را نام نبرد و بگوید: «بر من است که برای خدا عمل طاعت و خیری انجام دهم» بر او واجب است عملی را انجام دهد که عنوان طاعت و خیر بر آن منطبق باشد، مانند: نماز، روزه، صدقه و مانند آنها. اگر نذر کند که «مدتی» روزه بگیرد، بنا بر احوط، شش ماه باید روزه بگیرد و اگر نذر کند که «زمانی» روزه بگیرد؛ بنا بر احوط، پنج ماه روزه بگیرد. اگر نذر کند که «مال بسیار» صدقه دهد، روایت شده که هشتاد درهم از درمهای مسکوک بدهد. همه اینها در صورتی است که قرینه برخلاف آن موجود نباشد و گرنه طبق آن عمل شود.

(مسئله ۲۸۱۹) اگر از انجام دادن آنچه نذر کرده، عاجز شود، چنانچه عجزش استمرار پیدا کند، وجوب نذر ساقط می شود و اگر مجدداً در وقتش قدرت پیدا کند، واجب می شود. اگر نذر را به وقت یا مکان معینی مقید کرده باشد، تنها در همان زمان یا همان مکان واجب می گردد ولی اگر مقید نکرده باشد نذر مطلقاً واجب می شود.

(مسئله ۲۸۲۰) اگر روزه روز معینی را نذر کند و در آن روز سفری یا مرضی برایش اتفاق بیفتد، یا زن مبتلا به حیض یا نفاس شود، باید افطار کند و بعداً قضایش را به جای آورد.

(مسئله ۲۸۲۱) اگر نذر کند که چهارپایش را به خانه خدای متعال یا یکی از مشاهد مشرفه اهدا کند، باید در مصالح و منافع خانه خدا یا مشاهد مشرفه به کار گرفته شود و اگر به آن نیاز نباشد، فروخته شود و قیمت آن در مصالح خانه خدا یا مشاهد مشرفه مانند: چراغ، فرش، نظافت، تعمیر و غیره مصرف شود.

(مسئله ۲۸۲۲) اگر چیزی را برای پیامبر ﷺ یا امام ﷺ نذر کند چنانچه مصرف معینی را قصد کرده باید به همان مورد مصرف شود و اگر مصرف معینی را قصد نکرده باید به مصرفی برساند که نسبتی به پیامبر ﷺ یا امام ﷺ داشته باشد مانند انفاق بر زائران فقیر یا انفاق بر حرم

شریف و در صورت شک به ظاهر کلام نذر کننده عمل می‌شود. اگر چیزی را برای مشهدی از مشاهد مشرفه نذر کند، برای عمارت، روشنایی، خرید فرش یا سایر شئون آن مصرف شود و گرنه در امور نزدیک و نزدیک تر به آن مصرف می‌شود.

عهد

(مسأله ۲۸۲۳) عهد آن است که انسان بگوید: با خدا عهد می‌بندم که فلان کاری - مثلاً نماز اول وقت - را انجام دهم، یا حرامی را ترک کنم. یا بگوید: عهد خدا بر من است که اگر فلان حاجت من بر آورده شد، فلان کار خیری را انجام دهم. ظاهر آن است که عهد مطلق و بدون تعلیق هم منعقد می‌شود. عهد عقد لازم است و بعید نیست که متعلق عهد مانند متعلق نذر امر راجح باشد. نذر و عهد با لفظ منعقد می‌شود؛ ولی اگر تنها نیت کرده و به لفظ نیاورده باشد احوط آن است که از آنچه قصد کرده، تخلف نکند.

(مسأله ۲۸۲۴) اگر با خدا عهد کند که همه آنچه را که مالک است، صدقه دهد و از ضرر آن بترسد، ابتدا آن را قیمت گذاری نموده، سپس کم کم پرداخت نماید یا به شخص ثقه وصیت کند که بعد از وفاتش، همه ملکش را صدقه دهد.

احکام کفّارات

(مسأله ۲۸۲۵) کفاره بر چند قسم است:

۱- کفّاره «مرتبه» که در آن اختیار از مکلف سلب شده و نوع کفاره به ترتیب بر او معین شده است، مانند: کفاره ظهار و قتل خطایی در این موارد شخص ابتدا یک برده مؤمن آزاد کند و اگر نتوانست دو ماه پی در پی روزه بگیرد، و اگر نتوانست شصت مسکین را سیر کند. همچنین کسی که یک روز روزه قضای ماه رمضان را بعد از زوال، افطار نماید، ابتدا باید ده مسکین را اطعام کند و اگر نتوانست سه روز، روزه بگیرد که بنابر احتیاط باید پی در پی باشد.

۲- کفّاره «مخیره» که در آن مکلف بین سه چیز مخیر است: آزاد کردن یک برده مؤمن، یا دو ماه پی در پی روزه گرفتن یا سیر کردن شصت مسکین. مانند کسی که یک روز از روزه ماه رمضان را افطار کرده، یا با خداوند عهدی کرده و با آن مخالفت نموده است. در هر دو صورت مکلف بین آزاد کردن برده مؤمن، یا روزه دو ماه یا اطعام شصت مسکین مخیر است و هر کدام را انجام دهد کفایت می کند.

۳- کفّاره «مخیره و مرتبه»، مانند کفّاره ایلاء و کفّاره قسم و نذر. مثلاً اگر کسی نذر کرده که روز معینی را روزه بگیرد، ولی آن را به جا نیاورد، باید به ترتیب زیر کفاره پردازد. ابتدا مخیر است که یک برده آزاد کند، یا ده فقیر را سیر کند یا به هر یک، یک دست لباس بدهد و اگر نتوانست سه روز پی در پی روزه بگیرد.

۴- کفّاره جمع، مانند: قتل مؤمن از روی عمد و ظلم که کفاره آن، چنانچه قصاص او را مهلت دهد، سه چیز می باشد: آزاد کردن برده مؤمن، دو ماه پی در پی روزه گرفتن و اطعام شصت مسکین. بنا بر احوط افطار با چیز حرام در ماه رمضان نیز همین حکم را دارد.

(مسأله ۲۸۲۶) هر گاه جماعتی در قتلی شرکت کنند، بر هر یک از آنها کفاره واجب

می‌شود. چه قتل عمدی باشد یا خطایی با این فرق که در قتل عمدی بر هر یک کفاره جمع واجب می‌گردد اما در قتل خطاء بر هر یک کفاره به نحو ترتیب واجب می‌شود.

(مسئله ۲۸۲۷) اگر کسی در حال اعتکاف، با زنی جماع کند، اعتکافش باطل است و کفاره بر او واجب می‌گردد و احتیاط واجب آن است که مرد کفارهظهار را بپردازد.

(مسئله ۲۸۲۸) اگر مقتول شرعاً مهدور الدّم باشد، مانند کسی که زناى محصنه انجام داده، یا لواط کرده یا مرتدّ شده است و کسی با اذن حاکم شرع او را بکشد، بر او کفاره واجب نیست. اما اگر بدون اذن حاکم شرع بکشد اقرب آن است که قصاص شود، یا با تراضی دیه مقتول را بپردازد و در هر دو صورت بنا بر اقرب کفاره هم واجب است.

(مسئله ۲۸۲۹) قسم برائت حرام است، مانند این که بگوید: «اگر فلان کار را انجام دهد از خداوند یایامبر اکرم ﷺ، یا یکی از ائمه علیهم السلام، بری باشم» اگر چنین قسمی بخورد، گناهکار خواهد بود و باید به ده مسکین به عنوان کفاره اطعام کند.

(مسئله ۲۸۳۰) اگر زن در مصیبت، مویش را بچیند، بنا بر اظهر کفاره ندارد، هر چند احوط آن است که کفاره افطار ماه رمضان را بدهد. هم چنین زن اگر مویش را بکند، یا صورتش را به گونه‌ای بخراشد که خونی شود، نیز مرد اگر در مصیبت فرزند یا همسر، پیراهن چاک کند، بنا بر اظهر کفاره ندارد، هر چند سزاوار است که هر یک از آنها کفاره قسم بدهند.

(مسئله ۲۸۳۱) اگر مرد با زن شوهردار، یا زنی که در عده رجعیه است، ازدواج کند، فوراً از او جدا شود و بنا بر اقرب کفاره بر او نیست، اگر چه احوط آن است که پنج صاع آرد به عنوان کفاره دهد.

(مسئله ۲۸۳۲) اگر کسی نماز عشا را نخوانده و بخوابد تا آنکه وقت نماز بگذرد، مستحب است از باب احتیاط روزه بگیرد.

(مسئله ۲۸۳۳) اگر نذر کند که یک روز یا چند روز روزه بگیرد، و بعد نتواند، بنا بر احوط برای هر روز یک مُد طعام به مسکین صدقه بدهد.

(مسئله ۲۸۳۴) اگر کسی نتواند برده پیدا کند، یا پول آن را نداشته باشد، در کفاره «مرتبه» به جای آن روزه بگیرد و در کفاره «مخیره» هم روزه بگیرد و هم اطعام کند. برای ادای کفاره، فروختن لباس، خادم، مسکن و مانند آنها از چیزهایی که به آنها نیاز دارد و با فروختن آنها در

مضیقه قرار می گیرد، لازم نیست.

(مسأله ۲۸۳۵) در كفاره «مرتبه» اگر از روزه گرفتن - گرچه به خاطر مشقت باشد - عاجز شود اطعام واجب می شود که دو صورت دارد:

۱- برای هر مسکین یک مُد طعام که سه چهارم کیلو است، بدهد و در كفاره قسم احتیاط واجب آن است که از نان، یا گندم یا آرد باشد، اما در غیر كفاره قسم، مطلق طعام مانند: خرما، برنج، پنیر، ماش، ذرت و مانند اینها کفایت می کند.

۲- طعام را غذای آماده درست کند و برای تعداد مورد نظر بدهد، به طوری که آنها سیر شوند و فرق نمی کند که در یک جا جمع باشند یا نه. احتیاط واجب آن است که طعام را از نوع متوسط غذاهایی که خود و خانواده اش می خورند، تهیه کند، خصوصاً در كفاره قسم. اما در كفاره ظاهر، بنابر احتیاط واجب، باید دو مُد - یک و نیم کیلو - به هر مسکین بدهد.

(مسأله ۲۸۳۶) اطعام به افراد غیر بالغ جایز است چه با سیر کردن شان باشد، یا به آنها تملیک نموده سپس اطعام را به ولی شان تسلیم نماید. بنابر اقوی اذن ولی معتبر نیست، اما احوط آن است که دو تای آنها را یک نفر حساب کند.

(مسأله ۲۸۳۷) تبعیض در اطعام جایز است، به این صورت که به بعضی غذا دهد و به بعضی دیگر غذای غیر آماده دهد. ولی اطعام هر نفر بیش از یک بار کفایت نمی کند، هر چند از پیدا کردن تمام عددمعذور باشد.

(مسأله ۲۸۳۸) در پوشاک واجب است که برای هر فقیری یک لباس بدهد و در صورت توانایی مستحب است دو لباس بدهد.

(مسأله ۲۸۳۹) اگر كفاره متعدد باشد، با اختلاف نوع كفاره، لازم است که نوع آن راتعیین کند.

(مسأله ۲۸۴۰) كفاره دهنده، باید بالغ و عاقل باشد و اعتبار قصد قربت نیز خالی از قوت نیست.

(مسأله ۲۸۴۱) در دادن كفاره قیمت نقدی کفایت نمی کند.

(مسأله ۲۸۴۲) اشخاصی که كفاره دریافت می کنند، باید دو شرط را دارا باشند:

۱- فقیر باشند.

- ۲- از کسانی نباشند که نفقه آنها بر کفاره دهنده واجب است، مانند: والدین، فرزندان و مانند آنها. دادن کفاره به نزدیکانی که نفقه آنها بر او واجب نیست، مانعی ندارد.
- (مسئله ۲۸۴۳) در کفاره «مرتبه» ملاک، حال ادای آن است، بنابراین اگر توانایی آزاد کردن برده را داشته باشد و بعداً عاجز شود، باید روزه بگیرد و آزاد کردن برده در ذمه‌ای او مستقر نمی‌شود. در تحقق عجزی که موجب انتقال به بدل می‌شود، عجز عرفی کفایت می‌کند. بنابراین اگر بدل آن را انجام دهد هر چند بعداً قدرت پیدا کند، مجزی است.
- (مسئله ۲۸۴۴) در کفاره «جمع» اگر از آزاد کردن برده یا یکی دیگر از کفارات جمع ناتوان شود، بقیه آن واجب است و برای مورد عجز باید استغفار نماید.
- (مسئله ۲۸۴۵) در کفاره «مخیره» واجب است که از یک جنس کفاره دهد و جایز نیست که نصف را از یک جنس و نصف دیگر را از جنس دیگر بدهد، مثلاً یک ماه روزه بگیرد و سی مسکین را اطعام نماید.
- (مسئله ۲۸۴۶) در ادای کفاره تا زمانی که سهل انگاری در ادای واجب به حساب نیاید تأخیر جایز است، اما تأخیر نکردن احوط است.
- (مسئله ۲۸۴۷) اگر مکلف از پرداخت کفاره «مخیره» ماه رمضان ناتوان شود، واجب است که استغفار نماید و احتیاط آن است که صدقه دهد. اما اگر بعد از آن تمکن پیدا کند، بعید نیست که کفاره دادن بر او لازم شود.
- (مسئله ۲۸۴۸) اگر بداند که بر او یک کفاره مخیره واجب است، ولی نداند که کفاره افطار ماه رمضان است، یا کفاره مخالفت عهد، باید به نیت ما فی الذمه کفاره دهد.

احکام صید و ذباحت

خوردن حیوان بدون تذکيه جايز نيست. تذکيه با شکار، ذبح، نحر و مانند آنها محقق می‌شود که تفصیل آنها در ضمن چند بخش بیان می‌گردد.

شکار

(مسأله ۲۸۴۹) اگر سگ شکاری، حیوان وحشی حلال گوشتی را شکار کند، حلال می‌شود چه سلوقی باشد یا غیر آن. بنابراین هر حیوان وحشی حلال گوشتی را که سگ با گاز گرفتن و مجروح کردن، کشته باشد، تذکيه شده و خوردن آن حلال است. اما اگر غیر سگ از سایر حیوانات شکاری، مانند: عقاب، شاهین، قوش شکاری، یوزپلنگ، پلنگ و مانند آنها حیوانی را شکار کند، حلال نمی‌شود.

(مسأله ۲۸۵۰) در حلال بودن شکار سگ چند چیز شرط است:

اول: سگ برای شکار طوری تربیت شده باشد که هر وقت آن را برای شکار بفرستد، برود و هر وقت منع کند، خودداری نماید. بنابر اقوی خودداری کردن سگ بعد از فرستادن معتبر نیست. نیز لازم نیست، عادت سگ این باشد که شکار را بگیرد و نخورد، در صورتی که شکار کردن او به دستور صاحبش بوده باشد. ولی اگر سگ با دستور صاحبش برای خودش شکار کند، شکار حرام است، هر چند سگ از آن نخورد.

دوم: سگ را برای شکار کردن فرستاده باشد. اما اگر بدون فرستادن، خودش برای شکار برود یا او را برای کار دیگری، مانند دفع دشمن یا درنده‌ای بفرستد و اتفاقاً حیوانی را شکار کند یا خودش به سوی شکار روانه شود، سپس صاحبش او را تحریک کند هر چند تحریک او در سگ اثر نماید، شکار حلال نمی‌شود. اما اگر سگ خودش روانه شود و صاحبش او را منع کند و او

بایستد، سپس با تحریک صاحبش به سوی شکار برود شکار حلال است. اگر او را برای شکار آهوی معینی بفرستد و او غیر آن را شکار کند، حلال است. نیز اگر او را با دیگری شکار کند، هر دو حلال است.

سوّم: کسی که سگ را می‌فرستد، باید مسلمان باشد و اگر کافر او را بفرستد، شکارش حلال نیست. در مسلمان بین مؤمن و مخالف و حتی کودک فرقی نیست. چنان‌که در کافر بین بت پرست و غیر او و حربی و ذمی، تفاوتی ندارد.

چهارم: در وقت فرستادن سگ، نام خدا را ذکر کند و اگر بعد از ارسال و پیش از رسیدن، ذکر کند، بنا بر اقوی کفایت می‌کند. اگر عمداً نام خدا را ترک کند، شکار حلال نیست، ولی اگر از روی فراموشی باشد؛ حلال است. همچنین اگر با وسیله‌ای مانند تیر شکار کند در حکم شکار است.

(مسأله ۲۸۵۱) در تسمیه، چه در این مورد و چه در ذبح و نحر، ذکر «اللّه» همراه با تعظیم، مانند: اللّه اکبر یا الحمد لله یا بسم اللّه کفایت می‌کند، و در کفایت اسم شریف (اللّه) به تنهایی اشکال است.

پنجم: مردن حیوان به سبب جراحت از ناحیه سگ باشد؛ پس اگر به اسباب دیگری مانند: مصدوم شدن، خفگی، خستگی و مانند آن بمیرد حلال نیست.

(مسأله ۲۸۵۲) اگر سگ را به سوی شکار بفرستد و بعد از آسیب رساندن سگ، صید را مرده بیابد، و همچنین اگر بعد از آسیب رساندن سگ، او را زنده بیابد، ولی برای تذکیر فرصت نداشته باشد و شکار بمیرد خوردنش حلال است. اما اگر وقت برای تذکیر باشد و او را همانطور بگذارد، تا بمیرد حلال نیست، نیز حکم چنین است اگر بعد از گاز گرفتن سگ، او را زنده بیابد؛ لکن شکار رام نباشد و به همان حالت فرار کند به گونه‌ای که اگر او را دنبال کند، می‌تواند بگیرد، ولی دنبال نکند و بعداً صید را مرده بیابد.

(مسأله ۲۸۵۳) اگر شکار را در حالی بیابد که چشم هایش تکان بخورد یا دست و پا بزند یا دمش را حرکت دهد و زمان برای ذبح آن باشد، حلال نمی‌شود مگر با تذکیر.

(مسأله ۲۸۵۴) اگر به مقدمات تذکیر، مانند کشیدن کارد و بر طرف کردن مانع از موضع ذبح و مانند آن مشغول شود و حیوان قبل از ذبح بمیرد، حلال است. اما اگر وسیله ذبح نزدش نباشد

و او را ذبح نکند تا بمیرد، حلال نیست. ولی اگر سگ را بر شکار تحریک کند و سگ او را بکشد، بنا بر اقوی خوردنش حلال است.

(مسئله ۲۸۵۵) ظاهر آن است که شتاب کردن به طرف شکار، از زمان فرستادن سگ و از زمان رسیدنش به شکار، در صورتی که شکار رام نشده باشد، واجب نیست. اما وقتی که سگ شکار را نگه داشته، رام کرده باشد، بنا بر احتیاط شتاب واجب است. این در صورتی است که احتمال دهد چنانچه به سرعت به طرف شکار رود، او را تذکیه خواهد کرد، اما اگر احتمال درک تذکیه را ندهد و به خاطر دوری مسافت یا حمله سگ شکار را مرده بیابد، دویدن به طرف شکار واجب نیست.

(مسئله ۲۸۵۶) اگر سگ شکار را گاز بگیرد، موضع گاز گرفتنش، نجس است و باید شسته شود.

(مسئله ۲۸۵۷) در حلال بودن شکار، معتبر نیست که فرستنده یکی باشد، بنابراین اگر عده‌ای یک سگ را بفرستند، با اجتماع شرایط در همه یا در یکی از آنها، چنانچه تحریک او برای فرستادن سگ کافی باشد، شکار حلال است. نیز معتبر نیست که سگ یکی باشد، پس اگر یک شخص چند سگ را بفرستد و همه مشترکاً حیوانی را شکار کنند، حلال است. اما در صورت تعدد سگ، اجتماع شرایط در همه معتبر است، پس اگر مسلمان و کافر، دو سگ را فرستادند و آن دو حیوانی را شکار کردند، حلال نمی باشد. همین طور اگر هر دو مسلمان باشند، ولی یکی تسمیه بگوید و دیگری نگوید، یا سگ یکی از آنها برای شکار تعلیم دیده باشد و دیگری تعلیم ندیده باشد حلال نیست. این در صورتی است که قتل، مستند به هر دو باشد، اما اگر به یکی از آنها مستند شود، اجتماع شرایط در همان یکی کفایت می کند. هرگاه شخص سگی را به سوی شکار فرستاد و او به شکار رسید، ولی نتوانست آن را رام کند، سپس سگ دوم را فرستاد و شکار از پا در آمد، به گونه‌ای که مرگ شکار به سگ دوم مستند گردد اجتماع شرایط در سگ دوم معتبر است.

(مسئله ۲۸۵۸) اگر مسلمان و کافر یک سگ را بفرستند و حیوانی را شکار کند، چنانچه فرستادن مسلمان و تحریک او سبب مستقل باشد، حلال است و اگر جزو سبب باشد، حلال نیست. همچنین اگر دو مسلمان سگی را بفرستند و یکی تسمیه بگوید و دیگری نگوید، چنانچه فرستادن

کسی که تسمیه گفته سبب مستقل برای شکار باشد، حلال است و گرنه حلال نمی‌باشد.
(مسئله ۲۸۵۹) اگر شک کند که سبب مرگ شکار، حمله سگ بوده است یا سبب دیگر، شکار حلال نمی‌باشد. اما اگر شواهد عرفی که موجب وثوق و اطمینان شود دلالت کند که سبب مرگ حمله سگ بوده، حلال می‌باشد.

(مسئله ۲۸۶۰) شکاری که به وسیله چیز جامدی کشته شود، حلال نمی‌باشد، مگر اینکه وسیله، سلاح برنده‌ای مانند: شمشیر، کارد، خنجر و مانند آنها باشد، یا سوراخ کننده باشد، مانند: نیزه، تیر و عصا که در آن آهن به کار رفته باشد، اگرچه در نوک شان آهن کار گذاشته نشده باشد. در چیزی که نوک آهنی ندارد، پاره کردن شکار معتبر است. اما چیزی که نوک آهنی دارد وبدون پاره کردن و سوراخ کردن، حیوان را بکشد، حلال بودن آن محل اشکال است. ولی «معارض» - چوبی که وسط آن ضخیم ودو طرف آن تیز می‌باشد - اگر با پرتاب آن شکار کشته شود، حلال نمی‌باشد، ولی اگر پاره کند، در صورتی حلال است که تیر نزد شکار کننده نباشد، اگر تیر باشد حلال بودن آن محل اشکال است.

(مسئله ۲۸۶۱) در حلال بودن صید، سایر فلزات غیر آهن مانند: طلا، نقره، برنز و مانند آنها کفایت می‌کند.

(مسئله ۲۸۶۲) شکاری که با سنگ، نیزه، تور، دام، طناب وامثال اینها از وسایل شکاری که برنده وسوراخ کننده نمی‌باشد، کشته شود، حلال نیست.

(مسئله ۲۸۶۳) شکار با چیزهایی که عرفاً سلاح بر آنها صدق نمی‌کند - هرچند سوراخ کننده باشد - مانند: سوزن، خار و غیر آنها محل اشکال است. اما در چیزهایی که سلاح بر او صدق می‌کند، گرچه غیر متعارف باشد، اشکال نیست و شکار حلال است.

(مسئله ۲۸۶۴) حلال بودن شکار با گلوله‌های متعارف این زمان، اگر تیز و مخروطی باشد، بعید نیست و فرق نمی‌کند که از آهن باشد یا از سرب یا غیر آن دو. اما در گلوله‌هایی که حجم کوچکی دارد و به نام «ساجمه» یاد می‌شود، اشکال است.

(مسئله ۲۸۶۵) در شکار با وسیله‌ای جامد، چند چیز شرط است:

۱- پرتاب کننده مسلمان باشد.

۲- در حال پرتاب تسمیه بگوید.

٣- قتل مستند به همان پرتاب باشد.

٤- با قصد شکار پرتاب کند، بنابراین اگر چیزی را بدون هدف، یا به سوی هدف خاصی یا به منظور دیگری غیر شکار پرتاب کند، و به شکار اصابت نماید، حلال نیست. نیز اگر چیزی از دستش رها شود و به شکار اصابت نماید، حلال نیست. البته اگر چیزی را به قصد شکار به سوی حیوانی پرتاب کند و به غیر آنچه قصد کرده اصابت نماید، حلال می‌باشد.

٥- کشتن شکار تنها با وسیله شکار صورت گرفته باشد. بنابراین اگر وسیله دیگری با آن شریک شود، حلال نمی‌شود. مثلاً اگر بعد از اصابت تیر، در آب یا از بالای دیوار به زمین بیفتد و مردن حیوان به هر دو مستند باشد، یا مسلمان و کافر یا کسی که تسمیه گفته با کسی که تسمیه نگفته، یا کسی که قصد کرده با کسی که قصد نکرده، باهم تیر را پرتاب کنند و مردن به هر دو مستند باشد، حلال نیست. اگر شک کند که شکار تنها با وسیله شکار از پا درآمد یا نه، حلال نیست.

(مسئله ٢٨٦٦) اگر تیری رها کند و با کمک باد به شکار اصابت کند و او را بکشد، حلال است، اگرچه بدون باد به شکار اصابت نمی‌کرد. همچنین اگر تیر ابتدا به زمین بخورد، سپس به شکار اصابت نموده و او را بکشد حلال است.

(مسئله ٢٨٦٧) در شکار با وسیله، لازم نیست که وسیله و شکارچی یکی باشند. پس اگر یکی به طرف شکار، تیر بیندازد و دیگری نیزه را به او فرو برد و در اثر هر دو، شکار بمیرد، در صورتی که شرایط در هر یکی از آنها جمع باشد. حلال است. همچنین اگر یکی سنگ تعلیم دیده‌اش را بفرستد و شکار را گاز بگیرد و دیگری با تیر بزند و هر دو در مرگ حیوان مؤثر باشند، حلال است. (مسئله ٢٨٦٨) اگر با وسیله غصبی شکار کند، اگرچه با استعمال آن گناه کرده، ولی شکار حلال و مال شکارچی است. چنانچه شکار با وسیله مذکور، اجرت داشته باشد، اجرت المثل آن را باید بدهد.

(مسئله ٢٨٦٩) حلال شدن شکار با سنگ تعلیم دیده و اسلحه، مخصوص حیوانات وحشی است که انسان بدون شکار نمی‌تواند بر آنها دست پیدا کند، مانند: پرنده، آهو، گاو وحشی، الاغ وحشی و مانند اینها، اما حیوانات اهلی مانند: گاو، گوسفند، شتر، مرغ و امثال اینها اگر با آلت شکار کشته شود، حلال نمی‌شود، مگر این که حیوان اهلی، وحشی شده باشد که در این صورت

خوردن گوشت او با شکار حلال می‌شود. اگر حیوان وحشی، اهلی شود گوشت آن با شکار حلال نمی‌شود. بچه حیوان وحشی قبل از آن که بر فرار قدرت پیدا کند و جوجه پرنده قبل از قدرت بر پرواز حکم اهلی را دارد، بنابراین اگر به طرف پرنده و جوجه‌اش تیراندازی کند و هر دو بمیرند، پرنده حلال و جوجه حرام می‌باشد. اگر حیوان وحشی با شکار شل شود، بدون ذبح گوشتش حلال نمی‌شود.

(مسئله ۲۸۷۰) گاو و شتر و هر چهارپایی که سرکش شده است، مانند حیوان وحشی، با شکار حلال می‌شود ولی حلال شدن حیوان با زخمی کردن و کشتن آن، به وسیله سنگ محل اشکال است و احتیاط آن است که در این مورد از وسیله شکار غیر از سنگ استفاده شود. اگر حیوان چهارپایی در چاه و مانند آن بیفتد و ذبح و نحر شرعی ممکن نباشد هر جای بدنش را که زخم بزنند و در اثر زخم زدن جان بدهد حلال می‌شود.

(مسئله ۲۸۷۱) در پاک شدن حیوان با شکار، بین حلال گوشت و حرام گوشت فرقی نیست، پس درندگان اگر شکار شوند، تذکیه می‌شوند و استفاده از پوست آنها جایز است. این در صورتی است که شکار با آلت شکار باشد، ولی اگر شکار با سنگ باشد، بعید نیست که پاک شود.

(مسئله ۲۸۷۲) اگر با شمشیر یا سنگ یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح است، حیوانی را دو قسمت کند و سر و گردن در یک قسمت بماند و انسان وقتی برسد که حیوان جان داده باشد، هر دو قسمت حلال است هم چنین است اگر حیوان زنده باشد، ولی به اندازه سر بریدن وقت نباشد. اما اگر به اندازه سر بریدن وقت باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر سر آن را به دستوری که در شرع معین شده ببرند، حلال و گرنه آن هم حرام می‌باشد. اگر وسیله از چیزهایی باشد که شکار با آنها صحیح نیست، مانند: طناب و تور، قسمتی که سر در آن است، با تذکیه حلال می‌شود و اگر تذکیه نشود تا بمیرد، آن نیز حرام می‌شود.

(مسئله ۲۸۷۳) حیوان صحرائی یا دریایی اگر در توری قرار بگیرد که شکارچی برای شکار، آن را گذاشته است، برای شکارچی حقی ایجاد می‌شود که دیگران را از گرفتن حیوان در تور و تصرف در آن، منع می‌کند. ولی اگر حیوان فرار کند، برای دیگران جایز است که آن را شکار کنند، مگر این که شکارچی، آن را از تور و وسیله شکار گرفته و در اختیار خود قرار داده باشد،

در این صورت اگر فرار کند، برای دیگران جایز نیست که آن را بگیرند و اگر گرفتند باید به او برگردانند.

اگر تور را بدون قصد شکار انداخته باشد و حیوان یا پرنده‌ای در آن قرار گیرد، حقی ایجاد نمی‌کند و برای دیگران جایز است که در آن تصرف کنند، مگر این که گرفتن آن مستلزم تصرف در تور باشد و صاحب تور راضی نباشد. این مانند کسی است که به طرف حیوانی به انگیزه تمرین و امتحان تیراندازی نماید که حقی برای تیرانداز ایجاد نمی‌شود، بلی اگر آن را بگیرد، مالک می‌شود، اگر چه قصد تملک نکرده باشد.

(مسئله ۲۸۷۴) اگر حیوانی در زمین کسی [در اثر گل ولای یا مرداب و مانند آن] بگیرد، یا ماهی به کشتی او پپرد، مالک آن نمی‌شود، اما اگر آن را برای شکار آماده کرده باشد، مانند اینکه کشتی را در جای معینی قرار داده باشد، تا ماهی در آن بیفتد، یا در خانه‌اش دانه ریخته باشد تا پرندگان در آن وارد شوند و پس از ورود در را ببندد، و مانند آن، مالک صید می‌شود.

(مسئله ۲۸۷۵) اگر حیوانی را تعقیب کند تا خسته شود و بایستد تا وقتی که او را نگرفته، حقی برای او ایجاد نمی‌شود و جایز است که دیگران آن را بگیرد.

(مسئله ۲۸۷۶) اگر حیوانی در تور کسی که آن را برای شکار نصیب کرده بیفتد و تور نتواند او را ننگه دارد و فرار کند، حقی برای صاحب تور باقی نمی‌ماند.

(مسئله ۲۸۷۷) اگر به طرف شکار تیر بیندازد و به او اصابت کند، لکن او بتواند پرواز کند یا بدود، بطوری که هنوز از پانفتاده باشد، حقی برای تیرانداز ایجاد نمی‌شود.

(مسئله ۲۸۷۸) اگر دو نفر هم زمان به سوی شکار تیراندازی کنند، چنانچه در اثر مساوی باشند و شکار را باهم بگیرند، شکار مال هر دوی آنهاست. اما اگر یکی زخمی نماید و دیگری بگیرد، شکار مال دومی است. اگر تیراندازی به ترتیب باشد، شکار مال کسی است که او را از پا درآورده است، چه اولی باشد چه دومی. اگر یکی از آنها خطا کند و دیگری به هدف بزند و آن را بکشد، خوردن آن حلال است و اگر به شکاری تیراندازی کند و دیگری هم او را با تیر بزند و تسمیه گفته باشد، حلال است.

(مسئله ۲۸۷۹) اگر به طرف حیوان حلال گوشت به قصد اینکه سگ یا خوک است تیراندازی کند و آن را بکشد، حلال نمی‌شود.

(مسأله ۲۸۸۰) اگر شکار را بر فراز کوه یا دیواری، با تیر بزند و او را سوراخ کند سپس پایین بیفتد و بمیرد، حلال است. اما اگر در آب بیفتد و بمیرد، چنانچه مرگ او به دلیل غرق شدن باشد، یا به دلیل هردو، یا معلوم نشود که مستند به تیر است یا به افتادن در آب، خوردنش جایز نیست. همچنین اگر شکار از فراز کوهی سقوط کند و بمیرد خوردنش جایز نیست، اما اگر بداند که مرگ او به سبب تیر بوده است نه آب - مثل این که سر او بیرون از آب بوده است - بعید نیست که خوردنش جایز باشد.

(مسأله ۲۸۸۱) اگر شکاری را با تیر بزند، سپس شک کند که هنگام تیراندازی تسمیه گفته یا نه، خوردنش جایز است.

(مسأله ۲۸۸۲) اگر حیوان را با تیر زخمی نماید، ولی از پا در نیاید و در همان حال به خانه‌ای وارد شود و صاحب خانه آن را بگیرد، با گرفتن، مالک حیوان می‌شود البته نه به سبب داخل شدن در خانه.

(مسأله ۲۸۸۳) اگر برای ساختن لانه کبوتر، در خانه‌اش برجی بسازد و کبوتر در آن لانه بسازد، این کار موجب حقی برای او نمی‌شود و دیگران می‌توانند آن را شکار کنند.

(مسأله ۲۸۸۴) اگر شکارچی بدون قصد اعراض شکارش را رها کند، بر ملکش باقی است و دیگری با شکار کردن، نمی‌تواند آن را در ملک خود در آورد. اگر به قصد اعراض رها کند برای دیگری شکار آن جایز است و مالک اول نمی‌تواند به آن رجوع نماید. حکم سایر چیزهایی نیز که مالک از آنها اعراض نموده، چنین است؛ چه حیوان باشد چه غیر حیوان و فرقی نیست که اعراض به خاطر ناتوانی مالک در نگهداری آن باشد یا به سبب دیگر.

(مسأله ۲۸۸۵) شکاری را می‌توان مالک شد که یا اصلاً مالک نداشته باشد، یا صاحبش از آن اعراض کرده باشد. بنابراین اگر شکار ملک دیگری باشد، شکار آن اثری ندارد ولی اگر شک کند که شکار مالک دارد یا خیر، می‌تواند آن را شکار کند، مگر این که علامتی بر مملوکیت او باشد، مثلاً طوقی در گردن یا حلقه‌ای در گوش، یا طنابی بر دست و یا پایش بسته شده باشد. اگر بداند که ملک دیگری است، واجب است که به او برگرداند و اگر نداند، در حکم لقطه می‌باشد، در صورتی که گم شده باشد، و گرنه حکم مال مجهول المالک بر آن جاری می‌شود و فرقی بین پرنده و غیر پرنده نیست.

تذکیه ماهی و ملخ

(مسأله ۲۸۸۶) ماهی در صورتی پاک و حلال است که در بیرون آب زنده به دست آید؛ چه با گرفتن آن از داخل آب باشد یا خارج از آن، چه خودش بیرون پریده باشد، یا آب پایین رفته باشد. اگر ماهی در آب بمیرد، میته است و خوردنش حرام. اگر ماهی را در آب با وسیله دو قسمت کند، سپس زنده از آب خارج نماید، بنابر آن قسمتی که ماهی صدق می کند - مثلاً سر ماهی در آن طرف باشد - حلال است و اگر بر هیچ کدام از آنها ماهی صدق نکند، در حلال بودن آنها اشکال و اظهر عدم حلیت است.

(مسأله ۲۸۸۷) در تذکیه ماهی، اسلام و تسمیه شرط نمی باشد، پس اگر کافر آن را زنده از آب خارج کند یا بعد از خروج ماهی از آب، زنده او را بگیرد و بمیرد، پاک است و بین کافر کتابی و غیر کتابی فرقی نیست.

(مسأله ۲۸۸۸) اگر ماهی در دست کافر باشد و معلوم نباشد که تذکیه کرده یا نه، پاک نیست و اگر بگوید تذکیه کرده، قولش پذیرفته نمی شود. اما اگر در دست مسلمان باشد، چنانچه نوع تصرف در آن بر تذکیه دلالت داشته باشد، یا بگوید که تذکیه کرده است، پاک است.

(مسأله ۲۸۸۹) اگر ماهی در داخل کشتی بپرد، تا زمانی که ماهی گرفته نشود، حقی برای کسی ایجاد نمی شود و اگر آن را بگیرد، گیرنده آن مالک می شود، چه کشتیران باشد، یا صاحب کشتی یا شخص سوئی. اما اگر صاحب کشتی قصد شکار ماهی را داشته و بعضی کارهای مقدماتی را هم انجام داده باشد به منزله آن است که ماهی را از آب خارج کرده و تذکیه می شود. ولی به صرف این کار، ملکیت محقق نمی شود، تا زمانی که با دست یا وسیله دیگر آن را نگیرد.

(مسأله ۲۸۹۰) اگر توری را در آب قرار دهد و ماهی در آن وارد شود، سپس آن را از آب خارج کند و همه یا بعضی از آنها مرده باشند، حلال است.

(مسأله ۲۸۹۱) اگر توری را نصب کند یا حوضچه ای برای شکار ماهی بسازد و ماهی در آن داخل شود سپس آب ته نشین شود و ماهیها بمیرند، پاک و خوردن آنها حلال است و اگر قبل از پایین نشستن آب نیز بمیرند، حلال می باشند.

(مسأله ۲۸۹۲) اگر ماهی را زنده از آب خارج کند، سپس آن را با طناب ببندد و به آب برگرداند و در آب بمیرد، حرام است. اگر آن را از آب خارج کند و مرده بیابد و شک کند که

مرگ آن در آب بوده یا در خارج از آب حلال می‌باشد. اگر ناچار شود که ماهی را به آب برگرداند، اما بترسد که در آب بمیرد، می‌تواند اول آن را بکشد، بعد در آب قرار دهد.

(مسئله ۲۸۹۳) اگر ماهی به سبب بلعیدن سم، یا نیش زدن حیوانی یا مانند آن، از چیزهایی که موجب عجز ماهی از شنا می‌شود، روی آب بیاید، اگر زنده بگیرد، پاک و خوردن آن حلال است و اگر قبل از آن مرده باشد، حرام است.

(مسئله ۲۸۹۴) اگر انسان با قصد یا بدون قصد شکار، در آب زهر بریزد و ماهی آن را بلعد و روی آب بیاید، حقی برای او ایجاد نمی‌شود، مگر این که آن را بگیرد و فرقی نیست که ماهی معینی را قصد کرده باشد یا نه. اگر به قصد صید، ماهی را با گلوله، تیر یا نیزه بزند و در اثر آن از شنا عاجز شود و روی آب بیاید، حقی برای او ایجاد می‌شود و اگر آن را بگیرد، مالک می‌شود.

(مسئله ۲۸۹۵) ماهی که زنده از آب خارج می‌شود، لازم نیست خودش بمیرد، پس اگر با قطعه کردن یا پاره نمودن شکم یا کوبیدن بر سر آن بمیرد حلال است. بلکه اگر زنده نیز در آتش سرخ شود، حلال می‌باشد و بنا بر اقوی خوردن آن به صورت زنده جایز است.

(مسئله ۲۸۹۶) اگر ماهی را زنده از آب خارج کند و قطعه‌ای از آن را جدا نماید و باقی بدن را در آب بیندازد و در آن بمیرد، قطعه‌ای که جدا شده، حلال است و باقی حرام. اما اگر قطعه‌ای از او را در داخل آب و قبل از خارج کردن جدا نماید، سپس ماهی را زنده از آب خارج کند و در خارج بمیرد، قطعه جدا شده حرام و بقیه آن حلال می‌باشد.

تذکیه ملخ

(مسئله ۲۸۹۷) تذکیه ملخ، زنده گرفتن آن است؛ چه با دست یا با وسیله‌ای دیگر باشد و اگر ملخ قبل از گرفتن بمیرد، حرام است. در تذکیه ملخ، اسلام و تسمیه معتبر نیست، پس اگر کافر آن را زنده بگیرد، حلال است. بلی اگر مرده آن در دست کافر باشد حلال نیست، مگر این که علم به تذکیه داشته باشد و اگر ادعا کند که آن را زنده گرفته پذیرفته نمی‌شود.

(مسئله ۲۸۹۸) خوردن ملخی که بال در نیاورده و نمی‌تواند پرواز کند، حرام است.

(مسئله ۲۸۹۹) اگر جایی که ملخ در آن قرار دارد، آتش بگیرد و ملخها قبل از آن که زنده گرفته شوند، بمیرند، خوردن آنها حرام است. اگر در جایی آتش روشن باشد و ملخها خود را در

آن بیندازند و بمیرند، حلال شدن آنها محل اشکال است.

ذبح

ارکان ذبح سه چیز است:

۱- ذابح (کشنده).

۲- وسیله ذبح.

۳- چگونگی ذبح.

۱- ذابح

ذبح کننده حیوان باید مسلمان باشد، بنابراین ذبیحه کافر، اگر چه کتابی باشد، حلال نیست اما ایمان در او معتبر نمی باشد، بلکه مسلمان بودن کافی است. ذبیحه ناصبی و خوارج و بعضی اصناف غلات، حلال نمی باشد، اما اگر اسم الله تعالی را به هنگام ذبح ذکر کنند، حلال بودن آن بعید نیست، اگر چه احوط اجتناب از آن است. کسی که سر حیوان را می برد لازم نیست بالغ باشد پس اگر کودک به صورت صحیح ذبح کند، ذبیحه او حلال است، نیز مرد بودن ذابح معتبر نمی باشد، بنابراین اگر زن حیوانی را ذبح بکند جایز است. اگر ذبح کننده نابینا، ختنه نشده، خصی، جنب، حایض، فاسق و ولد الزنا باشد، اشکالی ندارد. اما ذبح مرد دیوانه در حال دیوانگی و کسی که در حال خواب یا مستی می باشد، صحیح نیست.

(مسأله ۲۹۰۰) برای کسی که حیوان را سر می برد اختیار داشتن معتبر نیست، بنابراین اگر کسی در حال اکراه ذبح کند ولی بسم الله یا الله اکبر بگوید ذبح او صحیح است، چه اکراهش به حق باشد یا به غیر حق. در ذابح معتبر نمی باشد که اعتقاد به بسم الله گفتن داشته باشد، بنابراین اگر اهل کتاب هم بسم الله بگویند، بعید نیست که ذبیحه آنها حلال باشد، اگر چه احتیاط ترک نشود.

۲- وسیله ذبح

وسيله ذبح باید از آهن باشد و تذکيه با غیر آن صحیح نیست، چه از معادن باشد مانند مس، طلا و نقره یا غیر آن. اما اگر ذبح با آهن ممکن نباشد و خوف فوت ذبیحه نیز باشد، ذبح با هر چیزی که رگهای چهارگانه را قطع کند، جایز است مانند سنگ و امثال آن بدون این که

خصوصیتی لحاظ شود، ولی احتیاط ترک نشود. همچنین ذبح با دندان وانگشت، در صورتی که وسیله آهنی و غیر آهنی پیدا نشود، جایز است، اما احتیاط سزاوار است. جایز بودن ذبح با داس و مانند آن - از چیزهایی که با سختی رگها را قطع می کند - در حال اختیار بعید نیست، اگرچه احوط آن است که به حال ضرورت اکتفا شود.

بنا به شهادت اهل خبره، استیل آهن نیست، بلکه نوعی از فلزات است. لذا ذبح با آن جایز نمی باشد. ذبح با کاردی که از مخلوط آهن و استیل ساخته شده، در صورتی جایز است که نسبت استیل به آهن به اندازه ای کم باشد که به آن «ذبح با آهن» صدق کند و گرنه جایز نیست و در فرض شک نیز ذبح با آن جایز نیست. سر بریدن حیوان با کارد آهنی که تنها لایه ای نازک از استیل دارد، جایز است.

۳- چگونگی سربریدن

در ذبح، بریدن چهار عضو واجب است:

۱- مری که مجرای غذاست.

۲- حلقوم که مجرای تنفس است و جای آن بالاتر از مری است.

۳ و ۴- دو رگ که حلقوم و مری را احاطه کرده اند.

شکافتن رگها بدون قطع کردن، یا اگر به بریدن حلقوم تنها اکتفا شود اشکال دارد بلکه در هر دو فرض عدم کفایت بعید نمی باشد.

(مسئله ۲۹۰۱) ظاهر آن است که قطع تمام اعضای چهارگانه، در صورتی محقق می شود که «گره ای» که در عرف «جوزه» نامیده می شود، به طرف گردن برود، پس اگر چیزی از آن به طرف جسد برود، قطع تمام اعضا محقق نمی شود. بنابراین بریدن اعضای چهارگانه وقتی واقع می شود که از زیر برآمدگی گلو ببرند.

(مسئله ۲۹۰۲) در سر بریدن حیوان قصد ذبح، معتبر است، لذا اگر کارد از دست کسی روی اعضای چهارگانه بیفتد و آنها را قطع کند، حیوان حلال نمی شود، اگرچه در حین اصابت کارد به اعضا بسم الله بگوید. هم چنین اگر با حرکت دادن کارد بر محل ذبح، به قصد قطع کردن چیز دیگر، اعضای ذبح را ببرد یا آدم بیهوش یا دیوانه که قدرت تمیز ندارد حیوان را سر ببرد، در همه

موارد حلال نمی شود.

(مسئله ۲۹۰۳) ظاهر آن است که پی در پی بریدن اعضای چهارگانه واجب نیست و اگر بعضی از آنها را قطع کند و حیوان را رها نماید، سپس قبل از آن که حیوان جان دهد، باقی اعضای او را ببرد، گوشت آن حلال است، اما احتیاط در پشت سرهم بودن آن است.

(مسئله ۲۹۰۴) در حلال بودن ذبیحه، استقرار و دوام حیات حیوان شرط نیست و همین که حیوان در حال بریدن رگ های چهارگانه، زنده باشد کافی است، بنابراین اگر اول سر حیوان را بالاتر از برآمدگی ببرد و حیوان زنده باشد، سپس از پایین برآمدگی به صورت شرعی ذبح کند حلال است. همچنین اگر شکم حیوان را پاره کند و اعضای داخل شکم را بیرون آورد. یا درنده حیوان را دریده باشد یا با شمشیر یا تفنگ او را زخمی کرده باشد، و حیوان هنوز زنده باشد سپس او را ذبح کند حلال است.

(مسئله ۲۹۰۵) اگر همزمان و مقارن با ذبح، فرد دیگری شکم ذبیحه را پاره کند و روهای آن را بیرون بیاورد، ظاهراً گوشت آن حلال است، همچنین در هر کاری که موجب بیرون رفتن روح گردد اگر آن کار مقارن با ذبح باشد گوشت آن حلال است.

(مسئله ۲۹۰۶) ذبح به واسطه دو نفر بطور مشترک، جایز است، چه ذبح یک دفعه صورت گیرد مثل اینکه هر دو با کمک یکدیگر کارد را بر گلوئی حیوان بکشند یا به تدریج باشد - که یکی از آنها بعضی از اعضا را قطع نماید و دیگری اعضای باقیمانده را ببرد - اما بسم الله بر هر دو واجب است، و بنابراین بسم الله یکی از آنها کفایت نمی کند.

(مسئله ۲۹۰۷) اگر ذابح اشتباه کند و از بالای «جوزه» و برآمدگی حیوان را ذبح کند سپس متوجه شود و پیش از آن که حیوان بمیرد دوباره از زیر برآمدگی ذبح نماید، گوشت آن حلال است.

(مسئله ۲۹۰۸) اگر بعضی از اعضای چهارگانه به طور غیر شرعی بریده شود، مثلاً شخصی با وسیله ای بزند و بعضی از اعضا قطع شود، یا گرگ با دندان هایش آن را قطع کرده باشد، در صورتی که حیات حیوان باقی باشد و بعضی از اعضای چهارگانه سالم مانده باشد، با بریدن اعضای باقیمانده، تذکیر آن محقق و حلال می شود. البته اگر گرگ یا غیر آن تمام عضو چهارگانه را طوری قطع کند که چیزی برای بریدن باقی نماند حیوان حرام می شود.

(مسئله ۲۹۰۹) اگر حیوانی ذبح شود، سپس در آتش یا آب بیفتد و یا از بلندی سقوط کند در این صورت گوشت او حرام نمی‌گردد.

شرایط سربریدن حیوان

اول: رو به قبله بودن ذبیحه در حال ذبح، به این معنی که جای بریدن و صورت حیوان رو به قبله باشد، پس اگر عالمماً و عامداً حیوان را رو به قبله سر نبرد، گوشت او حرام می‌شود، اما اگر رو به قبله نبودن حیوان در حال سربریدن از روی فراموشی یا ندانستن حکم باشد یا ذبح کننده در قبله اشتباه نماید، در همه این موارد ذبیحه حرام نمی‌شود، هم چنین اگر شخصی که حیوان را سر می‌برد جهت قبله را نداند یا نتواند حیوان را در حال سربریدن رو به قبله نماید و نسبت به تذکیر آن هم ناچار باشد - مانند حیوانی که در چاه افتاده و مانند آن - در این صورت ذبیحه حرام نمی‌شود.

(مسئله ۲۹۱۰) رو به قبله بودن خود ذابح شرط نیست، اگر چه احوط است.

(مسئله ۲۹۱۱) اگر بترسد که تا ذبیحه را رو به قبله نماید او خواهد مُرد، ظاهراً روبه قبله کردن

آن لازم نیست.

(مسئله ۲۹۱۲) در حال ذبح، جایز است که ذبیحه را به جانب راست روی زمین قرار دهد -

مانند میت در حال دفن - یا به جانب چپ، هم چنین جایز است که حیوان را در حالت ایستاده، رو به قبله ذبح نماید.

دوم: تسمیه (ذکر خدا گفتن با حالت توجه) و اگر عمداً آن را ترک کند، ذبیحه حرام می‌شود و اگر از روی فراموشی آن را ترک کند، حرام نمی‌شود و احتیاط مستحب آن است که هر وقت یادش بیاید بسم الله بگوید و اگر از روی جهل به حکم، ذکر خدا گفتن را ترک کند، ظاهراً حرام می‌شود.

(مسئله ۲۹۱۳) تسمیه را باید بر ذبیحه و از جهت سربریدن بگوید و ذکر خدا گفتن اتفاقی یا

تسمیه به عنوان دیگر کفایت نمی‌کند و ظاهر آن است که تسمیه را باید هنگام ذبح و مقارن آن انجام دهد بنابراین اگر هنگام مقدمات ذبح، مثلاً در زمان بستن دست و پای حیوان ذکر خداوند گفته شود کفایت نمی‌کند.

(مسئله ۲۹۱۴) ذبح توسط فرد لال جایز است و تسمیه او، حرکت دادن زبان و اشاره انگشت

است.

(مسأله ۲۹۱۵) در تسمیه، ذکر خداوند متعال همراه با تعظیم کفایت می‌کند، مانند گفتن الله اکبر یا الحمد لله و یا بسم الله و اکتفا کردن به اسم شریف به تنهایی مانند الله اشکال دارد، بلکه منع است چنانچه در بحث شکار گذشت.

سوّم: آنچه در حال سر بریدن حیوان معتبر می‌باشد زنده بودن ذبیحه در حال وقوع ذبح است، اگرچه نیمه جان باشد، بنابراین اگر ذبح کننده در هنگام ذبح، علم به حیات داشته باشد یا اماره بر آن دلالت کند، مانند حرکت دادن دُم یا چشم یا گوش، گوشت حیوان، حلال می‌باشد، اگرچه در زمان سربریدن خون خارج نشود یا قطره قطره خارج شود. اگر نسبت به حیات ذبیحه شک کند، در حکم به زنده بودن در زمان ذبح کافی است که بعد از تمام شدن ذبح، حرکتی در اعضای حیوان پیدا شود، اگرچه کم باشد مانند: پلک زدن و نظیر آن و اگر به حیات او در حین ذبح، علم داشته باشد نیازی به این حرکت هم نیست.

(مسأله ۲۹۱۶) **چهارم:** ممکن است که شروع به ذبح نمودن از محل آن معتبر نباشد، بنابراین اگر حیوانی را از قفا (پشت گردن) ذبح کند و اوداج اربعه «چهار رگ» را ببرد بدون این که گردن او را قطع کند یا از جای دیگر شروع کند، کفایت آن بعید نیست، اگرچه احوط ترک آن است، بنابراین اگر کارد را زیر رگ‌های چهارگانه فرو کند و آنها را قطع کند ممکن است که چنین سربریدنی صحیح باشد، زیرا معیار همان قطع اوداج است، چه شروع از مذبیح باشد یا از جای دیگر.

(مسأله ۲۹۱۷) احتیاط لازم آن است که سر ذبیحه را عمداً قبل از مرگ قطع نکند، ولی اگر این کار از روی غفلت یا تیزی کارد یا غیر آن باشد، اشکال ندارد. چنانکه احوط آن است که هنگام ذبح، عمداً حیوان را قطع نخاع نکند؛ نخاع رشته سفیدی است که از وسط ستون فقرات از گردن تا دُم کشیده شده است.

(مسأله ۲۹۱۸) اگر پرنده‌ای را ذبح کند و سرش را عمداً قطع کند، اظهر آن است که خوردن آن جایز است، اما بعید نیست که قطع کردن سر پرنده در صورت عمد و با توجه، حرمت تکلیفی داشته باشد.

(مسأله ۲۹۱۹) در بین چهارپایان، تذکیه شتر با نحر است که در غیر شتر نحر جایز نیست، پس اگر شتر را با ذبح یا غیر شتر را با نحر، تذکیه کند، حلال نمی‌شوند. البته اگر تذکیه آن را در کت نماید، به این صورت که غیر شتر را اول نحر کند و پیش از مردنش آن را ذبح نماید، حلال

می‌باشد، یا شتر را اول ذبح کند و قبل از مردن، او را نحر نماید، حلال می‌باشد.

(مسئله ۲۹۲۰) چگونگی نحر شتر این است که وسیله‌ای مانند: کارد یا نیزه یا داس، در گودی که در بالای سینه شتر و چسبیده به گردن او می‌باشد، فرو برده شود. و هر آنچه در ذبح کننده شرط است. از قبیل مسلمان بودن و... در نحر کننده نیز شرط می‌باشد، همچنان که در وسیله نحر نیز تمام چیزهایی که در وسیله ذبح شرط بود مانند این که ابزار، آهن باشد نه استیل و مانند آن، معتبر می‌باشد. در نحر تسمیه و رو به قبله بودن شتر و حیات در حال نحر، واجب است، چنانکه در ذبح واجب بود و نحر شتر در حال ایستاده، یا به زانو نشسته، در صورتی که رو به قبله باشد، جایز است.

(مسئله ۲۹۲۱) اگر ذبح یا نحر حیوان ممکن نباشد مانند حیوانی که سربچی کند یا حیوانی که دیوار روی او خراب شده یا در چاه یا رودخانه افتاده و مانند این‌ها، در این صورت جایز است که حیوان را با شمشیر یا خنجر یا کارد و مانند آنها، زخمی کند، اگرچه موضع زخم جای تذکیه نباشد و گوشت او با این عمل حلال می‌شود. البته تسمیه و اجتماع شرایط ذابح در عاقر یعنی - کسی که با زخم وارد کردن حیوان را می‌کشد - لازم است.

(مسئله ۲۹۲۲) تذکیه جنین مربوط به تذکیه مادرش اوست بنابراین اگر مادرش بدون تذکیه بمیرد و جنین نیز در شکم او بمیرد، خوردنش حرام است. نیز اگر جنین زنده خارج شود و بدون تذکیه بمیرد. اما اگر زنده خارج شود و تذکیه شود، یا مادرش تذکیه شود و جنین در شکم او بمیرد، خوردنش حلال می‌باشد.

(مسئله ۲۹۲۳) اگر مادر جنین تذکیه و جنین زنده خارج گردد، اما وقت برای تذکیه نباشد و بدون تذکیه بمیرد، اقوی حرمت آن است. اما اگر مادرش بدون تذکیه بمیرد و جنین زنده خارج گردد و وقت برای تذکیه نباشد و بمیرد، باز هم اشکالی در حرمت آن نیست.

(مسئله ۲۹۲۴) اگر مادر جنین بمیرد، باید به مقدار متعارف شکم او را بشکافد و جنین را از آن خارج و تذکیه نماید و اگر به تأخیر بیندازد تا جنین در شکم مادر بمیرد، حرام می‌گردد، چنانکه اگر جنینی بعد از شکافتن شکم مادرش و قبل از تذکیه او بمیرد، حرام است.

(مسئله ۲۹۲۵) در حلال شدن جنین با تذکیه مادرش، معتبر است که جنین تام الخلقه بوده و مو و گُرک بر او روییده باشد، و گرنه با تذکیه مادرش حلال نمی‌شود. به عبارت دیگر حلال شدن جنین بدون تذکیه مشروط به سه چیز است:

۱- تذکيه مادر جنين.

۲- تمام بودن خلقت آن، بطوری که مو و کرک بر آن روییده باشد.

۳- مردن جنین قبل از خارج کردن از شکم مادر باشد.

(مسأله ۲۹۲۶) در تذکيه جنين به واسطه تذکيه مادرش، بين حيوان حلال گوشت و حرام گوشتی که قابلیت تذکيه را دارد فرقی نیست.

(مسأله ۲۹۲۷) هر حيوان حلال گوشتی قابل تذکيه می‌باشد و وقتی تذکيه شد، پاک و خوردنش حلال می‌شود. اما حیوانات نجس العین، مانند: سگ و خوک، قابل تذکيه نمی‌باشند و بعد از تذکيه نیز برنجاست خود باقی می‌مانند و انسان نیز قابل تذکيه نیست و هر وقت بمیرد نجس است و بدنش پاک نمی‌شود مگر با غسل دادن اگر مسلمان باشد. اما کافر - اگر گفتیم نجس است - با غسل نیز پاک نمی‌شود، اما سایر حیوانات حرام گوشت، ظاهر آن است که آن‌ها قابل تذکيه می‌باشند، در صورتی که پوست آن‌ها به عنوان لباس، فرش و غیر آن قابل استفاده باشد. فرقی بين درندگان از قبیل شیر، پلنگ، روباه و... و خزندگان که در زیر زمین زندگی می‌کنند، مانند موش خرما و موش صحرائی و امثال این‌ها نیست، و اگر تذکيه شوند، استعمال پوستشان، جایز می‌باشد و می‌شود از آن ظرف آب یا روغن درست کرد و اگر چیزی مرطوب با آن ملاقات کند، نجس نمی‌شود. اما حیوانی که گوشت او خورده نمی‌شود، اگر خون جهنده نداشته باشد، مردار آن پاک است و بنابر اظهار ارتفاع از اجزاء آن مانند پوست جایز است، اما فروش آن‌ها جایز نیست مگر این که تذکيه شود.

(مسأله ۲۹۲۸) در حیوانی که گوشت آن خوردنی نیست ولی قابل تذکيه است، در صورتی

که پوست داشته باشد، فرقی نیست که پرنده باشد یا غیر پرنده.

(مسأله ۲۹۲۹) اگر گوشت حیوانی که خون جهنده دارد، پیدا شود و معلوم نباشد که تذکيه شده یا نه، بنا بر عدم تذکيه گذاشته می‌شود، پس خوردن آن گوشت و استعمال پوست آن، اگر از حیواناتی باشد که تذکيه در آن معتبر است، جایز نمی‌باشد. اما اگر چیزی مرطوب با آن ملاقات کند، نجس نمی‌شود. البته اگر در دست مسلمان باشد و او طوری تصرف کند که با تذکيه سازگار است، حکم می‌شود که مذکی است، اما چنانچه بداند که مسلمان آن را بدون تحقیق از کافر گرفته، حکم به عدم تذکيه می‌شود. اما آنچه از مجهول الاسلام گرفته می‌شود، چنانچه در

شهرهایی باشد که مسلمانان اکثریت دارند، به منزله آن است که از دست مسلمان گرفته شده است، ولی اگر گوشت یا پوست در دست مسلمان باشد و نداند که آن را برای خوردن یا ساختن کفش بکار می‌برد یا برای مصرف حیوان و ساختن ظرف برای حمل زباله، حکم به حلال بودن آن نمی‌شود.

(مسئله ۲۹۳۰) آنچه از دست کافر گرفته می‌شود، مثل پوست یا گوشت و چربی، در حکم غیر مذکی است، بنا بر اقرب، ادعایش در مورد تذکیه حیوان پذیرفته نمی‌شود، البته اگر بداند که در دست مسلمان بوده و طوری در آن تصرف می‌کرده که با تذکیه سازگار باشد در حکم مذکی است. اما روغن ماهی که از بلاد کفار آورده می‌شود، اگر از کافر بخرد و در تذکیه آن شک کند، خوردن آن بدون ضرورت جایز نیست و اگر تذکیه ماهی را یقین کند، ولی نداند که ماهی پولک دار است یا نه، بنا بر ظاهر خوردن روغن آن جایز است و اگر آن را از مسلمان بخرد و بداند که مسلمان آن را بدون تحقیق از کافر گرفته است، خوردنش نیز جایز است.

(مسئله ۲۹۳۱) در مورد مسلمانی که تصرف او نشانه بر تذکیه می‌باشد، فرقی نیست بین مؤمن و مخالف و بین کسی که معتقد است میتة با دباغی پاک می‌شود و غیر او یا کسی که شرایط معتبر در تذکیه را قبول دارد و کسی که قبول ندارد.

(مسئله ۲۹۳۲) پوستی را که از کشورهای اسلامی می‌آورند یا در آن جا ساخته شده یا بر زمین مسلمان‌ها افتاده و آثار استعمال در آن‌ها موجود باشد، در حکم مذکی است و نیاز به جستجو ندارد و گوشت‌هایی نیز که از کشورهای اسلامی وارد می‌شوند در حکم پوست است.

(مسئله ۲۹۳۳) برای ذبح و نحر آدابی ذکر شده است. در ذبح گوسفند مستحب است که دو دست و یک پایش را ببندد و پشم یا مویش را بگیرد، تا سرد شود و در ذبح گاو مستحب است که چهار دست و پایش را ببندد و دم او را رها کند. و در شتر، اگر نشسته نحر می‌کند، مستحب است که دست‌هایش را از پایین تا زیر بغل ببندد و پاهایش را رها کند. اما اگر ایستاده نحر کند، سزاوار است که دست‌چپش بسته باشد و در پرنده مستحب است که بعد از ذبح رها شود و مستحب است که تیغ را تیز کند و سریع برود و به حیوان تیغ را نشان ندهد و حیوان را از جایی به جایی دیگر حرکت ندهد، بلکه در جای خودش بگذارد تا بمیرد و با مدارا و رفق به سوی محل ذبح سوق دهد و قبل از ذبح او را آب دهد و کارد را با قوت و قدرت و سرعت بر مذبح بکشد تا آسان‌تر ذبح شود.

(مسألة ٢٩٣٤) ذبح کردن در شب و در روز جمعه تا زوال، کراهت دارد.

احکام خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها

اول: حیوانات دریایی

(مسئله ۲۹۳۵) حیوانات دریایی قابل خوردن نمی‌باشند؛ مگر ماهی فلس دار [پولک دار] و اگر در وجود فلس شک شود که آیا فلان ماهی پولک دارد یا ندارد، بنا را بر حرمت بگذارد. خوردن ماهی مرده‌ای که روی آب است و ماهی‌ای که نجاست‌خوار شده تا زمانی که عرفاً نجاست‌خواری او زایل شود، حرام می‌باشد. خوردن سگ ماهی، مارماهی، ماهی تیغ دار، لاک پشت، قورباغه و خرچنگ حرام می‌باشد. اما خوردن ماهی کنعت و ریبتا (شبيه ميگو) و ماهی طمر، ماهی طیرانی و ایلامی و میگو، مانعی ندارد.

(مسئله ۲۹۳۶) ماهی حلال که در شکم ماهی حلال باشد حلال است. ماهی‌ای را که افعی از دهانش انداخته، خورده نمی‌شود مگر این که تکان بخورد و در خارج از آب زنده گرفته شود و احوط اولی آن است که از بین نرفتن فلس او نیز معتبر می‌باشد.

(مسئله ۲۹۳۷) تخم حیوان، تابع خود حیوان است و در صورت مشتبه شدن این که گفته می‌شود خشن و زبر آن که در عرف ما «ثروب» نامیده می‌شود، حلال، و نرم آن که در عرف ما «حلبلاب» گفته می‌شود، حرام است جای تأمل دارد و اظهر آن است که هر چه از تخم حیوان مشتبه شود، حرام می‌باشد.

دوم: چهارپایان

(مسئله ۲۹۳۸) از حیوانات اهلی، خوردن گوشت شتر، گاو و گوسفند و از وحشی، قوچ کوهی، گاو، آهو، گورخر، شتر و گاومیش حلال است.

(مسئله ۲۹۳۹) خوردن گوشت اسب، قاطر و الاغ، مکروه است.

(مسئله ۲۹۴۰) حیوان مباح نجاستخوار - که فقط مدفوع انسان را می خورد - حرام است، مگر با استبرا و از بین رفتن نجاستخواری و احوط آن است که ماده شتر، بلکه مطلق شتر را چهل روز، گاو را بیست روز، گوسفند را ده روز، مرغابی را پنج یا هفت روز و مرغ را سه روز غذای پاک بدهند.

(مسئله ۲۹۴۱) اگر بزغاله یا بره از شیر خوک بخورد به مقداری که گوشتش محکم شود، بزغاله و نسلش حرام می شود و اگر گوشت او محکم نشود، هفت روز استبرا شود و در آن مدت از پستان گوسفند شیر داده شود، و اگر از خوردن شیر، بی نیاز باشد، علف داده شود، بعد از آن حلال می گردد. سگ ماده و کافره به خوک ملحق نمی شود و در تعمیم حکم فوق نسبت به نوشیدن شیر بدون مکیدن، اشکال است و اظهر عدم آن است.

(مسئله ۲۹۴۲) هر حیوان درنده ای مانند: شیر و روباه حرام می باشد و خرگوش، سوسمار، موش، جوجه تیغی و حشرات و شپش و پشه و کیک، حرام است.

(مسئله ۲۹۴۳) اگر انسان حیوان حلال گوشتی را وطی کند، گوشت او و گوشت نسل و شیر آنها حرام می شود؛ در صورتی که وطی کننده بالغ باشد. اما اگر صغیر باشد، عدم حرمت بعید نیست؛ اگرچه احتیاط بهتر است. در وطی کننده فرقی بین عاقل و مجنون، عالم و جاهل، مختار و مکره نیست و در وطی شده هم فرقی نمی کند که حیوان نر باشد یا ماده. و اگر حمل قبل از وطی تکون یافته باشد، حرام نمی شود و اگر حیوان وطی شده مرده یا غیر چهارپا باشد نیز حرام نمی شود.

اگر حیوان وطی شده گوشتش مقصود باشد مانند گوسفند، اول سربریده شود، بعد از مردن سوزانده شود، و وطی کننده، اگر مالک آن نباشد، تاوان قیمت آن را به مالک می دهد، اگر مقصود از حیوان وطی شده سوار شدن و حمل بار بر او باشد، در این صورت از شهری که در آن وطی شده اخراج و در شهر دیگر فروخته می شود و شخص وطی کننده قیمت حیوان را به مالک او پرداخت کند و در رجوع قیمت آن به مالک یا وطی کننده یا صدقه دادن آن به فقیر سه وجه است: اظهر وجه دوّم است که به وطی کننده قیمت رجوع می شود. اگر حیوان وطی شده حلال گوشت، مشتهه شود، با قرعه مشخص می گردد.

(مسئله ۲۹۴۴) اگر حیوان حلال گوشت، شراب بخورد و مست شود و بعد ذبح گردد، خوردن

گوشت او جایز می‌باشد و اعضای آلوده به شراب را باید بشوید. اما آنچه که در شکم اوست مانند: دل، شکمبه و غیره جواز خالی از قوت نیست گرچه سزاوار است در خوردن آنها جانب احتیاط رعایت گردد. ولی اگر بول یا نجاست دیگری بخورد، گوشت او حرام نمی‌شود و آنچه در شکم اوست با وجود عین نجاست در آن بعد از شستن، حلال است.

سوّم: پرندگان

(مسأله ۲۹۴۵) پرندگانی که دارای چنگال‌اند، مانند: باز و کُرکس، نیز هر پرنده‌ای که در وقت پرواز بال نزدنش بیشتر از بال زدن آن باشد حرام است. اگر بال زدن و بال نزدن آن مساوی باشد، بنا بر اظهر حلال است، در صورتی که یکی از علامت‌های زیر در آن موجود باشد:

۱- چینه دان داشته باشد.

۲- سنگدان داشته باشد.

در حلال بودن پرنده، وجود یکی از این دو کفایت می‌کند، و اگر هیچ کدام این دو را نداشته باشد، حرام است، اما اگر چینه دان و سنگدان را نداشته، ولی بال بهم زدنش بیشتر باشد، حلال است و اگر یکی از آن دو را داشته باشد ولی بال بهم نزدن او هنگام پرواز بیشتر باشد، حرام است. و اگر یک یا هر دوی آنها را داشته باشد، ولی در کیفیت پرواز شک شود، به حلیت حکم می‌شود. در لک لک به وجود هر دوی آنها حکایت شده، لکن گمان می‌رود که بال بهم نزدن و صاف پرواز کردن او از بال زدن او بیشتر است، لذا حرام می‌باشد، چنان‌که بعضی از بزرگان نیز به آن فتوا داده‌اند.

(مسأله ۲۹۴۶) خفاش، طاووس و پرنده حلال گوشت نجاست‌خواری که هنوز استبرا نشده، حرام اند و زنبور، پشه و تخم پرنده حرام گوشت، حرام می‌باشد. همچنین کلاغ بنا بر اظهر، همه اقسامش حرام است، و تخم پرنده اگر مشتبه شود، چنانچه دو طرف آن مساوی باشد، حرام است. (مسأله ۲۹۴۷) پرستو، هدهد، جغد، کبوتر صوام، دارکوب، فاخته و چکاوک مکروه است.

چهارم: جامد

(مسأله ۲۹۴۸) میته و اجزای آن حرام است و اگر از حیوانی باشد که خون جهنده دارد خود

و اعضای آن نجس است مگر پشم، مو، کرک، پر، شاخ، استخوان و سُم از چیزهایی که در حال حیات پاک است، نیز تخم آن در صورتی که پوست روی آن باشد پاک است؛ اگرچه خوردن آن حلال نمی‌باشد، نیز مایه پنیر که در درون حیوان می‌باشد.

(مسئله ۲۹۴۹) بنا بر قول مشهور، بعضی از اجزای حیوانی که ذبح شده، حرام است و آن‌ها عبارتند از: آلت تناسلی، بیضه‌ها، سپرز، سرگین، خون، مثانه، بچه دان، زهره دان، فرج، نخاع (میانه ستون فقرات)، علبا (عصب پهن وزردی که از گردن تا دُم کشیده شده است)، غدد، خزره دماغ و آن مغزی است در وسط دماغ تقریباً به اندازه یک نخود که رنگ آن با رنگ مغز اختلاف دارد و حدقه چشم. آنچه گفته شد در غیر پرنده است. اما در پرندگان، غیر از فضل، خون، زهره دان، سپرز و بیضه‌ها از چیزهایی که ذکر شد، وجود ندارد و به هر صورت در طیور هم احتیاط نباید ترک شود و بهتر است از خوردن کلیه‌ها (قلوه) و دو گوش دل اجتناب گردد.

(مسئله ۲۹۵۰) اعیان نجسه مانند مدفوع و گوشتی که از حیوان زنده، جدا شده، حرام می‌باشد. بنا بر اظهار خوردن گِل، حرام است، اما خوردن تربت امام حسین علیه السلام جهت شفا یافتن به مقدار کم جایز است ولی خوردن سایر معادن و سنگها و درختها حرام نمی‌باشد.

(مسئله ۲۹۵۱) خوردن زهر و هر چیزی که به انسان ضرر برساند، حرام است، مانند افیون (تریاک، مرفین و...) چه ضررش به خاطر زیاد مصرف کردن آن باشد یا به خاطر عادت به آن.

پنجم: مایعات

(مسئله ۲۹۵۲) هر چیز مست کننده حرام است، شراب باشد یا غیر آن، مانند فقاغ و غیره حتی جامدش. و خون - هر چند در تخم باشد - هم چنین هر مایع و جامدی که نجس شده باشد، حرام است.

(مسئله ۲۹۵۳) اگر نجاست در جسم جامدی مثل روغن و غسل جامد بیفتد، لازم است که نجاست و اطراف آن را که با نجاست ملاقات کرده، دور بیندازد و باقی آن حلال است. مایع غلیظ و سفت در حکم جامد است.

(مسئله ۲۹۵۴) روغنی که با ملاقات نجاست، متنجس شده است، فروختن و استفاده از آن در چیزی که طهارت در آن شرط نیست، جایز می‌باشد و بهتر آن است که استفاده از آن در روشن

کردن چراغ زیر آسمان محدود شود.

(مسئله ۲۹۵۵) خوردن بول حیوان که گوشت آن حلال نیست حرام است؛ بلکه خوردن بول حیوانی که گوشتش حلال است، نیز بنا بر احتیاط حرام می‌باشد؛ به جز بول شتر که برای استشفای جایز است. شیر حیوان غیر مأكول نیز حرام است، مگر انسان که شیرش حلال می‌باشد.

(مسئله ۲۹۵۶) اگر گوشت، مشتبه شود و معلوم نباشد که تذکیه شده یا نه، نیز در دست مسلمانی که نشان دهنده تذکیه است، نباشد، باید از آن اجتناب کرد، اما اگر مشتبه شود و معلوم نباشد که این گوشت از نوع حلال است یا حرام، محکوم به حلیت است.

(مسئله ۲۹۵۷) انسان می‌تواند از خانه افرادی که مشمول آیه شریفه سوره نور می‌باشند، بخورد؛ آنان عبارتند از: پدران، مادران، برادران، خواهران، عموها، عمه‌ها، دایی‌ها، خاله‌ها، دوستان و وکیل‌ها که امور به او سپرده شده است و زن و فرزند نیز به آنان ملحق می‌شود. بنابراین خوردن از خانه‌های آنان به شکل متعارف با ندانستن کراهت آنها، جایز است، اما با گمان یا شک در کراهت بنا بر اظهار جایز می‌باشد.

(مسئله ۲۹۵۸) اگر شراب - به وسیله چیزی یا خود بخود - به سرکه بدل شود، طبق تفصیلی که در باب مطهرات گذشت پاک و حلال می‌شود.

(مسئله ۲۹۵۹) خوردن مرباها حرام نیست، اگرچه بوی مست کننده از آن استشمام شود. اما اگر فاسد و مست کننده شود، خوردن آن جایز نیست.

(مسئله ۲۹۶۰) آب انگور اگر با آتش یا غیر آن بجوشد یا به جوش آید، حرام می‌شود، مگر این که دو سوّم آن با آتش از بین برود یا به سرکه بدل شود.

(مسئله ۲۹۶۱) شخص مضطر می‌تواند به مقدار حفظ جان خود چیزی حرام بخورد. اما باغی - کسی که بر امام خروج کرده - یا کسی که از روی لَهو به دنبال شکار رفته یا راهزن یا دزد اجازه ندارند هنگام ضرورت از محرّمات استفاده کنند. البته بر شکارچی و عادی، عقلاً واجب است که برای حفظ جان خود، از حرام بخورند، ولی در عین حال با خوردن مجازات می‌شوند، اما کسی که بر امام خروج کرده، بعید نیست که هلاکت او، به دست خودش واجب باشد.

(مسئله ۲۹۶۲) خوردن بر سر سفره‌ای که شراب در آن خورده می‌شود، حرام است.

(مسئله ۲۹۶۳) شستن دست‌ها قبل از غذا و بسم الله گفتن و با دست راست خوردن و شستن

دست بعد از غذا، هم چنین حمد خداوند متعال و به پشت قرار گرفتن و پای راست را روی پای چپ گذاشتن بعد از غذا مستحب است.

احکام ارث

موجبات ارث، دو نوع است: ۱- نسب ۲- سبب.

اما نسب سه طبقه دارد:

طبقه اول دو صنف است:

الف - پدر و مادر بدون واسطه، نه اجداد و جدّه ها.

ب - فرزندان چه پسر باشند یا دختر، هرچه پایین روند.

طبقه دوم، دو صنف است:

الف - اجداد و جدّه ها، هر چه بالا روند.

ب - برادران و خواهران و فرزندانشان، هرچه پایین روند.

طبقه سوم، عموها و دایی‌ها، هرچه بالا روند مانند عموها و دایی‌های پدر و مادر و هم چنین

عموها و دایی‌ها پدر بزرگ و مادر بزرگ و فرزندان آنان هرچه پایین روند، به شرطی که عرفاً از نزدیکان میت صدق کند.

اما سبب، دو قسم است: زوجیت و ولاء.

ولاء سه طبقه دارد: «ولای عتق»، «ولای ضمان جریره» و «ولای امامت».

اقسام وارث

۱- کسی که تنها به «فرض» ارث می‌برد، مانند همسر که اگر شوهر فرزند نداشته باشد، یک

چهارم ($\frac{1}{4}$) و اگر شوهر فرزند داشته باشد یک هشتم ($\frac{1}{8}$) سهم همسر می‌باشد و بنا بر اقوی زیادی به او بر نمی‌گردد.

۲- کسی که همیشه به «فرض» و گاهی هم به «ردّ» ارث می‌برد، مانند مادر که با بودن فرزند

یک ششم ($\frac{1}{6}$) و با نبود آن یک سوم ($\frac{1}{3}$) در صورتی که حاجب نباشد و چنانچه فریضه بیشتر از سهام وارث باشد، ممکن است بیشتر از فرض به مادر برگردد، یا شوهر که در صورت بودن فرزند یک ربع ($\frac{1}{4}$) و با نبود فرزند نصف ($\frac{1}{2}$) تر که را ارث می‌برد و چنانچه وارث دیگری غیر از امام موجود نباشد، زیادی به او بر می‌گردد.

۳- کسی که یک بار به «فرض» و یک بار به «قربت» و نزدیک بودن با میت ارث می‌برد، مانند پدر که با وجود فرزند به «فرض» ارث می‌برد و با نبود آن به خویشاوندی، یا دختر و دختران که با وجود پسر به «خویشاوندی» بدون او به «فرض» ارث می‌برند، یا خواهر و خواهران پدری یا پدری و مادری که با وجود برادر به «قربت» و خویشاوندی، و با نبود آن به «فرض» ارث می‌برند یا برادر و برادران مادری که اگر جدّ مادری نباشد به «فرض» و با بودن آن به «قربت» و خویشاوندی ارث می‌برند.

۴- کسی که به «قربت» خویشاوندی ارث می‌برد، مانند پسر و برادران ابوینی یا برادران (ابی) پدری و جد، عموها و دایی‌ها.

۵- کسی که نه به «فرض» ارث می‌برد و نه به «قربت» بلکه به «ولاء» ارث می‌برد، مانند آزادکننده و ضامن جریره و امام.

فرض، همان سهامی است که در قرآن مجید برای ورثه‌ها معین شده است و آن شش قسم است: نصف (۲)، ربع (۴)، ثمن (۸)، ثلثان (۳)، ثلث (۳) و سدس (۶). و صاحبان آنها سیزده گروه هستند:

نصف: برای یک دختر است، چنانچه پسر با او نباشد. هم چنین خواهر پدری و مادری یا پدری در صورتی که برادر با او نباشد نصف مال میت را به ارث می‌برند و شوهر در صورتی که اولادی برای زن متوفی نباشد، نصف مال را سهم دارد.

ربع: یعنی یک چهارم برای شوهر است با وجود فرزند برای همسر و هرچه پایین رود و برای زن است با نبود فرزند برای شوهر هرچه پایین رود و در این صورت اگر زوجه یکی باشد همه سهم به او اختصاص دارد و اگر متعدد باشند، بین آنان بطور مساوی تقسیم می‌شود. مثلاً اگر شوهر دو زن دارد برای هر کدام ربع سهم می‌رسد.

ثمن: یعنی یک هشتم برای زن است، در صورتی که شوهر فرزند داشته باشد، هرچه پایین رود و اگر زن یکی باشد، به او اختصاص دارد و گرنه بطور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود.

ثلثان: یعنی دو سوّم برای دو دختر است اگر پسری با آنها نباشد و برای دو خواهر یا بیشتر ابوینی یا پدری با مادر در صورتی که متعدد باشند.

ثلث: که سهم مادر است، در صورتی که برای متوفی فرزند - هر چند پایین رود - و برادر نباشد بنا بر تفصیلی که خواهد آمد و برای برادر و خواهر امّی است، در صورتی که متعدد باشند.
سدس: یعنی یک ششم برای هر یک از پدر و مادر است با وجود فرزند برای میت - هر چند پایین رود - هم چنین یک هشتم برای مادر است با وجود برادران یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر ابوینی یا پدری، هم چنین یک ششم برای یک برادر مادری، یا یک خواهر مادری می باشد. تعدّد ورثه: اگر ورثه متعدد باشند، گاه همه آنها دارای فرض هستند و گاه هیچ کدام دارای فرض نیستند و گاه بعضی از آنها دارای فرض هستند و بعضی دارای فرض نیستند و در صورتی که همه آنها دارای فرض باشند، گاهی فرض های آنها مساوی با فریضه است و گاهی بیشتر از آن و گاهی کمتر.

اما در صورتی که مساوی با فریضه است، مانند موردی که بعد از میت، پدر، مادر و دو دختر باقی بماند، در این صورت سهم هر یک از والدین سدس است و سهم دو دختر دو ثلث و مجموع آن مساوی با فریضه می شود که شش باشد.

اما موردی که بیشتر از فریضه است، مانند میت که شوهر، والدین و دختری دارد، در این صورت به هر یک از والدین سدس و به دختر نصف و به شوهر ربع ترکه می رسد. بنابراین سهام بر فریضه به مقدار سدس و نصف سدس بیشتر است و ترکه به تمام سهام و فرض ها نمی رسد و این مسأله «عول» است که در مذهب ما بر بعضی اهل فرض، نقص وارد می شود و بر بعضی وارد نمی شود، بنابراین در ارث طبقه اول، نقص وارد می شود که در مثال مذکور همان دختر می باشد ولی بر شوهر و والدین نقص وارد نمی شود و اگر به جای یک دختر، دو دختر یا بیشتر باشد، «ترکه» از فریضه به نصف سدس کم می شود و این نقص به حصه دختران بر می گردد و از سهم والدین که همان یک ششم باشد، نیز از سهم شوهر که همان یک چهارم باشد چیزی کم نمی شود. اما در ارث طبقه دوّم که متوفی، شوهر و خواهر ابوینی و دو خواهر امّی داشته باشد، مجموع سهام زاید بر فریضه می شود و در این مورد نقص بر کسی وارد می شود که از طرف ابوین به متوفی نزدیک است که در این فرض خواهر می باشد نه زوج و نه کسی که قرابت او مادری است.

اما جایی که سهام کمتر از فریضه است، چنانکه از متوفی یک دختر بجا مانده باشد که نصف ترکه، مال اوست و نصف دیگر ترکه میت بر فریضه زیاد می ماند و این مسأله «تعصیب» است که در مذهب ما زیادی به صاحب فرض - دختر در مثال مذکور - بر می گردد. پس دختر یک نصف را به «فرض» ارث می برد و نصف دیگر را به «رد» و اگر همه وارثان صاحب فرض نباشند، مال بین آنان تقسیم می شود، چه مرد باشند، چه زن و چه مختلط، بنابر تفصیلی که خواهد آمد. اگر یکی از وارثها صاحب فرض باشد و یکی نباشد، به صاحب فرض، فرضش داده می شود و باقی را به غیر او می دهند چنانچه خواهد آمد. از مثالهای آن فرض، در طبقه دوم موردی است که متوفی، زن و خواهر پدری و مادری یا خواهر پدری، نیز برادر یا خواهر امی دارد که در این صورت سهم زن ربع و سهم خواهر ابوینی یا ابی نصف و سهم خواهر یا برادر مادری سدس خواهد بود، پس ترکه نسبت به فرضها و سهام، نصف سدس بیشتر می شود، بنابراین زیادی آن با فرض به کسی بر می گردد که از طرف پدر یا پدر و مادر به متوفی قرابت دارد و به زوجه و کسی که از طرف مادر قرابت دارد چیزی بر نمی گردد و طبق این قاعده، هر صاحب فرضی که در این طبقه، نقص بر فرض او وارد می شود، هم چنین در صورت زیادی ترکه زیادی آن هم به او بر می گردد.

هر صاحب رحمی به منزله همان رحمی است که به او نسبت داده می شود که سهمش را به ارث می برد، مثلاً عمه به منزله پدر است و خاله به منزله مادر و دختر برادر مادری به منزله برادر مادری است. بنابراین اگر میت عمه و خاله داشته باشد، مال عمه دو ثلث است که حصه پدرش می باشد و مال خاله یک ثلث که حصه مادرش است و اگر وارث عمه و دختر برادر مادری باشند، سهم عمه دو ثلث و سهم دختر برادر یک ششم است و یک ششم ترکه هم اضافه می ماند و بعید نیست که در این صورت زیادی به عمه برگردد، اگرچه احوط صلح است.

موانع ارث

و آن سه چیز است: ۱ - کفر ۲ - قتل ۳ - رق (بنده) بودن.

۱- کفر

(مسأله ۲۹۶۴) کافر از مسلمان ارث نمی برد - اگرچه از نزدیکان میت باشد - و در کافر بین اصلی و مرتد فطری، ذمی و حربی، فرقی نیست، اما اگر کافر مرتد ملی باشد، بعید نیست که ارث

برسد، اگر چه جای احتیاط است.

(مسأله ۲۹۶۵) کافر مانع ارث خویشاوندان و نزدیکان نمی شود. پس اگر مسلمانی بمیرد که فرزند کافری دارد ولی فرزند کافر او فرزند مسلمانی داشته باشد، میراث مال فرزند فرزند میت است و اگر مسلمانی بمیرد و هیچ وارث مسلمانی نداشته باشد، میراث او مال امام علیه السلام است.

(مسأله ۲۹۶۶) مسلمان از کافر ارث می برد، نیز از ارث بردن کافر از کافر مانع می شود. پس اگر کافری بمیرد که فرزند کافری دارد، نیز برادر مسلمان یا عموی مسلمان دارد، مسلمان ارث می برد، نه کافر و اگر میت کافر غیر امام علیه السلام وارثی نداشته باشد، میراث او مال کافر است، در صورتی که میت کافر اصلی باشد، اما اگر میت مرتد فطری باشد، بنا بر مشهور، وارث او امام علیه السلام است و کافر از او ارث نمی برد، اما بعید نیست که مرتد - فطری و ملی - مانند کافر اصلی باشد بلکه ظاهر همین است.

(مسأله ۲۹۶۷) اگر کافر قبل از تقسیم ارث میت، مسلمان شود و وارث میت متعدد باشند، چنانچه تازه مسلمان از لحاظ طبقه با دیگر وارثان مسلمان مساوی باشد، در ارث شریک می شود ولی اگر تازه مسلمان مقدم باشد، ارث به او اختصاص پیدا می کند. اما اگر بعد از تقسیم یا مقارن آن مسلمان شود، ارث نمی برد - چه میت مسلمان باشد چه کافر - این در صورتی است که وارث متعدد باشد، اما اگر وارث یکی باشد، کافر ارث نمی برد، البته اگر آن وارث زوجه باشد و کافر قبل از تقسیم ارث بین زوجه و امام علیه السلام مسلمان شود، ارث می برد و الا ارث نمی برد و این در صورتی است که میت مسلمان باشد، ولی اگر میت کافر باشد، زوجه نصیب خود را بر می دارد و باقی، مال وارث کافر می شود.

(مسأله ۲۹۶۸) اگر کافر بعد از تقسیم بعضی ترکه، مسلمان شود اقرب آن است که او تنها از باقیمانده مالی که هنوز تقسیم نشده ارث می برد.

(مسأله ۲۹۶۹) مسلمانان از همدیگر ارث می برند، اگر چه از جهت عقیده و مذهب مختلف باشند و کفار نیز از همدیگر ارث می برند، اگر چه در ملیت باهم اختلاف داشته باشند.

(مسأله ۲۹۷۰) مسلمان و کافر - چه از حیث وارث بودن چه از حیث کسی که فوت نموده است - هم مسلمان و کافر اصلی را شامل می شود و هم مسلمان و کافر تبعی را - مانند طفل و مجنون - پس هر طفلی که یکی از والدینش در حال انعقاد نطفه مسلمان باشد، در حکم مسلمان است و هم کافر را

از ارث منع می‌کند هم کافر از او ارث نمی‌برد بلکه وارث او امام است در صورتی که وارث مسلمان نداشته باشد، و هر طفلی که والدینش در حال انعقاد نطفه او کافر باشند، در حکم کافر است و از مسلمان ارث نمی‌برد، چنانکه از کافر نیز ارث نمی‌برد در صورتی که غیر امام علیه السلام وارث مسلمانی داشته باشد و اما اگر قبل از بلوغ و بعد از آن که ممیز شود، مسلمان گردد یا قبل از بلوغ و پیش از آن که ممیز گردد یکی از والدینش، مسلمان شود، بر او حکم مسلمان جاری می‌شود.

(مسأله ۲۹۷۱) مرتدّ دو قسم است: فطری و ملّی.

مرتد فطری، کسی است که نطفه‌اش در حالی منعقد شده، که یکی از والدینش مسلمان، و خودش نیز مسلمان بوده، سپس کافر شود. حکم مرتد فطری این است که باید کشته شود و زنش از حین ارتداد، عده وفات بگیرد و میراث او بین ورثه تقسیم گردد و احکام مذکور با توبه ساقط نمی‌شود، البته اگر توبه کند، بنا بر اقوی در باطن پذیرفته می‌شود، بلکه در ظاهر نیز نسبت به غیر احکام مذکور، پذیرفته می‌شود، لذا بر طهارت بدن و صحت ازدواج جدید او حتی با زن سابقش، حکم می‌شود.

اما مرتدّ ملّی مقابل فطری است و حکمش این است که از او خواسته شود تا توبه کند و اگر توبه نکرد کشته می‌شود، اما زوجه‌اش از حین ارتداد جدا می‌شود مثل زنی که سه طلاقه شده است، منتهی اگر به زن دخول نشده باشد، چیزی بر او نیست و اگر دخول شده باشد، عده طلاق می‌گیرد. اموال مرتدّ ملّی تقسیم نمی‌شود مگر بعد از مرگ چه مرگ او در اثر قتل باشد یا به صورت طبیعی. اگر مرتدّ ملّی توبه کند، سپس مرتد شود و بعد از آن که مجبور به توبه شود توبه کند و دوباره مرتد شود، آیا در مرتبه سوم و چهارم توبه‌اش پذیرفته می‌شود یا نه؟ بنا بر اظهر در مرتبه سوم و چهارم قتل او واجب نیست.

اما اگر زن مرتد شود، کشته نمی‌شود و اموالش به ورثه منتقل نمی‌گردد، مگر با مردن، ولی نکاحش فسخ می‌شود و اگر به او دخول شده باشد، عده طلاق می‌گیرد، و گر نه به مجرد ارتداد جدا شده، زندانی می‌گردد و بر او سخت می‌گیرند و در اوقات نماز او را کتک می‌زنند تا توبه کند و اگر توبه کرد از او پذیرفته می‌شود و فرق نمی‌کند که زن مرتد فطری باشد یا ملّی.

(مسأله ۲۹۷۲) در ترتب اثر مزبور بر ارتداد، بلوغ، کامل بودن عقل و اختیار شرط می‌باشد،

پس اگر کسی با اکراه، مرتد شود یا از روی غفلت مرتد شود، یا سهو کند یا زبانش بلغزد یا از

روی خشم و خارج از اختیار باشد یا از روی جهل به معنا باشد، ارتداد لغو است و اثری ندارد.

۲ - قتل

(مسأله ۲۹۷۳) قاتل از مقتول ارث نمی‌برد، در صورتی که قتل عمد و از روی ظلم باشد. اما قتل خطای محض مانع ارث نمی‌شود، همچنین مانع ارث نمی‌شود اگر قتل به جهت قصاص یا دفاع از خود، عرض (شرف و آبرو) یا مال باشد، اما در قتل شبه عمد دو قول است: قوی‌تر آن‌ها این است که قتل شبه عمد مانع ارث نمی‌شود و در حکم قتل خطا می‌باشد، اگرچه در پرداخت دیه در حکم قتل عمد می‌باشد که بر عهده خود «جانی» است نه بر «عاقله» او که عبارتند از: پدران، فرزندان، برادران پدری و فرزندان‌شان، عموها و فرزندان‌شان هرچه پایین روند، برخلاف قتل خطای محض که در آن دیه مقتول به عهده عاقله قاتل است و اگر عاقله از پرداخت عاجز بودند، خود جانی باید بپردازد و اگر جانی هم از پرداخت عاجز بود، امام باید دیه را بپردازد.

(مسأله ۲۹۷۴) قتل خطا مانع از ارث غیر دیه نمی‌گردد، اما منع آن از ارث دیه بعید نیست.

(مسأله ۲۹۷۵) قاتل ارث نمی‌برد ولی مانع ارث کسی که از او نسبت به مقتول دورتر است هم نمی‌شود اگر چه قرابت وارث دورتر به واسطه قاتل باشد، چنانکه اگر فرزندی پدرش را بکشد و مقتول فرزند دیگری نداشته باشد ولی قاتل عمدی فرزند داشته باشد، فرزند قاتل وارث می‌شود و اگر مقتول پدر یا مادر داشته باشد، ارث بین او و فرزند قاتل تقسیم می‌شود.

(مسأله ۲۹۷۶) اگر وارث در طبقه اول منحصر به فرزند است که همان فرزند قاتل باشد در این صورت ارث مقتول به طبقه و دسته دوم منتقل می‌شود، یعنی به اجداد، جده‌ها، برادران و خواهران و با نبودن آن‌ها به طبقه سوم منتقل می‌شود که عموها، عمه‌ها، دایی‌ها و خاله‌ها می‌باشند و با نبودن آن‌ها به امام علیه السلام منتقل می‌شود.

(مسأله ۲۹۷۷) اگر مادر، جنین خود را سقط کند، دیه او بر مادر است که به پدر جنین یا سایر ورثه جنین پرداخت می‌شود، اگر جنین نطفه باشد بیست دینار و اگر علقه باشد چهل دینار و اگر مضغه باشد شصت دینار و اگر استخوان باشد هشتاد دینار و صد دینار اگر تام الخلقه ولی روح در او ندیده باشد و اگر روح در او ندیده باشد، دیه انسان کامل را دارد و اگر «جانی» پدر جنین باشد، دیه او مال مادرش است.

(مسئله ۲۹۷۸) دیه در حکم مال مقتول است که دیون او از آن پرداخت می شود و موارد وصیت او از آن خارج می گردد، چه قتل او عمدی باشد چه خطایی، اما اگر دیه با صلح گرفته شود، یا دیه به این خاطر گرفته شده که قاتل فوت کرده یا فرار نموده و قصاص او امکان نداشته، در این صورت همه نزدیکان سببی و نسبی دیه را ارث می برند، حتی زن و شوهر، اگر چه زوجین چیزی از قصاص را ارث نمی برند، ولی از دیه ارث می برند، اما خواهران و برادران مادری، چیزی از دیه را ارث نمی برند و بنا بر مشهور سایر کسانی نیز که از طرف مادر به مقتول نزدیک اند به آن دو ملحق می شوند، اما الحاق آنان به خواهران و برادران مادری و نبردن ارث آنان خالی از اشکال نیست پس احتیاط ترک نشود.

(مسئله ۲۹۷۹) اگر کسی، شخصی را مجروح کند که منجر به فوت او گردد، اما آن شخص در زمان حیات خود جانی را تبرئه کند باز هم دیه او ساقط نمی شود، چه جرح عمدی باشد چه خطایی.

(مسئله ۲۹۸۰) اگر مقتول به قتل عمد، غیر از امام وارثی نداشته باشد، امر او به امام بر می گردد و امام می تواند قصاص را مطالبه کند یا با تراضی، دیه بگیرد و اگر غیر از امام وارثی داشته باشد، و ارث می تواند بدون گرفتن مال، قاتل را عفو کند و اگر به شرط مال او را عفو کند و «جانی» به آن راضی شود، قصاص از او ساقط می گردد و ذمه اش به دیه مشغول می شود و اگر راضی نشود، حکم قصاص بر او ثابت می ماند.

(مسئله ۲۹۸۱) اگر یکی از وارثان، قاتل را عفو کند، در جواز استیفای قصاص برای دیگر ورثه دو قول است. اظهر آن است که در صورت تضمین سهم دیه کسی که قاتل را عفو نموده، قصاص برای وارثان دیگر جایز می باشد.

(مسئله ۲۹۸۲) اگر مقتول از نظر شرع مهدور الدم باشد - مثل زانی به زانی محصنه، یا لواط کننده - و کسی بدون اذن امام او را بکشد، بنا بر اظهر در این مورد نیز حکم قصاص بر قاتل ثابت است، ولی اگر از بین بردن مقتول به جهت دفاع از نفس یا ناموس یا کشتن سبّ (دشنام دهنده) پیغمبر ﷺ یا ائمه علیهم السلام و امثال این ها باشد، قصاص و دیه ثابت نمی شود.

(مسئله ۲۹۸۳) اگر مقتول به قتل عمد، بدهکار بوده و ترکه ای هم نداشته باشد تا دیون او از آن پرداخت شود، ولی او می تواند قاتل را قصاص نماید و طلبکاران مقتول نمی توانند ولی را از

قصاص منع کنند.

(مسئله ۲۹۸۴) اگر بعد از مرگ بر میت جنایت وارد شود، دیه آن به ورثه بر نمی‌گردد، بلکه دیه او در امور خیر مصرف می‌شود و اگر دینی داشته باشد، واجب است که در جهت ادای آن صرف شود.

کیفیت ارث به حسب طبقات آن

طبقه اول: پدران و پسران

(مسئله ۲۹۸۵) اگر برای میت فقط پدر یا مادر باقی مانده باشد، تمام مال میت به او می‌رسد که ثلث آن به عنوان فرض و زاید بر آن به عنوان «رد» مال آنان می‌شود.

(مسئله ۲۹۸۶) اگر پدر و مادر هر دو باشند و میت فرزند یا زوج یا زوجه نداشته باشد، در صورتی که مادر حاجب و مانع نداشته باشد، ثلث ارث و اگر حاجب و مانع داشته باشد سدس آن، مال مادر است و بقیه ارث مال پدر می‌باشد و اگر با پدر و مادر، شوهر میت هم باشد، نصف ارث مال اوست و اگر همسر میت باشد، ربع آن مال زوجه است.

(مسئله ۲۹۸۷) اگر برای میت فقط یک پسر باشد، تمام مال میت به او می‌رسد، و همچنین اگر فقط یک دختر داشته باشد، نصف مال میت به عنوان فرض و بقیه به عنوان «رد» مال او می‌شود، و اگر میت بیشتر از یک پسر داشته باشد؛ مال به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود، و اگر بیشتر از یک دختر داشته باشد، دو ثلث به «فرض» و بقیه به «رد» بین آنها تقسیم می‌شود.

(مسئله ۲۹۸۸) اگر برای میت پسر و دختر یا پسران و دختران متوفی باهم باشند، تمام ارثیه مال آنها است و سهم مرد دو برابر سهم زن است.

(مسئله ۲۹۸۹) اگر برای میت پدر و مادر با یک پسر باشد، دو سدس ارث مال والدین است؛ یعنی چهار سهم از دوازده سهم و بقیه مال پسر است. هم‌چنین اگر با آنها چند پسر باشد، برای هر یک از والدین سدس که یک ششم است و بقیه به صورت مساوی بین پسران تقسیم می‌شود.

اگر از متوفی یک یا چند پسر با چند دختر باقی مانده باشند، دو سدس ارث مال والدین و بقیه بین فرزندان پسر و دختر تقسیم می‌شود، البته سهم مرد دو برابر سهم زن است. اگر یکی از والدین میت با یک پسر باقیمانده باشند، سدس مال به او و بقیه به پسر می‌رسد. به هر حال مال والدین دو

سدس ترکه است بدون این که نقصی بر آنها وارد شود، چه آنان با یک پسر یا یک دختر یا با پسران متعدد یا با دختران متعدد یا با پسران و دختران متعدد باشند.

(مسئله ۲۹۹۰) اگر برای متوفی یکی از والدین با یک دختر باشد، ربع ترکه مال یکی از والدین و سه ربع آن مال دختر است و اگر ورثه‌ها یکی از والدین با دو یا چند دختر باشد، خمس ترکه میت مال پدر یا مادر بوده، بقیه ترکه مال دختران می‌باشد و بین آنها به طور مساوی تقسیم می‌شود و اگر والدین با یک دختر باشند، هریک از والدین خمس را مالک می‌شوند و باقی به دختر می‌رسد و اگر پدر و مادرمیت با دو دختر و بیشتر جمع شوند، برای هریک از پدر و مادر یک ششم ($\frac{1}{6}$) ترکه و باقی مال برای دخترها می‌باشد.

(مسئله ۲۹۹۱) اگر ورثه متوفی یکی از والدین با زوج و یک دختر باشد، ارث شوهر یک ربع است - سه سهم از دوازده سهم - و مال دختر نصف است و مال یکی از والدین یک ششم ارث است و یک سهم باقیمانده تنها به والدین و دختر بر می‌گردد، نه به زوج. اگر وارث میت یکی از والدین با زوج و دو دختر یا بیشتر باشد، مال زوج ثمن ($\frac{3}{24}$) و برای دختران دو ثلث ($\frac{16}{24}$) و مال یکی از والدین سدس ($\frac{4}{24}$) است و یک سهم باقیمانده تنها به یکی از والدین و دختران بر می‌گردد، نه به زوج.

(مسئله ۲۹۹۲) اگر وارث، شوهر با والدین و دختر باشد، مال شوهر یک ربع ($\frac{3}{12}$) و مال والدین دو سدس ($\frac{4}{12}$) است و پنج سهم باقیمانده مال دختر است و از سهم او نصف سدس ($\frac{1}{12}$) کم می‌شود. همچنین است اگر به جای دختر پسر باشد، مال او پنج سهم از دوازده سهم می‌باشد، نیز حکم چنین است اگر به جای یک دختر، دو دختر یا بیشتر باشد و به جای پسر، چند پسر باشند.

(مسئله ۲۹۹۳) اگر ورثه‌های میت، زن با والدین و دو دختر باشد، سهم زن ثمن ($\frac{3}{24}$) است و سهم والدین دو سدس ($\frac{8}{24}$) می‌باشد و سیزده سهم باقیمانده مال دختران است، چه دو دختر باشند یا بیشتر و از سهم آنها که دو ثلث است، سه سهم کم می‌شود. اگر در همین فرض به جای دو دختر، یک دختر باشد، نه تنها کم نمی‌شود بلکه ربع سدس زیاد می‌شود و به والدین و دختر بر می‌گردد که دو پنجم آن مال والدین و سه پنجم، مال دختر می‌شود.

(مسئله ۲۹۹۴) اگر میت همراه والدین، یک برادر و دو خواهر، یا چهار خواهر، یا دو برادر داشته باشد این‌ها به چند شرط مازاد بر سدس را مانع مادر می‌شوند:

۱- تعدد، یعنی از دو برادر یا چهار خواهر، یا یک برادر و دو خواهر کمتر نباشند.

۲- مسلمان باشند و آزاد.

۳- همه متولد شده باشند، نه آن که در حمل باشند.

۴- از یک پدر و مادر و یا از یک پدر باشند.

۵- پدر موجود باشد.

چنانچه این شرایط در آن‌ها جمع شوند، زیاده از یک ششم را برای مادر مانع می‌شوند. پس اگر شرایط بالا جمع شود و با والدین پسر یا دختر برای میت نباشد، مال مادر یک سدس است و بقیه مال پدر است و اگر با آن‌ها دختر باشد، هر یک از والدین سدس و دختر نصف و بقیه به پدر و دختر بصورت ربع می‌رسد و چیزی از آن به مادر بر نمی‌گردد.

(مسأله ۲۹۹۵) اولاد اولاد به منزله خود اولادند، در صورتی که اولاد نباشند و هر دسته قسمت کسی را می‌برد که به میت نزدیکتر است. پس اگر دختر میت اولاد دارد پسر میت هم اولاد داشته باشد، مال اولاد دختر میت ثلث است که بین آن‌ها تقسیم می‌شود، البته سهم مرد دو برابر زن است و مال اولاد پسر میت دو ثلث است که بین زن و مرد تقسیم می‌شود، سهم مرد، دو سهم زن است. اگر میت فرزند داشته باشد، اولاد اولاد او ارث نمی‌برند - چه پسر باشند چه دختر - و نزدیکترین اولاد اولاد، از دورتر آن‌ها مانع می‌شوند. پس اگر میت فرزند فرزند داشته باشد، میراث به فرزند فرزند فرزند، نمی‌رسد و فرزند فرزند با پدر و مادر میت شریک می‌شوند مانند پدران خودشان و نزدیک بودن پدر و مادر به میت مانع ارث اولاد نمی‌شوند. بنابراین اگر میت، پدر و مادر و نوه از ناحیه پسر داشته باشد، مال هر یک از پدر و مادر، سدس و بقیه مال نوه میت است و اگر میت پدر و مادر همراه با نوه از ناحیه دختر داشته باشد، مال والدین دو سدس و مال اولاد دختر نصف می‌باشد، ولی سدس باقیمانده مطابق سهم شان به همه بر می‌گردد و اگر ورثه‌ها یکی از والدین با اولادهای دختر میت باشد، اولاد دختر سه ربع تر که را به تسمیه ورد می‌برد و ربع باقیمانده مال پدر یا مادر می‌شود. همانطوری که ردّ به دختر میت بر می‌گشت، به اولاد دختر او نیز بر می‌گردد، اگر زوج یا زوجه با آن‌ها شریک شود، نقص بر اولاد دختر وارد می‌شود. اگر برای متوفی شوهر و پدر و مادر و نوه‌های دختری باهم باشند، مال شوهر یک ربع ($\frac{3}{12}$) و مال پدر و مادر دو سدس ($\frac{4}{12}$) و بقیه ($\frac{5}{12}$) مال اولاد دختر متوفی می‌شود. بنابراین از سهم آنها که نصف

است، به مقدار نصف سدس ($\frac{1}{12}$) کم می شود.

(مسئله ۲۹۹۶) واجب است از ترکه، لباس بدن، شمشیر، انگشتر و مصحف و رحل میت مجاناً به عنوان حبوه به پسر بزرگتر داده شود و اگر لباس میت متعدد باشند، همه آنها به پسر بزرگ میت داده می شود. اگر غیر از لباس، موارد دیگرش نیز متعدد باشد پسر بزرگتر از باب احتیاط باید در زیادی با سایر ورثه، مصالحه کند. اگر بر ذمه میت دین یا حج واجب باشد که ترکه و حبوه بیشتر از دین و مصارف حج نشود، بنا بر اقرب واجب است که تمام ترکه و حبوه بدون استثنا برای ادای دین یا مخارج حج مصرف شود. اما اگر دین به اندازه ترکه یا بیشتر نباشد، اقرب آن است که حبوه بالنسبه متعلق به فرزند بزرگ است. پس اگر دین ده درهم باشد و ترکه غیر حبوه هشت درهم و قیمت حبوه چهار درهم باشد، مالک حبوه با سه درهم و یک سوم درهم ($\frac{1}{3}$)، حبوه را آزاد می کند و حکم چنین است در کفن و غیر کفن از مؤنه تجهیز میت که از اصل ترکه خارج می شود.

(مسئله ۲۹۹۷) اگر میت تمام حبوه یا بعضی از آن را برای غیر پسر بزرگترش وصیت کند، وصیت او نافذ است و پسر بزرگتر از حبوه محروم می شود و اگر به ثلث مال خود وصیت نماید و آن را معین نکند ثلث وصیت شده، از حبوه و غیر آن حساب می شود. هم چنین از مجموع ترکه وجوه به نسبت، حساب می شود اگر میت صد دینار را برای کسی وصیت کند در صورتی که این صد دینار مساوی باثلث ترکه یا کمتر از ثلث آن باشد و اگر عین حبوه یا بعضی از آن، مورد رهن باشد، واجب است که از مجموع ترکه آزاد شود.

(مسئله ۲۹۹۸) در لباس بین زمستانی و تابستانی و پنبه و چرم و غیر آنها و کوچک و بزرگ، فرقی نیست، بنابراین کلاه و امثال آن، در آن داخل می باشد و اظهر این است که جوراب، کمر بند و کفش نیز داخل در لباس است و در لباس لازم نیست که آن را پوشیده باشد، بلکه آماده نبودنش برای پوشیدن، کفایت می کند، مگر این که برای تجارت یا کسانی دیگر تهیه کرده باشد که در این صورت از حبوه محسوب نمی شود.

(مسئله ۲۹۹۹) ساعت در حبوه داخل نیست، اما زره بنا بر اظهر داخل است و داخل بودن تفنگ، هفت تیر، خنجر و مانند آنها از ابزار جنگی در حبوه بعید نیست، نیز غلاف شمشیر و قبضه آن و جعبه مصحف و احوط آن است در چیزهایی که پوشیدن آن بر مرد حرام می باشد، مانند

انگشتر طلا و لباس ابریشم با سایر ورثه مصالحه نماید. اگر میت دو دستش قطع باشد، شمشیر جزء حبوه نیست و همچنین متوفی اگر نابینا باشد، قرآن جزء حبوه نمی‌باشد، البته اگر میت آن‌ها را قبل از قطع دست‌ها و یا کوری چشم‌ها تهیه کرده بوده، جزء حبوه می‌باشد.

(مسئله ۳۰۰۰) اگر در اصل ثبوت حبوه یا در عین‌های آن یا در چیزهای دیگر از مسائل حبوه، بین فرزند بزرگتر و سایر ورثه اختلاف پیدا شود به جهت اختلاف شان در اجتهاد یا تقلید، باید برای حل آن به حاکم شرع رجوع کنند.

(مسئله ۳۰۰۱) اگر پسر بزرگتر متعدد و از نظر سن مساوی باشند، اقوی این است که در حبوه شریک می‌شوند.

(مسئله ۳۰۰۲) در پسر بزرگتر معتبر است که از لحاظ ولادت سابق باشد نه در انعقاد نطفه و اگر مشتبه شود، مرجع در تعیین بزرگتر، قرعه است. ظاهراً حبوه اختصاص به فرزند صلبی دارد، نه فرزند فرزند و در پسر بزرگتر شرط نیست که هنگام فوت پدر به دنیا آمده باشد، همچنین بلوغ در حین وفات پدر نیز شرط نیست.

(مسئله ۳۰۰۳) اظهر آن است که در مستحق حبوه، عدم سفاهت شرط نمی‌باشد و اگر میت جز حبوه، مالی دیگری نداشته باشد باز هم بنا بر اقرب حبوه به پسر بزرگتر داده می‌شود.

(مسئله ۳۰۰۴) اگر فرزندی بمیرد - پسر باشد یا دختر - که پدر یا جدّه او زنده باشند، پدر وارث او به شمار می‌آید، نه جدّه و جدّه، امّا مستحب است که پدر، جد یا جدّه را یک سدس از اصل تر که بدهد. اگر جدّه یا جدّه متعدد باشند، مثلاً اگر وارث میت (اعم از پسر یا دختر) فقط پدر و پدر بزرگ یا پدر و مادر بزرگ باشد، تمام مال میت به پدر می‌رسد، امّا مستحب است که برای پدر بزرگ یا مادر بزرگ چه یکی باشند یا چندین پدر بزرگ یا مادر بزرگ داشته باشد، شش یک از کل مال بدهد. اگر دو تا مادر بزرگ پدری و دو تا مادری دارد یکی از مادر بزرگ‌های مادری با قرعه خارج می‌شود و مال به طوری مساوی بین سه نفر قسمت می‌شود. همچنین است اگر میت دو تا پدر بزرگ پدری فرد و دو مادری داشته باشد، یکی از پدر بزرگ‌های مادری با قرعه خارج و مال بین سه نفر قسمت می‌شود.

ارث طبقه دوم

(مسئله ۳۰۰۵) این طبقه در صورتی ارث می‌برند که حتی یک نفر از طبقه اول (پدر، مادر و

فرزندان) موجود نباشد.

(مسأله ۳۰۰۶) اگر وارث میّت فقط یک برادر، یا یک خواهر پدر و مادری باشد تمام مال به او می‌رسد. اگر چند برادر پدر و مادری، یا چند خواهر پدر و مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر برادر و خواهر پدر و مادری باهم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می‌برد، مثلاً اگر دو برادر و یک خواهر دارد، مال را پنج قسمت می‌کنند و هر یک از برادرها دو قسمت و خواهر یک قسمت می‌برند.

(مسأله ۳۰۰۷) اگر وارث میّت فقط یک برادر، یا یک خواهر مادری باشد که از پدر با میّت جدا است. تمام مال به او می‌رسد. اگر چند برادر مادری، یا چند خواهر مادری، یا چند برادر و خواهر مادری باهم باشند، مال به طوری مساوی بین آنان قسمت می‌شود.

(مسأله ۳۰۰۸) اگر میت، برادر یا خواهر پدری و برادر و خواهر پدری و مادری دارد، برادر یا خواهر پدری ارث نمی‌برد. اگر فقط یک برادر پدری دارد تمام مال را ارث می‌برد. اگر چند برادر پدری دارد مال را به طور مساوی قسمت کنند. همچنین اگر یک خواهر پدری دارد تمام مال را می‌برد. اگر چند خواهر پدری دارد مال را به طوری مساوی ارث می‌برند، اما اگر خواهران و برادران پدری دارد، مال را سه قسمت کنند، دو قسمت را برادران و یک قسمت را خواهران ارث می‌برند.

(مسأله ۳۰۰۹) اگر میّت خواهر و برادر پدری و مادری و یک برادر، یا یک خواهر مادری داشته باشد، مال را شش قسمت می‌کنند که یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیه را به برادر و خواهر پدری و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. اگر میّت چند برادر یا خواهر، یا چند برادر و خواهر باهم، پدری و مادری و چند برادر و خواهر مادری داشته باشد، مال را سه قسمت کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی ارث می‌برند و بقیه را به برادران و خواهران پدر و مادری بدهند. اگر این‌ها فقط برادرها، یا فقط خواهرها هستند به طور مساوی تقسیم کنند و اگر برادر و خواهر با هم هستند، هر برادر دو برابر خواهر می‌برد.

(مسأله ۳۰۱۰) اگر میّت یک یا بیش از یک خواهر پدر و مادری یا پدری و یک برادر مادری داشته باشد، مال شش قسمت می‌شود، یک قسمت آن به برادر مادری و بقیه را به خواهر یا خواهران پدر و مادری، یا پدری بدهند. همچنین است در صورتی که میّت یک یا بیش از یک

برادر یا خواهر پدری دارد و یک یا بیش از یک خواهر و برادر مادری، به شیوه بالا ارث بین آنها تقسیم می‌شود.

(مسئله ۳۰۱۱) اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و یک برادر مادری یا یک خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می‌کنند یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می‌برد و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد. اگر وارث میت برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادر دو برابر خواهر می‌برد.

(مسئله ۳۰۱۲) اگر وارث میت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن چهار یک، برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و برادر و خواهر مادری همان گونه که در مسائل گذشته، بیان شد ارث می‌برند. اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث می‌برند. اما برای آنکه زن یا شوهر ارث می‌برد از سهم خواهر و برادر مادری چیزی کم نمی‌شود و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می‌شود، مثلاً اگر وارث میت شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشند، نصف مال به شوهر می‌رسد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهند و آنچه می‌ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش تومان باشد سه تومان به شوهر، دو تومان به برادر و خواهر مادری و یک تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند. گاهی سهم برادر و خواهر پدر و مادری بیش از سهم معمول آن می‌شود.

(مسئله ۳۰۱۳) اگر وارث میت فقط یک جدّ یا جدّه است، چه پدری باشد، چه مادری تمام مال به او می‌رسد و با بودن جدّ میت، پدر جدّ او ارث نمی‌برد. اگر جدّ و جدّه پدری است، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را جدّ و یک قسمت را جدّه می‌برد و اگر جدّ و جدّه مادری باشد، مال را به طور مساوی بین خودشان تقسیم کنند. اگر وارث میت فقط یک جدّ یا جدّه پدری و یک جدّ یا جدّه مادری باشد، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را جدّ یا جدّه پدری و یک قسمت را جدّ یا جدّه مادری می‌برد.

(مسأله ۳۰۱۴) اگر میت فقط چند برادر و پدر جد مادری و یک جد پدری داشته باشد، دو قسمت راجد پدری و یک قسمت بین برادران و پدر جد مادری به طور مساوی تقسیم شود. همچنین اگر میت چند برادر و یک پدر جد پدری داشته باشد و یک جد مادری، دو قسمت مال بین برادرها و پدر جد پدری به طور مساوی تقسیم شود و یک قسمت را جد مادری می برد (جد پدری یا مادری مانع پدر جد مادری یا پدر جد پدری نمی شود) مثلاً چنانچه میت نه تومان داشته باشد، پنج تومان به برادرها و یک تومان به پدر جد پدری و سه تومان به جد مادری بدهند.

(مسأله ۳۰۱۵) اگر میت فقط شوهر و جد و جدّه پدری و جد و جدّه مادری یا جد پدری و جدّه مادری داشته باشد، مال را شش قسمت کنند، سه قسمت را به شوهر و دو قسمت را به جد و جدّه مادری به طوری مساوی و یک قسمت را به جد و جدّه پدری بدهند و جد دو برابر جدّه پدری ارث می برد. اگر وارث میت فقط زن و جد و جدّه مادری و جد و جدّه پدری باشند، چهار یک مال را زن و بقیه به دستوری که در مسائل گذشته بیان شد، جد و جدّه ها می برند.

(مسأله ۳۰۱۶) جد پدری یا پدر و مادری، مانند برادر پدری یا پدر و مادری است، پس اگر همراه او یک برادر باشد، مال بین آنها بطور مساوی تقسیم می شود و اگر برادران متعدد باشند، جد به اندازه یکی از برادران سهم می برد و جدّه پدری یا پدر و مادری مانند خواهر پدری یا پدر و مادری است که اگر خواهر یکی باشد، مال بین آنها بطور مساوی تقسیم می شود و اگر متعدد باشند، جدّه به اندازه یکی از خواهرها ارث می برد.

(مسأله ۳۰۱۷) در اجتماع برادر یا خواهر یا برادرها یا خواهرها یا جد یا جدّه یا اجداد یا جدات چند صورت است:

اول: آنکه هر یک از جد یا جدّه و برادر یا خواهر همه از طرف مادر باشند، در این صورت مال بین آنها به طور مساوی تقسیم می شود، اگر چه از جهت مرد و زن بودن مختلف باشند.
دوم: آنکه همه آنها از طرف پدر باشند، چنانچه همه آنها زن یا همه مرد باشند مال بطور مساوی بین آنان تقسیم می شود و اگر بعضی مرد و بعضی دیگر زن باشند، مرد دو برابر زن ارث می برد.

سوم: آنکه هر یک از جد یا جدّه از طرف پدر باشد و برادر یا خواهر پدر و مادری باشد و جد یا جدّه پدری ارث نمی برد و تمام مال به برادر یا خواهر پدر و مادری می رسد.

چهارم: آنکه اجداد یا جدات برخی از آن‌ها پدری و برخی مادری باشند چه همه مرد باشند یا زن و یا هم مرد و هم زن باشند و برادرها یا خواهر نیز چنین باشند، در این صورت، نزدیکان مادری از برادرها و خواهرها، اجداد یا جدات سه یک ارث می‌برند و به طور مساوی بین آن‌ها تقسیم می‌شود. برای نزدیکان پدری دو سوم مال است که هر یک از مردان دو برابر زنان ارث می‌برند.

پنجم: آنکه جد یا جدّه از طرف پدر یا برادر و خواهر از طرف مادر جمع شوند، چنانچه برادر یا خواهر مادری یکی باشند شش یکم و اگر بیش از یک نفر باشند یک سوم از مال را ارث می‌برند و به طوری مساوی تقسیم کنند و بقیه مال را جدّ یا جدّه ارث می‌برد و در صورتی که هم جدّ و هم جدّه باشند، جدّ دو برابر جدّه می‌برد.

ششم: آنکه، جد یا جدّه مادری یا برادر یا خواهر پدری جمع شوند، جد یا جدّه یک سوم مال را ارث می‌برد و برادر تمام باقی مانده مال را می‌برد. اگر با خواهر پدری جمع شود، یک سوم را جد یا جدّه می‌برد و چنانچه دو تا خواهر باشد تمام باقی مانده را ارث می‌برند و اگر یک خواهر باشد بعید نیست که تمام باقی مانده را به ارث ببرد، لکن احتیاط در این است که شش یکم ترکه را با جدّ یا جدّه مصالحه کنند.

هفتم: آنکه اجداد یا جدات پدری یا مادری یا برادر یا خواهر مادری جمع شوند، جد یا جدّه مادری یک سوم را ارث می‌برد و در صورتی که هم جد و جدّه مادری باشند، نیز یک سوم را به طور مساوی بین خود تقسیم کنند و دو سوم را جد یا جدّه پدری یا برادر پدری می‌برند و مرد دو برابر زن ارث می‌برد اگر با اجداد و جدات برادر و خواهر مادری جمع شوند، از برای جد یا جدّه و برادر و خواهر مادری یک سوم است که به طور مساوی تقسیم می‌کنند و از برای اجداد و برادر و خواهر پدری دو سوم و هر یک از جد و برادر دو برابر جدّه و خواهر سهم می‌برند. اگر فقط جد پدری یا برادر و خواهر پدری و برادر و خواهر مادری جمع شوند، چنانچه برادر یا خواهر مادری یک نفر باشد، یک ششم و اگر بیش از یک نفر باشند یک سوم سهم می‌برد و دو سوم باقی مانده سهم جدّ پدری و برادر و خواهر پدری است و همین گونه است اگر فقط جدّه مادری داشته باشد که یک ششم یا یک سوم سهم جدّه یا جدّه و برادر و خواهر مادری است و باقی مانده سهم جد و جدّه و برادر و خواهر پدری است.

هشتم: آنکه، اگر جدّ و جدّه پدری با برادر یا خواهر مادری جمع شوند، چنانچه برادر یا خواهر مادری یک نفر باشد، یک ششم و اگر بیش از یک نفر باشند یک سوم سهم می‌برند و دو سوم سهم جد و جدّه پدری است، اما اگر جد یا جدّه مادری یا برادر، یا خواهر پدری جمع شوند، جد یا جدّه مادری اگر چه یک نفر باشد، یک سوم ارث می‌برد و دو سوم را برادر و خواهر یا جد و جدّه پدری می‌برند.

(مسأله ٣٠١٨) اگر میت برادر و خواهر داشته باشد، فرزند برادر و خواهر ارث نمی‌برند و این حکم در صورتی است که برادر و خواهر مزاحم نداشته باشند. اما اگر جد و فرزند برادر مادری با برادر پدری جمع شوند، در این صورت دو سوم، سهم برادر پدری است و یک سوم بین جد مادری و فرزند برادر مادری به طور مساوی تقسیم می‌شود.

(مسأله ٣٠١٩) اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به فرزندان آنها می‌دهند، پس اگر فرزندان برادر و خواهر مادری داشته باشد، ارث به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود و اگر فرزندان برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری دارد اقرب تقسیم کردن ارث بین آنها به طور مساوی است و احتیاط مستحب مصالحه کردن است. همچنین اگر فرزندان برادر و خواهر با اجداد و جدات جمع شوند مانند پدر و مادر خود سهم می‌برند و پدر بزرگ و مادر بزرگ مانع ارث بردن برادر زاده و خواهر زاده نمی‌شوند.

(مسأله ٣٠٢٠) اگر فرزندان برادر مادری و فرزندان برادر پدری و مادری یا پدری جمع شوند سهم فرزندان مادری اگر چه بیش از یک نفر باشند یک ششم است و بقیه سهم فرزندان برادر پدری و مادری یا پدری است.

(مسأله ٣٠٢١) اگر میت برادر و خواهر و برادر زاده و خواهر زاده نداشته باشد، ارث به فرزند برادرزاده و خواهر زاده می‌رسد و با وجود طبقه بالا، طبقه پایین ارث نمی‌برد.

ارث دسته سوم

(مسأله ٣٠٢٢) دسته سوم عمو و عمّه، دایی و خاله و اولاد اینان است که اگر از طبقه اول و دوم کسی نباشد، اینها ارث می‌برند.

(مسأله ٣٠٢٣) اگر وارث میت فقط یک عمو یا یک عمّه است، چه پدر و مادری یا پدری یا

مادری باشد تمام مال را به ارث می‌برد.

(مسئله ۳۰۲۴) اگر وارث میت عمو و عمّه یا عموها و عمّه‌ها، باهم باشند و همه پدر و مادری یا پدری باشند، بعید نیست که مال را به طور مساوی تقسیم کنند و احتیاط مستحب صلح است. اما اگر همه مادری باشند، اقرب تقسیم آن به صورت مساوی است.

(مسئله ۳۰۲۵) اگر میت عمو و عمّه‌های پدر و مادری و پدری و مادری داشته باشد، عمو و عمّه‌های پدری ارث نمی‌برند، پس اگر میت یک عمو یا عمّه مادری و یک عمو یا عمّه پدر و مادری دارد بنابراین مال را به طور مساوی بین آن‌ها تقسیم می‌شود. همچنین است، اگر میت عمو یا عمّه مادری و عمویا عمه‌های پدری داشته باشد، که مال به طور مساوی بین آن‌ها قسمت می‌شود و بین مرد و زن فرق نیست و احتیاط مستحب این است که در صورت جمع شدن عمو و عمّه باهم مصالحه کنند.

(مسئله ۳۰۲۶) اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله باشد تمام مال به او می‌رسد. همچنین است اگر چند دایی یا چند خاله باشد که تمام مال بین دایی‌ها یا خاله‌ها به طور مساوی تقسیم می‌شود. اگر هم دایی و هم خاله باشند و همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود. اگر وارث میت دایی و خاله پدر و مادری و هم پدری و هم مادری باشند، دایی و خاله پدری ارث نمی‌برند و مال بین بقیه به طور مساوی تقسیم می‌شود مثلاً اگر یک دایی یا خاله مادری و چهار تادایی یا خاله پدر و مادری یا پدری باشند، بنابراین مال را پنج قسمت کنند؛ یک قسمت را به دایی یا خاله مادری و چهار قسمت را به دایی یا خاله پدر و مادری، یا پدری بدهند و همچنین است عکس آن؛ یعنی اگر یک دایی یا خاله پدر و مادری یا پدری دارد و چهار تادایی یا خاله مادری دارد یک قسمت را به دایی یا خاله پدر و مادری یا پدری و چهار قسمت را به دایی‌ها یا خاله‌های مادری بدهند و بین مرد و زن فرقی نیست.

(مسئله ۳۰۲۷) اگر وارث میت یک عمو یا عمّه یا چند عمو و عمّه و یک یا چند دایی و خاله باشند، مال را سه قسمت می‌کنند و یک قسمت را دایی یا خاله یا هر دو و دو قسمت را عمو یا عمّه یا هر دو به طور مساوی می‌برند.

(مسئله ۳۰۲۸) با وجود عمو، عمّه، دایی و خاله، فرزندان آن‌ها ارث نمی‌برند، ولی اگر میت این‌ها رانداشته باشد، ارث به فرزندان آنان می‌رسد. ولی اگر فرزند عمو یا عمّه یا دایی یا خاله جمع

شوند یا فرزند دایی و خاله با عمو و عمّه جمع شوند، احتیاط واجب آن است که مصالحه کنند.
(مسئله ٣٠٢٩) اگر وارث فقط فرزندان عمو، عمّه، دایی و خاله باشند هر کدام به اندازه سهم پدر و مادر خود ارث می‌برند. پس اگر میت فرزند عمّه و فرزند دایی داشته باشد، مال را سه قسمت کنند، یک قسمت را به فرزند یا فرزندان دایی و دو قسمت را به فرزند یا فرزندان عمّه بدهد. بنا بر اقرب در هر دو گروه، زن و مرد به طور مساوی مال را تقسیم کنند، اگرچه احتیاط مستحب مصالحه است.

(مسئله ٣٠٣٠) اگر وارث میت فقط فرزند عمومی پدر و مادری و یک عمومی پدری باشند، همه ارث را به یک عمومی پدری بدهند و احتیاط مستحب مصالحه است. اگر وارث میت چند تا عمومی پدری و فرزند عمومی پدر و مادری باشند، یا یک عمومی پدری با فرزند عمومی پدر و مادری و شوهر یا زن آن جمع شوند، فرزند عمومی پدر و مادری ارث نمی‌برد و مال را بین عموها یا عمومی پدری و شوهر یا زن قسمت می‌کنند.

(مسئله ٣٠٣١) اگر میت عمو یا عمّه پدر و مادری داشته باشد، عمو یا عمّه پدری یا مادری ارث نمی‌برند و تمام مال به عمو یا عمّه پدر و مادری می‌رسد. اگر میت عمومی پدری و عمومی پدری پدر داشته باشد، تمام ارث به عمومی پدری می‌رسد. اگر میت دایی یا خاله پدر و مادری و پدری یا مادری داشته باشد، تمام مال را به دایی یا خاله پدر و مادری می‌دهند. اگر میت دایی پدری و دایی جد داشته باشد، تمام ارث را به دایی پدری می‌دهند.

(مسئله ٣٠٣٢) فرزندان عمو و دایی میت و فرزندان فرزندان آنها بر عمو و دایی پدر میت و بر عمو و دایی مادر میت مقدم‌اند و تمام ارث به فرزندان عمو و دایی میت یا به فرزندان فرزندان عمو و دایی میت می‌رسد.

(مسئله ٣٠٣٣) اگر عمو، عمّه، دایی و خاله پدر با عمو، عمه، دایی و خاله مادر جمع شوند، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را نزدیکان مادری به طور مساوی بین خود تقسیم کنند و بعید نیست که دو قسمت را نزدیکان پدری نیز به طور مساوی بین خود تقسیم کنند و احتیاط مستحب در نزدیکان پدری، مصالحه است.

(مسئله ٣٠٣٤) اگر وارث میت زوج با زوجه با عمو، عمّه و دایی و خاله باشند، زوج نصف، زوجه یک چهارم، دایی و خاله یک سوم از کل مال و باقی مانده را عمو و عمّه می‌برند و سهم

دایی، خاله، عمو و عمّه به طور مساوی بین شان تقسیم می‌شود.

(مسئله ۳۰۳۵) اگر زوج یا زوجه، فقط با دایی و خاله‌ها باشند، زوج نصف و زوجه یک چهارم رامی‌برند و بقیه بین دایی و خاله‌ها به طور مساوی تقسیم می‌شود و اگر زوج یا زوجه با عمو و عمّه هاجمع شود، نیز مانند روش فوق ارث را بین خود تقسیم کنند.

(مسئله ۳۰۳۶) اگر وارث میت دارای دو عنوان (فرزند عموی پدری و فرزند دایی مادری) باشد و اگر یکی از دو عنوان مانع دیگری نشود. دو سهم ارث می‌برد. مانند: جدّ پدری که جدّ مادری نیز باشد، هم به عنوان جدّ پدری و هم جدّ مادری ارث می‌برد، یا برادر پدر کسی (علی) با خواهر مادری او (علی) ازدواج کنند و فرزند به دنیا آورند، این شخص (علی) نسبت به فرزند او (زوج) هم عمو و هم دایی است و فرزند این شخص (علی) نسبت به فرزند زوجین، فرزند عموی پدری و هم فرزند دایی مادری است، بنابراین فرزند این شخص (علی) نسبت به فرزند زوجین دارای دو عنوان است و دو سهم ارث می‌برد. اگر یکی از دو عنوان مانع دیگری باشد، فقط به سبب عنوان مانع ارث می‌برد، مانند این که دو برادرند و هر دو ازدواج کنند و هر کدام دارای فرزند شوند، آنگاه یکی از برادرها وفات کند، سپس زن او مجدداً با برادر دیگر ازدواج کنند و فرزند به دنیا آورند و فرزند شوهر اول این زن نسبت به فرزند شوهر دوم، هم فرزند عمو و هم برادر مادری شمرده می‌شود، اما فقط به سبب عنوان برادر مادری ارث می‌برد.

میراث سببی

سبب دو چیز است: ۱- زوجیت ۲- ولاء

۱- زوجیت

(مسئله ۳۰۳۷) اگر زنی بمیرد و فرزند نداشته باشد، نصف مال را و اگر فرزند داشته باشد، چهار یک همه مال را شوهر او ارث می‌برد. اگر شوهر بمیرد و فرزند نداشته باشد چهار یک مال او را و اگر فرزند داشته باشد، هشت یک مال را، زن او ارث می‌برد.

(مسئله ۳۰۳۸) اگر زنی غیر امام، وارث نسبی و سببی نداشته باشد، زوج او بنا بر اقوی تمام مال را به ارث می‌برد، اما اگر زوج غیر امام علیه السلام وارث دیگر نداشته باشد، زوجه چهار یک مال را می‌برد و بنا بر اظهر بقیه آن به امام علیه السلام باید داده شود.

(مسئله ۳۰۳۹) اگر میت دو یا چند زن داشته باشد، در صورت داشتن فرزند، هشت یک مال را زنان او و در صورت نداشتن فرزند چهار یک مال را به ارث می‌برند و به طور مساوی بین خود تقسیم نمایند.

(مسئله ۳۰۴۰) در ارث بردن زوج و زوجه، دایمی بودن عقد معتبر است، اما همبستر شدن شرط نیست. پس اگر قبل از همبستر شدن یکی از آنها بمیرد، دیگری ارث می‌برد. و زنی که در عدّه طلاق رجعی است، اگر در بین عدّه بمیرد، شوهر از او ارث می‌برد و اگر شوهر بمیرد، زن از او ارث می‌برد، اما بعد از تمام شدن عدّه طلاق رجعی و در عدّه طلاق بائن هر کدام بمیرد دیگری ارث نمی‌برد.

(مسئله ۳۰۴۱) اگر شوهر در حال مرض، عیالش را طلاق دهد - اعم از طلاق رجعی و بائن - با سه شرط زن از او ارث می‌برد:

اول، آنکه پیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، پس اگر از هنگام طلاق از دوازده ماه هلالی اگر چه یک روز هم بگذرد و بمیرد، زن ارث نمی‌برد.
دوم، شوهر از مرضی که زن را در آن مرضی طلاق داده بمیرد، اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی‌برد.

سوم، در این مدت شوهر دیگری نکرده باشد و اگر شوهر کند، ارث نمی‌برد. اگر طلاق به درخواست زن انجام گیرد، یا طلاق خلع و مبارات باشد، بعید نیست که باز زن از شوهر ارث ببرد و احتیاط مستحب این است که با سایر ورثه مصالحه کند.

(مسئله ۳۰۴۲) اگر مرد مریض چهار زن داشته باشد و همه را طلاق دهد و با چهار زن دیگر ازدواج نماید و با آنها همبستر شود و قبل از تمام شدن سال به جهت همین مرض بمیرد، زنان طلاق داده شده با زنان فعلی در چهار یک یا هشت یک مال شوهر شریک هستند و به طور مساوی بین خود تقسیم نمایند.

(مسئله ۳۰۴۳) اگر شخصی یکی از چهار زن خود را طلاق دهد و با دیگری ازدواج کند و بمیرد و زن طلاق داده شده در بین چهار زن اوّل مشتبّه گردد، اگر میت فرزند داشته باشد هشت یک مال که سهم همسران است چهار قسمت می‌شود؛ یک قسمت را به زن اخیر و سه قسمت را به چهار همسر اوّلی که طلاق داده شده در میان آنها مشتبّه است، بدهند و اگر میت فرزند ندارد،

چهار یک مال که سهم همسران است چهار قسمت شود و یک قسمت به زن اخیر و سه قسمت را به چهار زن اولی بدهند.

(مسئله ۳۰۴۴) اگر مریض با زنی ازدواج کند، چنانچه با او همبستر شود، نکاح صحیح است و اگر قبل از همبستر شدن در همان مرض بمیرد، نکاح باطل است و زن مهر دارد و نه ارث می‌برد.. چنانچه از مریضی خوب شود و قبل از آن که همبستر شود بمیرد، نکاح صحیح است و از او ارث و نصف مهر را می‌برد.

(مسئله ۳۰۴۵) زوج از همه ترکه زوجه - منقول باشد یا غیر منقول، زمین باشد یا غیر زمین - ارث می‌برد، اما زوجه اعم از اینکه فرزند داشته باشد یا نه از ترکه زوج تنها از منقولات، کشتی و حیوانات ارث می‌برد و از زمین نه عین و نه قیمت آن را ارث نمی‌برد ولی از چیزهایی که بر زمین ثابت است، مانند: ساختمان، درختان، چوب و غیره ارث می‌برد، ولی بقیه ورثه باید قیمت آن‌ها را به او بدهند و بر زوجه واجب است که قبول کند.

(مسئله ۳۰۴۶) کیفیت قیمت گذاری به این نحو است که فرض می‌شود ساختمان، درخت و غیره اگر بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند، چقدر ارزش دارد و سهم زن را از آن قسمت می‌دهد.

(مسئله ۳۰۴۷) ظاهر آن است که زن از میوه خرما و درخت و زراعت موجود در حال مرگ شوهر، ارث می‌برد و وارث نمی‌تواند او را به پذیرش قیمت و ادا نماید.

(مسئله ۳۰۴۸) اگر بقیه ورثه به جهت عذر یا غیر آن، تا یک سال یا بیشتر قیمت را به زن نپردازند، زن می‌تواند اجرت ساختمان را مطالبه کند و اگر در این مدت، درخت، میوه و زمین محصول بدهد، تا زمانی که ورثه قیمت را پرداخت نکنند، به اندازه سهم خود از منافع و ثمره درختان و غیر آن مستحق می‌باشد.

(مسئله ۳۰۴۹) اگر درخت از ریشه بیرون شود یا بشکند، یا ساختمان خراب شود، ظاهراً اجبار زوجه بر گرفتن قیمت جایز نیست و او می‌تواند حصه خود را از این اشیاء مطالبه کند. چنانچه ساختمان در معرض خرابی و درخت در معرض شکستن باشد، قبل از خرابی یا شکستن می‌تواند او را به گرفتن قیمت اجبار نماید. قلمه درخت و آلتی که ابریشم روی آن بار می‌کنند و پایه‌های که شاخه‌های درخت انگور روی آن قرار دارد نیز در حکم درخت در معرض شکستن است و ورثه

می‌توانند، زن را به گرفتن قیمت قبل از خرابی یا شکستن وادار کند.

(مسأله ۳۰۵۰) زن از وسایل قنات، چشمه و چاه ارث می‌برد و وارث می‌تواند او را به گرفتن قیمت اجبار نماید، اما نسبت به آب موجود در آن‌ها، از خود آب ارث می‌برد و ورثه نمی‌تواند او را به گرفتن قیمت اجبار کنند. اگر شوهر سرداب یا چاهی حفر کند و قبل از آن که به آب برسد، بمیرد، زن از آن ارث می‌برد و باید قیمت آن را بگیرد.

(مسأله ۳۰۵۱) اگر بقیه ورثه قیمت ساختمان و درخت را به زن ندهند، زن با سایر ورثه در ساختمان و درخت‌ها شریک می‌شود و در صورت عدم تمایل بقیه ورثه به دادن قیمت، زن نمی‌تواند قیمت را مطالبه کند. اگر بعد از شریک شدن در ساختمان و درخت‌ها ورثه بخواهند قیمت را به زن بدهند واجب نیست که آن را قبول کند و پس از تصاحب درخت‌ها و ساختمان دیگر حق تبدیل به قیمت را ندارند.

(مسأله ۳۰۵۲) ملاک قیمت، قیمت روز پرداخت است.

(مسأله ۳۰۵۳) اگر دو کودک نابالغ ازدواج کنند صحت ازدواج متوقف بر رضایت بعد از بلوغ است و اگر قبل از بلوغ بمیرند، از همدیگر ارث نمی‌برند و زن مهریه ندارد و اگر یکی از آن‌ها قبل از دیگری بالغ شود و به عقد رضایت دهد، سپس بمیرد، چنانچه مرد باشد، سهم دوشیزه نابالغ جدا می‌شود تا بالغ شود. پس از بلوغ اگر به نکاح راضی شد و سوگند یاد کرد که هدف او از رضایت به ازدواج ارث نیست باید سهم ارث او را همراه نصف مهر بدهند. اگر دختر باشد، چنانچه پسر بعد از بلوغ قسم یاد کند، ارث می‌برد، و مهر زن را باید پرداخت نماید. اگر پسر قبل از بلوغ بمیرد در حالی که دختر بالغ و راضی به ازدواج است، دختر ارث نمی‌برد و اگر دختر قبل از بلوغ بمیرد در حالی که پسر بالغ و راضی به عقد باشد، در این حالت نیز پسر ارث نمی‌برد.

۲- ولاء ضمان جریره

(مسأله ۳۰۵۴) شخص می‌تواند با فرد دیگر قرارداد ضمان جریره ببندد و مضمون به فرد ضامن بگوید: «با تو قرار داد می‌بندم که دیه جنایت من را پردازی و در مقابل از من ارث ببری» و ضامن بگوید: «پذیرفتم»، در این صورت، قرارداد صحیح است. اگر در متن قرارداد تنها از دیه نام برود، ارث را همراه دارد و چنانچه فقط از ارث نام برود، بنابر اظهر قرارداد باطل است.

(مسأله ۳۰۵۵) قرارداد ضمان جریره، جایز است بین دو طرف مشترک باشد و هر کدام هم

ضامن و هم مضمون باشد و اگر یکی از آن دو بگوید: «با تو قرارداد می‌بندم که تو دیه جنایت مرا و من دیه جنایت تو را بدهم و از همدیگر ارث ببریم» و دیگری قبول کند قرار داد صحیح و دیه و ارث مترتب است.

(مسئله ۳۰۵۶) عقد مذکور در صورتی صحیح است که مضمون وارث نسبی نداشته باشد و اگر ضمانت از دو طرف است، باید دو طرف وارث نسبی نداشته باشند و اگر از یک طرف باشد، فقط در مضمون معتبر است، بنابراین اگر مضمون وارث نسبی دارد قرارداد صحیح نیست. در طرف ضامن، نداشتن وارث نسبی شرط نیست.

(مسئله ۳۰۵۷) اگر مضمون هنگام قرارداد، وارث نسبی نداشت و پس از آن فرزند به دنیا بیاورد و تاهنگام مرگ پدر زنده بماند اظهر این است که قرارداد ضمان جریره باطل می‌شود و اگر تا زمان مرگ پدر، فرزند زنده نماند، قرارداد صحیح است.

(مسئله ۳۰۵۸) اگر مضمون زوج یا زوجه داشته باشد، زوج نصف مال و زوجه چهار یک آن را به ارث می‌برد و بقیه مال به ضامن داده می‌شود.

(مسئله ۳۰۵۹) اگر ضامن پیش از مضمون بمیرد، ارث مضمون به ورثه ضامن انتقال پیدا نمی‌کند.

۳- ولایت امام علیه السلام

اگر میت وارث نسبی و ضامن جریره نداشته باشد. ارث مال امام علیه السلام است، مگر این که میت شوهر داشته باشد که در این صورت تمام مال به او می‌رسد. و اگر زن داشته باشد، بنابر اقوی چهار یک مال اوست و بقیه مال امام علیه السلام می‌باشد.

(مسئله ۳۰۶۰) اگر امام علیه السلام حاضر باشد، میراث، مال ایشان است و مطابق نظر مبارک خود، مصرف می‌کند و در عصر غیبت امام علیه السلام ارث به حاکم شرع داده می‌شود و مصرفش مصرف سهم امام علیه السلام می‌باشد.

(مسئله ۳۰۶۱) کسی که غیر امام علیه السلام وارثی ندارد و تمام اموالش را به فقرا و مساکین وصیت کند، بعید نیست که فقط در ثلث نافذ باشد.

میراث فرزند ملاءنه، ولد زنا، حمل و گمشده

۱- میراث فرزند «ملاءنه»

فرزند ملاءنه کسی است که مرد نسبت او را به خودش - به سبب لعان - نفی می کند. (مسأله ۳۰۶۲) مادر و نزدیکان مادری مانند، برادران، دایی ها و زوج و زوجه از فرزند ملاءنه ارث می برند و پدر و کسانی که فقط از جانب پدر به او قرابت پیدا می کند، ارث نمی برند و چنانچه وارث او فقط مادرش باشد، بنا بر اقوی تمام مال میت را به مادرش بدهد. و اگر با مادر فرزندان داشته باشد. شش یک به مادر و بقیه مال به فرزندان می رسد که پسر دو برابر دختر می برد و اگر فرزند یک دختر باشد، نصف مال را می برد و بقیه مال را، مادر و دختر به صورت چهار یک، بین خود تقسیم کنند. اگر فرزند لعان شده، شوهر یا زن داشته باشد هر کدام مطابق احکامی که در مسایل پیش بیان شد ارث می برد و اگر ورثه او برادران و خواهران پدر و مادری باشند، ارث بین آنها به صورت مساوی تقسیم می شود و بین زن و مرد فرق نیست.

(مسأله ۳۰۶۳) فرزند ملاءنه از مادر و نزدیکان مادری ارث می برد و از پدر و نزدیکان پدری ارث نمی برد، مگر این که پدر بعد از لعان به فرزندی او اعتراف نماید و پس از اعتراف به فرزندی، فرزند از پدر از باب تعبد ارث می برد، اما از نزدیکان پدری ارث نمی برد.

(مسأله ۳۰۶۴) اگر پدر از جنایت و میراث فرزندش نزد حاکم شرع تبری نماید، سپس فرزند بمیرد، بنا بر اقوی ارث او به نزدیکان پدری می رسد و پدرش چیزی نمی برد، ولی احتیاط ترک نشود.

۲- میراث فرزند زنا

(مسأله ۳۰۶۵) پدر زانی و نزدیکان پدری، از فرزند زنا ارث نمی برند و او هم از آنها ارث نمی برد. اما بعید نیست که مادر زانیه و نزدیکان مادری اش ارث ببرند، اگر چه احوط مصالحه بین مادر و ورثه است.

فرزند یا شوهر، یا همسر فرزند زنا از او ارث می برند و او هم از آنان ارث می برد و اگر وارث نداشته باشد، ترکه مال ضامن جریره و سپس امام علیه السلام است. اگر میت زوج داشته باشد تمام مال به او می رسد و اگر زوجه داشته باشد چهار یک، مال زوجه او و بقیه به امام علیه السلام می رسد.

۳- میراث حمل

(مسئله ۳۰۶۶) اگر میت بچه‌ای دارد که در شکم مادر است، چنانچه زنده به دنیا بیاید ارث می‌برد و اگر بعد از به دنیا آمدن، بمیرد این ارث به ورثه او می‌رسد.

(مسئله ۳۰۶۷) اگر نصف او خارج و صدایش بلند شود و پیش از جدا شدن از شکم مادر بمیرد، ارث نمی‌برد و کسی هم از او ارث نمی‌برد.

(مسئله ۳۰۶۸) هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، در صورت رضایت ورثه از باب احتیاط به اندازه سهم دو فرزند پسر کنار بگذارند و چنانچه بعداً دو پسر یا یک پسر و دو دختر به دنیا بیایند، سهم آن‌ها را بدهند و چنانچه یک پسر یا دختر به دنیا بیاید، مال اضافی را بین ورثه تقسیم کنند. اگر ورثه راضی نباشد سهم یک مرد را کنار گذاشته و بقیه آن را تقسیم کنند با اطمینان به این که اگر بیش از یک پسر دنیا بیاید، سهم زیادی را بتواند از ورثه بگیرد.

(مسئله ۳۰۶۹) دیه جنین را کسی به ارث می‌برد که بقیه دیه را به ارث می‌برد.

۴- میراث گمشده

(مسئله ۳۰۷۰) کسی که گم شده است بنابر اقوی چهار سال در پی او بگردند، چنانچه پیدا نشود، مال او بین ورثه‌اش که در وقت تمام شدن مدت انتظار موجودند، تقسیم می‌شود. اگر مورث گمشده، قبل از تمام شدن چهار سال بمیرد، گمشده از او ارث می‌برد، ولی اگر بعد از تمام شدن مدت انتظار بمیرد گم شده از او ارث نمی‌برد. بنابر اظهر اگر از زمان گم شدن شخص، ده سال بگذرد، بدون جستجو مال او تقسیم می‌شود.

(مسئله ۳۰۷۱) اگر دو نفر به نسب اعتراف کنند، در صورتی که وارث دیگری نداشته باشند، از همدیگر ارث می‌برند.

میراث خنثی

(مسئله ۳۰۷۲) خنثی کسی است که هم آلت مرد و هم زن را دارد و اگر معلوم شود که مرد است یا زن، به همان عمل می‌شود و گرنه به نشانه‌ها رجوع می‌شود که یکی از نشانه‌ها ادرار کردن است، چنانچه از آلت مردانگی ادرار کند، مرد است و اگر از آلت زنانگی ادرار کند، زن می‌باشد و اگر از هر دو ادرار کند، از هر کدام که زودتر ادرار می‌کنند، معیار است و اگر به طور مساوی

خارج شود، از هر کدام که با جهش خارج می‌شود، از همان جهت ارث می‌برد. اگر هیچ یک از این نشانه‌ها نباشد، نصف سهم مرد و نصف سهم زن به او داده می‌شود. پس اگر میت یک فرزند پسر و یک خنثی داشته باشد، در نحوه تقسیم ارث یک مرتبه هر دو مرد فرض می‌شود، و مرتبه دیگر یک مرد و یک زن؛ بنابراین، مطابق فرض اولی اگر میت شش تومان داشته باشد، دو قسمت می‌شود و مطابق فرض دومی سه قسمت آنگاه دو قسمت در سه قسمت ضرب می‌شود که حاصل آن، شش است و سپس شش ضرب در دو می‌شود که حاصل آن، دوازده می‌شود و هفت قسمت آن برای پسر و پنج قسمت برای فرزند خنثی باید داده شود.

(مسأله ۳۰۷۳) کسی که دو سر در یک بدن یا دو بدن در یک کفل باشد، چنانچه هر دو باهم بیدار شوند، یک نفر است و اگر با اختلاف بیدار شوند، دو نفر است و ظاهراً حکم مذکور در سایر احکام نیز جاری است.

(مسأله ۳۰۷۴) شخصی که مرد یا زن بودنش معلوم نیست و به جهت غایب بودن یا هر دلیل دیگر جستجو برای کشف حقیقت میسر نباشد با قرعه جنسیت او را مشخص کند و در یک ورقه نام «عبدالله» و در ورق دیگر «امه الله» بنویسد و هنگام قرعه، خواندن این دعا مستحب است: «اللهم أنت الله لا اله الا أنت عالم الغیب والشهادة أنت تحکم بین عبادك فیما كانوا فیہ مختلفون، بین لنا هذا المولود حتی یورث ما فرضت له فی الکتاب»، و مثلاً «عبدالله» برای هر کدام از قرعه بیرون آمد آن شخص حکم مرد را دارد.

میراث افراد غرق شده یا زیر آوار مانده و مانند آن

(مسأله ۳۰۷۵) با وجود شرایط زیر بعضی از آنها از بعضی دیگر ارث می‌برند:

- ۱- همه یا یکی از آنها مال داشته باشد.
 - ۲- بین آنها نسبت نسبی و سببی باشد که بدون مانع موجب ارث شود.
 - ۳- تاریخ مرگ هر یک نسبت به دیگری مجهول باشد و معلوم نباشد که مرگ کدام یک مقدم و یا مؤخر است؛ در این حالت چند صورت است:
- اول: هر یک از آن دو از دیگری به مقدار سهم متعارف خود از ترکه‌ای که قبل از مرگ مالک بوده، ارث می‌برد، اما از آنچه که بعد از حادثه از طریق ارث مالک شده است، دوباره به

ارث برده نمی‌شود.

دوم: اگر هر کدام آن‌ها در طبقه خودش، وارث زنده داشته باشد، یا وارث زنده زوج یا زوجه باشد، با او در مال اصلی شریک می‌شود. پس اگر پدر و پسر باهم در اثر غرق شدن یا سوختگی بمیرند و وارث زنده در این طبقه نداشته باشد مگر یک پسر، در این حالت ابتدا مرگ پدر فرض می‌شود و پسر زنده با پسر که با او مرده بطور مساوی ارث می‌برند، سپس مردن پسر فرض می‌شود که در این صورت با وجود پدر به برادر او چیزی نمی‌رسد چون در طبقه او غیر پدر وارثی ندارد، بنابراین همه مال اصلی او به پدر داده می‌شود.

سوم: اگر هیچ یک از این دو نفر غرق شده، اصلاً وارث نداشته باشد هر کدام آن‌ها همه اموال اصلی دیگری را ارث می‌برد.

چهارم: هر کدام از آن‌ها آنچه را از دیگری به ارث برده، به وارث زنده او منتقل می‌شود، مثلاً اگر پدر و پسر باهم بمیرند، آنچه از پدر به پسر می‌رسد، به ورثه زنده او منتقل می‌شود و آنچه از پسر به پدر می‌رسد نیز به ورثه زنده او می‌رسد و فرقی نمی‌کند که ورثه زنده از طبقه اول باشد یا دوم یا سوم و اگر در همه طبقات وارث نداشتند، میراث مال امام علیه السلام است.

پنجم: توارث بین دو نفری که باهم غرق شده‌اند، در صورتی است که هر دو از طبقه اول باشند مانند: پدر و فرزندان، مادر و فرزندان یا زن و شوهر. اما اگر هر دوی آن‌ها از طبقه دوم یا سوم باشند و هر کدام در طبقه اول وارث داشته باشند، از همدیگر ارث نمی‌برند. اگر یکی از آن‌ها در طبقه اول وارث زنده داشته باشد و دیگری نداشته باشد. هر کدام که در طبقه اول وارث زنده دارد از غرق شده دیگری ارث می‌برد اما هر کدام که در طبقه اول وارث زنده ندارد، از دیگری ارث نمی‌برد.

(مسأله ۳۰۷۶) حکم توارث دو نفری که غرق شده یا زیر آوار مانده‌اند در مواردی که مرگ به سبب جنگ، دریدن حیوانات، زلزله و صاعقه رخ بدهد جاری است بلکه ظاهراً این حکم شامل مرگ‌های ناگهانی که بدون سبب روشن رخ می‌دهد، نیز می‌شود.

(مسأله ۳۰۷۷) اگر افراد که باهم غرق شده‌اند یا زیر آوار مانده‌اند، بعضی از آن‌ها از بعضی دیگر ارث ببرند و بعضی ارث نبرند، مانند این که پدر و دو فرزندش باهم غرق شوند، چنانچه مرگ پدر اول فرض شود ارث او مال هر دو فرزندش می‌باشد، اگر مرگ فرزندان اول فرض شود

با وجود پدر، دو فرزند از همدیگر ارث نمی‌برند و مال هر دو به پدر تعلق می‌گیرد بنابراین بین پدر و دو فرزند توارث است اما بین هر دو فرزند در صورت حیات پدر، توارث نیست.

میراث مجوس

(مسأله ۳۰۷۸) در این که مجوس به نسب و سبب صحیح از همدیگر ارث می‌برند، اشکالی نیست، اما در ارث بردن آنها به نسب و سبب فاسد، سه قول است؛ اقوی این است که ارث می‌برد، پس اگر با خواهر خود ازدواج کند و صاحب فرزند شود و بمیرد، خواهرش سهم زوجه و فرزندش سهم فرزند را به ارث می‌برد.

(مسأله ۳۰۷۹) اگر دو سبب برای وارث جمع شود، به هر دو سبب ارث می‌برد. مثلاً اگر مجوسی با مادرش ازدواج کند و بمیرد، مادرش هم سهم مادری و هم سهم زوجه بودن را با هم به ارث می‌برد و همین‌طور اگر با دخترش ازدواج کند و اگر یکی از دو سبب دیگری را منع کند، فقط از جهت سبب مانع ارث می‌برد.

(مسأله ۳۰۸۰) مسلمان از طریق سبب فاسد ارث نمی‌برد، اما به نسب فاسد - در صورتی که زنا نباشد - ارث می‌برد، مانند فرزند شبهه که ارث می‌برد و از او ارث برده می‌شود و اگر شبهه از یک طرف باشد، فقط همان طرف ارث می‌برد.

احکام حدود

اسباب حدود شانزده تا است:

اول - زنا

هرگاه انسان بدون عقد ازدواج و ملک^(۱) و بدون آنکه شبهه‌ای در کار باشد به زنی که اصالتاً بر او حرام است دخول کند، زنا محقق می‌شود و در این جهت بین قُبُل [جلو] و دُبُر [عقب] فرقی نیست. اما چنانچه با زنی که بر او حرام است مانند، مادر، خواهر، زن فرزند، زن پدر، و امثال آنها - عقد ببندد و به او دخول نماید در صورتی که به موضوع یا به حکم جاهل باشد حد ساقط می‌شود و در هر جایی که دخول از روی شبهه واقع شود حکم چنین است مانند کسی که زنی را در بسترش ببیند و اعتقاد داشته باشد که زن خودش است آنگاه به او دخول کند. ولی اگر یکی از دو طرف، شبهه داشته باشد، در این مورد فقط از او حد ساقط است. بنابراین چنانچه زنی خود را شبیه زن مردی در بیاورد و آن مرد به تصور اینکه آن زن زن خودش است با وی نزدیکی نماید، در این صورت حد بر زن جاری می‌شود نه بر مرد.

(مسئله ۳۰۸۱) شبهه‌ای که موجب سقوط حد می‌باشد عبارت است از جهلی که ریشه‌اش در قصور یا تقصیر در مقدمات دخول است، با اینکه در حال دخول اعتقاد به حلیت دارد، اما کسی که نسبت به حکم جاهل مقصر است و در حال دخول به جهل خود توجه دارد، عمل چنین شخصی زنا محسوب گردیده و حد ثابت است.

(مسئله ۳۰۸۲) در ثبوت حد چند چیز شرط است:

اول - بلوغ، پس بر کودک حدی نیست، اما به مقتضای سن و سال کودک و به مقداری که (حاکم شرع) مصلحت می‌بیند، به کمتر از مقدار حد به او تازیانه می‌زند.

دوم - اختیار، پس بر شخص مجبور و مانند او حدی نیست.

سوم - عقل، پس بر دیوانه حدی نیست.

(مسئله ۳۰۸۳) هرگاه زن ادعا کند که مجبور به زنا شده، ادعای او پذیرفته می‌شود.

(مسئله ۳۰۸۴) عمل زنا به اقرار و شهادت دو عادل ثابت می‌شود، البته در مورد شخص اقرار کننده عقل، اختیار و آزادی معتبر است. بنابراین اگر بنده‌ای به زنا اقرار نماید چنانچه مولا او را تصدیق کند زنا ثابت می‌شود و گرنه ثابت نمی‌شود، اما اگر بنده آزاد گردد و دوباره به زنا اقرار

۱- مراد از ملک کنیز است که در روزگار قدیم رایج بوده ولی در حال حاضر موضوعاً منتهی است.

نماید، اقرار او بر ضرر خودش حجت خواهد بود و در این صورت زنا ثابت گردیده، احکام آن بر او جاری می‌شود.

(مسئله ۳۰۸۵) هرگاه کسی یک بار اقرار کند حدّ زنا ثابت می‌شود. بنابراین اگر زن یا مرد، عمداً و در حال اختیار، یک مرتبه به زنا اقرار نماید بعید نیست که حدّ ثابت بشود، هر چند احوط و سزاوار آن است که اقرار به زنا کمتر از چهار مرتبه نباشد.

(مسئله ۳۰۸۶) اگر شخصی به چیزی اقرار کند که موجب سنگسار کردن او می‌گردد اما سپس انکار نماید، سنگسار نمی‌شود، اما حدّ در مورد او جاری می‌گردد ولی اگر به چیزی اقرار کند که موجب حدّ است نه سنگسار شدن، سپس انکار نماید، حدّ ساقط نمی‌شود.

(مسئله ۳۰۸۷) اگر به چیزی اقرار کند که موجب حدّ - از قبیل سنگسار کردن یا تازیانه زدن - باشد، امام علیه السلام حق دارد او را عفو نموده، حدّ بر او جاری نکند.

(مسئله ۳۰۸۸) هرگاه زنی که شوهر ندارد حامله گردد، حدّ بر او جاری نمی‌شود.

البته اگر زن به زنا اقرار نماید اگرچه یک مرتبه باشد بنا بر اقرب حدّ بر او جاری خواهد شد، همچنان که قبلاً گذشت.

(مسئله ۳۰۸۹) زنا به شهادت دو مرد عادل ثابت نمی‌شود، بلکه باید چهار مرد عادل یا سه مرد و دوزن، یا دو مرد و چهار زن شهادت دهند، اما حکم سنگسار به شهادت دو مرد و چهار زن و به شهادت زن‌ها به طور جداگانه، یا به شهادت یک مرد و شش زن، یا به شهادت یک نفر با قسم ثابت نمی‌شود.

(مسئله ۳۰۹۰) شهادت بر زنا در صورتی پذیرفته می‌شود که شهادت از روی حسّ و مشاهده باشد اما چنانچه به غیر مشاهده و دیدن شهادت دهند، بر متهم حدّ جاری نمی‌شود، بلکه بر خود «شهود» حدّ جاری می‌گردد. شهود باید به یک عمل از حیث زمان و مکان شهادت دهند، بنابراین اگر در زمان یا مکان اختلاف داشته باشند زنا ثابت نمی‌شود بلکه باز هم بر خود «شهود» حدّ جاری می‌شود اما اگر اختلاف «شهود» موجب تعدد و اختلاف عمل نباشد، مثل اینکه بعضی از آنها شهادت دهند زن معینی که با او عمل زنا انجام گرفته - مثلاً - از بنی تمیم بوده و برخی دیگر شهادت دهند که او از بنی اسد بوده و اختلافاتی مانند اینها که ریشه‌اش در خصوصیات (زن) می‌باشد، چنین اختلافی بدون اشکال، در ثبوت زنا ضرر نمی‌زند. چنانچه اختلاف «شهود»

در خصوصیت زنا باشد مثل اینکه بعضی از آنها شهادت دهند که شخص زناکار، زن را بر زنا مجبور کرده، ولی برخی دیگر شهادت دهند که اجباری در کار نبوده بلکه زن با او موافق بوده است، در این صورت اگر شهادت بر موافقت (زن)، شهادت بر زنا محسوب گردد، زنا نسبت به شخص زناکار ثابت می‌شود.

(مسئله ۳۰۹۱) اگر چهار مرد شهادت دهند که زن باکره‌ای از جلو (قبل) زنا داده است، ولی زن چنین عملی را انکار نموده، ادعا نماید که همچنان باکره است، بعد چهار زن شهادت دهند که او باکره است، در این فرض حدّ از زن ساقط می‌باشد، بلکه بعید نیست که شهادت یک زن نیز کافی باشد، همان طوری که در منفوس^(۱) این چنین است.

(مسئله ۳۰۹۲) اگر چهار مرد در مورد زنی به زنا شهادت دهند و یکی از آنها شوهر آن زن باشد، اظهر آن است که زنا ثابت نیست بلکه بر شهود سه گانه حدّ جاری گردیده، شوهرش با آن زن ملاعنه می‌کند و از یکدیگر جدا می‌شوند، در نتیجه زن به طور ابد بر او حرام می‌شود.

(مسئله ۳۰۹۳) در اینکه شهادت چهار مرد پذیرفته می‌شود فرقی نیست که شهادت آنها بر یکنفر باشد یا بیشتر.

(مسئله ۳۰۹۴) احوط آن است که بعد از ادای شهادت، حدود را بدون تأخیر به اجرا درآورند، همان طوری که بنابر احوط رها کردن به قید کفالت و بخشیدن به وسیله شفاعت جایز نیست.

(مسئله ۳۰۹۵) هرگاه کسی که بر ضرر او شهادت داده شده، قبل از قیام بینه توبه نماید، بعید نیست که حدّ از او ساقط باشد. البته توبه بعد از قیام بینه در نزد حاکم شرع، اثر ندارد و موجب سقوط حدّ هم نمی‌شود.

(مسئله ۳۰۹۶) هرگاه سه مرد یا کمتر به زنا شهادت دهند، حاکم شرع به جهت کامل شدن (شهادت چهار نفر) تا آمدن شاهد چهارم که بنا بوده با بقیه یکجا شهادت بدهد، اما به خاطر عذری تأخیر نموده، منتظر می‌ماند، اما اگر شاهد چهارم موجود نباشد یا موجود باشد ولی از دادن شهادت خودداری نماید در این صورت حدّ قذف در مورد آن سه شاهد جاری می‌شود.

۱- منفوس: بچه‌ای را گویند که تازه به دنیا آمده و مادرش بعد از زایمان بمیرد. کسی از جریان آگاه نباشد، چنانچه قابل شهادت دهد که این بچه از آن زن است، ارث او به این بچه تعلق می‌گیرد.

(مسأله ۳۰۹۷) در احکامی که قبلاً بیان شد بین اینکه مرد و زن زناکار مسلمان باشد یا کافر فرقی نیست. اما اگر مرد کافر با زن کافر زنا کند یا مرد کافر با مرد کافر لواط نماید، در این صورت امام علیه السلام مخیر است بین اینکه حدّ را بر آنان جاری کند و بین اینکه آنان را به اهل مذهب شان تحویل دهد تا آنها بر طبق شریعت خودشان درباره آنان حکم نمایند.

حدّ زناکار

(مسأله ۳۰۹۸) اگر کسی با یکی از زنهایی که محرم (نسبی) او هستند - مانند مادر، دختر، خواهر، و امثال آنها - زنا کند با شمشیری که به گردن او می‌زنند کشته می‌شود، ولی قبل از کشتن، زدن تازیانه بر او واجب نیست. در این حکم بین محصن^(۱) و غیر او، بین آزاد و بنده، مسلمان و کافر و پیر و جوان فرقی نیست، همان طوری که در این حکم بین مرد و زن، چنانچه زن با مرد موافقت داشته باشد فرقی نیست و اظهر آن است که این حکم شامل زنی نیز که به وسیله رضاع یا به خویشاوندی بر انسان حرام است می‌شود. البته از زنهایی که به واسطه خویشاوندی بر انسان حرام است زن پدر استثنا می‌شود، زیرا کسی که با زن پدرش زنا کند سنگسار می‌شود اگرچه محصن هم نباشد.

(مسأله ۳۰۹۹) هرگاه کافر ذمی با زن مسلمان زنا کند کشته می‌شود.

(مسأله ۳۱۰۰) اگر شخصی زنی را بر زنا مجبور نماید کشته می‌شود و در این حکم بین محصن و غیر او فرقی نیست.

(مسأله ۳۱۰۱) اگر شخص زناکار، پیر مرد و محصن باشد، اول تازیانه زده می‌شود سپس سنگسار می‌گردد و در پیر زن محصنه^(۲) نیز چنین است و چنانچه پیر مرد و پیرزن محصن و محصنه محصنه نباشند، فقط تازیانه زده می‌شود.

اما اگر زناکار، مرد جوان یا زن جوان باشد در صورتی که محصن باشند سنگسار می‌شوند ولی اگر یکی یا هر دو محصن نباشد به او تازیانه می‌زنند.

(مسأله ۳۱۰۲) ظاهراً در مواردی که حکم آن سنگسار است بین زن عاقله بالغه و غیر او فرقی

۱- محصن: مرد بالغ و عاقل و آزاد که زن دائمی دارد و با او نزدیکی کرده و هر وقت هم بخواهد می‌تواند با او نزدیکی کند.

۲- محصنه: زن بالغه عاقله آزادی که شوهر دارد و شوهرش با او نزدیکی کرده و فعلاً نیز شوهر در اختیار اوست.

نیست. بنابراین اگر بالغ محصن با دختر بچه یا زن دیوانه زنا کند سنگسار می‌شود.
(مسأله ۳۱۰۳) هرگاه زن محصنه زنا دهد و مردی که زنا کرده بالغ باشد، آن زن سنگسار می‌شود، اما اگر فردی که با آن زن عمل زنا را مرتکب شده پسر بچه نابالغ باشد، زن سنگسار نمی‌شود، ولی حدّ کامل بر او جاری می‌شود و بر پسر بچه نیز کمتر از مقدار حدّ تازیانه زده شود.
(مسأله ۳۱۰۴) چنانچه شخص زناکار محصن نباشد، صد تازیانه به او می‌زنند، به علاوه بریدن موی سر یا تراشیدن آن واجب می‌باشد و به مدت یک سال کامل از شهرش تبعید گردیده، بین او و خانواده‌اش جدایی می‌اندازند. و حکم - بریدن یا تراشیدن موی سر و تبعید زناکار - به کسی اختصاص دارد که ازدواج نموده ولی هنوز نزدیکی نکرده است، اما زن زناکار مویش بریده نمی‌شود و بنا بر اقرب تبعید می‌گردد.

(مسأله ۳۱۰۵) در محصن بودن مرد دو چیز معتبر است:

اول - آزاد باشد، پس بنده و عبد سنگسار نمی‌شود.

دوم - اینکه زن دائمی یا کنیزی داشته باشد که به او دخول کرده و هر وقت هم بخواهد بتواند با او نزدیکی کند. بنابراین اگر زنش پیش او نباشد بطوری که نتواند از او بهره ببرد یا آن شخص زندانی است که امکان خروج از زندان را ندارد، در این صورت حکم احصان [محصن بودن] بر او مترتب نیست.

(مسأله ۳۱۰۶) در محصنه بودن زن، آزاد بودن، داشتن شوهر دائمی که با او نزدیکی کرده باشد معتبر است. بنابراین اگر چنین زنی زنا دهد و مردی که با او زنا کرده بالغ باشد، زن سنگسار می‌شود. اما چنانچه مرد، زن صیغه‌ای داشته باشد محصن گفته می‌شود یا نه؟ این فرض دو صورت دارد:

۱- مرد نمی‌تواند هر وقت بخواهد از زنش بهره و لذت ببرد در این صورت محصن نخواهد بود.

۲- اینکه زن صیغه‌ای در زمان قابل توجهی نزد شوهرش باشد بطوری که هر وقت بخواهد بتواند از او لذت ببرد، در این صورت بعید نیست که مرد محصن گفته شود. خلاصه اگر زن در تمام حالات و اوقات شبانه روز نزد مرد باشد و با او در یک منزل زندگی کند بطوری که مرد هر وقت بخواهد، بدون هیچ مانعی از او لذت ببرد، در این صورت مرد محصن و زن محصنه خواهد

بود، و بین اینکه زن مثلاً در مدت طولانی، مانند ده سال یا بیشتر نزد شوهرش باشد یا در مدت کوتاهی، مانند یک سال یا شش ماه فرقی نیست.

(مسأله ۳۱۰۷) زنی که به صورت رجعی طلاق داده شده مادامی که در عدّه است شوهردار به حساب می آید. بنابراین چنانچه زنا دهد، حکم و موضوع را [نیز] بدانند سنگسار می شود و همین حکم درباره شوهرش نیز جاری است، ولی اگر طلاق، طلاق بائن باشد یا عدّه، عدّه وفات باشد، سنگسار نمی شود.

(مسأله ۳۱۰۸) اگر شخصی زنش را طلاق خلعی دهد، بعد به سبب بذل زن، رجوع نمایند و قبل از آنکه با زنش نزدیکی کند مرتکب زنا بشود، بعید نیست که سنگسار گردد و این حکم عیناً درباره زنش اجرا می گردد چنانچه مرتکب زنا شود.

(مسأله ۳۱۰۹) اظهار آن است که به زن مستحاضه [زناکار] در حالی که خونش هنوز قطع نشده تازیانه می زنند هر چند احوط آن است که بعد از قطع شدن خون به او تازیانه بزنند.

(مسأله ۳۱۱۰) چنانچه خوف آن باشد که با جاری کردن حدّ بر شخص مریض - اگر بصورت متعارف اجرا گردد - مرض وی شدّت می یابد، با دسته صدتایی از شاخه های کوچک درخت، یک مرتبه به او می زنند، لازم نیست که هر شاخه به تن او برسد. البته اگر اطمینان باشد که مرض او بعد از مدّت کوتاهی خوب می شود باید منتظر ماند.

(مسأله ۳۱۱۱) اگر شخصی چند مرتبه مرتکب زنا گردد و این مطلب به اقرار یا بیّنه ثابت شود یک حدّ به او می زنند.

(مسأله ۳۱۱۲) هرگاه حدّ بر شخص زناکار آزاد سه مرتبه جاری شود، در مرتبه چهارم کشته می شود و چنانچه بنده باشد بعد از آنکه هفت مرتبه حدّ بر او جاری گردید در مرتبه هشتم کشته می شود و امام علیه السلام قیمت او را از بیت المال به مولایش می پردازد.

(مسأله ۳۱۱۳) اگر زن زناکار حامله و محصنه باشد، تا وضع حملش به او مهلت داده می شود و تا وقتی که شیر آغوز دارد بچه را شیر می دهد، سپس سنگسار می شود، ولی اگر محصنه نباشد حدّ بر او جاری می شود، مگر اینکه بر بچه اش خوف داشته باشند.

(مسأله ۳۱۱۴) اگر شخصی که بر او حدّ واجب گردیده، دیوانه شود، حدّ از او ساقط نمی شود بلکه در حال دیوانگی حدّ را بر او جاری می کنند.

(مسأله ۳۱۱۵) اجرای حدّ بر کسی در زمین دشمن جایز نیست چنانچه خوف آن باشد که به غرور و غیرتش برخورد و به دشمن ملحق گردد.

(مسأله ۳۱۱۶) هرگاه شخصی در خارج حرم مرتکب جنایت شود، سپس به حرم پناه ببرد اجرای حدّ بر او جایز نیست، اما باید به او آب و غذا ندهند و با او سخن نگویند و از او اطاعت نکنند تا اینکه از حرم خارج شود، آنگاه حدّ را بر او جاری نمایند، اما اگر در خود حرم مرتکب جنایت شده باشد، در همانجا به او حدّ می زنند.

(مسأله ۳۱۱۷) اگر بر مردی چند حدّ جمع شود اول حدّی را جاری می کنند که با اجرای آن، حدّ دیگری فوت نمی شود مثل اینکه اگر بر او حدّ و رجم جمع شود، در این صورت اول حدّ را جاری می کنند، سپس سنگسار می نمایند.

(مسأله ۳۱۱۸) مرد هنگام اجرای سنگسار تا بالای کفل یعنی تا جای بستن شلوار وزن تا جای پستانها دفن می شود و بنا بر مشهور اگر زنا به وسیله اقرار ثابت گردد، امام علیه السلام سنگسار را آغاز نموده بعد مردم با سنگهای کوچک می زنند، ولی اگر زنا با بیّنه ثابت گردد، بر «شهود» واجب است که سنگسار را آغاز نمایند و این نظر از اشکال خالی نیست، بلکه وجوب شروع امام علیه السلام به رجم [سنگسار] در هر دو فرض خالی از تأمل نمی باشد.

(مسأله ۳۱۱۹) اگر زن یا مردی که مورد سنگسار قرار گرفته از گودال فرار نماید، چنانچه زنای آنها بوسیله اقرار ثابت شده باشد در صورتی که چیزی از سنگ به او اصابت کرده باشد برگردانده نمی شود، ولی اگر قبل از اصابت سنگ فرار کرده یا زنای او با بیّنه ثابت شده است، برگردانده می شود، اما تازیانه زدن با فرار مطلقاً ساقط نمی شود.

(مسأله ۳۱۲۰) بهتر است اعلام صورت گیرد تا مردم در مراسم اجرای حدّ حاضر شوند بلکه ظاهراً حضور گروهی برای اجرای مشاهده حدّ واجب می باشد، مراد از طائفه و گروهی که حضور آنها لازم است، یک نفر و بیشتر می باشد.

(مسأله ۳۱۲۱) بنا بر اقرب کسی که حدّی از حدود الهی به گردن او ست نمی تواند اجرای سنگسار را به عهده بگیرد، هر چند مشهور نظرش این است که می تواند ولی کراهت دارد.

(مسأله ۳۱۲۲) اگر مرد زناکار را در حالت عریان بیابند در همان حالت تازیانه می زنند، ولی اگر در حالی بیابند که لباس به تن دارد، اظهر آن است که تازیانه زدن او در همان حالت جایز

است، اما حکم زن زناکار این است که در حالتی که لباس به تن دارد به او تازیانه می‌زنند. البته به مرد در حال ایستاده و به زن در حال نشسته تازیانه می‌زنند و باید بصورت و عورت تازیانه زنند. (مسأله ۳۱۲۳) برای حاکم شرع جامع الشرایط جایز است تمام انواع حدود را در زمان غیبت جاری نماید.

(مسأله ۳۱۲۴) در حقوق الهی مثل حدّ زنا، شراب خواری، دزدی و مانند آنها حاکم شرع باید به علم خود حدود را جاری نماید، اما در حقوق مردم اجرای حدود به درخواست صاحب حق بستگی دارد، حدّ باشد یا تعزیر.

(مسأله ۳۱۲۵) در احکام مترتب بر زنا، بین زنده و مرده فرقی نیست. بنابراین اگر شخصی با زن مرده‌ای زنا کند چنانچه محصن باشد سنگسار می‌شود، ولی اگر محصن نباشد به او تازیانه می‌زنند.

دوم - لواط

(مسأله ۳۱۲۶) مراد از لواط نزدیکی دو مرد است. لواط به شهادت چهار مرد و به چهار مرتبه اقرار ثابت می‌شود. نظر مشهور این است که لواط به کمتر از چهار مرتبه ثابت نمی‌شود، ولی این نظر دچار اشکال است. البته مترتب کردن احکام لواط فقط بعد از چهار مرتبه اقرار واجب می‌شود و در شخص اقرار کننده عقل، اختیار و آزاد بودن معتبر است. بنابراین چنانچه دیوانه یا شخص مجبور یا بنده به لواط اقرار نماید حدّ ثابت نیست.

(مسأله ۳۱۲۷) حدّ لواط کننده محصن یکی از چند چیز بر حسب اختیار [حاکم] است.

اول - یک ضربه شمشیر به گردن او بزنند به هر جا که برسد.

دوم - دستها و پاهای او را بسته و از کوهی پرت کنند.

سوم - او را در آتش بسوزانند.

چهارم - وی را سنگسار کنند.

در این جهت بین شخص آزاد، بنده، مسلمان و کافر فرقی نیست. نظر مشهور این است که اگر شخص لواط کننده محصن هم نباشد کشته می‌شود، ولی این نظر از اشکال خالی نیست بلکه اظهر آن است که غیر محصن تازیانه زده می‌شود نه اینکه کشته شود، اما شخصی که به او لواط

شده [مفعول] حدّش دو چیز است.

اوّل - کشتن با شمشیر.

دوّم - سنگسار کردن.

در این جهت بین محصن و غیر محصن فرقی نیست. البته اگر دیوانه یا پسر بچه باشد کشته نخواهد شد.

(مسأله ۳۱۲۸) هرگاه شخص بالغ عاقل با دیوانه لواط کند، در این صورت حدّ فقط در مورد شخص لواط کننده جاری است، ولی در مورد دیوانه مفعول جاری نیست.

(مسأله ۳۱۲۹) اگر مردی با پسر بچه‌ای لواط کند به مرد حدّ می‌زنند، ولی پسر بچه تأدیب می‌شود برعکس نیز چنین است.

(مسأله ۳۱۳۰) اگر مولا بنده‌اش را لواط کند، به هر دو حدّ می‌زنند و چنانچه بنده ادّعا کند که مجبور بوده است در صورتی که احتمال بدهند راست می‌گویید، حدّ از او ساقط است و در صورتی که غیر بنده ادّعا کند مجبور بوده، نیز حکم همین است.

(مسأله ۳۱۳۱) اگر کافر ذمّی با مسلمانی لواط کند، چنانچه دخول انجام گرفته باشد کشته می‌شود، ولی اگر لواط بدون دخول بوده در این صورت نظر مشهور این است که بازهم کشته می‌شود. البته بعید نیست که نظر مشهور صحیح باشد، اما اگر ذمّی با ذمّی دیگر یا با غیر ذمّی از کفار لواط کند، حکم همان است که در بحث زنا گذشت.

(مسأله ۳۱۳۲) اگر لواط کننده قبل از قیام بیّنه توبه کند، نظر مشهور این است که حدّ از او ساقط است، ولی اگر بعد از قیام بیّنه توبه نماید بدون اشکال حدّ ساقط نیست چنانچه به لواط اقرار کند ولی بیّنه وجود نداشته باشد، امام علیه السلام بین عفو و اجرای حدّ مخیر است.

(مسأله ۳۱۳۳) حکم لواط با مرده مانند حکم کسی است که با شخص زنده لواط کرده است.

کیفیت کشتن کسی که مرتکب لواط شده است

(مسأله ۳۱۳۴) در کشتن لواط کننده محصن، امام علیه السلام مخیر است بین اینکه او را با شمشیر بزند و در این صورت بنا بر اظهر لازم است بعد از زدن، بوسیله آتش بسوزاند، یا اوّل او را با آتش

بسوزاند یا با دست و پای بسته از کوه و مانند آن پرت کند یا سنگسارش نماید. اما در مورد حکم شخص مفعول، امام علیه السلام مخیر است بین اینکه او را سنگسار کند، یا احکام سه گانه مذکور را درباره او جاری نماید. در مورد مفعول بین محصن و غیر محصن فرقی نیست.

سوّم - تفخیز^(۱)

(مسأله ۳۱۳۵) حدّ تفخیز در صورتی که دخول انجام نگرفته باشد، صد تازیانه است و در این حکم بین مسلمان، کافر، محصن، غیر محصن، فاعل و مفعول فرقی نیست. نظر مشهور این است که حتی بین شخص آزاد و برده هم فرقی نیست، اما ظاهراً بین آنها فرق وجود دارد، زیرا حدّ بنده نصف حدّ شخص آزاد است.

(مسأله ۳۱۳۶) اگر تفخیز و مانند آن تکرار گردد و دو مرتبه حدّ جاری شود، در مرتبه سوّم کشته می شود.

(مسأله ۳۱۳۷) هرگاه دو مرد را بدون آنکه مانعی میان آنها وجود داشته باشد، برهنه در زیر یک لحاف ببینند، نظر مشهور بین متأخران، این است که آنها از سی تا نود و نه تازیانه تعزیر می شوند، ولی اظهار این است که به هریک از آنها نود و نه تازیانه بزنند. حکم دو زن یا مرد و زن برهنه در زیر یک لحاف نیز همین است.

چهارم - ازدواج با زن ذمیّه علاوه بر داشتن زن مسلمان و بدون اجازه وی

کسی که زن مسلمانی در اختیار دارد و بدون اجازه او با زن ذمیّه ازدواج نماید، در حالی که می داند نزدیکی با زن ذمیّه حرام است، در این صورت یک هشتم $\left[\frac{1}{8}\right]$ حدّ زنا به گردن او خواهد بود و چنانچه زن به این مقدار رضایت ندهد، بین آن دو جدایی انداخته می شود، اما اگر کنیزی را روی زن مسلمان تزویج کند و در حالی که می داند قبل از اجازه زن مسلمان با کنیز نزدیکی کردن حرام است، در این فرض جماعتی فرموده اند که باز هم به گردن او ثمن $\left[\frac{1}{8}\right]$ حدّ زانی می آید، لیک چنین حکمی از اشکال خالی نبوده بلکه ممنوع است و اظهر آن است که تمام حدّ ثابت می باشد.

۱- تفخیز: کاری کند که نزدیک به دخول است.

پنجم - بوسیدن پسر بچهٔ محرم از روی شهوت

(مسأله ۳۱۳۸) اگر کسی پسر نوجوانی را از روی شهوت ببوسد، چنانچه محرم باشد، بنا بر احوط صد تازیانه به او می‌زنند و گرنه حاکم شرع بر حسب آنچه که مصلحت می‌بیند، به کمتر از حدّ، او را تعزیر می‌نماید.

ششم - سُحَق

(مسأله ۳۱۳۹) حدّ سُحَق چنانچه محصنه نباشد صد تازیانه است و مسلمان و کافر در آن یکسان است. اما اگر زن کنیز باشد، بنا بر اظهر به او نصف حدّ - یعنی پنجاه تازیانه - می‌زنند، هر چند نظر مشهور این است که بین کنیز و زن آزاد در این مورد فرقی نیست چون ثابت شده است که حدّ خدا در غیر شخص آزاد نصف می‌شود و بین حدّ سُحَق و حدود دیگر فرقی نیست. همچنین بین کنیز محصنه و غیر محصنه فرقی وجود ندارد، اما اگر زن آزاد محصنه باشد اظهر این است که سنگسار می‌شود.

(مسأله ۳۱۴۰) هرگاه مساحقه تکرار شود و چنانچه بعد از هر مساحقه، حدّ بر زن جاری شده باشد، در مرتبه سوّم کشته می‌شود، ولی اگر حدّ بر او جاری نشده باشد کشته نمی‌شود.

(مسأله ۳۱۴۱) چنانچه مساحقه کننده قبل از قیام بیّنه توبه کند، نظر مشهور این است که حدّ از او ساقط است، البته بعید نیست که نظر مشهور صحیح باشد ولی توبه او بعد از قیام بیّنه اثری ندارد.

(مسأله ۳۱۴۲) هرگاه مرد با زنش نزدیکی کند، بعد زن با دختر باکره‌ای مساحقه نماید، چنانچه دختر از این رهگذر حامله گردد، زن موظف است مهریه دختر باکره را داده سپس سنگسار گردد، ولی به دختر تا ولادت بچه‌اش مهلت بدهند و بعد از تولد، بچه را به پدرش که صاحب نطفه است برگردانند، سپس دختر را تازیانه زنند. به بعضی از متأخران نسبت داده شده که ثبوت مهریه دختر به گردن زن را انکار نموده اند به این ادّعا که زن مساحقه کننده در سقوط دیه بکارت، مانند زن زناکار است - یعنی به عهده کسی نیست - اما این مطلب دلیل ندارد، بلکه اجتهادی در مقابل نص است.

هفتم - قیادت

قیادت، عبارت است از اینکه مردان را با زنان برای زنا، و مردان را با مردان برای لواط، و زنان را با زنان برای مساحقه بهم برسانند.

(مسأله ۳۱۴۳) قیادت با شهادت دو مرد عادل، ثابت می‌گردد، ولی با شهادت یک مرد و دو زن و با شهادت زنها بطور جداگانه ثابت نمی‌شود. نظر مشهور این است که قیادت به یک مرتبه اقرار ثابت نمی‌شود، بلکه باید دوبار اقرار کند اما اظهر این است که قیادت به یک مرتبه اقرار ثابت می‌شود.

(مسأله ۳۱۴۴) اگر قوآد مرد باشد، نظر مشهور این است که $[\frac{3}{4}]$ حدّ زنا - یعنی هفتاد تازیانه - به او زده شده از شهر تبعید می‌گردد، اما این نظر از اشکال خالی نبوده بلکه ممنوع است مطلبی نیز که به مشهور نسبت داده شده است که سر شخص قوآد را می‌تراشند و او را در معرض دید مردم قرار می‌دهند اصلاً دلیلی ندارد.

اما اگر قوآد زن باشد، نظر مشهور این است که به او تازیانه بزنند، بلکه در این مورد ادّعی عدم اختلاف (اجماع) شده است. ولی این حکم از اشکال خالی نیست بلکه ممنوع است. البته تبعید، در معرض دید مردم قراردادن و تراشیدن سر در مورد زن جاری نیست.

هشتم - قذف

قذف، عبارت است از اینکه به مرد یا زن، نسبت زنا یا لواط داده شود مثل اینکه به کسی گفته شود: تو مرتکب زنا شدی، یا تو زناکاری، یا به تو لواط شده، یا در دُبر (عقب) تو دخول شده، یا تو لواط کننده‌ای، یا عبارتی گفته شود که این معانی را برساند. به شخصی که این نسبت‌ها را داده (قاذف) قبل از عقاب آخرت، در همین دنیا به او هشتاد تازیانه زده شود.

(مسأله ۳۱۴۵) حدّ قذف با مطالبه شخصی که نسبت ناروا به او داده شده جاری می‌شود.

(مسأله ۳۱۴۶) در قاذف (کسی که نسبت ناروا می‌دهد) بلوغ و عقل معتبر است. بنابراین اگر بچه یا دیوانه نسبت ناروا به کسی دهد حدّ بر او جاری نمی‌شود، هر چند عمل حرامی را مرتکب شده و مستحق عقوبت است. در مورد قاذف بین آزاد، بنده، مسلمان و کافر فرقی نیست. پس تمام افراد مذکور چنانچه مرتکب قذف شوند هشتاد تازیانه حدّ می‌خورند و ادّعی اینکه حدّ برده

نصف حدّ آزاد باشد قابل قبول نیست، زیرا آن حکم فقط در حقوق الله مانند حدّ زنا و لواط و امثال آنها مطرح است، اما در مورد حقوق مردم بین بنده و شخص آزاد فرقی وجود ندارد و حدّ قذف هم از حقوق مردم است.

(مسأله ۳۱۴۷) در مقذوف (کسی که نسبت ناروا به او داده شده) بلوغ، عقل، آزادی، اسلام و محصن بودن معتبر است. بنابراین چنانچه مقذوف دارای این صفات نباشد، اگر کسی به او نسبت ناروا بدهد، حدّ ثابت نیست. البته بر حسب آنچه حاکم شرع مصلحت می بیند تعزیر ثابت می باشد (این مطلب در باب تعزیر بزودی خواهد آمد).

چنانچه پدر به پسرش نسبت زنا دهد، حدّ بر پدر جاری نمی شود و اگر پدر به پسرش و مادر او که زنده است نسبت ناروا دهد، یعنی به او بگوید: ای پسر زن زناکار، به خاطر نسبت ناروا به زن حدّ می خورد، ولی بین زن و شوهر جدایی نمی اندازد. اما اگر آن جمله را به پسرش بگوید در حالی که مادرش مرده است، در این صورت چنانچه زن، فرزندی فقط از خود این شخص دارد و کسی دیگری را ندارد که حق او را بگیرد قهراً حق به فرزند این شخص که از آن زن دارد منتقل می شود و چون شخص قاذف پدر اوست نمی تواند بر پدرش حدّ جاری نماید، ولی اگر زن از غیر شخص قاذف فرزندی داشته باشد پس او ولی زن است که به گرفتن حق زن از قاذف اقدام می کند، یعنی حدّ را بر او جاری می نماید، در نتیجه به او هشتاد تازیانه می زند اما اگر فرزندی از شخص دیگر نداشته باشد ولی اقارب و نزدیکانی داشته باشد آنها به اجرای حدّ اقدام می کنند.

(مسأله ۳۱۴۸) اگر مردی گروهی را به یک لفظ قذف نماید چنانچه آنها به طور دسته جمعی به سراغ او بیایند، یک حدّ بر او جاری می شود، ولی اگر به طور متفرق و جدا از هم به سراغ او بیایند یا آنها را به طور متفرق و جداگانه قذف کرده باشد در این صورت به تعداد افراد قذف شده، بر او حدّ جاری می شود.

(مسأله ۳۱۴۹) اگر چنانچه مقذوف، حدّ قذفی را که به گردن قاذف است ببخشد، بعد از بخشش حق مطالبه را ندارد.

(مسأله ۳۱۵۰) هرگاه مقذوف قبل از آنکه حق خود را مطالبه کند یا ببخشد، بمیرد، در این صورت ولی او که از نزدیکان او می باشد می تواند آن حق را مطالبه نماید. حدّ همانند دیه و مال، به ارث گذاشته نمی شود، اما هر کس از میان ورثه که اقدام به گرفتن حق کند پس او ولی میت است

همان طوری که ورثه می‌توانند ببخشند و چنانچه اولیا متعدد باشند مثل اینکه اگر شخص بمیرد و وارث او دو فرزند یادو برادر باشند اگر یکی از آنها ببخشد دیگری می‌تواند حق را مطالبه نماید و با بخشش اوّلی حق ساقط نمی‌شود.

(مسأله ۳۱۵۱) اگر کسی پسر یا دختر شخصی را قذف نماید و به او بگوید: پسر تو یا دختر تو زناکار است، در این صورت حدّ، حق پسر و دختر است و مادامی که آنها در قید حیات هستند، پدرشان نمی‌تواند حق را مطالبه نماید یا ببخشد.

(مسأله ۳۱۵۲) اگر دو بار حدّ قذف جاری شود، در مرتبه سوّم قاذف کشته می‌شود.

(مسأله ۳۱۵۳) هرگاه قذف از جانب یک شخص نسبت به یک شخص دیگر قبل از آنکه حدّ بر او جاری گردد تکرار شود یک حدّ بر او جاری می‌شود.

(مسأله ۳۱۵۴) حدّ از قاذف ساقط نمی‌شود مگر به بینه‌ای که وی را تصدیق کند، یا به تصدیق کسی که استحقاق حدّ بر قاذف دارد - یعنی مقذوف - یا به بخشش. البته اگر شوهر نسبت ناروا به زنش بدهد حق قذف به لعان نیز ساقط می‌شود.

(مسأله ۳۱۵۵) اگر چهار نفر به زنا شهادت دهند، سپس یکی از آنها از شهادتش برگردد به او حدّ زده می‌شود و در این رابطه بین اینکه او قبل از حکم حاکم یا بعد از حکم او منصرف شود فرقی نیست.

(مسأله ۳۱۵۶) حدّ قذف هشتاد تازیانه است و در این حکم بین آزاد، بنده، مرد و زن فرقی نیست. باید از روی لباس تازیانه بزنند نه اینکه او را برهنه نمایند و در تازیانه زدن هم باید به زدن متوسط اکتفا کنند.

(مسأله ۳۱۵۷) قذف به شهادت دو نفر عادل و بنابر اظهر با یک مرتبه اقرار ثابت می‌شود. گروهی گفته‌اند که لازم است اقرار دو مرتبه باشد تا قذف ثابت گردد.

(مسأله ۳۱۵۸) اگر دو نفر به همدیگر نسبت ناروا بدهند، حدّ از آنها ساقط است، اما هر دو تعزیر می‌شوند.

نهم - سبّ پیامبر ﷺ

(مسأله ۳۱۵۹) اگر کسی به پیغمبر اکرم ﷺ یا به ائمه معصومین علیهم‌السلام و فاطمه زهرا علیها‌السلام دشنام

دهد، بر هر کس که بشنود واجب است او را بکشد، مادامی که خوف ضرر بر جان، آبرو یا مال با ارزش و مانند اینها نداشته باشد و در جواز کشتن، به اذن حاکم شرع احتیاجی نیست.

دهم - ادعای پیغمبری

(مسئله ۳۱۶۰) اگر کسی ادعای پیغمبری کند، در صورت توان و ایمن بودن از ضرر، کشتن او واجب است و به اذن حاکم شرع احتیاج ندارد.

یازدهم - جادو

(مسئله ۳۱۶۱) اگر کسی مسلمانان را سحر کند کشته می شود، ولی چنانچه کفار را سحر کند کشته نمی شود و بعید نیست که این حکم به کسی اختصاص داشته باشد که جادو را حرفه و شغل خود قرار داده است نه به طور مطلق، و اگر در تمام عمرش یک مرتبه این عمل را انجام داده باشد، این حکم شامل او نمی شود. کسی که مقداری سحر بیاموزد پایان تعهدش به پروردگارش خواهد بود و حد آن کشتن است تا اینکه توبه کند. البته اگر مصلحت بزرگ دینی آموختن سحر را برای رسیدن به هدف آن مصلحت اقتضا نماید جایز است انسان سحر را یاد بگیرد.

دوازدهم - خوردن مشروبات

(مسئله ۳۱۶۲) اگر کسی که بالغ و عاقل است به اختیار خود مست کننده [مُسکر] یا فقاع، کم یا زیاد، بخورد در حالی که عالم به حرمت باشد به او حد می زنند و در این حکم بین انواع مست کننده، چه از خرما گرفته شود یا از کشمش یا از امثال اینها فرقی وجود ندارد.

(مسئله ۳۱۶۳) اگر کسی شراب بیاشامد حد ثابت می شود، هر چند بر آن عنوان نوشیدن صادق نباشد مثل اینکه شراب را به صورت خورش در آورد، اما اگر شراب را با مایع دیگری مخلوط و در آن مستهلک نموده آنگاه بیاشامد، حکم به ثبوت حد، معروف بلکه مورد قبول بین اصحاب (فقها) است. البته حکم به ثبوت حد در این مورد بخصوص از اشکال خالی نیست بلکه ممنوع است هر چند آشامیدن آن حرام می باشد.

(مسئله ۳۱۶۴) آب انگور، قبل از کم شدن دو سوم $\frac{2}{3}$ آن، به مست کننده ملحق نیست، یعنی

اگر کسی آب انگور را به همین کیفیت بنوشد حدّ بر او جاری نیست گرچه نوشیدن آن بدون اشکال حرام است.

(مسأله ۳۱۶۵) نوشیدن مست کننده، به شهادت دو نفر عادل و به یک مرتبه اقرار ثابت می شود، ولی به شهادت زنها، بصورت ضمیمه و بطور جداگانه ثابت نمی شود و مسلم است که شهادت زنها جز در دیه، در حدود پذیرفته نیست همان طوری که این مطلب قبلاً گفته شد.

حدّ مشروب خواری و کیفیت آن

حدّ مشروب خواری هشتاد تازیانه است و در آن بین مرد، زن، آزاد، بنده، مسلمان و کافر فرقی نیست.

(مسأله ۳۱۶۶) شارب مست کننده ای از قبیل شراب و غیر آن را برهنه کرده میان دو شانه او تازیانه بزند، ولی به زن از روی لباس تازیانه زده می شود.

(مسأله ۳۱۶۷) هرگاه دو مرتبه شراب بخورد و بعد از هر بار شراب خوری حدّ جاری شده باشد، در مرتبه سوّم کشته می شود و در بقیه مست کننده نیز حکم چنین است.

(مسأله ۳۱۶۸) اگر یک مرد به خوردن شراب و مرد دیگر به قی کردن آن شهادت دهند حدّ لازم است، البته اگر احتمال اجبار یا اشتباه داده شود حدّ ثابت نیست. و همین گونه است اگر هر دوی آنها به قی کردن شراب شهادت دهند.

(مسأله ۳۱۶۹) اگر کسی شراب بخورد و آن را حلال شمارد چنانچه احتمال دهند که او اشتباه کرده - مثل اینکه کسی تازه به اسلام گرویده یا شهر او از بلاد مسلمانان دور بوده است - در این صورت کشته نمی شود، ولی اگر درباره او این احتمال را ندهد وی مرتدّ فطری است که احکام مرتدّ از قبیل کشتن و تقسیم اموال و جدایی زنش و مانند آنها بر او جاری می شود. اما قولی که می گوید اگر مرتدّ در فاصله سه روز توبه نمود، حدّ شرابخوار را به او می زنند و چنانچه توبه نکرد، در روز چهارم کشته می شود دلیلی ندارد، زیرا مسلماً این حکم، حکم مرتدّ ملی است نه مرتدّ فطری و مرتدی که در این مسئله مطرح شده مرتدّ فطری است که عمداً شراب خورده و آن را حلال شمرده و توجه هم دارد که خوردن شراب در شرع مقدس حرام است و این به معنای انکار رسالت و تکذیب آن است و در سایر مست کننده ها نیز حکم چنین است.

(مسأله ۳۱۷۰) هرگاه کسی که شراب بخورد و قبل از قیام یئنه توبه کند، نظر مشهور این است که حدّ از او ساقط است. بعید نیست که نظر مشهور صحیح باشد، ولی اگر بعد از قیام یئنه توبه نماید بدون اشکال حدّ ساقط نیست و در این جهت اختلافی وجود ندارد.

(مسأله ۳۱۷۱) اگر کسی به خوردن شراب اقرار کند و یئنه‌ای وجود نداشته باشد، امام علیه السلام مخیر است بین اینکه او را عفو کند - در صورتی که آن شخص توبه نموده، پشیمان گردد - بین اینکه حدّ را بر او جاری نماید.

سیزدهم - دزدی

در مورد حدّ دزد چند چیز معتبر است:

اول - بلوغ. بنابراین چنانچه کودک دزدی کند حدّ بر او جاری نمی‌شود بلکه در بار اول و دوم بخشیده می‌شود، ولی در مرتبه سوّم اگر هفت ساله باشد، تعزیر می‌شود یا سرانگشتان یا از گوشت سرانگشتان او می‌برند یا طوری خراش داده می‌شود تا خون جاری گردد و چنانچه بعد از هفت سالگی دوباره دزدی کند، انگشتان او از مفصل دوم بریده می‌شود، ولی اگر مرتبه پنجم دزدی نماید انگشتان او کاملاً بریده می‌شود اگر نه سال داشته باشد و در این جهت بین اینکه کودک عقوبت را بداند یا نداند فرقی نیست.

دوم - عقل. پس اگر دیوانه دزدی کند دستش بریده نمی‌شود.

سوّم - عدم شبهه. بنابراین اگر به گمان اینکه فلان مال ملک اوست آن را بردارد و بعد معلوم شود که او مالک آن مال نبوده، حدّ بر او جاری نمی‌شود.

چهارم - اینکه مال میان او و دیگری مشترک نباشد. بنابراین چنانچه از مال مشترک به مقدار سهمش یا کمتر دزدی کند دستش بریده نمی‌شود بلکه تعزیر می‌گردد. البته اگر از مال مشترک بیشتر از مقدار سهمش دزدی کند و مقدار اضافه هم به مقدار ربع $[\frac{1}{4}]$ دینار طلا باشد، در این فرض دست او بریده می‌شود. دزدی از مال غنیمت و از بیت المال مسلمانان در حکم دزدی از مال مشترک است.

پنجم - اینکه مال در مکان مستحکمی قرار داشته و کسی اجازه ورود در آن را نداشته باشد. بنابراین اگر مال را از چنین مکانی با گشودن یا شکستن درب آن دزدی کند

انگشتانش قطع می‌شود، اما اگر مال را از مکانی دزدی کند که مستحکم نیست یا در ورود به آن مکان اجازه داشته باشد یا مال در اختیارش باشد، در این دو صورت انگشتانش قطع نمی‌شود. همچنین است اگر شخصی امین خیانت کند و امانت را دزدی کند، یا اگر شوهر از مال زنش یا زن از مال شوهرش دزدی کند، در صورتی که مال در مکان حفاظت شده و مستحکمی قرار نداشته باشد، یا از منزل پدر و برادر و خواهر و مانند اینها که اجازه ورود در آن دارد دزدی کند یا چیزی از مجامع عمومی مانند کاروانسراها، حمامها، آسیابها، مساجد، وامثال اینها دزدی کند انگشتان چنین دزدی قطع نمی‌شود. انگشتان جیب بُر، و اختلاس کننده نیز بریده نمی‌شود.

(مسأله ۳۱۷۲) اگر کسی در سال گرسنگی و قحطی طعامی را دزدی کند، نظر مشهور این است که انگشتان او بریده نمی‌شود، اما این نظر از اشکال خالی نیست.

(مسأله ۳۱۷۳) مالکیت بر مکان مستحکم معتبر نیست. بنابراین اگر صاحب مال، خانه یا صندوقهایی را عاریه بگیرد یا اجاره نماید، بعد عاریه دهنده یا اجاره دهنده آن را سوراخ کرده، مال عاریه گیرنده یا مستأجر را دزدی کند انگشتان دست او قطع می‌شود.

(مسأله ۳۱۷۴) اگر شخصی در خانه یا چیزی از ساختمان را که ثابت است بدزدد، انگشتان دست او قطع می‌شود. اما اگر در خانه باز بوده و صاحب آن خوابیده باشد و در چنین حالتی دزد وارد خانه شود و مال را دزدی کند ظاهراً انگشتانش قطع می‌شود، هر چند در این مورد اشکال و اختلافی (بین فقها) وجود دارد.

(مسأله ۳۱۷۵) هرگاه اجیر از مال مستأجر دزدی کند، چنانچه مال در جای مستحکم و صندوق مستأجر باشد انگشتان دست اجیر قطع می‌شود و گرنه قطع نمی‌شود. مهمان همانند اجیر است.

(مسأله ۳۱۷۶) اگر مال در جای حفاظت شده‌ای مانند بانک یا صندوقی در خانه، یا مکانی قرار داشته باشد و دو نفر به سراغ آن روند که یکی در آن را باز نماید و دیگری مال را بردارد، در این صورت ظاهراً انگشتان هیچ‌یک از آنها بریده نمی‌شود.

(مسأله ۳۱۷۷) در ثبوت حدّ بر دزدی که کالا را از مکان مستحکمی خارج ساخته است بین اینکه بطور مستقل این کار را کرده یا با دیگری مشارکت داشته است فرقی نیست، بنابراین اگر دو نفر یک کالا را خارج کرده باشند حدّ بر هر دوی آنها ثابت است.

ششم - شرط ششم آن است دزد، پدر صاحب کالا نباشد.

بنابراین چنانچه پدری، کالای فرزندش را بدزدد، دستش بریده نمی‌شود، ولی اگر فرزند کالای پدرش را بدزدد، البته با وجود سایر شرایط دستش بریده می‌شود. حکم بقیه نزدیکان نیز همین است.

هفتم - شرط هفتم آن است که مال را پنهانی بردارد.

بنابراین چنانچه صندوق را مثلاً با قهر و غلبه و بطور آشکار بشکند و مال را بردارد و ببرد، دستش بریده نخواهد شد.

هشتم - شرط هشتم این است که مال ملک دیگری باشد.

اما اگر مال متعلق به دیگری بوده، اما ملک خودش است مانند، رهن، یا منفعت آن، ملک دیگری است، مانند اجاره در صورت دزدی نمودن چنین مالی، دستش بریده نمی‌شود.

نهم - اینکه دزد بنده انسان نباشد.

بنابراین اگر بنده از مال مولای خود دزدی کند، دستش بریده نمی‌شود و حکم بنده‌ای که جزء اموال غنیمت بوده، چنانچه از غنیمت دزدی نماید، همین طور است.

(مسأله ۳۱۷۸) بنا بر اظهر، اگر کسی پرنده‌ای را دزدید، دستش بریده نمی‌شود، ولی اگر سنگ مرمر و امثال آن را دزدید، نظر مشهور این است که چنانچه شرایط قطع موجود باشد دست وی بریده می‌شود و این نظر [به واقع] نزدیکتر است.

مقدار نصاب مال دزدیده شده

مشهور بین اصحاب [فقها] در بریدن دست دزد این است که قیمت مال دزدیده شده باید به مقدار ربع ($\frac{1}{4}$) دینار باشد؛ دینار عبارت است از هیجده نخود طلای مسکوک. گفته شده که در خمس ($\frac{1}{5}$) دینار دست دزد بریده می‌شود، اما اظهر آن است که در ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار بریده می‌شود.

(مسأله ۳۱۷۹) کسی که قبری را شکافته و کفن را دزدیده است، چنانچه در این کار معروف است و بر آن عادت دارد، دستش بریده می‌شود و گرنه اظهر این است که او تعزیر می‌شود. این در صورتی است که قیمت کفن به مقدار نصاب برسد. البته اگر شکافتن قبر از ناحیه او تکرار گردد

وحدّ هم بر او جاری شده باشد، در مرتبه سوم کشته خواهد شد.

راه ثبوت حدّ سرقت

(مسأله ۳۱۸۰) حدّ دزدی، به شهادت دو مرد عادل ثابت می شود ولی به شهادت یک مرد و دو زن و به شهادت زنها بطور جداگانه ثابت نمی شود.

(مسأله ۳۱۸۱) در ثبوت حدّ سرقت شرط است که باید دو مرتبه اقرار کند، اما این حکم از اشکال خالی نیست. پس اظهر این است که حدّ سرقت با یک مرتبه اقرار ثابت می شود، همان طوری که بدهی با یک مرتبه اقرار بدون اشکال ثابت می شود.

(مسأله ۳۱۸۲) اگر شخصی مالی را از جای محفوظی بیرون آورد و ادعا کند که صاحبش مال را به او داده است، حدّ از او ساقط است مگر اینکه صاحب مال بیّنه بیاورد که او مال را دزدیده است، در این صورت دست او بریده می شود.

(مسأله ۳۱۸۳) در اقرار کننده بلوغ و عقل لازم است، پس اقرار کودک و دیوانه ارزشی ندارد. نظر مشهور این است که کسی که اقرار به دزدی می کند باید شخص آزاد باشد تا دست او بریده شود، ولی این نظر اشکال دارد. بنابراین چنانچه بنده به دزدی اقرار کند بعید نیست که دست او بریده شود، همان طوری که اگر دو شاهد علیه او شهادت دهند دستش بریده می شود و در اینکه بدهی به اقرار بنده ثابت می شود اشکالی نیست.

مجازات دزد

(مسأله ۳۱۸۴) حدّ دزد در دفعه اول این است که چهار انگشت دست راست او بریده می شود ولی کف دست و شست را باقی می گذارند. چنانچه بار دوم مرتکب دزدی شود، پای چپش را می برند و پاشنه پا را باقی می گذارند. اما اگر مرتبه سوم دزدی کند به صورت دائم حبس و زندانی می شود و مخارجش را از بیت المال می دهند و چنانچه در زندان مرتکب سرقت شود او را می کشند و در این حکم بین مسلمان، کافر، مرد، زن، آزاد، بنده، فرقی نیست.

(مسأله ۳۱۸۵) هرگاه دزدی، دزدی کند ولی دستگیر نشود و بعد از آنکه بار دوم دزدی کرد دستگیر شود، در این صورت یک حدّ بر او جاری می شود. اما اگر گرفتار شود و بیّنه به دزدی اول شهادت دهد و بر طبق آن دستش بریده شود و بعد بیّنه به دزدی دوم شهادت دهد، پای چپش نیز

بریده می‌شود ولی اگر بینه به دزدی اول و دوم در یک‌جا شهادت دهد فقط انگشتان دست راست او بریده می‌شود.

(مسئله ۳۱۸۶) در دزدی، دست راست دزد بریده می‌شود هر چند شل باشد، نه چپ، خواه سالم باشد یا شل. البته اگر دست چپش شل باشد بعید نیست که دست راستش بریده شود.
(مسئله ۳۱۸۷) اگر کسی که دست چپ او از آرنج یا بازو در قصاص یا غیر آن بریده شده، مرتکب دزدی شود، مشهور بین اصحاب این است که دست راست او بریده می‌شود و بعید نیست که این حکم صحیح باشد.

(مسئله ۳۱۸۸) اگر دزد در هنگام دزدی دست راست داشته باشد و قبل از جاری کردن حد، دست راست او از بین برود، در این صورت، دست چپ و پای او بریده نمی‌شود.

(مسئله ۳۱۸۹) اگر کسی که دست راست ندارد، دزدی کند، بریدن دست از وی ساقط بوده، دست چپ و پای چپ او بریده نمی‌شود و به زندان هم نمی‌رود، البته حاکم شرع حق دارد بر حسب آنچه مصلحت می‌بیند او را تعزیر نماید. اگر دزدی کند و دست راست او بریده شود، سپس برای بار دوم مرتکب دزدی شود و پای چپ نداشته باشد، در این صورت نیز بریدن از او ساقط است یعنی دست چپ و پای راست او بریده نمی‌شود، ولی اگر حاکم شرع مصلحت ببیند بعید نیست که او را به زندان اندازد. اگر برای بار سوم مرتکب دزدی شود باز هم بعید نیست که با رأی و نظر حاکم شرع به زندان برود.

(مسئله ۳۱۹۰) حد قبل از آنکه ثابت گردد، به وسیله توبه ساقط می‌شود، ولی بعد از ثبوت حد با بینه توبه اثر ندارد. اما اگر حد به اقرار ثابت شود، پس در سقوط آن با توبه اشکال است، البته بعید نیست که حد در این مورد هم با توبه ساقط گردد.

(مسئله ۳۱۹۱) هرگاه آهنگری دست دزد را با علم به اینکه دست چپ او هست، قطع نماید، بر او قصاص می‌باشد. در این صورت بعید نیست که حد سرقت از دزد ساقط باشد، اما اگر اعتقاد دارد که دست راست اوست و آن را قطع نماید، سپس معلوم شود که دست چپ او بوده در این صورت دیه به گردن آهنگر می‌باشد و حد دزدی هم از دزد ساقط است.

(مسئله ۳۱۹۲) چنانچه دست دزد بریده شود، سزاوار است که دست او معالجه گردد و به نیازهای او پرداخته شود تا بهبود یابد.

- (مسأله ۳۱۹۳) اگر دزد به سبب بریده شدن دستش بمیرد، بر کسی ضمان نیست.
- (مسأله ۳۱۹۴) بر دزد واجب است که عین مال دزدیده شده را به مالک آن برگرداند. چنانچه عین معیوب گردد و قیمت آن کم شود، تفاوت قیمت به گردن اوست. اگر صاحب آن مرده باشد واجب است آن را به ورثه او بدهد. اما اگر عین تلف شود، مثل آن را ضامن است، اگر مثلی باشد و قیمت آن را ضامن است، اگر قیمی باشد.
- (مسأله ۳۱۹۵) اگر دو نفر مالی را دزدی کنند که سهم هر کدام از آنها به مقدار نصاب نمی رسد، دستشان بریده نمی شود.
- (مسأله ۳۱۹۶) اگر مالباخته قبل از شکایت نزد امام علیه السلام، دزد را عفو نماید، حدّ از او ساقط می شود، ولی اگر بعد از آن عفو کند، حدّ ساقط نمی شود.
- (مسأله ۳۱۹۷) اگر دزدی به اقرار یا به بیّنه ثابت گردد، در این صورت بنا بر ظاهر بدون درخواست کسی که از او دزدی شده، امام علیه السلام می تواند حدّ را بر دزد جاری نماید.
- (مسأله ۳۱۹۸) هرگاه دزد، عین دزدیده شده را مالک شود و چنانچه مالک شدن او قبل از مرافعه در نزد امام علیه السلام باشد، حدّ از او ساقط است، ولی اگر بعد از مرافعه نزد امام علیه السلام باشد حدّ از او ساقط نیست.
- (مسأله ۳۱۹۹) اگر مال را از قلعه شخصی خارج کند، سپس به همانجا باز گرداند، در عرف مثل این است که به صاحبش برگردانده و از او ضمان ساقط است و گرنه ساقط نیست ولی در سقوط حدّ اختلاف است، اما اظهر این است که حدّ ساقط نیست.
- (مسأله ۳۲۰۰) اگر گروهی حرز^(۱) را بشکنند، آنگاه یکی از آنها مال را از حرز بیرون آورد فقط دست او بریده می شود. لذا اگر یکی از آنها مال را به سوراخ نزدیک کند، آنگاه دیگری آن را خارج نماید، فقط دست کسی بریده می شود که مال را بیرون برده است و اگر یکی از آنها داخل سوراخ شود و مال را در وسط سوراخ بگذارد و دیگری مال را از آن خارج نماید، در این صورت نیز تنها دست کسی بریده می شود که مال را بیرون برده است.
- (مسأله ۳۲۰۱) اگر مالی را که مجموع آن به مقدار نصاب می رسد، طی چند مرتبه از حرز

۱- خانه، قلعه، صندوق و هر جای محفوظ و مستحکمی را حرز گویند.

خارج کند، در این صورت چنانچه همه سرقتها در نظر عرف، یک سرقت به حساب آید، دستش بریده می‌شود و گرنه بریده نخواهد شد.

(مسئله ۳۲۰۲) اگر حرز را سوراخ کند و از مال به مقدار نصاب بردارد، سپس در آن طوری تصرف نماید که موجب کم شدن قیمت آن از حد نصاب گردد، مثل اینکه لباس را پاره کند یا گوسفند را ذبح نماید آنگاه بیرون ببرد، ظاهراً دستش بریده نمی‌شود. اما اگر مال را به مقدار نصاب از حرز بیرون ببرد، سپس قیمت بازاری آن به فعل او یا به فعل دیگری کم شود بدون اشکال دستش بریده می‌شود.

(مسئله ۳۲۰۳) هرگاه دزد در داخل حرز چیزی را که به مقدار نصاب است، ببلعد و چنانچه مانند طعام باشد که با بلعیدن از بین برود، دست بریده نمی‌شود. ولی اگر مثل مروارید و مانند آن باشد که با بلعیدن از بین نمی‌رود، در اینصورت اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد، مانند چیزی است که تلف گردیده و دست دزد بریده نخواهد شد، ولی ضامن مثل یا قیمت آن است، و مانند آن چنان چه مال بعد از خارج شدن دزد از حرز بیرون آید واجب است عین مال را برگرداند و در این صورت نیز دست او بریده نمی‌شود. البته اگر به مالک مثل یا قیمت آن را داده است و بعد از آن بیرون آمده ظاهراً برگرداندن آن به مالک واجب نیست. اما اگر در حرز مالی را ببلعد که به مقدار نصاب می‌باشد و معمولاً خارج ساختن آن از شکم او ممکن است، آنگاه از آنجا بیرون رود و قصدش این باشد که مال را به همین کیفیت از حرز بیرون بیاورد، در این صورت دست او بریده می‌شود. ولی اگر مقصود او از بلعیدن این بوده که مال را تلف کند در این صورت ضامن است اما دستش بریده نمی‌شود.

فروش انسان آزاد

(مسئله ۳۲۰۴) اگر کسی انسان آزادی را بفروشد، کوچک باشد یا بزرگ، مرد باشد یا زن، بریدن دست او از اشکال خالی نیست ولی بعید نیست که بریده نشود.

پانزدهم - محاربه (جنگیدن)

(مسئله ۳۲۰۵) هر کس برای ترساندن مردم سلاح بکشد، از شهر و دیارش تبعید می‌شود و هر کس سلاح بکشد و کسی را مجروح کند، اول او را قصاص می‌کنند، سپس از شهر و وطنش

تبعید می‌سازند، و هر کس سلاح بکشد و مال کسی را بگیرد دست و پایش را می‌برند و هر کس سلاح بکشد و مال کسی را بگیرد و مرتکب ضرب و جرح هم بشود ولی مرتکب قتل نشود، در این صورت امام علیه السلام مخیر است او را بکشد یا دار بزند یا دست و پایش را ببرد. هر کس بجنگد و مرتکب قتل شود ولی مال کسی را نگرفته باشد بر امام علیه السلام لازم است که او را بکشد. هر کس بجنگد و مرتکب قتل گردد و مال کسی را هم گرفته باشد بر امام علیه السلام لازم است که دست راست او را به جهت سرقت ببرد و بعد او را به اولیای مقتول بسپارد و آنها بعد از گرفتن مال، وی را به قتل می‌رسانند. چنانچه اولیای مقتول شخص محارب را عفو نمایند بر امام علیه السلام لازم است که او را به قتل برسانند، ولی اولیای مقتول حق ندارند از محارب دیه بگیرند و او را رها نمایند.

(مسأله ۳۲۰۶) مالی را که شخص محارب می‌گیرد بین اینکه آن مال به حدّ نصاب برسد یا

نرسد فرقی نیست.

(مسأله ۳۲۰۷) هرگاه محارب برای بدست آوردن مال، کسی را به قتل برساند ولی مقتول حق

دارد به عنوان قصاص او را به قتل برساند، در صورتی که مقتول کفو او باشد و چنانچه ولی او را عفو کند، امام علیه السلام به عنوان حدّ او را به قتل می‌رساند هر چند کفو نباشد. بنابراین قصاص بر او نیست اما به عنوان حدّ به قتل می‌رسد.

(مسأله ۳۲۰۸) برای ولیّ جایز است که بدل از قصاص که حق اوست دیه بگیرد، ولی برای او

جایز نیست بدل از قتلی که به عنوان حدّ است دیه بگیرد.

(مسأله ۳۲۰۹) اگر محارب کسی را مجروح کند، چه مجروح کردن او به جهت مطالبه مال

باشد یا به جهت چیزی دیگر، در این صورت ولیّ او را قصاص می‌کند، سپس از شهرش تبعید می‌شود و چنانچه ولی از قصاص عفو کند بر امام علیه السلام است که شخص محارب را از شهر و دیارش تبعید نماید.

(مسأله ۳۲۱۰) هرگاه محارب قبل از آنکه دستگیر شود توبه نماید، حدّ از او ساقط است، ولی

آن حقوقی که به ذمه او تعلق گرفته، مانند قصاص و مال از او ساقط نیست و چنانچه بعد از گرفتار شدنش توبه نماید حدّ از او ساقط نیست همان طوری که حقوق دیگر ساقط نمی‌باشد.

(مسأله ۳۲۱۱) شخصی که به دار آویخته شده نباید بیشتر از سه روز روی چوبه دار باقی بماند،

بلکه بعد از سه روز باید پائین آورده شود و بر او نماز خوانده، به خاکش بسپارند.

(مسأله ۳۲۱۲) محارب از شهری به شهری و از سرزمینی به سرزمین دیگری تبعید می‌گردد و به او نباید اجازه دهند که بر روی زمین استقرار یابد، و نباید امانش دهند و با او خرید و فروش کنند، پناه و غذا و صدقه هم ندهند تا اینکه بمیرد.

شانزدهم - ارتداد

مرتد کسی است که از دین اسلام خارج شده است و آن دو قسم است:

۱- فطری. مرتد فطری کسی است که از پدر و مادر مسلمان یا از پدر و مادری که یکی از آنها مسلمان است متولد گردیده.

حکم مرتد فطری این است که قتل او واجب و زنش از او جدا شده، عده وفات می‌گیرد و اموال موجود در حال ارتداد او بین ورثه‌اش تقسیم می‌شود.

۲- ملّی. کسی است که از کفر به اسلام رو آورده، سپس مرتد شده و به کفر برگشته است. حکم او این است که از او می‌خواهند توبه کند و چنانچه در خلال سه روز توبه نمود مشکل حلّ است و گرنه، در روز چهارم کشته می‌شود. البته اموالش را از او نمی‌گیرند، ولی عقد نکاح بین او و زنش بهم می‌خورد و در صورتی که به زنش دخول کرده باشد باید عده طلاق نگهدارد.

(مسأله ۳۲۱۳) در تحقق ارتداد، بلوغ، کامل بودن عقل و اختیار شرط است. بنابراین اگر بچه چیزی را بگوید که موجب کفر او می‌گردد محکوم به ارتداد و کفر نیست و همین طور دیوانه و مجبور.

اگر شخص متهم ادّعا کند که بر ارتداد مجبور بوده است و چنانچه قرینه‌ای بر این ادّعا موجود باشد اجبار ثابت می‌شود و گرنه، ادّعایش اثر ندارد.

(مسأله ۳۲۱۴) هرگاه مرتد ملّی کشته شود یا خودش بمیرد ترکه او مال ورثه مسلمان وی است ولی اگر وارث مسلمانی نداشته باشد، نظر مشهور این است که ارث او مال امام علیه السلام است و این نظر از اشکال خالی نبوده بلکه ممنوع است، بنابراین کافر همانند کافر اصلی از او ارث می‌برد.

(مسأله ۳۲۱۵) اگر مرتد فرزند کوچکی داشته باشد محکوم به اسلام است و از پدر مرتدش ارث می‌برد و در کفر تابع پدر نیست. البته اگر بالغ شود و بعد اظهار کفر نماید در این صورت محکوم به کفر است. اگر برای مرتد بعد از ارتداد او فرزندی متولد شود آن فرزند محکوم به

اسلام است در صورتی که نطفه او در حال مسلمان بودن یکی از پدر و مادرش منعقد شده باشد، گرچه بعداً آن بچه مرتد گردد. چنانچه نطفه بچه در حالی که پدر و مادرش هر دو مرتد بوده‌اند منعقد شود، مادامی که ممیز نیست محکوم به کفر و نجاست نمی‌باشد بلکه محکوم به طهارت است ولی اگر ممیز گردد در صورتی که اسلام را بپذیرد و به آن اعتراف نماید، مسلمان خواهد بود و گرنه کافر می‌باشد، همان طوری که حکم در فرزندان سایر کفار چنین است.

(مسأله ۳۲۱۶) هرگاه زن مرتد شود اگرچه مرتد فطری، کشته نخواهد شد ولی از شوهرش جدا می‌شود و عده طلاق نگه می‌دارد و از او می‌خواهند توبه نماید، چنانچه توبه نمود مشکل حل است و گرنه، حبس ابد می‌شود و در وقت نماز او را می‌زنند و به او سخت گرفته آب و غذا نمی‌دهند مگر به مقداری که زنده بماند و لباسهای زبر و درشت در برش می‌کنند به امید اینکه برگردد و توبه نماید.

(مسأله ۳۲۱۷) اگر ارتداد در مرتد ملی یا در زن تکرار گردد، اظهر این است که نه در مرتبه سوم کشته می‌شود و نه در مرتبه چهارم.

(مسأله ۳۲۱۸) کافر غیر کتابی چنانچه شهادتین را اظهار نماید محکوم به اسلام است، و از باطن او تحقیق نمی‌شود، بلکه حکم همین است حتی با وجود قرینه بر اینکه اسلام آوردن او فقط به جهت ترس از کشته شدن بوده است. اما در مورد کافر کتابی، جماعتی گفته‌اند که در این فرض محکوم به اسلام نیست ولی این قول اشکال دارد بلکه اظهر این است که کافر کتابی چنانچه شهادتین را اظهار نماید محکوم به اسلام است.

(مسأله ۳۲۱۹) اگر مرتد یا کافر اصلی در دار الحرب (بلاد دشمن) یا در بلاد اسلام نماز بخواند و چنانچه قرینه‌ای موجود باشد براینکه خواندن نماز از جهت ملتزم بودن او به اسلام است در این صورت محکوم به اسلام می‌باشد و گرنه، محکوم به اسلام نیست.

(مسأله ۳۲۲۰) اگر مرتد ملی بعد از ارتداد و قبل از آنکه توبه نماید دیوانه شود کشته نخواهد شد و اگر بعد از آنکه از توبه خودداری کرد دیوانه شود - حکم همین گونه است.

(مسأله ۳۲۲۱) ازدواج مرتد با زن مسلمان جایز نیست. گفته شده که ازدواج او با زن کافره نیز جایز نیست، ولی در این قول اشکال است، بلکه اظهر این است که ازدواج مرتد با زن کافره جایز است، مخصوصاً اگر آن زن کتابی باشد.

(مسأله ۳۲۲۲) پدر یا جد مرتد، بر دختر مسلمان خود ولایت ندارد.

(مسأله ۳۲۲۳) اگر ارتداد مرتد به خاطر انکار توحید یا نبوت باشد با اعتراف به شهادتین رجوع از ارتداد محقق می‌شود، اما اگر ارتداد او از این جهت باشد که عمومیت نبوت پیامبر ﷺ را برای تمام بشر انکار کند، یعنی بگوید که نبوت و رسالت پیغمبر خاتم - نعوذ بالله - برای تمام افراد بشر نیست، در این صورت باید در ضمن توبه‌اش از آنچه انکار نموده برگردد.

(مسأله ۳۲۲۴) اگر مرتد فطری، یا مرتد ملی مسلمان را عمداً به قتل برساند برای ولی مقتول جایز است فوراً او را به قتل برساند و در این صورت کشتنش از ناحیه ارتداد ساقط می‌شود. البته اگر ولی عفو کند یا با او در مقابل مالی مصالحه نماید از ناحیه ارتدادش کشته می‌شود.

(مسأله ۳۲۲۵) اگر کسی مرتد ملی را بعد از توبه‌اش به قتل برساند و چنانچه اعتقاد دارد که او بر ارتدادش باقی است، در این صورت قصاص ثابت نیست ولی دیه ثابت می‌شود.

(مسأله ۳۲۲۶) هرگاه مرتد فطری توبه کند، توبه او نسبت به احکامی که بر او لازم است از قبیل وجوب قتل، و منتقل شدن اموال او به ورثه و جدایی زنش پذیرفته نمی‌شود اما نسبت به غیر آن احکام اظهر این است که توبه‌اش پذیرفته می‌شود و احکام مسلمان بر او جاری می‌گردد. بنابراین برای او جایز است که با زن قبلی‌اش یا با زن مسلمان دیگر ازدواج نماید و همچنین بقیه احکام.

تعزیرات

(مسأله ۳۲۲۷) هرکس از روی علم و عمد مرتکب حرامی شود یا واجب الهی را ترک کند، بر حاکم شرع است که او را به کمتر از حد شرعی بر حسب آنچه مصلحت می‌بیند تعزیر نماید، و موجب تعزیر از دو راه ثابت می‌شود:

۱- دو نفر شهادت دهند.

۲- خود شخص اقرار کند.

چنانچه حاکم شرع مصلحت ببیند می‌تواند به مقتضای علم خود تعزیر نماید [شهادت و اقراری در میان نباشد].

(مسأله ۳۲۲۸) اگر کسی به کمتر از چهار مرتبه به زنا یا لواط اقرار کند حد بر او جاری نمی‌شود، بلکه تعزیر می‌شود.

(مسأله ۳۲۲۹) اگر کسی باکره‌ای را که زن و کنیز او نیست، با انگشت یا مانند آن افضا نماید، یعنی پرده بکارت او را از بین ببرد، بنا بر مشهور تعزیر می‌شود، ولی در این نظر اشکال است، واقرب این است که به او هشتاد تازیانه می‌زنند.

(مسأله ۳۲۳۰) اگر ولی طفل، معلم و مانند آن کودک را به جهت تأدیب، پنج یا شش بار با نرمی و مدارا بزند مانعی ندارد، همان طوری که اگر بنده را به جهت تأدیب تا ده بار بزند اشکالی ندارد.

(مسأله ۳۲۳۱) کسی که شراب می‌فروشد و حرمت آن را می‌داند ولی حلال نمی‌شمارد تعزیر می‌شود اما اگر شراب را حلال بشمارد محکوم به ارتداد است و چنانچه حرمت شراب را نمی‌داند چیزی بر او نیست اما باید حرمت شراب برای او بیان شود تا بعد از این از فروش شراب خودداری نماید.

همچنین است حکم درباره کسی که چیزی از محرماتی را که حرمت آن در شریعت اسلام معلوم است حلال بشمارد، مانند مردار، خون، گوشت خوک و ربا و چنانچه یکی از آنها را مرتکب شود در صورتی که حلال نشمارد تعزیر می‌شود.

(مسأله ۳۲۳۲) اگر کسی قبری را بشکافد ولی کفن را دزدی نکند تعزیر می‌شود.

(مسأله ۳۲۳۳) اگر دزدی کند ولی دست راست نداشته باشد یا بار دوم دزدی کند و پای چپ نداشته باشد، در این صورت سرنوشت این شخص در اختیار امام علیه السلام است و هر طور که امام علیه السلام مصلحت بداند او را تأدیب و تعزیر می‌کند.

(مسأله ۳۲۳۴) قبلاً گذشت که قطع دست به کسی اختصاص دارد که از مکان مستحکم و محفوظی دزدی کرده باشد، اما شخص چپاول گری که مال را بطور آشکار برمی‌دارد یا اختلاس کننده‌ای که مال را بطور پنهانی و با غافلگیر کردن طرف برمی‌دارد، یا حيله گری که مال را با تزویر و حيله و نامه‌های دروغین برمی‌دارد، بر این افراد حدی نیست و فقط وظیفه حاکم شرع است که بر حسب آنچه که مصلحت می‌بیند آنها را تعزیر نماید و باید با شدت این افراد را بزند که دیگر مرتکب این اعمال نشوند و چنانچه مصلحت ببیند می‌تواند آنها را زندانی کند.

(مسأله ۳۲۳۵) هر کس با چهارپای حلال گوشت یا غیر آن لواط کند حدی بر او نیست، اما حاکم شرع بر حسب ولایتش و بر طبق آنچه در این جهت مصلحت می‌بیند او را تعزیر می‌کند و

از سرزمین و وطنش به جای دیگر تبعید می‌نماید، اما حکم خود چهارپا و حکم ضمان دخول کننده در بحث خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها قبلاً گذشت.

(مسئله ۳۲۳۶) اگر کسی از روی عمد در کعبه بول یا غایط نماید، او را از کعبه و حرم بیرون می‌برند و گردنش را می‌زنند و کسی که از روی عمد در مسجد الحرام بول یا غایط کند با شدت او را می‌زنند.

(مسئله ۳۲۳۷) کسی که با دست یا به غیر آن استمنا کند، وظیفه حاکم شرع است که بر حسب آنچه مصلحت می‌بیند او را تعزیر نماید.

(مسئله ۳۲۳۸) کسی که شهادت دروغ بدهد امام علیه السلام بر حسب آنچه که مصلحت می‌بیند به او تازیانه می‌زند و در کوچه و بازار می‌گرداند تا مردم او را بشناسند و شهادت او پذیرفته نمی‌شود، مگر اینکه توبه کند و خودش را تکذیب نماید.

(مسئله ۳۲۳۹) اگر مردی زیر بستر زن اجنبیه داخل شود، به جهت حرمت این عمل تعزیر می‌شود.

(مسئله ۳۲۴۰) کسی که بخواهد با زنی زنا کند، جایز است که زن به عنوان دفاع از خود او را بکشد، و خون او در این صورت هدر و بی‌ارزش می‌باشد.

(مسئله ۳۲۴۱) هرگاه دزد با قهر و غلبه وارد خانه شخصی گردد جایز است که صاحب خانه با او بجنگد بنابراین چنانچه دفع دزد از خود یا خانواده یا مالش بر کشتن او توقف داشته باشد کشتن دزد برای صاحب خانه جایز بوده، خون او در این صورت بی‌ارزش و دفاع کننده ضامن نمی‌باشد. همچنین جایز است صاحب خانه در مقابل مالش از او دست بردارد و کشتن او را ترک نماید. این مطالب در صورتی است که احراز کند قصد دزد تعدی است، ولی اگر احتمال دهد که قصد او تعدی بر صاحب خانه، آبرو یا مالش نیست برای صاحب خانه جایز نیست ابتداءً به زدن یا کشتن او اقدام نماید. البته حق دارد او را از داخل شدن به خانه‌اش باز دارد و چنانچه بازداشتن او بر زدن به کمتر از مرگ توقف داشته باشد، جایز است دزد را بزند.

(مسئله ۳۲۴۲) اگر دزد را بزند تا شل و در مانده شود برای بار دوم زدن او جایز نیست، چنانچه بار دوم دزد را بزند ضامن است.

(مسئله ۳۲۴۳) کسی که بر زن یا کنیز یا خدمتکار و یا مانند آنها از خویشاوندان مردی تعدی

کرده و بخواهد با آنها نزدیکی کند یا به کمتر از نزدیکی تعدی کند، در این صورت مرد حق دارد او را دفع کند، و چنانچه دفع کردن شخص متجاوز بر قتل او توقف داشته باشد، جایز است او را به قتل برساند و خون او [نیز] هدر است.

(مسأله ۳۲۴۴) اگر کسی بطور سرزده و ناگهانی در خانه گروهی وارد شود تا از اسرار آنها مطلع گردد، آنها حق دارند او را از این کار باز دارند، اگرچه به کور شدن چشم یا مجروح شدن آن شخص منجر گردد و در این صورت دیه هم به گردن آنها نخواهد بود. البته اگر شخص نگاه کننده، با زنان صاحب منزل محرم باشد و زنها هم عریان نباشند، در این صورت مجروح کردن و در آوردن چشمان او جایز نیست.

(مسأله ۳۲۴۵) اگر کسی مردی را در منزل خود به قتل برساند و ادعا کند که شخص مقتول به قصد تعدی بر جان یا آبرو یا مالش در منزل او وارد شده است، ولی ورثه [مقتول] به این مطلب اعتراف نکنند، در این صورت بر قاتل لازم است آنچه را ادعا نموده اثبات نماید و چنانچه بر مدعا یا بر چیزی که ملازم با مدعای وی است بیینه بیاورد، چیزی به گردن او نیست و خون شخص مقتول هدر است. ولی اگر قاتل نتواند بر مدعای خود بیینه بیاورد، قصاص بر او ثابت نیست، اما باید دیه مقتول را بدهد. البته اگر ورثه مقتول ادعا کنند که وی را به دلیل دشمنی و ظلم کشته است، در صورتی که بر مدعای خود بیینه بیاورند، قاتل قصاص خواهد شد.

(مسأله ۳۲۴۶) اگر حیوانی به انسان حمله کند، جایز است که حیوان را از خود یا از مالش یا از دیگری دور کند. بنابراین اگر بدین واسطه حیوان تلف یا معیوب گردد، در صورتی که برای محافظت از خودش راه دیگری نداشته باشد، بر او ضمان نیست، البته اگر انسان بتواند با فرار، جان یا آبرو یا مالش را حفظ کند و از چنگ حیوان نجات پیدا نماید، باید فرار کند و در این صورت، تلف و معیوب کردن حیوان جایز نیست.

(مسأله ۳۲۴۷) اگر دست انسانی را به ناحق گاز بگیرد و او دست خود را عقب بکشد و در اثر این کار دندانهای گازگیرنده بیفتد، قصاص و دیه ندارد.

(مسأله ۳۲۴۸) هرگاه دو نفر به همدیگر تعدی نمایند، هر جنایتی که به همدیگر وارد سازند، ضامن هستند. اما اگر یکی از آنها ساکت و غیر متجاوز باشد و دیگری بر او حمله نماید، چنانچه شخص ساکت بخواهد از خودش دفاع کند و در مقام دفاع، شخص متجاوز را مجروح نماید،

ضامن نیست.

(مسأله ۳۲۴۹) اگر دو نفر یکدیگر را مجروح نمایند و هر دو ادعا کنند که قصد دفاع از خود را داشته‌اند، در این صورت اگر یکی از آنها قسم بخورد و دیگری قسم نخورد، آخری ضامن است. ولی اگر هر دو قسم بخورند یا هر دو قسم نخورند، هر کدام جنایتی را که نسبت به دیگری مرتکب شده ضامن است.

(مسأله ۳۲۵۰) اجرت و مزد کسی که حدود را اجرا می‌کند از بیت‌المال پرداخت می‌شود. گفته شده - در جایی که بیت‌المال وجود ندارد یا بیت‌المال هست ولی مورد مهم‌تری نسبت به این مورد موجود باشد - اجرت شخص مجری حدود، بر کسی است که حد بر او جاری می‌شود، اما این قول دلیل ندارد.

قصاص

قصاص نفس

(مسأله ۳۲۵۱) اگر کسی نفس محترمی را که هم کفو او است از روی عمد بکشد، قصاص ثابت می‌شود، چه با ابزار کشنده باشد به غیر آن. بنابراین اگر شخصی قصد کشتن داشته باشد ولی با ابزاری که غالباً کشنده نیست کسی را بکشد، قتل عمدی است. همچنان که اگر قصد زدن داشته باشد (نه قصد کشتن) ولی ابزار کشنده باشد و توجه هم دارد که اگر با این ابزار طرف را بزند کشته خواهد شد، در واقع ضارب قصد کشتن را نموده است که اگر طرف کشته شود باز هم آن قتل، قتل عمدی است. اما اگر بدون توجه به اینکه ابزار کشنده است کسی را بزند بطوری که اگر توجه می‌داشت که وسیله کشنده است با آن کسی را نمی‌زد، در این صورت اگر قتلی واقع شود، عمدی به حساب نمی‌آید. البته در صورتی که توجه مذکور را داشته باشد قتل عمدی خواهد بود.

قتل بر سه قسم است:

اوّل - قسم اول قتل عمدی است که، عواقب آن قصاص است.

دوم - قسم دوم قتل خطایی است و عواقب آن پرداخت دیه می‌باشد که بر عهده عاقله^(۱)

است.

۱- فامیل نزدیک پدری.

سوّم - قسم سوم از قتل قتل شبه عمد است که عواقب آن پرداخت دیه از سوی قاتل است نه قصاص.

فرق بین اقسام سه گانه قتل

۱- کسی که از روی عمد و دشمنی کشتن شخصی را اراده کرده و با این قصد او را بکشد این قتل، قتل عمدی است و در این صورت قاتل قصاص می شود و در این جهت بین اینکه ابزار، کشنده باشد یا نباشد فرقی نیست.

۲- کسی که کشتن یا زدن حیوانی را اراده کرده و چیزی را به طرف آن پرتاب کند اما از روی اتفاق به انسانی اصابت نماید و او را بکشد، این قتل، قتل خطایی است.

۳- کسی که با ابزار غیر کشنده یا بدون ابزار، فقط زدن انسانی را اراده کند به گونه ای که معمولاً احتمال کشتن هم نرود، بعد او را بزند یا ابزار غیر کشنده را به طرف او پرتاب کند اما اتفاقی موجب قتل او گردد، چنین قتلی، قتل شبه عمد است.

شروط قاتل

۱- بلوغ.

۲- عقل.

۳- اختیار.

(مسأله ۳۲۵۲) همان طوری که اگر فعل مکلف، علت تامه یا جزء آخر علت تامه برای قتل باشد بطوری که از حیث زمان مردن از فعل فاعل جدا نشود، قتل عمدی محقق می شود، اگر قتل بر فعل فاعل مترتب گردد بدون اینکه فعل اختیاری از شخص دیگری در وسط قرار بگیرد، مثل اینکه تیری را بطرف کسی که اراده کشتن او را دارد پرتاب کند و به او اصابت نماید، آنگاه به سبب اصابت این تیر وی بعد از مدتی بمیرد، یا او را با طنابی خفه کند و باز نکند تا بمیرد یا در مکانی زندانی کند و آب و غذا به او ندهد تا بمیرد و مانند اینها، باز هم قتل، قتل عمدی است و موجب قصاص است.

(مسأله ۳۲۵۳) اگر شخصی را عمداً در آتش یا به دریا بیندازد و بمیرد، در این صورت چنانچه آن شخص توان بیرون آمدن را داشته ولی با اختیار خود بیرون نیاید تا بمیرد، قصاص و دیه

ندارد، اما اگر توان بیرون آمدن و نجات از هلاکت را نداشته است، کسی که او را در آتش یا به دریا انداخته، قاتل است و قصاص می‌شود.

(مسئله ۳۲۵۴) اگر کسی را به قصد کشتن در آتش بسوزاند یا بدان وسیله مجروح نماید و در اثر آن بمیرد، قصاص می‌شود هر چند مقتول توان داشته که خود را با تداوی نجات دهد، ولی تداوی را به اختیار خود ترک کرده است.

(مسئله ۳۲۵۵) اگر شخصی عمداً مرتکب جنایت گردد، ولی جنایت غالباً کشنده نبوده و جانی هم قصد کشتن نداشته است، اما کسی که بر او جنایت شده بمیرد، نظر مشهور بین اصحاب این است که قصاص ثابت است، اما این نظر مورد اشکال است، بلکه بعید نیست که قصاص ثابت نباشد. بنابراین بر او حکم قتل شبه عمد جاری است نه حکم قتل عمدی.

(مسئله ۳۲۵۶) اگر شخصی عمداً خود را بر روی انسانی به قصد کشتن او بیندازد و معمولاً چنین کاری موجب قتل شود، در صورت کشتن، قصاص به گردن او می‌آید. اما اگر قصدش کشتن نیست و معمولاً چنین کاری موجب قتل نمی‌گردد، در این صورت بر او قصاص نیست. در صورتی که کسی که خود را از بالا بیندازد و بمیرد، در این فرض و همانند فرض قبلی، خون خودش هدر است.

(مسئله ۳۲۵۷) جادو، حقیقت ندارد، بلکه عبارت است از اینکه غیر واقع را بصورت واقع نشان دهد. در هر حال اگر چنانچه شخصی را طوری جادو کند که غالباً موجب مرگ او شود یا به قصد کشتن جادو کند، مثل اینکه به او نشان دهد که شیر به او حمله می‌کند و او از ترس بمیرد، بر جادوگر قصاص است.

(مسئله ۳۲۵۸) هرگاه عمداً به کسی غذای مسمومی را بخوراند که معمولاً موجب قتل او می‌شود، چنانچه خورنده غذا بداند که غذا مسموم است و ممیز هم باشد در عین حال اقدام به خوردن غذا کند، آنگاه بمیرد، چنین شخصی بر ضرر خودش کمک کرده و در این صورت، قصاص و دیه بر دهنده غذا نیست. ولی اگر خورنده نمی‌داند که غذا مسموم است و ممیز هم نیست، آنگاه غذا را بخورد و بمیرد، در این صورت بر دهنده غذا قصاص است. از این قبیل است اگر سم کشنده‌ای را در غذای صاحب منزل بریزد، در حالی که صاحب منزل مسموم بودن غذا را نمی‌داند، آن را بخورد و بمیرد.

(مسأله ۳۲۵۹) اگر در محلّ عبور مردم عمداً چاه عمیقی حفر کند که غالباً افتادن در آن چاه موجب مرگ می شود، بعد شخص عبورکننده در آن بیفتد و بمیرد، در این صورت بر حفرکننده چاه قصاص است، چه قصد کشتن عبورکننده را داشته باشد یا نداشته باشد، اما اگر افتادن در چاه معمولاً موجب مرگ نمی شود، ولی بصورت اتفاقی کسی در آن بیفتد و بمیرد، در این صورت چنانچه حفرکننده چاه قصد کشتن داشته باشد بر او قصاص است و گرنه قصاص نیست. اگر چاه را در راهی که محلّ عبور مردم نیست حفر کند اما فردی را که از موضوع بی خبر است دعوت کند که از آنجا عبور نماید در حالی که قصد کشتن او را دارد، یا افتادن در چاه معمولاً موجب مرگ می شود، بعد شخص دعوت شده از آن طریق برود و با افتادن در چاه بمیرد یا بمب ساعتی را در راه یا مکان دیگر به قصد کشتن منفجر نماید، در همه این موارد و نظایر آنها قصاص ثابت می باشد.

(مسأله ۳۲۶۰) اگر شخصی را به قصد کشتن مجروح نماید، بعد شخص مجروح خود را با داروی سمّی مداوا یا به جراحی اقدام کند ولی موفق نشود و بمیرد، در این صورت اگر مرگ مستند به فعل خودش باشد، به گردن کسی که او را مجروح کرده قصاص و دیه نیست. البته ولی میّت حق دارد جانی را به نسبت جراحت، قصاص نماید یا از او به همین نسبت دیه بگیرد. اما اگر مرگ مستند به جراحت باشد در این صورت به گردن کسی که او را مجروح نموده قصاص است. ولیکن چنانچه مرگ مستند به هردوی آنها باشد، ولی مقتول حق دارد بعد از دادن نصف دیه به جانی او را قصاص نماید، یا عفو نموده، نصف دیه را از او بگیرد.

(مسأله ۳۲۶۱) اگر کسی را به قصد کشتن از ارتفاع پرت کند، چنانچه پرت کردن از ارتفاع از چیزهایی باشد که معمولاً موجب قتل می شود، بعد آن شخص قبل از افتادن و رسیدن به زمین در وسط راه (هوا) از روی ترس بمیرد، بر عهده جانی قصاص است. اگر به قصد کشتن او را به دریا بیندازد یا خودانداختن به دریا از چیزهایی است که غالباً موجب مرگ می شود، بعد قبل از اینکه به دریا برسد ماهی او را ببلعد، باز هم جانی قصاص می شود.

(مسأله ۳۲۶۲) اگر به قصد کشتن، سگ درنده ای را به دنبال کسی بفرستد یا قصد کشتن نداشته باشد، ولی خود فرستادن سگ از چیزهایی باشد که غالباً موجب قتل می شود، آنگاه سگ او را بکشد، بفرستنده سگ قصاص است و حکم چنین است اگر کسی را به قصد کشتن به سمت شیر پرت کند یا اگر قصد کشتن نداشته باشد ولی آن شخص از کسانی است که با فرار و مانند

آن، امکان نجات از چنگال شیر را ندارد. اگر آن شخص امکان فرار داشته باشد ولی فرار نکند، در این صورت بر ضرر خودش کمک کرده و بر جانی قصاص و دیه نیست. نیز اگر کسی را جهت نیش زدن به طرف مار کشته بیندازد یا مار را به طرف او پرت کند و مار به او نیش بزند در این صورت به گردن او قصاص است.

(مسأله ۳۲۶۳) اگر کسی را به قصد کشتن مجروح نماید، سپس شخص مجروح را مثلاً شیر گاز بگیرد و جراحت و گازگرفتگی سرایت کند و آن شخص به سبب سرایت بمیرد، در این صورت کشتن شخصی که جراحت وارد کرده توسط ولی مقتول بعد از رد نصف دیه بعید است.

(مسأله ۳۲۶۴) اگر دستان کسی را ببندند، سپس او را در بین درنده‌ها بیندازد به گمان اینکه آنها غالباً می‌درند یا با این کار قصد کشتن او را داشته باشد، بعد درنده‌ها او را بدرند، در این صورت بر او قصاص است. اما اگر او را در جایی بیندازد که احتمال دریدن نیست و قصد کشتن هم نداشته باشد، آنگاه درنده‌ها بطور اتفاقی او را بدرند، در این فرض، ظاهراً قصاص نیست و فقط دیه برعهده اوست.

(مسأله ۳۲۶۵) اگر چاهی را حفر کند و شخص دیگری با هُل دادن نفر دیگری داخل آن بیفتد [و بمیرد] در این صورت قاتل کسی است که هُل داده، نه آنکه چاه را حفر کرده است.

(مسأله ۳۲۶۶) اگر شخصی کسی را ننگه دارد و دیگری او را بکشد، قاتل کشته می‌شود، اما ننگه دارنده بعد از زدن به دو طرف بدنش، به زندان ابد انداخته می‌شود تا بمیرد، البته در هر سال پنجاه تازیانه به او می‌زنند. چنانچه گروهی بر کشتن شخصی شرکت داشته باشند، به این ترتیب که یکی از آنها او را ننگه دارد و دیگری بکشد و شخص سوّم نظاره گر او باشد، قاتل قصاص می‌شود و ننگه دارنده به زندان ابد می‌افتد تا بمیرد و چشمان نظاره گر درآورده می‌شود.

(مسأله ۳۲۶۷) اگر به دیگری برای کشتن شخصی دستور دهد، بعد او آن شخص را بکشد، قاتل قصاص می‌شود و دستوردهنده به زندان ابد می‌افتد تا بمیرد. ولی اگر او را به کشتن طرف مجبور کرده باشد، چنانچه مورد تهدید کمتر از کشتن باشد، بدون شک کشتن او جایز نیست و اگر در چنین حالتی او را بکشد قصاص می‌شود و شخص مجبورکننده به زندان ابد می‌افتد. ولی اگر مورد تهدید، کشتن باشد، یعنی اگر آن شخص را نکشد خودش را خواهد کشت، در این فرض، نظر مشهور این است که قاتل قصاص می‌شود و مجبورکننده به زندان ابد می‌افتد، اما این

نظر از اشکال خالی نبوده، بلکه ممنوع است و ظاهر آن است که کشتن آن شخص در این صورت جایز است. در نتیجه شخص مجبور محیی است بین اینکه اقدام به کشتن خودش بکند یا آن شخص مورد نظر دستور دهنده را بکشد. بنابراین چنانچه دیگری را بکشد قصاص نمی شود اما دیه به گردن اوست و حکم شخص مجبورکننده همان حکم قبلی است، یعنی به زندان ابد می افتد. این در صورتی است که شخص مجبور بالغ و عاقل باشد، اما اگر شخص مجبور دیوانه یا بچه غیر ممیز باشد قصاص نمی شود البته دیه برعهده عاقله بچه می باشد و شخص مجبورکننده به زندان ابد می افتد.

(مسأله ۳۲۶۸) اگر مولا بنده اش را به کشتن شخصی دستور دهد و بنده شخص مورد نظر مولا را بکشد، نظر مشهور این است که مولا به زندان ابد می افتد و بنده قصاص می شود، این نظر اشکال دارد، بلکه بعید نیست بنده به زندان ابد بیفتد و مولا کشته شود.

(مسأله ۳۲۶۹) اگر کسی بگوید: مرا بکش، بعد او را بکشد، بدون شک قاتل عمل حرامی را مرتکب گردیده و اظهر ثبوت قصاص است، در صورتی که قاتل مختار بوده یا به کمتر از کشتن تهدید شده باشد، اما اگر قاتل به کشته شدن تهدید شده باشد حکم آن، در مسأله ۳۲۷۲ خواهد آمد.

(مسأله ۳۲۷۰) اگر شخصی به دیگری امر کند که خودش را بکشد، بعد او خودش را بکشد، چنانچه مأمور کودک غیر ممیز باشد، دستوردهنده قصاص می شود ولی اگر مأمور ممیز یا بزرگ و بالغ باشد خود او گناهکار است و دستوردهنده قصاص نمی شود. این در صورتی است که قاتل مختار باشد یا اگر مجبور باشد، به کمتر از کشتن یا به کشتن تهدید شده باشد، اما اگر به خصوصیات قتل که بیشتر از خود قتل است تهدید شده باشد، مثل اینکه بگوید: خودت را بکش و گرنه تو را قطعه قطعه می کنم، در این صورت ظاهراً جایز است خودش را بکشد و بنا بر اقرب بر شخص مجبورکننده قصاص هم نیست.

(مسأله ۳۲۷۱) اگر شخصی را مجبور کند بر اینکه دست شخص سوئی را ببرد و تهدید کند اگر این کار را انجام ندهد خودش را خواهد کشت، جایز است که دست آن شخص را ببرد، چه شخص سوئی معین باشد یا نباشد و ظاهراً دیه بر مباشر و برنده دست ثابت می شود.

(مسأله ۳۲۷۲) اگر کسی را به بالا رفتن از کوه یا درخت یا به افتادن در چاه مجبور کند،

آنگاه پایش بلغزد و بیفتد و در اثر آن بمیرد، و چنانچه افتادن از این قبیل غالباً موجب هلاکت انسان نمی‌شود و شخص مجبورکننده هم قصد کشتن نداشته باشد، در این صورت بر او قصاص و دیه نیست و اما اگر افتادن در چاه کشنده است و شخص مجبورکننده قصد کشتن هم داشته باشد، در اینجا دو وجه است. اما وجه اقرب این است که قصاص و دیه بر شخص مجبورکننده نیست و جزای او زندانی شدن است و حکم چنین است اگر کسی را برخوردن سم مجبور کند بعد او بخورد و بمیرد.

(مسأله ۳۲۷۳) اگر شاهد به آنچه موجب قتل است شهادت دهد، مانند ارتداد یک فرد، یا به اینکه او قاتل نفس محترمی است و مانند اینها، یا چهار نفر شهادت دهند به آنچه موجب سنگسار است، مانند زنا، اما بعد از جاری شدن حد ثابت شود که شهادت آنها دروغ بوده است، در این صورت «شهود» قصاص می‌شوند، و حاکم شرع ضامن نیست. همچنین بر کسی که عهده دار اجرای حد از قبیل کشتن و سنگسار کردن بوده حدی نیست. البته اگر کسی که عهده دار کشتن است می‌داند که شهادت دروغ بوده است، در این صورت او قصاص می‌شود نه «شهود».

(مسأله ۳۲۷۴) اگر بر شخصی جنایت کند و او را در حالت مرگ قرار دهد بطوری که حیات مستقری برایش باقی نماند، مثل اینکه فهم، شعور، توان سخن گفتن و حرکت، اختیاری نداشته باشد، سپس شخص دیگری او را ذبح کند، بر اوّلی قصاص است و بر دوّمی دیه ذبح میّت. اما اگر حیاتش مستقر باشد، دوّمی قاتل است، ولی اوّلی فقط جراحت وارد کرده چه جنایت اوّلی به گونه‌ای باشد که منجر به مرگ می‌شود، مانند پاره کردن شکم و امثال آن، یا منجر به مرگ نمی‌شود، مانند بریدن سر انگشت و امثال آن.

(مسأله ۳۲۷۵) هرگاه اعضای مریض از انجام دادن وظایف طبیعی و حرکت‌های زنده معمولی خود بازماند، اما بواسطه دستگاه مصنوعی پزشکی قلب او را نگه دارند و به کمک دستگاه بتواند وظایفش را انجام دهد، بطوری که اگر پزشک دستگاه را بردارد فوراً می‌میرد، در این حالت برداشتن دستگاه از دیدگاه شرع جایز نیست. البته اگر دستگاه را بردارد و مریض بمیرد قصاص و دیه ندارد.

(مسأله ۳۲۷۶) اگر یکی دست شخصی را ببرد و دیگری پای او را، در حالی که هر دو قصد کشتن او را دارند، سپس یکی از آن دو عضو بهبود یابد، ولی عضو دیگر بهبود نیابد و به سبب

سرایت آن بمیرد، در این صورت کسی که جراحات او در آن عضو بهبود پیدا نکرده قاتل است و قصاص می شود و کسی که جراحتش بهبود یافته قصاص در عضو می شود یا با جلب رضایت دیه می دهد، این دیه به اولیای قاتل داده نمی شود.

(مسأله ۳۲۷۷) اگر دو نفر به قصد کشتن، شخصی را با دو جراحات مجروح نمایند، بعد شخص مجروح به سبب سرایت جراحات بمیرد، در این صورت چنانچه یکی از آن دو نفر ادعا کند که جراحات ایجاد شده از سوی او بهبود پیدا کرده و ولی مقتول هم او را تصدیق نماید، اما از آنجا که اقرار ولی بر ضرر خودش نافذ است و بر دیگری نافذ نیست، این تصدیق بی اثر است. بنابراین چون ولی مقتول ادعا دارد که قتل مستند به جراحات فرد دیگری است در حالی که او این مطلب را انکار می کند، در نتیجه بر ولی لازم است که ادعای خود را به اثبات برساند و گرنه آن شخص باید قسم بخورد یا قسم را به ولی برگرداند و چنانچه ولی از قسم خوردن و ردّ قسم به طرف خودداری کند، حَقّش ساقط است. اما اگر جانی دیگر، ادعای آن جانی را که مدعی بود جراحتش بهبود یافته تصدیق نماید، بدون اینکه ولی تصدیق کرده باشد، بر خود او نافذ است، نه بر آن یکی. بنابراین اگر ولی اقرار کننده^(۱) راقصاص کند، وارث مَقْرَر حق ندارد دیه را از مدعی مطالبه نماید، همان طوری که اگر ولی از مَقْرَر دیه را مطالبه کند، حق ندارد از دادن دیه کامل خودداری نماید. از طرف دیگر، ولی حق ندارد کسی را که مدعی بهبود جراحتش می باشد قصاص کند یا دیه مطالبه کند، مگر بعد از مرافعه و اثبات اینکه قتل مستند به جراحات او نیز هست.

(مسأله ۳۲۷۸) اگر دو نفر دست شخصی را ببرند، مثلاً یکی از میچ و دیگری از آرنج، آنگاه وی به سبب سرایت جراحات بمیرد، در این صورت اگر مرگ آن شخص به هر دو جنایت مستند باشد، هر دو نفر قاتل خواهد بود ولی اگر به برنده آرنج مستند باشد، دومی قاتل است، و اولی جراحات وارد نموده، مثل اینکه اگر یکی دست شخصی را بریده و دیگری او را کشته است، پس اولی جراحات وارد کرده و دومی قاتل است و برای هر کدام، حکم مخصوص خودش است.

(مسأله ۳۲۷۹) اگر مجروح کننده و قاتل یک نفر باشد، در اینجا نیاز به تفصیل است بین موردی که کشتن و مجروح کردن به یک ضربت محقق شود و بین موردی که به دو ضربت انجام

۱- وقتی یکی از دو جانی ادعای دیگری را مبنی بر بهبود یافتن جراحتش تصدیق کند، در واقع اقرار کرده که شخص مجروح به سبب جراحات خودش مرده است.

بگیرد. پس در صورت اول، دیه عضو در دیه نفس داخل می‌شود، (البته در موردی که دیه اصالتاً در آن مورد ثابت است). در صورت دوم، نظر مشهور این است که باز هم تداخل است و به دیه نفس اکتفا می‌شود. اما این نظر اشکال دارد و اقرب این است که دیه عضو در دیه نفس داخل نمی‌شود. اما در مورد قصاص، اگر مجروح کردن و کشتن به یک جنایت محقق شود، مثل اینکه به کسی یک ضربت بزند و در اثر آن دست وی بریده شود و به دنبال آن بمیرد، بدون شک قصاص عضو در قصاص نفس داخل است و از جانی به غیر از قتل، قصاص نمی‌شود. و چنانچه مجروح کردن و کشتن از حیث زمان به دو ضربت جداگانه باشد، بعید نیست که تداخل نباشد. اما اگر ضربت‌ها از حیث زمانی در پی هم باشد مثل اینکه به کسی بزند و دستش را ببرد بعد ضربت دوم را بزند و او را بکشد، در این صورت بعید نیست که قصاص عضو در قصاص نفس داخل شود. البته اگر به کسی دو ضربت بزند و دو جنایت بر آن شخص وارد شود اما به سر حد مرگ نرسد، هر مقدار جنایتی که از ناحیه این دو ضربت به آن شخص رسیده بر عهده ضارب می‌باشد.

(مسأله ۳۲۸۰) اگر دو مرد - مثلاً - مردی را بکشند، اولیای مقتول می‌توانند به اولیای آن دو مرد نصف دیه را بدهند، بعد آنها را بکشند، همان طوری که می‌توانند یکی از آنها را بکشند و در آن صورت، بر قاتل دیگر لازم است که نصف دیه را به خانواده قاتلی که از او قصاص شده پردازد. چنانچه سه نفر یک نفر را کشته باشند، هر یک از آنها به مقدار ثلث ($\frac{1}{3}$) در کشتن او شریک می‌باشند. بنابراین اگر ولی مقتول یکی از این سه نفر را بکشد، بر هر یک از دو قاتل دیگر واجب است که ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه را به اولیای قاتلی که به سبب قصاص کشته شده پردازند و اگر ولی مقتول دو تای آنها را بکشد بر سومی واجب است که ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه را به اولیای آن دو که مورد قصاص قرار گرفته پردازد و بر ولی مقتول واجب است که یک دیه کامل به آنها پردازد تا قبل از قصاص کردن، ثلث دیه به هریک از کشته شده‌ها برسد، اما اگر ولی مقتول بخواهد همه آن سه نفر را بکشد، اول باید به اولیای هر یک از آنها دو ثلث ($\frac{2}{3}$) را پردازد، بعد آنها را بکشد.

(مسأله ۳۲۸۱) شرکت در قتل به فعل دو نفر باهم محقق می‌شود، هر چند جنایت یکی بیشتر از جنایت دیگری باشد. بنابراین اگر یکی از آنها یک ضربت و دیگری دو ضربت یا بیشتر بزند، آنگاه شخص مضروب بمیرد و مرگ او به هر دو فرد نسبت داده شود، هر دو در کشتن مساوی خواهند بود. در نتیجه، ولی مقتول حق دارد یکی از آنها را به عنوان قصاص بکشد، همچنان که حق

دارد هر دو را باهم بکشد، بنا بر تفصیلی که گذشت.

(مسأله ۳۲۸۲) اگر انسان با حیوانی - بدون اینکه حیوان را وادار کرده باشد - در کشتن مسلمانی شرکت داشته باشد، در این صورت ولی مقتول حق ندارد بعد از دادن نصف دیه به ولی قاتل، او را بکشد.

(مسأله ۳۲۸۳) اگر پدر با شخص بیگانه در کشتن پسرش شرکت داشته باشد، برای ولی مقتول جایز است شخص بیگانه را بکشد، اما پدر کشته نمی شود، بلکه نصف دیه به گردن او می آید که آن را به ولی کسی که (در فرض قصاص) از او قصاص می شد می دهد و در صورتی که قصاص نکند، نصف دیه را به ولی مقتول می دهد و حکم چنین است در موردی که مسلمانی با ذمی در کشتن ذمی شرکت داشته باشد.

(مسأله ۳۲۸۴) گروهی که در جنایت اعضاء شرکت دارند بر حسب آنچه که در قصاص نفس بیان شد قصاص می شوند. البته شرکت در جنایت بر اعضا، به فعل دو نفر یا چند نفر باهم محقق می شود، اگر جنایت به فعل همه نسبت داده شود، مثل اینکه مثلاً گروهی کارد را دست شخصی بگذارند و روی کارد فشار دهند تا دستش بریده شود. اما چنانچه یکی کارد را از بالای دست و دیگری از زیر دست فشار دهد تا کاردها بهم برسد، ظاهر آن است که این مورد هم به حسب عرف از قبیل اشتراک در جنایت است.

(مسأله ۳۲۸۵) اگر دو زن در کشتن مردی شرکت داشته باشند، ولی مقتول حق دارد آن دو را بدون رد چیزی بکشد. چنانچه زنها بیشتر باشند، ولی مقتول حق دارد همه آنها را بکشد، زیادی دیه آنان را به اولیایشان پردازد. اما اگر بعضی از زنها را بکشد، مثل اینکه از سه زن دو تای آنها را بکشد، بر زن سوم واجب است که ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه مرد را به اولیای آن دو زن بدهد.

(مسأله ۳۲۸۶) هرگاه یک مرد و یک زن، در کشتن مردی شرکت داشته باشند، ولی مقتول می تواند اول نصف دیه را به اولیای مرد - نه اولیای زن - بدهد، بعد هر دو را بکشد، همان طوری که حق دارد زن را بکشد و از مرد نصف دیه را مطالبه کند، اما اگر مرد را بکشد، بر زن واجب است نصف دیه را به اولیای مردی که مورد قصاص قرار گرفته بدهد.

(مسأله ۳۲۸۷) در هر موردی - بنا بر اختلاف موارد آن - که ولی بخواهد قصاص کند ورد دیه هم واجب باشد، لازم است ولی در آن مورد رد را برگرفتن حق خود مقدم بدارد. بنابراین اگر

قاتل دو نفر باشند و ولی مقتول بخواهد هر دو را بکشد، اول باید نصف دیه را به هر یک از آنها بدهد، سپس حق خود را از آنها بگیرد.

(مسأله ۳۲۸۸) هرگاه دو مرد، یک مرد را بکشند و قتل از ناحیه یکی از آنها خطایی و از جانب دیگری عمدی باشد، اولیای مقتول اول نصف دیه را به ولی قاتل عمدی می دهند، بعد او را می کشند و از عاقله قاتل خطایی نصف دیه را مطالبه می کنند، همان طوری که اولیای مقتول می توانند از قصاص قاتل دست بردارند و به مقدار سهمش از او دیه بگیرند و حکم چنین است اگر پسر بچه با یک مرد، عمداً در کشتن مردی شرکت داشته باشند، در این مورد، عمل عمدی بچه خطا به حساب آمده و عاقله آن را به عهده می گیرد.

(مسأله ۳۲۸۹) اگر یک شخص آزاد و یک بنده عمداً در کشتن شخصی آزاد شرکت داشته باشند، ولی مقتول بعد از پرداخت نصف دیه به اولیای شخص آزاد می تواند آن دو را بکشد، اما بنده قیمت گذاری می شود و اگر قیمت او مساوی نصف دیه شخص آزاد یا کمتر از آن باشد، چیزی بر عهده ولی مقتول نیست ولی اگر قیمت بنده بیشتر از نصف دیه آزاد باشد، بر ولی مقتول لازم است که اضافه را به مولای او برگرداند و در این جهت بین اینکه اضافه به مقدار نصف دیه شخص آزاد باشد یا کمتر از آن، فرقی نیست. البته اگر اضافه بیشتر از نصف دیه شخص آزاد باشد، در این فرض دادن اضافه بر مولای بنده واجب نیست، بلکه به رد نصف اکتفا می شود.

(مسأله ۳۲۹۰) هرگاه یک بنده و یک زن، در کشتن شخصی آزاد شرکت داشته باشند، ولی مقتول می تواند هر دو را بکشد، بدون اینکه چیزی به زن پرداخت نماید، اما حکم بنده، همان است که با تفصیل گذشت. چنانچه بنده را نکشد، می تواند او را به بردگی بگیرد. بنابراین اگر قیمت بنده بیشتر از نصف دیه مقتول باشد، اضافه را باید به مولایش برگرداند و گر نه لازم نیست.

شروط قصاص

شرط قصاص پنج تا است:

شرط اول - تساوی در آزاد بودن و بنده بودن.

(مسأله ۳۲۹۱) اگر شخص آزاد، عمداً شخصی آزاد را بکشد، کشته می شود، همچنین اگر

زن آزاد را بکشد، البته در این صورت، ابتدا نصف دیه را به اولیای قاتل می پردازد و بعد قاتل را

قصاص می کند.

(مسأله ۳۲۹۲) اگر زن آزاد، زن یا مرد آزاد را بکشد، زن قاتل کشته می شود و در صورت دوّم که زن مرد را می کشد، ولی مقتول حق ندارد از ولی زن نصف دیه را مطالبه کند.

(مسأله ۳۲۹۳) هرگاه شخص آزاد شخص آزاد دیگر، یا زن آزاد را به صورت خطای محض یا به نحو شبه عمد بکشد، قصاص ندارد ولی دیه ثابت می باشد. البته دیه در قتل خطای محض، به عهده عاقله قاتل است و در قتل شبه عمد، دیه از مال قاتل پرداخت می شود، بنا بر تفصیلی که انشاء الله در بحث دیات خواهد آمد.

(مسأله ۳۲۹۴) اگر شخصی آزاد، دو شخص آزاد و یا بیشتر را بکشد، اولیای آنها فقط می توانند قاتل را بکشند ولی حق ندارند از او دیه مطالبه کنند، مگر اینکه خود قاتل به دادن دیه راضی باشد، البته اگر قاتل را ولی یکی از کشته شده ها بکشد، ظاهراً ولی دیگری می تواند دیه را از مال قاتل بگیرد.

شرط دوّم - تساوی در دین. بنابراین اگر مسلمان کافری را بکشد، کشته نمی شود، فرقی نمی کند کفار ذمی باشد یا حربی، امان گرفته باشد یا کافری که کشتنش جایز است. البته اگر کشتن کافر جایز نباشد، حاکم شرع بر حسب آنچه مصلحت می بیند قاتل را تعزیر می کند و در مورد قتل ذمی نصاری، یهود و مجوس دیه پرداخت می شود، همان طوری که بزودی خواهد آمد.

این در صورتی است که قاتل در کشتن ذمی عادت نکرده باشد، اما اگر شخص مسلمان در کشتن اهل ذمه عادت کرده است، برای ولی ذمی مقتول جایز است بعد از آنکه زیادی دیه مسلمان قاتل را رد کند، او را بکشد.

(مسأله ۳۲۹۵) اگر مرد ذمی، مرد ذمی دیگر یا زن ذمی را بکشد، کشته می شود. البته در مورد زن ذمی مقتول، اول باید زیادی دیه مرد ذمی قاتل را به اولیای او پردازد و بعد او را بکشد. اگر زن ذمی، زن ذمی یا مرد ذمی را بکشد نیز قصاص می شود و اگر ذمی غیر ذمی را از کفاری که خون آنها محفوظ است بکشد، کشته می شود.

(مسأله ۳۲۹۶) اگر ذمی عمداً مسلمانی را بکشد، در این صورت او را به اولیای مقتول می سپارند و آنها مخیرند بین اینکه او را بکشند یا عفو نمایند یا به بردگی بگیرند. چنانچه مالی همراه او باشد، وی را همراه با مالش به اولیای مقتول تحویل می دهند و اگر ذمی قبل از آنکه به بردگی

گرفته شود، اسلام بیاورد، در این فرض، اولیای مقتول بین کشتن او و عفو و بین پذیرفتن دیه، چنانچه ذمی به دیه رضایت داشته باشد، مخیر خواهند بود.

(مسأله ۳۲۹۷) اگر کافر، کافری را بکشد، سپس قاتل اسلام اختیار کند، کشته نمی‌شود. البته دیه براو واجب می‌باشد، اگر مقتول صاحب دیه باشد.

(مسأله ۳۲۹۸) اگر حلال زاده زنا زاده را بکشد، کشته می‌شود.

(مسأله ۳۲۹۹) قانونی کلی در ثبوت و عدم ثبوت قصاص این است که حال «مجنی علیه» در حال جنایت ملاحظه می‌شود، مگر اینکه خلاف آن ثابت بشود. بنابراین اگر مسلمان بر ذمی به قصد کشتن جنایت کند یا خود جنایت معمولاً کشنده باشد، سپس ذمی اسلام اختیار کند و بمیرد، در این فرض، قصاص مطرح نیست و حکم چنین است اگر بر بنده‌ای به همین کیفیت جنایت کند و بعد از آزادی، بنده بمیرد. البته در هر دو صورت دیه کامل نفس ثابت می‌باشد.

(مسأله ۳۳۰۰) اگر کودک به قتل یا به غیر قتل جنایت کند، سپس بالغ شود قصاص نمی‌شود و فقط بر عاقله او دیه است.

(مسأله ۳۳۰۱) اگر تیری را پرتاب کند و هدف از آن ذمی یا کافر حربی یا مرتد باشد، اما آنها قبل از اصابت تیر اسلام اختیار نمایند، قصاص ندارد. اما دیه بر عهده پرتاب کننده می‌آید. چنانکه اگر حربی یا مرتد مجروح گردد اما بعد از مسلمان شدن، جنایت سرایت نماید و در اثر آن بمیرد، ظاهراً در اینجانب دیه بر عهده جانی می‌آید.

(مسأله ۳۳۰۲) اگر شخصی دست مسلمانی را به قصد کشتن او برود و بعد از آن «مجنی علیه» مرتد شود و بمیرد، قصاص نفس نسبت به جانی جاری نیست، و ولی مقتول هم نمی‌تواند دست او را به عنوان قصاص برود، اما اگر «مجنی علیه» مرتد شود و بعد از آن توبه نماید و پس از توبه بمیرد، بعید نیست که قصاص بر جانی ثابت شود، هر چند ارتداد فطری باشد.

(مسأله ۳۳۰۳) اگر مرتد، ذمی را بکشد، بنابر اظهر کشته می‌شود، ولی اگر مرتد به اسلام برگردد، کشته نمی‌شود حتی اگر مرتد فطری باشد.

(مسأله ۳۳۰۴) اگر مسلمانی بر ذمی به قصد کشتن او جنایت کند یا نفس جنایت معمولاً کشنده باشد، سپس جانی مرتد شود و جنایت سرایت نموده موجب مرگ «مجنی علیه» گردد، در این فرض گفته شده که قصاص بر عهده جانی نیست، ولی اظهر آن است که قصاص ثابت می‌باشد.

(مسأله ۳۳۰۵) اگر ذمی، شخصی مرتد را بکشد، کشته می‌شود، اما اگر مسلمانی مرتد را کشته است قصاص نمی‌شود. بنابراین اگر مسلمان، کافر غیر ذمی از (اقسام کفار) را بکشد، دیه هم ندارد.

(مسأله ۳۳۰۶) اگر بر عهده مسلمانی قصاص باشد، آنگاه غیر ولی بدون اذن او آن مسلمان را بکشد، بر شخص قاتل قصاص ثابت است.

(مسأله ۳۳۰۷) اگر کشتن شخصی به سبب زنا، لواط و مانند اینها واجب شده باشد و (دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله هم در میان نباشد)، بعد کسی که نه امام علیه السلام است و نه نایب او آن شخص را بکشد، گفته شده که قصاص و دیه بر عهده قاتل نیست. اما اظهر ثبوت قصاص یا دیه با رضایت ولی مقتول است.

(مسأله ۳۳۰۸) در مورد مسلمانی که بر او جنایت شده، بین نزدیکان و بیگانگان، بین طبقات پایین و اشراف زادگان فرقی نیست. اگر شخصی بالغ کودکی را بکشد، نظر مشهور این است که شخص بالغ کشته می‌شود، ولی این نظر اشکال دارد بلکه ممنوع است.

شرط سوم - قاتل، پدر مقتول نباشد. بنابراین اگر پدر پسرش را بکشد کشته نمی‌شود. البته دیه به عهده پدر می‌آید و تعزیر هم می‌شود و بعید نیست که این حکم شامل پدر پدر نیز بشود.

(مسأله ۳۳۰۹) اگر شخصی را بکشد و ادعا کند که پسرش می‌باشد، در این فرض، ادعای قاتل مادامی که بینة یا مانند آن ثابت نشود قابل پذیرش نیست. لذا ولی مقتول حق دارد قاتل را قصاص نماید و حکم چنین است اگر آن مطلب را دو نفر ادعا کنند و آن شخص را یکی یا هر دو بکشند، با اینکه علم به راستگویی یکی از آنها ندارد، اما اگر بدانند که یکی از آنها راست می‌گوید یا این مطلب به دلیل تعبیدی ثابت گردد ولی تعیین قاتل ممکن نباشد، بعید نیست که در تعیین یکی از آنها (به عنوان قاتل) به قرعه رجوع شود.

(مسأله ۳۳۱۰) اگر مردی زنش را بکشد و از آن زن فرزندی داشته باشد، ظاهراً فرزند حق قصاص ندارد و این نظر بین فقها مشهور است. البته اگر زن از شوهر قبلی فرزندی داشته باشد، او ولی آن زن است که می‌تواند به قصاص قاتل اقدام کند، یا زن بطور کلی فرزندی نداشته باشد اما خویشانی دارد، آنها اولیای زن هستند. همچنانکه اگر شوهر نسبت ناروا به زن مرده خود بدهد وزن جز فرزندی که از خود او دارد، وارث دیگری نداشته باشد، در این صورت نیز فرزند حق ندارد بر

پدرش حدّ جاری نماید.

(مسأله ۳۳۱۱) اگر یکی از دو برادر، پدر و دیگری مادرشان را بکشند، هر یک از آنها حق دارند دیگری را قصاص نمایند و چنانچه یکی از آنها اول به قصاص اقدام نماید وارث دیگر حق دارد او را قصاص کند.

شرط چهارم - قاتل، عاقل و بالغ باشد. بنابراین اگر چنانچه قاتل دیوانه باشد کشته نمی شود، فرق نمی کند مقتول دیوانه باشد یا عاقل. در صورتی که قاتل دیوانه باشد دیه بر عهده عاقله اوست. لذا اگر چنانچه کودک کسی را بکشد قصاص نمی شود، چه مقتول کودک باشد یا بالغ، تنها دیه بر عهده عاقله او می آید. ملاک در دیوانگی - که در صورت قتل قصاص نمی شود - دیوانگی در حال کشتن است بنابراین اگر در حالی که عاقل است کسی را بکشد سپس دیوانه شود قصاص از او ساقط نیست.

(مسأله ۳۳۱۲) اگر ولی و جانی در بلوغ و عدم بلوغ در حال جنایت اختلاف نمایند، مثلاً اگر در روز پنجشنبه جنایت کند، بعد ولی ادّعا نماید که جنایت در حال بلوغ بوده ولی جانی آن را انکار نموده و ادّعا نماید که در آن روز بالغ نبوده است، قول جانی با قسم مقدّم است و بر ولی لازم است که ادّعای خود را اثبات کند. همچنین اگر جانی دیوانه باشد، سپس خوب شود و ولی ادّعا کند که جنایت در حالی که عاقل بوده واقع شده اما جانی ادّعا دارد که جنایت در حال دیوانگی واقع شده است، باز هم قول جانی با قسم مقدم است. البته اگر جانی سابقه دیوانگی نداشته و ادّعا کند که در حال جنایت دیوانه بوده، باید ادعایش را اثبات کند و گرنه قول ولی با قسم مقدم است.

(مسأله ۳۳۱۳) اگر شخصی عاقل، دیوانه ای را بکشد، کشته نمی شود و بر عهده قاتل دیه است، چنانچه قتل، عمدی یا شبه عمد باشد. اگر مرد، پسر بچه یا دختر بچه ای را بکشد قصاص نمی شود. و همچنین است حکم کسی که چشم سالم دارد و شخص کوری را بکشد.

(مسأله ۳۳۱۴) اگر دیوانه عاقلی را قصد کند، بعد شخص عاقل به عنوان دفاع از خود یا از چیزی که متعلق به اوست دیوانه را بکشد، نظر مشهور این است که خون او هدر [بی ارزش] بوده، قصاص و دیه بر قاتل نیست، ولی بعضی گفته اند که دیه او را از بیت المال مسلمانان می دهند و همین قول صحیح است.

(مسأله ۳۳۱۵) اگر قاتل مست باشد، بنا بر قول مشهور، قصاص می‌شود، ولی گروهی گفته اند که قاتل قصاص نمی‌شود. البته بعید نیست گفته شود که اگر کسی که مست کننده بخورد و بداند که خوردن مست کننده نوعاً منجر به قتل شده، وی را در معرض چنین خطری قرار می‌دهد، در این صورت قاتل قصاص می‌شود. ولی اگر نوعاً چنین خطری نداشته باشد بلکه قتل بطور اتفاقی واقع شود، قاتل قصاص نمی‌شود بلکه باید دیه بدهد.

(مسأله ۳۳۱۶) هرگاه قاتل کور باشد، آنچه به اکثر فقهای متأخر نسبت داده شده قصاص است، ولی اظهر عدم قصاص است. در حقیقت جنایت شخص کور خطا به حساب می‌آید که قصاص ندارد و دیه جنایت خطایی هم بر عهده عاقله او می‌باشد. چنانچه عاقله نداشته باشد، از مال او دیه می‌دهند و اگر مال هم نداشته باشد، دیه جنایت شخص کور بر عهده امام علیه السلام است.

شرط پنجم - خون مقتول محفوظ (وبا ارزش) باشد. بنابراین در کشتن کسی که شرعاً کشتن او جایز می‌باشد قصاص نیست - مانند کشتن دشنام دهنده پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام و کشتن مرتد فطری اگرچه بعد از توبه‌اش باشد و کشتن محارب و مهاجمی که قصد جان یا آبرو یا مال کسی را نموده است. همچنین است کسی که به قصاص یا حد و غیر اینها کشته می‌شود. قانون کلی در تمام این موارد این است که کشتن برای قاتل جایز می‌باشد.

(مسأله ۳۳۱۷) اگر کسی مردی را ببیند که با زنش زنا می‌کند، در حالی که زن راضی به این عمل بوده است، در این فرض کشتن مرد زناکار خالی از اشکال نبوده، بلکه ممنوع است، مگر اینکه کشتن او به عنوان دفاع از آبرو مطرح باشد. مثل اینکه اگر دفاع از آبرو بر کشتن او متوقف باشد و بدون آن امکان نداشته باشد، در این صورت کشتن او جایز است. اما در مورد زنش، نظر مشهور این است که در چنین حالتی می‌تواند زنش را بکشد، ولی اقرب عدم جواز است، چنانچه شوهر در این حالت مرد زناکار یا زنش را بکشد، آنچه معروف و مشهور می‌باشد این است که قاتل قصاص نمی‌شود، اما این مطلب اشکال دارد بلکه بعید نیست که قاتل قصاص شود.

بخش دوم

ادّعی قتل و راه‌های ثبوت آن

(مسأله ۳۳۱۸) در مدعی^(۱) عقل و بلوغ شرط است و گفته شده رُشد نیز در او معتبر است، ولی اظهر این است که رشد معتبر نیست و در «مدعی علیه» شرط است که صدور قتل از او امکان داشته باشد. بنابراین اگر ادعا کند شخص غایبی که معمولاً صدور قتل از او ممکن نیست مرتکب قتل گردیده، پذیرفته نمی‌شود، همچنین اگر قتل را به گروهی نسبت دهد که اجتماع آنها در یک قتل معمولاً ممکن نیست، مانند ساکنان یک شهر.

(مسأله ۳۳۱۹) اگر ادعا کند که فلان شخص با گروهی که آنها را نمی‌شناسد پدرش را کشته اند، ادعای او معتبر است. بنابراین اگر ادعای او شرعاً ثابت شود ولی مقتول حق دارد «مدعی علیه» را بکشد و اولیای جانی بعد از قصاص او می‌توانند به افراد باقیمانده رجوع نمایند تا آن مقدار دیه را که به آنها اختصاص دارد بگیرند، چنانچه تعدادشان را نداند، به افرادی رجوع می‌کند که معلوم هستند و بر آنها نیز لازم است آن مقدار از دیه را که به آنها اختصاص دارد ادا نمایند.

(مسأله ۳۳۲۰) اگر قتلی را ادعا کند ولی نگوید که قتل عمدی بوده یا خطایی، این مطلب به دو صورت قابل تصور است:

اول - بیان نکردن کیفیت قتل به جهت مانع خارجی بوده، نه اینکه خصوصیات قتل را نداند. در این صورت قاضی از او می‌خواهد که مطلب را شرح دهد.

دوم - بیان نکردن قتل به این جهت بوده که نمی‌دانسته قتلی که واقع شده عمدی بوده یا خطایی. این صورت نیز دو فرض دارد:

۱- مدعی ادعا کند که قاتل قصد انجام دادن کاری را کرده که معمولاً قتلی در پی ندارد، اما نمی‌داند که قاتل قصد کشتن را نیز نموده یا نه. پس این صورت ادعای قتل شبیه به عمد داخل می‌شود.

۲- مدعی ادعا ندارد که قاتل قصد کشتن داشته، چون احتمال می‌دهد که او چیز دیگری را قصد کرده بوده، ولی بطور اتفاقی به مقتول اصابت نموده است. در این صورت موضوع در ادعای قتل خطای محض داخل می‌شود و در هر دو فرض دیه ثابت است. اگر ادعای او ثابت بشود، در فرض اول دیه بر عهده خود قاتل است ولی در فرض دوم بر عاقله او می‌باشد.

۱- کسی که قتل را به مدعی علیه نسبت می‌دهد.

(مسأله ۳۳۲۱) اگر شخصی ادعا کند که او به تنهایی قاتل بوده، سپس دوباره ادعا نماید که شخص دیگری قاتل می‌باشد یا ادعا کند که او با دیگری در قتل شریک است، در این فرض ادعای دوّم او پذیرفته نمی‌شود بلکه بعید نیست که ادعای اوّل او نیز ساقط باشد. در نتیجه هر دو ادعایش از اعتبار ساقط است.

(مسأله ۳۳۲۲) اگر ادعا کند که شخصی مرتکب قتل عمد شده ولی خود مدعی آن قتل را به خطا تفسیر کند، در این صورت چنانچه درباره او احتمال داده شود که به مفهوم عمد و خطا آگاه نبوده است، ادعای او که همان قتل خطایی است پذیرفته می‌شود، ولی اگر این احتمال درباره او داده نشود، ادعایش از ریشه باطل است. نیز حکم همین گونه است اگر قتل خطایی را ادعا نماید ولی آن را به قتل عمد تفسیر کند.

(مسأله ۳۳۲۳) قتل به چند چیز ثابت می‌شود:

اوّل - اقرار.

در اقرار، یک مرتبه کافی است، البته در مُقرّ (اقرار کننده) بلوغ، کامل بودن عقل، اختیار و آزاد بودن - بنابر تفصیلی که در آخری هست - معتبر می‌باشد. بنابراین اگر به قتل عمدی اقرار کند قصاص ثابت است، ولی اگر به قتل خطایی اقرار نماید دیه در مال او ثابت می‌باشد نه بر عاقله. اما کسی که به جهت ورشکستگی یا سفاهت از تصرف در مالش ممنوع است، چنانچه به قتل عمدی اقرار کند قصاص می‌شود، ولی اگر شخص ورشکسته به قتل خطایی اقرار نماید دیه در ذمه او ثابت است. در این فرض نظر مشهور این است که ولی مقتول با طلبکارها شریک نیست، اگر طلبکارها او را تصدیق نکنند. البته این نظر مورد اشکال و تأمل است، بلکه بعید نیست که ولی مقتول با طلبکارها شریک باشد.

(مسأله ۳۳۲۴) اگر یکی به کشتن عمدی شخص و دیگری به کشتن خطایی او اقرار نماید، در این صورت ولی مقتول نمی‌تواند هیچ یک از این دو اقرار را ملاک عمل قرار دهد. البته اگر بداند که یکی از آن دو واقعاً راست می‌گوید وظیفه ولی این است که به قید قرعه قاتل را معین نماید.

(مسأله ۳۳۲۵) اگر یکی به کشتن عمدی شخصی اقرار کند و دیگری نیز ارتکاب این قتل را بپذیرد، در این فرض بنابر قول مشهور هیچ یک از این دو نفر قصاص نمی‌شود و دیه هم بر آنها نیست، بلکه باید از بیت المال مسلمانان دیه داده شود. و در این حکم بین اینکه اوّلی از اقرار خود

بعد از اقرار دوّمی بر گردد یا برنگردد فرقی نیست. البته اگر واقعاً بدانند که یکی از آنها راست می گوید مرجع در تعیین قاتل در این مسأله نیز قرعه است.
دوّم - بیّنه.

بیّنه عبارت است از این که دو مرد بالغ، عاقل و عادل به قتلی شهادت دهند.
(مسأله ۳۳۲۶) قتل به واسطه یک شاهد مرد و دو زن و به شهادت زنها به تنهایی و به یک شاهد با قسم ثابت نمی شود.

سؤال: آیا ربع ($\frac{1}{4}$) دیه به شهادت یک زن و نصف ($\frac{1}{2}$) دیه به شهادت دو زن و سه چهارم ($\frac{3}{4}$) آن به شهادت سه زن و تمام دیه به شهادت چهار زن ثابت می شود؟
جواب: بنابر اقرب ثابت نمی شود. البته وصیت به همین کیفیت ثابت می شود اما تعدی از وصیت به سایر موارد نیازمند قرینه است که چنین قرینه ای موجود نیست.

(مسأله ۳۳۲۷) اگر دو شاهد، به چیزی شهادت دهند که معمولاً سبب مرگ است، ولی فرد جانی ادعا کند که مرگ آن شخص، مستند به جنایت او نبوده است، قول او با قسم پذیرفته می شود.

(مسأله ۳۳۲۸) در صورتی شهادت دو شاهد پذیرفته می شود که شهادت آنها بر یک چیز باشد، اما اگر در این جهت اختلاف داشته باشند پذیرفته نمی شود. مثلاً یکی از آنها شهادت دهد که آن شخص در شب کشته شده، ولی دیگری شهادت دهد که او در روز کشته شده، یا یکی از آنها شهادت دهد که او در فلان مکان و دیگری شهادت دهد که او در مکان دیگر کشته شده، چنین شهادتی پذیرفته نیست.

(مسأله ۳۳۲۹) اگر یکی از دو شاهد به قتل شهادت دهد، ولی دیگری شهادت دهد که خود قاتل به قتل اقرار کرده است، قتل ثابت نمی شود.

(مسأله ۳۳۳۰) اگر یکی از دو شاهد، به اقرار به قتل شهادت دهد ولی معین نکند که اقرار به قتل عمدی بوده یا خطایی اما دیگری به اقرار به قتل عمدی شهادت دهد، در این صورت اقرار به قتل ثابت نمی شود و مثل این مورد است اگر یکی از آنها به قتل عمدی و دیگری به مطلق قتل شهادت دهد که در این فرض، نه قتل عمد ثابت می شود و نه مطلق قتل اما ولی مقتول می تواند قتل را بر فرد متهم از آن دو شاهد با قسامه اثبات کند.

(مسأله ۳۳۳۱) اگر یکی از دو شاهد، بر قدر جامع بین قتل عمدی و خطایی بدون تعیین و دیگری بر قتل عمدی شهادت دهد، قبلاً گذشت که دو شهادت به لحاظ اینکه بر یک مورد وارد نشده است قتل ثابت نمی‌شود. البته در این حالت چنانچه «مشهود علیه» قتل عمدی را انکار نماید، این خود اعتراف به قتل خطایی از ناحیه او خواهد بود، پس دیه ثابت است نه قصاص. اما اگر ولی مقتول، در این صورت قتل عمدی را ادعا کند باید اثبات نماید.

(مسأله ۳۳۳۲) اگر شخصی ادعا کند که دو نفر مرتکب قتل شده اند در حالیکه آن دو نفر فی نفسه یا قطع نظر از متهم شدن شان به قتل عادل بوده اند، سپس مدعی بر ادعای خود بیینه بیاورد اما آن دو نفری که متهم به قتل شده‌اند شهادت دهند که خود این دو شاهد قاتل آن شخص بوده‌اند، در این صورت چنانچه ولی، آن دو نفر را تصدیق نکند شهادت آنها اثر ندارد اما ولی مقتول حق دارد آن دو یا یکی از آنها را بر تفصیلی که گذشت قصاص نماید، ولی اگر ولی مقتول آن دو نفر را تصدیق کند ادعا از ریشه باطل است.

(مسأله ۳۳۳۳) اگر دو نفر به نفع کسی که از او ارث می‌برند شهادت دهند به اینکه زید او را مجروح کرده است، در این صورت چنانچه شهادت بعد از بهبود جراحات بوده، پذیرفته می‌شود. اما اگر قبل از بهبود بوده بعضی گفته‌اند پذیرفته نمی‌شود، اما اظهر این است که پذیرفته می‌شود.

(مسأله ۳۳۳۴) اگر دو شاهد از عاقله به فاسق بودن دو شاهد قتل شهادت دهند، در این صورت اگر مورد شهادت قتل عمدی یا شبه عمد باشد شهادت قبول است و شهادت دو شاهد قتل لغو می‌شود، ولی اگر مورد شهادت قتل خطایی باشد، شهادت آن دو پذیرفته نمی‌شود.

(مسأله ۳۳۳۵) اگر بیینه قائم شود بر اینکه زید به تنهایی شخصی را کشته است و بیینه دیگری قائم شود بر اینکه قاتل فرد دیگری است، قصاص و دیه قطعاً از آن دو ساقط است و بعضی گفته‌اند دیه بر آنها به دو نصف واجب می‌شود، ولی در این قول اشکال بلکه منع است.

(مسأله ۳۳۳۶) اگر بیینه قائم شود بر اینکه شخصی عمداً زید را کشته است و دیگری اقرار کند که من زید را کشته‌ام نه آن شخصی که بر علیه او شهادت داده شده است و اگر احتمال داده شود که هر دو در قتل شرکت داشته‌اند، ولی حق دارد شخصی را بکشد که علیه او شهادت داده شده و بر شخص مقرّر (اقرارکننده) لازم است نصف دیه را به ولی کسی که بر ضرر او شهادت داده شده بدهد. اما اگر ولی تنها از مقرّر قصاص کند ورثه او حق ندارند نصف دیه را از کسی که علیه

او شهادت داده شده بگیرد. البته ولی مقتول می‌تواند هر دو را بکشد بعد از آنکه نصف دیه «مشهود علیه» را به ولی او بدهد اما اگر آنها را عفو نماید و به دیه راضی شود، دیه بر عهده آنها به دو نصف خواهد بود. اما در صورتی که بدانند قاتل یک نفر است، ظاهراً کشتن مقرّ جایز است، یا با رضایت از او دیه بگیرد نه از کسی که علیه او شهادت داده شده.

(مسأله ۳۳۳۷) اگر ولی مقتول ادعا کند قتلی که واقع شده عمدی بوده و بر ادعای خود یک مرد و دو زن شاهد بیاورد، سپس از حق قصاص بگذرد و عفو کند، بعضی گفته‌اند که عفو صحیح نیست اما عفو ظاهراً صحیح است.

سوّم - قسامه.

(مسأله ۳۳۳۸) اگر ولی قتل را به یکی یا به گروهی نسبت دهد، در این فرض چنانچه بر مدعی‌اش بیّنه بیاورد، مدعی‌اش ثابت می‌شود و گرنه، در صورتی که لوئی نباشد، از «مدعی علیه» می‌خواهند قسم بخورد و چنانچه وی قسم بخورد ادعای ولی ساقط می‌شود، ولی اگر قسم نخورد می‌تواند قسم را به خود مدعی ردّ کند.

البته اگر در آنجا لوئی باشد از «مدعی علیه» می‌خواهند که بیّنه بیاورد و چنانچه وی به عدم قتل بیّنه بیاورد مشکل حلّ می‌شود، و گرنه بر «مدعی» لازم است که پنجاه مرد را بیاورد تا برای اثبات مدعی او قسم بخورند و گرنه بر «مدعی علیه» به همین ترتیب قسامه لازم است که اگر به همین صورت قسامه بیاورد ادعا ساقط است و اگر نتواند ادعا الزام آور می‌شود. البته قسامه در هر موردی از موارد ادعای خون قرار داده نشده بلکه تنها از روی احتیاط برای خونهایی قرار داده شده که «مدعی علیه» انسان فاسق و فاجر و متهم به بدی باشد و این همان معنای لوث است.

(مسأله ۳۳۳۹) اگر «مدعی» یا «مدعی علیه» زن باشد، بنابر اظهر قسامه ثابت می‌شود.

مقدار قسامه

(مسأله ۳۳۴۰) قسامه در قتل عمدی، پنجاه قسم ولی در قتل خطای محض و شبه عمد بیست و پنج قسم است. بنابراین چنانچه «مدعی» پنجاه مرد را بیاورد که آنها قسم بخورند، ادعایش ثابت می‌شود و اگر کمتر از پنجاه مرد باشد نظر مشهور این است که قسم بر آنها تکرار می‌شود تا پنجاه قسم کامل گردد. بعید است که این نظر (صحیح باشد) بلکه در این صورت بر «مدعی علیه» متهم به قتل است که پنجاه قسم بخورد. کیفیت قسم به این صورت است: «قسم به خدا ما او را نکشیم و

قاتلش را هم نمی‌شناسیم». بنابراین اگر «مدعی علیه» یک نفر باشد یا متعدد باشد اما کمتر از عدد قسامه باشد، قسم تا پنجاه مرتبه تکرار می‌شود و چنانچه عدد «مدعی علیه» به اندازه عدد قسامه باشد تمام آنها قسم می‌خورند و چنانچه این کار را بکنند، در این صورت دیه بر دهی است که مقتول در آن پیدا شده است. چنانچه مقتول در بیابان یا بازار یا غیر اینها پیدا شود، پس دیه او از بیت المال پرداخت می‌شود و از اینجا است که اختلاف و تفاوت بین «مدعی» و «مدعی علیه» آشکار می‌گردد. بدون شک اگر «مدعی» نتواند پنجاه مرد بیاورد که آنها بر اثبات ادعای او قسم بخورند تکرار قسم توسط خود او تا پنجاه قسم کافی نیست.

(مسأله ۳۳۴۱) اگر ادعا کنندگان تعدادشان کمتر از عدد قسامه باشد، قبلاً هم گذشت که بنابر اظهر قسامه بر آنها نیست بلکه قسامه بر عهده «مدعی علیه» می‌باشد.

(مسأله ۳۳۴۲) مشهور آن است که اگر «مدعی علیه» یک نفر باشد خودش قسم می‌خورد و از قوم خود تعدادی را حاضر می‌کند که عدد قسامه را کامل کند و اگر عدد کامل نشود، قسم بر آنها تکرار می‌شود تا اینکه عدد قسامه کامل گردد و همین مطلب اظهر است. اما اگر «مدعی علیه» بیشتر از یک نفر باشد به این صورت که ادعا به هر کدام از آنها متوجه باشد در این صورت بر هر یک از آنها لازم است که پنجاه مرد را به عنوان قسامه بیاورند.

(مسأله ۳۳۴۳) اگر «مدعی» و «مدعی علیه» بی‌ینه نداشته باشند و «مدعی» قسم نخورده باشد اما «مدعی علیه» قسم خورده باشد ادعا ساقط می‌شود و چیزی بر عهده «مدعی علیه» نیست و البته از بیت المال برای ورثه مقتول دیه داده می‌شود.

(مسأله ۳۳۴۴) همان طوری که ادعا در قتل نفس با قسامه ثابت می‌شود، ادعا در جراحت و دیه آن نیز با قسامه ثابت می‌شود. البته در عدد قسامه در مورد جراحت اختلاف است: بعضی گفته‌اند پنجاه قسم است اگر جنایت در مورد جروح به دیه کامل برسد و گرنه، به نسبت جنایت بر دیه قسم می‌خورد، بعضی گفته‌اند شش قسم است در صورتی که دیه آن به دیه نفس برسد و چنانچه کمتر از دیه نفس باشد، به نسبت آن مقدار به دیه، قسم است و همین قول، قول صحیح است.

(مسأله ۳۳۴۵) اگر مقتول کافر باشد و ولی او ادعا کند که مسلمانی او را کشته است اما بی‌ینه نداشته باشد، در این فرض بعضی گفته‌اند که ادعای او با قسامه پذیرفته می‌شود، ولی این قول

اشکال دارد بلکه ممنوع است.

(مسئله ۳۳۴۶) اگر مردی در دهی یا در نزدیکی آن کشته شود اهل آن ده اگر شاهدی نداشته باشند تا ثابت کند آن مرد را نکشته اند باید دیه را پردازند، و چنانچه مقتول میان دو ده پیدا شود ده نزدیکتر ضامن است.

(مسئله ۳۳۴۷) اگر کشته‌ای در ازدحام مردم، روی پل یا در چاه، در کارخانه، یا در خیابان عمومی، در مسجد یا در بیابان و امثال این جاها پیدا شود، دیه او از بیت المال مسلمانان پرداخت می‌شود. قانون کلی در این موارد این است که قتل در آنجا به شخص خاص یا گروه معین یا ده مشخصی استناد داده نشود.

(مسئله ۳۳۴۸) قسم باید با ادعا مطابقت داشته باشد. بنابراین اگر قتل عمدی را ادعا کرده ولی بر قتل خطایی قسم خورده اثر ندارد.

(مسئله ۳۳۴۹) اگر ادعا کند که یکی از این دو نفر قاتل است اما قاتل را تفصیلاً نداند، در اینصورت «مدعی» حق دارد از آنها بخواهد که بر قاتل نبودن خودشان بیانه بیاورند، اگر لوئی در مورد آن دو موجود باشد. چنانچه هر یک از آنها بر این مطلب که قاتل نیست بیانه بیاورد اتهام قتل رفع می‌شود، اما اگر بیانه نداشته باشد بر مدعی قسامه است. چنانچه مدعی قسامه نیاورد، بر آن دو نفر است که قسامه بیاورند، اما اگر آنها از آوردن قسامه خودداری نمایند فقط دیه ثابت است.

(مسئله ۳۳۵۰) اگر قتل را بر دو نفر به نحو شرکت ادعا کند ولی بیانه نداشته باشد در صورتی که لوث موجود باشد حق دارد از آنها بیانه مطالبه نماید. چنانچه آنها بیانه بیاورند بر اینکه قتل از ناحیه آنها صادر نشده است ادعای مذکور بی‌اثر است و گرنه، بر مدعی است که قسامه بیاورد و در صورتی که فقط یکی از آنها قسامه بیاورد، حق دارد بعد از پرداخت نصف دیه او را بکشد، همچنان که حق دارد او را عفو نموده، نصف دیه را از او بگیرد. چنانچه مدعی بر هر دوی آنها قسامه بیاورد حق دارد آن دو را بکشد، بعد از آنکه نصف دیه را به اولیای هر یک از آنها پرداخت کرد. اما اگر مدعی از آوردن قسامه خودداری نماید، پس قسامه بر عهده آنها است، چنانچه آنها قسامه آوردند قصاص ودیه از آنها ساقط است. اما اگر یکی از آنها قسامه بیاورد، از او قصاص و دیه ساقط است، و ولی مقتول می‌تواند دیگری را بکشد، البته بعد از پرداخت نصف دیه به اولیایی او، چنانکه می‌تواند او را عفو نموده و نصف دیه را از او بگیرد. چنانچه هر دوی آنها از آوردن

قسامه خودداری نمایند ولی مقتول حق دارد بعد از پرداخت نصف دیه هریک از آنها به اولیایشان، هر دو را بکشد یا از آنها دیه مطالبه نماید.

(مسأله ۳۳۵۱) اگر قتل را بر دو نفری ادعا نماید که در یکی از آنها لوث^(۱) باشد، در این صورت بر عهده مدعی است که نسبت به کسی که در او لوثی وجود ندارد بینه بیاورد چنانچه بینه نیاورد بر منکر است که قسم بخورد و اما نسبت به کسی که در او لوث است حکم همان است که قبلاً بیان شد.

(مسأله ۳۳۵۲) اگر مقتول، دو ولی داشته باشد اما یکی از آنها غایب باشد، آنگاه ولی حاضر بر شخصی ادعا کند که او قاتل است در این صورت چنانچه درباره آن شخص لوثی وجود داشته باشد باید آن شخص بینه بیاورد. اگر بینه آورد مشکل حل می گردد و آن شخص تبرئه می شود و گرنه، بر مدعی قسامه است که اگر قسامه آورد حقش ثابت می شود. چنانچه ولی غایب حاضر شود و چیزی را ادعا نکند حق به ولی حاضر منحصر می شود، اما اگر ولی غایب که فعلاً حاضر شده با لوث ادعا نماید، در این فرض چنانچه «مدعی علیه» بینه نیاورد بر ولی است که به مقدار سهمش قسامه بیاورد. در این جهت بین اینکه ادعای قتل عمدی باشد یا خطایی فرقی نیست. همچنان که اگر یکی از دو ولی صغیر باشد و ولی بزرگ بر شخصی ادعا کند که او قاتل است، بدون تردید وقتی ولی صغیر بالغ گردد و چیزی را ادعا نکند حق برای ولی بزرگ منحصر خواهد بود، ولی اگر ولی کوچک با لوث ادعا کند بر او به مقدار سهمش قسامه خواهد بود.

(مسأله ۳۳۵۳) هرگاه شخص مقتول دو ولی داشته باشد و یکی از آنها قتل را بر شخصی ادعا کند، اما ولی دیگر ادعای او را تکذیب نماید بلکه ادعا کند که قاتل کسی دیگر است یا بر نفی قتل از آن شخص اکتفا نماید، این مخالفت ولی دوم به ادعای ولی اولی ضرر نمی زند و ممکن است ولی اولی حق خود را به قسامه اثبات نماید، اگر «مدعی علیه» بر بی گناهی خود بینه نداشته باشد. این در صورتی است که تکذیب ولی دیگر یا نفی قتل از آن شخص، موجب برطرف شدن لوث از او نشود و گرنه، قسامه مطرح نیست.

(مسأله ۳۳۵۴) اگر ولی بمیرد، وارث او جایش را می گیرد و چنانچه در اثنای انجام دادن

۱- عبارت است از اماره ظنی که بر صدق مدعی دلالت کند، مثل اینکه کسی آغشته به خون بیاید در حالیکه نزد او صاحب سلاحی است که خون بر سلاحش می باشد.

قسم بمیرد، وارث باید از اوّل قسامه بیاورد و قسم‌های گذشته اعتباری ندارند.
(مسأله ۳۳۵۵) اگر مدّعی قسم بخورد که زید قاتل است، سپس شخص دیگری اعتراف کند که او به تنهایی قاتل می‌باشد. در این فرض چنانچه مدّعی مقرّ را در اقرارش تصدیق کند باید به مقتضای اقرار عمل نماید.

(مسأله ۳۳۵۶) هرگاه مدّعی قسم بخورد و حق خود را از دیه بگیرد، سپس بینه قائم شود مبنی بر اینکه «مدّعی علیه» هنگام قتل غایب، مریض یا مانند اینها بوده به نحوی که قطعاً قدرت بر کشتن نداشته است، در این فرض قسامه باطل بوده، دیه برگردانده می‌شود، همچنان که اگر مدّعی علیه را قصاص کرده باشد دیه او از مدّعی گرفته می‌شود.

(مسأله ۳۳۵۷) اگر مردی به قتل متهم گردد، در این فرض گروهی گفته‌اند که او به مدّت شش روز زندانی می‌شود و چنانچه اولیای مقتول در این مدت چیزی مانند بینه بیاورند که قتل با آن ثابت می‌شود قتل بر آن مرد ثابت می‌گردد و گرنه، آزاد می‌شود، اما این قول اشکال دارد بلکه بعید نیست که زندانی کردن متهم به قتل جایز نباشد مگر اینکه حاکم شرع در حبس او مصلحتی ببیند.

احکام قصاص

(مسأله ۳۳۵۸) آنچه در قتل عمدی برای ولی مقتول ثابت است فقط ولایت بر قصاص است مگر در یک صورت و آن این است که اگر مردی زنی را بکشد، ولی مقتول بین اینکه قصاص کند یا دیه مطالبه نماید مخیر است. اما در غیر این صورت، ولی فقط بر قصاص ولایت دارد. البته دیه در دو حالت بدل از قصاص است:

۱- در حالتی که قصاص ممکن نباشد.

۲- در حالتی که ولی و قاتل به دیه رضایت داشته باشند، قصاص ساقط بوده، آن دو می‌توانند حتی به کمتر از دیه یا به بیشتر از آن رضایت دهند. البته اگر قصاص مستلزم ردّ دیه از جانب ولی باشد، مثل اینکه مردی زنی را بکشد، در این صورت ولی بین کشتن و مطالبه دیه مخیر است.

(مسأله ۳۳۵۹) اگر قصاص به جهت فرار قاتل یا مرگ او یا به سبب مانع دیگری امکان نداشته

باشد، امر به دیه منتقل می شود. بنابراین اگر قاتل مالی داشته باشد، دیه در مال اوست و گرنه، از بستگان نزدیک او گرفته می شود و اگر آنهم نباشد امام علیه السلام از بیت المال دیه را می پردازد.

(مسأله ۳۳۶۰) اگر اولیای مقتول بخواهند قاتل را قصاص نمایند ولی گروهی قاتل را از دست آنها رها سازند، کسی که قاتل را رها کرده به زندان می افتد تا اینکه قاتل در دسترس آنها قرار بگیرد و چنانچه قاتل بمیرد یا بر او قدرت پیدا نکنند، دیه بر کسی است که او را نجات داده است. (مسأله ۳۳۶۱) مردانی که مال را ارث می برند عهده دار قصاص می شوند. البته این حکم شامل شوهر و کسی که به واسطه مادر با مقتول قرابت دارد نمی شود، اما زنها حق قصاص و عفو ندارند.

(مسأله ۳۳۶۲) اگر ولی مقتول یک نفر باشد برای او مبادرت به قصاص جایز است. بهتر این است که از امام علیه السلام، مخصوصاً در قصاص اعضا، اذن بگیرد.

(مسأله ۳۳۶۳) اگر مقتول چند ولی داشته باشد در این صورت آنها در گرفتن قصاص باهم شریک هستند. چنانچه یکی از آنها قاتل را قصاص نماید، این کار جایز است، اما ضامن حق دیگران می باشد. همچنین اگر قاتل متعدد باشند بدون تردید ولی مقتول می تواند به عنوان قصاص همه را بکشد با اینکه دیه هر یک از آنها را به نسبت خاص ضامن است. بنابراین اگر دو نفر یک نفر را کشته باشند آنگاه ولی هر دو را به عنوان قصاص بکشد برای هر کدام نصف دیه اش را ضامن است و اگر قاتل سه نفر باشند و هر سه را به عنوان قصاص بکشد برای هر یک از آنها ثلث $\frac{1}{3}$ دیه اش را ضامن می باشد و هكذا.

(مسأله ۳۳۶۴) هرگاه مقتول مسلمان، اولیای مسلمان، نداشته باشد بلکه اولیای او ذمی باشند، در این صورت افراد خانواده اش به اسلام دعوت می شوند و چنانچه یکی از آنها اسلام بیاورد، قاتل به او سپرده می شود و او مخیر است قاتل را بکشد، یا دیه بگیرد یا عفو نماید، ولی اگر هیچ یک از آنها اسلام نیاورد سرنوشت قاتل در اختیار امام علیه السلام است.

(مسأله ۳۳۶۵) مثله کردن قاتل هنگام قصاص جایز نیست و مشهور بین اصحاب (فقها) این است که جز به وسیله شمشیر قصاص نمی شود، اما این نظر اشکال دارد بلکه بعید نیست که قصاص به غیر شمشیر از قبیل ابزارهای کشنده [دیگر] نیز جایز باشد.

(مسأله ۳۳۶۶) قصاص کردن حقی است که برای ولی مقتول ثابت است و او حق دارد

خودش یادگیری را وادار کند تا بطور مجانی یا به اجرت اجرای قصاص را به عهده بگیرد.
(مسئله ۳۳۶۷) اگر بعضی از اولیای مقتول حاضر باشد و بعضی دیگر حاضر نباشد، در این صورت آنکه حاضر است می تواند قاتل را قصاص نماید، البته ضامن سهم بقیه از دیه می باشد، (هم چنان که این مطلب گذشت). بر حاضر واجب نیست منتظر حضور آنها بماند یا از قاتل دیه مطالبه کند. اگر بعضی از اولیا صغیر باشند حکم آنها نیز همین گونه است.

(مسئله ۳۳۶۸) اگر ولی میت [مقتول] صغیر یا دیوانه باشد و چنانچه خود ولی هم ولی داشته باشد - مانند پدر یا جدّ یا حاکم شرع - بعید نیست که ولی ولی از قاتل قصاص کند، مخصوصاً اگر مصلحت در گرفتن دیه از قاتل باشد یا مصلحت این باشد که در خصوص گرفتن چیزی با او مصالحه نماید او می تواند این کار را انجام دهد.

(مسئله ۳۳۶۹) اگر میت [مقتول] دو ولی داشته باشد و چنانچه یکی از آنها ادّعا کند که شریکش درمقابل گرفتن مالی یا بطور مجانی قاتل را عفو نموده است، در این صورت قصاص کردن قاتل برای او جایز نیست و در این حکم بین اینکه شریکش او را در این ادّعا تصدیق کند یا نکند فرقی نیست. البته ادّعی او بر شریک جز با بینه پذیرفته نمی شود.

(مسئله ۳۳۷۰) هرگاه ولی مقتول بخاطر ورشکستگی یا سفاهت از تصرف در مال خودش ممنوع باشد، می تواند قاتل را قصاص یا عفو نماید، هم چنان که می تواند با رضایت دیه بگیرد.

(مسئله ۳۳۷۱) اگر شخصی کشته شود و بر ذمه او دینی باشد و مالی هم نداشته باشد، در این صورت چنانچه اولیای او از قاتل دیه بگیرند واجب است دیه را در جهت اداء دیون و وصیتهای مقتول به مصرف برساند ولی اگر آنها قاتل را قصاص نمایند ضامن دیون مقتول نخواهند بود.

(مسئله ۳۳۷۲) اگر شخص مدیونی کشته شود و مالی هم نداشته باشد، در این فرض چنانچه کشتن او خطایی یا شبه عمد باشد، اولیای مقتول حق ندارند قاتل یا عاقله او را از دیه عفو نمایند، مگر اینکه دین یا ضمانت او را ادا کرده باشند، اما اگر قتل عمدی بوده اولیای مقتول می توانند قاتل را از قصاص عفو نموده، به دیه رضایت دهند ولی حق ندارند بدون دیه از قصاص عفو کنند. بنابراین اگر از قصاص بدون گرفتن دیه عفو نمایند دیه را برای طلب کارها ضامن می باشند، البته اگر قاتل را قصاص نمایند ضامن چیزی نخواهند بود.

(مسئله ۳۳۷۳) اگر یکی، دو نفر را به دنبال هم یا یک دفعه بکشد، برای اولیای هر یک از

آنها حق قصاص ثابت است. چنانچه خودشان یا به سبب دیگری قصاص نمایند، حقّ شان ساقط می‌شود، ولی اگر اولیای یکی از کشته شدگان به دیه رضایت دهند و قاتل هم دیه را بپذیرد، یا از قصاص بطور مجّانی عفو کند، حق اولیای مقتول دیگر ساقط نیست، بلکه آنها می‌توانند قاتل را قصاص نمایند.

(مسأله ۳۳۷۴) اگر ولی مقتول کسی را در اجرای قصاص وکیل نماید، سپس قبل از اجرای قصاص او را عزل کند و وکیل هم بداند که از وکالت عزل شده است، با وجود این به کشتن اقدام قاتل نماید، در این صورت خود وکیل قصاص می‌شود. ولی اگر نداند که عزل شده قصاص و دیه ندارد، اما اگر موکّل قاتل را عفو کند لیک وکیل عفو او را نداند و به قصاص قاتل اقدام نماید بر ذمه او دیه است. البته دیه را از موکّل می‌گیرد و به ولی قاتل می‌دهد. و همین طور است اگر موکّل بعد از گرفتن وکیل و قبل از اجرای قصاص بمیرد.

(مسأله ۳۳۷۵) زن حامله قصاص نمی‌شود تا اینکه وضع حمل نماید، اگرچه حمل بعد از جنایت به وجود آمده یا از زنا باشد. چنانچه حیات طفل بر این توقف داشته باشد که زن، او را مدّتی شیر بدهد لازم است قصاص را تا آن مدّت به تأخیر اندازد. اگر زن ادّعا کند که حامله است، بر طبق نظر مشهور، قول او پذیرفته می‌شود، مگر اینکه دلیلی بر کذب قول زن موجود باشد. اما نظر مشهور از اشکال خالی نبوده بلکه ممنوع است. بنابراین قصاص گرفتن از زن جایز است. مؤید ردّ نظر مشهور این است که احراز حامله بودن زن از طریق زنان به روشهای قدیمی و از طریق پزشکان بواسطه وسایل جدید و پیشرفته ممکن است، لذا نفس ادّعای زن قابل پذیرش نیست.

(مسأله ۳۳۷۶) اگر زن به عنوان قصاص کشته شود، بعد معلوم گردد که حامله بوده، در این فرض چیزی بر قصاص گیرنده نیست. البته اگر قصاص زن موجب تلف شدن جنین گردد، در آن دیه است که بر عهده عاقله می‌آید. این در صورتی است که جنین بعد از دمیده شدن روح تلف گردد تا بر آن عنوان قتل صدق کند، اما اگر جنین قبل از دمیده شدن روح تلف گردد، بر او عنوان قتل صادق نیست، لذا مشمول دلیل قتل خطایی نمی‌باشد. بنابراین دیه جنین قبل از دمیده شدن روح بر عهده خود شخص قصاص گیرنده است.

(مسأله ۳۳۷۷) اگر دست شخصی را ببرد، سپس شخص دیگری را بکشد، نظر مشهور این است که اول دستش بریده می‌شود و بعد مورد قصاص قرار می‌گیرد. اما این نظر خالی از تأمل

نبوده بلکه ممنوع است. بنابراین کسی که دستش بریده شده اگر بخواهد قبل از کشته شدن جانی، او را قصاص نماید، جلوگیری از او در این جهت جایز نیست. چنانچه اولیای مقتول جانی را قبل از بریدن دستش کشته باشند، بعید نیست که دیه دست در مال جانی مقتول باشد.

(مسأله ۳۳۷۸) اگر شخصی جنایتکار دست مردی را ببرد، سپس شخص دیگری را بکشد، جانی به خاطر بریدن دست و ارتکاب قتل قصاص می‌شود. اگر جنایت در «مجنی علیه» سرایت کند، آنگاه وی بمیرد، دیه در مال جانی واجب است و ادعای اینکه بر جانی نصف دیه واجب است مردود می‌باشد. اما اگر دست کسی بریده شود و بعد با رضایت دیه دستش را از جانی بگیرد، آنگاه به سبب سرایت جنایت بمیرد، بنابراین تمام دیه بر عهده جانی است.

(مسأله ۳۳۷۹) اگر دست کسی را ببرد، سپس «مجنی علیه» به عنوان قصاص دست جانی را قطع نماید و در اثر آن دو جنایت، هر دو بمیرند، این مسأله دو صورت دارد:

- ۱- سرایت جنایت، اول در طرف «مجنی علیه» بوده و بعد در جانی.
- ۲- عکس صورت اول باشد.

در صورت اول، نظر مشهور این است که مرگ جانی به عنوان قصاص واقع شده و در صورت دوّم، مرگ جانی هدر می‌باشد. البته این نظر در هر دو صورت مشکل بلکه ممنوع است، اما در صورت اول، قبلاً گذشت که قتل مستند به سرایت در اینجا حکماً قتل عمدی نبوده بلکه در حکم قتل شبه عمد است که در آن دیه می‌باشد. اما در صورت دوّم، بدون تردید مرگ جانی مورد ضمان نیست. در این جهت بین اینکه مرگ جانی بعد از مرگ مجنی علیه یا قبل از آن باشد فرقی نیست. پس اظهر تفصیل است بین جایی که هر یک از جانی و مجنی علیه قصد کشتن همدیگر داشته یا خود جراحت از چیزهایی است که معمولاً موجب قتل می‌شود و بین جایی که این چنین نباشد. بنابراین صورت دوّم، دیه در مال جانی برای مجنی علیه ثابت می‌باشد، اما بنابر صورت اول، در آن چند حالت قابل فرض است:

حالت اول - جانی بواسطه بریدن دست مجنی علیه قصد کشتن او را داشته باشد یا به سبب حالت سلامتی مجنی علیه و تداوم آن حالت معلوم شود که معمولاً جانی قاتل او به حساب می‌آید، چه مجنی علیه با بریدن دست جانی به عنوان قصاص کشتن او را قصد نداشته است یا به سبب حالت سلامتی جانی معلوم شود که مجنی علیه معمولاً قاتل جانی به حساب نمی‌آید، پس در این

حالت چنانچه مجنی علیه قبل از جانی بمیرد ولی او می تواند جانی را قصاص کند، اما اگر جانی قبل از قصاص بمیرد امر قصاص به دیه منتقل می گردد و برای مرگ جانی به سبب سرایت جنایت، بدون تردید دیه وجود ندارد.

حالت دوّم - این حالت، کاملاً بر عکس حالت اوّل است. بنابراین چنانچه در این حالت جانی به سبب سرایت قبل از «مجنی علیه» بمیرد، ولی او حق قصاص گرفتن از مجنی علیه را دارد. البته اگر مجنی علیه به سبب سرایت جنایت نه به قصاص قبل از جانی بمیرد دیه او در مال جانی می باشد و بعد از این چنانچه جانی هم بمیرد دیه او در مال مجنی علیه خواهد بود.

حالت سوّم - هر یک از جانی و مجنی علیه کشتن دیگری را قصد کرده باشد یا جنایت به گونه ای است که معمولاً موجب قتل می شود، در این حالت چنانچه مجنی علیه قبل از جانی بمیرد ولی او حق دارد جانی را قصاص کند، ولی اگر جانی قبل از مجنی علیه بمیرد ولی جانی حق دارد به همین صورت مجنی علیه را قصاص کند، اما اگر جانی در فرض اوّل قبل از قصاص یا مجنی علیه در فرض دوّم قبل از قصاص بمیرد، برای هر یک از آنها دیه در مال دیگری است که به سبب تهاتر^(۱) ساقط می شود.

(مسأله ۳۳۸۰) اگر فرض شود که بریدن دست یا پای جانی به سبب بیماری ای که دارد معمولاً به مرگ او منجر می شود و نمی تواند نظیر این جراحت را تحمل کند، مثل اینکه به مرض قند و نظایر آن مبتلا باشد، در این صورت قصاص جایز نبوده، به دیه منتقل می شود، اما اگر فرض شود که بریدن دست و پای جانی منجر به قتل او نمی شود، اما به سبب سرایت به عمق و توسعه جراحت به جاهای دیگر که اصلاً یا تا مدّت طولانی بهبود نیابد بطوری که تحمل آن بر جانی دشوار باشد، در این صورت اقرب جواز قصاص است. یعنی می تواند دست و پای جانی را ببرد اما احوط آن است که بدل از قصاص به دیه رضایت دهد.

(مسأله ۳۳۸۱) حق گرفتن قصاص از جانی فقط بعد از مرگ «مجنی علیه» برای ولی ثابت است. بنابراین اگر جانی را قبل از مرگ «مجنی علیه» بکشد، کشتن او به ناحق و عدوانی می باشد، در نتیجه ولی جانی کشته شده حق دارد او را قصاص نماید، همان طوری که می تواند عفو کند و

۱- تهاتر - پا یا پای - معامله مال در برابر مال.

به دیه رضایت دهد، اما دیه مجنی علیه بعد از مرگ او از مال جانی گرفته می شود.

(مسئله ۳۳۸۲) اگر کسی شخصی را که دستش بریده شده به قتل برساند، بعضی گفته اند چنانچه دست او در جنایتی که مرتکب شده بریده شده باشد یا دیه آن را از برنده اش گرفته باشد، بر ولی مقتول است که اگر بخواهد قاتل را قصاص کند، باید دیه دست قاتل را به او رد کند و گرنه، حق ندارد بدون رد دیه دست او را بکشد، اما اظهر این است که بطور کلی رد مطرح نیست.

(مسئله ۳۳۸۳) اگر ولی خون، جانی را به عنوان قصاص بزند، آنگاه به گمان اینکه او را کشته است رها کند در حالی که رمقی از حیات در او موجود است و بعد از آن بهبود یابد، بعضی گفته اند ولی مقتول حق ندارد او را بکشد تا اینکه جانی بتواند از ولی به مثل آنچه در حق او انجام داده قصاص نماید، اما اظهر این است که آنچه را که ولی انجام داده اگر جایز بوده در این صورت برای ولی جایز است جانی را به عنوان قصاص بار دوم بزند، ولی اگر کاری را که ولی انجام داده جایز نبوده، برای جانی که مضروب گردیده جایز است به مثل آنچه ولی انجام داده وی را قصاص نماید.

قصاص اعضاء

(مسئله ۳۳۸۴) اگر عمداً بر اعضاء جنایت وارد کند قصاص ثابت می شود، چنانچه جنایت را عمداً با چیزی که معمولاً با آن، عضو تلف می گردد یا به قصد تلف کردن عضو انجام دهد، جنایت محقق می شود هر چند با آن معمولاً تلف محقق نشود.

(مسئله ۳۳۸۵) در جواز قصاص در اعضاء، بلوغ، عقل و اینکه شخص جانی پدر مجنی علیه نباشد شرط است. در جواز قصاص دو شرط دیگر نیز معتبر است:

اول - تساوی در آزادبودن و بنده بودن. بنابراین چنانچه شخص آزاد دست بنده ای را بشکند قصاص نمی شود.

دوم - تساوی در دین. بنابراین اگر مسلمان مثلاً دست ذمی را برید دستش بریده نمی شود، اما دیه دست ذمی بر عهده او می آید.

(مسئله ۳۳۸۶) اگر زن بر مرد جنایت وارد کند، مرد می تواند زن را قصاص نماید بدون اینکه چیزی از زن بگیرد، ولی اگر مرد بر زن جنایت وارد کند، زن می تواند مرد را قصاص نماید.

البته در صورتی که دیه جنایت به مقدار ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه برسد باید زن «مابه التفاوت» را به مرد پردازد و گرنه، چیزی نمی پردازد، بنابراین اگر مرد انگشت زنی را ببرد، زن می تواند بدون آنکه چیزی به مرد بدهد انگشت او را ببرد. اما اگر مرد دست زن را ببرد، زن می تواند بعد از آنکه نصف دیه دست مرد را به او پرداخت کرد، دستش را ببرد.

(مسأله ۳۳۸۷) نظر مشهور این است که در قصاص مساوی بودن در سلامت از شلل معتبر است. بنابراین دست سالم به خاطر دست شل بریده نمی شود گرچه جانی دست خود را برای قصاص آماده کرده باشد، ولی این نظر اشکال دارد بلکه بعید نیست که در قصاص، تساوی در سلامت معتبر نباشد. لذا دست شل بدون اشکال به خاطر دست سالم بریده می شود مگر اینکه اهل خبره حکم کند به اینکه نباید دست شل بریده شود. در این صورت بریدن آن جایز نیست بلکه باید دیه گرفته شود، هم چنان که قبلاً گذشت.

(مسأله ۳۳۸۸) اگر دست راست مردی را ببرد، دست راست جانی بریده می شود، در صورتی که دست راست داشته باشد ولی اگر دست راست نداشته باشد، بنابر اقرب دست چپ او بریده می شود. چنانچه دست چپ هم نداشته باشد نظر مشهور این است که پای او بریده می شود، اما این نظر از اشکال خالی نبوده بلکه ممنوع است. پس اقرب در این مورد رجوع به دیه است.

(مسأله ۳۳۸۹) اگر کسی دستان گروهی را پی در پی ببرد، حکم او در قصاص و گرفتن دیه حکم کسی است که گروهی را پی در پی و به دنبال هم کشته باشد، بنابر تفصیلی که در قصاص نفس گذشت.

(مسأله ۳۳۹۰) هرگاه دو نفر دست یک نفر را ببرند، او می تواند بعد از آنکه دیه یک دست را به آنها داد آنها را قصاص کند، چنانچه یکی از آنها را قصاص کند باید نفر دیگر نصف دیه دست را به شخصی که مورد قصاص قرار گرفته بدهد، همان طوری که آن شخص از اول می تواند دیه را از آنها مطالبه نماید.

(مسأله ۳۳۹۱) قصاص در جراحتها در مقابل جراحت است و باید از نظر طول و عرض باهم مساوی باشند، اما از نظر عمق (گودی) ملاک حصول اسم جراحت است.

(مسأله ۳۳۹۲) قصاص در مورد جراحتها در صورتی که مشخص باشند ثابت می شود، به این ترتیب که قصاص باید به مقدار جراحت باشد اما اگر جراحت مشخص و معین نباشد و احتمال

این باشد که نفس در معرض هلاکت قرار گیرد یا موجب زیادی جراحت یا نابودی عضو گردد، مانند «جائفه» [ضربت درونی] و «مأمومه» [ضربت مغزی] و «هاشمه» [ضربت خردکننده استخوان] و «منقله» [یک نوع شکستگی استخوان] و مانند اینها، قصاص جایز نیست، بلکه امر در آن به دیه که به اصل شرع یا به حکومت ثابت شده، منتقل می‌گردد.

(مسأله ۳۳۹۳) قصاص کردن قبل از بهبود جنایت جایز می‌باشد، هر چند احتمال دارد که جایز نباشد. بنابراین اگر جانی را قصاص نماید، سپس جنایت سرایت نموده و «مجنی علیه» بمیرد، ولی او حق دارد از جانی دیه بگیرد در صورتی که کشتن مقصود او نبوده یا جنایت هم از چیزهایی نبوده که غالباً موجب قتل گردد و گرنه می‌تواند جانی را بکشد. بنابراین اگر ولی جانی را بکشد دیه جراحتش بر عهده او خواهد بود.

(مسأله ۳۳۹۴) قصاص جانی در جراحت باید در حالت استقرار، آرامش و خالی از اضطراب جانی باشد. کیفیت قصاص چنین است که محل جراحت از نظر طول و عرض دقیقاً اندازه گیری شود و بعد موضعی که از جانی قصاص می‌گردد از نظر طول و عرض بطور دقیق اندازه گیری شده و دو طرف آن علامت گذاری شود، سپس از یک علامت تا علامت دیگر بدون کم و زیاد قصاص نماید.

(مسأله ۳۳۹۵) تأخیر انداختن قصاص در اعضا، در شدت سرما یا گرما اگر در معرض سرایت جراحت باشد واجب می‌باشد و گرنه واجب نیست.

(مسأله ۳۳۹۶) نظر مشهور این است که ابزار قصاص باید از جنس آهن باشد، ولی این شرط ظاهراً معتبر نیست، بلکه قصاص کردن به هر وسیله و ابزاری جایز است.

(مسأله ۳۳۹۷) اگر مساحت جراحت در عضو مجنی علیه عضو جانی را به خاطر کوچک بودن فرا بگیرد، و حتی مقداری از آن اضافه بیاید برای مجنی علیه جایز نیست که به مقدار اضافه از عضو جانی قصاص کند بلکه بر او واجب است در قصاص بر آن مقداری که این عضو تحمل می‌کند اکتفا نماید و بعید نیست که گرفتن دیه در مقابل اضافه جایز نباشد - و همچنین است حکم اگر عضو مجنی علیه کوچک باشد که جنایت آن را فرا گرفته ولی عضو جانی را فرامی‌گیرد. بنابراین در گرفتن قصاص بر مقدار مساحت جنایت اکتفا می‌شود.

(مسأله ۳۳۹۸) اگر عضوی را مانند گوش از شخصی ببرد، بعد مجنی علیه جانی را قصاص

کند اما مجنی علیه عضو بریده را سر جایش پیوند زند و بهبود یابد برای جانی جدا کردن آن عضو جایز است. در عکس این صورت نیز حکم همین است.

(مسأله ۳۳۹۹) اگر مثلاً گوش شخصی بریده شود، سپس مجنی علیه قبل از قصاص جانی، گوش را پیوند دهد و گوش در اثر پیوند بگیرد، در این فرض نظر مشهور این است که حق قصاص ساقط نیست، اما اظهار آن است که حق قصاص ساقط است و امر به دیه منتقل می شود.

(مسأله ۳۴۰۰) اگر مرد اعور^(۱) چشم مرد سالمی را در بیاورد، چشم اعور او در آورده می شود. (مسأله ۳۴۰۱) اگر کسی که دو چشم سالم دارد چشم سالم مردی را که به حسب خلقت یا به آفتی اعور شده در بیاورد، مجنی علیه مخیر است بین اینکه یکی از دو چشم سالم جانی را در بیاورد و نصف دیه را هم از او بگیرد و بین اینکه عفو کند و تمام دیه را بگیرد، اما اگر به سبب جنایت جنایتکاری اعور شده باشد بعید نیست در حکم شخصی اعور باشد که بر حسب خلقت اعور بوده یا به آفتی اعور شده است، هر چند احوط این است که هنگام عفو با رضایت نصف دیه یا تمام دیه را از او بگیرد.

(مسأله ۳۴۰۲) اگر نور چشم دیگری را از بین ببرد - نه حدقه را - مجنی علیه حق دارد به مثل آن قصاص نماید، اگر ممکن باشد و گرنه، امر به دیه منتقل می شود.

(مسأله ۳۴۰۳) قصاص در ابروها و ریش و موی سر و امثال اینها ثابت می شود.

(مسأله ۳۴۰۴) قصاص در بریدن آلت ثابت می باشد، و در آن بین آلت جوان، پیر، ختنه نشده و ختنه شده و غیر اینها فرقی نیست. نظر مشهور این است که بین آلت کوچک و بزرگ فرقی نیست و این نظریه واقع نزدیکتر است.

(مسأله ۳۴۰۵) گروهی نظرشان این است که آلت سالم در مقابل آلت عنین قصاص نمی شود، ولی این نظر مورد اشکال بوده بلکه ظاهراً قصاص ثابت می باشد. بنابراین بین آلت سالم و معیوب فرقی نیست.

(مسأله ۳۴۰۶) در بیضه ها قصاص ثابت می باشد، همچنین در یکی از آنها. بنابراین چنانچه بیضه طرف راست بریده شود، بیضه راست قصاص می شود و اگر بیضه طرف چپ بریده شود،

۱- کسی که یک چشمش کور است.

بیضه چپ قصاص می شود.

(مسئله ۳۴۰۷) در بریدن دو شفر^(۱) قصاص ثابت می باشد. بنابراین اگر زنی دو «شفر» از زن دیگری را ببرد، آن زن حق دارد به مثل آن، زن جانی را قصاص کند و همچنین است حکم اگر یکی از آن دو شفر را ببرد، اما اگر آن دو شفر را مرد بریده باشد، بر مرد دیه واجب می باشد و قصاص ندارد، همان طوری که اگر زن آلت مرد را ببرد، فقط دیه بر عهده زن می آید و قصاص ندارد و چنانچه مرد عورت زنش را ببرد و از دادن دیه خودداری کند و زنش [به عنوان قصاص] بریدن آلت او را مطالبه نماید، در این فرض بعضی گفته اند که آلت مرد بریده می شود، اما این قول از اشکال خالی نبوده بلکه ممنوع است و حق مطلب این است که زن حق دارد دیه را مطالبه کند و چنانچه مرد از دادن دیه امتناع کند، زن به حاکم شرع مراجعه می کند (تا حاکم شرع مرد را به دادن دیه وادار نماید).

(مسئله ۳۴۰۸) مساوی بودن عضو بریده شده با عضو جانی معتبر نیست. بنابراین عضو سالم در مقابل عضو مجذوم بریده می شود، هر چند چیزی از او افتاده باشد یا گواشتش ریخته باشد و همچنین بینی که قوه شامه دارد، در مقابل بینی که ندارد و گوش سالم در مقابل گوش کر و بزرگ در مقابل کوچک و سالم در مقابل سوراخ یا پاره و امثال اینها بریده می شود.

(مسئله ۳۴۰۹) اگر مقداری از بینی بریده شود، نسبت مقدار بریده شده به اصل بینی ملاحظه می شود و به همان مقدار جانی را قصاص می کند. بنابراین اگر مقدار بریده شده نصف بینی باشد، نصف بینی جانی بریده می شود و چنانچه کمتر یا بیشتر باشد در صورت امکان به همان نسبت بریده می شود و گرنه، به دیه منتقل می گردد.

(مسئله ۳۴۱۰) قصاص در دندان ثابت می باشد. بنابراین اگر دندان شخصی را در بیاورد او حق دارد دندان جانی را به عنوان قصاص در بیاورد و چنانچه در محل دندان درآورده شده، قبل از قصاص بطور اتفاقی دندانی همانند دندان قبل بروید، در این فرض بنا بر اقرب حق قصاص برای آن شخص محفوظ است.

(مسئله ۳۴۱۱) در دندان شیری بچه در صورتی که بروید قصاص نیست ولی دیه دارد، اما اگر

۱- مراد گوشتی است که عورت زن را مانند احاطه دو لب بردهان، احاطه کرده اند.

اصلاً نروید، نظر مشهور این است که قصاص ثابت می‌باشد و این نظر به واقع نزدیکتر است.

(مسئله ۳۴۱۲) اگر مجنی علیه جانی را قصاص کند، به این ترتیب که دندان او را در بیاورد اما آن دندان بروید، مجنی علیه حق ندارد برای بار دوم آن دندان را در بیاورد.

(مسئله ۳۴۱۳) نظر مشهور این است که مساوی بودن از حیث محلّ و موضع در قصاص دندان شرط است اما این نظر از اشکال خالی نبوده بلکه بعید نیست که تساوی شرط نباشد.

(مسئله ۳۴۱۴) دندان اصلی به خاطر دندان اضافی در آورده نمی‌شود. البته بعید نیست که دندان اضافی به خاطر دندان اضافی در آورده شود حتی در صورتی که جایشان با هم مغایرت داشته باشد و همینطور است حکم در انگشتان اصلی و اضافی.

(مسئله ۳۴۱۵) هر عضوی که با بودنش از آن قصاص می‌شود در صورت نبودنش بدل از قصاص دیه می‌گیرد. بنابراین اگر کسی که یک انگشت دارد، دو انگشت شخصی را ببرد، همان یک انگشت او به عنوان قصاص یکی از آن دو انگشت بریده می‌شود و دیه انگشت دیگر را از جانی می‌گیرد و همچنین است اگر کسی که چشم ندارد چشم شخصی را در بیاورد.

(مسئله ۳۴۱۶) گروهی نظرشان این است اگر کسی که اصلاً انگشت ندارد یا بعضی از انگشتان را ندارد، چنانچه کف کاملی را ببرد کف او بریده می‌شود، و اقرب این است که گرفتن دیه در مقابل مقدار ناقص جایز نیست، اما اگر عضو مجنی علیه ناقص باشد، مثلاً اگر دست ناقص که یک انگشت یا بیشتر دارد بریده شود ظاهر آن است که مجنی علیه حق دارد دست کامل جانی را ببرد بدون اینکه چیزی را به شخص جانی پردازد.

(مسئله ۳۴۱۷) نظر مشهور این است که اگر انگشت شخصی بریده شود و جنایت بطور اتّفاقی به کف او سرایت کند، قصاص نسبت به کف ثابت می‌باشد ولی این نظر مورد اشکال بوده، اظهار این است که قصاص ثابت نیست و مجنی علیه فقط حق دارد انگشت جانی را ببرد و دیه کف را از او بگیرد. البته اگر سرایت جنایت بطور اتّفاقی نبوده بلکه با قصد بوده یا جنایت از چیزهایی است که سرایت می‌کند و معمولاً به جنایت دیگری منجر می‌شود، در این فرض مجنی علیه مخیر است بین اینکه تمام کف را قصاص کند و بین اینکه عفو نماید و با رضایت دیه بگیرد، همچنان که این حکم در جایی که جنایت سرایت کند و منجر به مرگ شود نیز موجود می‌باشد.

(مسئله ۳۴۱۸) اگر دست کسی را از مفصل معج ببرد قصاص ثابت است. چنانچه به همراه

دست مقداری از ذراع بریده شود، نظر مشهور این است که از مچ قصاص می‌شود، ولی از مقدار اضافه به عنوان حکومت دیه گرفته می‌شود، اما این نظر دلیلی ندارد بلکه ظاهر آن است که قسمتی ذراع قصاص می‌شود در صورتی که جنایت یکی بوده و به صورت عمدی واقع شده باشد و گرنه، دیه متعین است، مثل اینکه اگر دست کسی را از آرنج ببرد، باید از آرنج قصاص نماید و حق ندارد از مچ ببرد و در مقدار اضافه ارش^(۱) بگیرد. همچنین است اگر از بالای آرنج بریده شود.

(مسأله ۳۴۱۹) اگر شخص قطع کننده و شخصی که دستش بریده شده هر دو انگشت اضافی داشته باشند قصاص ثابت است، حتی بعید نیست که قصاص ثابت باشد در جایی که فقط جانی انگشت اضافی داشته باشد، اما اگر تنها مجنی علیه انگشت اضافی داشته باشد در این صورت نظر مشهور این است که مجنی علیه، حق قصاص و گرفتن دیه انگشت اضافی را که ثلث $[\frac{1}{3}]$ انگشت اصلی است دارد. البته نظر مشهور اشکال دارد و اقرب این است که حق گرفتن دیه انگشت اضافی را ندارد.

(مسأله ۳۴۲۰) اگر دست راست کسی را ببرد، بعد جانی دست چپش را جلو آورد و مجنی علیه در حالیکه جاهل به مطلب بوده دست چپ جانی را ببرد ظاهراً قصاص از جانی ساقط نیست. بنابراین مجنی علیه حق دارد دست راست جانی را ببرد. البته اگر بریدن دست راست در معرض سرایت باشد با اینکه جراحت در دست چپ موجود است، قطع دست راست جایز نیست، تا اینکه جراحت دست چپ بهبود یابد. اگر جانی در این کار تعمّد داشته و می‌دانسته که بریدن دست چپ از بریدن دست راست کفایت نمی‌کند، بدون تردید حق گرفتن دیه را ندارد، ولی اگر تعمّد نداشته است حق گرفتن دیه دست چپ را دارد. اما اگر مجنی علیه عالم به مطلب باشد و با وجود این دست چپ جانی را ببرد، ظاهراً بطور کلی بر عهده او قصاص است هر چند جانی عمداً این کار را کرده باشد.

(مسأله ۳۴۲۱) اگر دست مردی را ببرد و بعد آن مرد بمیرد، و ولی او ادّعا کند که مرگ وی به سبب سرایت جنایت بوده است اما جانی ادّعای او را انکار نماید، در این فرض قول جانی پذیرفته می‌شود. همچنین اگر کسی را که در لباس پیچیده شده از وسط ببرد و بصورت دو نیمه

۱- مراد از ارش تفاوت قیمت است به این نحو که شخصی را که جراحت بر او وارد شده فرض کنند که اگر بنده و قابل فروش بود تفاوت قیمت سالم و قیمت معیوب او به چه نسبت بود، به همین نسبت از دیه کامل انسان به او بدهد.

دریابورد، بعد ولی ادعا کند که او زنده بوده ولی جانی ادعا نماید که او قبلاً مرده با اینکه معمولاً احتمال راست بودن ادعای جانی وجود دارد، باز هم ادعای جانی پذیرفته می شود.

(مسأله ۳۴۲۲) اگر انگشت دست راست شخصی را ببرد، سپس دست راست شخص دیگری را قطع نماید، هر دوی آنها حق دارند جانی را قصاص نمایند. بنابراین اگر دومی جانی را قصاص کند باید دیه انگشت اولی را بدهد، ولی اگر اولی به عنوان قصاص انگشت جانی را ببرد، دومی دست او را می برد، اما حق ندارد دیه انگشت را از جانی بگیرد همان طوری که قبلاً گذشت.

(مسأله ۳۴۲۳) اگر عمداً انگشت مردی را ببرد، سپس مجنی علیه قبل از بهبود یا بعد از آن جانی را عفو نماید، قصاص ساقط است و دیه نیز ندارد، ولی اگر انگشت او را به خطا یا بطور شبه عمد ببرد و بعد مجنی علیه دیه را ببخشد، دیه ساقط می شود. اما اگر جنایت را عفو کند، سپس جنایت به کف دست سرایت نماید قصاص در مورد انگشت ساقط است. در کف دست، چه مقصود جانی سرایت بوده یا نبوده، اما نفس جنایت از چیزهایی است که غالباً به سرایت منجر می شود، قصاص در کف ثابت است. البته اگر قصد جانی سرایت نبوده بلکه سرایت جنایت بطور اتفاقی به وجود آمده باشد فقط دیه ثابت است نه قصاص و همین طور است حکم اگر جنایت به نفس سرایت کند.

(مسأله ۳۴۲۴) اگر مجنی علیه جانی را از قصاص نفس عفو کند قصاص ساقط نمی شود بلکه ولی حق دارد او را قصاص نماید، همچنین است اگر مجنی علیه دیه نفس را ساقط کند.

(مسأله ۳۴۲۵) هرگاه جانی را قصاص نماید و بعد جنایت بطور اتفاقی و بدون قصد به عضو دیگر یا جان او سرایت کند، ضمان و دیه ندارد.

(مسأله ۳۴۲۶) اگر جانی عمداً جنایت کند و به حرم خدای تعالی پناه ببرد قصاص نمی شود اما در غذا و آب بر او سخت بگیرند تا از حرم خارج گردد و بعد از آن او را قصاص نمایند. اما اگر در خود حرم مرتکب جنایتی گردد در همانجا قصاص می شود. البته حرم پیامبر ﷺ و زیارتگاههای ائمه علیهم السلام به حرم خداوند ملحق نبوده، حکم آن را ندارند.

احکام دیات

دیه، عبارت است از مالی که از حیث مقدار و کیفیت در شرع معین گردیده و به سبب جنایت

بر جان یا عضو یا به واسطه جراحات و مانند اینها، واجب می شود.

(مسئله ۳۴۲۷) در موارد خطای محض یا شبیه عمد و همین طور در مواردی که قصاص مقرر نشده است دیه اصالتاً ثابت می باشد، اما در جایی که قصاص به جهت سبب یا مانعی امکان ندارد ثبوت دیه در آن عارضی است، یعنی دیه بدل از قصاص است نه اینکه اصالتاً ثابت است. البته در جایی که قصاص در آن بدون رد چیزی ثابت می باشد، دیه جز با رضایت و مصالحه ثابت نیست، چه قصاص در نفس باشد یا در غیر آن. ولی در جایی که قصاص در آن مستلزم رد چیزی است، ولی بین قصاص و گرفتن دیه مخیر است، همان طوری که این مطلب قبلاً گذشت.

(مسئله ۳۴۲۸) اگر مسلمانی عمداً کشته شود، دیه او یکی از شش چیز است که به ترتیب

بیان می شود:

اول - صد شتر نر که پنج سال آنها کامل شده و داخل سال ششم شده باشند.

دوم - دویست گاو که بنا بر احوط دو سال آنها کامل شده و داخل سال سوم شده باشند.

سوم - هزار دینار که هر دیناری مساوی است با سه چهارم ($\frac{3}{4}$) مثقال صیرفی از طلای مسکوک.

چهارم - هزار گوسفند، بنا بر اقرب.

پنجم - ده هزار درهم بنا بر مشهور اما بعید نیست که دوازده هزار درهم باشد و اکتفا به کمتر از این باید با رضایت باشد. هر درهم برابر است با $\frac{12}{6}$ نخود از نقره مسکوک. بنابراین ده درهم برابر است با پنج مثقال صیرفی و ربع ($\frac{1}{4}$) مثقال.

ششم - دویست حله بنا بر احوط، و هر حله ظاهراً دو لباس است و احتیاط واجب آن است که قاتل بر یکی از اقسام پنجگانه [به غیر از حله] اکتفا نماید. بنابراین اگر دویست حله را اختیار نماید باید با رضایت قاتل و ولی مقتول باشد.

(مسئله ۳۴۲۹) دیه قتل عمد، در مدت یک سال از مال جانی داده می شود ولی جانی بین

اقسام مذکور مخیر است و هر قسمی را که خواست می تواند اختیار نماید، گرچه کمترین اقسام از نظر قیمت باشد که در زمان ما همان دوازده هزار درهم است و ولی مقتول حق ندارد قاتل را بر قسم خاصی از اقسام مذکور مجبور کند.

(مسئله ۳۴۳۰) دیه شبهه عمد نیز یکی از امور مذکور است که بر عهده جانی می باشد. البته اگر

بخواهد دیه را از شتر ادا نماید، بنابر اقوی شتر باید دارای اوصاف زیر باشد:
 (چهل تا) خلفه باشند، یعنی شش سال تا ده سال داشته باشند و (سی تا) حقه باشند که داخل
 سال چهارم شده باشند و (سی تا) بنت لبون باشند که داخل سال سوم شده باشند.
 یا شترها دارای اوصاف زیر باشند:
 سی و سه حقه و چهل و سه جزعه که داخل سال پنجم شده باشند و سی و سه ثنیه خلفه که به
 حد جفتگیری رسیده باشند.

(مسئله ۳۴۳۱) دیه شبه عمد ظاهراً در مدت سه سال پرداخت می شود.

(مسئله ۳۴۳۲) اگر قاتل در قتل شبه عمد فرار کند به نحوی که در دسترس نباشد یا بمیرد،
 دیه از مال او گرفته می شود و اگر مالی نداشته باشد دیه بر عهده خویشاوندان نزدیک او می باشد و
 اگر آنها هم نبودند، امام علیه السلام دیه مقتول را می پردازد.

(مسئله ۳۴۳۳) دیه خطای محض نیز یکی از امور مذکور است که بر عاقله می آید، (البته
 شرح و تفصیل آن به زودی خواهد آمد).

(مسئله ۳۴۳۴) هرگاه عاقله دیه را از شتر پردازد لازم است سی تای آن داخل سال چهارم
 و سی تای آنها داخل سال سوم شده باشند و ده تای آنها شتر ماده ای که داخل سال دوم شده و
 بیست تای آنها شتر نری باشند که داخل سال دوم شده باشند.

(مسئله ۳۴۳۵) از ثبوت دیه در قتل خطا یک مورد استثنا می شود و آن جایی است که اگر
 مؤمنی را در بلاد دشمن به اعتقاد اینکه مؤمن نیست و کشتنش جایز است بکشد، بعد معلوم شود که او
 مؤمن بوده، در این صورت بنابر اظهر دیه واجب نیست، بلکه فقط کفاره واجب می باشد.

(مسئله ۳۴۳۶) اگر کسی انسانی را اعم از مرد و زن، از دور ببیند و اعتقاد داشته باشد که او
 مهدور الدم یعنی خونش بی ارزش است، آنگاه او را بکشد اما بعداً معلوم شود که او محقون الدم،
 یعنی خونش محفوظ و با ارزش بوده است دیه دارد، نه قصاص.

(مسئله ۳۴۳۷) اگر انسانی را از دور ببیند و تردید داشته باشد که او زید است یا عمرو و بعد
 از نزدیک شدن برایش یقین حاصل شود که او زید است که دشمنش می باشد، آنگاه به قصد اینکه
 دشمنش است او را بکشد اما بعداً معلوم شود که او عمرو بوده، در این فرض هم دیه است، نه
 قصاص.

(مسئله ۳۴۳۸) دیه قتل عمدی و خطایی در ماههای حرام [رجب، ذی القعدة، ذی الحجه و محرّم] یک دیه کامل و ثلث دیه است و بر قاتلی که از روی عمد کسی را کشته است کفّاره جمع می آید که عبارت است از اینکه یک بنده آزاد کند و دو ماه متوالی و پی در پی روزه بگیرد و به شصت مسکین غذا دهد و چنانچه قتل در ماههای حرام واقع شود باید در همان ماهها روزه بگیرد. بنابراین حتی اگر روزه مصادف با روز عید گردد باز هم واجب است آن روز را روزه بگیرد و اقرب این است که اگر قتل در ماههای حرام واقع شود کفّاره آن معین می باشد که عبارت است از روزه گرفتن دو ماه بصورت متوالی. اگر در حرم مرتکب قتل شود دیه افزایش نمی یابد و همچنین اگر در ماههای حرام بر اعضاء کسی جنایت وارد نماید دیه فرق نمی کند.

(مسئله ۳۴۳۹) دیه زن آزاد مسلمان، از تمام اجناسی که قبلاً بیان شد، نصف دیه مرد آزاد مسلمان است.

(مسئله ۳۴۴۰) دیه زنا زاده ای که محکوم به اسلام می باشد به اندازه دیه شخص مسلمان است و آنچه را که بعضی گفته اند که دیه زنازاده مانند دیه ذمی هشتصد درهم است دلیل محکمی ندارد.

(مسئله ۳۴۴۱) بعید نیست که دیه ذمی به اندازه دیه مسلمان باشد. اما اگر کسی کافر حربی را بکشد دیه ندارد و قصاص هم در کشتن او مطرح نیست.

(مسئله ۳۴۴۲) هر جنایتی که از نظر شرع اندازه مشخص ندارد، در آن ارش است که اگر جنایت عمدی یا شبه عمد باشد از جانی گرفته می شود و گرنه، از عاقله او می گیرند و تعیین ارش بدست حاکم شرع است، البته بعد از آنکه حاکم شرع به مؤمنان عادل و اهل خبره در این رابطه رجوع کند و نظر آنها را بگیرد.

(مسئله ۳۴۴۳) کسی که به عنوان حدّ یا قصاص کشته شده است دیه ندارد و تعزیر نیز به قتل ملحق می شود.

(مسئله ۳۴۴۴) اگر بعد از کشتن کسی که علیه او شهادت داده شده، فسق شهود آشکار گردد، ضمانی بر حاکم شرع نیست بلکه دیه او از بیت المال مسلمانان داده می شود.

(مسئله ۳۴۴۵) اگر کسی زن باکره اجنبیه را افضا کند، چنانچه آن زن آزاد باشد، باید مهر زنان مثل او را به آن زن بپردازد و فرقی نمی کند افضا به جماع صورت گیرد یا با انگشت و نظایر

آن اما اگر آن زن کنیز باشد لازم است عُشر ($\frac{1}{10}$) قیمت او را بپردازد.
(مسئله ۳۴۴۶) اگر کسی زن اجنبیه غیر باکره را مجبور به نزدیکی نماید، برعهده او مهرالمثل می‌آید، اما اگر خود زن بر این کار موافقت داشته باشد مهر ندارد، چه باکره باشد یا نباشد.
(مسئله ۳۴۴۷) اگر شوهر بصورت مشروع زنش را تأدیب نماید و بطور اتفاقی به مرگ او منجر گردد، ظاهراً دیه ثابت می‌باشد و همین گونه است حکم در مورد کودک اگر ولی، او را بصورت مشروع تأدیب نماید و منجر به هلاکت کودک شود.
(مسئله ۳۴۴۸) اگر شخصی را - مثلاً - به بریدن گره و دانه‌ای که در سرش است امر کند و بریدن آن غالباً از چیزهایی نیست که منجر به مرگ شود، اگر بعد از بریدن بمیرد قصاص ندارد، اما دیه بر عهده او می‌آید، حتی در صورتی که از شخص امرکننده برائت گرفته باشد، بعید نیست در آن صورت نیز دیه ثابت باشد. خلاصه در ثبوت دیه بین اینکه شخص برنده از آمر برائت بگیرد یا نگیرد فرقی نیست.
(مسئله ۳۴۴۹) اگر از روی خطا، چند عضو شخصی را بطور جداگانه ببرد، چنانچه بریدن سرایت نکند و منجر به مرگ او نگردد، بر عهده جانی است که دیه تمام اعضای بریده شده را بدهد، ولی اگر سرایت کند و منجر به مرگ او شود، در این فرض، اگر اعضای بریده شده جدا از هم باشند، دیه هر عضو، به جز عضو آخری، اضافه بر دیه نفس است. اما دیه عضو آخری که بریدن آن باعث مرگ گردیده است، در دیه نفس داخل می‌شود. اگر همه آن اعضا را در یک دفعه و به یک ضربت بریده باشد، دیه همه در دیه نفس داخل می‌شود. بنابراین بر جانی یک دیه است که همان دیه نفس می‌باشد و چنانچه در سرایت شک کند، ولی مجنی علیه حق دارد دیه اعضای بریده شده را از جانی مطالبه نماید.

موجبات ضمان

موجبات ضمان دو چیز است:

۱- مباشرت.

۲- سبب.

(مسئله ۳۴۵۰) اگر بدون آنکه قصد کشتن داشته باشد کسی را بکشد یا کاری کند که

معمولاً موجب قتل نمی‌شود، مانند کسی که به سمت هدفی تیر پرتاب کند ولی به انسانی اصابت نماید یا مثلاً کودکی را به جهت تأدیب بزند اما از باب اتفاق بمیرد و یا مانند اینها، در این موارد دیه است، نه قصاص.

(مسئله ۳۴۵۱) پزشک در صورتی که دیوانه یا کودک را بدون اذن ولی او یا شخص بالغ و عاقلی را بدون اذن وی معالجه کند و تلف شود، همچنین اگر با اذن معالجه نماید اما مقصر باشد، ضامن است. اما اگر مریض در معالجه‌اش به پزشک اذن دهد و او هم در کار خود کوتاهی نکرده باشد اما بطور اتفاقی به تلف او منجر شود، بنابر اقرب در این فرض نیز پزشک ضامن است و حکم چنین است اگر حیوانی را به اذن صاحبش معالجه کند و منجر به تلف او گردد. این در صورتی است که پزشک از مریض یا ولی او یا از صاحب حیوان ابراء نگرفته باشد، اما اگر از آنها ابراء گرفته باشد، در این مورد هم بعید نیست که ضامن باشد.

(مسئله ۳۴۵۲) اگر شخصی که دایه نیست در حال خواب، بغلتد و انسانی یا عضوی از اعضای او را تلف نماید، اقرب این است که دیه ندارد.

(مسئله ۳۴۵۳) اگر دایه‌ای که بچه را برای شیردادن گرفته است در حال خواب کودکی را تلف کند، به این صورت که روی کودک بغلتد یا طوری حرکت کند که موجب تلف شدن بچه گردد، در این صورت اگر برای کسب غرور و افتخار بچه را آورده تا شیر دهد، دیه در مال دایه است، ولی اگر دایه شدن به جهت فقر بوده، دیه بر عاقله اوست. این حکم بر حسب روایت است و گرنه، مقتضای قاعده این است که دیه نه بر خود دایه ثابت است و نه بر عاقله او.

(مسئله ۳۴۵۴) اگر مرد به زور با زنش در قُبُل [جلو] و یا دُبُر [عقب] جماع نماید، یا او را به زور در آغوش بگیرد، بعد زن بمیرد، قصاص ندارد، اما باید از مال خود دیه او را پردازد و همین گونه است حکم در مورد زنی اگر به زور با شوهرش آمیزش کند و او را سخت در آغوش بکشد تا بمیرد.

(مسئله ۳۴۵۵) کسی که کالایی را روی سرش برداشته، اگر به انسانی اصابت نماید و او بمیرد و مقداری از کالا هم از بین برود، اظهر آن است که ضمان بر عهده او نیست و دیه هم بر عهده عاقله اومی باشد، نه در مال او، چون قتل در این مسئله، خطای محض است نه شبه عمد.

(مسئله ۳۴۵۶) اگر کسی بر سر یکی فریادی بزند که او بمیرد، در این صورت اگر با فریاد

زدن مرگ او را قصد کرده باشد یا فریاد در محلّ و موضعی بوده که معمولاً موجب مرگ می شود و شخص فریاد زنده هم این را می داند، پس برعهده شخص فریاد زنده قصاص است و گرنه بر عهده او دیه خواهد بود. این در صورتی است که بدانند مرگ به فریاد مستند است و گرنه بر عهده او چیزی نیست و مثل این مورد است موردی که کسی شمشیرش را به روی انسانی بکشد و آنگاه او بمیرد.

(مسأله ۳۴۵۷) اگر شخصی شخص دیگری را بدون آنکه قصد قتل او را داشته باشد عمداً مصدوم نماید و صدمه هم طوری نیست که معمولاً موجب مرگ بشود اما بعد مرگ او اتفاق بیفتد، دیه او در مال شخصی است که صدمه زده است، اما اگر خود صدمه زنده بمیرد، خون او هدر [بی ارزش] است و همینطور اگر صدمه زنده مقتول قصدش صدمه زدن نبوده و شخص مصدوم هم در ملک خودش ایستاده بوده یا مانند آنجاهایی که کوتاهی از جانب مصدوم نبوده است، اما اگر مصدوم در جایی ایستاده که برای او ایستادن در آنجا جایز نبوده، مثل کسی که در راه مسلمانان بایستد و راه هم تنگ باشد، در این صورت اگر انسانی بدون قصد به او صدمه بزند و انسان صدمه زنده بمیرد، ضمان او بر عهده مصدوم خواهد بود.

(مسأله ۳۴۵۸) اگر دو شخص آزاد، بالغ و عاقل از روی قصد بهم بخورند و هر دو بطور اتفاقی بمیرند، در این فرض هر یک از آنها نصف دیه دیگری را ضامن است و در این جهت بین اینکه آن دو رو در رویا به پشت یا یکی با رو و دیگری با پشت بهم بخورند و تصادم کنند فرقی نیست.

(مسأله ۳۴۵۹) هرگاه دو نفر اسب سوار، خود را به یکدیگر بکوبند، و اسبها بمیرند یا معیوب شوند، اگر تلف مستند به فعل سوار باشد، بر هر یک از آنها نصف قیمت اسب دیگری یا نصف ارزش است. این در صورتی است که اسب سوار مالک اسب باشد و الا نصف قیمت هر یک از دو اسب را برای مالکان آنها ضامن است. ولی اگر تلف مستند به چیز دیگری مثل وزیدن باد و مانند آن باشد که از اختیار اسب سوار خارج است، در این صورت چیزی را ضامن نیست و اگر تصادم یا تعدی از یک طرف باشد، در این صورت ضمان فقط بر تصادم کننده یا متعدی است و این تفصیل شامل مرکبهای سواری دیگر از قبیل حیوان، ماشین، کشتی، یا غیر آنها نیز می شود.

(مسأله ۳۴۶۰) اگر ماشین مثلاً واژگون شود یا بشکند و نظایر آن و در اثر آن از مسافران کسی بمیرد، در اینجا چند حالت وجود دارد:

حالت اول - اینکه واژگونی یا شکستگی مستند به کوتاهی و سهل انگاری راننده باشد، مثل اینکه سرعت ماشین بیش از حد معمول و متعارف باشد یا او به خاطر خستگی در حال چرت زدن بوده بطوری که تسلط خود را بر کنترل ماشین از دست داده است، در تمام این موارد دیه بر عهده راننده می‌باشد.

حالت دوم - اینکه واژگونی ماشین مستند به کوتاهی و سهل انگاری راننده نباشد، به این ترتیب که راننده، ماشین را با سرعت معمول هدایت کرده و نقص فنی هم در ماشین وجود نداشته اما در حال حرکت، شخصی خود را جلو ماشین انداخته به نحوی که راننده به هیچ وجه نمی‌توانسته ماشین را متوقف یا منحرف سازد تا جان آن شخص را نجات دهد، در این حالت مرگ آن شخص مستند به تقصیر خودش است نه به تقصیر راننده. بنابراین خون او هدر است و چیزی بر راننده نیست.

حالت سوم - عین حالت دوم است اما کسی که جلو ماشین در حال حرکت آشکار گردیده فهم و درکی ندارد، مانند کودک غیر ممیز، دیوانه یا حیوان، در این فرض که راننده جز کشتن او راه دیگری ندارد، خون او هدر است و دیه ندارد و همینطور اگر کسی بدون توجه به عبور ماشین‌ها در جاده بخوابد، چنانچه ماشینی عبور کند و او را بکشد چیزی بر عهده راننده نیست و از این قبیل است اگر کسی خود را در چاهی بیندازد و بمیرد یا در دریا بیندازد و غرق شود، مرگ او مستند به فعل خودش می‌باشد.

(مسأله ۳۴۶۱) هرگاه دو بچه بدون اذن ولی یا به اذن مجاز از طرف ولی خود سوار ماشین شده، به یکدیگر بکوبند و هر دو بمیرند، بر عاقله هر یک از آنها نصف دیه دیگری است.

(مسأله ۳۴۶۲) اگر دو اسب سوار به یکدیگر برخورد کنند و یکی از آنها بمیرد، آن دیگری نصف دیه مقتول را ضامن می‌باشد، ولی نصف دیگر دیه هدر است.

(مسأله ۳۴۶۳) هرگاه دو زن که یکی حامله است با یکدیگر برخورد کنند آنگاه هر دو بمیرند. دیه هر دویشان ساقط است و چنانچه جنین کشته شود بر عهده هر یکی از آنها نصف دیه او می‌آید، در صورتی که قتل شبیه عمد باشد، مثل اینکه هر دو قصد تصادم و برخورد داشته و آنگاه به حمل هم باشند و گرنه، قتل خطای محض به حساب می‌آید که دیه بر عهده عاقله آنها است و از اینجا حکم موردی که هر دوی آنها حامله باشند به دست می‌آید.

(مسأله ۳۴۶۴) اگر به سمتی تیر بیندازد که گاهی انسان از آنجا عبور می کند و بطور اتفاقی به عابری اصابت نماید، دیه بر عاقله شخص تیرانداز است. ولی اگر تیر انداز شخص عابر را آنگاه کرده و از عبوراز آن سمت منع کرده باشد، در عین حال عابر از آن سمت عبور نماید در حالیکه تیرانداز نمی داند که او در حال عبور است، بعد تیر به او اصابت کند و او را بکشد، در اینصورت بر تیرانداز چیزی نیست و چنانچه عابر کودکی را همراه داشته باشد و تیر به او اصابت کند و بمیرد در این مورد هر یکی از آنها که مطلب (همراه بودن کودک) را بدانند بر او نصف دیه است و هر که مطلب را ندانند بر عاقله او نصف دیه است.

(مسأله ۳۴۶۵) اگر شخص ختنه کننده اشتباه کند و سر آلت پسر بچه را ببرد، ضامن است.

(مسأله ۳۴۶۶) اگر کسی در حال اختیار از بالا روی دیگری بیفتد و او را بکشد چنانچه نفر اول قصد کشتن او را داشته یا خود افتادن از چیزهایی است که غالباً موجب قتل می شود، در این فرض بر او قصاص است و در غیر آن، بر او دیه خواهد بود. ولی اگر قصد سقوط بر غیر را داشته باشد اما بطور اشتباه روی او بیفتد، دیه بر عاقله او می باشد.

(مسأله ۳۴۶۷) هرگاه بدون اختیار از بالا روی شخصی بیفتد، مثل اینکه باد شدید او را بیندازد یا پای او بلغزد و بیفتد، آنگاه آن شخص بمیرد، ظاهراً دیه بر او و بر عاقله او نیست، همان طوری که قصاص بر او نمی باشد.

(مسأله ۳۴۶۸) اگر شخصی را روی دیگری پرت کند، چنانچه شخص پرت شده آسیب ببیند، بدون اشکال بر عهده پرتاب کننده دیه است، اما اگر کسی که شخص دیگر روی او پرت شده [مدفوع علیه] بمیرد، دیه او بر «مدفوع» است و او (مدفوع) دیه ای را که به «مدفوع علیه» داده از «دافع» می گیرد.

(مسأله ۳۴۶۹) اگر زنی، زن دیگری را حمل کند و بعد زن سوئی به او سیخ زند، آنگاه زن بدون اختیار تکان بخورد وزن سواره بیفتد و بمیرد، دیه بر زن سیخ زننده است.

چند فرع:

فرع اول - اگر کسی، دیگری را شبانه به منزلش دعوت نماید، ضامن آن شخص می باشد تا به خانه اش بر گردد. بنابراین اگر مفقود شود و حال او معلوم نباشد دیه اش بر عهده شخص دعوت کننده است. البته اگر خانواده آن فرد ادعا کند که شخص دعوت کننده او را کشته است، حکم

آن در ضمن مسائل دعواها بیان گردید.

فرع دوم - اگر دایه (بگوید) این بچه شما است و تحویل خانواده‌اش بدهد ولی خانواده بچه قول او را انکار نماید، مادامی که دروغ دایه ثابت نشده قولش پذیرفته می‌شود. اما اگر دروغ دایه آشکار گردد بر او واجب است که بچه را حاضر کند و نظر مشهور این است که اگر دایه بچه را حاضر نکند باید دایه بچه را بدهد، اما دلیل این نظر روشن نیست. اگر چنانچه دایه ادعا کند که بچه مرده است ادعای او پذیرفته می‌شود.

فرع سوم - اگر دایه زن دیگری را اجیر نماید و بچه را بدون اذن خانواده‌اش به او بسپارد و او هم بچه را نیاورد، در این صورت دایه باید دایه کامل بدهد.

فروع تسبیب

(مسئله ۳۴۷۰) هرگاه زن، مرد بیگانه‌ای را وارد خانه شوهرش کند، سپس شوهر آن مرد را بکشد، در این فرض اقرب آن است که زن ضامن دایه مقتول نیست.

(مسئله ۳۴۷۱) اگر سنگی را در ملک خودش بگذارد و بطور اتفاقی کسی بلغزد و صدمه ببیند، ضامن دایه او نیست، ولی اگر سنگ را در ملک دیگری یا در راه بگذارد و شخصی به سبب آن بلغزد و بمیرد یا مجروح گردد، ضامن دایه او خواهد بود. همین طور است اگر کاردی را نصب کند یا چاهی را در ملک دیگری یا در راه مسلمانان حفر کند، بعد شخصی روی کارد یا در چاه بیفتد و مجروح شود یا بمیرد، ضامن دایه او می‌باشد. این در صورتی است که شخص عابر آگاه نباشد، اما اگر آگاه باشد کسی ضامن نیست.

(مسئله ۳۴۷۲) اگر در راه مسلمانان چیزی را حفر کند که مصلحت عابران در آن است، بعد بطور اتفاقی شخصی در آن بیفتد و بمیرد، شخص حفرکننده ضامن نیست.

(مسئله ۳۴۷۳) اگر کودک در حین آموزش (شنا) بطور اتفاقی غرق گردد، معلّم ضامن است در صورتی که غرق شدن کودک مستند به فعل معلّم باشد و اگر کارآموز بالغ و رشید باشد نیز همین حکم را دارد.

(مسئله ۳۴۷۴) هرگاه گروهی بطور خطا در کشتن یکی از خویشان شرکت داشته باشند، مثل اینکه آنها - مثلاً - در خراب کردن دیواری شرکت کنند و بعد دیوار روی یکی از آنها بیفتد و او

بمیرد، از دیه به مقدار سهم مقتول ساقط است ولی باقیمانده دیه بر عهده عاقله آنها می‌باشد. بنابراین اگر دو نفر مشارکت داشته‌اند، نصف دیه ساقط می‌باشد و نصف دیگر بر عهده عاقله شخص باقیمانده است و اگر مشارکت بین سه نفر باشد یکی از آنها با افتادن دیوار کشته شود، ثلث ($\frac{1}{3}$) ساقط است ولی دو ثلث ($\frac{2}{3}$) دیه بر عهده عاقله دو شخص باقیمانده می‌باشد. (مسئله ۳۴۷۵) اگر کشتی را که در حالت حرکت است تعمیر کند و بر اثر این کار کشتی غرق شود، مثل اینکه میخی را بکوبد و تخته‌ای از کشتی کنده شود یا بخواهد موضعی را ببندد و در نتیجه، آنجا رابشکنند و مانند اینها، در این فرض ضامن چیزهایی که در کشتی نابود شده از قبیل مال یا جان است.

(مسئله ۳۴۷۶) کسی که در ملک خودش یا در مکان مباح دیواری ساخته است، اگر افتادن آن روی انسان یا حیوانی موجب تلف او گردد، مالک دیوار ضامن نیست و حکم چنین است اگر دیوار در راهی بیفتد و شخصی به سبب گرد و غبار آن بمیرد. البته اگر دیوار را طوری ساخته است که مایل به ملک دیگری است یا در ملک دیگری ساخته و بعد بطور اتفاقی روی انسان یا حیوانی بیفتد، ضامن است، اگر دیوار مذکور در معرض خرابی و خطر باشد نه بطور مطلق. همین طور اگر دیوار را در ملک خودش ساخته، سپس به سمت راه کج شده باشد یا به سمت ملک دیگران متمایل شده و بعد روی عابری بیفتد و موجب مرگ او شود، در صورتی که از کج شدن دیوار اطلاع داشت و می‌توانست قبل از افتادن، دیوار را تعمیر کند ولی اقدامی در این رابطه نکرده ضامن است اما اگر از کج شدن دیوار آگاهی نداشته یا قبل از آنکه بتواند دیوار را برطرف یا تعمیر کند، بیفتد ضامن نیست.

(مسئله ۳۴۷۷) نصب ناودان‌ها به سمت معابر عمومی جایز می‌باشد. بنابراین اگر ناودان‌ها روی انسان یا حیوانی بیفتد و موجب تلف او گردد ضامن نیست. البته اگر در معرض افتادن باشد و مالک هم این را می‌داند و می‌تواند آن را بردارد یا تعمیر کند، در چنین فرضی اگر بیفتد و موجب تلف کسی بشود ضامن است و بیرون آوردن پنجره‌ها و بالکن‌ها در حکم ناودان است.

(مسئله ۳۴۷۸) اگر آتشی را در ملک خودش روشن کند، بعد بطور اتفاقی به ملک دیگری سرایت کند ضامن نیست، مگر اینکه آتش در معرض سرایت باشد، مثل اینکه زیاد باشد یا تند بادی موجود باشد، در این صورت ضامن است. اگر آتش را در ملک دیگری بدون اذن او روشن

کند و چنانچه موجب تلف مال یا جان کسی بشود ضامن است. البته اگر قصد تلف کردن کسی را داشته باشد، یا خود آتش روشن کردن طوری است که معمولاً موجب تلف نفس می‌شود، هر چند قصد تلف کردن او را نداشته باشد و آن شخص هم توان فرار و نجات خود را نداشته باشد، بر شخصی که آتش روشن کرده قصاص ثابت می‌باشد.

(مسئله ۳۴۷۹) اگر پوست خربزه یا موز و مانند آن راه در را بیندازد یا آب را در راه جاری نماید بطوری که انسانی به زمین بخورد و تلف گردد یا مثلاً پایش بشکند، ضامن است.
(مسئله ۳۴۸۰) اگر ظرفی را روی دیواری بگذارد که در معرض افتادن باشد، بعد بیفتد و موجب تلف انسان یا حیوانی گردد ضامن است ولی اگر ظرف در معرض سقوط نباشد و بطور اتفاقی بیفتد، در این صورت ضامن نیست.

(مسئله ۳۴۸۱) بر صاحب چهارپای وحشی حفظ آن واجب است مانند شتر مست و سگ درنده. بنابراین اگر در حفظ آنها کوتاهی نماید و آنها بر شخصی جنایت وارد نمایند، ضامن خواهد بود، البته اگر مالک از وحشی بودن آنها آگاه نباشد یا اگر آگاه باشد ولیکن کوتاهی نکرده باشد ضامن نیست. اگر کسی بر چهارپای وحشی جنایت وارد کند و چنانچه جنایت به عنوان دفاع از جان یا مالش بوده ضامن نیست و گرنه، ضامن است، هر چند جنایت او به جهت انتقام از جنایت چهارپای وحشی بر نفس محترم یا غیر آن بوده باشد.

(مسئله ۳۴۸۲) اگر حفظ زراعت در روز به عهده صاحب آن باشد - مثل اینکه عادت و عرف مردم بر این جاری شده است - در این صورت چنانچه چهارپایان زراعت را در روز از بین ببرند ضامن در کار نیست. البته اگر در شب زراعت را از بین ببرند، بدون تردید صاحب آنها ضامن است.

(مسئله ۳۴۸۳) اگر چهارپایی بر چهارپای دیگر هجوم ببرد و جراحتی وارد نماید، چنانچه صاحبش در حفظ آن کوتاهی نموده بدون تردید ضامن جنایت آن خواهد بود، ولی اگر کوتاهی نکرده ضامن نیست. اما اگر چهارپایی که مورد هجوم واقع شده جراحتی وارد کند، بر صاحب او ضامن نیست.

(مسئله ۳۴۸۴) اگر شخصی داخل خانه قومی شود و سگ آنها او را گاز بگیرد، در این صورت چنانچه با اذن آنها داخل شده بدون تردید آنها ضامن جنایت سگ خواهند بود و گرنه

ضامن نمی‌باشند و اگر سگ انسانی را در بیرون خانه در روز گاز بگیرد، صاحب آن ضامن است، ولی اگر در شب بوده ضامن نیست. معیار در ضمان صدق تفریط است.

(مسئله ۳۴۸۵) اگر چنانچه گربه کسی مال شخصی را تلف کند، در این صورت بنا بر اظهر ضمان وجود ندارد حتی اگر گربه بر این کار عادت کرده باشد. بنابراین اگر گربه مال کسی را بخورد صاحب گربه ضامن نیست، بلکه بر صاحب مال است که آن را از دسترس گربه دور نگه دارد و گرنه کوتاهی از جانب خود او می‌باشد.

(مسئله ۳۴۸۶) اگر چهارپای سواری با دستها و پاهای خود مرتکب جنایت گردد، شخص سواره و افسار بگیر آن ضامن می‌باشد، اگر کوتاهی از جانب آنها باشد و گرنه ضمانی وجود ندارد، همانطوری که اگر چهارپا با سُم خود کسی را بزند، ضامن نیست، مگر اینکه کسی با چهارپا بازی کند که در این صورت ضامن جنایت او خواهد بود. چنانچه چهارپا با پای خود مرتکب جنایت گردد، راننده [سائق] حیوان ضامن است اما اگر با دست خود جنایت کند، در صورتی راننده ضامن است که جنایت مستند به کوتاهی او باشد و گرنه ضامن نیست.

(مسئله ۳۴۸۷) اگر کسی با چهارپای خود توقف کرده باشد و در همین حالت اگر حیوان، با دست و پای خود به چیزی صدمه بزند، اقرب این است که صاحب چهارپا ضامن نیست، مگر اینکه جنایت مستند به کوتاهی از جانب او باشد.

(مسئله ۳۴۸۸) اگر چهارپا را دو فرد سوار شوند و کسی را لگد کوب کند، آنگاه وی بمیرد یا مجروح گردد، ضمان بر هر دوی آنها بطور مساوی خواهد بود، اگر جراحت به سبب کوتاهی از جانب آنها باشد.

(مسئله ۳۴۸۹) اگر چهارپا سواره‌اش را بیندازد و او بمیرد یا مجروح گردد، مالک چهارپا ضامن نیست. البته اگر رم دادن مالک سبب شده باشد که چهارپا سواره‌اش را بیندازد، ضامن است.

(مسئله ۳۴۹۰) اگر کسی سلاحش را بر روی انسانی بکشد و او فرار کند و در حال اختیار خود را در چاهی بیندازد یا از بالا پرت کند و بمیرد، کسی که سلاح کشیده ضامن نیست. اما اگر بدون اختیار خود را انداخته باشد، مثل شخص کور یا بینایی که چاه را نمی‌داند یا کودک غیر ممیز، در این صورت بعید نیست که ضامن باشد و همین طور است اگر کسی را به رفتن در تنگه‌ای ناچار کند، بعد بطور اتفاقی در تنگه‌ای او را پاره کند و امثال اینها.

(مسأله ۳۴۹۱) اگر کودک را بدون اذن ولی او بر چهارپایی سوار کند و کودک در معرض سقوط بوده و بعد بیفتد و بمیرد، دیه او را ضامن است و چنانچه دو کودک را بدون اذن ولی سوار کند و آن دو تصادف کنند و تلف شوند، ضامن دیه کامل آنها خواهد بود، اگر سوارکننده یک نفر باشد ولی اگر سوارکننده دو نفر باشند، بر هر یکی از آنها نصف دیه هر دو کودک خواهد بود، اما اگر سوارکننده سه نفر باشند، پس بر هر یک از آنها ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه هریک از دو کودک می‌باشد و حکم چنین است اگر آن دو کودک را ولی آنها سوار کند با اینکه مفسده در این کار وجود دارد.

فروع تراحم موجبات

(مسأله ۳۴۹۲) اگر یکی از دو نفر عهده دار [مباشر] قتل و دیگری سبب قتل باشد، کسی که عهده دار قتل بوده ضامن است، مثل اینکه یکی چاهی را در غیر ملکش بکند و دیگری نفر سوّم را به چاه بیندازد و او بمیرد. بنابر این، ضامن بر هُل دهنده است اگر عالم بوده، اما اگر جاهل بوده، نظر مشهور این است که ضامن بر حافر [چاه کن] می‌باشد و در این نظر اشکال است. چنانچه یکی از آن دو نفر شخصی را نگه دارد دیگری او را بکشد، شخص ذبح کننده قاتل است، همانطوری که این مطلب قبلاً گذشت و اگر یکی - مثلاً - سنگی را در کفه منجنيق بگذارد و دیگری آن را بطرف خود بکشد، آنگاه به شخصی اصابت کند و موجب مرگ یا جراحت گردد، ضامن بر کسی است که منجنيق را بطرف خود کشیده است، نه بر کسی که سنگ را در کفه آن گذاشته است.

(مسأله ۳۴۹۳) اگر چاهی را در ملک خودش حفر کند و آن را بپوشاند و دیگری را دعوت کند و او در آن چاه بیفتد، در این صورت چنانچه چاه در معرض سقوط بوده مثل اینکه چاه در محلّ رفت و آمد به خانه‌ای واقع شده باشد و قصد حفرکننده چاه هم کشتن باشد یا اگر قصدش این نباشد ولی نفس افتادن در چاه غالباً موجب کشته شدن می‌گردد، قصاص ثابت است، اما اگر قصد کشتن نداشته است و افتادن در چاه هم معمولاً موجب کشته شدن نمی‌گردد، بر او دیه می‌باشد و چنانچه چاه در معرض سقوط نباشد، ولی بطور اتفاقی شخصی در آن بیفتد و بمیرد ضامن نیست.

(مسأله ۳۴۹۴) اگر دو سبب برای مرگ شخصی اجتماع نمایند، مثل اینکه مثلاً یکی سنگی را در ملک دیگری بگذارد و دیگری در آن چاهی را حفر کند، سپس پای شخص سوّم به سنگ

گیر کرده و در چاه بیفتد و بمیرد، اشهر این است که ضمان بر عهده کسی است که جنایت او جلوتر بوده، ولکن این مطلب خالی از اشکال و تأمل نیست. بنابراین اظهر آن است که ضمان بر عهده هر دوی آنها است. اما اگر یکی از آنها متعدی باشد، مثل اینکه چاهی را در غیر ملک خود حفر کرده باشد و دیگری متعدی نباشد مثل اینکه سنگی را در ملک خودش گذاشته باشد، آنگاه شخصی در اثر لغزش و گیر کردن به سنگ در چاه بیفتد و بمیرد، ضمان بر متعدی است.

(مسأله ۳۴۹۵) اگر بطور عدوانی چاهی را در راه حفر کند و دو نفر در آن بیفتند، آنگاه هر یک از آنها بر اثر افتادن دیگری در چاه هلاک شود، ضمان بر عهده کسی است که چاه را کنده است و در این جهت بین اینکه مرگ هر دوی آنها مستند به افتادن با هم در چاه باشد یا مستند به افتادن هر یک از آنها بطور مستقل باشد فرقی نیست.

(مسأله ۳۴۹۶) اگر شخصی به دیگری بگوید که کالای خود را به دریا بینداز تا کشتی از خطر غرق شدن در امان بماند اما قرینه‌ای موجود باشد که صاحب کالا، کالای خود را بطور مجانی به دریا انداخته است، در این صورت ضمانی بر دستوردهنده نیست. اگر به او دستور دهد که کالای خود را به دریا بینداز و ضمان آن بر عهده من است، در این صورت دستور دهند ضامن است، اگر انداختن کالا برای دفع خطر یا به جهت انگیزه‌های عقلایی باشد. اما اگر غرض عقلایی در کار نباشد و با وجود این به او بگوید، کالای خود را به دریا بینداز و ضمان آن بر عهده من است، نظر مشهور این است که ضمان بر عهده او نیست، اما بنا بر اقرب، او ضامن است یعنی ذمه‌اش به بدل از مثل یا قیمت کالا مشغول می‌باشد.

(مسأله ۳۴۹۷) اگر شخصی را به انداختن کالایش به دریا امر کند و بگوید من و مسافران کشتی ضامن آن هستیم، در این صورت چنانچه این سخن را به گمان اینکه آنها به این مطلب رضایت دارند گفته باشد، اما بعداً آشکار شود که آنها رضایت نداشته‌اند، در این فرض آنچه از گفته او آشکار است این است که همه آنها، کل متاع را ضامن هستند نه اینکه هر یک بطور مستقل ضامن کالا باشد. بنابراین ضمانت کالا بر همه تقسیم می‌شود و امرکننده به مقدار سهمش - نه تمام مال - ضامن است و همین طور است اگر ادعا کند که آنها به من اذن داده‌اند اما آنها چنین اذنی را انکار نمایند. اما اگر این سخن را بگوید و مدعی اذن از جانب آنها باشد یا بدون اذن این سخن را بگوید و با وجود این بگوید اگر آنها ندادند خودم ضامن کالای تو هستم، او در صورت عدم

پذیرش آنها ضامن تمام کالا است.

(مسئله ۳۴۹۸) اگر کسی از بالا یا در چاه و امثال اینها بیفتد و در حال افتادن برای نجات خویش دست دیگری را بگیرد و او هم بیفتد دیه او را ضامن است و چنانچه دوّمی برای نجات خود از سوّمی بگیرد، هر یک از اوّلی و دوّمی نصف دیه سوّمی را ضامن است و چنانچه سوّمی برای نجات خود از چهارمی بگیرد (و موجب افتادن و کشته شدنش گردد) هر یک از سه نفر ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه نفر چهارمی را ضامن است و اگر نفر چهارم (برای نجات خود) به نفر پنجم معلق و آویزان شود، هر یک از چهار نفر ربع ($\frac{1}{4}$) دیه نفر پنجم را ضامن می‌باشد. این در صورتی است که معلوم باشد که شخص کشیده شده به واسطه شخص دیگر به شخص دیگری معلق و آویزان شده باشد، یعنی روشن و آشکار باشد که این شخص دیگری را گرفته و به سوی خود کشیده است و گرنه، قتل نسبت به او خطای محض به حساب می‌آید که دیه بر عاقله او می‌باشد. البته از این مطلب یک مورد استثنا می‌شود و آن این که اگر چهار نفر در گودالی که در آن شیر موجود است بیفتند، بعد یکی از آن چهار نفر در ته گودال برای نجات خود از دوّمی و دوّمی از سوّمی و سوّمی از چهارمی بگیرد تا اینکه بعضی از آنها موجب افتادن بعض دیگر بر روی شیر گردد و شیر همه آنها را بکشد، حکم نفر اوّلی این که او شکار شیر است، یعنی خون او هدر است و باید ورثه او ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه را برای ورثه دوّمی غرامت بدهد و ورثه دوّمی برای ورثه سوّمی دوثلث ($\frac{2}{3}$) دیه را غرامت دهد ولی ورثه سوّمی باید یک دیه کامل را به ورثه چهارمی غرامت دهد. این حکم در این مورد بر خلاف قاعده است اما به لحاظ اینکه روایت دارد ناچاریم آن راملاک عمل قرار دهیم و باید در مورد خودش اکتفا کنیم و به سایر موارد تعدّی و سرایت ندهیم.

(مسئله ۳۴۹۹) اگر شخصی، دیگری را - مثلاً - به سمت چاه بکشد و به سبب افتادن بمیرد، خونش هدر است. چنانچه تنها آن یکی بمیرد، در این صورت اگر قصد کسی که او را کشیده کشتن او بوده یا عملش طوری است که معمولاً منجر به مرگ می‌شود، بر او قصاص است و گرنه، دیه است. اگر هر دو بمیرند، خون کسی که کشیده هدر است و دیه آن دیگری را نیز از مال او باید بدهند.

(مسئله ۳۵۰۰) اگر شخصی - مثلاً - در چاه بیفتد و او شخص دوّمی و دوّمی شخص سوّمی را به سمت خود بکشد، آنگاه همگی در چاه بیفتند و به سبب افتادن هر یک بر روی دیگری بمیرند،

بر عهده اوّلی سه چهارم ($\frac{3}{4}$) دیه شخص دوّمی و بر دوّمی ربع ($\frac{1}{4}$) دیه اوّلی و بر هر یک از اوّلی و دوّمی نصف ($\frac{1}{2}$) دیه سوّمی خواهد بود، ولی چیزی بر عهده سوّمی نیست و از اینجا حکم آن موردی که اگر سوّمی چهارمی را بکشد آشکار می گردد.

دیه قطع اعضاء

(مسأله ۳۵۰۱) در بریدن هر عضوی از اعضای انسان یا آنچه که در حکم عضو است دیه می باشد و دیه هم بر دو قسم است:

۱- دیه ای که مقدار آن در شرع معین نیست.

۲- دیه ای که مقدار آن در شرع معین است.

اما در قسم اوّل نظر مشهور ارش است و ارش عبارت است از اینکه شخص آزاد را بنده فرض می کنند و یک مرتبه او را به صورت سالم قیمت می گذارند و مرتبه دیگر بصورت معیوب و «به مقدار تفاوت» بین دو قیمت از جانی گرفته می شود، اگر جنایت موجب تفاوت گردد. اما اگر جنایت موجب تفاوت نگردد حاکم شرع می تواند هر مقداری را که مصلحت بیند از جانی بگیرد اما این نظر خالی از اشکال نبوده بلکه ممنوع است. اظهر آن است که حاکم شرع مطلقاً مخیر است، چه جنایت موجب تفاوت گردد چه نگردد.

اما قسم دوّم که در شرع، دیه مقدر و معین دارد شانزده مورد است:

اوّل - دیه مو: از بین بردن موی سر در صورتی که دیگر نروید، دیه کامل دارد. ولی اگر بروید در آن ارش [= تاوان] است. در مورد موی زن، چنانچه تراشیده شود، اگر بروید در آن مهر المثل می باشد، ولی اگر اصلاً نروید، دیه کامل است. اگر موی ابرو تماماً از بین برود، بنابر اقرب دیه آن نصف دیه چشم یعنی دو بیست و پنجاه دینار طلای سکه دار و یا سه هزار درهم نقره سکه دار است. چنانچه قسمتی از ابرو از بین برود به نسبت آن دیه می گیرند. اگر ریش کسی را تراشند، بنابر اظهر دیه ندارد، اما اگر بعد از تراشیدن ریش بروید در آن ارش است و تعیین ارش هم در دست حاکم شرع است ولی اگر ریش نروید نظر مشهور این است که در آن دیه کامل است اما این نظر اشکال دارد و اظهر آن است که در آن (ارش) است.

دوّم - دیه دو چشم: دیه دو چشم دیه کامل است و در یک چشم نصف دیه است و در این

جهت بین چشم سالم، کم بین، ضعیف، چشم لوچ و دو بین و درشت، فرقی نیست. پلک‌های چهارگانه بنا بر اظهر دیه کامل ندارد. در پلک بالای ثلث دیه چشم می‌باشد که عبارت است از صد و شصت و شش دینار و دو ثلث ($\frac{2}{3}$) دینار و در پلک پایینی نصف دیه یک چشم است که دو بست و پنجاه دینار می‌باشد. اما در مورد مژگان در شرع اندازه‌ای برای آنها بیان نشده، حتی اگر با پلک‌ها ضمیمه شود. البته اگر مژگان جداگانه از بین بروند در آنها ارش است.

(مسأله ۳۵۰۲) اگر پلک‌ها با دو چشم از جا درآورده شوند، یک دیه کفایت نمی‌کند، یعنی هم باید دیه پلک‌ها و هم دیه دو چشم را بدهد.

(مسأله ۳۵۰۳) اگر چشم سالم کسی که چشم دیگر او کور است درآورده شود، در آن دیه کامل است و اقرب این است که فرقی نمی‌کند کوری یک چشم به حسب خلقت باشد یا به سبب آفت آسمانی یا جنایت، همچنان که فرق نمی‌کند اگر کوری یک چشم به سبب جنایت بوده دیه آن را از جانی گرفته باشد یا نگرفته باشد. در فروردن چیزی به چشم کور ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه است، بازهم در اینکه کوری چشم اصلی باشد یا عارضی فرقی نیست و حکم چنین است در بریدن هر عضو فلج که دیه آن ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه عضو سالم است.

(مسأله ۳۵۰۴) اگر چشم شخصی را در بیاورد و ادعا کند که وی چشم بینا نداشته ولی مجنی علیه ادعا کند که چشمش سالم بوده، در این صورت اظهر این است که قول مجنی علیه با قسم پذیرفته می‌شود و حکم چنین است اگر اختلاف بین جانی و مجنی علیه در سایر اعضا از این ناحیه باشد.

سوّم - دیه بینی: اگر بینی از ریشه در آورده شود یا نرمی بینی بریده شود در آن دیه کامل است و در بریدن پایانه بینی نصف دیه بینی است.

(مسأله ۳۵۰۵) در قطع یکی از دو سوراخ بینی قول صحیح این است که دیه آن ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه است.

چهارم - دیه دو گوش: در دو گوش دیه کامل و در یکی از آنها نصف دیه است و در قسمتی از آن به نسبت آن مقدار، دیه می‌باشد و در نرمه گوش ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه گوش است.

پنجم - دیه دو لب: در آن دیه کامل و در هریک از آنها بنا بر اظهر نصف دیه است و آنچه از دو لب بریده شود به نسبت آن دیه گرفته می‌شود.

ششم - ديه زبان: اگر زبان سالم از بیخ درآورده شود ديه کامل و در بریدن زبان لال ثلاث ($\frac{1}{3}$) ديه است. چنانچه مقداری از زبان بریده شود به نسبت آن از حیث مساحت ديه گرفته می شود، اما در زبان سالم به حروف معجم محاسبه می شود و به نسبت آن حروفی که نمی تواند ادا نماید، ديه داده می شود.

بنابراظهر حروف معجم بیست و نه تا است.

(مسأله ۳۵۰۶) مقدار بریده شده در زبان سالم براساس حروف معجم محاسبه می شود نه مقدار مساحت. بنابراین اگر ربع ($\frac{1}{4}$) زبان بریده شود ولی نصف کلامش از بین رفته باشد در آن نصف ديه است و اگر نصف زبان بریده شود ولی ربع ($\frac{1}{4}$) کلامش از بین رفته باشد در آن ربع ($\frac{1}{4}$) ديه است. همه اینها بنا بر ظاهر است، هر چند احوط آن است که بین ديه قطع و ديه از بین رفتن منفعت جمع نماید.

(مسأله ۳۵۰۷) هرگاه بر شخصی جنایتی وارد شود که قسمتی از کلامش به سبب بریده شدن قسمتی از زبانش یا به غیر آن از بین برود و ديه را بگیرد، اما کلامش دوباره برگردد، بعضی گفته اند که ديه برگردانده می شود، اما قول صحیح تفصیل است بین آن جایی که برگشتن کلام کاشف باشد از اینکه از بین رفتن کلام عارضی بوده و در حقیقت از بین نرفته است و بین جایی که واقعاً از بین رفته باشد. بنابراین در صورت اول ديه برگردانده می شود، اما در صورت دوم برگردانده نمی شود، همانطوری که اگر زبانش را ببرد، سپس خدای تعالی آن را برویاند و بر حالت اولی اش برگرداند، باز هم ديه پس داده نمی شود.

(مسأله ۳۵۰۸) اگر زبان دو سر داشته باشد، مانند زبان شقه شده، و یکی از آنها را ببرد، اعتبار به حروف است. چنانچه بتواند به همه حروف سخن بگوید ديه مقلد و معینی ندارد بلکه در آن [ارش] است و اگر با بعضی از حروف بتواند سخن بگوید، ديه به نسبت آن حروفی که از بین رفته است گرفته می شود، هر چند احوط این است که بین ديه قطع و ديه از بین رفتن منفعت جمع نماید.

(مسأله ۳۵۰۹) در قطع زبان بچه ديه کامل است. اما اگر بچه به حدی رسیده باشد که طبیعتاً باید سخن بگوید ولی سخن نمی گوید، چنانچه بداند یا اطمینان داشته باشد که آن بچه لال است، در آن ثلاث ديه است و در غیر آن، ديه کامل می باشد.

هفتم - ديه دندانها: در آنها ديه کامل است و این ديه بر بیست و هشت دندان تقسیم

می‌شود که شانزده تایی آنها در عقب دهان و دوازده دندان در جلو دهان است. دیه هر دندانی از جلو دهان پنجاه دینار است. بنابراین دیه مجموع دندان‌های جلو شش صد دینار می‌شود ولی دیه هر دندان عقب، اگر بشکند و از بین برود، نصف دیه دندانهای جلو است که بیست و پنج دینار می‌باشد. بنابراین دیه مجموع دندان‌های عقب چهار صد دینار است و مجموع دیه دندان‌های جلو و عقب به هزار دینار می‌رسد. اگر دندان‌ها از بیست و هشت عدد کمتر باشند، به نسبت آن از دیه کم می‌شود^(۱)، و همین‌طور اگر بیشتر از بیست و هشت باشد. البته در دندان اضافی حکومت (ارش) است اگر به تنهایی در آورده شود.

(مسئله ۳۵۱۰) اگر دندان ضریب بخورد باید یک سال منتظر ماند و اگر بیفتد ضارب باید دیه آن را بدهد، ولی اگر نیفتد بلکه سیاه شود دو ثلث ($\frac{2}{3}$) دیه آن را غرامت می‌دهد و اگر بعد از سیاه شدن بیفتد، نظر مشهور این است که ثلث دیه آن برعهده ضارب می‌آید و این نظر خالی از قوت نیست.

(مسئله ۳۵۱۱) در ثبوت دیه فرقی نیست، بین اینکه دندان از ریشه‌اش که در لثه ثابت است در آورده شود و بین اینکه دندان را از لثه بشکنند، اما اگر یکی دندان را از لثه بشکند و دیگری آن را از لثه دریاورد، بر اولی دیه آن است و اگر دندان شکسته از دندان‌های جلو باشد، دیه آن پنجاه دینار است ولی اگر از دندان‌های عقب باشد دیه آن بیست و پنج دینار می‌باشد و بر دومی ارش است.

(مسئله ۳۵۱۲) اگر دندان بچه در آورده شود یا تماماً شکسته شود، بعید نیست که به طور کلی دیه ثابت باشد حتی اگر بروید.

(مسئله ۳۵۱۳) اگر انسان به جای دندان در آورده شده دندان مصنوعی ثابت بکارد و کسی آن را دریاورد، دیه ندارد اما در آن حکومت [ارش] است.

هشتم - دیه فکّ اسفل: فکّ اسفل (پایینی) دو استخوانی است که در چانه باهم تلاقی می‌کنند و دو طرف آنها از دو جانب صورت به گوش متصل می‌شوند که روی آنها دندان‌های (پایینی) می‌رویند و در آنها دیه کامل است و در هر یک از آنها نصف دیه است. این در صورتی

۱- یعنی هر تعداد از دندان‌ها که موجود نباشد دیه ندارد.

است که آنها به طور جداگانه از دندان هادر آورده شوند ولی اگر با دندانها در آورده شوند در هر یک از آنها ديه خودش می باشد.

نهم - ديه دو دست: در دو دست ديه کامل است و در هر يك از آنها نصف ديه. چنانچه دست بريده شود انگشتان حکمی ندارند.

(مسأله ۳۵۱۴) اگر دست از مچ بريده شود، بدون تردید ديه ثابت می باشد. اما اگر با دست مقداری از مچ بريده شود، نظر مشهور بين فقها این است که در آن ديه بریدن دست است و در بریدن مقدار اضافه ارش می باشد. البته این نظر اشکال دارد بلکه بعيد نیست که در این مورد تنها بر ديه اکتفا شود.

(مسأله ۳۵۱۵) اگر شخصی در مچ، دو دست داشته باشد که یکی از آنها اصلی و دیگری زیادی باشد، در این فرض چنانچه دست اصلی بريده شود، ديه آن پانصد دینار است ولی اگر دست زیادی بريده شود، بعضی گفته اند که ديه آن ثلث ($\frac{1}{3}$) ديه دست اصلی است و این قول اشکال دارد. اقرب این است که مرجع در آن ارش است.

(مسأله ۳۵۱۶) اگر دست اصلی با دست زیادی مشتبه گردد و تشخیص یکی از آنها از دیگری ممکن نباشد، در این صورت اگر هر دو باهم بريده شوند در آن يك ديه کامل دست و ارش است، ولی اگر یکی از آنها بريده شود، در آن ارش است مادامی که از ديه کامل دست زياد نشود.

(مسأله ۳۵۱۷) اگر ذراعی که کف ندارد یا بازو بريده شود، در آن نصف ديه است.

دهم - ديه انگشت ها: نظر مشهور این است که در بریدن هر يك از انگشتان دو دست یا دو پا عُشر ديه است، ولی گروهی گفته اند که در بریدن انگشت شصت ثلث ($\frac{1}{3}$) ديه دست یا پا است و در هر يك از چهار انگشت باقیمانده، سُدس ديه دست یا پا می باشد و اقرب قول دوّم است.

(مسأله ۳۵۱۸) ديه هر انگشت به غير انگشت شصت بر سه بند و گره تقسیم شده است و ديه انگشت شصت بر دو بند تقسیم شده است به لحاظ اینکه انگشت شصت بند سوّم ندارد. بنابراین اگر بند وسط از انگشتان چهارگانه - به غير شصت - بريده شود، ديه آن پنجاه و پنج دینار و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار است و چنانچه مفصل بالاتر از آن بريده شود، ديه آن بیست و هفت دینار و ($\frac{8}{10}$) دینار است.

(مسأله ۳۵۱۹) ديه جدا کردن ناخن از هر انگشت دست پنج دینار است، اگر ناخن نروید یا

سیاه بروید.

(مسأله ۳۵۲۰) دیه جداکردن ناخن شصت پا سی دینار است و دیه جداکردن ناخن از هر انگشت - به غیر انگشت شصت - ده دینار است.

(مسأله ۳۵۲۱) در انگشت زیادی در دست یا پا، ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه انگشت سالم است و در بریدن عضو فلج ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه آن است.

یازدهم - دیه نخاع: بعید نیست که در آن ارش باشد نه دیه کامل.

دوازدهم - دیه پستان ها: در قطع پستان دیه کامل است و در هر یک از آنها نصف دیه است، ولی اگر پستان‌ها را با مقداری از پوست سینه ببرد، در قطع آنها دیه و در بریدن پوست سینه ارش است. اما اگر علاوه بر اینها سینه را هم سوراخ نموده است دیه سوراخ کردن را نیز باید بدهد. (مسأله ۳۵۲۲) در هر یک از دو نوک پستان مرد ثمن ($\frac{1}{8}$) دیه است که عبارت است از صد و بیست و پنج دینار طلا و همین طور است حکم در بریدن نوک پستان زن.

سیزدهم - دیه آلت مردانگی: بریدن حشفه^(۱) و بیشتر دیه کامل دارد و در این حکم بین جوان، پیر، کوچک و بزرگ فرقی نیست. اما کسی که تخم هایش کشیده شده و چنانچه این عمل موجب فلج شدن آلتش نگردد در بریدن آن دیه کامل است، ولی اگر کشیدن تخم‌ها موجب فلج شدن آلت او گردد، در این صورت اگر آلت بریده شود در آن ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه است و اگر کاری کند که موجب فلج شدن آلت گردد جانی باید دو ثلث ($\frac{2}{3}$) دیه را بدهد و حکم چنین است در بریدن آلت شخص اخته. بنابراین اگر کوبیدن تخم‌ها موجب فلج شدن آلت شخص اخته نگردد، در بریدن آلت او دیه کامل است ولی اگر منجر به فلج شدن آلت او گردد در بریدن آلتش ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه می‌باشد.

(مسأله ۳۵۲۳) در بریدن قسمتی از ختنه گاه، مقدار بریده شده نسبت به تمام ختنه گاه محاسبه می‌شود و به همان نسبت دیه آن داده می‌شود.

(مسأله ۳۵۲۴) اگر یکی ختنه گاه و دیگری بقیه آلت شخصی را ببرد بر اوّلی دیه کامل و بر عهده دوّمی ارش است.

۱- سرآلت و قسمت ختنه گاه را حشفه گویند.

(مسأله ۳۵۲۵) نظر مشهور این است که اگر کسی آلت عین^(۱) را ببرد باید ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه را بدهد. این نظریه واقع نزدیکتر است به لحاظ اینکه دیه عضو فلج، ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه عضو سالم است.

(مسأله ۳۵۲۶) در بریدن دو بیضه دیه کامل و در بریدن یکی از آنها نصف دیه می‌باشد و بنابر اظهار دیه بیضه چپ و راست، باهم فرق ندارد.

چهاردهم - دیه دو شفر: آنها دو گوشتی هستند که عورت زن را احاطه کرده اند که در بریدن آنها دیه کامل و در بریدن یکی از آنها نصف دیه می‌باشد. البته در این حکم بین زن سالم و غیر سالم مانند زنی که عورت او مسدود است و زنی که داخل عورت او استخوانی است که مانع از دخول می‌شود و زن کوچک، بزرگ، افضا شده و باکره فرقی نیست و در بریدن ركب قسمت زیر شکم زن که مو در آنجایی روید - ارش است.

پانزدهم - دیه دو دنبه: دیه بریدن دو دنبه باهم دیه کامل است و چنانچه یکی از آنها بریده شود نصف دیه می‌باشد ولی اگر مقداری از هر یک آنها بریده شود باید شخص جانی ارش بدهد.

شانزدهم - دیه دو پا: دیه بریدن هر دو پا دیه کامل و دیه بریدن یکی از آنها نصف است و در این حکم بین اینکه دو پا از مفصل یا از ساق یا از زانو یا از ران بریده شود فرقی نیست.

(مسأله ۳۵۲۷) دیه بریدن انگشتان دو پا دیه کامل است.

(مسأله ۳۵۲۸) دیه بریدن دو ساق پا دیه کامل و در بریدن یکی از آنها نصف دیه می‌باشد، و همین طور است حکم در بریدن دو ران.

۱- دیه شکستن. ۲- دیه شکافتن. ۳- دیه کوبیدن و خرد کردن. ۴- دیه جابجا کردن. ۵- دیه سوراخ کردن. ۶- دیه جدا کردن. ۷- دیه جراحی در بدن به غیر از سر.

دیه شکستگی و...

(مسأله ۳۵۲۹) نظر مشهور این است که در شکستن استخوان هر عضوی که در شرع دیه معین دارد خمس ($\frac{1}{5}$) دیه این عضو است و چنانچه استخوان آن عضو بدون عیب و کجی خوب شود، دیه آن ($\frac{4}{5}$) دیه شکستن آن می‌باشد و در آشکار شدن استخوان ربع ($\frac{1}{4}$) دیه شکستن آن است و در خرد کردن استخوان ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه این عضو است. بنابراین اگر بدون عیب و کجی

۱- آلتی است که موقع نزدیکی حرکت و توان لازم را ندارد.

بهبود یابد دیه آن $(\frac{4}{5})$ دیه خرد کردن استخوان است. در جدا کردن استخوان از عضو به طوری که عضو از کار بیفتد، دو ثلث $(\frac{2}{3})$ دیه آن عضو است - بنابراین اگر بدون عیب و نقصی بهبود یابد، دیه آن $(\frac{4}{5})$ دیه جدا کردن آن است اما این نظر خالی از اشکال نبوده بلکه ممنوع است و حکم آن به سبب اختلاف اعضاء مختلف می شود، همچنان که شرح آن به زودی در ضمن مسائل آینده خواهد آمد.

(مسئله ۳۵۳۰) در شکستن کمر، دیه کامل است و همچنین اگر کمر صدمه ببیند و کج شود یا به گونه ای باشد که قدرت بر نشستن نداشته باشد.

(مسئله ۳۵۳۱) اگر کمر بشکند و بعد بدون نقص و عیب خوب شود، دیه آن صد دینار است ولی اگر کمر کج شود، دیه آن هزار دینار است.

(مسئله ۳۵۳۲) هرگاه کمر بشکند و در اثر آن هر دو پا فلج گردد، در آن یک دیه کامل و دو ثلث $(\frac{2}{3})$ دیه است.

(مسئله ۳۵۳۳) اگر ستون فقرات بشکند و قدرت جماع از بین برود، در آن دو دیه است؛ یکی برای شکستن ستون فقرات و دیگری برای از بین رفتن جماع.

(مسئله ۳۵۳۴) در جراحت موضعه کمر [که استخوانش آشکار می شود] بیست و پنج دینار و در جا بجا کردن استخوانهای آن پنجاه دینار است و در مجروح کردن کمر که بهبود نیابد ثلث $(\frac{1}{3})$ دیه شکستن آن می باشد و حکم چنین است در مجروح کردن سایر اعضای بدن در صورتی که بهبود نیابند.

(مسئله ۳۵۳۵) در شکستن دو استخوان بالای سینه (ترقوه) در صورتی که بدون عیب و نقص بهبود یابد چهل دینار است و در شکافتن آن چهار پنجم $(\frac{4}{5})$ دیه شکستن آن می باشد و در جراحت موضعه آن دو استخوان یعنی طوری جراحت وارد شود که استخوانها آشکار گردد بیست و پنج دینار است و در جابجا کردن استخوانها نصف دیه شکستن آنها می باشد و در سوراخ کردن آنها ربع $(\frac{1}{4})$ دیه شکستن آنها است. اگر چنانچه بهبود نیابند یا به صورت معیوب بهبود یابند، در آن ارش است.

(مسئله ۳۵۳۶) در شکستن هر دنده از دنده های بدن که با قلب مخلوط است بیست و پنج

دینار می‌باشد و در شکافتن آن دوازده دینار و نصف دینار می‌باشد و در جراحت موضعه^(۱) دنده ربع $(\frac{1}{4})$ دیه شکستن آن است و همچنین در سوراخ کردن آن، البته در جایجا کردن استخوانهای دنده هفت و نیم دینار می‌باشد.

(مسئله ۳۵۳۷) در شکستن هر دنده‌ای که به دو بازو منتهی می‌شود ده دینار و در شکافتن آن هفت دینار و در جراحت موضعه آن دو دینار و نصف می‌باشد و در سوراخ کردن دنده هم همین طور و در جایجا کردن استخوان‌های پنج دینار است.

(مسئله ۳۵۳۸) در کوبیدن و خرد کردن سینه، چنانچه دو شقه آن روی هم برگردند، نصف دیه می‌باشد که پانصد دینار است ولی اگر یکی از دو شقه آن برگردد، ربع $(\frac{1}{4})$ دیه است که دو بیست و پنجاه دینار می‌شود و همین طور است حکم در مورد دو کتف. در جراحت موضعه هر یک از سینه و دو کتف پانصد و بیست دینار است.

(مسئله ۳۵۳۹) در شکستن بازو (عضد) اگر بدون عیب و نقص بهبود یابد، خمس $(\frac{1}{5})$ دیه دست راست می‌باشد و در شکافتن آن هشتاد دینار و در جراحت موضعه آن بیست و پنج دینار می‌باشد و حکم چنین است در سوراخ کردن آن. در جایجا کردن استخوان دوش پنجاه دینار و در خرد کردن آن اگر کج شود ثلث دیه نفس و در جدا کردن آن سی دینار است و چنانچه بهبود نیابد یا به صورت معیوب و ناقص بهبود یابد در آن حکومت [ارش] است.

(مسئله ۳۵۴۰) در شکستن بازو، چنانچه بدون عیب و نقص بهبود یابد، خمس $(\frac{1}{5})$ دیه دست و در جراحت موضعه آن بیست و پنج دینار است و همین طور در سوراخ کردن آن و در جایجا کردن استخوان‌های بازو پنجاه دینار است.

(مسئله ۳۵۴۱) در شکستن ساعد (ساق دست) اگر بدون عیب و نقص بهبود یابد ثلث $(\frac{1}{3})$ دیه نفس و در شکستن یکی از دو لبه ساعد اگر بدون عیب و نقص بهبود یابد صد دینار و در شکافتن آن هشتاد دینار و در جراحت موضعه آن بیست و پنج دینار و در جایجا شدن استخوان ساعد صد دینار و در سوراخ کردن آن دوازده دینار و نصف دینار و در شکاف استخوان آن پنجاه دینار و در جراحت ساعدی که بهبود نیابد سی و سه دینار و ثلث $(\frac{1}{3})$ دینار است. اما اگر ساعد

۱- طوری جراحت وارد شود که استخوانش آشکار گردد.

بهبود نیابد یا به صورت معیوب و ناقص بهبود یابد، مرجع در آن حکومت است.

(مسئله ۳۵۴۲) در شکستن آرنج اگر بدون عیب و نقص بهبود یابد صد دینار و در شکافتن آن هشتاد دینار و در جابجاشدن استخوانهای آرنج پنجاه دینار و در سوراخ کردن آن بیست و پنج دینار و همین طور در جراحی موضعه آن است و در جدا کردن آرنج سی دینار و در کوبیدن و خرد کردن آن، اگر کج شود، ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه نفس است.

(مسئله ۳۵۴۳) در شکستن هر یک از دو مچ دست، اگر بدون عیب و نقص بهبود یابد، صد دینار و در شکستن یکی از آنها پنجاه دینار و در جابجاشدن استخوانهای آنها نصف دیه شکستن آنها می باشد.

(مسئله ۳۵۴۴) اگر یکی از دو مچ دست کوفته شود و آسیب ببیند و بدون نقص و عیب بهبود یابد ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه دست است.

(مسئله ۳۵۴۵) در شکستن کف دست اگر بدون نقص و عیب خوب شود چهل دینار و در شکافتن آن سی و دو دینار و در جراحی موضعه کف بیست و پنج دینار و در جابجا کردن استخوانهای آن بیست و نیم دینار و در سوراخ کردن کف ربع ($\frac{1}{4}$) دیه شکستن آن و در جراحی که بهبود نیابد سیزده و نیم دینار است.

(مسئله ۳۵۴۶) در شکست بند انگشت شست دست اگر بدون عیب و نقص بهبود یابد سی و سه دینار و ثلث ($\frac{1}{3}$) و در شکافتن آن بیست و شش و دو ثلث ($\frac{2}{3}$) دینار و در جراحی موضعه آن هشت و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار و در جابجا کردن استخوان آن شانزده و دو ثلث ($\frac{2}{3}$) دینار و در سوراخ کردن بند انگشت مذکور هشت و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار و در جدا کردن آن ده دینار است.

(مسئله ۳۵۴۷) دیه شکستن هر بند انگشتان دست - بدون انگشت شست، اگر بدون کجی و عیب بهبود یابد، بیست و دو ثلث ($\frac{2}{3}$) دینار و در جراحی موضعه هر بندی انگشتان چهارگانه چهار و سدس ($\frac{1}{6}$) دینار و در جابجا کردن هر بندی از آنها هشت و ثلث دینار است.

(مسئله ۳۵۴۸) دیه شکستن بند دوّم از قسمت بالایی انگشت شست دست، اگر بدون کجی و عیب بهبود یابد، شانزده و دو ثلث ($\frac{2}{3}$) دینار و در جراحی موضعه آن و همچنین در سوراخ کردن آن، چهار و یک ششم دینار، و در شکافتن مفصل مذکور سیزده و ثلث دینار و در جابجا کردن استخوانهای آن پنج دینار است.

(مسأله ۳۵۴۹) دیه شکستن هر بندی از انگشتان چهار گانه که متصل به کف می باشد - به غیر از انگشت شست - شانزده و دو ثلث ($\frac{2}{3}$) دینار و در شکافتن هر بند از آنها سیزده و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار و در جابجا کردن استخوان های آنها هشت و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار و در جراحی موضعه و سوراخ کردن آنها چهار و سدس ($\frac{1}{6}$) دینار و در جدا کردن هر مفصل از آنها پنج دینار است.

(مسأله ۳۵۵۰) در شکستن بند وسط از انگشتان چهار گانه یازده و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار و در شکافتن آن، چهار و نیم دینار و در جراحی موضعه بند و سوراخ کردنش دو و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار و در جابجا کردن استخوانهای آن پنج و ثلث دینار و در جدا کردن آن سه و دو ثلث دینار می باشد.

(مسأله ۳۵۵۱) در شکستن بند بالای انگشتان چهار گانه پنج و چهار پنجم دینار و در شکافتن آن بند چهار و یک پنجم ($\frac{1}{5}$) دینار و در جراحی موضعه آن دو و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار و در جابجا کردن استخوانهای بند پنج و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار و در سوراخ کردن آن دو و دو ثلث ($\frac{2}{3}$) دینار است.

(مسأله ۳۵۵۲) در شکستن پاشنه هر دو پا باهم اگر بدون عیب و نقص بهبود یابد یک پنجم ($\frac{1}{5}$) دیه دو پا یعنی دویست دینار و در شکستن پاشنه یکی از دو پا چنانچه بدون عیب و نقص بهبود یابد صد دینار است و اگر بدون عیب و نقص بهبود نیابد در آن ارش می باشد و در شکافتن پاشنه چهار پنجم ($\frac{4}{5}$) دیه شکستن آن و در وارد کردن جراحی موضعه به پاشنه ربع ($\frac{1}{4}$) دیه شکستن آن یعنی پنجاه دینار، و در خرد کردن آن اگر کج شود ثلث دیه نفس یعنی سیصد و سه دینار و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار و در خرد کردن یکی از آن دو پاشنه اگر ناقص شود سدس ($\frac{1}{6}$) دیه نفس و در جابجا کردن استخوان یکی از آنها صد و هفتاد و پنج دینار و برای شکستن یک پاشنه صد دینار و برای جابجا کردن استخوان تنها پنجاه دینار و برای جراحی موضعه یک پاشنه بیست و پنج دینار و در جدا کردن آن سی دینار می باشد.

(مسأله ۳۵۵۳) در شکستن ران هر دو پا، اگر بدون کجی و نقص خوب شود، یک پنجم ($\frac{1}{5}$) دیه دو پا یعنی دویست دینار، و چنانچه کج شود دیه آن ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه دو پا، یعنی سیصد و سی و سه و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار، و در شکافتن آن چهار پنجم دیه شکستن آن یعنی هشتاد دینار است اگر ران یکی از دو پا شکافته شود و صد و شصت دینار است اگر ران هر دو پا شکافته شود و در جراحی موضعه ران و همچنین در سوراخ کردن آن ربع دیه شکستنش می باشد و در جابجا کردن استخوانهای ران نصف دیه شکستن آن است و اگر چنانچه در ران جراحی است که بهبود نمی

یابد، دیه آن ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه شکستنش می‌باشد.

(مسئله ۳۵۵۴) دیه شکستن زانو، اگر بدون کجی و عیب بهبود یابد، یک پنجم ($\frac{1}{5}$) دیه پا می‌باشد. بنابراین اگر زانوی یکی از دو پا شکسته شود دیه آن صد دینار است، ولی اگر در هر دو پا باهم شکسته شود دیه آن دویست دینار است و در شکافتن زانو چهار پنجم ($\frac{4}{5}$) دیه شکستن آن می‌باشد. بنابراین اگر زانو در یک پا شکسته شود دیه آن هشتاد دینار است، ولی اگر در هر دو پا شکسته شود، دیه آن صد و شصت دینار می‌باشد و در جراحت موضعه آن ربع ($\frac{1}{4}$) دیه شکستنش و همین طور در سوراخ کردنش. در جابجا کردن استخوانهای زانو نصف دیه شکستن آن است و دیه جدا کردن زانو سی دینار می‌باشد و در کوبیدن و خرد کردن آن چنانچه کج شود ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه شکستن آن می‌باشد.

(مسئله ۳۵۵۵) دیه شکستن ساق پا اگر بدون کجی و عیب خوب شود صد دینار و دیه شکافتن ساق پا چهار پنجم ($\frac{4}{5}$) دیه شکستن آن یعنی صد و شصت دینار است اگر ساق در هر دو پا شکسته شود و یک پنجم ($\frac{1}{5}$) دیه دو پا یعنی هشتاد دینار است اگر ساق در یکی از دو پا شکسته شود و در جراحت موضعه ساق یک پنجم ($\frac{1}{5}$) دیه شکستن آن و همچنین در جابجا کردن استخوانهای ساق و در پاره کردن ساق نیز یک پنجم دیه شکستن آن می‌باشد و دیه سوراخ کردن ساق نصف دیه جراحت موضعه آن است و در جراحت ساق که بهبود نمی‌یابد سی و سه و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار می‌باشد و چنانچه ساق کج شود دیه آن ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه نفس است.

(مسئله ۳۵۵۶) در خرد شدن دو قوزک پا چنانچه بدون عیب و نقص بهبود یابد ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه نفس و در خرد شدن یکی از آنها اگر بدون عیب و نقص خوب شود نصف این مقدار است، ولی اگر بهبود نیابد یا بصورت ناقص و معیوب بهبود یابد، در آن ارش است.

(مسئله ۳۵۵۷) اگر قدم [پا] بشکند و بدون عیب و نقص خوب شود، دیه آن یک پنجم ($\frac{1}{5}$) دیه دو پا یعنی دویست دینار است و در جراحت موضعه قدم (پا) ربع ($\frac{1}{4}$) دیه شکستنش و در جابجا شدن استخوانهای قدم نصف دیه شکستن آن و در پارگی قدمی که جراحتش به هم نیاید، یک پنجم ($\frac{1}{5}$) دیه شکستن آن می‌باشد.

(مسئله ۳۵۵۸) دیه شکستن بند انگشت شست، آن بندی که متصل به قدم است، یک پنجم ($\frac{1}{5}$) دیه انگشت شست است. بنابراین اگر بند دو شست باهم بشکند دیه آن شصت و شش دینار و

ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار خواهد بود و چنانچه بند یکی از آنها بشکنند، دیه آن سی و سه دینار و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار و در جابجا کردن بند انگشت شست و همین طور در شکافتن آن نصف دیه شکستن آن می باشد و دیه جراحی موضعه و سوراخ کردن و جدا کردن بند انگشت شست یا مانند دیه آن در انگشت شست دست است و دیه شکستن قسمت بالایی انگشت پا که عبارت است از بند دوم انگشتی که ناخن در آن قسمت قرار دارد، مانند دیه شکستن قسمت بالایی انگشت شست دست می باشد و همین طور است حکم در جراحی موضعه و سوراخ کردن و شکافتن آن. در جابجا کردن استخوان بند انگشت شست هشت و ثلث دینار و در جدا کردن آن پنج دینار و در شکستن هر بند از انگشتان چهارگانه پا - به غیر انگشت شست - شانزده دینار و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار و دیه شکافتن آن سیزده دینار و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار و دیه جراحی موضعه و سوراخ کردن و جابجا کردن استخوان بند انگشتان چهارگانه پا، مانند دیه آنها در دست است و دیه جراحی که در قدم است اگر بهبود نمی یابد سی و سه و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار می باشد.

(مسأله ۳۵۵۹) دیه شکستن بند آخر هر یک از انگشتان چهارگانه پا - به غیر انگشت شست - شانزده و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار و در شکافتن آن سیزده و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار و در شکستن بند وسطی از انگشتان چهارگانه یازده و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار و در شکافتن آن هشت و چهار پنجم ($\frac{1}{5}$) دینار و در جراحی موضعه آن دو دینار و در جابجا کردن استخوان مفصل وسطی پنج و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار و دیه سوراخ کردن بند وسط از انگشتان چهارگانه پا مانند دیه آن در دست است و در جدا کردن آن بند سه دینار و دیه شکستن بند بالایی انگشتان چهارگانه پا مانند دیه آن در دست است و همچنین است در شکافتن آن و در جراحی موضعه و سوراخ کردن بند مذکور یک و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار می باشد و در جابجا کردن بند بالایی دیه اش دو و یک پنجم ($\frac{1}{5}$) دینار است و دیه جدا کردن بند مذکور دو و چهار پنجم ($\frac{4}{5}$) دینار است.

(مسأله ۳۵۶۰) اگر نیزه یا خنجر در اعضای بدن فرو رود، دیه آن صد دینار است.

(مسأله ۳۵۶۱) دیه جراحی هر عضوی که بهبود نمی یابد ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه آن عضو است.

(مسأله ۳۵۶۲) اگر عملی که در شرع دیه مقدر و معین دارد با عمل دیگری که آن نیز دیه معین دارد جمع شود، در این فرض برای هر کدام دیه خودش است. اما اگر دو جنایت به یک ضرب پدید آید و هر دو به صورت ترتیبی وارد شود، در صورتی که دیه یکی از آنها بیشتر و

درشت تر از دیه دیگری باشد، دیه جنایت درشت در دیه جنایت درشت تر داخل می شود، مثلاً دیه اعضاء در دیه نفس داخل می شود. البته تعیین مقدار دیه در تمام این موارد با مصالحه و رضایت یکدیگر ممکن است.

دیه منافع اعضاء

اول - دیه عقل است که از بین بردن آن دیه کامل دارد و چنانچه عقل در اثنای سال بر گردد بنا بر ظاهر دیه ندارد، بلکه ارش دارد. اما اگر سال تمام شود ولی عقل بر نگردد مستحق دیه است اگرچه بعد از آن بر گردد.

(مسأله ۳۵۶۳) اگر بر شخصی به نحوی جنایت وارد شود که موجب کم شدن عقل او گردد دیه ثابت نیست و مرجع در آن ارش است و همین طور است حکم در جایی که جنایت موجب دیوانگی ادواری گردد.

(مسأله ۳۵۶۴) اگر به شخصی جراحی وارد شود که موجب از بین رفتن عقل او گردد و چنانچه وارد آمدن جراحات و از بین رفتن عقل به یک ضربت باشد دیه آنها در یکدیگر داخل می شود، ولی اگر آن دو به وسیله دو ضربت پدید آمده باشد یعنی با هر ضربت یک جنایتی را مرتکب شده است دیه آنها در یکدیگر داخل نمی شود.

دوم - دیه شنوایی است. دیه از بین رفتن شنوایی به طور کامل دیه کامل است و اگر شنوایی یکی از دو گوش کاملاً از بین برود نصف دیه است و چنانچه بر مردی جنایتی وارد شود، بعد او ادعانماید که شنوایی اش کاملاً از بین رفته است، قول او پذیرفته می شود در صورتی که جانی او را تصدیق نماید، اما اگر جانی ادعای او را انکار و یا از این موضوع اظهار بی اطلاعی نماید، به او تا سه سال مهلت داده می شود. البته می تواند از مجنی علیه مراقبت نموده و با سؤال کردن او را غافلگیر نماید و چنانچه معلوم شود که او می شنود یا دو شاهد به این مطلب شهادت دهند در این صورت او حق ندارد از جانی دیه مطالبه کند و در غیر آن، باید قسم بخورد و چنانچه قسم خورد به او دیه تعلق می گیرد.

(مسأله ۳۵۶۵) اگر مجنی علیه ادعا کند که شنوایی هر دو گوشش کم شده، و این ادعا را با بیینه ثابت کند بدون تردید ادعایش پذیرفته است و در غیر آن، بر او است که به نسبت جنایت

قسامه بیاورد به این معنا که اگر مورد ادعا این باشد که یک سوّم شنوایی اش از بین رفته باید خود او و یک مرد همراه او قسم بخورند، و اگر مورد ادعا این باشد که نصف شنوایی اش از بین رفته خود او با دو مرد دیگر قسم می‌خورند و هكذا.

اگر مجنی علیه ادعا نماید که شنوایی یکی از دو گوشش کم شده در این صورت با گوش سالم مقایسه می‌شود، به این ترتیب که گوش ناقص را کاملاً ببندد و گوش سالم باز گذاشته شود و در نزد او فریاد بزند و از او فاصله بگیرد اگر بگوید نشنیدم و چنانچه بداند یا اطمینان حاصل نماید که راست می‌گوید، مشکل حلّ می‌شود و در غیر آن باید آن مکان را علامتگذاری نموده، سپس از جانب دیگر به طرف او برگردد [فریاد بزند] و چنانچه هر دو مسافت مساوی باشند راست گفته و در غیر آن راست نگفته است، سپس گوش ناقص را آزاد می‌گذارد و گوش سالم را به خوبی می‌بندد و به سبب گوش سالم یا غیر آن او را امتحان می‌کند، تا اینکه بگوید نشنیدم. بنابراین اگر بداند یا اطمینان به راستگویی او داشته باشد مشکل حلّ است و در غیر آن امتحان بر او تکرار می‌گردد. پس اگر اندازه‌ها مساوی بوده راست گفته است و مسافت اوّل و دوّم متر می‌شود و در - این صورت - به نسبت تفاوت از جانی دیه می‌گیرد، البته بعد از آنکه مجنی علیه بر آنچه ادعا می‌کند (شنوایی از دو گوشش کم شده) قسامه بیاورد. اینها همه در صورت عدم دسترسی به وسایل پیشرفته است.

(مسأله ۳۵۶۶) اگر بریدن دو گوش موجب از بین رفتن شنوایی گردد، در آن دو دیه است؛ یک دیه برای بریدن دو گوش و یک دیه برای از بین رفتن شنوایی.

سوّم - نور دو چشم: دیه از بین رفتن نور دو چشم دیه کامل است و اگر نور یکی از دو چشم از بین برود نصف دیه است و چنانچه مجنی علیه ادعا کند که بینایی اش کاملاً از بین رفته و جانی هم او را تصدیق نماید دیه به گردن جانی است، ولی اگر جانی ادعای او را نپذیرد یا بگوید نمی‌دانم، مجنی علیه مورد امتحان قرار می‌گیرد، به این ترتیب که دو چشم او در مقابل نور قوی مثل آفتاب و مانند آن قرارداد می‌شود و چنانچه نتواند چشمهای خود را باز نگهدارد، او دروغگو است، ولی اگر چشمهای او بازمانند راستگو بوده، مستحق دیه می‌باشد، البته با قسم خوردن. اما اگر بینایی بعد از مدتی برگردد و معلوم شود که از اوّل بینایی نرفته بوده دیه ندارد، بلکه در آن ارش است، ولی اگر معلوم نگردد، در آن دیه می‌باشد.

(مسأله ۳۵۶۷) اگر جانی و مجنی علیه در برگشتن بینایی و برنگشتن آن اختلاف نمایند و چنانچه جانی بر آنچه که ادعا می کند بیّنه بیاورد مشکل حلّ می شود و در غیر آن قول مجنی علیه با قسم پذیرفته می شود.

(مسأله ۳۵۶۸) اگر مجنی علیه ادعا کند که یکی از دو چشمش ناقص گردیده ولی جانی ادعای او را انکار نماید یا بگوید: نمی دانم، در این صورت مجنی علیه مورد امتحان و آزمایش قرار می گیرد به این ترتیب که چشم ناقص او با چشم دیگرش که سالم است مقایسه می شود و علاوه بر این مجنی علیه باید برای اثبات مدّعی خود قسامه بیاورد. بنابراین اگر ادعا کند که یک ششم ($\frac{1}{6}$) بینایی اش از بین رفته، بعد از آنکه خودش به تنهایی قسم خورد به او دیه می دهد، ولی اگر ادعا کند که یک سوم ($\frac{1}{3}$) بینایی اش از بین رفته در این صورت خودش به همراه یک مرد قسم می خورد، اما اگر ادعا کند که نصف بینایی اش از بین رفته باید خودش به همراه دو مرد قسم بخورد و اگر ادعا کند که دو ثلث ($\frac{2}{3}$) بینایی وی از بین رفته باید خودش همراه سه نفر دیگر قسم بخورند و چنانچه ادعا کند که چهار پنجم ($\frac{4}{5}$) بینایی اش از بین رفته باید خودش همراه چهار نفر دیگر قسم بخورند، اما اگر ادعا کند که بینایی اش کاملاً از بین رفته باید خودش همراه پنج نفر قسم بخورند و اگر ادعا کند که هر دو چشمش ناقص شده و بینایی اش را از دست داده، در این صورت چشم او با چشم کسی مقایسه می شود که معمولاً از نظر سنّ و سال با او یکی است.

(مسأله ۳۵۶۹) چشم در روز ابری مورد مقایسه قرار نمی گیرد، همچنین در زمینی که جهاتش از نظر پستی و بلندی باهم اختلاف دارند و نظایر آنها از چیزهایی که مانع شناخت حال طرف می شود.

چهارم - دیه بویایی: چنانچه بویایی هر دو سوراخ بینی از بین برود دیه کامل دارد و دیه از بین بردن بویایی یک سوراخ بینی نصف دیه است و اگر مجنی علیه ادعا کند که بویایی اش به دنبال جنایتی که بر او وارد گردیده از بین رفته است و چنانچه عامل جنایت او را تصدیق کند ادعایش ثابت می شود، ولی اگر انکار کند یا بگوید نمی دانم، در این صورت مجنی علیه مورد امتحان و آزمایش قرار می گیرد، به این ترتیب که آتش روشن نموده، نزدیک او قرار می دهد تا مثلاً دود آتش به چشمش برود و چنانچه اشک از دو چشمش جاری گردد و سرش را دور کند، پس او دروغگو است و در غیر آن، راستگومی باشد.

(مسأله ۳۵۷۰) اگر مجنی علیه ادعا کند که نقصی در بویایی او به وجود آمده، در این صورت بر او لازم است که به همان نحوی که در شنوایی گذشت قسامه بیاورد.

(مسأله ۳۵۷۱) هرگاه پس از گرفتن دیه، بویایی بر گردد، اگر برگشت بویایی کاشف از این باشد که بویایی از اول نرفته بوده، جانی حق دارد دیه را برگرداند و در غیر آن حق پس گرفتن دیه را ندارد، اما در صورتی که بدانند که بویایی بر نمی گردد و بدانند که برگشت بویایی بخششی تازه از جانب خدای تعالی بوده است، در این صورت دیه برگردانده نمی شود، اما در صورت شک و احتمال اینکه برگشت بویایی بخششی از جانب خدای تعالی باشد، به دلیل اینکه مجنی علیه از بین رفتن بویایی را با قسم ثابت کرده و دیه را به حکم حاکم شرع گرفته، جانی حق ندارد دیه را پس بگیرد. از این رو، تا زمانی که برگشت بویایی ثابت نشده است، به مجرد شک، نقض حکم حاکم شرع قطعاً ممکن نیست.

(مسأله ۳۵۷۲) اگر بینی شخصی را برود و با این عمل بویایی او نیز از بین برود، بر جانی دو دیه خواهد بود؛ یکی دیه بریدن بینی و یکی هم دیه از بین رفتن بویایی.

پنجم - دیه سخن گفتن: چنانچه قدرت سخن گفتن به سبب زدن یا غیر آن از بین برود دیه کامل دارد و اگر قسمتی از سخن گفتن از بین رفته باشد به همان نسبت دیه دارد، به این ترتیب که تمام حروف الفبا بر او عرضه بشود، سپس به نسبت آن حروفی که مجنی علیه نمی تواند آنها را با فصاحت بیان کند دیه داده می شود.

(مسأله ۳۵۷۳) اگر مجنی علیه ادعا کند که سخن گفتن او به سبب جنایت کلاً از بین رفته است و جانی او را تصدیق کند ادعای او ثابت می شود، ولی اگر ادعای او را نپذیرد یا بگوید نمی دانم، در این صورت مجنی علیه به وسیله ابزارهای ممکن امتحان و آزمایش می شود. بنابراین اگر بعد از آزمایش به وسیله آن ابزارها آشکار شود که مجنی علیه دروغ گفته، چیزی بر عهده جانی نیست، ولی اگر آشکار شود که مجنی علیه راست گفته بدون تردید دیه بر عهده جانی است و ظاهراً قسامه نیز در اینجا به همان نحوی که در شنوایی و بینایی گذشت معتبر می باشد. چنانچه قدرت سخن گفتن بر گردد، حکم همان است که در امثال آن گفته شد و در ملحق کردن قوه چشایی به سخن گفتن اشکال است. اظهر این است که در چشایی ارش است و همین طور است حکم در آنچه که موجب ناقص شدن چشایی می گردد.

(مسأله ۳۵۷۴) اگر جنایت موجب سنگینی زبان و مانند آن، از چیزهایی که در شرع اندازه و دیه معینی ندارد گردد، مانند وارد کردن جنایت بر دو استخوان دو طرف پایین صورت بطوری که حرکت دادن آن دو دشوار باشد، در آن ارش است.

(مسأله ۳۵۷۵) اگر بر شخصی جنایت وارد شود و در اثر آن قسمتی از کلامش از بین برود، سپس شخص دیگری بر او جنایت وارد نموده قسمت دیگری از کلامش نابود شود، بر هر یک از آن دو جانی به نسبت آنچه که به سبب جنایت نابود شده است پرداخت دیه واجب است.

(مسأله ۳۵۷۶) اگر بر شخصی جنایت وارد شود به گونه‌ای که اصلاً توان سخن گفتن را نداشته باشد، سپس خود آن جانی یا شخص دیگری زبان او را ببرد، در جنایت اولی تمام دیه و در جنایت دوم ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه است به لحاظ اینکه او لال بوده و در بریدن زبان لال ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه می‌باشد.

ششم - دیه کج شدن گردن: نظر مشهور این است که در کج شدن گردن و متمایل شدن آن به یکی از دو طرف دیه کامل است ولی این نظر خالی از اشکال نبوده بلکه بعید نیست که در آن به حکومت (ارش) رجوع شود. البته اگر کج شدن گردن به نحوی است که نمی‌تواند صورت را به این طرف و آن طرف برگرداند، در آن نصف دیه است.

هفتم - دیه شکستن بعصوص^(۱): اگر بعصوص انسانی را - چه مرد و چه زن - به نحوی بشکنند که نتواند دُبرش را نگهدارد در آن دیه کامل است.

هشتم - دیه بی اختیار خارج شدن بول: در خارج شدن بول و غایب بودن اختیار در صورتی که ادامه یابد دیه کامل است و چنانچه فقط در روز بول بی اختیار خارج گردد - نه در شب - بعید نیست که در این صورت نیز دیه کامل واجب باشد.

نهم - دیه صدا: اگر تمام صدا از بین برود، مثل اینکه در بینی حرف بزنند، دیه کامل دارد، ولی اگر قسمتی از صدا از بین برود در آن ارش است.

دهم - دیه نفخ پیدا کردن بیضه‌ها: اگر مردی صدمه ببیند، بعد هر دو تخم او نفخ پیدا کند دیه آن چهار صد دینار است و اگر دو پای او باز شود به گونه‌ای که نتواند آن گونه که به حال

۱- استخوان باسن یا استخوان اطراف دبر را بعصوص گویند.

او نفع داشته باشد راه برود در این صورت دیه آن چهار پنجم ($\frac{4}{5}$) دیه نفس یعنی هشتصد دینار می‌باشد.

یازدهم - دیه تعذر انزال: نظر مشهور این است که اگر کسی به سبب جنایتی صدمه ببیند و انزال منی در هنگام جماع غیر ممکن شود، در آن دیه کامل است، اما این نظر اشکال دارد. اظهر این است که در آن ارش می‌باشد و قاعده عمومی که امام علیه السلام فرموده: «هر عضوی که در بدن انسان طاق است، در آن دیه کامل می‌باشد»، مثل این مورد را شامل نمی‌شود به لحاظ اینکه قاعده به اعضای بدن انسان اختصاص دارد.

دوازدهم - دیه مالیدن شکم: اگر کسی شکم انسانی را بمالد به طوری که از او بول یا مدفوع خارج گردد یا شکم او مالیده شود تا اینکه لباسش به نجاست آلوده گردد، نظر بیشتر فقها این است که بر عهده او ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه می‌آید اما این نظر خالی از تأمل نبوده بلکه بعید نیست که در آن ارش باشد.

سیزدهم - دیه پاره کردن مثانه زن باکره: اگر کسی باکره‌ای را به وسیله انگشت افضا نماید، آنگاه مثانه او پاره گردد و نتواند ادرارش را نگهدارد، بر جانی بنابر اظهر ثلث دیه زن و مهر المثل زنان خویشاوند او می‌باشد، یعنی به مقدار مهر زنان فامیلش به او به عنوان مهر می‌پردازد.

چهاردهم - افضا.

(مسأله ۳۵۷۷) در افضای زن دیه کامل است اگر افضا کننده بیگانه باشد اما اگر افضا کننده شوهر زن باشد و زن هم نه سال داشته باشد چیزی بر عهده شوهر نیست، ولی اگر شوهر، زنش را قبل از نه سالگی افضا کند، چنانچه او را طلاق داده است بر عهده شوهر دیه می‌آید، اما اگر زن را طلاق نداده چیزی بر شوهر نیست.

(مسأله ۳۵۷۸) هر گاه زنی را مجبور به نزدیکی نموده، او را افضا نماید، بر عهده شخص جانی دیه و مهر باهم می‌آید اما ارش بکارت واجب نیست.

پانزدهم - دیه جمع شدن دولب: اظهر این است که در جمع شدن دو لب ارش است نه دیه.

شانزدهم - دیه فلج شدن اعضا: اقرب این است که در فلج شدن هر عضو تمام دیه آن عضو است، ولی در فلج شدن آلت مردانگی دیه کامل می‌باشد.

(مسأله ۳۵۷۹) نظر مشهور این است که در شکافته شدن دندان دو ثلث ($\frac{2}{3}$) دیه دندان می‌باشد، هرچند به حدّ فلج برسد ولی قبلاً گذشت که بعید نیست در آن تمام دیه باشد.

دیه جراحی

جراحی که به سر و صورت وارد می‌شود «شجاج» نامیده می‌شود که چند قسم است:

اول - خارصه؛ جراحی است که پوست را می‌شکافد ولی در گوشت اثر نمی‌کند و دیه آن یک شتر است یعنی یک جزء از صد جزء دیه. البته شخص جانی می‌تواند دیه را از سایر اصناف آن بپردازد، به این صورت که به عوض شتر ده مثقال طلا یا صد و بیست مثقال نقره بدهد.

دوم - دامیه؛ دامیه جراحی است که مقدار کمی در گوشت اثر می‌گذارد و دیه آن دو شتر می‌باشد.

سوم - باضعه؛ باضعه جراحی است که به مقدار زیاد در گوشت اثر می‌گذارد و دیه آن سه شتر است، اگر این جراحی به حدّ سمحاق نرسد.

چهارم - سمحاق؛ جراحی است که به پوست نازکی بین استخوان و گوشت می‌رسد که دیه این جراحی چهار شتر است.

پنجم - موضعه؛ جراحی است که استخوان را آشکار می‌کند و دیه آن پنج شتر است.

ششم - هاشمه؛ جراحی است که استخوان را می‌شکند. نظر مشهور این است که دیه شکستن استخوان ده شتر است اما این نظر اشکال دارد. بعید نیست که حکم در آن حکومت [ارش] باشد.

هفتم - منقله؛ جراحی است که استخوان‌ها را از جای اصلی شان منتقل می‌کند، یعنی

استخوان از موضع خودش جابجا گردد، که دیه آن پنج شتر است اگرچه جراحی در کار نباشد.

هشتم - مأمومه؛ جراحی است که به مرکز دماغ می‌رسد و در آن ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه یعنی سیصد و سی و سه دینار و ثلث ($\frac{1}{3}$) دینار می‌باشد، و در آن سی و سه (۳۳) شتر هم کفایت می‌کند و همچنین است حکم در مورد جراحی که به درون راه یافته و آن را شکافته است.

(مسأله ۳۵۸۰) مراتبی را که بیان کردیم هر مرتبه‌ای در مرتبه بالاتر از خودش داخل می‌شود

در صورتی که هر دو مرتبه به یک ضربت به وجود آمده باشند، اما اگر بواسطه دو ضربت پدید

آمده باشند، برای هر یک از آنها دیه خودش است و بین اینکه آن دو ضربت از یک نفر باشد یا از دو نفر فرقی نیست.

(مسأله ۳۵۸۱) اگر دو جراحت موضعه^(۱) وارد شود، برای هر کدام از آنها دیه خودش می‌باشد و چنانچه شخص دیگری به واسطه جنایت سوّمی یکی از دو جراحت موضعه را به دیگری متصل نماید، دیه آن جنایت بر عهده جانی جنایت سوم می‌باشد، ولی اگر این عمل به فعل خود مجنی علیه باشد هدر است، ولی اگر به فعل جانی یا به سبب سرایت باشد، به نظر عرف جراحت موضعه سوّم شمرده می‌شود، در صورتی که به فعل جانی باشد. پس اگر به سرایت، دو موضعه بهم متصل شده‌اند، اگرچه این عمل موضعه سوّم به حساب نمی‌آید ولی بعید نیست که در آن ارش باشد به شرط اینکه سرایت بیشتر از مقداری باشد که در مورد جراحتها معمول و متعارف است.

(مسأله ۳۵۸۲) اگر اندازه‌های جراحت در یک ضربت مختلف و متفاوت باشند دیه جراحی گرفته می‌شود که گودی آن بیشتر است، مثل اینکه مقداری از جراحت خارصه باشد و مقداری از آن متلاحمه، آنچه که گودی آن بیشتر است موضعه باشد، واجب است دیه موضعه را بدهد.

(مسأله ۳۵۸۳) اگر دو عضو مختلف یک شخص را - مانند دست و سر - مجروح نماید جراحت هر عضو حکم خودش را دارد. بنابراین اگر جراحت سر - مثلاً - به اندازه موضعه باشد و جراحت دیگر کمتر از آن، در اولی دیه موضعه و در دوّمی دیه کمتر از آن می‌باشد و در این حکم بین اینکه دو جراحت به یک ضربت بوجود آمده باشند یا به دو ضربت فرقی نیست. اگر دو موضع از یک عضو مانند سر یا پیشانی یا مانند اینها را بصورت متصل مجروح نماید، در آن یک دیه است.

(مسأله ۳۵۸۴) اگر شخصی بر دیگری جراحت موضعه وارد کند، سپس جانی دوّم جراحت موضعه را بصورت جراحت منقله درآورد و شخص سوّم منقله را بصورت مأمومه درآورد، دیه بر جانی اولی پنج شتر یعنی پنج جزء از صد جزء دیه می‌باشد، ولی جانی می‌تواند به عوض شتر پنجاه مثقال شرعی طلای سکه دار یا ششصد درهم نقره سکه دار به مجنی علیه بپردازد بدلیل اینکه

۱- جراحی که باعث شود استخوان معلوم گردد.

خصوصیتی برای شتر مطرح نیست و در این حالت بر جانی دوّم و سوّم بنا بر اظهر تمام دیه است، یعنی بر جانی دوّم تمام دیه منقله و بر جانی سوّم تمام دیه مأمومه می‌باشد، اما اگر این جنایتها به یک ضربت انجام گرفته باشند یک دیه دارد که همان دیه غلیظترین و شدیدترین جنایتها می‌باشد. اگر آن جنایتها بوسیله چند ضربت محقق شده باشند در این صورت برای هر یک از آنها دیه خودش است و در این حکم بین اینکه جانی یکی باشد یا متعدد فرقی نیست.

(مسأله ۳۵۸۵) جائفه جراحی است که به وسیله نیزه یا تیرزدن به درون برسد که دیه آن ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه نفس یعنی سیصد و سی و سه دینار و ثلث ($\frac{1}{3}$) می‌باشد. جائفه به جراحی اختصاص ندارد که به درون دماغ داخل شود بلکه شامل جراحی نیز که در سینه و شکم وارد گردد می‌شود و در آن سی و سه شتر هم کفایت می‌کند.

(مسأله ۳۵۸۶) اگر عضوی را مجروح کند، سپس آن را بشکافد، مثل اینکه کتف را پاره کند تا مقابل پهلو برسد و آن را سوراخ نماید، لازم است که دیه جراح و شکافتگی را بپردازد.

(مسأله ۳۵۸۷) اگر به درون بدن شخصی جراحات وارد کند، دیه آن جراحات بر عهده جانی خواهد بود و چنانچه کاردی را در جراحات درونی داخل کند و از آنچه بوده چیزی را بر آن نیفزاید بر آن شخص تعزیر است و اگر جراحات درونی یا بیرونی را زیاد کند، در آن ارش است و چنانچه داخل شدن کارد موجب بیشتر شدن جراحات درونی و بیرونی باهم شود، خود آن نیز زخم درونی دیگری است که دیه آن را باید بدهد.

(مسأله ۳۵۸۸) هرگاه جراحات درونی دوخته شده باشد و بعد شخصی آن را بشکافد، در این فرض چنانچه جراحات مذکور جوش نخورده است، در آن ارش است ولی اگر جوش خورده باشد، آن جراحات درونی جدیدی است که به عهده شکافنده ثلث ($\frac{1}{3}$) دیه می‌آید.

(مسأله ۳۵۸۹) اگر با نیزه به سینه کسی بزند و سر نیزه مثلاً از پشت او خارج گردد، اظهر آن است که دیه آن ضربت چهار صد و سی و سه دینار و ثلث ($\frac{1}{3}$) می‌باشد.

(مسأله ۳۵۹۰) در شکافتن گوش بنا بر اظهر ارش می‌باشد.

(مسأله ۳۵۹۱) اگر بینی بشکند و عیب و نقص پیدا کند، اقرب این است که در آن به ارش

رجوع شود.

(مسأله ۳۵۹۲) اگر بینی بشکند و بدون عیب و نقص و یا به صورت معیوب و کج بهبود یابد

بعید نیست که به ارش رجوع شود.

(مسأله ۳۵۹۳) هرگاه [در اثر جنایت] سوراخی در بینی ایجاد گردد، چنانچه سوراخ بسته شود و بهبود یابد، دیه آن یک پنجم ($\frac{1}{5}$) دیه پایانه بینی (که صد دینار می باشد) است و آن مقداری که از بینی صدمه دیده، به حساب پایانه بینی محاسبه می شود، ولی اگر سوراخ مسدود نگردیده دیه آن یک سوم ($\frac{1}{3}$) دیه نفس است و چنانچه شکاف در یکی از دو سوراخ بینی تادیواره حایل بین دو سوراخ ایجاد شده باشد، دیه آن یک دهم ($\frac{1}{10}$) دیه پایانه بینی یعنی پنجاه دینار خواهد بود، ولی اگر شکاف در یکی از دو سوراخ بینی تا سوراخ دیگر یا در دیواره حایل بین دو سوراخ بینی تا سوراخ دیگر قرار داشته باشد، دیه آن شصت و شش دینار و ثلث ($\frac{1}{3}$) است.

(مسأله ۳۵۹۴) اگر لب بالا پاره شود تا اینکه از آن دندانها آشکار گردد سپس بهبود یافته، جوش بخورد، در آن یک پنجم ($\frac{1}{5}$) دیه لب بالا یعنی صد دینار است، ولی اگر لب بالا صدمه ببیند و به صورت زشت درآید، دیه آن صد و سی و سه دینار و ثلث ($\frac{1}{3}$) می باشد اما اگر لب پایین صدمه ببیند و پاره شود و دندانها آشکار گردد، سپس بهبود یابد و جوش بخورد، دیه آن صد و سی و سه دینار و ثلث ($\frac{1}{3}$) است، ولی اگر لب پایین صدمه ببیند و به صورت زشت درآید دیه آن سیصد و سه دینار و ثلث ($\frac{1}{3}$) خواهد بود.

(مسأله ۳۵۹۵) در سرخ شدن صورت به واسطه سیلی یک دینار و نصف، و در سبزشدن صورت سه دینار و در سیاه شدن آن شش دینار است و چنانچه این صدمه ها در بدن باشند، دیه آنها نصف آن مقداری است که در صورت می باشد.

(مسأله ۳۵۹۶) اگر شکافی در گونه ایجاد گردد و از آن داخل دهان دیده شود، دیه آن دویست دینار است و چنانچه بعد از درمان بهبود یابد ولی اثر آن آشکار باشد یعنی بطور معیوب و ناقص جوش خورده باشد، دیه آن پنجاه دینار علاوه بر دویست دینار مذکور می باشد، اما اگر اثر جراحت آشکار نباشد پنجاه دینار اضافه واجب نیست و اگر شکاف در هر دو گونه قرار داشته باشد بدون آنکه داخل دهان دیده شود، دیه آن صد دینار است. بنابراین اگر در قسمتی از صورت جراحت موضعه باشد، دیه آن پنجاه دینار است و اگر عیب و نقصی در آن موجود باشد، دیه عیب آن ربع ($\frac{1}{4}$) دیه جراحت موضعه آن است و چنانچه تیری پیکاندار به استخوان اصابت کند و تا سقف دهان بشکافد، در آن دودیه می باشد یکی دیه جراحت نافذه یعنی جراحت درونی که دیه

آن صد دینار است، و یکی هم دیه جراحات موضعه یعنی جراحی که استخوان را آشکار می‌کند که دیه آن پنجاه دینار می‌باشد. بنابراین اگر جراحی باشد که به حد جراحی موضعه نرسیده، سپس بهبود پیدا کرده و این جراحی در یکی از دو گونه باشد، دیه آن ده دینار خواهد بود و چنانچه در صورت شکافتگی موجود باشد، دیه آن هشتاد دینار است. در این رابطه اگر از آن شکاف قطعه گوشتی بیفتد ولی استخوان آشکار نشود و آن قطعه گوشت هم به مقدار درهم و بیشتر باشد دیه آن سی دینار می‌باشد و دیه جراحی موضعه اگر در بدن باشد چهل دینار است.

(مسأله ۳۵۹۷) دیه جراحی در سر و صورت یکسان است.

حکم سقط جنین قبل از دمیدن روح

(مسأله ۳۵۹۸) سقط جنین از ابتدای مراحل بارداری و پیدایش جنین در رحم زن که با تلقیح نطفه از تخمک زن و اسپرم مرد و استقرار آن در رحم شروع می‌شود تا به صورت انسان کامل درآید، از نظر شرع حرام است. اما ظاهراً دور ریختن منی مرد قبل از آنکه با تخمک زن مخلوط و تلقیح گردد جایز می‌باشد.

موارد جواز سقط جنین قبل از دمیدن روح

اول - اینکه باقیماندن جنین در رحم زن حرجی و غیر قابل تحمل باشد که در این صورت زن می‌تواند به سقط آن اقدام نماید.

دوم - باقیماندن جنین در رحم زن برای سلامتی او ضرر داشته باشد مثل اینکه زن به مرض قند یا قلب یا فشار خون مبتلا باشد و بارداری منجر به بیشتر شدن مرض گردد، ولو قابل تحمل بوده و حرجی نباشد، لکن ضررش بیشتر از آن چیزی است که طبیعت بارداری آن را می‌طلبد، در این صورت نیز زن می‌تواند به سقط جنین اقدام نماید، هر چند بهتر است که احتیاط کند و اقدام به سقط جنین نکند.

سوم - جنین از نظر خلقت مبتلا به آفت و عیب باشد، و با ابزارهای مطمئن امروزی به این مطلب پی ببرد، و لکن مجرد اینکه جنین از نظر خلقت دچار آفت باشد برای جواز سقط جنین کافی نیست.

چهارم - اگر جنین از زنا به وجود آمده باشد بعضی گفته اند که سقط آن جایز است، اما این

سخن خالی از اشکال نبوده، بلکه ممنوع است، مگر اینکه باقیماندن جنین در رحم زن بر او حرجی باشد. بنابراین اگر زن - به غیر از مورد حرج - اقدام به سقط جنین نماید دیه بر عهده او می آید و تنها حرمت تکلیفی ندارد. البته دیه به سبب اختلاف مراتب بارداری مختلف است که شرح آن به زودی خواهد آمد.

(مسأله ۳۵۹۹) اگر زن شک داشته باشد که باردار است یا خیر و ریشه شک هم آشکار شدن نشانه‌هایی باشد که غالباً نشان‌دهنده بارداری است، مثل عقب افتادن خون حیض از موعد مقرر برای صاحب عادت وقتیه، یا غیر آن از چیزهایی که غالباً در ماه اول بارداری برای زن آشکار می‌شود، در این صورت ظاهراً زن حق ندارد از ابزار یا داروهایی که موجب سقط جنین است استفاده نماید، ولی اگر شک زن از این جهت نباشد، بلکه مجرد احتمال باشد بعید نیست که استفاده از ابزارها و داروهای سقط جنین جایز باشد.

حکم سقط جنین بعد از دمیده شدن روح

(مسأله ۳۶۰۰) اقدام به سقط جنین بعد از دمیده شدن روح حرام است، اگرچه بقای جنین در رحم زن بر او حرجی باشد. بنابراین حفظ نفس محترمی که در معرض خطر قرار گرفته بر انسان واجب است ولو حفظ او بر انسان حرجی یا ضرری باشد و شرعاً برای او جایز نیست که به واسطه جدایی یا سوزاندن یا سپردن در دست ظالم او را در معرض هلاکت و خطر قرار دهد. اگر خطری که متوجه مادر است، کمتر از مرگ باشد برای او جایز نیست که به سقط جنین که روح در او دمیده است اقدام نماید، هر چند تحمل این خطر برای او حرجی باشد. اما اگر خطر مرگ باشد ظاهراً جایز است نسبت به سقط جنین اقدام نماید و سقط جنین هم به هدف حفاظت از جان خودش باشد مخصوصاً در جایی که نجات جنین از هلاکت تحت هیچ شرایطی امکان نداشته باشد، چه مادر اقدام به سقط جنین بکند یا نکند، در این صورت بدون تردید اقدام مادر به سقط جنین جایز است.

اگر پزشک می‌داند که چنانچه جنین را از شکم مادر بیرون نیاورد هر دو خواهند مُرد بعید نیست که اقدام به سقط جنین برای نجات مادر از سوی پزشک جایز باشد، حتی اگر مادر در چنین حالتی هرگز به عمل سقط جنین رضایت ندهد، بعید نیست که اجبار مادر بر سقط جنین هم جایز

باشد.

(مسأله ۳۶۰۱) اگر حیات جنین بعد از مرگ مادر ممکن باشد^(۱)، برای دیگری مانند شوهر و پزشک در این حالت جواز سقط جنین برای نجات مادر جایز نیست، اگر احراز نکند که ملاک وجوب حفظ جان مادر مهمتر از ملاک حرمت قتل جنین است یا لا اقل احراز نکند که ملاک هر دو مساوی است.

(مسأله ۳۶۰۲) در صورتی که اندام جنین در شکم مادر شبیه اندام حیوان باشد و در هیچیک از اعضای عمده بدن شباهتی به انسان نداشته باشد جایز است به سقط جنین اقدام نماید.

(مسأله ۳۶۰۳) اگر با ابزار علمی امروزی کشف شود که جنین از نظر جسمی معیوب و از نظر خلقت مبتلا به آفت است سقط کردن او جایز نیست، حتی اگر از شهادت افراد شایسته وثوق و اطمینان حاصل شود که جنین بعد از ولادت جز مدت کوتاهی زنده نخواهد ماند.

اگر به سبب شهادت اهل خبره معلوم شود که جنین بعد از ولادت معمولاً زنده می ماند، و لکن از نظر خلقت به گونه ای زشت است که مورد نفرت واقع می شود و زندگی با او غیر قابل تحمل می گردد و بارداری هم برای زن حرجی باشد، با این شرایط باز هم سقط کردن چنین جنینی خالی از اشکال نیست.

دیه جنین

(مسأله ۳۶۰۴) اگر جنین به صورت نطفه باشد دیه آن بیست دینار، اگر علقه [خون بسته] باشد دیه آن چهل دینار، اگر مضغه [به صورت یک پاره گوشت] باشد، دیه آن شصت دینار، اگر چنانچه استخوان درآورده باشد دیه آن هشتاد دینار و اگر گوشت پوشانده باشد دیه آن صد دینار، و اگر روح در او دمیده باشد دیه اش، اگر پسر باشد، هزار دینار است، و اگر دختر باشد پانصد دینار است و ظاهراً در ماه چهارم روح در جنین دمیده می شود.

(مسأله ۳۶۰۵) نظر مشهور بین فقها این است که دیه جنین کافر ذمی یک دهم ($\frac{1}{10}$) دیه پدرش یعنی هشتاد درهم می باشد.

۱- فرض سوال در جایی است که امر بین نجات مادر یا نجات جنین دایر باشد، به این معنی که نجات هر دو ممکن نیست، اما با مرگ یکی می توان دیگری را از مرگ نجات داد.

- (مسأله ۳۶۰۶) اگر جنین بیشتر از یکی باشد، برای هر کدام دیه خودش است.
- (مسأله ۳۶۰۷) اگر جنین را قبل از دمیده شدن روح سقط کند کفّاره‌ای بر عهده جانی نیست، اما اگر بعد از داخل شدن روح سقط کرده باشد کفّاره بر عهده اومی آید.
- (مسأله ۳۶۰۸) اگر زن حامله‌ای را بکشد و بچه او نیز بمیرد بر قاتل دیه کامل زن و دیه جنین هر دو می‌آید. بنابراین، اگر جنین پسر باشد هزار دینار و اگر دختر باشد پانصد دینار و اگر معلوم نباشد که پسر است یا دختر، بنا بر اظهر قاتل باید هفتصد و پنجاه دینار دیه بدهد.
- (مسأله ۳۶۰۹) اگر خود زن عهده دار سقط جنینش گردد، چنانچه این عمل بعد از دمیده شدن روح باشد و جنین هم پسر باشد، بر زن دیه پسر است و اگر دختر باشد بر او دیه دختر می‌باشد، ولی اگر قبل از دمیده شدن روح جنین خود را سقط کرده باشد بر زن دیه جنین خواهد بود. چنانچه زن، به خاطر ترسیدن جنین خود را سقط نماید، دیه بر عهده شخصی است که او را ترسانده است و به طور کلی دیه بر کسی است که موجب سقط جنین است چه خود زن باشد یا پزشک یا غیر آنها.
- در صورتی که سقط جنین به امر ولی، مانند پدر انجام بگیرد دیه از کسی که موجب سقط جنین بوده ساقط نیست.
- (مسأله ۳۶۱۰) در بریدن اعضای جنین و جراحت او قبل از دمیده شدن روح به نسبت دیه او دیه است. بنابراین - مثلاً - در بریدن یکی از دو دست جنین پنجاه دینار و در بریدن هر دو دست او دیه کامل جنین یعنی صد دینار است.
- (مسأله ۳۶۱۱) اگر شخصی را که در حال جماع و نزدیکی بوده بترساند و در اثر آن منی او در خارج رحم بریزد ده دینار بر عهده ترساننده است و اگر مرد بدون اذن زن آزادش عزل نماید یعنی منی را در خارج از رحم او بریزد، اظهر این است که بر او چیزی نیست.
- (مسأله ۳۶۱۲) سقط کردن جنینی که از زنا به وجود آمده اگر خلقتش کامل باشد و هنوز روح در او داخل نشده جایز نیست و چنانچه او را سقط کند دیه جنین بر حسب مراتب دیه بارداری بر عهده او می‌آید، اما اگر روح در او داخل شده دیه او دیه نفس است.
- (مسأله ۳۶۱۳) اگر زن ذمیّه حامله را بزند و حامله بعد از آن اسلام بیاورد و پس از آن جنین او ساقط شود، در این صورت بر عهده جانی دیه جنین مسلمان است و اگر زن حریبه را بزند و

جنین خود را بعد از اسلام آوردنش بیندازد، نظر مشهور این است که ضمان بر عهده او نمی‌آید، ولی در این نظر اشکال است و اظهر آن است که بر عهده ضارب ضمان می‌آید.

(مسأله ۳۶۱۴) اگر از روی اشتباه حامله‌ای را بزند و او جنین خود را سقط کند آنگاه ولی خون ادّعا نماید که سقط جنین بعد از دمیده شدن روح بوده، در این صورت چنانچه جانی به دمیده شدن روح در جنین اعتراف کند، به مقتضای اقرارش مقداری را که بیشتر از دیه جنین قبل از دخول روح است ضامن می‌باشد که آن مقدار اضافی نه دهم دیه کامل است که عاقله آن را به عهده نمی‌گیرد، اما یک دهم باقیمانده به عهده عاقله است، ولی اگر جانی دمیدن روح در جنین را انکار کند قول او پذیرفته می‌شود، مگر اینکه ولی بر اینکه جنایت بعد از دمیدن روح در جنین بوده است، یننه بیاورد در این صورت تمام دیه بر عهده عاقله است.

(مسأله ۳۶۱۵) اگر زن بارداری را بزند و او جنینش را سقط نماید و در هنگام سقط جنین بمیرد، بدون تردید ضارب قاتل است و اگر قتل از روی عمد باشد باید دیه بدهد و اگر قتل شبه عمد باشد باز هم باید دیه بدهد و چنانچه قتل خطای محض باشد دیه بر عهده عاقله اوست و همین طور است حکم اگر بچه بعد از سقط شدنش مریض باشد و بمیرد یا به صورت سالم سقط شود اما از بچه‌هایی باشد که معمولاً زنده نمی‌مانند مثل اینکه قبل از شش ماهگی سقط بشود.

(مسأله ۳۶۱۶) اگر شخصی جنین زن را بصورت زنده سقط کند و دیگری سر جنین را ببرد، در این صورت چنانچه جنین دارای حیات پایدار و قابلیت بقا داشته باشد، دوّمی قاتل است، اما اگر حیات جنین پایدار نبوده اولی قاتل است. بنابراین در فرض اول دیه بر شخص دوّمی است و چیزی بر شخص اول غیر از تعزیر نیست، اما در فرض دوّم دیه نفس بر شخص اولی است و بر عهده شخص دوّم دیه بریدن سر میّت می‌باشد. نظر مشهور این است که شخص دوّمی در فرض اول و شخص اولی در فرض دوّم قصاص می‌شود نه اینکه دیه بدهد، اما این نظر اشکال دارد و بعید نیست که قاتل قصاص نشود. همچنین نظر مشهور این است که دیه بریدن سر میّت یک دهم ($\frac{1}{10}$) دیه می‌باشد که بدون شک این نظر هم اشکال دارد و اقرب این است که دیه بریدن سر میّت تمام دیه است. اما اگر حال جنین مجهول باشد و نداند که او مرده است یا زنده یعنی نداند که حیات پایدار دارد یا ندارد، در این فرض دیه فقط بر عهده شخص دوّمی است.

(مسأله ۳۶۱۷) اگر مسلمان و ذمی به زنی در یک پاکتی (طهر واحد) از روی شبهه دخول

نمایند، سپس زن جنینش را به وسیله جنایت سقط نماید میان شخص مسلمان و ذمی قرعه انداخته می‌شود و جانی به نسبت دیه هر کدام از آن دو نفر که بچه به او ملحق می‌باشد ملزم به پرداخت دیه می‌گردد.

(مسأله ۳۶۱۸) اگر جنایت بر جنین بطور عمد یا شبه عمد باشد دیه او از مال شخص جانی داده می‌شود، ولی اگر جنایت خطایی باشد بعد از دمیدن روح، دیه او بر عاقله جانی است، اما اگر جنایت قبل از دمیدن روح باشد، اظهر آن است که دیه بر عاقله ثابت نیست.

(مسأله ۳۶۱۹) در بریدن سر میت یا بریدن عضوی از اعضای میت که اگر زنده بود جانش به آن عضو احتیاج داشت، بنا بر اقرب دیه است، هر چند از روی اشتباه بریده باشد. دیه میت به ارث گذاشته نمی‌شود، بلکه در راههای نیکی و احسان برای میت به مصرف می‌رسد.

جنایت بر حیوان

(مسأله ۳۶۲۰) اگر کسی حیوانی قابل تذکیه را بدون اذن صاحبش تذکیه نماید - چه آن حیوان حلال گوشت باشد یا نباشد - مالک مخیر است بین اینکه حیوان تذکیه شده‌اش را بردارد و تفاوت بین زنده و تذکیه شده آن را از جانی مطالبه نماید و بین اینکه حیوان ذبح شده را نگیرد و تمام قیمت را از او مطالبه نماید. بنابراین اگر جانی قیمت حیوان را به صاحبش بدهد حیوان تذکیه شده را مالک می‌شود، اما اگر جانی حیوان را به غیر تذکیه تلف کند ضامن قیمت حیوان خواهد بود. البته اگر در حیوان چیزی که قابل ملکیت و انتفاع است مثل پشم و مانند آن باقی باشد مالک مانند صورت قبلی مخیر است. اگر بدون اینکه تلف کند بر حیوان جنایت وارد نماید، مثل اینکه بعضی اعضای حیوان را ببرد یا بشکند یا مجروح نماید، بر او ارش می‌باشد که عبارت است از تفاوت بین دو قیمت سالم و معیوب. اما اگر چشم چهار پا را در بیاورد، ربع ($\frac{1}{4}$) قیمت آن بر عهده جانی خواهد بود، ولی اگر بر چهار پا جنایت وارد کند، بعد جنین حیوان سقط گردد، بنا بر اظهر حیوان مذکور را یک بار با جنینی که در شکم داشت قیمت کند و یک بار هم بدون آن، بعد تفاوت بین آن دو قیمت را پردازد.

(مسأله ۳۶۲۱) در وارد کردن جنایت بر حیوانی که قابل تذکیه نیست - مانند سگ و خوک - تفصیل است. خوک اگر به سبب تلف یا مانند آن بر او جنایت وارد شود ضامن ندارد مگر اینکه

مال کافر ذمی باشد و کافر ذمی به شرایط ذمه عمل کرده باشد و در غیر آن ضامن نیست، همان گونه که در شراب و آلت لهو و امثال اینها ضامن نیست و سگ غیر شکاری نیز ضامن ندارد، اما اگر کسی سگ شکاری را بکشد بر عهده او چهل درهم است و اگر کسی سگ گله، سگ بوستان یا سگ زراعت را بکشد ضامن قیمت آنها می باشد.

کفاره کشتن

(مسئله ۳۶۲۲) در اوایل بحث دیات گذشت که کشتن مؤمن، علاوه بر دیه، کفاره نیز دارد اما کفاره به مواردی اختصاص دارد که عنوان قاتل صادق باشد مانند جایی که خود شخص در قتل مباشرت داشته باشد و بعضی مواردی که شخص سبب قتل می باشد، ولی در جایی که عنوان قتل صادق نیست کفاره نمی باشد، اگر چه دیه در آن مورد ثابت است مثل اینکه اگر سنگی را بگذارد یا چاهی را حفر کند یا کاردی را در غیر ملک خودش نصب نماید، آنگاه کسی به صورت اتفاقی به وسیله آنها هلاک بشود، در این موارد کفاره نیست با اینکه دیه ثابت است.

(مسئله ۳۶۲۳) در وجوب کفاره به سبب کشتن مسلمان بین بالغ و غیر بالغ، عاقل و دیوانه، مرد و زن و آزاد و بنده فرقی نیست هر چند بنده، بنده خود قاتل باشد. همین طور در قتل جنین بعد از دمیده شدن روح بنا بر احتیاط کفاره واجب می باشد، اما در سقط جنین قبل از دمیدن روح کفاره واجب نیست. کشتن کافر بدون تردید کفاره ندارد و در این حکم بین ذمی و غیر ذمی فرقی نیست.

(مسئله ۳۶۲۴) اگر گروهی در کشتن یک نفر شرکت داشته باشند بر هر یک از آنها کفاره خواهد بود.

(مسئله ۳۶۲۵) بر قاتل عمدی در صورتی که ولی مقتول به دیه رضایت دهد یا قاتل را عفو نماید بدون اشکال کفاره واجب است، اما اگر ولی مقتول، قاتل را به عنوان قصاص کشته باشد یا خود قاتل به سبب دیگری مرده باشد، در این صورت اظهر عدم وجوب کفاره است.

(مسئله ۳۶۲۶) اگر کودک یا دیوانه مسلمانی را بکشد، اظهر این است که کفاره بر آنها واجب نیست، چون قبلاً گذشت که کفاره حکم تکلیفی است و شرط آن بلوغ و عقل است.

در مورد عاقله

- (مسأله ۳۶۲۷) عاقله جانی، خویش و قوم اوست و آنها کسانی هستند که به واسطه پدر با جانی قرابت دارند - مانند برادران و عموها و فرزندان آنها هر چند پایین بروند - و اقرب این است که پدران هر چند بالا بروند و فرزندان هر چند پایین بروند در عاقله داخل می‌باشند ولی خود قاتل، کودک، دیوانه و زن در دادن دیه با عاقله شرکت نخواهند داشت، اگر چه از دیه ارث ببرند.
- (مسأله ۳۶۲۸) بنابر اقرب ثروتمند بودن در عاقله معتبر نیست.
- (مسأله ۳۶۲۹) اهل شهر اگر از وابستگان جانی نباشد در عاقله داخل نمی‌باشند.
- (مسأله ۳۶۳۰) بنابر اظهر کسی که به واسطه پدر و مادر با جانی قرابت دارد با کسی که فقط بواسطه پدر با جانی قرابت دارد یکسان است و میان آن دو فرقی نیست.
- (مسأله ۳۶۳۱) اگر قاتل یا جانی قوم و خویش یا ولاء عتق نداشته باشد ولی ضامن جریره داشته باشد، ضامن جریره عاقله اوست و در غیر آن، عاقله او امام علیه السلام است که از بیت المال دیه را می‌پردازد.
- (مسأله ۳۶۳۲) عاقله، دیه جراحات موضحه و جراحات‌های بالاتر از آن را به عهده می‌گیرد، ولی دیه جراحات کمتر از جراحات موضحه از مال خود جانی پرداخت می‌گردد.
- (مسأله ۳۶۳۳) قبلاً گذشت که جنایت عمدی شخص کور خطا شمرده می‌شود. بنابر این قصاص به گردن او نمی‌آید و دیه بر عهده عاقله اوست و چنانچه عاقله نداشته باشد، در مال خود او و اگر مال هم نداشته باشد، بر عهده امام علیه السلام است.
- (مسأله ۳۶۳۴) عاقله دیه خطا را باید در مدت سه سال ادا کند و در این حکم بین دیه کامل، ناقص، دیه نفس و دیه جراحات فرقی نیست، البته دیه در سه سال قسط بندی می‌شود که در هر سالی یک سوّم ($\frac{1}{3}$) دیه را باید بپردازد، ولی جایز است که یک دفعه ادا نماید.
- (مسأله ۳۶۳۵) اظهر آن است که مدت به موارد ثبوت دیه مقدر و معین اختصاص ندارد.
- (مسأله ۳۶۳۶) دیه جنایت کافر ذمی اگر چه خطای محض باشد در مال خود اوست نه بر عاقله او. چنانچه از دادن دیه ناتوان باشد، امام علیه السلام دیه را می‌دهد.
- (مسأله ۳۶۳۷) اقرار و صلح بر عهده عاقله نمی‌آید. بنابراین اگر قاتل به قتل یا به جنایت دیگری از روی خطا اقرار کند دیه در مال قاتل ثابت می‌باشد نه بر عاقله او و همین طور اگر قاتل

- خطایی را در برابر مال دیگری غیر دیه مصالحه کند این مال برعهده عاقله نمی آید.
- (مسئله ۳۶۳۸) عاقله خطای محض را به عهده می گیرد ولی عمد و شبیه عمد را به عهده نمی گیرد. البته اگر قاتل فرار کند و دسترسی به او مقدور نباشد یا بمیرد، چنانچه مالی داشته باشد دیه از مال او گرفته می شود و در غیر آن از اقوام نزدیکتر او گرفته می شود و اگر قوم و خویش نداشته باشد امام علیه السلام دیه را می پردازد.
- (مسئله ۳۶۳۹) اگر کسی به خطا خود را مجروح نماید یا بکشد عاقله او ضامن نیست و دیه هم ندارد.
- (مسئله ۳۶۴۰) دیه در قتل خطایی همان طوری که گذشت بر عاقله واجب می باشد، ولی اگر عاقله چیزی نداشته باشد یا از پرداخت دیه ناتوان باشد از مال جانی گرفته می شود و چنانچه جانی هم مال نداشته باشد پرداخت دیه برعهده امام علیه السلام است.
- (مسئله ۳۶۴۱) نظر مشهور این است که اگر یکی از عاقله بمیرد، چنانچه قبل از پایان سال مرده باشد، دیه از او ساقط است، ولی اگر بعد از پایان سال مرده باشد دیه به ترکه او منتقل می گردد اما در این نظر اشکال است و اظهر این است که دیه از او بطور کلی ساقط است.
- (مسئله ۳۶۴۲) بنابر اظهر دیه بطور مساوی بر عاقله تقسیم می شود.
- (مسئله ۳۶۴۳) بنابر اظهر در عاقله بین قریب و بعید (در پرداخت دیه) جمع می شود و ترتیب میان آنها (به همان صورتی که در ارث مطرح است) معتبر نمی باشد.
- (مسئله ۳۶۴۴) چنانچه یکی افراد عاقله از پرداخت دیه ناتوان باشد، در این صورت دیه بر عهده فردی از آنها است که توان پرداخت دیه را دارد.
- (مسئله ۳۶۴۵) اگر یکی از افراد عاقله غایب باشد دیه به فرد حاضر اختصاص ندارد، بلکه بر عهده هر دو خواهد بود.
- (مسئله ۳۶۴۶) ابتدای زمان مدّت در دیه خطا از هنگام مستقر شدن دیه است و استقرار دیه در قتل از هنگام مرگ است و در جنایت عضو از هنگام جنایت می باشد اگر سرایت نکند، اما اگر سرایت کند ابتدای زمان مدّت از هنگامی است که جراحت شروع به خوب شدن نموده است.
- (مسئله ۳۶۴۷) دیه را کسی می پردازد که معلوم شود او از قوم و خویش قاتل است و در صورت شک پرداخت دیه بر او واجب نیست.

(مسأله ۳۶۴۸) اگر کسی عمداً و به ناحق کسی را بکشد، قاتل از دیه و از سایر اموال مقتول ارث نمی برد^(۱) و چنانچه مقتول وارث دیگری غیر از قاتل نداشته باشد، دیه همانند سایر اموال او مال امام علیه السلام می باشد اما اگر قتل شبه عمد یا خطای محض باشد، بنابر اظهر باز قاتل ارث نمی برد.

(مسأله ۳۶۴۹) عاقله ضامن جنایت بنده (عبد) و چهارپا نیست، بلکه جنایت بنده به گردن خود اوست و جنایت چهارپا اگر به سبب تفریط مالکش بوده بر عهده مالک است.

(مسأله ۳۶۵۰) اگر کافر ذمی مسلمانی را به خطا مجروح نماید، سپس اسلام بیاورد اما جنایت سرایت نموده و شخص مجروح بمیرد، قوم و خویش جانی چه از کفار باشد چه از مسلمانان، پرداخت دیه را از جانب او به عهده نمی گیرند. بنابراین دیه مقتول در مال جانی است. همچنین اگر مسلمان مسلمانی را مجروح نماید، سپس جانی مرتد شود و جنایت سرایت کند، آنگاه معنی علیه بمیرد، قوم و خویش جانی چه از مسلمانان باشند چه از کفار، پرداخت دیه را از جانب او به عهده نمی گیرند.

(مسأله ۳۶۵۱) اگر کودک شخصی را با تیر بزند و پس از آن بالغ گردد و بعد آن شخص (در اثر جراحت تیر) کشته شود، دیه او بر عاقله کودک می باشد.

والحمد لله اولاً و آخراً، وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين.

۱- مثل اینکه پدر عمداً و به ناحق فرزندش را بکشد باید دیه بدهد ولی خود پدر در آن دیه سهمی ندارد.

فهرست مطالب

۵.....	احکام تقلید.....
۱۴.....	احکام طهارت.....
۱۴.....	آب مطلق و آب مضاف.....
۱۴.....	اقسام آب مطلق.....
۱۸.....	آب قلیل.....
۱۸.....	آب مشتبّه.....
۱۹.....	آب مضاف.....
۱۹.....	احکام تخلی.....
۲۰.....	کیفیت شستن مخرج بول.....
۲۱.....	مستحبات و مکروهات تخلی.....
۲۱.....	استبراء.....
۲۲.....	اجزا و کیفیت وضو.....
۲۸.....	وضوی جبیره.....
۳۳.....	شرایط وضو.....
۳۶.....	احکام وضو.....
۳۹.....	مبطلات وضو.....
۴۰.....	دائم الحدث.....
۴۱.....	چیزهایی که وضو گرفتن برای آنها واجب است.....
۴۲.....	غسل.....
۴۲.....	غسل جنابت.....
۴۴.....	صحت یا جواز چیزهایی که بر غسل جنابت متوقف است.....
۴۶.....	چیزهایی که بر جنب مکروه است.....

۴۶	واجبات غسل
۴۸	احکام و مستحبات غسل جنابت
۵۰	غسل حیض
۵۱	زنی که ممکن است حیض شود
۵۲	زن دارای عادت
۵۳	حکم خونی که دو مرتبه دیده شود
۵۴	استبراء و استظهار
۵۵	اقسام حائض
۵۵	۱- صاحب عادت و قتیبه و عددیه
۵۷	۲- صاحب عادت و قتیبه
۵۷	۳- صاحب عادت عددیه
۵۸	۴- ناسیه
۵۹	۵- مبتدئه
۶۰	۶- مضطربه
۶۱	احکام حیض
۶۲	استحاضه
۶۶	نفاس
۶۹	احکام محتضر
۶۹	غسل میت
۷۱	شرایط غسل
۷۲	شرایط غسل دهنده:
۷۴	احکام کفن
۷۶	آداب و سنن کفن
۷۷	حنوط
۷۷	جریده «چوب تر»
۷۸	نماز میت

فهرست مطالب ۸۲۵

۷۹	کیفیت نماز میت.....
۸۱	تشییع جنازه.....
۸۲	دفن.....
۸۵	غسل مس میت.....
۸۶	اقسام غسل‌های مستحب.....
۸۸	تیمم.....
۹۱	چیزهایی که تیمم بر آنها صحیح است.....
۹۲	کیفیت تیمم.....
۹۳	شرایط تیمم.....
۹۵	احکام تیمم.....
۹۸	نجاسات.....
۹۸	۱ و ۲ - بول و غائط.....
۹۸	۳ - منی.....
۹۹	۴ - مردار.....
۱۰۰	۵ - خون.....
۱۰۱	۶ و ۷ - سگ و خوک.....
۱۰۱	۸ - شراب.....
۱۰۱	۹ - فقاخ.....
۱۰۱	۱۰ - کافر.....
۱۰۲	راه نجس شدن چیزهای پاک.....
۱۰۴	احکام نجاسات.....
۱۰۸	مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد.....
۱۱۰	مطهرات.....
۱۱۰	اوّل: آب.....
۱۱۴	دوم: زمین.....
۱۱۵	سوم: آفتاب.....

۱۱۶.....	چهارم: استحاله.....
۱۱۶.....	پنجم: انقلاب.....
۱۱۶.....	ششم: انتقال.....
۱۱۷.....	هفتم: اسلام.....
۱۱۷.....	هشتم: تبعیت.....
۱۱۷.....	نهم: برطرف شدن عین نجاست.....
۱۱۸.....	دهم: غایب شدن مسلمان.....
۱۱۸.....	یازدهم: استبراء حیوان نجاستخوار.....
۱۱۹.....	احکام ظرفهای طلا و نقره.....
۱۲۰.....	احکام نماز.....
۱۲۰.....	تعداد نمازها.....
۱۲۱.....	اوقات نمازهای یومیه و نافله.....
۱۲۳.....	احکام وقت نماز.....
۱۲۵.....	قبله.....
۱۲۷.....	لباس نمازگزار.....
۱۲۷.....	شرایط لباس نمازگزار.....
۱۳۰.....	موارد تعذر پوشش شرعی.....
۱۳۱.....	مکان نمازگزار.....
۱۳۷.....	اذان و اقامه.....
۱۳۸.....	جمله‌های اذان و اقامه.....
۱۳۸.....	شرایط اذان و اقامه.....
۱۳۹.....	احکام اذان و اقامه.....
۱۴۰.....	حکم کسی که اذان و اقامه را ترک نموده است.....
۱۴۱.....	واجبات نماز.....
۱۴۱.....	نیت.....
۱۴۶.....	تکبیره الاحرام.....

فهرست مطالب ۸۲۷

۱۴۸	قیام «ایستادن»
۱۵۱	قرائت
۱۵۹	رکوع
۱۶۲	سجود
۱۶۷	سجده واجب قرآن
۱۶۹	تشهد
۱۷۰	سلام نماز
۱۷۰	ترتیب
۱۷۱	موالات
۱۷۱	قنوت
۱۷۳	تعقیب
۱۷۳	نماز جمعه
۱۷۵	مبطلات نماز
۱۸۰	صلوات بر پیغمبر ﷺ
۱۸۰	نماز آیات
۱۸۱	وقت نماز آیات
۱۸۲	دستور نماز آیات
۱۸۴	نماز قضا
۱۸۹	نماز استیجاری
۱۹۲	نماز جماعت
۱۹۶	چند عمل مستحب
۱۹۷	شرایط تحقق جماعت
۲۰۰	شرایط امام جماعت
۲۰۲	احکام جماعت
۲۰۷	خلل و شکایات نماز
۲۰۸	فوت محل جزء فراموش شده به سه چیز محقق می شود

۲۱۱	شکایات نماز
۲۱۹	قضای اجزای فراموش شده
۲۱۹	سجده سهو
۲۲۱	نماز مسافر
۲۳۰	چیزهایی که سفر را قطع می کند
۲۳۵	احکام مسافر
۲۳۶	نمازهای مستحبی
۲۴۰	احکام روزه
۲۴۰	نیت
۲۴۳	مبطلات روزه
۲۴۳	۱ و ۲ - خوردن و آشامیدن
۲۴۳	۳- جماع
۲۴۳	۴- دروغ بستن به خدا، پیغمبر ﷺ و امامان علیهم السلام
۲۴۴	۵ - فروبردن سر در آب
۲۴۵	۶ - رساندن غبار غلیظ به حلق
۲۴۵	۷- باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح
۲۴۸	۸ - استمناء
۲۴۹	۹ - اماله کردن با مایعات
۲۴۹	۱۰ - قی کردن
۲۵۱	کفاره روزه
۲۵۵	شرایط وجوب روزه
۲۵۸	کسانی که روزه بر آنها واجب نیست
۲۵۹	راه ثابت شدن اول ماه
۲۶۰	احکام روزه قضا
۲۶۵	اعتکاف
۲۶۸	اقسام اعتکاف

۲۶۹	احکام اعتکاف
۲۷۱	احکام زکات
۲۷۱	شرایط عمومی وجوب زکات
۲۷۳	چیزهایی که زکات در آنها واجب است
۲۷۳	شرایط وجوب زکات در شتر، گاو و گوسفند
۲۷۳	اول - نصاب
۲۷۶	دوم - چریدن در بیابان در تمام سال
۲۷۶	سوم - حیوانات وسیله کار نباشند
۲۷۶	چهارم - گذشتن سال
۲۷۷	زکات نقدین (طلا و نقره)
۲۷۹	زکات غلات چهارگانه
۲۸۳	اقسام مستحقان
۲۸۶	اوصاف مستحقان
۲۸۸	احکام متفرقه زکات
۲۹۰	زکات فطره
۲۹۲	سایر احکام زکات فطره
۲۹۵	احکام خمس
۲۹۵	چیزهایی که خمس در آن واجب است
۲۹۵	۱ - غنیمت
۲۹۶	۲ - معدن
۲۹۷	۳ - گنج
۲۹۹	۴ - غواصی
۲۹۹	۵ - زمین
۳۰۰	۶ - مال مخلوط به حرام
۳۰۱	۷ - فایده
۳۱۵	مستحق خمس و مصرف آن

۳۱۷.....	بیان چند مسئله مورد ابتلاء اهل خمس
۳۲۰.....	امر به معروف و نهی از منکر
۳۲۱.....	شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر
۳۲۲.....	مراتب امر به معروف و نهی از منکر بنا بر مشهور
۳۲۳.....	یادآوری چند مطلب
۳۲۳.....	الف - نمونه‌هایی از معروف
۳۲۵.....	ب - نمونه‌هایی از منکر
۳۲۶.....	معاملات
۳۲۶.....	احکام خرید و فروش
۳۲۶.....	مقدمه
۳۲۶.....	معاملات باطل و حرام
۳۳۴.....	آداب خرید و فروش
۳۳۵.....	معاملات مکروه
۳۳۶.....	عقد و شرایط آن
۳۳۸.....	شرایط فروشنده و خریدار
۳۳۹.....	معامله فضولی
۳۴۴.....	شرایط جنس و عوض آن
۳۴۹.....	خيارات
۳۴۹.....	۱- خيار مجلس
۳۵۰.....	۲- خيار حيوان
۳۵۱.....	۳- خيار شرط
۳۵۳.....	۴- خيار غبن
۳۵۷.....	۵- خيار تأخير
۳۵۸.....	۶- خيار رؤیت
۳۵۹.....	۷- خيار عيب
۳۵۹.....	موارد جواز مطالبه مابه التفاوت

فهرست مطالب ۸۳۱

۳۶۲	ادامه احکام شرط
۳۶۳	احکام خیار
۳۶۴	لوازم بیع
۳۶۶	قبض و اقباض (تحویل گرفتن و تحویل دادن)
۳۶۸	معامله نقد و نسیه
۳۶۹	اقسام بیع
۳۷۱	احکام ربا در معامله
۳۷۴	بیع صرف
۳۷۹	احکام سلف
۳۸۲	احکام خرید و فروش میوه ها، سبزیجات و زراعت
۳۸۶	احکام معامله حیوان
۳۸۷	احکام اقاله
۳۸۸	احکام شفعه
۳۸۸	موارد شفعه
۳۹۰	احکام شفیع
۳۹۱	اعمال کردن حق شفعه
۳۹۵	احکام اجاره
۳۹۹	احکام لزوم اجاره
۴۰۲	احکام تسلیم دادن مورد اجاره
۴۰۷	احکام تلف
۴۱۵	مسائل متفرقه
۴۲۲	احکام مزارعه
۴۳۰	احکام مساقات
۴۳۵	احکام جعاله
۴۳۷	احکام مسابقه و تیراندازی
۴۳۹	احکام شرکت

۴۴۳.....	احكام مضاربه.....
۴۵۱.....	احكام وديعه (امانت)
۴۵۳.....	احكام عاريه.....
۴۵۴.....	احكام لقطه.....
۴۵۴.....	يافتن حيوان گمشده.....
۴۶۳.....	احكام غصب.....
۴۶۷.....	احكام احياي موات.....
۴۷۶.....	احكام مشتركات.....
۴۸۶.....	احكام دين و قرض.....
۴۹۱.....	خاتمه.....
۴۹۲.....	احكام رهن.....
۴۹۶.....	احكام حَجْر (ممنوع بودن از تصرف).....
۵۰۰.....	احكام ضمان.....
۵۰۶.....	احكام حواله.....
۵۰۹.....	احكام كفالت.....
۵۱۱.....	احكام صلح.....
۵۱۶.....	احكام اقرار.....
۵۲۱.....	احكام وكالت.....
۵۲۶.....	احكام هبه.....
۵۲۹.....	احكام وصيت.....
۵۳۱.....	شرائط وصيت كننده.....
۵۳۳.....	احكام مورد وصيت.....
۵۴۰.....	احكام كسى كه برايش وصيت شده است.....
۵۴۱.....	احكام وصى.....
۵۵۰.....	در منجزات بيمار.....
۵۵۱.....	احكام وقف.....

۵۵۷	شرایط واقف
۵۵۹	شرایط عین وقفی
۵۶۰	شرایط موقوف علیه
۵۶۱	در بیان مراد از بعضی عبارات واقف
۵۶۶	بعضی از احکام وقف
۵۷۴	الحاق دو باب به احکام وقف
۵۷۴	باب اول: در حبس و نظایر آن
۵۷۶	باب دوم: [در صدقه]
۵۷۹	احکام نکاح
۵۷۹	اقسام نکاح
۵۸۳	اولیای عقد
۵۸۵	محارم
۵۸۶	اول - خویشاوندی
۵۹۰	دوم - رضاع
۵۹۵	سوم - لعان
۵۹۶	چهارم - کفر
۵۹۷	عقد متعه (ازدواج موقت)
۶۰۰	عیب‌هایی که موجب خیار فسخ می‌شوند
۶۰۲	مهر
۶۰۵	قسمت و نشوز
۶۰۷	احکام اولاد
۶۱۱	نفقه‌ها
۶۱۶	احکام طلاق
۶۱۶	مطلّق و شرایط آن
۶۱۶	مطلّقه و شرایط آن
۶۱۷	فروعات

۶۱۸صیغه
۶۱۹شاهد گرفتن
۶۲۰اقسام طلاق
۶۲۰قاعده الزام
۶۲۳موجبات عدّه
۶۲۳اوّل - طلاق و آنچه ملحق به آن است مانند فسخ و انفساخ
۶۲۵دوم - وفات
۶۲۹سوم - وطی به شبهه
۶۳۰احکام عدّه
۶۳۰چهارم - انقضای مدت یا بخشیدن آن در متعه
۶۳۲احکام خلع و مبارات
۶۳۳شرایط خالع
۶۳۴شرایط مختلعه
۶۳۴صیغه خلع
۶۳۴احکام خلع
۶۳۶مبارات
۶۳۷ ظهار
۶۳۷ظهار و شرایط آن
۶۳۷مُظاهر و شرایط آن
۶۳۸مظاهره و شرایط آن
۶۳۸احکام ظهار
۶۴۰ احکام ایلاء
۶۴۲ احکام لعان
۶۴۴ احکام قسم و نذر
۶۴۵نذر
۶۴۷عهد

۶۴۸	احکام کفّارات
۶۵۲	احکام صید و ذبّاحه
۶۵۲	شکار
۶۶۰	تذکیه ماهی و ملخ
۶۶۱	تذکیه ملخ
۶۶۲	ذبح
۶۶۲	۱- ذابح
۶۶۲	۲- وسیله ذبح
۶۶۳	۳- چگونگی سربریدن
۶۶۵	شرایط سربریدن حیوان
۶۷۱	احکام خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها
۶۷۱	اوّل: حیوانات دریایی
۶۷۱	دوّم: چهارپایان
۶۷۳	سوّم: پرندگان
۶۷۳	چهارم: جامد
۶۷۴	پنجم: مایعات
۶۷۷	احکام ارث
۶۷۷	اقسام وارث
۶۸۰	موانع ارث
۶۸۰	۱- کفر
۶۸۳	۲- قتل
۶۸۵	کیفیت ارث به حسب طبقات آن
۶۹۴	ارث دستّه سوم
۶۹۷	میراث سببی
۷۰۲	میراث فرزند ملاءنه، ولد زنا، حمل و گمشده
۷۰۲	۱- میراث فرزند «ملاءنه»

۷۰۲	۲- میراث فرزند زنا.....
۷۰۳	۳- میراث حمل.....
۷۰۳	۴- میراث گمشده.....
۷۰۳	میراث خنثی.....
۷۰۴	میراث افراد غرق شده یا زیر آوار مانده و مانند آن.....
۷۰۶	میراث مجوس.....
۷۰۶	احکام حدود.....
۷۰۷	اوّل - زنا.....
۷۱۰	حدّ زناکار.....
۷۱۴	دوّم - لواط.....
۷۱۵	کیفیت کشتن کسی که مرتکب لواط شده است.....
۷۱۶	سوّم - تفخیز.....
۷۱۶	چهارم - ازدواج با زن ذمیّه علاوه بر داشتن زن مسلمان و بدون اجازه وی.....
۷۱۷	پنجم - بوسیدن پسر بچّه محرم از روی شهوت.....
۷۱۷	ششم - سُحق.....
۷۱۸	هفتم - قیادت.....
۷۱۸	هشتم - قذف.....
۷۲۰	نهم - سبّ پیامبر ﷺ.....
۷۲۱	دهم - ادّعی پیغمبری.....
۷۲۱	یازدهم - جادو.....
۷۲۱	دوازدهم - خوردن مشروبات.....
۷۲۲	حدّ مشروب خواری و کیفیت آن.....
۷۲۳	سیزدهم - دزدی.....
۷۲۵	مقدار نصاب مال دزدیده شده.....
۷۲۶	راه ثبوت حدّ سرقت.....
۷۲۶	مجازات دزد.....

فهرست مطالب ۸۳۷

۷۲۹	فروش انسان آزاد
۷۲۹	پانزدهم - محاربه (جنگیدن)
۷۳۱	شانزدهم - ارتداد
۷۳۳	تعزیرات
۷۳۷	قصاص
۷۳۸	شروط قاتل
۷۴۷	شروط قصاص
۷۵۲	بخش دوّم
۷۶۱	احکام قصاص
۷۶۷	قصاص اعضاء
۷۷۴	احکام دیات
۷۷۸	موجبات ضمان
۷۸۳	فروع تسیب
۷۸۷	فروع تراحم موجبات
۷۹۰	دیة قطع اعضاء
۷۹۶	دیة شکستگی و
۸۰۳	دیة منافع اعضاء
۸۰۹	دیة جراحت
۸۱۳	حکم سقط جنین قبل از دمیدن روح
۸۱۳	موارد جواز سقط جنین قبل از دمیدن روح
۸۱۴	حکم سقط جنین بعد از دمیده شدن روح
۸۱۵	دیة جنین
۸۱۸	جنایت بر حیوان
۸۱۹	کفّاره کشتن
۸۲۰	در مورد عاقله
۸۲۳	فهرست مطالب ۸۲۳